

على رسوله من اهل القرى فلله وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل وفوائكس

كه گويد اين ايه منسوخ است بايه واعلموا انما غنمتم من شيء درست نيست براي انكه تنافي نيست

ميان هر دو ايه وجمع كردن ميان ايشان صحيح است ونيز بر نسخ ايه دليل نيست بي دليل حكم نتوان كردن

بنسخ قران ومن شيء براي ان گفت تا فايده استغراق دهد وهيچ از وي بيرون نبود حتى الخيط والمخيط

غنيمت كرده باشد بر پنج قسمت بايد كرد ويك قسمت كه خمس است از وي جدا بايد كردن وچهار ديگر از

غنيمت را قسمت بايد كرد ميان لشكريان ان كساني كه قتال كرده باشند وبقتال حاضر شده سوار را دو سهم

دهند وپياده را يك سهم واگر مردي باشد كه اسباني بسيار داشته باشد او را نصيب دو است بيش ندهند

واگر جمعي بياري مسلمانان ايند ومسلمانان از حرب فارغ شده باشند وغنيمت قسمت نا كرده باشند

ايشان را نيز نصيب دهند ان يك قسمت كه خمس است بر شش قسمت كنند يكي خداي را ويكي رسول را ويكي

انكسي را كه متولي كار او باشد واو امام است قسمي يتيمان را از ايشان وقسمي مسكينان را

وابن السبيل را اگر از بني هاشم باشد واز فرزندان علي وعباس وجعفر وعقيل وعقيق دو اگر

نباشد طالبيان را وعباسيان را واز فرزندان عبد المطلب جز هاشم كسي ديگر را عقب نبوده است ان

سهم كه خداي را ورسول الله را باشد وبعد از رسول الله قسم خداي وازان رسول امام را باشد وابو

مردي بود صالح از تابعين او گفت سهم خداي كعبه را باشد فان الله ان بيت الله وخمس نزد

پنج چيز واجب ميشود در غنيمت كه از دار الحرب اورند ودر ارباح تجارات ومكاسب وزراعات يعني

انكه مال وغلات وعيالان او از انجا نبود وانچه از معدن بيرون اورند از جمله معادن زر وسيم وآهن

وروي ومس وپنج وارزيز ونمك ونفت وكبريت وانچه نام معدن بر وتوان نهاد پس چون

زيبق وموميا وگنج كه باشد از زر ودرم وانواع انچه از دريا در اورند از مرواريد ومرجان وجواهر

ودر مرد ونيوزه والحتس وهر مال الحرام كه بر حلال امتزج شده باشد ونيز جدا نتوان كردن ومالي

كه نتوان شناخت از كسي كه مال او از كسب حلال وحرام بوده باشد اين جمله است كه بدست هر كس كه افتد

ان را غنيمت خوانند وغنيمت نامي شامل است هر فايده را كه مردم رسد [illegible] الا نتوان كرد

الخوارج خمس از این جمله برای آنکه لفظ عموم متناولست انرا و مورد ان کنتم آمنتم بالله تقریع و توبیخ است
چنانکه یکی از ما گوید که نماز بر تو واجب است اگر مسلمانی مردان باشند که با کافران واجب نیست مردانست
که تو کافر و سیرتی در ترک نماز اذ انتم بالعدوة الدنيا وهم بالعدوة القصوى والركب اسفل منكم
ولو تواعدتم لاختلفتم في الميعاد ولكن ليقضي الله امرا كان مفعولا ليهلك من هلك
عن بينة ويحيى من حي عن بينة وان الله لسميع عليم چون بر شما بکناره نزدیک و ایشان
بودند بکناره دور تر بودند و کاروان زیر تر از شما بودند و اگر وعده دادید شما هر اینه خلاف کردید شما در وعده
ولیکن تا حکم فرماید خدا کاری باشد کرده لیهلک تا گمراه کرد آنکه گمراه شد از سر حجت و راه یابد آنکه
راه یافت از سر حجت و بدرستی که خدا شنوای داناست بیان یعنی که یاد کنید آنرا که شما در کناره
بودید بمدینه نزدیک تر و اهل ایشان بکناره دیگر از مکه دور تر بودند یعنی شما بخانه خود نزدیک تر
از قریش و شتر سواران یعنی ابو سفیان و اهل کاروان فروتر از شما بودند بساحل دریا
وادی فرود آمده بود و مشرکان باسفل وادی و ابو سفیان کاروانرا بکنار دریا برده بود و بعد
و این کاری بود که خدای عز و جل انداخت و چنین تقدیر فرمود که اگر شما با ایشان وعده و میعاد
کرده بودید از میعاد شما خلاف افتادی شما که مومنانید اندکی شما منع کردید از حاضر آمدن
و وفا کردن بان وعده و بسیاری ایشان و ایشانرا میت و بیم منع کردی از آمدن بدر پس
شما را اتفاق ملاقات نبودی ولیکن خدای این کار را تمام کردانید و راست آوردن کار بی میعاد
وعده از سر لطف و کرم خود تا کاری را که زمین بود تمام کرده شود از اعزاز دین و اذلال و خذلان
کفر و ظفر مسلمانان و آنچه بجا آورده و کرد بحجت کرد و بظلم نکرد بعدل کرد از اظهار معجزات و انزال
دلالات و انزال الآیات محکمات تا هر که هلاک شود از سر حجت هلاک شود و هر که زنده ماند از
حجت زنده ماند مومنان زنده اند و کافران مرده جهت آنکه مال مومنان با حیوانی است
مرده نباشند و مال کافران هلاکی است که در عقب آن راحتی نباشد و خدای از ایشان غافل
نیست شنوا و داناست باقوال و احوال ایشان بتدبیر مصالح هر کس اذ يريكهم الله في منامك

قليلا ولو اراكهم كثيرا لفشلتم ولتنازعتم في الامر ولكن الله سلم انه عليم بذات الصدور
واذ يريكموهم اذ التقيتم في اعينكم قليلا ويقللكم في اعينهم ليقضي الله امرا كان
مفعولا والى الله ترجع الامور چون بازنمود ایشانرا خدا در خواب تو اندکی و هر اینه اگر با
نمودی ایشانرا کثیری و بسیاری هر اینه بد دل شدید شما و هر اینه خلاف کردید شما در فرمان و لیکن
خدا سلامتی داد بدرستی که او داناست بسر این سینها و اذ و چون بازنمود ایشانرا چون فرا یکدیگر
رسیدید شما در چشم شما اندکی و اندک آورد شما را در چشمهای ایشان تا بگذارد خدا کاری را با
کرده و با خداست گردیدن کارها و یاد کن ای محمد چون خدای ایشانرا بتو نمود در خواب اندک
بیان و این چنان بود که رسول الله اصحاب خود را در خواب دید که قریش با او کارزار میکردند و بعد
اندک بودند چون رسول الله اصحاب خود را از این خبر داد ایشان قوی دل شدند و خوشدل گشتند
و جهی دیگر آنست که خدای جل و علا ایشانرا در چشم او اندک نمود حقیر و قلیل نمود اگر ایشانرا
در چشم تو بسیار نمودی شما را همه بد دلی حاصل شدی و در میان شما در آن کار منازعت و خصومت
بودی و هر یک را اندیشه دیگر بودی و لیکن خدای سلامتی داد و از آفت بد دلی و منازعت
برهاند و این بر خدای حق سبحانه و تعالی پوشیده نبود از انکه او داناست از آنچه در سینهای
شماست از سرایر و ضمایر و همچنین یاد کنید چون بشما نمود ایشانرا یعنی قریش را اندک
در چشمهای ایشان شما را بسیار نمود و ایشانرا در چشمهای مومنان اندک نمود تا قوی
پای باشند و تصدیق خواب پیغمبر شود و خدای حکیم خواست بکند و تمام کرداند و باز
گشت جمله کارها با خداست چون صدور از اوست باز گشت هم با وست يا ايها الذين
آمنوا اذا لقيتم فئة فاثبتوا واذكروا الله كثيرا لعلكم تفلحون واطيعوا الله
ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ريحكم واصبروا ان الله مع الصابرين
ولا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطرا ورئاء الناس ويصدون عن سبيل
الله والله بما يعملون محيط خدای حق سبحانه و تعالی در این آیه میفرماید مومنانرا

انها که بگوییده اید چون بینید شما گروهی را پس ثابت باشید و یاد کنید خدای را بسیاری تا باشد که
شما رستگاری یابید واطیعوا الله و فرمان برید خدای را و رسول او را و خلاف مکنید پس بددل
مشوید به برود وقت شما را و صبر کنید بدرستی که خدا با صابرانست وَلَا تَكُونُوا و مباشید چون
انها که بیرون امدند از سراهای خویش و نه گرفته برو و ریای مردمان و بر گشتند از راه خدا و
وخدا بانچه شما میکنید اگاهست بیان یعنی حق تعالی درین ایه میفرماید مومنان را ای انانکه
ایمان اورده اید یعنی انکسانی که ایمان اورده اید چون شما جمعی از کافران بینید که بجای بایستید
و نو ادکیوید و مگریزید پناه بخدای دهید و ذکر خدای کنید بسیار و تضرع و زاری نمایید و دعا
کنید تا باشد که فلاح و ظفر یابید و بمراد و مقصود خود برسید و طاعت خدای دارید و فرمان
پیغمبر برید و با یکدیگر منازعت و مخالفت مکنید که انگه بددل گردید و ضعیف شوید و دولت
شما برود و دشمن بر شما غلبه کند چون دولت و نصرت شما رفته باشد و صبر کنید در شدت
و سختی و وقایع و حروب که خدای با صابرانست و هر که خدای با او باشد مظفر و منصور باشد
مجاهد گفت وهنی که روز احد بمومنان رسید نبود الا از جهت منازعت و اختلاف ایشان اگر
ایشان صبر میکردند و مخالفت نمی نمودند هرگز انچه بدیشان رسید نمی رسید پس حق جل و علا منع
نهی نمود فرمود زینهار تا باشید چون انها که از سراهای خود بیرون رفتند نه از برای خدا بلکه
از بطر و ریاء مردمان و ایشان اهل مکه بودند سبب آن بود چون از مکه بیرون امدند تا کاروان
حمایت کنند چون بجحفه رسیدند رسول ابو سفیان بدیشان رسید که کاروان بسلامت ابو جهل
گفت باز نگردیم تا ببدر رویم و انجا مقام کنیم و شتر بکشیم و انچه باید بکنیم و مطربان برای ما رعنا
گویند و کنند و عرب ذکر ما بشنوند چون ببدر آمدند انجای شتر خود را کشتند و بجای
کاهش کاس مرگ خوردند و انجای مطربان نوحه کردند و انجا عزت و بیعت و ذلت
یافتند حق تعالی فرمود و اهل مکه بدین وجه بیرون روند و ایشان برای بطر و ریا رفتند
شما برای تقرب بخدای روید و ایشان مردمانرا از راه خدا که راه اسلام و راه شریعت است

منع میکنید و خدای بانچه میکنند عالم است و بر ایشان قادر است همه در قبضه و قدرت اوست و محیط
بایشان وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ
فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ
اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و چون بیاراست ایشانرا شیطان عملهای ایشان و گفت غلبه کننده نیست شما را
امروز از مردمان و بدرستی که من یاوری ام شما را پس چون برابر یکدیگر رسیدند دو گروه باز گشت بر پی های خویش
و گفت بدرستی که من بیزارم از شما بدرستی که من می بینم انچه شما نمی بینید بدرستی که من میترسم از خدای که
سخت عقوبتست بیان عبد الله عباس و کلبی و سدی سبب نزول ایه گفتند قریش چون خواستند
از مکه بیرون ایند بخاطر اوردند که بنی کنانه را با ایشان کارزار هست و کینه قدیم مبادا که با ما معارضه نمایند
اندیشه نمودند درین بودند که ابلیس لعین با لشکری امد بصورت سراقة بن مالک بن جعشم کنانی که از جمله اشراف
قبیله بود آمد قریش را دل داد گفت لا غالب لکم الیوم من الناس حق جل و علا میفرماید که یاد کنید
که شیطان بصورت سراقه آمد و اعمال کافران مکه را تزیین داد فرمود که امروز هیچکس از مردمان شما را
غلبه نتواند کرد و من همسایه شما و زینهار دهنده شما و پشت و معین شمام مترسید ایشان گفتند
از بنی کنانه ایمن شدیم روی به بدر آوردند و شیطان با ایشان بود چون دو لشکر روی بهم آوردند
فرشتگان از اسمان برسید ابلیس بترسید بر عقب آمد و باز گشت و بگریخت در انحال ابلیس دست در دست
حارث بن هشام داشت که فرشتگان را و جبرئیل را دید که تو واشتنی رسول الله ایستاده بود و عنان
بدو ست او را سناخت رو بهزیمت اورد حارث او را گفت که ای سراقه در مثل این حال کجا میروی گفت
بیزارم از شما من می بینم انچه شما نمی بینید من از خدا میترسم روی بهزیمت گذارد و قوم روی بهزیمت
آوردند چون بمکه امدند گفتند سبب هزیمت سراقه بود خبر بسراقه رسید آمد و گفت بخدای که من از رفتن
شما و قتال شما خبر نداشته ام و من شما را ندیده ام جماعتی از ایشان ایمان اوردند و دانستند که ابلیس بوده
است و این روایت محمد الباقر و جعفر بن الصادق علیهما السلام است در ظهور شیطان ابو علی جبائی
گفتند خدای عز اسمه صورت او بگردانید معجزه رسول الله و تشدید مکلفان و سبب خذلان کافران

ونصرة مؤمنان وابو القاسم بلخي وجمعي گفتند بظهور شود بوسوسه بود ابليس گفت انی اخاف الله
رب العالمين دروغ گفت که نخست او این شود از ان دانست که با قوة ایشان نه دارد عادة ابلیس انست
اصحاب خود را بهلاک رساند وخود باز گردد پس فرمود والله شديد العقاب يعني خداي سخت عقوبت
است طلحة بن عبد الله گفت انکه رسول الله فرمود هيچ روز شيطان ذليل تر وخوارتر نباشد از روز عرفه
درين روز رحمت بسيار بر بندگان گناهکاران است من فرو مي آيد الا روز بدر که چون درنگرند جبريل را
ميديد که پيش پيش فرشتگان مي امد انروز بغايت ذليل گرديد اذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم
مرض غر هؤلاء دينهم ومن يتوكل على الله فان الله عزيز حكيم ولو ترى اذ يتوفى الذين
كفروا الملائكة يضربون وجوههم وادبارهم وذوقوا عذاب الحريق ذلك بما قدمت ايديكم
وان الله ليس بظلام للعبيد چون ميگفتند منافقان وانها که در دلهاي ايشانست بيماري شك
ونفاق بفريفت اين گروه را دين ايشان وهر که توكل نمايد بخدا بدرستي که غالب محكم كار است ولو ترى واگر
بديدي تواي محمد چون جان بستانند انرا که کافر شدند فرشتگان زنند برويهاي ايشان وپشتهاي
ايشان ودرچشانند ايشانرا عذابي از آتش سوزان ذلك اين بسبب انست بدانچه فرا پيش
داشتند دستهاي شما وانکه خداي نيست ظلم کننده مر بندگان را گفته اند که ايشان جماعتي بودند
از منافقان که درمکه بودند با رسول الله هجرت نکردند بعلت انکه گفتند که خويشان ما مارا نگذارند
چون قريش رفتند چون قلة مسلمانان وکثرت کافران بديدند يکبار مرتد شدند وروي بقتال رسول
الله اوردند واز جملة ايشان قيس بن وليد وحارث بن سعد وعلي بن اسيه والعاص بن اميه چون
درميان معرکه افتادند فرشتگان بروي وپشت ايشان ميزدند ايشان درا عال اكبر حاضر کردند
گفتند اين جماعت را مؤمنان وصحابه رسول الله بودند دين ايشان ايشانرا بفريفت ايشان اعتقاد
کردند بخداي جل وعلا فرمود که اعتقاد بخداي کردند وهر که اعتماد وتوكل بخداي نمايد خداي عزيز
وغالب وقاهر است هيچ چيز اورا غالب نگردد حكيم است واگر تو ديدي اي محمد ان وقت ان که
فرشتگان جان کافران بر ميداشتند به پشت وپهلوي روبهاي ايشان ميزدند يعني بجمله اعضا

ايشان بقول سعيد بن جبير عبد الله عباس گفت مشرکان چون روي بمسلمانان اوردند مسلمانان
بر روي ايشان زدند وچون پشت بهزيمت دادند فرشتگان در ايشان رسيدند بمقامع وسياط بر پشتهاي
ايشان زدند گفتند بچشيد عذاب آتش سوزان در دوزخ بعد از انکه اين عذاب بچشيد بگوي ايشان
را که اين همه بسبب معاصي وکفر شما بود که خود کرديد وبدست خود انرا مقدم کردانيديد چون شما
کرديد سلامت جز شما را نباشد بدان وفوت نفع وخداي بر بندگان خود بيداد کر وظالم نيست انچه
که جزاء عمل بوده باشد بر وفق استحقاق كدأب آل فرعون والذين من قبلهم كفروا
بآيات الله فأخذهم الله بذنوبهم ان الله قوي شديد العقاب ذلك بان الله
لم يك مغيرا نعمة انعمها على قوم حتى يغيروا ما بانفسهم وان الله سميع عليم كدأب
آل فرعون والذين من قبلهم كذبوا بآيات ربهم فاهلكناهم بذنوبهم واغرقنا آل
فرعون وكل كانوا ظالمين عادت ايشان چون عادت فرعون است وانها که از پيش
ايشان بودند کافر شدند بنشانهاي خداي پس بگرفت ايشانرا خداي بسبب گناهان ايشان
بدرستي که خداي نيرومند سخت عقوبت است ذلك ان بسبب انست بانکه خداي نگرداند کرداننده
نعمتي که نعمت کرده باشد بر قومي تا ايشان خود بگردانند انچه بنفسهاي ايشانست وبدانکه خداي شنوا
ودانا است بيان عادت ايشان چون عادت آل فرعون است وانها که از پيش ايشان بودند بدروغ
داشتند نشانهاي پروردگار خويش پس هلاك کرديم ما ايشان را بسبب گناهان ايشان
وغرق کرديم ما آل فرعون را وهمه بودند ظالمان بيان يعني عادة اهل بدر وطريق وروش ايشان
چون طريق وسنت وعادت اشياع واتباع فرعون است وانکساني که از پيش ايشان بوده اند
که کافر شدند بآيات خداي پس بگرفت خداي ايشانرا بان گناهان که کرده اند وخداي سخت
عقوبت است وسبب عذاب ان بود که در حکمت خداي عز وجل صحيح نيست وتغيير نکرده اند
که بر قوم کرده باشد تا انکه ايشان بگردانند انچه با ايشان بود از نيت وفعل واين نعمت محمد
بود که خداي جل وعلا بر قريش کرده بود ايشان باو کافر شدند وتكذيب او نمودند تا خداي

این نعمت را با نصارایان نقل کرد کلبی گفت که نعمت اهل چنین فرمود که أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ
خَوْفٍ و محمد صلی الله علیه و آله را با ایشان فرستاد شکر این نعمت نکردند و بکفران بدل کردند تا خدا
این نعمت بر ایشان بگردانید و بعذاب بدل کرد حق تعالی در این آیه بیان کمال عدل خود میفرماید که من
آن خدایی که چون نعمتی کرده باشم مبتدا بر سبیل تفضل باشد که آن خود از کرم خود روا ندارم که آن
از ایشان بگردانم تا آنکه ایشان حال خود بر خود بگردانند و بجای شکر نعمت کفران کنند
و بجای اعتراف جحود نمایند خدایی که از کرم خود روا ندارد که تا واجب و نامستحق از بنده
بگرداند کی روا دارد که بنده را بگناه ناکرده یا بفعل که او فرموده باشد بگیرد و عذاب کند حاشا
و کلا بلکه آنچه کند از سر حکمت کند و بر وفق استحقاق کند چنانکه با آل فرعون کرد و آنانکه پیش
از ایشان بودند از انواع عذاب که ایشان را بگناه ایشان هلاک گردانید بعضی را باتش
و بعضی را بخسف و بعضی را بمسخ و بعضی را برجفه و بعضی را بباد و بعضی را بصیحه و بعضی را بتیغ
چنانکه فرمود وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ ما غرق کردیم آل فرعون را و ایشان همه یعنی غرق آل فرعون
و قتل قریش ظالمان بودند چون خدای عز اسمه ظلم از خود نفی کرد و حواله با کافران کرد بگو بنود
غیر ظلم را از مخلوق نفی کند و بخالق حواله کند إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ
وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِم مَّنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ
يَذَّكَّرُونَ وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً فَانبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ بدرستی که بدترین جنبندگان نزدیک خدا آنها اند که کافر شدند
پس ایشان نمیگروند الَّذِينَ آنها که عهد کردند از ایشان پس باز میشکنند عهد خویش
در هر باری و ایشان نمی پرهیزند فَإِمَّا پس اگر یابی تو ایشان را در حرب پس پراکنده کن
شان از پس ایشان تا بود که ایشان پند گیرند و إِمَّا اگر دانی تو از قومی خیانتی پس
بینداز بدیشان عهد ایشان برابر بدرستی که خدا دوست ندارد خیانت کنندگان را

بیان

بیان حق سبحانه و تعالی میفرماید که بدترین جنبندگان نزد خدای کسانی اند که کافر گردیدند بخدای و رسول
برای آن دو ایشان را خواند چون بمثابه چارپایان اند أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ و که ایشان ایمان
نیاورند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ تا رسول الله توقع ایمان نداشته باشد و دل خود را در بند ایمان ایشان نبندد
پس فرمود آن کافرانی که تو عهد از ایشان بستدی و ایشان تو فریفته بودند که با رسول الله عهد شکنند
و مشرکان مکه را سلاح یاری دادند چون رسول الله ایشان را ملامت نمود گفتند ما را فراموش شده بود
خطا کردیم دیگر باره عهد کردند و روز خندق عهد را شکستند و بمکه آمدند و با مشرکان هم دست
شدند و با رسول الله کارزار کردند حق سبحانه و تعالی فرمود آن کافرانی که تو از ایشان عهد بستدی
و ایشان هر بار که عهد کردند عهد را شکستند و نترسیدند از عاقبت کار و بار پس اگر تو ایشان را
در کارزار بیابی بدیشان کاری کن که دیگران از آن پراکنده کردند و دیگران عبرت گیرند کسانی که
پس از ایشان باشند تا باشد که چون عبرت گرفته باشند ایشان نشکنند و حذر نمایند و همچنین
باز ای آن بود که عهد بکنند و ترسی تو ای محمد که قومی با تو خیانت کنند چنانکه بنی قریضه کردند
تو نیز عهد ایشان بدیشان انداز براستی ظاهر و آشکارا تا ایشان نیز دانند که تو عهد ایشان را پی
سکالی که اگر آشکارا نمایی و سانحه ایشان کنی این مانند غدری باشد و سوبت باشد و
سوبت آن باشد که ایشان از تو همان دانند که تو ایشان دانی و خیانت مکن تا با ایشان آنکه
اعلام ایشان بقتال ایشان روی و ایشان پندارند که بر سر عهدی که خدای خاینان را دوست
و این آیه همه در بنی قریضه آمد و فدی گفتند که در بنی قینقاع آمد و با این آیه رسول الله فرود
حصن ایشان رفت و با ایشان قتال کرد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ
لَا يُعْجِزُونَ وَأَعِدُّوا لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ
بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا
تُنفِقُوا مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و مپندار ای محمد
آنها که کافر گردیدند پیشی گرفتند بدرستی که ایشان عاجز نتوانند کرد وَأَعِدُّوا لَهُم

ایشان را آنچه توانی در آید از قوه و از بستن اسبان میترسانید بدان دشمنان خدا را و دشمنان خویش را
و دیگران از جز ایشان نمیدانید ایشان را خدا داند و آنچه نفقت مینمایید از چیزی در راه خدا تمام
برهند بشما و بشما ظلم نکنند بیان خدای حق سبحانه و تعالی خطاب میفرماید رسول الله را میفرماید
و گمان مبر آنکسانی که کافر شدند بما سبق توانند کرد و از عذاب توانند گریخت ایشان بر ما سبقت
نتوانند گرفت و از قبضه قدرت ما بیرون نتوانند شدن و ما را عاجز نتوانند گردانید بلکه همه
در قبضه قدرت ما اند و در ملک و ملک ما اند آنچه خواهیم با ایشان توانیم کرد و جزای بد فعل
ایشان توانیم دادن که ایشان از ما هیچ حال عاجز نشوند پس خطاب فرمود مؤمنان را که بیارایید
و بربست برگیرید برای جنگ و کارزار ایشان آنچه توانید ساختن از آنچه شما را بدان حاجت
باشد از سلاح و تیر و کمان و اسبان فربه تا فربه شوند که طاقت حرب و کارزار دارند
و گفته اند که قوه تیر انداختن است و رباط الخیل بستن اسبان است و رباط در اصل رسنی
باشد که بدان اسبان را به بندند فرمود چنین کنید تا بترسانید دشمنان خدای را و دشمنان
خدای را و دشمنان خود را و جماعتی دیگر را مراد بدشمنان خدای و دشمنان مؤمنان اهل
مکه اند و گفته اند که بنی قریضه اند و اهل پارس و گفته اند که بر عموم است جمله دشمنان
دین را شامل است و بجماعتی دیگر مراد منافقان اند از آنکه فرمود شما ایشان را نمی شناسید
برای آنکه نماز میکنند و روزه میدارند و لا اله الا الله و محمد رسول الله میگویند
اما خدای ایشان را میشناسد از آنکه او مطلع است بر سرایر و ضمایر داننده هرچه در سراء
و ضراء خود چه آورند طبری گفت که ایشان جنیان اند پس فرمود هرچه شما نفقت کنید
در راه خدای از مال و مال را خیر خواند که بان خیر تواند کرد و ثواب آن بالتمام و کمال بشما دهند
و بشما هیچ ظلم نکنند و از ثواب شما هیچ نکاهند وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ
بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ

وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و اگر میل کنند بصلح پس میل کن آنرا و توکل کن بر خدا
بدرستی که خدا شنوای داناست وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند که بفریبند ترا پس که بدرستی که
بس است ترا خدا و او آنچنانست که قوی گردانید ترا بنصرت خویش و بمؤمنان و الفت افکند
میان دلهای ایشان و لکن خدا الفت افکند میان ایشان بدرستی که او غالب محکم کار است بیان
و اگر چنانچه باشد از آنکه شکستگان میثاق و ناقضان عهد اند از بنی قریضه و غیر ایشان میل کنند
بصلح تو نیز میل کن با ایشان بصلح و از غدر و مکر ایشان مترس و اعتقاد و توکل بخدای کن و کار او
گذار تا یار و نگهدار تو باشد و او شنواست اقوال و دعوات بندگان را و داناست بمصالح ایشان اگر
فاجنح امر است اما امر امری وجوب را نباشد پس روا باشد که چون صلح جویند رسول یا امام
مصلحت در خلاف صلح بیند صلح نکنند و دلیل برین اجماع اهل بیت است و بعضی از مفسران گفته اند
که این منسوخ است بقوله اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً در سنه تسعه نازل شده است و پس از آن
با اهل نجران صلح نمود بدو هزار حله در صفر بدهند و هزار در رجب پس در هر دو روایه تنافی نیست و آنچه
در دعوی نمودند تا نسخ چیزی از منسوخ فرود آمده است و این هر دو معنی مانع باشد از نسخ و نسخ
قول حسن بصری است و قتاده پس فرمود اگر خواهند بفریبند ترا بنی قریضه باظهار صلح و خدیعه
اظهار امر مرغوب باشد برای حصول مراد خود با ابطال خلاف آن چون فریب تو خواهند تو از آن اندیشه
مکن و دل را [illegible] مدار که خدای ترا بس است و اوست که ترا مایل گردانید و نصرت داد بیاری و نصرت خود
و متابعت مؤمنان و جمع کردن میان دلهای ایشان که اگر تو هرچه در زمین بود آن خرج کردی یا دادی میان
ایشان الفت انداختی و جمع آوری نتوانستی میان دلهای ایشان جمع کردن و لیکن خدای میان ایشان
جمع کرد و الفت داد و این آن عداوه است که میان اوس و خزرج بود خدای حق سبحانه و تعالی
ببرکت رسول الله برداشت ایشان را بمؤمنان باسلام و موده و محبت در میان ایشان پدید آورد
چنانکه همچون برادران یکدیگر شدند فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا و اوست آن خدائی که عزیز و غالب
است و محکم کار و نیکو کار و کردار است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ
يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۝ الْآنَ خَفَّفَ
اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ
مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ۝ اي پيغمبر بس است ترا خدا
وانکه پي رو تو باشند از مومنان برانگيز مومنان را بکارزار و اگر باشند از شما ده مرد صابر غلبت نمايند
بر صد مردم و اگر باشند از شما صد مرد غلبت کنند بر هزار مرد از آنها که کافر شدند بآنکه ايشان
قومي اند که در نمي يابند الان اکنون سبک کرد خدا از شما و دانست که در ميان شما هستند ضعيفان
پس اگر باشند از شما صد مرد صابر غلبت کنند بر دويست مرد و اگر باشند از شما هزار مرد غلبه کنند
بر دو هزار بحق است خداوند و خدا با صابرانست بيان خطاب ميفرمايد حق سبحانه و تعالى
رسول الله را و دلخوشي ميدهد که اي پيغمبر ما قدر و منزلت خداي ترا بس است و آن مومنان
که پس رو تواند اگر ديگران ترا فرو گذارند هيچ زياني ترا نباشد و در تفسير اهل بيت ماست که مراد است
بآن آيه امير المومنين است عليه السلام و ظواهر اخبار شاهد اين قول است چون مستفاد آيه نصرة
وان نص نصرة که بعد از پيغمبر رسول الله را از امير المومنين بود از هيچ کس نبود بعيد نباشد
که آيه خاص باشد بر او و آنکه پيغمبر ا فرمود اي پيغمبر مومنان را بر قتال و جهاد تحريص فرماي و ايشان را
بکارزار با دشمنان خداي بجنگ امر کن بگو که خدا شما را ميفرمايد که اگر از شما بيست مرد باشند صبر
کننده بر کارزار ايشان بر دويست مرد از کافران غلبه کنند بتاييد و نصرت حق و اگر صد مرد باشند
از شما بر هزار مرد ايشان غلبه نمايند هر مردي با ده مرد مقاومت نمايند و اين در بدايت اسلام بود
که مسلمانان را عدد اندک بود اين آيه نازل کرد که ده مرد بر بيست جنگ کردن اين براي آنست که ايشان
قومي اند که قتال که ميکنند بجهالت و عامي ميکنند نه چون شما که ببصيرت ميکنند و اميد بهشت ميدارند
و اين آيه اگرچه ظاهرش خبر است معني امر است براي آنکه آيه منسوخ است باتفاق و اگر خبر
محض بودي فسخ در و نشدي پس فرمود اکنون خداي از شما تخفيف کرد در آنچه تکليف کرده بود چون

تدبير بن گذشت و مسلمانان را عدد بسيار گشت خداي عز و جل و علا فضل فرمود و تخفيف اين
فرمود از ايشان و اين آيه فرستاد و حکم آيه اول آن بود که اگر مسلماني از ده مرد مشرک روي بگردانيدي
فاسق بودي و مستحق ذم و عقاب خداي جل و عز اين تخفيف داد تا اورا وردوکفت اکنون خدا سبک کرد
از شما و دانست که در ميان شما ضعيفانند الحال حکم آنست که اگر از شما که مومنانيد صد مرد صبر کننده
باشند دويست مرد را غلبه کنند و اگر بفرمان خداي اين آيه بخلاف ناسخ است و رافع حکم اول حکم
ثابت است و هر که امروز از دو کافر روي بگرداند او فاسق است و مستحق ذم و عقاب بوده باشد پس
صبر کنيد اي مومنان که خداي با صابرانست يعني نصرت يعني آنانکه بر ثبات و جهاد و سعادت آن صبر
نمايند مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ
يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ ۝ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ نبود مر هيچ پيغمبر را که
باشد او را اسيران تا چون بسيار کشتند در زمين ميخواهند کالاي دنيا را و خداي ميخواهد
شما را آخرت و خدا غالب محکم کار است لولا اگرنه آن بودي که نوشته بودي از خدا که غنيمت حلال
امر محمد است مرانچه برسيد بشما در آنچه فرا گرفتيد شما عذابي بود بزرگ فکلوا پس بخوريد از آنچه
بغنيمت برداريد شما حلال پاک و بترسيد از خدا بدرستي که خدا آمرزنده رحمت کننده است بيان
عبد الله مسعود گفت سبب نزول آيه آن بود که چون روز بدر اسيران را آوردند رسول الله حق
ايشان شوري نمود و فرمود اي اصحاب چه گوييد در باب اسرا عبد الله رواحه گفت راي من آنست
که جمله را در وادي جمع کنند و بخار و هيزم ايشان را بسوزند رسول الله هيچ جواب باز نداد ابو بکر
گفت يا رسول الله قوم و خويشان تواند استيصال بايد کرد باشد که ايشان ايمان آورند فديه
و آنچه ستاني ساز کارزار ديگر کن عمر گفت ايشان کافرانند و ترا تکذيب ميکردند و از خانه بيرون
کردند ايشان را بايد کشت عقيل را بدست علي ده تا بکشد و فلان را بدست من ده تا بکشم و او مردي بود
از خويشان او عبد الله رواحه گفت بفرما تا هيمه را در وادي جمع کنند و ايشان را در آن هيمه بسوزانيم

گفتند پس قطع رحم خواهند نمودن مردمان هریکی چیزی میگفتند رسول الله برخواست و بحجره
رفت و چون بیرون آمد فرمود خدای تعالی بعض دلهای مؤمنانرا نرم کرداند از شیر نرم تر و دلهای
بعضی را سخت کرداند از سنگ سخت تر پس روی با اسیران کرد و فرمود که کار شما از سه بیرون نیست
یا اسلام آورید یا کردن نهان بزنند یا فدیه کنید خود را عبد الله مسعود گفت که من گفتم الا سهیل بن
بیضاء که من ازو کلمهٔ اسلام شنیدم رسول الله هیچ نفرمود من ترسیدم که چرا دخل در گفتار رسول الله
نمودم تا وقتی که رسول الله فرمود الا سهیل بن بیضاء چون دیگر روز آمدم رسول الله را دیدم در آنجا
نشسته گفتم چه حادثه افتاده فرمود برای اصحاب شما دلتنگم که خدای برای ایشان عذاب میخواهد که بفرستد
خدای حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاده بود مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ این آیه برای آن آمد که
مطلب صحابه آن بود که اسیرانرا بکشند و فدیه ستانند چون ایشانرا میل بمال بود خدای جل علا این آیه
فرستاد بعتاب و اگرچه خطاب با رسول الله است عتاب قوم راست نه پیغمبر که فرمود تُرِيدُونَ
عَرَضَ الدُّنْيَا و قول انکس که گفت رسول الله در عتاب داخل است باطل است زیرا که پیغمبر هرگز دنیا
نخواست و مال دنیا طلب نکرد و برو عرض کردند ملک دنیا را قبول نفرمود خدای عز و جل میفرماید که هیچ
نبی را نرسد و نباشد که او را اسیران باشند تا آن وقت که اسلام قوی کردد یا آنکه قهر و غلبه خود بکافران غنی
کرداند بکشتن هر اسیری که بدست آید یعنی ازو درست باشد که اسیران را باز فروشد و رها کنند
در اول السلام قوتی نداشت و چون اسلام قوة گیرد جایز باشد پس بر سبیل ملامت فرمود چون
ایشانرا چون رغبت در فدا کردند و مال دنیا خواستند شما که مسلمانانید غرض دنیا یعنی مال دنیا میخواهید
و مال را غرض خواند زیرای آنکه او را بقائی نباشد چنانکه عرض را بقائی نیست و خدای برای شما اجره
و ثواب آخرت میخواهد و نعیم ابد که او را انقطاع نبود با تعظیم و تبجیل و خدای عزیز کس او را غلبه نکند حکیم است
است آنچه کند و خواهد و فرماید حکمت و ثواب باشد پس فرمود اگر نوشته است که آن از خدای است
و سبقت گرفته است و پیشی برده است و ثابت کشته در لوح محفوظ که غنیمتها را و اسیرانرا امت محمد را
حلال است آنچه شما گرفتید از اختیار فدیه و مالی عذاب بزرگ بشما رسیدی بعبره السلام کفت رسول الله

فرمود درباب اسراء بدر و ایشان هفتاد مرد بودند که کدام اختیار کنید اگر خواهید ایشانرا بکشید و شما
سلم ایزا زآفت و اگر خواهید فدیه بستانید و بعددی که از شما بکشند ایشان اختیار فدا کردند و روز احد
هفتاد مرد را از مسلمانان بکشتند بعدد آنکه روز بدر فروخته بودند پس خدای حق جل و علا فرمود فَكُلُوا
مِمَّا غَنِمْتُمْ بخورید آنچه غنیمت گرفتید ایدحلال و پاک گفتند که صحابه دست از غنایم کشیده داشتند این آیه
آمد و این امر بر سبیل اباحت است ابن عباس گفت رسول الله فرموده است مرا پنج چیز دادند که
پیش از من هیچ پیغمبر را ندادند خدای حق جل و علا زمین را مسجد و طهور من کرد تا هرجا که رسم
نماز کنم و چون آب نیابم تیمم بخاک کنم و هیچ پیغمبر را نماز درست نباشد مگر بمحراب و ترس من در
دلهای دشمنان انداخت سیم آنکه حق سبحانه و تعالی پیغمبرانرا خاصه بقوم خود فرستاد و مرا
بجن و انس فرستاد به پیغمبران دیگر خمس مال الخود جدا کردند تا آتش آمدی و خوردی انرا و مرا
فرمود که بر قوم خود قسمت نمایم پنجم هر پیغمبر را مرادی دادند و حاجت من شفاعت خود را
ذخیره ساختم برای امت پس فرمود وَاتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدای و آنچه فرماید آن کنید و آنچه نه
مکنید و اگر وقتی نافرمانی افتد خود را دریابید و از آن باز گردید و توبه کنید تا خدای حق جل و علا
شما را بیامرزد که او آمرزنده و مهربانست يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنْ
يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ای پیغمبر
بگو مر آنرا که در دستهای شما اند از اسیران اگر داند خدای در دلهای شما نیکی بدادی شما را
بهتر از آنچه فرا گرفتند از شما و بیامرزیدی شما را و خدا آمرزنده رحمت کننده است و ان و اگر
خواهند که خیانت کنند با تو پس بدرستی که خیانت کرده باشند بخدا از پیش و پس در دست شما
ایشانرا و خدا دانای محکم کار است بیان حق سبحانه و تعالی امر نمود رسول الله را که بگو آنانی
که در دست شما اند از اسراء که اگر خدای خیری و نیتی داده را بایمان آوردن و طاعت داشتن باشد
و غیر آن از انواع خیرات شما را نیکوتر از آن و بهتر از آنچه از شما گرفته اند بدهد و بر سر آنچه گرفته

بشما دهد شما را بیامرزد و خداي امرزنده و مهربانست سبب نزول ایه عباس عبد المطلب کفت که ایه
دربارهٔ من و یار من امد و عباس از جملهٔ انان بود که ضامن طعام کفار اهل بدر شده بودند وان روز نوبت عباس بود
و بیست اوقیه زر داشت چون انروز حرب شد نشد که انروز خرج کند و قوم منهزم شدند یاره کشته کردیدند
وان زر را ازاو بردند انوقت که اسیر اورا نزد رسول الله اوردند عباس را اوردند سه شی عرض کرد اسلام
و فدیه و قتل عباس کفت از من سه اوقیه زر برده اند درین کار زار دیرهاي تا انرا بفدیه من حساب کنند رسول
الله فرمود که زری که از تو ستانده اند زر بیست که تو اورده بودي که بکار زار صرف کنی ان بحساب فدیه چکونه تو ان
کرد برو امر محال مکو فدای خود و برادرزادکان خود عقیل و نوفل بن الحرث بده کفت از کجا اورم فرمود ان زر که
بام الفضل دادي در وقتي که از مکه بیرون مي امدي کفت انرا از براي تو و فرزندانم است عبد الله و فضل
کفتند اي محمد که خبر داد ترا ازانچه بام الفضل دادم فرمود نبئني العليم الحكيم مرا اکاهي داد خداي داناي
مصلحت ان وان زر بودن چندین بود کیفیت و کمیت ان زر را انحضرت شرح داد عباس اندیشه
ناک کردید با خود کفت که این حدیث راست است راست و این بخرو جی از خداي نیست کفت اي محمد راست میفرمایید
کسی را بران اطلاع نبود و انا اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّكَ رَسُولُ اللّٰهِ دستوري خواست رفت تا
ام الفضل و فرزندانرا بیاورد چون از مدینه بیرون امد در دل کذرانید که چون بمکه رسد در انجا
مقام کند و بوسر کفر اسرار داشته باشد جبرئیل ع امد و رسول الله را خبر داد اورا باز کرد آنیدند
فرمود یا عم اینجا محبوس باش با ایمان اوري یا فدیه کنی خود را عباس کرباره اندیشه نمود که ان سري بود
میان من و ام الفضل و خداي و این سري بود میان من و خداي و کسرا بر ان اطلاع نباشد مکر
خدا او کفت اي محمد مرا درست کردید که تو رسول خدائی و ترا از اسمان وحي مي آید باسرار و غیب پس
ایمان اورد ایمان درست و حق سبحانه و تعالی در حق او و اجماعت این ایه فرستاد بکو اینانرا که
اکر خداي از دل شما حقیقت ایمان داند بعوض این که از شما ستاند شما را عوض بیش ازان و به
ازان بدهد پس فرمود اي محمد اکر ایشان خواهند یعنی این اسیران که با تو خیانتي کنند تو ازان
دانست متوکه پیش ازین با خداي نیز خیانت کردند یعنی با تعالی بجا اورده اند که صورة خیانت دارد

باکمان برده اند که ان از خداي پوشیده است از خیانت نام کرده اند یا با لشکر خداي و دوستان خدا
خیانت کرده اند و خداي عز و جل بانکه ایشا کردند تمکین کرد از ایشان تا شما را بدیشان غالب شدید یعنی
کشته و بعضی اسیر و بعضی هزیمت شدند همچنین اکر با تو خیانت و نقض عهد تو کنند و با تو در باطن
کاري کنند که در ظاهر خلاف ان در دل داشته باشند خداي حق سبحانه و تعالی ترا تمکین کند از
ایشان و خداي عالم است باسرار ایشان و حکیم است بانچه فرماید در باب ایشان یکبار از امهال
یکبار از تعجیل عقوبت اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَهَاجَرُوْا وَجَاهَدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فِيْ
سَبِيْلِ اللّٰهِ وَالَّذِيْنَ اٰوَوْا وَّنَصَرُوْا اُولٰٓئِكَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَلَمْ
يُهَاجِرُوْا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتّٰى يُهَاجِرُوْا وَاِنِ اسْتَنْصَرُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ فَعَلَيْكُمُ
النَّصْرُ اِلَّا عَلٰى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيْثَاقٌ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ بدرستی انها که کرو
یدند و هجرت کردند و جهاد کردند در راه خداي و انهاي که جاي دادند نصرت کردند انکروه
بعضی ایشان دوستان بعضي و انها که کرویدند و هجرت کردند مالهاي خویش از ولایت ایشان
هیچ چیزي تا هجرت کنند و اکر یاري کنند شما را در دین پس بر شماست نصرت دادن ایشان بر قوم
که میان ایشان عهدي بود و خدا بانچه شما میکنید داناست حاصل حق سبحانه و تعالی چون
ذکر کافران فرمود از انچه ایشان کردند عقب ان ذکر مومنان مجاهر و مجاهد فرمود اي انانکه
ایمان اوردید و بکرویدید بخداي و رسول و انچه تصدیق ان واجب است و هجرت کردید و از مکه
بمدینه امدند در موافقت تو و جان و مال خود رها کردند و در سبیل من جهاد کردند بمال
و جان و انان که ترا و اصحاب ترا جا میدادند و بخود کرفتند و نصرت و یاري کردند یعنی انصار
که اهل مدینه بودند ایشان انانند که بعضی از ایشان دوستان بعضي اند و از روي معني و حکم
ایمان و احکام اسلام همه یکی اند و اما انانکه ایمان اوردند و هجرت نکردند و با تو از مکه بمدینه
نیامدند شما را از ولایت و میراث ایشان هیچ نباشد قتاده سدي کفتند که مراد است
اولیاء یکدیکر اند در میراث و این آن بود که در بدایت اسلام میراث با یمان بود و هجرت تا انانکه

هجرت نکرده بودند ایشانرا از میراث مهاجریان چیزی نرسید واگرچه خویشان بودند ومومن
انکه هجرت نکرده بودند چون ایة اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ امد انرا فسخ کرد حضرت
محمد باقر علیه السلام فرمود بمواخات اول که پیغمبر میان ایشان داد میراث گرفتند بعضی دیگر
گفتند که مراد بولایت یك دوستی است وانکه حکم ایشان یکی باشد فرق کرد میان ایشان وایشانرا
ایمان وهجرت بود وان قوم دیگر ایمان بود بی هجرت گفت حکم ایشان دیگر است که ایشان غنایت نکنند
وشمارا ان پایه نیست که از ایشان باشید پس فرمود اگر چنان باشد که ایشان بشما استعانت کنند واز
ایشان نصرت ویاری خواهند بر شما لازم وواجب باشد نصرت ایشان مگر که این استعانت ویاری
بر قومی خواهد که میان شما وایشان عهدی باشد که شمارا بر ایشان نصرت نباید کردن وایشانرا یاری
دادن تا نقض عهد نکرده باشد وخدای هرچه کنید داناست وبینا وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
انهاکه کافر شدند بعضی دوستان بعضی اند مگر انکه کنند انرا باشد فتنه در زمین وتباهی بزرگ
وَالَّذِينَ وانهاکه بگرویدند وهجرت وجهاد کردند در راه خدا وانهاکه جای دادند ویاری کردند
انگروه ایشانند مومنان بحق ایشانرا باشد امرزشی وروزی نیکو بیان حق جل وعلا فرمود اما
انکه کافر اند بعضی از ایشان اولیاء بعضی اند همه دوستان یکدیگر اند قتاده گفت سبب نزول این
ان بود که مردی امد ومیان هر دو لشکر فرود امد وگفت اگر امانم دست باشد از اینانم واگر انانرا دست
باشد از انانم حق سبحانه وتعالی این ایه فرستاد وبیان فرمود از مومنان انکه مومن باشد أُولَٰئِكَ
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وانکه کافر بوده باشد کافر وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ تا انکس را حکم نباشد که نه از اینان باشد ونه از انان عبد الله عباس گفت که مراد بولایت
میراث است که کافران تا مادام که اهل یك ملت باشند از یکدیگر میراث گیرند پس فرمود إِلَّا
تَفْعَلُوهُ اگر نکنید انچه شمارا فرموده اند در قسمت میراث وبخشیدن ان در زمین فتنه بزرگ

وفساد عظیم بحاصل اید ابن جریح گفت اگر معاونت ونصرت ویاری نکنید یکدیگر را فتنه وفساد عظیم
بدید اید پس فرمود انکسانی که ایمان اوردند وهجرت کردند در راه خدای جهاد کردند وانان که شمارا
جان دادند ونصرت ویاری کردند ایشان مومنان بحقیقت اند علما خلاف کرده اند که حکم هجرت بجای است
بعضی گفتند که امروز هجرت نیست لقوله علیه السلام لا هجرة بعد الفتح از پس فتح مکه هجرت نباشد ودرست
انست که حکم هجرت بجای خود است وثواب انرا که در سرای حرب ایمان اورد وخان وجان ومال واسباب
واملاك رها کند وبسرای اسلام اید حکم او حکم مهاجران باشد وثواب او ثواب ایشان چون او همان کرد
که صحابه رسول الله کردند از انتقال مکه بمدینه واما قوله علیه السلام لا هجرة بعد الفتح چون فتح مکه
مخصوص است نفی هجرت وحکم ان باهل مکه مخصوص باشد برای انکه هجرت ان بود که از سر اختیار جا
رها کنند واز سرای حرب بسرای اسلام ایند وبعد از فتح مکه مکه سرای اسلام بود پس بمثابت ان
باشد که مرد برا دو سرای بود از سرائی بسرائی دیگر اید وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَا
هَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ
كَرِيمٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وانها که بگرویدند از پس وهجرت
کردند وجهاد کردند با شما پس انگروه نیز از شما اند وخداوندان رحمها بعضی ایشان دوستان بعضی
اند در کتاب خدا براستی که خدا همه چیزی داناست بیان یعنی انان که ایمان اوردند وهجرت کردند
پس از انکه شما هجرت کردید ودر دین خدا با شما یك دست شدید وجهاد کردید یعنی اگرچه ایشان
بر پی شما بودند که از شما باز ماندند وبا شما در جهاد کافران موافقت نمودند ایشان از شما اند در وجوب
موالات وبذل نصرت ووجوب میراث وخداوندان رحمهای یعنی خویشان بعضی از ایشان
ببعضی اولی تر اند در میراث هر که نزدیك تر باشد بقوت شده اولی بمیراث باشد چون جهت استحقاق
میراث قرابت است ومساس رحم هرچه قرابت مرد بمیراث اولی تر باشد واین ایه دلیل است بر
انکه میراث بقرابت باشد اگر عصبه باشد واگر نباشد واگر تسمیه باشد واگر نباشد برای انکه تسمیه را حکم نباشد

با قرابت نوبت یعنی با خویشی نودیک واین ایه ناسخ است حکم میراث را بنصرت وهجرت واناکه گفتند

ولایت درایهٔ اول نصرة است دون ولایت میراث گفتند که هرد وایه محکم است زجاج گفت فی کتاب الله

لوح محفوظ است وگفته اند فی کتاب الله یعنی در حکم خدا یا در قران که کتاب خدا است وخدا همه چیز عالم

وداناست واین سوره پیشترو در غزاة بدر فرود امد ودر هفدهم ماه رمضان هجده ماه از هجره رفته

سورة التوبة صد وبیست ایه است قتاده ومجاهد گفتند که این مدنی است واخرین سوره است

که بمدینه فرود امد حذیفة الیمانی گفت که این سوره را چگونه سوره توبه خوانند واین سوره عذاب

است عبد الله عباس گفت پرسیدم که سورة الانفال از مثانی است وسوره براة از مایین است

از سبع طوال است چرا سورة الانفال درمیان اوردی وچرا بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتی در

اول او عثمان گفت چون ایتی چند امدی رسول الله کاتب را فرمودی که این ایه در فلان سوره بنویس

واین در فلان سوره وسورة الانفال وسورة التوبه هرد وبمدینه نازل کردید ودر هرد وذکر عهد

کرده ومرا مشتبه شد وبیانی نیافتم از رسول الله دران میان بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتیم

بگذاشتیم که کاتب نویسد چون ندانستیم که اول ان سوره واخر این سوره تا کجاست وسفیان

وعیینه گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم ایه رحمت وامانست وسوره براة در حق مشرکان

ومنافقان است وایشان را چون امان ورحمت نیست ننوشتند بَرَاۤءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖۤ

اِلَى الَّذِيْنَ عَاهَدْتُّمْ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ فَسِيْحُوْا فِى الْاَرْضِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّاعْلَمُوْۤا اَنَّكُمْ

غَيْرُ مُعْجِزِى اللّٰهِ وَاَنَّ اللّٰهَ مُخْزِى الْكٰفِرِيْنَ واین سوره بیزاریست از خدا ورسول او

با انها که عهد کردید شما از انبار فراز دارندگان فسیحوا پس بروید در زمین چهار ماه وبدانید که

شما نه عاجز کنندگان باشید خدا را وانکه خدا خوار کننده است کافران را بیان حق سبحانه وتعالی

فرماید این سوره بیزاریست از خدا ورسولش بان کسانی که شما با ایشان عهد کردید انکه زمشرکان

حق سبحانه وتعالی بند عهد ایشان با ایشان انداخت چون ایشان عهد بنمودند ووفا نکردند وا

نشکستند وهر شرط که کردند خلاف پس از خبر خطاب امد وفرمود ای مشرکان بروید در زمین چهار ماه

وفسیح زمین باشد با سانی واین چهار ماه ماههای حرام است عبد الله عباس گفت سه ماه

از انجمله حرام است ویک ماه حلال واین ماهها شوال وذو القعده وذو الحجه ومحرم باشد

محمد بن اسحاق گفت این اجل چهار ماه برای انست جماعتی بودند که ایشان را با رسول الله عهدی

بود یا کمتر از چهار ماه حق سبحانه وتعالی ایشان را برای ابلاغ حجت چهار ماه تمام مهلت داد وکرد

دیگر ان بود که ایشان را عهدی نبود وایشان را درین اجل او رد تا اندیشه نمایند وبرای زنند وا

کنند برای خود انچه دانند که صلاح ایشانست اگر بعد از چهار ماه تمام ایمان نیاورند قتل واسر

وماننداین باشد واول مدت یوم الحج الاکبر بود تا دهم ربیع الاول تا انرا که عهدی بود واما

که عهد نبود پنجاه روز مدت مهلت ایشان بود تا تمامی ماههای حرام سرامد بیست روز از

ذی الحجه ویک ماه تمام محرم زهری گفت سوره اول فرود امد واول مدت ان بود تا اخر محرم

مقاتل گفت ایه در سه سبط امد بنی خزاعه وبنی مدلج وبنی خزیمه ایشان را با رسول الله عهدی

بود در حدیبیه تا دو سال حق جل وعلا فرمود خبر ده ایشان را که این عهد با چهار ماه است

خود اندیشه کنید وپیغمبر علیه السلام پس از این با کسی عهد نکرد مجاهد گفت که در اهل مکه اهل

که با رسول الله عهد بستند عام الحدیبیة تا ده سال برای ان مردمان ایمن باشند امد وشد کنند

وبنو خزاعه در عهد رسول الله بودند وبنو بکر در عهد قریش میان این دو قبیله خصومتی افتاد قریش معا

خود را مدد کردند وبقوة ایشان بر خزاعه غلبه کردند چون خزاعه دیدند که قریش عهد شکستند وسازی

بنو بکر امدند وبا معاهدان رسول الله دست درازی کردند عمرو بن سالم الخزاعی بمدینه نزد رسول الله

وشعر گفت رسول الله چون شنید فرمود لا نصرت ان لم انصر کم برخواست وساز کار سفر نمود وبمکه

رفت ومکه بگشاد واین سال هشتم بود از هجرة وپیش از ان رسول الله بغزاة تبوک بود ومنافقان

اراجیف افکنده بودند قریش از انجا دلیری کردند وعهدی که میان ایشان ورسول الله بود بود شکستند

حق سبحانه وتعالی فرمود تا عهد ایشان بندازد وخبر دهد ایشان را انکار را وذلک قوله وَاِمَّا

تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْۢبِذْ اِلَيْهِمْ عَلٰى سَوَاۤءٍ چون سنه تسع بود رسول الله خواست

بجا اورد چون فرمود مشرکان حاضر ایند و برهنه طواف منمایند و من نخواهم که ایشان باشد ابو بکر را بحج امیر
باهل موسم فرستاد و چهل ایه از اول سوره براة باو داد تا باهل موسم خواند چون رفت جبرئیل از خدا
در بجلیل بحضرت خلیل امد گفت خدایت سلام میرساند و میفرماید لا یؤدیها عنك الا انت
او رجل منك یعنی این ایات را ادا نکند باهل موسم و بجای خود نرساند مگر تو یا مردی که از تو باشد
مر رسول الله علی ابن ابی طالب را بخواند و تمام سوره براة بانحضرت داد فرمود برو و باهل موسم بخوان
و ابو بکر را بخوان و مخیر گردان اگر خواهد با تو بیاید و الا باز گردد و ناقه قصوای رسول الله با امیر
المؤمنین داد انحضرت ابو بکر را بذو الحلیفه دریافت جابر بن عبد الله الانصاری گفته که من
با علی بودم بحج رسیدیم وقت صبح بود ناقه علی یعنی ناقه قصوای رسول الله و عاینی و اوازی
ابو بکر گفت والله انه رغاء ناقة رسول الله القصواء و همانا که رسول الله را رای بر برامده
است برای حج چون مارا بدید با علی گفت بچکار امری یا علی گفت که رسول الله مرا فرمود که
از تو بستانم و تمامی سوره براة بمن داد تا بمشرکان خوانم و عهد ایشان بیندازم گفت در حق
چه فرمود گفت فرمود اگر خواهد با تو بیاید و اگر خواهد باز گردد اختیار تو را داده اند اگر خواهی
با من بیا و اگر خواهی باز گرد ابو بکر برگشت نزد رسول الله امد و گفت یا رسول الله امرتنی
بامر طالت الاعناق لاجله الی فلما ان ضربت ببعض الطریق عن النبی قال ما فعلت
ولکن الله نعل قال انزل فی شیء قال ولکن نزل جبرئیل و قال ان الله یقول لا یؤدیها
عنك الا انت او رجل منك یعنی مرا فرمودی بکاری که گشتن کردن ان از برای ان کار از
برای من بس چون رفتم پاره راه عزل کردی مرا تا که فرمود رسول الله من نکردم و لی این خدا
کرد قال کلا گفت ایا کرا با نازل شد و فرود امد بتو چیزی رسول الله فرمود نه ولی بمن امد جبرئیل و گفت
و فرمود پروردگار که خدا میفرماید نرساند باهل موسم از تو مگر تو یا مردی که از تو باشد ازین سبب
فرستادم که از تو بستد چون علی بمکه رسید روز عید بود در موسم بایستاد و خطبه کرد و مردم
خبر داد و سوره براة بمشرکان خواند و عهد قریش را بگذاشت و خود ادا ایشانرا بانچه خدا

نموده بود و ان حضرت بدان مامور بود شعبی گفت محرز بن ابی هریره بانچه او از پدر احیاد
اول انکه پس ازین هیچ کس برهنه طواف نکند و هر که عهدی است تا مدتی چنین از مدت اورا
مهلت نیست اگر ایمان اورد و الا گردنش بزنند و هیچ کس به بهشت نخواهد شد الا مومن یا مومنه و
از امسال هیچ مشرک گرد مسجد الحرام نگردد و حج نکند الا انکه ایمان اورد مشرکان گفتند که ما از عهد تو
و عهد پسر عمت تو بیزاریم و عهد ما تیغ و نیزه است و انحضرت تمامی سوره را ادا فرمود و حج بگذارد و بمکه
امد و رسول الله سال دیگر و ان سال سال دهم بود از هجرة و حج وداع کرد و بمدینه امد و بقیه ذی الحجه
و محرم و صفر و روزی چند از شهر ربیع الاول بود پس بجوار رحمت ایزدی پیوست حق سبحانه و تعالی
چون مشرکان را فرمود بروید در زمین چهار ماه که درین چهار ماه شما را مهلت است پس فرمود بدانید
که این مهلت برای عجز است و شما خدا را عاجز نتوانید کردن و بر وی غالب نتوانید شدن او خدایست
که عاجز کرداننده جمله عالم است و خلایق همه اسیر قبضه قدرت اویند و خدا اهلاک کننده و رسوا کننده
جمله کافران است وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ
وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ
يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ و این سوره اعلامست از خدا و رسول او بمردمان روز حج بزرگ بدرستی
که خدا بیزار است از انباز اورندگان و رسوله و رسول او پس اگر باز ایید شما پس ان بهتر بود شما را
و اگر رو گردانید شما پس بدانید شما که عاجز نتوانید کرد خدا را و بشارت ده ای محمد انهارا که کافر شدند
بعذاب دردناك الا الذین مگر انها که عهد کردید شما از انباز فراوارندگان پس باز نکاهانند شما چیزی را
و هم پشت نشوند بر شما هیچ یکی پس تمام کنید بریشان عهد ایشان تا مدت ایشان پس بدرستی که خدا دوست
دارد پرهیزکارانرا بیان و اعلام و اگاه کردنی است وارد شده و صادر گشته از خدا و رسول
و مردمان روز حج بزرگ یعنی روز عرفه است بروایت عکرمه از عبد الله عباس مراد بزرگترین روز

بروایت عکرمه از عبدالله عباس بروایت ابو الصهبا از امیر المؤمنین و ابن منذر و ابوحنیفه است و روایت

دیگر از رسول الله و از امیر المؤمنین و از محمد باقر و جعفر الصادق روز عید است و آنرا اج اکبر خوانند

که مسلمانان و مشرکان در آن روز حج حاضر بودند و پس از آن مشرکان حج نکردند یحیی بن الجزار گفت حضرت

علی را دیدم روز عید اضحی و بر استر سفید نشسته بمصلی میرفت مردی آمد و لگام استر آنحضرت

گرفت سوال نمود که حج اکبر کدام است فرمود این روز که تو در وی مجاهد گفت که حج اکبر حج قارن باشد و حج

اصغر حج مفرد بعضی دیگر گفتند که حج اکبر حج است و حج اصغر عمره است که عملش ناقص است و حج اکبر فرمود

درین روز که حج اکبر است اعلام است بر ایشان را که خدا و رسول خدای بیزار اند از مشرکان و جمله ب پرستان

پس فرمود اگر چنان باشد که شما که مشرکان اید توبه کنید و از کفر باز گردید شما را نیکوتر و بهتر باشد و اگر بر نگردید

و ایمان نیاورید و پشت بر رسول خدا و گفتار او دهید بدانید که شما خدا را عاجز نتوانید کردن در قبضه قدرت

او بیرون نیست و نتوانید آمدن و ای محمد بشارت ده آنکسانی را که بخدا و رسول او کافر شدند بعذاب دردناک

و لفظ بشارت بر سبیل تهکم و سخریت گفته است اکنون بشارت ده ایشانرا که بجای حرز تیغ است در دنیا

و عذابست در آخرت پس استثنا کرد و فرمود الا الذین عاهدتم مگر آنانکه شما بر ایشان عهد بستید و پیمان

کردید از مشرکان و ایشان بعهد ثبات کردند و هیچ نقصان نکردند و هیچ خلل نیاوردند و کسی را بر شما یاری ندادند

و با دشمنان شما هم پشت نگشتند آن عهدی که کرده اید و آنرا که مدتی قرار داده اید آنرا تمام کنید و آنرا بآخر

رسانید که خدا متقیان را دوست میدارد و مجاهد گفت قومی بودند از خزاعه مدلج و گفته اند گروهی اند

از اهل ...ه که رسول الله را مخالفت نکردند و دشمنان او را یاری نکردند و گروه دیگر رسول الله را با ایشان

عهد بود و مصالحتی بر خراج و جزیتی برای آنکه رسول الله چون بتبوک میرفت بجماعتی در آن راه

عهد داده بود چون اهل هجر و اهل عرین و اهل ایله و دومة الجندل و ایشان جماعتی بودند از جهود ان

و بر ایشان مصالحه نامه نوشت و جزیه بر ایشان قرار داد و ایشانرا در دست کرفت و ایشان

بر عهد ثبات کردند تا آنکه که از دنیا رفت و عهد بر ایشان بجاست تا روز قیامت مادام که شرایط

عهد بجا آورند و از ذمه بیرون نیایند فرا گفت جماعتی اند از بنی کنانه که از اجل ایشان نه ماه مانده

یعنی تقضاء مدت ایشان نه ماه مانده بود خدای حق سبحانه و تعالی فرمود تا ایشانرا بانقضاء مدت

ایشان مهلت ده و چهار ماه با ایشان خطاب مواخذه نکند و این قول استثنا باشد من قوله فسیحوا

فی الارض اربعة اشهر قتاده گفت این جمعی مشرکان بودند که عام الحدیبیه با رسول الله عهد کرده

بوده بودند و از مدت ایشان چهار ماه مانده بود از روز عید اضحی خدا فرمود آن مدت تمام باید فرمود

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ

وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ

غَفُورٌ رَحِيمٌ پس چون بروند ماههای حرام پس بکشید ابا از نوادر ایشانرا هر کجا که یابید ایشانرا

و باز دارید ایشانرا و بنشینید ایشانرا هر سر راهی پس اگر باز آیند و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة را پس راه

باز دهید ایشانرا بدرستی که خدا آمرزنده است و رحمت کننده بیان یعنی حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون

ماههای حرام بگذرد و ماههای حرام رجب و ذی القعده و ذو الحجه و محرم هست و قولی دیگر آنست که

یک ماه حلالست و آن شوالست و سه ماه حرام است فرمود چون این چهار ماه بگذرد هر کجا که

مشرکان را می یابید بکشید فرا گفت اگر در حل باشد و اگر در حرم و اگر در حصن باشد و اگر در

صحرا و اگر در ماه حلال باشد و اگر در ماه حرام بگیرید ایشانرا و باز دارید و بنشانید برای ایشان بهر

راهی ایشانرا بگیرید پس اگر توبه کنند و از کفر بایمان و نماز بپای دارند و زکوة مال بدهند و شرایط

اسلام بجا آورند و راه ایشان بگشایند و دست از ایشان بدارید که خدا آمرزنده مهربانست بعضی

گفته اند که آیه دلیلست بر آنکه تارک نماز عمدا مستحق قتل است چنانکه ایمان سبب حقن خونست

و زکوة هم سبب حقن کرده است که فان تابوا و اقام الصلوة و اتوا الزکوة حسین بن فضل گفت آیه

ناسخ است هر آیتی را که در وی ذکر عفو و فدیه و اعراض است ضحاک گفت که آیه منسوخ است بآیه

فاما منا بعد و اما فداء و درست آنست که هر دو محکم است چون اتفاق است که از اول کار رسول الله

هم قتل کرده و هم عفو کرده و هم فدا ستده و همچنین در این آیه میفرماید و خذوهم بگیرید ایشانرا

و گرفتن اسیر کردن باشد و حدیث عطار اهم این دلیل است که او گفته مردی را نزد رسول الله آوردند

اسیر کرده بام او ثمامه او بزرگ و سید اهل یمامه بود رسول الله فرمود با اسلام اوردی یا خود را باز خود
بازخرید یا ازادت کنم ای محمد اگر بکشی مرا مرد بزرگی را کشته باشی و اگر فدا ستانی بزرگ فدا ستانده باشی و اگر
ازاد کنی مهتری را ازاد کرده باشی و من اسلام نخواهم اوردن رسول الله فرمود برو ازادت کردم چون
او این بشنید گفت اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله کرم دلیل کند که تو پیغمبری یمامه رفت
و طعام مکه ماده از یمامه باشد طعام از اهل مکه منع کرد گفت شمارا طعام ندهم تا انکه ایمان اورید و اهل
مکه هنوز با رسول الله بجنگ بودند پیش رسول الله نامه نوشت بشکایت او رسول الله فرمود با او که
از ایشان منع مکن او بقول رسول الله ایشانرا طعام داد وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَ
جِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ كَيْفَ يَكُونُ
لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِندَ اللَّهِ وَعِندَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا
لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ كَيْفَ وَإِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا
فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُم بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ
و اگر یکی از انباز فرادارندگان زینهار خواهند از تو پس زینهار ده اورا تا بشنود سخن خدا را
برسان اورا با من جای او ان بسبب انست که ایشان قومی اند نمیدانند کیف چگونه بود مر انباز فرادارندگان
عهدی نزدیک خدا و نزدیک رسول و مگر انها که عهد کردید شما نزدیک مسجد حرام پس هر انچه راست
باشند شمارا پس راست باشید شما بر ایشانرا بدرستی که خدا دوست دارد پرهیزکارانرا
کیف چگونه و اگر هم پشت شوند بر شما نزارند در میان خویشی و نه زنهار را میکنند شمارا بر دهنها
شما و نخواهد دلهای ایشان و بیشترین ایشان نافرمانانند بیان حق سبحانه و تعالی میفرماید که اگر
کسی از مشرکان بتو پناه دهد و از تو زینهار جوید تو اورا پناه ده تا سخن خدا را بشنود و حجت بر و متوجه
کردد اگر اسلام اورد نجات دنیا و اخرت یابد و الا اورا بمامن گاه خویش فرست چون حمایتی و
زینهاری توست و پس از ان اگر خواهی با او قتال کن تا با او غدر و خیانت نکرده باشی و این همه
برای ان میباید که ایشان قوم جاهل و نادان اند بر ایشان تعجیل ممنما تا باشد که بدانند و این دلیل
بر انکه کلام خدا هم از قبیل حروف و صوت است برای انکه سماع جز در حروف و صوت صورت نبندد
اورده اند که جمعی از خوارج راه زن بودند و جز مذهب خود را میکشتند ابو الهذیل علاف با جمعی بر ایشان میگذشت
نرسیدند ابو الهذیل گفت این کار بمن گذارید ایشان پرسیدند که شما چه مردمانید ابو الهذیل گفت ما قومی از مشرکان
مستجیرانیم امده ایم تا کلام خدا بشنویم خوارج گفتند مرحبا بکم و ایات چند بخواندند گفتند امنا و صدقنا
گفتند اجرناکم بروید بسلامت ابو الهذیل گفت حق تمام گذارید با من گاه رسانید نه خدای میفرماید و ان
أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ایشانرا بمامن گاه خود
رسانیدند پس خدا فرمود بر سبیل انکار و تعجب که مشرکانرا چگونه عهدی بود نزدیک خدا و پیغمبر
یعنی این نباشد و محال بود که ایشانرا عهدی باشد تا عذری و خیانتی که در دل خود دارند طمع در عهد
مکنید که بعهد وفا نکنند مگر انکسانی که شما با ایشان عهد کردید نزدیک مسجد حرام عبد الله عباس
گفت که قریش بودند مجاهد گفت که خزاعه اند ابن اسحاق گفت که قومی از بنی کنانه بودند و بنی
ضمره که ایشان قدر نکردند و عهد نشکستند مادام تا ایشان بر عهدی باشند و استقامت کنند شما
بر ان عهد باشید و متعرض ایشان مشوید که خدا متقیان و پرهیزکارانرا دوست میدارد پس بر سبیل
انکار و استبعاد ثبات مشرکان بر عهد تکرار استفهام کرد و فرمود چگونه ایشانرا عهدی باشد
یا چگونه ایشانرا نگاه داری چگونه مواقبه عهد و حرمت ایشان کنی که اگر چنان باشد که ایشانرا بر شما ظفر
باشد و دست یابند بر شما که مواقبت عهد شما کنند و نه حرمت خویشی شما نگه دارند و شمارا زنده
رها نکنند پس شما چگونه بر ایشان اعتماد کنید و ایشانرا چگونه گذارید ایشان شمارا بدهنها یعنی بزبانها
های خویش راضی میکردانند بزبان سخنی میگویند که شما بان راضی میگردید و دلهای ایشان
منکر انست که بزبان میگویند ایشان همه کافراند و هم منافق که باطن خلاف ظاهر داشته سبق
منافقان باشند و بیشترین ایشان فاسق اند و این اکثر عبارة است از کل یعنی همه فاسق اند
اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَن سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَا يَرْ
قُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ

وآتوا الزكوة فإخوانكم في الدين ونفصل الآيات لقوم يعلمون فرو گرفتند نشانهای خدای را ببهای اندک
پس قصد کردند از راه او بدرستی که ایشان بد است آنچه ایشان میکنند لا يرقبون که نگه ندارند
در حق هیچ مومنی خویشی و نه زینهاری و آن گروه ایشان از حد گذرندگان اند فإن تابوا پس اگر بازگشت
اند و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة را پس برادران شما اند و هویدا میکنیم نشانها مر قومی را که بدانند
بیان حق سبحانه و تعالی صفت این مشرکان فرمود که ایشان آیات خدای را ببهای اندک بدادند و
بعوض آن بهاء اندک بستدند و این قوم ابوسفیان بود و امثال او که کافران را طعام میدادند و ترغیب
میکردند بعناد تا بمحمد ایمان نیاورند و خلفاء قریش را طعام میداد و خلفاء رسول الله را طعام قلیل
نمیداد جبائی گفت جهودان بودند که در عصر رسول الله عهد شکستند بعطای اندک و طعمه
که ایشان را بود از سفله و برای آن قلیل خوانده که باضافت آنچه ایشان از خود فوت کردند از ثواب
آخرة اندک بود پس این کاران مردم را از راه خدا باز داشتند و بگردانیدند و بدکاری بود آنچه
ایشان میکردند و در حق هیچ مومنی مراقبه و محافظه هیچ عهدی و خویشی و قرابتی نمیکردند و این
برای آن مکرر کرده اند که این آیه در حق یاران است که بآیات خدای عوض اندک ستاندند و از راه خدای
مسلمانی مراد ما را منع کنند و آیه اول در حق جماعه ناقصان عهد است و بر قول جبائی جهودانند
پس فرمود و ایشان اند ظالمان و متعدیان از راه حق و از خدای و بگشتند که ایشان را نهاده اند در تکلیف
تجاوز کرده اند پس اگر چنان باشد که ایشان توبه کنند و ایمان آورند و نماز پنج گانه اقامت کنند
و شرط اسلام در ادای زکوة بجای آورند ایشان در دین برادران شما اند و چون برادر شما شد
که ایشان هم مومن باشند و هم مسلمان پس فرمود ما تفصیل و بیان آیات و حجج میکنیم برای قومی
که بدانند و اندیشه نمایند و اعلان حاصل این وإن نكثوا أيمانهم من بعد عهدهم وطعنوا
في دينكم فقاتلوا أئمة الكفر إنهم لا أيمان لهم لعلهم ينتهون ألا تقاتلون قوما نكثوا
أيمانهم وهموا بإخراج الرسول وهم بدءوكم أول مرة أتخشونهم فالله أحق
أن تخشوه إن كنتم مؤمنين واگر باز شکافند سوگندان خویش و قصد کردند از پس عهد خویش

طعنه زنند در دین شما پس کارزار کنید با گروهان کفر بدرستی که ایشان را عهدی نباشد تا باشد که ایشان
باز ایستند الا ای کارزار نمیکنید بقومی که باز شکافتند سوگندان خویش را و قصد کردند به بیرون کردن
رسول و ایشان ابتدا کردند شما را اول بار ای میترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر که بترسید از او اگر
هستید شما مومنان بیان واگر ایشان سوگندها را که خورده اند بشکنند پس از آن که عهد کرده اند
و سوگندان را خلاف کنند و اندیشه نمایند و طعن زنند بر دین شما با ایشان قتال کنید ائمه کفر اند
و پیش روان اهل شرک اند ابن عامر لا ایمان خوانده یعنی اسم کفر ایمان نباشد و اگر عوام کفار را که بسر
سری و تقلید گرفته باشند ایمان نباشد ائمه کفر خود شبهات انگیزند چگونه ایمان باشد عبد الله
عباس گفت ائمه کفر ابوسفیان بن حرب است و حارث بن هشام و سهل بن عمرو و عکرمه بن ابی جهل
و دیگر از رؤساء قریش که عهد رسول الله بشکافتند مجاهد گفت که اهل فارس و روم اند حذیفه یمانی
گفت اهل این آیه هنوز نیامده اند و پس از این خواهند بود با ایشان قتال کنید و علی از اولیای علی
بخواند و گفت اما والله لقد عهد الی رسول الله وقال لی یا علی لتقاتلن الفئة الناکثة والفئة الباغیة
والفئة المارقة فرمود کارزار کنید با ائمه کفر ایشان را سوگند نباشد یعنی سوگند وفا نکنند و حرمت
سوگند ندارند و این ثبات نمایند از آنکه ایشان اعتقاد ندارند بخدای و حرمت سوگند ندارند و
او نشناسند با ایشان قتال نمایید تا باشد که ایشان از این کفر و عناد باز ایستند الا تقاتلون ای نمیکنید
مقاتله و کارزار با قومی که سوگند را نقض کردند و شکستند و قصد کردن که پیغمبر را از مکه بیرون کنند
و ایشان اول بکارزار شما ابتدا کردند و روز بدر و ابتداء کردند بقتال بنی خزاعه حلفاء رسول الله بودند و عمر
ای میترسید شما از ایشان و از خدا مترسید و خدا سزاوارتر است که از او بترسید و ترک قتال ایشان
اگر شما مومنید از خدا و از عقاب خدا بترسید قاتلوهم يعذبهم الله بأيديكم ويخزهم وينصركم
عليهم ويشف صدور قوم مؤمنين ويذهب غيظ قلوبهم ويتوب الله على من يشاء والله
عليم حكيم أم حسبتم أن تتركوا ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم ولم يتخذوا من دون الله
ولا رسوله ولا المؤمنين وليجة والله خبير بما تعملون کارزار کنید ایشان را عذاب کند

ایشانرا بدستهای شما وخوار کند ایشانرا ونصرت وباری کند شمارا بر ایشان وشفا دهد سینهای

قوم ومذهب وببرد خشم ازدلهای ایشان وسهل نماید خدا بر انکه خواهد وخدا دانای محکم کار

ام حسبتم ای پنداشتید شما که بگذارند شمارا وهر اینه جدا باز کند خدا انهارا که جهاد کردند از شما

ونگرفتند از جز خدا ونه رسول او ونه مومنان دار برستی که خدا اگاهست بدانچه شما میکنید

بیان حق سبحانه وتعالی بر سبیل اخبار از غیب پیغمبر ما بدیکه کارزار کنید باین کافران تا خدای ایشانرا

بدست شما کشته کرداند بعضی کشته کردند وبعضی اسیر وبعضی را خار وذلیل کرده پس ایشانرا بقهر

واسر ونصرت کند شمارا بر ایشان وشفا دهد سینهای گروه مومنانرا مجاهد وسدی گفته‌اند که اینها خزاع

اند حلفاء رسول الله علیه السلام وهمچنین تا ببرد خشم از دلهای ایشان چون انتقام بکشند از دشمنان

خود دلهای ایشان خوش کردد واین ایه معجزیست از معجزات رسول الله جهت انکه این خبرست

از غیب ومخبر بر وفق خبر امد واین وعدها با نجاز رسید واین نباشد الا بوحی از قبل خدای عز وجل بر

سبیل استیناف فرموده وخدا قبول فرماید توبه انکس که خواهد وبا او لطفی کند که توبه کند

توبه کند وتوبه ان بپذیرد چون عکرمه بن ابی جهل وسهل بن عمرو ودرین ایه اشارت است در انکه بعضی

از ایشان ایمان خواهند اورد وهمچنین مجری باشد رسول الله را چون مخبر بر وفق خبر باشد ودیگر انکه

بدانند که قتال با ایشان مانع توبه نخواهد بودن وخدا داناست بتوبه ایشان چون توبه کنند وحکیم است

ونفرماید بقتال ایشان الا که دران حکمتی بود پس خطاب فرمود با خود مفرماید بپندارید شما که شمارا

خواهند رها نید واز دست گذاشتن استفهام بر سبیل توبیخ وانکار است یعنی شما انگار دیده رها کنید

بدانچه شما بر ایید تا انکه مخلصان که مجاهدان اند در راه خدا از دیگران ممتاز نکردند وچگونه بگذارند شمارا

وهنوز خدا ندانسته است که از شما مجاهد کیست یعنی هنوز جهاد نکرده اید تا خدا شمارا مجاهد داند

تا ایشان مجاهد نباشند خدا مجاهد نداند ایشانرا در حال اگرچه در علم ازل عالم باشد بسایر معلومات

وعلم بانکه انچیز خواهد بود بوجود انچیز چون موجود شود وگفته‌اند که معنی انست که خدای عز وجل

با شما معامله ان کرد که ایشان با اختبار وامتحان استخراج غیری کنند تا بدانند چون تکلیف این صورت دارد

واین عبارة بر واجب اکرد ولم یتخذوا وخدا هنوز از ایشان ندانسته است که ایشان جز از خدا ورسول

خدای ومومنان دوستی خالص گرفته اند یعنی هنوز نا گرفته اند ومراد نفی علم معلوم است وخدا

بانچه شما میکنید داناست جزاء ان نیکی وبد کردار شما بشما رساند مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا

مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ

فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ نبوده مر انبازان فرا ارندگان را که عمارة کنند مسجد خدا را گواهی

دهندگان بر تنهای خویش بکفران گروه باطل شد عملهای ایشان ودر اتش ایشان جاودان باشند اما

برستی که عمارت کنند مسجدهای خدا را انکه ایمان دارد بخدا وبروز اخرة وبپای دارد نماز را وبدهد زکوة را

ونترسد مگر از خدا پس شاید انگروه که باشند از جمله راه یابندگان بیان عبد الله عباس گفت سبب نزول این ایه

ان بود که چون عباس را باسیری گرفتند روز بدر مسلمانان روی بان اوردند وملامت کردند بکفر

وقطع رحم وسخن درشت در روی او گفتند عباس گفت چون است که بدی ما میگویید ومحاسن

ونیکوییها فراموش کرده اید علی علیه السلام فرمود شمارا چه محاسنی است عباس گفت عمارة مسجد حرام

وحجابت کعبه وسقایه الحاج وفک الاسرا رها دادن اسیران حق سبحانه وتعالی این ایه فرستاد ورد

نمود بر عباس فرمود مشرکانرا نباشد ودرست نبود که عمارة مسجد حرام کنند دران حال که ایشان بخود

کفر قرار دهند وگواه باشند یعنی فعالی کنند که دلیل کفر ایشان باشد تا بمنزله باشد که بر خود گواهی داده

باشد یعنی ایشان را نرسد که خویشتن را از عمارة مسجد الحرام خوانند وایشان بر کفر اصرار کرده باشند اهل

اشارة ومعانی اشارة نموده اند که ازین کلام ذو الجلال وازین مقال حق بلا احتمال معلوم میکردد که ا سبق

کفر قابلیت ان نداشته باشد که خود را از منسوبان حرمه وعامران مسجد حرام داند هرچند که

خدمت نموده باشد سالها ایشان واباء ایشان وخالق وحاکم علی الاطلاق فرموده باشد ما كان

للمشركين درست نباشد که عمارة مسجد حرام کنند پس اسبق کفر چگونه تواند بود که قابلیت ولایت

ووصایت داشته باشد چند سالها از زمره صحابه خود را دانند وخوانند ودانند ولیاقت ان معنی

داشته باشد و مسجد حرام را مساجد خواند بلفظ جمع برای آنکه جمله مساجد را روی باوست و مردم از
چهار جانب روی بخانه دارند برای عباده پس فرمود که ایشان آنانند که اعمال ایشان باطل است یعنی آنچه
ایشان پنداشتند که آن عمل است عمل نباشد و ایشان در عذاب دوزخ جاوید باشند بحقیقت عمارة مساجد
خدای آنکس کند که بخدا ایمان دارد و بروز بازپسین و نماز بپای دارد و زکوة مال بدهد و نترسد الا از خدا پس این
جماعت که بدین صفت باشند سزاوار که ایشان از جمله نجات یافتگان باشند و لفظ عسی برای آن آورد تا از
معاصی با حذر باشند ابو سعید خدری از رسول الله گفت شنیدم چون بینی مردی را که آمد و شد با مسجد
و نماز بپا دارد بدین گواهی ده بایمان او برای آنکه خدا فرمود انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر نعمان بن بشیر
پس از این حاجیان را آب دهم دیگری گفت من باک ندارم چون عمارة خانه خدا بکنم از هر عملی که کنم دیگری گفت
که جهاد از همه افضل است در راه خدای خصومت نزد رسول الله رفتند حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد
انما یعمر مساجد الله من آمن بالله اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم
الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین الذین آمنوا
وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک
هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین
فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم ای میکنید شما سقایة حاج را و عمارة مسجد حرام چون آنکسی بود که
بگرود بخدا و بروز آخرة و جهاد کند در راه خدا یکسان نیستند نزدیک خدا و خدا راه ننماید قوم ظالمان را
الذین آنها که بگرویدند و هجرت کردند در راه خدا بمالهای خویش و تنهای خویش بزرگترند بدرجه نزدیک
خدا و آن گروه رستگاران باشند یبشرهم بشارة دهد ایشان را پروردگار ایشان برحمت از قبل خویش
و خشنودی و بهشتها که ایشان را بود در آنجا نعمتی دایم جاوید خالدین در آنجا همیشه بدرستی که خدا
نزدیک اوست مزد بزرگ بیان شعبی و حسن بصری و محمد بن کعب القرظی گفتند که آیه در شأن امیر المؤمنین
آمده و سبب آن بود که بکر و عباس بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه با هم مفاخرة کردند عباس گفت که
من بهترم که کلید خانه کعبه بدست من است و عمارة آن بمن تعلق دارد و اگر من خواهم شب در خانه کعبه

توانم بودن و گفتها دران شد چون گفتار نمودند گفتند بیایید تا اولین کسی که ازین راه بیاید او را حاکم کردانیم تا در میان ما
حاکم کند گفتند که چنین باشد درین حال علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدند که می آمد گفتند الله اکبر اگر ما را
بهتر ازین حاکم کجا آید دست و گفتند قصه نزد او باز راندند او فرمود الا ادلکما علی خیر منکما من شما را داده بیام
بکی کما و بهتر از شماست گفتند که او کیست فرمود من ضربتکما بالسیف حتی قادکما الی الاسلام از
شما بهتر آنکس است که تیغ از سر شما باز نگرفت تا وقتی که شما را باسلام باز آورد گفتند ما را کنایت از خود
میکنی فرمود بلا چه منع کنید مرا از آنکه این گویم و من بیرون آنکه صاحب جهاد بودم در دین خدا بدو قبله با رسول
خدا نماز کردم و پیش از شما با رسول الله مدتها عبادة کردم خدا را ایشان جدل خود فراموش کردند گفتند
خصومت با تو افتاد نزد رسول الله آمدند گفتند یا رسول الله این کودک آمده با ما تفاخر میکند رسول الله فرمود
تفاخر او چگونه است قصه نزد رسول الله باز نمودند رسول الله هیچ تقریر نمود تا کسی گمان نبرد که مراعات علی
علیه السلام میکند بیننا حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد اجعلتم سقایة الحاج ای شما آب دادن حاجیان و عمارة
کردن خانه کعبه مانند کسی میکنید که او ایمان آرد بخدا و رسول خدا و بروز بازپسین و جهاد کرد در راه خدای
ایمان او و ثواب او چون ایمان آنان میدانید که خدا را آب داده و عمارة خانه خدای کنند نه هرگز این باشد و آنان را
با یکدیگر یکسان دانستن ظلم باشد و خدای ظالمان را هدایت نکند پس وصف فرمود آنها را که تفضیل داد ایشان را
بعباس و شیبه فرمود آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و از مکه بمدینه آمدند و در راه خدای جهاد کردند جان
و مال بذل کردند در راه خدای ایشان بدرجه و پایه منزلت نزدیک خدای بزرگترند و ایشانند که رستگار
دانند و ظفر یافتگان اند و این آیه بامیر المؤمنین اولی تر است از آنکه هیچ کس را آن منزلت نیست بنزدیک خدا
بعد از رسول الله مگر علی را و رسول الله فرموده ان احب الناس الی الله یوم القیمة وادناهم مجلسا
امام عادل او را و عادلتر امام نبود رسول الله در حق او و شیعه او فرموده است چنانکه جابر بن عبد الله الا
نصاری روایت کرده که علی و شیعته هم الفائزون علی و شیعه او ایشان رستگارانند و چون او راضی
است نزد تو از آنکه ناقه صالح را پی کرد آنحضرت فرمود فزت ورب الکعبة پس خدا بیان حال ایشان و موعود
خدا ایشان و پروردگار ایشان را بشارة میدهد برحمتی و بخشش از خویش و رضا و خشنودی و بهشتها

که ایشان را در انجا نعمتی مقیم وجاوید باشد نه انکه از ایشان منقطع کردد وایشان دران بهشت وبان
نعمت جاوید مخلد باشند وبنزدیک خدا تبارک وتعالی مزد عظیم وثواب بزرک است یا ایها
الذین امنوا لا تتخذوا اباءکم واخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان ومن یتولهم
منکم فاولئک هم الظالمون قل ان کان اباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم
وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب
الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله
لا یهدی القوم الفاسقین ای انها که بکروید این فرا مکیرید پدران خویش وبرادران خویش
بدوستی اکر دوست دارند کفر برایمان وانکه بکرود از ایشان از شما پس انکروه ایشانند ظالمان قل
بکو ای محمد اکر باشند پدران شما وپسران شما وبرادران شما وزوجان شما وقبیلهکان شما ومالهای
که کسب کرده باشید شما انرا وبازرکانی که بترسید از ناروائی ان ومسکنهای پسندیده انرا دوستتر
از خدا ورسول او وجهاد کردن در راه او پس چشم دارید تا اورد خدا راه نماید قوم نافرمانانرا بیان
سبب نزول ایه عبدالله عباس کفت که چون خدای حق سبحانه وتعالی مومنانرا فرمود که با رسول الله
هجرت کنید واز مکه بمدینه روید وترک پدران وبرادران وخویشان چون کافر باشند ترک ایشان
نمایید مسلمانان کفتند یا رسول الله اکر مارا ببایاید کردن انکه کافر اند پس مارا از پدران وبرادران و
بری بودن ومالها وتجارتهای ما تباه کردد وسراهای ما خراب کردد خدای عز وجل این ایه فرو
فرمود ای کروهکان وای مومنان وانانکه ایمان اورده اید با پدران وبرادران خود دوستی مکنید
وبا ایشان اختلاط منمایید چون ایشان ایمان نیاورند واختیار کفر کنند وبکزینند کفر را بایمان ودوست
دارند انرا که از شما با ایشان موالات کند ودوستی ورزد او از جمله ظالمان باشد ای محمد بکو مر ایشانرا
که اکر پدران شما وپسران وفرزندان شما وبرادران شما وزنان وخویشاوندان شما ومالهائی
که انرا کسب کرده اید وتجارتی وبازرکانی که از کساد وناروائی ان بترسید ومسکنها وسراهائی
که شما انرا پسندیده اید اکر این همه شمارا خوشتر است ودوست داشته تر است از خدا ورسول او

وجهاد

وجهاد کردن در راه دین پس شما چشم دارید ومنتظر باشید تا انکه خدای کاری که خواهد کردن بکند
خود یعنی کار خود بیارد واز فتح مکه وکشادن ان بدست مومنان وخدا راه ننماید فاسقان وبیرون اینکار
از امور راه بهشت ابن عباس از ابوصالح روایت کرد که خدا ایشانرا از ان نهی کرد وبیان فرمود که کار دین واسلام
مقدم است بر نسبت وقرابت از برای دین ترک درق(؟) وفرزند ومال میباید کرد فقی(؟) چون قطع قرابت مادران
وپدر از برای دین واجب است قطع اجنبی وبیکانه واجب ولازم تر باشد ورسول خدا میفرماید لا یجد احدکم
طعم الایمان حتی یحب فی الله ویبغض فی الله یعنی نیابد یکی از شما لذت ایمان وحلاوت ان باید
تا انکه دوستی او ودشمنی او در خدا ودین او باشد ودرین ایه بر جمله مومنان واجب کردانید که از برای
دین خود از مادر وپدر وبر جمله خویشان وجمله منافع ومکاسب وحظ دنیا مجرد شوند خدای عز وجل
مارا توفیق دهاد تا برین قیام نماییم واز برای دین از سر دنیا کذریم لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة
ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض
بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المومنین وانزل
جنودا لم تروها وعذب الذین کفروا وذلک جزاء الکافرین ثم یتوب الله من بعد ذلک
علی من یشاء والله غفور رحیم بدرستی که یاری داد شمارا خدا در جایهای بسیار وروز قضا(؟)
حنین چون بشکفت(؟) اورد شمارا به بسیاری شما پس بکو بلا نداز شما چیزی وتنک شد بر شما زمین با ان
فراخی که بود پس برکشتید شما پشت کنندکان ثم پس فرو فرستاد خدا سکینه وارام بر رسول خویش
وبر مومنان فرو فرستاد لشکری که بندیدید انرا وعذاب کرد انهارا که کافر شدند وانست جزای کافران ثم
سهل کرد خدا از پس ان برانکه خواست وخدا امرزنده رحمت کننده است بیان حق سبحانه وتعالی
نعمتی را که بر مومنان کرده است بیاد ایشان میدهد ومیفرماید که خدای شمارا نصرت کرد ویاری داد در
مقامها کارزار وروز حنین واین نام وادیست درمیان مکه وطایف که مسلمانان را انجا با کافران
حرب افتاد وان چنان بود که چون رسول الله را فتح مکه بود در ماه رمضان چند روز انجا مانده
از مکه بیرون امد روی بحنین اورد برای قتال هوازن وا نوزده(؟) دوازده هزار سالی(؟) مرد با رسول الله بودند

وانصار بوده هزار از جمله خلفاء وازان بیش جمعیت که امروز بود هرگز نبود ومشرکان چهارده هزار مرد بودند از
هوازن وهفت بطن هوازن مالك بن عوف النصري مهتر بود ودر بطن ثقیف کنانه عبد یالیل چون بکر
رسیدند ابوبکر گفت لا تغلب الیوم من قلة رسول الله را از گفته او خوش نیامد ملول گردید چون حرب را
سازکردند وهم امیختند ومسلمانان بر مشرکان غلبه کردند وایشانرا بازپس بردند وپراکنده کردند
وبغنیمت گرفتن مشغول شدند مشرکان پراکنده شده بیکدیگر گفتند ما حمامة السوء وکجا میگریزید زنان و
وفرزندان خود را در دست ایشان رها کرده ابدا بی میگفتند بایکدیگر وبازگشتند ومسلمانان بغنیمت مشغول
بودند خود را بر مسلمانان زدند وشکست عظیم بر مسلمانان راه یافت قتاده گفت که سبب هزیمت کشته
از طلقا بود با رسول الله نه کس مانده بود از بنو هاشم دهم ایشان از انصار نام او ایمن بن ام ایمن
شد وان نه کس که مانده از بنو هاشم علی علیه السلام بود در پیش ایستاده ورایت در دست گرفته
قتال مینمود وعباس بن عبد المطلب براست وایستاده وفضل بن العباس بچپ وابوسفیان بن الحرث
بن عبد المطلب از پس پشت ونوفل بن الحارث وربیعه بن الحرث وعبد الله بن الزبیر وعتبه ومعتب پسران
ابولهب گرد انحضرت درامده بودند ودیگران همه گریخته بودند من الصحابة ثلاثة یفرون الا علی
یجاهدون یعنی از اصحابه ایستاده فرار نمودند مگر علی که جهاد میکرد عباس بن عبد المطلب رانوق گفته
نصرنا رسول الله في الحرب تسعة وقد فر منه فاقشعوا چون رسول الله چنان دید فرمود عباس را
که اواز ده وذکر بیعت کن عباس بلند اواز بود عباس اواز بلند بر داشت که یا معشر المهاجر والانصار یا
اهل البیعة الشجرة یا اصحاب سورة البقرة الی این تفرون اذکروا العهد الذي عاهدتم علی رسول الله
گفته اند که روزی عباس ره که عارتی بود عباس اواز بر داشت واصحابه ابستنی بود اواز او شنید کودک
از شکمش جدا نگردید چون اواز عباس شنیدند همه بازگشتند لبیك لبیك گویان واین هزیمت در شب بود
ورسول الله در میان وادی بود ومشرکان کمین کشاده چون مسلمانان بازگشتند خود را بمشرکان زدند
ورسول الله درانشب روبازنکی چندان نور از رو تافته که همه وادی روشن گردید ومسلمانان را برقتال
تحریص میفرمود ومگریختگان را باواز بلند میگفت این ما عاهدتم الله علیه کس نماند که اواز رسول الله را

نشودی

نشودی وباز نگردی راوی خبر گوید که مردی را هوازن سرخ روی ورایت سیاه در دست گرفته در پیش
قوم ایستاده چون فرصت یافتی بر مسلمانان نیزه زدی ورفتی علی علیه السلام اهنگ او نموده ونیزه برا شتر
او زدی وبیفتاد وضربتی دیگر بر وی زد واورا بکشت چون مشرکان این بدیدند منهزم شدند ومسلمانان روی
بایشان اوردند وکارزار نمودند رسول الله فرمود اللهم اذقت اول قریش نکالا فاذق اخر
هم نوالا رسول الله در رکاب خود بپای خواست فرمود الان حمی الوطیس اکنون حرب گرم دیدند پس
فرمود انا النبي لا کذب وانا ابن عبد الله وپاره خاك بر گرفت ودر روی مشرکان انداخت وفرمود
شاهت الوجوه ازانان هیچکس نماند که ازان خاك بر چشم ایشان نرسید وخدا پنج هزار فرشته را
بمدد فرستاد وذلك قوله وانزل جنودا لم تروها راوی خبر گوید چون امیر المومنین علی علیه السلام
ابوجرول را کشت وکافران دلشکسته شدند وهمچنان میکشت تا چهل مرد را بکشت مشرکان بهزیمت شدند
ومسلمانان از ایشان میکشتند تا روز شد منادیان رسول الله اواز دادند که رسول الله میفرماید اسیر
مکشید مردم از دست از کشتن باز داشتند ودر ایام فتح مکه بنی هذیل مردی بجاسوسی میفرستادند
که او را ابن الاکوع گفتند روز حنین اورا اسیر نمودند عمر خطاب بگذشت اورا دید مردی انصاری را گفت
که این مرد کیست این جاسوس است که در ایام فتح مکه بود برما اورا بکش انصاری اورا بکشت رسول الله
از ان خشم امد فرمود نشنیدی ندای من که هیچ اسیری را مکشید گفت بقول عمر کشتم گفت او مرا گفت
این را بکش وازان عذر خواست مشرکان از انجا بگریختند وبا وطاس امدند رسول الله از عقب ایشان
مردی را نام زد کرد نام او ابو عامر ولشکری باو داد وایشانرا پراکنده کرد وامیر مشرکان مالك بن عوف
النصري بود بطایف گریخته رسول الله برای ایشان بطایف رفت وطایف را حصار نمود شوال تا
اخر ماه کارزار نمود وچون ماه ذی القعده شد که ماه حرام بود باز ایستاد واز انجا بمنزلی امد که انرا
جعرانه گفتند وانجا احرام گرفت بعمره وسبی ومال اوطاس قسمت نمود ونصیبی تمام داد ومولفه قلوب را
چون ابوسفیان بن حرب وعکرمه بن ابی جهل وصفوان بن امیه وحارث بن هشام وعبد الله بن
امیه ومعاویه بن ابی سفیان وهشام بن مغیره واقرع بن حابس وامثال ایشان را از پنجاه شتر تا صد

بدادو انصاریان را نصیبی اندک بداد چهار و نیم مانند این ایشان را سخت آمد و درین گفتگوی نمودند یکی گفت این شرم بودی
ما هیچ در نمی ماند و دیگری گفت جملهٔ غنیمت بقوم خود داد و ما را محروم کرد یکی گفت تیغ ما زدیم غنیمت کافران بردند
و عباس بن مرداس درین باب شعر گفت ابن حریث بگوش رسول الله رسید بفرمود تا انصاریان را
ندا کردند و جایی جست که کسی دیگر در میان ایشان نباشد که از ایشان چون مجتمع گردیدند رسول الله
آمد و علی علیه السلام با او بود و در میان ایشان بنشست فرمود و خطاب نمود من از شما چیزی بپرسم جواب
دهید گفتند بگو یا رسول الله نه شما ضال بودید شما را من هدایت نمود گفتند بلی یا رسول الله والله
المنة ولرسوله فرمود نه شما در کنار دوزخ بودید خدای حق سبحانه و تعالی شما را بمن رهانید گفتند بلی
یا رسول الله فرمود نه شما اندک بودید خدای عز و جل بمن شما را تمکین بسیار داد تصدیق نمودند والله
المنة ولرسوله فرمود نه شما دشمنان یکدیگر بودید خدای تعالی دلهای شما را الفت داد بمن گفتند صدق
یا رسول الله و خاموش شدند فرمود جواب دهید مرا بانچه نزدیک شماست گفتند یا نبی دانستیم گفتیم
منت و فضل خدا راست و بس از آن تو که رسول اوئی رسول الله فرمود اگر خواهید میتوانید گفت
وانت قد کنت جنبا تو بن را فاوسال وخائفا فامناک ومکذبا فصدقناک ترا براندند ما نجود کردیم
و خائف بودی ایمنت گردانیدیم و دروغ زن داشتند ترا تصدیق کردیم انصاریان گفتار رسول الله چون
شنیدند در گریه افتادند گفتند جان و تن ما فدای تو باد مالهای ما اگر خواهی بنفقه ده عباس بن مرداس
که درین باب شعر گفته بود فرمود علی اکفه قسم فاقطع لسانه برخیز و زبان او ببر عباس که این بر من
سخت آمد علی علیه السلام دست من گرفت و پاره راه ببرد گفتم یا علی زبان من خواهی برید فرمود انجه
امر نموده انجا خواهم اورد چون مرا پیشتر اورد همان سوال نمودم مرا همان جواب داد تا نزدیک شتر
غنیمت پس مرا گفت رسول الله ترا چند شتر غنیمت فرموده است گفتم چهار فرمود برو از چهار صد بشله
که تراست گفتم یا علی رسول الله از قطع زبان این خواست فرمود بلی پس گفتم مرا چه باید کرد راه جواب
کدام است فرمود راه صواب انست چون تو از اهل جهادی که رسول الله داده یعنی تو با انصاریان
و مهاجریان داخل باشی که ایشان را بیش از چهار نداد سعید بن المسیب گفت دران روز شش هزار

برده اوردند و قسمت کردند رسول الله فرمود هر زن که ابستنی است با و نزدیکی نکنند و او زن که ابستنی نیست از او
دوری نمایند تا استبرا کنند بحیضی پس جماعتی از هوازن امدند و بطوع اسلام اوردند گفتند یا رسول الله تو
بهترین کریمانی و امروز ما اسیرانیم بر ما ببخش پس دهند رسول الله فرمود از غنیمت است گفتند بفرما تا فرزندان
و زنان باز دهند رسول الله فرمود انچه حصهٔ من و اهل بیت من است بدیشان دادند فرمودان که
با من موافقت نماید جمله موافقت نمودند مگر صفوان بن امیه که زنی از و باز دادند و بدیشان نداد و او خبر
کوید که چون رسول الله غنایم چنین قسمت نمود مردی آمد دراز بالای گندمگون پیشانی
او اثر سجود بود گفت بدین غنایم عدل نکردی رسول الله فرمود پس عدل نزدیک که باشد گفتند یا رسول الله
دستوری ده تا گردن بزنیم فرمود دعوه فانه سیکون له اتباع یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة
یقتلهم الله علی ید احب الخلق الیه یعنی بگذارید او را اتباعی باشند که از دین بیرون شوند چنانکه تیر از
نشانه و خدای ایشان را بر دست دوست داشته ترین کسی کشد که او را از همه خلقان دوست دارد و خبر
شد که رسول الله خبر داده بود بدست علی علیه السلام کشته شدند و در نهروان حق سبحانه و تعالی
فرموده یاد کنید روز حنین بالله شما دران روز بسیار بودید و بسیاری که شما را بود شما را بعجب آورد و بدان بینا
لم تغن عنکم فئتکم شیئا و لو کثرت و بسیاری از شما هیچ سود نکرد و آن لشکریان بر شما غلبه کردند
و زمین با فراخی که او را بود بر شما تنگ گشته بود از غلبه ایشان پس برگشتند و پشت برگشتید و پشت دادید
لهزیمت رفتید و خدا سکینه و آرام رسول خویش و مومنان فرو فرستاد پس از آنکه همه فرار نمودند
و رسول الله را تنها گذاشتند رسول الله را باده کس خدای عز و جل بر ایشان رحمتی فرستاد تا ثبات نمودند
و از خدمت رسول الله جدا نشدند و خلفا و اصحاب همه از جمله فراریان انها ده کس اول و سوم که
ثابت قدم ماندند ایشان با ایمان و علی علیه السلام در پیش ایستاده و رایت در دست گرفته دوم عباس
بن عبد المطلب سیم فضل بن عباس چهارم ابو سفیان بن الحرث بن عبد المطلب پنجم نوفل بن الحارث
ششم ربیعه بن الحرث هفتم عبد الله بن زبیر هشتم عتبه نهم معتب پسران ابولهب همه از بنو
هاشم بودند دهم ایمن ابن ام ایمن و او از انصاریان بود که در خدمت آنحضرت در آمده بودند و آنحضرت قتال

شکاه

در حضرت رسول الله خداي عز و جل فرو فرستاد لشکري که شما ايشانرا نديديد چنانکه گفت اين فرو

مومنانرا بتشجيع و تقويه دل مدد کردند و کارزار نکردند الا روز بدر و خدا عذاب کرد انانی را که کافر شدند

بقتل و اسر و اسلب اموال و اذلال و همچنين باشد جزاء و پاداشت کافران و انانی که رسول الله را تنها

گذاشتند و گريختند پس توبه و باز امدند و کفران رسول الله نمودند جهان کافر بودند که رسول الله را تنها

گذاشتند و گريختند پس توبه کردند و باز آمدند که گريختن از زحف گناه بود که توبه از او واجب بود و همچنين

از کافران توبه قبول کنند چون از کفر باز ايند و ايمان اورند چنانکه بعضي از قبيله هوازن بعد از حرب باز امدند

از کفر و اسلام اوردند و خداي امرزنده و مهربانست بيامرزد تايبانرا و برايشان رحمت کند يا ايها الذين امنوا

إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ

مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ اي انها که بگرويده ايد بدرستي که انبازآورندگان

پليدند پس بايد که فرا نزديک مسجد حرام روند پس از امسال ايشان اين و اگر بترسيد شما از درويشي پس

توانگر کرداند شما را خدا از فضل خويش اگر خواهد بدرستي که خدا دانا و محکم کار است بيان حق سبحانه

خطاب فرمود مومنانرا که اي مومنان و گرويدگان بدانيد که انان که مشرکانند و بخداي شرک

اورده اند ايشان نجس و پليد اند ابن عباس گفت المشرکون الا رجس و خنزير و کلب ابو عبيده و ضحاک

گفتند نجس يعني قذر است و نزديک شافعي و فقهاي ديگر نجس الحکم اند چون جنب و بمذهب

شيعه کافر نجس العين و نجس الحکم است و ظاهر ايه دلالت ميکند که نجس العين است و هيچ مانع

از انکه هم نجس العين و نجس الحکم باشد چون در ميان ايشان واحد نيست و مراد بنجس العين انست

که هر که بکافر رسد بايد نجس کرده و اگر نجاست او مقصور بودي بر حکم تعدي نکردي چنانکه جنب و حايض

و مراد بانکه نجس الحکم است انست که با ايمان از و حکم نجاست زايل ميکردد پس کافريت وجه نجس العين

است و از يک وجه نجس الحکم و حکم ساير اصناف کفار حکم مشرکانست اگر ازين دو کانه يکي تر باشد بايد

و اگر خشک باشد آب بر و بايد زدن و اگر مصافحه نمايند و خشک باشند و نجاست بايد ماليد حسن بصري

گفت من صافح مشرکا فليتوضا که مشرکان پليدند بايد که نزديک مسجد الحرام نروند و ظاهر ايه اقتضا

ان ميکند که ايشان منهي از انکه در حرم روند براي انکه حرم نزديک مسجد است و هر که در حرم

نزديک مسجد باشد و اخبار اهل بيت برين وارد است حق سبحانه و تعالي ميفرمايد که هيچ مشرک نزديک

مسجد الحرام نشود پس ازين سال يعني حج کافري حج نکند الا اينحج که دوازده و اين سال نهم بود از هجرت

که امير المومنين سوره براة بر ايشان خواند و عهد ايشان بينداخت چون اين ايه امد مومنان گفتند يا رسول

الله چون مشرکان نيايند و طعام نياورند برما طعام تنگ کردد و تجارة منقطع گردد و بازار کاسد گردد

و مرافق و منافع ما فانت خداي عز و جل اين ايه فرو فرستاد و ان خفتم عيلة اگر شما از درويشي بترسيد که خدا

شما را از فضل خود و رحمت خود و نعمت مستغني کرداند و در ديگر از درهاي رزق بر شما گشايد و خدا ايشانرا

توانگر کرداند با هل جره و صنعا ايمان اوردند و از يمن طعام اوردند و در زمين هم بركتي و روزي فراخ

کردانيد از ان توانگر شدند ضحاک گفت توانگر شدند بجزيه و توانگري ايشانرا بجشيش خود باز بست که

مکلفان باخدا اگر ينرند و امبد بدرگاه او دارند و خداي عالم است بمصالح شما در تکليف و حکيم است در منع

مشرکان از مسجد حرام قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ

اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ

صَاغِرُونَ و کارزار کنيد با انها که نميگروند بخدا و بروز اخرت و حرام نميدارند انچه حرام کرده اند

خدا و رسول و طاعت نميدارند دين حق را از انها که داده شد ايشانرا کتاب تا بدهند جزيه را از دست

و ايشان باشند بيان سبب نزول ايه ابن عباس گفت چون خداي حق سبحانه و تعالي مشرکانرا نهي فرمود از

رفتن بمکه شيطان در دل جمعي انداخت اگر ايشان نيايند شما چگونه معاش نماييد حق جل و علا اين ايه

فرو فرستاد و ايشانرا انتقال اهل کتاب امر نمود بجزيه مستغني ايشان کردانيد کلبي گفت که چون اين ايه امد رسول

الله بغزاء بني عوف و بني النضير رفت و ايشان مصالحه کردند و ان اول جزيه بود در اسلام که از اهل

کتاب ستدند ميفرمايد رسول الله و مومنانرا که قتال کنيد با انکساني که بخداي عز اسمه جهودان و ترسايان

وصف فرمود بانکه ايشان بخداي ايمان ندارند اگرچه خدا گويا شد خدا دانا و نيستند چون خدايرا فرزند

روا ميدارند و انکه در حق خدا اين روا دارد خدايرا ندانند و ايمان نيارد و همچنين فرمود که بقيامت ايمان

وایشان اگرچه معتقد این چیزها باشند مومن نباشند و فرمود که ایشان حرام نمیدارند آنچه خدا و رسول او حرام کرده اند برای آنکه بشرع رسول ما که ناسخ شرایع است ایمان ندارند و دین حق خدا و رسولش ندارند
و حق نامی است از نامهای خدای ایمان ندارند و این آیه دلیلست بر آنکه جهودی و ترسائی باطل است فرمود
کارزار کنید با آنکه این صفت دارند پس بیان فرمود از جمله کسانی که ایشان را کتاب داده اند یعنی توریة
و انجیل تا آنکه زکوة بدهند بدست خود و پیغمبر و امام و ایشان ذلیل و صاغر و حکم اهل کتاب آنست که اول
ایشان را دعوة نمایند باسلام اگر قبول نمایند جزیه بر ایشان عرضه کنند و شرایط ذمه اگر قبول نمایند بر آن قرار
دهند و اگر قبول نکنند با ایشان کارزار کنند تا و فی کم ایمان آورند یا جزیت قبول نمایند ابو علی گفت معنی عن ید
آنست یعنی که بدست خود دهند و جایز نباشد که نایبی فرستند و صغار شان پیدا کرده و گفته اند
که عن ید یعنی نقد دهند و نسیه ندهند و گفته اند که بر قهر است و بر نعمت است یعنی جزیه بدهند از
که شما با ایشان کرده باشید بقبول جزیه و آنها که از ایشان جزیه گیرند جهودان و ترسایان و گبرانند و شاید
حکم سایر کفار دیگر باشد و ابو سعید اصطخری از اصحاب شافعی با این موافق است و مجوس اهل کتاب اند با نه
شافعی را درین دو قولست و ابو حنیفه بر آنست که ایشان اهل کتاب نه اند و از علی بن ابی طالب علیه السلام
روایت است که آنحضرت فرمود که ایشان را پیغمبری و کتابی بوده است پیغمبر خود را کشتند و کتاب را سوختند
و جزیت را حدی نیست چندانکه امام مصلحت اند از ایشان می ستاند یا بر سر ایشان نهد یا بر زمین
و شافعی گوید که کم از یک دینار نستانند اگر درویش و اگر توانگر و ابو حنیفه گفت که اگر درویش باشد دوازده
درم و اگر متوسط باشد بیست و چهار درم و اگر توانگر باشد چهل و هشت درم و اما آنکه مالی نباشد
بر و جزیت نباشد و بر دیوانه جزیه نباشد و جایز نباشد که ذمی را گذارند که داخل حرم شود بهیچ وجه نه بر ثواب
کار به راه بگذارند اگر گویند که جزیه طاعت است یا معصیت اگر طاعت باشد باید مستحق ثواب باشند
معصیت است باید که خدای بمعصیت فرماید جواب آنست که استدن امام از ایشان ثواب و طاعت
است اما دادن ایشان نه طاعت است و نه معصیت بر سبیل منع بود منع قتل است از نفس خود و
جزیه از خواست و جزا را وصف نکنند بآنکه طاعت است یا معصیت وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ

وقالت

وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ و گفتند جهودان عزیر پسر خداست و گفتند ترسایان مسیح پسر
خداست آنست گفتار بدهنهای ایشان مانندی میکنند با گفتار آنها که کافر شدند از پیش بکشد ایشان را خدا
پس از کجا برگشته میشوند بیان حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از آنچه جهودان و ترسایان گفتند
بر ایشان در میفرماید که گفتار دروغ و باطل ایشانرا اینجا سوال و گویند که خدای تعالی این جهودان چگونه حواله
نمود ایشان را انکار نکردند جواب آنست که بقول خدا موقع انکار جهودان را تا نبی باشد و چون این آیه آمد
جهودان که در عهد رسول الله این را منکر بودند چون سلام بن مشکم و نعمان بن اوفی و مالک بن الصیف
و سبب آنکه جهودان در حق عزیر این گفتند آن بود که از عبد الله عباس روایت کردند که عزیر از جمله
اکابر بزرگان بنی اسرائیل بود و بعضی گفتند که او پیغمبر بود و توریة در میان ایشان بود و از عزة او را
جای تابوت بود و مردم بعضی یاد داشتند چون طغیان و معصیت زیاده شد تابوت از میان ایشان
و توریة از یاد ایشان رفت بود مدتی برین بر آمد پشیمانی و افسوس ایشان را دست داد توبه کردند و جزیه را
التجا کردند عزیر از خدا درخواست تا توریة یاد او دهد خدا اجابت دعای او کرد توریة بیاد او آمد قوم
خواندن گرفت بعضی از قوم اعتماد نمودند و بعضی اعتماد نکردند تا آنکه خدا تابوت با ایشان رسانید آنچه ایشان
نوشته و یاد گرفته بودند از عزیر با آن نسخه که در تابوت بود مقابله کردند حرفی زیاد و نقصان نبود ایشان
گفتند این تخصیص عزیر برای آنست که پسر خداست تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ سدی گفت سببش آنست که چون
عمالقه بنی اسرائیل مسلط گردیدند و ایشانرا میکشتند و ریختند و میراث ستدند ایشان گریختند و متواری
و در عالم پراکنده شدند عزیر هم متواری در بعضی کوهها خدای را عبادت میکرد روزی از روزهای عید
امراز مقر خود زنی را دید بر سر گوری ایستاده و مغطاة و آگاه شاه و عزیر در تضرع و دعای بسیار میگفت
یا رخدایا بنی اسرائیل را بی دعا ماگردی عزیر آمد و زن را وعظ کرد فرمود از خدای بترس و کمان عزیر آن بود
که آن گور شوهر اوست فرمود ای زن تو چنان دانی که روزی تو بدست شوهر تو بود روزی تو بر حق
است روزی تو و شوهرت و جمله خلق با خداست زن گفت این را میدانی که هیچکس را بی روزی نگذارد

که علمای از دوست و بنی اسرائیل را الی علم بگذارند عزیر گفت تو کیستی گفت من نفسح بنا ام امروز ام تا ترا بنا رنی
که از نمازگاه تو چشمه بر بیخواهد آمد و درختی برکنار آن چشمه خواهد رویید میوه آن درخت و آب آن چشمه
بخور و بیاشام و وضو کن و دو رکعت نماز بجای آور که خدای تو را چیزی خواهد دادن عزیر بجای خود رفت و دیگر
روز چشمه بدید که روان شده بود و درخت بر رسته بود عزیر از آن آب و میوه بخورد و چون فرا انگور برسید بیامد عزیر را گفت دهان
باز کن چیزی در دهان او گذارد و او فرو برد پس او را گفت که از این چشمه برو تا بقوم خود رسی او همچنان میرفت در آن
چشمه بر علم چی اقرود تا آنکه بقوم خود رسید جمله توریة بیاد شد مد بر هر انگشتی قلمی است و توریة
نوشتن گرفت بجمله قلمها جمله توریة نوشت چون آن بدیدند نسخهای که در کوهها پنهان بود
آوردند با آنکه او نوشته بود حرفی تفاوت نبود گفتند که این مقدور کس نیست این خصوصیت برای آنست که
عزیر پسر خداست تعالی عن ذلک سبب آنکه عیسی را پسر خدای خواندند آن بود که ترسایان پس از آنکه عیسی
باسمان برفت هشتاد و یک سال بطریق سداد و صلاح بودند و عبادة میکردند چون میان ایشان و جهودان
کارزار افتاد و در میان جهودان مردی بود شجاع نام او ابولس بیامد و بسیاری از ترسایان بکشت پس جهودان را گفت
من کبرکم که مذهب ایشان بر هم زنم پس بیامد اسبی داشت عقاب نام در میان دو لشکران اسب را پی کرد و جامه
چاک کرد و خاک بر سر میکرد و میگفت ای قوم بدانید من ابولس ام که چند وقت با شما کارزار کردم و اکنون
پشیمانم و توبه کردم از آسمان ندا دادند که توبه تو وقتی قبول است که ترسا گردی اکنون ترسا ایم و توبه کردم و شما را
آگاه نمودم تا با خبر باشید کار من پس از اجای رفتند و یکسال تمام در کنیسه نشست و انجیل خواندن گرفت
ترسایان را گفت مرا ندا دادند که خدا توبه تو را پذیرفت ترسایان باور داشتند و او از انجا به بیت المقدس شد
و مردی بر ایشان خلیفه کرد نام او نسطور را تعلیم کرد که خدای و عیسی و مریم هر سه با خدا اند
این آن تثلیث و اتحاد است که ترسایان میگویند و از آنجا بروم رفت و ایشان را لاهوت و ناسوت تلقین
کرد و گفت عیسی نبود و جسم نبود پس خدا بود و دیگری را پیش گرفت و ترتیب کرد تا او یعقوب بن معال اورا
پس مرد دیگر را پیش گرفت و ترتیب او نمود نام او ملکا او را گفت عیسی خدای بود لم یزل و لا یزال پس هر سه را
نزد خود جمع کرد و ایشان را وصیت کرد و گفت بطریات که پس از من مردمان را بدین دعوة کنید که من شما را

اموختم و من عیسی را بخواب دیدم مرا گفت که از تو راضی شدم و من فردا خود را قربان نمایم روز دیگر خود را
بمذبح حاضر نمود و خود را بکشت و این سه مرد ابولس و نسطور و ملکا هر یک تبعه خود را از ترسایان
دعوة میکردند هر یکی را گروهی متابعت کردند و میان ایشان خلافها افتاد حق سبحانه و تعالی از ایشان
حکایت نمود و میفرماید که جهودان گفتند که مسیح پسر خداست آنچه ایشان گفتند گفتار ایشانست
که بدهنها است یعنی که بزبانهای خود میگویند و آنرا حقیقتی و اصلی نیست ماننده است که کافران دیگر
که پیش از ایشان بودند یعنی گفتند ترسایان که مسیح پسر خداست ماننده است که جهودان گفتند که عزیر
پسر خداست و آنچه این هر دو قوم گفتند ماننده است که مشرکان گفتند که فرشتگان دختران خدای اند
آنچه جهودان و ترسایان در عهد رسول الله گفتند که عزیر پسر خداست که خدای ایشان را بدین گفتار
که گفتند لعنت و عذاب کناد و ایشان را بکشاد اخر ایشان را با این همه آیات و دلالات و حجج چگونه از حق
میگردانند اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا
لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ
بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْ
هُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و فرا گرفتند دانشمندان
خویش را و زاهدان خویش را خدایان جز از خدا و مسیح پسر مریم و فرموده نشدند مگر که بپرستند خدای
یگانه را نیست مگر او پاک و منزه است او از آنچه انباز فرا میدارند میخواهند که بنشانند
نور خدای را بدهنهای ایشان و نخواست خدا مگر که تمام کند شما را نور خویش و اگر چه کاره باشند کافران
هُوَ الَّذِي او آن خدا نیست که فرستاد رسول خویش را براه و دین حق تا غالب گرداند او را بر دینهمه آن
چه او را کاره اند انباز فرا دارندگان بیان حق سبحانه و تعالی در این آیه میفرماید که جهودان و ترسایان
از سر جهل فرا گرفته اند عالمان و زاهدان خود را خدایان گرفته اند آنچه ایشان میگویند که حلالست
حلال میدارند و آنرا حرام است یعنی بقول ایشان حلال را حرام میدانند و حرام را حلال و مسیح پسر مریم را
بخدایی گرفته اند یعنی ترسایان در آنچه میگفتند ان الله ثالث ثلاثة و این جهودان و ترسایان را

الا انّکه ایشان خدایرا که یکی است انخدائی که هیچ خدای سزای پرستش نیست الا او واو پاک است ومنزه

ازانچه باو انبازگیرند وشرک آورند پس فرمود که ایشان بانچه میکنند میخواهند تا نور خدایرا بنشانند

حق را تاریک کرده اند ودین خدایرا باطل برهنهای خود یعنی بگفتارهای باطل خود می پندارند که این

دین ضعیف که بگفتار ایشان باطل خواهد شد چنانکه چراغی ضعیف بباد دهن کشته کردد بعضی

گفت نور خدای اسلام است وگفته اند قرانست ودیگران گفته اند دلیل وحجج وبرهان است وباین جمله

باید چنانکه بروشنائی راه یابند ایشان میخواهند که این نور را بنشانند وخدای باعمی ومنع فرمود

الا انکه نور خود تمام کرداند یعنی نمیخواهند الا تمامی نور خود واگرچه کافران کاره ان اند ونمیخواهند که دین

خدای ظاهر باشد پس فرمود که اوست انخدائی که فرستاد پیغمبر خود محمد را بقران که هدایت ایمان ادله

وحجج وبینات ودین حق که مسلمانی است ظاهر کند وغالب کرداند انرا برهمه دینها واگرچه مشرکان

کاره باشند انرا ابن عباس گفت معنی انست که تا خدای محمد را بجمله شرایع اسلام مطلع کرداند چنانکه

هیچ چیزی بروپوشیده نماند ضحاک وابو هریره گفتند تا خدای دین حق را ظاهر کرداند بر همه دینها

واین وقت خروج مهدی باشد که همه دینها یکی شود وهیچکس نماند که نه در اسلام اید وبطوع واکراه

از اهل بیت علیهم السلام این روایت کرده اند کلبی گفت که تاویل این ایه هنوز پدید نیامده است

وقیامت نباشد تا وقتی که این ایه پدید اید مقداد اسود از رسول الله روایت کرد که فرمود لا یبقی علی الارض

بیت وبر ولا مدر الا ادخله الله کلمة الاسلام اما بعز عزیز او بذل ذلیلا اما ان یعزهم فیجعلهم

الله من اهله واما ان یذلهم فیدینون له یا ایها الذین امنوا ان کثیرا من الاحبار والرهبان

لیاکلون اموال الناس بالباطل ویصدون عن سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم ای الها

که بگروید ایدبرستی که بسیار از دانشمندان وزاهدان وتاجیزند مالهای مردمانرا بباطل

وبرکشند از راه خدا والهاله کنج می نهند از زر ونقره ونفقت نکنند انرا در راه خدا پس بشارت ده

ایشانرا بعذاب دردناک بیان حق سبحانه وتعالی خطاب فرموده مومنانرا ای انکسانی که ایمان اورده اید

بسیاری از احبار که علمای جهودان اند وبسیاری از رهبان که زاهدان وترسایان اند مالهای

والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله

مردمانرا بباطل وناحق میخورند بانکه در احکام رشوت میگیرند وتحریف کتاب خدای مینمایند یعنی بهوای

ایشان ویران جعلی وطعمه میستانند وشرایع را بر عوام خود تخفیف میکنند وازایشان چیزی میگیرند

واز وجوه حرام کسب میکنند وحرام را مال خود میکردانند ومردم را از راه خدا ودین او باز میکردانند وتمکن

تا مردم اندر اسلام ایند پس باید که شما از صحبت ایشان دور باشید واز مجالست ایشان حذر نمائید وانها

از زر وسیم کنج میگذارند وانرا در راه خدا نفقه نمیکنند ایشانرا بشارت ده بعذاب دردناک عبدالله عمر گفت

که انرا زکوة بدهند کنج نباشد واگرچه در زیر زمین باشد وانچه انرا زکوة نداده باشند کنج باشد

در روی زمین باشد وجابر عبدالله انصاری گفت وابن عباس هم گفت واز امیر المومنین روایت کرده اند

که او فرمود مالی که از چهار هزار درم افزون باشد از کنج باشد اگر زکوة داده باشند واگر نداده باشند

ثوبان روایت کرد از رسول الله که چون این ایه فرود امد فرمود تبا للذهب والفضة واین لفظ سه

نکرار فرمود اصحاب را سخت امد گفتند یا رسول الله ما کدام مال کنیم وکدام سرمایه سازیم فرمود لسانا

ذاکرا وقلبا شاکرا وزوجة مومنة تعین احدکم علی دینه زبانی ذاکر ودلی شاکر وزنی مومنه که در

دین یاری دهد عمار یاسر گفت که قوم موسی مائده خواستند اخر بدان کافر شدند وقوم صالح ناقه

خواستند برادند بدان کافر شدند ونهی کردند شما را که درو کنج وسیم نه نهید باز نمی ایستید وحکم

خدا وقول رسول الله صلی الله علیه وآله بکار نمی بندید ورسول الله فرمود من ادی زکوة ماله

هر که زکوة مال بر هدان حق که بروست داده باشد عبدالله عباس را از این ایه پرسیدند هر که زر

وسیم کنج گذارد وزکوة ندهد وای بر وی وانکه زکوة دهد بروباکی نیست پس گفت من باک ندارم انرا

بوزن کوه احد زر باشد وعدد ان دانم وزکوتش بدهم ودر طاعت خدا صرف نمایم یوم یحمی علیها

فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم

فذوقوا ما کنتم تکنزون الروز نباشد وبران در اتش دوزخ پس گدازند بدان پیشانهای

ایشانرا وپهلوهای ایشان وپشتهای ایشان اینست انچه کنج مینهادید مر تنهای خویشرا

پس بچشید انچه کنج میگذاردید بیان حق سبحانه وتعالی میفرماید که بشارت ده ایشانرا بعذاب دردناک

در روزی که این روزها و سیمها گرم کردانند چنانکه چون آتش کرده پس آن پیشانیها و پشتهای ایشان را
داغ کنند و تخصیص پیشانی و پهلوها و پشت برای آن کرد که چون اول سایل را ببینند گره بر پیشانی زنند
پهلوها از و دور کردانند و آخر پشتها بر و کنند محمد بن علی بصری گفت پیشانی آن زر و سیم کننده پیشانی
باشد و بر پهلوی او رود و بدان قوی پشت کرده باشد چون این داغ بر پیشانی گذارند گویند این است که
شما گنج گذارده اید پس بچشید جزای آنچه کرده اید آن گنجی که گذارده اید مجاهد از عبد الله عباس روایت کرد
که چون این آیه آمد مسلمانان را سخت آمد گفتند یا رسول الله این آیه بر ما سخت می آید رسول الله فرمود که
خدای عز و جل بر شما زکوة واجب نکرد الا برای آنکه مالهای شما پاکیزه کرده چون زکوة مال داده باشید
باقی پاکیزه است پس فرمود خبر دهم شما را به بهترین گنجی که مردان برای خود گذارند گفتند بلی یا رسول
الله فرمود زن صالح که چون در وی نگرد شاد شود و چون کار [illegible] فرماید طاعت دارد او را و چون غایب کرده حفظ
الغیب او کند زید بن وهب گفت بربذه مدینه میگذشتم ابوذر غفاری را دیدم گفتم یا اباذر تو بدین منزل که آورد گفت
بشام بودم درین آیه مرا با معاویه گفتگو افتاد او گفت در حق اهل کتابست من گفتم در حق تو است و امثال تو
و از آنجا بمدینه آمدم نامه بعثمان نوشت در شکایت من مردم مرا ملامت میکردند [illegible] که عثمان
مرا ندیده اند عثمان مرا از مدینه راند و بدینجا فرستاد و هم ابوذر از رسول الله روایت کرد که این آیه در حق مانعان
زکوة است که [illegible] زر و سیم در روزی که مقدار آن هزار سال باشد تا وقتی که خدای
حساب فصل کند میان خلقان در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال باشد و گفت ندانم که بکدام کار کرد یا [illegible]

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

بدرستی که شمردن ماهها نزدیک خدا دوازده است در کتاب خدا روزی که آفرید آسمانها و زمین را از آن چهار ماه حرام است این دین راست پس ظلم مکنید در آن
ماهها بر تنهای خویش و کارزار کنید با انباز آرندگان همچنانکه که کارزار کنند با شما همه و بدانید که
خدا با پرهیزگارانست **بیان** حق سبحانه و تعالی میفرماید که عدد ماهها نزدیک خدا دوازده ماهست و مراد

ماهها

ماهها که یاد کرده است و آن محرم است چون عرب حرام داشتند درین ماه قتال کردن را و صفر برای آن صفر گفتند
که مکه درین ماه خالی بودی از مردمان و گفتند درین ماه ایشان را وبالی افتاد که روی ایشان زرد شد ابو عبیده گفت
چون مشکهای ایشان درین ماه از شیر خالی شد و دو ماه دیگر را برای آن ربیع خواندند که درین دو ماه نبات زمین
بسیار شد و برای آنکه ربعوا فی مساکنهم ای قاموا در مسکنهای خود مقیم شدند و دو ماه دیگر را جمادی برای آن
خواندند که آب درو فسرده شد و رجب را برای تعظیم رجب خواندند برای آنکه درین ماه قطع قتال کردندی و ترجیب
تعظیم باشد و رجب دست بریده بود و در خبر است که از رسول الله پرسیدند که رجب چه باشد فرمود رجب نام
جویی است در بهشت از شیر سفید تر و از انگبین شیرین تر است هر که روزی از این ماه روزه بدارد خدای
او را از آن جوی آب دهد و شعبان را برای آن شعبان خواندند که حسنات و ارزاق مؤمنان درو متشعب شود
و رمضان را برای آن رمضان خواندند که ترمض الذنوب گناهان را بسوزد و شوال را برای آن شوال خواندند که
[illegible] را در این ماه شیر بر بالای شتر [illegible] و ذی القعده برای آن ذی القعده گفتند که درین ماه قعود کردندی و کار
نکردندی و ذو الحجه برای آن ذو الحجه خواندند که در وی حج گزاردندی ماههای عرب دوازده است چنانکه ماههای
عجم است ماههای عرب بر مدار قمر باشد یعنی هلال و ماههای عجم شمسی تحویل شمس در دوازده برج فرمود ماهها در
تقدیر خدای در کتاب او یعنی لوح محفوظ و گفتند که در کتابهائی که به پیغمبران فرستاده است ما در قضا
و حکمی که کرده روزی که آسمان و زمین آفرید ازین ماهها چهار ماه حرام است یکی تنها و آن ماه رجب است و سه
ماه از عقب یکدیگر پیوسته و آن ذو القعده و ذو الحجه و محرم است و عرب این ماهها را حرمت داشتند
تعظیم کردندی که اگر قاتل پدر و برادر را دیدندی متعرض او نشدندی و چون اسلام آمد این ماهها را حرمت زیادت
و فضیلت افزوده و خصوص ماه رجب را که او را حق سبحانه و تعالی ازین چهار ماه برگزید از حسین علی
روایت است که فرمود آنکه یک روز روزه دارد از ماه رجب خدای عز و جل صد هزار رحمت بنویسد برای او
و هر که دو روز روزه دارد صد هزار گناه از دیوان او محو کنند و آنکه سه روز روزه دارد صد هزار درجه
رفع کنند و آنکه چهار روز روزه دارد هفت در دوزخ بر وی در بندند و آنکه پنج روز روزه دارد پنجاه سال گناه
او را بیامرزند و آنکه شش روز شصت سال گناه او آمرزیده کرده و آنکه هفت روز روزه دارد هفت

بود در بیند وانکه هفت روز روزه دارد هفت در بهشت برو بکشایند وانکه نیمه ماه روزه دارد منادی
ندا دهد که انچه گذشت بیامرزیدند کارها از سر گیرد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که
اول رجب روزه دارد بهشت او را واجب شود و هر که یک روز در میان روزه دارد شفاعت او قبول
مثل عدد ربیعه و مضر و هر که روز اخر روزه دارد او را از جمله پادشاهان بهشت کنند و شفاعت
او قبول کنند در جمله خویشان او و حضرت امیر المؤمنین فرموده هر که یک روزه دارد از ماه رجب حق
سبحانه و تعالی حجابی و حایلی پدید ارد میان او و میان دوزخ که عرض و کسافت او از مشرق تا مغرب
باشد و ثواب روزه یکساله نویسند و بهشت واجب گرداند او را البته پس حق سبحانه و تعالی فرمود
که ذلک الدین القیم اینست دین راست شمار او وین یعنی حساب امر است چنانکه رسول الله
فرموده است الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت یعنی زیرک انکس است که حساب
خود بکند و از برای خود کاری کند که او را سود کند پس از نمودن ای عجب خدای تعالی عدد ماههائی
که صلاح و معاش خلایق بان متعلق است بخلایق باز نگذاشت فرمود عند الله و فی کتاب الله
عدد ائمه که صلاح دین و معاد باوست چگونه بخلایق گذارد و ماههای که صلاح و منافع
منوطست دوازده کرد که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا و عدد نقبا بنی اسرائیل مفوض
ببعث اوست که و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و اگر چشمهای اب بود که بدست موسی گشاده
هم بفرمان او بود دوازده بود که فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و اگر نجاة موسی با قوم منی
دریا بود هم دوازده بود از لطف سبع و کمال و فضل او انچه نجات و خلاص جهنیین است در ان
باشد هم دوازده باشد که الائمة من بعدی اثنا عشر از این دوازده ماه چهار ماه حرام کرد منها
اربعة حرم تا ان دوازده امام دین چهار را بیک نام الائمة من بعدی اثنا عشر اولهم علی و اخرهم
مهدی فرمود امامان از پس من دوازده اند اولین ایشان علی مرتضی است چهارم ایشان علی
و او سید عباد و اصفیاست و هشتم ایشان علی و او علی بن موسی الرضاست و دهم ایشان علی که
زین النقیاست و اخر ایشان مهدی که او باز پسین خلفاست و مادر جمله بنت رسول الله فاطمه

زهراست چون عدد تمام نمودی الطاف کن و بخوان ذلک الدین القیم مراد چهارده معصوم با صفاست
این دین قویم و صراط مستقیم است درین ماههای حرام یا درین دوازده امام بر نفس خود ظلم مکنید یعنی هیچ
مکنید انکه گناه کند بخود ظلم کرده باشد و یکدیگر ظلم مکنید انکه همه برادران یکدیگرید انما المؤمنون کنفس واحدة
وانکه برادران خود را ظلم کرده باشد بر خود ظلم کرده باشد و قاتلوا المشرکین و بجمله مشرکان کارزار کنید و همه
دست و هم پشت شوید چنانکه ایشان بر شما هم پشت و هم شده اند با ایشان بکوشید تا غلبه شما را
باشد و تقوی و پرهیزکاری را کار بندید تا خدای با شما باشد که خدای با متقیانست و پرهیزکارانست قتاده
و عطاء خراسانی گفتند که قتال در ماههای حرام کاری قوی و عظیم باشد قل قتال فیه کبیر منسوخ
بایه فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم زهری گفته که قتال در ماههای حرام حرام بود تا خدای
براءة فرستاد منسوخ شد ابن جریج گفت که عطا بن رباح را سوگند دادم که قتال در ماه حرام منسوخ است
یا نه سوگند خورد که منسوخ نیست برای انکه دلیلی قاطع بر نسخ نیست انما النسیء زیادة فی الکفر یضل
به الذین کفروا یحلونه عاما و یحرمونه عاما لیواطئوا عدة ما حرم الله فیحلوا ما حرم الله
زین لهم سوء اعمالهم والله لا یهدی القوم الکافرین بدرستی که تاخیر کردن ماهها حرام را
نیست در کفر که گمراه کرده میشوند بان انها را که کافر شدند حلال میدارند انرا سالی و حرام میدارند سالی تا موافقه
کنند شمار انچه حرام کرد خدا پس حلال میدارند انچه حرام کرد خدا اراسته است انرا بدی عملهای
و خدای راه ننماید قوم کافران را بیان گفتند جمعی علما و مفسران که این چهار ماه را عرب حرام داشتند
از عهد ابراهیم و اسمعیل و کار عرب قتل و غارت بود گفتند ما را کاری نیست و ما نتوانیم که
بودن این ماهها بنخوردن بشویم و نخواستند که بیکبارگی استحلال ماههای حرام کنند و رفتند و نسی
کردند یعنی ماه حرام باز پس داشتند و محرم را صفر اوردند و نام صفر بری بود [?] که صفر را حرام میدا
و محرم را حلال میداشتند و این احد الصفرین میخواندند پس ایشان را احتیاج افتاد که از صفر تاخیر کنند
بربیع و از ان ماه بنی تاخیر نمودند تا بر دوازده ماه بگردید چون اسلام امد ماه حرام بمحرم افتاده بود
و این بعد از روزگار دراز بود مجاهد گفت عرب هر دو سال الحج در ماهی از ماهها حرام کردند دو سال در

و دو سال در ذی الحجه و دو سال در محرم و دو سال در صفر این نسی ایشان بود تا اتفاق چنان افتاد که آن سال که رسول الله
سوره براة فرستاد نوبت حج در ذی القعده کردند پس سال دیگر که رسول الله حجة الوداع کرد حج بذی الحجه افتاده بود
و خدای این سوره فرستاد و نسی حرام کرد و رسول الله در حجة الوداع خطبه کرد و در آنجا فرمود الا ان الزمان
قد استدار کهیئته یوم خلق السموات والارض السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ثلث متواليات ذو القعدة
و ذو الحجة والمحرم و رجب مضر الذی بین جمادی و شعبان و رجب کذشت چنانکه واقع است میانه جمادی الثانی
و شعبان روزگار بگردید همچنان شد که بود و ماههای حرام بجای خود افتاد و بذی الحجه افتاد نسی باطل کردید
ابن عباس و ضحاک گفتند که اولین کسی که نسی کرد مالک بن کنانه بود و بعد از ایشان ابو ثمامه جنادة بن
عوف بن امیه الکنانی هر سال بموسم آمدی بر جوی سوار و گفتی انا الذی لا اعاب ولا اجاب ولا مرد لما قضیت انا
حرمت المحرم و اخرت صفر ما ماه محرم را حرام کردیم سالی دیگر آمدی و گفتی انا اخرت صفر و اخرت المحرم ماه صفر حرام کردیم
و محرم را باز پس داشتیم چون گفتی ماه محرم را حرام کردیم مشرکان سلاحها را از سر نیزها بیرون کردندی و آهنها
از این نیزها بکندندی و تیغها از نیامها باز کردندی تا الله محرم گذشتی اکر گفتی این ماه یعنی محرم را که صفر است یعنی
محرم را حلال کردیم سلاحها بر نیزها کردندی و تیغها در نیامها بستندی حق سبحانه و تعالی فرمود که این نسی که
این کافران کردند زیادتی است در کفر ایشان برای آنکه کافران کردند و ایشان خود کافر بودند باین کردن
کفر ایشان بیفزود باین که کردند کمراه شدند آنکسانی که کافر بودند و دیکر این کمراه کردند سالی این را حلال کردند
و سالی حرام آنچه خدا حرام کرد یعنی محرم را ایشان حلال میکنند تا مواقفت عده ماههای حرام کرده باشند
چه در تعیین و تغییر و تبدیل میکنند و این اعمال بد ایشان برای ایشان آراسته شد پندارند که نیکو میکنند
خود دیکر است و الله ما یهدی القوم الکافرین خدای راه ننماید کروهی را که کافرانند چنانچه میدانند که نیکوست
هدایت نکند و راه ننماید کافران را آنجا که هست یا ایها الذین امنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم
الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة فما متاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الا قلیل
الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما و یستبدل قوما غیرکم ولا تضروه شیئا والله علی کل شیء
قدیر ای آنکه که بکروید چیست شما را چون کویند شما بیرون روید در راه خدا درنگ میکنید بزمین ای

راضی

راضی شوید بزندگانی دنیا از آخرت پس نیست برخورداری دنیا در جنب آخرت مگر اندکی الا تنفروا
اگر بیرون نروید عذاب کند شما را عذابی دردناک و بدل کند قومی را و زیانی نتوانید کرد او را چیزی و خدای بر همه
چیزی قادر و توانا است بیان حق سبحانه و تعالی درین آیه خطاب مؤمنان را نمود و توبیخ و تقریع کرد بر
تثاقل و تکاسلی که نمودند از جهاد چون رسول الله بجهت غزوه تبوک متوجه است بود و از حرب طایف برگشته
بود و مردم رنجور بودند و در آن زمین قحطی بود و میوها در آمده و وقت در آمدن نزدیک شده بود مردم میل
نمودند که وطن گذارند و بغزوه روند بصعوبت از این سبب تثاقل و تکاهلی کردند و رسول الله بجا
که متوجه است بود کم بودی که اظهار فرماید الا بکنایه و توریه گفتی با مردمان آگاه نکردندی تا آگاه بر سر
سمن روند مگر غزاه تبوک که رسول الله تصریح فرمود تا مردم ساز تمام کنند چه راه دور بود و دشمن بسیار
چون مردم از این سبب تهاون کردند حق عز و جل این آیه فرستاد و فرمود ای آنکسانی که ایمان آورده اید
چه بود و چه کار افتاده است که چون شما را گویند بروید در راه خدای و جهاد کردن شما گرانی مینمایید
و کاهلی میکنید و اختیار رفتن و ساز آن نمیکنید برای آنکه وقت میوه و دخل است ای شما بحیوة دنیا
و زندگانی آن از آخرت راضی شدید و سرای دنیا و متاع دنیا اندک است کدام عاقل باشد که بسیار بگذارد
و اندک فرا گیرد چون او را مخیر کرده اند و در گرفتن هیچ دو بر ضروری نباشد پس وعید و زجر نمود ایشان را
فرمود اگر نروید شما را عذاب سخت نمایند بدرد آورنده و بدل کند شما را بقوم دیگر و شما هیچ مضرتی نتوانید
رسانید یعنی رسول الله را یا خدا را و خدای بر همه چیزی قادر است بر عذاب شما و بر بدل کردن
و نصرت خدای شما را الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی
الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود
لم تروها وجعل کلمة الذین کفروا السفلی وکلمة الله هی العلیا والله عزیز حکیم
اکر یاری نکنید او را پس بدرستی که یاری کرد او را خدا چون بیرون کردند او را آنها که کافر شدند از آن هنگام دوم دو
بودند چون ایشان در غار بودند چون گفت مر یار خود پیش را اندوه مخور بدرستی که خدا با ماست پس
فرستاد خدا آرامی خود را و قوی کردانید او را بالشکرها که ندیدید شما او و بگرد سخن آنها که کافر شدند زیر

وسخن خدا آن افراشته تر و خدا غالب محکم کار است بیان حق سبحانه و تعالی میفرماید اگر یار رسول نبوید یاری
نکنید خدا یاری او در است که بی شما کار او براورد و یاری کند چنانکه او را یاری نمود در شب غار که چون او را کافران
از مکه بیرون کردند و قصد کشتن او نمودند او بیرون آمد از مکه دوم دو تن یعنی و صاحب خود بود وان ابوبکر
بود و او صاحب خود را میگفت که مترس و اندوه مدار که خدا با ماست ما را نصرت کند و نگذارد که ما را دشمن
گزندی رساند و حزن او آن بود که گفت یا رسول الله اگر مرا بکشند من یک مردم و اگر ترا بکشند هلاک امت باشد
رسول الله فرمود مترس که خدا با ماست مجاهد گفت که رسول الله سه روز در ثور که اسم آن غار است بماند
و قتاده که عبد الرحمن با مراد و شبانگاه آمدی و پنهانی طعام آوردی چون خواستند بروند و شتر باید
یکی از رسول الله و دیگری را ابوبکر چون رفتند چهار کس بودند رسول الله بود و ابوبکر و عامر بن فهیره و عبد الله
بن اریقط اللیثی عروه گفت ابوبکر را چند گوسفند بود عامر شام عامر بن فهیره گوسفند ابو امی آوردی در آنجا
می آورد و ایشان از شیر آن گوسفندان میخوردند زهری گفت که رسول الله چون در غار رفت و نام آن غار
ثور بود بر آن در غار عام برویانید خدای عز اسمه عنکبوت را الهام داد تا آنجا خانه کرد و کبوتری بیامد و آنجا
خانه کرد و کبوتر بیضه نهاد چون سراقه بن مالک آنجا رسید و او پی گیری عظیم بود گفت تا اینجا پی آمده است یا بر آسمان
رفته است یا در اینجا غیب نموده است و در غار رفتن صواب نیست که خانه عنکبوت بر جای است و در وی بیضه
نهاده است و تخم کبوتر بر جاست و نشکسته و پای کس بر تمام نرسیده راوی خبر گوید که ابوبکر از خوف
و حزن بود رسول الله فرمود خوش دل باش که ایشان ما را نمی بینند و ما ایشان را می بینیم پس یکی از ایشان
خواست راستی کند رسول الله روی بکو وانید فرمود ای الجی کو یکی که ما را نمی بینند که اگر ما را می دیدند
این نمیکردند و رسول الله دعا میکرد اللهم اعم ابصارهم عنا بار خدایا چشمهای ایشان از ما کور کردان
خدای سر ایشان صرف و یکی ابدا از ایشان که در اینجا باز گردیدند و در غار نشستند و ابوبکر ایمن گردید
تا آیه آمد فانزل الله سکینته خدای حق سبحانه و تعالی سکینه و وقار بود در آن شب بر رسول فرستاد
و گفته اند که معنی آنست که بر ابوبکر فرو فرستاد خود رسول الله از سکینه و وقار خالی نبود و رسول
الله را خوفی نبود ابوبکر را خوف بود و نقول و گفتار رسول الله و توقی نبود او را دل و بسکینه محتاج نبود

وا آنکه

وا آنکه گفتند مراد رسول الله است آنکه مقام خطاب فی نابلیت خطابه ضمیر راجع بر رسول الله راجع است
از اول آیه تا آخر آیه پس باید که این هم بر رسول الله راجع باشد و در مثال این آیه تصریح فرموده است بسکینه
رسول الله فی قوله ثم انزل الله سکینته علی رسوله و در سوره فتح فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین
و سکینه ایمنی باشد از دشمن و آنکه بیقین داند که دشمن با او نرسد و این جز به پیغمبر را سزاوار نباشد و انزل
جنود او روز بدر لشکری فرستاد برای نصرت و یاری که شما آن لشکر را ندیدید و آن لشکر فرشتگان
بودند و کلمه الذین کفروا آن کافران بودند فرو تر کرد و کلمه خداست که بلند تر است و مراد بکلمه کلمه دعوة است
و کار ایشان یعنی کار ایشان فرو گذاردم و ایشان را مقهور کردم و مغلوب کردانیدم و کلمه خدا یعنی دین
او و شریعت رسول او و حجت او باشد بلند ابن عباس گفت کلمه خدا ایمانست و گفتن لا اله الا الله و محمد رسول
الله و کلمه کفار شرکست و کفر و خدا عزیز است و راست بنصرت کسی احتیاج نبود و رسول الله را نه از سر عجز
بغاز فرستاد بلکه از سر حکمت انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله
ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون لو کان عرضا قریبا وسفرا قاصدا لاتبعوك
ولکن بعدت علیهم الشقة وسیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم یهلکون انفسهم
والله یعلم انهم لکاذبون عفا الله عنك لم اذنت لهم حتی یتبین لك الذین صدقوا وتعلم
الکاذبین بیرون روید پیادگان و سواران و جهاد کنید بمالهای خویش و تنهای خویش در راه خدا
ایشان یعنی اگر شما دانید لو کان اگر بودی کالای نزدیک و سفری آسان هر آینه بیرون کردندی ترا
و لیکن دشوار است بر ایشان سفر دور و زود سوگند خورند بخدا اگر توانایی داشتمانی هر آینه بیرون آمدیمی با
شما هلاک میکنند تنهای خویش را و خدای میداند که ایشان هر آینه دروغ زنانند عفی الله در گذاشت
خدا از تو چرا دستوری دادی ایشان را تا روشن کند برا آنکه راست گفتند و دانی دروغ زنان را
بیان ابو الضحی گفت اول آیه از سوره براءة که فرود آمد این که انفروا رسول الله فرمود صحابه را که بجهاد
روید هر کسی بهانه تعلل آورد خدای حق سبحانه و تعالی فرمود بهانه میاورید بجهاد روید اگر سبک باشید
و اگر گران بار و اگر مشغول کار باشید و اگر بیکار و اگر جوان باشید و اگر پیر و اگر از مال گران بار باشید و اگر سبک بار و اگر

واگر توانگر واگر درویش واگر خدا واگر تن درست بود واگر بیمار واگر بی سلاح اید واگر با سلاح بود و با کار زار کنید

در راه خدا بجان ومال بدل کنید و بخل بمال ننماید که این شما را بهتر و نیکوتر است اگر میدانید عبد الله عباس گفت

که این ایه منسوخ است لقوله لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی چون رسول الله عزم غزای تبوک فرمود وان

منافقی چند نا بجز دوم منافقان طمع کردند که چون رسول الله برود صحابه ولشکر برود و مدینه خالی گردد

بجانهد رسول الله روند و انچه باشد ببرند و زنان و کودکان انچه باشد ببرند و اسیر کنند حق سبحانه وتعالی

جبرئیل را فرستاد و از این حال خبر داد رسول الله گفت چه باید کرد گفت خدای سلام میرساند و میفرماید که

درین غزا که میروی تیغ نمیباید زدن بلکه صلح باشد میان تو و ایشان فرمان انست که علی را بجای خود بداری

محراب و منبر بو بسپاری تا هم این ساعت کند و هم مدینه را حمایت کند و مهجنین بدانند که در حیواة و

یابت تو و ولایت تو دارد و پس از وفات تو اولی و احری که ولیعهد و نایب تو او باشد و او را رسد و سزاوار

این کار اوست رسول الله صلی الله علیه واله وسلم علی بن ابی طالب را بجای خود بنشاند و مدینه و اهل بیت را

بدو سپرد منافقان چون چنان دیدند دانستند که ایشان با علی کوردید چون رسول الله از مدینه بیرون رفت

زبان طعن دراز کردند که الا ان محمدا قد مل علیا الاتری قد خلفه مع النساء والصبیان یعنی محمد علی

دشمن است و از وسیر شده نه بینی که او را با کودکان و زنان در مدینه گذاشت علی علیه السلام چون این شنید

او را سخت امد سلاح بوشید و از عقب رسول الله روانه گردید تا از دیگر بر و رسید و رسول الله از خیمه بیرون

امده بود و نگاه میکرد تا کسی که انتظار بود در راه امدن کسی اید علی را دید که میاید فرمود که از شما یکی علی می

بینم چون نزدیک رسید فرمود یا علی ما حملک علی الخروج ترا چه بر ان داشت که از مدینه بدر امدی فرمود

طعنه منافقان و گفتار ناموافق ایشان رسول الله فرمود یا علی اما ترضی ان تکون زیری و وصی و قاضی

دینی و منجز وعدی و لحمک لحمی و دمک دمی و انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی امیر المومنین

تصدیق فرمود و رضیت بر گردید بولایت و وصایت و امر و نهی اشتغال نمود و در ان وقت که پیغمبر صلی الله

علیه عزیمت سفر تبوک فرمود منافقان هر یکی بهانه و تعللی باز ایستادند خدا فرمود که ای محمد اگر

ترا ایشان را باین دعوت میکنی عوض مطامعی بودی نزدیک و غنیمتی بودی عاجل و سفری بودی میانه و راهی

نزدیک نه بود ایشان متابعت تو کردندی و بخدمت تو امدندی و لکن مسافت دور است و راه دشوار پس از انکه چرا

حق سبحانه وتعالی پیغمبر را خبر داد که ایشان بیایند و نزد تو سوگند خورند بخدای که اگر ما توانستمی امدی با شما

و ایشان این سوگند بدروغ خوردند از غزاة و جهاد و تخلف کردند نفس خود را هلاک میکنند و خدا میداند

که ایشان همه دروغ زنانند عفی الله پس خدای جل و علا بر سبیل تعطف و تلطف و معاتبه بر سبیل خبر فرمود

که خدا از تو عفو کناد چرا ایشان را دستوری دادی دستوری بایست داد تا تو ظاهر شدی و بدانستی که

صادق از ایشان کدام است و کاذب کدام جماعتی منافقان که ایشان را اعتقاد درست نبود با یکدیگر گفتند

که چه مهم است ما را برخواستن و بشهر روم رفتن اگر دست ایشان را باشد یکی از ما جان نبرد تدبیر آنست

که هر یکی بهانه اوریم و علتی جوییم پس محمد را دستوری میخواستند که ما ساز سفر نداریم و برگ

نکرده ایم ما ساز کار خود نماییم و از عقب تو بیاییم خدای عز و جل از نفاق ایشان خبر داد و فرمود که کدام

قوم باشند که از تو دستوری میجویند و کدام باشند که خواهش چنانکه فرمود لا یستاذنک الذین یومنون بالله

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ

الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ وَلَوْ

أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ

الْقَاعِدِينَ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ

سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى

جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ دستوری نخواهند از تو انها که بخدا و بروز

اخرت ایمان دارند که جهاد کنند بمالهای خویش و تنهای خویش و خدا داناست به پرهیزکاران

بدرستی انها که دستوری میخواهند از تو نمیگروند بخدا و بروز اخرت و بشک شده دلهای ایشان

در شک خویش متحیر ماندند و اگر ارادت داشتند و اگر خواستندی بیرون روند بدرستی که ساختندی از برای او

ساختنی و لیکن کاره داشت خدا انگیختن ایشان را پس درنگ کردند ایشان و گفتند بنشینید با انها که نشسته‌اند

اگر بیرون امدندی در میان شما زیاده نکنندی شما را مگر تباهی و هر اینه بشتافتندی در میان

جاسوسان وایشانرا وخدا داناتر بستمکاران لقد بدرستی که خواستند فتنه از پیش وگردانیدند ترا کارها
تا آمد حق وظاهر گردید فرمان خدا وایشان کارهاشتند **بیان** فرمود دستوری نخواهند از تو آنانکه بخدای
وقیامت ایمان دارند در آنکه جهاد کنند بمالها وجانهای خویش چون ببینند که تو جهاد کنی تا ساد رفتن
کنی بجنبد سمان وایشان دانند که جهاد کردن بر ایشان واجبست ایشانرا دستوری خواستن چه حاجت
است اگر دستوری خواستن درآمدن کار مومنان است دستوری خواستن در نیامدن چه گونه کار
مومنان باشد پس فرمود که این اشتراط واعلام برای تو میباید تا ایشانرا بشناسی وگرنه خود عالم بااحوال
ایشان بر جمله وتفصیل وپنهان واشکارا ونیک وبد وخدای عالم است بمتقیان وپرهیزکاران پس فرمود
دستوری درین معنی آنان خواهند که بخدا وقیامت ایمان ندارند ودل ایشان شاکی ومرتاب باشد
وایشان در شک وعمی مترددند ومتحیر باشند نه کل کفر ونه با ایمان بیقین چون کافر در دین ونه با
دین مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء پس حق سبحانه وتعالی فرمود که این منافقان اگر
خواستند که بیرون آیند وبرعزم بیرون آمدن بودند هرآینه سازان گردند وعدة آن بساختندی پس آنکه
ایشان سازان نکردند دلیل است که نخواستند بیرون آیند وبرعزم آن نبودند ولیکن کاره داشت خدای که
از جای خود برخیزند از مقام خود بجنبند چون آمدن ایشان فساد وفتنه بود وهیچ حاصل نمیشد پس از
این سبب بود که ایشانرا ثبط کرد وبرجای بداشت تا این شر نکنند واین فتنه ننشانند[?] وایشانرا گفتند
بنشینید با نشستگان شاید که رسول الله گفته باشد ایشانرا بر سبیل قهر وشاید که هم یاران ایشان
از منافقان گفته باشند که مروید وشما را بچه کار میاید با محمد صلی الله علیه واله رفتن در خانهای
خود بنشینید با ایشان که در مدینه نشسته اند از زنان وکودکان واطفال وبیماران محمد بن اسحق گفت
آنانکه دستوری خواستند رؤسا واشراف منافقان بودند عبد الله ابی سلول ورفاعة بن التابوت
پس خدای حق جل وعلا حال ایشان باز نمود وفرمود همان بهتر که ایشان نیایند با شما اگر بیایند جز خبال
نیفزایند ودرمیان شما غمازی وسخن چینی نمایند تا فتنه وفسادی درمیان شما اندازند ودرمیان
شما اند جاسوسان اگرچه درمیان شما اند اما دو امر وفرمان ایشان اند وخدا داناست بظالمان سبب نزول آیه

راوي

راوی خبر گوید که چون رسول لشکرگاه بثنیة الوداع زد عبد الله ابی با جمع منافقان بیرون جیره[?] که
فرو تر از ثنیة الوداع است فرود آمد ولشکر او کم از لشکر رسول الله نبود چون رسول الله از آن منزل
کوچ فرمود ایشان باز رسول الله نرفتند رسول الله دلتنگ شد حق سبحانه وتعالی این آیه فرستاد
که لقد ابتغوا الفتنة من قبل وقلبوا لك الامور ای محمد همیشه کار این منافقان این بوده که فتنه جسته
اند از پیش درمیان شما وخواستند تا شما را از دین خدای واز جهاد برگردانند وبازدارند بانواع مکر
وحیله چنانکه در روز احد عبد الله ابی قصد نمود که ترا برگرداند وزیر وزبر کند سعید جبیر گفت که
از منافقان دوازده کس در غزوه تبوک در شب عقبه در ثنیه ایستادند تا رسول الله را بکشند ایشان
همیشه درین بودند وحیلها مینمودند تا آنکه حق آمد یعنی نصرت خدای وظفر وکار خدا ودین وا آشکارا
گردید واسلام را قوه پدید آمد واین منافقان کاره بودند آنرا ومنهم من يقول ائذن لي ولا
تفتني الا في الفتنة سقطوا وان جهنم لمحيطة بالكافرين ان تصبك حسنة تسؤهم
وان تصبك مصيبة يقولوا قد اخذنا امرنا من قبل ويتولوا وهم فرحون قل لن يصيبنا
الا ما كتب الله لنا هو مولينا وعلى الله فليتوكل المؤمنون قل هل تربصون بنا الا احدى
الحسنيين ونحن نتربص بكم ان يصيبكم الله بعذاب من عنده او بايدينا فتربصوا انا معكم
متربصون واز ایشان هستند که میگویند دستوری ده مرا ودر فتنه میفکن مرا بدان ای محمد که در
فتنه افکنده شوند بدرستی که دوزخ هر آینه گرد در آینده است کافرانرا ان تصبك اگر برسد ترا
نیکوئی هر آینه برنجد ایشانرا واگر برسد ترا مصیبتی میگویند بدرستی که فراگرفتیم ما فرمان از پیش وبرگشتند
ایشان شادمان باشند قل بگو ای محمد نرسد با آنچه نوشت خدا ما را اوست دوست ما وبر خدا باید
توکل نمایند مومنان قل بگو ای محمد ای چشم نمیدارید با مگر یکی از دو نیکو وما چشم میداریم بشما اگر برسد شما را
خدا عذابی از نزد خود یا بدستهای ما پس چشم دارید بدرستی که ما با شما چشم دارندگانیم **بیان** که
آیه در جد بن قیس فرود آمد واو از رؤساء منافقان بود چون رسول الله بغزای تبوک امر فرمود او را گفت
هل لك في بلاد بني الاصفر تتخذ منهم سراري ووصفا فقد ارادوا اليه يا بني الاصفر یعنی با رومیان کارزار کنید

سوبت و وصنعا اوري و روميان را بني الاصفر يعني ان كويند كه حبشه بر روم غالب كرديدند وانچه
ايشان برده اوردند انچه حاصل شد بسواد حبشه و بياض روم بودند يعني رنك ايشان زرد فام
امر چون رسول الله اين سخن با او كفت او جواب داد قوم من دانند كه من بزنان مولع باشم و ميترسم
مبادا از زنان روم را بينم و از ايشان نشكيبم مرا بفتنه بيفكني وانچه جد بن قيس كفت خداي حق سبحانه
و تعالى باز فرموده از ايشان شخصي است كه ميكويند يا رسول الله مرا دستوري ده تا نيايم كه اكر بيايم
در فتنه زنان روم افتم دست از من بدار و مرا در فتنه مينداز پس حق سبحانه و تعالى فرموده بدان
اي محمد كه ايشان خود در فتنه افتاده اند و در كفر چه مانده اند كه از فتنه ترسانند و در فتنه زنان روم را
ميدانند و دوزخ خود محيط است يعني كرد كافران در امده است چون اين ايه امد رسول الله سوره
كفت من سيد كم يا بني سرايئل كفتند سيد شما اي بني اسرائيل كفتند جد بن قيس است و او بخيل است
رسول الله فرمود واي داء من البخل كدام درد است كه بي درمان تر است از بخيلي بل سيد كم الفتى
بيض الجعد بشر بن المعرور و جمال ثابت درين معني كفته است پس حق سبحانه و تعالى وصف افعال
منافقان در حق مومنان فرموده ان تصبك الخ يعني نصرتي و چيزي و غنيمتي برسد اندوهكين
و غمكين كردند و ايشان را غمكين كرداند و اكر مصيبتي و قتلي و هزيمتي برسد ايشان كويند كه ما خود بكرديم
كه حزم و احتياط بجاي اورديم و در خانه خود نشستيم و كار خود فرا كرفتيم و انچه بر ما بود كرديم
از حزم و احتياط و ازان مقام كه اين كفتند بركردند شادان و خرم باشند قل بكو اي محمد ابن جماعت
را كه بما نرسد الا انچه خداي بر ما نوشته است و ما را خاص ان كرده است از نصرت و ظفر بود شما را
يا شهاده و درجات بكو هو مولينا او كه مولاي ماست و مدبر كار ماست از مضرتي كه از ما منع نمود
بلطف و رحمت اوست و توكل كلي ما بر اوست و مومنان بايد بر او توكل نمايند و نه بر نصرت و مجرب
منافقان پس فرموده قل هل تربصون بنا بكو اي محمد هيچ منكر بد و چشم ميداريد از ما و توقع ميكنيد الا
از دو نيكوئي كه بما رسد يا ظفر و غنيمت يا قتل و شهادة براي انكه حال كارزار كننده از اين دو بيرون نباشد
يا دست او را باشد يا بر وي بود اكر دست ما را باشد اين نيكي حسني است كه ظفر باشد و غنيمت و اكر دست بر ما يابند

وكشته

وكشته شويم اين حسني ديكر است كه ما را در بهشت درجه شهادة خواهد بودن و ما منتظريم كه شما
رسد يكي از دو بدي يا عذاب خدا در قيامت و يا بدست ما كشته كرديد و كفته اند كه مراد بعذاب انواع عذاب
كه بامت سلف يعني كذشته رسيده است و اكر انچه در دل دارند از نفاق اشكارا كنند چون شما
حلال كرده و بدست ما كشته كرديد اكنون شما چشم داريد تا انكه شيطان وعده كرده است از غرور و حيله ها
باطل و محق الاسلام بوفات رسول الله كه ما نيز بر شما انتظاريم وعدهاي خدا را در اظهار دين او و نصرت
رسول الله قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ
تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى
وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ بكو اي محمد نفقه كنيد بطوع
قبول نكند از شما بدرستي كه شما قوم نافرماني ايد وما منعهم و نكرد منع ايشان را كه قبول كنند از ايشان نفقهها
ايشان بدان اي محمد بدرستي كه ايشان كافر شدند بخدا و رسول او و نيايند بنماز مكر كه كاهلان باشند و
نكنند مكر كه ايشان كارها باشند فلا تعجبك پس بشكفت مياورد ترا مالهاي ايشان و نه فرزندان
بدرستي كه ميخواهد خدا تا عذاب نمايد ايشان را بدان در زندكاني دنيا و هلاك نمايد تنهاي ايشان را
و ايشان كافران بودند بيان حق سبحانه و تعالى ميفرمايد اي محمد بكو كه شما مال خود را نفقه كنيد بطوع
و رغبت يا بكراهت نفقه شما هركز مقبول نخواهد بود براي انكه شما قوم فاسقانيد و اين امر بمعني خبر
است يعني انچه شما نفقه ميكنيد از شما قبول نكنند چون شما كافريد و اعمال الخيرات و صدقات از كافر
در محل قبول نيفتد كه عمل بي ايمان و اعتقاد درست قبول نباشد پس بيان اين علت نمود فرمود هيچ منع
نكرد از قبول صدقات ايشان الا انكه ايشان كافر شدند بخدا و رسول نكرويدند و كسي كه بخدا و رسول
كافر باشد صدقه او مقبول نباشد پس از سر ايشان خبر داد فرمود كه ايشان بنماز نيايند و نماز بجاي
نيارند الا از سر كسالت و كاهلي و اين علامت نفاق است و در خبر است كه مردي نمود كه يا رسول الله
ميترسم كه از منافقان باشم رسول الله فرمود نماز شما هركز بجا اورده و اكر تنها باشي نماز ميكني

بلی فرمود منافق نیست رسول الله یکی را دید که نماز میکرد فرمود اینکه تو میکنی خلاف عادت تو است ان
منافق بود گفت عادة البلاد و ریاضة الجسد و حمایة الاهل والولد و دیگر علامت نفاق ایشان آنست که چون
نفقه کنند بکراهت کنند و بطوع و رغبت نکنند پس فرمود ای محمد تو عجب مدار از مالهای ایشان و فرزندان
ایشان که نه برای کرامت ایشانست برای آنست که خدای جل و علا میخواهد تا باین مال ایشان
و فرزندان ایشان ایشانرا عذاب نماید در دنیا بانکه مال ایشان را در غنیمت آرد و فرزندان ایشانرا در معرض
سبی و آفات و مصائب که بفرزندان و مالهای ایشان رساند تکلیف نماید تا در ابواب خیر صرف کنند و محنتی
چون با ایشان و مال باشد و انتفاع غیر ایشان را باشد مشقت کسب و رنج حفظ بر ایشان باشد و نفع دیگر
انرا باشد و حسرت و ندامت در دست ایشان باشد و گفته اند که در آیه تقدیم و تاخیر هست
و معنی چنین است که تعجب میارد ترا مالهای کافران و فرزندان ایشان در دنیا که خدای میخواهد تا ایشانرا
عذاب نماید بان در آخرة وتزهق انفسهم وهم کافرون یعنی هلاک شود نفسهای ایشان و ایشان کافر باشند
یعنی بزد انکار آخرة و نظر اندران مشغول باشند ویحلفون بالله انهم لمنکم وما هم منکم
ولکنهم قوم یفرقون لو یجدون ملجأ او مغارات او مدخلا لولوا الیه وهم یجمحون
و سوگند میخورند بخدا بدرستی که ایشان با شمااند و نیستند ایشان از شما ولکن ایشان قومی اند
که میترسند میکوشند لو یجدون اگر یابند پناهی یا غاری یا سوراخی در زمین در حینی بروند و از ایشان
شناخته میشوند بیان پس حق سبحانه و تعالی فرمود تا باکی و جرئت و دلیری ایشان بخدا تا بحد آنست
که سوگند میخورند بخدای و میگویند که ما از شماایم و بر دین شماایم حق جل و علا تکذیب ایشان نمود
که ایشان دروغ میگویند ایشان از شما نیستند و بر دین شما نیستند ولی ایشان قومی اند که از شما میترسند
این را برای خوف میگویند و اگر این منافقان ملجا یابند و پناه گاهی ببینند یا غاری و شکافی اندر کوه
که اندرانجا گریزند تا انجا شوند و دوستان که ایشان را حمایت کنند و ایشان از شما برگشتندی و روی
بانجا کرداندندی سرکشیده و شتابان چنانکه اسب سرکش و چموش ومنهم من یلمزک فی الصدقات فان
اعطوا منها رضوا وان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون ولو انهم رضوا ما آتاهم

الله ورسوله وقالوا حسبنا الله سیؤتینا الله من فضله ورسوله انا الی الله راغبون اگر ا
هستند آنکه عیب میکنند ترا در صدقات دادن پس اگر بدهند ایشانرا از آن راضی شوند و اگر ندهند
ایشانرا از آن پس ایشان بخشم آیند و اگر بدرستی که اگر راضی شدندی بانچه بداد ایشانرا خدا و رسول او
و گفتندی بسست ما را خدا زود بدهد ما را از فضل خویش و رسول او و بدرستی که ما با خدا گرویدگانیم
بیان سبب نزول آیه ابن زید گفت از منافقان قومی بودند که چون رسول الله صدقات قسمت فرمودی ایشان
توقع داشتندی توقع بمحل نیامدی چون اهل آن نبودندی رسول الله را عیب میکردندی و طعنه میزدندی که محمد بمیل
بهوای نفس خود میدهد بان دهد که میخواهد حق عز و جل این آیه فرستاد فرمود از منافقان هستند که
قسمت صدقات تو بر تو عیب میکنند و تو عیب مینهند و مینمایند اگر ترا از صدقات چیزی بر ایشان دهی راضی
شوند و اگر ندهی خشم گیرند و نمیدانند که استحقاق صدقات را شرطی هست و الایمان پس صلاح و طاعت هم
ستوری پس در دینی ایشان کافرانند و فاسق و نیز اگر مستحق زکوة نباشند اگر کسی را قوت یکساله باشد زکوة
نتوان داد و اگر نباشد توان داد و اگر کسی را هفتصد درهم باشد و تصرف در ان نتواند نمود زکوة بدو روا است
پس فرمود اگر ایشان راضی بودندی و خرسند شدندی بانچه خدا و رسول خدا بایشان داد و گفتندی که ما را
خدا و رسول خدای بس است و از سر اعتقاد و وثوق بخدای گفتندی که خدای زود باشد که ما را از فضل خود
و نعمت خویش نصیبی دهد و رسول او بخشش نماید ما رغبت در فضل خدای بسته ایم و امید با وی بسته ایم اگر
این سخن گفتندی ایشانرا بهتر بودی انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها
والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله
والله علیم حکیم بدرستی که صدقات مر درویشانرا باشد و مسکینانرا و کارکنان بر آن و الفت
افکنده دلهای ایشان و در باز خریدن مکاتبان و وام داران و در راه خدا و در ره گذریان فریضه ایست از
خدا دانا است و محکم کار بیان حق سبحانه و تعالی بیان اصناف زکوة میفرماید که زکوة توان داد الا اینها درویشان
و مسکینان عبدالله عباس و جابر بن زید و زهری و مجاهد گفتند فقیر آنست که سوال نکند و مسکین آن
باشد که سوال کند و از رسول الله روایت کرده اند که مسکین آن باشد که او را غنائی و کفافی نباشد که بدو

مستغنی شود از مردمان سؤال نکند و نتواند کرد و گفته اند فقیران باشد که او را هیچ نباشد و مسکین آن باشد که
او را چیزی باشد و دون کفاف و دلیل برین قول خدای اما السفینة فکانت لمساکین یعملون خدای عز وجل صاحب
سفینه را مسکین خوانده است و کشتی و چیزی با مبلغی اندرو فرا گفت که فقیران اهل صفه بودند که ایشان را مال
و مسکنی نبود و مسکین آنان باشند والعاملین و دیگر مستحقان زکوة عاملانند ایشان را نصیبی باشد و در مقدار
او خلاف کرده اند مجاهد گفتند که ثمن آنچه عمل نموده او را باشد و بروایت دیگر آنکه بقدر عمل او دهند و بروایت عبد الله
و حذیفة الیمانی و سعید و قول جعفر بن الصادق و محمد بن الباقر علیهما السلام آنست که مفوض باشد با امام که آنچه
صلاح داند بدهد و دیگر از اصناف زکوة مؤلفة قلوب اند قتاده گفت که ایشان جماعتی بودند از عرب که رسول الله
دل ایشان نرم کردی و استمالت دادی تا باشد که ایمان آورند عبد الله عباس گفت که قومی بودند قریب العهد با
نزد رسول الله آمدند و چیزی خواستند اگر چیزی بدیشان دادی گفتند مردم خوب دین مقام کردند و اگر نداد
برگشتندی و بی چیزی کردندی که صفوان بن امیه گفت که رسول الله مرا عطا میداد و در همه جهان از و دشمن تر
نبود و در دل چندان بمن داد که از و دوست تری در جهان کس ندانستم نصر را معنی قوله و اینست معنی والمؤلفة
قلوبهم شعبی و حسن بصری گفتند که مؤلفة قلوب در عهد رسول الله بودند و در عهد ابوبکر منقطع شدند و
اهل علم گفتند که ایشان در هر وقت بودند الا آنست که موقوف باشد بجهاد و وجود امام عادل نزدیک اهل شیعه
که ایشان بر دو قسم اند مسلمانان اند و مشرکان مشرکان ساقط اند اما مسلمانان سهم ایشان برجاست و دیگر
اصناف زکوة و آزاد کردن بندگان صرف نمایند چنانچه فقها گفته اند که مکاتبان از خویشتن را باز خریده با
و از بهای خود بعضی داده باشند یا نداده باشند سهم از زکوة بایشان دهند تا گردن خود را از بند که آزاد کنند
مذهب شافعی است و مذهب اهل شیعه آنست که امام یا نایب امام یا آنکه صاحب مال باشد در وقتی که امام متصرف
مختار است اگر در وجه مکاتبان صرف کند و اگر خواهد بندگان مسلمانان بنماز کن را که در مشقت و رنج باشند باز
و آزاد کنند و سهمی دیگر در وجه وام داران فهذا بشرط آنکه آن وام را بمعصیت صرف نکرده باشد و حضرت محمد
علیه السلام فرموده نماز قرض داران آن باشد که وام را که کرده نه در معصیت صرف نموده باشد امام از بیت المال
وام او بگذارد و قسمی دیگر از مستحقان زکوة اهل جهاد است که آن فی سبیل الله خوانده است چون اصحاب سلاح

و مرابطان اگر محتاج و درویش باشند و اگر نباشند و این مذهب اهل شیعه و شافعی است و نزدیک اهل شیعه درویشی
اعتبار ندارد در این صنف و مذهب ابو حنیفه آنست که اگر توانگر باشد نتوان داد و دیگر از مستحقان زکوة ابن السبیل
یعنی مسافر مجتاز و ره گذری مجاهد گفت که مراد با ابن السبیل کسی باشد که راه او زده باشند و چیزی نداشته باشد که
بوطن خود رود و اگر چه در شهر خود خداوند مال باشد و گفته اند که مهمان است پس فرمود فریضة من الله خدا
در مال شما مر این قوم را نصیبی و حقی گذارده است و فریضه کرده اند و شما را باید که این فرموده و او هست علیم و
و هست بمصالح کار شما و حکیم است آنچه شما را فرماید بحکمت و صواب باشد و صلاح شما در آن باشد مال زکوة
با وجود رسول الله یا نایبان واجب باشد که تو دادن ایشان برند تا چنانکه مصلحت داند قسمت نماید و در حال غیبت امام صاحب
مال او را بپنج قسمت کند به جهت فقرا و مساکین و رقاب و غارمین و ابن السبیل و دیگران ساقط باشد و او مخیر است
بهر بابت چنانکه خواهد بدهد که کمتر از نصیبیت نصاب بیک کس ندهند و اگر خواهد جمله بیک صنف دهد و بیک
دهد چون در سهم مستحق باید بجای آید بیک نفر بسته و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن
قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و رحمة للذین آمنوا منکم والذین یؤذون رسول
الله لهم عذاب الیم یحلفون بالله لکم لیرضوکم والله و رسوله احق ان یرضوه ان کانوا مؤمنین
الم یعلموا انه من یحادد الله و رسوله فان له نار جهنم خالدا فیها ذلک الخزی العظیم و از ایشان
هستند منافقان که میرنجانند پیغمبر را و میگویند گوش شنونده است بگو ای محمد که گوش شنونده بهتر است شما را اگر گوید
و براستی دارد مؤمنان را و رحمتی را آنها که بگرویدند از شما و آنها که میرنجانند رسول الله ایشان را باشد عذابی دردناک
یحلفون سوگند میخورند بخدا مر شما را تا شما را راضی نمایند و خدا و رسول و سزاوارتر که راضی کنند او را اگر هستند
بگرویدگان الم یعلموا آیا ندانستند که امر شان آنست که هر که خصومت کند بخدا و رسول او پس بدرستی
او را باشد آتش دوزخ جاوید در آنجا آنست خواری بزرگ بیان میفرماید که از جمله منافقان آنانند که رسول
الله را برنجانند و این جماعت حزام بن خالد و جلاس بن سوید و اوس بن قیظی و سماک بن یزید و عبید بن هلال
بن عبد الله و رفاعة بن زید که ایشان رسول الله را رنجانیدندی و گفتندی که او شما را هو اذن گفتندی که او گوش است
یعنی عیب کرده که گوش شنواست سبب نزول این چون رسول الله را آزار کفتندی یکی گفتی که در غیبت او حرفها مگو

مبادا که بسمع او رسد گفتند ما هر چه خواهیم بگوییم چون باو رسد عذر بخواهیم و انکار نماییم که از ما بشنود
جمعی از مفسران گفتند که ایه در مردی امد از منافقان نام او نبتل بن الحرث و او مردی بود سیاه با لیده موها
دراز شده سرخ چشم شوه الخلق دمیم الوجه و ان بود که رسول الله فرموده من اراد ان ینظر الی الشیطان فلینظر الی
نبتل بن الحرث و او حدیث رسول الله میشنودی گفتند که این مکن محمد صلی الله علیه و اله اگر بشنود ترا ملامت
نماید گفت انما هو اذن سامعه یعنی او مرد شنونده است انچه گوییم قبول کند و اگر قبول نکند خود بیم تا باور نماید
چون این گفته شد حق سبحانه و تعالی این ایه فرستاد فرمود بگو که اگر گوش شنونده خیر است شما را
خیر شنود و قبول نماید و شر نشنود و قبول نماید شما را به ازان باشد که بشنود و تکذیب کند و باور ندارد بخدای
ایمان اورد و گوش بوحی کند و مومنان را تصدیق کند و منافقان را نکند مومنان را امان دهد و از دوزخ ایمن کند
و رحمتی باشد انکسان را که ایمان اورند از شما و انکسانی که رسول الله را می رنجانند ایشانراست عذاب دردناک
سدی گفت جمعی از منافقان رسول الله را ناسزا میگفتند و نمودند که اگر این حق است که محمد میگوید ما از
خر کمتریم کودک انصاری بشنود گفت به انچه محمد میفرماید حق است و شما از خر بدترید رسول الله را
خبر داد ایشانرا ازین حال پرسید انکار نمودند و سوگند خوردند که این کودک دروغ میگوید رسول الله
سوگند ایشان قبول فرمود کودک دلتنگ گردید نام او عامر بن قیس بود سر بسوی اسمان کرد و گفت اللهم
صدق صدق الصادق و کذب الکاذب بار خدایا راست و دروغ این سخن پیدا کن تا معلوم شود حق جل و علا
این ایه فرستاد کودک راست گوی گردید و ان منافقانرا دروغ گوی در اورد مقاتل گفت جمعی منافقان از
غزاه تبوک تخلف نمودند چون مومنان باز امدند ایشان تعلل اوردند و عذر خواستند و سوگند خوردند تا رضای
ایشان جویند خدای عز اسمه این ایه فرستاد یحلفون این منافقان سوگند میخورند تا شما را خشنود کردانند
و خدا و رسول احق است اولی تر اند که ایشانرا خشنود کرده اند اگر ایشان مومنانند و ایمان دارند بخدا و رسول او
منافقان نمیدانند که هر که با خدای حرب کند و مخالفت و عصیان اورد و از حدی که قرار داده درگذرد او را
باشد استحقاق اتش دوزخ که او در انجا خالد و جاوید باشد اینست رسوایی عظیم و عذابی بزرگ که او را باشد

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ

مَا تَحْذَرُونَ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ

میترسند منافقان که فرود اورده شود بر ایشان سوره که خبر دهد ایشانرا بانچه در دلهای ایشانست بگو ای محمد
استهزا کنید بر سستی که خدا بیرون اورنده است انچه شما میترسید و اگر بپرسی از ایشان که بر سستی
ما در حدیث شدیم و بازی کردیم بگو ای محمد بخدا و ایتهای او و رسول او شما استهزا میکنید حق سبحانه تعالی
رسول الله را از سر منافقان خبر میداد و میفرمود میترسند این منافقان ما از انکه سوره فرود اورده شود که در ایشان
که کشف سر ایشان باشد و هتک ستر ایشان و این سوره خبر دهد از ضمایر دل ایشان پس برای تهدید فرمود ای
محمد این منافقان استهزا میکنند بگو ایشانرا استهزا کنید که خدای سر شما پوشیده ندارد و اشکارا گرداند و بیرون
اورد انرا که شما اظهار ان میترسید قتاده گفت این سوره را فاضحه گویند چون در انجا رسوایی منافقان
و کشف سر ایشانست ابن کیسان گفت که ایه در شان دوازده کس امده از منافقان و بعضی هشت هم
گفته اند که در راه رسول الله امدند و بر عقبه کمین ساختند و در شب تاریک تا رسول الله را بکشند یا شتر
بر مانند تا او را بیفکنند و با این همه خایف شدند از انکه خدای جل جلاله رسول الله را خبر دهد جبرئیل امد
و رسول الله خبر داد و رسول الله امیر المومنین را گفت تو امشب در پیش ناقه من برو و امیر زمام ناقه
رسول الله را گرفت بدست و بدست دیگر تیغ داشت و حذیفه یمانی را فرمود تا سایقه بود و بپیش روی
رسول الله امدند تا رسیدند بکمین گاه منافقان بکایک را اواز داد و نام برد چون بدانستند که رسول الله بر سر ایشان
مطلع شد امدند رسول الله فرمود شما را چه بر این داشت که مارا و دکار دیدید و از پیش ما امدید گفتند یا رسول
الله این جای مخوف است و کمین گاه دشمن است امدیم تا بنگریم اگر انجا دشمنی باشد او را دفع نماییم و راه پاک کنیم رسول
الله فرمود خلاف اینست که میگویید و خدای مرا خبر از سر درون شما و خبث نیت امیر المومنین فرمود یا رسول
الله دستوری باش تا همه را گردن زنم فرمود نخواهم که مردم گویند که محمد قوم و صحابه خود را میکشد خدای کار ایشان
مرا کفایت کند بدبیله گفتند یا دبیله چه باشد یا رسول الله فرمود زبانه اتش دوزخ که خدای بر دل ایشان زند تا جان ایشان
ازان بیرون شود قوله تعالی ولئن سألتهم عبد الله عمر و قتاده و زید بن اسلم گفتند سبب نزول ایه ان بود که مردی
از جمله منافقان در غزاه تبوک گفت ما ندیدیم از غزاه اسم بزرگتر و دروغ زن تر و بد دل تر در کارزار یعنی از اصحاب

رسول الله عوف بن مالک شنید بانگ برو که دروغ میگویند ای منافقان پس رسول الله را خبر داد و چون منافق
آمد و در رکاب رسول الله میرفت و عذر میخواست و میگفت انما کنا نخوض ونلعب ما بازی میکردیم و بر سبیل هزل و مزاح سخنی
میگفتیم خدای حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که اگر تو سوال کنی از ایشان و گویی که شما چه میگفتید ایشان گویند که
ما در حدیث بودیم و از هر گونه حدیث میراندیم و در میانه مزاح و لعب میکردیم بگو ایشانرا ای محمد چون این سخن گویند
که شما بخدا و کتاب خدا و رسول خدا استهزا میکردید ضحاک گفت که این آیه در عبد الله بن ابی سلول آمد که مسلمانان و رسول الله
استهزا مینمود چون خدای عز و جل از سر او خبر داد و گفت انما نخوض ونلعب لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم ان نعف
عن طائفة منکم نعذب طائفة بانهم کانوا مجرمین المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض
یامرون بالمنکر وینهون عن المعروف ویقبضون ایدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین
هم الفاسقون عذر مخواهید بدرستی که کافر شدید شما پس از ایمان شما اگر در گذریم از گروهی از شما عذاب
کنیم گروهی را بانکه ایشان کافران اند المنافقون مردمان منافق و زنان منافقه بعضی از ایشان از بعضی میفرمایند
بناشایست و باز میدارند از نیکویی و باز میگیرند دستهای خویش ترک کردند خدای را پس ترک ایشانرا از رحمت
بدرستی که منافقان ایشان نافرمانند بیان سبب نزول آیه چون منافقان می امدند و از هر جنسی بد فعلی که
میکردند عذر میخواستند حق سبحانه و تعالی فرمود هیچ عذر مخواهید که جای عذر نمانده است و بعد از آن
اسرار شما منکشف گشت شما را انمراد سودی ندارد بدرستی که شما کافر گردید پس از آنکه اظهار ایمان کردید یعنی کافر
شدید پس از آنکه منافق بودید اگر بعد از ایمان کفر درست نیاید و مومن کافر نگردد اگر جمعی را از شما عفو کنیم یا آنکه
ایمان آوردند از نفاق توبه کنند و جمعی را که ایمان نیاورند و توبه ننمایند ایشان را عذاب کنیم یا آن طایفه که پیغمبر را بجا
باشند و بقران استهزا نکرده عفو کنیم و بگروا عفو نکنیم که استهزا کرده باشند و پیغمبر را رنجانیده و این برای
آنست که ایشان منافق و کافر بوده باشند منافقان گفتند مراد بطایفه اول یک مرد است نام او مخشی بن حمیر
که هر وقت که ایشان از این معنی چیزی گفتندی بر ایشان انکار کردی و معاونت و یاری نکردی و از ایشان مفارقت
کردی چون این آیه آمد نزد رسول الله آمد گفت خداوندا که هر وقت که آیتی آمدی در شان منافقان میدانستم
که من از جمله ایشانم پوست بر تن من بلرزیدی و دل من از جای شدی بار خدایا ایمان آوردم ایمان در دست یار

وفات

وفات من قتل کن در راه تو بر شهادت چنانکه کسی نگوید من غسل شستم و من کفن کردم و دفن نمودم او را روز یمامه
و چند آنکه جستند نیافتند حق سبحانه و تعالی فرمود که منافقان از مرد و زن هم از یکدیگراند و بعضی از بعض
بهری بهری تولا مینمایند بناشایست و از نیکویی آنچه در شرع و عقل واجبست باز میدارند و دستهای خود
از خیرات فرا گرفته و فرو بسته بخل میکنند خدای را فراموش کرده اند و طاعت خدای را فرو گذاشته اند خدای
دست از ثواب ایشان برداشته در درخشان فرو گذاشت و بدرستی و حقیقت که منافقان و فاسقان اند
فرمان خدای بیرون شوند کانند وعد الله المنافقین والمنافقات والکفار نار جهنم خالدین
فیها هی حسبهم ولعنهم الله ولهم عذاب مقیم کالذین من قبلکم کانوا اشد منکم قوة واکثر
اموالا واولادا فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلاقکم کما استمتع الذین من قبلکم بخلاقهم وخضتم
کالذی خاضوا اولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة واولئک هم الخاسرون وعده داد
خدا مردان منافق و زنان منافقه را و کافران را آتش دوزخ جاوید در آنجا آن بسنده است ایشانرا و لعنت کرد ایشانرا و ایشانراست عذاب
کالذین چون آنها که از پیش شما بودند سخت تر بودند از شما بقوت و بیشتر بمال و فرزندان پس برخوردار گرفتند
بنصیب خویش پس برخورداری گرفتند بنصیب شما چنانکه برخورداری گرفتند آنها که از پیش شما بودند
و در حدیث شدید چون آنکسی که در حدیث شدند آنگروه باطل شد عملهای ایشان در دنیا و آخرت و آنگروه
ایشان زیانکاراند بیان درین دلالت است بر سختی خدا وعده داده است منافقان را در آتش همیشه
آتش ایشانراست از مردان بر منی و زنان و نیز کافران آتش دوزخ که ایشان عذاب ایشان و در آنکه هیچ عذابی
بلیغ تر از آن نیست و خدای ایشانرا از خیر و رحمت خود دور گردانیده است و خوار و حقیر کرده است
عذابی باشد دایم که منقطع نشود و شاید که مراد آن بود که خدای تعالی ایشانرا در دنیا لعنت کرده و از رحمت خود
دور گردانیده و ایشانراست عذابی مقیم و دایم بر ایشان با تعب و رنج و نفاق است و ترس فضیحت و رسوائی
پس خطاب کرد بر ایشان و فرمود شما هم چون کسانید که پیش از شما بوده و چنان کردید که ایشان کردند پس
چشم دارید که بشما همان رسد که بایشان رسید با آنکه ایشانرا قوت بیش از شما بود و مال و فرزند بیش از شما داشته
از آن ایشان تمتع گرفتند بنصیب خویش از دنیا و شما هم نیز تمتع گرفتید چنانکه ایشان گرفتند و فی نفسه

چنانکه ایشان خوض کردند در باطل کفر و تکذیب رسولان و استهزا بمومنان پس ایشان آنچه کردند از اعمال
همه باطل باشد یعنی واقع نشد بموقع خود چنانکه عمل مومنان که بدان ثواب یابند آن عملهای ایشان باطل کرد بدنیا
بانکه خدای تعالی افشاء سر ایشان فرمود با عملی که میکنند که آن عمل بدان کشتی مانند که همچون اعمال مومنان است و مومنان
معلوم شد که نیست و در اخرة انست که بدان ثواب نبود و ایشان زیان کارانند و از رسول الله صلعم روایت کرده اند که فرمود
و ایشان لتاخذن کما اخذت الامم من قبلکم ذراع و شبر بشبر و باع حتی ان احدا من اولئک دخل فی
جحر ضب لدخلتموه فرمود شما همان طریقه را که پیش از شما بودند کرفته اید ارش بارش و دست بدست تا کی یکی از
ایشان در سوراخ سوسمار ی شده باشد شما هم در روید و مصداق این حدیث خداست کالذین من قبلکم
کانوا اشد منکم قوة و اکثر اموالا و اولادا الایه کفتند یا رسول الله چون پارسیان و رومیان و اهل کتاب فرمود
نیستند و این مردمان مکر از صحبت ایشان عبدالله عباس در این آیه کفت ما اشبه اللیلة بالبارحة ماننده این قوم بنی اسرائیل
اند که ما را بدیشان تشبیه کرده اند عبدالله مسعود کفت شما مانند ترین مردمان اید به بنی اسرائیل اما نمیدانم که شما
کوساله پرستید یا نه و حذیفه یمانی کفت منافقان شما بتر اند از منافقان عهد رسول الله جهت آنکه ایشان
پوشیده داشتند و شما نفاق اشکارا کردید الم یاتهم نبا الذین من قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود
و قوم ابراهیم و اصحاب مدین والمؤتفکات اتتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم
ولکن کانوا انفسهم یظلمون آیا نیامد بدیشان خبر آنها که از پیش ایشان بودند قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و قوم
ابراهیم و اصحاب شعیب و اهل شهرهای قوم لوط امدند بدیشان رسولان ایشان بحجتها پس خدا ظلم نکرد بدیشان
ولی ایشان تنهای خویش ظلم کردند **بیان** ای بامد و نرسید بدیشان یعنی باین منافقان خبر آنکه پیش
از ایشان بودند هر قومی رسولی بدیشان امد بحجتهای روشن او را و ایشان برسول خود کافر شدند و ایمان
نیاوردند و خدای سبحانه و تعالی ایشان را هر قومی را بعذابی هلاک نمود چنانکه قوم نوح را بطوفان هلاک نمود
و قوم هود را که عاد بودند بباد و ثمود را که قوم صالح بودند بصیحه و قوم شعیب که اصحاب مدین بودند بعذاب یوم الظلة
هلاک نمودند و مؤتفکات که زمینهای شهرستانهای قوم لوط بودند زیر و زبر کردانید و باین عذابها که ایشان کردند
بدیشان ظلم نکرد بلکه ایشان بخود ظلم کردند که کافر شدند بخدا و نه بخود تا خدای ایشان را بجزای خود هلاک کرد

یظلمون ۶
بیان کرد

والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و یطیعون الله و رسوله اولئک سیرحمهم الله ان الله عزیز حکیم
وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و مساکن طیبة
فی جنات عدن و رضوان من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم مردان مومن و زنان مومنه بعضی ایشان از
بعضی مهربانند بنیکوئی بازمیدارند از ناشایست و بپای میدارند نماز را و میدهند زکوة را و فرمان بردند خدا را
و رسول او را انکروه زود رحمت کند بدیشان خدای بدرستی که خدا غالب محکم کار است وعد الله وعده داد خدای
مردان مومن و زنان مومنه را بستانهای که روند در زیر درختهای آن جویهای روان جاویدان در انجا و مسکنهای
خوش در بوستانهای اقامت و خوشنودی از خدای بزرکتر آن است رستکاری بزرک **بیان** حق سبحانه و تعالی
چون ذکر سیرت ناپسندیده منافقان باز کفت بعد از آن ذکر مومنان فرمود طریقه نیکوی ایشان فرمود مردان مومن
و زنان مومنه بعضی از ایشان دوست دار بعضی اند همه دوست یکدیکر اند و یکدیکر را الا کنند امر معروف کنند و از
منکر و ناشایست بازدارند و فرمان خدای و پیغمبر برند از ایمان و طاعت و خیرات امر فرمایند و آنچه نهی کرده اند
باز ایستند و دیکران را باز دارند و نهی فرمایند و نماز فرایض بپای دارند و زکوة واجب بدهند و او امر خدای و رسول
انقیاد نمایند این جماعت آنانند که خدای زود باشد که بدیشان رحمت نماید و او عزیز است هیچ چیز او را غالب نکردد
و حکیم است آنچه کند بحکمت کند و خدای وعده داده است مومنان را از مردان و زنان بهشتهای که درختان
آن زمین را پوشیده باشد و در زیر درختان از جویهای روان باشد و ایشان در بهشتها جاویدان باشند
و وعده داد ایشان را جایهای و مسکنهای خوش در بهشتهای عدن و رسول الله فرمود جنة عدن بهشتی
خاص از بهشتهای خداست که هیچ چشم مثل آن ندیده باشد و بر خاطر هیچ شخص نکذشته باشد در آنجا
جز سه کروه پیغمبران و صدیقان و شهیدان نخواهند بود حق جل جلاله فرماید خنک آنها که در انجا شوند عبدالله مسعود
کفت که آن بطن بهشت است یعنی میان بهشت است جائی که بهتر از انجا نباشد و مقاتل کفت که عدن بلندترین
درجه است در بهشت و چشمه تسنیم در روست و بهشتها پیرامن آنست و آن فوقانی که خدای عظیم تقدیر او را
آفریده است پوشیده و کشف نفرموده است و نفرماید تا اهل بهشت در رسانند و اهل و انبیا و صدیقان و صالحان و شهیدان

بعرض جبره
له الحمد

واللو

وانانرا که خدای دهند در بهشت هده در و کوشکهای از زر و یاقوت در و بود و باد خوش از زیر عرش میجهد بر کوشکهای
مشک سفید و از ادران کوشکهای بر و بوی آن بانصد ساله راه میرود و با این همه ایشانرا رضوان و خشنودی
خدای بود و رضا خدای ایشانرا خوشتر از بهشت و نیکوتر و بزرگتر باشد ابو سعید خدری گفت که از رسول
الله شنیدم که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند خدای فرماید یا اهل الجنة ایشان گویند لبیک ربنا و سعدیک
فرماید هل رضیتم ایا راضی شدید گویند که بار خدایا چگونه راضی نباشیم که تو داده ما را آنکه بکس دیگر نداده بودی حق
سبحانه و تعالی فرماید که من شما را بهتر از این بدهم گویند خدایا بهتر از این چه باشد فرماید رضا و خشنودی من
از شما رضای که بعد از آن هیچ سخطی نبود ذلک هو الفوز العظیم و این ظفر بزرگ است یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین
واغلظ علیهم ومأواهم جهنم وبئس المصیر یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا
بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله فان یتوبوا
یک خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والآخرة وما لهم فی الارض من
ولی ولا نصیر ای پیغمبر جهاد کن با کافران و منافقان و درشت باش بر ایشان و ماوی ایشان دوزخ
است و بد مرجعیست دوزخ یحلفون سوگند میخورند بخدا که نگفتیم و بدرستی که گفتند سخن کفر و کافر شدند
پس از اسلام خویش و قصد کردند بانچه بان نرسیدند و ننکوهیدند مگر آنکه توانگر کردانید ایشانرا خدا و رسول او از
فضل خویش پس اگر باز آیند بتوبه بهتر بود ایشانرا و اگر برگردند عذاب دردناک کند ایشانرا در دنیا و در آخرت و نبود
ایشانرا در زمین هیچ دوستی و یاری کننده بیان ای پیغمبر بار خدای و ای رسول مطلق بتیغ جهاد کن با کافران و منافقان
بتیغ و اگر نه بزبان و اگر نه بدل بغض ایشان باش و با ایشان روی ترش دار عبدالله عباس گفت جهاد
با منافقان آنست که رفق و مدارا نکنی و سخن درشت گویی و در روایت دیگر آنست که جهاد با منافقان بوعظ
و تخویف باشد و در قراءة اهل البیت امده است که جاهد الکفار بالمنافقین مراد بمنافقان با کافران جهاد ایشان
دوستی و آن رفق و لطف و خوش خوئی که تو با مؤمنان داشتی با ایشان مکن که جای ایشان دوزخ است و آن
جائیست بازگشتن را سبب نزول این آیه عبدالله عباس گفت رسول الله در سایه حجره نشسته بود فرمود در این
ساعت مردی بیاید و بچشم شیطان او سخن بگوید مرا دا اسرار زرق چشم رسول الله او را نزد خود طلب فرمود که

مرا چرا دشنام میدهی و اصحاب او اصحاب خود را اورده و سوگند یاد نمودند که نگفتیم خدای عالم الغیب این آیه فرستاد یحلفون
بالله قتاده گفت که سبب نزول این آیه آن بود که دو مرد با یکدیگر خصومت نمودند یکی غفاری و آن دیگری جهنی از
حلفاء انصار بود و غفاری بود و غلبه نمود عبدالله ابی گفت انصروا الحاکم فوالله ما مثلنا مثل محمد الا کما قال القائل سمن
کلبک یا کلک پس گفت لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل این حدیث برسول الله اورد و او طلب نمود
که این سخن چرا گفتی سوگند یاد نمود که نگفته ام حق جل و علا این آیه فرستاد و ایشان سوگند یاد مینمایند که این سخن نگفته
اند بدرستی که ایشان با آنکه سوگند خورده اند کلمه کفر گفتند برای آنکه سوگند دروغ از مؤمن کفر باشد و از کافر
و منافق کفر باشد که او اعتقاد ندارد و این منافقان همت کردند بچیزی که او را نیابند مجاهد گفت این آن بود
که چون منافق این سخن گفت مؤمنی شنود و منافق اراده کشتن مؤمن نمود تا نقل نکند سدی گفت مراد آنست که چون ایشان
گفتند ما چون بمدینه رسیم تاجی بر سر عبدالله ابی گذاریم یعنی او را پادشاه گیریم بر رغم رسول و مسلمانان کلبی گفت که این آیه
در آن یازده مرد آمد که عهد کردند تا رسول الله را بکشند چون رسول الله بر احوال ایشان مطلع گردید ایشان سوگند
خوردند که ما از این معنی هیچ نگفتیم و نکالیدیم حق سبحانه و تعالی تکذیب ایشان بر آن مؤمنان کینه ورشتند الا
آنکه خدای ایشانرا مستغنی کرد بفضل و کرم خویش کلبی گفت که این چنان بود پیش از آنکه رسول الله بمدینه آمد ایشان
در سختی و رنج و جهد و مشقت بودند چون رسول الله ایشانرا بانفاق و غنایم مستغنی گردانید و این مثلی مشهور
است که اتق شر من احسنت الیه از شر آنکس بترس که با او احسان کرده باشی پس حق جل و علا فرمود فان یتوبوا
یک خیرا لهم اگر توبه کنند ایشانرا به باشد که در دنیا بذلت و عار برهند و در قیامت از دوزخ و عذاب او وا
برگردند و اعراض کنند از توبه نمودن و ایمان آوردن خدای ایشانرا عذاب کند در دنیا بقتل و در دوزخ ایشانرا
در زمین یاری و یاوری نباشد که ایشانرا حمایت کند ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله
لنصدقن ولنکونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون
فأعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه وبما کانوا یکذبون الم
یعلموا ان الله یعلم سرهم ونجواهم وان الله علام الغیوب و از ایشان کسی است که عهد کرد با خدای که اگر
بدهد ما را از فضل خویش هر اینه تصدق دهیم و هر اینه باشیم از جمله نیک مردان فاما چون بداد ایشانرا

فصل خویش هر اینه زکوة دهیم و هر اینه باشیم از جمله نیک مردان فلما پس چون بداد ایشان را از فضل خود بخیل
کردند بدان و برگشتند و ایشان برگردندگان بودند فاعقبهم پس در پی استاد ایشان را نفاقی در دلهای
ایشان تا روزی که باز رسند باو بعهد او بر انچه خلاف کردند خدای را بر انچه وعده داده بودند او را و بدانچه
ایشان بدروغ نسبت داشتند الم یعلموا ندانستند که خدای میداند پنهان ایشان را و راز ایشان را و انکه خدای داننده
ناپیداست گفت **بیان** سبب نزول الایه ابو امامه باهلی گفت که ثعلبه بن حاطب الانصاری بیامد و با رسول الله
از خدا بخواه تا مرا مالی بدهد رسول الله فرمود برو و قناعت نما بانچه داری اندک را شکر کنی بهتر از بسیاری
که شکر ان نتوانی و همین اراده بار دیگر بر حق رسول الله رسانید که من بحق خدای برهم و حقها با دادم و باد
صله رحم کنم رسول الله دعا کرد ثعلبه را گوسفند بود خدای زیادتی در و گذارد چون موجبه ای افزود مال او
زیاده شد پیش از انکه پنج وقت نماز در مسجد با رسول الله میگذارد چون مال زیاده گردید بیرون مدینه جای
گرفت نماز پیشین و نماز دیگر با رسول الله میکرد و نماز شام و خفتن و بامداد انجا میکرد و چون گوسفند زیاده
شد و از انجا بوادی که از مدینه دور بود بانجا رفت و از نماز کردن با رسول باز ماند روز ادینه امدی و با رسول
الله نماز بجای اوردی چون مال زیاده شد از نماز ادینه باز ماند اگر کسی گذاری گذشتی احوال رسول الله پرسیدی
رسول الله پرسیدی رسول الله احوال ثعلبه پرسید گفتند بفلان وادی رفته است و مقام نموده
رسول الله سه مرتبه فرمود یا ویح ثعلبه چه کرد چون خدای عز و جل ایه صدقه فرستاد رسول
الله مردی از جهینه بخواند و یکی از بنی سلیم و احکام صدقه بدیشان داد فرمود بروید و از ثعلبه حق
خدای بستانید و نزد مرد سلمی روید و او اشتر بسیار داشت زکوة از و بستانید ایشان نامه رسول الله
بثعلبه خواندند و از و حق خدای خواستند ثعلبه گفت این جزیه است بجای دیگر روید تا من
خود به بینم ایشان نزد مرد سلمی رفتند و نامه رسول الله بدو خواندند سمعا و طاعة لرسول الله حکم و
رسول الله پس در میان شتران رفت و انچه رسول الله نوشته بود از اشتران بهترین شتر نوا
برگزید ایشان گفتند که رسول الله ما را امر نفرموده که بهترین شتران تو بگیریم گفت حاشا که من چنین
وگزیده مال بخدا و رسول خدا دهم ایشان مال بستدند و نزد ثعلبه امدند همان گفت که این مانند جزیه است

برو بجای دیگر تا من رای خود درین به بینم ایشان نزد رسول الله امدند و حال هر دو باز گفتند رسول الله فرمود حاضر
یا ویح ثعلبه و سلمی را دعا کرد بخیر حق سبحانه و تعالی در حق ثعلبه این ایه فرستاد یکی از خویشان ثعلبه
بود رفت و گفت ویحک یا ثعلبه در حق تو سه ایه امده است ثعلبه نزد رسول الله حاضر گردید گفت یا رسول الله
من صدقه بیاوردم خبر انکه فرمائی رسول الله فرمود بعد از انکه گفتی این جزیه است خدای فرموده است که صدقه
تو قبول نکنم او برخواست و خاک بر سر کرد و فریاد زدن گرفت رسول الله فرمود این ان است که تو گفتم فرمان نبردی
و او بجای خود رفت و رسول الله در ان مدت بجوار حق رفت و بعهد رسول الله بیامد و درخواست کرد که
صدقه او قبول کند گفت که رسول الله قبول نفرمود ما چگونه قبول نمائیم و او در اخر عهد عثمان از دنیا رفت
خوامنیر ما بیکما از ایشان یعنی از منافقان کس هست که با خدای نذر و عهد کرد و گفت اگر خدای ما را از مال
دهد ما از و تصدق دهیم و از جمله صالحان باشیم چون خدای عز و جل بداد ایشان را انچه خواستند برای
ایشان بان مال بخل کردند و انچه بر ایشان واجب کرده بودند ندادند و بخل در شرع عبارت از منع واجبه
انکه بخیل اسم ذم است و مذموم باشد و بر تفضل کس را ذم نتوان کرد و تولوا یعنی برگردیدند و حال خود ان بود که
ایشان اعراض کرده بودند و روی بگردانیده پس خدا جل جلاله اظهار نفاق کرد که در دلهای ایشان بود و اعلام
نمود رسول الله را که ایشان در کفر خواهند مرد و توبه نخواهند نمود از اعقاب و جزای این خواند که بعقب فعل
بود که ایشان کردند از بخل و خلف وعد الی یوم یلقونه تا ان روز که ایشان برسند و حاضر شوند انجا که بحکم خدا
و را باشد و فرمان خدا و را نبود و این برای ان باشد که ان وعده که کردند با خدای خلاف کردند او و ان دروغ
که گفتند و این ایه دلیل است بر انکه لقاء بمعنی رویت نیست چون خدای برای منافقان اطلاق فرمود تا ان روز که
ایشان را بجز ملاقات بود و باتفاق منافقان خدای را نه بینند پس معلوم شد که لقا دیدار نباشد و هر جا که این
لفظ باشد بر حسب اقتضاء معنی بر ثواب حمل کنند یا بر عقاب یا بر رجوع بجای انجا که حکم و فرمان خاص او را باشد
و برهمین معنی بود قول رسول الله من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه یعنی هر که خواهد
دوست دارد که خدای او را ثواب جوار خود بدهد خدای او را جوار و ثواب خود بدهد و او را انکه نخواهد بود
دیگر فاعقبهم نفاقا انست که خلف وعده ایشان و بخل ایشان را بجائی رسانید که نفاق ایشان ظاهر گشت یعنی ایشان

نفاق در عقب او در دو ثمره بخل ایشان نفاق بود سعید بن ثابت گفت که ایشان این معنی را در دل داشتند و بزبان نگفتند و نه بینی که خدای جل وعز فرمود الم یعلموا ان الله یعلم سرهم ونجواهم نمیدانند ایشان که خدای ایشان داند یعنی آنچه ایشان در دل دارند بگیرند گویند و نجواهم و آنچه یکدیگر را گویند یا آنکه با ایشان اعتماد دارند خدای داننده عیبهاست که از نهان و آشکارای ایشان داند و از رسول الله روایت است و از عبد الله که اربع من کن فیه فهو منافق وان صلی وصام وزعم انه مومن واذا حدث کذب واذا خاصم فجر واذا عاهد غدر واذا ائتمن خان و این حدیث بمنافقان مخصوص است چنانکه روایت کرده اند از مقاتل چنانکه او از ابو سعید مقبری از رسول الله روایت کرد که ثلاث من کن فیه فهو منافق اذا حدث کذب واذا ائتمن خان واذا وعد خلف این حدیث بر من سخت آمد بخود و بر جمله مومنان ترسیدم از آنکه کم کسی باشد که از این خالی بود و این حدیث شهر بن حوشب در حج او در رفتم وبدو گفتم گفت من هم چون تو خایفم برو که سعید بن جبیر اینجا متواریست از او سوال کن رفتم و سوال نمودم گفت من هم چون تو خایفم به بصره رفتم و سوال نمودم گفتند رحم الله شهر او سعید اینجا آن بود که چون رسول الله این حدیث فرموده بود صحابه نتوانستند که از رسول الله بپرسند نزد فاطمه زهرا علیها السلام رفتند و گفتند یا بنت رسول الله بپدرت امروز چنین فرمود که جمله از آن اندیشه داریم از پدرت بپرس که این حدیث حاصل است با عام فاطمه علیها السلام با رسول الله عرض کرد صورت حال رسول الله سلمان را امر کرد که الصلوة جامعة چون مردم جمع شدند بمنبر رفت بعد از خطبه فرمود من گفتم هر کو در وی سه خصلت باشد منافق باشد آنکه حدیث دروغ گوید و در امانت خیانت کند و وعده خلاف کند این حدیث شما را نخواستم منافقان را خواستم اما آنچه گفتم که دروغ گوید منافقان نزد من آمدند گفتند که ما بتو ایمان آورده ایم من از ایشان باور داشتم حق سبحانه و تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد اذا جاءک المنافقون و دیگر گفتم که امین کنند خیانت کنند آن امانت نماز است و شرایط آن ایشان در آن خیانت کردند خدای عز وجل در حق ایشان فرستاد ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراءون الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا و دیگر گفتم اذا وعد خلف آن بود که ثعلبة بن مالک بیامد و گفت یا رسول الله تو مرا غنیمات و اتی موالع الساعة

بني من گوسفند چند دارم دعا فرما که خدای در آن برکت فرماید که من حق خدا و حقهای وی بجا آورم دعا نمودم خدای او را گوسفند بسیار داد و در وقت صدقه بخل نمود و وعده خلاف کرد حق عز وجل این آیه فرستاد ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله الی قوله وبما کانوا یکذبون صحابه جواب شنیدند خوشدل شدند و صدقه دادند و جهی دیگر در معنی حدیث آنست که متبع باشد که رسول الله بدین حدیث نخواسته باشد که هر که این سه خصلت را کار بندد و اعتقاد جواز و حسن او کند منافق باشد الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات والذین لا یجدون الا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب الیم آنها که عیب میکنند مومنان را بطوع و رغبت ایشان گویندگان در صدقات و آنها که بتمامی بقدر طاقت خویش استهزا میکنند از ایشان زر و یاد داشت استهزاء ایشان بدیشان خدا و ایشان را باشد عذاب در دنیا

بیان سبب نزول آیه مفسران گفتند که رسول الله صحابه را بر صدقات تحریص کرد عبد الرحمن بن عوف صد درم و چهار هزار درم آورد و گفت یا رسول الله من هشت هزار درم داشتم چهار هزار برای عیال و چهار هزار آوردم رسول الله او را دعا کرد و برکت فرمود بارک الله لک فیما اعطیت وفیما امسکت خدای عز وجل مال داد او را که ثمن مال او صد و شصت هزار درم بود هر زنی را هشتاد هزار درهم رسید و عاصم بن عدی صد و شصت وسق خرما صدقه آورد رسول الله قسمت نمود و مردی ابو عقیل نام انصاری صاعی خرما آورد و گفت یا رسول الله دی همه روز کار کردم و دو صاع خرما بهم رسید یکی برای عیال و این برای صدقه آورده ام رسول الله فرمود و صدقه کن منافقان طعن زدند که عبد الرحمن و عاصم آنچه دادند بریا بود و خدای مستغنی است از صاعی خرما که ابو عقیل آورد چون خواست که نام او در متصدقات باشد خدای حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد آنانکه عیب کنند و حسم شکنند بر سبیل سخریه بر آنانکه تبرع کردند و بطوع صدقات دادند از مومنان چون عبد الرحمن و عاصم و بر آنانکه ایشان هیچ نیابند و ندارند الا مقدار جهد و طاقت و کوشش خویش و مال بسیار ندارند چون ابو عقیل و بر ایشان افسوس میدارند و سخریه مینمایند خدای از ایشان افسوس دارد یعنی جزای سخریه ایشان بدیشان رسد و ایشان را عذابی باشد بجایگاه و در دنیا استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم ذلک بانهم کفروا بالله ورسوله والله لا یهدی القوم الفاسقین آمرزش خواه برای ایشان یا آمرزش نخواه

ایشان اگر امروز بس خواهی برای ایشان آمرزش هفتاد بار پس نیامرزد خدا ایشان را آن به سبب آنست که ایشان کافر شدند بخدا و رسول او و خدا
راه ننماید قوم نافرمان را **بیان** سبب نزول این آیه گفته‌اند که آیه در عبد الله ابی سلول آمد که او گفت لا تنفقوا علی من عند رسول الله
حتی ینفضوا پس از آن نزد رسول الله آمد و گفت استغفر لی یا رسول الله استغفار و آمرزش خواه برای من ای
رسول خدا از خدا این آیه آمد فرمود خدا ای محمد استغفار کن برای این منافقان یا مکن یعنی استغفار تو برای این منافقان
و ترک استغفار تو یکسانست خواه استغفار نمائی و خواه ننمائی اگر برای ایشان هفتاد بار استغفار کنی هم نیامرزد خدای
گر ایشان را نیامرزد و تخصیص هفتاد برای آن کرد که این عدد نزد عرب غایت مستعمل است و گفته‌اند برای آنکه
او جمع هفت است و هفت عدد اغلب چیزهاست چون آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اقالیم و اعضا و گفته‌اند
که برای این تخصیص کرد هفتاد را که رسول بر حمزه هفتاد تکبیر فرمود خدا فرمود که اگر بعدد تکبیرات حمزه برای منافقان
استغفار نمائی ایشان را نیامرزد پس فرمود این برای آنست که ایشان بخدا و پیغمبر کافر شدند و خدا هدایت نکند
بقوم کافران و فاسقان فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ
فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ شاد شدند باز پس ماندگان بنشستن ایشان خلاف
رسول خدا و کراهت داشتند که جهاد کنند بمالهای خویش و تنهای خویش در راه خدا و گفتند بیرون مروید در گرما
بگو ای محمد آتش دوزخ سختتر است از گرمی اگر شما دریابید فلیضحکوا پس باید که خنده کنند اندکی و گریه کنند بسیاری با داشت برای
ایشان اند و ختند **بیان** سبب نزول این آیه در غزاة تبوک از پیغمبر علیه السلم تخلف کردند منافقان می‌فرماید شاد شدند
آن باز پس گذاشتگان خلاف رسول الله و بعد از رسول و کراهت داشتند و نخواستند که جهاد کنند
بمالهای و جانهای خویش و در راه خدا و یکدیگر را گفتند که در گرمای گرم بیرون نشوید و این غزاة تبوک در تابستان بود
ایشان بگو ما تعلل کردند خدا این فرمود بگو ایشان را که آتش دوزخ گرمتر است اگر با این گرما صبر نمی‌توانید کردن بر گرمای
دوزخ چگونه صبر خواهید کردن ایشان در یابند عاقل و بزرگ باشند گرمای دنیا بگرمای آخرة اختیار کنند
پس خود بگو این منافقان را که اندک خندید در دنیا که بسیار خواهید گریستن در آخرة لفظ امر است و مراد نهی یعنی
نخندید اگر جای تعجب خنده باشد هم اندک خندید و لفظ ولیبکوا هم امر است و مراد هم خبر است از ایشان

بسیار

تقصیرات

بسیار خواهید گریستن چون عذاب خدای ببینید و این جزا آن باشد که ایشان کسب میکنند و گرو می باشند خنده
که در روی دهن پدید آید نزد آنکه عجب بخندد باشند و گر بسبب تن الضحک باشد که در روی پیدا گردد و
اثر التعجب ها و این فعل ما ثبت برای آنکه موقوف بر اختیار ما نیست و بقصد و داعی حاصل نمی آید و بگو اهی ما
تعلی تمسیر و اسباب او آواز لهو و بطر و مانند آن و رسول الله میفرماید لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا
یعنی اگر بدانید آنچه من دانم شما و ابدا اندک خندید و بسیار گریید فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ
لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ
الْخَالِفِينَ ۝ وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا
وَهُمْ فَاسِقُونَ ۝ وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ
أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ پس اگر باز آرد ترا خدا بگروهی از ایشان پس دستوری خواهند تا بیرون شدن را پس
ای محمد بیرون نیائید با من هرگز و کارزار مکنید با من بر دشمنان بدرستیکه شما راضی شدید بنشستن اول بار پس بنشینید
با نشستگان ولا تصل و نماز مگزار بر هیچ یک از ایشان که بمیرند و باز مایست بر سر گور او بدرستیکه ایشان کافر
شدند بخدا و رسول او و بمردند و ایشان نافرمان اند **بیان** اگر خدا ترا باز گرداند بگروهی از ایشان بود و ایشان دستوری
خواهند از تو با تو بجهاد روند ایشان را تمکین مده و بگوی که شما هرگز با من بیرون نیایید و با دشمنان من کارزار و جهاد
نکنید از دو وجه اول آنکه از شما این بیاید که اعتقاد وجوب جهاد ندارید چون منافقید دوم آنکه چون از شما
من این دانم شما را تمکین نکنم از این معنی چون چنین باشد تا شما باشید با من بیرون نیایید رضیتم بالقعود برای آنکه
شما راضی شدید بنشستن پس بنشینید با زنان و کودکان و بیماران و بازایستادگان ولا تصل علی احد منهم مات ابدا
و نماز مکن با هیچ یک از ایشان سبب نزول آیه مفسران گفتند که عبد الله بن ابی سلول در حالت بیماری کس فرستاد
در رسول الله را با این خود حاضر کرد و آمد رسول الله چون حاضر گردید فرمود بر او هلاک حب الیهود و دوستی جهود
ترا هلاک نمود گفت که یا رسول الله من ترا تکلیف حضور نکردم من از تو استغفار خواستم برای من استغفار کنی
و مرا آرزوست که پیراهن خود کفن من کنی و بر من نماز کنی چون بمرد پسرش نزد رسول الله آمد که یا رسول الله
رسول الله پیراهن بده که بیرون کفن کند حباب بن عبد الله فرمود نه عبد الله بن عبد الله که حباب نام شیطانست یعنی دوست

شياطين را وصيت روايت رفتم او را لكفايت فرمود و ببراهين خود روايتي ديگر انست كه كفن نكرد و خواست كه برو نماز كند جبريل امد
وجامه رسول بگرفت واو را واپس برد واين ايه بخواند ولا تصل على احد الاية در روايتي ديگر انست كه اراده نمود كه برو نماز كند
عمر خطاب گفت يا رسول الله ياد داري كه فلان روز چه گفت كه فلان وقت چه كرد و بياد رسول الله مي آورد از انچه كرده بود
و رسول الله تبسم ميفرمود و چون عمر از حد برد نفاق يا عبد الله ابن ابي سلول را رسول الله فرمود اي عمر چند خواهي گفت
مرا مخير نموده در استغفار ايشان فرمود اگر خواهي بكن و اگر خواهي مكن دانستمي كه فايده دارد هفتاد بار نماز زياده ميكردم
پس برو نماز كرد و دفن نمود جبريل امد و رسول الله را از نماز كردن بر منافقان نهي فرمود و اين ايه اورد ولا تصل على احد
مكن نماز بر هيچ يكي از ايشان كه بميرد مقام مكن يعني بر دفن او حاضر مشو و اين نماز نيست دعاست بعد از لعنت چون
طهارت شرط نيست و قراءة و ركوع و سجود ندارد و بمذهب اهل البيت قراءة مكروه هست و تابع ابي ابو حنيفه و شافعي در دين
گويد كه قراءة بايد از انجا كه نماز جنازه مستغفر نشود اگر نماز بر وزن باشد قراءة احسن كند و اگر نيست كند بعد چهل بر نماز
و روز و تكبير در و پنج است نزد اهل البيت عنوان تكبير بگويد و شهادتين و تكبير ديگر بگويد و صلوة بفرستد بر رسول الله
و اله و تكبير سيم بگويد و دعا كند مومنان را و تكبير چهارم بگويد و دعا كند مرده را اگر مومن باشد و دعا كند بر مرده اگر كافر
باشد و منافق و تكبير پنجم بگويد كه خاتمه نماز است شافعي بعد از تكبير اول الحمد ميخوانند و بعد از تكبير دويم شهادتين
و صلوة و دعا مومنان و بعد از تكبير سيم دعا بر مرده و در تكبير چهارم سلام باز دهد و بمذهب اهل البيت سلام نيست
بمذهب شافعي طهارت درست نيست از انجا كه نماز است و تيمم جايز ندارد با وجود اب چون خداي عز اسمه رسول الله را نهي
فرمود چون ايشان بخداي و رسول خداي كافر بودند و مردن ايشان بكفر بود و بر فسق مردند و اين ايه دليل است بر بطلان
قول انان كه گفتند كه ايمان اقرار بزبان و عمل بر اركان باشد اگر چنين بودي ايشان را دو ثلث دو ثلث ايمان بودي و خداي
جل عز واسمه خبر فرمودي كه انهم كفروا بالله و رسوله باانكه نبود بلكه ايشان ايمان زياده و نقصان نپذيرد پس فرمود بتعجب
مالها و فرزندان ايشان كه خداي ميخواهد كه ايشان را بان در دنيا هلاك كند و عذاب كند و جانهاي ايشان
و ايشان كافر باشند ابو علي گفت تكرار اين ايه ممتنع نيست چون هر يكي ازين دو ايه در حق گروهي از منافقان فرود امد
در دو وقت و چون ايه در صفت نفاق منافقان و وعظ مومنان و تحذير از انكه چشم دارند بمال و فرزندان و غبطه كردن
بمومنان تكرار نيكو باشد و اذا انزلت سورة ان امنوا بالله وجاهدوا مع رسوله استاذنك اولوا الطول منهم

وقالوا

وقالوا ذرنا نكن مع القاعدين رضوا بان يكونوا مع الخوالف وطبع على قلوبهم فهم لا يفقهون لكن
الرسول والذين امنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئك لهم الخيرات واولئك هم
المفلحون اعد الله لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ذلك الفوز العظيم و چون
فرو فرستاده شد سوره كه بگرويد بخدا و جهاد كنيد با رسول الله تا دستوري دهند ترا خداوندان نعمت
از ايشان و گفتند بگذار ما را با ايشم با نشستگان رضوا راضي شدند بانكه باشند با مخالفان مهر نهاد
بر دلهاي ايشان پس ايشان در نمي يابند لكن از رسول الله انها كه بگرويدند با وي جهاد كنند كه بمالهاي
و تنهاوان گروه مرايشانرا نيكويها وان گروه ايشانند رستگاران اعد الله بساخت خداي ايشانرا
بستانها كه رود زير درختهاي ان جويهاي روان جاويدان در انجا وانست رستگاري بزرگ بيان و چون سوره
نازل كرده در انجا امر باشد بايمان اوردن و جهاد كردن و گويند ايشان را كه ايمان اوريد و جهاد كنيد با رسول
الله دريني كسانيكه خداوندان نعمت و توانگري باشند از تو دستوري طلبند و گويند بگذار ما را تا با ايشان
باشيم كه نشستگان و باز پس ماندگان اند از انكه از اهل جهاد نباشند چون كودكان و زنان و بيماران ايشان
راضي شدند انكه با زنان و كودكان و بيماران باشند كه ايشان در تخلف معذورند و بر دلهاي ايشان مهر كرده
شد يعني خذلاني بگذارده امد كه فرشتگان بران نشان ايشانرا بدانند و فرق نمايند ميان مومن و منافق با
اين استغفار كنند و براي ان لعنت و همچنين تا فرشتگان را بران لطفي و اعتباري باشد و اين علامت مانع
باشد نه بيني كه ميگويد بل طبع الله عليها بكفرهم فلا يؤمنون الا قليلا كه اگر مانع بودي جهد را مانع بودي
و وجهي ديگر انست كه ايشان از ان وجه ايمان در دل خود راه نميدهند و نظر و انديشه نمي نمايند چون كسانيكه
كه بر دل ايشان مهر كرده باشند و اين مبالغتي تمام باشد در انكه ايشان ايمان نخواهند اورد و نخواهند دانست
نمي بود لكن رسول خداي و مومنان جهاد نمايند بمال و جانهاي خود دهند و در راه خدا بذل ميكنند ايشانرا
خيرات و نيكويي جاي باشد و زنان نيكو در اخرت و ايشان رستگاران باشند و ظفر يافتگان و بمراد رسيده
و خداي ساخته باشد و گذارده از براي ايشان بهشتهايي كه رود در زير درختهاي ان جويهاي اب روان
و ايشان در انجا جاويد و هميشه باشند كه از انجا غايب نشوند و اين فوز عظيم و ظفري بزرگ است مر ايشانرا

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا
نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ
لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا
مَا يُنْفِقُونَ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ
وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و آمدند عذرآورندگان از اهل باديه تا دستوري طلبند مر ايشان را
و بنشستند آنها که بدروغ داشتند خداي را و رسول او را زود برسد آنها که کافر شدند از ايشان و عذاب
دردناك لَيْسَ نيست بر ضعيفان و نه بر بيماران و نه بر آنها که نيابند آنچه نفقه ميکنند بکي و چون نصيحت
يا آنکه خدا و رسول او نيست بر نيکوکاران هيچ راهي و خدا آمرزنده و رحيم است وَلَا و نه بر آنها که چون ايند
يا بردارند ايشان را گفتي تو نمي يابم آنچه بر نشانم شما را بر وي برگشتند چشمهاي ايشان پر در مي افشاند از
اشك از اندوه که نيابند آنچه نفقه ميکنند إِنَّمَا بدرستي راه بر آنها که دستوري خواستند از تو و ايشان
توانگر انند راضي شدند بآنکه باشند با خلاف کنندگان و مهر کرد خدا بر دلهاي ايشان پس ايشان نميدانند

بيان ميفرمايد آمدند نزد رسول الله کساني که عذرخواهندگان تا تقصير کنندگان بودند و ايشان را عذر نبود يعني
ميخواستند تا ايشان را دستوري دهد در ماندن با او بجهاد امير المؤمنين عم فرمود و المعاذير الكثيرها الكاذب
عذرهاي بسياري در دروغ باشد سبب نزول آيه گفته اند که ايشان رهط عامر بن الطفيل بودند و رفتن
غزاة تبوك آمدند و گفتند يا رسول الله اگر ما با تو بيائيم اعراب بني طي قبيله ما را و زنان ما را تعرض رسانند
دستوري ده ما را تا مقام کنيم رسول الله فرمود خداي عز و جل مرا از اسرار و اخبار شما خبر داده است ايشان
چنين گفتند و عذر چنين آوردند و کساني که ايشان با خداي و رسول خداي دروغ گفتند يعني کفر
باطن و ايمان ظاهر داشتند محمد بن اسحق گفته اين جماعتي اند از بني غفار بنفعان بن ايماء که ايشان
خود بر رسول الله عرضه ميکردند و غرض ايشان آن بود که دستوري يابند که باز ايستند گفتند که ما محتاج
مي ايم و در دل آن داشتند و اخروا انگه بجهاد نرفتند خداي اين آيه فرستاد و بود که برسد تا آنکه

ظلم کردند ايشان يعني کفار عذاب دردناك و براي آن مِنْهُمْ گفت که ايشان تخلف کردند همه کافر نبودند بعضي کافر
عذري بدروغ نمودند بعضي مؤمن بودند ساز سفر و براي آن نداشتند که بجهاد روند خدا ايشان را معذور داشت فرمود
نيست بر ضعيفان که قوه ندارند و نه بر بيماراني که صحت ندارند و نه بر آنکساني که نيابند آنچه نفقه کنند بجهت شتر ولي
بار و ساز باشند حرجي بر ايشان نيست چون نصيحت کنند خدا و رسول او و عمل باخلاص کنند و بر محسنان و نيکوکاران
هيچ راهي نيست يعني ملامت و مذمت را با ايشان راه نيست و خداي آمرزنده و مهربانست و همچنين هيچ حرجي نيست
بر آنکساني که نزد تو آمدند تا ايشان را برداري يعني بر جهاد با بي شتري تا ايشان با تو بيايند و چون سپاري نماند گفتي
ايشان را که من هيچ چيزي نمي يابم که شما را بر آن سوار کنم چون ايشان شنيدند نا اميد برگشتند گريان و اشك از ديدها
ريزان و در روايات آمده و اخوان بر آنچه نمي يابند آنچه نفقه کنند و در حرمت تو ايند و اقدي گفت ايشان هفت مرد
بودند از انصار چون ايشان بگريستند مردم رغبت ايشان بديدند در جهاد عباس دو مرد را و يامين بن کعب سه
مرد را و عثمان دو مرد را چون خداي عز و جل عذر ايشان بخواست فرمود ملامت را بر ايشان راهي نيست و اطلاقت
و مذمت بر آنکسانيست که ايشان از تو دستوري ميطلبند و همه توانگر انند که راضي شده اند تا باز ماني
و با زمندگان نشستند و بجهاد نيايند و خداي توفيق از ايشان باز گرفت و مهر بر دل ايشان کرده پس ايشان هيچ نيدانند
از آن سبب چون نظر و تفکر نميانيد يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ
لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا
عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ
فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ عذرآورندگان بشما چون باز گرديد
شما بر ايشان بگوي اي محمد عذر مياوريد که باور نداريم شما را بدرستي که خبر داد ما را خدا از خبرهاي شما و زود
بيند خدا عملهاي شما و رسول او پس باز گردانيده شويد بسوي داننده پنهان و پيدا پس آگاه گرداند شما را بآنچه ميکرديد
يَحْلِفُونَ زود سوگند خورند بخدا مر شما را چون باز گشتيد بر ايشان تا باز گرديد از ايشان بدرستي که
ايشان پليد اند و ماواي ايشان دوزخ باشد پاداشتي بر آنچه ايشان اند و ختند يَحْلِفُونَ سوگند خورند شما را

تا راضی شوید از ایشان پس اگر راضی شوید از ایشان پس به درستی که خدا خشنود نشود از قوم نافرمانان **بیان** خدای
حق سبحانه و تعالی اعلام نمود رسول خود را که این متخلفان و بازپس ماندگان از جهاد بهانه تخلف نموده
بودند بیایند نزدیک شما و عذر خواهند چون شما بازگردیده باشید و نزدیک ایشان آمده و فرق میان توبه و عذر
آنست که توبه رجوع باشد از گناهی که واقع شده باشد و اعتذار اظهار آن باشد که اقتضاء آن کند که آن
سیئه واقع نبوده است و توبه بخدای درست باشد و اعتذار درست نباشد و مذهب آنست که قبول توبه و عفو
بخدای عظیم نزد ما واجب نیست در عقل و شرع چون واجب باشد والعیاذ بالله [illegible] بلکه قبول توبه تفضل
باشد پس رسول خود را فرمود بگو ایشان را عذر میاورید که من عذر شما نپذیرم و هیچ وقت شما را قبول نمیکنم که خدای
ما را از اسرار و اخبار شما خبر داده است که این حکم دروغ باطل است و زود باشد که خدا ببیند و رسول خدای
مؤمنان هم ببینند عمل و کردار شما را که توبه میکنید یا نه و زود باشد که شما را بازگردانند به خدای که داننده
پیدا و نهان است و آشکار و نهان داند پس شما را خبر دهد بآنچه کرده باشید از نیک و بد و جزاء هر یکی از نیکی و بدی
بشما رساند بجای حکم [illegible] خدا پس خدای عز و جل خبر داد از سر ایشان و فرمود زود باشد که ایشان
نزد تو آیند و سوگند خورند چون شما بازگشته باشید تا از ایشان اعراض نمایید از سر توبیخ و تقریع و ملامت
ایشان درگذرید و دست از ایشان بدارید که ایشان پلید اند عینا و حکما عتاب و ملامت در حق ایشان
فایده نکند توبیخ و ملامت مؤمنان و مؤمنان را سود دارد بگناهی که کرده باشد و ایشان را پاک کرد از آنکه
توبه کنند و پاکیزه گردند ایشان پلیدند بهیچ پاک نگردند و جای پلیدان دوزخ است پس جای ایشان دوزخ باشد
جزاء گناهی که کرده باشند و پاداش آنچه اندوخته باشند و این آیه دلالت دارد بر آنکه حکم منافقان حکم
پس فرمود یحلفون لکم لترضوا عنهم ایشان سوگند میخورند برای شما تا از ایشان راضی شوند بدان
سوگند میخورند و شما را گمان آنکه ایشان راست سوگند میخورند اگر شما از ایشان راضی گردید که احوال ظاهر
باطن ایشان بداند خدای راضی نشود و خشنود نگردد از این فاسقان از آنکه او ظاهر و باطن ایشان داند

الاعراب اشد کفرا و نفاقا و اجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله والله علیم حکیم

ومن الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرما و یتربص بکم الدوائر علیهم دائرة السوء والله سمیع

علیم ومن الاعراب من یؤمن بالله والیوم الآخر و یتخذ ما ینفق قربات عند الله و صلوات
الرسول الا انها قربة لهم سیدخلهم الله فی رحمته ان الله غفور رحیم اهل بادیه سخت‌ترند
بکفر و نفاق که ندانسته حدها آنچه فرو فرستاد خدا بر رسول او و خدا دانا ای محکم کار است ومن الاعراب
و از اهل بادیه هست آنکه فرا میگیرند آنچه نفقه میکنند و چشم میدارند بشما حادثها بر ایشان حادثه
بد و خدای شنوای داناست ومن الاعراب و از اهل بادیه هست آنکه ایمان میآورند بخدا و بروز آخرت و فرا
میگیرند آنچه نفقه میکنند نزدیکی خدا و صلوات رسول را بدان ای محمد به درستی که ایشان نزدیکی
کنندگان اند ایشان زود در آورد ایشان را خدا در رحمت خویش به درستی که خدا آمرزنده و رحمت کننده
است **بیان** کلبی گفت این آیه در بنی سلیم و غفار و جهینه آمد حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از بادیه نشینان
و تربیت ایشان در بادیه و بیابان باشد کفر و نفاق ایشان سخت‌تر باشد و بیشتر بود برای آنکه در میان
ایشان علما و دانشمندان نباشند و با اهل حضر اختلاط نمیکنند که از ایشان بشنوند و یاد گیرند و این جماعت
آنانند که پیرامن مدینه بودند از قبیله اسد و غطفان و ایشان در کفر و نفاق سخت‌تر بودند و
سزاوارتر باشند بآنکه حدود و شرایع و احکام ندانند از آنکه در بادیه بوده باشند و علما و فقها را ندیده
باشند و خدای عالم است باحوال ایشان و حکیم است در اجرای احکام بر ایشان اعراب را دو قسم نمود و فرمود
ومن الاعراب بعضی از ایشان آنانند که آنچه نفقه میکنند در سبیل غرامت و تاوان میدانند و چشم
میدارند بشما رسیدن حادثها و واقعها و گردشهای روزگار بد و میگویند تا واقعه بشما رسد از موت
و قتل و آنچه ایشان بخود ببینند و آنچه بشما میرسد بایشان رساد و گردشهای بد بر ایشان باد و خدای
شنونده گفتار و داننده کردار ایشانست ومن الاعراب و بعضی از اعراب کسانی اند که ایمان دارند بخدا
و بروز بازپسین یعنی روز قیامت که [illegible] و آنچه نفقه میکنند در راه خدا از قربتها
و وسیلها میگیرند و میدانند نزدیکی خدا و قربت ادای فعل [illegible] بدان وجه که فرموده باشد طلب رضای
خدا و ثواب او را و نیز صلوات رسول و استغفار و آمرزش او را و دعای او را و نیز صلوة رسول استغفار
آمرزش او را و دعا او را بعضی میشناسند و نوافل رحمت میدانند و حقیقت که صلوة رسول دعای

او و ایشانرا قوتی و توانائی است و زود که خدای ایشانرا در رحمت خود برد و بریشان رحمت کند که امخدای است
امرزنده گناهان گناهکاران و بخشاینده بر بندگان وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی پیشی گیرندگان اولینیان از مهاجرت کنندگان و مدینیان
و آنانکه پیروی کردند ایشانرا بنیکوئی خوشنود شد خدا از ایشان و خشنود شدند ایشان از وی و ساخت
ایشانرا بستانهائی که روند در زیر آن درختان جویهای روان جاوید در آنجا همیشه اینست رستگاری بزرگ
وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنکه پیرامون شما اند از اهل بادیه منافقان از اهل شهر باز گشتند بر نفاق نداند شما ایشانرا
ما میدانیم ایشان را زود عذاب کنیم ایشانرا دو بار پس از گور داند شما را با عذاب بزرگ بیان حق سبحانه و تعالی
میفرماید که سابقان یعنی و پیش گیرندگان اولینی از مهاجر و انصار و آنانی که ایشانرا متابعت نمودند و پس
رو بودند بنیکوئی و احسان با آنکه براه ایشان رفتند و در ایمان و نصرت کردن یعنی پس از ایشان ایمان
آوردند و ایشان آنان بودند که پس از مهاجر و انصار ایمان آوردند از سابقان و گفته اند که آنان بودند که
بعد از رسول الله ایمان آوردند در عهد صحابه و در عرف آنان که در عهد رسول الله بودند و در صحبت او صحابه
خوانند و آنانکه بعد از رسول الله بودند تابعین گفتند و آنانکه بعد از صحابه بودند و تابعین بودند اتباع
تابعین خوانند حق سبحانه و تعالی جمله را فرا گرفت و در یک سلک کشید فرمود ایشان کسانی اند که خدا از
ایشان راضی شده است و ایشان از خدا راضی شده اند و از برای ایشان بساخته است آماده کرده است بهشتهای
که در زیر درختهای آن جویهای آب روان باشد و ایشان در آنجا جاوید و مقیم باشند و این ایشانرا رستگاری
و ظفر عظیم باشد ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر آورده است که عمر خطاب این آیه چنین میخواند که من
وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارُ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ ابی کعب او را باز زد و گفت بکو والذین
عمر گفت او را بشنید تا سه مرتبه و الانصار خواند بجز الذین بی واو و ابی بن کعب بر رد می کرد با جهد
بعمر گفت چرا از من نشنوی والله لقد قرأت علی رسول الله والانصار والذین اتبعوهم بجای که من
بشنیدن خدای چنین خواندم و تو بتسبیع عاقی قوحا میفروختی عمر تصدیق او کرد و گفت که صدقت راست گفتی

حفظهم

حفظهم و نبینا او تفرغتم و شغلنا اشهدتم و غبنا پس گفت بالای تصدیق از حیله مقدرش را منافقان کرده گفت اروا
و پس از آن سوره منکر و عمر گفت من پنداشتم که درین ایه ما را او قیعی اند که در آن کسرا ما شادی نکند که خلاف
که پندانشتی مصداق این در اول سوره جمعه است در قوله وآخرین منهم لما یلحقوا بهم و در وسط سوره حشر والذین
جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان و در آخر سوره انفال والذین آمنوا من بعد
وهاجروا وجاهدوا معکم ابو موسی اشعری و سعید المسیب و قتاده گفتند که سابقان اولین آنان بودند که بدو قبله نماز
کردند عطا گفت آنان بودند که بدر حاضر بودند و خلاف کردند تا آنکس که بسیل زخدیجه ایمان آورد که بود و در خلاف
نیست که اول او بود که ایمان آورد عبد الله عباس و زید بن ارقم و جابر بن عبد الله انصاری و جماعه اهل بیت گفتند اول کسی
که ایمان آورد علی ابن ابی طالب بود و او نه ساله بود و بروایت کلبی و مجاهد محمد ابن اسحق گفتند ده ساله بود و گفته
اند که دوازده ساله مجاهد گفت که از جمله چیزها که خدای عز و جل نعمت علی علیه السلام داد و با او خواست آن بود که
سالی قریش را قحطی افتاد و ابو طالب رسول الله عم خود را گفت ای عباس و ابعم قحط عظیم است ابو طالب نحو عیالت
بیا تا برویم و اطفال او تخود کیریم بیا مدند و گفتند ای رسول الله که ای عم ما آمده ایم که اطفال او بخود گیریم ابو طالب گفت
که عقیل را بمن بگذارید و دیگر را شما دانید رسول الله علی را قبول نمود و عباس جعفر را و علی با رسول الله بود تا وقتی
که خدا او را نبوة داد و علی و لی کسی بود که ایمان آورده با او نماز کرد و جعفر با عباس می بود تا وقت ایمان آوردن عباس
مستغنی کردید از رسول الله انس بن مالک روایت کند صلت الملائکة علی و علی علی سبع سنین لانه لم یرفع الی السماء
شهادة ان لا اله الا الله الا منی و من علی یعنی هفت سال بر من و بر علی صلوات دادند چون در آن هفت
سال کلمه لا اله الا الله باسمان نمیرفت الا از من و از علی معاذه عدویه گفت از امیر المؤمنین علی علیه السلام شنیدم
بر منبر بصره میفرمود انا الصدیق الاکبر امنت قبل ان یؤمن ابو بکر و اسلمت قبل ان یسلم الصدیق منم که ایمان آوردم
آوردم پیش از آنکه صدیق اسلام آورد ابو بجیل گفت که نزد ابو ذر بودم در موسم حج گفتم که در میان مردمان اختلاف
است چه میباید کردن گفت الزام کتاب الله و علی ابن ابی طالب اشهد علی رسول الله انه قال علی اول من امن بی و اول من
یصافحنی یوم القیمة وهو الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم یفرق بین الحق والباطل وهو یعسوب المؤمنین والمال یعسوب
الظلمة یعنی نگاه دار کتاب خدا را و علی ابن ابی طالب را و هر دو دست بچسب شهادة دادم بر رسول خدا بدرستی که

علی اول از انبیا که ایمان اوردند بمن واول انکسانی که مصافحه کنند با من روز قیامت واوست صدیق
اکبر واوست فاروق اعظم جدا میسازد حق را از باطل واوست پیشوای مؤمنان ومال پیشوای ظلمه است و
خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین درین معنی گفته است ما کنت احسب هذا الامر منصرفا عن هاشم ثم
منها عن ابی الحسن الیس اول من صلی قبلتهم واعرف الناس بالاثار والسنن واخر الناس عهدا بالنبی
النبی ومن جبریل عون له فی الغسل والکفن ما الذی یرد لعنه فنعلمها ان بیعتکم من اعیی الغبن هو
مخالفان گویند که از جمله سابقان ابوبکر بوده درین حادثه واگرچه علی پیشتر ایمان اورده ولیکن [illegible]
بعد از ابوبکر بیرو ایمان علی را ان قوم میباشد که ایمان ابوبکر را گویند چون چنین بود پس ایمان علی را عن کفر
باشد وایمان غیر او عن کفر باشد پس لا نه وجه خالی نباشد ایمان علی یا رسول الله او را دعوة نموده باشد یا نه
نکرده علی غیب دان نبود که اورا ایمان میباید اورد واگر رسول الله دعوة علی نموده وعلی مکلف نبوده محال
ایمان نداشتن او وان وغو است بر رسول الله باشد واگر محل قبول ایمان داشت او سابق وصغر سن وکودکی
این را مانع نباشد چون اعتبار بکمال عقل است نه بصغر سن چون روا باشد که عیسی در ساعت ولادت پیغمبر
باشد و گوید انی عبد الله اتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا ویحیی را گوید واتیناه الحکم صبیا یعنی
نبوة چرا نشاید بود که علی نه ساله یا ده ساله وبروایتی دوازده ساله مؤمن باشد وایمان او بموقع
قبول باشد اتفاق است که علی هرگز بکار ایمان نیاورد انرا موقعی نبود وبدیگر وقت نیز تدارک نبود او خود مؤمن
باشد چه در حیوة رسول الله وچه بعد از وفات عثمان که امامت کرد واین روا ندارد بر این اعتقاد اند
رد الکافری پس معلوم کردید که ایمان علی علیه السلم بموقع قبول بوده باشد واو بر مهاجران سابق بوده است
در ایمان اما سابقان انصار در لجبار اسم است که اهل بیعت بودند بعقبه بیعت اول وایشان هفت کس بودند
و در بیعت دوم هم بعقبه هفتاد کس بودند وان انوقت بود که ابوذر بن مصعب [illegible] ایشان رفت وایشان را
قران اموخته واولین کسی بود که در مدینه نماز بجماعت کرد واو صاحب رایت رسول الله بود روز احد چون
[illegible] هزیمت کردند او بجای رسول الله مقام کرد تا شهید شد ورسول الله در حق او فرمود من المؤمنین
شریف تر نعیم اورا در مکه دیدم در برد قیمتی پوشیده وزمین در پاکرده شد [illegible] از زر ودو غلام از دا

ودو بیچ

ودو بیچ وهر یکی قبضه ای حصیر بر دست گرفته مردمان امیر اند واوان بود که در حق او فرستاد واما من خاف
ربه الایه روز بدر برادرش را گرفتند برای حرمت مصعب دست از وی باز داشتند و بر وی بند محکم کردند گفتند که برادر
تست بند محکم کردیم برای حرمت تو گفت لا ولا کرامة بند گران برو نهادند [illegible] اسلام [illegible] گذاردند
خود را فدیه کرد او را گذاردند روز بدر مصعب برادر خود را دید گفت والله که این را بکشم فرصت گوش میداشت
فرصت یافت برادر خود را بکشت حق سبحانه وتعالی در حق او این ایه فرستاد واما طغی واثر الحیوة الدنیا الایة و
او ابو عزیز بود وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ
نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا
عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ واز انکه پیرامون شما اند
اهل بادیه منافقان واز اهل شهر باز گشتند بنفاق نداند شما ایشان را ما میدانیم ایشان را زود عذاب کنیم
ایشان را دو بار پس باز گردانید شما را بعذاب بزرگ واخرون ودیگران معترف شدند بگناهان خویش
باشند بعمل نیکو ودیگر بدی شما شاید خدا که سهل بکند بر ایشان بدرستی که امرزنده رحمت کننده است
بیان مفسران گفتند که حق سبحانه وتعالی میفرماید [illegible] که گرد بر گرد شما اند از عربان منافقان اند که
بیرون مدینه اند چند قبیله اند مزینه وجهینه واسلم واشجع وغفار واین جمله پیرامون مدینه بودند
بودند واندرون مدینه هم جمعی منافقان اند که بر کفر ونفاق میبودند ومفتتن شده اند تو که محمدی
نمیدانی ما ایشان را میشناسیم ومیدانیم چون نفاق تعلق بباطن دارد بظاهر مؤمن ومضمرانند بباطن
کافر ومضمر اند تو ظاهر ایشان شناسی من باطن ایشان را دانم ایشان را عذاب کنیم دو بار ابن عباس گفت
که یکبار ان بود که رسول الله روز ادینه بر سر منبر خطبه میفرمود برخاست واشارت فرمود یا فلان
بیرون رو از مسجد که منافقی وجمعی دیگر را نام برد وبنفاق ایشان گواهی داد واز مسجد بیرون کرد
فضیحت ورسوا کرد ایشان را این یک عذاب است ودوم عذاب گور است وگفته اند عذاب اول مال [illegible]
کردن ایشانست دوم خویشان ودوستان خود را کشتن ثُمَّ يُرَدُّونَ پس باز گردانند ایشان را در قیامت
بزرگ که عذاب دوزخ است وَآخَرُونَ وجمعی دیگر اند که ایشان بگناهان خود اعتراف اوردند سبب

مفسران كفتند كه ايشان جماعتي بودند كه از رسول الله باز ايستادند و بغزاة تبوك نرفتند چون رسول الله [رفت]
ايشان پشيمان شدند چون رسول الله باز امد ايشان خودرا در ستونها بستند كه ما مسجد خودرا باز نكشاييم
تا رسول الله ما را بكشايد رسول الله پرسيد كه ايشان كيستند كفتند ايشان اند كه با تو بغزاة نيامدند سوكند
خورده اند كه خودرا باز نكشايند تا تو ايشانرا بكشايي فرمود من نيز سوكند ياد نموده ام كه ايشانرا نكشايم تا الله مرا
فرمايد ايشان نعم كردند و از من باز ايستادند حق سبحانه وتعالى اين ايه فرستاد واخرون الايه رسول الله فرمود
تا ايشانرا باز كشادند ايشان كفتند يا رسول الله مالهاي ما فداي تو است بفرماي تا صدقه دهند كناه ما را و براي ما
استغفار نماي رسول الله فرمود ما را نفرموده اند كه مالهاي شما را چيزي برداريم خداي غني اين ايه فرستاد خذ من
اموالهم صدقة تطهرهم از امير المؤمنين عليه السلم و از عبد الله عباس روايت كرده اند كه ايشان ده كس بوده اند
از جمله ايشان ابو لبابة الانصاري بود و هلال و مرداس و ابو قيس محارب كفت هفت كس بودند عطا كفت پنج كس
بودند زهري كفت كه اين ايه در ابو لبابه امد چون بغزاة تبوك نرفت و او نوقت چيل زان پشيمان شد خودرا در ستون
مسجد بست كفت طعام و شراب نخورم تا بميرم تا خدا توبه من به پذيرد هفت روز هيچ نخورد تا هوش و قوة از وي [رفت]
تا خداي توبه اورا قبول فرمود و اين ايه فرستاد رسول الله بنفس خود اورا بكشاد ابو لبابه كفت يا رسول الله ان
سراي كه در او كناه كردم بكذارم و ان مال كه بدوستي او ترا رها كردم از ان بدارم رسول الله فرمود جمله مال نه ولي ثلث
مال خداي عز وجل ذكر او كرد فرمود از جمله انها كه باز پس ايستادند و بغزاة تبوك نيامدند ما اند كه اعتراف ورد ند
بكناهان خود كردار نيكو را بكردار بد امبختند شايد كه خداي توبه ايشان قبول فرمايد و او امرزنده كناه تايبان
و بخشاينده است بر بندكان خود و براي ان لفظ عسي اورد تا مكلف قطع ننمايد و صنود و باشد ميان خوف و رجا خذ من
اموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم بها وصل عليهم ان صلوتك سكن لهم والله سميع
عليم الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده وياخذ الصدقات وان الله هو التواب
الرحيم وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون وستردون الى عالم الغيب
والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون واخرون مرجون لامر الله اما يعذبهم واما يتوب
عليهم والله عليم حكيم فرا كير بيا مالهاي خويش صدقه پاك كرداني ايشانرا و نيكيت كند ايشانرا و درود بو [ايشان]

بودبی

بن بهي كه درود تو ارامي باشد ايشانرا و خدا شنوا و داناست الم يعلموا اي ندانستند ايشان بدرستي كه خدا او قبول [توبه]
از بندكان خويش و فرا كيرد قبول صدقات و انكه خدا اوست توبه پذيرنده و رحمت كننده و قل بكو اي محمد كار كنيد پس [زود]
باز نمايد خدا عملهاي شما را و رسول او و مومنان و زود باز كرديد ما ننده تا پيدا و پيدا پس بياكاهاند شما را بدانچه [شما]
ميكنيد و اخرون و ديكران اميدواران مر فرمان خدا را يا عذاب كند ايشانرا يا سهل بكند بر ايشان وخدا داناي
محكم كار است بيان اي محمد از مالهاي ايشان كفتند از جمله مالهاي ايشان خود بيرون اريم خداي حق سبحانه وتعالى
فرمود همه مال ايشان بر ميدار بعضي از مالهاي ايشان بروجه صدقه بستان تا ايشانرا پاك و پاكيزه كرداني تنهاي ايشانرا
از منازل جرت و كناه و مالهاي ايشانرا از مظالم و زياده كرداني بركات و منزلت ايشانرا از منازل منافقان و رفيع كرداني
و دعا كن ايشانرا و از خدا رحم ايشانرا رافت و رحمت خواه كه دعاي تو ايشانرا تسكين و طمانينتي باشد و دلهاي
ارميده كردد بانكه خداي از ايشان قبول كرد كفت كه اين صلوة انست كه چون مال بستاند بكويد اجرك الله فيما اعطيت
وبارك لك فيما ابقيت عبد الله بن ابي وفي كفت كه چون صدقه نزد رسول الله اوردند فرمود اللهم صل على ال
فلان روزي پدرم صدقه نزد رسول الله برد فرمود اللهم صل على ال ابي وفي ابو علي جبايي كفت واجبست بر هر
ساعي كه دعا كند بتصدق را چنانكه رسول الله فرموده والله سميع عليم وخداي شنونده است [كفتار] ميشنود
ايشان وسبيل انكه كردار ايشان دعا كه توبه و قبول صدقهاي ايشان مينمايي و كيفيت حال هويت ميداند الم يعلموا
اي نميدانند كه خدا توبه قبول كند از بندكان خويش چون توبه نيكو كنند صدقات ايشانرا بپذيرد و چون از خلوص
نيت صادر كردد عكرمه كفت كه چون خداي تبارك اسمه رب ذو الجلال والاكرام توبه ايشان قبول نمود و به
پذيرفت و ايشانرا بمنازل خود رسانيد منافقان طعن زدند كه ايشان همان قوم اند كه ديروز با ايشان نشست
نميخواستند كرد اكنون چه افتاد كه بپايه مرتبه خود رسيد حق سبحانه وتعالى اين ايه فرستاد و فرمود [ايشان]
كه اين طعن مي زنند نميدانند كه قبول توبه بخداست و صدقات قبول كند كه ان الله هو التواب الرحيم [قبول]
كننده توبه تايبانست و رحمت كننده بر بندكان وقل بكو اي محمد بر بندكان تايب را تا ايشانرا توفيق بخير بيش [شود]
كه بكنيد از اعمال انچه خواهيد انچه كنيد بخدا و رسول و مومنان پوشيده نيست لا محاله اعمال شما عرض خواهد [افتاد]
بخداي و رسول الله يا ائمه عليهم السلام پس نيكو بينا طاعت چكونه ميكنيد و در ين غرض دو قول كفته اند يكي [الله]

تقیامت باشد و دیگر آنکه در اخبار آمده است که اعمال امت هر شب دوشنبه و پنجشنبه بر رسول الله عرض نمایند و بر ائمه
و مراد بمؤمنان امامان معصوم اند پس فرمود و ستردون زود باشد که شما را باز گردانند بعالم الغیب که نهان
و آشکار است پس خبر دهد شما را بانچه کرده باشید چون جزا و پاداش آن بشما رسد و اخرون گروه دیگر اند تاخیر کرده
و باز پس داشته ایشان را از برای امر خدا و کار ایشان در مشیت و توقف است یا عذاب کند ایشان را اگر اصرار کنند
یا توبه ایشان قبول کند اگر توبه کنند و خدا داناست باحوال ایشان حکیم است انچه فرماید در حق ایشان بر وفق
حکمت و علم باشد و ایشان سه کس بودند کعب بن مالک و هلال بن امیه و مرارة بن الربیع که در حق ایشان
آمده و علی الثلاثة الذین خلفوا آنکه از غزاة تبوک باز ایستادند نه از برای نفاق از توانی و تقصیر و آنکه
ان اجتهاد و صالح نکردند در توبه که ابولبابه کرد و اصحاب وی رسول الله فرمود تا ایشان را اندرند و کس با
ایشان آمیزش نبود و زنان ایشان را فرمود که تمکین ایشان نکنند از مقاربت ایشان پنجاه روز برین قاعده ماندند تا بحزن
و گریه پس قبول توبه ایشان آمد و این آیه دلیلست بر آنکه خدا را باشد که قبول کند توبه را و قبول توبه تفضل است
و واجب نیست موقوف بود بر مشیت وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ
وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ
رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ و آنها که فرا گرفتند مسجد را بضرر و کفر و جدائی
می افکندند میان مومنان عقوبتی مر آنرا که محاربت کردند با خدا و رسول او از پیش و هر اینه سوگند خورند
که اگر باز کردانند ما را مگر به بهشت و خدا گواه است بدرستی که ایشان دروغ زنانند لا تقم باز نماز بایستی در آن
هرگز هر اینه مسجدی که بنا نهاده شد بر پرهیزگاری از اول روز که سزاوارتر است که باز ایستی در آن در او مردانند
مردمان که دوست میدارند که پاکی جویند و خدا دوست دارد پاکی جویندگان را بیان سبب نزول آیه مفسران
گفتند بنو عمرو بن عوف مسجد قبا بنا کردند و رسول الله را آنجا بردند تا یک روز آنجا نماز جماعت
بجا آورد بنو غنم بن عوف که بنو اعمام ایشان بودند از حسد گفتند ما نیز مسجدی بسازیم در پهلوی مسجد
و رسول الله در خواهیم تا آنجا نماز بگذارد با ما و چون ابو عامر راهب از شام باز آید او را امام این مسجد کنیم و ابو

ازایشان

ازایشان بود و پدر حنظله بود که او را غسیل الملائکه گفتندی روز احد او را کشته و او را شسته و غسل داده یافتند و این
عامر راهب ترسایان بود در جاهلیت چون رسول الله پیغمبری آشکار نمود او نیز دیگ آمد و گفت این دین چیست که آورده
رسول الله فرمود دین حقیقی است دین ابراهیم گفت من بر آن دینم رسول الله فرمود تو بر آن دین نه گفت تو چیزی
آورده که آن ایمان نیست از آن رسول الله فرمود نه چنین است که تو گفتی جنت بیضاء نقیه و او را ابو عامر
فاسق خواندند او رفت و گفت هیچ قوم را نیابم که با تو کارزار کنند الا که با ایشان باشم بر تو و چند غزاة در میان کافران
با رسول الله و با مومنان کارزار کرد و در احد هم کارزار نمود تا روز حنین چون از بنی بکر بگریختند او هم گریخت
و بشام رفت و بمنافقان کس فرستاد که آماده باشید و برای من مسجدی بسازید که من نزد قیصر روم رفتم لشکر
بگیرم و بیایم تا با محمد کارزار کنیم و ایشان از مدینه بیرون کنیم جماعت آمدند و دوازده مرد ثعلبه بن حاطب و معتب
و قشیر و ابو حبیبه بن الازعر و عباد بن حنیف و حارثه بن عامر و پسر مجمع و زید و نبتل بن الحارث و بجاد بن عثمان
و بخدج و ودیعه بن ثابت مسجدی ساختند در پهلوی مسجد قبا و مجمع بن حارثه امام مسجد بود چون فارغ شدند
نزد رسول الله آمدند گفتند یا رسول الله بیت روز آنجا نماز کن برای ما و این آن وقت بود که رسول الله ساز
غزاة تبوک میفرمود فرمود مشغولم چون باز آیم بگویم که چه باید کرد چون رسول الله باز گشت ایشان آمدند
گفتند که ما میخواهیم تا بمسجد ما آیی و آنجا نماز کنی و دعا کنی ما را برکت رسول الله هنوز در شهر نرفته بود
پیراهن بخواست تا در پوشد و برود جبرئیل نازل شد که خدایت سلام میگوید و این آیه آورد والذین اتخذوا مسجدا الآیه
یعنی ای محمد آنکسانی که ایشان فرا گرفتند و بنا گذاردند مسجدی برای ضرر رسانیدن و کوشیدن برادران
عان خود را که اصحاب مسجد قبا اند و از سر کفر و نفاق چون کفر او تقویت و نفاق او و برای تفرقه کردن و جدائی میان
مومنان تا از یکدیگر متفرق شوند و کلمه ایشان مختلف گردد و از برای آنکه تا بسازند و استعداد کنند برای
آنکسی که او حرب نمود با خدای و رسول وی پیش از این یعنی ابو عامر الراهب تا از شام بیاید و لشکر آورد و این منافقان
باین همه سوگند خوردند که ما نخواستیم باین که کردیم الا الحسنی و نیکوئی برای نماز و ضعیفان کرده ایم برای
زمستان و باران حق سبحانه و تعالی تکذیب ایشان نمود که خدای گواهی میدهد که ایشان دروغ میگویند پس
رسول الله را نهی فرمود لا تقم فیه در آن مسجد مقام مکن هرگز اگر چه خطاب به رسول است اما مراد رسول

و مومنین جمله چون این آیه آمد رسول الله فرمود مالک بن دخشم را و معن بن عدی را که بروید و آن مسجد را ویران

و بسوزانید ایشان رفتند و آتش در زدند و آنکه اجزا بود نقل کردند بعضی از اهل مسجد الحرام نمودند آتش بدان

رسید و بعضی سوخت و رسول الله فرمود تا آنجا را جای خاک افکندن کردند و ابو عامر در شام بود پس خدای عز و جل

مسجد نمود فرمود که مسجدی که او را بنا نهادند بر تقوی و پرهیزکاری نهاده باشند از اول روزی که از روزها یعنی مسجد

که رسول الله او را بنا کرده و در و نماز بجا آورده مدت مقام آنحضرت بقبا بود و گفته اند مسجد رسول الله است

درین مسجد و الی و سزاوارتر است که نماز کنی در او چنانکه طهارت و پاکیزگی دوست میدارند و پاکان را دوست

خدا ابو سلمی بن عبد الرحمن ابی سعید الخدری پرسید که از پدر چه شنیدی در باب مسجدی که خدای فرمود اسس

التقوی من اول یوم شنیدم از پدرم که رسول الله روزی در حجره بعضی زنان بود من گفتم یا رسول الله مسجدی

بتقوی بنا کرده اند کدام است مشتی سنگ ریزه بر داشت و بینداخت و اشارة فرمود بمسجد خود که مسجد

هذا مسجد المدینة أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى

شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً

فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ بآنکه بنا کرد دین بر پرهیزکاری از خدا و خشنودی بهتر از آنکه

بنا کرد دین بر کنار کوی و لغزید پس رهیده شود از آن در آتش دوزخ و خدا راه ننماید قوم ستمکاران را لا یزال

همیشه بنا نهادن ایشان بود که بنا نهادی آنچه می بود در دلهای ایشان بدان مسجد شکی مگر آنکه ببرد دلهای ایشان را

و خدای دانای محکم کار است بیان سفر ما باید آنکس بهتر باشد که بنای مسجد خود بر تقوی و پرهیزکاری

خدای کرد یا آنکس که بنای مسجد خود بکنار چاهی ویران و خرابه فرو آمد کرد که آن بیفتد و او را در آتش

دوزخ اندازد یا آنکس بهتر که بنای دین بر قاعده محکم کرد که آن تقوی خدای و رضای او باشد یا آنکس که

بنای دین خود بر قاعده ضعیف کرد از باطل و نفاق که مثل او در قلت بنا مجهول بنا باشد بکنار رود جای

کنده که آب زیر زمین بنای او تهی کرده باشد همین با کاهی فرو افتد و بنای آن در قعر آتش دوزخ افتد

ظالمان را راه ننماید براه بهشت پس حق سبحانه و تعالی بیان نمود که آن مسجد علامتی است ایشان را بر کفر و نفاق

و کوه آن بنای در دل ایشان شکی و نفاقی است ثابت که در دل ایشان باشد و زایل نشود تا دل بجای باشد مگر

ایشان پاره پاره شود و بر وجه دیگر معنی آنست که همیشه خراب کردن بنای ایشان سبب شک و نفاق دل ایشان

و آن از دل ایشان منقطع نشود تا که دل ایشان باقی باشد و خدای دانا است بآنچه در دلهای منافقان است

بنای مسجد ضرار حکیم است در آنچه فرمود از خراب کردن آن إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَ

بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ

وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

براستی که خدای بخرید از مومنان تنهای ایشان را و مالهای ایشان را بآنکه ایشان را بود بهشت کارزار میکنند

در راه خدای پس کارزار کنند و کشته شوند وعده دادن واجب است و حق است در توریة و انجیل و قرآن

و هر کس وفا نماید بعهد خویش از خدا پس شادی نمایید به بیع خویش آن بیعی که کردید شما بدان و آن است

بزرگ بیان سبب نزول ابو محمد ابن کعب گفت که چون انصار لیلة العقبه با رسول الله بیعت کردند و ایشان هفتاد

مرد بودند عبد الله رواحه گفت یا رسول الله شرطی که خدای را با ماست و شرطی که ترا هست با ما بگوی

اما شرط خدای من آنست که او را پرستید و با او شرک نیاورید و شرط من آنست که از آنچه جان و مال

خود را از آن حمایت کنید مرا از آن حمایت کنید گفتند که دیم یا رسول الله گفت پس ما را چه باشد فرمود

بهشت باشد گفتند ربح البیع فلا نقیل و لا نستقیل خدای عز و جل این آیه فرستاد ان الله اشتری

که خدا بخرید از مومنان نفسهای ایشان را به بهشت گفت در بیع بایع و مشتری و دلال و بها باید مشتری

خدای تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام و دلال محمد مختار است و بایع بنده مومن دین دار

و بها بهشت و دار القرار است نعم المشتری از رب الرحیم نعم الدلال الرسول الکریم و نعم الثمن جنة النعیم

خبر است که اعرابی از رسول الله این آیه شنود گفت این کلام کیست گفت کلام خدا است گفت بیع و الله

مربح لا نقیله و لا نستقیل یعنی سود مند است هرگز این را اقالت و استقالت نکنیم پس با رسول الله

رفت و باز نگشت و رتبه شهادة یافت اصمعی گفت از حضرت صادق علیه السلم فرمودی که ای دون

تو خود را نمی شناسی مگر تا خود را جز به بهشت نفروشی که بهای تو بهشت است بان لهم الجنة

فیه الحلل عالیة فی ظل طوبی رفیعات بنیها و دلالها المصطفی و الله بایعها ممن اراد و جبرئیل با

یقاتلون فی سبیل الله در راه خدای کارزار نمایند و با دشمنان دین جهاد نمایند بکشند دشمنان خدا را و کشته میشوند
وعده‌ایست که خدا داده است مجاهدان را وعده ثابت و لازم است در توریة و انجیل است چنانکه در قرآن و این وعده مشتمل
بر ثواب و بر یقتلون که قتال کنند و کشته شوند و عوض بر یقتلون که ایشان کشته شوند زجاج گفت که این آیه دلیل است
جهاد واجب بوده است بر قوم موسی و عیسی چنانکه بر امت محمد واجب است پس فرمود که بیشتر وفا کننده تر بعهد و وعده
از خدای یعنی هیچ کس از وی وفا کننده تر نیست چون خلف وعده قبیح است و الله کریم و مستغنی بود از ان اقدام کند فاستبشروا
ببیعکم نیکو بیعی است که کرده اید خوش دل و شادمان باشید باین متابعت که کرده اید یعنی فانی را بباقی فروختید ابد زایل را
فروختند ابد و زایل را بدایم عوض کرده اند و اینست فلاح عظیم و ظفری بزرگ که شما یافته اید التائبون العابدون
الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله
وبشر المؤمنین توبه کنندگان عبادت بجا آورندگان حمد گویان و تسبیح کنندگان رکوع نمایندگان سجود بجا آورندگان
فرمایندگان بنیکوئی و نهی کنندگان از منکر و نگاه دارندگان حدهای خدا را بشارت ده ای محمد مومنان را صفت مومنان
فرمود ای مومنان توبه کنندگان و باز آیندگان درگاه ما و عبادت و طاعات و سپاسگاری بجا آورندگان اند الهنا اند که
و ثنا و ستایش نیکوئی و شکر نعمت میگذارند و روزه دارندگان اند و سیاحت روزه است چنانکه رسول الله فرموده که
سیاحة امتی الصوم سیاحت و رفتن امت من روزه است چنانکه زهد و عبادة است سلف ان بود که در زمین رفتند و برای آن
دار را سایح خوانند که در خبر است که فردای قیامت هر کسی را در بهشت جای باشد یعنی مگر روزه دار را که خدای عز
اورا گوید که تو در بهشت میگرد و سیاحت میکن که ما آنجا که ترا خوش آید میخور و آی و سایحان غازیان باشند و سایحان
علم اند و از جای بجای میروند بطلب علم و این مومنان رکوع کنندگان و سجود کنندگان باشند روزه دارند و بنیت نماز قیام نمایند
امر کنندگان بنیکوئی و طاعت فرمایند و از ناشایست و معصیت باز دارند و بر حد و حد خدا و از امر و نواهی و نوافل
کنند ای محمد مومنان را بشارت ده و شاد کن ایشان را بما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ما کان للنبی والذین
آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم وما کان استغفار ابراهیم
لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه ان ابراهیم لاواه حلیم نبود مر پیغمبر
و آنها که بگرویدند و ایمان آوردند که آمرزش خواهند مر انبازگیرندگان را و اگر چه باشند خداوندان خویشان از پس آنچه روشن شد

که ایشان

روشن
که ایشان اصحاب دوزخ اند و ماکان و نبود آمرزش خواستن ابراهیم مر پدر خویش را مگر از سر وعده که وعده داده بود او را یعنی
شد او را که دشمن بود مر خدای را بیزار شد از وی بدرستی که ابراهیم هر آینه بود داوت و تا خو کننده عفو بیان سبب نزول آیه
گفتند که چون ابوطالب را وفات نزدیک گرد و بیامد رسول الله بالین او بود و فرمود ای عم بگو لا اله الا الله تا عظیم ترین حق
من است که بگو تا بدین ان بیشتر شفیع تو بوم من از حق تعالی بدرم چیز تو است مرا بکلمه یاری ده یعنی کلمه شهادة ابوجهل و عبدالله بن
گفتند ای عم عن ملة عبد المطلب بروایتی دیگر عن ملة ابراهیم فرمود اما علی دین عبد المطلب بر ابراهیم نه ما هیچ از تو نشنودیم که
بر ملة ابراهیم ام فرمود امروز هیچ رسول الله فرمود من برای تو استغفار نمایم رسول الله استغفار نمود این آیه آمد و
باطل است از انجا که این سوره باتفاق در آخر عمر رسول الله آمده و ابوطالب در ابتداء اسلام فرمان یافته بود و اگر این آیت درست
دلالت بر ایمان ابوطالب کند آنکه فرمود بر دین عبد المطلب ام و عبد المطلب مسلمان بوده است در اخبار ما و مخالفان
که او مسلمان بوده است نه در حدیث ابراهیم صالح است که عبد المطلب و در قحط طلب شتران خود و کفتار ملت
شتران ما باز دهند و گفت که من امروز با لشکر گران و پیلان تا خانه که شرف شما است از قدیم و انچه تا ان کرده
خراب کنیم تو در باره شتر چند گرگی که برده اند طلب می کنی عبد المطلب جواب داد که من باشتر خود کار است صاحب خانه را خداوند
خانه نگاه دار است ان للبیت ربا یحفظه این حدیث مومن موحد است نه حدیث دیگر فرمود من ملت ابرهیم
انکه که بر ملة ابرهیم بود چگونه کافر بود رسول الله میفرماید که واتبع ملة ابرهیم و از یوسف حکایت است و اتبع ملة آبائی
ابرهیم دیگر انکه روایت کرده اند که رسول الله استغفار میفرمود و این از جمله دلایل است با ایمان او رسول الله فرموده و قبله
عالم است در علوم دین چگونه روا باشد که او این ماید نداند که برای مشرکان مصر استغفار نتوان کرد و درامت
که این مسئله دانند پس استغفار او دلیل ایمان ابوطالب بود و چون رسول الله استغفار میفرمود جمعی که ایمان ابوطالب
پوشیده بود نمیدانستند که رسول الله برای مشرکی استغفار میکند ایشان هم برای مشرکی استغفار کردند خدای تعالی ایشان
این فرستاد و ایشان را از این خطا برسول خدا تنبیه نمود فرمود که ابوطالب کافر نبود بدین مبین که او مشرک نبود و رسول برای
استغفار نکند ما کان للنبی پیغمبر را نشاید و نرسد و نه مومنان را که برای مشرکان استغفار نمایند و اگر چه این مشرکان خویشان
ایشان باشند پس از آنکه بر پیغمبر او و مومنان ظاهر شده باشد و دانسته باشند که ایشان اهل دوزخ اند چون بر شرک مرده
پس حیث ابرهیم پیغمبر نمود که بچه سبب استغفار نمود بر مشرکی یعنی پدر و عم آزر فرمود که نبود استغفار ابرهیم از برای عمش

الا برای وعدهٔ که اداد او را بایمان وان آن بود که ابرهیم او را دعوة کرد او وعده داد ابراهیم را و گفت ایمان
بلی تا استغفار مشروط بوده باشد بشرط ایمان و چنین گفته باشد واغفر لابی اذا آمن و در روایتی دیگر آمده که چون او اظهار
ایمان کرد ابرهیم برای او استغفار کرد و گفت اغفر لابی انه کان من الضالین یا مزد دیده من الکلبی وابن جریح و اصلا
دلیل بر آنکه آن وعدهٔ اظهار ایمان بود و او در ظاهر ایمان آورده آنست که فرمود فلما تبین له چون ظاهر شد
او را که دشمن خدای است و اظهار ایمان او نفاق است از و تبرا نمود و بیزاری جست و این علم ابرهیم را در دنیا بود و بعضی
گفته اند که این روز قیامت باشد که چون عمش بیاورند که او با تو در دنیا دروغ گفت او کافر بود ابرهیم از و تبرا کند ان
ابرهیم لاواه حلیم ابرهیم اواه کننده بود از بیم خدای و عظیم بردبار بود گفته اند که اوه چه باشد گفتند خاشعه باشد
انس مالک روایت کرده است که زنی سخنی گفت که رسول الله را از آن کراهت آمد اصحاب یا ملک بودند همه خواستند که
رسول الله فرمود دعوه فانها اواهة کعب الاحبار گفت اواه آن باشد که چون ذکر دوزخ شنود ناله کند و آن
که ذکر خدا بسیار کند روایت کرده اند مردی بود و ذکر الهی بسیار کردی حدیث او نزد رسول الله نمودند فرمود اواه بود
آن باشد که قرآن بسیار خواند ابن عباس گفته در عهد رسول الله مردی قرآن بسیار خواندی او را وفات رسید رسول الله
نماز کرد فرمود رحمک الله انک کنت اواها گفته اند اواه آن گویند که آواز بلند دارد به نیکی چون دعا و قرآن و در آن
اه بسیار گوید در خبر است که ابراهیم علیه السلام بسیار فرمودی اه من النار قبل ان لا ینفع اه از آتش دوزخ
از آنکه اه سود ندارد وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
و نبود مر خدا که گمراه کند قومی را یعنی از آنکه راه نموده باشد ایشان را تا روشن شود ایشان را از آنکه بپرهیزند
بدرستی که خدا بهمه چیزی داناست ان الله بدرستی که او راست پادشاهی آسمانها و زمین زنده کند و بمیراند
شما را جز خدا هیچ دوستی و نه یاری کننده **بیان** سبب نزول آیه مجاهد گفت چون خدای حق سبحانه و تعالی
نهی فرمود که برای کافران استغفار نمایند آنانکه پیش از این استغفار کرده بودند گفتند یا رسول الله ما را
باید گرفتن بباید استغفار نمودن بر کفار حق عز وجل این آیه فرستاد و فرمود که خدای گم نکند و نام نبرد
گروهی را بضلالت یعنی از آنکه ایشان را توفیق هدایت و ایمان داده با ایشان لطف نموده ایشان عند ان حال

اطاعت

اطاعت و اختیار ایمان کردند تا آنکه بیان کند ایشان را آنچه واجب است از آن اجتناب نمودن آیه آنچه حاضر است
مشرکان امامت برای جمله عاصیان ابطال عمل نمی کند که ایشان بر منسوخ عمل کرده باشند از سر ادوات تفصیل
بیان کند برای ایشان احکام ناسخ و آنچه ایشان را از آن باید پرهیز نمود خدای بهمه چیزی عالم است آنچه مصالح
در آن باشد ایشان را بیان کند و این مفوض است بحکم و علم خدای ان الله له ملک السموات اسمان و زمین او راست خلقا و ایجادا او
حکما و تغییرا پس سیاست و تدبیر او را سزد و تصرف حقیقت او را باشد که او است قادر بر آنکه مرده زنده کند و زنده
هیچ گرداند از هیچ هست عدد و شما را که خلق اید بجز او یاری و یاوری نیست متولی کار شما و اولی تربیت او ست
و گفته اند که چون خدای عز اسمه احکامی فرمود از فرایض و مسلمانان آن را یاد گرفتند و کار بستند چون غایب
مصلحت متغیر شد آن را نسخ کرد چون باز آمدند صحابه را دیدند بخلاف آن عمل می کردند گفتند یا رسول الله حکم
ما چیست در آن که عمل کردیم ندانستیم که منسوخ است خدای عز اسمه این آیه فرستاد لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ
وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ
إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ بدرستی که سهل کرد بر پیغمبر و هجرت کنندگان و مومنان و انصار که پس روی کردند او را
در هنگام سختی از پس آنچه نزدیک بود که بلغزد دلهای گروهی از ایشان پس سهل کرد بر ایشان تا باز آمدند به
که خدا او ست توبه پذیرنده و رحمت کننده **بیان** میفرماید که اعتبار کنید و پس رحمت رفت خدای تعالی به پیغمبر
و مهاجر و انصار و توبه ایشان قبول فرمود اگر چه از پیغمبر در وجود نیامد پیغمبری که موجب توبه باشد اما
ابتدا نام رسول الله برای آن نمود که سبب توبه مهاجر و انصار بود و توبه پیغمبران از گناه نباشد چون انبیا
از گناههای صغیره و کبیره معصوم اند پس توبه ایشان بر سبیل انقطاع باشد و خضوع با خدا و از حضرت
رضا علیه السلم روایت است لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار خدای ارحم الراحمین است بسبب پیغمبر
توبه مهاجر و انصار قبول فرمود و بر ایشان رحمت نمود آن مهاجر و انصاری که تابع رسول الله بودند در
ساعت دشواری و تنگی طعام و شراب و نایافت چهارپای در غزوه تبوک عسرت بود عسرت آب و عسرت زاد و عسرت
چهارپای که ده مرد را یک شتر بود ابن عباس گفته که بی آبی صحابه بجائی رسیده بود که شتر میکشتند آبی
و تری که در شکم شتر بود میخوردند صحابه نزد رسول الله آمدند و حال باز گفتند رسول الله دعا نمود باران

عظیم امروالابد بر ما انشیم چون از آنمکان بیرون نیم زمینها خوش‌دل بود و اثر باران حجر در آن مکان نزول نبود این جمله پیش از آن بود که
نبوت گشته بود که اهالی حجر تجسّر و بکروه داو از آنکه بر ایمان و اتباع رسول ثابت باشند و انبیها آنان بودند که در ساعت
و سختی از جهاد و جهد بکالایشان ایشان را انجه رسید نزدیک بود که دل ایشان از او الحق میل کند و برگرده حق تعالی ایشانرا توفیق
ولطف مرحمی کرد تا بسکرده توبه ایشان بپذیرفت چون توبه کردند از آن خطوات و وساوس او است لنجر اکه بر ایشان کان
خویش رحیم است و مهربان سبب نزول این آیه گفتند که ابو خیثمه از رسول الله بازایستاد و بغزات تبوك و روزی گرم بود و زنان او
جائی رفته بودند و آب زده و جای افکنده و آب سرد حاضر ساخته و زنان بخدمت ایستاده ابو خیثمه گفت روا باشد که اینجا
بنشینم تا این حال و رسول الله با اصحاب با سلاح در گرما و رنج و محنت و الله که من با این زنان دمی صحبت نکنم تا نزد رسول الله
نروم زاد بر داشت و رفت تا بتبوك برسید به رسول الله راخبر دادند که از راه کسی می آید رسول الله فرمود بگو ابا خیثمه چون
نزدیک رسول الله آمد از او پرسید که چه او تقدیر بوجه حال تمام باز گفت حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد و فرمود پس از آنکه
دل گروهی چون ابو خیثمه مانند او را جماعتی که از صحبت رسول الله باز ایستادند نزدیک بود که بر گردند حق جل و علا توفیق
رفیق ایشان کرد تا رفتند و رضای رسول الله حاصل کردند وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ
بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ
هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و بر آن سه کس اهالی که تخلف نمودند با آنکه
تنگ شد بر ایشان زمین بدین فراخی و تنگ شد بر ایشان دل ایشان که یقین دانستند که ایشانرا هیچ پناه گاهی نیست از خدای
الا که باو پس توفیق توبه داد بر ایشان تا توبه نمودند بدرستی که خدای او است توبه دهنده رحمت کننده یا ایها الذین آمنوا
بترسید از خدا و باشید با راستگویان بیان حق ذات اسم ربك ذو الجلال والاکرام حضرت ما بدیران سه کس که
تخلف نمودند از امر غزوه تبوك بازایستادند تا قبول توبه ایشان تاخیر کردند و بازپس داشتند پس از آنکه توبه دیگران قبول
کردند حال ایشان در حیرت و سرگشتگی در کار خویش چنان گشتند که زمین بدین فراخی بر ایشان تنگ شد خود را هیچ جای
قرار گاهی نیافتند و دل ایشان از غم و اندوه بر ایشان تنگ گشت و یقین دانستند که ایشان را از خدا هیچ ملجأ و پناه گاهی
و گریزگاهی نیست از خشم خدا الا که بدرگاه او گریزند و پناه باو برند و دهند پس از آنکه حال ایشان چنین شد خدای عز و جل رحمت
ایشان را توفیق داد و لطف و کرم فرمود تا اعتبار توبه کردند و رسالت نکردی که توبه بپذیرید تا ایشان ببخشاید

این سه کس

این سه کس کعب بن مالك بود و مرارة بن الربیع و هلال بن امیه سبب نزول آیه که گفت که من در هیچ غزوی از رسول الله تخلف
ننمودم الا از غزو تبوك چنان شد که خویشان و زنان از من کناره نمودند نزد رسول الله رفتم فرمود بخانه خود رو تا خدا
در تو چه حکم آید و فرماید بر تو پنجاه روز گذشت روزی بمسجد رفتم ابو طلحه برخواست مرا در بر گرفت و تهنیت داد
که خدای تعالی توبه ما قبول نمود من آمدم و بر رسول الله سلام کردم فرمود که خدای عز و جل توبه شما قبول فرمود گفتم
یا رسول الله امن عندك ام من عند الله فرمود از نزد خدا و این آیه بخواند لقد تاب الله و کونوا مع الصادقین پس این سه کس
ایشان بودند که تخلف کردند نه از نفاق بلکه از سر کسل و تا تو انجمن عن اسم خطاب فرمود که مومنان از خدا بترسید با صادقان
و راستگویان باشید مراد با این صادقان کیست نافع گفته محمد است و آل محمد و از حضرت محمد باقر علیه السلام این روایت کرده اند
کلبی از ابن عباس روایت کرده که علی بن ابی طالب است و فرزندان او ائمه که صادقان اند در دین خدا با کفار و کلی دارند و بنات و بکر
گفتند که مراد از آنست که صدر این آیه ذکر ایشان کرده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه الاآیه حمزه
بن حارث بود و حمزة بن عبد المطلب و منهم من ینتظر علی بن ابی طالب بود ابن جریج گفت که مهاجران اند لقوله تعالی للفقراء
المهاجرین الی قوله هم الصادقون در خبر است لا یزال العبد یصدق و یتحری الصدق حتی یکتب عند الله صدیقا بنده راست گوید
تا آنکه نام او در جریده صدیقان نویسند و همچنین دروغ زنان نام او در جریده دروغ زنان نویسند و رسول الله فرمود علیکم
بالصدق فانه یهدی الی البر و البر یهدی الی الجنة راست گوئید که راستی به بر و نکوئی رساند و بهشت راه نماید و دور
باشید از دروغ که دروغ بفجور راه نماید و فجور بدوزخ رساند در خبر است که روزی ابوذر غفاری از رسول الله فرمود
ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی اصدق لهجة من ابی ذر در روز دیگر بود که امیر المومنین اندر مسجد در آمد
رسول الله فرمود الا هذا الرجل المقبل وانه الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم
مِّنَ الْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُوا عَن رَّسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ
ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ
نَّيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا
كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ نبود مر اهل شهر یثرب
و آنانکه پیرامون ایشانند از اعراب که تخلف کنند از رسول الله و نباید که رغبت کنند بتنهای خویشتن از ن

آن بآنکه ایشان سختی و نه بیماری که در راه خدا و نه بروند هیچ وادی که بخشم آورد کافران را و نیابند هیچ دشمنی مرادی مگر
نوشته شد مر ایشان را بدان عمل نیکو بدرستی که خدای ضایع نکند مزد نیکوکاران را و نکنند نفقه کوچکی
و نه بزرگی و نه بروند هیچ وادی مگر که نوشت مر ایشان را تا پاداشت دهد مر ایشان را خدا نیکوتر آنچه ایشان
میکنند **بیان** ظاهر این کلام خبر است و معنی نهی است معنی آنست که اهل مدینه را و غیر ایشان را آنکه از رسول الله تخلف
نمایند مر ایشان را که نباشد و نرسد اهل مدینه را که بیرون مدینه باشند از اعراب جهینه و مزینه و اسلم و اشجع
و بنی غفار که از پیغمبر صلعم باز ایستند در غزو آنکه رود و نه آنکه رغبت نمایند بخویشتن و تن و جان خود از تن
خود آنگاه ندارند و جان خود فدای تن و جان رسول الله نکرده اند بلکه واجب است بر ایشان در هر تنی و جای که رسول
الله صلعم رود با او رفتن و جان و مال فدا نمودن ذلک بانهم و این وجوب ایشان را از آن سبب است که چون ایشان بروند هیچ
بایشان نرسد از تشنگی و رنج راه که بسبب در راه خدا و جهاد با مشرکان و با بر هیچ نگذارند و هیچ قدم بر ندارند که در آن
کافران را غیظی و خشمی باشد و نیابند از دشمنان یافتنی از کشتن و غارت کردن و بسیکه الا هر چیزی از آن ایشانرا
حسنه و عمل صالح و کردار نیکو نوشته شد و ایشان در آنچه کنند نیکوکار باشند و خدای مزد نیکوکاران ضایع
نگرداند و حکم این همه آیه منسوخ از اهل اول قتاده گفت که مخصوص است برسول الله که او چون بنفس خود بجهاد رود
هیچ احدی را نبودی که تخلف نمودی اما آنکه بعد از رسول الله بود از ائمه واجب باشد بر جمله مسلمانان مساعدت
بلکه چون بعضی بدان قیام نمایند از دیگران ساقط گردد و اوزاعی و ابو جابر و جمعی گفتند که این آیه عام است [illegible]
باشد که در مسلمانان قلتی باشد چون مسلمانان بسیار شد این آیه منسوخ شد بقوله و ما کان المؤمنون لینفروا کافة
و این قول صحیح است از آنکه این آیه که درست شد که جهاد از فرض کفایات است که اگر منسوخ نبودی جهاد از فرض اعیان بودی
پس فرمود و لا ینفقون نفقة و هیچ نفقه نکنند از کوچک و بزرگ و اندک و بسیار در جهاد و هیچ راه نروند
و قطع وادی نکنند در رفتن بجهاد دشمنان و هیچ قدم بر ندارند الا از برای ایشان نوشته شد تا که خدای تعالی
بوقت جزای ایشان را بدان پاداشت دهد بهتر و نیکوتر از آنچه کرده باشند امیر المؤمنین [illegible] عثمان
روایت کرده که رسول الله صلعم آنکه نفقت فرستد برای غازیان و او در خانه نشسته باشد بهر درمی هفصد
درهم نویسند او را و هر که او بنفس خود غزا کند بهر درمی که در آن خرج کند خدای تعالی او را روز قیامت بهر درمی

هفصد

هفصد هزار عوض بدهد پس این آیه بخواند و الله یضاعف لمن یشاء. وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل
فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون. و نبود مؤمنان را که
کوچ کنند بیرون آیند پس چرا بیرون نرفتند از هر گروهی از ایشان گروهی تا دریابند و فقیه شوند در دین و تا بیم کنند
قوم خویش را چون باز گردند بر ایشان تا بود که ایشان بترسند. **بیان** سبب نزول آیه ابن عباس گفت چون رسول الله
رفتی هیچ کس باز نایستادی الا معذوران و اصحاب بلایا و منافقان چون عالم الغیب آیه فرستاد و عیب و نفاق ایشان
آشکارا نمود مسلمانان گفتند ما از این پس هرگز باز نایستیم اگر رسول الله خود رود و اگر لشکر فرستد چون رسول الله
لشکری بجایی نامزد کردی مسلمانان جمله بیکی رفتندی رسول الله تنها ماندی حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد
مؤمنان نباید که همه بروند رسول الله را تنها گذارند از هر گروهی طایفه بروند و گروهی با رسول الله مقام کنند
تا از وی فقه آموزند و قوم خود را که دفعه باشند چون بیایند ایشانرا فقه آموزند و وعظ و زجر کنند ایشانرا که
که این دین اسلام است چون ایشانرا فتحی عظیم رسید بخواستند یاران و لشکرکان [illegible] آمدند گفتند ما امروز ایم که
از رسول الله فقه آموزیم تو رنجهای گران کردند و پلیدی و کثافت در راهها زیاده کردند خدای تعالی این آیه فرستاد
که خوب نکردند چرا از گروهی جماعتی و طایفه نرفتند تا در دین اسلام فقه و شریعت آموزند و باز دیگر قوم روند ایشانرا
بیاموزند و تحذیر کنند از معاصی این دلیل است بر آنکه طلب علم فریضه و اگر ممکن نباشد که جمله بروند در طلب علم
بعضی بروند و علم آموزند و باز آیند و بقوم خود آموزند که اگر ممکن که همه بروند بر همه واجب باشد لقوله علیه السلام
فريضة على كل مسلم. يا أيها الذين آمنوا قاتلوا الذين يلونكم من الكفار وليجدوا فيكم غلظة واعلموا
أن الله مع المتقين. وإذا ما أنزلت سورة فمنهم من يقول أيكم زادته هذه إيمانا فأما الذين
آمنوا فزادتهم إيمانا وهم يستبشرون. وأما الذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجسا إلى رجسهم
وماتوا وهم كافرون. ای آنها که بگرویده اید کارزار نمایید با آنها که ملامت میکنند شما را از کافران که باید
در میان شما درشتی و بدانید که خدا با پرهیزکاران است. و اذا و چون فرو فرستاده شد سوره پس از ایشان
پس میگوید که کدام یکی از شما زیادت کرد در یقین پس اما آنها که بگرویدند پس زیاده شد ایشانرا یقین
و ایشان شادی کنندگان اند و اما آنها که در دلهای ایشان است بیماری پس زیاده کرد ایشانرا پلیدی

و نبودند ایشان کافران بودند **بیان** ای مؤمنان وای گروهی که ایشان قتال کنید و جهاد با آن کافرانی که نزدیک اند از کافران
بشما از خویشان و همسایگان و نزدیکان و باید که با ایشان درشتی نمایید و در شما درشتی یابند و رفق و ترس نبینند و بدا[نید]
که خدای با پرهیزکاران است و متقیان این آیه دلیل است بر آنکه قتال جمله کافران واجبست و ابتدا بیکی باید کرد
که نزدیک تر باشد چنانکه فرمود و انذر عشیرتك الاقربین و رسول الله ابتدا بقوم خویش کرد و گفته اند که مراد
که مراد باین قریظه و نظیر و فدک و خیبر اند و این نیکو نیست بجای آنکه این سوره در سنه تسع در سال نهم از هجرت
بازل شد و رسول از کار ایشان پرداخته بود پس فرمود چون سوره نازل شد از جمله منافقان کسی باشد که گوید یعنی
گویند منافقان بایکدیگر کیست از شما که بیفزود این سوره ایمان او را و زیاده کرد و این بر سبیل تهکم و سخریه گویند یعنی ما
در نزول این سوره هیچ از ایمان در نیفزود و حق عز اسمه در جواب ایشان فرمود که اما آنان که ایمان آوردند ایمان ایشان
افزوده و ایشان بنزول این سوره شادمانند و خوش دل اند و اما آنانکه در دل ایشان شکی و نفاق است این سوره
کفر بر کفر ایشان بیفزود و ایشان مردند بحالی که کافر بودند ایمان زیاده و نقصان پذیرد بانه سلف قایل بوده اند و از اصحابه روایت
کرده اند و حدیث رسول الله فرمود لو وزن ایمان علی بایمان اهل الارض لرجح ایمان علی اگر وزن نمایند ایمان علی را
بایمان اهل الارض پس راجح باشد ایمان علی و از امیر المؤمنین علی روایت کرده اند که او فرمود الایمان یبدو لمظة
بیضاء فی القلب فکلما ازداد الایمان عظما ازداد ذلک البیاض حتی یبیض القلب کله و ان النفاق
یبدو نقطة سوداء فکلما ازداد النفاق ازداد ذلک السواد حتی یسود القلب کله پس فرمود بخدا که
دل مؤمن بشکافی سفید یابی و اگر دل منافق بشکافی سیاه یابی این روایت است اما تحقیق زیادتی ایمان
زیادتی قطع المعطرات بی باشد در هر دلی که نظر کند علم عملی حاصل شود و ایمان ناقص روا باشد و از آنکه ایمان
عبارت است از جمله علوم توحید و عدل و نبوت و امامت و وعد و وعید این همه با جمیع نشود و ایمان نبود
پس یعنی از این علوم ایمان باشد و اگر جد علم باشد اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او
مرتین ثم لا یتوبون و لا هم یذکرون و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض
هل یراکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون ای نمی بینند که
ایشان بفتنت افکنده شدند در هر سالی یکبار یا دو بار پس باز نمی ایستند ایشان بتوبه و پند نمی گیرند و اذا

حدیث رسول الله لو وزن ایمان علی علیه السلم بایمان اهل الارض

وچون

وچون آنچه فرو فرستاده شد سوره بچشم و اشارت کنند بعضی ایشان با بعضی می بینند شما هیچ یکی را پس برگشتند
خدای دلهای شما را بآنکه ایشان قومی اند که در نیابند **بیان** یعنی منافقان نمی بینند و نمیدانند و اعتبار نمیگیرند
از آنکه هیچ سالی بر ایشان نمیگذرد تا ایشان را ابتلا و امتحان نمی کنند بانواع بیماری و اوجاع شدت و سختی و قحط
و رسوائی و فضیحت باظهار نفاق و آنکه ایشان باز نمیگردند و توبه نمینمایند و ضبط روایات و غیره نمیشوند
تفکر و اندیشه بجای نمی آورند و چون سوره فرود آید و نازل گردد ایشان بچشم بیکدیگر نگرند و بابرو اشارت
کنند از انکار و حیله در دل ایشان باشد و بایکدیگر که هیچ کس از مسلمانان شما را می بینند یعنی هیچ کس
از مؤمنان بما نظری هست که اگر باشد بنشینیم و بر جای باشیم و اگر مسلمانان ما را یا ایشان را با ایشان
نظری باشد برخیزند و بروند تا او بیاید شنید تا از ترس آنکه مبادا در حق ایشان نزولی ایشان باز گشتند
که خدا دل ایشان را دیگر گردانید از رحمت خویش و از آنچه در دل مؤمنانست از انشراح صدر بعقوبت آن
اندیشه نمینمایند و آنچه واجبست بر ایشان نمیدانند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما
عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه
توکلت و هو رب العرش العظیم بدرستی که آمد بشما رسولی از تنهای شما سخت دشوار است
بروی رنج افتادن شما حریص است بر شما بمؤمنان مهربانست رحمت کننده فان تولوا اگر برگردند
پس بگو ای محمد تمام است مرا خدا نیست هیچ خدائی مگر او و بر او توکل کردم و اوست پروردگار عرش عظیم
بزرگ **بیان** بدرستی که آمد بشما پیغمبری هم از شما آمده مجهولی که از شما او را نشناسید و حسب و نسب
و نداند و اصل و شرف و دیانت و امانت او شما را معلوم باشد و او از عربست و از فرزندان اسمعیل
ابن عباس گفت در عرب هیچ قبیله نیست که او در نسب رسول الله نیفتد از مضری و ربیعی و یمانی
صادق علیه السلم فرمود که از ولادت جاهلیت باو نرسید یعنی پدران او هیچ کافر نبودند از آبا امام
است که پدران آنحضرت یعنی انبیا بودند و بعضی اوصیا بودند و بعضی ملوک و رسول الله و فاطمه
علیهما السلم من انفسکم خواند یعنی پیغمبری بشما آمد از بهترین و نفیس ترین شما قتاده گفت
از شریف ترین ایشان که ناحق بر او عزیز سخت است و دشوار است بر او کفر و ضلالت و در عذاب

اقبادن شما و حریص است بر اصلاح حال و هدایت ایمان شما و مهربان و بخشاینده مؤمنان گفته اند که این آخر
آیتی است از قرآن که فرود آمد و این سوره آخرین سوره ایست که بیکبار فرود آمد پس اگر ای محمد گردانند
از متابعت و قبول قول تو و اعراض کردن از ایمان آوردن بتو که بگو بس است مرا خدای یاری [illegible] نصرت و معاونت
او مرا بکس حاجت نیست و بجز او خدایی نیست بر او توکل کردم و اعتماد من بر او ست و او خداوند عرش بزرگ است

سورهٔ یونس علیه السلام صد و نه آیه است

بسم الله الرحمن الرحیم

الر تلك آيات الكتاب الحكيم ۞ أكان للناس عجبا أن أوحينا إلى رجل منهم أن أنذر الناس وبشر الذين آمنوا أن لهم قدم صدق عند ربهم قال الكافرون إن هذا لساحر مبين ۞

بنام روزی دهنده رحمت کننده الر انا الله یعنی اشاره است که منم خدای دانا و می بینم این آیات
کتاب محکم است اکان آیا هست مر مردمان را عجبی که وحی کردیم ما بمردی از ایشان که بیم کن مردمان را و بشارت
ده آنها را که بگروید ایشان را پایه و منزلتی راست نزدیک پروردگار ایشان گفتند کافران نیست این
مگر اینکه این سحری روشن است بیان قتاده گفت الر نامی است از نامهای قرآن ابو روق گفت که اسم سوره است
و گفته اند که قسم است عکرمه و سعید جبیر گفتند الر و حم و ن جمع کنی الرحمن باشد و گفته اند
یعنی این سوره آیات کتاب حکیم است و مراد بآن آیه توریة و انجیل و کتابهای پیشین است و این
قول قتاده و مجاهد است و دیگران گفته اند که قرآنست و گفته اند که لوح محفوظ است یعنی آنچه
این سوره با آیات قرآن متضمن است از آیاتی که در لوح محفوظ مثبت بود و گویند معنی انا الله اری گفته
یعنی منم خدای می بینم منکران رسول و قرآن را و میدانم آنچه در ضمیر دارند از انکار قرآن و این آیات
قرآن آیات کتاب محکم است دور از باطل در وی هیچ دروغ نیست حاکم است حکم کننده میان حلال و حرام
و بهشت از آنکه طاعت خدای دارد و بدوزخ از آنکه خدای را عاصی شود و باز [illegible] و حال بود [illegible]
بحسب مصلحت پس فرمود که عجب باشد مردمان را و عجب آید ایشان را از آنکه ما وحی فرستیم بمردی
که از اصل و نسب ایشان یعنی محمد که انذار کن و بترسان مردمان را یعنی اهل مکه را و جمله خلایق را
بر عموم و این هیچ عجب نیست چون خدای عز اسمه برای رسالت کسی را اختیار نماید که اهل آن باشد

تحمل اعبای رسالت تواند کرد و این چنان بود که چون خدای قادر محمد صلی الله علیه و آله و را به پیغمبری فرستاد جمعی
اهل مکه گفتند خدای حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است که او را از آدمیان پیغمبری باشد تعجب کردند خدای جل
و علا فرمود هیچ عجب نباشد که وحی فرستیم بمردی از ایشان که ایشان را بترساند و بشارت ده کسانی را که ایمان
آورده اند بآنکه ایشان را نزد من منزلتی و شرفی عظیم است یعنی مقیم باشد که او را زوال نباشد و گویند که آن
باشد زید بن اسلم گفت که قدم صدق شفاعت رسول است ابن عباس گفت آنچه سابق شده باشد
از سعادت در ذکر اول مجاهد گفت که اعمال صالحه و ساعی جمیل را قدم صدق گویند پس فرمود که این کافران که
قرآن میشنوند میگویند از عجز و تحیر خود که این قرآن سحری [illegible] و جادوی روشن است ان ربکم

الله الذي خلق السماوات والأرض في ستة أيام ثم استوى على العرش يدبر الأمر ما من
شفيع إلا من بعد إذنه ذلكم الله ربكم فاعبدوه أفلا تذكرون ۞ إليه مرجعكم جميعا وعد
الله حقا إنه يبدأ الخلق ثم يعيده ليجزي الذين آمنوا وعملوا الصالحات بالقسط والذين
كفروا لهم شراب من حميم وعذاب أليم بما كانوا يكفرون

بدرستی که پروردگار شما خداست آن خدایی
که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز پس قصد کرد بآفریدن عرش بعد از آن فرمان [illegible] شفاعت کننده
از پس دستوری دادن او آنست خدا پروردگار شما پس بپرستید او را آیا پس پند نمی گیرید بسوی
او ست مرجع شما جمله وعده دادن خدا [illegible] بدرستی که او ابتدا بیافریند خلق را پس [illegible] از آفریدن باز [illegible]
دهد آنها را که بگروید [illegible] کارهای خوب بعدل و انصاف و آنها که کافر شدند ایشان را بود آشامیدنی از
آب گرم و عذاب دردناک بآنچه ایشان کافر شدند بیان بحقیقت که خدای شما و آفریدگار و پروردگار
شما آنکه عبادت و بندگی برای او باید کردن آن خدایی است که آسمان و زمین را آفرید در مدت شش روز و او را
انشا و اختراع کرد با جمیع انواع بدایع و عجایب آنکه قادر بود که بیک طرفة العین بیافریند [illegible]
در [illegible] لطفی و اعتباری بود و دیگر مکلفان الطف شود [illegible] از ابهام اتفاق و [illegible] طبع و ایجاب
بطلان [illegible] گفتند [illegible] آنکه قصد عرش کرد و مستولی شد بود و تدبیر میکند و تقدیر مینماید کارها را
و اجرا میکند [illegible] مصالح و هیچ چیزی از تقدیر و قضا بیرون نمیشود و هیچ کس را شفاعت نرسد

که شفاعت نباید الا پس از امر و فرمان و دستوری او تا معلوم کرده کسانی را از مشرکان که ایشان گفتندی هؤلاء
شفعاؤنا عند الله که ایشان را شفاعت باشد پس خدای که آسمان آفرید و زمین و قدرة او بر عرش عظیم مستولی
شد خداوند کار و آفریده کار شماست او را پرستید که او مستحق عبادة است با نعمتها که با شما کرد از اصول نعم
نعمتها همه منعمان او تمام نشود از حیوة و قدرة و شهوة و نصرت کمال عقل اندیشه نمی نمایید تا بدانید بطلان
که اندر آن اندیشه شما را چه رسانید چون بطریق تذکیر نعمت خلق را دعوت کرد بطریق ترهیب و تخویف فرمود الیه
مرجعکم بازگشت شما را با اوست در عاقبت کار و سرانجام شما نگرید که تا چه گونه خواهد بود و چه خواهید
و این وعده است که حضرت ذات و عده خواست که در وخلف نباشد او ست آنکه ابتدا نیما بیافرینش و انشا
و آغاز کرد و از عدم بوجود آورد و آنکه پس از عدم بوجود آورده باشد و عمل صالح کرده بعدل و راستی که در و هیچ
نقصانی نباشد و آنکسانی که کافر شدند ایشان را شربتی باشد گرم و الیم باشد تافته و عذابی سخت و بدرد آورنده
بدان کفر که آورده باشند هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنین
والحساب ما خلق الله ذلک الا بالحق یفصل الآیات لقوم یعلمون ان فی اختلاف اللیل و النهار
و ما خلق الله فی السموات و الارض لآیات لقوم یتقون او آن خدایست که بکرد خورشید را روشنی
و ماه را نورانی و تقدیر کرد او را منزلها تا بدانید شما شمردن سالها و حساب نیافرید خدا آن مگر بحق هویدا میکند
نشانها مرقومی را که بدانند ان در هستی که در اختلاف شب و روز و آنچه آفرید خدا در آسمانها و زمین هر آینه
نشانها اند قومی را که بپرهیزند بیان او ست آن خدایی که آفتاب را سبب روشنائی روز کرد و ماه را سبب شب
کرد کلبی گفت روی ماه و آفتاب اهل هفت آسمان را روشنائی دهد و پشتشان اهل هفت زمین را چون ضیا ابلغ
از نور بود بشمس ضم کرد و نور را بماه و تقدیر کرد ماه را منزلها تا بدانید و حساب اوقات از ماهها و ایام بدانید
و معاملات و آجال دیون ما معلوم کردد و منازل ماه بیست هشت منزل است بعدد شبها و ماه جز آن دو شب
که در سرار باشد که او را نبینند از آنکه در نور آفتاب بود از وقت اجتماع تا بان وقت که دوازده درجه از و
پس افتد هر شبی منزلی باشد از این منازل السرطان البطین الثریا الدبران الهقعة الهنعة الذراع النثرة
الطرف الجبهة الزبرة الصرفة العوا السماک الغفر الزبانی الاکلیل القلب الشولة النعائم

البلدة الذابح سعد بلع سعد السعود سعد الاخبیة فرغ الدلو المقدم فرغ الدلو المؤخر بطن الحوت
و بروج دوازده است حمل تا آخر و این منازل ماه و آفتاب و زهره و مشتری و مریخ و زحل و عطارد است و هر برجی را
حق سبحانه و تعالی مقام این کواکب در این بروج مختلف کرده است مقام ماه در هر برجی دو روز و ثلثی از روز بود و فلک
بیست و هشت روز قطع کند و آفتاب در هر برجی یک ماه باشد و فلک را بیک سال قطع کند و عطارد در هر برجی
بیست و پنج روز باشد و مریخ چهل و پنج روز باشد و مشتری یک سال و زحل دو سال و آفتاب صد و شصت بار
و ربع و ثمن زمین است و ماه سی و نه چندان زمین است الله اعلم بتحقیق ذلک پس بیان فرمود که ما
تقدیر ماه و آفتاب بدان کرده ایم تا شما عدد سالها بشناسید و حساب بدانید از آنکه حساب دو است حساب
پارسیان و آن آفتاب باشد و حساب تازیان و آن بماه باشد پس فرمود که نیافرید خدا این همه را الا بحق
نه بباطل بحکمت نه ببازی تا همچنین بیان کنیم و هویدا کردانیم آیات دلالات را برای قومی که دانند و اندیشه
نمایند تا بدانند سبب نزول آیه ابن عباس گفت آنست که کفار گفتند ای محمد با تا آیتی بما و بیاور تا ما بتو ایمان آوریم حق تعالی
این آیه فرستاد ان در هستی که اختلاف شب و روز آمد و شد و اختلاف مطالع او و رنگ و شکل او از ظلمة
و نور و ضیا و درازی و کوتاهی هر یکی که در روز افزاید آنچه در شب بکاهد و در شب افزاید آنچه در روز بکاهد و آنچه
خدای آفرید در آسمان و زمین و آفتاب و ماه و کواکب سیاره و ثوابت و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح
و قلم و آنچه در زمین است از انواع حیوانات و جمادات از کوه و دریا و آدمیان و پریان و بهایم و سباع و وحوش
و طیور و در این همه آیات و دلالات هست آنرا که متقی باشند و از عقاب او بترسند و از معاصی اجتناب
نمایند ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیوة الدنیا و اطمأنوا بها و الذین هم عن آیاتنا
غافلون اولئک مأواهم النار بما کانوا یکسبون بدرستی آنها که امید ندارند مر دیدن ما را و از
زندگانی دنیا خشنود باشند و آنها که ایشان از نشانهای ما غافلند اولئک آن کروه ماوای ایشان آتش باشد بدانچه اندر
خشنود تا آنکه ثواب ما امید ندارند و از عقاب ما نترسید و بعث و نشور و ایمان نیاورند و دیدن و رسیدن
بحساب و کتاب ما قبول نکنند بزندگی دنیا راضی شوند و ساکن و آرمیده کردند و از آیات و حجج و دلائل و قرآن
و شرایع غافل و بی خبر باشند ایشان آنانند که ماوای ایشان دوزخ است بسبب آنچه کرده باشند

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي
جَنَّاتِ النَّعِيمِ دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستی که انها که بکرویدند و کردند کارهای نیک راه نماید ایشانرا پروردکار (ایشان)
بایمان ایشان در زیر درختهای جویهای روان در بستانهای پر نعمت دعویهم خواندن ایشان
انجا سبحانك اللهم بود و تحية ایشان در انجا سلام سلام بود و اخر و دیکر خواندن ایشان در انجا
ان بود که کویند شکر و سپاس مر خدایرا است که پروردکار عالمیانست. اما انکه بکرویدند بخدا و رسول (او)
ایمان اوردند و عمل نیک کردند خدای ایشانرا راه ایشان دهد یعنی توفیق دهد و ببهشت راه نماید بجزای ایمان (ایشان)
که زیر درختهای آن جویهای اب روان میروند بهشتی مقیم دایم که فنا و زوال نبود و راه نماید مجاهد کفت (یهدیهم)
بالنور على الصراط در خبر است که رسول الله فرمود کیف یجوز امتی علی الصراط یعنی چون کذرند امت (من)
بر صراط جبرئیل امد و کفت خدایت سلام میرساند که یجوز الصراط بنوری وعلی ابن ابی طالب یجوز
الصراط بنورك وامتك تجوز الصراط بنور علي ونور امتك من نور علي ونور علي من نورك ونورك (من نور)
الله فرموده تو بر صراط بنور من بکذری و علی بنور تو بکذرد و امت تو بنور علی بکذرند و نور امت تو از نور (علیست)
و نور علی از نور تو و نور تو از نور خدا و دیکران کفته اند که یهدیهم ربهم بایمانهم ای الاعمال الصالحات
ایشانرا ببرکت ایمان هدایت داد و لطف فرمود تا ایشان عمل صالح کردند تا بدان مستوجب و مستحق (بهشت)
شوند که در زیر کوشکها و سراها و میان بوستانهای ایشان انهار روان باشد و در خبر است از رسول (الله)
که هرکه بنده سر از کور بر دارد عمل صالح او آید بنیکوترین صورتی کوید تو کیستی کوید عمل صالح توام پس نور او (شود)
تا به بهشت و دیکری چون سر از کور بردارد عمل بد خود را بیند بصورتی زشت پرسد که تو کیستی کوید که عمل (توام)
تا ترا بدوزخ رسانم کفته اند چهار جوی است که در بهشت روند از اب و می و شیر و انکبین که بسلاسل بکار مزوج
نشود و بعضی کفته اند تجری من تحتهم ای تحت امرهم و نصرهم چنانکه فرمود قد جعل ربك تحتك
سریا معلوم است که جوی در زیر مریم نبود ولی در حکم او بود و در تحت امر او پس فرمود که دعواهم ای (قولهم)
وکلامهم سخن ایشان و کلام ایشان و ان بهشتها آن بود که کویند ای بار خدایا تو پاکی و منزهی از انچه

(حاشیه: اللهم / حدیث کفت رسول الله [illegible] علی ابن ابی طالب [illegible])

(حاشیه: مؤمن / امتحن)

باشد و عیب ان راه یابد از رسول الله پرسیدند که سبحان چه باشد فرمود تنزيه الله من كل سوء ابى الكواد
علی پرسید معنی سبحان فرمود که کلمة رضيها الله لنفسه مفسران کفته اند که این کلمه باشد میان اهل بهشت (و خدم)
ایشان در باب طعام چون ایشان ارزوی طعام و شراب باشد کویند سبحانك اللهم برای ایشان طعام و شراب (حاضر)
فارغ شوند شکر خدا بکذارند و کویند الحمد لله رب العالمين مراد ان است که این اخرین سخن باشد از ایشان
تولی باشد که ایشان دعوة کنند یا کاری و تحيتهم فيها سلام و تحیة اهل بهشت در انجا سلام باشد یعنی سلامت رسیدند (بیکدیکر)
سلام کنند و فرشتکان بر ایشان سلام کنند والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم و خدای بر ایشان سلام کند (سلام)
قولا من رب رحيم این کسانی که افتتاح کلام بتوحید و عدل کنند و اختتام بشکر و حمد و ثنا قالت قوله و اخر دعوا(هم)
ان الحمد لله رب العالمين اخرین دعوای و کفتار ایشان ان باشد که حمد و ثنا و ستایش مر خدایرا که پروردکار عالمیا(ن)
وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي
طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ واکر شتافتی خدا مر مردمانرا بدی شتاب خواستن ایشانرا چنانکه بشتاب خواستند نیکی (را)
هرانینه کذارده شدی بدیشان اجل ایشان پس بکذاریم انهارا که امید ندارند بازرسیدن بما در بیراهی ایشان (سر)
کشته میشوند بیان حق سبحانه و تعالی درین ایه باز نمود که انچه از باب خیر باشد من بتو معجل کردانم (و انچه)
از باب شر باشد دران تعجیل نمایم بلکه تاخیر کنم اکر خدای تعجیل نمودی در دعای ادمیان خود را بهلاک کر(دی)
بشر و بدی با جابت یعنی اکر دعای ایشان بر یکدیکر مستجاب کردانیدی چنانکه در باب خیر مستجاب میکردا(نم)
زود دمار و هلاک از ایشان بر امدی و با جل ایشان حکم فرمودی مجاهد کفت یعنی ان باشد که مرد در وقت (خشم)
ضجرت و دلتنکی بر خود و اهل و مال خود نفرین کند خدای حق عز و جل فرمود من انی دعا را تعجیل اجابت (کنمی)
چون دایم کما زده دل باشد و بوقتی دیکر پشیمان کردد شهر بن حوشب کفته در بعضی کتب نظر نمودم که خدای
تعالی موکلانرا فرماید انچه بنده من در حال ضجرت کوید بر وی منویسید وهم درین معنی است و یدع الانسان
بالشر دعاءه بالخير وكان الانسان عجولا بعضی مفسران کفته اند که ایه در تفسیر ابن الحارث بن نعمان (است)
چون او کفته چون خبر وصایت و خم غدیر بوی رسید کفت بعد از سوال از رسول الله که این از جانب خداست (یا از خود)
انحضرت فرمود هذا من عند الله این از نزد پروردکار منست فرمود والله الذی لا اله الا هو ان هذا امر من الله یعنی

ایحمد ای که بغیر از و خدای نیست که نصب کردن علی بامامت بامر الله تعالی است پس بیرون امد و روی بجانب اسمان کرد و کفت
اللهم ان کان هذا هو الحق من عندك فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم
محمد بکوید اکر حق است در نزد تو با اسمان برما سنك ببارد هنوز تمام نکرده سنکی از اسمان امد و از دبرش بیرون رفت
واین قصه بشرح در ایه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الایة مشروح میشود پس فرمود انچه کویند و خواهند
ما مینرو لنذاریم بلکه بکذاریم انکسانی را که ایشان امید لقای ما ندارند تا در جهل و طغیان متحیر میشوند و این کار
است از خذلان بر سبیل عقوبت بر کفر متقدم واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او
قائما فلما کشفنا عنه ضره مر کان لم یدعنا الی ضر مسه کذلك زین للمسرفین ما کانوا یعملون
بو سر بادمی رسد بخواند ما را در ان حال که در پهلوی خویش خفته باشد یا نشسته باشد یا ایستاده پس چون بردایم
ما از و زیان بکذرد کویا که نخواند ما را برای کشف رسیده بود همچنین بیاراسته شد مر کزاف کاران انچه ایشان میکنند
بیان حق سبحانه و تعالی در این ایه قلت صبر ادمی و جزع او بیان فرمود و باز نمود که چون ادمی را اندکی رنجی رسد
از بیماری و درویشی بر کاه ما ایند و بما رجوع نماید و سایر احوال خود ما را خواند اکر بر پهلوی خفته باشد و اکر
بر جای خود نشسته باشد و اکر بر پای ایستاده از برای کشف بلا و مشقت چون ما ان حال را از و کشف نمائیم و بر طرف کنیم
چون رنجوری بصحت و درویشی بغنا باز بسر طریقه اول رود و روز پیشی را پس کیرد کویا که هرکز ما را نخوانده برای دفع ضری
که باو رسیده ما را نطلبیده همچنین بیاراسته شد و مزین کردانید برای مسرفان و متعدیان انچه ایشان میکنند از
اعمال ما میبینند دارند که انچه ایشان میکنند خوب میکنند چنانکه فرمود وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا
ولقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا وجاءتهم رسلهم بالبینات وما کانوا لیؤمنوا
کذلك نجزی القوم المجرمین ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم لننظر کیف تعملون
بدرستی که هلاك کردیم ما اهل دهها از زمین شما هر انچه ظلم کردند و امد بر ایشان رسولان ایشان
بحجتها و انچه ایشان نکرویدند هم باداشته هم قوم کافر از انم پس بکردیم ما شما را کماشتکان در زمین از پس ایشان
تا بنکریم چکونه کردید شما بیان حق سبحانه و تعالی انچه پیش رفته بود یاد میفرماید انچه کرده است با ایشان
چون در و عاصی شوند فرمود ما هلاك کردیم کروهی را که پیش از شما بودند چون ظلم و بیدادی نمودند چه

نفس

شن
نفس خویش بکفر و معصیت و جه بر دیکران بانواع عذاب و چنان بود که پیغمبران بر ایشان امده بودند بابیانی
و معجزاتی جو بد ایمان نیاوردند پس و عید نمود اهل مکه را و کسانی را که ایمان نیاورده بودند فرمود ما همچنین جزا
دهیم قوم کناه کار را از انکه از کفر و معصیت باز نمی ایستند و کفار و رسولان نشنوند چنانکه ایشان را هلاك
کردیم پس شما را در زمین خلیفه کردانیدیم و شما را بر جای ایشان کذاردیم تا بنکریم که شما چه خواهید کرد
از خیر و شر و این بر سبیل تنبه و وعظ است یعنی بدیدم انچه ایشان کردند اکنون بنکرم تا شما چه خواهید
کردن از نیکی که ایشان کردند تا بشما رسد انچه بر ایشان رسید واذا تتلی علیهم ایاتنا بینات قال الذین
لا یرجون لقاءنا ائت بقران غیر هذا او بدله قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع
الا ما یوحی الی انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم قل لو شاء الله ما تلوته علیکم ولا ادریکم
به فقد لبثت فیکم عمرا من قبله افلا تعقلون وچون خوانده شود بر ایشان نشانهای روشن کفتند
انانکه امید ندارند مر باز رسیدن ما قرانی جز این بیار یا بدل کن انرا بکوی ای محمد نیست مرا که بدل نمایم انرا از قبل نفس
خویش پیروی نمی نمایم مکر انچه وحی کرده میشود بمن بدرستی که من میترسم که عاصی شوم بپروردکار
عذاب روز بزرك بکوی ای محمد اکر خواستی خدا نخواندمی انرا بشما و اعلام نکردمی شما بدان پس بدرستی که
کردم در میان شما سالها از پیش از این ای اسمع العقل نمیکنید شما بیان حق سبحانه و تعالی حکایت احوال
میفرماید و انچه کفار انرا است چون ایه روشن ما که در و هیچ اشتباهی نیست والتباسی نه بر ایشان خوانند
کفار از عقاب ما نترسند و امید بهشت ندارند رسول الله را کویند که قرانی دیکر غیر این بیاور که در و یاد نباشد
مار العثم او ... چون مذمت بتان و وعید پرستان یا این قرانرا بدل کن که بجای ایه عذاب ایه رحمت باشد
و ذکر بتان و مذمت بت پرستان از انجا بینداز فرمود که ایشانرا جواب ده و بکو که مرا نباشد و مرا نرسد
قرانرا از قبل نفس خود تبدیل کنم جواب از تبدیل فرمود برای انکه تبدیل و قرانی دیکر اوردن مقدور بشر نیست
فرمود بکوی محمد که متابعت نمیکنم الا انرا که بمن وحی میکنند و نبوت من میفرستد یعنی من جز از وحی نکویم
و از قبل خود هرکز نکویم که اکر کویم ایمن نباشم از عذاب روز بزرك و من از عذاب انروز میترسم پس از من نه
نسخ اید و نه تبدیل الا متابعت وحی پس تنبه فرمود ایشانرا بر نبوت و صحت دعوی خود فرمود ای محمد بکو که

اندیشه نمیکنید که من سالها دراز و عمری تمام است که در میان شما ام هرگز این معنی بر دل و خاطر من گذر نکرد و من
مثل این نگویم اگر خدا نخواستی و نفرمودی من این معنی را مرتکب نکردیمی و قرآن بشما نخواندمی شما عقل ندارید و عقل
را کار نمی بندید که اگر این کار من بودی در مدت چهل سال که در میان شما بودم از این بر من اثری بودی رسول الله
چهل ساله بود که وحی بدو رسید و در مکه ده سال مقام فرمود و در مدینه سیزده سال و شصت و سه ساله
که بجوار رحمت ایزدی پیوست و از اینجا گویند که چهل سال عمری باشد فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ
وَيَقُولُونَ هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ پس کیست ستمکارتر از آنکه بر نهد بخدا دروغ یا بدروغ داشت نشانها [?]
او بدرستی که [?] رستگاری نیابند کافران و یعبدون و میپرستند از بجز خدا آنچه زیان
ایشان را و سود نکند ایشان را و میگویند این گروه شفیعان ما اند نزدیک خدا بگو ای محمد که خبر میدهید خدا را بآنچه
نداند آنکه در آسمانها و آنچه در زمین اند پاک و منزه است او و برتر است از آنچه ایشان انباز فرا میدارند
بر سبیل توبیخ و ملامت میفرماید که کیست ظالم و ستمکارتر از آنکس که بخدا دروغ فرا باند و چیزی گوید که خدا نفرموده
چون بخدا افترا آورند و ما شایست کردند گفتند که خدا ما را باین فرموده و الله امرنا بها و خدا فرمود قل ان الله
لا یامر بالفحشاء بگو که خدا امر نفرموده بفحشا یعنی هیچ کس ظالم تر و ستمکارتر نباشد از آنکس که آیات خدا را
تکذیب کند از قرآن که معجز محمد است و دیگر معجزات و هر آنکس را این صفت باشد مجرم و کافر باشد و کافر
هرگز فلاح و ظفر نیابد و چگونه از عقاب خدای خلاصی یابید با آنکه ایشان عبادة مینمایند و میپرستند از جز
بتانی را که هیچ مضرت نتوانند کرد و هیچ سود نتوانند رسانید چون جماد باشند چون پرسید که چرا
اینها را پرستش مینمایید جواب دهید برای آن پرستیم که شفیعان ما باشند نزدیک خدا اهل طایف لات
پرستیدندی و اهل مکه عزی و سیاه و هبل و اساف و نایله را و سبب آن این بود که ایشان گفتند که
عبادت ما خدا را نباید ما از مخلوقات او چیزی اختیار کنیم و او را پرستیم تا وسیله باشد ما را نزد الله
خطا باشد که عبادت غیر او شما را نافع باشد از عبادة او و گفته اند که ایشان آن خواستند که ایشان

شفیعان

شفیعان ما اند در اصلاح معاش چون ایشان به بعث و نشور ایمان نداشتند و سوگند خوردند که خدا
مرده را زنده نگرداند چنانکه فرمود و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت پس رسول الله
کی ایشانرا گفت بر سبیل الزام شما امروز اید ما خدا را خبر دهید از چیزی که او نداند و آن شفاعت اصنام است
او را اصلی نیست و اگر او را اصلی بودی در علم خدا بودی چون او عالم است بجمله معلومات و آنچه در علم او نباشد
چیزی موجود نباشد نه در آسمان باشد و نه در زمین و خدای عالم است بآنچه در آسمان و زمین است پس تنزیه
ذات خویش نمود فرمود پاک است و منزه او از آنچه با او انباز میکنند و در حق او میگویند از جبر و تشبیه وما كان
النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ و نبود
مردمان مگر همه پیرو یک دین پس خلاف کردند و اگر نه سخن بودی پیش گرفته از پروردگار تو هر آینه گذارده
ایشان آنچه در آن خلاف میکنند و یقولون و میگویند چرا فرو نفرستادند بر وی نشانی از پروردگار وی پس بگو ای محمد
بدرستی که غیب خاص مر خدا راست پس چشم میدارید بدرستی که من با شما از جمله چشم دارندگانم
حق عز اسمه در این آیه میفرماید که مردمان جمله یک ملت بودند و ما کان و نبودند مردمان الا امت
و امت جماعتی باشند مجتمع بر امری و مستمر بر طریقی و آن دین دین آدم بود و در آن خلاف نبود تا وقتی که قابیل
هابیل را بکشت آن وقت خلاف پدید آمد عبد الله عباس گفت میان آدم و نوح ده قرن بود که خلاف در میانه نبود
حسن بصری گفته که آن دین شرک بود چنانکه در آیه گفت کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین
مبشرین و منذرین کلبی گفت که پیش از ابراهیم مجتمع بودند بر کفر خدای جل جلاله ابراهیم را فرستاد
مختلف گردیدند بعضی ایمان آوردند و بعضی بکفر ایستادند و گفته اند که مراد بملت اسلام خواسته است
و این حرف عبد الله مسعود است و ما کان الناس الا امة واحدة علی هدی فاختلفوا عنه و این
تقویه این قول میکند و این خبر نیز که کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه
مردمان در وقت خلقت بر فطرت اسلام باشند پس از آن بخود شهوات و قلت فکر و نظر و دعوت ما
پس مختلف شوند هر یکی مذهبی و اعتقادی اختیار نمایند پس فرمود اگر نه کلمه ایست سابق شده

که بندگان را تعجیل عقوبت نکند در دنیا و آنکه هر یکی را مدتی و اجلی گذارده و فرموده که هیچ کس را عقاب نکند الا بعد
از اتمام حجت چنانکه فرموده و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا اگر نه اینستی هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان
در دنیا در آنچه خلاف میکنند تا مومن ببهشت شدی و کافر بدوزخ پس حق سبحانه و تعالی از تهکم و لعن کافران
حکایت فرمود که ایشان گفتند و میگویند چرا بمحمد آیتی نفرستاد و علامتی از آن آیه که ما اقتراح میکنیم
مراد ایشان معجزه بود و اگرنه معجزات رسول الله بی اندازه بود خدای عز و جل محمد را فرمود که بگو که غیب خدای
راست و او داند که مصلحت بندگان در چیست از اظهار آیات و ابراز معجزات پس شما را نرسد که اقتراح چیزی
کنید او مصلحت تو از تو به میداند پس شما منتظر باشید رسیدن آنچه شما را اقتراح میکنید که من نیز منتظرم
تا خدا با شما چکند از عناد و تمادی شما در جحود آیات وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ
إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ و چون در چشانیم مردمانرا
رحمتی بعد از زیان که رسیده بود بدیشان پس ایشانرا بود ساختن بنیادهای مکر در آیات ما بگو ای محمد خدا شتابنده
تر است در ساختن جزا بدرستیکه رسولان ما مینویسند آنچه ایشان میسازند بیان یعنی چون بچشانیم کافران
مکه را واسانتی از فرستادن باران و نعمتهای دیگر از پس سختی و بیماری و قحطی که بایشان رسیده بود بحکم خدای
و تعالی با اهل مکه هفت سال قحط مسلط کرده بود چون بدیشان رحمت فرمود و ابر رحمت باران بدل کرد ابتدا کردند
لهم مکر چون بدیشان رحمت فرمود باران تا گاه ایشانرا مکری بود ثابت در طعن زدن در آیات ما و دشمنی
کردن با رسول ما یعنی چون ما ایشانرا نعمت دادیم میبایست در برابر آن شکر بجای آوردندی ایشان در آیات ما مکر
نمودند بآنکه استهزا و تکذیب کردند مقاتل بن حیان گفت این مکر آنست که نگفتند که این روزی خدا بما داده است گفتند
سقینا بنوء کذا و باریدن باران بنجوم حواله نمودند و نوء در آمدن ستاره با فرو شدن آن باشد چون ایشان مکر کردند
خدای تعالی سریع مکرتر است و زود عقوبت تر است و عقوبت را برای آن مکر خواند که در برابر مکر ایشان
بود برای ازدواج و اوفی برای آنکه چون مکر دارد از امهال و استدراج چنانکه فرموده سنستدرجهم من حیث
لا یعلمون و جای دیگر فرموده و املی لهم ان کیدی متین و سرعت مکر و عقوبت از آن بود که ایشانرا [illegible]
و عذاب فرستد بمثل زانکه در اطفاء نور اسلام سعی کنند پس فرموده ان رسلنا بدرستیکه رسولان ما یعنی

امهال

فرشتگان که موکل اند بر فرزندان ادم از نویسندگان مینویسند آنچه ایشان میکنند و میگویند از باب مکر و استهزا و هو الله
خداوندی بنجوم هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا
بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ
لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و اوست
آنکه میبرد شما را در دریا تا چون باشید شما در کشتی و برند ایشانرا بباد خوش و شادی کنند بدان و آید بدیشان
بادی جهنده و آید بدیشان موج از هر جائی و گمان برند ایشان که گرد در آمده است بدیشان بخوانند خدا را خالص کنندگان
دین او را که اگر برهانی ما را از این هر آینه باشیم از جمله شکر گذارندگان پس چون برهانیم ایشانرا آنگاه ایشان
ظلم کنند در زمین بغیر حق ای مردمان بدرستیکه ظلم کردن شما بر تنهای شماست برخورداری در زندگانی
دنیا پس باز گشت مرجع شما بسوی ما پس آگاه کنیم شما را بآنچه شما میکنید بیان قدیم تعالی در این آیه تذکیر نعمت خود
میکند فرموده است آن خدائی که میبرد شما را در بیابان و دریا و خشکی و تری بتمکین و اقدار و آنچه محل
قدرتست اصل قدرتست که با و فعل توان کرد بخود فعل و تمکین دادن اوست و روشنائی آفتاب و ماه و ستاره که بان
بینند و عقل که بدو هدایت یابند هم از اوست و چارپایان و سایر حیوانات که از و انتفاع برند خلق کرده اوست
که بر و بحر او میبرد شما را پس خطاب فرمود از خطاب بغیبت رفت فرمود که کشتی ایشانرا میبرد بسبب باد خوش
نرم آهسته و فرحوا بها و شاد مانی باشند ساکنان کشتی بان باد و گمان ایشان بود که همیشه چنان خواهد بود
ناگاه باد سخت بر آمد و آشفتگی کرد در دریا و موجها بر خیزد از هر جانب و روی بایشان و بایشان رسد و گمان بردند
که عذاب خدا بایشان محیط شد از بیم هلاکت دست بدعا بر داوند و باخلاص خدا را خواندند گویند بار خدایا
اگر ما را از این ورطه هلاکت نجات بخشی از جمله شاکران باشیم و چون نجات یابند باز بر سر کفر و بغی و فساد روند
غیر او کنند و خدا را فراموش نمایند پس فرمود که ای مردمان آنچه میکنید از بغی بر خود میکنید مراد از بغی
و عقاب این شما خواهید کشید و این بغی و ظلم که میکنید برای آن برخورداری متاع این جهانست روزی چند باشد و فانی
شود و وبال آن دایم و باقی بر شما بماند و مرجع باز گشت شما با ما باشد و ما شما را آگاه کنیم و جزا دهیم بآنچه شما

باشد چون جزاء آن تمام و کمال بشمار رسد انما مثل الحيوة الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات
الارض مما ياكل الناس والانعام حتى اذا اخذت الارض زخرفها وازينت وظن اهلها
انهم قادرون عليها اتيها امرنا ليلا او نهارا فجعلناها حصيدا كان لم تغن بالامس كذلك
نفصل الايات لقوم يتفكرون بدرستی که مثل زندگانی دنيا چون اينست که فرو فرستيم ابر از آسمان
آميخته شود بدان رسته زمين از آنچه ميخورند مردمان و چهارپايان تا چون فرا گيرد زمين از نبات
بيارايد و گمان برند اهل آن که ايشان توانايانند بر آن آيد فرمان ما بشب يا بروز پس بکنيم از درو دره گويا که
نبوده همچنين پيدا ميکنيم نشانها مر قومی را که انديشه کنند بيان تدبير تعالی حال دنيا در
انقضا بحال نبات زمين و گياه تشبيه داد فرمود که مثل دنيا و زندگانی دنيا و حال و حيوة دنيا مانند آبی
ما از آسمان فرو فرستيم پس گياه زمين بآن آب آميخته نگردد يعنی از زود دور باشد و با او بباشد مادام تا نبات
نيکو و سيراب تر نمايد پس تفصيل داد نبات را و گياه را فرمود از جمله آنچه غذاء چهارپايان بود که
از انواع حشيش و گياه و از آنچه مردم خورند از انواع بقول و حبوب و فواکه تا آن وقت که بغايت
و تمامی رسد و زمين زينت خود فرا گيرد و آراسته شود و اهل زمين گمان برند که ايشان بر آن قادرند
تصرف و ملکيت ايشان حاصل شود و ايشان از مستخلص گشت هم ناگاه فرمان ما بيايد بشب يا بروز ما
آن بعضی آفات و عاهات و انواد روده کرد ايشم و استيصال آن که هيچ از آن باقی نماند و نيست تا چنان شود
بتماوی که او نبوده است و موجود نگشته اين تشبيه جهت بعضی از اهل معانی گفته اند که تشبيه
بآنست که چون باران از آسمان فرود آيد پاکيزه باشد پس با نبات مختلط شود و طعم بگرداند و نجاست زمين آيد
و چون مدتی در غدير آب گرد بماند تصوب کند و خشک گردد مطاع دنيا و مال و زندگانی دنيا يعنی مانند
گفته اند که تشبيه بنات است چون در وقت ربيع که هوا باعتدال باشد و بارانهای پی در پی نبات
سبز و تازه چون روز چند بگذرد و هوا گرم شود و باران نيايد گياه زرد و خشک گردد پس حالت دنيا
بقا و لبث بيقاء آب و گياه ميماند پس فرمود ما همچنين تفصيل دهيم و بيان کنيم آيات و دلالات را برای
قومی که انديشه نمايند ما نعره و امثال منتفع شوند والله يدعوا الى دار السلام ويهدي من يشاء

وتعالى
الى صراط مستقيم و خدا ميخواند شما را بسوی سلامت و راه نمايد آنرا که خواهد براه راست بيان حق سبحانه
فرمود در رسول الله وادع الى سبيل ربك خلق را براه خدای خود دعوة کن و باين کار قيام نما دعوة باشد بعنی السلام
و بيان ملت و طريقه بتو تعلق دارد و حواله اين دعوة بتو است از آنکه در وريغ است چون نوبت بدعوة دار
رسد همه گنج بی رنج است و راحت بی محنت و امانت والله يدعوا الى دار السلام خدای شما را دعوة ميفرمايد
بسرای سلامت و سلام نام اوست يعنی بسرای خودم و مهمان مهمان من و ميزبان من اولی تو که دعوة
کنم ای بنده من دعوة بتو است و اجابت بمن و دعوتی بمن است و اجابت بتوان دعوتی که تو راست دعای شب تو
است بخوان تا اجابت کنم و بخواه تا بدهم ادعوني استجب لكم و آن دعوة که بمن است و اجابت بتو است که والله
يدعوا الى دار السلام اجيبوا داعي الله ومن احسن قولا ممن دعا الى الله چون داعی الله نيکو باشد
الله باشد چگونه بود اهل لسان گفته اند ان السلام دعاء الانام من دار السلام الى دار السلام فمن اباها
لها عليه حرام ومن البنى قلة الاكرام والانعام و برای آن سرای سلامت خواند که در و از آفات و عاهات
و نکبات و بليات ايمن باشد و از اعراض و امراض و حدود و سکوت موت و حرب فوت خايف نباشد جنا
فرمود ادخلوها بسلام آمنين و برای آن شد دار السلام خواند که با آنجا چون رسند با افشاء سلام و اطعام
طعام رسند چنانکه پيغمبر خدای فرمود افش السلام واطعم الطعام وصلوا الارحام وصلوا بالليل والناس
نيام تدخل الجنة بسلام فرشتگان نزد ايشان باسلام روند والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم
و تحيت ايشان در آنجا سلام باشد تحيتهم يوم يلقونه سلام و از خدای بر ايشان سلام بود سلام قولا
من رب الرحيم سلام خدای بر ايشان آنست که حقارت گناه کاری خود بعظمت بزرگواری نکوند
خدای بر ايشان تا سانی کردند ويهدي من يشاء الى صراط مستقيم چون دعوة فرمود لطف نمايد بآنکه
اشاره
خواهد تا مهتدی شود براه راست و ميتواند بود که راه راه بهشت باشد راه نمايد آنرا که خواهد اهل
گفته اند دعوة عام کرد برای اظهار حجت و هدايت خاص کرد که طريق است للذين احسنوا
الحسنى وزيادة ولا يرهق وجوههم قتر ولا ذلة اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون انها
نيکويی کردند از نيکو تر و زيادتی درجات و نرسد برويهای ايشان گردی و نه خواری آن گروه اصحاب

بهشت باشند ایشان در انجا جاویدان باشند یعنی کسانی که احسان کنند خیرات و طاعات بجای آورند ایشان را
وجزا باشد از ان نیکوتر و زیاده تر حسنی که در برابر احسان است باستحقاق باشد و زیاده و تفضل یکی را هفت صد
واز ابن عباس روایت است که مراد باحسان و گفتار لا اله الا الله و حسنی بهشت است و زیاده [illegible] است از ابن
مروا دیدکه او را چهار در است مجاهد گفت که حسنی انست که حسنه بحسنی و زیاده مغفرت و رضوان است
گفتند که مراد بزیادة دیدار خدایست بر اعتقاد بیت از انکه ادله عقلی و سمعی هست که این معنی بر خدای
وانانکه این میگویند بر دیت ان ان جزا این عمل نیست و خدای تعالی حسنی و زیاده بجزای عمل کرده است و تفضیل
بروجهی که نقص اصلی از اصول مذهب ایشان بود ایشان را روا نبود دیگر انکه زیاده در چیزی باید که هم از ان
بود چنانکه اگر یکی چیزی خرد واو زیاده خواهد هم از ان چیز و نیز زیاده بر چیزی کنی از ان چیز بود چنانکه یکی
کلی خورد نیکو باشد که گوید زیاده بر بین نافه مثلث به پس معلوم گردید که حسنی باستحقاق باشد و زیاده
پس فرمود ولا یرهق وجوههم قتر و نرسد بروی ایشان غباری وگردی و سیاهی و رنجی و سختی و
مذلتی چنانکه بروی کافران و اهل دوزخ رسد و ایشان اهل بهشت باشند و در بهشت جاوید و خالد باشند

والذین کسبوا السیئات جزاء سیئة بمثلها وترهقهم ذلة ما لهم من الله من عاصم کانما اغشیت
وجوههم قطعا من اللیل مظلما اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و انانکه اندوختند بدیها

پاداشت ایشان بدی باشد مانند ان و برسد بر ایشان خواری نبود ایشان را از خدا هیچ نگه دارنده گوییا که
پوشانیده باشند رویهای ایشان پاره از شب تاریک آن گروه اصحاب اتش باشند ایشان در انجا جاوید بیان
چون ذکر مومنان و مطیعان فرمود و پاداشت ایشان در عقب ان ذکر کافران نمود در ایه اول بیان عدل
با کافران فرمود انجا انچه حق تراست برهم و زیاده از انجا که حق دادن عذابست و زیاده دادن فضل
باهم عدل را کار بسته شود و هم فضل را در بن ایه فرمود چون جزای ایشان دهم یکی باداشت هم
تا عدل کرده باشیم اگر زیاده دهم ظلم کرده باشم و اگر نقصان کنم فضل کرده باشم چه حق منست و قبض و
واستیفا من است و در اسقاط ان اسقاط حق غیری نیست اگر همه اسقاط کنیم اولی و افضل ولی حکمت
ان کرد که سرجا عذاب کفار اسقاط نمیکویند که مجود سود میکنند که گوییا که پوشانیده باشند رویهای

ایشان

ایشان را پاره از شب تاریک خدا هیچ نگه دارنده باشد که رویهای ایشان سیاه بود تا پنداری که پارهای
بر روی ایشان رسانیده اند و در روی ایشان پوشانیده و ایشان اهل دوزخ باشند و ملازمان
اتش دوزخ بر سبیل تخلید و تابید ویوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم
انتم وشرکاؤکم فزیلنا بینهم وقال شرکاؤهم ما کنتم ایانا تعبدون فکفی بالله
شهیدا بیننا وبینکم ان کنا عن عبادتکم لغافلین هنالک تبلوا کل نفس ما اسلفت
وردوا الی الله مولیهم الحق وضل عنهم ما کانوا یفترون وان روز حشر کنیم ایشان را
جمله پس گوییم مر انها را که انباز قرار داشتند ملازم باشید بجایگاه خویش شما وانبازان شما
پس جدایی افکنیم میان ایشان و گفتند انبازان ایشان شما مارا نمی پرستیدید فکفی بالله پس کفایت
است بخدا گواه میان ما و میان شما بدرستی که بودیم ما از پرستیدن شما مر آینه غافلان هنالک
انجایگاه بیازماید هر نفس انچه فرا پیش داشته باشد و باز گردانند ایشان را با خدا خداوند
ایشان بحق و گم شد از ایشان انچه ایشان بر می بافتند بیان یاد کن ای محمد روزی که ما حشر کنیم
بر انگیزانیم در ان روز کافران او گرد کنیم ایشان را از هر جای و از هر مکان پس گوییم این مشرکان را و
پرستانرا که بجای می باشید شما و انبازان و اولیاء شما و معبودان شما تا بنگرید که شما چه خواهد
درمیان شما حکم چنان خواهد بود پس فرمود حکم انست که درمیان شما و مشرکان تفرقه افکنیم
وجدایی اندازیم و گفتند ان مشرکان ایشان را که شما مارا نمی پرستیدید شما شیطان را پرستیدید از انجا که او
شما را فرمود و این وقتی گویند که بتان ایشان باواز در ایند که ما خبر نداریم از عباده شما و گفته اند
که این سخن فرشتگان گویند و انانکه ایشان را بدون خدای عباده کردند پس فرماید و کفی که
بس است گواهی خدا میان ما و شما بانکه شما را نه پرستیده اید و ما از عباده شما بوده ایم غافلان
یقین که جمادات بیخبر باشند از عباده هنالک پس فرمود انجایگاه و مقام بیازمایند و بدانند هر
نفسی انچه گذشته باشد و کرده باشد از اعمال تا چه کرده اند و چه برده و چه گذاشته اند
کرده باشند و رد کنند ایشان را و باز گردانند و با خدا بردند خدائی که خدای ایشانست بحق و گم شود

اشنوا و دروغ که ایشان انرا پرستیده اند از برو دروغ قل من یرزقکم من السماء والارض امن یملک السمع
والابصار ومن یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ومن یدبر الامر فسیقولون الله
فقل افلا تتقون ۝ فذلکم الله ربکم الحق فماذا بعد الحق الا الضلال فانی تصرفون کذلک حقت
کلمة ربک علی الذین فسقوا انهم لا یؤمنون ۝ بگوای محمد کیست روزی میدهد شما را از اسمان و زمین
یا کیست مالک شنوائی و بینائی که بیرون می آورد زنده را از مرده و بیرون می آورد مرده را از زنده و کیست
اندازه فرما را پس زود گویند خدا پس بگوای محمد ای پس نمی پرهیزید فذلکم الله پس انست خدا است پروردگار
شما بحق پس چیست پس از حق مگر گمراهی پس از کجا بر میگردید شما کذلک همچنین واجب شد سخن
پروردگار تو بر انها که نافرمانی کردند بدرستی که ایشان نمیگروند بیان حق سبحانه وتعالی رسول الله
فرمود که با ایشان بگوی بطریق مجادله کیست که شما را روزی میدهد از اسمان باران و از زمین نبات
و از اسمان بتقدیر و بود از زمین بسبب یا کیست انکه او مالک سمع و بصر و شنوائی و بینائی شماست و قادر است
بر افریدن ان بر وجهی که ببینند و باز شنوند و نگاه میدارد انرا از افات و عاهات در حینی است که خدای
موکلان انداز فرشتگان که شیاطین را باز میدارند از چشمهای ما و باز میدارند چنانکه یکی از ما مکتل
از انکه باز دارند و کیست انکه زنده از مرده بیرون آورد چون حیوان از نطفه و مرغ از تخم و مرده از زنده
بیرون می آورد چون نطفه از آدمی و تخم از مرغ و کیست انکه تدبیر کارها کند در اسمان و زمین چون این همه
از ایشان سوال کنی و بدرستی جواب این نباشد الا انکه گویند خدای است و این همه در قبض قدرت اوست پس
اعتراف اورند بگوای ایشان که شما نترسید از عذاب خدای و عقاب او حذر نمیکنید چون او را بیشناسید و شکر
نعمت او بجای آورید که منقطع کرد انرا شما را مواخذه نماید عاجلا و آجلا فذلکم الله پس انست خدای که موصوفست
بصفات و کمال خدای بحق و معبود مطلق شما اوست و حق اینست و از بعد حق نباشد الا ضلالت و گمراهی چون
چون از حق در گذرند بجز ضلالت قدم بیرون نگذارند پس شما را از دین حق واضح و روشن و راه راست
با چندین دلایل و حجج چگونه میگردانند پس فرمود کذلک یعنی چنانکه حق است و واجب شد که بعد از حق
ضلالت نباشد همچنین حق گشت و واجب گردید کلمه عذاب خدا بر انکسانی که کافر شدند و کفر بغایت و نهایت رسیدند

برای انکه ایشان ایمان نیاورند و ایشان در کفر میروند و هیچ اختیار ایمان نکنند ۝ قل هل من شرکائکم من یبدؤا
الخلق ثم یعیده قل الله یبدؤ الخلق ثم یعیده فانی تؤفکون ۝ قل هل من شرکائکم من یهدی
الی الحق قل الله یهدی للحق افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم
کیف تحکمون ۝ وما یتبع اکثرهم الا ظنا ان الظن لا یغنی من الحق شیئا ان الله علیم بما یفعلون
بگوای محمد خدا ابتدا افرید خلق را پس باز افریند پس از کجا بر گشته میشوید قل بگوای محمد ای هست از
انبازان شما انکه راه نماید بحق بگوای محمد خدا راه نماید بحق و هر که راه نماید بحق او سزاوار تر است که پیروی
کند از انکه راه ننماید مگر انکه راه نماید پس چیست شما را چگونه حکم میکنید شما وما یتبع و پیروی نمیکنند
بیشترین ایشان مگر گمان بیرون نمیکند از حق چیزی بدرستی که خدا داناست بدانچه ایشان میکنند
بیان ای محمد بگو مشرکان را که هیچ کس هست از انبازان و معبودان شما که انرا با خدای شریک کرده اید
در عبادت که او بر سبیل ابتداء خلق تواند افرید و اعاده تواند کرد یعنی چون بیافریند بمیراند باز تواند
اگر ایشان جواب دهند و تسلیم نمایند که معبودان ما این نتوانند کرد و این جز فعل خدا نباشد پس مراد
اینست و اگر عناد کنند و جوابی نگویند تو ای محمد بگو که خداست پس ابتدا خلق کند و باز اعاده میکند و این فعل
از افعال که خاص ذات است پس ایشان چون از این التزام و مجیبی نیست و اگر خواهد و اگر نه معنی
میگوید چگونه از این میگردید و کجا میروید بگو ایشان را انا حجت بمنظار کرده که هیچکس هست از شرکای شما
شما که او کسی را بحق راه نماید و ایشان خود میشناسند و میدانند که بتان راه نتوانند نمود بتان حیوانی
جمادی و غیره الحاج و عناد ایشان نگذارد که معترف شوند تو بگو که خدای باشد که خلق را راه نماید بالطاف
که نماید کان کند که ایشان را عقل بخشد و تمکین کند که نظر کنند در دلایل و توفیق دهد بر شرایع ایشان را و
کردانید پس چون نعمت دنیا از خدا است و نعمت اخرت و هدایت از خداست کدام اولی تر باشد و سزاوار تر باشد
بپیروی کند و سخن شنوند کسی را که او بحق راه نماید یعنی خدای او و طاعت او و دادن یا کسی که او بنفس خود نهدی
و راه یافته نباشد و راه ننماید الا که او را راه نماید پس چیست شما را چگونه حکم میکنید بباطل با چندین حجج و دلایل
چون شرکا را جمله برایعه ضلالت نماید برین سوالی وارد کرده و اگر بر اصنام جامد حمل کنند گویند که اصنام

چگونه هدایت کنند تا ایشان غیر راه صواب توانند کرد پس فرمود که دین کافران که عبادهٔ اصنام میکنند جز بعطا
ظن وگمان نمیکنند وظن چه اماره ونشان راستی باشد برای آنکه از سر تقلید پدران ومتابعت رای ایشان
میکنند وشاید که مراد این باشد که ایشان در اقرار واعتراف بخدای جز متابعت ظن نمیکنند از آنکه حجت ودلیل
میگویند وظن در معرفت خدای ازحق که علم است هیچ سودی نکند از آنجا که علم باید بمعرفت خدای وصفات واصول
دیانات از عقلیات جز علم بکار نیاید وجز علم سود نکند وظن جائی باشد که علم ممکن باشد وآنجا که علم ممکن نباشد
ظن راستی باشد پس بر سبیل تهدید فرمود که خدای عالم است بانچه ایشان میکنند وهیچ چیزی پوشیده نیست
وهرکسی را بحسب استحقاق جزا دهد از ثواب وعقاب ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ
وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ
قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا
بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾ ﴿وَمِنْهُمْ
مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ﴾ ونیست این قران که بر بافتند از جز خدای
ولیکن راست داشتن آنچه در پیش است وهویدا کردن کتابی هیچ شکی نیست در آن از پروردگار عالمیان ام
ای میگویند او بر بافته است محمد بگوای محمد پس بیاورید سوره مانند این قران وبخوانید اگر توانید دارید از جز خدا اگر
هستید شما راست گویان بل کذبوا بلکه بدروغ داشتند بانچه نرسیدند بدانش آن ونیامد بدیشان تاویل آن وهمچنین
بدروغ داشتند آنها که از پیش ایشان بوده اند پس بنگر که چگونه باشد عاقبت ستمکاران ومنهم واز ایشان هست
بگرود بدان پروردگار تو داناتر بتباهی کنندگان بیان چون مخالفان گفتند که قران بافته محمد است خدای عز وجل
ترسید این قران فرا بافته وافترا نیست وکلام هیچ مخلوقی وادمی نیست جز خدای وتصدیق کتابی است که پیش از
او بوده است وکتب وایل آن پیغمبران چون توریه وانجیل وزبور وصحف ایشان باتصدیق است که در پیش او
از بعث ونشور وحساب وکتاب وثواب وعقاب فرا گرفته معنی این که نشاید ونباشد وممکن نبود که
چنین کتابی وکلامی در کمال بلاغت وغایت فصاحت وبراعت مفتری باشد واز نزدیک خلق باشد وانچه از نزد
خلق باشد بگوی مثل آن قادر باشد پس استفهام کرد بر سبیل تقریر والزام حجت بر سبیل انکار واستبعاد کفتا

ایشان ام یقولون که میگویند که این قران محمد افترا کرده وا وگفته است توای محمد ایشانرا بگو که اگر این قران مرا
من باشد واز جنس کلام بشر باشد مثل آن قران آورد وشما فصحاء عرب بیاورید سوره مثل آن هم بر آن نظم
وترتیب وبیان هرکس را که خواهید دون خدا آنچه توانید بخوانید تا شما را یاری کنند اگر شما راست میگو
که قران افترای محمد است از جز خدای چون خدای قادر باشد که مثل این قران بیاورد بل کذبوا پس فرمود که
کافران انرا تکذیب برای آن کردند که ایشان ندانستند کنه امر او ونشناختند ویرا وبر معانی او وقوف یافتند
مردمان دشمنان آن باشند که ندانند که الناس اعداء ما جهلوا واذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم
وچون نیابند هدایت باو پس زود گویند این افسانه ایست قدیم ولما یاتهم وهنوز بایشان نرسیده باشد
وتفسیر آن ومنهم پس فرمود او بحجت که ایشان تکذیب کردند کسانی که پیش از ایشان بودند هم تکذیب کردند
وبدروغ داشتند پس بنگر که عاقبت ایشان چه باشد از عذاب وهلاک پس خبر داد وفرمود که باشد از ایشان
که ایمان آورد وباور دارد از نفس خویش وداند که آن حق است ولی عناد کند وکس باشد که تصدیق نکند وایمان
نیاورد یا کسی باشد که ایمان آورد وکس باشد که ایمان آورد وکس باشد که ایمان نیاورد وکفر بمیرد وخدای
تو وداناتر است بمفسدان ومعاندان داند که بر کفر بمانند وکه عناد ﴿وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ
بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾ ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ﴾
﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ﴾ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ
النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ واگر بدروغ دارند ترا پس بگوای محمد مراست عمل من وشما راست عمل شما بیزارید از
من بکنم ومن بیزارم از آنچه شما میکنید ومنهم واز ایشان هستند که گوش باز نهند بتو ای پس تو شنوانی
خواهی کرد کران را اگرچه ایشان در نیابند ومنهم واز ایشان هست آنکه چشم باز نهد در تو آیا تو توانی نمود
کوران را اگر ایشان نه بینند ان الله بدرستی که خدا ظلم نکند مردمان را چیزی ولیکن مردمان بتنهای خویش
میکنند بیان واگر چنان شود که از ایمان ایشان مایوس شوی وترا تکذیب نمایند بگو ایشان را آنچه بر من بود کردم
وعذر شما را منقطع کردانیدم واکنون شما را بشما گذاشتم ان عمل که من میکنم مراست وثواب آن مراست وعمل
شما راست ووبال آن شما راست معصیت شما زیان ندارد وطاعت من شما را فایده ندارد وشما از آنچه من میکنم

ميخواهيد و پس از آنچه كرد او و اعمال شماست بيزارم اين آيه بآيه قتال منسوخ شده است ومنهم پس فرمود كه
اين كافران بعضي از ايشان آنكه گوش ميدهند سخن تو ميكند قرآن و احكام شريعت ميشنوند ولكن قبول نميكنند و ياد نميگيرند
پس شنوده ايشان ناشنوده باشد و ايشان بمثابه كران باشند اي تو انها را كه كران اند تو سخن خواهي شنوا
و تو قادر باشي بر آنكه ايشان را بشنوانى و اگر چه ايشان را عقل نباشد و اين بر سبيل قطع سمع و رسول الله كه كفت
از ايمان ايشان هرگز ممكن نباشد كه ايشان بشنوند و فهم كنند ومنهم و از ايشان كس هست كه مينگرد بتو
ولكن بمثابه كور چه علامت از اعجاز آنچه ميبينند از آن منتفع نميشوند تو كوران را راه توانى نمودن يا آنكه ايشان
نبينند و بصيرة ندارند تو طمع از ايمان ايشان مدار بحقيقت كه خدا با ديگران ظلم نكند هيچ چيزى از آنچه تعلق
بمصالح ايشان دارد هيچ فرو نگذارد و بيش از استحقاق عقاب نفرمايد و كم از استحقاق ثواب ندهد ولكن مردمان
بر نفس خود ظلم ميكنند بكفر و معاصى ويوم يحشرهم كان لم يلبثوا الا ساعة من النهار يتعارفون
بينهم قد خسر الذين كذبوا بلقاء الله وما كانوا مهتدين واما نرينك بعض الذي نعدهم
او نتوفينك فالينا مرجعهم ثم الله شهيد على ما يفعلون ولكل امة رسول فاذا جاء رسولهم
قضي بينهم بالقسط وهم لا يظلمون وآن روز حشر كنيم ايشان را گويا كه درنگ نكرده اند مگر ساعتى از روز شناسند
ميان يكديگر بدرستى كه زيانكار آمدند آنها كه بدروغ داشتند بازرسيدن بوعده خداى ونبودند ايشان
راه يابندگان واما و اگر بنماييم ترا بعض آنچه وعده ميدهيم ايشان را يا جان بستانيم ترا پس با ماست
مرجع ايشان پس خدا گواه است بر آنچه ايشان ميكنند ولكل امة و هر گروهى را رسوليست پس
چون آيد رسول ايشان گذارده شود ميان ايشان بعدل و انصاف و بر ايشان ظلم نكنند بيان ياد كن اى
روزي را كه ما حشر كنيم و برانگيزانيم ايشان را بايست بارگى و ايشان درنگ كردن خويش و بودن در دنيا اندك
شمرند چون انتفاع ايشان از دنيا اندك بوده يا بودن اندر گور را اندك پندارند از هول روز قيامت
كه در دنيا يا در گور جز يك ساعت بيش نبوده اند چون آخر عمر فنا باشد اندك باشد با عمرى كه در آخرة ايشان را
خواهد بود اين عمر ساعتى نمايد پس فرمود كه زيان كردند و زيانكار شدند آنكه بعث و نشور و ثواب و عقاب
ايمان ندارند و انرا تكذيب كنند و ايشان را اكثر و ايشان را براه نيست و ثواب مهتدى نباشد اگر تو نمايم

اي محمد بعض از آنچه ايشان را وعده ميدهيم از عذاب در دنيا يا ايشان را بجوار رحمت خود بريم و قبض روح تو كنيم
وايشان را در دنيا عذاب نكرده مرجع و بازگشت ايشان باماست پس ما گواهيم و حاضر بر آنچه ايشان ميكنند
جزاي ايشان برسانيم و از ما فايت نخواهد شد پس فرمود كه هر امتى را رسولى و پيغمبرى بوده است چون
ايشان آمد و معجزات نمود و ايشان تكذيب نمودند و ميان ايشان و آن پيغمبر حكم بحق كه پيغمبر را نجاة داد
و ايشان را عذاب كرد و شايد كه اين مراد باشد كه هر امتى و پيغمبرى و رسولى هست كه ايشان را باو نسبت
كنند روز قيامت چون پيغمبر ايشان آيد و بكفر و ايمان ايشان بر ايشان گواهى دهد ميان ايشان حكم بحق كرده شود
چنانكه بر هيچكس از ايشان ظلمى و حيفى نباشد ويقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين قل لا املك
لنفسي ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله لكل امة اجل اذا جاء اجلهم فلا يستاخرون ساعة
ولا يستقدمون قل ارايتم ان اتيكم عذابه بياتا او نهارا ماذا يستعجل منه المجرمون وميگو
كه خواهد بود اين وعده اگر هستيد شما راستگويان قل بگو اى محمد مالك نيستم من تن خويش را زيانى
و نه سودى مگر آنكه خواهد خدا مر هر گروهى را اجليست چون آيد اجل ايشان پس باز ايستند ساعتى و نه
فرا پيش روند قل بگو اى محمد چه مى بينيد شما اگر آيد بشما عذاب او بشب يا بروز چه چيز شتاب ميخواهند از او
كافران بيان حق سبحانه و تعالى حكايت فرمود از استبطاء ايشان قيامت را و بهشت و دوزخ و كتاب را
فرمود اين كافران ميگويند كه اين وعده كه شما ميكنيد كى خواهد بود ما را خبر دهيد اگر شما راستگوييد
در آنچه وعده ميدهيد و وعده خبريست متضمن نفع و راحت و وعيد مضرت و ساءت و صدق خبر
آن مخبر بر شى على ما هو به باشد پس محمد را فرمود قل كه بگو اين جماعت را كه اين سؤال ميكنند بر سبيل انكار
واستبعاد كه اگر نفعى است و اگر ضرى است در غيب بكن اشكار من كه محمدم مالك نيستم از نفس
خود هيچ چيزى و نفعى و شرى را از زندگان و از مرده و بيمارى و تن درستى و قبض و بسط و جذب
خصب چيزى بجز خشك سال و خصب تر سال و ثواب و عقاب اين جمله بخدا تعلق دارد و در دست
اوست و تصرف كه ما نمايم با قدرت و تمكين او باشد يا الا والبته تمكين ندهد ما نتوانيم كردن ليكن آنچه
خواهد و اراده او باشد باشد هر چه اراده او نباشد و كاره باشد نباشد و ابو كه معنى اين باشد

ماشاء الله که من بر هیچ قادر نباشم الا آنچه خدای قدرة دهد و قوة مرا بخشد و هر قرنی و اهل زمانی و هر نفسی را
وقتی و زمانی است و فات او را و عذاب او را که چون اجل او رسید یک ساعت تقدیم و تاخیر نبود قل أرأیتم بگو ای محمد
این جماعت را که استعجال میکنند عذاب خدای را که میخواهید و می بینید که اگر عذاب خدا بشما آید در شب که با شما
باشید یا در روزی که در طلب اسباب و معاش شده باشید آن عذابی که مجرمان و کافران تعجیل آمدن آن میکنند
یعنی اگر دانستندی که هوان و سختی آن چگونه باشد هرگز تعجیل آن نکردندی أثم إذا ما وقع آمنتم به آلآن
وقد كنتم به تستعجلون ثم قيل للذين ظلموا ذوقوا عذاب الخلد هل تجزون إلا بما كنتم تكسبون آیا چون
بنشد عذاب بگویید شما بدان گویند ایشان اکنون ایمان آوردید بدرستی که شما بدان بشتاب میخواستید
قیل پس گویند مر آنها را که ظلم کردند بچشید عذاب را عذاب جاوید پاداشت ندهند شما را مگر بدانچه اندوخته
باشید بیان حق سبحانه و تعالی میفرماید ایشانرا بر سبیل توبیخ و ملامت باستعجال العذاب که پس از آنکه عذاب
بشما آید ایمان خواهید آورد یعنی اگر عذاب خدای نازل شود شما ایمان آورید آن ایمان شما را نفع نکند و سود ندهد
پس اگر عذاب معاینه ببینید و شما بیش از این بعذاب تعجیل نموده بدند ثم قیل پس گویند که من این ظالمان
و کافران را که عذاب خواسته باشند اکنون بچشید سختی عذاب دایم بدان کفر مقدم که شما را بود که
ایمان در وقت ملجاء و مضطر شد بدان کفر را بر نداشت پس فرمود بر سبیل تقریع و تفریع که شما را جزا و
پاداشت میدهد الا بدانچه شما کرده اید یعنی نکرده اند در این هیچ ظلم و حیفی بر شما میکنند با شما را بدانچه کرده اید
عقوبت میکنند ويستنبئونك أحق هو قل إي وربي إنه لحق وما أنتم بمعجزين ولو أن لكل نفس
ظلمت ما في الأرض لافتدت به وأسروا الندامة لما رأوا العذاب وقضي بينهم بالقسط
وهم لا يظلمون ألا إن لله ما في السماوات والأرض ألا إن وعد الله حق ولكن أكثرهم
لا يعلمون هو يحيي ويميت وإليه ترجعون بیان و میپرسند از تو ای حق است این بگو ای محمد
آری بحق پروردگار من بدرستی که آن هرآینه حق است و نیستید شما عاجز کنندگان خدا را و اگر بودی مر
هر نفس را آنچه ظلم کرده باشد آنچه در زمین است اگر خواهد که باز خرد خود را بدان و پنهان کنند پشیمانی را
مر آنچه ببینند عذاب را و گذارده شود میان ایشان بعدل و بر ایشان ظلم نکنند الا بدان ای محمد بدرستی که مر خدا را

آنچه

آنچه در آسمانها و زمین است بدان بدرستی که وعده خدا حق است ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند هو آن خدایست
که زنده کند و بمیراند و باز گردید شما بیان می پرسند و طلب خبری میکنند از تو ای محمد میگویند که این عذاب
که ما را وعده میدهید و خواست بر سبیل استهزاء و انکار گفتند خدای رسول الله را فرمود که بگو ای محمد که
آری راست است بحق خدای من که آنچه شما را وعده دهد از عقاب و بر آن وعید میکند آن حق است و بود
خواهد بود و چون نباشد شما را المقدرة و قوة آن نباشد که عذاب از خود دفع نمایید و از قبضه قدرت خدای بیرون
روید اگر خواهید خویشتن را باز خرید از عذاب باز نخرید و نشد اگر هر نفسی که ظلم بود لازم باشد اگر آنچه در زمین
او را باشد و خواهد که فدای خود کند و خود را باز خرد و نخرد و نشود و در آنجا فدیه قبول نکنند و رشوة نستانند باید که
امروز خود را باز خرید که امروز فدیه قبول است و در توبه گشاده است که اگر توبه نکنند فردا که عذاب را معاینه
پشیمانی را در وهمه سادات ابتاع و سفلهان داوند تا زبان ملامت در ایشان دراز نکنند و میان ایشان حکم بعد
و راستی کنند و بر آن هیچ ظلم و حیفی نبود پس فرمود الا ان این کافران که خواهند نفس خود را فدیه کنند بدرا
و باز خرند خود را از عذاب بهرچه در دنیا باشد از مال و ملک و خزاین ایشان را باز نخرند که آنچه در آسمان
باشد و زمین همه خدای را باشد بدانید که وعده خدای حق است در آنچه وعده داده باشد مومنانرا و کافرانرا
ثواب و عقاب بودنی است و باشد و لیکن بیشتر مردمان نمی دانند و خدا شناس نیند او است الحی که زنده
کرد انرا که در حیوة باشد و حیوة در او آفرید و بمیراند انرا که حیوة و زندگی باشد با آنکه نیست حیوة او خراب
و مرجع و بازگشت همه خلایق او است چون کسی را در وحکمی باشد بگو ایرا يا أيها الناس قد جاءتكم موعظة من
ربكم وشفاء لما في الصدور وهدى ورحمة للمؤمنين قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو
خير مما يجمعون ای مردمان بدرستی که آمد بشما شفاء آنچه در سینها شماست و راهی و رحمتی
مومنانرا آمد بگو ای محمد بفضل خدا و رحمت او پس بدان پس باید که شاد شوند آن بهتر از آنچه ایشان جمع
مینمایند بیان حق سبحانه و تعالی خطاب میفرماید از مومن و کافر جمله مردمانرا فرموده ای مردمان
بشما آمد کتابی مشتمل بر موعظه از خدای یعنی قرآنی که مشتمل است بر آنچه دعوت کند باصلاح و زجر نماید از
قبایح و معاصی و تنبیه نماید بر توکید وعد خدای و دارو و شفاء دردهای سینهاست از عقاید فاسد

باطل بود و مراد بصدور دلست و دلها بدان صدور خواستند که جای دلست و قرآن را برای آن شفا خوانند که جهل درد ست
دوای آن بجز علم نباشد و قرآن مایهٔ علم است و هدایت و دلالتی است که بحق راه نماید و رحمتی و نعمتی است این
قرآن مومنان را که باو ایمان آورند و بر مقتضی او عمل نمایند بگو ای محمد این مومنان را که بمال و متاع دنیا شادان
قرآن بود قل بگو ای محمد بفضل خدای شادان باشید و برحمت او خوشدل و نازان باشید و این هر دو جمع کنید که
این بهتر است از آنچه اهل دنیا از آن جمع میکنند ابو سعید خدری گفت که فضل خدای قرآنست و رحمت او آنکه ما را
اهل قرآن گردانید مجاهد گفت که فضل خدای قرآنست و رحمت او ایمانست کسانی گفتند که فضل او نعمت
ظاهرست و رحمت او ایمانست نعمت باطن واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة ذو النون مصری گفت که فضل
الله بهشت جاودانست و رحمت نجات از دوزخ و نیز از حضرت محمد باقر علیه السلام فرمود فضل الله او را
رسول خدای محمد مصطفی است و مراد برحمت اقرار بولایت علی بن ابی طالب است فرحی که ازین نوع بود محمود است
فرحین بما آتاهم الله من فضله و فرحی که نه ازین نوع بود مذموم است لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین
قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ
وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَشْكُرُونَ بگو ای محمد ای چه بینید شما آنچه فرو فرستاد شما را از روزی پس بگردید شما بعضی ازان
حلال و بعضی حرام بگو ای محمد خدا دستوری داد شما را یا بر خدای بافید و ما چیست گمان آنها که بر
بافتند بخدا دروغ روز قیامت بدرستی که خدا صاحب فضلست بر مومنان ولی بیشترین ایشان
شکر نمیکنند بیان حق عز و جل بر زبان رسول الله درین آیه خطاب فرموده است مشرکان عرب را رسول
که ای محمد بگو مر این کافران که بر خود چیزها که حلال بود حرام کرده اند و آنچه حرام بود حلال کرده اند
آیا شما دیده اید و دانسته آنچه خدای فرو فرستاد برای شما از روزی حلال شما از آن بعضی را حرام کردید
چون بحیره و سائبه و وصیله و حام و بعضی را حلال کرده اید مرا ازین خبر دهید و بگویید که خدای شما را
دستوری داده است و بدین فرموده است یا شما از خود آن را حرام کرده اید بتجنی و بتنی و آنکه بخدای
وا نمود کرده چون شما او را باطل باشد برای آنکه خدای دستوری نداده باشد بنمایید لا آنکه ایشان افترا کنند

باشد

باشد و دروغ بخدا نسبت داده پس تهدید فرمود ایشان را که چه گمان میبرند آنها که بخدا افترا مینمایند در روز قیامت که
با ایشان چه خواهد رفت همانا که ایشان را امید ثواب و رحمت نیست که چنین افترا بخدا دلیری مینمایند گمان ایشان آن
رسد که ایشان را آماده ساخته از انواع عقوبت در روز قیامت و خداوند مفضل است و نعمت و احسان بجمیع خلایق
نموده او بیاداست فضل ولی شما را ولی بیشترین مردمان شکر نعمتهای او نمیکنند و کفران نعمت او مینمایند آنچه
بدیشان میرسد از وبال و عقوبت ازان افعال بد و کردار ایشانست آیه دلیلست برآنکه جایز نیست هیچ یک را حکمی از
از احکام شرع بر سند که او سخنی گوید در بجوز الا از اتفاق و احیانا الی تمام تا از جمله ایشان نباشند که بخدا افترا
کرده اند بتحریم و تحلیل وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا
عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ
ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشی تو در
کاری و نخوانی تو از آن قرآن و نکنید هیچ عملی مگر آنکه باشیم ما بر شما حاضر آن هنگام شروع کنید در آن و غایب نشود
از پروردگار تو هیچ مثقال ذره در زمین نه در آسمان و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر نوشته است در کتاب
روشن الا ای محمد بدان بدرستی که دوستان خدا را ترسی نبود بر ایشان و نباید که ایشان اندوه خورند
حق سبحانه و تعالی خطاب فرمود که بمحمد و جمله امت محمد درین آیه داخل اند مراد ایشانند میفرماید ای محمد
هیچ کاری که از کارها نباشی و هیچ قرآنی نخوانی و از آن خبر ندهی و هیچ عملی از اعمال و فعلی از افعال نکنند الا آنکه ما بر
جمله گواه باشیم و حاضر می بینیم و میدانیم جزا بر وفق استحقاق ان برسانیم و این از برای آن فرمود تا مکلفان
متنبه و متیقظ شوند و غافل و بیخبر نباشند بدانند که بر ایشان رقیبان و نگاهبانان اند افعال را از سر موی نکنند
و کرانی کاری پیش نگیرند که خدای گواه است بر آنچه ایشان در آن شروع مینمایند و از وی غایب نشوند و دور
از اعمال ایشان مثقال ذره هم نه همورچه بر نشد در آسمان و نه اندر زمین و نه کهتر از آن و نه بزرگتر الا که در
کتاب روشن نوشت و ثبت کرده باشند و آن کتاب لوح محفوظست با صحایف اعمال ایشان اما بدانید و آگاه باشید
دوستان خدا را هیچ خوفی و ترسی نباشد و ایشان نترسند و وقتی که دشمنان خدای از عذاب بترسند ایشان اندوه
گین نشوند آنها که این پایه دارند و این منزلت یافته اند کیستند سعید بن جبیر گفت از رسول الله پرسیدند که

من اولياء الله فرمود اولياء خدا آنانند که بدر ایشان لطف بود و چون مردمان ایشان را ببینند خدا را یاد نمایند
خبر گوید که از رسول الله شنیدم که فرمود خدا را بندگانی اند که ایشان پیغمبران باشند و نه شهیدان پیغمبران
و شهیدان را بر ایشان غبطه بود روز قیامت بمکان ایشان از خدای گفتند یا رسول الله ایشان کیستند تا ما ایشان را
دوست داریم فرمود آنانند که با یکدیگر دوستی نمایند برای خدای بی آنکه میان ایشان خویشی و رحمی بود و نه آنکه مالی
بیکدیگر دهند والله که روی ایشان نور تابنده بود و ایشان بر منبرهای نور باشند چون مردمان بترسند
نترسند و چون مردمان اندوهگین باشند ایشان نباشند و این آیه بخواند الا ان اولياء الله لا خوف عليهم
ولا هم يحزنون و از حضرت امیر المؤمنین علی پرسیدند فرمود ایشان آنانند که بوده باشند شبها نه برای
ایشان آب میرود و باز غرقهای ایشان که دیده باشند روی ایشان زرد شده و از گرسنگی که کشیده باشند
روزی داشته باشند شکمهای ایشان باریک شده باشد و از تشنگی لبهای ایشان خشک شده باشد
الذين آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى في الحيوة الدنيا وفي الآخرة لا تبديل لكلمات الله ذلك
هو الفوز العظيم ولا يحزنك قولهم ان العزة لله جميعا هو السميع العليم آنانکه بگرویدند
و ایشان پرهیز کنند لهم مر ایشان را بشارت ده در زندگانی دنیا در آخرت بدل کردن نبود مر سخنان
خدا را آن است رستگاری بزرگ و لا اندوهگین مکناد ترا گفتار ایشان بدرستی که عزت مر خدا را است
جمله او است شنوای دانا بیان حق عز وجل فرمود آنانکه گرویدند بخدا و رسول خدا و رسول و بآیات کتاب
خدای ایمان آوردند و از خدای ترسند و از نواهی اجتناب نمایند و دگر معاصی نکردند و با او امر کار نمایند جبرئیل
که رسول الله را پرسیدند که ولی خدا کیست فرمود هذا ولی الله و دست بر دوش امیر المؤمنین کذا در کله
خدای این مرو است و دوستی کنید با او اگر چه کشنده پدر و برادران شما باشد و باجماع امت این دو خصلت که خدای
در این آیه ذکر فرموده است بوجه مزید و تفضیل آنحضرت را حاصل بود او را از این سبب ولی الله گفتند را ایمان
سابق بود و در تقوی مقتدا بود او را اول امیر المؤمنین و امام المتقین گفتند پس او را و دوستان او را او بشارت
او را این بشارت دادند که لهم البشری مر این مومنان و متقی و پرهیزکاران مهتدی را بشارت است در
زندگانی دنیا و در آخرة و بشارت در دنیا چیست آنکه عباد بن الصامت گفت که از رسول الله پرسیدم

فرمود

حدیث رسول الله در شأن حضرت علی علیه السلام

فرمود الرؤیا الصالحة یرها المسلم او یری له خوابی نیکو باشد که مرد مسلمان ببیند خود یا از برای او ببینند و بشارت
آخرت بهشت است زهی بشارت که بشارة دنیا آنست که فرشتگان دهند بنده را در وقت مرگ گویند لا
تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون و بشارة آخرت آمدن فرشتگان است باستقبال مومنان
و بشارة ایشان آنست که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و بشارة دنیا آنست که بر زبان پیغمبر است و بشر
الذین آمنوا و بشارة آخرت آنست که در جزاء اعمال ایشانست و اما من اوتی کتابه بیمینه پس فرمود لا
تبدیل لکلمات الله خدا را تبدیل نیست وعدهای خدای را خلفی و تغییری نیست ذلك هو الفوز العظيم این
کرامت مر متقیان را فیروزی عظیم و ظفری بزرگوار است پس رسول الله را خطاب فرمود و تسلی و دلداری داد
فرمود ای محمد باید که ترا دل تنگ و اندوهگین کرد انداز گفتار ایشان در تکذیب تو و تدبیر ایشان در ابطال کار
تو من که خداوندم با تو ام و عزه و غلبه مر خدا را است دوستان او عزیز باشند و غالب و دشمنان او ذلیل باشند و
مغلوب ای بر دشمنان تو غلبه کند و ترا بر ایشان ظفر دهد انا لننصر رسلنا او وست شنوای با قوال ایشان
باقوال و احوال و افعال ایشان آنچه گویند شنود و آنچه اندیشه و بر آن عزم نمایند داند عجب این خطاب تا
دید الا ان لله من في السموات ومن في الارض وما يتبع الذين يدعون من دون الله شركاء
ان يتبعون الا الظن وان هم الا يخرصون هو الذي جعل لكم الليل لتسكنوا فيه والنهار
مبصرا ان في ذلك لايات لقوم يسمعون ای محمد بدرستی که مر خدا را است آنچه در آسمان
و آنچه در زمین است و پیروی میکنند آنها را که میخوانند جز از خدا انباز آن پیروی نمیکنند مگر گمان بود
و بدرستی که ایشان نیستند مگر دروغ میگویند هو الذي او خدایست که بکرد شما را شب تا آرام گیری
در آن و روز برای دیدن بدرستی که در آن نشانها اند مر قوم را که بشنوند بیان حق سبحانه و تعالی
بدانید و آگاه باشید که هرکه در آسمانها است و هرکه در زمین است از فرشتگان و آدمیان و پریان همه مر خدا
یراند همه بندگان و پرستاران او بیچون ایشان که عاقلان با غیر ایشان بندگان او باشند و بنده خدا
خدا نتوانند بود و این کافران که بدون خدای بتان را میپرستند و ایشان را شریکان میخوانند چه چیز را
که ایشان آنرا متابعت میکنند با خدای در خدائی و الهیت شرکت محال بود و ایشان جز متابعت ظن

وکان نمیکنند و این که از ایشان باطل است و ظن ایشان محال او ایشان بجز دروغ چیز دیگر نمیگویند پس فرمود
لتعلموا که شب را از برای شما آفرید و از الباس شما کردانید تا در وی ساکن کردید و آرام کیرید چون لباس پرده پوش
شبهم پرده پوشی دارد اللیل للعاشقین سربال او قانه سوم جای آرام و آسایش از رنجهای روز در سعی کردن
حوایج که اکر روشنائی شب همه روز بودی حرص تو را هلاک کردی که از عمل و رنج در سعی حوایج یا سودی چنان
شب را تاریک و روز را روشن و بینا کردانید تا درو اسباب معیشت تمام نمائی بدرستی و حقیقت که روز و شب آیاتی و
لآیات است قومی را که بشنوند و اندیشه نمایند و اعتبار کنند قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنی له ما فی
السموات وما فی الارض ان عندکم من سلطان بهذا اتقولون على الله ما لا تعلمون قل ان الذین
یفترون على الله الکذب لا یفلحون متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم العذاب الشدید بما کانوا
یکفرون کفتند کافران فرا کرفت خدا فرزندی پاک و منزه است و بی‌نیاز است و او راست هرچه در آسمانها و
زمین است نیست نزد شما هیچ حجتی بدین ای میگویید بر خدا آنچه نمیدانید قل بگو ای محمد بدرستی که آنها که بر بندند
بر خدا دروغ رستکاری نیابند و برخورداری در دنیا پس با ماست مرجع ایشان پس بچشانیم ایشان را عذاب
سخت بدانچه ایشان کافر میشوند بیان حق سبحانه و تعالی از کفتار بد کافران و کسانی که خدا را فرزند کفتند باز
مینماید و رد مینماید بر سه کروه بر مشرکان که کفتند الملائکة بنات الله و بر جهودان که کفتند عزیر ابن الله و
ترسایان که کفتند المسیح ابن الله و چنانکه حقیقتا این بر خدا روا نیست مجازش هم روا نباشد چون پسر و دختر
کرفتن بر آنکس روا بوده باشد که او محتاج بود و خدای عز و جل از این منزه است چنانکه فرمود سبحانه یعنی او منزه
است و دوم از آنکه در و کان بودند مثل این از آنکه حقیقتا این حدیث مواد این حیثیت کند چون فرزند هم جنس پدر
و مادر باشد و خدا را مثل و مانند و جنس نیست و مجازش را احتیاج میکند و هو الغنی و او توانکر بی‌نیاز است
از آنکه او راست آنچه در آسمانهاست و زمینهاست و همه از اوست و او راست و را بفرزند چه حاجت باشد پس خطاب
فرمود این جماعت را فرمود شما را آنچه میگویید هیچ حجتی و سلطانی و دلیلی و برهانی نیست و هر آنچه بی حجت و دلیل
باشد علم نباشد بلکه جهل باشد پس شما بر خدا چیزی میکویید که شما را بدان علم حاصل نیست چیزی میکویید که از آنچه
قل بگو ای محمد بکو آنانکه بر خدا افترا میکنند و چیزی که بر خدا روا نیست امید ندارند ایشان فلاح و ظفر نیابند و هرگز

دستکاری

رستکاری نبود ایشان را که این دروغ میکویند بر خدا و منفعتی حقیر دو روز دنیا که زود کذرد که باقی نماند و در عقب آن
رنجی مخلد و شقاوتی دایم بینند ثم الینا مرجعهم پس با ماست باز کشت ایشان پس بچشانیم ایشان را عذابی سخت بدان
کفر که ایشان آوردند و آن دروغ که بر خدا بستند واتل علیهم نبأ نوح اذ قال لقومه یا قوم ان کان
کبر علیکم مقامی وتذکیری بآیات الله فعلى الله توکلت فاجمعوا امرکم وشرکاءکم ثم لا یکن امرکم
علیکم غمة ثم اقضوا الی ولا تنظرون بخوان بایشان خبر نوح چون کفت مر قوم خویش را ای قوم
اکر بزرکست بر شما ایستادن و مقام کردن من بنیاد دادن من تنبیهای خدای پس بخدای توکل کردم جمع شوید در کار
خود و انبازان خود پس باید که باشد کار شما بر شما پوشیده پس حکم کنید بمن و مهلت و زمان مدهید مرا بیان حق سبحانه
میفرماید ای محمد بخوان بدین کافران خبر نوح پیغمبر و قصه او چون قوم خود را کفت که ای قوم اکر چنانست که بر شما بزرک
و کران می‌آید مقام کردن من در میان شما و یاد دادن من شما را آیات و علامات و دلالات بر یکانکی خدا و شما از بی سبب
قصد کشتن و برنجانیدن من کرده اید من بر خدای توکل کردم و اعتقاد کلی با او دارم شما دل بر کار خود نهید و عزم مصمم
کردانید بر کشتن من شما و شرکان شما در این کار هیچ فرو مکذارید از شرکا و انبازان و معبودان خود استعانت و یاری
طلبید پس باید که کار شما و قصد شما در اهلاک من مخفی و پوشیده نباشد پس آنکه بیاورید بجای من آنچه در دل دارید
از قتل و هلاک من و مرا هیچ زمان مدهید و این نوعی کفتست که ایشان را از آنچه نوح علیه السلام پیغمبر بود ملالت
اسلام آنکه نوح علیه السلام یا میدید و شکایت و قعقت بر سر ایشان ایستاده بود و ایشان را دعوت پیغمبر بود و از
خدای میترسانید و عذاب خدای را بایشان میداد و او را میزدند و جفا میکردند و او از دعوت کردن باز نمی‌ایستاد
کفتند تیر بر وانی کی ما او را ایکنیم کفتند کارنی کار خود بود و کرند ما تو را بکشیم تو بهر الحال نوح کفت یا قوم ان کان کبر
علیکم مقامی فان تولیتم فما سألتکم من اجر ان اجری الا على الله وامرت ان اکون من
المسلمین فکذبوه فنجیناه ومن معه فی الفلک وجعلناهم خلائف واغرقنا الذین کذبوا
بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة المنذرین ثم بعثنا من بعده رسلا الى قومهم فجاؤوهم
بالبینات فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل کذلک نطبع على قلوب المعتدین پس اکر بر کردید
شما پس نخواهم از شما هیچ مزدی نیست مزد من مکر بر خدا و فرموده شدم من که باشم از اول منقادان

فعلی الله

فكذبوه پس بدروغ داشتند اورا پس برهانيم ما اورا وانكه با او بودند در كشتي و بكرديم ما ايشانرا كاشتند كاني
وغرق كرديم ما انهارا كه بدروغ داشتند نشانهاي مارا پس بنگر كه چگونه باشد عاقبت بيم كنندگان ثم پس برانگيختيم
از پس او رسولاني با قوم ايشان پس امدند بديشان بحجتها ايشان نگرويدند بانچه بدروغ داشتند از پيش همچنين
مهر كذاشت بر دلهاي از حد در گذرندگان بيان از جمله سخن نوح عليه السلام است فرموده كه اي قوم اگر شما او
ميكرديد و وعظ و پند مرا نشنويد و من بدين پند اجري و مزدي نخواهم كه مزد من بر خداست و مرا فرموده اند
كه من از جمله مسلمانان و منقادان امر حق باشم و متابع راي شما نشوم پس خداي بازنمود كه با او چه كردند و او چه كرد
فرمود خداي قوم او را بدروغ داشتند و قصد كشتن او نمودند ما او را نجات داديم و كساني كه با او در كشتي بودند و ا(يشانرا)
خليفه كرديم يعني از ماندگان و قايم مقام ايشان گردانيديم و آن قوم كه با او نبودند در كشتي و ايشانرا كه تكذيب كردند او را
جمله غرقه گردانيديم بطوفان عام پس تا عاقبت كار آنكه ما ايشانرا انذار كرديم و ايشان قبول نكردند بچه انجاميد
و چگونه بود پس ما بعد از نوح فرستاديم پيغمبراني چون هود و صالح و ابراهيم و لوط و شعيب ايشان امدند و قوم
را ترسانيدند و آيات و دلايل و حجج اظهار كرده ايشان نيز همچنان كردند كه قوم نوح كردند از كفران و تكذيب
و ايمان نياوردند بانچه كافران پيشين تكذيب كرده بودند همچنين آنكه بر دلهاء ايشان مهر كذارديم يعني بخذلان آن سبب
اصرار ايشان بر كفر و عصيان ما نشاني كرديم بر دلهاي ايشان تا علامتي باشد مر انبيا را هم چنين مهر
بر دل انها كه ظالم و متعديان اند از فرمان ما در گذرند و از امر تجاوز نمايند ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ
وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ
مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا يُفْلِحُ
السَّاحِرُونَ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا
نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ پس برانگيختيم ما از پس ايشان موسى و هرون را بفرعون و اشراف و بنشانهاي
ما پس گردن كشي كردند و بودند قوم كافران فلما پس چون آمد بديشان حق از نزديك ما گفتند بدرستي كه
اين سحري روشن است قال گفت موسى آيا ميگوييد مر حق را انچه امد بشما سحر است اين و رستگاري نيابند
ساحران قالوا گفتند تو آمدي بما تا از انچه يافتيم ما بر ان پدران ما باشد شما را اين بزرگواري در زمين و نيستيم

ما شما را

ما شما را براست دارندگان بيان پس فرستاديم از پس ان پيغمبران موسى و هرون را بفرعون و قوم او با نشانها فرعون و قوم
دعوت كردند ايشان استكبار و گردنكشي نمودند و پا از حد خود بيرون گذاردند و ايشان با قوم مجرم و گناهكاران بودند
بكفر و عصيان اوردن چون موسى عليه السلام با ايشان امد و حق با ايشان رسيد از نزديك ما چون معجزه عصا و يد بيضا
و غير ان از نج و غير ان از نج و آيات چون معلوم ايشان شد دفعي نداشتند جز آنكه گفتند كه اين سحري است
ظاهر و جادوي است روشن و سحر انها معجزه باشد بروجه حيله تلبيس و هر كه سحر كند و معتقد صحت ان بود
كافر باشد و هر كه اعتقاد صحتش نكند فاسق باشد موسى عليه السلام ايشانرا گفت چون ايشان اين سخن گفتند
كه شما حق را كه بشما امد سحر ميگوييد و طعن ميزنيد مثل اين آيات و معجزات سحر باشد بسحر چه چگونه مار
واجد شود و هرگز انها كه جادوي كنند فلاح نيابند و ظفر نه بينند فرعون و قوم او بموسى گفتند كه تو امدي
تا باين سحر و جادوي ما را از طريقه و مذهب پدران بگرداني و ترا اي موسى و برادرت را بر ما بزرگي و پادشاهي
بود در زمين ما شما را باور نداريم و تصديق شما نكنيم و اين از و هر كس بهي كو دهمان انديشه الله و كان بود
در دل او باشد و اين از ان گفتند كه بيند اشتند عوض ايشان پادشاهي و جاري كند در زمين وَقَالَ فِرْعَوْنُ
ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ
مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ
الْمُجْرِمُونَ فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ
فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ و گفت فرعون بمن همه اوريد ساحر دانا فلما پس چون
امدند ساحران گفت ايشانرا موسى اندازيد انچه شما اندازنده كانيد فلما پس چون انداختند گفت
موسى انچه انداختند شما بدان سحر است بدرستي كه خدا زود باطل كند انرا بدرستي كه خدا زود با صلاح نياورد
تباهي كنندگانرا و حق و درست گرداند خدا حق را بسخنان خويش و اگر چه كاره اند كافران فما پس راست
شتند موسى مگر فرزندان از قوم او ترسيدن از فرعون و اشراف ايشان كه بفتنت افكند ايشانرا و بدرستي
فرعون هر انيه افراشته در زمين و بدرستي كه او از جمله گزاف كاران بود انچه از موسى ميديد فرعون
ميدانست چون روزگار ساحران بود و متعارف و معمول بود فرعون گفت رفتند بر اقطار ممالك او

ساحر بود آوردند نزد او فرعون حدیث موسی با ایشان کرد ایشان رفتند رسنها و چوبها ما را بکو و از دها صفت ابطل
بسیماب نزد موسی وردند موسی ایشان را گفت بیندازید انچه خواهید انداختن ایشان انداختند انچه داشتند
موسی انست که ان را حقیقتی نیست فرمود انچه شما اورده اید سحر است و خدای ان را زود باطل کرداند و هر کز
عمل مفسدان را باصلاح نیاورد و اصلاح ان نفرماید و ثابت دادیم و نداریم که نابود کرداند حق را حق کرداند
با دلیل و حجت بیان و باطل کرداند چون دلیل و بطلان ان ظاهر کرداند و اکرچه مجرمان کاره ان باشند چون موسی دعوت
قوم را بموسی ایمان نیاوردند الا جمعی از فرزندان بنی اسرائیل یعنی فرزندان قوم موسی و پدران ایمان نیاوردند از
ترس فرعون عبد الله عباس کفت ایشان ششصد هزار مرد بودند یعقوب علیه السلم با هفتاد و دو مرد در مصر امد
پس نسل فرزندان ایشان ششصد هزار شدند بعضی دیکر کفتند که ایشان جماعتی بودند که مادران ایشان از
بنی اسرائیل بودند و پدران ایشان از قبطی و کفته اند که مراد باین قوم فرعون است که از ایشان کسی ایمان
نیاورد الا جمعی اندک که اسیه بود و خربیل مومن ال فرعون و مشاطه دختران فرعون و دختر او و زن خازن فرعون
ایشان ایمان اوردند و ترسیدند از فرعون و قومش از انکه فرعون و قومش ایشان را در فتنه اندازند و از دین ایشان
برکردانند یا عذاب کنند ایشان را و بکشند و فرعون جباری بود قاهر در زمین و از جمله مسرفان بود از انکه از قدر و اندازه
خود در کذرند ۞ وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ ۞ فَقَالُوا
عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۞ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۞
وکفت موسی ای قوم اکر هستید شما بکروید کان بخدا پس بر او توکل نمایید اکر هستید شما منقادان فقالوا پس
کفتند بر خدا توکل کردیم ما ای پروردکار ما مکن ما را سبب ابتلا فتنه مر قوم ستمکاران را بیان موسی قوم خود را
استمالت نمود و فرمود ای قوم اکر چنانست که بخدای ایمان دارید توکل بدو کنید اکر شما مسلمانید چون حق مومن
و مسلمان انست باشد که بخدا توکل نماید در کارها و انکه بخدا توکل نماید مهمات ش کفایت کرده شود ایشان
جواب دادند که ما بخدا توکل کرده ایم پس دعا کردند که ای خدا ما را فتنه ظالمان مکردان و ما را [illegible]
رسان از دریای فتنه کافران مجاهد کفته که ما را بکناه ما بعلم ایشان عذاب مکن تا انکه ایشان کویند اکر
ایشان بحق بودندی ما را برحمت و فضل خود نجات ده از کافران بر جان ابو الضحی کفت که ایشان را بما دست مده

که کمان برند که ایشان بهتر از ما اند مفتون ما شوند و ما فتنه ایشان باشیم ۞ وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ
تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۞ وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا
إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ
عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۞ و وحی کردیم ما بموسی و برادر او بدرستی
که جای کیرید مر قوم خویش را بمصر خانها و بکردانید خانهای خویش را قبله و بپای دارید نماز او بشارت ده
مومنان را و قال و کفت موسی ای پروردکار ما بدرستی که بدادی تو فرعون و اشراف او را زینتی و مالها در زندکانی
ای پروردکار ما تا بر کردانند از راه تو ای پروردکار ما محو کن بر مالهای ایشان و سخت کن بر دلهای ایشان پس
نکروند تا ببینند عذاب دردناک بیان یعنی مسجد خود کیرید که در وی نماز کنید بیشتر مفسران بر انند که کفته اند فرمود
موسی را وحی کردیم برای قوم خود خانها کیرید در مصر و مسکنها سازید و خانهای خود را قبله خود کردانید
که چون فرعون مسلط کردید کفت تا مساجد قوم را خراب کردند و ایشان را منع از نماز کردند حق سبحانه و تعالی
وحی فرستاد که خانها را قبله و نماز کاه خود سازید عکرمه و مجاهد کفتند که ایشان در کنایس نماز کردندی
چون خایف شدند بفرمود تا در خانها نماز کنند و روی بکعبه اورند سعید جبیر کفت که مراد انست که خانها
برابر یکدیکر سازند پس فرمود واقیموا الصلوة و نماز بپای دارید و ای موسی بشارت ده به بهشت مومنان او
کفته اند که خطاب با محمد است و قال کفت موسی ای بار خدای تو فرعون و اشراف قوم او را مال و زینت
دادی از ضیاع و اسباب و لباسهای فاخر و حلیهای کرانمایه در دنیا بار خدایا از راه تو کم شوند
خداوندا مالهای ایشان سنک کردان و بند سخت بر دلهای ایشان که تا ایمان نیاورند الا وقتی که
عذاب دردناک ببینند و این وقتی کفت که او را طمع از ایمان ایشان منقطع کردید و خشم او بر ایشان
شد موسی این دعا کرد و هرون امین میکفت خدای حق سبحانه و تعالی دعا مستجاب کردانید و مالهای
فرعونیان را سنک کردانیدند از زر و نقره و انواع حبوبات و حیوانات از صامت و ناطق چهار پایان
ان همکی سنک شد سوال کنند کویند که ظاهر ایه دلیل است بر قول مجبره کویند که خدای بنده را اله تمکین
ضلالت و کمراهی ده و او مرید باشد جواب انست که معنی لیضلوا الا یضلوا باشد یعنی ای بار خدا

بالا فرعون این همه کردی تا ایشان ضال گشتند و ایشان خود ضال شدند چنانکه در این آیه است بیّن الله لکم
ان تضلوا و مراد اینست لئلا یضلوا و شاید که لام عاقبت باشد و معنی اینست که بار خدایا تو با فرعون و قوم این همه نعمت
کردی و ترا معلوم بود که عاقبت ایشان این خواهد بود که ضال و گمراه شوند و گفته اند لیضلوا دعاست بلفظ
امرهم چنانکه ربنا اطمس علی قلوبهم واشدد یعنی ای بار خدای گمراه کردند که وبال آن ضلال بر ایشان راجع شود
بود و گفته اند که معنی واشدد علی قلوبهم انست که ای بار خدای دلهای ایشان سخت گردان و ثابت دار تا هلاک
شوند و درین مالها مطموس شده و سنگ گردیده می نگرند غم بر غم و حسرت بر حسرت ایشان می افزاید و لا در فلا
یؤمنوا یعنی لن گفته اند یعنی هرگز ایشان ایمان نیاورده اند تا وقتی که عذاب معاینه ببینند و در آن وقت ایمان
باشد چنانکه در حال غرق فرعون ایمان آورده و قبول نشد ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی گفته که این لام عوض
است خدای تعالی آن مال که ایشان را داد بر سبیل عقوبت و عذاب داد بر کفر متقدم ایشان و این ایه مثل اینست که
فرموده و لا تعجبک اموالهم و لا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا و تزهق انفسهم وهم کافرون
پس موسی علیه السلام فرمود بار خدایا مرا معلومست که تو این مال و نعمت نه برای کرامت با ایشان بکرده بر سبیل عقوبت
ایشان در دنیا تا مفتون گردند و در قیامت از راه بهشت گمراه گردند بار خدایا این مالهای ایشان را نیست گردان
تا حسرتی باشد در دلهای ایشان و دلهای ایشان سخت گردان تا برین مال گروه میرند که در سابق علم تو است
که ایشان ایمان نیاورند مگر قیامت که عذاب ببینند و ملجاء شوند عذاب دردناک قال قد اجیبت دعوتکما فا
ستقیما و لا تتبعان سبیل الذین لا یعلمون و جاوزنا ببنی اسرائیل البحر فاتبعهم فرعون و جنوده
بغیا و عدوا حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل و انا من المسلمین
آلآن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیة و ان
کثیرا من الناس عن آیاتنا لغافلون فرمود خدای بحق که پاسخ کردیم خواندن شما این است با نشنیدید و
روی شما بر راه الله که تمام است چون موسی و هرون دعا کردند بگذرانیدیم بنی اسرائیل را بدریا پس در پی
ایشان آمد فرعون و لشکرهای خدای عز و جل فرمود ای موسی و هرون دعاء شما را مستجاب کردیم پس شما
خود باشید پس دعوت و اداء رسالت روید و صراحی کی فرموده اند سر و مقیم باشید و سر هیچ و صنایعت

راه ان

راه آن کسانی که نادانند و جاهلان باشند و جاوزنا ظلم و دشمنی تا چون دریافت او را غرق گفت فرعون بگرویدم
من بدرستی که امروز انست که نیست هیچ خدایی مگر آن خدایی که بگرویدند بنی اسرائیل و من از اول منقادانم
گفت جبرئیل اکنون ایمان آوردی و تو بدرستی که عاصی بودی تو پیش و بودی از تباهی کنندگان فالیوم پس امروز با
افگنیم ترا بالای زمین تا باشد مر آنها را که از پس تو باشند نشانی و بدرستی که بسیاری از مردمان از نشانهای ما هر
آینه غافلانند یعنی ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم و ایشان بسلامت گذشتند از دریا و فرعون و لشکر
او از پی ایشان از غایت حسد و عداوت و ظلمی که داشتند بموسی و قوم او چنان بود خدای حق سبحانه و تعالی
خواست که فرعون را هلاک نماید موسی را فرمود تا بنی اسرائیل را امر نمود تا رفتند بجمله حلی و جواهر قبطیان
با ایشان که مال مر موسیست گرفتند و اسب بر گرفتند خدای تا دو شب در آن کرد و ایشان حساب بر قبطیان غالب کرد
تا هیچ کس از دشمن بنی اسرائیل خبر نیافتند و ایشان سیصد و بیست هزار مرد بودند و آنکه هشتاد ساله بود در
نبود و آنکه بیست ساله بود در عدد نبود و آن شب هیچ سرایی نبود از قبطیان که دو سه کودک نمرده بود و بگروز که
برخاستند بمصیبت خود گرفتار شدند و از بنی اسرائیل یاد نمودند چون مشغول کفن و دفن بودند تا شب در آمد بخفتند
چون روز دیگر برخاستند انتظار میکشیدند بر سبیل عادت کس بامداد از بنی اسرائیل و کسی پدید نبود و از ایشان چون
سرهای ایشان رفتند کسی اندر نیافتند فرعون را خبر دادند فرعون گفت ان هؤلاء لشرذمة قلیلون چنانکه در
ایات از گفته او پس فرعون گفت تا لشکر جمع شدند با هزار هزار مرد سوار گفت محمد بن کعب بیرون زرنگهای دیگر
گفته اند که در لشکر او صد هزار مرد اسب سیاه بود و آن جماعت خواص فرعون بودند و این صد هزار مرد جمله
جامهای سیاه و اسبان سیاه بیرون از رنگهای دیگر چون فرعون شیوه و شعار او جامه سیاه بود و
لشکر موسی بود و موسی بر ساقه چون بکنار دریا رسیدند مقدمه لشکر فرعون با ایشان رسید هفتصد هزار
مرد بودند با سلاح چون قوم موسی ایشان را دیدند گفتند ای موسی چاره چیست از پیش دریا و از عقب لشکر
اگر مقام کنیم کشته شویم موسی علیه السلام فرمود کلا ان معی ربی سیهدین یعنی حقا که با منست پروردگار
که هدایت کند او راه نماید درین حال خدای راه نماینده بموسی وحی کرد که عصا بر دریا زن چون موسی عصا بر زد
بر دریا دوازده راه خشک پدید آمد بعدد اسباط بنی اسرائیل هر سبطی بر راهی اهل دریا شدند چون باره راه

ما خبري از بني اعمام خود نداريم شايد غرق شده باشند خداي جل و علا فرمان داد تا كوه‌هاي آب از طاق شدند ايشان
يكديگر را ميديدند چون ايشان همگي داخل دريا شدند فرعون بكنار دريا رسيد با گروه لشكر چون آن حال ديد بكنار دريا متطلع گرديد
ترسيد چون دانست كه از آيات خداست او ميگفت بايد رفتن و تابعان ميگفتند بايد رفتن كه جبرئيل عليه السلام آمد
ماديانى سوار بود در پيش اسب فرعون و آن بدريا رفت اسب فرعون از پي ماديان رفت و فرعون اسب را نتوانست
داشت و ميكائيل برساقه لشكر فرعون ميراند تا جمله را بدريا آورد چون آنان همه از دريا بدر رفتند و ايشان جمله در اندرون دريا
ديدند خداي عظمت جلاله آن طاقهاي آب را بر زد و دريا بحال خود رفت و سود نداشت از خود گرفت فرعون چون هلاك بديد حتي
اذا ادركه الغرق گفت ايمان آوردم بخداي بني اسرائيل و هيچ خدائي نيست الا آن خدائي كه بني اسرائيل باو ايمان آوردند و من از جمله
مسلمانم جبرئيل پاره از گل دريا بر دهن او زد و گفت الآن وقد عصيت قبل اكنون ايمان آوردي و پيش از ين از جمله مفسدان
بودي چون جبرئيل موسي را خبر داد بهلاك فرعون و موسي قوم را خبر داد گفتند كه ما را چون معلوم گردد كه فرعون غرق
گرديد حق سبحانه و تعالى فرعون را با سلاح كه داشت بر روي آب آورد و امواج بساحل دريا انداخت و بني اسرائيل او را ديده
باشند اينست كه ميفرمايد فاليوم ننجيك ببدنك ما امروز برياري افكنيم از زمين با تن بي روح تو كه پوشيده تني و آن زره
بود از زر ساخته تا او را باز شناسند و بدانند و تو كه آيتي را كه از پس توانند عبرتي و علامتي باشي يعني بني اسرائيل را كه
دليل ايشان چنان بود كه فرعون ازان برتر است او نه باشد كه در دريا غرق گردد و او را بكنار انداخت تا مردمان را عبرتي باشد و
ان كثيرا من الناس عن آياتنا لغافلون بسياري از مردمان از آيات ما غافل اند ولقد بوأنا بني اسرائيل مبوأ صدق
ورزقناهم من الطيبات فما اختلفوا حتى جاءهم العلم ان ربك يقضي بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون
فان كنت في شك مما انزلنا اليك فاسأل الذين يقرءون الكتاب من قبلك لقد جاءك الحق من ربك
فلا تكونن من الممترين ولا تكونن من الذين كذبوا بآيات الله فتكون من الخاسرين بدرستي كه ما جاي داديم
فرزندان يعقوب را جاي دادن نيكو روزي داديم ما ايشان را از پاكيها پس خلاف نكردند تا آمد بديشان دانش بدرستي كه
خداي تو حكم كند ميان ايشان روز قيامت در آنچه ايشان خلاف ميكنند فان پس اگر باشي تو در شكي از آنچه فرو فرستاديم
بسوي تو پس بپرس از آنكه ميخوانند كتاب را از پيش تو بدرستي كه آمد بتو حق از پروردگار تو پس مباش از جمله شك كنندگان و مباش
از آنها كه دروغ داشتند نشانهاي خدا پس باشي از جمله زيانكاران بيان ما جاي داده ايم فرزندان و فرزندزادگان يعقو

جاي

جاي پسنديده كه آن بيت المقدس است و شام با زمين مصر است كه پس از هلاك فرعون خداي عز و جل مصر را
بني اسرائيل داد و بميراث و گفته اند زمين اردن و فلسطين بود و آن زمين مقدس است كه خداي تعالى آنرا با ابراهيم و داود
و فرزندانش وا ايشان ارزاني كرد روزي كرديم از چيزهاي پاك و حلال اسپاني جهودان كه فرزندان و فرزند زادگان ايشان بود
خلاف نكردند تا وقتي كه با ايشان آمد علم يعني ادله و حجج كه دلالت بصحت نبوة رسول ميكند و شايد كه مراد باين علم معلوم باشد
يعني خلاف نكردند در نبوة محمد تا آن وقت كه محمد معلوم ايشان بود صحت نبوة او و با ايشان امر او ايشان او را دانستند و بنعت
او را ميدانستند از آنكه نام و نعت او در توريت و انجيل خوانده بودند چون آمد در وي خلاف كردند بعضي گفتند كه اوست
ايمان آوردند و بعضي همچنان بر كفر اصرار نمودند خداي عز و جل فرمود اي محمد بدرستي كه خداي تو روز
قيامت در ميان ايشان حكم كند در آنچه ايشان خلاف ميكنند وان كنت في شك اگر چنان باشد كه تو در شك باشي
خطاب بتو است و مراد امت اوست يا خطاب با هر يكي بوده باشد از مخاطبان بعضي از مفسران گفته اند كه سبب نزول
آن بود كه كفار قريش گفتند كه قرآنرا شيطان القا بمحمد ميكند كه او را ميگويند جماعتي از كفار و غير وي
حق جل و علا اين آيه فرستاد و بعضي گفته اند كه اين بمعني ماست يعني آنكه تو در شك نيستي از آنچه ما بتو فرستاده
ايم از قرآن و از كساني بپرس كه ايشان كتاب ميخوانند تا ترا بصيرت گردد چنانچه ابراهيم گفت ليطمئن قلبي و سؤال
ميخوانند كه آن علماء جهودان و ترسايان اند چون عبد الله سلام و بحيرا راهب فرمود از ايشان بپرس تا آگاهي
دهند و بگويند كه اين كتاب از خداي است و بر آن معني كه مراد امت است معني آن باشد كه اگر شما در شكيد از
آنچه ما بشما فرستاده ايم از علماء اهل كتاب بايد پرسيد تا ايشان بگويند و از حق خبر دهند بدرستي كه حق بتو آمده
است از خداي تو و تو از جمله شك كنندگان مباش و وجهي ديگر آنست كه اين شك مشروط است و مشروط
باشد بر شرط چون شرط نباشد مشروط هم نباشد پس چون اين آيه آمد رسول الله فرمود ما كنت شاكا
ولا اسئل او اين وجه خوب است ولا تكونن و مباش از آنها كه ما را تكذيب ميكنند تا آنكه تو نيز از جمله زيانكار
باشي ان الذين حقت عليهم كلمة ربك لا يؤمنون ولو جاءتهم كل آية حتى يروا العذاب
الاليم فلولا كانت قرية آمنت فنفعها ايمانها الا قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي
في الحيوة الدنيا ومتعناهم الى حين بدرستي كه آنها كه واجب شد بر ايشان سخن وعيد پروردگار تو

ولو و اگر ابری بر ایشان هوا نیز تا ببینند عذاب دردناک فلولا پس نبود نه هیچ اهل دهی که بگرویدندی که شهری
کرده باشد ایشان را مگر قوم یونس چون بگرویدند برداشتیم ما از ایشان عذاب خواری در زندگانی دنیا و برخورداری
دادیم ما تا هنگامی **بیان** آنانکه ثابت و واجب شد بر ایشان و سزاوار گشت سخن خدا و کلمهٔ او و حق ایشان
ان کلمه که در لوح محفوظ است و فرشتگان را بدان خبر داده است که ایشان ایمان نیاورند و در کفر بمانند
ای محمد ایشان هرگز ایمان نخواهند اورد و دیگر یاد اورد ایمان ایشان بعضی گفته اند که مراد بکلمه لعنت است
کافران را و سخط و خشم اوست بر ایشان ابن عباس گفت کلمه قول اوست و لوح محفوظ که فلان لا یومن
از انجا که کفر او معلوم بوده باشد و دیگران گفتند که کلمه اوست مر ابلیس لاملان جهنم منک و ممن تبعک
منهم اجمعین ولو جاءتهم و اگر بیاید بایشان همه آیتی و دلالتی که ممکن باشد ایشان را و دران لطفی نخواهد بود
و ایمان نخواهند اورد تا وقتی که عذاب دردناک ببینند ایمان اورند و ان ایمان سود ایشان نکند چنانکه فرعون را
پس وجه حسن تکلیف ایشان بایمان همان وجه حسن تکلیف مومنان است و ان تعریض ثواب است چون او تعریض
تعریض باشد و از او قبول باشد تاوان برو بود نه برخدای پس فرمود فلولا هیچ اهل شهری و اهل دهی
نبود که ایمان اوردند چون عذاب معاینه دیدند و ایمان ایشان سود داشت و از عذاب نجات یافتند الا
قوم یونس که ایشان چون علامات عذاب معاینه دیدند خدای حق سبحانه و تعالی از ایشان کشف کرد و دور
عذاب دنیا از ایشان دفع نمود و مهلت داد و متع کرد ایشان را تا وقتی که زمانی دیگر و شاید که مراد از این حین تخصیص باشد
کافران را با ایمان آوردن و معنی چنین باشد که چرا شهری از این شهرها که ما ایشان را هلاک نمودیم ایمان نیاوردند
پیش از انکه معاینه ببینند عذاب را تا ایشان را ایمان قبول بودی و عذاب از ایشان دفع شدی و ایمان ایشان را سود
کردی چنانکه قوم یونس یعنی هیچکس ایمان نیاورد الا قوم یونس القصه چنان بود که خدای عز و جل
یونس را بنبوت فرستاد در زمین موصل تا اهل نینوی را دعوت نماید چون دعوة فرمود ابا نمودند یونس بخدای
مناجات نمود خدای فرمود بگو ایشان را اگر ایمان نیاورید از امروز تا سه روز دیگر عذاب رسد یونس بدیشان
گفت و از میان ایشان رفت آن روز که وعده بود بامداد اثار عذاب پدید شد و ان ابری بود در دیارهای اتش گرد
ایشان در آمده وهب گفت ابری سیاه بود با دود سیاه که در شهرهای ایشان افتاد چون ان دیدند پادشاه را

خبر کردند

خبر کردند پادشاه فرمود که یونس را طلب کنند که او مرد راست است و هرگز از و دروغ نشنیده ایم و این علامت عذابست یونس را
طلب نمایید اگر در میان ماست ایمن گردید که عذاب نیست و اگر نباشد یقین دانید که عذابست طلب نمودند ایشان او رفته بود
پادشاه عاقل بود گفت طلب یونس برای ان بود که ما و شما باو ایمان اوریم تا عذاب دفع کرد چون او رفته است چاره
نیست بجز ان فرمود تا همه شهر بیرون رفتند از مرد و زن و پیر و جوان و چهارپایان را بیرون بردند و فرمود تا فرزندان را از مادران
جدا کردند و بچهای چهارپایان را از مادرها جدا نمودند و او جامه ملوکانه بینداخت و پلاس پوشید و مردمان جمله پلاس
پوشیدند و بیکبار ناله و فریاد و زاری در گرفتند و بچهای چارپایان از جدائی مادران بناله افتادند کودکان و مادران
و مردان از این وحشت بگریه افتادند غریوی برخواست پادشاه سر برهنه و پای برهنه روی بر خاک مالیدن گرفت و گفت
ای خدای یونس ما خواستیم تا یونس را وسیله سازیم او از شومی گناهان ما از میان رفته است اکنون ما بدرگاه تو امده
ایم و بتو ایمان اورده ایم خدایا برحمت تو بر بیچارگان و ضعفا و مرتبه یونس که این عذاب از ما بردار خدای از صدق ایشان عذاب
از ایشان برداشت عبدالله مسعود گفت صدق نیت ایشان ان بود که هر که مظالمی که در میان ایشان بود رد کردند
تا که مردی مرده بود و در ساقی کار کرده بود ان سنگ بکندند و بر سرای انکس برد صالح بن المری گفت پیری در میان ایشان
از بقیه علمای ایشان بود و گفت که ایمان اورید و خدای را باین نامها بخوانید یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی یا حی
محیی الموتی یا حی لا اله الا انت تا عذاب از شما دفع شود ایشان خدای را باین کلمات خواندند عذاب برحمت بدل شد پس گروهی
گفته اند خدای را باین نامها بخوانند در حاجات دین و دنیا باجابت مقرون کرده و چون عذاب از ایشان خدای جل جلاله برداشت
که یونس را طلب کنید تا بدو ایمان اوریم و یونس را از احوال قوم خبر بود امد بر سر کوهی شهر بجای دید گمان برده شد که مرده
شهر همه هلاک گردیده اند نگاه کرد شبانی گوسفند بسیار از شهر بیرون اورده بکوه برای چرانیدن یونس از او
گفت که مردم نینوا را چگونه گذاشتی گفت بخیر و سلامت اند گفت ای بار خدای ایشان هرگز مرا دروغ گوی ندانستند
تکذیب میکردند اکنون مرا بدروغ بیازمودند من که باور دارند از انجا رفت و روی در بیابان گذارد و ذلک قوله
وذا النون اذ ذهب مغاضبا تا بکنار دریا رسید جماعتی در کشتی می نشستند در کشتی در آمد و کشتی بسیار بود رفتند
الا این کشتی که نمیرفت پیری در ان کشتی بود گفت در میان ما بنده گریخته است تا او از اینجا بیرون نرود این کشتی نرود
و روایت دیگر انست که چون در کشتی نشستند دریا اشفتن گرفت و موجها متلاطم شد کشتیبان گفت در میان ما بنده

کر بخت هست یونس علیه السلام کفت ان بنده کریخته منم اکر سلامتی طلبید مرا باب اندازید کفتند تو سیمای صالحان داری
ما ترا باب اندازیم حاشا کفتند ما ترا باور نداریم تا احوال تو نیکو ندانیم چند بار قرعه زدند هر بار بنام یونس امد تعجب نمودند او را کرفته
که بدریا اندازند حق جل و علا نون را کفت که دریا بشنو مرا یونس که من شکم ترا روزی چند زندان او کنیم و او طعمه
تو نیست مکر با هیچ پوست و استخوان او بیازاری نون بکنار کشتی امد و دهن باز کرد اهل کشتی او را جانب دیکر بردند
باز امد انجا و دهان باز کرد تا هر جا بنشت کرد امد بر ماهی تا کاه دهان باز مینمود کفتند که در زیر این سری هست
انداختند و ماهی او را برد در خبر است که ماهی دیکر ان ماهی را فرو برد و ان ماهی را ماهی دیکر فرو برد و یونس در شکم ماهی
محبوس کشت و حق سبحانه و تعالی شکم ان ماهیان را بر وی چون ابکینه کردانید و ان ماهی در هفت دریا بکردید
عجایب هفت دریا بدید چون اواز تسبیح اهل دریا بشنید بموافقت ایشان کفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین و او چهل شبانه روز در شکم ماهی بماند خدای عز و جل فرمود تا یونس را بصحرا انداخت چنانکه
فنبذناه بالعراء وهو سقیم پس درخت کدو بر وی برویانید و سبز کردید بر و سایه افکند و یونس در سایه
ان درخت میبود و بز کوهی را فرستاد تا او را شیر میداد چون روزی چند درخت کدو اب نیافت خشک شد یونس دل
تنک کردید خدای عز و جل بدو وحی نمود که ای یونس برای درخت کدو دلتنک شدی برای چندین هزار مرد که
هلاک شوند دلتنک نمیشدی اکنون ایشان ایمان اورده اند و در ارزوی دیدار تواند یونس علیه السلام امد چون
بدر شهر رسید شبانی او را دید او را کفت تو چه مردی کفت من یونس بن متی ام کفت پادشاه و مردمان همه
در ارزوی تواند چرا در شهر نمیروی فرمود که بشهر نمیروم و چون تو بشهر روی پادشاه را از من سلام برسان
شبان کفت تو عادت مردم این شهر میدانی هر انکه دروغ کوید او را بکشند اکر از من بینه خواهند چه کویم فرمود این درخت
و این سنک کواه تواند شبان پادشاه را خبر داد کفت مردی بدین شکل و بدین هیبت دیدم کفت که من یونس بن
متی ام سلام من بپادشاه رسان پادشاه کفت که این کذابیست مدتی است که او را طلب میکنیم شبان کفت کواه
این درخت و سنکی کواهی میدهند پادشاه را عجب امد وزیر را با جماعتی از معروفان قوم کفت بروید اکر راست میکوید
نزد منزل ابیه کوینه کوشش برنید ایشان بدان مقام امدند شبان از سنک و درخت شهادت طلبید که یونس
در اینجا بود و بمن ملک را سلام رسانید کواهی دادند ایشان پادشاه را از این خبر دادند پادشاه دست شبان کرفت

وادرا

و او را بجای خود نشاند که این جای بتو سپردم و پادشاهی ترا است و خود بطلب یونس شتافت تا که او را دریافت
و عمر در خدمت یونس بسر برد و ان شبان چهل سال پادشاهی کرد • وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا
أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ • و اکر خواستی پروردکار تو هر اینه بکرویدندی انکه در زمین اند همه ایشان
جمله ای تو با کراه بر توانی داشت تا که باشند مومنان بیان اکر خدای تو خواستی که ایشان ایمان اورندی بسبیل
اکراه و اجبار هرچه در زمین است ایمان اورندی نه باختیار پس تو ای محمد میخواهی که مردمان را باکراه بایمان داری
تا ایشان مومن باشند تو این نتوانی و در قدرت تو نیاید خدای تواند و خدای بدین قادر باشد اما نکند برای انکه مادام
باشد اما نکند منافی حکمت و تکلیف باشد • وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى
الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ • قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ • فَهَلْ
يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ • ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا
وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ • و نبود هیچ نفسی که بکرویدی مکر بخواست خدا و بکند پلیدی
انها که در نمی یابند قل بکو ای محمد چشم دار بدیده که چه چیز است در اسمانها و زمین و چه بکار اید نشانها و بیم کنندکان
از قوم که نمیکروند پس ایا چشم میدارند مکر مانند روزهای انها که کذشتند از پیش ایشان بکو پس چشم میدارید بدرستی
که من با شما از جمله چشم دارندکانم ثم پس برهانیم رسولان خویش را و انها که باو بکرویدند همچنین واجب شد
بر ما برهانیدن مومنان بیان یعنی هیچ تنی را نباشد که ایمان اوردی الا انکه خدای او را تمکین نماید و اذن دهد
بعلم باشد یعنی هیچ کس ایمان نیاورد الا که خدای تعالی ان ایمان داند و خشم او و لعنت و عذاب او بر انکسانی باشد
عقل خود را کار نه بندند و عقل خود را استعمال نکنند و شاید که رجس بمعنی خذلان بود در مقابل لطف و تمکینی
یعنی خذلان کند و فرو کذارد کسانی را که ایشان ندانند یعنی اندیشه نکنند تا بدانند و بر کفر اصرار کنند انکه کفت که چه
سود کند ایات و دلالات و بیم کنندکان از پیغمبران ان قومی که ایشان ایمان نیاورند چون نظر نکنند در ان بر وجهی
متولد علم باشد یعنی ایشان را این ایات هیچ سود نکند پس فرمود که هیچ منتظر نمیباشید ایشان الا مثل
روزکار انها که پیش از ایشان بکذشتند از عذاب استیصال که بایشان رسید و خسف و مسخ و صاعقه و طوفان
یعنی هیچ نماند از دلایل و ایات که بایشان ... و اکنون عذاب مانده است که بایشان اید بکو ایشان را که منتظر باشید

عذاب را که من بنوانم از جمله منتظرانم پس فرمود ما هلاک باستحقاق کنیم اما نه آنکه هلاک کنیم و چون عذاب عام باشد
داریم و برهانیم پیغمبران خویش را و مومنانی را که ایشان ایمان آورده باشند همچنین حق است و واجب بر ما که
نجات دهیم مومنان را و برهانیم ایشان را از عذاب ● قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ
تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْ
أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ● وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ
فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ ● وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ
لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ● بگوای محمد ای مردمان اگر هستید شما در شکی
از دین من پس نمی پرستم آنها را که میپرستید از جز خدای ولیکن میپرستم خدای را که جان شما بستاند و او
شدم که باشم از جمله مومنان و آنکه اقم و آنکه راست دارد روی خویش سوی دین راست مایل از باطل بحق
و مباش از جمله انباز نهادارندگان و لا و مخوان از جز خدای آنچه سود نکند ترا و زیان نتواند رساند
پس اگر کنی تو پس بدرستی که آنگه از جمله ستمکاران باشی و اگر برساند خدا بتو زیانی پس بردارنده نبود
مکروه را و اگر خواهد بتو نیکی پس مر باز دارنده نبود مر فضل او را برساند بدان آنرا که خواهد از بندگان
خویش و اوست آمرزنده رحمت کننده ● بیان بگو جمله مردمان را اگر در شکید از دین من و صحت دین مرا
و آنکه اعتقاد من چیست بیان صحت آن بدانید که دین و مذهب من آنست که این بتان و اصنام را که شما
بدان خدایان را میپرستید من نمی پرستم و لیکن خدایرا میپرستم که شما را از نیستی آورده و جان از تن شما بیرون
آورد و او سزاوار آنست که او را بپرستید و از عقاب او بترسید و مرا فرموده اند که از جمله مومنان
و تصدیق کنندگان باشم توحید و یگانگی خدایرا و مرا گفته اند و آن اقم که راست کن و آن روی خود را بجز
از بی دینی و هست مسلمانی و جملگی روی خود با وی آور و این را باش یعنی رو بدین و کار دین کن از آزاد او رسالت
تمام نمودن با عبادت چنان کسی که روی بکاری کند و جملگی ور ایشد کمچون روی با او باشد جمله تن و دل
باشد و شاید که این معنی را محتمل بود که روی خود راست کن و آن بجانب کعبه که آن شعار دین حنیف است
یعنی دین راست و از جمله مشرکان مباش و مخوان و مپرست بدون خدای چیزیرا که نفع نکند ترا گر او را

پرستی نفعی و گزندی بتو نرساند اگر او را نپرستی زانکه جمادی است بیجان و مقدرت نباشد که اگر پرستی برود نخدای او را
و ضرری نتواند کرد پس تو از جمله ظالمان باشی و شاید که مراد به مخوان این باشد که نام الله بر ایشان اجرا مکن یعنی
کافران مکن و ایشانرا بنام خدا مخوان که ایشان ترا نفع نکنند و زیان نرسانند با آنکه اگر تو پرستی قبیح بودی
ایشان خدا را باید پرستید که اگر ترا آفتی و بلائی رساند از بیماری و نکبت ایشان کشف نتوانند کرد و کس در جهان
کشف نکند اگر خواهد که خیری و نفعی بتو رساند و بتو فضل کند هیچ کس فضل او و نعمت او را از تو نتواند که
واپس دارد این فضل و خیر و نعمت خویش برساند بانکس که او خواهد از بندگان او و مراد بفضل آنست که با او
واجب باشد از نعمت و احسان بل و تخییر باشد از آنچه که حکمت او اقتضا کند و اوست آنکه آمرزنده
بخشنده و بخشاینده است بر بندگان خویش ● قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ
فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ● وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ
اصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ● بگوای محمد ای مردمان بدرستی که آمد بشما حق از پروردگار
پس هر که راه یابد پس بدرستی که سود راه یافتن بر نفس او را بود و هر که گمراه گردد پس بدرستی که
گمراهی بر آن نفس بود و نیستم من بر شما کاران و پیروی کن آنچه وحی کرده میشود بتو و صبر کن تا
حکم کند شما را خدا و او بهترین حکم کنندگانست ● بیان بگو ای محمد مر این مردمان را که ای مردمان حق
آمد از خدا و شرع پیغمبر گار شما و آن قرآنست و شریعت که هر که بدین حق کار کند نجات یابد چون حق آمد
شما را عذری نماند و نه هیچ حجتی بر خدای هر که اختیار حق کرد و راه راست یافت آن راه راست از برای
نفس خویش یافته است و نفع آن با او راجع خواهد بود و هر که گمراه گردد و اختیار ضلالت کند و بال آن
و ضرر آن بر نفس او خواهد بود و از زیان نخواهد داشت و نبود بگو من وکیل شما و نگاهبان و موکل بر کار
شما نیستم تا فساد و صلاح حال شما از من پرسید مرا گفتند که برسان و رسانیدم و گفتند که بشارت ده و
بترسان بشارت دادم و بترسانیدم پس پیغمبر رسول الله خطاب آمد که متابعت نما تو و امت تو آنچیز را
بتو فرستاده اند تو ایمان ... مکن و اگر تو امیر بجا آید و در ادا و رسالت یعنی بتو ...
تحمل کن و صبر و شکیبائی ... حکم نماید میان بندگان و داد مظلومان از ظالمان بستاند

فانوا بحجة فرمایید چها دکو دند چون وقتتان در آید و تو با ایشان نصیحت و ظفر دهد و او بهترین حاکمان است چون
حکم حاکمان بظاهر باشد از انجا که جز ظاهر و احوال کی است که بر ظاهر و باطن حکم نماید چون ظاهر و باطن او
او علم دارد و حکم بجز بعدل و راستی نکند پس او بهترین حاکمان باشد **سوره هود این سوره مکی است صد و**
بیست و سه آیه است بعدد کوفیان و بیست و دو بعدد مدنیان و بیست و یک بعدد بصریان ابو
جحیفه روایت کرد رسول الله را گفتند اسرع الیک الشیب زود بموی شافت پیری فرمود شیبتنی سوره هود
واخواتها سوره هود و برادران او مرا پیر کردانید و اخواه سوره هود الحاقه و الواقعه و عم یتساءلون
وهل اتاک حدیث الغاشیه در حدیث ابی است هر که این سوره بخواند او را ده حسنه بدهند بعدد هر که
تصدیق کرد نوح و تکذیب کرد او را و هود و صالح و شعیب و لوط و ابراهیم و موسی را و از محمد بن باقر ع روایت
است هر که ادمنه این سوره بخواند روز قیامت او را در زمره پیغمبران برانگیزانند و حساب آسان کند روز قیامت
بج کناهی نباشد او را

بسم الله الرحمن الرحیم

الر کتاب أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ۝ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ
وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ
فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ۝ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ ۝ أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ
وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝ خدای روزی دهنده رحمت کننده الر ای انا الله اعلم این
کتابیست که حکم کرده میشود نشانهای او پس هویدا کرده میشود از نزدیک خدای محکم کار آگاه الا که نپرستید
مگر خدا را بدرستی که من از اینجا شما را ام از آن بیم کننده و بشارت دهنده و آن را که آمرزش طلبید
از پروردگار خویش باز آیید با و تا برخوردار کند شما را برخورداری دادن نیکو تا اجل نام نهاده و بدهد
هر خداوند فضل را فضل او اگر برگردید پس بدرستی که من میترسم بر شما عذاب روز بزرگ را سوی الله
بازگشت مرجع شما او بر همه چیزی تا در و تو ... بدرستی که ایشان دو تا میکنند
سینهها خویش را تا پنهان شوند از آن برای ... بپوشند جامهها خویش را

داند آنچه اینها نهان میکنند و آنچه ایشان آشکار میکنند بدرستی که داناست بس این سینهها **بیان** یعنی الر نام سوره است
کفته اند که نام قرانست یعنی این سوره یا این کتابیست که آیات او محکم کردانیده اند و او را نظم داده اند در و نقضی و خللی نباشد
و از فساد منع کرده اند ابن عباس گفت یعنی او را منسوخ نکردانیده اند بکتاب دیگر چنانکه با دیگر کتابها کرده اند پس الله
مفصل و مبین کردانیدند او را بحلال و حرام و شرایع و احکام و امر و نهی و ثواب و عقاب آیه آیه مفصل کردند بدلا
یل توحید و مواعظ و احکام و قصص چنانکه فلان را مفصل گفت و این احکام و تفصیل از نزد خدای حکیم است که او را
محکم کردانید بحسب حکمت خویش عالی و دانائی او و انرا بینی و شرح کرد بحسب علم خویش و این چرا کرد برای آنکه
نپرستید الا خدای را با خود درین آیات محکم و مفصل شما را فرموده که مپرستید الا خدای را من که محمدم شما را هم
بیم کنم و میترسانم از عقوبت او اگر عبادت او را نپرستید و بشارت میدهم بثواب دایم و نعمت سرمدی چون او را بپرستید
و باوشمارا و دیگر فرموده شما را که استغفار نمایید و از خدای خود آمرزش خواهید و دیگر آنکه او گردید و توبه
خالص کنید از کفر و معاصی تا شما را در دنیا از دنیا برخورداری نیکو دهد و ممتع کرداند تا وقتی که اجل مسمی یعنی وقت
وفات رسیده و خیر است که استغفار مال و عمر بیفزاید و در آخرت بدهد هر خداوند فضلی را در عمل جزاء فضل
او و از آن هیچ ناقص نکرداند و اگر نکند با بدهد هر نفسی افضل خود از نعمت و رزق در دنیا و جزا و ثواب در عقبا
اول بر وفق مصلحت و حکمت دوم بحسب استحقاق و معدلت و اول گفت که استغفار کنید پس بلفظ ثم اورد
عطف کرد توبه را چند وجه است یکی آنکه فرمود طلب مغفرت کنید و او را اشاره و مقصد شما از بدکیش
نمایید بر آن توبه کردن یعنی توبه بکنید تا بآن توبه بمغفرت رسید و وجهی دیگر آنکه استغفار نمایید تا ثواب یابید
و توبه کنید تا از شما عذاب ساقط کرداند دیگر آنکه خطاب با مشرکانست یعنی از شرک آمرزش خواهید پس بطاعت
بدرگاه او شوید دیگر از گناهان گذشته توبه کنید و عزم کنید که باز رجوع بگناه نکنید که صدیق هر دو توبه است
اید پشیمانی بر گذشته و عزم بر آینده دیگر آنکه استغفار کنید بر آن استقامت نمایید چنانکه فرمود ان الذین قالوا
ربنا الله ثم استقاموا اگر برگردید و روی از دین برکردانید مستوجب عذاب شوید و من بر شما از عذاب روز بزرگ
قیامت است میترسم میکنید و از کردارهای خود پشیمان شوید که بازگشت همه بخدا خواهد بود چرا بحث انچه کند
کرده باشد دهد و او بر همه ... نیز هم تا در باشد عبدالله مسعود گفت هر که او سینه

یکی بود نیز و اگر حسنه کنند ده و اگر بران سیئه که کرده باشد در دنیا عقوبتش نماید ده حسنه خالص اورا
بماند و اگر نکند یک حسنه برابر یک سیئه نماید و حسنه بماند برای او پس فرمود هلک من غلب احاده اعشاره
ای سیئاته عبد الله عباس گفت هر که احسانات بر سیئات زیادتی نماید به بهشت رود و هر که سیئات بر حسنات
زیادتی نماید بدوزخ رود و هر که احسانات و سیئات برابر باشد از اهل اعراف باشد مدتی و به بهشتش برند الا انهم
یثنون صدورهم بیان حالت منافقان مینماید سبب نزول آیة ابن عباس گفت که آیة در اخنس بن
شریق آمد و او مردی بود شیرین منطق و گفتار چون رسول الله را دیدی همه سخن نیکو گفتی و دعوی محبت وی
او و در دل آن نداشتی که بزبان گفتی عبد الله شداد گفت یکی بود از منافقان چون رسول الله را دیدی سینه
افکندی و روی تو سری تا روی پیغمبر را نه بیند و پیغمبر نیز او را نه بیند حق سبحانه و تعالی فرمود این منافقان
بکو آمد سینهای خود را در روزی از شنیدن قران تهی کردانند و منحرف میشوند تا قران نشنوند و کس روی ایشان
در ان خانه بیند و از تغیر روی دلیل نسازد و بر نفاق و چنانکه فرمود لیستخفوا منه تا پوشیده مانند از خدای
و پنهان شوند تا خدای رسول را و مومنان را بران اطلاع ندهد و بر نفاق ایشان آگاه نکرداند وقت بودی که جامه
بر سر کشید یعنی یعلم ما یسرون میداند آنچه ایشان پنهان میکردند و آشکارا میکردند و در علم او تفاوتی نیست میان
اسرار و اعلان ایشان که او عالم است و دانا است بآنچه در سینهاست وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ
رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ فِي
سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ
الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ
لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
و هیچ جنبنده در زمین نیست مگر که واجب است بر خدا روزی او و میداند آرامگاه او و ودیعت جای او همه نوشته
است در کتاب روشن و هو الذی و او آن خداییست که بیافرید آسمانها و زمین را در شش روز و بود و رود
برای بیازماید شما را که نیکوتر است بعمل و اگر گویی تو که شما برانگیختگان باشید از پس مرگ هر آینه
الا اله کافران نیست مگر سحری روشن و لئن و اگر ما باز داریم از ایشان عذاب را تا زمان شمرده هر آینه گویند

چه باز داشت او را بران ای محمد ان روز آید بدیشان نبود بگرداننده از ایشان و برسد بدیشان آنچه ایشان بدان استهزا مینمایند
بیان یعنی هیچ جنبنده نیست الا آنکه بر خداست رزق و روزی ایشان و علی وجوب را باشد چون خدای عز و جل
ضامن روزی ایشان گشته است و متکفل ان شده بتفضل گویی که چون مر اوی واجب شده است خدا انکه
بندگان او کنند و میداند ماوا و منزل و قرارگاه او را بشب و روز و آنجا که او را دفن نمایند مجاهد گفت مستقرها رحم مادر است
و مستودع صلب پدر ربیع گفت مستقرش ایام حیوة است و مستودعش چون درخاک کنند او را بعضی گفته اند
که مستقرش بهشت است بیانش قوله تعالی فی صفة الجنة حسنت مستقرا و مقاما این همه در کتاب روشن
لوح محفوظ است نوشته و مثبت کرده است با آنکه او عالم الذات است برای آن کرد تا فرشتگان را لطفی باشد که
ببینند یا آنکه شنوا اند از جمله مکلفان و هو الذی و اوست آن خدایی که بیافرید آسمانها و زمین را در مقدار شش روز
یا آنکه میتوانست که بیک طرفة العین آفریند تا بدانند که از ابتداء خلق کار بر نسق است تا بشنوند و بدانند
که کارها تا نی بتدبیر به است تعجیل نکنند و پیش از آنکه آسمان و زمین آفرید باد و هوا بود و عرش او بر آب
این همه که آفرید برای حکمت تمام تا زمین را مساکن بندگان خود کرده اند و آسمانها سقف ایشان و میانه با آن
کرده اند و در زمین بانواع نعمت بریشان کرامت فرماید و ایشان را بتحریص ثواب آخرت عاید و بیازماید شما را کدام
شما که عمل او نیکوتر و بهتر باشد و تا کدام است که اختیار ایمان و طاعت نماید و کدام اختیار کفر و معصیت کنند
و چون صورت تکلیف صورت امتحان و ابتلا داشت این آن تکلیف عبارت کرد از رسول الله از معنی این آیه
پرسیدند که لیبلوکم ایکم احسن عملا فرمود ای ایکم اورع عن محارم الله و اسرع فی طاعة الله یعنی کیست که پرهیز
کارتر است از معاصی و کارکننده تر است بطاعت و لئن و اگر گویی تو ای محمد مر این کافرانرا که شما را بعد از مرگ
برخواهند انگیخت زنده خواهند کرد و انید این کافران جواب این دهند که نیست این الا جادویی هویدا و اگر
و باطل و باین اشارت بقران کنند از آنجا که قران ناطق است بحشر و نشر و اگر ما عذاب را از ایشان تاخیر کنیم تا مدتی
معلوم ابن عباس گفته جمعی یک گفتند تا جماعتی معدود و شمرده که از پس ایشان آیند و معلوم از حال ایشان
آن بود که ایمان بیاورند تا عذاب بر ایشان واجب کرده و ایشان در وقت تاخیر عذاب گویند ما یحبسه چه
منع مینماید این عذاب را که محمد گوید از آمدن پس حق تعالی فرمود آن روز که عذاب با ایشان رسد کشف نباشد

که منع کند ایشان را از ایشان باز دارد و فرو دارد و حبط ایشان کند آنچه استهزا میکردند و افسوس میداشتند گفته اند که
عذاب آخرت است اگرچه بلفظ ماضی از آن خبر داد چنانکه در آیات دیگر فرموده وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ
نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ
لَفَرِحٌ فَخُورٌ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ وهر آینه اگر
چشانیم ما مردمان را از فضل خویش رحمتی پس برکنیم ما آن را از وی بدرستی که آن هر آینه بیند ناسپاس بود و لئن
اگر در چشانیم نعمتهای ذوی زیانی که رسیده باشد بوی هر آینه گوید برفت بدیها از ما بدرستی که او هر آینه شاد
شونده نازنده بود الا مگر آنها که صبر کردند و کردند کارهای نیک آن گروه ایشان را بود آمرزش و مزد بزرگ
بیان
میفرماید که چشانیم آدمی را از رحمت خویش نعمتی و رحمتی چون آن نعمت و رحمت از وی باز ستانیم مایوس و نا امید
کرد و کافر نعمت گردد و این وصف آدمی است که او در همه حال از حالات بقاعده خویش باشد و بر طریقه خود بود و
و در نعمت ناشکر باشد و بر محنت صابر نبود تا اگر ما بدو نعمتی کنیم بتفضل پس آن نعمت از وی باز گیریم از رحمت ما نا امید گردد
و چون آن نعمت باز دیگر باو رجوع کند امید او منقطع کرده ام و اگر ما او را نعمتی بچشانیم پس از سختی و تنگی که بدو رسیده
آن سختیها و شدتها از من برفت و این مصیبت و بدیها از من زایل گردید و او شادان و خرم شود و بطر و فخر
کردن پیش گیرد و بر مردمان بانچه خدای او را داده باشد فخر نماید الا آنانی که صابر باشند در محنت و شدت و صبر
نمایند و در نعمت شکر نمایند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و مندوبات و اجتناب منهیات ایشان آنکسانی باشند که
ایشان را باشد از خدای آمرزش مر گناههای ایشان را و بود مزدی بزرگ و ثواب بزرگ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ
بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ
نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ
وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ
بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ پس تو ترک کننده بعضی آنچه وحی کرده میشود بتو تنگ کرده
میشود بدان سینه تو برای آنکه میگویند چرا فرو نفرستاده بر وی گنجی یا چرا نیامد با او فرشته بدرستی که تو بیم کننده
و خدای بر همه چیزی کارساز است و وکیل است ای میگویند بر بافته است آن را بگو ای محمد پس بیاورید سوره مانند این

اَنْتُم

بیارید و بخوانید هر کلام که توانید و یاری از شما از جز خدا اگر هستید شما راست گویان فان لم یستجیبوا لکم پس اگر پاسخ نکنند شما را پس
بدانید که آنچه فرو فرستاده شد بعلم خداست و آنکه نیست هیچ خدائی مگر او پس آیا هستید شما منقاد بیان یعنی سبیل
و توبیخ کفار حق سبحانه و تعالی خطاب میفرماید برسول الله که ای محمد همانا که تو بعضی از این قرآن که بتو وحی میفرستد و دل
ترک خواهد شد از احتمال و هر زه که میگویند که چرا آنچه ما از و انواع میکنیم حاصل نمیشوند و چیزی بود که گنجی فرو نفرستاد
یا چرا با او فرشته نیست ایشان نمیدانند که تو دعوی پادشاهی و فرشته نمیکنی تا ترا گنجی باشد یا فرشته قرین و ملازم معین
تو باشد تو پیغام گذارنده و ترساننده بیش نیستی که از عقاب خدا ایشان را میترسانی و خدای تعالی بر همه چیز
وکیل است نگاه میدارد آنچه ایشان میگویند و بکند با ایشان آنچه سزا باشد تو کار خویش بجای آور و برسانیدن و
بترسان و از گفتار ایشان بالت ملال الکلب ینبح والقوافل تعبر پس فرموده که نه ایشان میگویند که این قرآن را
است و گفته است بگو ایشان را که اگر فرا بافته من باشد شما فصحای عرب ده سوره مثل آن بیاورید و بخوانید و
بیاری در خواهید آنانی را که میتوانید بیرون خدای از معبودان و همکاران خود را اگر راست میگویید در
معارضه قرآن خواهیم آورد چون با این همه فصاحت و بلاغت که شما راست عاجز میشوید از معارضه
آن معلوم میشود جمله عقلا را که آن سخن خدای است نه سخن محمد و در این دلیل است باعجاز قرآن و
صحت نبوت رسول الله چون او مردی بود عرب شریف ترین ایشان با اصل و نسب و عزیز ترین ایشان
بعزت و تربیت در میان ایشان زاده و پرورده و هرگز مشغولی نداشته و کتابی نخوانده و استادی ندیده امی
بوده و از اصل ولادت تا زمان در ایشانه و چهل سال بدین شیوه و طریقه بود چون دعوی نبوت کرد و از و معجزه خواستند
نمود معجزی که امیست از جنس کلام شما که دانید و شناسید الفاظ و معانی آن و چون نشنوید کان بدید که
مثل آن توانید گفتن چون اراده کنید شما امیر کرده گفتند ما فصحای عربیم و امرای کلامیم و زمام آن بدست
ماست چنانکه خواهیم گردانیم در وقت خطبه و شعر و وقت مثل از نظم چون خواستند که مثل آن آورند نتوا
نستند این دلیل اعجاز قرآنست بعضی گفتند که اعجاز قرآن از فرط فصاحت است چون کلام هیچ فصیح بان
نرسد و بعضی گفتند که وجه اعجاز او اسلوب مخصوص که نه شعر ماند و نه خطبه و بهیچ نوع از انواع کلام
نماند بعضی دیگر گفتند آنکه وجه اعجاز او صرفه است و آنکه خدای حق سبحانه و تعالی صرف کرد عرب را

از انکه مثل این قران اورند و سلسله عمل کرد از ایشان با انکه بیشتر زبان شنوا فتند و این در باب اعجاز بلیغ تر باشد و
مذهب متاخران اینست و سید مرتضی رحمه الله این اختیار کرد پس فرمود فان لم یستجیبوا لکم پس اگر ایشان
باشد که ایشان اجابت نکنند و معارضه قران نیاورند و ایشان از امیر نکردند اید شما و یقین باشید که اینچه ورود
فرستاده شد بعلم خدا و قدرة اوست یعنی چون در وسع شما نیست که معارضه او در برابر اینکه این نه کلام مخلوق
و محدثانست بلکه کلام خدای جهانست و جهانیان چون کلام خدای باشد دلیل صحت نبوة محمد باشد و
او در جمله مقالات و دعائی از جمله دعا اینست که لا اله الا الله نیست خدای مگر او توحید او حق است و غیر او
آوردن بدو ظلم است پس شما هیچ اسلام خواهید اوردن و گردن فرود آوردن مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا
وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا
النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر که میخواهد زندگانی دنیا را و زینت بدهیم
بدیشان عملهای ایشان در ان و ایشان در انجا باز نکاهانند اولئک انکروه الها اند که نیست ایشان را در اخرة
مگر اتش و باطل شد انچه ایشان ساختند در انجا باطل شد انچه ایشان میکنند بیان هر که همه رای او معروف
باشد بکار دنیا و زندگانی دنیا طلب نماید و زینت دنیا خواهد ما دنیا از و دریغ نداریم و بیا بدو دهیم و او بدین
مشغول کرده برای قیامت و زاد ان عملی نکند تنها در قیامت اورا ثوابی و جزائی نبود جز از انکه در دنیا
باو رسیده باشد و اگر وقتی کاری کند که صورة او خیر و حسنه باشد هم در دنیا جزای اعمال او تمام باو دهیم
تا او را فردای قیامت مستحق باشد و مزد من چنین باشد برای انکه حسنات او را یکی را ده و یکی را هفتصد
باد انست دهیم تا انکه کار ان در دنیا باو رسد و باقی ذخیره قیامت او باشد بیان این معنی قول رسول الله است
من احسن نقد وقع اجره علی الله فی عاجل الدنیا واجل الاخرة تا مراد باین ایه کیست بعضی گفتند
گفتند کافران اند برای انکه مومن طالب دنیا و طالب اخرة باشد و طالب اخرتش غالب باشد
بیانش اولئک الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار مجاهد گفت اصحاب ریا اند مسیحی گفت بعد بینه رتیم یکی
از اصحابه مو الف حدیثی رسول الله حدیثی کرد مرا رسول الله که چون روز قیامت باشد خلقان را
بحکومت حاضر اورد او کسی که بیشتر از خلق او را حاضر در ندسه کس باسلها و ال ورند مردی که قران

حفظ

حفظ کرده باشد او را گوید نه ترا توفیق دادم که قران اموختی گوید بلی فرماید که بدان عمل کردی گوید بار خدایا بدان
عمل کردم اناء اللیل واطراف النهار در اول شب و طرفهای روز گوید از کردی نه برای ان کردی تا مردمان گویند فلان قاری
است فرماید که ترا نصیبی نیست بس من پس صاحب مال را حاضر نمایند گوید ترا مال بسیار دادم چه کردی در دنیا گوید نفقه
کردم صدقه دادم فرماید که انچه باید کردی اما برای ان کردی تا مردمان گویند که فلان مرد سخی است پس چون مرد
گویند ترا نصیبی نیست تو بیک من بس شهید را اورند فرماید نه من ترا قدرة و قوة شجاعة دادم چه کردی در دنیا گوید بار خدایا
در راه تو جهاد کردم تا مرا بکشتند فرماید کردی ولی برای ان کردی تا گویند که فلان شجاع است تو کردی و ایشان گفتند پس
امر کرد تا هر سه را بدوزخ بردند ایشان اولین کسی باشند که بدوزخ در او روند پس راوی این ایه بخواند من کان یرید الحیوة الدنیا
وزینتها نوف الیهم اعمالهم فیها اولئک اردو باطل ما کانوا یعملون یعنی انکس که حیوة دنیا و زینت دنیا خواهد برای
ان کار کند ما انرا تمام باو دهیم در دنیا و از او هیچ چیز کاسته و ناقص نکنند چون در دنیا با ایشان دهند جزای عمل ایشان
ایشان را در اخرة هیچ چیز دیگر نباشد الا اتش دوزخ و انچه ایشان کرده باشند همه محیط کرده و او را اجرها داشت
از اعمال که بر وجه کرده باشد که ایشان را فرموده اند و چون چنین بود ان او غیر باشد و انچه ایشان کرده باشند باطل و ضایع
باشد أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا
وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ
مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ای اگر باشد بر حجتی از پروردگار خویش از زبان
در انید و گواهی دهند از قبل او و از پیش و پیش کتاب موسی امامی و رحمتی انگروه بگروید بدان و هر که
کافر شود بدان از گروهان پس اتش وعده جای او بود پس نباشد در شکی ازو بدرستی که ان حق است از پروردگار
دکار تو ولی بیشتر مردمان نمیگروند بیان حق سبحانه و تعالی میفرماید که هر کس که بر بینتی و حجتی و برهانی باشد از
خدای خویش برانکه دین اسلام دین حق است و از بینه و دلیل عقلست پیروی او میرود و گواهی که مر او از دوست او هر که
مقابل باشد و برابر شود با انکس که سر در دنیا کرده شود و طلب دنیا کند یعنی نباشد و میان ایشان فرق عظیم
و تفاوتی بسیار باشد ازانکه این شخص بر بینه و حجت و برهان است و انست خلافی نیست که رسول الله است
خلاف مفسران در شاهد ثانی است ابن عباس گفت جبرئیل است حسن بصری گفت مراد از ان رسول الله است

و بعضی گفته اند که مراد صورة رسول الله است و شمایل او چون هر که رسول الله را دید گواهی داد بر رسالت و چون هم
جاحد و معاند بود حسن ابن الفضیل گفت که این شاهد قرآنست و نظم و اعجاز او و این قول مضطربست اما قول
آنانکه گفتند که مراد جبرئیل است نیکو نیست چون فرمود و یتلوه شاهد و این ضمیر رسول الله است و جبرئیل
از رسول نیست و قول آنکس که گفت مراد قرآنست هم باطل است چون قرآن پس روی رسول الله نیست بلکه
رسول پس رو قرآنست و قرآن از او نیست و آنکه گفت مراد زبان رسول الله است باین که گفته اند زبان
مرد گواه باشد بر صحت دعوی و او اما النجه معتمد و نیکوست آنست که روایت کرده اند باسانید مختلف از مخا
و موالف که مراد بصاحب بینه رسول الله است و بشاهد امیر المؤمنین و ثعلبی امام اصحاب الحدیث در
تفسیر خود آورده است باسناد از کلبی و از ابو صالح از عبد الله عباس و هم آورده است بروایة دیگر باسناد
از حبیب بن ناسر ارادان گفت از امیر المؤمنین علی شنیدم میفرمود و الذی فلق الحبة و برء النسمة
بحق آن خدائی که در زمین بمین دانه شکافته و در رحم صورت نگارد که اگر از برای من وساده و بالشی گذارند و مرا بر آنجا
بنشانند حکم کنم در میان اهل توریة بتوریة و در میان اهل انجیل بانجیل و در میان اهل زبور بزبور و در میان
اهل قرآن بقرآن و هیچ مردی نیست از قریش که اسره بر سر او برود الا که من دانم در حق او این که او را
به بهشت برند یا بدوزخ برند مردی برپا خواست و گفت آیه تو کدام است یا امیر المؤمنین فرمود آیه افمن کان
علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه رسول الله است که بر بینه است و من آن گواهیم که از ویم و بروی
اویم و در کتاب فصیح الخطیب آورده است باسناد که روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام بر منبر کوفه میفرمود
که سلونی قبل ان تفقدونی فان العلم تفیض بین جنبی فیض الموج و استفاضا بپرسید از من پیش از
آنکه مرا نیابید به درستی که علم از پهلوهای من موج میزند و روان میشود اگر کسی باید بشما از هیچ گروهی یاغی و
دیگر از من بپرسید الا که من شمار خبر دهم بهادی ایشان و باغی ایشان و سایق و قاید ایشان تا بروز قیامت
ابن کوی برپای خواست و گفت ما ادعی مثل نبی و لا وصی چنین دعوی هیچ پیغمبری و هیچ وصیی نکرد دستور
تا بپرسم فرمود سل تفقها و لا تسئل تعنتا چیزی که بپرسی بپرسی تفقه بپرس و بپرس بتعنت مپرس
و چیزی بپرس که ترا بکار آید گفت چیزی بپرسم که مرا بکار آید فرمود بپرس گفت اخبرنی ما الذاریات

مراد از ذاریات خبر ده فرمود آن بادهاست گفت کدام الحاملات وقرا چیست فرمود ابرهاست گفت الجاریات یسرا چیست
فرمود کشتیهاست گفت المقسمات امرا چیست فرمود فرشتگان الله گفت خبر ده مرا از بیت المعمور فرمود خانه
در آسمان چهارم که هر روز هفتاد هزار فرشته در او توقف نمایند که تا روز قیامت نوبت باولیشان نرسد گفت خبر ده
از ذوالقرنین که پادشاه است یا پیغمبر فرمود نه پیغمبر بود و نه پادشاه بنده صالح بود خدا را دوست داشت و خدای
او را دوست داشت و برای خدای خلق را نصیحت نمود گفت خبر ده مرا که قرنهای او زر بود یا سیم فرمود
نه زر بود و نه سیم ولی او امر قوم را بخدا راه نمود بیک جانبش زر زدند رفت و دیگر باز آمد و قوم را دعوت
نمود بر دیگر جانب رویش زدند و در میان شما کسی هست که مانند اوست گفت مرا خبر ده که این آیه
در حق کیست که الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا فرمود هما الافجران من قریش بنی امیه و دیگر بنو
گفت مراد باین آیه قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا کیست فرمود اهل حرورا الله یعنی خوارج گفت خبر ده
مرا از مجره فرمود اشراج السماء و منها ینبط الماء المنهم گفت خبر ده مرا از قوس و قزح فرمود قزح
ملک که آن نام دیو است قوس خدای گو و آن امانست از غرق گفت خبر ده مرا از محاق ماه این نخوانند
و جعلنا اللیل و النهار آیتین فمحونا آیة اللیل و جعلنا آیة النهار مبصرة گفت خبر ده مرا
اصحاب رسول الله فرمود از کدام اصحاب گفت از عبد الله مسعود فرمود قرا القرآن ثم وقف عنده
یعنی قرآن بخواند و بر آن بایستاد گفت خبر ده مرا از سلمان فرمود ادرک علم الاولین و الآخرین و هو
بحر لا ینزح یعنی سلمان علم اول و آخر دریافت و او دریائیست که به سر نرسد و که ضمان کند تا لقمان
حکیم یعنی او مثل لقمان حکیم است و او از ماست که اهل البیتیم گفت خبر ده مرا از حذیفه الیمانی فرمود
کان عرافا بالمنافقین یعنی منافقان را نیک شناختی و مشکلات از رسول خدا پرسیدی و اگر از وی پرسید
عالم یابید گفت خبر ده مرا از عمار یاسر فرمود خالط الاسلام لحمه و دمه و هو محرم علی النار یعنی ایمان
بگوشت و خون او آمیخته باشد و حرامست باتش دوزخ و هر کجا حق رفتی او با حق رفتی گفت
اخبرنی عن نفسک یعنی مرا از خود خبر ده فرمود قال الله تعالی فلا تزکوا انفسکم یعنی خود را تزکیه
مکنید ولی هم خدای هم فرموده و اما بنعمة ربک فحدث بس بنعمت خدا حدیث کن فرمود اول و آخر

خارج وفرمود اذا سألت اعطيت واذا سكت ابتديت وبين جوانحي علم جم اولين كسي كه نزد رسول الله رفتي
من بودم واخر كسي كه بيرون امد من بودم وچون خواستم بياد ندوچون نخواستم ابتدا كردند ميان پهلوي من
علم بسيار است كفت از قران درحق تو چه امده است فرمود در سوره هود نخواني افمن كان على بينة
من ربه ويتلوه شاهد منه پس بر بينه بود از خداي رسول خداي بود ومن ان كواهم كه از وام
ابن اللوا كفت وحقك لا التمست احدا بعدك بحق تو كه از پس كس نروم مكر از پي تو واخبار درين
معني بسيار است قوله تعالى ومن قبله كتاب موسى واز پيش كتاب او يعني از پس رسول الله يا قران بود
كتاب موسي كه توريته است پيش رو ومقتدي ورحمتي ونعمتي اولئك يؤمنون به انانكه حال ايشان
اينست بلو يعني بر رسول الله يا بقران ايمان مي اورند يعني ابه اينست كه هر انكس كه بحجت وبرهانست
وبا دليل وبيان كه اسلام دين حق است مانند كسي باشد كه او را دليلي وحجتي وبرهاني وبياني نباشد
جهود ان كتاب توريته كه كتاب موسي است حجة ودر انجه مبين است كه اسلام دين حق است ودين
عقب ان كتاب عيسي كه انجيل است ايشان را كواهي عدلست پس اهل كتاب كه با حجت وبرهان اند چون
مشركان نباشند كه ايشان را كتابي وحجتي نيست پس ان ايشان ايمان اورند ومن يكفر به وهر كه بان
كافر شود وايمان نياورد من الاحزاب يعني از فعل مكه وكساني كه معاونت وياري ايشان كردند در عداوت
ودشمني رسول خداي جاي او دوزخ است والنار موعده وعده كاه اوست فرا كفت مراد باحزاب كفار اند
وبرلي ان ايشان را احزاب خواند كه تحزبوا على رسول الله اي اجتمعوا على عداوته ابو موسى اشعري
كفت كه از رسول الله شنيدم كه فرمود هيچ جهودي وترسائي نباشد كه نام من شنود وبمن ايمان
نياورد مكر كه جاي او دوزخ باشد من با خود انديشه كردم كه رسول الله اين از قران كويد طلب
كردن انديشه نمودم اين ايتم ياد امد كه ومن يكفر به من الاحزاب فالنار موعده كفتم صدق الله
وصدق رسوله پس خداي رسول الله را خطاب فرمود ومراد امت اوست فلا تك في مرية منه
مكر يا توا ازوى در شك مباش كه او يعني قران حق است واز خداي تو است ولي بيشترين مردمان نمي
اورند وباور نميدارند ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا اولئك يعرضون على ربهم

ويقول الاشهاد

ويقول الاشهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم الا لعنة الله على الظالمين الذين يصدون عن
سبيل الله ويبغونها عوجا وهم بالاخرة هم كافرون وكيست ستمكارتر از انكه بربافت برخدا
دروغ انكروه عرض كرده شوند بپروردكار خويش وكويند كواهان كروه انها اندكه دروغ كفتند بپروردكار خود
بدانكه لعنت خداي برستمكاران است الذين انها اند كه بر ميكردانند مردمانرا از راه خدا وميجويند انرا
كژي وايشان باخرت كافر اند بيان يعني كيست ستمكارتر وظالم تر از انكسي كه او بخداي دروغ فرا بافد و
حواله نمايد انچه لايق حضرت او باشد كويد كه زن وفرزند است ورا وظلم ودروغ وقبايح ازو جايز دارد
از اين كس ظالم تر وبيداد كر تر كس نباشد وظالم ان باشد كه چيزي را بغير موضع خود كذارد پس ايشان ظالم اند
كه اين معاملات نه بجاي خود كرده اند ايشان از خداي ايشان عرض كرده باز دارند روز قيامت كه جمله
خلايق ايشانرا ببينند وازايشان مطالبه كنند انچه كفته باشند ويقول الاشهاد وكويند انكساني كه كواه
وحاضر باشند از پيغمبران وفرشتكان كه اقوال ونويسنده اعمال انها اند كه ايشان انانند كه بر خداي دروغ كفتند
واو را شريك وفرزند بر بسته اند كه لعنت خداي برجمله ظالمان باد ان ظالماني كه مردمانرا از راه خدا
باز ميدارند وباغوا واكرى ان ميجويند واز او كژي صفت ميكنند وان راه راست است ميخواهند كه مردمان
را كج اورند وايشان خود بقيامت وسراي اخرة ايمان مي اورند وبدان كافر ميشوند اولئك لم يكونوا
معجزين في الارض وما كان لهم من دون الله من اولياء يضاعف لهم العذاب ما كانوا
يستطيعون السمع وما كانوا يبصرون اولئك الذين خسروا انفسهم وضل عنهم ما كانوا
يفترون لا جرم انهم في الاخرة هم الاخسرون انكروه نباشند عاجز كنندكان خداي را در
زمين ونبود مرايشانرا بجز از خداي هيچ دوستي مضاعف كرده شود ايشانرا عذاب نتوانستي نداوند شنيدن را
وانچه ايشان بينند اولئك انكروه انها اندكه زيان كار امدند تنهاي خويش وكم شد از ايشان انچه
ايشان بر مي بافتند حقا كه ايشان در اخرة ايشان زيانكاران باشند اين جماعت كه صفت ايشان كفت
خداي را عاجز نتوانند كردن واز خداي نتوانند كريخت ايشان در قبضه قدرت اويند وهر زمان كه خواهد بروهم
خواهد بكيرد وايشانرا ولي وناصري نباشد كه ايشانرا نصرت نمايد وياري دهد ولي ايشانرا امهال داده و

عذاب کرد تا عذاب ایشان زیاده کرد وان عذابی که نتوانستند صفت استماع نشنوند و چشم انوار نبینید **بیان** ما کانوا یعنی

نبودند که حق را شنوند و نتوانستند شنودن حق از انسبب که بر ایشان گران می آمد شنودن حق و دیدن

حق را نشنودند و حق نه دیدند فرا گرفت معنی ایه اینست که ایشانرا عذاب زیاده کرده شد بسبب انکه نتوانستند که حق

شنوند و نشنودند و ندیدند ایشان انکسانی اند که بتنهای خود زیان کردند یعنی کاری کردند که مستحق عذاب شدند

و هلاکت بخود آوردند سرمایه تن و جان که ایشانرا بود در باختند و بسود نرسیدند و از ایشان گم شد ان

دروغ که گفته اند حواله شفاعت باالهه و بتان میکردند و میگفتند که هؤلاء شفعاؤنا عند الله و چون

شهید بتان ایشان از ایشان نفعی و سودی نکند ایشان را هر اینه که ایشان در اخرة زیانکارترینان باشند

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بدرستیکه انها

که بگرویدند و کردند کارهای نیک و منقاد ان شدند بپروردگار خویش انگروه اصحاب بهشت باشند ایشان

در انجا جاویدان باشند مثل دو گروه چون نابینا و کر و بینا و شنوا انکسانی باشند مثل ایشان نیز نماید

بیان میفرماید انکسانی که ایمان اوردند و عمل صالح کردند با خدای خویش خشوع و خضوع و فروتنی کردند

عبادة و طاعت بجا اوردند و بر دین او راست ایستادند ایشان اهل بهشت اند دایم و همیشه پس مثل دو

مسلمان و کافر فرمود مثل کافر چون کوری است و مثل مسلمان و مؤمن چون شنوای و بینای هرگز

نابینا با بینا و ناشنوا با شنوا راست باشد یعنی راست نباشد پس بر سبیل تقریع و ملامت فرمود که ایشان

اندیشه نمیکنند تا بدانند که مؤمن با کافر راست نباشد چنانکه بینا و نابینا و شنونده باکر و مثل نهولی با

سایر که در وی تشبیه حالی اول باشد بحال دوم وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا

نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ

فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ وبدرستیکه فرستادیم ما نوح را بقوم او گفت نوح بدرستیکه من شمارا بیم

کننده روشنم الا که مپرستید الا خدای را بدرستیکه من میترسم بر شما از عذابی روز دردناک فقال پس گفتند اشراف و اکابر

کافر شوند

کافر شدند از قوم او نمی بینیم ترا مگر آدمی مانند ما و نمی بینیم ترا مگر انها که ایشان خوارترینان ما اند و نمی بینیم شمارا بر ما

تفضلی بلکه گمان میبریم شمارا از جمله دروغ زنان **بیان** بدرستی و حقیقت که ما فرستادیم نوح را بقوم او گفت

قوم شمارا بیم کننده ام و ترساننده و بیان کننده ام و وجه دیگر انست که ما فرستادیم نوح را بقوم او که تقریر توحید کند

و گوید که جز از خدای نپرستید که بر شما میترسم از عقاب و عذاب روز رنجاننده و بدرد اورنده چون نوح این سخن

گفت و رسالت برسانید جمعی از اشراف قوم او از انکه کافر بودند بر سبیل تعجب گفتند که ما نمی بینیم ترا الا آدمی مانند ما

و این برای ان گفتند چون گمان ایشان چنان بود که رسول الله باید که از جنس فرستاده شده باو نباشد

ایشانرا عجب می آمد گفتند که آدمی چگونه پیغمبر باشد و نیز گفتند که ما نمی بینیم ترا که پس روی تو کردند الا

انانی که خسیسان و فرومایگان در اول اندیشه و ابتدای کار یعنی بی رای و اندیشه پس روی تو کردند و

ما شمارا بر خود فضل و مرتبتی نمی بینیم بلکه گمان چنان میبریم که شما دروغ زنانید قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ

كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ

گفت نوح ای قوم من چه بینید شما اگر باشم من بر حجتی از پروردگار خویش و اورده بمن رحمتی از نزد من او

است بر شما الزام شما و شما از ان کارها نباید جواب داد نوح علیه السلام قوم خود را فرمود ای قوم چه می بینید

اگر بر من حجتی و برهانی و بیانی و بصیرتی باشم از خدای خود و مرا رحمتی داده باشد از نزدیک خود و ان

نبوة است پس ان رحمت باشد بر شما پوشیده و ما شما را ان الزام کنیم و باکراه و جبر براه دادیم و شمارا کاره

باشد از ان یعنی این برای انکه روا نباشد و تکلیف مانع این باشد وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا

إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ

وای قوم نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی نیست مگر بر خدای مزد من و نیستم من مانند

بیان که بگرویدند بدرستی که ایشان رسنده اند بپروردگار خویش و لیکن می بینم شمارا قوم نادانان

ای قوم من از شما بر انچه میگویم و پیغام میگذارم هیچ مالی نمیخواهم و مزدی نمیطلبم مزد من بر خدا

و ایشان که بمن ایمان اورده اند یقین میدانند که بثواب خدا خواهند رسید من ایشانرا نرانم و از خود دور

نکرده ام و این آن وقت بود که ایشان گفتند که ما را تنگ باشد از انکه بتو ایمان اوریم از انکه ما را در مقابل

این او باشی با بد نشین چه گاه این برت باشد ایشانرا از پیش خود بران تا بتو ایمان آوریم فرمود من ایشانرا
نرانم و دور نکردانم ولی شما را می بینم کروهی جاهل و نادانید ویا قوم من ینصرنی من الله ان طردتهم
افلا تذکرون ولا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول انی ملک ولا اقول للذین
تزدری اعینکم لن یؤتیهم الله خیرا الله اعلم بما فی انفسهم انی اذا لمن الظالمین ای قوم اکر
یاری کند مرا از خدای اکر برانم ایشانرا ای پند نمی کیرید و نمی کویم که نزد من است خزانهای خدا و ندانم غیب را و نمی کویم
که من فرشته ام و نمی کویم مر ایشانرا که حقیر می بینند چشمهای شما نمی دهد ایشانرا خدای نیکوئی خدا داناتر بدانچه
در تنهای ایشانست به درستی که من هر اینه از جمله ستمکاران باشم بیان هم از سخن نوح است یا قوم من ینصرنی
در جواب کافران قوم او چون ازو درخواستند راندن مؤمنان از نزدیک خود و دور کردن ایشان چنانکه کفار قریش
از رسول الله درخواستند تا خدای تعالی عز اسمه این آیه فرستاد ولا تطرد الذین الایة فرمود ای قوم من
که نصرت کند و که پناه خود کیرد از عذاب خدای و انتقام و اکر من ایشانرا برانم ای شما اندیشه نمی کنید تا بدانید و
معلوم شما کردد که ایشانرا از نزدیک خود نتوانید راندن و همچنین نمی کویم و دعوی نمی کنم که خزینهای خدای
نزد من است و من توانکر تر از شمایم تا شما بر من انکار کنید و دعوی غیب نمی کنم تا انچه از من از مغیبات
خواهید از من سوال نمائید کویید که از فلان چیز ما را خبر ده و احوال فلان ما را بکو انچه میکویم خبر
میدهم از مغیبات با علام علام الغیوب است و دعوی نمینمایم که من فرشته ام و این چنان بود که ایشان
اعتقاد کرده بودند که پیغمبر باید که از فرشته باشد کفتند چون دعوی نبوة میکنی دعوی ملک کرده باشی
فرمود من این نمی کویم و همچنین نمی کویم اما نرا که چشم شما حقیر دارد و چشم شما با بد که خدای ایشانرا خیر
نخواهد دادن چون من اندرون ایشان ندانم خدای عالم تر است بدانچه در سینهای ایشانست و از ایمان
در دل دارند از خیر و ایمان و کفر و عصیان بجنس انچه مستحق آن باشند با ایشان کار کند چه اکر من
چنین کنم چنین کویم از جمله ظالمان و ستمکاران باشم قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا
فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین قال انما یأتیکم به الله ان شاء وما انتم بمعجزین
ولا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم هو ربکم والیه ترجعون

ام

ام یقولون افتریه قل ان افتریته فعلی اجرامی وانا بریء مما تجرمون کفتند ای نوح بدرستی
که تو خصومت کردی با ما پس بسیار خصومت کردی تو با ما پس بیار بما بدانچه وعده میدهی اکر هستی تو
از جمله راست کویان قال کفت نوح بدرستی که آورد آنرا بر شما بار خدای اکر خواهد و نیستید شما
عاجز کنندکان خدای را و لا ینفعکم سود ندارد شما را نصیحت نمودن من اکر خواهم که نصیحت کنم شما را اکر
خواهد خدا و اکر خواهد که کمراه کند شما را اوست پروردکار شما و با اوست مرجع شما ام یقولون یا
میکویند ایشان افتری کرد بکو اکر من از خود افترا میکنم با او پس بر منست وبال آن و من بیزارم از آن جرمی که
شما میکنید بیان حق جل و علا از قوم نوح خبر داد فرمود که قوم نوح کفتند که ای نوح با ما جدل
آغاز کرده و بای زحمت پیوسته کذارده ما بتو ایمان نخواهیم آورد انچه تو ما را وعده میکنی از عذاب خدا
بیار اکر چنانکه راست میکوئی نوح علیه السلام جواب داد که آن بدست من نیست بلکه بفرمان خدا
است بیاورد آنرا هر وقت که خواهد و شما نتوانید منع آن کردن و خدا را عاجز کردن و غالب شدن تو
و شما را سود ندارد نصیحت کردن من چون خواهم شما را نصیحت کنم اکر خدای خواهد که شما را عذاب کند
اوست که خداوند شماست و پروردکار شما و مرجع و مآل شما با اوست و تواند بود که مراد بغوایت در اینجا
حرمان و خیبت باشد و غوایت در قرآن بمعنی عقاب آمده است فی قوله تعالی فسوف یلقون غیا
ای عقابا و معنی آیه آن بود که اکر خدای خواهد که شما را عقوبت کند بر کفر و اصرار نصیحت من شما را
سود ندارد و وجه دیکر آنست که قوم نوح جبر میکفتند و اعتقاد ایشان بود کفت نوح اکر
چنین است که شما میکویید که کفر کار بفعل خدای و خواست اوست نصیحت من شما را هیچ سود ندارد
پس فرمود ام یقولون یا میکویند ایشان که او افترا نمود و دروغ فرا بافت تا اینجا کلام قوم است ابن عباس کفت
قوم نوح بودند که کفتند انچه نوح میکوید دروغ است مقاتل کفت قریش بودند میکفتند که محمد این
قرآنرا از خود میکوید و دروغ بر خدای می بندد خدای او را فرمود که بکو اکر من از خود افترا میکنم کناه
و بزه و وبال آن بر منست بر شما نیست و من بیزارم از آن جرمی و کناهی که شما میکنید واوحی الی نوح
انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن فلا تبتئس بما کانوا یفعلون واصنع الفلک

بأعيننا ووحينا ولا تخاطبني في الذين ظلموا انهم مغرقون ووحي كرده شد بنوح كه امر شان است
كنم كه نكرود از قوم تو مكر انكه بكرويد پس اندوه مخور از انچه ايشان ميكنند واصنع وبساز كشتي را بنكه
داشت ما ووحي كرديم كه سخن مكن با من در حق انها كه ظلم كردند بدرستي كه ايشان غرق كرده شدند بيان
حق سبحانه وتعالى فرموده كه ازقبل من بنوح وحي امد كه اي نوح طمع از ايمان ايشان بردار كه ازاين قوم تو
هيچ كس ايمان نخواهد اوردن بخلاف انها كه ايمان اورده اند يعني ازانكساني كه ايشان ايمان متوقع است
جز اينها كه ايمان اورده اند كسي ديكر ايمان نخواهد اوردن تو اندوهكين مشو ودر رنج وسختي مباش
وغم مخور بانچه ايشان ميكنند چون اين وحي بنوح امد واز ايمان ايشان نااميد كشت بر ايشان دعا كرد
وفرمود رب لا تذر على الارض من الكافرين ديارا دعاي او مستجاب كرديد امر شد واصنع امر شد كه
كشتي بساز تا ما ترا از دشمن نكاه داريم واز انكه در ساختن كشتي چيزي بخلل اوري ما مي بينيم چكونه
ميسازي واكر خللي باشد بتو وحي كنيم وترا الهام دهيم كه چكونه ميبايد ساختن خداي حق جل وعلا اورا
فرموده كه بمثال سينه مرغي بايد ساخت ويصنع الفلك وكلما مر عليه ملأ من قومه سخروا
منه قال ان تسخروا منا فانا نسخر منكم كما تسخرون فسوف تعلمون من ياتيه عذاب يخزيه
ويحل عليه عذاب مقيم وميساخت كشتي را وهر كاه كه بكذشتي بدو اشراف قوم او استهزا كردندي او را
كفت نوح اكر شما استهزا ميكنيد بر ما پس بدرستي كه ما استهزا كنيم شما را چنانكه شما استهزا ميكنيد فسوف پس
زود بدانيد شما كيست كه ايد بدو عذاب بخواري وفرود ايد بدو عذاب دايم بيان از كشتي ساختن نوح حق
سبحانه وتعالى حكايت فرمود از قوم او انچه ميكردند وميكفتند فرموده كه نوح كشتي ميساخت وهر وقت
كه كروهي از قوم او بدو بكذشتندي بر وافسوس داشتندي واستهزا كردندي عبد الله عباس كفت كه نوح كشتي
را بدو سال تمام كرد درازي او سيصد كز وپهناي او پنجاه كز وبلندي او كه برخواسته سي كز واز
چوب ساج بود وسه صفه داشت در طبقه اول نوح بود وقوم او كه با او ايمان اورده بودند ودر
ميانين دواب وانعام وبهايم بود ودر صفه زيرين سباع ووحوش وهوام بود وچيزي كه ايشان را بكار
از طعام وشراب رسول الله فرمود نوح در ميان قوم خويش هزار سال الا پنجاه سال يعني نهصد وپنجاه سال

مقام

مقام كرد وقوم را بخداي دعوت نمود وپاسخ كار خداي عز اسمه فرمود تا درختي بنشاند چون اندرخت
بزرك كشت وسطبر شد حق عز اسمه قدرته فرمود تا انرا ببريد وازو كشتي بساخت مردمان بروي كذر
كردند وكفتند نوح خانه ميسازد براي زمستان تا سردش نباشد وديكري ميكفت انبار خانه ميسازد
وميكفتند بدانيد كه اين مرد ديوانه است بزميني ساده كشتي ميسازد وهيچ جاي دريا پيدا نه فهذا معني
قوله پس اين معني قول او است كلما مر عليه ملأ من قومه سخروا منه حق جل وعلا نوح را فرموده كه ان
بكو اكر امروز از ما افسوس ميداريد ما فردا از شما افسوس داريم چنانكه شما افسوس ميداريد زود بود كه بينيد
انكساني را كه عذاب بدو رسيد واو را هلاك كند ورسوا كرداند كفته اند زني كودكي خورد داشت بكواهي بر بلند
چون اب بسينه او رسيد كودك را بر كرفت واب چون بسر او رسيد كودك را بالا بر داشت رسول الله
فرمود اكر بر كسي رحم فرمودي خداي بران كودك رحم ميشد نقل زنده كردن عيسى سام بن نوح واحوال او وعلم
نوشته شد وعيسى سام را كفت مرا حديث كن از كشتي نوح كفت طولش هزار كز بود ودويست كز يعني جزاير
ودويست كز وعرضش ششصد كز وسه طبقه داشت در يكي دواب بود ووحش ودر ديكري طيور بود ودر ديكر
ادمي چون فضله وسركين بسيار شد بنال سد بر تحت خوك از و بديد شد بلكچف جمله پليد بها خوردند وچون
موش مردم مرا و بخجيد امت ماموره شد كه بيني شير بمال بمالد كربه از بهم رسيد واهنك موش كرد حوان
كفتند يا رسول الله بكو تا با ما بيايد بشهر ما از و حديث شنويم عيسى كفت با شما كي ايد او روزي در زمين نلايد پس
عيسى كفت عد باذن الله بفرمان خداي مجان شد كه بود عمر الايشي كفت كه نوح عليه السلم چون قوم را دعوت ميفرمود
كلوي او ميكرفتند وميفشردند تا بيفتاد وبيهوش ميشد چون بهوش امدي كفتي اللهم اغفر لقومي فانهم
لا يعلمون تا وقتي كه كار بر نوح سخت كرديد وبلا بنهايت رسيد وقومي كه امدي بنو بودي از پشينان تا
مردم بدوست كودك كرفته اوردي كفتي كه اين مرد ديوانه وجادو است اي فرزند نكو نا كفت او شنودي
ودعوت او را اجابت نكني چون كار با نجا رسيد او با خداي شكايت كرد وكفت رب اني دعوت قومي ليلا ونهارا
فلم يزدهم دعائي الا فرارا يعني نوح عم اسباب كشتي از چوب واهن ورسن پيش كرفت جبرئيل عليه السلم امد و
را اموخت كه كشتي چكونه بايد ساخت وچه بايد كرد وخداي حق سبحانه وتعالى سه سال تمام رحمهاي زنان را عقيم

کردانید تا پنج زن چون کشتی تمام شد او را فرمودند درون و بیرون کشتی را بکیر گفت و آن نشستن این وقت بود
که فرمان امد ان اب از تنور برجهاند که گفت حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ
زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ چون امد
فرمان ما و بجوشید تنور گفتیم ما در نشان در کشتی از هر صنفی جفتی و اهل تو مگر انکه پیش گرفتند بود بگفتار
و انکه بگرویدند و بگرویدند با او مگر اندکی بیان خدای جل وعلا فرمود چون فرمان امد با امدن آب و
بجوشیدن آب و بجوشیدن تنور یعنی آب از تنور برامد بعضی گفتند که تنور روی زمین است از امیر المؤمنین
علیه السلام روایت است که صبح آب برامد و بعض مفسران گفتند که تنور زنان بزی بود و ان تنور حوا بود از
ازسنت بمیراث بنوح رسیده بود خدای نوح را گفته بود که هر وقت که بینی که اب از تنور بجوشد تو و قومت
در کشتی نشینید چون آب از تنور برامد زن نوح دید نوح را خبر کرد و سدی و شعبی گفتند که نوح علیه السلم
کشتی را در مسجد کوفه ساخت و تنور که از و آب برآمد از جانب راست در کنده بود و خدای جل جلاله با مومن
اب از تنور علامت هلاک قومش کرده بود گفت که چون آب از تنور برامد ما نوح را گفتیم که بردار در کشتی
کذار از هر چیزی دو نر و ماده که از ایشان بنگرند و هر یکی را ازان دو زوج گویند و هر دو را زوجین گویند
فرمود از هر جنسی که ازان گزیر نیست جفتی بردار نر و ماده و اهل خود را هم در کشتی ار یعنی اهل دین
خود را مگر انکسی که بظاهر اهل بود و بباطن نااهل و زن نوح بود را لحله و پسر او کنعان که خدای عز و
جل از ایشان خبر داده بود که ایشان از انجمله اند که باب هلاک شوند کفر بر ایمان اختیار کردند و همچنین
انکسی که ایمان اورده را در کشتی نشان پس فرمود با و یعنی بنوح ایمان نیاورد الا اندکی گفتند انانکه در
کشتی نوح بود و زنی مومنه که داشت و سه پسر او سام و حام و یافث هر یک با زنی نوح پسران گفته که در
کشتی خلوة کنید حام مخالفت فرمود با زن خود مواقعت نمود نوح دعا کرد و گفت اللهم غیر نطفته خدای تعالی
نطفه او را سیاه کردانید و نسل او همه سیاهانند از بن او را ابو السودان گویند و شش مرد دیگر که بودند
ایمان اورده هم در کشتی بودند و امت نوح از بن شش بیش نبودند مقاتل گفت امت نوح هفتاد و دو تن
بودند و تن ادم و ابا خود نیتی در کشتی برد و چون آب بدید جمله حیوان زمین روی بنوح کذارد ند فرمود که او را

فرمودند

فرمودند که از هر جنسی جفتی را در کشتی کذارم چون پیش از ین جای ندارم ابن عباس گفت اول چیزی که نوح
در کشتی برد مورچه ریزه بود و بعد از همه خر بود چون خر خواست که در کشتی رود ابلیس در دنبال او اویخت
چندانکه خواست در کشتی داخل کرده نتوانست نوح اسیر زجارة گفت ادخل وان کان الشیطان معک
در کشتی در امد و ابلیس با او بود و این بروایت اهل حدیث است چون نوح ابلیس را دید فرمود بد ستوری
که در امدی گفت بد ستوری تو نفرمودی خر را که ادخل وان کان الشیطان معک و من با خر بودم نوح
فرمود بیرون رو یا عدو الله ابلیس جزع نمود او را بر پشت کشتی جای نمود و همچنین اورده اند که مار و کژدم امدند
که ما را در کشتی جای ده فرمود از شما مضرتی حاصل است گفتند با تو شرط نمودیم انکه نام تو برد با و کژند
نرسانیم با این شرط ایشان را راه داد اکنون هر که ترسد این ایه بخواند سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک
نجزي المحسنين انه من عبادنا المؤمنين هیچ مار و کژدم او را گزند نرساند وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا
بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْ
جِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ قَالَ سَآوِي
إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ
فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ و گفته رشیده را ان بنام خدایست روان کردن ان و برجای ایستادن
ان بدستی که پروردگار من امرزنده امرزنده رحمت کننده است وهي تجري و ان کشتی میبرد ایشان را
در موجی چون کوهها و بخواند نوح پسر خود را او بود در جای دور از کشتی ای پسر من در نشین با ما
و مباش با کافران قال گفت زود جای گیرم بکوهی که نگه دارد مرا از آب گفت نوح فریاد رسنده نیست
امروز از فرمان خدای مگر انکه او رحمت کند برو و بگردید میان ایشان موج پس بود از جمله غرق شدگان
بیان حق عظمت قدرته و عز اسمه حکایت میفرماید از نوح انانکه با نوح بودند گفت در کشتی نشینید
و اندر کشتی بنام خدای است و ایستادن و برجای بداشتن هم بنام اوست اگر برود بنام او رود و اگر بایستد هم
بنام او ایستد و شاید که معنی این بود که در کشتی نشینید و نام خدای برید در حین رفتن کشتی و ایستادن و
ایستادن او بنام خداست و در کشتی نشستند کافران چون خواستند که برود و یا بنشیند نام خدای بزبان

دانند و گفتند که بسم الله گفت ان ربی لغفور رحیم بدرستی حقیقت و راستی که خدای من آمرزنده
و مهربانست هر انکه توبه کند و بدرگاه او گردد او را بیامرزد و رحمت کند چون در کشتی نشستند و نام خدا
بردند کشتی ایشانرا می برد در اسوی از آب که موجها بر میخواست هر یکی برابر و مانند کوهی عظیم و موج
اب وقتی سخت بودی که باد عظیم تر بودی درین حال نوح پسر خود را او از دور بود و بر جائی بود از و و از
دین او گفت ای پسرک من بیا و با ما در کشتی نشین و با کافران مباش ایمان آور تا چون کافران هلاک نگردی
پسر در جواب گفت که من بکوه کریزم تا مرا از آب نگاه دارد فرمود که امروز هیچ نگاه دارنده نیست از عذاب
و هلاک بان الا ان کشتی که او رحمت کند و ببخشاید بر بندگان خویش یعنی امروز جز از خدای نگاه دارنده
نیست نوح با پسر درین سخن بود که موج آب در آمد و میان ایشان حایل گشت و پسر نوح از جمله غرق گرد
کان گویند گفتند که نو چهل روز آب از زمین جوشید و از آسمان بیارید و در هوا معلق بود الماء علی امر
قد قدر و همه عالم را آب بگرفت چنانکه از ان کوه کوهی بلندتر نبود که آب چهل گز از سر کوه گذشته بود عالم
تمام خراب شد هیچ کافری بروی زمین نماند قضای الهی رفت وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ
أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَنَادَى
نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ قَالَ يَا نُوحُ
إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ
مِنَ الْجَاهِلِينَ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي
أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ گفته شد ای زمین فرو بر آب خویش را و ای آسمان باز گیر باران
کرده شد و گذارده شد کار و با ایستاد کشتی بر سر کوه جودی و گفته شد دوری باد مر قوم ظالمان را
و نادی و بخواند نوح پروردگار خویش را پس گفت ای پروردگار من بدرستی که پسر من از اهل منست
و بدرستی که وعده تو حق است و تو حکم کننده ترینی قال گفت خدای ای نوح بدرستی که او نیست
از اهل تو بدرستی که او راست عمل نه صالح یعنی عمل غیر صالح پس مپرس از من انچه نیست ترا بدان
دانشی بدرستی که پند میدهم ترا که باشی از جمله نادانان گفت نوح بدرستی که پناه میدهم

که باز پرسم از تو انچه نیست مرا بدان دانشی و اگر نیامرزی مرا و رحمت نکنی باشم از جمله زیانکاران بیان چون امر اراده عذاب
خدای پس امد بر زمین خطاب شد گفتند که ای زمین آب خود فرو بر و ای آسمان از باران باریدن باز ایست آب کم شد و زمین
هلاک ایشان تمام گشت و کشتی نوح بر کوه جودی راست بایستاد و ان کوهی است در موصل و قرار گرفت و گفتند که هلاک
باد مر ظالمانرا انجا هد گفت که کوههای سر طاول شدند تا آب بدیشان برسد مگر کوه جودی که او سر فرود بود بر سبیل
از جمله کوهها در گذشت و بجودی نرسید در خبر است از رسول الله که فرمود نوح روز اول از رجب در کشتی نشست
نیم و ان روز همه روزه داشتند و کشتی ایشانرا مدت شش ماه میگردانید و اخر ذی الحجه بود که بجودی بایستاد
اخبار اهل بیت هم در ذی الحجه بود ان روز نیز روزه داشتند شکر الله بر حق سبحانه و تعالی خبر داد از نوح و
او فرمود که چون نوح فرزند خود را دید که غرق میشود گفت یا خدایا پسر من از اهل منست و ان وعده که دادی حق
و تو حاکم ترین حاکمانی وعده ان بود که فرموده بود خدای که ترا و اهل ترا نجات دهم حق عز و جل فرمود که او از
تو نیست برای مبالغه مذمت نفس او را عمل خوانده است پس ای نوح مخواه از ما چیزی که ترا بدان علم نیست
نادانی و من ترا وعظ میدهم و منع میکنم از انکه از جمله جاهلان باشی و چیزی که نادانی از ما طلب نمائی و درین
آیه اگر نوح را تکذیب کرده اند و بر پیغمبر تکذیب روا نیست و پیغمبر خود دروغ نگوید نوح گفت که او از اهل منست خدا
حق سبحانه و تعالی فرمود که او از اهل تو نیست مراد انست که او از اهل تو از ان که من وعده داده ام بنجات
نیست یعنی از اهل دین تو نیست و اهل تو انست که پیرو تو باشد بلکه از جمله انانست که استثنا کرده ام الا من سبق علیه
و وجهی دیگر انست که از اهل تو نیست که او از اهل تو بدنیا بوده است بیان این وجه انست که فرمود بر سبیل تقلیل انه
غیر صالح پس معلوم کردید که نسبت مراد نفی نیست بلکه نفی دین است و اما انکه گفتند نفی نسبت است قول
منافی ظاهر قران است جهت انکه خدای عز و جل مطلق فرموده و نادی نوح ابنه اگر بحقیقت پسر او نبودی
نفرمودی و اما انکه این گفتند خیانت زن نوح و زن لوط در انجا نشانها تعبیر بخیر و زنا داده اند و خدای پیغمبر
از این منزه داشته و چون این منفر بوده است ایشان غایب شده عبد الله عباس گفته که این خیانت ان بود که
نوح مردمان را گفتی که نوح دیوانه است و زن لوط قوم لوط را گفتی و خبر دادی که مهمانان اگر کوهی آمدی
معنی چنین است جواب فرمود فلا تسألن ما لیس لک به علم جواب او انست که واجب نیست که نفی انرا بود که

٨٥

باشد فعل نهی بود و از اینجاست که میگوییم رسول الله داخل است در نواهی و نهی متعلق است با او و او را در آن
لطف بود و اگر چه هرگز او ارتکاب آن مکروه بود و نکند اما چون خدای داند که او را در آن لطف است آن نهی بکند تا لطف
حاصل شود پس همچنین نوح که استعاذه کرد و لجب نکند که او غلطی کرده باشد تا ایمالکه روا باشد که پناه بخدای
دهد از جرام و جنون و علتهای دیگر و اگر چه او را این معنی هرگز نبود باشد قال رب نوح گفت ای بارخدای من پناه
میگیرم بتو از آنکه از تو سوال کنم و طلب دارم چیزی که مرا علم حاصل باشد بصلاح و فساد آن و اگر تو مرا نیامرزی
رحمت نکنی من از جمله زیان کاران باشم و این از انبیا لخضوع و تذلل و استکانت است قیل یا نوح اهبط بسلام
منا و برکات علیک و علی امم ممن معک و امم سنمتعهم ثم یمسهم منا عذاب الیم تلک من انباء
الغیب نوحیها الیک ما کنت تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا فاصبر ان العاقبة للمتقین
گفته شد ای نوح برو بسلامت از ما و برکتهای بر تو و بر گروهان از آنکه با تو اند و گروهی زود برخوردار ی
دهیم ایشان را پس برسد بدیشان از ما عذابی دردناک تلک ان از خبرهای غیب است که وحی کردیم آن بتو و ندانستی
تو آن را تو و قوم تو از پیش این پس صبر کن بر هستی که عاقبت نیک مر پرهیزکاران راست بود از قبل خدای حکایتی
مر نوح فرمود ای از این کشتی که بر سر جودی بایستاده است بسلامتی که داده ایم ترا از غرق و سلامتی از ما برکات
و شادی بر چیزی بر تو و بر امتانی که با تواند و گروهانی که پس از تو خواهند بود از فرزندان این جماعت
زود باشد که ما ایشان را تمتع و خورداری دهیم از مال و جاه و عمر آنگه بایشان از ما رسد عذاب دردناک
و ایشان کسانی اند که خدای عز اسمه از ایشان خبر داد که از این قوم در وجود خواهند آمدن و کافر خواهند بودن
و آن هم بعذاب خدای گرفتار خواهند شدن بسبب کفر پس پیغمبر را خطاب نمود و فرمود ای محمد این از خبرها
غیب است که با تو وحی کردیم و از این جمله تو را خبر کردیم و بیاکاهانیدیم ترا و قوم ترا از این هیچ علم و دانستن
حاصل مر شما را پیش از این و ندانستید پس صبر کن ای محمد بر رسانیدن رسالت و رنجانیدن قوم تو مر ترا
چنانکه نوح را میرنجانیدند و او صبر میکرد که عاقبت نیکو در ظفر و نصرة متقیان و پرهیزکاران خواهد
و لفظ ام کنایه تمام است اطفال و مجانین را شامل است در عذاب و عذاب بالعوان بر سبیل عقوبت باشد
و عذاب اطفال و مجانین بر سبیل امتحان باشد و اعتبار آنانکه بشنوند و در جواب آن اعراض عظیم باشد

والی

والی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ان انتم الا مفترون یا قوم لا
اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا تعقلون و یا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه
یرسل السماء علیکم مدرارا و یزدکم قوة الی قوتکم و لا تتولوا مجرمین و چون بفرستادیم
برادر ایشان هود گفت هود ای قوم بپرستید خدای را نیست شما را هیچ خدای جز او و نیستید شما مگر
که بر وی افترا میکنید ای قوم نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت هیچ مزد نیست مزد من مگر بر خدای که
آفرید مرا ای در نمی یابید شما و ای قوم آمرزش خواهید از پروردگار خویش پس بازآیید با او میفرستد از آسمان
بر شما باران بزیاده کند شما را قوة با قوت شما و بر مگردید کافران خبر حق سبحانه و تعالی از هود و قوم او
میدهد میفرماید که ما فرستادیم به قبیله عاد برادر ایشان را و در بنده در نسب هود را و او ایشان را دعوت نمود
ای قوم من خدای را بپرستید و او را معبود آیند و جز او شما را هیچ خدای نیست و بپرستیدن بتان نیستند الا
افترا کننده یعنی در دعوی الهیت ایشان دروغ میگویند خدای تعالی هود را بعاد فرستاد و مسکن ایشان
شام و یمن بود جائی که آن را احقاف خوانند هود ایشان را بخدای خواند و بعبادت خدای اجابت نکردند
و کفران کردند و او را دروغ زن داشتند خدای جل و علا ایشان را باد هلاک کرد چنانکه در بینیهای ایشان
میرفت و از زیر ایشان بیرون میرفت و احشا و امعاء ایشان پاره پاره میشد از ایشان قصه علیحده نوشته شد
یا قوم ای قوم من بدین اداء رسالت که میکنم از شما هیچ مزد نمیطلبم مزد من نیست مگر بر خدا که مرا آفریده است
کو ... پس بر سبیل تقریع ایشان را گفت که ای شما عقل ندارید و اندیشه نمی نمایید که شما را طمعی کاری کنید
نفع شما باشد نه نفع خود پس گفت ای قوم من استغفار کنید از خدا آمرزش طلبید پس توبه کنید با او گروید
شما باران فرستد پیاپی از اهل زروع و بساتین و اشجار و شما بیفزاید قوتی بر قوتی که شما راست و ایشان راست
قوتی عظیم بود و صاحب بودند بجایت طویل و عریض و لا تتولوا و اعراض مکنید و از دعوة روی مگردانید با جرم و گناه
کرشما راست روایت است که از حسن بن علی علیه السلام سوال کرد معاویه سوال نمود که مرا مالی بسیار است و فرزند
ندارم چیزی بیاموز مرا باشد تا خدای فرزندی دهد آنحضرت فرمود علیک بالاستغفار امر و همیشه استغفار
تا روزی هفتصد بار استغفار کرد خدای او را ده فرزند پسر داد این معاویه رسید گفت از وی پرس که این از کجا گفتی

از انحضرت سوال کنند و قوم هود مگر نشنیدی که خدای عز اسمه در قصه هود میفرماید و یزدکم قوة الی قوتکم و در قصه نوح یعلم[کم]
یا سوال وجنی قالوا یا هود ما جئتنا ببینة وما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک وما نحن لک بمؤمنین ان
نقول الا اعتراک بعض آلهتنا بسوء قال انی اشهد الله واشهدوا انی بریء مما تشرکون من دونه
فکیدونی جمیعا ثم لا تنظرون انی توکلت علی الله ربی وربکم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها
ان ربی علی صراط مستقیم فان تولوا فقد ابلغتکم ما ارسلت به الیکم ویستخلف ربی قوما غیرکم
ولا تضرونه شیئا ان ربی علی کل شیء حفیظ گفتند ای هود نیاوردی با ما حجتی و نیستیم ما ترک کنندگان خدایان
خود را از قول تو و نیستیم ما ترا باور دارندگان ان نقول نمیگوییم مگر رسانیده اند ترا بعضی خدایان ما بدی گفت هود
بدرستی که گواه میکنم خدا را و گواه باشید بدرستی که من بیزارم از انچه شما انباز میآرید از جز او پس کید
سازید بمن جمله پس مهلت ندهید مرا انی بدرستی که توکل کردم بخدا که پروردگار منست و پروردگار شما نیست هیچ
جنبنده مگر او فرا گیرنده است بموی پیشانی او بدرستی که رسانیدم بشما انچه فرستاده اند مرا بدان بشما و خلیفه
بکارد پروردگار من قومی را جز شما و زیان نتوانید کرد او را چیزی بدرستی که پروردگار من بر همه چیز نگهبانست
بیان گفتند قوم هود اعاریان که ای هود تو نیستی و حجتی نیاوردی و معجزی و برهانی ننمودی تا ترا گردن باید نهاد
و طاعت تو باید داشت ایشان این سخن دروغ گفتند از انکه هود معجزات نمود ایشان گفتند که این سحر
و شعبده است و ما این خدایان خود رها نکنیم و بگفتار تو دست از ایشان و پرستیدن خدایان خود ندادیم
ترا باور نداریم و تصدیق ننمائیم ما نمیگوییم الا انکه بعضی از خدایان ما بدی بتو رسانیده است و ایشان
پیغمبر را نسبت بدیوانگی میکردند و ایشانرا بعید می امد که پیغمبر از جنس بشر باشد هود علیه السلام جواب
ایشان گفت انی اشهد الله من خدا را گواه میسازم و شما نیز گواه باشید که من بیزارم از انان که شما انباز
انباز خدا کرده اید و میگویید که ایشان شریکان خدا اند و از انچه شما بان شرک [illegible] جز خدا اشهد الله
برای مبالغه فرمود و اشهدوا برای ان گفت که ایشان خصم بودند و چون خصم گواهی بر خود دهد [illegible]
باشد او اعتراف اورده پس انکه نمود که خدای عز وجل یار اوست دفع نماید کید ایشانرا از ان فرمود مرا از
شما هیچ باک نیست جمله جمع شوید و یکبار پاس کنید و مرا مهلت ندهید و بر من هر بلا که بتوانید کنید و فقت

من دونه

من دونه ابدا باشد یعنی کی تواند بیرون خدا با من کید کند چون خدا یار منست اگر کید شما سعی باشد ان کید بر من
کارگر نباشد و من نه اندیشم انی پس گفت که من بر خدا توکل کردم که او خدای منست و خدای شما هیچ جنبنده نیست الا
که موی پیشانی او در قبضه قدرت خود دارد یعنی هر جنبنده در قبضه قدرت و تحت قهر اوست بحقیقت که خدای من
بر راهی راست است و بر طریق هیچ ظالم از و نجات نشود و هیچ چیزی از و در نگذرد فان پس اگر شما برگردید از اجابت
دعوت من اعراض کنید انچه بر من بود از رسانیدن رسالت من بشما رسانیدم رسالت و بنعام خدای شما را ابد [illegible]
کند و بخلیفه و عوض بیارد قومی را جز شما و شما او را هیچ گزندی نتوانید کرد و مضرتی نرسانید که خدای
بر همه چیز نگاهبانست ولما جاء امرنا نجینا هودا والذین آمنوا معه برحمة منا ونجیناهم من عذاب
غلیظ وتلک عاد جحدوا بآیات ربهم وعصوا رسله واتبعوا امر کل جبار عنید واتبعوا فی هذه
الدنیا لعنة ویوم القیامة الا ان عادا کفروا ربهم الا بعدا لعاد قوم هود و چون امد فرمان بر هلاک
ما هود را و انهاکه با او بودند رحمتی از ما و برهانیدیم ماایشانرا از عذاب درشت و سخت و انست قوم هود
انکار کردند نشانهای پروردگار خویش و عاصی شدند در رسولان او و پیروی کردند فرمان هر گردن کشی
ستیهنده واتبعوا و در پی ایشان داشتند ایشانرا در این دنیا لعنت و روز قیامت نیز بدان بدرستی که قوم هود کافر شدند
بپروردگار خویش بدانکه دوری و هلاکت باد قوم عاد را او قوم هود را بیان پس فرمود چون وقت هلاک ایشان
امد ما فرمان دادیم بهلاکت ایشان هود را گفتیم که از میان ایشان بیرون رو که تا انجا باشی من ایشانرا عذاب کنم
هیچ امت را هلاکت نرسد که پیغمبر در میان ایشان باشد حق سبحانه و تعالی فرمود ما هود را نجات دادیم و کسانی را
که بهود ایمان اورده بودند برحمت و بخشایش خود از عذابی درشت و سخت باز نمود که عذاب ایشان عظیم بود
قوم او از قبیله عاد که جحود و انکار کردند بآیات خدا و کافر شدند بمعجزات انبیا و عاصی شدند در پیغمبری و متابعت
و فرمان بودند امر هر ظالمی را و متکبری را ستیهنده یعنی رؤسا و مهتران خود را در تکذیب پیغمبران چون ایشان
هلاک شدند اثار و عقاب ایشان باقی مانده است هر کس که ایشانرا یاد کند ایشانرا لعنت میکند و عذاب ایشان دانسته
ایشان کردند در این دنیا لعنت را و در روز قیامت هم لعنت و عذاب باشد بحقیقت بدانید که این جمله ایشانرا از انست
که بخدای خود کافر شدند که هلاک باد و عذاب بر قوم عاد را که قوم هود پیغمبر اند والی ثمود اخاهم صالحا یا قوم اعبدوا

مالکم من اله غیره هو انشاکم من الارض واستعمرکم فیها فاستغفروه ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب قالوا

یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا اتنهانا ان نعبد ما یعبد آباؤنا واننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب

بفرستادیم بقوم ثمود صالح برادر ایشان صالح را گفت ای قوم بپرستید خدای را نیست شما را هیچ خدایی جز او وی آفرید شما را

از زمین و آبادانی کرد شما را در آن پس آمرزش خواهید از وی پس بازآیید با وی بدرستی که پروردگار من نزدیک است

کردن دعا قالوا گفتند ای صالح بدرستی که بودی تو در میان ما امید داشتیم پیش از این پای تو نهی میکنی ما را که بپرستیم آنچه پرستیدند

آن ما و بدرستی که ما هر آینه در شکی ایم از آنچه میخوانی ما را باو بتهمت افکنده **بیان** یعنی بقبیلهٔ ثمود فرستادیم برادر ایشان از اصل که یکی از

ایشان بود و صالح نام گفت قوم خود را که هود علیه السلم فرمود ای قوم من خدا را پرستید که شما را جز او خدایی نیست که

مستحق عبادت و سزاوار طاعت است شما را آفرید از زمین یعنی پدر شما را آدم از خاک و شما را از نطفه آنکه از خاک تولد

کرد غذایی ساخت از حال حاصل شود و شما را در زمین زندگانی داد و ممکن کرد در عمارت کردن زمین و معمور کردانید

این نعمتها او را پرستید و از او استغفار و آمرزش خواهید بدرگاه او که وی بیامرزد و او بخشاینده و پروردگار من نزدیک است

بجلال و رحمت خویش اجابت کننده دعای بندگان خود است بشنود و مجاب و مصلحت اجابت کند چون صالح پیغمبر

و تبلیغ رسالت کرد ایشان جواب دادند که ای صالح تو در میان ما مردی بودی که ما امید داشتیم در باب خیر

و صلاح و ساختی که راجع باشد با ما و از تو این توقع نبود که ما را از عبادت معبودانی که پدران ما آنرا پرستیدند منع

و باز داری و این سخن از برای آن گفتند که شیوه صالح در میان ایشان بود بهمه نوع او را امتحان کرده بودند

و امین و استوار بود و پارسا و مجمع خصال خیر بود خدای عز و جل بهر قومی که پیغمبری فرستاد که ایشان باحوال او مطلع

و نسب او دانستند و مرتبه و ایشان را معلوم بود تا بوقت دعوا قریب تر باشد با اجابت دعوت و بصورت استفهام در معنی

تقریع گفتند آتنهانا ما را نهی میکنی از دین پدران خود و ما در خود در شکی ایم با آنکه در قهر میخوانی ما را از آنچه تو دعوت

و این برای آن گفتند که ایشان از دین او و از آنچه خلق را بآن دعوت میفرمود خبر نبود چون او دعوی نمود و معجزه بنمود ایشان

نظر نکردند تا علم حاصل شود قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی وآتانی منه رحمة فمن ینصرنی

من الله ان عصیته فما تزیدوننی غیر تخسیر ویا قوم هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تأکل فی ارض

الله ولا تمسوها بسوء فیأخذکم عذاب قریب فعقروها فقال تمتعوا فی دارکم ثلاثة ایام ذلک وعد

عقر

غیر مکذوب گفت ای قوم آیا چه بینید شما اگر باشم من بر حجتی از پروردگار من و بدهد مرا از قبل خویش رحمتی پس کیست

یاری کند مرا از خدا اگر عاصی شوم در وی پس زیاده نتوانید کرد مرا جز زیانکاری و یا قوم و ای قوم این ناقه خداست شما را

پس بگذارید او را تا بچرد در زمین خدا و میرسانید او را بدی پس شما را عذاب نزدیک فعقروها پس پی کردند او را پس گفت صالح

بگیرید بسرایهای خویش روز سه روز آنست وعده نه دروغ **بیان** جواب صالح مر قوم را فرمود ای قوم هیچ بینید و صید اندیشه کنی

جز بینی که شما را دعوت مینمایم بر حق باشم و حجت بود و دلایل بر بینه که میگویم و خدای من مرا از خود رحمتی و نبوتی داده باشد و در خدا

شوم برای شما و نگاهداشت جانب شما و اینی رسالت انکم کیست که مرا از عذاب خدا نگاه دارد و بینا خود که بیاری کند مرا

جز خسارت و زیانکاری هیچ افزایید باین حجت که شما و بیدار اقتداء به پدران کردن و در دین در دین بتقلید ایشان بودن پس حجت

فرمود که با ملتمس ایشان معجز نموده بود و بر آن وجه که خواستند از سنگ ناقه بیرون آورده و ایشان اندیشه آن میکردند

آن ناقه را بکشند چنانچه قصه او در سورهٔ اعراف رفته فرمود ای قوم این ناقهٔ خداست و او را مالکی جز خداوندی دیگر نیست

چنانکه دیگران را هست در این دلالت هست مر شما را بگذارید تا بچرد او در زمین خدا میچرد و از آب و گیاهی که آن خدا مباح کرده است

مینجر در دست بدی باو دراز مکنید بر پی کردن و کشتن او پس بر حذر باشید که بگیرد شما را و برسد شما را عذابی که شما تو دیدات ایشان

صالح را گفتند که ما انکار کردند و ناقه را پی کردند و کشتند پس صالح ایشان را گفت هم اکنون از امروز برسد شما را عذاب خدای تا تمتع و برخوردار

گیرید بسرایهای خویش سه روز که بیش از سه روز شما را از زندگانی نمانده است و در این وعده هیچ دروغی نیست فلما جاء امرنا

نجینا صالحا والذین آمنوا معه برحمة منا ومن خزی یومئذ ان ربک هو القوی العزیز واخذ الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا

فی دیارهم جاثمین کأن لم یغنوا فیها الا ان ثمود کفروا ربهم الا بعدا لثمود پس چون آمد فرمان ما با عذاب

ما صالح را و آنها که با او بودند بگرویده با او برحمتی از ما و از خواری آن روز بدرستی که پروردگار تو اوست بی‌رو و مند غالب و اخذ و بگرفت

که ظلم کردند صیحه پس گشتند در سرایهای خویش مرده ای بیناکان تلم گویا که نبودند در آن بدان بدرستی که قوم صالح کافر گشتند بپروردگار

بدانکه دوری و هلاکت باد مر قوم صالح را **بیان** چون طغیان ثمود بنهایت رسید و هلاک ایشان واجب گردید و شتر صالح را کشتند

آمد با استیصال ایشان ما صالح را نجات دادیم و او را گفتیم که از میان قوم بیرون رود و کسانی که ایمان آوردند با او نجات دادیم برحمتی

ایشان را از انکال و مذلت آن روز بدرستی بحقیقت که خدای تو پروردگار تو قوی او را چند بی‌همتاست قاهر و غالب است کل و را غلبه

کرد پس بیان بچگونگی هلاک ایشان فرمود فرا گرفت آنکه ایشان ظلم کردند و از صیحه عظیم و بانگ بزرگ و آن جبرئیل علیه السلم بود که بانگ بر ایشان

در آخر شب که مرد رجای ببردند پس کشتند از بیشان صیحه بروی در افتاده در سرای خود مرده چنانکه پنداشتی خود هرگز نبودند و زندگانی نکردند و عذاب
بظلم نبود بعدل بود بسبب کفر ایشان بود که هلاکت باد ثمود را و عذاب ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا سلاما قال سلام فما لبث
ان جاء بعجل حنيذ فلما رای ایدیهم لا تصل الیه نکرهم واوجس منهم خیفة قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط
وامراته قائمة فضحکت فبشرناها باسحق ومن وراء اسحق یعقوب قالت یا ویلتی ءالد وانا عجوز وهذا بعلی شیخا
ان هذا لشيء عجيب قالوا اتعجبين من امر الله رحمة الله وبركاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد وبدرستی که آمدند
رسولان با ابراهیم به بشارت گفتند سلام باد گفت ابراهیم سلام باد بر شما پس درنگ نکرد که گوساله بریان فرا آورد پس چون دید دستهای ایشان
با و نرسد ناشناخت ایشان را و در تن خویش ترس یافت از ایشان ترسی گفتند مترس بدرستی که ما رسولیم فرستاده شده ما را بقوم لوط و آن
زن او ایستاده بود پس بخندید پس بشارت دادیم ما او را باسحق و از پس اسحق یعقوب قالت گفت ساره ای وای بر من بزایم من پیرم و این شوهر من
شیخ است یعنی پیر بدرستی که این امر عجیب است قالوا گفتند ای عجب میداری تو از فرمان خدا رحمت خدا و برکتهای او بر شما ای اهل خانه بدرستی که
او ستوده بزرگوار است بیان بدرستی که آمدند فرشتگان به بشارت دادن ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند حضرت صادق علیه السلام
فرمود چهارم ایشان فرشته دیگر بود و گفته اند که نه کس بودند و یازدهم گفته اند که بصورت امردی پاکیزه و این وقتی بود که ابراهیم
علیه السلام از ساره فرزند نبود و او پیر شده بود و ابراهیم را دل در بند فرزند بود ساره را کنیزی بود هاجر نام داشت چون ابراهیم اراده
او داشت ساره او را با ابراهیم داد اسمعیل از و در وجود آمد و نور محمدی در پیشانی او بود ساره را از و رشک آمد حق تعالی فرمود که ایشان
به [illegible] ساره ایشان را [illegible] بیرون [illegible] چنانکه قصه این گفته شد حق سبحانه و تعالی خواست تا بدان احسان که ساره کرد او را مکافات
کند جبرئیل را فرستاد با چند فرشته بدین بشارت فرزند و هلاک قوم لوط ایشان ابتدا با ابراهیم کردند بشارت او و چون در آمدند بنگاه
داشت ادب و عادت گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی سلام بر تو باد و سلامت باد ابراهیم ایشان را جواب داد گفت سلاما یعنی
و کار ما سلامت است پس ابراهیم برای ایشان گوساله بریان کرده آورد بر عادت خود در اکرام مهمانان و در خبر است که این فرشتگان
بصورتی نزد ابراهیم که مانند آن نداشت با خوی خوش سلام کردند بوی خوش و روی نیکو گفتند یا رسول الله مهمانیم ابراهیم
ایشان را بخانه برد و ساره را گفت که طعامی بیار ساره گفت این وقت صبح طعام نیست و گوشت نیست پس گفت گوساله
که [illegible] برای [illegible] ابراهیم فرمود تا او را کشتند و بریان کردند بتعجیل پیش ایشان آوردند ابراهیم علیه السلام بر عادت
نشسته و سر در پیش افکنده بگمان آنکه ایشان طعام میخورند ساره ابراهیم علیه السلام را گفت این مهمانان طعام نمیخورند

چرا طعام

چرا طعام نمیخورید گفتند تو کار خویش کن که ما کار خود میکنیم ابراهیم پس طعام رفت و ایشان همچنان نمیخوردند ابراهیم ترسید که
با و کیدی و مکری خواهند کرد و این است که خدا فرمود فلما رای ایدیهم لا تصل الیه چون دید ابراهیم که دستهای ایشان بطعام نمیرسانیدند و نمیخوردند
بترسید و انکار کرد حال ایشان را و در خود از ایشان ترسی یافت ایشان گفتند لا تخف مترس ما فرشتگانیم ما را بقوم لوط فرستاده اند
و امر الله گوساله را زنده کرد و ایشان بعد رجوع کردن ایستاد برای یقین ابراهیم و ساره که آن خدای که قادر است بر آنکه مرده زنده
[illegible] خواهد که او را در پیری و عقیمی فرزند دهد و بعضی گفتند ابراهیم را چنان نمود که ایشان [illegible] نباید که
باشد و خدای حق سبحانه و تعالی این بر سبیل معجزه کرد و در این استبعادی نبود چون ابراهیم را گفتند مترس که ما را بقوم لوط
[illegible] بقوم تو و در این حال ساره زن ابراهیم ایستاده بود برپای حرمت ایشان میشنید بخندید و ساره دختر عم ابراهیم بود
گفتند خنده برای آن بود که ابراهیم چگونه از کسی ترسید با آن خدم و حشم و قدرت بسیار که داشت قتاده گفت که بر عمل قوم لوط
بخندید و آنکه هلاک ایشان نزدیک بود عبدالله عباس گفت که از تعجب که بشارت فرزند در سن پیری دادند و بعضی گفته اند که
[illegible] بخندید که ایشان به بشارت [illegible] بودند [illegible] عکرمه گفت ضحکت حاضت یعنی که ساره را در [illegible]
که ایستاده بود حیض آمد فبشرناها باسحق زن ابراهیم ساره را بشارت دادیم بفرزندی نام او اسحق و از پس اسحق بفرزندزاده
نام او یعقوب یعنی فرزند اسحق یعقوب ساره چون این سخن بشنید بر سبیل تعجب چنانکه زنان کنند دست بر روی خود زد و گفت
وای بر من که من فرزند زایم و من پیری بدین حال رسیده و او نود و دو ساله بود و بروایت مجاهد نود و نه ساله بود مرا چه
فرزند باشد با چنین شوهر پیری که مراست و ابراهیم صد ساله بود بدرستی و راستی که این کار سخت عجیب است فرشتگان جواب
[illegible] کار خدا تعجب میکنی پس دعا کردند اهل بیت ابراهیم را گفتند رحمت خدا و برکات خدا بر شما باد که اهل بیت ابراهیم آید که او خدای است
فلما ذهب عن ابراهيم الروع وجاءته البشرى يجادلنا في قوم لوط ان ابراهيم لحليم اواه منيب يا ابراهيم
اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربك وانهم اتيهم عذاب غير مردود پس چون برفت از ابراهیم ترس و آمد بدو بشارت
خصومت با ما در حق قوم لوط بدرستی که ابراهیم بردبار بود و زاری کننده بود و بازگشت کننده است یا ابراهیم ای ابراهیم بگذار این بدرستی که آمده
فرمان پروردگار تو و بدرستی که بدیشان عذاب نه رد کرده بیان خوف و هراس از ابراهیم بشد [illegible] چون ترس از او
برفت و او را یقین گردید و بشارت بفرزند با او رسید در ساده با ما یعنی با رسولان ما که آن فرشتگان باشند مجادله میکرد و سؤال میکرد
در حق قوم لوط و مجادله سؤال و جواب باشد برای حرص او بر آن سؤال او آن بود که گفت انا خواهند [illegible] لوط علیه السلام

مجادله آن بود که میترسید این عذاب جامع است یا عام و الا مجادله واقع خواهد شد با رحمت خدا در خواهد رسید و لوط را فرموده اند
دور بابی ابراهیم را مدح نمود فرمود ابراهیم بی حلیم و بود بار بسیار آه کننده و بخدای گرویده اند ابراهیم را برادری بود اسم او هرون و او را پسری
لوط و او ایمان داشت با ابراهیم که فآمن له لوط و ابراهیم را عمی بود نام او هم هرون و او را دختری بود نام او ساره با ابراهیم داده بود پس در قوم
یا ابراهیم اعرض عن هذا آیه دلیل است بر آنکه ابراهیم تضرع آن کرد که در حق قوم لوط ایشان شفاعتی کند یا دعائی کند فرشتگان جواب دادند
ای ابراهیم از سر این در گذر که فرمان خدا بتو آمده است و عذاب بر ایشان لازم شده است که هیچ باز نگردد و رد نشود در بعضی از تفاسیر
آورده اند که مجاهد گفت که مجادله ابراهیم با ایشان آن بود که گفت اگر در شهرهای لوط پنجاه مرد مسلمان باشد ایشان را هلاک کنید گفتند که نه و پنجاه
و سی و بیست و ده و یکی برسانید گفتند اگر در میان ایشان باشد عذاب نیاید و نکند گفت پس نه لوط در میان ایشانست جواب دادند نحن اعلم بمن فیها
لننجینه و اهله نجات دهیم و اهل او را مگر زنش را که هلاک کنیم ابن جریج گفت که در شهر قوم لوط چهار هزار مرد بودند و لما جاءت رسلنا لوطا سیء
بهم و ضاق بهم ذرعا و قال هذا یوم عصیب و جاءه قومه یهرعون الیه و من قبل کانوا یعملون السیئات قال یا قوم هؤلاء بناتی
هن اطهر لکم فاتقوا الله و لا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید قالوا لقد علمت ما لنا فی بناتک من حق و انک لتعلم ما نرید قال
لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید و چون آمدند رسولان ما بلوط اندوهگین شد بدیشان و در ماند بحال ایشان در ماندگی و گفت لوط
این روز سخت و سخت است و جاء و آمدند بدو قوم او میشتافتند باو و از پیش ازین ایشان میکردند بدیها را گفت لوط ای قوم این گروه
دختران من ایشان سزاوارترند شما را پس بترسید از خدا و خوار مکنید مرا در پیش مهمانان من ای نیست از شما مردی بصواب گفتند
بدرستی که میدانی که نیست ما را در حق دختران تو حقی و بدرستی که تو میدانی آنچه ما میخواهیم قال گفت لوط اگر بودی مرا بشما قوتی یا جای گرفتمی قبیله
سخت بیان آن فرشتگان چون نزدیک لوط آمدند چنانکه فرموده و لما جاءت رسلنا وقتی که رسولان ما بلوط آمدند لوط را اندک کشت و اندوهگین
کردید چون ایشان بصورت امردانی بودند که در زمین کسی بجمال ایشان نبود و هیچ چشمی بخوبی ایشان ندیده بود و لوط بسیره بد قوم خود
شناخت از آن طالبان بر ایشان بترسید قتاده و سدی گفتند که آن فرشتگان از نزد ابراهیم روی بشهرهای قوم لوط آوردند و آن پنج شهر بود
سدوم و عامورا و داد و ما و صوایم این چهارده اهل آن کافر بودند و صعد قریه پنجم که با لوط ایمان داشتند ایشان را هلاک نکردند چون
لوط را در زمینی از آن خود یافتند که کاری میکرد نزد او رفتند و او ایشان را نشناخت چون بصورت آدمی بودند گفتند مهمان تو ایم لوط چون
حسن و جمال ایشان را مشاهده نمود دل تنگ گردید بر ایشان بجهت قوم خود به بدفعلی و قوم با او شرط کرده بودند که هیچ غریبی را بمهمانی
خود بیاورد تا ایشان بخانه بردند لوط پیش ایشان میرفت و خدای عز اسمه ایشان را گفته بود تا لوط چهار بار بر ایشان گواهی ننهد ایشان را هلاک

میکنید

مکنید لوط در راه بدیشان نکوید گفت هیچ میدانید که این دهها و شهرهای ما چه جائیست گفتند چه جای است
گفت بدترین جائیست در زمین بفساد اهلش و این معنی چهار بار باز گفت لوط ایشان را براهی برد که کسی ایشان را ندید
ندید زن لوط چون ایشان را دید بیرون آمد و گفت در سرای لوط مهمانانی آمده اند که هیچ کس بصورت و جمال ایشان
ندیده ابوحمزه ثمالی گفت که او کس فرستاد بقوم که [illegible] مهیا سازید برای ما علجی خوب خوشی
و این کنایه باشد از دعوت بفاحشه و تا امروز این مثل است بزبانی که میان آن قوم باشد و در خبر است که خدای او را
مسخ کرد بصورت خرس وحشی چون قوم خبر یافتند بدر سرای لوط آمدند چنانکه فرموده و جاءه قومه و آمدند باو قوم
میشتافتند و پیش از آن ایشان کارهای بد و ناشایسته میکردند و گفتند ای لوط ایشان را از سرای خود بدر کن بما
ما باز ده لوط گفت ای قوم بروید و مرا بی حرمتی مدهید این جماعت که دختران من اند ایشان را بخواهید بنکاح تا بشما
بنکاح که ایشان شما را حلال تر و پاک تر اند از خدای بترسید و مرا در بر مهمانان من رسوا مکنید و شرمسار
ای در میان شما هیچ مردی صالح نیست در اخبار و تواریخ هست که لوط را دو دختر بود چگونه فرمود هؤلاء
بناتی هن اطهر لکم گفته اند که ایشان را مهتری بود رئیس و مطاع خطاب با او کرد خواست تا رضاء او حاصل
نماید و دفع شر ایشان کند و جوابی دیگر آنست که او دختران امت خود را خواست و او ایشان را بمنزلت پدر بود چنانکه
زنان رسول الله مادر ایمانند مادرانند و گفته اند که لوط بشرط اسلام گفت اول پس بنکاح فرمود تا نکوهیده
کی روا باشد که دختر خود را بنکاح عرضه کند بر کافر لوط را ایشان جواب دادند تو میدانی که ما را بدختران
هیچ رغبتی نیست و تو آنچه مراد و مطلوب است چون ازین فرو ماند فرمود اگر مرا بدفع شما قوتی بودی شما را دفع کردمی
یا اگر کسی یا قومی مرا رکنی باشد در دفع کردن شما پناه با او دادمی جبرئیل علیه السلام این گفت از شنود و گفت ان رکنک
لشدید در بگشا و ما را با ایشان گذار قالوا یا لوط انا رسل ربک لن یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع
من اللیل و لا یلتفت منکم احد الا امراتک انه مصیبها ما اصابهم ان موعدهم
الصبح الیس الصبح بقریب گفتند ای لوط بدرستی که ما رسولان پروردگار تو ایم بتو هیچ بدی نرسد بدیشان
خویش را بپاره از شب و بباید که کسی از شما واپس ننگرد مگر زن تو که رسنده است بدو آنچه رسنده است
بدرستی که وعده ایشان صبح است ای نیست صبح نزدیک چون رسولان [illegible] و جزع لوط دیدند

گفتند ای لوط ما رسولان خدای توایم ما را فرستاده است تا ایشان را هلاک سازیم تو غم مکن که ایشان بتو
نرسند و ترا گزند نتوانند رسانید لوط در بگشاد و ایشان اهلاک فرشتگان کو... جبرئیل پری بر روی ایشان
جمله کور کرد چنانکه خدای فرمود فطمسنا اعینهم ایشان فریاد و زاری از سرای بیرون آمدند تا چشمهاشان
هیچ کدام راه نمی‌یافتند می‌گفتند ای لوط با ما امروز تا فردا قوم جادو آورده در سرای و در وی تا ما را کور کردند بسحر
لوط گفت که ایشان مرا نجات دادند فرشتگان گفتند ما ایشان را نگذاریم گفت موعد هلاک ایشان کی است گفتند
وقت صبح گفت دیر باشد گفتند الیس الصبح بقریب صبح نزدیک است تو ای لوط برو و اهلت را با خود ببر بقطع من
اللیل پاره از شب ضحاک گفت بقیة من اللیل و باید که هیچ کس از شما باز پس ننگرد بعضی مفسران گفتند که این
حقیقت است و ایشان منهی بودند که باز پس نگرند و جهی دیگر گفتند که کنایت است از آنکه هیچ اندیشه مدار
بر هلاک ایشان و زن مباش الا امرأتك مگر زن تو که آنچه با ایشان رسد با او نیز خواهد رسید که او کافر
است چون ایشان لوط بیرون آمد از شهر و گفت ای قوم باید که کسی باز پس ننگرد آنکه باز پس نگرد عذاب باو
رسد چون بیرون آمدند بپاره راه رفتند هده عظیم و آوازی سخت شنیدند کس باز پس ننگرید مگر زن لوط
پس نگرید و گفت یا قوماه و بر ایشان تاسف خورد سنگی بیامد بر سر او و او را هلاک کرد و درست تر آنست که
لوط زن را با خود بیرون نیاورد چون دانست که او کافر است و لابد هلاک شود چون ایشان گفتند که موعد عذاب
ایشان صبح است لوط استبعاد کرد و گفت دیر باشد ایشان گفتند چه تعجیل است صبح نزدیک است نزدیک است

فلما جاء امرنا جعلنا عاليها سافلها وامطرنا عليها حجارة من سجيل منضود مسومة عند ربك
وما هي من الظالمين ببعيد پس چون آمد فرمان بکردیم ما بالای آن بزیر آن و ببارانیدیم ما بر ایشان سنگ
بارانی از سنگ گل بهم نشان کرده نزدیک پروردگار تو و نبود آن از ظالمان دور **بیان** چون صبح آمد و فرمان داد حق
ما آن دیههای ایشان را زیر و زبر کردیم و بر ایشان سنگ ببارانیدیم جبرئیل علیه السلام بیامد و آن پنج ده را و بروایتی هفت
پنج شهرستان بر پر گرفت و در هوا برد چندانکه آواز مرغان و سگان ایشان را اهل آسمان دنیا شنودند
پس آن را بر گردانید و زیر و زبر کرد پس خداوند فرمود تا سنگ بر ایشان ببارید و گفته‌اند که سنگ بر ایشان
ببارید بر آنان که غایب بودند در شهرها و راهها ابوسعید خدری گفت آنکه این عمل داشتند سی ...

بود تا سجیل نرسیدند مراد از آنچه مانده عشره است و خدای تعالی چهار هزار مرد را هلاک کرد برای آنکه امر معروف و نهی منکر
نکردند ابوبکر عباس گفت آنحضرت با نوح علیه السلام پرسیدم که زنان را بگذاشته مردان بگو فرمود چنانکه مردان بمردان مشغول
بودند زنان بزنان مشغول بودند و گفته‌اند که بحضرت لوط نبود نه از مردان و زنان و آنکه تابع بود در سنت ...
ایمان و اخلاص ایشان حجارة من سجیل مفسران در وی خلاف کردند بعضی گفتند سنگ بود اولش و آخرش گل بود عبد الله
عباس گفت سجیل معرب است یعنی سنگ و گل تازه گفت گل بود بیانش قوله لنرسل علیهم حجارة من طین حسن گفت
اصلش گل بود خدا آن را سنگ کرد ابن زید گفت نام آسمان است نام آسمان دنیا عکرمه گفت نام دریاست در هوا معلق
میان زمین و آسمان از آنجا فرود آمد منضود بر هم نهاده شده بهری بر بالای بهری مسومة علامت بر کرده و نشان
عذاب برزده با بر هر سنگی نام صاحبش نوشته عند ربك یعنی معروف و مشهور بود نزد خدای تو و آن از ظالمان
دور نیست از قوم لوط و امثالهم مثل آن عمل کنند انس مالک از رسول الله روایت نمود که من از جبرئیل پرسیدم از این آیه
مراد ظالمان امت تواند هیچ ظالم نیست از ظالمان امت تو که او بمعرض سنگی است از آن سنگها تا فرود آید بر او و آن

والى مدين اخاهم شعيبا قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره ولا تنقصوا المكيال والميزان اني اراكم
بخير واني اخاف عليكم عذاب يوم محيط و چون فرستادیم ما برادر ایشان شعیب را گفت شعیب ای قوم
بپرستید خدا را نیست شما را هیچ خدایی جز او و باز مکاهید پیمانه و ترازو را بدرستی که من می‌بینم شما را
بنیکی بدرستی که من می‌ترسم بر شما از عذاب روز در آینده **بیان** شعیب برادر ایشان را فرستادیم بمدین گفتند
مدین نام قبیله است و گفته‌اند هو مدین بن ابراهیم و شعیب فرزندان مدین بود شعیب بن نویب
بن نویب بن ابراهیم او گفت ای قوم خدا را بپرستید که شما را جز او خدائی نیست و پیمانه و ترازو کم مکنید که می
ما ابدوکم می‌بینید که من شما را می‌بینم که با خیر یعنی با مال بسیار و نعمت ... که ایشان را از زوال نعمت و بدل خصب
بقحط و تنگی یعنی مکنید که شما مال بسیار دارید با فتادن نعمت رسد و وبال آن بشما باز گردد که من بر شما می‌ترسم
از عذاب روزی که محیط شما شود و گرد شما در آید و شما را خلاص و مناص نباشد *ویا قوم اوفوا المکیال*
والمیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین بقیت الله خیر
لکم ان کنتم مؤمنین وما انا علیکم بحفیظ و ای قوم تمام کنید پیمانه و ترازو را بعدل و انصاف و با

مكاييل مردمان را چيزهاي ايشان و مشتابيد در زمين تباهي كننده بقية الله و بازمانده حلال بهتر شما را اگر هستيد شما
مؤمنان و نيستم من بر شما نگهبان بيان امر معروف نمود شعيب گفت اي قوم پيمانه و ترازو راست داريد تمام بدهيد تمام
و تمام سنجيد براستي و عدل بي زياده و نقصان و كم مدهيد مردمان مرهيد چيزهاي ايشان كه با ايشان ميدهيد و فساد
مكنيد در زمين بكم فروختن و دزدي و غارت كردن و عثي و فساد بليغ باشد يعني فساد منمائيد با عثو به حال و صفت
شما كردن بقية الله يعني آنچه خداي شما را باقي گذاشته است از حلال آن شما را بهتر است از حرام اگر ايمان داريد و
گفتار مرا در نصيحت باور ميكنيد و من شما را حفيظ و نگهبان نيستم كه اعمال شما را نگه دارم من بيم كننده و نصيحت گر
شما ام يعني بر من جز اي ابلاغ و رسانيدن نيست و بر خداي است كه نگهبان اعمال بندگان است ۵ قالوا يا شعيب
أصلوتك تأمرك أن نترك ما يعبد آباؤنا أو أن نفعل في أموالنا ما نشاء إنك لأنت الحليم الرشيد ۵
قال يا قوم أرأيتم إن كنت على بينة من ربي ورزقني منه رزقا حسنا وما أريد أن أخالفكم إلى
ما أنهاكم عنه إن أريد إلا الإصلاح ما استطعت وما توفيقي إلا بالله عليه توكلت وإليه
أنيب گفتند اي شعيب اي نماز تو ميفرمايد كه ترك كنيم آنچه پرستيدند پدران ما يا آنكه كنيم آنچه خواهيم در
مالهاي ما بدرستي كه تو هر اينه بردبار باصوابي قال گفت شعيب اي قوم اي چه بينيد شما اگر باشم من بر حجتي
از پروردگار من و روزي دهد مرا از آن روزي نيكو و نميخواهم كه مخالفت كنم با شما بد آنچه نهي كردم شما را از آن
نميخواهم مگر كار باصلاح آوردن آنچه توانائي دارم من و نيست توفيق مگر بخداي بر او توكل كردم من و باو باز آمدم
بيان بر سبيل تهكم شعيب را گفتند و استهزا كه اي نماز تو ميفرمايد ترا اين براي آن گفتند چون او بسيار
نماز بود كه ما رها كنيم آنرا كه پدران ما پرستيدند از بتان يا آنكه با مال خود بكنيم آنچه خواهيم پس بر سبيل تهكم گفتند
از تو مرد رشيد عاقل و بردبار شعيب جواب و گفت اي قوم بي بنيد و دانيد اگر من بر حجت و نصرت باشم از خداي خود
مراد است و روا بود كه شما را بترك اصنام بفرمايم و روزي داده باشد مرا از نزديك خود روزي نيكو و مراد باين نبوة
و حكمت است گفته اند كه ايمان و هدايت است چون باعلام و توفيق اوست و ما اريد اي نميخواهم تا خلاف كنم شما را
و بكنم آنچه شما را از آن نهي ميكنم يعني من نخواهم كه كنم آنچه شما را از آن نهي ميكنم و همچنين بايد كه واعظ و نهي
كننده اول بخود باز ايستد از آنچه ديگري را باز ميدارد و نميخواهم الا اصلاح كار شما مادام كه توانم يعني هستند بازنده

توكلت
باشم اصلاح كار شما خواهم با توانم و نيست توفيق الا بخداي توفيق هر آن لطفي باشد كه مكلف اختيار طاعت كند عليه
اعتماد كردم و باو گرويدم و يا قوم لا يجرمنكم شقاقي أن يصيبكم مثل ما أصاب قوم نوح أو قوم هود
أو قوم صالح وما قوم لوط منكم ببعيد واستغفروا ربكم ثم توبوا إليه إن ربي رحيم ودود واي قوم
بس بر ندارد شما را خلاف كه برسد بشما مثل آنچه رسيد بقوم نوح يا قوم هود يا قوم صالح و آنچه رسيد بقوم
لوط و نيستند از شما دور و استغفروا و آمرزش خواهيد از پروردگار خود پس باز آئيد باو بدرستي كه پروردگار من رحمت
كننده است و دوست مطيعان بيان و اي قوم بر ندارد شما را خلاف و عداوت من از آنجا كه من شما را دعوت ميكنم
بخداي و منع مينمايم از تطفيف بر آنكه بشما رسد عذابي مانند آنكه بقوم نوح رسيد يا بقوم صالح رسيد از صيحه
و قوم لوط از شما دور نيستند يعني بس عهدي نيست كه قوم لوط هلاك شدند و شما ديار ايشان مي بينيد و بران
ميگذريد بس فرمود استغفار كنيد و آمرزش طلبيد از خداي خود و توبه كنيد و بدرگاه او گرويد كه خداي من
بخشاينده و دوست دارنده مطيعان است ۵ قالوا يا شعيب ما نفقه كثيرا مما تقول وإنا لنريك
فينا ضعيفا ولولا رهطك لرجمناك وما أنت علينا بعزيز ۵ قال يا قوم أرهطي أعز عليكم
من الله واتخذتموه وراءكم ظهريا إن ربي بما تعملون محيط ۵ گفتند اي شعيب در نمي يابيم
از بسياري آنچه ميگوئيد و بدرستي كه مي بينيم ترا در ميان ما از جمله ضعفا و هر آنكه از ترس قبيله تو نبودي
هر آينه سنگسار كرديمي ترا و نيستي تو بر ما عزيز قال گفت اي قوم ترس قبيله من سخت تر است بر شما از خدا
و فرا گرفتيد شما او را از پس پشت شما بدرستي كه پروردگار من بد آنچه شما ميكنيد آگاه است بيان ايشان
شعيب نميدانيم و در نمي يابيم از آنچه تو ميگوئي مراد آنكه دست بدار كه گفتار تو نميخواهيم شنيدن و در ميان خود
ما ترا ضعيف و بي ياور مي بينيم بر هر چه خواهند ترا فرو گذاريم اما رعايت جانب خويشان تو ميكنيم ولولا رهطك
اگر نه رعايت خويشان تو بودي ترا سنگسار ميكرديمي و تو بر ما عزيز نيستي شعيب گفت يا قوم ارهطي و گروه
من عزيز تر اند بنزد شما از خداي كه رو عبادت او را پس پشت انداخته ايد و باو هيچ مبالات نميكنيد بدرستي
خداي من بآنچه شما ميكنيد عالم و دانا است ۵ و يا قوم اعملوا على مكانتكم إني عامل سوف تعلمون
من يأتيه عذاب يخزيه ومن هو كاذب وارتقبوا إني معكم رقيب ولما جاء

امرنا نجینا شعیبا والذین آمنوا معه برحمة منا واخذت الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین
كان لم یغنوا فیها الا بعدا لمدین كما بعدت ثمود ای قوم كار كنید برخوی وعادهٔ خود بدرستی كه من كار
كننده ام پس زود بدانید شما كه اید بدو عذاب خواری وكیست كه آن دروغ است وچشم دارید بدرستی كه من
با شما چشم دارنده ام وچون آمد فرمان ما برهانیدیم ما شعیب را والكه اكرویدند باو برحمتی از ما وبگرفتیم
آنها ظلم كردند بصیحه پس كردیدند در سرهای خویش ای میت مرده كان بیان كویا كه نبودند در آن بدان ای
محمد كه دوری وهلاكت بود مر قوم شعیب را چنانكه دوری وهلاكت بود مر قوم صالح را مراد بثمود مراد آنكه ای
قوم بكنید انچه میتوانید مقدور شماست وحالت وهیئتی كه شمار است از كفر وعداوت كه من نیز
بكنم انچه توانم بحسب نصرت خدای وقوت او وزود باشد كه شما بدانید كه كیست از ما انكسی كه عذاب باو رسد كه
رسواش كند انشا زود بود كه بدانید ببختی را كه باو آید عذاب وانكس كه او كاذب است ودروغ زن وارتقبوا
وچشم دارید وبنگرید عاقبت وسرانجام را كه من نیز بشما نگرنده ام وچشم دارنده ولما جاء وو قتی كه آمد فرمان
ما بهلاكت آن قوم كه برهانیدیم ونجات دادیم شعیب را وآن مومنان را كه با او بودند برحمتی وبخشایشی
از ما وبگرفت آنانكه ستم كردند صیحه واو ازی بیت كنند ایشان ودر بامداد آمدند درزانو افتاده ودرجا
خود بمانده ومرده در سرهای خود در خبر است كه جبرئیل آوازی كرد ایشان همه بجای خود بودند كویا
هر كز نبودند هلاك باد مدین را چنانكه هلاك شد ثمود ولقد ارسلنا موسی بایاتنا وسلطان مبین
الی فرعون وملائه فاتبعوا امر فرعون وما امر فرعون برشید یقدم قومه یوم القیمة فاوردهم
النار وبئس الورد المورود واتبعوا فی هذه لعنة ویوم القیمة بئس الرفد المرفود وبدرستی
بفرستادیم ما موسی را بنشانهای ما وحجتی روشن بفرعون واشراف او پس پیروی كردند مر فرعون را ونبود
فرمان فرعون بصواب بقوم در پیش ایشان قوم خویش را روز قیامت پس ادر درآورد ایشان را در آتش خوار چیست
در دوزخ واتبعوا ودر پی ایشان داشتند درین دنیا لعنت روز قیامت بد است عطای مخوده بیان وفرستادیم
ما موسی را بحجج ودلایل خالص وظاهر از تمویه وتلبیس وسلطان از حجت بلیغ تر است برای آنكه حجت نام
وسلطان در حجتی كه استكار دارند كه بر سبیل قهر وغلبه باشد وبرای آنست سلطان خوانند كه مردم بر

اوراه بردند از تسلیط وآن از روغن زیت است كه از چراغ افروزند واو ترا فرعون نمودند خدای ورسول را فرو كذاشتند
وكار فرعون وفرمان او برشد وصلاح نبود پس بیان حال فرعون نمود كه در پیش قوم خود می آید روز قیامت تا
وقتیكه باتش دوزخ رسد وایشان را در آتش برد وبد آتش خورست آتش دوزخ كه در او روند برای آنكه در وقت
تسكین حرارت وتشنگی باشد واین حرارت بیفزاید ودر پی ایشان داشتند در سرای دنیا لعنتی ودر روز قیامت یعنی
دنیا واخره لعنت وعذاب خدا بر عقب ایشان بودند واز ایشان مفارقت نكنند نه در دنیا ونه در اخره وبد عطائی
است عطا داده ایشان یعنی آن لعنت وعذاب كه از ایشان مفارقت نكنند ذلك من انباء القری نقصه
علیك منها قائم وحصید وما ظلمناهم ولكن ظلموا انفسهم فما اغنت عنهم آلهتهم التی یدعون
من دون الله من شیء لما جاء امر ربك وما زادوهم غیر تتبیب انست از خبرهای اهل دهها
باز كویم بتو از آن هست ایستاده ودروده وما ظلمناهم ونكردیم ظلم ما بر ایشان ولیكن ظلم كردند ایشان ظلم كردند
دلهای خویش را پس بكو بر انستند از ایشان خدایان ایشان آن خدا را كه میخواندند از خدا هیچ چیزی
مر انچه آمد وفرمان پروردگار تو وزیاده نكرد ایشان را غیر هلاكت بیان انچه ذكر رفت از اخبار هلاك
كذشتگان بعضی از خبرهای دیهای هلاك شده وخراب كرده است بعضی از ان قایم است وایستاده
دیوارهای ان بعضی افتاده واز او اثری مانده وحصید دروده باشد واین عبارت است از دیوارهای
پس كفت انچه كردیم با ایشان در دنیا از عذاب ایشان مستحق آن بودند وما بر ایشان ظلم نكردیم بلكه ایشان
بخود ظلم كردند كه بر كفر وفسق اصرار كردند چون عذاب بایشان رسید وبتان وخدایان ایشان را سود نكرد
وعذاب از ایشان باز نداشتند هیچ چیز وهیچ نوع نیفزودند ایشان را خدایان ایشان جز هلاك وزیان كار
وكذلك اخذ ربك اذا اخذ القری وهی ظالمة ان اخذه الیم شدید ان فی ذلك لایة
لمن خاف عذاب الاخرة ذلك یوم مجموع له الناس وذلك یوم مشهود ومحنین كرفت
پروردگار تو چون كرفت اهل دهها آن وایشان ظالمان بودند بدرستی كه در آن هر اینه نشانا
نیست مر آن را كه بترسید از عذاب اخره آن روزیست كه جمع كنند مردمان را وان روزیست كه
حاضر آیند مردمان بیان حق سبحانه وتعالی میترساند وتحذیر میكند از عاقبت وسرانجام اهل

وهو تويه را مينر بايد همچنين باشد كرفتن خداي تو چون فرا كرد شهرها را بعذاب و هلاك كرد بسبب ظلم ايشان بدرستي
كه كرفتن او سخت باشد و رنجاننده بدرستي كه در انچه ذكر كرده شد از عذاب امم ماضيه آيتي وحجتي و
نشاني هست كسي را كه از عذاب آخرة بترسد يعني چون كند بسختي عذاب دنيا بداند كه عذاب آخرة باشد
و سخت باشد از عذاب دنيا از فسق متنحي كرده و از كفر باز آيد و ان روزيست كه جمع نمايند مردمانرا
بدانجا انروز انروزيست كه در وحاضر شوند وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ
نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ
خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ و تاخير
نميكنيم انرا مكر مر اجل شمرده يوم انروز كه آيد سخن نكند هيچ نفسي مكر بفرمان او پس از ايشان هست بد
بخت و نيك بخت فاما پس اما انها كه بدبخت شدند پس در اتش اند ايشانرا بود در انجا ناليدني چون
بانك خران خالدين جاويد در انجا ما دام كه آسمان و زمين مكر انچه خواهد پروردكار تو بدرستي كه پروردكار تو
كند انچه خواهد بيان انروز را تاخير نميكنيم ما الا براي اجلي و وقتي كه مشتمل باشد بر ايامي و ساعاتي معدوده
شمرده شده تا نهايت ان رسد روزي كه بيايد امروز مذكور و مشهود و هيچ نفسي سخن نكويد مكر بدستور او
كفته اند چون در سعد سياست بدارند نداكنند من عبدك حق عبادتك مراعبادة كرد حق عبادة من كه را احد
باشد كه جواب كويد ديكر بار كوسفندان فرشتكان همه عمر خود در يك طاعت بسر برده باشد او برادند و بزبان عجز
كويند سبحانك ما عبدناك حق عبادتك منزها كه توني نكردم ما پرستيدن تو را چنانكه بايد پرستيدن
وخدا در وصف ايشان فرموده يسبحون الليل والنهار لا يفترون و اين آيه مناقض اين ايه نيست كه
يوم تأتي كل نفس تجادل عن نفسها براي انكه استثنا كرده فرموده الا باذنه يعني هيچكس سخن نكويد مكر
بدستوري او و چون دستوري يابند بمجادله در ايند تا باشد كه بحجتي از دست بد عذاب از دو دفع شود پس
مردمان در انروز بر دو نوع باشند بعضي شقي و بدبخت و بعضي سعيد و نيك بخت و مراد بشقي كافر
عاصي است و بسعيد مؤمن مطيع كه سعادة يافته باشد باختيار پس بيان كرد و فرموده شقي ان باشد
كه بكفر و عصيان از اهل دوزخ باشد و ايشانرا در دوزخ زفير و شهيق باشد زفير اول بانك خر باشد

و شهيق

و شهيق آخر بانك خر و اصل زفير از شدة باشد من قولهم لشديد والخلق من سهار و زفير اول از آتش باشد
چون افروخته شود و شهيق اواز پي باشد كه از اندرون بايد باكشيدن نفس و اصل او طول است
من قولهم جبل شاهق خالدين فيها هميشه در دوزخ باشند مادام كه آسمان و زمين باشد و اين بر سبيل
تمثيل دوام ايشان است در دوزخ نه انكه آسمان و زمين باقي خواهد بود تا انرا معلق كرده اند بدوام اسمان
و زمين از انكه كل ما فوقك فاظلك فهو سماء و كل ما تحتك فاحملك فهو ارض انچه ترا سايه كند اسمان تو باشد
و هرچه ترا بردارد زمين تو باشد الا ما شاء ربك مكر انچه خداي تو خواهد جماعتي مفسران كفته اند كه مراد
باين استثنا او ما ثبت كه ايشان در دنيا باشند و در برزخ در موقف قيامت يعني از انكه به بهشت يا بدوزخ
روند چون ذكر خلود فرموده براي ايشان اين از خلود بيرون است استثنا بايست كرد كه داخل نيست
در ان جمله و كفته اند كه مراد بالا واو عطف است يعني و ما شاء ربك من الزيادة عليه و وجهي ديكر انست كه
استثنا از خلود باشد در نوعي از عذاب دوزخ و نعمت بهشت براي انكه ايشانرا با نواع عذاب و عقوبت فرمايند
و با نواع نعمت تنعم و بهره داري دهند پس معني اين باشد كه ايشان جاويد باشند در دوزخ بنوعي عذاب
الا انچه خداي خواهد كه ايشان بعذابي ديكر نقل كند و در بهشت و نعمتي از نعمتهاي بهشت جاويد باشند
مكر انچه خدا خواهد كه با نواع از نعمتهاي ديكر نقل فرمايد و وجهي ديكر كفته اند كه اين استثنا يعني
نقصان نيست از مدة خلود بلكه تنبيه است بر انكه انچه باشد از عذاب و ثواب عذاب بمشيت و ارادة خدا باشد
و احدي برا دخل و قدرت و تمكني نباشد و اين چنان بود كه يكي از ما كويد والله لاضربنك الا ان اري غير
ذلك و او را هم عزم ضرب ابد باشد و معني ان بود كه اكر خواهيم تو را نزنم و اينجا معني آن بود كه اكر خواهد
كه جاويد كه داند ندانند بر ان قادر باشد و وجهي ديكر انست كه خروج ايشان از بهشت و دوزخ معلق
است بمشيت خدا و اين مشيت نباشد هركز پس دوزخيان هركز از دوزخ بيرون نيايند و بهشتيان
از بهشت همچنين استثنا براي آن اورده تا ان خلود را مؤكد كرده اند و وجهي ديكر انست كه بما بمعني من باشد
يعني آن باشد كه دوزخيان در دوزخ جاويد باشند الا انكه من را كه خدا خواهد از فاسقان اهل ايمان
كه ايشانرا بيرون آورد براي ايمان و طاعتي كه كرده باشد و اما در حق اهل بهشت مر ان ايام كذشته

که ایشان در دوزخ بوده باشند الآن ایام که خدای خواهد که ایشان در دوزخ معذب باشند پس بوی و جه
شقی و سعید هر دو یک قوم باشند در آن حال که در دوزخ باشند و در آن حال که در بهشت باشند سعید باشند
واین انست که از عبد الله عباس روایت کرده که او گفت که مراد با شقیا درین ایه گروهی اند مخصوص از اهل توحید
که خدا ایشانرا بدوزخ برد و بمقدار گناهان عقوبت نماید پس فرماید تا به بهشت اورند ایشانرا پس ایشان
در حالی شقی باشند و در حالی سعید إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که خدای تو کننده است آنچه خواهد و کسی او را
مانع نتواند شد وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ
رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ۝ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ
غَيْرَ مَنْقُوصٍ ۝ و اما آنها که نیک بخت باشند پس در بهشت جاوید باشند و در آنجا ما دام که اسمان و زمین
باشد مگر آنچه خواهد پروردگار تو عطا نه باز برید فلا تک مباش در شکی از آنچه میپرستند این گروه نمی
پرستند مگر آنچه پرستیدند پدران ایشان از پیش و بدرستی که هر آینه بدهیم ایشانرا نصیب ایشان نه
باز کاهانیده بیان انکسی که متابعت پیغمبران نماید نیک بخت شده در بهشت باشد جاوید آن وادیم تا
آنکه اسمان و زمین باشد مگر آنچه خدا خواهد از نقل کردن ایشان از بهشتی ببهشتی و از نعمتی بنعمتی دیگر
از زمانی تا زمانی دیگر یا از دوزخ ببهشت چنانکه گفته شد عطا که ایشانرا دهند عطائی که هرگز بریده نشود و منقطع
نگردد پس چون قصه کفار فرمود و آنچه نازل شد بدیشان از عذاب دوزخ رسول الله را خطاب فرمود فلا
تک فی مریة تو در شک مباش از آنچه این جماعت او را میپرستند از ایشان که نمی پرستند ایشان الا انچه پرستیدند
پدران ایشان بمثل آنکه بر سید بایشان آنچه رسید بپدران ایشان رسید از عاقبت بد و ما نصیب ایشان با ایشان
رسانیم بی نقصانی بر تسلی دل خوشی است رسول الله را صلی الله علیه و آله و سلم و وعده است او را
بانتقام و کینه کشیدن کافران ۝ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ
لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ۝ وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ ۝ و بدرستی که بدادیم ما موسی را کتاب پس خلاف کردند در آن و اگر نه سخنی بودی پیشی گرفته
از پروردگار تو هر اینه گذاردی میان ایشان و بدرستی که ایشان هر اینه در شکی اند از آن بتهمت اورنده

هُنَالِكَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ

و ان کلا و بدرستی که هر اینه در شکی اند از ان بتهمت تمام بدهیم ایشانرا پروردگار تو عملهای ایشان بدرستی که بدانچه
میکنید اگاه هست بیان بعضی ایمان اوردند و بعضی کافر شدند یا و پس اگر در تو خلاف کنند و ترا کاذب و ساحر خوانند و
کتاب ترا فسانه و سحر چه عجب باشد و لولا کلمة و اگر نه از برای سخن بودی که از خدای تو سابق شده و مهلت داده
است موسی که اختلاف کردند یاد مهلت تو که گفته هم که ما ایشانرا در دنیا عذاب نکنند هر اینه حکم کرده شدی میان
ایشان بهلاکت و عذاب استیصال و بدرستی که ایشان در شکی اند بتهمت اندازنده وان کلا و بدرستی که هر یکی از بنی
خلاف کنندگان را تمام بدهید و بکمال بایشان رساند خدای اعمال ایشان بحسب آنچه کرده باشد از امت موسی با امت
تو نه انست که آنچه کرده باشد ایشان میکنند پوشیده است بیت بدرستی که با آنچه شما میکنید اگاه و دانا است
فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ
النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ ۝ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ
الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ ۝ وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ پس بدرستی
که راست باش چنانکه فرمودیم و انکه باز آید با تو و طاعتی نشوید او بدرستی که آنچه شما میکنید بینا است
تکیه و میل مکنید با اهل ظلم که تدبیر پس بشما اتش و نیست شما از خدای هیچ دوستی و یاری پس یاری کنند
شما را و اقامت نماز در کنارهای روز و پاره از شب بدرستی که نیکیها ببرد گناهان را این پندی است مر
آنانرا که پند گیرند و صبر کن ای محمد بدرستی که خدا ضایع نکند رنج نیکوکاران بیان حق سبحانه و تعالی خطاب
فرمود رسول الله را امت را فرمود ای محمد راست باش و با استقامت برو چنانکه ترا فرموده اند و انکس که توبه
نمود و رجوع کرد از کفر و سوء کرد بتو با تو که خدای امده و لا تطغوا و طغیان مکنید و از حد در گذرید که کارهای
درو مکنید که خدای باحوال شما بینا است آنچه میکنید بیند عبد الله عباس گفت که هیچ ایه بر رسول الله از
سخت تر نیامد بعضی رسول الله گفتند ما اسرع الشیب الیک چه زود پیری بتو شتافت قال شیبتنی سورة هود و الواقعه
فرمود پیر کرد مرا سوره هود و واقعه پس خطاب فرمود امت را و تو کنوا نباه و ای الان میل مکنید بایشان
مشوید و الفت و مصاحبت منمائید و میل بایشان منمائید که سزاید دوزخ و زبانیه اتش از ایشان بشما و سدالعالی
لا تو تضوا باعمالهم بعمل ایشان راضی مباشید ابن زید گفت ایشان مداهنه مکنید و بی سبب در حق است کس ...

بالبقاء فقد احب ان یعصی الله فی ارضه هر کس که ظالمی را دعا کند ببقاء عمر دوست داشته باشد در زمین خدا
بخدای عاصی شوند و ما لکم من دون الله من اولیاء و نیست شما را بدون خدا هیچ دوستی و یاری و پس شما را نصرت نکند که در خبر است
چون روز قیامت باشد منادی از قبل خدای و رب العزة ندا کند کو این الظلمة و اعوان الظلمة کجا اند ظالمان و یاران
و یاوران ظالمان جمله را حاضر جمع نمایند حتی من لاق لهم دواة و بری لهم قلما الا انکسی که برای ایشان دوات
نیکو کرده باشد و قلم تراشیده باشد پس همه را در تابوتی کنند از آتش و در قعر دوزخ اندازند و اقم الصلوة و نماز
بپای دار در دو طرف روز نماز بامداد و نماز دیگر در طرف اول نماز بامداد و در طرف آخر نماز پیشین و دیگر در باره
از شب یعنی نماز شام و خفتن و زلفا من اللیل یعنی پاره از شب که نزدیک باشد با آخر روز ان الحسنات که حسنات
سیئات را ببرد یعنی نمازهای پنجگانه کفارت الذنوب ... اعمال ... و الله سبب نزول این آیه مفسران گفتند که این آیه در حق ابو الیسر
انصاری آمد و او خرما فروختی زنی صاحب جمالی آمد تا از وی خرما خرد ابو الیسر گفت که در خانه خرمای به از این
دارم او را بخانه برد و بوسه نمود زن گفت اتق الله بترس از خدای و بترسید و زن را از دست باز داشت نزد رسول
الله آمد گفت چه فرمایی در حق مردی که در زن بیگانه اوفتد و در میان ایشان بغیر از جماع همه چیزی بشود
رسول الله جواب نداد تا وقت نماز دیگر جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد رسول الله از ابو الیسر پرسید که با ما نماز
کردی گفت آری فرمود خدای تو نماز را کفاره گناهت مجری کرد و این آیه فرستاد ان الحسنات یذهبن السیئات
و بعضی از ائمه اصول گفته‌اند مراد آنست که دوام بر اداء واجبات و نوافل دعوة کند مکلف را بترک سیئات بمنزله
اذهاب باشد آنرا ... ذلک ذکری للذاکرین این یاد کرد نی است یاد کنندگان را واصبر و صبر کن ای محمد
و شکیبایی پیش گیر که خدای رب العزة رنج نیکو کاران را ضایع نگرداند فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا
بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الا قلیلا ممن انجینا منهم واتبع الذین ظلموا ما اترفوا
فیه وکانوا مجرمین ۞ وما کان ربک لیهلک القری بظلم واهلها مصلحون ۞ پس اگر نبودی از گروهها
از پیش شما بودند گروهی و جماعتی با زماندگان از گروه و نهی کردندی از فساد در زمین مگر که اندکی آنچه برهانیدیم ما را
و پیروی کردند ... ظلم کردند آنکه متنعمان بودند در ان و بودند کافران وما کان و نیست صفت پروردگار
تو که هلاک کند اهل دیهها را بظلم و اهل آن کار باصلاح آورندگان باشند ۞ چرا از امتان و گروهان گذشته

پیش از شما بودند چرا از کافران ایشان هلاک کرده اند چون قوم ثمود و عاد چرا نبودند ایشان گروه باز مانده یعنی استثنا
عقل و شرف و فضل که امر بمعروف و نهی از منکر نمودند و از فساد در زمین که آمدن ایشان را هلاک نکردیم بلکه از ایشان پس
نمودند مومنان را فرمود مگر اندکی که ما ایشان را برهانیدیم از جمله ایشان چون امر معروف و نهی منکر کردند و پیروی کردند
آنان که ستم کردند با آنکه نهی از منکر نکردند آن مال و نعمت و ولدی که ما ایشان را داده بودیم و گروه بودند ایشان خود و دنیا
و گناه کار بودند پس بیان فرمود که این شهرها را هلاک کردیم از جمله قوم نوح و ثمود و قوم شعیب و قوم لوط نه
بود که من از امان باشم که شهرهای و دیهها را هلاک کنم بظلم و اهل آن مصلح نیکو کار باشند ولو شاء ربک
لجعل الناس امة واحدة ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک ولذلک خلقهم وتمت کلمة
ربک لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین ۞ وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به
فؤادک وجاءک فی هذه الحق وموعظة وذکری للمؤمنین ۞ واگر خواستی پروردگار تو هر آینه بکردی
مردمان را بر یک دین و همیشه خلاف کنندگان باشند الا آنکه رحمت کند پروردگار تو و بجهت ان بیافرید ایشان را
و تمام است سخن پروردگار تو هر آینه پر کنم دوزخ را از دیوان و آدمیان جمله و کلا و همه را قصه باز گوییم ترا
از خبرهای رسولان آنچه قرار کنیم بدان ۞ دل تو در این دنیا سخن حق را و پندی و یاد کردی مومنان
بیان یعنی اگر خواستی رب العزة جمله خلایق را بقهر و جبر تا همه خلایق را یک ملت و یک امت کردانیدی
ممکن کردانید ایشان را و اختیار داده تا بعضی اختیار حق کردند و بعضی را زاده باطل ولا یزالون و همیشه
مختلف باشند و خلاف عنایند الا آنکسی که خدا بر وی رحمت فرمود بلطف و هدایت از خلاف نگه داشت ولذلک
و بجهت آن بیافرید ایشان را برای رحمت ولذلک اشاره است با معنی رحمت که آن احسان و فضل است
که اشارة باختلاف بود چون از اختلاف نهی فرمود و کاره است از او وجهی دیگر آنست که راجع است
لهم امة واحدة مجتمعین علی الایمان و خدای حق سبحانه و تعالی خلقان را برای ایمان و طاعت آفرید
کما فی قوله وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ایشان ایمان بیاوردند و طاعت نکردند و هر کس
راهی و طریقه دیگر گرفتند و حق را گذاشتند تا تمام گشت سخن خدای تو در حق ایشان لاملأن
بدرستی پر باد کنم دوزخ را از پریان و آدمیان و تمام کلمه وقوع مخبر باشد علی ما اخبر عنه وکلا

علیك وهر قصه که گفتیم تو و خبر دادیم از خبرهای پیغمبران آنچه دل ترا بدان ثابت کردیم بدلالت و حجت
که ترا از شبهه منع نمایند و دل ترا ساکن کردانند و جاءك واَمد بتو درین سوره یا درین خبرهای حق و موعظت
و پندی مومنانرا خص المتصرف کرد برای آنکه یکی است و موعظه را تکلیر کرد برای آنکه یکی است نوعی از و خواسته ● وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ ● وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ● وَلِلَّهِ
غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ ● و بگو ای محمد آنانرا که نگروید بکنید بخوی و عادة خویش بدرستی که ما کار کننده ایم وَانْتَظِرُوا
و چشم میدارید بدرستی که ما نیز همه چشم دارنده ایم وَلِلَّهِ و مر خدایراست ناپیداهای آسمان
و زمین و باوست همه ان پس بیگانگی پرستید او را و توکل کنید برو و نیست پروردگار تو غافل از آنچه
ایشان میکنند بیان و بگوای محمد آنانی را که ایمان نمی آورند و بر کفر اصرار مینمایند که بکنید بر ملت
و توانائی خود آنچه میتوانید کرد که ما نیز خواهیم کرد باشما آنچه سزای شماست و نیکو منتظر
باشید بلائی را که بما فرود آید که ما منتظریم آنرا که بشما فرود خواهد آمدن از آنچه با امثال شما از کفار
فرود آمد و گفته اند که معنی اینست که بکنید شما آنچه میخواهید که ما میکنیم آنچه میخواهیم از ایمان
و طاعت و منتظر باشید جزای اعمال خود را که ما نیز منتظریم جزای عمل خود را و خدایراست غیب
آسمان و زمین او داند و باز گشت جمله کارها با وی باشد او را بپرست و توکل کن برو و خدای تو غافل
نیست از آنچه ایشان میکنند گفته اند خاتمه تورات خاتمه سوره هود است یعنی این آیه سُورَةُ
یُوسُف علیه السلام مکی است صد و یازده آیه است گفته اند که این سوره تلاوت
نماید و اهل خود را آموزد زیر دستان خود را حق عز اسمه سکرات مرگ برآن آسان کرداند و توفیق
یابد که حسد نبرد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ●
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ● بنام خدای روزی دهنده بحث
ای انا الله اعلم و اری این آیات آیات کتاب روشن است إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم

ایی قرآنا

قرآنا

این قرآنرا بلغت عربی تا باشد که شما دریابید نَحْنُ ما قصه باز کوییم نیکوترین قصها بدانچه وحی کردیم ما بتو این
و بدرستی که بودی تو از پیش این از بیان آن خبرها غافلان بیان گفته اند مراد بالف لا است و بلام الله و براء الذی
معنی اینست که منم خدای بخشایم و بعضی مفسران گفته اند که چون الر و حم و ن کنی الرحمن باشد چون قسم باشد او را
معنی که گفته شده و الم معنی این باشد الر یعنی این حروف مقطعه آیات کتاب روشن است و هویدا کننده
حلال و حرام و شرایع اسلامست و مراد بکتاب قرآنست انا انزلناه بدرستی انزال کردیم عربی بزبان و لغت عرب تا
او را و معنی را فهم کنید تا بدلیل الست بیاورید او را و معنی را فهم کنید و دلیل الست باشد قرآن محدث است از آ
نجا که فرموده منزلست و زبان عربی و لغت عربی و اتفاق آنست که لغت عرب واضعه شده تا فهم کنند قدیم نتوانست
بود ایشان و با سلسلت بصورت قرآن یکی با انزلناه و دیگر قرآنا عربیا مترتب محدث باشند قران مجمع اجزا و مجموع
بعضی بر بعضی مقدم باشد و بر قدیم جزوی مقدم باشد و آنچه منسوب باشد بقرب محدث باشد چون گفته ایم تا
محدث بود نحن ما قصه کنیم بتو قصه که نیکوترین قصها است چون تضمن بکتها و حکمتها و اسرار الها
که در قصهای دیگر نیست بعضی گفته اند که احسن بمعنی حسن است نا لازم بیاید که کلام خدا بعضی
دیگر نیز بمعنی حسن بعضی مرزی بتفاوت داده بعضی دیگر گفته اند که این بر ظاهر خود است سبب نزول
آیه از سعید جبیر روایت است که صحابه رسول از سلمان فارسی درخواستند گفتند که چیزی در تورات قصها بیار
برای ما قصه بگو حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد و فرمود که قصهاء قرآن نیکوترست از قصهای تو
چون در وی ذکر انبیا و صالحان و منشکان و انعام و طیور و سیر ملوك و آداب ممالك و طریقه تجار و ذکر عقلا
جهلا و شیاطین انس و جن و اختلاف احوال و مکر زنان و عجایبی در وی ذکر توحید و فقه و علم سیر و تعبیر
خواب و آداب سیاست و حسن معاشرت و تدبیر معاش چون جامع است در منافع دین و دنیا از احسن
القصص خوانند بما اوحینا آنچه وحی کردیم ما بتو این قرآنرا و بدرستی که ما فرستادیم آنکه تو پیش از وحی که ما
قرآن وحی نبوت فرستادیم از غافلان بودی از این اخبار و قصص بی علم بودی إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ
إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ● قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ
عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ ● چون گفت یوسف مر پدر خود

بدرستی که من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه را بودند مرا سجده کنندگان قال گفت یعقوب ای
پسر من باز مگو قصه خواب خود به برادران خود پس کید کنند کید کنند ترا بدرستی که شیطان ادمی را
دشمن ظاهر است بیان گفت یوسف مر پدر خود را در خواب چنان دیدم که یازده ستاره برامدند و افتاب
و ماه همگی مرا سجده نمودند ابن عباس گفت شب ادینه و شب قدر بود یازده ستاره برادران بودند و آفتاب و ماه
پدر و مادر وی بودند یوسف چون اسف باشد و سفیله باشد و هر دو در یوسف حاصل بود رسول الله فرمود
الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم و یوسف بکر سین لغتست
اهل سیر گفته اند ابتداء قصه یوسف ان بود که در سرای یعقوب درختی بود که هرگاه یعقوب را پسری
شدی ازان درخت شاخی در رستی و بان پسر بالیدی چون پسر بزرگ شدی ان شاخ قوی شده بدی
انرا کوفتی و به پسر دادی که این چوب تو است و عصای تو است که با تو رسته و با تو بالیده تا حین یوسف
ازان شاخ نو رست چون یوسف علیه السلام بزرگ شد و برادران هر یکی عصائی داشتند و ایشان ده
بودند و یوسف یازدهمین بود و ابن یامین دوازدهمین یوسف گفت بابا که برادرانرا هر یکی را چوبی هست
و مرا نیست از خدا برای من چوبی بخواه از بهشت یعقوب دعا کرد خدای تعالی جبرئیل علیه السلام فرستاد
با عصائی از چوب بهشت یوسف آن چوب را استد چوبی بود از زبرجد سبز شبی یوسف علیه السلام در خواب
دید که ان عصا را در زمین فرو زد و برادران همچنین عصاهای خود بر زمین فرو زدند عصای یوسف بلند
شد و برگ آورد و شاخها بکشید و سایه گستری و سر در اسمان کشید عصاهای برادران بحالت
بماندند پس بادی امد و عصاهای برادران از بیخ برکند و در دریا افکند عصای او بیجا بماند او از خواب در امد بترسید
خواب با پدر گفت برادران شنودند حسد و کینه او بدل گرفتند و گفتند ای پسر راحیل تو سید ما خواهی
بودن و کار تو بلند شود و غالب گردد بر کار ما وهب گفت در حتی که یوسف این خواب دید هفت ساله بود
و چون خواب ستاره و ماه و آفتاب دید دوازده ساله بود یعقوب علیه السلام او را اکرام از حد افزون کردی
نزد او بودی و نزد او خفتی شبی از شبها که یعقوب خفته بود در خواب دید که یازده ستاره و آفتاب و ماه
از اسمان جدا شدند و سجده او کردند بیدار شد پدر را گفت که خواب دیدم که درهای اسمان گشاده کردیدی و نوری

عظیم

عظیم بدید امد که همه جهان بگرفت و کوههای و صحراها روشن شد و دریاها دیدم که موج میزد و ماهیان دریا با انواع
تسبیح میکردند و مرا جامه پوشانیدند که دنیا از حسن و نور او منور بود و کلید گنجهای زمین پیش من اوردند و سجده
ماه و ستاره و آفتاب نمودند و ذلک قوله انی رایت احد عشر کوکبا الایه از جابر بن عبد الله الانصاری روایت است
که جهودی نزد رسول الله آمد گفت مرا خبر ده که آن ستارها را نام چه بود که یوسف را سجده کردند رسول الله
مر انتظار وحی را جواب نداد جبرئیل علیه السلام امد و رسول الله را خبر داد رسول الله جهود گفت اگر بگویم و تو دانی اسلام آوری
گفت اورم فرمود نامهای ستارگان این بود جربان ، و طارق ، و ذیال ، و ذو الکتفان ، و ذو الفرع ، و وثاب
و عمودان ، و قابس ، و ضروح ، و مصبوح ، و فیلق ، چنان دید که در هوا سجده میکردند چون خواب با پدر گفت
یعقوب گفت ای پسر من این خواب با برادران مگو که با تو کیدی و مکری سازند و بود مراد دشمنی است اشکارا
گفته اند که یعقوب این خواب باز خود گفته و فرموده که با کس مگوی ان زن بشنید گفت ادینا ای الحسد زیاده کرده بود
گفتند این غلام یعنی پسر پادشاهی دارد کاهی خواهی که در عصای دید کاهی چو الحجین ... ماه و آفتاب پدر و مادر
باشد و یازده ستاره ما یازده برادرانیم و پیدا اورا دولت دارد ما کیستی باید کردن چنانکه خدای عز و جل حکایت فرمود از یعقوب
گفت فیکیدوا لک کیدا پس یعقوب بر سبیل مثل گفت ان الشیطان للانسان عدو مبین و در معنی این دو وجه است یکی
شیطان ایشانرا اغوا کند بکید با تو که شیطان دشمن هویداست ادمی را دوم انکه مراد خود ایشانند و ایشانرا شیطان او
خواند چون مال او فعل شیطان کردند • وَكَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ
وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ • لَّقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ
وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ • و همچنین برگزیند بر پروردگار تو و در اموخت ترا بتعبیر خوابها و تمام کرد نعمت خود بر تو
و بر ال یعقوب چنانکه تمام کرد انرا بر پدران تو پیش از ابراهیم و اسحق بدرستی که پروردگار تو دانای محکم کار است
لقد بدرستی که هست در قصه یوسف و برادران او نشانهای مر پرسندگان را بیان در تعبیر خواب یوسف حکایت
است از یعقوب که میفرماید همچنین خدای ترا برگزیند و تاویل الاحادیث یعنی تعبیر خواب در اموزد و گفته اند که معنی
کتب خدای و سنن انبیا و الحجه مشکل باشد چه بود مانند تاویل ... در عهد او تاویل و تعبیر به از وی کسی نداند ...
گفت مراد تاویل ایات است در داد که نحو سیر و غیره از علوم دینی و یتم نعمته و تمام کند نعمت خود را بر تو و بر ال یعقوب

چنانکه تمام کرد ابتدا بر پدران تو ابراهیم و اسحق و ایشانرا ابو کرد بدو پیغمبر مرسل کردانید و نعمت دنیا را بنعمت آخرت
پیوسته کرد اندید رستی که خدای تو داناست و حکیم است در تمام نعمت بر کسی که استحقاق آن دارد
اسحق گفت خدای عز اسمه احوال یوسف را برای غرض صحیح برسول الله حکایت فرمود و غرض تسلی
رسول الله کرد از کید و حسد قوم او که پیش ازین برادران یوسف حسد بردند و گویند الحسد قدیم لقد کان بدرستی
که بود و هست در قصهٔ یوسف و برادران نشانها بر نبوت محمد کسانی را که سوال کنند از جهود ان
برادران یوسف یازده بودند روبیل برادر مهتر بود و شمعون و لاوی و یهودا و ربالون و یشجر و مادر
ایشان لیا بنت لیان بود و او دختر خالهٔ یعقوب بود و چهار پسر دیگر از دو سریه دان و نفتالی و مادر
سرو چون لیا را وفات رسید خواهر او راحیل را بخواست و در او زاد یوسف و ابن یامین بوجود امدند و از
آن کنیزک کردند آن ده بودند و از ایشان یوسف آن بود که از حسن نیکوئی حق سبحانه و تعالی چهار دانگ
بیوسف داده بود و دانگی بجملهٔ جهانیان گفته اند که سپید زنور روی و سفید شدی نیکو روی و جعد موی
و فراخ چشم و راست خلق ستبر ساعد میان باریک و تنگ لبی و خورد دندان و بر روی راست و خالی
سیاه بود و بر میان دو چشم او علامتی سفید بود که نه ماه تابانست چون خندیدی یا سخن گفتی نور
از دندانهای و بنانی او لطافت اندام و بجائی بود که اگر شوی تناول نمودی در پوست او پیدا شدی
گفته اند که او حسن از جدش اسحق یافته و اسحق از مادرش و خدای عز اسمه ساره را بصورت حور العین آفرید
بود و عبدالله مسعود روایت کرد که رسول الله فرمود که جبرئیل امد و مرا گفت که خدای میفرماید که حسن
یوسف از نور کرسی دادم و حسن تو از نور عرش. اذ قالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا منا و نحن
عصبة ان ابانا لفی ضلال مبین. اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه ابیکم وتکونوا
من بعده قوما صالحین. قال قائل منهم لا تقتلوا یوسف والقوه فی غیابت الجب یلتقطه
بعض السیارة ان کنتم فاعلین. و چون گفتند یوسف و برادرش دوستدارتر به پدر ما از ما و ما گروهیم
بدرستی که پدر ما هر آینه در بی راهی روشن است اقتلوا بکشید یوسف را یا اندازید او را بزمین که خالی
کند شما را روی پدر شما و باشید از پس آن قوم نیک مردان. قال گفت گوینده از ایشان مکشید یوسف را و اندازید

اورا

اورا در بن چاه نابود اندازید و بعضی از کاروانیان اگر هستید شما کنندگان. بیان چون گفتند برادران یوسف با یکدیگر
که یوسف و برادرش ابن یامین را دوستر میدارد و ما جماعتیم ده مرد کافی که قیام میتوانیم نمودن بمصالح او
و در ایشان کفایتی نیست بدرستی که پدر ما در ضلالت و ذهابی است از راه صواب و از ضلال فرط محبت خود است
پس گفتند ما را چاره باید ساخت تا او را از پدر دور کردیم یکی از ایشان گفت اقتلوا یوسف بکشید یوسف را یا بزمینی
دور اندازید تا روی پدر شما خالی و صافی گردد و شما را از و شما درکار او رو باشید از پس کشتن او قوم صالح یعنی پس
از آن که فعل کرده باشید توبه کنید و صلاحیت پیش گیرید و گفته اند که کار میان شما و پدر شما صالح گردد و وجه
گفت گوینده شمعون بود کعب گفت که دان بود گفته اند یهودا بود پسر خالهٔ یوسف و او برادر مهین بود و مهه در
حکم او بود گفت مکشید یوسف را که کشتن برادر کاری بزرگ است و گناهی عظیم باشد و لیکن در چاهش اندازید
زیر غیابت گفتند که سطحی باشد در چاه پیش از آنکه بآب رسد و قعر چاه نیز گفته اند قتاده گفت چاه بیت المقدس
بود کعب گفت میان مصر و مدین مقاتل گفت بر سه فرسنگی خانهٔ یعقوب بود گفته در چاهش اندازید
تا بعضی از ره گذریان او را بر دارند اگر لابد والبته این کار خواهید کرد حسن بصری گفت مومن
بود گفتند برادران یوسف حسد بردند. قالوا یا ابانا ما لک لا تامنا علی یوسف وانا له لناصحون
ارسله معنا غدا یرتع ویلعب وانا له لحافظون. قال انی لیحزننی ان تذهبوا به واخاف ان
یاکله الذئب وانتم عنه غافلون. قالوا لئن اکله الذئب ونحن عصبة انا اذا لخاسرون
گفتند ای پدر ما چیست ترا که ایمن نمیشی ما را بر یوسف و بدرستی ما او را از جمله نیکوخواهانیم ارسله
بفرست او را با ما فردا تا بخورد اندکی و بازی نماید و ما او را نگهبانیم. قال گفت یعقوب بدرستی که اندوهگین میکند
مرا آنکه ببرید او را و میترسم که بخورد او را گرگ و شما از او از جمله غافلان باشید. قالوا گفتند اگر بخورد او را
گرگ و ما گروهیم بدرستی که هر آینه از جمله زیانکاران باشیم. بیان چون گفتند بهر جای چاره باید ساخت
او را از پدر باید خواست تا با ما بصحرا آید دیگر باره گفتند که پدر را بر ما اعتمادی باشد او را با ما فرستد
بیرون است که اول یوسف را بکوییم تو را یوسف امدند و با یکدیگر کشتی گیرند و انواع بازیها کردند یوسف
تماشا روزه در چراگاه چنین کنید گفتند بهتر و خوشتر ازین آن گرداب خواهد که با ما بیائی فالخاطره

بترسم که او را گرگ بخورد گفتند ما ده مرد با او ایم و شمعون با ماست و او مردی بود که چون خشم گرفتی او از بی

که جوانی بها آواز او شنودی افتادی و اگر بار حامله داشتی اسقاط شدی و یهودا در میان ماست و او چون خشم

گیرد از هم بدرد چون یعقوب این سخن شنود ساکن گردید یوسف آمد نزد پدر استاد گفت ای پدر مرا

با برادران بفرست یعقوب گفت تو اراده رفتن داری گفت آری دستوری داد چون دیگر روز شد یو

علیه السلم جامه پوشید و میان دربست و چوبی بدست گرفت بیرون آمد با برادران یعقوب علیه السلم

پی او گرفت و آن سبدی بود که ابرهیم علیه السلم را در بخت در آتش کرد آردی برادر یوسف چند گونه طعا

در و مهیا نمود و فرزندان را سفارش نمود و او را بدیشان سپرد و فرمود یوسف امانتست از من بشما

خدای تو سپرده با و هیچ جنایت منمائید بخدای بیشان اگر گرسنه باشد طعامش دهید و اگر تشنه با

آبش دهید و بر او مهربان شید و شفقت نمائید و او را ها مکنید و از چشم خود دور مکنید

رنج مرسانید گفتند ای پدر ما را برادر است و ما را بر و شفقت برادران است و لکن زمانست برای دوستی

تو او را منع ایم یعقوب پاره راه با ایشان بصحرای رفت و ایشان را بخدا سپرد و یوسف را در بر گرفت و بوسه

و چشم او داد و گفت ترا بخدای سپردم از آنکه ترسم که ترا ضایع کنند پس گردید ایشان یوسف را بصحرا بردند

تا پدر با ایشان بود و پدر را میدیدند یوسف را بدوش گرفته بودند چون دور گردیدند و پدر غایب گردید

از نظر او را بیابان بردند و از دوش بر زمینی گذاردند میزدند و دشنام میدادند هر برادری که او را

در بر برادر دیگر گریختی و در او آویختی و نیز او را بزدی و آن طعام که پدر برای او مهیا نموده بود خوردند

و بعضی بسگان دادند و او را چیزی ندادند و او را پیاده میدوانیدند گرسنه و تشنه میبودند و او میگریست

و میگفت ای پدر بی خبری که با یوسف چه میکنند فرشتگان بر حال یوسف میگریستند بر آن ظلمی که برادران

با او میکردند و این حال نیک مانند بحال حسین است با رسول الله در حال الحیوة بود برای تقرب ایشان را گرامی

تا اتروزگار حضیره بنی النجار رسول الله ایشان را بجا و در و بر دوش گرفته بیت بیت بتقریب میرفتند که

یا رسول الله یکی را بما ده رسول الله میفرمود نعم المطیة مطیتکما و نعم الراکبان هما و ابوهما خیر منهما چون

رسول الله بجوار رحمت الهی رفت بعد از چندی یکی را بزهر و دیگری را به تیغ و چون برادران خواستند تا

و نو بنو ساعتی بازی کنی و شادی نمائی یوسف او را رغبت گردانیدند بجمع تر و پدر آمدند و برپا ایستادند و این

عادت ایشان بود چون ایشان را حاجتی می بودی بایستادند پدر ایشان پرسیدی که چه حاجت است ما را

ایشان گفتند یا ابانا ای پدر ما ترا چه بوده است که ما را بر یوسف امین نمیداری و اعتماد نداری و ما او را نصیحت

کردیم و نیک خواه اویم با او خیانت نمائیم او را فردا با ما فرست تا چرا دهیم بر تنعم تا او چرا دهد گوسفند از او تا

کند اصناف بازی با و کردند چون او کودک بود ایشان بزرگ بودند و ما او نگاه داریم و نیکو بنگریستی که ما او را حافظ

و نگاهبان ایم قال گفت یعقوب که مرا حزن انگیزد اندوهگین کند پس شما او را به برید و ترسم که او را گرگ بخورد و

از او غافل و بیخبر باشید و این سخن برای آن گفت که در آن زمین گرگ بسیار بود و گفته اند برای آن گفت

که او در خواب دید که ده گرگ گرد یوسف درآمده بودند و او را قصد نمودند و بر و حمله کردند و یکی از

دفع مینمود ایشان را و بازمیداشت زمین بشکافت و یوسف بدان شکاف درفت و از آنجا بیرون نیامد الا

از پس سه روز چون یعقوب این خواب دیده بود او را از برادران نگاه میداشت چون استدعا کردند و

و اخاف ان یاکله الذئب گفته که فرزندان یعقوب چون از یعقوب شنیدند میترسم که گرگ او را بخورد

گرت لقی کها را از و امو ختند گفتند که اکله الذئب قالوا گفتند پدر را که اگر چنان باشد که گرگ او را

بخورد ما ده مرد ایم با او زیان کار و خاسر باشیم فلما ذهبوا به واجمعوا ان یجعلوه فی غیابت

الجب واوحینا الیه لتنبئنهم بامرهم هذا وهم لا یشعرون وجاؤا اباهم عشاء

یبکون قالوا یا ابانا انا ذهبنا نستبق وترکنا یوسف عند متاعنا فاکله الذئب

وما انت بمؤمن لنا ولو کنا صادقین پس چون بردند او را و جمع شدند تا بچه اندازند

او را در ته چاه و وحی کردیم ما بیوسف تا بیاگاهانیم ایشان را بکار ایشان و این و ایشان ندانستند

و جاؤا و آمدند بپدر خویش شبانگاه میگریستند گفتند ای پدر ما بدرستی که رفته بودیم

ما می انداختیم تیرها را و گذاشته بودیم ما یوسف را نزدیک کالای خویش پس خورد او را گرگ

و اگر نیستی ما تو باور است دارنده ای و اگر چه ما راست گویانیم عبدالله عباس و عبدالله

مسعود و غیره گفتند چون یوسف را برادران بچاه انداختند از آن خواستند پدر گفت

میبزدم

بکشند و رای ایشان برین درست شد یهودا گفت از خون خاله یوسف بجز گفتند با من عهد نموده اید که یوسف را
نکشید گفتند بلی اکنون چه باید کرد گفت او را در چاهی باید افکند که بر راه گذر کاروان باشد تا او را راه گذری
او را بیابد ارشوبه بر یهودا برین اجماع کردند و پدر او را دادند چنانچه خدای ازین خبر داده فلما ذهبوا به چون
بردند و عزم کردند که او را در چاه اندازند ما وحی کردیم با و بعضی گفتند وحی پیغمبری بود با و خدای عز
و تعالی تا اورا اجلال او را پیغمبری داد و جبرئیل عم آمد و یوسف را خبر داد و بشارت با نجه خواست بودن
دلخوشی داد و گفته اند که خدای تعالی در دل او افکند که خبر دهی تو ایشان را بکار و آنچه با تو میکنند چال
آن باشد که ایشان ندانند که تو یوسفی باز اسد که تو امروز آمده است و تو پیغمبری چون یوسف را بکنار
چاه آوردند پیراهن از تن او بیرون کردند و آن جامه بود تا ایشان و با خویشتن سن تنک بن فراخ ما فیه تواند
آمدن و گفته اند که چاهی بود آب او شور که سام بن نوح کنده بود و دستهای او ببستند گفت ای برادران
پیراهن من بمن دهید تا عورت پوشیده باشد در حیوة و کفن من باشد در ممات و دستم بگشائید تا هوام زمین و
حیوانات از خود باز دارم او را گفتند آن یازده ستاره و آفتاب و ماه را که در خواب دیدی که ترا سجده میکردند
بخوان تا دستهای تو بگشایند و پیراهن بتو دهند و ریسمانی در میان او ببستند و او را فرو گذاشتند چون بنیمه
چاه رسید ریسمان ببریدند و در چاه افکندند حق سبحانه و تعالی از میان آب سنگی بر آورد تا بر آن نرم
یوسف بر آن سنگ آمد و بجای با دیر نشسته و بروایتی دیگر خدای عز و جل جبرئیل عم را فرمود تا
یوسف را دریافت پیش از آنکه یوسف در میان چاه در یافت با ستانی بر آن سنگ قرار داد و او را دل
خوشی داد و احوال الاخوی اوزا الله بسر کلنشت او بود با او گفت و برادران چون آواز و وقوع او بر ته
نشنودند او را زدند جواب داد گفتند او زنده است راده شک نشنود نمودند یهودا گفت از تنکه آب خبر
که چون یوسف در چاه قرار گرفت بیامد که بر چاه برود تا لی و شوری آب بشیرینی بدل شد و از آن آب
و او را بجای طعام و شراب بود حق جل و علا فرشته را انیس او کرد و بشید و از دود
و پیراهنی از حریر بهشت در وی پوشانید و روایت است که چون ابراهیم را با آتش انداختند برهنه بوده بند
بدست و پای او بود آتش ندید او بود جبرئیل عم آمد و پیراهنی از بهشت آورد و در وی پوشانید و از انباهیم

بمیراث

بمیراث با سحق رسید و از و بیعقوب و از و بیوسف و در او تعویذی کرده بود و بر کردن یوسف بسته و فرشته آن تعویذ را
بگشاد و پیراهن در یوسف پوشانید چون در آمد فرشته اراده رفتن نمود یوسف گفت تو میروی مرا تنهای
و حیرت باشد گفت این دعا بخوان وحشت زتو برود یا صریخ المستصرخین و یا غوث المستغیثین
و یا مفرج کرب المکروبین قد تری مکانی و تعرف حالی و لا یخفی علیک شیء من امری چون
یوسف این بخواند خدای عز و جل هفتاد فرشته را امر فرمود تا گرد او در آمدند و او را انیس بودند و یهودا
هر روز او را بی طعام و شراب آوردی چون سه روز در چاه بود روز چهارم جبرئیل عم آمد گفت میخواهی از چاه
بیرون آئی این دعا بخوان یا صانع کل مصنوع و یا جابر کل کسیر و یا حاضر کل ملاء و یا شاهد
کل نجوی و یا قریبا غیر بعید و یا مونس کل وحید و یا غالبا غیر مغلوب و یا حیا لا
یموت و یا محیی الموتی لا اله الا انت اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت
بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من
امری فرجا و مخرجا و ان ترزقنی من حیث لا احتسب چون یوسف این کلمات خواند خدای او را
فرج داد از چاه و بجاه مصر بر او کرامت فرمود وجاؤا اباهم و برادران وقت شام آمدند بعد از
وقوع اراده و پیدا ایشان یعقوب همه روز در انتظار بود و دل مشغول که ایشان با یوسف چه کردند ایشان
بنعاله در گشتند و پیراهن یوسف در خون او اغشته و بروی بخانه آوردند و یعقوب از شدت انتظار
بر سر راه آمده بود چون پدر را دیدند از دور یک بار فریاد بر آوردند و گریستن آغاز کردند یعقوب را افسوس که
ایشان را حادثه افتاده نگاه کرد یوسف را در میان ایشان ندید گفت یوسف کجاست ایشان پیراهن یوسف بدو دادند
و خروش و ناله کردند یا ابانا ای پدر ما رفتیم سبقت کردیم و پیش یوسف نزد متاع خود گذاشتیم گرگ
او را خورد و تو ما را درین گفتار راست نداری و اگرچه ما راست گوییم پس پیراهن خون آلود نمود یعقوب چون
غضب در نه خبر داده وجاؤا علی قمیصه بدم کذب قال بل سولت لکم انفسکم امرا
فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون و جاءت سیارة فارسلوا واردهم فادلی
دلوه قال یا بشری هذا غلام و اسروه بضاعة والله علیم بما یعملون و آمدند با پیراهن خون

دروغ گفت يعقوب ابيا راسته است شما را تنهاي شما كار باري پس بر من است صبر كردن و نيكو
باري دهنده است بر آنچه شما صفت ميكنيد وجاءت و آمدند كاروانيان پس فرستادند تا آب دهند
پس فرو گذاشت دلو را گفت بشراي بشارة اين غلامست و پنهان كردند او را بشكل بضاعت و خدا داناست بآنچه
ميكنند بدم كذب **بيان** براي آن خون دروغ گفت كه خون بزغاله بود يعقوب عليه السلام پيراهن يوسف
گرفت فرمود عجب گرگي بوده است كه يوسف را از هم دريد و پيراهن را ندريد ايشان فرو ماندند گفتند لا بل
اللصوص يعني بلكه كشتند او را دزدان فرمود سبحان الله دزدان او را كشتند و پيراهن را گذاشتند و حاجت و مراد
پيراهن بود از كشتن يوسف پس پيراهن بر چشم و سر گذارد و ماليد و بوسيد و فرياد زد و بيهوش
روز ديگر كه بچراگاه رفتند با يكديگر گفتند ديديد كه پدر ما را چگونه الزام داد و خجل كرد اينك بيائيد تا برويم كه
از چاه بدر آوريم و پاره پاره كنيم و استخوانهاي او را نزد پدر بريم تا گفتار ما راست كرده شود گفت نه با من عهد
بوده كه يوسف را نكشيد و مانع شد [illegible] آمدند به ايشان گفت آن گرگ است ميگوئيد آن گرگ
بياوريد ايشان رفتند و گرگي را گرفته آوردند يعقوب عليه السلام فرمود كه گرگ را گشودند يعقوب گرگ را
طلبيده فرمود اي گرگ شرم نيامدت كه فرزند و ميوه دل و روشنائي چشم مرا خوردي گرگ بسخن آمد و
لا وحق شيبتك يا نبي الله ما اكلت ابنك و ولدك و لحومكم و دمائكم معاشر الانبياء محرمة علينا واني
لمظلوم مكذوب علي غريب في بلادكم يعني بحق پيري تو كه من از تو فرزند ترا نخوردم و خون و گوشت
پيغمبران بر ما نيست كه بخوريم و از بن ممنوعيم و من مظلومم و بر من دروغ و تهمت است و من در زمين
غريبم فرمود چون بدين زمين آمده گفت مرا اينجا كار الله بزيارة ايشان آمده ام ايشان تو مرا گرفتند
و بستند و آوردند اين دروغ بر من كردند [illegible] اين مقال گرگ يعقوب فرمود بفرزندان و برادران يوسف
سولت لكم انفسكم نه كه نفس شما اين كار را آراسته است در چشم شما امروز كار من صبر كردن نيكو و شكيبا
كردن است و صبر آن نيكو باشد كه در صبر جزع نباشد والله المستعان و خداست كه ياري از او طلبند
من از او ياري ميطلبم و استعانت ميجويم بر آنچه شما ميگوئيد و صفت ميكنيد از حال يوسف و هلاكت
او وجاءت و كاروان آمدند در روز چهارم در چاه بود يوسف از مدينه مي آمدند و بمصر ميرفتند بجادة راه

بر كرده بودند نزديك آن چاه فرود آمدند و چون چاه بر جاده راه نبود مرد را فرستادند عرب از بلاد مدين نام او مالك
بن ذعر تا آب آورد براي ايشان چون بكنار چاه آمد دلو فرو گذاشت تا آب بكشد يوسف عليه السلام دست در رسن زد و از چاه
بالا آمد مرد آب كش كودكي را ديد در غايت حسن و جمال الجهان كه حق سبحانه و تعالى حكايت فرمود وجاءت سيارة آمد
براي ايشان فرستادند و اردهم و طارد دلوه گويند كه آب آيد پس فرو گذاشت دلو خود را و يوسف چنگ در ريسمان زد و از چاه
چون آفتاب بيرون آمد چون آورد او را ديد و گفت يا بشراي اي بشارة من و با خوشحالي من بالي قوم اي پس بشارة
كه بشري نام رفيق او بود هذا غلام در لغت عرب كم من را و طفل را و غلام را گويند يعني اين كودكي است واسروه و او را پنهان
كردند براي بضاعة گفته اند كه معني اينست كه ايشان كار او پنهان داشتند و گفتند اين بضاعتي است كه اهل
آب بما دادند تا براي ايشان بفروشيم پس حق سبحانه و تعالى بر سبيل تهديد و وعيد فرمود كه والله عليم بما يعملون و خدا
دانا بود و داناست بآنچه كردند و ميكنند وشروه بثمن بخس دراهم معدودة وكانوا فيه من الزاهدين
وقال الذي اشتريه من مصر لامرأته اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا او نتخذه ولدا وكذلك مكنا
ليوسف في الارض ولنعلمه من تأويل الاحاديث والله غالب على امره ولكن اكثر الناس لا يعلمون
و فروختند او را به بهاي اندك بدرمهاي شمرده و بودند در فروختن يوسف از جمله بي رغبتان وقال و گفت آنكه
خريده بود او را از شهر مصر بزن خود گرامي دار جايگاه او را شايد كه سود كند ما را يا بگيريم بفرزندي و مكنت
داديم ما مر يوسف را در زمين و تا در آموزيم او را از تعبير خوابها و خدا غالبست بر كار خود و ليكن بيشتري مردمان نميدانند
بيان يهودا بر سبيل عادت طعام آورد او را نزد او جواب نشنيد در چاه نبود آن كاروان او ديد و يوسف را در ميان اهل كاروان
نزد مالك بن ذعر ديد برادران خبر كرده آمدند و گفتند كه اين بنده ماست از ما نافرمان بوده مالك گفت كي خواهيد بنهادم
و اگر آزاده باشد بخريم گفتند اين غلاميست دزد و گريزنده او را بدين عيب ميفروشيم مالك گفت باين عيبها چند گفتند
چندانكه تو خواهي بشرط آنكه او را از اين ولايت ببري گفت اكنون چند ميفروشيد گفتند بحكم تو بدراهم معدود و
بفروختند ايشان در دادن او راغب نبودند عبد الله عباس و غير او گفتند بيست درم بود عكرمه گفت چهل درم بود بعضي
چهار درم گفتند و گفته اند كه كم از ده درم بود چون دراهم كم از ده را گويند از نه تا يكي او را فروختند و دراهم
قسمت كردند با يكديگر و يوسف عليه السلام منكر بود و از ترس قتل سخن نمي توانست گفتن و در خبر آمده كه روزي يوسف عليه

درآيند نظر انداختند جمال خود را ديد فرمود اگر من بنده بودمي بهاي من كس ندانستي كه چند است او را امتحان نمودند و او را آزاد
نمودند چون كاروان كوچ نمودند مالك يوسف را بر شتري نشاندند و روي بمصر روانه شدند در راه ايشان بر گور مادر يوسف
بود يوسف چون گور مادر ديد بيخود را از شتر بر انداخت و بسر گور مادر آمد و زيارت كرد و بگريست و ميفرمود اي مادر سر از خاك
بر آور و بنگر كه بچه با فرزند تو كردند و مرا از پدر جدا كردند و رسيمان بر گردنم بستند و سيلي كردند و در بيابان سنگسار كردند و بر من رحم
نكردند و بعد از آن بسيار در چاهم افكندند و مرا فروختند چنانكه بندگان را فروشند و چون اسيران كه از شهري بشهري
برند بر شتري مرا ميبرند در اين بود كه هاتفي آواز داد واصبر وما صبرك الا بالله مالك بن زعر باز نگريد او را بر سر گور
گفت راست گفتند كه اين غلام گريزنده است او را طلب كردند بر سر آن گور ديدند او را بگرفتند و زدند و تجز نمودند كه چرا
گريختي فرمود نگريختم اين گور مادر من بود خواستم زيارت كنم باور نمودند بند گران بر وگذاردند و بر شتر نشاندند و بمصر رسانيدند
مالك زعر گفت هيچ منزلي نيامدم كه بركت او نديدم و مال من بديد آمد و شبانگاه ميشنيدم كه بر و سلام ميكردند و آن را
ميشنيدم و شخصي نميديدم تا در راه بوديم هر روز ابر سفيدي آمدي و بر بالاي سر او سايه كردي چون بشهر در آمدند
مالك زعر او را بگرمابه برد و سر و تن شست و بدن او را بشست جامه نو در و پوشانيد و به بازار برده آورد و بر صحيه بيع در داد
مردي او را خريد خريدنده را عزيز بود نام او مطفر و ملك مصر در آن روزگار الوليان بن ثروان بود گفته اند كه او به يوسف ايمان
آورده و او از عماليقه بود فرزندان عملاق بن لاود بن سام بن نوح و او بميل از يوسف فرمان يافت از پس او پادشاهي بقابوس
بوس بن مصعب رسيد يوسف ورا دعوت اسلام كرد قبول نكرد وهب گفت چون يوسف را ببازار آوردند خلق از شهرها
در وخروه منتظر ماندند در بهاي او مي افزودند تا بجائي رسيد كه او را بزر و سيم و حرير برابر كشتند و بخريد قطفير العزيز
او را باين چهار جنس برابر كرد و بر دو زن خود را بر اعات و نگاه داري او سفارش و وصيت نمود چنانكه حق جل
وعلا از و حكايت فرمود وقال الذي وكفنا نكه او را خريده بود از مصر زن خود را كه او را گرامي دار و براي او
جاي نيكو معين كن شايد ما را نفعي كند و از و نيكوئي يابيم يا او را بفرزندي گيريم و همچنين كه او را نجات داديم و از منزلت
رهانيديم او را تمكين كرديم در زمين مصر تا پادشاهش گردانيديم و تاويل الاحاديث يعني تعبير خوابش در آموزيم و حق
جل جلاله غالب است بر كار خود كس او را غلبه نتواند كرد يا غالب است بر كار يوسف آنچه خواهد تواند كرد و از آنجا
بجاهش رسانيد ولي بيشتر مردمان نميدانند. ولما بلغ اشده آتيناه حكما وعلما وكذلك نجزي المحسنين

وراودته

وراودته التي هو في بيتها عن نفسه وغلقت الابواب وقالت هيت لك قال معاذ الله انه ربي احسن مثواي
انه لا يفلح الظالمون. وچون رسيد يوسف بغايت نيكو خود را داديم ما او را حكيمي و دانشي و همچنين پاداشت دهيم ما نيكوكا
كاران او را وراودته و به بر او را در خانه اش كه بود در آن و در خواست زو او را و به بست درها را و گفت زليخا
نزد من آي گفت معاذ الله پناه بخداي ميدهم بدرستي كه پرورنده منست نيكو داشت جاي مرا باز داد و بدرستي كه
او رستگار نباشند ستمكاران بيان يعني چون رسيد يوسف بغايت قوت خود و راست و تمام گشت و آن در سن
هيجده ساله باشد عبد الله عباس گفت بيست باشد مجاهد گفت سي و سه ساله بود آتيناه داديم او را حكمت يا قضاء و حكومت
وعلما دانشي گفته اند كه او هنوز نه ساله بود كه عزيز او را خريده سي و سه ساله بود كه بديان وليد او را دخيل در وزارت و ملك
نمود و سه ساله بود كه خداي عز وجل او را علم و حكمت داد و صد و بيست ساله بود كه بجوار ايزدي پيوست وكذلك و همچنين
پاداشت جزا دهيم نيكوكاران را يعني چنانكه يوسف را پاداشت داديم نيكوكاران را چنان پاداشت دهيم چون يوسف عليه السلام
را عزيز بخانه خود برد چشم زن عزيز كه زليخا باشد چشم بر يوسف افتاد و هر روز حسن يوسف افزون ميشد و
محبت زليخا زياده ميگرديد تا صبر و طاقت داشت پنهان ميداشت چون از حد بگذشت و بغايت رسيد او را بحيله
و مكر بخود دعوت كرد چنانكه فرمود وراودته التي يعني مطالبه كرد يوسف را آنكس كه در خانه او بود از نفس او يعني
ميخواست كه يوسف را بفريبد عبد الله عباس گفت از جمله مطالبه او آن بود كه با يوسف ميگفت كه چه نيكو است
موي تو يوسف فرمودي اول چيزي كه در خاك پراكنده گردد موي باشد ديگر بار ميگفت كه چه نيكوست روي تو
يوسف گفت كه خدا در رحم مادر نگاشت او را گفت زليخا كه حسن و صورت تو مرا لاغر كرد يوسف فرمود كه شيطان
ترا بدين ميدارد گفت اي يوسف محبت تو در دل من آتش زد آن آتش را بنشان فرمود اگر آتش تو نشانم آتش دوزخ
سوخته شوم گفت برخيز و در آن خانه رو و آبي بيار كه من تشنه ام فرمود در آن خانه كسي رود كه كليد خانه او
است گفت در آن خانه بستر حرير باره كرده ام در آن خانه رو مرا در من بده فرمود پس نصيب من از بهشت برود
گفت كه با من بدرون پرده آي كه كس را در آن پرده راه نيست فرمود كه هيچ پرده مرا از خداي باز نپوشاند گفت اي
دست بر دل من گذار تا از دست تو شفا يابم فرمود عزيز بدين اولي است گفت من عزيز را شربتي دهم و كار او بسازم
و ملك او ترا باشد فرمود چون رستگاري يابي از عقاب خداي سدي بن اسحق گفتند مراد او يوسف از آن بود كه خود

مى زاريد و عرض ميكرد و او را بخود دعوت مينمود يكبار برغبت و يكبار برهبت ميگفت اى يوسف اى روى من نديم جمالت
خاك پوسيد و كرد اين موى من نديد نكوست نرمود با حالت امتحنه كرده و چون پيش يوسف نشستى يوسف روى
بگردانيدى زليخا خانه ساخته از آينه زير و بالاى آن ديوارها جمله آينه بود يوسف اگفت هرگز مثل اين نديده
روى از آن بگردانيد چون نگريد بجانب ديگر زليخا را ديد و بهر جانب كه روى مى آورد زليخا را ميديد كه پيش او بيست
ناموس دور و درها بسته يافت چنانكه فرموده وغلقت الابواب درها به بست و استوار محكم كرد گفت تو ديك
لى يوسف گفت معاذ الله بنام خداى در پناه داد نى از آنكه من فعل چنين كنم و مرا اين انديشه باشد انه ربى احسن
و بر و زير دست مرا نيكو داشت و بامن احسان كرد و مقام مرا نيكو كرد و اندر جاى مرا گرامى داشت بدرستى و حقيقت
كه الا ظالم فلاح و رستكارى نباشد ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه كذلك لنصرف عنه
السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصين واستبقا الباب وقدت قميصه من دبر والفيا
استبقا
سيدها لدا الباب قالت ما جزاء من اراد باهلك سوءا الا ان يسجن او عذاب اليم و بدرستى كه
قصد كرده بود زليخا در يوسف جهد و قصد نمود يوسف كه در زليخا جهد و كنند آن بود كه ديديم عجب بود و كار خويشتن
مجعنين را نيكو دانيم از و بيعى و ما ثابت ابد بدرستى كه او از بندكان ما است خالص كنندكان و استبقا الباب بپيشى كرفتند
تا او ناباید در دید و شد برآمدن يوسف از پى يافت زليخا شوهر خود را نزديك در گفت زليخا چه باشد پاداش آنكه خواهد
با اهل تو بدى مكر آنكه در زندان كنند يا عذاب درد ناكت حق سبحانه و تعالى فرموده همت به وهم بها از زليخا همت كرد يوسف نيز
بر زليخا همت كرد حشويان اصحاب حديث و مخالفان گفتند كه شيطان آمد و دستى بپهلوى يوسف كرد او دو دستى بر
زليخا چندان تضرع و زارى نمود تا آنكه يوسف را راضى نرم كرد و با عزم نمود هم به وهم بها را اينست وجه تفسير كرده اند
كه يوسف با زليخا آنكه ذا بيان نشستند نشست و كار كشادن از اردسيده چون يوسف عزيمت نمود خداى عز و جل برهان
نمود از جمله آنكه جبرئيل را با يكى بزد او را بترسانيد و ديگر آنست كه فرشته بانك بر و زد كه در آسمان تو در شمار
پيغمبران است و جاى تو در زمين و قول ديگر آنكه فرشته را ديد بر صورت يعقوب كه انگشت بدندان ميگزيد و از
اودا آمد و لكدى بر چنانرد كه آب پشت او بر پيشانى او رسيد اين قسم ترهات و محالات روايت مينمايند و اين نزد اهل
عقل و عدل روا نيست از آنكه پيغمبران مطهران و معصومان اند و ادله عقل دليل كرده است بر عصمت ايشان چه

مستولات

مستوا است كه تجويز بر صغاير و كباير بر ايشان منفر بوده مكلفان را از قبول قول ايشان و استماع وعظ ايشان و هرچه تعديم
از بعثت ايشان قبول قول ايشان است پس آنچه قدح كند در آن واجب بود كه حق تعالى ايشان را از آن منزه و معصوم دارد
و تفسير آيه بر وجهى كه مطابق ادله و موافق مذهب حق بوده باشد آنست كه حق تعالى همت بلهم يكى از ايشان اضافه كرده مطلق
همه يوسف را از اعجاكه ادله بر حق دلالت ميكند بر عصمت او تعبير به وجهى حمل بايد نمود و هم و همت در كلام عرب بمعانى مختلف
است بمعنى عزم بر كارى سند اذ هم قوم ان يبسطوا اليكم ايديهم و بمعنى قطره الشى بالبال باشد و اكرچه عزم ننمود چنانكه
اذ همت طائفتان منكم ان تفشلا والله وليهما اگر اين همت عزم بودى بر معصيت و قديم تعالى ولى ايشان نكفتى كه اوم
معصيت بوده بمعنى كسانى كه اين عزم كرده اند در حق ايشان چه فرمود و من يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحيزا
فئة يا و بمعنى الصبر و هم بمعنى از دو ميل باشد چنانكه عرب گويد هذا الامر من همتى وحسن بصرى ايه دارى مى
در حق يوسف بمعنى اراده زليخا بو عزم و حسن را از اين آيه سوال كردند گفت اما همها الخبث الهم و اما همه فطبع عليه
الرجال من شهوة النساء يعنى اما همه زليخا پليدى است هم و اما هم و اراده يوسف پس آن چيزى را كه طالع اند برو
مردان از شهوت زنان پس از اين معانى آنچه عزم باشد در حق يوسف روا باشد و عزم روا نباشد مكر بر معنى
كه وهم بهای بضربها و دفعها عن نفسه او همت كرد بيوسف كه در او بزد و يوسف همت نمود بر دفع اراده او از خود
كه او را باز دارد از آن فعل كه مراد زليخا بود و كويند پس تاويل لولا ان رای برهان ربه بر اين معنى چه فايده دارد
دفع او از خويش باعث باشد برهان از آن منع نكند گفتند تمتع باشد از آنكه اگر يوسف خواست و بعنف
كرد اهل او يوسف را مكتنند بالتهمت ميزدند بر بر باد او انزلت نمودى و گفتى مرا بخود خواند چون اينها
نمودم مرا اين قديم تعالى برهانى نمود كه يوسف از آن امتناع كرد نتواند بود كه اين برهان آن باشد كه ايشان
گفتند و از شاهد كه بوشيده و با صورت يعقوب و نداء فرشته و مانند اين براى آنكه اين اسباب جا باشد
و تكليف با سماع و ابا شد و اگر ملجاء بودى او را در آن هيچ مدحى و ثوابى نبودى پس اين برهان لطفى با
كه خداى عظمت قدرته با او كرد تا در آن حال كه او منصرف شد از آنچه خواست كرد از ضرب و دفع همت
بان و آن لطف كه مكلف در هنگام آن ارتياح امتناع كند آنست كه ما انواع عصمت مفهوم الم و كفتيم اندر
همان ادله موجب باشد كه قديم تعالى نصب كرده باشد او را تحريم زنا و آنكه ما عل او مستحق عقاب باشد

انکه ان نیز صادر نباشد از فعل قبیح و میتوان بود که رؤیت بمعنی علم بوده باشد کذلک لنصرف معنی چنانکه این لطف نمودیم
آوردیم چنان الطاف کنیم و برهان بنمایم تا سوء و فحشا را از وی دفع کنیم و بکردانیم معنی قیل را که بسبب ضرب و دفع حاصل
و کفته اند برزبان انجا نکاه کفته شد سوء کار بد است و فحشا زناست حق تعالی بر آوردن ساخت او کواهی داد و فرمود او از
بندکان خالص کرده ماست و استبقا الباب چون یوسف از زلیخا در خانه بود و در ها بسته بود و در واو بکریخت و یوسف
از وی باز میداشت و امتناع مینمود و در کوشه خانه بتی بود زلیخا جامه بر روی بت افکند یوسف سبب پرسید از افکندن جامه
بر بت زلیخا کفت معبود منست شرم دارم که مشاهده او درین حالت کنم یوسف فرمود عجب از تو که از جمادی که نشنود و نه
و نداند شرم داری و من از خدایی که خالق من و از قسمت عالم بر جزو و کل افعال ماست شرم ندارم کفتند برهان این
پس یوسف خود را از او رها کرده روی برفتن آورد و ما از در بکذار در ها بیرون رود زلیخا از عقب او میشتافت چون در در
او را بیافت و پیراهن او را از عقب او بدست آورد و یوسف پیراهن از وی در کشید و دریده کرد چون نکاه کردند عزیز شوی زلیخا را
در خانه مشاهده نمودند زلیخا پیشی دستی نمود بر سخن چون متهم بود بران حرکات و کفت ما جزاء جزای آنکه [illegible]
او مکافات آنکس با اهل خواند بدی [illegible] مکر آنکه او را بزندان باز دارند یا عذابی دردناک کند او را عبد الله عباس
او ضرب بتازیانه بود و آنکه زلیخا کرد مثل آنست که کفته اند تخذ اللص قبل ان یاخذک قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ
شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ
مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ
عَظِيمٌ کفت یوسف او در خواست زن تن و کواهی داد کواهی دهنده از اهل آن زن که اکر آن زن دریده شده
پیراهن او از پیش راست میکوید زلیخا و یوسف از جمله دروغ زنانست اکر دریده شده است پیراهن او از پس
میکوید زلیخا و یوسف از جمله راستکویانست فلما رای پس چون دید پیراهن یوسف دریده بود از پس کفت عزیز
بدرستی که این از کید شما زنانست بدرستی که کید شما زنان چیزی بزرکست بیان یعنی یوسف علیه السلام فرمود که او
مرا مطالبه نمود بخانه و در بمن آویخت و من او را از خود دفع میکردم تا آنکه از وی بکریختم پیراهن من کرفت پیراهن
کو دید عزیز کفت تو بر دعوی خود کواهی داری کودکی بود در آن خانه در کهواره یوسف فرمود کواه من آن کودک
کفتند کودک چون کواهی میدهد فرمود یوسف کواهی کودک چنانکه دیدی بکو کودک بالهام الهی بزبان فصیح کلام

کفت

کفت ان کان قمیصه قد من قبل اکر پیراهن یوسف از پیش دریده است زن راست میکوید و اکر از پس دریده باشد یوسف
میکوید دروغ فلما رای قمیصه چون دید عزیز پیراهن یوسف را از پس دریده بود کفت که این از حیله کید شما زنانست و مکر
زنان عظیم است در خبر آمده که چون پادشاهی بیوسف رسید و خدای او را بمغیری اهل ولایت مامور کرد روزی
تو یوسف بود جوانی از در سرای در آمد که از مطبخیان یوسف بود و چیزی از آلات مطبخ در دست جبرئیل ع کفت
جوانرا می شناسی این کودک بود که بر تو در کهواره کواهی داد [illegible] یوسف فرمود تا او را طلب نمودند خلعت
داده و مرتبه وزارت کرد [illegible] رسید اهل اشارت کفته اند [illegible]
کذارد بحق درجه وزارت یافت چون بنده مومن هفتاد سال بتوحید و عدل و تنزیه او از قبایح کواهی دهد
که در بهشت درجه اماره و ولایت نیابد و اکر کودکی به براءت ساحت یوسف کواهی داد مرتبه وزارت یافت عجب
خدای و نبوت و رسالت و ولایت کواهی دهد بحق و راستی وزارت و مرتبه [illegible] نیابد یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا
وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ
قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ای یوسف بکذر از این و دریغ از زلیخا امروزش خواه بر کناه [illegible]
بدرستی که از جمله خطا کارانی [illegible] و کفتند بعضی زنان در شهر مصر زن عزیز در خواسته است ز جوان غلام
از تن او بدرستی که رسیده است دوستی یوسف بمیان دل زلیخا بدرستی که می بینیم او را در کمراهی روشن بیان
ای یوسف اعراض نما از این کفتار و در کذر و این سخن را پوشیده دار و ای زن کناه تراست و تو کناهکاری ای
بر او استغفار نمای و از خدای آمرزش طلب برای خود که تو از جمله کناهکارانی عجب این جماعت بعد از چندین
که سه هزار سال است پیغمبری [illegible] یوسف علیه السلام [illegible] عزیز مصر [illegible] بود [illegible]
حواله بیوسف نکرد و بر زلیخا کرد [illegible] نسوة زنانی که در شهر مصر بودند کفتند مفسران کفته اند که ان زنان [illegible]
و زن [illegible] ملک و زن صاحب زندان و زن صاحب دواب و دستور [illegible] عادة زنان باشد [illegible] کفتند
زن عزیز [illegible] است و بعضی مفسران کفتند که عزیز [illegible] کلام عرب [illegible]
زن عزیز که بفریبد [illegible] غلام کنعانی خود را بدرستی که بمیان ادل او رسیده بدرستی که بمیان
ادل او رسیده دوستی محبت و شغاف مراد از شغفان بوده [illegible] اصل [illegible] زلیخا [illegible]

کردند اگر ما اهل این روزگار یوسف حواله نمایند جمالا که مستحق ملامت باشد الا کز لها لعصبنت لها ما بینیم و میدانیم که
او یعنی زلیخا در ضلال مبین است و مکر او بر ما روشن است که حکایت می شنیده و میدانند فلما سمعت بمکرهن ارسلت
الیهن واعتدت لهن متکأ وآتت کل واحدة منهن سکینا وقالت اخرج علیهن فلما
رأینه اکبرنه وقطعن ایدیهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم پس چون شنود
بمکر ایشان کس فرستاد بدیشان و بساخت ایشان را زانکه کاهی و بداد هر یکی را از ایشان کاردی و ترنجی و گفت زلیخا
یوسف را بیرون رو بر ایشان پس چون دیدند او را بزرگتان می آمد پس بریدند دستهای خویش را و گفتند حاش لله
این آدمی نیست بلکه فرشته نیکوست بیان چون زلیخا شنید که زنان عزیز بودند مکر ایشان و گفتار ایشان شنود دعوت نمود
فرستاده ایشان را حاضر نمود و زنان دیگر با چهل زن دیگر با چهل زن تمام شد محمد ابن اسحق گفت برای آن جهت
ایشان را مکر خواند که ایشان بآن حدیث مکر و حیله کردند تا یوسف را ببینند چون یوسف از خانه بیرون نیامد ایشان
این حرف گفتند شاید که زلیخا او را حاضر کند و یوسف را با ایشان نماید فکر ایشان راست افتاد و دعوتی ساخت
طلبیده و بساخت برای ایشان مجلسی و در و بالشها بگذارد تا بر ایشان تکیه نمایند گفتند که متکاء ای طعاما
برای ایشان طعامی بساخت عبدالله عباس گفت این طعام ترنج بود عکرمه گفت چیزی ساخته بود که بکارد
بود در خوردن آن و هر یکی را از ایشان کاردی داد و یوسف را جامه سفید پوشانید و گفت که در خانه داری و بدیشان
وجلوه نمای و بیرون خانه درآمد و خود را بر ایشان جلوه داد و عرض نمود و بوستان بگذشت جامه سفید برای آن
پوشانیده تا بگویند که بجامه گران مایه نیکو مینماید چون حسن بجامه باشد حسن عاریتی باشد
گفته اند که ایشان در صفه نشانید که در آن صفه خانه بود که یوسف در آن خانه می بود و گفت اخرج علیهن
بیرون آی بر ایشان او بیرون خرامید فلما رأینه چون او را بدیدند گفت من این خواسته را گویم که یوسف را گذرد هم
یکی ترنجی که دارید باید برید و با او داد چون یوسف را دیدند و بوستان گذر نمود در چشم ایشان عظیم نمود مدهوش
و متحیر شدند و دست خود را بجای ترنج بریدند و زنان از جمال یوسف خبر و الم درد نداشتند و چون بخود آمدند
دستهای خود بریده دیدند از سر تعجب گفتند حاش لله پس از نفی بشریت نمودند که این آدمی نیست که آدمی بدین
جمال و کمال حسن و صورت باشد این باشد بلکه فرشته بزرگست و از وی گفته اند که معنی حاش لله معنی

بودن شواند
ما او را از این ماه که بوده و فرشته نماید و دور می بینم از عفت و صلاح و سیاه خبر و دیگری خانده اند یعنی چنین کس خبر نه باشد و سیاه
قالت فذلکن الذی لمتنني فیه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم ولئن لم یفعل ما آمره لیسجنن ولیکونا
من الصاغرین قال رب السجن احب الی مما یدعونني الیه والا تصرف عنی کیدهن اصب الیهن واکن
من الجاهلین فاستجاب له ربه فصرف عنه کیدهن انه هو السمیع العلیم ثم بدا لهم من بعد ما
رأوا الآیات لیسجننه حتی حین گفت زلیخا این آن کس است که ملامت کردید مرا در حق او و بدرستی که من در خواستم
از وی تن او پس نگه داشت خود را و طلب نیکو کند آنچه فرمایم او را هر آینه در زندان اندازم او را و هر آینه باشد از جمله
خوارشدگان گفت ای پروردگار من دوستتر از آنچه میخوانند مرا بدان و اگر نگردانی از من کید ایشان میل کنم بدیشان و باشم از جمله
نادانان فاستجاب پس پاسخ کرد او را پروردگار او پس بگردانید از وی کید ایشان بدرستی که اوست شنوای دانا ثم بدا لهم
پس پدید کرد ایشان را از پس آنچه دیدند نشانهای را پس در زندان کردند او را تا هنگامی زنان ملامت کننده را ملامت
بودند و چون دیدند خود را ملامت نمودند و دانستند که ایشان را ملامت ولطف زلیخا دست یافت و گفت این آن کسست که
مرا ملامت میکردید پس بر خود اقرار داد و گفت من او را مراودت کردم یعنی بر خود خواندم و مطالبه از نفس او
نگاه داشت و امتناع نمود عجب آنچه و که زلیخا گوید فاستعصم و مجیره گویند فاستعصی زنان یوسف را گفتند چرا فرمان
فرمود فرمان خدای بگذارم و بندو او باشم نزد این مقال و حال زلیخا گفت اگر آنچه منش فرمایم نکند بزندانش باز دارند
جماعه ذلیلان و خواران باشد یوسف دعوی از ایشان بگردانید و بخدا مناجات نمود فرمود ای خداوند من زندان
من زندان دوستتر دارم از آنچه مرا ایشان بآن باز میخوانند و این دلالت میکند بر آنکه هر یکی از ایشان یوسف را
کرده بودند و مرا او با حب اخفی و اسهل است یعنی زندان مرا آسانتر آید و مقام در زندان خوشتر آید از اجابت
ایشان به مراد بودن یکی از ایشان والا تصرف و اگر نگردانی کید ایشان را از من بالطاف خود و مرا نگاه نداری میل کنم
من میل نمایم با ایشان و از جمله جاهلان باشم یعنی اگر محکم نبود که لطف نفرمائی ارتکاب معصیت کنم و آنچه
رب خدای تعالی او را دعا اجابت فرمود و کید ایشان از وی بگردانید و آن کار خاتمه باشد که مجموع ان گوینده
اجابت بودی و نه کید ایشان بگردانیدی برای آنکه آنچه معصیت بعد از عزم بر فسخ و جلوسه منها حلو بس
حاصل انه هو السمیع بدرستی که شنواست اقوال ایشان را و علیم باحوال ایشان ثم بدا لهم ظاهر کردید

بس از انکه آیات لا ایشان بدید بود دانستند که مجرم زلیخاست که یوسف المحبوس کند روزی چند با دی
کفتار چهر تا مردم را بوهم اندازند که کنه کار یوسف است و زلیخا بی کناه بود و آیات پیراهن دریده از
وکواهی کواه اعتراف زلیخاست ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ
الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾
و در فتند با او در زندان دو جوان دیکر کفت یکی از ان دو بدرستی که در خواب دیدم که میفشردم خمر را و آن
وان دیکر کفت که من در خواب دیدم که برداشته بودم بالای سر خود نانی تا میخوردند مرغان از ان
بیاکاهان ما را بتاویل ان بدرستی که می بینیم ترا از جمله نیکوکاران بیان سدی کفت سبب حبس یوسف
کفتار زلیخا بود بشوهر خود را که کفتار این غلام که او مرا بخود خواند رسوا کرد اینده او را محبوس کن تا
او را تا حدیث من نکند که او مرا بخود دعوت نمود عزیز ملک کفت ملک فرمود تا یوسف را بزندان بردند و دو
یکی خان سالار که مال ابد و زهر در طعام کرد و ساقی بند و بشنان شد چون وقت طعام و شراب آمد
سالار بعادة خود طعام آورده پس آب دار بیامد و کفت ای ملک این طعام مخور که زهر آلوده است و خان
کفت که آن شراب مخور که آلوده زهر است ملک کفت ای نحس این کفتی نه و دروغ میکوی بیکفت او هم دروغ میکوی
ملک ساقی را کفت که این شراب باز خور او شراب را خورد چون در روز هر نبود صاحب طعام را کفت که طعام
بخور بخورد مهام اور دند و ان طعام را بان دادند در حال بمرد ملک فرمود تا هر دو را بزندان بردند یوسف
در زندان تعبیر خواب میکرد خان سالار کفت که من در خواب دیدم که نان در سر داشتم و مرغان
هوا نان از سر من خوردند و شراب دار کفت من در خواب دیدم که انکور میفشردم و بخیل او نکار میدادم
و این قول عبد الله مسعود است بعضی کفتند که ایشان این خواب ندیدند اما هر یکی از ایشان خوابی بخود
بستند چون یوسف تعبیر کرد صاحب خوان کفت حاشا که خوابی من دیدم و خواب بدا و دید یوسف
فرمود قضی الامر مجاهد کوید چون علما ما امدند که خواب پرسند کفتند ما ترا دوست داریم فرمود
مرا دوست مدارید که هر که مرا دوست داشت من از محبت او بلا دیدم عمه من مرا دوست داشت
و خواست تا مرا بخود باز کیرد دکری تا ابراهیم میراث یافته بود و من خفته بودم کمر بر میان من بست پس

زنا تعلت ان بکسال امر او خود بود و شرع ایشان چنان بود که چون کسی از کسی چیزی دزدید یکسال الخدمت
نمود و پدر مرا دوست داشت و محنت برادران افتادم تا مرا بچاه انداختند و بغلامی فروختند و زلیخا مرا دوست
داشت مرا محنت زندان افکند زینهار مرا دوست مدارید ایشان همه روز می آمدند و حدیث یوسف میشنودند تا شبی بخواب دیدند
آنچه کرده شد از ایشان روز بیامدند و پیش و کفتند ایها العالم دو شب ما هر یکی خوابی دیده ایم ساقی کفت من خواب
که سه خوشه انکور از تاک بر چیدم و در کاسه ملک فشردم تا باز خورد و خوان سالار کفت من در خواب دیدم
نان بر سر کذارده بودم و در انجام طعمها الوان بود سباع و طیور و مرغان شکار دیگر از انجا میخوردند و ما را تاویل
این خواب خبر ده و تاویل فرما که ما ترا از جمله محسنان می بینیم و میدانیم یوسف علیه السلام همه روز تعهد زندانیان
فرمودی و بیمار او را معالجه نمودی و جامه دریده ایشان بدوختی و دلخوش دادی کفتند فمن انت یا فتی کفت
جوان نرسود انا یوسف ابن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله عامل زندان کفت ای بغیر زاده
والله کر لیس توانستی ترا رها میکردم اکنون در خدمت و رعایت تو تقصیر نمایم ﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ
إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا
كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ کفت یوسف نیاید بشما طعامی که روزی دهند شما را مکر اکه بیا
کاهانیم شما را بتاویل ان پیش از انکه اورده شما را بود و کار شما از انچه در اموخت مرا پروردکار من بدرستی
که بکذاشته ام ملة قوم که ایمان نمی کروند بخدا و ایشان باخرة ایشان کافراند ﴿وَاتَّبَعْتُ﴾ و پیروی میکنم ملة پدران
خویش را ابراهیم و اسحق و یعقوب نبود ما را که انباز فرا داریم بخدا از چیزی آن از فضل خداست بر ما و بر
و لیکن بیشترین مردمان شکر نمیکنند بیان فرمود یوسف نیاید بشما طعامی که روزی شما کنند الا کرمن خبر
دهم شما را بتاویل آن پیش از انکه بشما آید این از جمله انست که خدای من مرا آموخته است خدای من از بیو
الله روایت کند انه ﴿إِنَّ الرُّؤْيَا عَلَى رِجْلِ طَائِرٍ مَا لَمْ يُعَبَّرْ فَإِذَا عُبِّرَتْ وَقَعَتْ وَإِنَّ الرُّؤْيَا جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ
جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ فَلَا تَقُصَّهَا إِلَّا عَلَى ذِي رَأْيٍ﴾ فرمود خواب بر پای مرغی بسته باشد تا تعبیر نکرده باشد

تعبیر کنید بگفته که خواب جزو است از چهل و شش جزو از پیغمبری خواب که پیغمبر خداوند را بیند نیکو و بر ایشان آمد اعتراض
کرد با ایشان فکر کرد که او تعبیر این خوابها نمیداند فرمود تو ... که این تعبیر با گفتی است و شما را باید که وهم این کرد تا اولا
خواب بخوانم آنکه هیچ طعام بشما نیاورند تا اعلام اگر بود که چون از زندانیان کسی را می خواستند طعامی را مسموم
فرستادند تا بمیرد پس او را بکشتند ابو علی گفت سبب این گفتار آن بود تا بنبوت خود و علم و معجز و دلالت نبوت خود بیان
نماید و تقریر معرفت خدای و توحید او کند الا برای الی قوله ذلکما مما علمنی ربی بنا از آن بجهل است که خدای بمن
آموخته و من بگذاشته ام دین و طریقه قومی که ایشان بخدای ایمان نیاورند و بسرای باز پسین یعنی در قیامت کافرانند
پس نسبت و مذهب خود فرمود که من پیروی میکنم دین و ملت پدران خود را که ابراهیم و اسحق و یعقوب اند بر ما نیست
که هیچ چیز را انباز و شریک خدای کنیم این طریقه روشن ما را از فضل خدای است بر ما و بر همه مردمان و لیکن بیشتر ایشان
شکر این نعمت نمیدانند ما فضل خدای بر ما از آن جاست که ما را پیغمبر کرد و امید بر مردمان و ما را با ایشان فرستاد تا دعوت ایشان
کنیم بحق یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار • ما تعبدون من دونه
الا اسماء سمیتموها انتم واباؤکم ما انزل الله بها من سلطان ان الحکم الا لله امر الا
تعبدوا الا ایاه ذلک الدین القیم ولکن اکثر الناس لا یعلمون • ای یاران زندان من این خدایان متفرق
بهتر اند یا خدای یگانه قهر کننده ما تعبدون نمی پرستید از جز او مگر نامهای که نام گذارده اند آنرا شما و پدران
تو نفرستاد خدا بدان هیچ حجتی نیست حکم مگر خدا را فرمود مپرستید مگر او را آنست دین راست و لیکن بیشتر مردمان
نمیدانند بیان یوسف علیه السلام تقریر توحید فرمود با ایشان فرمود ای دو یار زندان خدایان متفرق بهتر اند یا
یا یک خدای قهر کننده این فرمود چون ایشان بتهای مختلف میپرستیدند که در شکل و صورت تفاوت داشتند پس
تنبیه نمود بر فساد را بجای آن که شما نمی پرستید الا نامهای که شما گذارده اید و بدان شما بر زبان یعنی اینها را اله میخوانید
و اله آنست که مستحق عبادت شود تا ما در باشد بدان نتواند کرد و از وی صحیح نباشد و تا جی و حیوتی نداشته باشند
محال است که قادر باشد چون ایشان جماد اند نام آله بر زبان جز نام هیچ معنی نیست ما انزل الله بها من سلطان یا ابی
که شما و پدران شما بر زبان گذارده اید نامهای است که خدا عظیم قدرته بر آن حجتی فرستاده ان الحکم نیست مگر خدا را فرمان
خدای فرمود که نپرستید مگر او را پرستیدن و با وی شریک نکنید دین و ایمن و طریق مستقیم است و لیکن بیشتر مردمان



نمیدانند انجا که تعبیر میکنند یا صاحبی السجن اما احدکما فیسقی ربه خمرا واما الاخر فیصلب فتاکل
الطیر من راسه قضی الامر الذی فیه تستفتیان • وقال للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک
فانسه الشیطان ذکر ربه فلبث فی السجن بضع سنین • ای دو یار من در زندان اما یکی از شما
پس ساقی کند خواجه خویش و بخورد خمر و اما آن دیگر پس بر دار کنند پس بخورند مرغان از سر او گذارده شد کار پس
که در آن فتوی میپرسیدند و گفت یوسف آنرا که گمان می برد که او نا جسته از آن دو یاد کن مرا نزد خواجه خویش
از یاد او باز برد شیطان یاد کرد او پس درنگ کرد در زندان هفت سال بیان چون یوسف علیه السلام و تاخیر در جواب
ایشان می فرمود گفتند تعبیر خواب بنما فرمود توقف نمایید ایشان الحاح نمودند فرمود اما یکی از شما آن ساقی
ملک بود نام مجلث تاویل خواب او آنست که بسر کار خود در ملک باز خورد هد و آن سه خوشه انگور که دید تاویل
آنکه سه روز در زندان بماند و اما تعبیر خواب آن دیگر سه سبد نان بر سر داشت می بود مرغان میخوردند
سه روز در زندان بماند پس او را بر دار کنند مرغان مغز سر او را خورند ایشان از سؤال پشیمان گشتند و انکار
خواب دیدن نمودند گفتند ما بازی میکردیم که از ما دیدن نمائیم فرمود یوسف که کار رفت و قضا کرده شد و حکم
رانده گردید روز چهارم کما انکه کسان ملک آمدند و ایشان را بردند یوسف علیه السلام گفت ساقی را که خواب دیده
بود چون دانست که او ناجیست از کشته عند ربک یاد کن مرا نزد خواجه و پرورنده خود مرا یاد کن و حدیث من
و او را از حال من خبر ده در این حال جبرئیل آمد و دست یوسف گرفت و بگوشه برد از زندان و بر زمین زد
و شکافته گردید گفت بنگر تا چه می بینی گفت زمین را هم می بینم او بنز شکافت و همچنین تا هفتم زمین
شکافته گردید یوسف نگریست سنگی دید عظیم فرمود سنگ بزرگ مشاهده می نمایم جبرئیل بر آن سنگ زد
شکافته گردید از میان سنگ کرمی پدید گردید برگ سبزی در دهن گفت خدایت سلام میرساند که
چه گمان بردی که ترا فراموش کردم بعزت عزتی من که اینجا هفت سال بمانی یوسف گفت اگر خدا
از من راضی باشد هفت سال باشد هفتاد که بلکه بماندم در حبس است که چون یوسف جبرئیل را دید گفت ما تقول
لمثلی بین ما المدالله من الخاطئین جبرئیل گفت یا طاهر الطاهرین بقرءه علیک السلام رب العالمین و
ما استحییت منی اذ استغثت بغیر الارمین توعوک لی و حلالی لالبثک فی السجن بضعة سنین فانبه

پس از یاد برد و فراموش کرد این ساقی و را دید نزد ملک ذکر یوسف کند و حال او را باز گوید
پس بماند یوسف در زندان هفت سال کلبی گوید پنج سال محبوس بود و پس از آن هفت سال که دوازده سال باشد و
قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ

عجاف وسبع

أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ
وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ وگفت پادشاه بدرستی
که من در خواب هفت گاو فربه که میخوردند ایشان را هفت گاو لاغر و هفت خوشه سبز و دیگر خوشهای
اشراف فتوی دهید مرا در خواب اگر هستید شما مر خواب تعبیر کنندگان قالوا گفتند اشراف این خوابها پریشان اند
و نیستیم ما بتاویل خوابهای پریشان دانایان قال و گفت آنکه ناجی بود از ایشان و یاد او آمد پس از مدتی که من
بیاگاهانم شما را بتاویل آن پس بفرستانید بیان حق سبحانه و تعالی سببی ساخت تا ایام محنت یوسف بسر آمد ملک در خواب
دید که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را خوردند و هفت خوشه سبز دید که هفت خوشه خشک درآمدند
گرد ملک از خواب درآمد بترسید کس فرستاد که همه یعنی منجمان و ساحران را حاضر نمودند گفت انی اری من هفت گاو
فربه را دیدم که ایشان را هفت گاو لاغر میخوردند و هفت خوشه سبز دیدم و هفت دیگر خشک یا ایها الملاء ای جماعت
معروف مرا فتوای دهید در خواب اگر شما تعبیر خواب میدانید گفتند که این خوابهای شوریده است و ما وجه خواب
شوریده ندانیم درین حال ساقی را یاد آمد که یوسف علیه السلام تعبیر را نیکو میداند و ذلک قوله وقال الذی نجا منهما
و گفت آنکس که نجات یافت از آن دو جوان آشنایان زندان و حال آن بود که یاد آمد بعد از مدتی گفت من خبر دهم
شما را مرا فرستید بنزد آنکس که علم تعبیر خواب نزد اوست يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ
يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ
قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ
ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ
فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ یوسف ای مرد راست گوی فتوی ده در حق هفت گاو فربه که
میخوردند ایشان را هفت گاو لاغر و هفت خوشه سبز و هفت دیگر خشک تا ما از کرده بمردمان تا باشد که

که ایشان

که ایشان بدانند قال گفت یوسف زرع کنید هفت سال پی در پی پس هر آنچه بدروید شما پس بگذارید او را در خوشه مگر اندکی از آنچه بخورید
پس آید از پس آن هفت سال سخت تا بخورید آنچه فرا پیش داشته باشید ایشان را مگر اندکی از آنچه شما نگاه داشته باشید
پس آید از پس آن سالی که دران بفریاد رسیده شوند مردمان و دران سال عصیر کنند یعنی شیره بیان آن ناجی را فرستادند چون بزندان
رسید گفت ای یوسف ای مرد راست گوی در آنچه از تعبیر خواب ما را فتوی ده که هفت گاو فربه که ایشان را میخوردند هفت گاو
لاغر و در هفت خوشه سبز و در هفت دیگر خشک تا باز گردم تا نزد آن مردم رجوع کنم یوسف فرمود
تو میباید که هفت گاو که درین هفت سال نخستین کار کنید هر آنچه حاصل آید و بدروید با خوشه بگذارید تا بماند مگر اندکی برای قوت که بخورید
و از پس این هفت سال قحط آید که آنچه دران هفت سال نگاه داری نموده باشید جمله خورده شود مگر اندکی که نگاه دارید
از آن چون پس از آن سالی آید که باران بارنده شود و بفریاد ایشان رسد و در وی عصیر کشند و انگور افشرند برای آن
که در خوشه بگذارید تا شسته در وی نیفتد و شدت در وصف سال کنایت است از قحط و معنی یاکلن یعنی
بخورند و نیست کنند از آنچه گذارده باشید در سالهای نخستین و مراد بعصیر همه چیز است که او شیره گیرند چون
و سیب و غیره و از ابن عباس روایت است که مراد بعصیر حلاب است یعنی شیر بسیار دوشند وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي
بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي
بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ
مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ
گفت پادشاه او را بنزد من آورید پس چون آمد او را رسول گفت یوسف باز گرد بسوی خداوند خویش پس بپرس از حال
زنان آن زنانی که می بریدند دستهای خود را بدرستی خویش را که پروردگار من بمکر ایشان داناست قال گفت
حال و کار شما زنان چون در خواستید از یوسف از نفس او گفتند حاش الله ما ندانیم بر وی از بدی و گفت زن عزیز
اکنون درست شد حق من در خواستم از وی از نفس وی و بدرستی که هر آینه از جمله راستگویانست بیان چون
جوان ناجی باز آمد و آنچه از یوسف شنیده بود گفت ملک گفت و را پیش من آورید رسول نزد یوسف رفت و گفت
ملک ترا میخواند اجابت فرمای تا تعبیر از تو شنود یوسف گفت تو در دست خود برو بگو تا آن زنان را حاضر کند
و به پرسد از ایشان تا چه بود ایشان را که دستها خود بریدند و این برای آن کی تا ملک را و جزای ... اعلام

الجزء الثالث عشر ١٣

یوسف را مکو دان چون بیرون بود بزندان نوشت هذا قبر الاحیاء و بیت الاحزان و تجربة الاصدقاء و شماتة الا
عدا این کور زندکان است و خوانده اند و کتاب است و تجربه دوستان است و شماتت دشمنان است از انجا بکرمابه رفت و
ملک یوسف چون بسرای ملک رسید استاد و فرمود حسبی ربی من دنیای و اخرتی و حسبی ربی من خلقه عز
وجل ثناؤه و تقدست اسماؤه و لا اله غیره چون نزد ملک رسید فرمود اللهم انی اسئلك بخیرك و اعوذ بك
من شره و شر غیره چون چشمش بر ملک افتاد سلام کرد و او را تحیة نمود بزبان عربی ملک سوال نمود که این
زبان چیست فرمود لسان ابا الحی زبان پدران من است و هب گفت ملک هفتاد زبان دانست بهر زبان که ملک سخن گفت
یوسف جواب داد بدان زبان ملک تعجب نمود فرموده یوسف امروز سی ساله بود و ملک بجمال او بنگرید و حواس
علم او دید گفت این آنست که تاویل خواب من نمود و دیگران تاویل ندانستند گفت ای یوسف میخواهم که تاویل از تو شنوم
یوسف فرمود که اول خواب گویم که چه دیدی در خواب هفت گاو دیدی به سفید روی روشن که از رود نیل آشکار شدند
از انجا بیرون آمدند پستانهای پر از شیر تو در ایشان نگران و از حسن اندام ایشان متعجب دیدی که از نیل
فرو رفت و زمین زود خشک شد و از میان گل و لوس هفت گاو لاغر در آمدند خاکی رنگ شکمهای بر پشت چسبان
و شیر و دندان چون پنجه سگان پنجه داشتند و خرطومها داشتند و چون سباع بدان گاوان هفت گانه فربه بر آمیختند
و ایشان را بدریدند و استخوانهای ایشان درهم شکستند و مغز استخوانهای بمکیدند و تو در آن منکر بدی و تعجب
نمودی پس هفت خوشه گندم از زمین سبز شد سبز رنگ و هفت دیگر سیاه رنگ جایگاه تعجب نمودی از آن
هفت خوشه سبز و سیراب هفت خوشه سیاه و خشک رسته پس بادی در آمد و خوشهای سیاه و خم
بدان خوشها سبز و خرم زد و آتش زد و انها را بسوخت این بود آخر خواب از خواب در آمدی ترسیده ملک
حیرتی نمود گفت تو از خواب من از من اگاه تری ای صدیق روزگار چه راه هست تو را درین خواب که من دیدم
مصلحت در آنست امر نمایی که گندم و جو بسیار بیاورند و انچه تو را باشد همه خرج تخم و تخم نمای که اصحاب آن یابند یا بی باشد
و چون بر آمد حاصل برسد بدروند و با خوشه نگاه دارند تا زمان بیاید و شش بباید دانه او قوت دهان
نگاه او علف چهارپایان و از این طعام که بحاصل آید خمس بردار و برای قوت ملک و باقی در انبارها نگاه دارند
هفت سال خشکی باید که چون این سالها بگذرد هفت سال آید قحط و قحط باطراف عالم برسد از اطراف عالم ایند

که اول که گناه بوده است که خبر او را محبوس کرده بودند رسول برگشت و بملک گفت که بنایم تا بملک معلوم کرد که مرا بی
و ظلم باز داشته اند بفرمان آن زنان را آورند پرسید از ایشان که چو دست برید زنان ایشان را حاضر نمود و گفت ما
خطبکن حال شما و کار شما چیست و چگونه بود و او شما را مطالبه نمود و از نفس شما یا شما از و مطالبه نمودند
گفتند حاش لله ما از و هیچ بدی و خیانتی ندیدیم جز خیر و صلاح ندانیم زلیخا و حال زلیخا باقرار آمد و گفت اکنون حق
گردید و حقیقت حال پیدا گردید من او را بخود خواندم و او از جمله صادقان و راست گویانست جرم او را نبود بار من بود
ذلك ليعلم اني لم اخنه بالغيب وان الله لا يهدي كيد الخائنين ○ وما ابرئ نفسي ان النفس لا
مارة بالسوء الا ما رحم ربي ان ربي غفور رحيم ○ وقال الملك ائتوني به استخلصه لنفسي فلما كلمه
قال انك اليوم لدينا مكين امين ○ آن تنبیه نیست تا بداند بدرستی که من خیانت نکردم در غیبت او و ان الله بدرستی
که خدا راه ننماید کید خیانت کنندگان و ما ابرء و بیزاری نمیکنم نفس خویش را بدرستی که نفس هر آینه فرماینده است
ببدی مگر آنکه رحمت کند پروردگار من بدرستی که پروردگار من آمرزنده رحمت کننده است و قال و گفت پادشاه آورید
او را تا خالص کنم او را برای خود پس چون سخن گفت او گفت بدرستی که تو امروز نزدیک ما متمکنی و امانتی فرمود یوسف
کشف آن حال برای آن کردم تا عزیز بداند که من با او خیانت نکردم در حق زلیخا و خدای خیانت کننده را هدایت نکند
و نگذارد که خیانت بر کار شود و پوشیده ماند پس یوسف علیه السلام بسبیل خشوع و کسر نفس خود را مبرا نمیکنم که
نفس مرد ما را به بدی فرماینده است و بعضی مفسران گفته اند که این سخن زلیخاست یعنی تا یوسف بداند که من
در غیبت او با او خیانت نکردم و چون زلیخا برسید تا حدیث یوسف راست گفتم و خدای هدایت نکند خائنان را
پس برای این خیانت نمودم و خود را مبرا نکنم از بدی تا دیگران منهم شوند بدرستی که نفس سخت فرماینده است
و همه را میل بدیست مگر او را که خدای من نگه دارد و رحمت کند و خدای آمرزنده مهربانست چون ملک تفحص
تجسس نمود برائت ساخت و او را معلوم کرد که گفت او را نزد من آورید تا او را خلاص و خاص خود گردانم رسول
فرمود نزد یوسف آمد و او را از زندان بیرون برد اهل زندان بمفارقت او جزع نمودند که ما را بوجود تو انس
بود چون بیرون میروی ما چه خواهیم کردن و با کرا انس گیریم یوسف علیه السلام دعا کرد و فرمود اللهم اعطف عليهم
قلوب الاخيار ولا تعم عليهم الاخبار یا خدایا دلهای ولیان و نیکان بر ایشان مشفق گردان و خبرها بر

طعام طلبند و آنچه در این سالها گذارده باشی مراد خود فروشی و از آن خزانها هم آوری ملک گفت این کار که تمام نماید و این کار
تواند کرد در این وقت یوسف فرمود اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ مرا بگردان بر سر خزاین زمین را بدرستی
که من نگاه دارنده و دانایم یعنی من نویسنده و محاسبم بکتابت و حساب نگاه دارم عبد الله عباس گفت رحم الله اخی یوسف
نگفتی که مرا عامل نما بخزاین در آن حال او را عامل نمودی یوسف علیه السلام یک سال با ملک مجالست می نمود و ملک بر علم
و ادب او متعجب بود روزی یوسف را گفت مرا ناچار باید که با تو الفت و مجالست نمایم چرا استنکاف می آید که با تو طعام
خورم یوسف فرمود که من از تو اولی ترم که استنکاف نمایم که من پسر یعقوبم اسرائیل او پسر اسحق ذبیح الله او پسر ابراهیم
خلیل الله چون این معلوم او شد و این مفاخره از وی شنود و از آن پس با او موالفت و مجالست و مصاحبت نمود
چون یک سال شد و گذشت ملک یوسف را تاج بر سر گذارد و شمشیر خاص حمایل او نمود و بر تخت نشاند ملک بر
موضع یاقوت و جواهر و کلاه از استبرق بر بالای آن بود که درازی آن سی گز و پهنای آورده گز و ملوک و امرا را
بفرمان او کرد و پادشاهی بیت یوسف داد و کار مصر با و گذارد و خود در خانه نشست و قطفیر را از آن معزول کرد
و عمل او بیوسف داد و زلیخا هم با و داد چون یوسف نزدیک زلیخا رفت گفت این بهتر است یا آنچه تو مرا بدان میخواندی
زلیخا گفت که ای یوسف مرا بدان ملامت مکن مرا که زنی بودم جوان در نعمت پرورده با جمال و مال و شوهر میل بزنان نمی نمود
و نفع شهوت نداشت و مرا امن نگشتی و تو نیکو با اهل روزگار بودی من از محبت تو مبتلا گشتم ناموسی که
مانند آن کس را نبود چون یوسف دست بازید دانست که راست میگوید یوسف را از و دو فرزند شد یکی افرائیم یکی
منشا ملک مصر بیوسف قرار گرفت و عدل آشکارا کرد اینست قصه آیة یوسف وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ ملک
گفت که این مرد که علم چنین داند او را بمن آورید تا من او را خاص و خالص خود گردانم چون او آمد ملک با او
سخن گفت و او را سخن سنجیده یافت دانست که زیاده از آنست که گفته بودند ملک گفت تو امروز نزد ما با مکانت
و منزلت و امانتی. قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ. وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي
الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ
وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ گفت یوسف بکن مرا بر خزاین زمین بدرستی
که من نگهبان دانایم و کذلک و همچنین تمکین دادیم ما مر یوسف را در زمین که جای گرفتی از آن هر جا که

خواست

خواست برسانیم برحمت خود هر که را خواهیم و ضایع نکنیم مزد نیکوکاران و اجر الآخرة و هر آینه مزد آخرت بهتر است از آنها که
بگرویدند و بودند که پرهیزکاران. بیان یوسف علیه السلام چون این منزلت یافت گفت اجعلنی علی خزائن الأرض
ولایت طلبید که بیم ولایت بود ملک مصر را بود و بحقیقت یوسف را بایستی چو ملک تمکین نمود او که خواست حق خود را
و از آنکه حق بود روا باشد که او را بحجه که تواند بوصل رساند و آن از پادشاه آن خواست که تو ملک با او باشد و آن
است گفت مرا بر سر خزینه زمین موکل گردان و کار خزینه بمن گذار که نگه دارم و ضایع نکنم و دانم کار ملک که عالم
بوجوه دخل و خرج آن و بحفظ ضایع نکردن بر حق سبحانه و تعالی فرمود ملخصا آنکه یوسف را تمکین دادیم از آنکه
جمله ذکر کرده شد تمکین دادیم او را در زمین تا جای گیرد آنجا که خواهد و ما برحمت خود رسانیم آنرا که خواهیم و مزد نیکو
کاران ضایع نکنیم و مزد رستگی که مزد آخرت که او را است بهتر از ملک مصر است که یوسف را دادیم آنانی را که ایمان آورده اند
و از معاصی و گناه اجتناب کرده اند و پرهیز بردند. وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ
وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ
الْمُنْزِلِينَ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ. و آمدند برادران یوسف پس در وی رفتند و در وی
شناخت ایشان را و ایشان او را نشناختند وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ و چون بساخت ساز ایشان را گفت یوسف را و دیگر
برادری که شما راست از پدر شما اگر او را بیارید این تمام کنیم کیل شما و من بهترین کیل کنندگانم فَإِنْ لَمْ پس اگر بیارید
او را این پس کیل نبود شما را نزد من و نزدیک من نیامید. بیان چون یوسف علیه السلام تمکین گشت و بر تخت
مصر بر ملک نشست و تدبیر و ترتیب ملک و سیاست میکرد تا سالهای خصب و فراخی گذشت و سال قحط
و قحط آغاز کرد و سنی از سنها او فرمود تا برای ملک در میان شب طعام ساختند گفتند طباخان که ملک عادت ندارد
در این وقت شب طعام خورد حضرت یوسف گفت شما بنا باید که طعام مهیا باشد در آن نیم شب ملک از خواب در آمد
گفت هر چه باشد از طعام بیاورید که گرسنگی بر من غالب شده و مکر الجوع الجوع یوسف علیه السلام فرمود تا طعام
که مهیا کرده بودند ملک گفت این طعام کی ساختید گفتند در این شب یوسف فرموده ملک گفت ای یوسف چه
دانستی گفت دانستم که امشب اول سال قحط است و از اسباب قحط آنست که خدای تعالی طعام بشنوانیده
دانستم که تو ناچار بر عادت طعام باید ملک را تعجب آمد از علم و دریافت او و چون سال قحط در آمد بار از ...

مردم در آن سال هرچه داشتند خوردند و آنانکه نداشتند می‌آمدند و از یوسف می‌خریدند و زر و سیم سال اول نرو خریدند بزر خی
که بود و سال دوم بحلی و جواهر و در سال سیم بچهارپایانی از اسب و شتر و گاو و گوسفند و در چهارم به بنده و پرستار و در سال
و سال پنجم بضیاع و عقار و سال ششم چیزی نداشتند فرزندان را دادند و طعام ستدند و در سال هفتم خود را بنده و مملوک
گردانیدند و جمله مردمان و زنان بنده او گردیدند یوسف را ملکی حاصل شد که کسی را نبود و خزینه جمع آورد که هیچ کس
حاصل نکرده بود ملک گفت چگونه دیدی صنع خدای و نعمت او ملک گفت رای من تابع رای تست و خبر است
یوسف درین سال‌ها هرگز طعام سیر نخورد تا گرسنگان را فراموش نکند و ملک را در آن تا نیم شبی یاد در وقت نماز دیگر
الطعام کردند ملک را گفت من گرسنگی بودم چرا بر عادة دو بار طعام نمی‌فرمائی مرا گفت یوسف تا از هم طعم
گرسنگی یابی و درویشان را فراموش نکنی گفت رای تو نیکوست از آن روز عادت شده است که ملوک روزی یکبار
خوان گذارند و چون قحط عام شد و بزمین کنعان رسید آثار قحط یعقوب و فرزندانش را رنج عظیم رسید از
قحط شوند که در همه ولایت طعام در جائی نمی‌توان یافت مگر نزد عزیز مصر پس از آن گفت لابد ما را چاره است
آنکه شما را بمصر باید شدن و بضاعتی بردن و طعام آوردن چون ایشان را کسی کو بجانب مصر رفتند ابن یامین را
نزد خود نگاه داشت که چون غم یوسف بکاهد بدیدی و در آن وقت ایشان بفلسطین بودند بعور شام و بدوی بودند
چهارپای داشتند و یوسف را ... مقدم ایشان را و ایشان چیزی که آلت شبانان بود می‌ساختند از پیرو کو
و گلیم و پشم راست کرده و غیره بر داشتند و روانه مصر گردیدند چون بمصر رسیدند چنانکه فرمود وَجَاءَ إِخْوَةُ
یوسف چون نزد او شدند ایشان را شناخت و ایشان نشناختند چون او را کودک گذارده بودند و در پادشاهی و
عظمت او را ندیدند یوسف با ایشان سخن گفت ایشان بزبان عبرانی سخن گفتند شما چه مردمانید گفتند جماعت
شبانانیم و ولایت ما را قحط رسیده است آمده ایم که طعام خریداری نمائیم یوسف گفت مبادا که جاسوس باشید
باشید که ملک و ولایت من مطلع گردید گفتند لا والله ما جاسوس نیم ما برادران یکدیگریم ما را پدری هست
پیغمبر است ز پیغمبران خدا او را یعقوب گویند فرمود شما چند برادرید گفتند ده فرمود اکنون چند مانده اید
گفتند یازده سوال نمود کلان یکی کجاست گفتند روزی با ما بیابان آمد آنجا هلاک گردید فرمود آن دیگر با شما نیامد
کجاست گفتند پدر آن برادر را از همه دوستر داشتی چون او غایب شد برادر مادری او بود یادگار او نزد خود

دارد

دارد و او را از باب چشم فرو نگذارد فرمود که کیست برای شما گواهی دهد که چنین است گفتند ما درین شهر غریبیم کسی ما را او را
درین شهر نشناسد یوسف فرمود من گفتار شما وقتی دانم که درست است که برادر خود را بخود بیاورید گفتند که درین نوبه
بیاوریم ایشان را فرمود خرج جمله علاقه فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ چون ساز ایشان راست کرد و طعام بدیشان داد فرمود برادر
که از پدر شماست نزد من آورید نمی‌بینید شما که من کیل طعام تمام بدهم نمی‌بینید که من کیل تمام میدهم و بها
بهترین فرو آورندگان مهمانانم و مهمان نوازندگانم و اگر او را بیاورید شما را نزد من کیلی و طعام دادن نیست پس
نزدیک من نباید قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ۝ وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ
لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ۝ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ
لعلهم
مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۝ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا
أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۝ گفتند برادران
هم او را از پدر خویش و پدر بفرستی که ما را ... اینجا آورند کاینم وقال گفت یوسف مر جوانان خویش را که
... ایشان را در بارهای ایشان تا بود که ایشان بشناسند آن را چون بار کنند باهل خویش تا بود که ایشان باز آیند
فلما پس چون باز آمدند به پدر خویش گفتند ای پدر ما منع کرده شد از ما کیل پس بفرست با ما برادر ما
تا کیل آریم قال گفت یعقوب آیا ایمن کردم از شما برو مگر چنانکه ایمن کردم بر برادر او از پیش و پس خدا بهتر نگه دارنده است
و او رحم کننده ترین رحم کنندگانست **بیان** ایشان گفتند یعنی برادران یوسف جواب دادند و گفتند ما
بکوشیم تا او را از پدر او بخواهیم و آنچه توانیم سعی نمائیم درین معنی و یوسف غلامان و عاملان خود را فرمود که
آن چیزی که ایشان آورده‌اند در میان بار ایشان کنند تا چون بمنزل خود رسند متاع خود ببینند باز آمدن را
قوی‌تر باشد گمان داشتند که طعام را بگمان داده‌اند ایشان را و برای آنکه بیایند بعلت آنکه چیزی ندارند باز بیایند
اندکی یوسف می‌دانست که یعقوب این بضاعت را باز پس فرستد و ایشان را باز آورد لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا
فرمود بضاعت در میان بارهای ایشان گذارند باشد که ایشان بضاعت خود شناسند چون بار کنند
بجایهای خود روند باشد که بسبب این باز آیند ایشان نزد پدر خود آمدند پدر را احوال ایشان پرسید که چون
و احوال چگونه بود گفتند نزد مردی رفتیم که فضل و کرم او را وصف نتوانیم نمود و ما را انعام و اطعامی

که اگر یکی بود جاز فرزندان یعقوب همان چنین نکردی یعقوب گفت برو تا شمعون کجاست گفتند ملک مصر او را گرو کرد
که باز کردیم و ابن یامین را این نوبت با خود ببریم گفت ای چه افتاد شما را برادری دیگر هست گفتند که ما را بجاسوسی متهم کرد
ما شرح حال خود گفتیم و حدیث برادر کردیم گفت اگر راست میگویید در این نوبت او را بیاورید گفتند ای پدر برادر ما را با ما فرست
که ما را کیل کم کردند و کم دادند این بار سر کیل تمام بیاوریم وانا له لحافظون که ما او را نگاه دارنده باشیم یعقوب گفت چون امین باشم
از شما بر وی چنانکه امین بودم از شما بر یوسف پس شما را چه حافظی و نگوترین نگاه بانی باشد و او بخشاینده‌ترین بخشایندگان است
کان است یعنی ور لغدا سپردم حق سبحانه و تعالی فرمود یوسف را به برادران سپردی ضایع کردند و ابن یامین را
بمن سپردی من خدای ام که آنچه بمن سپارند ضایع نکردد ولما فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم ردت الیهم قالوا
یا ابانا ما نبغی هذه بضاعتنا ردت الینا ونمیر اهلنا ونحفظ اخانا ونزداد کیل بعیر ذلک کیل یسیر و چون
گشودند متاع خود را یافتند بضاعت را که رد کرده بودند بدیشان گفتند ای پدر ما چه خواهیم و چه جوییم اینک کالای ما
رد نموده‌اند با ما و نگه داریم برادر خویش را و بیفزاییم کیل بیش از علف اشتری کیل آسان است قال گفت یعقوب نفرستم او را
با شما با او تا بدهید مرا عهد استوار از خدا ما را بیاورید او را بمن مگر آنکه هلاک نمایید شما را پس چون آوردند عهدی خویش گفت یعقوب
والله بر آنچه ما میگوییم کارسازست بیان چون متاع و بار خود را گشودند بضاعت خود را در بار خود دیدند هم چنان در میان بار بود که
که باز فرستاده بودند گفتند ای پدر ما چه جوییم و چه خواهیم پس ازین مرد کرد از کرم خود ما را طعام داده است
و متاع ما را رد کرده است و این برای آن گفتند تا دل پدر را نرم کرد تا آنکه ابن یامین را همراه ایشان نماید ما نبغی چه
چیز دیگر مانده که کار ما بر آن موقوف باشد و ما چیز دیگر از تو نمیخواهیم که ما را از آنچه داریم برای این نوبت کفایت است
این بضاعت را که رد کرده اند بمیر برای اهل خود طعام آوریم و برادر خود ابن یامین را نگاه داریم و [illegible]
بضیعی که این کیل اندکی است یعقوب گفت هرگز نفرستم او را با شما تا گرو بمن و نتیقی کتابی از عهد و پیمان و سوگند
که او را بنزد من آورید مگر که واقعه افتد که همه را شامل باشد همه را ایشان عهد و پیمان دادند و عهد بخدای
کردند که او را رها نمایند و ضایع نگذارند که بار دیگر یعقوب بر ایشان خدای را گواه و شاهد کرد و امید گفت خدای
آنچه میگوییم گواه و حافظ است ابن عباس گفت که این بود که میگوید مصطفی که خیانت نکنید ایشان یعنی محمد
مصطفی سوگند خوردند که خیانت ننمایند وقال یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب

قال لن ارسله معکم حتی تؤتون موثقا من الله لتأتنني به الا ان یحاط بکم فلما آتوه موثقهم قال الله علی ما نقول وکیل

وما اغنی عنکم من الله من شیء ان الحکم الا لله علیه توکلت وعلیه فلیتوکل
المتوکلون ولما دخلوا من حیث امرهم ابوهم ما کان یغنی عنهم من الله من شیء الا
حاجة فی نفس یعقوب قضاها وانه لذو علم لما علمناه ولکن اکثر الناس لا یعلمون
و گفت ای پسران من در مروید از یک در و در روید از درهای متفرق بنگر از بدا از شما از خدا هیچ چیزی نیست
حکم مگر خدای را است بر وی توکل کردم و بر وی پس باید که توکل نمایند توکل کنندگان ولما دخلوا و چون
درآمدند از آنجا که فرموده بود ایشان را پدر ایشان نبود که ایشان را از خدا هیچ چیزی مگر حاجتی
در تن یعقوب که گذارد آن را او بدرستی که او هر آینه خداوند دانش بود مر آنچه دانا او کردیم ما او را و لکن بیشترین
مردمان نمیدانند چون اراده رفتن نمودند گفت فرزندان خود را یعقوب که ای پسران من چون
بمصر رسید بجمعی گاه در مروید و از درهای متفرق داخل گردید چون ایشان یازده مرد بودند نیکو روی و تمام
بلند بالا تا کا چشم بد بدیشان رسد پس فرمود اگر خدا خواهد که شما را بچیزی رساند اینکه من گفتم شما را
سود دارد و منع کردن آن حکم نیست جز خدا را من بر او توکل نمودم باید که توکل کنندگان توکل نمایند چون بمصر رسیدند
و مصر را چهار دروازه بود هر چهار کس از دروازه داخل گردید چنانکه یعقوب فرموده بود و ما کان یغنی نبود او
ایشان از چهار دروازه که سود کند از ایشان و باز دارد از خدای من چیز برا از هیچ شیء مگر حاجتی که
در دل یعقوب که آن حاجت روا گردد و آن شفقت پدرانه بود بر فرزندان و اندیشه او از چشم بد
یعقوب را وصف کرد و گفت او عالم بود بدانچه ما او را تعلیم نمودیم و آموختیم و گفتند او عالم بود بدانچه عالم بود
یعنی بعلم کار کردی ولی بیشترین مردمان ندانند این حال ولما دخلوا علی یوسف آوی الیه اخاه
قال انی انا اخوک فلا تبتئس بما کانوا یعملون فلما جهزهم بجهازهم جعل السقایة فی رحل
اخیه ثم اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون قالوا نفقد صواع الملک ولمن جاء به
حمل بعیر وانا به زعیم وچون داخل شدند بر یوسف جای داد برادر خود را گفت یوسف بدرستی
من هستم برادر تو پس اندوه گین مکن بد آنچه ایشان کردند پس چون بساخت ایشان را ساز ایشان
و صاع را در بار برادر خویش پس آواز داد آواز دهنده ای کاروانیان بدرستی شما هر آینه دزدان اند

قالوا واقبلوا علیهم ماذا تفقدون

قالوا گفتند و به ستدند که فرا کردند بر ایشان چه چیز گم می باشد قالوا گفتند گم می یابیم صاع پادشاه را و مر او را

آورد از بابت شتر غله بود و من بدان پاسدارم چون فرزندان یعقوب را در آن یوسف داخل کردیدند

ایشان را جایی فرود آوردند و برای هر دو برادر خانی آوردند و در پیش ایشان گذارد و ابن یامین تنها ماند

گفت اگر برادر من یوسف بودی با من شریک بودی و من تنها نبودمی این میگفت و میگریست یوسف علیه السلام

خواهی که من برادر تو باشم گفت تو خود پادشاهی و عزیز مصری ولی مرا بجای او کس نباشد گفت یوسف که تو

و نزد من آی تا که تنها باشی و دست بر تو نهم خود بنشاندند چون شب آمد و طعام برخان گذاردند هیچ [illegible]

چون وقت خواب آمد برای هر دو برادر یک رخت خواب آوردند و هر یکی بخسپیدند ابن یامین تنها ماند گفت

تو بر بستر من درآی او را با خود شریک بستر خود نمود و او را تن در خود بخوابید و دیگر روز گفت ای فرزندان یعقوب

من شما را جفت جفت می بینم و هم را با هم صاحب الفت می یابم جز این مرد او را با خود الفت دادم تا او و تو من باشد و ایشان را

جای معین نمود و مهمان دار نمود و ابن یامین را پیش خود نگاه داشت چنانکه خدای خبر داده فلما دخلوا

نزد یوسف شدند یوسف برادر خود را پیش گرفت و جای داد چون بخلوه نشست گفت نام تو چیست گفت

ابن یامین گفت این مشکل یعنی پسر مصیبت رسیده گفت پدرت ترا چنین نام گذارد گفت چون مادرم بمرد

زنت گفت مادرت که بود گفت راحیل بنت لبان گفت هیچ فرزند داری گفت ده فرزند دارم یکی را نام

گفت این چه معنی دارد و سبب این نام گذاردن چیست گفت مرا برادری بود یوسف و او غایب و ناپدید شد و دیگری

جسم گفت این چه معنی دارد گفت چون گمان ما آنست که او زنده است و دیگر برادرم نام گذاردم براء [illegible]

او را این خوی من تمام کرد گفت یوسف بعوض برادرت باشم گفت ای عزیز چون تو برادر کرا باشد ولی ترا

از یعقوب و راحیل نزاده باشد یوسف بگریست و برخاست روی دور کرد و گفت انی اخوک من برادر توام

[illegible] و هیچ اندوهگین مکن به آنچه ایشان کردند با تو و برادرت پس فرمود تا ساز کار ایشان

و برای هر برادری شتری بار آن گندم مهیا نمودند پس فرمود سقایه در رحل ابن یامین پنهان کردند و این

اطلاع ابن یامین بود چون گفت یوسف انی اخوک من برادر توام ابن یامین خوش دل شد و خدای را سجده شکر

بجای آورد گفت من از تو هیچ وجه جدا نگردم ای یوسف گفت این متهم کرده [illegible] گران بر تو نگو باشد گفت

بیجی تحمل [illegible] نام ما از تو جدا نکردم گویند که چون تو ابو [illegible] که یوسف گم [illegible] اند که قسمی [illegible] ابن یامین است او را [illegible]

باز گیرد باعث اندوه و غم پدر گردد گفتند که یوسف این بفرمان خدای کرد خدای خواست محنت یعقوب بنهایت رسید

شاعر گفته اذا [illegible] البلاء [illegible] یکون الفرج

اندک ساعت [illegible] طعام [illegible]

سقایه [illegible] ابن یامین [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

چون این ندا شنیدند [illegible] شما [illegible] گم کرده اید و چه میجویید گفتند صاع ملک نمی یابیم

و آنکه او را باز آورد ما شتری از گندم بدو دهیم و کویند [illegible] قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی

الارض وما کنا سارقین قالوا فما جزاؤه ان کنتم کاذبین قالوا جزاؤه من وجد فی رحله

فهو جزاؤه کذلک نجزی الظالمین فبدأ باوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها من وعاء اخیه کذلک

کدنا لیوسف ما کان لیأخذ اخاه فی دین الملک الا ان یشاء الله نرفع درجات من نشاء وفوق کل ذی علم علیم

گفتند [illegible] تا در زمین فساد کنیم [illegible] و ما هرگز دزد نبوده ایم گفتند اگر شما دروغ گوئید

پاداش این چه باشد گفتند جزای این کرده در بار هر که یابند او را [illegible] جزای ظالمان [illegible]

پس فرمود تا بارهای ایشان جستند ابتدا بارهای برادران نمودند [illegible] بار ابن یامین [illegible]

کذلک کدنا لیوسف [illegible] برای یوسف ابن عباس گفت [illegible]

و این دلالت [illegible] بامر خدای باشد وما کان لیأخذ [illegible] یوسف [illegible]

بود [illegible] الا ان یشاء الله یعنی [illegible]

و هدایت و ابن عباس گفت [illegible]

بسیار [illegible] برادران [illegible]

صاع [illegible] یوسف [illegible] نرفع درجات من نشاء [illegible]

هر عالمی [illegible] یوسف [illegible] مصر آمدند [illegible]

نخورند و چون صاع را کفت کفتند ما کی روا داریم اکه می کویند قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ
فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ قَالُوا
يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَن نَّأْخُذَ
إِلَّا مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ إِنَّا إِذًا لَّظَالِمُونَ کفتند اکر دزدی کرد پس بدرستی که دزدی کرد برادری که او را
بود از پیش پس پنهان می نمود آنرا یوسف در تن خویش و ظاهر نمی کرد آن مر ایشان را کفت شاید مرد ماندید بجای
که او خدا داناتر بدانچه شما صفت می نمایید قَالُوا کفتند ای عزیز بدرستی که او پدر پیری است و او راست هس فراکیری
دیکری از ما بجای او بدرستیکه ما می بینیم ترا از جمله نیکوکاران قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ کفت یوسف معاذ الله که فراکیریم دیکری را
مکر انکه یافتیم کالای خویش نزدیک او بدرستیکه ما انکاه از جمله ستمکاران باشیم [illegible] چون آن مرد کفت این ساع او
شتری بده دهم برادران یوسف کفتند معاذ الله که ما در روی غلامی بار دهیم که چنین ناشایست استغفار نمودی یا بچه چنین
ناشایست چون بیار ابن یامین رسید و الکار [illegible] که اینجا باشد که او این معنی بری است ایشان کفتند ما رها نکنیم او را هم باید
تا براءت ساحت ما معلوم تو کرد و چون بار او کشودند صاع را در بار او یافتند ایشان خجل کردیدند و روی
بروا آوردند کفتند این چیست که کردی روی ما سیاه کردی و از ملومت بر داشتی که را از پسران این فعل می باشد
آمد تو راحیل بیش آمد که این متاع کی بر داشت کفت لا والله شما [illegible] پسران راحیل را مجاشد برادرم را از آن بر دیده
میان بیابان هلاک کردید و اکنون میل دارید که مرا نیز [illegible] کفتند ساع [illegible] کفت این صاع در بار
کذارد که درم و بضاعت در بار شما کذارد و شما از آن بی خبر بودید پس ایشان روی بیوسف کذاردند و کفتند این پسر و اکر
این یامین دزدی کرد او را برادری بود پیش از این الهم دزدی کرد و با این یوسف را خواستند و هب کفت و را عادة بود
که چون خون آوردند زمانی طعام برداشتی برای سائلان ضحاک و جماعتی دیکر کفتند اول المحنت که یوسف را بود که مادر
زمان یافت و او کوچک بود یعقوب او را بخواهر خود داد دختری بود از اسحق را تربیت [illegible] منطقه اسحق را که بسر سبزی بود و
بمیراث فرزندان مهتر ابراهیم داشتند چون این خواهر مهترین فرزندان بود کمر او نزد او بود و چون یوسف بزرک
تر شد یعقوب بخواهر کفت یوسف را بمن ده کفت بدهم و از وی شکیب [illegible] یعقوب الحاح کرد خواهر کفت یک چند روز دیکر
بکذار تا او را سیر ببینم یعقوب او را چند روزی مهلت داد و او اندیشه بخاطر آمد شبی یوسف خفته بود آمد و آن کمر

قسم

یوسف نیست چون یعقوب که یوسف را بازخواهد کفت کمر من دزدیده اند من بطلب او مشغولم [illegible] داشت که
پیدا کنم دید کفت هرکه در این سرا آمده است یک یک را برهنه باید کرد چون نوبت بیوسف رسید کمر در میان او یافت
و از قواعد زمان ابراهیم این بود که دزد را بنده کیرند یعقوب کفت اکنون تو [illegible] یوسف [illegible]
از برادران آن تهمت دید و آن سخن شنود آنرا در دل کرفت و اظهار نکرد و با خود کفت که شما بتر اید که برادران خود را از
دزدیدید و در چاه افکندید پس بفروختید کفت تا یوسف چه چیز در نفس خود نهان کرد آنید کفتند این کلمه که أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا
بعضی کفتند ان جوان ایشان کردند از سرقه بیوسف وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای عالم تر است بدانچه شما وصف کنید از حوالة سرقه بمن
و در برابر این در خبر است که چون ساع نزد یوسف بردند تمویه کرد که آن جام بود که او را جام جهان نما کفتند ایشان در روی نکریدند
نکاه کردند یوسف بر صاع نکریدند و انکشت بجام زد و آواز از او برآمد روی به برادران آورد که دانید این جام چه میکوید کفتند تو بهتر دانی
میکوید که شما دوازده برادر بودید یکی را ببردید و بفروختید ابن یامین چون این شنید بپای خواست کفت أَيُّهَا الْمَلِكُ ازین
ساع بپرس که برادر من زنده است یوسف [illegible] ساع زد کفت میکوید زنده است و تو او را ببینی پس یوسف [illegible] بخواست
وضو کرد و باز آمد ابن یامین کفت أَيُّهَا الْمَلِكُ از صاع بپرس که او را که در رحل من کذارد [illegible] خشم کین است از این سخن
و برادران کفت أَيُّهَا الْمَلِكُ ما بکذارده [illegible] که هیچ [illegible] پیدا
پس خود را کفت [illegible] برادر [illegible] خشم او [illegible]
کسی برین جانب کفت یوسف یعقوب [illegible] بود کفت اسرائیل الله بن ذبیح الله بن خلیل الله یوسف کفت اکنون شما بود
در اینجا که بحکم شرع ایشان کفتند أَيُّهَا الْعَزِيزُ در شهر او را پدری هست پیر [illegible] است اکر ممکن است یکی را از ما بجای
او باز کیری ما ترا از محسنان و نیکوکاران می بینیم بما این احسان نما یوسف کفت معاذ الله پناه بخدا که ما [illegible] صاع ما نزد
او یافتیم و انکه خبر از صاع ما باشد نکاه داریم اکر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا
نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ
فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ پس چون نومید کشتند
از وی بیکسوی شدند راز کویان کفت بزرکترین ایشان ای بدانید که پدر شما بدرستی که فرا کرفت بر شما عهدی از خدا
و از پیش شما [illegible] آنچه افراط کردید در حق یوسف پس من فرا نروم از این زمین تا دستوری دهد مرا پدر

تا حکم کند خدا او را و بهترین حکم کنندگانست بیان یعنی نا امید گردیدند از اجابت بجای شدند که کسی دیگر در میان
دیگری نبود خلوتی ساختند و برادران با یکدیگر سخن آغاز کردند برادر مهین ایشان روبیل نام پس خاله یوسف و دو بار
از ایشان مهتر بود و او نگذاشت که یوسف را بکشند کلبی گفت یهودا بود او گفت ای شما نمیدانید که پدر از شما عهدی گرفته
بخدای و سوگند داده و پیش از این بودان تقصیر که کردید در حق یوسف من از آن زمین فرا تر نشوم تا آنکه دستوری
مرا پدر من یا خدای حکم کند و او بهترین حاکمانست و در میان مشاوره گفتند که اگر جنگ باید نمود تا برادر باز ستانیم و اگر
کشته گردیم اینجا دیگر بار گفتند رنج نیست در بهشتی باشد پس بر این وجه معنی این باشد که یا خدای حکم نماید یا کشتن
و برادر را گذاشتن یا کار و زار کردن و برادر را باز گرفتن ارجعوا الی ابیکم فقولوا یا ابانا ان ابنک سرق وما
شهدنا الا بما علمنا وما کنا للغیب حافظین ۝ واسأل القریة التی کنا فیها وانا لصادقون باز گردید

والعیر التی اقبلنا

پیش پدر و بگوئید ای پدر ما بدرستی که پسر تو دزدی کرد و گواهی ندهیم مگر بدانچه دانستیم و ما نگاهبان امر غیب نبودیم با ایشان
واسأل بپرس از اهل قریه آن دهی که بودیم ما در آن و کاروانیان آن کاروانی که ما در گروه بودیم و بدرستی که ما راستگویانیم
بیان یکی از ایشان گفت که چون حال چنین است باز گردید و پیش پدر روید و بگوئید که پسر تو دزدی کرد یعنی ابن یامین
صاع ملک دزدید او و ایشان را گرفتند یعقوب گفت ایشان چه دانستند که دزد را بسنده باید گرفتن گفتند ما گفته
گفتی گواهی ندادیم مگر بانچه دانستیم که دزد را بسنده باید گرفتن و ما غیب را ندانیم که صاع از میان بار او آورد یا چه
که معنی اینست که خرجوا الی ابیهم از مصر بیرون آمدند تا به پدر رسیدند و پدر را خبر دادند از حال ابن یامین و
آنچه رفته بود پدر گفت گویا که چنین باشد ایشان گفتند گواهی و علم داریم آنچه داده و شنیده میگوئیم و ما غیب
ندانیم که صاع او برداشت یا غیر او در بار او پنهان کرده پس گفتند اگر دروغ میگوئیم ترا شکی هست بپرس از اهل آن
ده که در آنجا بودیم مراد اهل مصر و نیز اهل کاروان بپرس که ما با ایشان بودیم و ما صادقیم در آنچه میگوئیم
قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل عسی الله ان یأتینی بهم جمیعا انه هو العلیم
الحکیم ۝ وتولی عنهم وقال یا اسفی علی یوسف وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم
قالوا تالله تفتؤ تذکر یوسف حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین ۝ گفت یعقوب بیاراسته
شما را نفسهای شما کاری پس بر من است صبر کردن نیکو شاید خدا که آورد بمن ایشان را جمله بدرستی که اوست

حکم کار و تولی و برگشت از ایشان و گفت ای اندوها بر یوسف و برابر شد چشمهای او از اندوه پس او خشم فرو خورنده
قالوا گفتند بخدا همیشه که یاد یوسف کنی تا باشی پیر و ضعیف و یا باشی از جمله هلاک شدگان بیان یعقوب علیه السلام
گفت ایشان را باور نداشت از آنچه با یوسف کرده بودند در دروغها که گفته بودند و خیانت ایشان ظاهر کرده بود
چنین است بلکه بیاراسته و آسان کرده بر شما نفس شما کاری که آن افست که شما افراخته اید و تدبیر و اندیشه
بوده است و گویند او چه دانست که دزد را بسنده باید گرفت بازاء آنچه دزدیده و لیکن من چه توانم کرد و چاره من جز
صبر نیکو که در میان آن جزع نباشد پس اندیشه توان نمود گفت محنت من بغایت رسید فرج پدید آید امید است
خدای مادر هر دو را نزد من آورد بلفظ جمع فرمود یوسف را و ابن یامین و روبیل را خواست که او نیز آنجا مقام کرده بود
او چه فرمود چنانکه فرمود فلن ابرح الارض حتی یأذن لی ابی وتولی عنهم یعنی یعقوب از ایشان و برگشت و روی
ایشان بگردانید و فرمود ای اندوها و محنتها مرا و ای بر مفارقه یوسف و چندان گریست که چشمهای او سفید گردید
و روشنائی زایل شد یعنی گفته اند که این کنایت است از طول انتظار چنانکه گویند از بس که منتظر بودیم چشم بر راه
سفید شد فهو کظیم پس او همه خشم کین بود و خشم فرو خورد و اظهار نمی کرد گفته اند میان غیبت یوسف
روز دیدن پدر هشتاد سال بود که چشم یعقوب از گریه نیاسود و مژه او از اشک خشک نگردید فرزندان یعقوب بزودی
گفتند تالله تفتؤ بخدا همیشه تو یوسف را یاد کنی تا که از بیماری و رنج لاغر و کالبد گردی تا از جمله هالکان گردی
قال انما اشکو بثی وحزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه
ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون ۝ گفت بدرستی که ضعف من
و اندوه من با خداست و من دانم از خدا آنچه شما نمیدانید ای پسران من بروید و تجسس نمائید از حال یوسف
و نا امید نگردید از رحمت خدا بدرستی که نومید نشود از رحمت خدا مگر قوم کافران بیان یعقوب
چون گفتار پسران شنید فرمود مرا این جنایت و من از شما شکایت نمی نمایم چه شکایت با شکوی اجزاع الی
الغربان والرحم باشد شکایت بخدای می نمایم و قصه اندوه و رنج خود با او میگویم گفتند سبب آن بود که روزی
همسایه تو بیت او رفت و گفت ای یعقوب بسی شکسته و درهم افتاده ای گفت مرا بیشتر سیدی که
فرمود آنچه خدا مرا مبتلا کرد در غم یوسف مرا بابن درجه رسانید حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد جبرئیل آمد

یا یعقوب اشکو الی خلقی شکایت من بخلق می نمائی گفت یا جبرئیل رخدایا توبه کردم از خطائی که از من برآمد
که بر سبیل گله حال و ملال چون است فرمود انما اشکو بثی و حزنی الی الله در خبر است که یعقوب جائی ساخت و بیت
الاحزان نام کرد آنجا رفتی و با کس نگفتی و نشنودی با سوده و خبر آمده که روزی یکی یعقوب را گفت که چشم
ضعیف و پشت خم و سخت درهم افتاده گفت از فراق یوسف خدای عز و جل وحی فرمود اتشکونی الی الخلق ای
من به بندگان می نمائی در آن حال یعقوب گفت اشکو بثی و حزنی الی الله گفته اند که یوسف را سخن خود فرمود قال انما
اشکو بثی و حزنی الی الله یعقوب گفت من حکایت کرده ام از غم و اندوهی که مراست با خدای حسن گفت یعنی ای حاجتی واعلم من
الله ما لا تعلمون از خدای آنچه شما نمی دانید می دانم که خواب یوسف درست است و نبی بر سبیل آید که من و شما او را سجده کنیم و معنی گفت
که من می دانم که او زنده است بسبب صدق گفته اند که خدای ورا اعلام نمود و گفته اند که ملک الموت را پرسید که جان
یوسف برداشته ای گفت لا والله گو کی یعقوب سلام گو فرمود تو آنی که میوه دل من و راحت جان و روشنائی چشم
گفت لا والله گو نشت پیغمبران و فرزندان ایشان بر ما حرام است گفتار یعقوب که انما اشکو بثی و حزنی جزعی نیست
منهی باشد منهی نوحه کردن و جامه دریدن و روی خراشیدن است و آنکه بزبان چیزی گوید که در شرع روا نبا
از اینجاست که رسول الله علیه السلام فرمود که چون پسرش ابراهیم بجوار رحمت ایزدی رفت آن حضرت میگریست و می گفت
العین تدمع والقلب یخشع ولا نقول ما یسخط الرب و نصیحت صبر مصیبت و زمان داشتن حزن از جمله
مندوبات است و پیغمبران ترک مندوب بسیار نمایند و بسیار بجائی آورده اند و عفائی باشد یعقوب پسران را گفت
پسران من بروید و از یوسف و برادرش تفحص نمائید و رحمت خدا امید ما باشد و از رحمت خدای نا امید مگردید که
و انی و الست با آنکه ما سفهان ز رحمت خدای مایوس نباشید و نگردند فلما دخلوا علیه قالوا یا ایها العزیز
مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل وتصدق علینا ان الله یجزی
المتصدقین قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون قالوا ءانک لانت
یوسف قال انا یوسف وهذا اخی قد من الله علینا انه من یتق ویصبر فان الله
لا یضیع اجر المحسنین چون رفتند نزد او گفتند ای عزیز رسید بما و اهل ما زیان و آمدیم ما
بضاعتی اندک پس تمام کن ما را کیل و راستی کن بما بدرستی که خدا پاداش نیک دهد راست گویان قال

یوسف



یوسف ای یا بدشا آنچه کردید با یوسف و برادرش چون بودید شما نادانان قالوا گفتند ای تو هر آینه یوسفی گفت منم یوسف
بدرستی که منت نهاد خدا بر ما بدرستی که امر شان آنست که هر که بپرهیزد و صبر کند پس بدرستی که خدا ضایع نکند مزد
نیکوکاران را بیان چون روی بمصر آوردند و نزد یوسف رسیدند خطاب بیوسف نمودند که ای عزیز مصر ما را و اهل
سختی و محنت و درویشی و قحط رسیده است روی بتو آورده ایم و بضاعت اندک بدست هر که دهند رد اند
عبد الله عباس گفت که درم بد بود که او را رایج نبودی حسن گفت ما شینه بود و آنچه شما ان و کوکنار باشد ازرد
کاورو پشم و موی و آن در جنب دیگران آنچه طعام می خوردند چون ناچیز بود گفتند بضاعت ما اینست
بر بن میدارد و ما را کیل تمام ده چنانکه پیش از این دادی صدقه کن بر ما که خدای تعالی مکافات کند صدقه کنندگان را
سبحانه و تعالی درین آیه بندگان خود را شرط ادب آموخت در حاجت خواستن چون حاجتی طلبی اول حمد و ثنای
باید گفت چنانکه اینها گفتند ایها العزیز دوم حال و ضعف خود باید گفت مسنا واهلنا الضر سیم آنچه کرده
از طاعت و خیر اند اندک شمرد و منت نمودند وجئنا ببضاعة مزجاة پس حاجت از کریمان لا فواتسان باید خواست فاوف
لنا الکیل و آنچه داده شود از بن سبیل تفضل باید دانست نه بر استحقاق وتصدق علینا گفته اند که مراد انما
که بما مکنی از آنچه بغیری می دهید طعام و گفته اند که صدق کن بر ما با تکلم برادر من را بما دهی و گفته اند
که ان الله یجزی چون دانستند که او مومن است وایشان از این گونه سخنی گفتند دل یوسف بر ایشان
نرم گشت خواست تا خود را برادران اظهار کند فرمود هل علمتم دانی که چه کردید با یوسف و برادرش
که نادان بودید کودک و جوان کلبی گفت که سبب اظهار یوسف آن بود چون یوسف ایشان را گفت ما لکم
گفت که من در فلان حال غلامی یعنی پسری یافتم در چاهی بدین صفت و او را بخریدم و ما قبض خریدم
گفتند ایها الملک آن پسر امانه و حتیم یوسف این بخشم که او در بیده فرمود انا تراسیر بیده کودن
گفت ایها الملک یعقوب پسری بود یوسف نام از وی غایب است چند سال است که از گریه نابسوده است در بیت
الاحزان نشسته چنانکه هم و اندوه چه تو شده است تا با کس نگوید و کس با او نگوید و او نزدیک بود از فراق فرزند
چون پیغمبر گیاه فرزند شود و چون خواهد بود حال او برادران گفتند چون بگشتی متاع ترد بیه ما فرست
در فلان جایگاه است و سخت در دیشان است و محتاج و مختل الاحوال است چون یوسف این سخن شنود

نمود هل علمتم ما فعلتم بيوسف و اخيه اياد انسيد که چه کرديد بيوسف و برادر او و گفته اند که چون يوسف ابن يامين
باز گرفت و برادران نزد پدر رفتند يعقوب رنجور گشت بيکبارگي چون باز گرديدند يعقوب نامه نوشت که هذا الكتاب
من يعقوب اسرائيل الله بن اسحق ذبيح الله بن ابرهيم خليل الله الى فلان اما بعد فانا قوم مبتلون اما جدي
فابتلي بنار نمرود و اما ابي فابتلي بالذبح و اما انا فابتلي بحبس ولدي عندك وتصدق علينا ان الله يجزي
المتصدقين يعني که اين کتاب ايست از يعقوب اسرائيل خداي پسر اسحق ذبيح خداي پسر ابراهيم خليل خداي نزد
نزد فلان اما بعد پس بدرستي که ما قومي مبتلا گرديده ايم اما جدم پس آن آتش است و ابتلا با تش نمرود شد
پدر من مبتلا گشت بذبح و اما من مبتلا شدم بحبس فرزند پسر من نزد تو پس تصدق کن بما بدرستي که خدا جزا
و مزد دهد ابرار که تصدق مي نمايند تفصيل کتابت که من يعقوب اسرائيل الله ابن اسحق ذبيح الله ابن ابرهيم خليل
بدان اي ملک که ما اهل بيتيم که پيوسته بلا بر ما موکل بوده است جد ما ابرهيم را نمرود دست و پاي بست و باتش
انداخت خداي تعالى آتش را برو سرد و سلامت کرد و اما پدر مرا دست و پاي بستند که تا براي خداي قربان نمايد
و کارد بر گلوي او گذارد خدا او را گوسفندي عوض فرستاد و مرا فرزندي بود از همه جهان بهتر و زهي فرزندان نزد من
دوستر برادران او را از نزد من بصحرا بردند و شام آمدند با پيراهن خون آلود و گفتند او را گرگ خورد و من در محنت او
ماندم و چندان گريستم که چشمهاي من خلل يافته و او را برادري بود از مادر او و من او را بجاي او گرفته و غم يوسف بدو مي گذاردم
همان برادران او را از پيش من بردند و باز آمدند گفتند او دزدي نمود و تو او را باز داري و از ايشان گرفتي و ما اهل بيت نيستيم که
در ميان ما دزدي بايد که فرزند مرا بمن فرستي و گرنه ترا دعا کنم تا هفتم بطن تو رسد بصفحه چون اين کتابت بخواند خود را نتوانست
داشت بگريست و خود را آشکارا کرد بعضي گفته اند که يوسف از ابن يامين پرسيد که فرزند داري گفت سه پسر دارم گفت چه نام کرده
گفت فرزند مهين را يوسف نام نموده ام چون برادر بزرگتر من بود دنيا من بدوستي او يوسف نام کرده ام و ديگري را گرگ نام کرده ام
گفت چرا گفت چون او را نمودند که گرگ خورده و سيم را خون نام کرده ام چون پيراهن خون آلوده آوردند و حواله او بخون يوسف
کردند تو اين حال فرمود که اکنون باز بايدم پيش از اين کار توا خود را پنهان ندارم و اظهار نام چون برادران باز آمدند
با ايشان گفت هل علمتم ما فعلتم چه ميدانيد که با يوسف نام کي بود و با برادرش چون جاهل بوده و فکري نمود که کار عاقبت
بچه انجامد يعني يوسف را از پدر ببرد و در چاه انکندند چون او را نجاة دادند او را بغلامي فروختند و چون

دو بار ابن يامين يافتند زبان دشنام گرم ساختند و گفتند اي بني راحيل ما را از شما خيري نرسيد خواجه بو عبد الله
چون يوسف اين سخن با ايشان گفت برقع زروي برداشت نگريدند او را شناختند بعضي گفتند يوسف عليه السلم
خنده بر زد دندانهاي او چو نوري هويدا شد اين بگفت و خنديد او را بدان شناختند گفته الله که يوسف در سر
داشت گران علامت آبا و اجداد او زاد بودي و تاج زسر برداشت نگريدند علامت را ديدند گفتند ائنك لانت يوسف
يوسفي گفت آري من يوسفم و اين برادر من است ابن يامين خداي بر من منت گذارد با آنکه جمع فرمود ميان ما
گر شما امر بو که او بر انه من يتق و يصبر بدرستي و حقيقت که هر که او منتهي باشد از معاصي بپرهيزد و واجبات بجا آرد
واز محارم صبر نمايد و از جمله نيکوکاران باشد و خداي مزد نيکوکاران ضايع نگرداند قالوا تالله لقد آثرك
لقد آثرك الله علينا و ان كنا لخاطئين قال لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم و
هو ارحم الراحمين اذهبوا بقميصي هذا فالقوه على وجه ابي يأت بصيرا و أتوني باهلكم اجمعين
گفتند بخدا سوگند بدرستي که برگزيده ترا خدا بر ما و بدرستي که بوديم ما هر اينه از جمله خطاکاران قال گفت يوسف
سرزنش نيست مر شما را امروز بيامرزد خدا شما را و او بهترين رحمت کنندگانست ببريد پيراهن مرا اين
اندازيد بر روي پدر من تا گردد بحال بينا و آوريد اهل خويش را جمله ايشان چون اين حال ديدند گفتند
که ترا بگزيد بر ما بانواع خصلتها از علم و عقل و فضل و تقوي و زهد و ما مخطي و گناهکار بوديم ليکن حق سبحانه و تعالى
ترا بگزيد يوسف عليه السلم از سرزنش ايشان در گذشت فرمود بر شما هيچ سرزنشي و ملامتي نيست خداي تعالى
شما را بيامرزد و او رحمت کننده ترين رحمت کنندگانست از ابن عباس روايت است که او گفت روز فتح مکه رسول الله
حلقه در خانه بدست گرفت و مردم مکه پناه بخانه داده بودند فرمود الحمد لله الذي صدق وعده و نصر عبده
وحده و هزم الاحزاب وحده شکر و سپاس مر خداي را جهان خدائي را است وعده او و نصرت و ياري داد بنده خود
و گريزانيد گروه را تنها اي اهل مکه ما را بجاي آورديد و تکذيب مر کرديد و از زاد و بوم خود بيرون کرديد که آن مي
ببرد بين که چه بشما خواهم کرد گفتند گمان خيري بريم تو برادر کريمي و پسر برادر کريمي و امروز قادري دست قدرت
تراست رسول الله فرمود من امروز همان خواهم کرد که برادرم يوسف کرد و فرمود لا تثريب عليكم اليوم
يغفر الله لكم گفت يوسف عليه السلم خود را برادران اظهار کرد و اسحق پرسش احوال پدر نمود گفتند

ماجزئی بود پیراهن خود را داد فرمود اذهبوا بقمیصی هذا پیراهن من ببرید و بروی پدرم افکنید تا بینا گردد ضحاک گفت
ابراهیم را بآتش انداختند جبرئیل علیه السلام آن پیراهن را آورد و ابراهیم پوشانید با سحق داد و از اسحق بیعقوب
در میان تعویذی کرد و در گردن یوسف بست چون برادران او را برهنه کردند و در چاه افکندند جبرئیل آن تعویذ
بشکافت و پیراهن را بیوسف پوشانید آن پیراهن بود که یوسف خواست تا بشارت به پدر دهد آن پیراهن را فرستاد
چون بوی بهشت در وی مبتلائی رسد شفا یابد تا یعقوب بینا گردد گفته اند برای آن فرمود اذهبوا بقمیصی هذا که
سبب محنت یعقوب پیراهن خون آلود بود راحت از آنجا آید که محنت دیده باشد واتونی باهلکم و بیاورید اهل خود را جمیعا
ولما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون قالوا تالله انک لفی ضلالک
القدیم فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا قال الم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون
البشیر
قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم
وچون برداشت کاروان گفت پدر ایشان بدرستی که من هر آینه می یابم بوی یوسف اگر شما مرا بری و بجهل
منسوب میکنید قالوا گفتند بخدا سوگند بدرستی که تو هر آینه در خطائی و بر سبیل پیشی فلما پس چون آورد پیراهن
بشیر انداخت آنرا بروی یعقوب پس گشت دید بحال یوسف بینا گفت یعقوب ای نگفتم شما را بدرستی که من میدانم از خدا
آنچه شما نمیدانید قالوا گفتند ای پدر ما آمرزش خواه مر گناهان ما را بدرستی که بودیم ما از جمله خطاکاران قال گفت یعقوب
زود آمرزش طلبم شما را از پروردگار من او ست آمرزنده رحمت کننده چون بیرون آمد و جدا شد کاروان
از مصر بقدرت حق سبحانه و تعالی بوی پیراهن بمشام یعقوب رسانید چون بوی بهشت میداد پیراهن یعقوب
آن بوی شنیده است که بوی پیراهن یوسف است بعضی گفتند که یوسف را بوئی بود مخصوص یعقوب آن بوی
شنود در میان ایشان و یعقوب هشت روزه راه بود هشتاد فرسنگ یعقوب بوادی کنعان بود و از شهای
یوسف در مصر بود یعقوب چون اشمام بوی یوسف نمود مضطرب گردید گفت بوی آشنائی می شنوم که اگر
مرا ملامت کنید بگوی نمود که بوی یوسف یابم و شنوم اگر نه آنست که شما مرا ملامت نمائید و گوئید که خرف شده است
و سفه خوانید حاضران چون این شنودند گفتند بخدا که تو همان در ضلالت پیشی و قدیم خودی از افراط محبت یوسف
گفته اند که این سخن پسران گفتند و پیراهن جماعت دیگر آوردند در وقتی که فرزندان بکنعان بودند فلما و چون بشیر آمد

یعنی بجد رسانید و آن پیراهن را بروی یعقوب انداخت حق سبحانه و تعالی چشم یعقوب را داد ابن عباس گفت آن بشیر
چون پیراهن بستد سر برهنه کرده پای برهنه آمد کاروان را بگذاشت و او زاد هفت نان داشت پیاده می آمد هنوز
تمام نخورده بود که بیعقوب رسید و بشارت داد و بروایتی دیگر از ابن عباس شیبی مالک بن الزعر بود آمد و پیراهن بروی
انداخت یعقوب چشم باز کرد آن ملامت کنندگان را گفت الم اقل لکم به من شما را نگفتم که من از خدا آن دانم که شما ندانید
سم یوانی کرد که ملک الموت بزیارت یعقوب آمد باذن الله تعالی یعقوب از وی پرسید بخدا که قبض روح یوسف
نکرده ام یعقوب گفت که بخوری من همه از آن است که خود یوسف نظر دم ملک الموت گفت کلمه چند بیاموزم که برکات آن
که میان شما ملامات واقع گردد کلمات اینست یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدا و لا یحصیه غیرک یعقوب
این کلمات گفت صبح نشده بود که بشیر آمد و پیراهن یوسف بروی یعقوب افکند چشم بینا و قوت قوی باز آمد پسران
در آن حال بزاری و تضرع درآمدند که ای پدر ما گناه کردیم و بد کردیم خطا عفو در خواست جرایم ما کن
و جرایم ما در گذار و از خدای جل و علی برای ما آمرزش طلب یعقوب گفت زود بود که برای شما استغفار کنم و آمرزش
از خدای خود خواهم او ست خدای که آمرزنده و مهربان است گفتند چگونه بود که یعقوب وعده استغفار داد و توقف نمود و یوسف
صاحب واقعه بود توقف نمود و فرمود لا تثریب علیکم الیوم گفته اند که یوسف جوان بود کار جوانان تعجیل باشد و یعقوب
پیر بود تأنی نمود و برای آن تأخیر کرد تا وقت سحر بیاید چون وقت سحر وقت استغفار باشد چون در سحر
خود بگذارد دست برداشت و گفت یا رب خدایا مرا بیامرز بجزعی که بر یوسف کردم و فرزندان مرا بیامرز با سببی
که با یوسف کردند ندا داد که ترا و فرزندان ترا آمرزیدم و از رسول الله روایت است که یعقوب وعده ایشان
آدینه داد که استغفار در سحرگاه طلبد وهب گفت بیست و اند سال هر شب آدینه برای ایشان آمرزش طلب نمود و مغفرت
خواست شعبی گفت برای آن توقف کرد تا بداند که رضای یوسف از ایشان هست یا نه یوسف علیه السلام بدست بشیر برایشان
وعده کرد ایشان را بایستی فرستاد و دویست راحله بجهاز یعقوب علیه السلام ساز راه نمود و روی بمصر آورد با اهل
بیت خود چون بمصر رسید یوسف آن پادشاه که یوسف نایب او بود گفت مرا پدری هست که او پیغمبر خداست و پیغمبر
و آبای ما همه پیغمبرانند از کنعان بدیدن من می آید توقع آنست که باستقبال او آئی ملک با جهاد امراء
خواص خود و یوسف با اهل مصر باستقبال یعقوب رفتند یعقوب پیاده میرفت چون نگاه کرد یوسف را دید

درزی ملوک بوده است گفت این فرعون مصر است گفت این یوسف پسر تست چون بیکدیگر رسیدند یوسف خواست که
سلام کند یعقوب سبقت برد و گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان سلام بر تو باد ای برنده اندوه‌ها آن گویند مرا
یعقوب را گفتند بوی یوسف را بود و یعقوب پیر بود و الحان بود که یوسف تند بدر رفتی گفتند ای یوسف رفتی بیت الاحزان
دیدی در وقتی و دست تنگی یعقوب و بی‌نوائی او و یوسف نیز از راحت برنج افتاد درخواست که چون خبر منتشر شد
یعقوب و استقبال یوسف زلیخا نوشنده بود و نابینا و پیچیده در درویش کشته و در غم یوسف و او گفتی استغاثت که
تا دست او گرفته او را براه یوسف آوردند و در سر راه یوسف منتظر هر گاه که آمدی از لشکر یاد او گفتی که یوسف
این ند یوسف است گفتند تو چه ابتغیی گفت من بوی او میشنیدم تا چند فوج ملک است تا وقت که یوسف پدید آمد گفت که
بوی یوسف همی آید و می شنوم مرا پیش یوسف بردند چون یوسف رسید در سر راه بنگرید زلیخا را دید اسب را باز دا
و جلو کشید و حرمت او داشت گفت زلیخا چونی گفت چنانم که می بینی گفت آن حالت کجا شد گفت تلف شد گفت جمال
چه شد گفت در فراق تو نیست شده بیکوی دیدم احوال چشم بوسید گفت از گریه فراق تو سیاه گفت بد گفت ملک نماند
نماند و جمال نماند گفت از بخت هیچ منده است گفت هر روز که می آید و میکشاند در می فراید پس گفت سبحان
من جعل العبید ملوکا بطاعته وجعل الملوک عبیدا بمعصیته آن پادشاهی که بطاعت بنده را پادشاه کرد
و بمعصیت پادشاهان را بنده کرد آنگه پس یوسف دعا کرد تا چشم و جوانی و جمال بدو دادند و او را به نکاح خود آورد
و از زلیخا دو پسر آمد یوسف را فلما دخلوا علی یوسف آوی الیه ابویه وقال ادخلوا مصر ان شاء
الله آمنین ورفع ابویه علی العرش وخروا له سجدا وقال یا ابت هذا تاویل رؤیای من
قبل قد جعلها ربی حقا وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن وجاء بکم من البدو من بعد
ان نزغ الشیطان بینی وبین اخوتی ان ربی لطیف لما یشاء انه هو العلیم الحکیم پس چون
رفتند بر یوسف جای داد ایشان را بخود پدر خود را و گفت در آیید بشهر مصر اگر خواهد خدا ایمنان و رفع
و برافراشت پدر خویش بر تخت و سنیقادند او را سجود و گفت یوسف ای پدر من اینست تعبیر خواب من از
پیش بدرستی که بکرد آن را پروردگار من حق و نیکوئی کرد بمن چون بیرون آورد مرا از زندان و آورد شما را
از جانب بیابان و زبس آنکه وسوسه کرد شیطان میان من و برادران بدرستی که پروردگار من باریک بینی ا

مرا از آنکه خواهد و بدرستی که او اوست دانای محکم کار بیان چون ایشان نزد یوسف آمدند پدر و مادر خود را
جای داد و مراد بمادر خاله است چون مادر پیش از اجل در حیات نبود و عرب خاله را مادر خوانند و پیش از این
شد که یوسف چون پسر بود را اجل مادر رسید خود را از شتر انداخت بدین حرکت تهمت کرد او کو نیز بوده است که گفتند
از آن او را در بالای شتر حبس نمودند تا بمصر بردند وقال ادخلوا و گفت ایشان را که در مصر در آیید با ایمنی و ایمنی
از هیچ کس خوف و بیم باشد شما را چون پیش از این از ملوک مصر خایف بوده و بیدون رخصت و اجازت داخل
نمیشدند چون داخل مصر گردیدند و یوسف بر سریر ملکت نشست پدر و مادر خود را اینچ خاله را با خود بر سریر نشا
چون ایشان بر سریر قرار گرفتند مردان و زنان اهل مصر سجده نمودند پدر و مادر چون چنان دیدند سجده نمودند
چنانکه گفت وخروا له سجدا یوسف علیه السلام ای پدر من بینا ویل خواب من اینست که پیش از این دیده بودم یعقوب
را سجده کنند کان کر بودند یوسف فرمود ایشان بنده و پرستاران من جمله را خریده‌ام در ایام قحط امروز همه مرا کولا
دیدار تو آزاد کرده ام گفته اند که این سجده خدا برا روا است و یوسف بجهت بود کجهة القبلة و گفته اند که این سجده
تعظیم بوده نه سجده عبادة چون سجده فرشتگان مر آدم را گفته اند که در آن عهد ملوک را بوجه تحیه سجده می نمو
قد احسن بی خدای با من نیکوئی کرده است که مرا از زندان بیرون آورده است وقد احسن بی اذ اخرجنی
السجن وجاء بکم من البدو با من نیکوئی فرموده مرا از زندان بیرون آورد و شما را از ... یوسف علیه السلام
ذکر زندان نموده ذکر چاه ننمود و نگفت اذ اخرجنی من الجب تا شرمنده برادران باشد پس از آنکه ایشان را عفو کرده
بود من بعد ان نزغ الشیطان پس از آنکه شیطان میان من و برادران من وحشت افکند و دوستی تباه کرده ما را
بیکدیگر رسانید بدرستی که خدا لطیف و نیکوکار است مرا آن چیز را که خواهد بلطف او بود که فراق ما بوصال مبدل گشت
اوست دانای درست کار درست کردار و گفتار هر چه گوید و کند محض حکمت باشد رب قد آتیتنی من الملک
وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما
والحقنی بالصالحین ای پروردگار من بدرستی که دادی مرا از پادشاهی و در آموختی مرا از تعبیر
خوابها تو آفریننده آسمانها و زمینی تو ئی دوست من در دنیا جان من بستان مرا مسلمان و در رسان مرا
نیک مردان بیان سلمان فارسی گفت مدة غیبت یوسف چهل سال بود کلبی گفت بیست و دو سال حسن بصری

هشتاد و عمر یوسف صد و بیست سال بود از زلیخا سه فرزند بود دو پسر یکی افرائیم و دیگری میشا و یک دختر نام او رحمه
و هب گفت که یعقوب و فرزندان با خویشان که بمصر آمدند هفتاد و دو کس بودند و آن وقت که موسی از مصر بیرون رفت
هزار و پانصد و هفتاد و اند مرد بودند همه مقاتل و جز از پیر و کودک و باقی زنان و بیماران و کودکان هزار هزار و دویست
بودند و یعقوب در مصر فرمان یافت و یوسف وصیت نموده بود که مرا ببر و بپدرم اسحق برسان و آنجا دفن کن سعید جبیر گفت
یعقوب مرا در تابوتی گذاردند از ساج به بیت المقدس آوردند در آن روز عیص فرمان یافته بود و هر دو را در یک
گور کردند و هر دو با هم زاده بودند عمر ایشان صد و چهل و هفت سال بود و چون یوسف دانست که ملک دنیا با او نخواهد ماند
تمنای مرگ نمود و مرگ را بخواست گفت رب ای خدای من مرا ملک و پادشاهی دادی و از علم تعبیر [illegible]
یا موجد ای آفریننده آسمان و زمین تو خداوند منی و بمن اولی تری در دنیا و آخرت توفنی مسلما
یعنی که روح از دنیا و باقی گردان و فتو طاعت و الحقنی بالصالحین و نیک مردان در رسان یعنی مرا با
آبا و اجداد من در رسان و محشور کن و بدین خبر ایشان برسان خدای او را عمر فرمان داد و او را در رود نیل دفن کردند
و در صندوقی از رخام و سبب آن بود که چون او وفات رسید اهل مصر با یکدیگر مخالفت کردند و هر یک گفتند که
ما او را در محله خود دفن کنیم تا کار بجائی رسید که در رود نیل دفن کردند تا آبی که بر او رود همه جا گردد و برکت یوسف
رساند بمحل که آب میرسد ذلك من انباء الغيب نوحيه اليك وما كنت لديهم اذ اجمعوا امرهم
وهم يمكرون وما اكثر الناس ولو حرصت بمؤمنين وما تسئلهم عليه من اجر ان هو الا
ذكر للعالمين وكاين من آية في السموات والارض يمرون عليها وهم عنها معرضون
وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون آن از خبرهای غیب است که وحی میکنیم بتو و نبودی تو
نزد ایشان چون ایشان جمع شدند و ایشان میساختند وما اكثر الناس و نبودند بیشتر از مردمان
حریص تو بمؤمنان وما تسئلهم و نمیخواهم از ایشان بر آن هیچ مزدی نیست مگر پندی مر عالمیان را وکاین و چند
آیتها در آسمانها و زمین میگذرند بر آن و ایشان از آن بر گردندگانند وما يؤمن و نمی گروند بیشتر
ایشان ابا از آن [illegible] اند بیان از جمله خبرها غیب آنچه ما بتو فرستاده ایم ای محمد آنچه رفت از حدیث
یعقوب و یوسف و برادران اعلام میکنیم بزبان جبرئیل و تو آنجا نبودی و حاضر نگشتی چون برادران یوسف

ال برکار خود گذاردند و اتفاق کردند که با یوسف مکر نمایند و او را در چاه اندازند و چون حاضر نبوده و هیچ کتاب نخوانده و از
ناشنیده دلیل کند بر صدق نبوت تو و نیستند بیشتر مردمان مؤمن و اگرچه تو حریص باشی بر ایمان ایشان و انواع
و کوشش خود کنی در دعوت و اظهار معجزات با کمال ایمان آوردند یا آورند و حرص و طلب تو باشد بغایت اجتهاد و نوای محمد از
نزد ایشان طلبی مرا و این رسالت تا ایشان اصرار باشد از اجابت دعوت و نیست این قرآن مگر ذکری و پندی مر جهانیان را
که بدانند و بخوانند و بدان متعظ گردند و کاین بسا آیه که نشان و دلیل و برهان در آسمان و زمین است بر آن میگذارند
و از اندیشه کردن در آن اعراض می نمایند و روی بمیگردانند و اندیشه نمیکنند آیات آسمان ماه و آفتاب و ستاره
و سیر و دوران ایشان است علی و تیره و لیجره لا یختلف الحال بهما بروشن می شوند مختلف در اینجا آیات
انواع حیوان و نبات و اشجار و انوار و لطفها رود تمام هر چیزی که در وقت و اوان خود بود و ایمان آورند بیشتر
ایشان بخدای الا و ایشان مشرکانند ابن عباس و مجاهد گفتند مراد به آیه مشرکان اند چون ایشان را گفتند
که شما را کی آفرید گفتند خدای در دین گفتا و بتها بچه پرستند میگفتند ایشان ما را از خدای اند و شفیعان ما
و روایت دیگر از ابن عباس مراد شرک ایشانست در تلبیه که مشرکان عرب میگفتند لبیك لا شریك لك الا هو لك تملكه
وما ملك و قبیله غطفان چنین گفتند یا الله لولا ان بکرا دونك وهي عقار کفند وهم [illegible] لك
الناس ویعجرونك ما زال منا عنجا یاتونك و توحید گفتند در لبیک لبیک حقا حقا تعبدا ورقا
خدای حق سبحانه و تعالی در لبیک زدن ایشان این آیه فرستاد وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم
مشركون في التلبيه عطا گفت مراد این است که چون ایشان را رنجی و قحطی و بیماری بدید آمدی در دعا
اخلاص چنانکه گفت اذا غشيهم موج كالظلل دعوا الله الآیه و چون آن رنج زایل شدی باز بامر
و کفر شدندی و خدا را یاد نکردندی و از حضرت محمد باقر علیه السلام روایت است که مراد شرک طاعت است نه شرک
و آن است که شیطان را طاعت دارند و فرمان شیطان برند در ادکار بمعاصی افامنوا ان تأتيهم غاشية
من عذاب الله او تأتيهم الساعة بغتة وهم لا يشعرون قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على
بصيرة انا ومن اتبعني وسبحان الله وما انا من المشركين وما ارسلنا من قبلك الا رجالا
نوحي اليهم من اهل القرى افلم يسيروا في الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم

ولدار الآخرة خير للذين اتقوا افلا تعقلون اي ايمن شدند كه امد بديشان پوششي از عذاب خدا يا آيد بديشان
ناگاه وايشان ندانسته باشند بگو يا محمد اين راه منست بخوانم بخدا بر بينائي كه مرا هست وانكه پس روي كند مرا و پاكست و منزه است
خدا و نيستم من از جمله انبازآرندگان وما ارسلنا ونفرستاديم ما از پيش تو مگر مرداني كه وحي كرده شد بديشان از
اهل ديهاي رفتيد در زمين پس بنگريد كه چگونه بود عاقبت آنها كه از پيش ايشان بودند ولدار الآخرة خير و هر اينه سراي
آخرت بهتر مرانهارا كه پرهيز كنند آيا استعمال عقل نمي كنيد حتى اي ايمن شدند الآية يعني عذاب استيصال كه ناگاه
قيامت با ايشان رسد وايشانرا از ان خبر نباشد و برانيد و حق سبحانه وتعالى قيامت را ساعت فرمود انا
ناگاه باشد [illegible] قرب و سرعة او در آمد چنانكه فرمود وما امر الساعة الا كلمح البصر او هو اقرب پس خطاب فرمود رسول
الله را قل هذه سبيلي اي محمد بگو كه اين راه منست [illegible] ادعوا الى الله دعوة ميكنم [illegible] وديني [illegible] حجت
وبرهان [illegible] دعوت مي نمايم وانكه [illegible] دعوت مي نمايد ابن عباس گفت مراد صحابه رسول الله
كه ايشان در نيكوترين طريق بودند [illegible] علم اند و گنج ايمان وسبحان الله ومنزه است باري تعالى از انكه با و شرك
آورند واگر شما شركيد من از جمله مشركان نيستم [illegible] حق سبحانه وتعالى بديشان رد فرمود انچه ايشان گفتند كه خداي پيغمبر
از جنس ادمي فرستاد با نگه فرمود وما ارسلنا ما نفرستاديم پيش از تو الا مرداني از جمله آدميان دون فرشتگان از اهل
شهر نه از اهل باديه چون عاقل ترانند از اهل باديه اگر مشركان [illegible] نمي روند در زمين و سفر نكنند تا ببينند كه پيغمبران
كه فرستاده ايم چگونه بودند و كسانيكه با ايشان ايمان نياورده بودند حال ايشان چگونه شد و بنگرند تا عاقبت و سرانجام كسانيكه
پيش از ايشان بودند چنان كه ايشان ميگفتند تا چه گونه بوده تا از ان اعتبار گيرند و از مثل آن كه ايشان كردند اجتناب
نمايند پس فرمود كه ايشان دنيا اختيار كردند سراي آخرت كه سراي باقيست بهتر و نيكوتر است آنانرا كه پرهيز
كار باشند از معصيت [illegible] خواب غفلت [illegible] عقل خود [illegible] حتى اذا استيأس الرسل وظنوا انهم
قد كذبوا جاءهم نصرنا فنجي من نشاء ولا يرد بأسنا عن القوم المجرمين لقد كان في قصصهم عبرة
لأولي الألباب ما كان حديثا يفترى ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل كل شيء وهدى
ورحمة لقوم يؤمنون تا چون نوميد گرديدند رسولان گمان بردند كه ايشان بدرستي كه دروغ گفته آمد
بديشان نصرت ما بديشان آمد [illegible] از قوم كافران لقد كان بدرستي كه هست در قصه ايشان عبرة

مرخداوند

مرخداوندانرا نيست سخني كه بربافته باشند ولكن تصديق آنست كه داشتند در پيش آن و هويدا كردن هر چيزي و هدايت
ورحمتي مر قوم را كه بگروند [illegible] يعني ما پيش رسولان را فرستاديم با امتان ايشان را دعوة نمودند قبول نكردند
و رسولان را رنجانيدند و ايمان نياوردند تا وقتي كه رسولان ايشان از ايمان ايشان نوميدي كرديدند و دانستند كه
ايشان تكذيب كنند و باور نداشتند ناگاه نصرت ما با ايشان آمد و عذاب استيصال بكافران رسيد پس برهانيديم
داديم انراكه خواستيم و عذاب ما چون بمجرمان و كافران آيد كس ازان رد نتواند كردن وباز نتوانند داشت لقد كان بدرستي
بود و هست در قصه يوسف و برادرانش و قصهاي پيغمبران گذشته عبرتي و پندي و موعظتي خداوندان عقل و خرد
كه دران قصها نظر كنند و اعتبار گيرند از مثل انچه ايشان كردند احتراز نمايند ما كان حديثا اين حديث نبوده كه فرا بافته
[illegible] دروغي كه كرده باشد ولي تصديق آنست كه پيش از و بوده است و فرستاده شد از كتابها و تفصيل هر چيزي است
كه مردمانرا بدان حاجت باشد و هدايتي ورحمتي هست گروهي را كه ايمان آورند و بدان منتفع گردند والله اعلم

سورة الرعد مكية وهي ثلاث واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة الرعد چهل وپنج آيات مكي است قتاده گفت مدني است چهل و سه آيات است از سعيد جبير و عبد الله عباس
روايت است كه رسول الله فرمود كه هر كه سوره رعد بخواند خداي تعالى بدهد او را بوزن هر ابري كه آمده و خواهد
آمد حسنه نويسد و روز قيامت از جمله وفا داران عهد باشد المر تلك آيات الكتاب والذي انزل
اليك من ربك الحق ولكن اكثر الناس لا يؤمنون الله الذي رفع السموات بغير عمد
ترونها ثم استوى على العرش وسخر الشمس والقمر كل يجري لاجل مسمى يدبر الامر يفصل
الآيات لعلكم بلقاء ربكم توقنون اي انا الله اعلم مرا اين آيات كتابيست وانچه فرو فرستاده شد
بتو از پروردگار تو حق وليك بيشترين مردمان نمي گروند الله الذي خداي آن خدائيست كه برافراشت آسمانها
بي ستون مي بينيد انرا پس قصد كرد بآفريدن عرش و مسخر گردانيدن خورشيد و ماه همه مي روند تا اجل نام كرده
ميگرداند كار را و هويدا ميكند نشانها را تا بوده كه شما بان رسيدن پروردگار خويش بيقين شويد [illegible] عبد الله عباس گفت
معنى الم آيات كتاب مراست و مي تواند بود كه معنى اين بوده باشد كه اين حروف مقطعه كه الف لام وميم ورا آيات

کتابی است که در توریت صفت او کرده ایم بشارت فرموده والذی انزل الیک و انچه فرو فرستاده شد بتو ای محمد از این کتاب
حق است و درست و صواب و راست و خیانت و دروغ در او نیست و لکن بیشتر مردمان
نمی آورند و تصدیق آن نمی نمایند مقاتل گفت که این نزول آیه در مشرکان مکه آمده است ایشان گفتند که محمد این قرآن را
از خود میگوید الله الذی رفع خدای آنست که بر داشت آسمانها را بی عماری و ستونی که در زیر او باشد و بی علاقه که از بالای
بوده باشد گفتند که این آیه از جمله صد و هشتاد آیه است که حق جل و علا داد چون گفتند رسول الله را که خدای توجه کرده
صنع است نموده که هفت آسمان را بر داشت بی ستونی که بینید شما او را بعضی گفتند که ستون هست و لیکن شما نمی بینید و
نیست بعضی از مسلمانان و حکما گفتند که آسمان محیط است از جمله جوانب بر زمین و زمین چون بیضی است در آسمان
و آسمان بر مثال دو طاس است که بر روی یکدیگر گذارند و زمین در میان آن چون نقطه دایره است مسلمانان گفتند که
آسمان و زمین نگه دارد خدای بر پا است و حکما گفتند زمین بدور فلک ساکن است با عمادات منکاف و فلک نقلیات دیگر
بالای است تا فلک نهم که او را فلک الافلاک نامند و بیرون قاعده ما لا نهایه است از افلاک لازم آید تا هر که
دیگر انکار میدارد چون وجود افلاک ما لا نهایه محالست پس گفتار ایشان محال باشد و بعضی دیگر گفتند معنی ا
که آسمانها را بر داشت بی عماری که بینید یعنی عماری نیست که دیده شود و اگر بودی دیده شدی ثم استوی علی العرش
ای استولی پس مستولی گردید بر عرش و بنا در آمد بر آفریدن او عاجز نشد و آفتاب و ماه را مسخر نمود تا بار داده و فرمان
او می روند چنانکه او خواهد هر یکی میرود یا اجل مسمی و منزله معینی آفتاب بیکسال دوازده برج طی کند و هر برجی
ماه و هر روزی از مطلعی دیگر طلوع کند و بمغربی دیگر فرو رود و اقوال گشته گفته اند که لاجل مسمی یعنی تا بروز
که آفتاب منکسف گردد و ماه منخسف و ستارگان مکدر یدبر الامر تدبیر کار جهان میکند بخلق و موت و ارزاق و
گروهی را از کتم عدم بوجود می دهد را اصلاب آبا بارحام امهات می رساند و از شکم امهات بر زمین می آورد و گروهی را به
زمین می رساند و بر وفق حکمت و صلاح و آیات و علامات را تفصیل میدهد و بشرح بیان و اشکال را دور میدارد
برای آن میکند تا باشد که یقینی بدانید که این مدبر و مفصل قادر است بر بعث و نشر بدانید که شما بان خواهید رسید
و زا بخدای خواهید دید و بجزای انچه میکنید از طاعات خواهید رسیدن وهو الذی مد الارض وجعل
فیها رواسی وانهارا ومن کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین یغشی اللیل النهار

ان

وجنات

ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون وفی الارض قطع متجاورات وجنات من اعناب وزرع ونخیل صنوان
وغیر صنوان یسقی بماء واحد ونفضل بعضها علی بعض فی الاکل ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون واو خدای است
که بکشید زمین را و بکرد در آن کوهها و بیخ آورد جویها و از هر میوه بکرد در ایجا خفتان و می پوشانند شب را بروز بدرستیکه در
هر آینه نشانهاست مر قومی را که اندیشه کنند وفی الارض قطع متجاورات یعنی و در زمین پارهای بهم نزدیک
انگورستانها و کشت و زرع و خرماستانها ز یک اصل و نه ز یک اصل در خورد داده میشود بیک آب و هوا و میکنیم بعضی
بعضی میخورند بدرستیکه در آن هر آینه نشانهای مر قومی را که دریابند بیان اوست آن خدایی که بکشید زمین را و
بکسترد و حق تعالی در بدایت خلق زمین آفرید بجای کعبه پس فرمود تا جمله زمین از زیر کعبه بیرون آورند و زمین بر روی
مانند کشتی بر روی آب میجنبید و او را امکان نبود حق سبحانه و تعالی کوهها را آفرید و بمثقله زمین فرو برد بمثابه سنگهای گران که
بر کنارها کشتی گذارند تا در تنور چنانکه فرمود وجعل فیها رواسی و در زمین بیافرید کوهها و بیخ آورد رودها و جویها
فراخ در زمین آفرید و از هر نوع میوها آفرید در زمین و جفت دو نوع دو لون سیاه و سفید ترش و شیرین تر و خشک در
پوشد تاریکی و ظلمت شب را بنور و ضیاء روز تا سیاه روشن میکرد و در این چیزها آیاتی و علامات است مر قومی را که تفکر نمایند
بجا آورند تا معبود خود را که آفریننده است بشناسد و در زمین پارهاست نزدیک بیکدیگر و پیوسته بهم از یک جنس
شکل و صورت دارند با آنکه بعضی صلاحیت زرع هست و بعضی صلاحیت زرع نیست بعضی نبات روید
و بعضی نروید و بیرون بوستانهاست از انگور و کشت و درختان خرما بعضی آنست که از یک اصل بر آمده است و بعضی
چنین است همه در یک زمین است و بیک آب ایشان میدهند تا آفریده کار و پروردگارم عجب انچه میخواهیم بعضی تفضل
میدهیم و بوی و رنگ و در این جمله آیات و دلالات هست که تدبیر مدبر است نه در یکجا و حکم الکی جان بودی
طبیعت دارد ان میگویند یعنی که همه را یک رنگ و یک طعم و یک شکل بودی چون آب و هوا و خاک یکی است
عبد الله انصاری فرموده که از رسول الله شنودم که فرمود مر علی را الناس من شجر ای حطاب رسول الله بعلی
او راست فرموده اندیشی وانا وانت من شجرة واحدة بدرستی که مردمان از درختان مختلف اند و من و تو از
درختیم پس آنگاه این آیه بخواند وفی الارض قطع متجاورات وجنات من اعناب وزرع ونخیل صنوان
وغیر صنوان یسقی بماء واحد ونفضل بعضها علی بعض فی الاکل ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون

و آن

مجاهد گفت در میوه‌ها چندان تفاوت و تکلا که در آدم از یک پدر و مادر این همه اختلاف در ایشان یکی دراز و یکی کوتاه و یکی سفید

و یکی سیاه و یکی عاقل و دیگری ابله و یکی سعید و آن دیگر شقی و این مثلیست که خداوند عالم زده است بر دلها که حکمت

اصل اند چنانکه بارهای زمین چون باران بر زمین فرو رسد بعضی باران قبول کنند که باشد و بعضی قبول نمایند که سخت باشد

سخت

او پی شده است هم کیاه فرو رساند و مانند آن الطاف فرمود بعضی کی هالند و ایمان آوردند و قبول کلام نمودند و بعضی

دلان بر کفر و معصیت مصر بودند قال الله تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین

الا خسارا و ان تعجب فعجب قولهم ءاذا کنا ترابا ءانا لفی خلق جدید اولئک الذین کفروا

بربهم و اولئک الاغلال فی اعناقهم و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و یستعجلونک

بالسیئة قبل الحسنة و قد خلت من قبلهم المثلات و ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم

و ان ربک لشدید العقاب و اگر عجب آید ترا پس عجب گفتار ایشانست ای چون باشیم ما خاکی آیا باشیم ما در آفرینش

بخلق نو اینها اولئک ایشان آن گروه اند که کافر شدند بپروردگار خود و آن گروه غلها در گردن بود ایشان را و آن گروه

اصحاب آتش باشند و ایشان در آنجا جاودان باشند و یستعجلونک و شتاب میخواهند از تو به بلاها پیش از نیکویی

و بدرستی گذشت پیش از ایشان عقوبتها و بدرستی که پروردگار تو هر آینه خداوند آمرزش بود و مهربان است بر ظلم

کردن ایشان و بدرستی که پروردگار تو سخت عقوبتست بیان خطاب بحضرت رسول خود فرمود اگر ترا

عجب می آید از این کافران که با این همه دلایل و براهین و حجج و آیات و علامات کفر می آورند و بر کفر اصرار می نمایند و جای

عجب می باشد و همچنین عجب است گفتار ایشان که میگویند آیا ما چون خاک شده باشیم و در خاک پوسیده ما را دیگر باره

خلق نو خواهند آفرید و برانگیخت ایشان که این سخن گفتند آنانند که بخدای کافر شدند و ایشان آنانند که فردای

قیامت در گردنهای ایشان غلها باشد ایشان اهل دوزخ اند و در دوزخ جاوید باشند و یستعجلونک و تعجیل

می نمایند یعنی در دنیا از تو عذاب میخواهند پیش از احسان و رحمت و از آن بود که کافران بر سبیل استهزا

میگفتند که کو این عذاب که ما را وعده میدهی حق است و از اصلیست این عذاب بیار چنانکه از ایشان حکایت

اهلاک

فرمود اذ قالوا اللهم ان کان هذا الآیة و پیش از ایشان گذشت بر امثال گذشته عقوبتها و انواع عذاب

مطلق

و بدرستی خدای تعالی ای محمد خداوند مغفرت است و آمرزش میدهد مردمان بر ظلم ایشان و این وعده امر

است

خداوند

است بعقوبت مقید نیست و خدای تعالی سخت عقوبتست سعید گفت چون این آیه آمد رسول الله فرمود اگر این آیه نه عفو

بودی و تجاوز او از بنده او هیچ آدمی را عیش نبودی و اگر نه وعید و عقاب او بودی جمله آدمیان تکیه بعفو او کرده اشند

و یقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربه انما انت منذر و لکل قوم هاد الله یعلم ما تحمل کل

انثی و ما تغیض الارحام و ما تزداد و کل شیء عنده بمقدار عالم الغیب و الشهادة الکبیر المتعال و میگو

آنان که کافر شدند چرا فرستاده نشد بر او نشانی از پروردگار او بدرستی که تو ترساننده ای و مر هر قومی راه نماینده الله یعلم خدا

بلند

میداند هر چه ماده در آبستنی دارد و آنچه کم میکنند رحمها و آنچه زیاده میکند و هر چیزی نزد او باندازه است عالم الغیب داننده نهان و آشکار بزرگوار

است

بیان بر سبیل طعن و آن کنایت که کافر شدند چرا آیتی و دلالتی فرو نمی آید بر محمد از خدای او اگر پیغمبر خدای

دارد

تا حجتی بر او باشد و تعلل سخت قول او کرده حق سبحانه و تعالی جواب داد و فرمود ای محمد تو پیغمبری آنچه بر تو تعلق

ادای رسالت و اعلاء و انذار است نه انزال آیات چه این بخدای تعلق دارد و بحسب مصلحت فرستد و هر گروهی

راه نماینده باشد و امامی که بدو اقتدا نمایند عبد الله عباس گفت چون این آیه رسول الله دست بر سینه خود

گذارد و گفت انا المنذر و دست بر دوش علی ابن ابی طالب گذارد و فرمود انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون

مهدی

من بعدی و حذیفه ابن یمان روایت کرد که رسول الله فرمود اگر این کار یعنی خلافت بعلی افکنید او هادی

است چون امام اول هادی است و امام آخر مهدی این دلیل عجاه و خلوص قوا است لقوله علیه السلام

شد

تهلک الرعیة و ان کانت ظالمة مبینة اذا کانت الولاة هداة مهدیة یعنی این آیه کی باشد او کی امامش معلوم با

می

بر حق جل و علا از کمال قدرت و کمال علم خود خبر داد فرمود الله یعلم خدای میداند آنچه هر ماده بر شکم خود بر

دارد که نر است یا ماده تمام است یا نا تمام خوبست یا بد سعید است یا شقی و میداند آنچه رحمها از آنجا کم میکنند

یکسال

تا شش ماه و آنچه افزاید بر مدت نقصان یا تمام نه ماه برسد و مدت حمل تو و ما کمتر از شش ماه نباشد و بیش روایت

گفت

و مذهب ابو حنیفه آنست که بیشتر مدت حمل دو سال است و مذهب شافعی آنست که چهار سال باشد شافعی

حماد بن مسلمه گفت هرم بن حیان بچهار سال زاد و دندانهایش تمام در آمده بود و در خبر است که در عهد خلافت

سار

عمر بن خطاب رضی الله عنه و العذاب زنی را آوردند که در شش ماه زاده است بحکم عمر سنگسار آوردند و سنگ

مت

نماید امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای عمر انها خاصمتک بکتاب الله خاصمتک الی این زن با تو بکتاب خدای خصومت

نماید بر تو غلبه نماید چون خدای فرموده است حمله و فصاله ثلثون شهرا و قال والوالدات یرضعن اولادهن حولین

کاملین یعنی ایام حمل و جدا شدن از مادر یعنی وقت زاییدن سی ماه است این آیه هم قراءة فرموده والاوالاد الایه

یعنی مادران شیر دهند اولاد خود را دو سال تمام دو سال که مدت رضاع است از سی ماه که بر روی شش ماه مدة

حمل شده پس شش ماه مدة حمل باشد عمر بعد از عجز و اقرار بر خطا و جهل آن زن را رها کردند و کل شیء عنده بمقدار و هر چیزی

که تو خدای عز و جل بمقدار و اندازه باشد چنانکه حکمت او اقتضا کند بی زیاده و نقصان قتاده گفت اجال و ارزاق

نزد او بمقدار است مقدار معلوم و او عالم الغیب یعنی بکارها پوشیده و نهانی و انچه اشکار و مشاهد بود یعنی موجود

و معدوم داننده نهان و اشکار او و بزرگ و بزرگوار است همه چیز در منزلت و مرتبه دون او باشد و قاهر و متعال

چنو ها سواء منکم من اسر القول و من جهر به و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار

له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله ان الله لا یغیر ما بقوم

حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال

یکسانست از شما انچه نهان کنند او را و انچه اشکارا میکند بدان و انکه او پنهان گشته و اشکارا رونده بود بروز له

او را انکه با وی اند پیش او و از عقب او نگه میدارند او را از فرمان خدا بدرستی که خدا نگرداند انچه بقومی بود یا بکروه اند

تا نگردانند انچه با ایشانست و چون خواهد خدا بقوم بدی پس رد کرده نباشد او را و ایشان را نبود جز خدای پناه کاهی

بیان حق سبحانه و تعالی بیان علو کمال قدرت خود فرمود یکسانست نزد وی علم و دانش او از شما انکس که سخن

نهان گوید و انکه اشکارا گوید و انکه در شب پوشیده بود و انکه اشکارا و رونده بود بروز برای حوائج خود

یعنی جمله معلومات نزد وی او مساویست چون او عالم بالذات است عبد الله عباس گفت یعنی که عالم است

بانکس که او در شب در تاریکی و پوشیدگی و تهی بود و بروانکه بروز نماید که از همت بی ام و اظهار جستن کند و بر وی

تهدید و وعید را باشد او را یعنی خدای را اجل و عز شأنه فرشتگانی هستند در شب و روز بر عقب یکدیگر آینده

جماعتی روند در عقب جماعتی دیگر بیایند و اینان فرشتگان روز و شب اند که خدای میفرستد ایشان را برای

نگاهداری او میان و گفته اند که ضمیر من اسر است یعنی انکس را که سخنها و اشکارا کند فرشتگان اند پیش او

از پیش و پس او بامر و فرمان خدای او را نگاه میدارند در خبر است که از رسول الله پرسیدند که یا محمد فرشته

و مرده دو فرشته یکی بر راست و دیگری بر چپ و فرشته دست راست امیر است بر فرشته چپ چون بنده حسنه کند

نماید فرشته دست راست یکی را ده حسنه نویسد و چون سیئه کند از وی صادر نماید فرشته دست چپ

نویسد فرشته دست راست گوید توقف کن باشد که پشیمان گردد و توبه و استغفار نماید اگر نکند آنگه بنویسد چنانچه

از این برهاند که بدو بنویسد مارا ذلک قوله ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید دو فرشته یکی پیش او

و عقب که نگاه میدارند و ذلک قوله له معقبات من بین یدیه و من خلفه و فرشته دیگر است که موی پیشانی

تو بدست اوست یعنی مسلط است بر تو چون تواضع کنی ترا رفع کند و چون تکبر کنی ترا وضع نماید و دو فرشته

دیگر اند که بر لب تو موکل اند هیچ نگاه ندارد جز صلوة تو بر محمد و آل محمد و فرشته دیگر موکل اند که مار در دهن تو در

فرشته بر چشمهای تو موکل اند بر هوا آنی در شب و ده دیگر در روز موکل اند در روز و ده در شب و ابلیس در روز منع

و وسوسه ادمیان باشد و فرزندش در شب در خبر است که چون شب آید فرشتگان روز بر وند خدای فرماید بندگان

چگونه گذاشتید گویند خدایا تو دانا تری در عبادت رها کردیم و آن دیگر فرشتگان گویند چگونه دریافتید او را گویند

خدا در عبادت یافتیم سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کند که مراد بقوله له معقبات پادشاهی است که او را

نگاهبان و حارس باشد بروز و شب ضحاک گفت مراد پادشاهان کافر اند که ایشان بر بندگان حارس اند تا از رحمن

نگاه توانند داشت و برین وجه مورد آیه تهکم را باشد ابن شریح گفت مراد رسول خدای است که او را نگاه با

هستند که او را نگاه میدارند از شر جنیان و ادمیان در روز و شب و روز و این آیات در قصه عامر بن الطفیل و اربد بن ربیعه

آمده است از انجا که سواء منکم تا انجا که و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال و این روایت ابن زید است

در سبب نزول آیه این آیات رسول الله در مسجد نشسته بود با جماعتی یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله این عامر

بن طفیل است که بتو می آید فرمود اگر خدای با وی خیری خواهد هدایت کند و او آمد نزد رسول الله ایستاد و گفت ای محمد

اگر من اسلام آورم مرا چه باشد فرمود انچه مسلمانان را و بر تو انچه بر ایشان باشد گفت خلافت پس از خود بمن دهی فرمود امر خلافت

بمن تعلق ندارد مر خدا راست او را که داند دهد گفت مرا امیر اهل بر کنی که من امیر باشم و امیر مدر فرمود نه گفت

پس مرا چه باید فرمود عنان اسبان در دست تو کنم تا بان غزو کنی گفت عنان اسبان امروز در دست من است

بتو چه حاجت است برخیز تا با من مناظره کنی و سخن گوییم رسول الله با او رفت و جایی نشستند و مناظره می نمودند

وعامر ابن طفیل اربد را گفته بود که چون او از من بلند شود تو از عقب او درآئی و تیغ بدو زنی و او را بکشی چون
رسول الله با او مناظره سخت کشت اربد برخواست و در عقب رسول الله درآمد و خواست تا تیغ درکشد
هرچند سعی نمود تیغ از غلاف بیرون نیامد و عامر اشاره میکرد رسول الله باز نگریست اربد را دید که قصد میکرد تا تیغ
از نیام برکشد فرمود اللّهمّ اکفنیهما بما شئت بار خدایا کفایت کن مرا از شر کار اینها را بهرچه خواهی خدای
جل و علا صاعقه فرستاد و اربد را بسوخت و عامر بگریخت و گفت ای محمد خدایت را خواندی تا اربد را کشت
والله که من این شهر بر تو پر از لشکر کنم رسول الله فرمود خدا کفایت کند او را و بسرای زنی سلولیه فرود آمد
و بامداد صلاح پوشید و از مدینه بیرون رفت و در صحرا می تاخت و میگفت بحق لات و عزی که اگر محمد با من
اید و صاحب ملک الموت هر دو را بنیزه بدوزم خدای حق سبحانه و تعالی فرشته را فرستاد تا بال بر وی زد و اسب
در حال غدة در زانوی او درآمد برنشست و بخانه زن سلولیه رفت و گفت غدة کغدة البعیر و موت فی بیت سلولیة
خواست و سوار شد تا بقبیله خود رود در راه بر پشت اسب بمرد و خداوند تعالی در سر و تن ایشان حقیقت دعای رسول الله
در حق هر دو اجابت فرمود و این آیت در این قصه فرستاد تا باز نمود که خدای حال هر کسی بگردانید تا او حال خود
نگرداند در سر فضل و رحمت باشد چون نعمت بگرداند خدای حال بر ایشان بگرداند در حسب است که چون تحریم خمر
شد رسول الله صلی الله علیه و سلم در مدینه از کوچه میگذشت بر تاه انصاری ترابه خمر بر سر گرفته چون
رسول الله را دید راه گریز نیافت با خدای مناجات نمود و در دل گفت الهی این بار هم پرده کن و از من توبه پذیر
خطا نرم پس آمد تا بر رسول الله رسید سلام کرد رسول الله پرسید که چیست آنچه در سر داری گفت سرکه است
فرمود بمن ده با دل خایف برسول الله داد و روی خود کرد که سرکه داد رسول الله باز بچشید و هم سرکه بود و نجات
نصوح انصاری متعجب گشت گفت یا رسول الله بخدائی که ترا بحق بخلق فرستاد که در ترابه خمر بود فرمود چون
مرا دید فرمودی در دل خود بیت کرده گفت تو بر کردم این بار هم مرا رسوا نسازی پس بسر این کار دیگر نکنم
فرمود چون حق تعالی صدق قول تو دانست فی الحال شراب سرکه بر این تایید نمود ان الله لا یغیر ما بقوم حتی
یغیروا ما بانفسهم بدرستی که خدا نیکی ندارد آنچه بقومی بود و با نیکی دارند آنچه بشمای ایشانست و اذا اراد الله
و چون خدا خواهد بقومی بدی و هلاکت و عذاب او را هیچ مرد باز دیگر نیست باشند و ایشان را بجز خدای والی

گران باکو دارند و حمایت کند ایشان را هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ
بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ
الْمِحَالِ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ
لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ وآن خدا ایست که می نماید شما را از ترسانیدن
و از امید داشتن و پدید می آورد ابر گران بار و تسبیح تسبیح میکند رعد بستایش او و فرشتگان از ترس او و می فرستد
برق ساند بدان آنرا که خواهد و ایشان خصومت میکنند در حق خدا و او سخت عقوبت است او را است خواندن
دانهاکه میخوانند بجز او پاسخ نکنند ایشان را بچیزی مگر چون بگسترانند و دست خویش را بآب بر سد دهن او و نبود
رسنده باو و نبود خواندن کافران مگر در گمراهی بیان یعنی اوست آن خدائی که بر شما مینماید باران فشانی مایه
خوف است از صاعقه آتش و طمع است که باران آید و محتاجند بوده گفت که باران مر اهل حضر را
سامر از سفر باران و طمع بود هغمر را در روزی و بنشیع و پدید آورد دو بیا فریند و جبل ابر آن و اختلاف
کران باران و ثقل عماوی باشد لازم از جهت ثقل و تسبیح میکند خدا را رعد بحمد و ثنا و ستایش او
تسبیح باید خدای از بیم و ترس او و تسبیح تنزیه خدای باشد از انچه بر روا نباشد و تسبیح رعد گفته اند که دلالت
نماید که خالق هست و او مستحق تسبیح چنانکه سجده جمادات خدا را دلالت ایشانست بافریدگاری مستحق
گفته اند که رعد نام فرشته ایست موکل بر ابر سعید جبیر از عبدالله عباس روایت نمود که جهودی نزد رسول الله
آمد گفتا از تو چیزی پرسم اگر جواب درست دهی ایمان آورم گفت بار خبر ده از رعد تا چیست فرمود فرشته
موکل بر ابرها که ابرها را میراند تا هر جا که خدا خواهد گفت این آواز چیست فرمود زجر اوست بر ابر تا بجا رود که او را امر
کنند هر که آواز شنود باید بگوید سُبْحَانَ الَّذِي يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ اگر او را صاعقه رسد دیه او بر من است گفته اند که چون رعد آمدی رسول الله فرمودی سبحان من
يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ هم ابن عباس روایت کرد که رعد فرشته ایست بجان او وزید
بتسبیح در آسمان هیچ فرشته نماند که نزد آن حال الا که آواز برداشته بتسبیح خدای باران فرستد و بفرستد صواعق
و میرسد صاعقه ها را و آن آتشی باشد که از آسمان فرو آید بر هر جا که باید بسوزد آن رساند که خواهد حضرت محمد را

فرمود صاعقه بمؤمن وكافر رسيد اگر تو سد كه ذكر خداي كنند وهم وحال آنست كه ايشان جدال وخصومت مي‌نمايند
در دين خداي يعني عامر بن الطفيل واربد وگفته‌اند كه مردي بود از طواغيت عرب رسول الله جماعتي را پيش او
فرستاد تا باسلامش دعوة نمايند چون دعوة نمودند گفت بگوييد كه خداي محمد كه شما را باو دعوة مي‌نماييد از چيست از زر است
يا از سيم يا از مس يا از آهن جواب گفتند كه خداي بي‌مثل ومانند است او را بهيچ چيز نشايد توان گفت ايشان باز آمدند
رسول الله را خبر دادند فرمود برويد و مرتبه ديگر او را دعوة نماييد رفتند و او را دعوة نمودند گفت من اجابت نكنم دعوة را
تا خداي او را نه بينم و ندانم كه چيست آمدند و رسول را خبر كردند فرمود بار ديگر برويد تا بحجت برو باشد آمدند و با او
مكالمه نمودند همان مقالة را گفت ميگفت وهم ميگويد ابري پديد گرديد با رعدي و برقي پس شرار آن رعد صاعقة
واو را بسوخت در آمدن ايشان جمعي از صحابه نزد ايشان رفتند گفتند صاعقه چگونه بسوخت آن مرد را گفتند شما
جواب گفتند خداي آيه فرستاد ويرسل الصواعق خداي صاعقه فرستد و برساند آنرا كه خواهد واو سخت
حقد وكينه وخشم است وسخت گير است له اوراست دعوة راست وحق يعني اجابت نمودن دعا بحق
امير المؤمنين ع فرموده دعوة حق توحيد است ابن عباس گفت شهادة ان لا اله الا الله است واما آنرا كه
ايشان مي‌خوانند و دعوي مي‌پرستند از ايشان بيرون خداي لا يستجيبون اجابت نكند ايشان را بهيچ چيز از آنچه
طلب دارند يعني هيچ چيزي ونفعي نكنند و اجابت ايشان هيچ نفعي نرساند مگر مثل آنكس دست خود را گشاده
كرد اندر آب نگيرد و بدهان خود نرساند هيچ آب بر كف او قرار نگيرد و هيچ مقصود او حاصل نيايد مجاهد گفت يعني
اصنام و بت چنان باشد آنكس كه او را ابر لب است خويش خواهد كه بدهن رساند پس چون آب بدعوة او اجابت نكند
او را بدو اهل معاني گفته‌اند كه معني آنست كه چون كسي باشد و خواهد آب در قبض گيرد و آب در دست او قرار نگيرد و گفته‌اند
امير المؤمنين علي عليه السلام باين بيت تمثيل نموده ومن يحمد الدنيا يكن مثل قابض على الماء خانته فروج
الاصابع پس فرمود بيان نمود كه خواندن كافران مر بتان را نيست مگر در ضايع شدن ايشان را اجابت نكنند ودعا
ايشان ضايع گردد وهلاك در ابن عباس گفت دعاء كافران نيست مگر چنانكه در ضلال است و جماعتي گفته‌اند كه دعاي
محجوب باشد از خداي واز اجابت بود ولله يسجد من في السموات والارض طوعاً وكرهاً وظلالهم بالغدو والآصال
قل من رب السموات والارض قل الله قل أفاتخذتم من دونه اولياء لا يملكون لانفسهم نفعاً ولا

قل هل يستوي الاعمى والبصير ام هل تستوي الظلمات والنور ام جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه فتشابه
الخلق عليهم قل الله خالق كل شيء وهو الواحد القهار ومر خداي را سجود مي‌كنند هر كه در آسمانها و زمين اند
برغبت و كره و سايه‌هاي ايشان بامداد و شبانگاه قل بگو اي محمد كيست پروردگار آسمانها و زمين بگو اي محمد خدا بگو اي محمد
شما را خداوند و روشنايي كه مادر بتست مر شماهاي خويش را سودي ونه زياني بگو اي محمد براي بكنايت ها ونابينا هم هل يكسانست
تاريكيها و روشنيها ام جعلوا آيا ميگيرند مر خداي را انبازان آفريدند چنانكه آفريدگار پس مانند شده است آفريدن بر ايشان بگو
محمد خدا آفريد مر چيزي را و اوست يگانه قهر كننده **بيان** حق سبحانه وتعالى درين آيه بيان فرمود كه هر كه هست در آسمانها و زمين
بطوع و رغبت همه مر خدا را سجده ميكنند وكافران از ترس و بيم شمشير يا از روي حاجت وافتقار با او ابو علي گفت سجود
كردن بتذليل وتعبير باشد چنانكه تن درست را بيمار كند و توانگر را درويش و زنده را بميراند و سايه‌هاي ايشان شبانگاه و بامداد ابن
عباس گفت مراد سايه‌ها كافران است چون ايشان سجده نمايند سايه‌ها ساجدان است كه چون ايشان سجده كنند
سايه‌هاي مؤمنان را چنانكه ايشان طايع باشند بطوع سجده نمايند واما آنكه كافر باشد و سجده بكره كند سايه‌هاي ايشان هم بكره سجده
كنند و گفته كه مراد سجده سايه افتادنست بر زمين بر مثال مرد ساجد كه روي بر خاك نهاده و گفته‌اند كه تصريف و تذليل اوست
در طول وقصر پس رسول الله را خطاب فرمود بگو اين كافران را بر سبيل احتجاج كه كيست خداي آسمانها و زمين پس فرمود
كه اگر ايشان جواب ندهند و حجت نگويند تو بگو كه خداي آسمان و زمين الله است پس فرمود بگو اي آيا فرا گرفتيد شما جز از وي
ازو دوستاني كه ايشان توانايي نيستند از ايشان كه مالك نيستند و نتوانند خود را نفعي رسانند و مضرتي از خود دور كردن چون مالك
ضر و نفع خود نباشد ديگري را چگونه باشند پس مثلي زد فرمود بگو اي هيچ يكسان باشد نابينا و بينا هيچ راست باشد تاريكي
و روشنايي يعني باشد كافران نابينا اند و در تاريكي كفر متحير بمانند و تاريكي كفر و شبهه گرفتار اند و مؤمنان بينا اند در نور
بنده در روشنايي ايمان و حجت و برهان الله بالكليه يكي هرگز برابر باشد ام جعلوا آيا كه اين مشركان بخدا انبازاني ميگيرند كه
ايشان شركا آفريده اند چيزي چنانكه خداي آفريدگار خلق پس بر ايشان مشتبه شود تا ندانند كه آفريده اين كدام است و آفريده آن
چون ايشان آفريدن نتوانند چگونه شريكان خداي باشند قل الله بگو اي محمد خداي است هر چيزي آفريننده كه در آسمان و زمين
و كوه و دريا است و حيوان و جمادات و انصاف خلق از جواهر و اعراض و اوست خداي قاهر وغالب كننده كل و در غلبه
كردن و بر وغالب نتوانند شدن انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها فاحتمل السيل زبداً رابياً ومما

يوقدون عليه في النار ابتغاء حلية او متاع زبد مثله كذلك يضرب الله الحق والباطل فاما الزبد
فيذهب جفاء واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض كذلك يضرب الله الامثال فرو فرستاد از آسمان
پس روان شد سيلها باندازه آن پس برداشت سيل كفي بر سر آينده و از آنچه مي افروزيد شما بر آن در آتش از براي حليتي
زيوري يا آلتي كفي بود مانند آن همچنين ميزند خداي حق و باطل را پس اما كفك پس ميرود خاشاك را و اما آنچه سود كند مر مردمان را
پس درنگ ميكند در زمين همچنين ميزند خداي مثلها را حق جل و علا اهل حق را مثل بآبي زد كه از آسمان ببارد و نهرها
رود آن مقدار كه خداي خواهد بقدر و اندازه آن كه بدان منتفع گردند و بر آن تمتع گيرند و بآنچه بگدازند از زر و نقره و آن
زيورها سازند و حليها سازند پس آنكه بماند اثر او در زمين در چشمها و چاهها باقي ماند مدتي و همچنين آنچه از زر و نقره
سازند بماند و باطل و اهل او را مثل زد بدان كفك كه بر سر آب آيد در وقت رفتن سيل و كفك آنچه بگدازند از آن جواهر
سر آيد ناگاه [illegible] باقي نماند جمله ناچيز و مضمحل گردد همچنين است حق و اهل حق كه ايم [illegible] باشند و هر كه منتفع
و اهل باطل كه بي بنيان باشند ايشان را بقائي نباشد پس ميبايد كه منقرض گردند فرو فرستاد از آسمان
روان شد رودها بمقدار و اندازه خود در مجري و مسيل خود و منعه پس برداشت سيل آب كفي بر سر آينده و از آنچه
آتش بر وي افروزيد در كار الحتي او از زر و نقره و برنج و روي براي طلب كردن زيور و آلتي كفي باشد مانند كف آب كذلك
همچنين مثلها زند خداي حق را و باطل را اما كف كه از شبه باطل است برود جفاء پراكنده و متفرق و متلاشي و ناچيز گردد
و اما آنچه سود كند مر مردم را در زمين باقي بماند و زندگي كنند و بماند همچنين و اين مثلها بدين كند خداي و زدها را زند مثلها
للذين استجابوا لربهم الحسنى والذين لم يستجيبوا له لو ان لهم ما في الارض جميعا ومثله معه
لافتدوا به اولئك لهم سوء الحساب ومأواهم جهنم وبئس المهاد مر ايشان را پاسخ زنند مر پروردگار خويش
به نيكوئي و آنها كه نكنند اجابت او را اگر بود ايشان را آنچه در زمين است جمله و مانند آن با او هر آينه فدا نمايند بآن چيز
و باز خرند خود را ايشانند كه مر ايشان را بود بد حساب ومأواهم ماواي ايشان دوزخ بود و بد گهواره است
دوزخ بود يعني آنانكه خداي را اجابت نمايند آنچه ايشان را دعوة كند باسلام و راه حق هست ايشان را نيكوترا زانچه
كرده باشند از اعمال در بهشت و آنانكه او را اجابت نكنند و بر كفر اصرار نمايند ايشان را عذابي شديد كه اگر ايشان را باشد
ملك ايشان بود آنچه در زمين است و مانند آن باشد يعني ملك زمين مضاعف شود خواهند كه خود را باين جمله باز خرند

عذاب اما كسي را نفرو شيد و فدية مقبول نباشد ايمان آنانند كه ايشان را حساب بد باشد و شمار سختي ايشان دوزخ باشد و بد
جائي است دوزخ افمن يعلم انما انزل اليك من ربك الحق كمن هو اعمى انما يتذكر اولوا الالباب الذين
يوفون بعهد الله ولا ينقضون الميثاق والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل ويخشون
ربهم ويخافون سوء الحساب والذين صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم
سرا وعلانية ويدرؤن بالحسنة السيئة اولئك لهم عقبى الدار آيا آنكه داند آنچه فرو فرستاده شد
پروردگار تو بحق چون آن كسي بود كه نابينا است بدرستي كه پند گيرند خداوندان خردها الذين آنانكه وفا ميكنند بعهد
و باز نمي شكنند عهد را والذين و آنها كه مي پيوندند آنچه فرمود خداي آنكه بپيوندند و مي ترسند از پروردگار خويش و مي
از بدي حساب والذين و آنها كه صبر كردند و جستند رضاي پروردگار خويش و بپاي داشتند نماز را و نفقه كردند از
روزي داديم ما ايشان را پنهان و آشكارا و دفع ميكنند بنيكوئي بديها را آن گروه ايشان را بود عاقبت سراي پس آنكه
اين مثل زده شد و اين داستان گذارده گرديد هيچ كس را شبهه نباشد در آنكه آنكس كه داند كه آنچه فرو فرستاده شد بتو از
تو حق و ثوابست و برابر باشد و مانند آن كس نبود و مانند كسي باشد كه نابينا بود چنانكه هيچ كسي را شبهه نباشد در آنكه آن ير برابر
نيست ديم جواهر بجواهر شبيه باشد كه مومن آگاه برابر نباشد بدرستي كه تفكر و تدبر خداوندان عقل كنند آنانكه بعهد
خدا وفا كنند و او را بكار نبندند و از مناهي اجتناب نمايند و آن كسانكه بپيوندند آنچه خداي فرمود به پيوستن آن مفسر
گفتند كه مراد ايمان است بجمله پيغمبران و كتابها و صله ارحام است ابواب ابواب انصاري روايت نمود كه رسول الله
را گفت كه خداي را پرست و بار شرك مياور و نماز بپاي دار و زكوة بده و رحم به پيوند همچنان باشد كه بر راحله باشي
بهشت مي رود كعب الاحبار گفت بدان خداي كه دريا شكافت براي موسي كه در توريه نوشته است كه اي فرزند آدم
بترس از پدر و مادر و در نيكوئي كن و بصله رحم بپيوند تا عمرت دراز كنم و كارها بر تو آسان كنم و بلا از تو بگردانم و بخشي
خداي خود بترسند و از بدي حساب و عذاب قيامت حذر كنند والذين آمنوا آنانكه صبر نمايند بر طاعت و صبر كنند از
براي طلب رضاي خداي و ثواب او از آنچه ايشان را روزي كرديم نفقه نمايند در پنهان و آشكارا و حسنه و نيكوئي بديها
دفع نمايند و باز دارند يعني چون با ايشان سفاهت كنند ايشان علم خود را كار بندند چون با ايشان ظلم كنند عفو نمايند
و چون از ايشان قطع كنند ايشان صله كنند ابن عباس گفت بعمل صالح بدي را دفع كنند بگفتار رسول الله كه اتبع السيئة

الحسنة فمحوها فرمود چون گناهی کنی بر عقب آن طاعتی بجا آور تا آن را محو کند اند گفته اند که این هشت خصلت

رساند و هشت در بهشت است از و کند باید کرد تا به بهشت رسی از برای این خدای تعالی فرمود که ایشان اند ایشان را

عاقبت سرای نیکو که بهشت است جنات عدن یدخلونها ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم

والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار والذین ینقضون عهد

الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة

ولهم سوء الدار بهشتها اقامت که روند در آن و آنکه با صلاح آورد از پدران ایشان و جفتان ایشان و فرزندان

ایشان و فرشتگان در روند بر ایشان از هر دری سلام باد بر شما از آنچه صبر کردید شما بر آن نیکو است عاقبت سرای آن

و آنها که بشکنند عهد خدای از پس عهد خویش و ببرند آنچه فرمود خدا بدان که پیوند کنند و تباهی نمایند در زمین

گروه مر ایشان را بود لعنت و ایشان را بود بدی سرای بدان فرمود [illegible] فرمود که عاقبت سرای کدام است بهشتها

مقیم و جایگه در آنجا مقام کنند و از آنجا بیرون نیایند ایشان و آنانکه نیکان بوده باشند از پدران و مادران و

فرزندان ایشان و فرشتگان در می روند بر ایشان از هر دری و میگویند ایشان را سلام علیکم سلام بر شما باد و

است بر شما بصبری که نموده در دنیا و نیکو عاقبت سرای است شما را این بهشتها انس مالک گفت چون این آیه بخواند

جنات عدن [illegible] در هوا [illegible] است در آنجا [illegible] باشد در هر زاویه از

اهلی باشد و او را چهار هزار مصراع باشد از زر بر هر دری هفتاد هزار فرشته باشد با هر فرشته تحفه و هدیه

که صاحب آن را [illegible] باشند و ایشان جمله در فرمان او باشند میان ایشان و او حجاب باشد مقاتل گفت بمقدار هر روز

از روزهای دنیا سه مرتبه فرشتگان نزد مومنان روند با تحفها و هدیها گویند سلام علیکم بما صبرتم

آنانکه عهد خدای بشکنند پس از آنکه استوار کرده باشند و ببرند از آنچه خدای ایشان را فرموده باشد به پیوستن آن و تباهی

میکنند در زمین ایشان را لعنت است و دوری از رحمت خدای و ایشان را بد سرای که دوزخ [illegible] مفسران گفتند

مراد بدین آیه خوارج اند که بیعت نمایند و بر امام عدل بیرون آیند [illegible] رسول الله امیرالمومنین را از ایشان خبر داد

یا علی انک ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین و مراد به یفسدون فی الارض [illegible] الله

یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر وفرحوا بالحیوة الدنیا فی الآخرة الا متاع ویقول الذین کفروا

وما الحیوة الدنیا

لولا

اناب

لولا انزل علیه آیة من ربه قل ان الله یضل من یشاء ویهدی الیه من اناب الذین آمنوا وتطمئن

قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب

خداوند [illegible] بگستراند روزی [illegible] در دنیا [illegible] در آخرت [illegible] برخوردار

ویقول و میگویند آنها که کافر شدند چرا فرو فرستاده نشد بر او نشانی از پروردگار او [illegible] بگو ای محمد [illegible] گمراه کند

و راه نماید [illegible] الذین آمنوا [illegible] ایشان [illegible] یاد کرد خدای [illegible] ای محمد یاد کرد خدای

یاد کرد خدا آرام گیرد دلها الذین [illegible] نیکو [illegible] خوشا [illegible] نیکو بازگشتن

[illegible] بحقیقت [illegible] قبض و بسط بفرمان اوست [illegible] خدای [illegible] روزی [illegible]

و کفار [illegible] در دنیا [illegible] آخرت [illegible]

[illegible] متاع [illegible] قیمتی [illegible] کاسه [illegible] سفال [illegible] حکایت فرمود [illegible] کفار مکه

گفتند [illegible] می گویند [illegible] که فرو فرستاده نشد [illegible] علامتی [illegible] از خدای

او [illegible] عبدالله [illegible] اصحابش فرمود [illegible] ای محمد [illegible] خدا [illegible] اگر خواهد [illegible]

[illegible] یا [illegible] یعنی [illegible] هدایت [illegible] اگر توبه کند

[illegible] هدایت [illegible] ایمان آورند و دلهای ایشان [illegible] خدا آرمیده گردد [illegible] دلها [illegible] خدا

[illegible] دلها [illegible] خدا آرمیده گردد عبدالله عباس گفت [illegible] است [illegible]

[illegible] الطمینان دل حاصل [illegible] مجاهد گفت [illegible]

رسول الله و مومنان [illegible] دلهای ایشان [illegible] خدا ساکن گردد [illegible] ایمان آوردند و عمل

[illegible] ایشان [illegible] عیش [illegible] سعید [illegible]

عبدالله عباس [illegible] طوبی نام بهشت است [illegible] ابو سعید خدری گفت [illegible] رسول الله پرسید که طوبی

[illegible] نام درختی در بهشت سایه او صد ساله راه باشد [illegible] آیه [illegible] است

درختی است که اصل آن در سرای رسول الله است [illegible] در بهشت [illegible] شاخی از آن [illegible]

[illegible] شکوفه و میوه [illegible] باشد و از هیچ [illegible] آید

ودیگر سلسبیل که خدا را تسبیح مینمایند بانواع لغات و هر امتی که در بهشت درختی که او را طوبی گویند اگر سواری صد سال در سایه

او براند واز او نگذرد زمینی است از یاقوت باشد و کل او مشک از اصل آن جوی شیر و می و انگبین بیرون می‌آید و آن درختی که اهل بهشت

ایشان در محل خود نشسته باشند که فرشتگان با ایشان آیند با تحیتها از نور با زمامها زر بر پشتها ایشان رحلها باشد که

الواح آن از یاقوت بود و در صفها آن از در و جامها آن از سندس بود و استبرق و اشتران فرو خوابانند و گویند خدای حق سبحانه

و تعالی شما را زیارت شما فرستاده است تا بر شما سلام کنیم و بر آن شتران نشینند و بر پهلوی یکدیگر می‌روند با یکدیگر و میگویند

تا حضرت حق رسند چون بمقعد صدق خود در رسند گویند اللهم انت السلام ومنک السلام لک الجلال والاکرام

حق جل وعلا فرماید السلام ومنی السلام وعلیکم رحمتی مرحبا بعبادی که از من بترسیدند و طاعت من

داشتند گویند بار خدایا ما ترا نپرستیدیم حق پرستیدن تو و تکریم حق تعظیم کردن تو بار خدایا دستوری باش تا ترا سجده کنیم

حق جل وعلا فرماید این نه سرای رنج و تعب است این سرای ملک نعیم است من رنج عبادت از شما برداشتم آنچه خواهید

از من طلبید تا من آرزوها عرضه کنند و حاجتها طلبند خدای حق جل علا کرامت میفرماید بر آنچه و هم خاطر ایشان

بدان نرسد که در جمله اسباب باشد و شتران که بر هر یک از ایشان سریر یک یاقوت یک پاره و قبه از زر نقره‌ها بهشت

کشتی ابیه در هر دو کنگر قبه دو کنیزک و حور العین و لباس از جامها بهشت که هیچ لون باشد که بر آن جامه بوده با

و هیچ بوی خوش باشد که از رسید و روشنای روی ایشان از ورای قبه می‌تابد و لطافت جان باشد که استخوان پیدا بود

مانند مروارید سفید که تابد در میان یاقوت سرخ چون مومن نزد ایشان روند و ایشان را بمنازل و درجات خود رسانند

و با جلال و اکرام بجا فرود آرند ابو صالح از عبد الله عباس روایت نمود که درخت طوبی در سرای علی بن ابی طالب باشد در

سرای هر مومنی از آن شاخی باشد كذلك ارسلناك في امة قد خلت من قبلها امم لتتلوا عليهم الذي او

حينا اليك وهم يكفرون بالرحمن قل هو ربي لا اله الا هو عليه توكلت واليه متاب همچنین ما فرستادیم

ما ترا در میان گروه بدرست که گذشته از پیش گروهها تا بخوانی بر ایشان آنچه وحی کردیم ما بتو و ایشان کافر

بخدا روزی دهنده و بگو ای محمد او است پروردگار من نیست هیچ خدای مگر او برو توکل کردم و با او باز آمدم مدعا الله

ای محمد تو نه اول پیغمبری که بقوم فرستادم پیغمبران پیش فرستادم با ایشان کذلک همچنانکه ترا باین قوم فرستادم

نه اول پیغمبری که ایشان تعجب نمایند کار تو ما ترا فرستادیم تا بر ایشان خوانی آن کتاب که وحی کردیم از قرآن و احکام

وحال

وحال آنست که ایشان کافرانند برحمن برای آنکه عزو را کفندی برحمن گفتند ما الله شناسیم و از این جا که آیت کرده از آ

واذا قيل لهم اسجدوا للرحمن وما الرحمن سبب چون رسول الله مکیان صلح نمود و امیر المومنین را فرمود تا صلح نامه

نویسد نوشته بود در ابتداء بسم الله الرحمن الرحيم سهیل بن عمرو گفت ما رحمن نشناسیم

نویسد که شناسیم باسمک الله رسول الله فرمود چنان نویسد که میگویند قل هو ربي گوی ای محمد که خدای معبود

رحمن که شما او را کافر میگردید و جز او خدای نیست برو توکل کردم و مرجع و بازگشت من با اوست ولو ان قرآنا سيرت

به الجبال او قطعت به الارض او كلم به الموتى بل لله الامر جميعا افلم ييأس الذين آمنوا

ان لو يشاء الله لهدى الناس جميعا ولا يزال الذين كفروا تصيبهم بما صنعوا قارعة او تحل

قريبا من دارهم حتى يأتي وعد الله ان الله لا يخلف الميعاد واگر خواهد قرآن روان شوند کوهها

یا پاره پاره شدی بدان زمین یا سخن گفتند بدان مردگان آری مر خدای راست فرمان جمله آیا نومید شدند

آنها که گرویدند بوسید بیوفتان بدانچه ساختند حادثه یا فرود آید عذاب تهدید سرای ایشان تا آید وعده

بدرستی که خدای خلاف نکند وعده را سبب نزول آیه جمعی مشرکان کفتند که ابوجهل و عبد الله بن امیه با جمعی مشرکان

در پس خانه کعبه نشستند و رسول الله آمد گفتند ای محمد تو دعوی می‌کنی که قرآن کوهها مکه را از میان بردار

که تا زمینی هامون گردد و چشمها آب بیرون آور تا بدان زرع نمائیم و تو میگوئی که کوهها مسخر داود نمود و

زاد و بودیم تا بابا ما که گورستان دویم با قصی که جد ماست زنده کردانی چون میگوئی که بهتر از عیسی ام عیسی مرده زنده میکرد

تا ما بگوئیم آنچه تو میگوئی راست است ما از خدای حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد ولو ان قرآنا اگر قرآنی باشد که کوهها

با او از زمین ارند یا زمینی را بشکافند یا مردگان را بسخن آرند این قرآن باشد بس فرمود خدایراست کار همه و نقیضه

اوست بفرمان انما یقول له کن فیکون … نشنید این مومنان که اگر خدا خواهد جمله مردمان را هدایت کند

و راه تقصیر و تقهر و ایشان را ایمان دارد بخلوق علم ضروری پس فرمود از ایشان شود بلکه همیشه میرسد آنها را که کافر

با ایشان میرسد پیوسته بانچه کردند امید و مصیبتی و شکستی از رسول الله در وقت عذاب و سرایای او در وقت

و گفته اند که مراد انواع بلاهاست از قحط و دروغ و حرب کی شدن و اسیر کردن او تحل یا فرود آید نزدیک بکران الطائف

ضرب تحل یا رسول الله … تو نزدیک ایشان فرود آی همچنین سرایا و بلاها و قوارع بر ایشان متتابع شود تا الله وعده خدا بیاید

کعوا فتح مکه است حسن گفت مراد قیامت است یعنی تا روز قیامت وخدای وعده خلاف نکند ولقد
استهزئ برسل من قبلك فامليت للذين كفروا ثم اخذتهم فكيف كان عقاب افمن هو قائم
على كل نفس بما كسبت وجعلوا لله شركاء قل سموهم ام تنبئونه بما لا يعلم في الارض ام بظاهر
من القول بل زين للذين كفروا مكرهم وصدوا عن السبيل ومن يضلل الله فما له من
هاد لهم عذاب في الحيوة الدنيا ولعذاب الآخرة اشق وما لهم من الله من واق وبدرستی که
کا استهزا نمودند برسولان پیش از تو پس مهلت دادیم مر آنها را که کافر شدند پس بگرفتیم ایشان را پس چگونه بود
من افمن ای آنکه استاده بود بر هر نفسی بانچه اندوخت و بگردانیدند مر خدای را انبازان بگوای محمد نام ایشان ببرید
یا خبر میکنید او را بانچه نمیداند یا بظاهر از گفتار بلکه آراسته شد مر آنها را که کافر شدند ساختن ایشان و برگشتند از راه
و آنکه گمراه کند خدا پس نبود او را هیچ راه نمای مر ایشان راست عذابی در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب آخرت سخت تر و نبود ایشان را
از خدا هیچ دارنده مراد آنکه بدرستی و حقیقت که استهزا میکردند و افسوس داشتند پیغمبران را که پیش از تو بودند من تعجیل
عذاب ایشان نکرده ام و فرو گذاشته ام مدتی دراز پس آنکه بگرفتم بعذاب و هلاك استیصال پس ببین تعجب نمود
چگونه بود عقاب من ایشان را این بر سبیل تهدید و وعید فرمود پس آنکه کار او قائم باشد و استاده هر نفسی بانچه کرده باشد
کند او مانند کسی باشد که این نباشد و نتواند از بتان معبود انکار ایشان را شریکان خدای گرفته اند یعنی هرگز سزاوار پرستش نتوانند بود
قومی ای محمد بگو که نام که دارند ایشان را نام برید و بیان کنید تا ایشان بچه استحقاق و قابلیت و اهلیت عبادت دارند
شما آمده اند که خدای بی خبر هست یا مری که او نداند در زمین آنکه او را شریکی هست یا شبیهی و خدای هیچ در اشراك
در زمین یا خبر خواهید دادن بظاهر گفتار و مجرد دلیلی و حجتی ابو القاسم حسین گفت معنی اینست اتنبئون الله
خبر میدهید خدا را بپوشیده که او نداند یا بظاهر کنند آنکه گویند یا باطنی که او نداند و محال گویند چون عالم الاسرار
جمله معلومات او داند و لکن گویند بظاهر که خدای داند بگوی ایشان از که نامهای ایشان بگویید و صنعه ایشان بیان کنند تا
بدانیکه اهلیت ندارند و سزاوار عبادت نیستند پس فرمود بل زين للذين نه که بیاراسته اند برای این کافران
مکر ایشان و کید ایشان با بتان آنچه میگویند و میکنند خوب است و ایشان را از راه راست و طریق حق منع کرده
اند و باز داشته اند و هر که او را خدای فرو گذارد و خوار گرداند و بضلالت حکم کند هیچ راه نماینده و راه نما

باشد

باشد لهم کافران را عذابی هست در زندگانی دنیا بکشتن و غارت کردن و اسیر کردن و عذاب عقوبت آخرت بازبسته تر سخت تر
و هیچ وا دارنده نیست و باشد از عذاب خدای مانعی و نگاه دارنده مثل الجنة التي وعد المتقون تجري من تحتها الانهار
اكلها دائم وظلها تلك عقبى الذين اتقوا وعقبى الكافرين النار والذين آتيناهم الكتاب يفرحون بما
انزل اليك ومن الاحزاب من ينكر بعضه قل انما امرت ان اعبد الله ولا اشرك به اليه ادعوا واليه
مآب مثل مانند بهشت آن بهشتی که وعده داده شد پرهیزکاران را که روان گردد در زیر درختهای آن جویها روان آن دائم
بود و سایه آن ایشت عاقبت نیک مر آنها را که پرهیز کردند و عاقبت کافران آتش بود و آنها که بدادیم مر ایشان را کتاب شاد
بانچه فرستاده شد بتو و از گروهان کسی هست که انکار می نماید بعضی آن بگو ای محمد بدرستی که فرموده شدم من
پرستم خدا را و او را انباز نیارم بر او و بسوی او میخوانم و بسوی اوست بازگشت من وصف بهشتی که پرهیزکاران و متقیان را
وعده داده اند صفت بوستانیست که در زیر آن درختان میوه و در زیر آن درختان جویهای آب روان باشد میوه آن درختان
دائم باشد هرگز منقطع نگردد و بر طرف نشود چنانکه میوه دنیا بر طرف گردد و جز بوقت خود بار ندهد و سایه
درختان آن دائم بود و بهشت مر پرهیزکاران را باشد و عاقبت کافران و عاصیان آتش دوزخ باشد و آنانکه ما ایشان را
کتاب دادیم یعنی قرآن شادمان میشوند بانچه فرو دمی آید بتو از وحی و شرایع و از آن جماعت که بروشنی رسول الله
جمع شدند از جهودان و ترسایان کس هست که انکار میکنند و بعضی را معترف میگردد و بعضی گفته اند که مراد اهل
اند و سبب نزول آنکه در جاهلیت ذکر رحمن در قرآن کم بود چون عبد الله عباس سلام ایمان آورد و اصحاب او گفتند
یا رسول الله در توریة ذکر رحمن بسیار است و در قرآن کم حق جل و علا این آیه فرستاد قل ادعوا الله او ادعوا
الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنى قریش گفتند محمد تا امروز ما را بیک خدای میخواند الله و رحمن را نمی
شناسیم مگر رحمن یمامه که مسیلمه کذاب باشد خدای عز و جل این آیه فرستاد که هم یکفرون بالرحمن و بعضی گفتند
اهل کتاب بنزول این آیه خوشدل شدند ومن الاحزاب یعنی قریش کسی هست که انکار میکند بعضی از و یعنی ذکر
رحمن بگوی ای محمد من فرموده اند که خدای را پرستم و با او شریک نیارم و نگویم ایشان را که مخلوق را با او دعوت میکنم و مرجع
و بازگشت من با اوست وكذلك انزلناه حكما عربيا ولئن اتبعت اهواءهم بعد ما جاءك من العلم ما لك
من الله من ولي ولا واق ولقد ارسلنا رسلا من قبلك وجعلنا لهم ازواجا وذرية وما

لِرَسُولٍ اَنْ یَاْتِیَ بِآیَةٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ لِکُلِّ اَجَلٍ کِتَابٌ یَمْحُو اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْکِتَابِ وهمچنین
ما این کتاب را یعنی قرآن را بلغت عربی و اگر پیروی کنی تو مر ایشان را از پس آنچه آمد بتو از دانش نبود ترا از خدا هیچ
ونگه دارنده ولقد ارسلنا رسلا و بدرستی که بفرستادیم ما رسولان را پیش از تو و بکردیم ما ایشان را جفتان و فرزندان
مرا هیچ رسول که آورد نشانی مگر بخواست خدا مر هر اجلی را نوشته است یمحو الله محو کند خدا مر هر اجلی آن را که خواهد
و ثابت بدارد و نزدیک اوست اصل کتابت مراد آنکه وهمچنین اهل کتاب را کتابها دادیم یعنی توریة و انجیل همچنان فرستادیم
بتو قرآن را در حالی که حکمی است بزبان عرب و گفته اند یعنی دین عربی و ترا این قرآن عربی خوانند بدانکه برسول عربی
و اگر تو متابعت ایشان نمائی و پس روی هوای ایشان باشی و در باب دین یاد کار قبله بعد از آنکه علم حجت بتو آمد ترا
از خدای وعقاب هیچ حامی و نگاه دارنده نباشد ولقد ارسلنا رسلا سبب نزول آیه آن بود که عبد الله بن ابی امیه
و جمعی مشرکان گفته اند که این چه پیغمبر است که او را زن باشد هم بر آن جمله که ما را حاجت شهوت بود و او را
نیز بود و چو او نشده بنشست حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد فرمود ما پیش از تو پیغمبران که فرستادیم ایشان را زنان و فرزندان
دادیم جمله ترا دیدی ... و شهوانی و ایشان را زنان بودند و فرزندان وما کان للرسول جواب کافران است که ایشان
اقتراح کردند بر رسول نعت فرمود هیچ پیغمبری نبود که آیاتی و معجزاتی آورد مگر بفرمان حق لکل اجل هر اجلی را وقت
است یعنی اعمال بنی آدم بر لوح مرقوم است ضحاک گفت تقدیر این آنست لکل کتاب اجل هر نوشته را اجل و وقتی
که چون بدان رسد آنچه نوشته باشد بوجود آید پس بیان فرمود که هیچ درین حد نهایت آن بود که محو کند و بجای آن حکمی
ثبات کند و نویسد یمحو الله ما یشاء بسترد خدای آنچه خواهد از آجال و ارزاق و بنویسد آنچه خواهد نزدیک اوست
اصل کتاب یعنی لوح محفوظ جابر بن عبد الله از رسول الله روایت کرد که حق سبحانه و تعالی بسترد از دیوان حفظه اعمال
آنچه بود از ثوابی و عقابی باشد از مباحات و بروایت دیگر گفت این محو در دو چیز باشد در ارزاق و آجال عکرمه از ابن
عباس روایت کند که در آسمان دو نوشته است آن را تغییری و تبدیلی باشد و آنچه بدیگری نوشته اند آن را تبدیل و
و محو و اثبات و امیر المؤمنین ع فرمود لولا آیة فی کتاب الله لاخبرتکم بما هو کائن الی یوم القیمة اگر نه
این بودی که در کتاب خدا من شما را خبر دادمی که هرچه خواهد بود تا روز قیامت آن آیت یمحو الله ما یشاء و یثبت
و گفت مراد در تفسیر قرآن است قرنا بعد قرن در هر عصری و قرنی باشد چون مدت ایشان برآید نام ایشان بسترد و نام قرن

دیگر

دیگر بنویسد سعید بن جبیر گفت مراد شرایع است آنچه خواهد نسخ و آنچه خواهد همی بر احکام کند مجاهد گفت سبب نزول این آن بود که خدا
جل و علا این آیه فرستاد وما کان للرسول ان یاتی بآیة الا باذن الله قریش گفتند تو ای محمد بر هیچ کار نه از کارها که بر دانی
امر حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد لکل اجل کتاب اگرچه حال بنشته است تصرف و آن بخدا است و تغییر آن و تبدیل آن
است آنچه خواهد محو نماید و آنچه خواهد اثبات نماید و گفتند سیئات محو کند و بدل آن حسنات کند فاولئک یبدل الله
سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَاِنْ مَا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَاِنَّمَا عَلَیْکَ الْبَلَاغُ وَعَلَیْنَا الْحِسَابُ
اَوَلَمْ یَرَوْا اَنَّا نَاْتِی الْاَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا وَاللّٰهُ یَحْکُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ وَهُوَ سَرِیعُ الْحِسَابِ وَقَدْ مَکَرَ
الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلّٰهِ الْمَکْرُ جَمِیعًا یَعْلَمُ مَا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ وَسَیَعْلَمُ الْکُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَی الدَّارِ وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا
لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ و اگر باز نمائیم ترا بعضی آنچه کرده وعده
دادیم ایشان را یا جان رسانیم ترا این نیست بر تو مگر رسانیدن و بر ماست حساب او لم یروا ای نمی بینند که ما آمدیم زمین را
و باز میکاهیم از کنارهای آن و خدا حکم کند برکی داننده نبود مر حکم او را و زود حساب است و قد مکر و بدرستی که ساختند
از پیش ایشان بودند پس مر خدا برابر او ساختن جمله میداند آنچه اندوخته اند هر نفسی و زود بدانند کافران مر نیکوئی عاقبت
سرای و یقول و می گویند آنها که کافر شدند نیستی فرستاده برسول بگو ای محمد تمام است گواه میان من و میان شما و آنکه نزدیک اوست علم کتاب
اللهم اگر ما بتو بنمائیم بعض آنچه ایشان را وعده میدهیم از عذاب و ظفر تو بر ایشان و تو در گذاریم یا بمیرانیم تو را بجهت مصلحت موعد
بیامده باشد عذاب ما بدار رسیده ترا با آن کاری نیست بر تو رسانیدن پیغام است و بر ماست حساب کردن و باز خواست ایشان پس فرمود او لم یروا
ای نمیبینند کافران و نمیدانند که ما بر زمین می آئیم یعنی بزمین قصد میکنیم و از اطراف آن کم میگردانیم و در دیار اسلام می افزائیم
یعنی از دیار کفر میکاهیم و در دیار اسلام می افزائیم مقاتل سلیمان گفت مراد زمین مکه است و مراد نقصان حوالی آن
اهل مکه تمیز شد با ایشان همان روزه که بدیگران رفت ابن عباس گفت نقصان زمین مر خرابی پی بردن علما باشد رسول الله فرمود که ان
الله لا یقبض العلم من الناس انتزاعا ولکن یقبض العلم بقبض العلماء خدای تعالی علم باز نگیرد و چنانکه از میان مردم
باز گیرد چنانکه از میان مردم باز گیرد بانکه علما را قبض کند حتی اذا لم یبق عالم اتخذ الناس رؤساء جهالا فسئلوا فافتوا بغیر علم
فضلوا واضلوا تا وقتی که عالمی نماند مردمان رؤسا جاهل گیرند ایشان فتوی دهند بی علم گمراه شوند و گمراه کنند رسول الله
فرمود موت العالم ثلمة فی الاسلام لا یسدها شیء الی یوم القیمة مرگ عالم رخنه باشد در مسلمانی از هیچ چیز در نبندد تا روز قیامت

اشارة كفتند انه موة الابنياء يفرح به العين وموة الابناء يقطع الوتين وموة الاكفاء يعرق منه الجبين وموة العلماء
تلثم في الدين والله يحكم وخداي حكم كند او را معقبي نباشد ومعنا آن كه چيزي در عقب او بر او چيزي نياورد يعني كسي
او مخالفت نتواند كردن بچيزي واو زود شمار است واز براي دلخوشي رسول الله فرمود انانكه پيش از ايشان بوده اند
مكر كرده اند وبدي سكاليده اند مكر ايشان هيچ اثر نكرد وسود نداشت مكر خداي راست ولله المكر جميعا جزاي مكر او
تواند ومكر او را يعني عذاب او را احدي نتواند كرد واو هر نفسي كند بدو پوشيده نماند واو زود باشد كه بدانند كافران
با عاقبت سراي ايشان كه بهشت است كه خواهد بود ويقول الذين كفروا وميكويند انانكه كافر شدند اي تو پيغمبري مرسل نيستي
بكو كه من پيغمبري خدايم وكواه ميان من شما خداست وانكه علم كتاب نزد اوست يعني از مفسران از قدماء ومحدثان واهل
علم از مؤالفان ومخالفان وموافقان برانند كه مراد علي بن ابي طالب است عليه السلام وان حضرت محمد باقر عليه السلام همين روايت است
راوي ابن حنيف كويد كه نزد حضرت ابو جعفر در مسجد نشسته بودم وعبد الله سلام در كوشه نشسته بود از ان حضرت پرسيدم
كه مردمان ميكويند ومن عنده علم الكتاب ابن سلام است فرمود نه ذلك علي بن ابي طالب است والله اعلم بالصواب

سورة ابرهيم عليه السلام مكية وهي خمسون اية

بسم الله الرحمن الرحيم
الر كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط
العزيز الحميد الله الذي له ما في السموات وما في الارض وويل للكافرين من عذاب
شديد الذين يستحبون الحيوة الدنيا على الاخرة ويصدون عن سبيل الله ويبغونها
عوجا اولئك في ضلال بعيد وما ارسلنا من رسول الا بلسان اي انا الله اعلم واري
خداي صدا اثم وحي ميكنيم اين كتاب فرو فرستادم تا بيرون آوري مردمان را از تاريكيهاي كفر بنور
ايمان بخواست پروردگار خود بار خداي غالب ستوده يعني الله خداي آن خداي است كه اورا است آنچه در آسمانها واورا است آنچه در زمين
ووای مر كافران را از عذاب سخت الذين انانكه دوست ميدارند زندكاني دنيا را بر آخرت وبر ميكردانند مردمان را
از راه خداي وميجويند او را كژي ايشان در كمراهي اند دور از حق منم خداي ميبينم واين كتابيست كه ما فرستاديم تو را
تا بيرون آوري مردمان را از تاريكي كفر بنور ايمان بفرمان خداوند كار ايشان بر راه خداي غالب حميد است

وان راه اسلام است خدائي كه او راست آنچه در آسمانها وزمينهاست ملك ملك اوست از آنكه او آفريده است دست ويل مر
كافران را كه حيوة دنيا وزندكاني دوست ميدارند بر آخرت اختيار نمايند حب جاه وعلو دوستي دنيا واختيار او بر آخرت از جمله
ثمرات ايشان در خبر است كه رسول الله فرمود كه فردا قيامت جماعتي از امت من بر صحايف اعمال ايشان نيكوئيها
وزكوة داده وبشمار شب قيام نموده بفرمان خداي ايشان را بدوزخ برند كفتند به جرم ايشان را بدوزخ برند فرمود كه كانوا يؤثرون
من الدنيا وفي رواية عليه ياين كه چون از دنيا چيزي بديد آمد بحطام دنيا چسبيدند ودين بدنيا فروختند ويصدون
عن سبيل الله ومنع ميكنند از راه خداي وديكران را نمي كذارند وكژي آن راه ميجويند يعني ميجويند اهتداء الزالكئ كه ايشان
كمراهي اند دور از راه راست وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ليبين لهم فيضل الله من يشاء ويهدي
من يشاء وهو العزيز الحكيم ولقد ارسلنا موسى باياتنا ان اخرج قومك من الظلمات الى النور وذكرهم
بايام الله ان في ذلك لايات لكل صبار شكور واذ قال موسى لقومه اذكروا نعمة الله عليكم اذ انجاكم
من ال فرعون يسومونكم سوء العذاب ويذبحون ابناءكم ويستحيون نساءكم
وفي ذلكم بلاء من ربكم عظيم ونفرستاديم ما هيچ رسولي را مكر بزبان قوم خويش تا روشن كند مر ايشان را
پس كمراه كند خدا آنكه خواهد وراه نمايد آنكه خواهد واوست غالب محكم كار ولقد بدرستي كه فرستاديم ما موسى را بنشانها
ما كه بيرون آورد قوم خويش را از تاريكيها كفر بنور ايمان وپند دهد ايشان را بعقوبتها خدا بدرستي كه در ان هر آينه نشانها است
مر هر صبر كننده شكر كننده را واذ قال وچون كفت موسى مر قوم خويش را ياد كنيد نعمت خداي بر شما چون برهانيديم شما را
از آل فرعون ميچشانيدند شما را بدي عذاب ميكشتند پسران شما را وزنده ميكذاشتند زنان شما را ودر ان شما را ورهانيدن
از پروردگار شما بزرك است مراد آنكه ما هيچ پيغمبري نفرستاديم مكر بزبان قوم وبراي آن فرستاديم تا بيان كند بر ايشان
آنچه ايشان را دعوت نمايد بروحي كه از او فرستاده شود وبايد بر خدا ايشان را تخليه كند وراه نمايد اختيار كنند اما ضلالت
حال ايشان چون اختيار ضلالت كنند حكم كند ونام بر ايشان نهند ضلالت وضال اختيار هدايت كنند
ايشان مهتدي وراه يافته نهند پس اين اضلال يعني خذلان وتخليه باشد يا بمعني حكم ونسبت وحرمان ثواب ومنع
بهشت واهلاك چنانكه كفته شد وهدايت بمعني لطف توفيق وبيان وحكم وتسميه وراه بهشت وثواب نمودن باشد واو عزيز
وحكيم وسود اتفقت است بر رسول الله كه خداي هر قومي را پيغمبري فرستاده است واو را بجمله از عرب وعجم وترك وروم وهند وجن وانس

فرستاده بپیش قوم موسی را برسالت فرستادیم بحجج وآیات و معجزات گفتیم او را که قوم خود را از ظلمات تاریکی کفر بنور ایمان
بطریق وعظ و ترغیب و ترهیب آر و بیاد ایشان ده روزگار خدای که دران روزگار وقایع و شداید بر امتان گذشته است
تا بایشان برسد وگفته اند نعمتهای خویش که ایشان را بوده است بیاد ایشان ده تا در شکر بیفزایند بحقیقت که دران آیتی و علامتی
هست و هر شکیبا شکر کننده را بر قوم موسی یاد کن ای محمد چون گفت موسی قوم خود را که یاد کنید نعمت خدای را که بر شما کرده است
چون برهانید شما را از فرعون و قوم او که میبودند و میرسانیدند شما را بعذاب سخت چون سخت کشیدن و کارهای دشوار
برداشتن و میکشتند پسران شما را تهمت موسی و دختران را زنده میکردند و دران بجهت شما را ابتلا و امتحان باشد بزرگ از
خدای شما و در نجات دادن شما از ایشان شما را نعمتی بود بزرگ از خدای شما وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ
وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ۝ وَقَالَ مُوسَىٰ إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ۝
أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ
رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ
مُرِيبٍ ۝ و چون اعلام کرد پروردگار شما اگر شکر کنید شما را هر اینه زیاده کنم شما را اگر کافر شوید شما را بدرستی که خدای
بی نیاز است ستوده الم یاتکم ای نیامد شما را خبر آنها که از پیش شما بودند قوم نوح و قوم صالح و آنها که از پس ایشان بودند
مگر ایشان را مگر خدای نمیداند بدیشان رسولان ایشان بحجتها پس رد کردند دستها در دهنها ایشان و گفتند بدرستی که
کافر شدیم ما بانچه فرستاده شد شما بدان بدرستی هر اینه در شکیم از آنچه میخوانید ما را بدان شک اوکنده و بیاد
کن و آنگه اعلام کرد شما را و آگاه کرد شما را خدای شما فرمود اگر نعمت مرا شکر کنید من نعمت بر شما زیاده کنم وگفته اند
الشکر قید النعمة وصید لها شکر قید نعمت است و صید نعمت حاصل را قید است و بدیدها نکند که نبود
و با امر و راصد است بکردن نگاه دارد و از امیر المؤمنین علی روایتست که اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها
بقلة الشکر او فرمود چون اول نعمت شما رسد و لکن نعمتها را باید با شکر اندک شکر نماید ولئن کفرتم و اگر کافر
شوید شکر نعمت را کفران بدل کنید مستحق و متوجه عذاب شوید و عذاب من سخت بر حکایت فرمود از
موسی علیه السلام با کافران که اگر شما همه کافر شوید و هر که در زمین است جمله یکبار کافر شوند خدای را هیچ نقصان
که خدای بی نیاز است از شما و شکر شما فان الله لغنی حمید او غنی و بی نیاز است از شکر نعمت او ستایند و اگر نستایند او را

بلند

باشد و او در ذات خود ستوده و مستحق حمد است اگر حمد او نمایند و گر نمایند پس بر سبیل تنبیه فرمود الم یاتکم ای نیامد شما
و شما رسید خبر آنها که پیش از شما بودند از قوم گذشته و امم سالفه که قوم نوح و قوم لوط هود که عاد بودند و ثمود که قوم
صالح بودند و آنها که پس از قوم صالح بودند چند آنکه عدد ایشان بجز خدا کس نشناسد جاءتهم رسلهم پیغمبران ایشان با ایشان
آمدند بآیات و حجج و دلالات و معجزات ایشان از خشم و غلاق پیغمبران دستها خود در دهنها کردند و انگشت دست میگزیدند
خود بدست اشاره بدهن و گفتار این بود انا کفرنا ما کافر شدیم بانچه شما بدان فرستاده اند مجاهد گفت مراد بید نعمت است یعنی
نعمت پیغمبران رد کردند بدهنها خود یعنی کفران نعمت خود نمودن حسن گفت در وقوع دعوة و هنگام کفار پیغمبران دست بر دهنها
بگذاردند تا ایشان بحروف دعوة و رسالت خدا و ندر تنتدعوا انا لفی شک و ما در شکیم انچه شما را بان دعوة نماید شکی که موجب ریبت
و تهمت است قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ
إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا
بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ۝ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
وَمَا كَانَ لَنَا أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى
اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ۝ گفت ایشان را رسولان
ایشان ای در هستی خدا شما را شکی هست تو آفریننده آسمانها و زمین میخواند شما را با ایمان تا بیامرزد شما را از گناهان شما و تا
بیکند شما را با اجل تمام نهاده نیستید شما مگر آدمی مانند ما میخواهید که بگردانید ما را از انچه پرستیدند پدران ما پس بیارید حجتی
روشن قالت لهم گفتند ایشان را رسولان ایشان که نیستیم ما مگر آدمی مانند شما و لیکن خدای منت گذارد بر آنکه خواهد از
کار خود و چیست ما را که آوریم بشما حجتی دیگر بخواست خداوند و بخدا باید که توکل کنند مؤمنان مراد آنکه رسولان جواب
دادند که هیچ در خدا شکی هست خدائی که آفریننده آسمان و زمین است شما را دعوت میکند تا بیامرزد گناهان شما را و تاخیر نماید
و باز پس دارد شما را با وقتی مسمی و اجل تمام برده که آن روز وفات و مردن ایشان است و تعجیل عذاب ایشان پیغمبران را جواب
دادند و گفتند که شما هم چون ما آدمیان اید میخواهید که ما را از دین و طریق پدران بگردانید و ز معبودان که ایشان می
پرستیدند بدین دعوی که میکنید حجتی و دلیلی و برهانی نمایید رسولان جواب دادند و گفتند همچنین است ما نیستیم مراد
چون شما و لیکن خدای منت گذارد بر آنکس که خواهد از بندگان خود بر ما منت گذارده است و نعمت کرده و ما را از شما نعمت

بثوه ورسالت شما انکار کرده ایم واینچه گفتند حجت اوست بر ما باشد که از خود نتوان حجت آوردیم مگر بفرمان خدا که اینچه شما
اختلاح میکنید از معجزات جز بفرمان ومقدور حق نیست وبر خدا باید که مومنان توکل نمایند نه بر غیر او وما را نباشد
بر خدا توکل ننماییم وچون توکل ننماییم که او ما را راه نموده است وهر اینه ما برنج وبلا صبر کنیم وبانچه شما ما را میرنجانید وبر خدا
باید مومنان توکل نمایند که کار خود بحق واگذارند در همه حال که باشند ۰ وقال الذين كفروا لرسلهم لنخرجنكم من
أرضنا أو لتعودن في ملتنا فأوحى إليهم ربهم لنهلكن الظالمين ولنسكننكم الأرض من
بعدهم ذلك لمن خاف وعيد واستفتحوا وخاب كل جبار عنيد من ورائه جهنم ويسقى

مقامي وخاف

من ماء صديد يتجرعه ولا يكاد يسيغه ويأتيه الموت من كل مكان وما هو بميت ومن ورائه
عذاب غليظ ۰ وگفتند آنها که کافر شدند مر رسولان را هر اینه بیرون کنیم شما را از زمین وبازاید بشما بملت ما پس فرو فرستاد بسوی ایشان
پروردگار ایشان هر اینه هلاک کنیم ستمکاران را ولنسکننکم هر اینه جای دهیم شما را در زمین از پس ایشان
آن باشد که ترسد از استادن بدرگاه ما وترسد از وعید من واستفتحوا النصرة خواستند ونومید شد هر گردن کشی
ستیهنده ومن ورائه از پس ایشان بود دوزخ ودر خورد او شوند از ذات متبجر عمدا آمد از او نزدیک بود که فرو
ازو وابد برایشان مرگ از هر جایگاه وباشد او مرده وزپس ایشان بود عقوبت سخت مراد آنکه هر پیغمبری خود را گفتند آنها که
کافر بودند که ما شما را از شهر وزمین خود بیرون میکنیم مگر که باز آیید ودر دین ما آیید ودست از شما باز داریم خدای
جل وعلا درین حال بدیشان وحی فرستاد که شما هیچ اندوه مدارید ومترسید که ما این ظالمان را هلاک کرده ایم وشما را در زمین
ساکن کرده ایم از پس ایشان وهمچنین باشد هر که هیبت خود را بجای نخرد تعالی اسم او وا او را روی ... و ... کرده
رسول الله فرمود من آذى جاره ورثه الله داره این آن کسی است که مقام من بترسد یعنی از ایستادن روز قیامت نزد من
حسابا وازوعید من بترسید واستفتحوا فتح جستند ونصرت طلب کردند یعنی آن کافران چنانکه فرمود وكانوا من
قبل يستفتحون على الذين كفروا ومجاهد گفت پیغمبران بخدای استعانت کردند وطلب نصرت وبر ایشان دعا کردند
وخاب ونومید گشت هر جبار معاندی که بالحق نپیستید وزحق بر گردید وتنک داشت از گفتار لا اله الا الله
من ورائه ودر پیش او دوزخ وهم در پی وایشان را که برابحاست زجاج گفت ورا آوان باشد که از تو
متواری گردد وپوشیده وپنهان شود ابد ... ورای کان زرد آبی همچون ... که از تن دوزخیان برود

نوح زمانی کان بیرون آید بچرک از فرو ... در ... باشد که بر حلق او فرو رود واز رسول الله ابو امامه که شربتی باشد که چون
دهان برد ... روی رسد گوشت وپوست رو وسر ... شود وچون بخورد امعا ایشان پاره کرده از دبر بیرون
کو سقوا ماء حميما فقطع أمعاءهم وبیاید مرگ از همه مکانی از هر عضوی وزین هر موی واین را که مرد وحیانند
گفته اند مراد شدائد است وملامت ... وا او مرده نباشد یعنی نمیرد تا بازرهد ومراد مرگ حقیقی باشد ... باشد که هر وقت بمیرد زنده
خدا بنیز زنده کرد انچنانکه فرمود كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ... وعذابی سخت باشد مثل
الذين كفروا بربهم أعمالهم كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف لا يقدرون مما كسبوا على شيء
ذلك هو الضلال البعيد ألم تر أن الله خلق السماوات والأرض بالحق إن يشأ يذهبكم ويأت بخلق جديد
وما ذلك على الله بعزيز مانند آنها که کافر شدند به پروردگار خویش عملهای ایشان چون خاکستری باشد که سخت شود بدان
باد روز سخت جهنده قادر نباشد از آنچه اندوختند بر چیزی آن آنست گمراهی دور آیا نخواستی که بیافرید خدا
آسمانها وزمین را بحق اگر خواهد ببرد شما را وآورد خلق نو ونیست آن بر خدا دشوار وما ذلك ونیست آن بر خدا
مراد مثل آنها که کافر شدند اعمال وکردارهای ایشان چون خاکستر است که سخت شود باد وجستن باد در روزی که در آن روز
سخت جهنده توانند وقادر نگرداند ... باشد بر هیچ چیز ظاهر این صورت احباط دارد اما چون تامل نمایی دلیل بطلان
احباط وانکه در حال در قرآن احباطست مراد نفی وقوع است چون باتفاق اعمال کافران راهیچ نباشد
بباید که از احباط کند این همه حق تعالی از ... تشبیه نمود برماد حاصل کباد از ... وگرد بظاهر حصول اعمال
بوقوع حکم واستحقاق ثواب بر معنی است که چه اعمال الکفار را بظاهر حصولی است بحکم وقوع استحقاق از خصوص
نیست بچو اکنون ماننده باد سخت بپراکنده شود تا در عالم منفر وشود وگرد نتوانند که از او ضبط نماید ذلك هو الضلال
البعيد اخبار کفر واضرار برآن گمراهی باشد سخت دور بر فهود ألم تر یعنی ... که خدای آسمان وزمین او را بحق
وحکمت نه باطل وعبث واو قادر است برانکه اگر خواهد که شما را عاصیان ببرد وبیارد دیگر آفریده شود ودروی
نیست کرد الله ولیز واین بخدای دشوار باشد وبرزوا لله جميعا فقال الضعفاء للذين استكبروا إنا كنا
لكم تبعا فهل أنتم مغنون عنا من عذاب الله من شيء قالوا لو هدانا الله لهديناكم سواء
علينا أجزعنا أم صبرنا ما لنا من محيص وقال الشيطان لما قضي الأمر إن الله وعدكم

وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا
أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
وبیرون آمدند بر خدای جمله پس گفتند ضعیفان مر اهل کبر را کی ما بودیم مر شما را پس روی که بودیم ما شما را پس رو پس ای هستید شما
بازدارندگان از ما از عذاب خدای هیچ چیزی گفتند اگر راه نمودی ما را خدای ایمنه راه نمودیمی شما را یکسانست بر ما اگر جزع
نمائیم یا صبر کنیم نبود ما را هیچ گریختن جای وقال وگفت شیطان چون کار کرده شود کار بدرستی که خدای وعده داده شما را وعده دادنی
حق و وعده دادم شما را پس خلاف کردم شما را و نبود شما را بر من هیچ حجتی مگر که خواندم شما را پس پاسخ کردید شما را مرا پس ملامت
مکنید مرا و ملامت کنید تنها خویشتن را نیستم من فریادرسنده شما را و نیستید فریادرسنده مرا بدرستی که من کافر شدم بدانچه
انبازی کردید مرا از پیش بدرستی که ستمکاران ایشان را بود عذابی دردناک تفسیر مراد آنکه بیرون آیند از گورها روز
حساب و جزای خدا پس گویند ضعفاء مر متکبران را که ما در دنیا تابع شما بودیم و بشما اقتدا کردیم ما را از عذاب هیچ
کفایت نتوانید کردن و بعضی از عذاب از ما برخواهید داشتن متکبران و جباران گویند اگر ما را خدای راه نمودی بخلاص
از این عذاب شما را هم راه نمودیمی چون ما را خلاص نیست باری شما کوته کنیم سواء علینا یکسانست بر ما و بر شما
ما اگر جزع کنیم و گر شکیبائی نمائیم ما را هیچ گریز نیست مقاتل گفت این سخن وقتی گویند که با یکدیگر قرار دهند که
بیایید تا جزع نمائیم و گویند که بیایید تا صبر نمائیم پانصد سال صبر نمایند هیچ سود ندارد در این حال
گویند که سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ یکسانست بر ما اگر جزع نمائیم یا نه ما را هیچ جای گریز
وقال وگفت شیطان چون کار کرده شد و میان مردمان حکم کرده بود اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ
به دوزخ مقاتل گفت در آن حال منبری از آتش در دوزخ بگذارند ابلیس بر آن منبر رود تا بعضی او در پای منبر باشند زبان
ملامت در او دراز کنند شیطان گوید خدای شما را وعده داد وعده حق راست و من شما را وعده دادم و وعده
خلاف کردم و مراد از اولقب بر شما دستی و قدرتی نبود شما را مگر آنکه شما را خواندم اجابت کردید مرا ملامت مکنید نفس
خود را ملامت کنید و این آیه دلیل ظاهر است بر فساد مذهب مجبره که اگر خدای کفر و معاصی در ایشان آفریده بود
ابلیس نگفتی که خود را ملامت کنید و گفتی که مرا و شما را گناهی نیست ما انا بمصرخکم من شما را فریادرس نیستم و شما نیز فریاد
من نتوانید رسید چه هر که بجرم خود گرفتارم من بدعوت و شما باجابت امروز من کافرم بدانچه شما مرا انباز کردید

باخدا پیش از این یعنی در دنیا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدرستی که ظالمان را عذاب دردناکست وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا
كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا
وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ و در آورده شوند آنها که بگرویدند و کردند کارهای نیک و شایسته بهشتها
که بگرویدند و کردند کارهای نیک و بستانها که روانه است زیر درختان آن جویها روان جاوید در آنجا بفرمان پروردگار
خویش و تحیت ایشان در آنجا سلام بود الم تر کیف ای نبینید که چگونه زد خدا مثل سخن پاکیزه چون درختی پاکیزه
اصل آن ثابت بود و فرع آن در آسمان بود دهد میوه خویش هر هنگام که خواست پروردگار خویش و بزند خدا مثلها
مر مردمان را بود که ایشان پند گیرند تفسیر واما مؤمنان که عمل صالح کنند روز قیامت ایشان را در بهشتها برند که از زیر
آن جویها روان باشد خالد همیشه و جاوید باشند در آنجا بفرمان خدای تحیت ایشان یکدیگر را سلام باشد که یکدیگر
و تحیت فرشتگان ایشان را سلام باشد و همچنین تحیت خدای سلام بود بر خلق سبحانه و تعالی ایمان و کفر را مثل زد بدو درخت
فرمود ای محمد نبینی و نمی دانی که خدای چگونه مثل زد کلمه پاکیزه مفسران گفتند کلمه پاکیزه گفتار لا اله الا الله
بدانکه الیه یصعد الکلم الطیب و درخت پاکیزه درخت خرماست دلیل آنکه ابوالعالیه گفت روزی نماز بامداد کردم و نزد
رسول الله سلم طبقی آوردند بر آنجا رطب بود انس گفت بخور یا اباالعالیه که این از آن درختی است که خدای
الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة بر گفت رسول الله رطبی آوردند و این آیه بخواند کشجرة طیبة
چون درختی که خوش باشد میوه او و اگر بر عموم حمل کنند گویند منظر او نظاره و بازگی باشد و اولی تر باشد اصلها ثابت
اصل و بیخ او ثابت و راسخ است در زمین اگرچه اصل ثابت باشد در زمین در جای نماند و برود میوه بیار دهد درخت
از عروق خرد و عروق در زمین باشد و شاخ آن درخت از رفعت و بلندی در آسمان است همچنین کلمه شهادت
در دل مؤمن ثابت و راسخ است اصل او تصدیقست و آن بدلست و فرع او گفتارست و آن بزبانست چون از زبان
سر زند تا باسمان رسید او را هیچ حجاب نباشد بیانه الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه و رسول
الله فرمود مثل الاسلام کشجرة ثابتة الایمان بالله اصلها و الصلوة الخمس جذعها و الزکوة فرعها و صیام شهر
رمضان لحاها و حسن الخلق ورقها مثل اسلام چون درختی است بهتر اصل و ایمان است بخدای و فقدان نماز پنجگانه

وزکات شاخ اوست و روزه ماه رمضان پوست او و خوش بویی برگهای اوست ابن عباس از رسول الله روایت کرد که ان لله
عمودا من نور اسفل تحت الارض السابعة وراسه تحت العرش فاذا قال العبد اشهد ان لا اله الا الله واشهد
ان محمدا عبده ورسوله اهتز العرش وتحركت العمود فيقول الله عز وجل اسكن فيقول كيف اسكن و
لم تغفر لقائلها فيقول تعالى فاشهدوا يا ملائكتي وسكان سماواتي اني قد غفرت له اهل اشارة گفته اند وجه حکمت
در تشبیه اسلام و ایمان بدرخت از انجاست که درخت تمام نباشد الا بچیز عرقی ثابت و اصلی قائم و فرعی عالی همچنین ایمان
و اسلام به سه چیز تمام است تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان بیان این حدیث علی رضاست از پدران
از امیر المومنین علی از رسول الله که فرمود الایمان معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان و روایتی دیگر از رسول الله
است مثل هذا الدین کمثل شجرة ثابتة الایمان اصلها والزکوة فرعها والصیام عروقها والتاخی فی الله نباتها
وحسن الخلق ورقها والکف عن محارم الله ثمرها فما لا یکمل الایمان الا بالکف عن محارم الله فرمود مثل این دین
چنانکه درختی است رسته ایمان بجای اصل او و زکوة شاخ و روزه بیخ و رگ اوست و برادری کردن با یکدیگر برای
خدای نبات اوست و خوی نیکو برگ و باز ایستادن از محارم میوه اوست و چنانکه درخت تمام نشود الا بمیوه همچنین
ایمان تمام نگردد الا بباز ایستادن از محارم و گفته اند تشبیه بدرخت خرما بدان نمود که چند صفت با آدمی ماند هر درخت
را که سر بیندازند شاخ دیگر بیرون آورد مگر درخت خرما که چون سر ببرند خشک شود و درخت خرما تا گشن ندهند بر ندهد
رسول الله فرمود اکرموا عماتکم عمتهای خود را گرامی دارید گفتند یا رسول الله عمات ما کدام اند فرمود درخت خرما
چون آدم را بیافرید از گل او فضله یعنی زیادتی ماند ما درخت ها از آن زیادتی درخت خرما را آفرید توتی اکلها
کل حین آن درخت بار دهد و میوه دهد هر حینی بفرمان خدای خویش شبانگاه و بامداد باشد و مراد آنست که مومن
هیچ وقتی از اوقات خالی نباشد از عبادة و طاعات و خدای عز اسمه برای مردمان مثلی زند باشد که تذکر یابند
اندیشند که مثل مشکلها حل کند و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من
قرار یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة ویضل الله الظالمین ویفعل الله
ما یشاء الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا واحلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها وبئس
القرار وجعلوا لله اندادا لیضلوا عن سبیله قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار قل لعبادی الذین

آمنوا یقیموا و مثل سخن پلید چون درختی باشد پلید که کنده می شود از بالای زمین نبود او را هیچ قرار که ماهی یثبت الله ثابت دارد خدای
ایشان را که گرویدند بگفتار ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه کند خدا ستمکاران را و کند خدا انچه خواهد آیا ننگری بدیشان
که بدل کردند نعمت خدای را بکفر و در آوردند قوم خویش را در سرای هلاک جهنم دوزخ روند در آن و قرارگاهی بدست دوزخ و بکردند
خدای را همتایان تا گمراه کنند از راه او بگو ای محمد برخوردارید کنون پس بدرستی که بازگشت شما با آتش است و احیجا این گفت
کفر را مثل زده بدرخت پلید فرمود مثل و ماننده کلمه بد و سخن نه نیکو که آن کلمه کفر است چون درختی است که بد و پلید
باشد و زشت و قبیح منظر او و بیخ بالای زمین افتاده و بو گنده باشد و او را بروی زمین قراری و ثباتی نباشد تغییر و تقبیح که
مراد از شجره مبارکه کیانند و از حضرت محمد باقر علیه السلام روایتست که قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم شجرة هو فی
وعلی اصلها والفاطمة فرعها والحسن والحسین ثمرها وشیعتنا اوراقها یعنی رسول الله فرمود که من شجره طیبه
حادی ام و علی اصل آن شجره است و فاطمه فرع آن شجره است و حسن و حسین میوه و ثمره آن شجره است
و شیعه ما برگهای آن شجره اند اهل ایشان گفته اند که معویه بن حرب ابو سفیان گاه و ابو قحافه است و هر دو ایشان
و مرحب باتفاق خاص و عام و موافق و مخالف اصحاب و اهل تفسیر یا تبه که اصل بنی امیه اند و در زمان رسول الله
نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین و بعدهم ائمة الهادین من ذریتهم و خاتمهم و سادتهم المهدی الهادی
علیهم السلام هر یک قوی و نیرو طهره طاهرین سنده بن است بنفوه طاهر و بالکات کشتن و شجره خبیثه
بنو امیه اند که منقرضین و منقطع گشتند و اولاد رسول الله یعنی اولاد مصطفی و مرتضی تا قیامت منقرض نگردند
یثبت الله الذین آمنوا خدای ثابت دارد مومنان را بکلمه و حجت و برهان هم در دنیا که چون در فتنه افتند و دین بر نگردند
و خلاف ننمایند و هم در آخرت چون گور ایشان را کذا دله و ابن منزلست از منزلهای آخرة و گفته اند فی الحیوة الدنیا
گور است که گور در دنیا باشد و فی الاخرة عند البعث چون برانگیزند معاذ گفت این تثبیت آنست که چون بنده
مومن را در گور کنند و حالت برو الهی و بی نفس در حالت آنجا نماند ارحم الراحمین فرشته را که او دو مان
و حرمت سلام کند و بگوید خبر ده که همه ... و فرشته ... بالقول ثابت ... واعتقاد ... نور
و چنانکه در دنیا دانستی جواب ایشان خدای و رسول و امام و کتاب اخبار نموده برو دیوار ... دو فرشته
منکر چشمها ایشان چون برق خاطف باشد و آواز ایشان چون باد عاصف هر یکی ... آتش در دست منکر و نکیر

کویند شوده رازنده کی اند واو را باز نشانند و سوال نمایند که من ربك ومن نبيك ومن امامك وما دينك وما كتابك او
دا مه جواب کوید فرشتکان کویند حییت سعیدا ومت شهیدا تا زنده بودی سعید بودی وچون مردی
شهید کویند اللهم ارضه کما ارضاك بار خدایا خوشنود باش کی وی چون دانست تو ازوی درجه ازبهشت
او کشایند تا نسیم بهشت در وجهه و تحفها بهشت با او ورند و کویند نم نومة العروس بخواب خوابیدن عروس
در خوابکاه خود چنین است قوله تعالی يثبت الله الذين امنوا واکی مرد بی دینی بود و ظالم تا کاه منکر ونکیر ازو پرسند من
ربك ومن نبيك انا اخو لا ادري وعي دانم در جواب کویند او را لا دريت ولا هديت ولا كنت مرابا عشت عصيا
ومت شقيا تا زنده بودی عاصی بودی چون مردی شقی مردی نم نومة المنهوس بخسب چنانکه کزیده پس دریا از در
دوزخ برو کشایند و زمعمه انش بکی بر سر او فرو کویند چنانکه کور او همه انش کردد واشقعه بزنند که جمله اجزاء
شوند مکر جن وانس وانکه شنوند ورا لعنت کنند سد تلك قوله ويضل الله الظالمين فكراه كو دانند
نا وکنار انجه خواهد الم تر ای نه بینی تا ازکه نعمت خدا برا بکفران کی ند مراد بابن نعمت رسول خداست اما انکه
این کفران بود انکه کفار قریش بودند که خدا حق سبحانه وتعالی بر رسول الله بریشان نعمت کرد وایشان قدر این ندانستند
کافر شدند امیر المومنین علی بن ابی طالب فرموده ایشان کفار قریش بودند که روز بدر کشته شدند احلوا دار و فرو اوردند
قوم خود را بسوی هلاکت که ان دوزخ است وبر قرار کاه بد دوزخ ایشان را جحلوا بکردند و بدیدند کردند خدا برا
همتاست مثل و مانند بجا از بیان خویش تا کمراه شوند و کمراه کردانند و دیکرانرا بکو ای محمد بخوره دار شوند و تمتع
کیری بدرو زمند از متاع دنیا که عاقبت و باز کشت شما با تش دوزخ است قل لعبادي الذين امنوا يقيموا الصلوة و
ينفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية من قبل ان يأتي يوم لا بيع فيه ولا خلال الله الذي خلق السموات
والارض وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لكم وسخر لكم الفلك لتجري في البحر بامره
وسخر لكم الانهار وسخر لكم الشمس والقمر دائبين وسخر لكم الليل والنهار واتاكم من كل ما سألتموه وان
تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم كفار بکو مر بندکان خویش را که بکویند و بپا داشتن نماز
و نفقه میکنند از انجه روزی داده ایم مایشان را پنهان و اشکارا و از پیش انکه اید روزی که بیع نبود دران و نه دوستی الله
ان خدا ایست که افرید اسمانها و زمین و فرو فرستاد از اسمان ابی پس بیرون اورد از ان از میوها روزی شما و مسخر کرد شما را

جوبها

جوبها وسخر لكم مسخر کرد شما را خورشید و ماه بحجه دو مسخر کرد شما را شب و روز و اتیکم و بداد شما را از انچه خواستید شما از او اکر خواهید شمار
نعمتهای خدا برا و نتوانید شمردن بدرستی که ادمی ظالم کافر است نامسپاس است ب مراد اکثر مفسرین بکو مرینکان انانکه ایمان اوردند که بسیار بداد اند از
انچه ما روزی کرده ایم ایشانرا انفقت نهان و اشکار ابیش از انکه روز اید که دران روز نه تبع و شرا شد و نه دوستی باکدیکر یعنی روز قیامت
خدای آن خدای است که افرید اسمانها و زمین و فرو فرستاد از اسمان ابی یعنی باران و بیرون اورد بان اب از درختان میوها
تا روزی باشد شما را مسخر کردانید برای شما کشتیهای تا میروند در دریا بفرمان او و نیز مسخر شما کردانید جویها را چون فرات ونیل
جیحون و سیحون و جز ان تا میروند با عملکه شما میخواهید و مسخر شما کرد افتاب و ماه را مسخر شما کی کی شنند منافع و مصالح
شما از بختن میوها و پروردن کشت و غیر ان و شب و روز مسخر شما کردانید متعاقب و یکدیکر می ایند و می روند چون
روز اید چون روز برود با تعاقب ضیا و ظلمت و نقصان و زیادة و بداد شما را از هر چه خواستید و کفته اند که از چیزی که
خواستید از انکه شما را ان لابد بود و اکر خواهید تا نعمت خدا را بشمرید بدان نرسید و نتوانید شمردن انرا از کثرت و بیکبار ان تر
و بدرستی که ادمی ستمکار کافر نعمت است نعمت حق خدای دهد و کند واو دیکری را عبادة نماید واذ قال ابراهيم رب اجعل هذا
البلد امنا واجنبني وبني ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن كثيرا من الناس فمن تبعني فانه مني ومن
عصاني فانك غفور رحيم ربنا اني اسكنت من ذريتي بواد غير ذي زرع عند بيتك المحرم ربنا ليقيموا الصلوة
فاجعل افئدة من الناس تهوي اليهم وارزقهم من الثمرات لعلهم يشكرون وچون کفت ابرهیم
پروردکار من کن این شهر مکه را ایمن و دور دار مرا و فرزندان مرا که پرستیم بتان را ای پروردکار من بدرستی که ایشان کمراه کردند
بسیاری از مردمان پس هر که پیروی کند مرا پس بدرستی که او از من بود و هر که عاصی شود من پس بدرستی که تو امرزنده
کننده رحیمی ای پروردکار من در نشاندم از فرزندان خویش بوادی بی کشت و نکفت ابراهیم ودع نزدیک خانه تو حرام از پروردکار
من تا بپا دارند نماز را پس بکن دلهای مردمان تا میل کنند بدیشان و روزی کن ایشانرا از میوها تا بود که ایشان شکر کنند
یاد کن انرا که ابراهیم بر سبیل دعا و تضرع کفت ای خدای و پروردکار من این شهر که مکه است شهر کردان که مردم ایمن باشند
در حق سبحانه وتعالی دعای ابراهیم را با جابت مقرون کردانید چنان ایمن کرد که وحش و طیور در و خائف نباشند اکر کسی خونی
در انجا کریزد ایمن کردد تا بیرون رود و وحشی دور کردان مرا و فرزندان مرا از انکه بت پرستیم یعنی الطاف کن تا زان حال
عبادة اصنام اجتناب نمایند پس فرمود رب انهن یا رب خدایا ایشان بسیاری از مردمان کمراه کردند یعنی بعبادة ایشان

بیابانی که او کوه بود بیشتر فرمود هر که متابعت من نماید و بر من باشد از من است و آنکه بر من عاصی شود تو خداوند
آمرزنده عاصی اگر از کفر باز گردد بیامرزی و از سر گناه من گناه کار چون توبه کند در گذری بار خدایا من ساکن کردم بعضی
از فرزندان خود در وادی و رود خانه که در و کشتی و زرعی نیست نزدیک خانه حرام که او یعنی کعبه و در آن وقت ابوهیم این
گفت خانه نبود مراد آنست که نزدیک خانه حرام تو که بوده است و حق طوفان آن را رفع کردی یا خانه که بعد از این بنا کرده خواهد
شد بعضی از این قصه ابوهیم رفته است و اینجاست که ابوهیم را علیه السلام از ساره فرزندی نشد چون پیر بود و ابراهیم دل در فرزند
بسته بود ساره کنیزکی بود جوان و پاکیزه با ابرهیم داد گفت شاید که خدای تعالی ترا فرزندی کرامت فرماید از وی و ابرهیم
و از هاجر اسمعیل آمد و نور محمدی صلعم که در پیشانی ابراهیم بود باسمعیل رسید و از سیمای اسمعیل هویدا کرد بعد
از آن ساره را رشک شد گفت نخواهم که هاجر نزد من باشد حق سبحانه و تعالی ابرهیم را گفت ساره را در رنج منه او را
مرنجه نمود و هاجر را [illegible] ابرهیم گفت بار خدایا کجا برم جبرئیل آمد و گفت اینجا که تو را فرمایم
میرفت و ابرهیم [illegible] هاجر و اسمعیل [illegible] رسیدی گفتی اینجا [illegible] گفتی که فرمان نیست
تا بزمین مکه رسیدند زمین [illegible] گفت اینجا فرود آر [illegible] ابرهیم ایشان را اینجا بگذارد و اراده
نمود هاجر گفت ما را بکه می سپاری گفت بخدا [illegible] آبی که مانده بود با ایشان داد و رفت [illegible] هوای [illegible] تشنه
شدند [illegible] خوردند [illegible] در پستان هاجر [illegible] کودک [illegible] هاجر [illegible] کوه
صفا بود و اینجا دوید تا باشد که کسی [illegible] آوازی شنود [illegible] کوه مروه [illegible] آوازی شنید [illegible]
بصفا آمد [illegible] هفت مرتبه [illegible] گفت ای [illegible]
توانی رسیدن [illegible] فرشته ظاهر گردید [illegible] اسمعیل [illegible] اسمعیل در زمین
مالید چشمه آب از زیر پای اسمعیل روان گردید هاجر آمد و آب دید [illegible] جمع کرد رسول الله فرمود
رحم الله امی هاجر اگر آن [illegible]
خواهد بود که حاجیان از اینجا آب خورند [illegible] طفل خانه [illegible] خلایق عالم از جوانب عالم بزیارت این خانه آیند
و جماعتی از آل جرهم [illegible] بیابان [illegible] مرغان دیدند [illegible] اینجا آب باشد [illegible]
دیدار کردند [illegible] این کودک [illegible] این چون پیدا آمد و این زمین است

که چهار صد گز کنند باب [illegible] هاجر گفت [illegible] ابرهیم خلیل الله است ما را بفرمان خدا اینجا آورده و این آب از زمین و از
کفش بیرون آمده است [illegible] ما را از این آب نصیبی [illegible] نصیب هیچ [illegible] باشیم تا آنها بنا [illegible]
چنین باشد اینجا نزول نمودند و باقی قصه در سوره البقره نوشته شده است رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ بار خدایا ایشان را ساکن این
مقام کردم تا نماز بپای دارند [illegible] مایل گردان سعید جبیر گفت اگر فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ جمله عالم از گبر و جهود
و ترسا [illegible] مجاهد گفت اگر دعا مطلق بودی پارس و روم و ترک و هند [illegible] شدند و ارزقهم روزی کن ایشان را
بار خدایا از میوه ها که روزی دیگران کرده از شهرها دیگر تا باشد که ایشان شکر نعمت تو بجا آورند رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا
نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِن شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ
إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي
وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ای پروردگار من بدرستی که تو میدانی آنچه پنهان کنیم و آنچه آشکارا
و پوشیده نشود بر خدا هیچ چیزی در زمین و نه در آسمان الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي و شکر و سپاس مر خدای را آن خدائی
بخشید او مرا اسمعیل و اسحق بدرستی که پروردگار من هر آینه شنونده دعاست رَبِّ ای پروردگار من قبول کن خواندن من رب
پروردگارا مرا و پدر و مادر مرا و مومنان [illegible] روز که حساب [illegible] بار خدایا تو دانی آنچه ما پنهان و آشکارا
داریم اگر بزبان داریم و اگر پنهان [illegible] ابن عباس گفت مراد از [illegible] اسمعیل و هاجر است و دیگران بر عموم حمل کرده اند و ما
و پوشیده نماند بخدای هیچ چیزی نه در زمین و نه در آسمانها پس خدای را حمد و ثنا نمود که شکر و سپاس و ستایش مر خدای را
که مرا داد پیری چون اسمعیل و اسحق و در بخشید اسمعیل از هاجر و اسحق از ساره بدرستی که خدای من شنونده
یعنی اجابت کننده بار خدایا چنان گردان که نماز بپای دارم یعنی الطاف کن و توفیق ده که من نماز بپای دارم برای من
گردان و از فرزندان من نماز کنندگان کن بار خدایا دعای من بپذیر و قبول کن بار خدایا بیامرز مرا و پدر و مادر
مرا و جمله مومنان را روزی که حساب بخوانند و ظاهر گردد یعنی روز قیامت وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا
يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ
وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ وَأَنذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ
نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُم وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ وَقَدْ مَكَرُوا

مِن قَبْلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ

مکرهم وعند الله مکرهم وان کان مکرهم لتزول منه الجبال ومپندار ای محمد خدا را غافل وازانچه میکنند
اینها یعنی که تاخیر میکند ایشان را تا امر روزی که خیره شوند چشمها مهطعین شتابندگان باشند برافرازندگان سرها که خود
را بالا نکرده بر ایشان چشم ایشان ودلها ایشان خالی از خرد وانذر وبیم کن مردمان را از روزی که بیاید بدیشان عذاب پس گویند
اینها که ظلم کردند ای پروردگار ما تاخیر ما الی اجل قریب نجب دعوتک اجابت کنیم خواندن ترا و پیروی نماییم رسولان را ای پیغمبر گویند
بدیشان از پیش بوده شما را هیچ زوالی وسکنتم وآرام گرفتید شما در مسکنها وانها که ظلم کردند بتنها که خود ایشان را و روشن شما را
چگونه کردیم ما بدیشان وزدیم ما شما را امثلها وقد بدرستی که ساختند ساختند ساخت ایشان ونزد خدا
ساخت ایشان تا زایل کردند از آن کوهها مراد آنکه حق سبحانه وتعالی بسبب ... وعید بوده مپندار وکان میبر که
خدا غافل است از آنچه ظالمان میکنند یعنی غافل نیست میداند آنچه میکنند جزا هر یکی را بدهد ولیکن تاخیر میکند
وباز پس میدارد عذاب ایشان برای روزی که چشمها در وی متحیر شوند وبیش باز مانند از خیرگی و هول وبیم آن روز مهطعین
شتابندگان از آتش دوزخ سر بر داشتگان چشمها در پیش افکنده چنانکه کسی در چیزی مینگرد وچشم از وی بر ندارد
ولا یرتد الیهم باز نگردد بایشان چشمهای ایشان یعنی چشم برهم نزنند وافئدتهم هواء ودلهای ایشان خالی باشد از
هر چیز همچون هوا که در وی چیزی جای نگیرد وانذر الناس وبترسان مردمان را ای محمد از روزی که بایشان عذاب
آید ایشان که ظالمان اند گویند که بار خدایا تاخیر کن وباز پس دار تا بوقت نزدیک یعنی ما را بدنیا برد در دنیا مهلت
ده تا اجابت کنیم دعوت ترا و متابعت پیغمبران کنیم ایشان را بسبب توبیخ وملامت گویند نه شما سوگند خورده بودید که پیش از آن
که شما را زوال نخواهد بود وهمیشه در دنیا خواهید بود وآیه دلیل است بر آنکه اهل آخرت مکلف باشند واگر مکلف نه
ایشان را احتیاج آن بود که گفتند ما را بدنیا فرست تا توبه کنیم وعمل صالح بجای آوریم کردند و مقصود رسید ندو وسکنتم وساکن
شده اید در جایهای کسانی که بر نفس خود ستم کردند وروشن شد وظاهر گشت شما را که بایشان چگونه کردیم از عذاب
وبرای شما مثل زدیم تا ایشان تا شما را اعتبار باشد آن کافران مکر خود کردند وانچه توانستند وتقصیر نکردند ونزد خدا
است مکر ایشان وان کان مکرهم و نبود مکر ایشان تا الجبال کوهها سبب آن از مقام خود زایل کردند ومراد از زوال کوه
زوال امر رسول الله است وزوال القرآن یعنی این هر دو در ثبات ودوام چون کوهها اند مکر هیچ ماکری وحیله هیچ محتالی زایل
نشود وشاید که آن ان نافیه باشد یعنی چنین باشد که مکر ایشان تا بغایتی باشد که در بزرگی وسختی کوهها از نزدیک باشد

کذا

کار جای خود برود و زایل کردند فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله ان الله عزیز ذو انتقام یوم تبدل الارض غیر
الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار وتری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد سرابیلهم
من قطران وتغشی وجوههم النار لیجزی الله کل نفس ما کسبت ان الله سریع الحساب هذا بلاغ
للناس ولینذروا به ولیعلموا انما هو اله واحد ولیذکر اولوا الالباب مپندار خدا را خلاف کننده وعده خود
رسولان خود را یعنی که خدا غالب است خداوند کینه کشیدن یوم تبدل الارض روزی بدل کرده شود زمین دیگر واسمانها وبیرون
خدا را بیگانه قهر کننده وتری وبینی تو کافران از روز کردن بسته کان در بندها سرابیلهم پیراهن ایشان از قطران
وبپوشانند رویهای ایشان را آتش لیجزی الله تا پاداشت خدای هر نفس آنچه اندوخته باشند ونیز یعنی که خدا زود حساب
است هذا بلاغ این بر رسانیدنیست مر مردمان را وتا بیم کنند بدان وتا بدانند که اوست خدای یگانه وتا پند گیرند
خداوندان خرد هاحسن حکایت نمرود باسمان رفتن در ذکر کفار که مکر کردند در بعضی از تفاسیر از امیر المؤمنین علی
واز جمعی مفسران آورده اند که مراد بان مکر مکر نمرود است که خدای حق سبحانه وتعالی مثل زده اینچنان بود که ابراهیم علیه السلام
او را دعوت نمود بخدا نمرود گفت من خدای زمینم وخداوند آنم که در آسمان خدای هست بروم وخدای آسمان که تو میگویی
بنگرم که چیست گفت تا چهار کرکس بچه گرفتند وایشان را پروردند تا قوی گشتند تابوتی بساخت بدو در بیک در را
در زیر بود یکی در بالا ودران تابوت نشست ویکی را با خود در آن تابوت نشاند وچوبی را پاره گوشت در سر او وبستند آن چوب
تابوت بست چنانکه کرکسان بدان گوشت مینگریدند بطمع گوشت بجانب بالا می پریدند چندان بر بپریدند که باد مانع
کرکسان می شد گفت در بالا ایکشای کشود گفت آسمان چه چیز می نماید گفت چنانکه از زمین می نمود در زمین کشود گفت زمین
می نماید که دود سیاهی گفت تیر بینداز تیر انداخت خون آلوده آمد نمرود دعوی الخندق والعذاب گفت کفیت من السماء وگفته اند تیر در
آمد در دریایی از دریاها آسمان وگفته اند در مرغی افکند که در هوا بود فرو بود تا آن چوب عصی واز گونه بستند و کرکسان
روی بنگار زدند حق سبحانه وتعالی این کرد صفت فرموده که مکر ایشان بدیشان که کوهها زایل کردند پس خدای عز وجل رسول
الله خطاب فرمود مپندار خدای وعده داده باشد پیغمبران را وعده را خلاف نماید از فتح وظفر ونصرت دادن رسول
بر کفار ان الله عزیز بدرستی که خدای عزیز است وغالب خداوند انتقام وکینه کشیدن است از ظالمان کینه کشد
روزی که زمین بدل کرده شود بغیر این زمین تا نباید این زمین چگونه باشد یعنی گفته بشکلی دیگر کرده انعبد الله عباس

وعبد الله مسعود ومجاهد گفتند این زمین را بزمین سیم بدل نمایند که بروی گناه نکرده باشند واز امیر المؤمنین علی روایت که خدای جل وعلا زمین را سیم گرداند واسمان را زر وبروایت دیگر از ابن عباس زمین همین زمین باشد ولیکن صفتهای کوهها را ابید نماید بدان این قول وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا إلى وَلَا أَمْتًا وگفت این زمین را بر مثل قاع بزمین دیگر بدل کنند کوه همی را بزمین دوزخ وَالسَّمَاوَاتُ یعنی اسمانها را بدل کنند وبدل اسمان باستاره گرداند که نکوتر افتاب باشد وَبَرَزُوا لِلَّهِ وخلقان بیرون ایند از گورها برای خدای یعنی عرض بخدای ومحاسبه او وبرای ثواب وعقاب بخدای که ملکی است مثل وماننده قهار ومسلط وودران روز بیني تو مجرمان وگناه کاران را دستها بکردن بسته فِي الْأَصْفَادِ ودربندها با هم که داراز ایشان یا قرینی باهم بازبسته وپیراهنهای ایشان از قطران وقطران روغنی باشد که بوستر کی کنی ماننده میسر اتش بود وازایشان که تیزبنیز بینی اعطاست ومی سوزاند او لِيَجْزِيَ اللَّهُ با خدای جزا دهد هر تنی را بانچه کرده باشد وخدای زود حسابست هَذَا بَلَاغٌ این قران بلاغی وکفایتی هست مر ماترا بسند وکافی است تا بیم کنند بدان بکریم کنندکان وبدانند که او یکت خدای است بی مثل وماننده است وسعترض کی بندبا خداوندان خرد ها

سورة الحجر مكية وهي تسع وتسعون آية

مکی است نود ونه ایه است از رسول الله روایت هر که او سورة الحجر بخواند خداوندا ورا ده حسنه نویسد بعدد مهاجر وانصار وبعدد انکه برسول الله استهزا کردند

بسم الله الرحمن الرحيم

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ ۝ رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ۝ خدای بعزی دهنده رحمت کننده الر تلك انا الله اعلم واری این ایات ایات کتابیست وقران روشن رُبَمَا بارزو نمایند اهالکافرشدند کاشکی بودندی مسلمانان بگذار توایشان را تا میخورند وبرخورداری میکنند ومشغول می نماید ایشانرا امید بس زود بدانند ایشان وما اهل گناه وهلاک نشودیم ما هیچ دهی را مگر که بود کاه ایشانرا کتابی معلوم یعنی دانند ما نبتو بیشی نگیرند هیچ گروهی اجل خویش را وباز پس نیستند ۝ مدعا انکه منم می بینم بانی حروف مقطعه ایات وعلامات کتب سعود است

وقران هویدا وروشن کننده رُبَمَا توانند بود وبسیار باشد که تمنا کننده وارزو خواهند امانی کافر گرویدند بخدای ورسول الله که مسلمان بودندی ودردین وشرایعه اسلام وکاشکی که هرکی کافر بودند که بدین عذاب مبتلا شدند ودر خبر است که چون روز قیامت اهل دوزخ را بدوزخ برند درمیان ایشان مسلمان اهل نماز باشند بسبب طعن گویند بسشان نماز وروزه دا ومسلمان بودید ان نماز وروزه شما را سود نکرد وبا ما در عذاب شریکید خدای سبحانه وتعالی امر فرماید تا همه مسلمانان را که اهل قبله باشند نجات دهند کفار گویند کاش ما نیز از اهل ایشان می بودیم تا از دوزخ بیرون می امدیم پس رسول الله این ایه تلاوت نمود رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ پس خدای جل وعلا برسبیل تهدید ووعید کفار برسول الله گفت دع هم بگذار ایشان را تا بخورند وتمتع گیرند وارزوها کنند واصل ایشان ایشانرا مشغول گرداند وزود خواهد بود که بدانند وبال کردار بد خود یعنی روز قیامت حال خود واحوال مؤمنان ببینند این امر تهدید ووعید است چنانکه فرمود اعملوا ما شئتم پس فرمود وَمَا أَهْلَكْنَا وما هیچ شهر را هلاک نمودیم الا او را نوشته معلوم بود واجل مسمی که ایشانرا تا ان وقت مهلت داده بودیم ونه هیچ امت وگروه بر اجل خود پیشی نگیرند واز پس نتوانستند اجل خود روانه هیچ ان را از ماندا از اجل خود وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ وگفتند ای انکه فرو فرستاده شد برو بندی که تو دیوانه لو ما چرا نمی اری بما فرشتگان اگر هستی تو از جمله راست گویان ما نُنَزِّلُ فرو نفرستیم فرشتگان را مگر بحق وباشند ایشان مکذبان دارکان المحن بدرستی که ما فرو فرستادیم پند را وبدرستی که ما هر اینه نگه بانیم وَلَقَدْ وبدرستی که بفرستادیم ما از پیش تو در گروهان اولیان ۝ گفتند کافران ای انکسی که قران بدو فرستاده شد بحقیقت که تو دیوانه وابن سخن از استبعاد ودعوی نبوت گفتند عجائب از ایشان یکبار میگفتند که ساحر است ودیگر میگفتند که دیوانه است ودیوانه بدان لایق تر باشد که یک شخص را بدین دو صفت متناقض وصف کند که سحر بغایت زیرکی وحیله توان کرد ودیوانه ضد این باشد لَوْ مَا تَأْتِينَا وروی فرشتگان را گواهی دهند ترا بصدق وما را بعذاب وهلاک اگر تو از جمله راست گویان خدای جل وعلا جواب فرمود ما فرشتگان را نفرستیم مگر بحق وحکمت وایشان جز ما موحق فرود نیایند والا

وقت شود

فرشتگان را فرو نفرستیم ایشان را در هلاک حجج مهلت ندهند چون فرشتگان را معاینه ببینند ملجا شوند تکلیف از ایشان زایل
هلاکت باشد مهلتشان ندهند انا نحن نزلنا الذکر بدرستی که ما فرو فرستادیم قرآن را و ما حافظ و نگاه دارنده ایم از زیاده و نقصان
و زوال و بطلان چنانکه فرمود لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه و گفتند ما نگاه داریم او را تا روز قیامت بر آنکه
حجت جمله مکلفانست و گفتند یعنی که رسول الله را نگاه داریم از دست منکران و بدخواهان نظیرش والله یعصمک من الناس
ولقد ارسلنا بدرستی که فرستادیم از پیش تو رسولان را در امتان پیشین و گروهان گذشته و بیامد ایشان هیچ رسولی و پیغمبری
الا کانوا به یستهزءون الا که او را استهزا کردند و افسوس داشتند و اگر او را افسوس نمایند چه عجب باشد ما همچنین کذلک نسلکه قرآن را و در آریم در دلهای
این گنهکاران و کافران یعنی حدیث قرآن و اندیشه آن در دل ایشان افکنیم و با ایشان رسانیم در حال لا تکذیب او عناید
پرستش را تا آن حجت بر ایشان لازم شود و مستحق عذاب گردند چنانکه با امت سلف کردیم و تواند که این سلک یعنی خلق کفر
باشد در دلهای ایشان و آنکه لا یؤمنون به نفی ایمان حال ایشانست و اضافت با ایشان و سوره ابن لفظ مورد ملامت
و مذمتست و اگر خلق کفر او کردی بایستی که ایشان معذور بودندی نه ملزم و قد خلت سنة الاولین و راه و رسم پیشینگان و پیشینیان
گذشته است که چون ایشان بر کفر اصرار نمودند بعد از ظهور آیات و اعلام معجزات ما ایشان را هلاک کردیم ولو فتحنا علیهم
بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون ولقد جعلنا فی السماء
بروجا وزیناها للناظرین وحفظناها من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب
مبین والارض مددناها والقینا فیها رواسی وانبتنا فیها من کل شیء موزون وجعلنا لکم فیها و
معایش ومن لستم له برازقین و اگر بگشودمانی بر ایشان دری از آسمان پس همیشه در این
وقالوا اهل مکه گفتند بدرستی که چشم بسته شد ما بل نحن قوم جادو کرده گانیم و بدرستی که بکردیم ما در آسمان برجها و
زینت دادیم او را مر نگرندگان وحفظناها و نگاه داشتیم ما او را از هر دیو رانده الا کسی که بدزدد گوش را از او پس در پی او رفت
پاره آتش روشن والارض و زمین بگسترده ایم والقینا و افکندیم ما در آن کوههای بلند او را و برویانیدیم ما در آن از هر چیز
وزن کرده وجعلنا و بکردیم ما شما را در آن سبب زیستن و بیستاد شما را روزی دهنده بیان و کردیم ما بر شما
در عبارت هکذا آسمان دری زنان در آسمان می روند بر وجه خرق عادت هم ایمان نیاورند و گویند بسته شد چشمهای ما بلکه ما
چشم بندی کرده اند احمد از سبب سکران لا این چشم بند اصلی باشد و سخن عوام بود بل نحن قوم

للناظرین و حفظناها

لستم

بر آنکه

بلکه ما گروهیم که ما را جادوی کرده اند و آنچه ما می بینیم سحر و محالات و بعضی از مفسران گفتند معنی آنست که گر ما در هوا آسمان بگشا
گفتند و ما تاتینا بالملائکه و فرشتگان همه روزه در آسمان می روند ایشان هم ایمان نیاورندی و گویندی ما را سحر و جادوی کرده اند ولقد
بدرستی که بکردیم در آسمان برجها و منزلگاه کواکب سیار تا مر ایشان را که نظر کنند در آسمان و تامل کنند و نگاه داشتیم
که بود رجیم رانده و بلعنت کرده لکن الا من استرق از شیاطین که گوش فرا داده و دزدیده سخن بشنود تابع او گردد و انداخته شود ستاره
روشن و پاره آتش تا او سوخته شود و از شنیدن سخن باز ماند عبدالله عباس گوید که چون عیسی علیه السلام از مادر بزاد
از سه آسمان منع نمودند و چون رسول الله صلی الله علیه بیامد از همه آسمانها منع کردند هیچ دیوی از ایشان نبود که خواست
که خبری از خبر آسمان دزدیده بشنود الا با او رسید ستاره که از آن شهاب گویند چون آتشی در آن انگشت شود با او رسید او را
بسوزد چون شیاطین این حال بدیدند پیش ابلیس جمع شدند و حال منع و سوختن را گفتند گفت در زمین حادثه حادث شد
در زمین بگردید چون بدیدند رسول الله را دیدند که قرآن تلاوت می نمود والارض و زمین
بگستردیم یعنی بگستردیم و افکندیم در کوهها و برویانیدیم در آن در زمین و مقدار منفعت و گفته اند هر آنچه
سنجیده شود که هیچ مکیل نکفت تا تمام باشد داخل باشد و هر چه مکیل است و با وزن
گفته اند که مراد موزون سنجیده و بحقیقت است مراد آنست که حاصل و واقع باشد عقل و حاجت فی زیاده و نقصان باندازه
قصد سنجیده اند و حاجت مصلحت و گفته اند مراد معادن بود چون زر و سیم
و مس و ارزیز و غیر آن وجعلنا لکم فیها معایش و کردیم برای شما در آنجا تعیش کنید و اسباب زندگانی ساز
بیافریدیم شما را روزی دهنده از فرزندان و بندگان و اهل و عیال که همه را ما روزی میدهیم و اسباب
معیشت هر یکی ساختیم وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم وارسلنا الریاح
لواقح فانزلنا من السماء ماء فاسقیناکموه وما انتم له بخازنین وانا لنحن نحیی ونمیت ونحن الوارثون
ولقد علمنا المستقدمین منکم ولقد علمنا المستأخرین وان ربک هو یحشرهم انه حکیم علیم و نیست هیچ
چیز مگر که نزد ماست خزاین او و فرو نفرستادیم ما او را مگر باندازه دانسته وارسلنا و فرستادیم بادها را آبستن کنندگان
پس فرو فرستادیم ما از آسمان آبی پس در خورد دادیم ما آن را و نیستید شما او را نگهبان وانا بدرستی که ما زنده کنیم و میرانیم و ما ایم
میراث گیرندگان ولقد بدرستی که دانستیم ما پیشی گیرندگان از شما و بدرستی دانستیم ما باز پسی را وان و بدرستی که پروردگار

تو حشر کند ایشانرا بدرستی که اوست محکم کاردان و هیچ چیز نیست الا که خزاین آن نزدیک ماست گفته اند که مراد
بخزاین مقدورات است و مقدورات را نهایتی نیست تا هر وقت چندانکه خواهد ایجاد کند از هر جنسی با انکه مقدر
او چنین است جز بحسب مصلحت و ما ننزله فرو نمی آریم و ما فرستادیم انرا مگر باندازه معلوم بحسب مصلحت فرستادیم بادهارا
ابستن کننده که درختان ازان ابستنی و باردار کنند و لواقح گفته اند هم لازم باشد و هم متعدی یعنی بادها که آبستن
لقاح و ابستنی اند عبد الله مسعود گفت باد هم لاقح و هم ملقح چون آب بردارد لاقح باشد و چون القا کند بر آب
ملقح باشد و فرو فرستادیم از آسمان آبی یعنی باران و بدادیم آنرا بشما و گفت دادهای شما تا آنرا وگفت دادهای شما ازان
سیراب شود یعنی با تمکین دادیم شمارا از خوردن و دادن و اگر خواهید که آنرا در خزینه کنید و نگاه دارید نتوانید و مقدور
باشد و ما ایم که زنده کنیم و بمیرانیم زندگانی و صورت با ما مرمات چون خلق تو عالم را بمیرانیم باشیم میراث ایشان بود و ایم یعنی
ایشانرا باشد از اموال و املاک عالم باشد و ما بحقیقت دانسته ایم انرا و ما دانیم از شما متقدمان و متاخران را عبد الله عباس
و مجاهد گفت متقدمان مردگان اند و متاخران امت محمد حسن گفت متقدمان در طاعت و مستعجلان در عمل خیر
عبد الله عباس گفت در عهد رسول مردان و زنان نماز جماعت امدند مردان در صف اول ایستادند و زنان در صف اخر کسی بود
از مردان که خود را در صف اخر داشتی تا دیده بزنان نگاه کند و زنان هم کس بودی که همچنین ادا کردی و بعضی بصف اول می
امدند از زنان که کسی در ایشان نگاه نکند و از مردان بصف اخر تا زنان را نه بینند خدای حق سبحانه و تعالی این ایه فر
ستاد فرمود من باحوال هر دو قوم عالم و قصد و نیت هر دو دانم از اینجاست که رسول الله فرمود خیر صفوف الرجال اولها
وشرها اخرها وخیر صفوف النساء اخرها وشرها اولها ربیع انس گفت سبب این بود که رسول الله فرمود ما را
فرمود بر صف اول بودیم مبادرت مینمودند و سرایها بنی عذره دور بود چون میرسید صف اول را گرفته بوده گفتند یا رسول
الله ما سرایها خود بفروشیم و در جوار مسجد سرایها بخریم تا فضل صف اول ما را فوت نشود حق سبحانه و تعالی
این ایه فرستاد و فرمود من عالم باحوال شما و نیت میدانم و احوال انانکه بخیل از شما بمسجد میایند که چه سرایها شما دور
از مسجد که شمارا دفع شمارا بیشتر است بهر کامی خدای عظمة قدرته ثوابی و حسنه می فرماید ایشان را و خوشنودان ربک
بدرستی که خدای تو ایشانرا حشر فرماید و او حکیم داناست هرچه کند و فرماید بحسب مصلحت باشد ولقد خلقنا الإ
نسان من صلصال من حمإ مسنون والجان خلقناه من قبل من نار السموم وإذ قال ربك للملائكة

إني

نکته ... مسجد

إني خالق بشرا من صلصال من حمإ مسنون فإذا سويته ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين فسجد الملائكة
كلهم أجمعون إلا إبليس أبى أن يكون مع الساجدين قال يا إبليس ما لك ألا تكون مع الساجدين قال
لم أكن لأسجد لبشر خلقته من صلصال من حمإ مسنون و بدرستی که افریدیم ما ایشانرا و ادمی را از گل خشک
که بوی بکردانیده و سال خورده و الجان را افریدیم پیش از ادم از آتش بی دود و اذ قال و چون فرمود خدای تو فرشتگانرا
افریدیم او را از گل خشک که از گل است که انرا خوانند بوی بگردیده سالخورده فاذا سویته چون راست کردم اندام او و اوردم
در وی از باد خویش پس بیفتادید او را سجود کنندگان فسجد پس سجود کردند فرشتگان جمله الا مگر ابلیس سرباز زد که
با سجود کنندگان قال گفت خدای چیست ترا که نبودی با سجود کنندگان قال گفت ابلیس نبوده مرا که سجود کنم ادمی را که افریدی
او را از گل خشک بوی بگردانیده افریدیم ادمی را از گل خشک شده چون دست برو زنند از او اوازی و صلصال گفتند
این گل خشک را که گل او پوشیده گشته و بوی بگردانیده و سال خورده بود و جان را که جنیان اند و ما ابلیس است و او را
افریدیم پیش از آدم از آتشی که او را دود باشد و صواعق ازان باشد و ان آتشی است که میان آسمان و زمین و از پس این حجاب
و چون خدای عز اسمه عذاب فرماید بحجاب بدر و دمی آید و بسوزد انرا که فرموده باشد و ان آواز که میشنوند از برق
حجاب باشد ضحاک گفت از عبد الله عباس روایت است که جان جمع است از جای فرشتگان ابن مسعود گفت باد سموم
جزوی از هفتاد جزو آن سموم که خدای عز و جل فرموده و الجان خلقناه من قبل من نار السموم و یاد کن ای محمد چون
خدای تو فرشتگانرا گفت افرینم ادمی را از گل خشک که از او بش خواستند بوی بگردانیده پس از انکه او را راست کردانیده باشم
از روح خود در وی دمیده ای فرشتگان بروی در ایید بسجده تعظیم و اجلال او را پس فرشتگان جمله سجده کردند مگر ابلیس
ابا کرد از انکه سجده کند و اجماعت بر انکه او مامور بود بسجده آدم چون سجده نکرد خدای فرمود ای ابلیس چه بود ترا
با ساجدان سجده نمودی گفت که من نباشم و نبودم یعنی مرا نرسد که سجده نمایم ادمی را که او را از گل خشک بوی
ورنت بکردانیده افریده باشی قال فاخرج منها فإنك رجيم وإن عليك اللعنة إلى يوم الدين قال رب
فأنظرني إلى يوم يبعثون قال فإنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم قال رب بما أغويتني لأزينن
لهم في الأرض ولأغوينهم أجمعين إلا عبادك منهم المخلصين قال هذا صراط علي مستقيم إن
عبادي ليس لك عليهم سلطان إلا من اتبعك من الغاوين وإن جهنم

علي م
لموعدهم أجمعين لها
سبعة أبواب لكل باب
منهم جزء مقسوم

عز وجل پس بیرون رو ازان پس بدرستی از جمله راندگانی و ان علیک بدرستی که بر تو باد لعنت تا بروز قیامت قال گفت ابلیس ای پروردگار من

دهمرا مهلت تا روزی که بر انگیخته شوند ایشان قال فانک فرمود تو از جمله مهلت دادگانی الی الیوم تا بروز وقتی قال گفت ای پروردگار من بسبب آنکه

گمراه کردی مرا بدرستی که زینت دهم برای ایشان در زمین و بدرستی که گمراه کنم ایشان را اجمعین الا مگر بندگان تو از ایشان خالص

کردگان قال فرمود خدا اینست راه من راست بیان توضیح امر نمود که ابلیس بیرون رو از بهشت یا از آسمان که رانده و مطرودی

و مطرودی تا بروز جزا یعنی بروز قیامت ابلیس گفت که چون که مرا راندی و لعنت کردی مرا مهلت ده تا بروز قیامت فرمود حق

تو از جمله مهلت دادگانی تا بروز وقتی معلوم بعضی گفته اند مراد روز قیامت است و بعضی برآنند که مراد نفخه اولی است که در آن

حال تکلیف زایل گردد و بعضی دیگر برآنند که این وقتی است که بخدای معلوم است و آن را بیان نفرموده است ابلیس گفت خدایا بسبب

اغوای و اضلال که مرا کردی بیان او آن است که چون گفت ابلیس همه بنی آدم مقتدای اهل عدالت و ابلیس پیشوای اهل جبر

درمعنی است که هر کس را در آن روز با پیشوای او باز خوانند یوم ندعوا کل اناس بامامهم اختیار ترا است با هر که خواهی گفت ابلیس

که با این اغوا که با من کردی من نیز فرزندان آدم را بین که دائم بمعاصی و قبایح تا ایشان کنند و عاصی شوند

ایشان در دنیا آراسته گردانم تا آن را بر آخرت اختیار کنند و همه را گمراه گردانم مگر بندگان خاص ترا و ایشان معصومانند

که ابلیس بر ایشان اگر غور نمائی و نظر کنی ابلیس مجبره با نصاف تو است مجبره و ابلیس گمراه خود نسبت بخدای کرده

و اغواء دیگران بخود و مجبره از خود و ازان دیگران بخدا قال هذا صراط علی مستقیم فرمود خدا اینست راه من

راست است یعنی فرمود این راهیست بر من راست یعنی که همه بر من است و گفته اند معنی اینست که این راهیست که بر من است بیان

و ایضاح آن بر مکلفان در آن راه و اهل شوق و تحقیق گفته اند که این یعنی هذا صراط علی مستقیم اینست راه علی مستقیم یعنی

راهی که اهل بیت رفته اند مستقیم و مراد از اهل بیت رسول الله است و علی و حسن و حسین و فاطمه اهل بیت رسول الله است

سند آیه تطهیر که با اهل عبا آمده و آیه مباهله که موالف و مخالف اهل تفسیر و تصدیق دارند که این هر دو آیه مخصوص اهل بیت

است و شرح بیش گذشته در جزو چارم و مفسر این دو آیه فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم

و در تفسیر این آیه مفسران از اخبار اهل بیت روایت کرده اند که چون حق جل و علا آدم را در دادن آدم عطسه زد و بار

و بالهام الهی فرمود الحمد لله حق تعالی فرمود یرحمک ربک و لذلک خلقت رحمت کرد ترا خدای تو بواسطه این خدای تو را خلق

نمود که رحمت کند و آمرزد و انظار بر ساق عرش اشتها نوری دید محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین تفکر

و الله

فی الله از این حدیث معلوم گشت که مراد از اهل بیت است همین پنج اند که خدا فرمود بندگان من ترا بر ایشان دست نباشد چه ایشان

معصوم باشند و ترا بر ایشان راهی نبود و سواسی بغیر و غلبه هیچ نتوانی کرد سفیان بن عیینه گفته معنی آنست که تو بندگان مرا

نیفکنی که عفو من از آن نیک تر شود تا هم تو از آن برآید از تو اغوا و از من غفران تا هر چه تو بطول عمر اغوا کنی من نیک سلطان

مگر آنکه پیروی کند ترا از گمراهان و بی راهان ترا بر ایشان سلطان و قوت باشد و بر وعید متابعت ابلیس فرمود دوزخ موعد ایشان

جمله دوزخ را هفت در باشد بر که هر دری جمعی اند قسمت کرده و از برای هر دری گذارنده از آن روند

ضحاک در این آیه گفته که دوزخ را هفت در است و آن هفت درکه است بعضی بالای بعضی درکه اول فاسقان اهل توحید باشند

که ایشان را عقوبت کنند پس بیرون آورند و درکه دوم جهودان باشند و درکه سیم ترسایان و درکه چهارم

و درکه پنجم گبرکان و درکه ششم مشرکان عرب و درکه هفتم منافقان باشند چنانکه فرمود ان المنافقین فی الدرک الاسفل

من النار و خبر است که روزی رسول الله در مسجد نماز میکرد زن اعرابی ... بود رسول الله را دیده نماز رفت

عقب رسول الله بنماز ایستاد رسول الله این سوره خواند که چون بدین آیه آمد زن اعرابی فریادی زد و از هوش رفت

رسول الله چون از نماز فارغ شد ... سبب این حالت پرسید گفت بدین آیه که قرائت فرمود که و ان جهنم لموعدهم اجمعین

خدا ... سخن تو فرمود که خدای ... اعرابی گفت ... هر عضوی از اعضای من خواهد بود بهر دری

دوزخ رسول الله فرمود ... دوزخ عذاب نماید ... گفت من زن درویشم

بندم آزاد کردم ... هر یکی را بر دری ... حساب ... دوزخ جبرئیل علیه السلام بشارت آورد که خدای

دوزخ بر تو حرام کرد و درهای بهشت برای تو بگشاد ان المتقین فی جنات و عیون ادخلوها بسلام آمنین و نزعنا

ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین لا یمسهم فیها نصب و ما هم منها بمخرجین نبئ

عبادی انی انا الغفور الرحیم و ان عذابی هو العذاب الالیم بدرستی که پرهیزکاران در بوستانها ادخلوها در آن

در آن بسلامت ایمن و نزعنا و بر کشیم آنچه در سینهای ایشان است از کینه برادران بر تختها روی بروی

ما ایشان را در آنجا رنج و نبود ایشان را از آن بیرون آمدگان نبئ بندگان مرا بدرستی که من منم آمرزنده رحمت کننده

و ان و آنکه عذاب ... عذاب دردناک حق سبحانه و تعالی ذکر بهشت ... و نعیم او فرمود متقیان از خدا ترسان در بهشتها

وحشیها از آدمی و آنکه ... صفت ... بهشتها بسلامت و از آفت ایمن

المتقین

درستها ایشان است بکشیم از حسد و خیانت و کوها کینه انچه در میان ایشان در دنیا بوده دران حال برادران باشند بر تختها نشسته لا یمسهم فیها نصب نرسد ایشان را دران رنجی و در انجا ودر دی و بیرون نکنند ایشان را از انجا پس رسول الله گفت خبر ده بندگان مرا که من امرزنده و بخشاینده ام و عذاب من انست که عذاب دردناک است سبب نزول این ایه ابن ابی رباح روایت میکند که روزی رسول الله از در بنی شیبه در امد و ما جماعتی بودیم حدیث و حکایت میکردیم و خنده میکردیم مارا گفت که چه را میخندید و بگذشت چون نزدیک سیاه رسید باز گشت فرمود جبرئیل علیه السلام امد و گفت خدای تعالی جل جلاله و عم نواله میفرماید که بندگان مرا چرا نومید میکند و این ایه اورد

نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قتاده گفت که رسول الله روایت فرموده است که اگر بندگان قدر عفو خدا و فضل بدانند خود نیز را در عبادت کند وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ و بیاگاهان ایشان را از مهمانان ابراهیم اذ دخلوا چون در رفتند برو گفتند سلام باد گفت ابراهیم بدرستی که من از شما میترسم قالوا گفتند مترس بدرستی که ما بشارت میدهیم ترا بفرزندی قال گفت ابراهیم ابشرتمونی بشارت میدهید مرا که رسیده است بمن پیری پس بچه بشارت میدهید مرا قالوا گفتند بشارت میدهیم ترا بحق پس مباش از جمله نومیدان قال گفت ابراهیم که کیست نومید از رحمت پروردگار خویش مگر گمراهان

توضیح و خبر ده ایشان را از مهمانان ابراهیم چون در امدند بر بشارت اسحاق و با هلاک قوم لوط چون امدند فرشتگان گفتند سلاما یعنی سلام کردند ابراهیم گفت من از شما میترسم و خایفم و سبب او ان بود که ایشان طعامی که اورده بود نمیخوردند ابراهیم گمان برد که ایشان مکر خواهند فرشتگان گفتند لا توجل مترس که ما امده ایم تا ترا بشارت دهیم به پسر عالم و دانا ابراهیم گفت مرا بشارت میدهید با انکه پیری بمن رسیده مرا بشارت میدهید یعنی عجب باشد که مارا پس از این پیری رسیده و عمر بسیار گذشته فرزند باشد ایشان گفتند بشرناک بالحق گفتند ما ترا بشارت بحق و راستی میدهیم تا از جمله نومیدان نباشی ابراهیم گفت که باشد که از رحمت خدا نومید باشد الا کسانی که گمراه شوندگان اند

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ گفت ابراهیم پس چیست حال و کار شما ای رسولان قالوا گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند بقوم کافران الا آل لوط بدرستی که ما رهاننده ایم ایشان را جمله الا امراته زن او بدرستی که تقدیر کرده ایم که زن او از جمله باز ماندگان

ماندگان در هلاکت فلما پس چون امدند بال لوط رسولان قال گفت لوط بدرستی که شما قومید که نمی شناسیم شما را قالوا گفتند بلکه ما اوردیم بانچه ایشان دران شک میشوند

توضیح گفت ابراهیم چیست کار شما و بچه کار امده اید ای فرشتگان گفتند ما را بقوم گناهکاران فرستاده اند از لفظ مجرمین مراد فاسقان و کافران اند یعنی بقوم لوط امده ایم تا ایشان را هلاک کنیم مگر آل لوط از فرشتگان نجات خواهند یافت و اتباع او از مومنان که ما ایشان را بر هانیم و نجات دهیم از عذاب مگر زن لوط را که از جمله آل لوط کافر است و بیرون در عذاب خواهد کرد و در عذاب باقی خواهد بود و از ماندگان خواهد گشت پس چون فرشتگان بخانه لوط امدند لوط بدیشان گفت شما ناشناخته اید من شما را نمی شناسم ایشان گفتند که ما امده ایم بان کار که این قوم تو دران شک میکردند ما امده ایم تا ایشان را عذاب کنیم

وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ قَالَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ و اوردیم ما بتو بحق و بدرستی که ما راست گوییم پس ببر اهل خویش را پاره از شب و برو از قفای ایشان و باید بازنگردد از شما یکی و بروید هر جا فرمایند شما را و قضینا و گذاردیم ما بوی فرمان را که اصل و بیخ این گروه بریده خواهد شد بامدادان و جاء و امدند اهل شهر و شادی میکردند قال گفت لوط بدرستی که این گروه مهمانان منند پس رسوا مکنید مرا و اتقوا الله و بترسید از خدا و خوار مکنید مرا قالوا گفتند ای نه نهی کردیم ترا از عالمیان قال گفت لوط این گروه دختران منند سزاوار ترند شما را بنکاح اگر هستید شما کنندگان لعمرک بزندگانی تو بدرستی که ایشان در مستی خویش سرگشته میشوند

تفسیح اوردیم ما بتو حق و یقین از عذاب کردن ایشان و ما درین از جمله راست گوییم از حق تو ابیات ای لوط از میان این قوم بیرون بیار اهل خود را پس بیرون رو در پاره از شب که گذشته باشد گفته اند بعضی از شب که گذشته و تو از پی ایشان برو و در عقب ایشان باش و باید که از شما کسی باز پس نگرد و این کنایه است از انکه نباید که هیچ کس توقف کند و باز پس ایستد بلکه برود و بروید بهر جا که شما را فرموده اند عبد الله عباس گفت شام بود و حکم کردیم باو این کار را گفتند وحی کردیم او را که عذاب و کار هلاک ایشان چنان خواهد بود که بیخ و اصل این جماعت بریده خواهد شد در وقت صبح که ایشان در صبح ایند و چون اهل شهر خبر یافتند که جماعتی مهمانان نزد لوط فرود امده اند شادمان شدند بسبب انکه این فرشتگان بصورت مردان بودند و ایشان این معامله با غریبان

بخانهٔ لوط رسیدند گفت ای قوم این جماعت مهمانان منند مرا رسوا و شرمسار مکنید و از خدای بترسید ایشان لوط را گفتند
ما ترا از جهانیان نهی کرده ایم و آن بود که ایشان با لوط عهد کرده بودند که آن مغربی را بشهر نگذارد لوط را میگفتند که تو غریبان را جای
و ایشان را بخانه خود [illegible] مراد بعالمین غریبانند لوط گفت من این دختران خود را فدا میکنم تا مهمانان من سلامت باشند
این دختران را بنکاح بشما دهم بهر که شما خواهید اگر شما [illegible] خواهم بکنید یعنی اگر اول ایمان آورید و زنکی ایمان نکرده بود
آنکه ایشان را معلوم بود و هم چنین روا باشد که در شرع او دختران بکافر دهند که روا بود و گفته اند که دختران امت خود را
خواست چون پیغمبر پدر امت باشد پس حق تعالی بجان و زندگانی لوط قسم یاد فرمود و گفته اند که خطاب با رسول الله محمد است
و زندگانی تو که ایشان در مستی و جهالت خود متحیر اند و سرگشته ابو الجوزا از عبد الله عباس روایت کرد که خدای سبحانه و تعالی
هیچ خلقی نیافرید که گرامی تر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنی که بجهت هیچ یک از انبیا و ملائکه قسم نخورد مگر بوی و فرمود لعمرك
انهم لفي سكرتهم يعمهون • فأخذتهم الصيحة مشرقين فجعلنا عاليها سافلها وأمطرنا عليهم حجارة
من سجيل إن في ذلك لآيات للمتوسمين وإنها لبسبيل مقيم إن في ذلك لآية للمؤمنين • وإن كان
أصحاب الأيكة لظالمين فانتقمنا منهم وإنهما لبإمام مبين • ولقد كذب أصحاب الحجر المرسلين
وآتيناهم آياتنا فكانوا عنها معرضين • وكانوا ينحتون من الجبال بيوتا آمنين فأخذتهم
الصيحة مصبحين فما أغنى عنهم ما كانوا يكسبون • پس گرفت ایشان را صیحه بامدادان گردانیدیم زبر
بالای آن زیر آن و ببارانیدیم بر ایشان سنگ باران از گل آن بدرستی که درین هر آینه نشانهاست مر اندیشه
کنندگان را وانها و بدرستی که آن هر آینه راه راست است آن بدرستی که بودند اصحاب شعیب هر آینه ستمکاران فانتقمنا
پس کینه باز خواستیم ما از ایشان و بدرستی که ایشان هر آینه براه روشن اند و لقد و بدرستی که بدروغ داشتند اصحاب
صالح رسولان را و آتیناهم و بدادیم ما ایشان را نشانهای پس بودند از آن برگردندگان وکانوا و بودند ایشان که میتراشیدند
از کوهها خانها ایمنان فأخذتهم پس گرفت ایشان را صیحه بامدادان فما أغنى پس [illegible] از ایشان آنچه ایشان
می اندوختند یعنی قوم لوط را بگرفت قوم لوط را صیحه و آواز که وقت آفتاب بر آمدن و آنچنان بود که جبرئیل علیه السلام
بانک بر ایشان زد پس ما شهرهای ایشان زیر و زبر کردیم و ببارانیدیم بر ایشان سنگها از گل و گفته اند مراد بسجیل آنست که
نام دوزخ است سجیل که گفته اند مراد بسجیل آنست یعنی سنگها دوزخ فرستاده و بر هر جمله کرده و [illegible]

بیابانند و گفته اند ناظران و متفکران را و بدرستی که آیات و نشانهای آن دیههای و شهرهای که خراب کرده اند بر راهیست مقیم
که هرکه بدیشان در سفر ها بر آنجا بگذرد می بینند بدرستی که از این قصه و حدیث نشانیست و دلالتی مومنان را
که نظر نمایند و بدان منتفع شوند قصه اصحاب الایکه اصحاب ایکه خداوندان بیشه و درختان ظالم بودند و مراد
قوم شعیب اند که ایشان اصحاب درختان و بیشه ها بودند و وجه معاش ایشان آن بود و خدای عز سبحانه
و تعالی شعیب را بایشان فرستاد و با اهل مدین چون ایمان نیاوردند خدای عز و جل ایشان را بصیحه هلاک کرد
و اصحاب ایکه را بظله و آن ابری بود که از وی آتش ببارید که ایشان را بسوخت فانتقمنا پس انتقام ما از ایشان
کشیدیم بعذاب و آنچنان بود که حق جل و علا گرما بر ایشان مسلط نمود و هفت روز پس ابری آمد ایشان از گرما
پناه بسایه ابر بیرون دویدند از آن ابر آتشی آمد و ایشان را بسوخت وانهما و بدرستی که این دو مدینه یکی مدین
و دوم سدوم که شهر قوم لوط بود براهی روشن است که در همه سالها میدیدند و می بینند و لقد و اصحاب حجر فرستادگان
و رسولان را دروغ زن داشتند گفته اند که شهرهای ثمود حجر خوانده اند میان شام و مدین است پس
و مراد این قوم صالح بودند خدای عز سبحانه و تعالی حجر را هلاک نمود [illegible]
[illegible] و آتیناهم و دادیم ایشان را آیات و دلایل خود یعنی ناقه پس ایشان اعراض کردند و عده
نمودند و بودند که از کوهها خانها در سنگ میکندند یعنی از عذاب او را خراب کند و آتش بر ایشان [illegible]
و بکر [illegible] روزگار [illegible] پس بگرفت ایشان را صیحه عذاب و هلاک در وقتیکه در بامداد آمدند و سود نکرد
ایشان بکوهها از کسب مال و ملک و آنچه بر میساختند از بنا و ما خلقنا السموات والأرض وما
بينهما إلا بالحق وإن الساعة لآتية فاصفح الصفح الجميل إن ربك هو الخلاق العليم •
ولقد آتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم • لا تمدن عينيك إلى ما متعنا به أزواجا منهم
ولا تحزن عليهم واخفض جناحك للمؤمنين • و نیافریدیم ما آسمانها را و زمین و آنچه میان
[illegible] مگر بحق و بدرستی که قیامت آمدنیست پس درگذر گذشتنی نیکو آن بدرستی که پروردگار تو اوست
دانا و لقد و بدرستی که بدادیم ما ترا هفت سوره قرآن دراز و کوتاه و قرآن بزرگ لا تمدن در مکشای
دو چشم خود در آنچه برخورداری دادیم ما بدان جفتان از ایشان و اندوه مخور بر ایشان و فرو نه بال

تواضع مؤمنان از قول بگو ای محمد بدرستی که من بیم کننده روشن ام بیان و نعت خود کالهابد ازا و بیدا اسمان و زمین
فرموده ما نیافریدیم اسمان و زمین را و آنچه درمیان انست مگر بحق و راستی و قیامت آینده است و هر آینه خواهد بود باید
در اسمان و زمین و انچه درمیان این هر دو است نظر کنید با انچه پیغمبران ایشان خبر میدهند بنظر و استدلال ابدا انسد
پس رسول الله را فرموده تو این را عفو کن عفو کردنی نیکو گفته اند که این ایه بایة قتال منسوخ است ان بحقیقت
که خدای تو افریننده داناست انچه کند بعلم و حکمت و مصلحت کند پس رسول الله را فرموده ما ترا داده ایم ابن
که الفاظ مثنی و مکرر است و ان فاتحه است از بزرگان صحابه منقولست که رسول الله فرموده الحمد لله رب العالمین
هفت ایه انست و یک ایه از و بسم الله الرحمن الرحیم است و این سبع المثانی و ام القران و فاتحة
الکتاب است گفته اند و لقد اتیناک سبعا من المثانی و القران العظیم کفایت بودی بودی عبادة صامت از رسول
الله روایت است که فاتحه عوض است از همه قران و از این جاست که اگر قران در یک رکعت نماز بخواند بی فاتحه جایز
و مجزی نباشد و اگر فاتحه تنها بخواند مجزی باشد و برای همین مثانی خواند که بخشنده است و فرض کرده بیان
خدا و نیز در ان خبر که روایت کرده اند قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین نصفها لی و نصفها
لعبدی نام الحمد برای انکه یکبار حق عبودیت و دیگر انکه دو بار فرود امد یکبار در مکه و دیگر در مدینه و نزول
بار دیگر در مدینه سبب ان بود که هفت کاروان بیکبار از بصری و اذرعات از ان جهودان بنی قریظه و بنی
نضیر روز در مدینه امدند و در انجا انواع مال بود از جواهر و طیب مسلمانان گفتند کاشکی این هفت کاروان مارا
بودی تا در سبیل خدای صرف میکردیم جبرئیل علیه السلام امد و یکبار دیگر فاتحة الکتاب اورد که این هفت ایه
شما را بهتر است از ان هفت کاروان و دیگر تاویل لا تمدن عینیک الی ما متعنا به الایه و بعضی دیگر گفته
که سبع مثانی هفت سوره دراز در اول البقرة و ال عمران و النساء و المائدة و الانعام و الاعراف و الانفال
والتوبة بیک جا سه عبدالله عباس گفته که این هفت سوره را برای ان سبع مثانی نامند که فرایض و احکام
و حدود در وی مثنی است و روایتی دیگر انست که قران همه مثانی است و خدای میفرماید الله نزل احسن الحدیث
کتابا متشابها مثانی تقشعر و برای ان قران را مثانی خوانند که احکام و قصص در وی مثنی است و بر این قول مراد
بسبع مثانی هفت سبع قرانست و برای انکه قران مشتملست بر هفت معنی از امر و نهی و بشارت و انذار و مثل و قصص

بتلکو

وتذکیر النعم پس خطاب فرموده رسول الله را و مراد و امت وست فرموده مکش چشم خود را یعنی منگر با انچه ما این کافران
بان متمتع کرده ایم از ولها اصنافا یعنی انواع و اصناف کافران انس گفت روزی در ربیع کله شتری بغایت خوب پیش رسول الله
بگذشت رسول الله دست بر چشم مبارک نهاد و فرمود خدای مرا چنین فرموده و این ایه بخواند و لا تحزن علیهم و اندوه مخور
مخور بر ایشان اگر ایمان نیاورند و اخفض جناحک و فروتنی کن و تواضع کن مؤمنان را و بگو که منم ان ترساننده بیان
در خبر است که یکروز عبدالله مسعود در حجره رسول الله رفت رسول الله فرمود از روی خشم انا وصل المخلوق
و یقول انا المخلوق وی را ترسید که گویند انا گفت یا رسول الله چه گناه کرده ام فرمود یا ابن مسعود ندانی که بیم
مخلوق را ترسید که گوید یعنی که گوید من گفت یا رسول الله توبه کردم و بگو که من چون ادب نگاه داشتم بیم
و تعالی این همه جهار اگر گویند انا خبر ترا بگو با ظلال انی انا النذیر المبین من بیم کننده روشن کرده ام کما
انزلنا علی المقتسمین الذین جعلوا القران عضین فوربک لنسئلنهم اجمعین عما کانوا
یعملون فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین الذین یجعلون مع الله
الها اخر فسوف یعلمون و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک
و کن من الساجدین و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین چنانکه فرموده فرستادیم ما بر قسمت کنندگان
الذین انهاکه بکرو بدینه قران را پارها فرمودند پس بحق پروردگار که باز پرسیم ایشان را جمله عما از انچه ایشان
کردند فاصدع پس بجای اور ردانچه فرموده اند ترا و بگرد از انباز گیرندگان انا بدرستی که ما کفایت
کردیم از تو شر استهزا کنندگان از الذین انکسانی که گرفتند با خدای خدای دیگر زود باشد که بدانند و لقد بدرستی که
بدانیم که تنگ میشود سینه تو بدانچه میگویند ایشان فسبح پس تسبیح کن بستایش پروردگار خویش
و باش از جمله سجده کنندگان و اعبد و بندگی پرست پروردگار خویش را تا آید بتو یقین یعنی مرگ
از عذاب بی ترسانم که بشما فرود اید چنانکه فرستادیم عذاب بر مقتسمان و قسمت کنندگان را عبدالله عباس گفت
جهودان و ترسایانند که قران بعضی ایمان اوردند و بعضی کافر گردیدند یکی میگفت این سوره مراست و دیگری
میگفت این سوره از منست و مراست مقاتل گفت شانزده مرد بودند که ولید و مغیره در موسم ایشان را
فرستاد که ایشان را فرستاد که ایشان راه مکه گرفتند و هر یکی راهی را نگهبان گشتند و میگفتند زنهار باید

با این مرد کار از میان ما بیرون امده است قریش گفتند که بعضی گفتند که او ساحر است و دیگری گفت که او شاعر است و ان دیگری
گفت که او کاهن است و ولید مغیره بود در مسجد نشسته بود چون از و پرسیدند گفت امجانین که ایشان میگویند خدای
خدای عز سبحانه و تعالی ایشانرا هلاک نمود والذین جعلوا القران عضین قرانرا بعضی و محری نموده اند و گفته اند که معنی اینست که
قرانرا نسبت به دروغ کردند و عضه دروغ و بهتان باشد والعضیهة الکذب فوربك پس بحرمت خدای که ما پرسیم ایشانرا
همه روز قیامت از انچه کرده باشند در دنیا انس گفته ان کلمه شهادتین است ابن مسعود گفت هیچ کس نباشد الا
که خدای پرسد از وی فیما بینه که گوید یا ابن ادم ما غرك بی چه مغرور گردیده است ترا از من یا ابن ادم ماذا عملت
وماذا اجبت المرسلین چه کردی و چه اگاهی و پیغمبران ما را چه جواب دادی از حضرت محمد الصادق علیه السلام
روایتست که انحضرت فرمود هیچ کس نباشد الا که از و چهار چیز پرسند در قیامت عن عمره فیما افناه وعن شبابه فیما ابلاه
وعن ماله من این اکتسبه وفیما وضعه وعن ولایتنا اهل البیت ما نیکه اقتضا میکند سوال را روز قیامت و ایات
دیگر که نفی سوال میکند وجه توفیق میان ایشان انست که عبد الله عباس گفت روز قیامت روز دراز است و درو
مواقف باشد و مکلفان را در موقفی بدارند و سوال کنند و در موقفی دیگر سوال نکنند و گفته اند که انچه در طفولیت و نقصان
عقل کرده باشد از ان سوال نکنند و از انچه در حال تکلیف کرده باشند سوال کنند پس رسول الله را فرمود فاصدع اظهار
کن انچه ترا فرموده اند سبب نزول ایه عبد الله بن عبیده گفت رسول الله کار نبوت پوشیده میداشت تا انکه
این ایه امد اظهار دعوت فرمود واعرض عن المشرکین و از مشرکان اعراض کن و در وی مکن یعنی از دوستی ایشان و
طمع بایمان و استمالت ایشان و گویند این ایه منسوخ باشد انا کفیناك ما از تو کفایت کردیم مستهزیانرا یعنی از هیچ کس
مترس که ما را از تو شر همه کفایت کنیم بایم مستهزیان پنج تن بودند از وساق قریش ولید مغیره مخزومی و عاص بن وائل
سهمی والاسود ابن المطلب و او ان بود که رسول الله برو دعا کرد فرمود اللهم اعم بصره بار خدایا چشمش کور گردان
و بمرگ فرزندان اش بنشان اسود بن عبد یغوث و الحرث بن قیس الطلاطلة در خبر است که ایشان هر پنج گرد خانه
طواف میکردند جبرئیل رسول الله را گفت کیف تجد هذا یعنی چگونه می یابی این مرد را و اشاره بولید کرد فرمود بد
بنده ایست گفت خدای کفایت کرد از شر او ولید از خانه امد برد یمنی پوشیده و دامن جامه او بپای او میرسید
تیر تراشی بگذشت پاره تراشه تیر و چوبها که از تیر افتاده بود در دامن او اویخت او از کبر و تجبر نگذاشت که

انرا از دامن خود بگیرد انچنان خرامید تفت ان تراشه ساق او را مجروح شد و از ان بمرد عاص وایل بگذشت جبرئیل گفت
این را چگونه فرمود بد بنده ایست اخضرا با جبرئیل باشارت نمود بزیر پای او گفت کفیت هذا از این از تو کفایت کردند او را
و پس تماشای میرفت چون فرود امد و پای بر زمین گذارد خاری در پای او خلید گمان کرد که کژدم زد جستند چیزی نبود
پایش ما هیچ ماند گردن شتری شد و از ان بمرد اسود بن المطلب بگذشت گفت این را چگونه یابی این را فرمود بد بنده
ایست گفت ترا از شر این کفایت کردند و اشاره بچشم او کرد کور شد ابن عباس گفت جبرئیل برگ سبزی بچشم او زد
درد گرفت سر بر دیوار میزد تا بمرد اسود بن عبد یغوث بگذشت گفت این چگونه بنده ایست فرمود با انکه خال منست بد
مردیست گفت ترا و را از تو کفایت شد و اشاره بشکم او کرد اماس بر شکم او پدید کرد و بمرد حارث بن قیس بگذشت
جبرئیل سوال نمود که چگونه می یابی این را فرمود بد بنده ایست جبرئیل اشاره بسر او اشاره نمود چندان خون و ریم از
بامد که مرد پس صفت فرمود این مستهزیانرا ان کسانیکه با خدای خدای دیگر میکنند در عبادت زود باشد که
بدانند ایشان انچه کرده باشند پس تسلی فرمود رسول الله فرمود ولقد نعلم ما میدانیم و بر ما پوشیده نیست که دل
تو تنگ میگردد بانچه این کافران میگویند از تکذیب تو و استهزا بتو تو پناه ببر ده که من خدای توام و تسبیح کن و ثنا
واز جمله سجده کنندگان باش ابن عباس گفت نماز کن بفرمان خدای و از جمله نماز کنندگان باش در خبر است که
رسول الله را کاری پیش امدی پناه بنماز دادی و بنماز مشغول شدی واعبد ربك و خدای خود را بپرست
تا انکه یقین بتو اید یعنی مرگ و از امیر المؤمنین روایتست که فرمود ما رایت یقینا اشبه من الموت من هیچ یقینی
ندیدم که شبیهه بهتر مانند از مرگ یعنی یقینی است بحقیقت و مردمان با و چنانند که کسی که شاکی بود یعنی عمل
امان نمی کنند که مرگ را یقینی دانند راوی خبر گوید که عثمان مطعون را چون وفات رسید در انچه تجهیز کرد ام
گفتم رحمت خدای بر تو باد که گرده شدی رسول الله فرمود تو چه دانی که خدای با او چه خواهد کرد گفتم یا رسول
الله پس ما را چه باید گفت اما هو فقد جاء الیقین اما این را یقین با و امد یعنی مرگ والله انی لارجو له الخیر
بخدای که من برای او خیر و امید میدارم باز فرمود من مات علی خیر ومن مات علی شر فحملوا علیه فلا
هر انکه بر عمل خیر بمیرد برای او امید خیر دارید و هر که بر عمل بد بمیرد بر تو سید برو و نا امید شوید در خبرست که
این ایه امد رسول الله فرمود مرا نفرموده اند که مال جمع اورم و از جمله تاجران باشم مامور که تسبیح کن بحمد خدای

سورة النحل مكية در جمله ساجدات باش وهي مائة وعشرون آيات

سورة النحل مكي است مگر قوله تعالى وان عاقبتم فعاقبوا تا اخر آيه وصد بيست وهشت آيه است واز رسول الله
روايت است كه هر كه اين سورة بخواند حق سبحانه وتعالى او را حساب نكند بدان نعمت كه با او كرده باشد در دنيا و او را
مزد دهد و صيت نيكو كند بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي روزي دهنده رحمت كننده منعم باشد بر خلقان در دنيا و رحيم خاص است مر بندگان مؤمن را
در آخرت نه كافران را أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ
أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ امر فرمان خداي شتاب
مخواهيد از آن پاك و منزه است او و فراتر است از آنچه ايشان انباز مي آرند بزرگي فرو فرستاده شد مر
با جبرئيل از فرمان او بر آنكه خواهد از بندگان خويش كه بيم كنيد بدرستي كه امر شان اينست كه نيست هيچ خداي
مگر من پس بترسيد از من فرمان خداي آمد تعجيل منماييد شتاب مكنيد در آمدن فرمان و امر و او ابن
عباس گفت مراد با امر قيامت است سبب نزول آيه آن بود كه چون حق سبحانه وتعالى اين آيه اقتربت الساعة وانشق القمر
فرستاد كافران گفتند با يكديگر كه محمد ميگويد كه قيامت نزديك شد آنكه ميكنيد دست بداريد تا بنگريم كه چه خواهد بود
روزي چند بگذشت اثري ظاهر نشد باز بسر كار خود شدند چون روز چند بگذشت حق سبحانه وتعالى اين آيه اقترب للناس
حسابهم وهم في غفلة معرضون نازل فرمود ترسيدند روز چند منتظر بودند چون اثري نديدند
گفتند اي محمد از آنچه تو ميگوئي ما از آن چيزي نمي بينيم حق جل وعلا اين آيه فرستاد أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ فرمان
خداي آمد يعني خواهد آمدن وهر چه آمدني باشد لا محالت گويا كه آمده است بر اين لفظ ماضي ادا فرمود
وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ داوي چنين گويد كه چون اين آيه آمد رسول الله از جاي بجست
منتظر بود تا برسيد سر سوي آسمان بر كرد پنداشت كه در اين ساعت قيامت آشكارا گردد جبرئيل آمد و گفت
فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ بتعجيل منماييد اين امر را كه فتند از جمله قيامت بعثت رسول الله است گفته اند كه چون جبرئيل
بوحي رسول الله مي آمد فرشتگان سموات ميگفتند الله اكبر قامت الساعة يعني بدرستي كه قيامت برخاست
نزديك گرديد بعضي مفسران گفته اند مراد فرمان خداي است عذاب كردن كافران را بتيغ و اين جواب نضر ابن

الحارث است كه او گفت اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك الايه و او روز بدر كشته شد
سبحانه وتعالى منزه هست خداي و متعال از آنكه با او شريك او ند و تسبيح چهار معني آمده است بمعني تنزيه و تعبد مثل قوله سبحان
الذي اسرى و بمعني استثنا في قوله لولا تسبحون و بمعني نماز في قوله فلولا انه كان من المسبحين و بمعني نور چنانكه در حديث
است لولا سبحات وجهه اي نور وجهه ينزل الملائكة فرو فرستد فرشتگان را بروح يعني بوحي براي آنكه وحي دا روح خواندند كه
دلها با او زنده شود چنانكه تنها بجان زنده شود و روح رحمت است يعني برحمت ابو عبيده گفت يعني جبرئيل من امره از
او و فرمان او كه بترسانيد و بيم كنيد خلقان را بانكه هيچ خداي و آفريدگاري نيست الا من كه سزاي عبادت و پرستش ام از
بترسيد و مخالفت من منماييد پس بيان وحدانيت و كمال قدرت خويش كرد و فرمود خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ
خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ
إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ بيافريد آسمانها و زمين را بحق افراشته است از آنچه ايشان انباز ميگويند خلق
آفريد آدمي را از نطفه پس آنگه او خصومت نماينده روشن است والانعام و چهارپايان را آفريد از براي شما از آن
پشم و سودها و از آنجمله ميخوريد و گلهاي شما راست در آن زينتي آن هنگام كه باز مي بريد و آن هنگام كه بچراگاه
مي بريد و ثقل بر ميداريد بارهاي شما را تا شهري كه نتوانيد رسيدن بدان مگر برنج و سختي تن در رسيني كه پروردگار شما
مهربانست و رحمت كننده توضيح آنكه بيافريد آسمانها و زمين را بحق نه بباطل بغرض صحيح و حكمت درست است
متعاليست و برترست و دور از آنچه با او شريك مي آورند پس بيان آفرينش آدمي كرد و فرمود خلق الانسان بيافريد
آدمي كه از ميان پشت مرد و سينه زن حاصل ميشود آبي اندك و خوار و حقير او مي بايست كه آفريدگار
خود را بپرستيدي و با شريك نياوردي او خود با خداي و رسول خصمي هويدا و بيكاكشي آشكار است سبب نزول آيه گفته اند
مراد بانسان ابي بن خلف جمحي است كه او استخوان پوسيده نزديك رسول الله آورد و آن را بدست ماليد و بباد
داد و گفت تو مي فرمايي كه زنده خواهد شد حق سبحانه وتعالى اين آيه فرستاد اولم ير الانسان انا خلقناه من نطفة
فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ و اين آيه فرستاد در اين قصه وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ و چارپايان را بيافريد براي شما از شتر و گاو و گوسفند و بنا انفسكم از آنچه بان منفعت ميرسانيد از پشم

بلباسی که از موی و پشم ایشان می‌سازند و لحاف و نمد و جامه‌ها که زمستان شما را کرم دارد و از ایشان منافع لبن و کوشت
میخورید و منفعت میکیرید وَلَكُمْ فِيهَا و شما را در این چهارپایان زینتی و آرایشی هست در آن وقت که ایشان را شبانکاه
بخانه آورید و بامداد بچرا رها کنید و حین تسرحون یعنی شما را ابدیکران فراست و این چهارپایان بر میدارند رخت
و بنه و بار کران شما را تا بشهر دیکر و مقام دیکر و دید که اکر ایشان نباشند و شما خواهید که برید نتوانید رسید مکر
برنج و مشقت بسیار عکرمه کفت مراد بشهر مکه است که بر پشت چهارپایان نهاده است که از جایها میوه و بار و غله
انجا می‌آورند و تقدیم شبانکاه بر بامداد برای آن فرمود که ایشان در آن وقت آیند شکمهای ایشان پر باشد از علف
و پستانهای ایشان پر از شیر و در بامداد چنین نباشد پس فرمود بدرستی که خدای شما مهربان و بخشاینده است
از آنجا که همه را برای شما آفرید تا رنج از شما برداشته شود و منافع شما را باشد کفته‌اند که شتر چیزی نیست او باشد یعنی شما
نتوانید تحمل بار رساندن کران کردن إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ شما کردو وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ
وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ و اسبان و استران و خران تا سوار شوید
بر آن و زینتی و آفریند آنچه ندانید ایشان وَعَلَى اللَّهِ و بر خداست هویدا کردن راه و از آن هست کژی و اکر خواستی
راه نمودی شما را جمله اسبان و استران و خران از کوشان آفریدی برای شما که سوار شوید و زینتی شود مر شما را و از
این آیه بعضی فقها تمسک نموده‌اند بتحریم کوشت اسب و استر و خر کفته‌اند که خدای فرموده که اینها سواری اند و برای
سوار شدن اند پس ذکر اول فرمود خوردن انعام را این دلیل خطاب باشد و دلیل خطاب نزد محققان درست
نیست و نزد اصحاب ما کوشت اسب مکروه است و کوشت خر از اسب بکراهت است و کوشت استر از
هر دو مکروه‌تر است نزد شافعی کوشت اسب حلال است پس فرمود ویخلق ما لا تعلمون آنچه شما ندانید از حیوانات
و نباتات و جمادات بعضی مفسران کفته‌اند در بهشت که فِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا
خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ پس فرمود وَعَلَى اللَّهِ و بر خداست نمودن راه راست بلطف و بیان و آنچه مقدمات تکلیف اند
و انذار و تمکین و از آن جمله و نصب ادله و از راهها بعضی هست که از حق بکشته است و این بر سبیل مجاز است
از آنکه راه نکردد بلکه رونده بکردد از راه حق و راه دیکر اختیار کند که آن راه کج بود و مراد راه جهودان و ترسایان است
هر آنکه راه خود باشد و این دلیلست بر بطلان قول مجبره که ایشان کفتند راه ضلالت ز خدای است که اکر خواستی

کفتی

کفتی وَعَلَى اللَّهِ جائرها و بر خداست که کج آنها که کفتند ولو شاء و اکر خواستی خدای شما را جمله هدایت نمودی
و این مشیت بجبر است چنانکه فرمود وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا
مُؤْمِنِينَ یعنی ای محمد تو اکراه خواهی کرد مردمان را بر ایمان این کار تو نیست کار خداست اکر خواهد کند ولی نکند از آنکه
حکمت راه ندهد و کفت لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ
وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ و آن خدایست که فرو فرستاد از آسمان آبی شما را از آن آشامیدنی و از آنست درختی که چرانید
بنت هی رویاند شما را بدان کشت و زرع و درخت زیتون و خرمابان و انکورستان و از همه میوه بدرستی که در آن هر آینه
نشانیست مر قومی را که اندیشه نمایند او آن خدایست که فرو فرستاد از آسمان و مجاهد کفته یعنی
شما را از آن آب شرابست میخورید و می‌آشامید و از و درختانست یعنی رویش درختان شماست یعنی از آن درختان
میوه دارست و بعضی هیمه و بعضی علف چهارپایان و کفته‌اند مراد بشجر کیاهست پس کفت ینبت لکم که می‌رویاند برای
شما بآن باران کشت و درخت زیتون و انکور و از همه میوه که هست همه بآن آب رویاند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در این
کفته شد آیتی و نشانی هست بر کمال قدرت و حکمت آفریننده کار مر قومی را که تفکر و اندیشه کنند وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
وَالشَّمْسَ [margin: وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ] مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ مسخر نمود مر شما را شب و روز و خورشید و ماه و ستارکان مسخر کرده
بفرمان خویش بدرستی که در آن هر آینه نشانیست مر کسی را که دریابند و آنچه آفرید شما را در زمین مختلف الوانها
و اینکه بدرستی که در آن هر آینه نشانیست مر قومی را که پند کیرند آنکه همه مسخر بامر و فرمان اوست چنانکه مسخر
میکرداند و امر خود بر ایشان میراند بدرستی که در تسخیر این اجرام علویات و دلیلهاست عاقلان بنی آدم
بر عظمت و بزرکی آفریننده کار جهان و ما ذرأ لکم و همچنین مسخر نمود برای شما آنچه آفرید در زمین از حیوانات و نباتات
و جمادات که رنکهای هر یکی مختلف است و شکل هر یکی مباین هیچ یکی بدیکری مشابه نکرد بحقیقت در این
کیاهها و بوی این علامتی هست که هر که اندیشه نماید پند کیرد وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ
لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

واوآن خدائیست که مسخر کرد الله شمارا دریا تا میخورید ازان گوشت تازه و بیرون می آورید ازان زیوری در می پوشید او را و می بینی کشتیها را

شکافنده در او تا بجوئید از فضل او و تا بود که شما شکر کنید [بیان] تفصیل آنکه اوست آن خدائی که مسخر شما نمود دریا را تا نظر در آن

میکنید و میخورید از و گوشت تازه یعنی ماهی نه هر ماهی که در دریا بود حلال آن ماهی که او را فلس بود حلال باشد و آن دیگرها حرام

باشد و آن دیگر و کسخرچون و تا بیرون می آورید از دریا زیوری و آرایشی که در می پوشید و زینت خود میسازید یعنی مروارید

و مرجان و نوری و نوری مینی و در دریا کشتیها که آب دریا می شکافند و می روند و لتبتغوا و برای آن دیگر تا بجوئید تجارت و بازرگانی

کردن در دریا از فضل خیر که روزی و منافع دنیاست و تا باشد که شکر نعمتهای او کنید و بعبدان او دیگر را نپرستید و القی فی الارض

رواسی ان تمید بکم وانهارا وسبلا لعلکم تهتدون وعلامات وبالنجم هم یهتدون افمن یخلق کمن لا یخلق افلا تذکرون

وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الله لغفور رحیم واندا خت در زمین کوههای بیخ او تا نگه داشته شود و جنبها

تا بود که راه یابید و علامات و نشانها و علامتها بستارگان ایشان راه می روند آفمن نا آیا آنکه آفریننده چون آن کسی

است که نتواند آفریدا اندیشه نمی کنید وان و اگر خواهید که بشمرید نعمت خدا را نتوانید شمردن از ابد بدرستی که خدا را

هر اینه آمرزنده رحمت کننده است [بیان] از جمله نعمتها که بر شماست آنست که آفرید در زمین کوههای بیخ اور دنا

تا زمین را چون میخی باشد که زمین مضطرب نگردد و نجنبد چنانکه کشتی بر سر آب و فرشتگان گفتند با خدایا کسی را

بجا آرام نتواند کرد بتی خدای عز سبحانه و تعالی در شب کوهها را آفرید و میخ زمین کرد و فرشتگان دانستند که خدای کوهها را

از چه آفرید و انهارا و آفرید جویهای آب و بیافرید کوه راهها در زمین تا باشد که شما راه یابید بمصالح خویش و بجهت

خواهید توانید رفتن و علامات و بیافرید و بکرد علامتها و نشانها از کوهها و منوان تا بان راه شناسد و بستارگان

راه می یابید در روز بعلامت روز و شب بستارگان سدی گفت مراد بنجم ثریاست و بنات النعش و فرقدان

که مردم بان راه برند و معرفت قبله بان است قتاده گفت ستارگان را آفرید برای زینت آسمان و رجوم شیاطین و علامات

تا که باو راه برند از جعفر بن محمد الصادق روایت است که فرموده علامات ما اهل البیتیم و نجم رسول الله است افمن یخلق

استفهامست بر سبیل توبیخ و ملامت کسانی را که دون خدای پرستند فرمود آنکه این همه چیزها آفرید و این

منافع بخلقان رسانید چون کسی باشد که این هیچ نتواند کرد و نتواند آفرید ای اندیشه نمی نمایید در این نعمتها

و در اخدای و نهایتی نیست اگر خواهید بشمرید و دو حد او دید نتوانید و از تمام شکر آن نتوانید بجا آورید ان الله

کمن لا یخلق

ص

بتحقیق خدای آمرزنده مهربانست در تقصیر شما که در ادای شکر مواخذه نکند و نعمت خود را از شما منقطع نکرد والله

یعلم ما تسرون وما تعلنون والذین یدعون من دون الله لا یخلقون شیئا وهم یخلقون اموات و خدا

داند آنچه شما پنهان می نمایید والذین آنان که میخوانند بجز خدا نیافرینند چیزی را و ایشان را آفریدند [بیان] حق سبحانه

میداند آنچه پنهان می نمایید و آنچه آشکارا می نمایید و آنکه شما ایشان را میخوانید یعنی می پرستید بجز خدای و شما میدانید آنکه

خصایص الهیت در ایشان موجود نیست نتوانند که چیزی را آفرینند چگونه آفرینند که ایشان خود مخلوق و آفریده شده

اند اموات غیر احیاء وما یشعرون ایان یبعثون الهکم اله واحد فالذین لا یؤمنون بالاخرة

قلوبهم منکرة وهم مستکبرون لا جرم ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون انه لا یحب المستکبرین مردگان

نه زندگان و نمی دانند که کی برانگیخته شوند ایشان الهکم خدای شما یکی خداست پس آنها که نمی گروند بآخرت دلهای

در انکاری اند و گردن کشی می کنند لاجرم حقا که خدای میداند آنچه ایشان پنهان میدارند و آنچه ایشان آشکارا میکنند

بدرستی که او دوست ندارد گردن کشان را [بیان] توضیح این معبودان که شما می پرستید مردگانند نه زندگان نه حیوة دارند

و نه قدرت و علم ندارند و ندانند که کی ایشان را انگیزانند و اگر خدای بودند زنده و قادر و عالم بودندی چون نیستند خدای

و معبود را سزاوار نباشند الهکم خدای شما خدائیست که یکیست بخلاف ترسایان و گبران و بت پرستان و اصحاب

گویند آنکه مؤمنند و معترف بدین مقر و معترفند بر آنکه مر خدای را زنی نیست یعنی بهشت و دوزخ ایمان ندارند و

ایشان را منکرانست برای آنکه تقلید کنند ما فنا و انکار بدل نمودند محل فعل و التفاتی انکار است از و صادر میشود

متکبران و گردنکشانند که دین را قبول نمیکنند و سر بحق فرو نمی آورند لاجرم حقست و سزاوار آنکه خدا میداند آنچه

پنهان میکنند و آنچه آشکارا می نمایند بجزا دهد ایشان را بر حسب اعمال ایشان داند و او دوست ندارد متکبران را و از

انجا فرموده است الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما ادخلته ناری و اذا قیل

لهم ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیامة ومن اوزار الذین

یضلونهم بغیر علم الا ساء ما یزرون وچون گویند ایشان را که چه چیز فرو فرستاد پروردگار شما گفتند افسانها

اولینان لیحملوا تا بر دارند بارهای گناه خود را تمام روز قیامت و از بارهای آنها که گمراه میکنند ایشان را بی دانشی بدان ای

بدرستی که بد است آنچه ایشان بر میدارند [بیان] عیان و چون گویند کافران را چون وحی شنیدند و قرآن استماع نمودند

یعلم

شما چه چیز فرستاده است گویند افسانه‌های پیشینگان و حکایات گذشتگان و این برای آن گویند که قرآن بعضی قصص اوایل است
و در وی نوعی معجزات بیرون از مصلحت و لطف که در وست چون ایشان تا حول رسول الله عالم بودند چه نشود تمامی او
در میان ایشان بوده‌اند که نزد کسی نرفت و قصه و نوشته نخواند و ننوشت و آنچه در کتب ایشان بود از قرآن بر ایشان
میخواند و ایشان میشنیدند و بدانی و طعن میکنند که افسانه پیشینگانست آنچه خدای محمد فرستاده است لیحملوا اوزارهم
تا بردارند گناهان خود را تمام یعنی این کردن و گفتن برای آنست تا مر و ما زاد ضلالت ایشان زند معنی که بردارید گناهان خود را
تمام روز قیامت و بعضی از گناهای کسانی که ایشان را گمراه میکنند بنادانی و از اینجا برای آن بعض گفت و در اول
جمله که اینجا بر داعیان بر باضلال بیشتر از وبال دعوه باشد و وبال فعل بر او اعلان باشد سر اهل ضلال اوزار مراد
ایشانست و مثل این در معنی قول رسول الله است من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی
یوم القیمة من غیر ان ینقص من وزره شیء هر که سنتی بد بگذارد وزر و وبال آن بر او باشد و وزر و وبال آن
که عمل کند تا روز قیامت الا ساء ما یزرون ای بدانید که بد چیزی است که بار میکشند ایشان و میدانند
از بد اشتی گناهان ایشان بواسطه اضلال قد مکر الذین من قبلهم فاتی الله بنیانهم من القواعد فخر علیهم
السقف من فوقهم واتیهم العذاب من حیث لا یشعرون ثم یوم القیمة یخزیهم و یقول این شرکائی
الذین کنتم تشاقون فیهم قال الذین اوتوا العلم ان الخزی الیوم والسوء علی الکافرین بدرستی که ساختند
اینها که از پیش ایشان بودند پس خراب کرد بناهای ایشان را از بنیادها پس فتاد بر ایشان سقف از بالا چنانکه
وامر بر ایشان از آنجا که ندانستند و پس روز قیامت خوار کند خدا ایشان را و میگوید کجا شدند انبازان که ساختند
که دیده حق ایشان گفتند آنها که علم داده شده‌اند بدرستی که خواری امروز و بدی بر کافران باشد بدرستی که آن
کافران مکر کردند که پیش ازین بودند پیغمبران که خدای بر ایشان فرستاد یعنی امر و فرمان او بناهای ایشان آمد
از جهت بنیاد و قاعده آن یعنی بنیاد و قاعده آن بنیاد و دیوار خراب کرد تا سقف و آسمان خانه بر ایشان افتاد
و عذاب خدای بر ایشان آمد از آنجا که ندانستند و گمان نبرده اند و فایده من فوقهم آنست که سقف بیفتاد و ایشان
در زیر آن بودند چه متوقع بود که سقف فرود آید و کسی در زیر آن نباشد و این چنانست که یکی گوید خرب علیه داره
و اگر چه او در زیر آن نباشد معنی این آن باشد که علی و شاید که علی بمعنی لام باشد چنانکه فرمود یخرون للاذقان

بخر

تخجد امر آن معنی این بود فخر علیهم السقف شاید که برای تاکید باشد و زیاده بیان چنانکه فرمود و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور
و دل خود در سینه باشد ثم یوم القیمة یخزیهم این عذاب ایشان را در دنیا بود پس چون روز قیامت باشد ایشان را رسوا گرداند و
ذلیل کرداند و فرماید بر سبیل توبیخ و تقریع کجا شدند آنانکه شما در حق ایشان با رسولان و مؤمنان خلاف میکردید و عداوت
میکردید تا این عذاب از شما رفع کنند و این محنت از شما باز دارند قال الذین گویند و جواب گویند آنانی که ایشان را علم
داده‌اند از انبیا و ائمه و مؤمنان که امروز رسوایی و عذاب و نکال و عقاب بر کافران و منکران حشر و نشر و ثواب
و عقاب خواهد بود پس صفت کافران بر فرمود الذین تتوفیهم الملائکة ظالمی انفسهم فالقوا السلم ما
کنا نعمل من سوء بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون فادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فلبئس مثوی
المتکبرین وقیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا خیرا للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة آنانکه جان بستانند ایشان را فرشتگان با کافران گویند
ایشان را اسلام بیاورید شما در رو بید بهشت بدانچه شما کردید فادخلوا پس بروید در درهای دوزخ جاوید بدید از جاوید
بد است جایگاه متکبران و توضیح آن کافران که فرشتگان جان ایشان بردارند و ایشان ظالمان نفس خود
کرده کذا رند مرت ... و ذلیل و خوار شوند و با مرت حیله و چاره ندارند جز آنکه چون ایشان را مواخذه و مطالبه
برکردارید ایشان گویند ما هیچ بدی نکردیم و کافر نبوده ایم در دنیا و بدی دادن نکرده ایم که خدا داند است بآنچه شما
کرده اید و گفته اید و خود هر شما را بآنچه کرده اید فادخلوا پس خطاب فرماید که داخل کردید در درهای دوزخ و در
دوزخ خالد و همیشه و جاودان باشید که بد جایی است دوزخ جباران و متکبران را وقیل للذین اتقوا ماذا انزل
ربکم قالوا خیرا للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة ولدار الآخرة خیر ولنعم دار المتقین جنات
عدن یدخلونها تجری من تحتها الانهار لهم فیها ما یشاؤن کذلک یجزی الله المتقین الذین
تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون و گویند مر آنها را که
پرهیزیدند چه چیز فرو فرستاد پروردگار شما مر آنها را که نیکویی کردند درین دنیا نیکویی و هر آینه سرای آخرت
بهتر و هر آینه نیکست سرای پرهیزکاران جنات بهشت که روند در بستانها اقامت در روند در زیر جایگاه آن
جویها روان مر ایشان را بود آنچه خواهند همچنین پاداشت دهد خدای پرهیزکاران را آنانکه جان بستانند ایشان را فرشتگان
پاکان گویند ایشان را اسلام باد بر شما داخل کردید در بهشت بدانچه شما کردید چون حکایت کافران فرمود حکایت

وذكر مؤمنان ميفرمايد چون پرسند مؤمنانرا و پرهيزكارانرا كه چه چيز فرستاده است خداي شما جواب كويند خير و نيكوي
فرستاده است كه نفع دين و دنياست پس فرمود لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا كسانرا كه در دين دنيا احسان كردند احسانرا در آخرة احسان
و نيكوي باشد و در دنيا اما نيكوي سراي آخرة بهتر چون دايم و باقي باشد و نيكو سرايي است متقيانرا و پرهيزكارانرا بهشتها
و مقامهاي و سرايهاي دايم كه در آنجا روند و جاويد باشند بوستانها كه در زير درختان آن جويهاي آب روان باشد و ايشانرا باشد
آنجا آنچه كه ايشان خواهند كَذَلِكَ همچنين جزا دهد و پاداش دهد خداي پرهيزكارانرا پس صفت پرهيزكاران
آنانكه فرشتكان جان ايشان بردارند و ايشان خوش دل و راضي باشند و پاك از كفر و معاصي فرشتكان ايشانرا كويند
سَلَامٌ عَلَيْكُمُ سلام بر شما باد محمد بن المنذر كفت چون جان مؤمن بحنجره او رسد فرشته بيايد و كويد السلام عليك
يا ولي الله سلام بر تو باد اي دوست خداي سلامت مي رساند خداي ادْخُلُوا الْجَنَّةَ اي بندكان خدا در بهشت رو
بان كردار كه شما كرديد جزاي كردار شماست هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ
فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ
حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ يا چشم ميدارند مكر آنكه آيد بديشان فرشتكان يا آيد فرمان پروردكار تو همچنين
كردند آنها كه پيش ايشان بودند و ظلم نكرد ايشانرا خداي ولي ايشان بر تنهاي خويش ظلم كردند فَأَصَابَهُمْ پس برسيد بديشان
آنچه كردند و رسيد بديشان بديها بدان استهزا كردند يعني هيچ چشم ميدارند و منكر نكافران آنراكه فرشتكان
بديشان آيد براي قبض ارواح يا براي عذاب ايشان يا بر حسب آنچه اقتراح نمودند كفتند لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ
مِنَ الصَّادِقِينَ ايشان منتظر اين اند يا منتظر آنكه فرمان خداي بيايد بهلاك ايشان كفته اند كه مراد بامر قيامت
چنانكه در أَتَى أَمْرُ اللَّهِ كفته شد كَذَلِكَ مانند اينكه ايشان بكنند منزلت و كفر كردند ايشان كه از پيش ايشان بودند خدا
ايشانرا هلاك نمود و بديشان ظلم كرد بترك نظر و تفكر و كفران نعمت و اختيار كفر و ضلالت بر ايمان و هدايت
فَأَصَابَهُمْ پس بايشان رسيد بديهاي آنچه كردند از معاصي و فرود آمد بايشان جزاي عقاب آنچه استهزا كردند
وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ
كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا
اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ

فانظ

فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ و كفتند اينها ايشانرا داشتند اكر خواهد خدا پرستيم ما از جز او هيچ چيز ما و پدران ما
نكنيم ما از جز او هيچ چيزي همچنين چيزي نمودند آنها كه از پيش ايشان بودند پس راه هست بر رسولان مكر رسانيدن روشن و لقد
و بدرستي كه برانگيختيم در ميان هر كروهي رسولي كه بپرستيد خداي را و دور شويد از ايشان پس از ايشان هست آنكه واجب بود كمراهي
پس برويد در زمين در زمين پس بنكريد كه چگونه بود عاقبت دروغ زنان آنكه خود سبحانه و تعالى حكايت مي فرمايد از مشركان كفتار
بي راه ايشان مي فرمايد كه مشركان كفتند پرستيدن ما و شرك ما بمشيت خدايست اكر خداي خواستي ما بدون او
هيچ چيز را حرام نكرديم از بحيره و سائبه و وصيله و حام خود حلال و علا فرمود و از همچنين كردند آنانكه از پيش ايشان
بودند پيغمبران آنچه بود از كذاردن پيغام بكردند بديشان خبر رسانيدند هويدا كار ديكر نيست وَلَقَدْ بدرستي كه
فرستاديم در هر امتي و كروهي پيغمبري از ايشان كه او را شناختند و دانستند و ايشانرا فرموديم كه بكوييد امتان خود را
كه خداي پرستيد و هر آنچه بجز خداي باشد از آن بپرهيزيد بعضي زان امتان آنان بودند كه خداي ايشانرا هدايت
داد با الطاف و تمكين و مقربات و مصروفات ايمان تا ايمان آوردند و اختيار طاعت كردند و مستحق ثواب شدند و بعضي
بودند كه بر كفر اصرار كردند تا عذاب بديشان واجب شد بسبب ضلالت و كمراهي ايشان پس اي حاضران عهد رسول
برويد در زمين و بنكريد و ببينيد تا عاقبت سرانجام آنانكه پيغمبران را تكذيب كردند چگونه بود هلاك ايشان چكونه آمد إِنْ
تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي
يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ
فَيَكُونُ اكر حريص اي محمد تو بر ايمان آوردن ايشان پس بدرستي كه خداي نمي نمايد راه آنراكه كمراه شده و نبود مرايشانرا
هيچ ياري كننده وَأَقْسَمُوا و سوكند خوردند بخداي آنچه سوكند آن كه برانكيزد خداي آنكه بميرد آري وعده خداي بر وي
خواست ولي بيشترين مردمان نميدانند لِيُبَيِّنَ تا روشن شود ايشانرا آنچه خلاف كردند در آن و تا بدانند آنها كه كافر
شدند بدرستي كه ايشان اند دروغ كويان بدرستي كه كفتار ما چيزيرا كه خواهيم ما آنرا كه كوييم باش پس باشد
حق سبحانه و تعالى ذكر حرص رسول الله فرموده اند و ذكر عناد قريش فرمود اي محمد اكر چه تو حريصي بايمان آوردن
و دين و هدايت ايشان و تو بحقيقت بدان كه خداي نكند آنانكه خذلان كرد يعني از الطاف كه مؤمنان نمود كما

تما بدانجا که الله ایشانرا لطف نا شد بجود راه نماید تا از ضلالات و گمراهی باشند و ایشانرا هیچ یاری و ناصری باشد که
خدای از ایشان دفع کند پس فرمود وَاَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ در سبب نزول این آیه ابو العالیه گفته که مردی مسلمان از ابو مشرکی
دینی به ولد بکر گفتگو نمودند مسلمان گفت بآن خدای که خلقانرا پس از مرگ زنده گرداند که چنین و چنین کنم مشرک چون
سخن بشنید گفت تو امید داری که پس از مرگ زنده خواهند شد و سوگند مغلظ خورد که هیچ مرده زنده نخواهد شد
خدای عز و جل این آیه فرستاد و فرمود که سوگند خوردند بخدای غایت سوگند ایشان که خدای برنه انگیزد و زنده نگرداند
کسی را که بمیرد حق تعالی بر ایشان رد نمود و فرمود بلی آری برانگیزد و زنده کند خدا برین وعده کرده است وعده درست و راست
که آن مقتضی حکمت است و ما کردن بان وعده ولی بیشترین مردمان نمی دانند که آن وعده واجبست بر خدای لِیُبَیِّنَ
لَهُمْ خدای عز و جل مردگانرا زنده نماید تا بیان کند و پیدا گرداند برای ایشان آنچه در آن خلاف می نمایند و تا کافران
بدانند آنچه گفتند که خدای مرده را زنده نکند دروغ گفتند اِنَّمَا ما چون خواهیم ایجاد چیزی کنیم از زنده کردن مردگان
و غیر آن بر ما دشوار نباشد و بطریق مثل و تشبیه مثل آن نباشد که گوییم کُنْ یعنی بشو آنچیز باشد و بشود و ممتنع
نگردد وجود آن چیز نزد بیت ارادت ما چون وجود مامور مطیع است نزدیک آنکه فرمان دهد فرمان بر بنده مطیع را فرماید
تولی و امری نیست بحقیقت بلکه این بر سبیل مجاز و تشبیه است و این جوابست کسی را که گوید اینکه بیرون باشد یا
مقدور را در حال عدم گوید یا در حال وجود اگر در حال وجود گوید موجود را گفتن که باش وجهی ندارد و اگر
معدوم باشد خطاب حکیم بمعدوم نیکو نباشد وَالَّذِیْنَ هَاجَرُوْا فِی اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوْا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً
وَلَاَجْرُ الْاٰخِرَةِ اَکْبَرُ لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ الَّذِیْنَ صَبَرُوْا وَعَلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُوْنَ آنانکه هجرت کردند در راه خدا از پس
آنچه ظلم کرده بودند هر آینه جای دهیم ایشانرا در دنیا نیکویی و هر آینه مزد آخرت بزرگتر اگر ایشان بدانستندی الذین
آنانکه صبر کردند بر بوده کافران خویش و توکل کردند — آنانکه از مکه بمدینه هجرت کردند در راه خدای و هجرت مفارقت
و در شرع رفتن است از مکه بمدینه و از این است که رسول الله فرمود لا هجرة بعد الفتح و آنانکه هجرت کردند پس از آنکه بر ایشان
ظلم کردند بلال بود و صهیب و عمار و ابو جندل ابن سهیل که جمعی از مشرکان مکه ایذا کشتند و بمدینه آمدند خدای تعالی
فرمود ما ایشانرا جای دهیم جای دادن نیکو در دنیا و هر آینه آن مزدی که مهاجرانراست در آخرت بزرگتر و نیکوتر است اگر
دانستندی آن در هجرت جد و جهد کردندی تا دنیا و آخرت جمع کردندی پس صفت ایشان نمود و فرمود آنانکه صبر کردند بر عذاب

کافران

کافران و مفارقت با اهل و وطن و بخدای خود توکل نمودند درجات و درستکاری نزد سلطان وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ
اِلَّا رِجَالًا نُوْحِیْ اِلَیْهِمْ فَسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ بِالْبَیِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَاَنْزَلْنَا اِلَیْكَ الذِّکْرَ
لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ اِلَیْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُوْنَ و نفرستادیم ما از پیش تو مگر مردمان که وحی کرده بدیشان
پس بپرسید از اهل ذکر اگر نمیدانید بالبینات بمعجزها و کتابها که فرستاده ایم ما بتو چیزی نا روشن شود
دانی آنچه فرو فرستاده شده بدیشان تا بود که ایشان اندیشه کنند سبب نزول این آن بود که مشرکان گفتند حق
از آن بزرگتر است که رسول وی باشد و اگر رسول بما فرستد البته فرشته بفرستد حق سبحانه و تعالی
این فرستاد و فرمود ما از پیش تو نفرستادیم پیغمبران مگر مردان که وحی بایشان فرستاده می شد یعنی هر پیغمبر
که فرستادیم از جنس بشر بود و من فرستادیم اگر نمیدانید اهل ذکر اهل علم است باخبار امتان گذشته و از حضرت
باقر علیه السلام روایتست که اهل ذکر ماییم از ما بپرسید اگر ندانید بالبینات یعنی ما نفرستادیم پیش از تو الا
مردانی را برسالت و پیغمبری با معجزها روشن و کتابها تا بیان کنند برای مردمان مصالح و مفاسد ایشان و فرستادیم
بتو قرآن تا بیان کنی برای مردمان آنچه فرو فرستاده اند بایشان از اوامر و نواهی که در قرآنست و تا باشد که اندیشه
نمایند و بدانند اَفَاَمِنَ الَّذِیْنَ مَکَرُوا السَّیِّئَاتِ اَنْ یَخْسِفَ اللّٰهُ بِهِمُ الْاَرْضَ اَوْ یَاْتِیَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَیْثُ
لَا یَشْعُرُوْنَ اَوْ یَاْخُذَهُمْ فِیْ تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِیْنَ اَوْ یَاْخُذَهُمْ عَلٰی تَخَوُّفٍ فَاِنَّ رَبَّکُمْ لَرَءُوْفٌ
رَحِیْمٌ ای ایمن شدند آنانکه ساختند بدیها را که فرو برد خدا ایشانرا بزمین یا آید بدیشان عذاب از جایی که ایشان
ندانند اَوْ یَاْخُذَهُمْ تا بگیرد ایشانرا در گردیدن ایشان پس نباشند ایشان عاجز کنندگان خدایرا اَوْ یَاْ
خُذَهُمْ تا بگیرد ایشانرا بر ترس پس بدرستی که پروردگار شما هر آینه مهربانست و رحمت کننده آیا ایمن
شدند آنانکه بدی کردند و بدیهای اندیشیدند در حق رسول الله و مومنان و ایشان کافران مکه بودند
ایمن شدند از خسف بزمین فرو بردن چنانکه قارون را بزمین فرو برد و تا عذاب بایشان آید از جایی که ایشان ندانند
و از و خبر ندارند یا ایمن شدند از آنکه بگیرد ایشانرا در رفت و آمد ایشان در راهها و سفرها
شب و روز و ایشان خدایرا عاجز نتوانند کرد و بوسیلت نتوانند که فوت یابند یعنی نرسد ایشانرا که بگیرد ایشانرا کم
خدای بر خوف و ترس چنانکه گروهی را بعذاب بگیرد و گروهی را رها کند تا بترسند از عذاب و هلاک شدگان و گویند مبادا

شوان بما رسید و گفتند مراد بتخوف تنقص است یعنی ناقص میکرداند چیزی بعذاب چیزی در نفس و مال
تا همه هلاک شوند پس فرمود خدای شما امرزنده و مهربان است بعقاب تعجیل نکند مهلت دهد تا باشد و انابت نمایند
و براه حق باز ایند اولم یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤا ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم
داخرون ولله یسجد ما فی السموات وما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون یخافون
ربهم من فوقهم ویفعلون ما یؤمرون ای نکردند و ننگریستند بانچه افرید خدا از چیزی میگردند سایهای ان از راست
سجود کنندکان مر خدا را و ایشان خوارانند ولله و مر خدا را سجود کنند در اسمان و انچه در زمین است از جنبندگان و
فرشتگان و ایشان کردن کشی نمی نمایند یخافون می ترسند از پروردگار خود که از بالای وی کنند انچه میفرمایند ایشان را
بیان ای نکردند و ننگرستند انچه خدای بیافرید از چیزی که او سایه میندازد و میگردد از جانب راست و از جانب
افتاب در اید سایه چیزها از دست راست قبل از زوال افتاب باشد سایه انچیزها بجانب چپ قبل اهند و
مراد بیمین جمع است از شمایل والشمائل گفت سجدا لله سجده کنند خدا را و خواری و فروتنی نمایند بر زمین
و خاک خواری افتاده میل سایه را بر سبیل تشبیه سایه سجده است ولله یسجد و خدا را سجده کنند انچه در اسمان
و انچه در زمین است از هر جنبنده و حیوانات هست و فرشتگان سجده می نمایند و تخصیص ایشان و بعد ذکر
انکه وی که عابدترین خلقان ایشانند و شاید که مراد فرشتگان زمین باشند و سجود مکلفان طاعت و عبادت ایشان
و سجده غیر مکلفان اراده انقیاد ایشان است اراده خدای را و عدم امتناع ایشان وهم ای فرشتگان کردن
کشی نکنند و سر از فرمان خدای بیرون نبرند و از خدای خود بترسند و انچه ایشان را فرمایند بجای اورند و نافرمانی ننمایند
وقال الله لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد فایای فارهبون وله ما فی السموات والارض
وله الدین واصبا افغیر الله تتقون وما بکم من نعمة فمن الله ثم اذا مسکم الضر فالیه تجئرون
ثم اذا کشف الضر عنکم اذا فریق منکم بربهم یشرکون لیکفروا بما اتیناهم فتمتعوا فسوف
تعلمون و فرمود خدا که فرا مگیرید دو خدا و بدرستی که او خدای یگانه است پس از من بترسید وله و او راست
در اسمان و زمین و او راست دین راست ای جز خدای میترسید وما بکم و انچه شما راست از نعمت پس از خدای است
چون برسد شما را زیانی زاری کنید ثم چون بردارد از شما زیان انگاه گروهی از شما پروردگار خویش انباز قرار دهند

باشند

باشند لیکفروا تا کافر شوند بانچه بدادیم ما ایشان را پس برخورداری پس زود بدانند ایشان حق تعالی
بندگان خود را بتوحید فرمود و از شرک نهی نمود و فرمود لا تتخذوا انکه خدا را دو نگیرید که خدا دو باشد یکی
اثنین برای تاکید فرمود که اگر نفرمودی گمان افتادی که اثبات الهیت کرده است نه اثبات وحدانیت پس الهیت
بر یکی قصر کرده فرمود انما هو اله واحد بحقیقت که خدای یکیست و دو نیست فایای پس فرمود از
من بترسید بعد از غیر وله ما و او راست هر چه در اسمانها است و زمین و دین و اسلام و شریعت است او را
دایم و دین که جزا دهی او راست لازم و واجب بعضی گفتند که دین طاعت است یعنی و او را سزد که بطاعت او را دارند
و از و ترسند ای شما از غیر او ترسید که هر چه شما راست از نعمت است و ان نعمت از خدا است که منعم بحقیقت او
و نعمت همه منعمان از نعمت او است از احوال انعام که حیوة و قدرت و شهوة و تفرقه و کمال عقل است ثم اذا پس که شفقی
و مضرتی بشما رسید با و گریزید و او را طلبید بزاری پس انگاه الله رنج و بلا را باز برسر کفر روند پس فرمود لیکفروا
تا کافر گردید بران نعمت که بشما دادیم پس تمتعوا برخورداری کنید اندک زود بود که بدانند که عاقبت کار انها چه خواهد بود
ویجعلون لله البنات سبحانه ولهم ما یشتهون واذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا
وهو کظیم و میکنند انچه نمی دانند ایشان بهره از انچه روزی دادیم ما ایشان را انچه سوگند یاد برسید از انچه
بر ایشان باشید ویجعلوا و میکنند مر خدا را دختران پاک و منزه است خدای از زن و فرزند و ایشان را باشد
ایشان ارزو کنند و اذا و چون بشارت دهند یکی را از ایشان را بدختر گردد روی او سیاه و او خشم فرو خورنده بود وهو
وانچه ما داده ایم کافران را و روزی کرده و نعمت میدهند و حظی و نصیبی میکنند مر ان چیز را که نمی دانند ایشان یعنی
ان بتان را زنان چه در ایشان چیزی و شری و نفعی و ضرری نیست پس قسم یاد کرده فرمود بخدای که از شما پرسیده
از انچه شما افترا میکنید و ان چنان بود که ایشان بتان را نصیبی کردند از شتر و گاو و گوسفند و زرع خود میگفتند که این
فرموده است خدای حق سبحانه و تعالی و ایشان رد فرموده که ما جعل الله من بحیرة الایة بر خبر داد از ان محال که مشرکان گفتند و
به که ایشان کردند فرمود ویجعلون لله البنات مر خدا را دختران پدید کردند و گفتند که فرشتگان دختران خدا اند
سبحانه پاک است خدای و منزه و دور از انچه ایشان گفتند که خدا را دختران اند پس برسبیل تعجب فرمود خدا را دختر
باشد و ایشان را انچه ارزو نمایند از پسران واذا بشر و چون یکی را از ایشان بشارة دهند بدختر که زاده باشد روی

ویجعلون لما لا یعلمون
نصیبا مما رزقناهم
تالله لتسألن عما کنتم
تفترون

ازان غم سیاه گردد و از بار غم و دل تنگ گردد چنانکه دم نتوانند زد و نفس نتوانند آورد يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ
مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ
السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ پنهان گردد از قوم از بدی آنچه بشارت بوی داده شده ای آنکه دارد
او را بخواری یا پنهان کند او را در خاک بدان ای محمد بد است آنچه ایشان حکم میکنند للذین مر ایشان را که نمیگروند با
ماننده بدی بود و مر خدای راست مثل فرشته و اوست غالب محکم کار آنکه پنهان میشود از مردم از بدی آن بشارت
که او را داده باشند از آمدن دختر و اندیشه کند در کار دختر تا با او چه کند و در کار او کلام کند أيمسكه على هون او را
نگاه دارد با مذلت و خواری یا در زیر خاک پنهان کند و زنده در گور کند ای بدحکمی که ایشان کنند که دختر بخدای حواله
کنند و خبر نبود و چون ایشان را دختری آید زنده در گور میکنند و این در جاهلیت بود چون اسلام آمد خدای
و تعالی درین معنی آیات فرستاد و نهی نمود و رسول الله ... فرمود و فرزدق ... نام او صعصعه ...
خبر یافتی که کسی را دختری آمده است چند شتر ببدیه فرستادی تا دختر را در گور نکنند زنده ... للذین
لا يؤمنون آنانی که مر سرای باز پسین ایمان ندارند مثل بد است یعنی صفت بد است و آن حاجت است فرزند ...
اگر فرزند نر است ماده نباشد و اگر ماده باشد ... از ترس درویشی و آنکه کفو باشد ... که رسول الله
فرموده است إن أكبر الكبائر أن تجعل لله ندا وهو خلقك ثم تقتل ولدك خشية أن يأكل معك ثم أن تزني
بحليلة جارك یعنی بزرگترین گناهان کبیره آنست که خدای را همتا پدید کنی و او آفریدگار تو است ...
چگونه توان گفت که همتای هست و دیگر آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو نان خورد ...
خود زنا کنی بزرگترین گناهان اینست ... ولله المثل الأعلى خدای راست صفت عالی ...
الهیت است و استغنا از زن و فرزند و او خدای است عزیز ... محکم کار وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم
مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَابَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً
وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ
لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُم مُّفْرَطُونَ اگر بگیرد خدای مردمان را بسبب ظلم ایشان نگذارد بر روی زمین هیچ جنبنده و لیکن
تاخیر میکند ایشان را تا اجل نام نهاده پس چون آید اجل ایشان باز پس نایستند ساعتی و نه فرا پیش ایستند و یجعلون

ویکنند

و میکنند مر خدای را آنچه کاره میدارند و صفت میکنند زبانهای خویش را بدروغ که ایشان را بود بهشت حقا که ایشان را
بود آتش دوزخ و بدرستی که ایشان شتابندگان باشند اگر بسبب ظلم و معصیت گیرد ... بر روی زمین هیچ
... اگر ... هیچ رونده و جنبنده نگذاشتی و جمله را هلاک شدی بظلم ظالمان و معصیت
عاصیان ولیکن بکرم و فضل خود مهلت و تاخیر میدهد تا بوقت نام زده و آن منتهای اعمال و آجال ایشان باشد چون
وقت آید هیچ تاخیر نبود و یک ساعت هیچ باز پس نیارد و یجعلون و میکنند خدای را آنچه کاره میدارند
دختران یعنی آنچه خود نمی پسندند بخدای میپسندند و با او حوالت مینمایند و تصف و صفت دروغ میکنند
ایشان یعنی دروغ میگویند و این آنست که گفتند که اگر آنچه محمد ص میگوید راست است ما را بهشت باشد و گفته
که مر او را بنت که ایشان گفتند که ما بهتر از آنیم که خدای را دختران چون ایشان با خود تقریر نمودند که بهشت ما را
خدای فرمود حقا که آتش دوزخ ایشان راست و ایشان شتابندگان بدوزخ روند گفته اند که مقدمون الى النار
فرا پیش دارند و از همه بدوزخ برند تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ
وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى
وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَاللَّهُ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ بخدا سوگند بدرستی که ما فرستادیم ما بگروهان از پیش تو پس بیاراست ایشان را
شیطان عملهای ایشان پس او دوست ایشان است امروز و ایشان را بود عذابی دردناک و ما فرستادیم ما بتو
کتاب را مگر تا روشن کنی ایشان را آنچه ایشان در آن خلاف کرده اند و راه نمودنی و رحمتی مر قومی را که بگروند و الله و خدای فرو فرستاد
آب از آسمان پس زنده گردانید بدان زمین را پس از مردن آن بدرستی که ... رسول الله ...
مر قومی را که بشنوند بخدای که ما فرستادیم پیغمبران را پیش از تو ... چنانکه ترا فرستادیم ... شیطان
کردار ایشان را آراسته کرد ... اصرار کردند ... امروز شیطان ولی ...
است و با ایشان ... مراد مشرکان ...
در دنیا ... وما أنزلنا ... بتو کتاب را یعنی قرآن ... روشن گردانی ایشان را
آنچه در وی خلاف کردند ... حلال و حرام ... و الله

فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی آب باران و زنده گردانید با او زمین را پس از آنکه مرده بود بدرستی که درین فعل که بیان کرده
شد آیاتی و دلایلی هست گروهی را که بشنوند و در وی اندیشه نمایند وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا
فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ
مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وبدرستی که شما راست در چهارپایان
عبرتی دهیم خوردنی شما را از آنچه در شکمهای ایشانست از میان سرگین و خون شیر خالص گوارنده و آسان فرو
کارنده مر خورندگان را و از میوهها درختان خرما و انگورستان فرا میگیرید از آن نبیذ و روزی نیکو بدرستی که درین هر آینه نشانه
مر قومی را که در یابند حق سبحانه و تعالی تذکیر نعمت خود میفرماید تا بندگان نعمت او را یاد نمایند و شکر نعمت او گویند تا
زیاده و پاینده گردد پس دران نظر و اندیشه نمایند و ازو اعتبار گیرند فرموده شما را الله بی چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند عبرتی
هست و دلالتی بر کمال قدرت خدای که از میان سرگین و شکنبه و خون شیر سفیدی آورد که چون شیر را نیک نگرند
و سرگین بوی و طعم او را نمیکند و اندر ... با یکدیگر امیزش نمیکنند چنانکه فرموده نسقیکم
مما فی بطونه میدهیم شما را از آنچه در شکم هر یکیست از این چهارپایان از میان سرگین و شکنبه و خون شیر
خالص و پاکیزه و گوارنده آشامندگان را نه بوی شکنبه دارد نه رنگ خون ومن ثمرات ومیدهیم شما
از میوهها درختان خرما و انگور میگیرید و مسکر از وی بعمل می آورید یعنی انچه مست میکند یعنی شراب
ورزقا حسنا و روزی نیکو یعنی حلال از سرکه و دوشاب عبد الله عباس روایت کرده که سکر نبیذ خرما
و گفته که رسول الله فرموده است که خمر از این باشد که از انگور گیرند و سکر از خرما و مانند از انگبین و من
از کاروس و غلوا از گندم و من ... شما را از انچه مستی آورد ابو عبیده گفت سکر طعم باشد ان فی
بدرستی که درین آیتی هست گروهی عاقلان را وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا
يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ
فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ
يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ و وحی نمودیم بمگس انگبین که فرو گیر
از کوهها خانها و از درخت و از انچه خفته می بیند ثم کلی پس بخور از همه میوها پس در آور راه

ربك — ذللا

دکار

دکار خویش بالهام بیرون می آید از شکمهای آن شرابی مختلف رنگهای آن در او است شفای مردمان را بدرستی که دران هر آینه نشانه
مر قومی را که اندیشه کنند والله و خدا آفریده کار شما را پس جان ستاند شما را و از شما هست آنکه باز گردانیده شود تا بغایت
بداند پس از دانستن چیزی بدرستی که خدا داناست و توانا خدای حق سبحانه و تعالی وحی فرموده و الهام داد
زنبور انگبین را که از کوهها جا گیرد و خانه سازد و در درختان و از انچه انرا بر دارند یعنی کدو پس او را فرموده و الهام
نمود که بخور از هر میوه که خواهی پاکیزه و گوارنده خوش بو و خوش طعم و چون خورده باشی فاسلکی پس برو براههای
ای خود که ترا بدان راه الهام کرده است و تعلیم داده میوهها و شکوفهها باز گرفته باشی که راه بتو سخت نباشد و
نشوی بتو آسان باشد و رام کرده از برای تو در حالی که مطیع و منقاد باشی مر او ترا فرموده اند پس فرموده الله
يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ از شکم مگس انگبین بیرون می آید شرابی که رنگها گوناگون
سفید و سرخ و زرد و شفاست مردمان را عبد الله مسعود گفت العسل شفاء للناس والقرآن شفاء لما
فی الصدور یعنی عسل شفاء مردمان است و قرآن دواء دلهای است یعنی زنگ شبهه و هم او گفت علیکم
بالشفاءین القرآن والعسل مردی نزد رسول الله آمد که برادرم اندرد شکم مبتلا فرمود انگبین ده او را فر
وانگبین داد اثری نبخشید نزد رسول الله آمد که هیچ اثری نکرد فرمود صدق الله وکذب بطن اخیک راست
خدای و دروغ گفت شکم برادر تو برو و دیگر انگبین ده چون انگبین داد شفا بود ان بدرستی که درینکه گفته شد
دلالتی هست گروهی را که تفکر و اندیشه کنند پس فرمود والله خلقکم خدای بیافرید شما را و وفات دهد
ستاند بعضی را در کودکی و بعضی را در پیری و بعضی که باز داده تا فرو پایه ترین عمری و آن غایة پیری و کهولت است
خرف و فرتوت شود و بعضی گفته اند هفتاد و پنج سال باشد لکیلا تا بار دیگر همان حال شود که اول بوده باشد
و حفظ و عقلش نماند و این لام عاقبت است با عاقبت شود که بعد از دانش هیچ چیز نداند و بحقیقت
توانا داناست وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى
مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا
وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ
اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ وخدای تفضیل داد بعضی شما را در روزی پس نیستند انها که تفضیل کرده شدند ...

دو گفته‌اند روزی ایشانرا بر آنچه مالک باشند بندهای ایشانرا پس ایشان دران یکسان باشند ای پس بنعمت خدا ایشان
انکار میکنند و الله جعل لكم خدا بکرد شما را از تنهای شما جفتان و بکرد مر شما را از جفتان شما پسران و نوادکان و روزی داد
شما را از پاکیها ای پس بباطل میگروند و بنعمت خدا کافر میشوند میفرماید که خدای تفضیل کرد بعضی را بر بعضی در رزق
و روزی یکی را کمتر و یکی را بیشتر گفته‌اند که مراد مذهب توزیع مال زیاده روزی در آنست چون بخواست است که
آنچه زیاده و فاضل از ایشانست بزیر دستان و ممالیک خود دهند تا در روزی یکسان باشند چنانکه از رسول الله
روایت کرده‌اند که فرمود انما هم اخوانكم فاكسوهم مما تلبسون و اطعموهم مما تطعمون ایشان برادران شما اند از آنچه
میپوشید در ایشان بپوشانید و از آنچه میخورید ایشانرا بخورانید صحابه چون این شنودند ازار و ردا بندگان خود کردا
بندند بنحو سبحانه و تعالی فرمود فما الذين فضلوا برادي رزقهم اما آنکه ایشانرا از مال زیاده دادند رزق و روزی خود به بندگان
رد نکردند تا ایشان دران یکسان باشند پس فرمود که ایشان نعمت خدای را انکار میکنند سبب نزول آیه ابن عباس گفت آیه
در ترسایان نجران آمد چون ایشان گفتند المسیح ابن الله حق سبحانه و تعالی بر سبیل مثل این آیه فرستاد که ایشان در
عباده با من شریک روا میدارند بجهت روزی شریک [illegible] آنکه در آیت دیگر فرمود ضرب لكم مثلا من انفسكم
هل لكم من ما ملكت ايمانكم من شركاء في ما رزقناكم فانتم فيه سواء فرمود و الله جعل لكم و خدای بکرد بیافرید
برای شما هم از نفس شما زنان تا جفت شما باشند و شما را از ایشان پسران و نوادکان باشند و تخصیص پسران
برای آن کرد چون ایشان بدختران شادمان نبودند گفتند که حفت داماد اند و رزقكم و شما را روزی داد از
طعامهای پاک و حلال و خوش لیکن بباطل کرتان و شیاطین اند ایمان می آورند و بنعمت خدای که رسول الله است و اسلام
و قران کافر میکردند و گفته‌اند که مراد بباطل شیطانست که ایشانرا بحیره و سائبه و وصیله فرمود و نعمت الله مباحات
که خدای تعالی مباح کرده بحیره شتری باشد و يعبدون من دون الله ما لا يملك لهم رزقا من السموات و الارض
شيئا و لا يستطيعون فلا تضربوا لله الامثال ان الله يعلم و انتم لا تعلمون و میپرستند از جز خدا
آنچه قادر است ایشانرا روزی از آسمانها و زمین چیزی و توانایی ندارند فلا تضربوا پس نزنید مر خدای را مثلها
بدرستی که خدا میداند و شما نمیدانید بار آنکه میپرستند بدون خدای آن که مالک نشوند و نتوانند ایشانرا
روزی دادن یعنی هیچ روزی نتوانند دادن ایشانرا و ندهند اندک و نه بسیار پس مر خدای را مثل مزنید و مانند

میاورید

میاورید و او را [illegible] و ما تمد که خدای میداند آنچه شما میکنید و ان باز خواست کند و عقاب فرماید و شما نمیدانید
چون [illegible] ضرب الله مثلا عبدا مملوكا لا يقدر على شيء و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ينفق
منه سرا و جهرا هل يستوون الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون بزد خدا مثل بنده در ملک مولای خود قادر نباشد بر چیزی
روزی داده‌ایم از رزق خود [illegible] روزی خوب تا او نفقت میکند پنهان و آشکارا [illegible] یکسان با [illegible] شکر و سپاس مر خدا
است بلکه بیشتر ایشان نمیدانند خدای مثل زد [illegible]
هیچ چیز اندک و بسیار مالک خود باشند و مالک [illegible] خویش [illegible] از خود [illegible] و او را
نفقت میکنند در سر و جهر و آشکارا [illegible] بی مال و این [illegible] حال هر کی یکسان باشند میان امتان مسکین و میان
خدای [illegible] در عباده یکسان باشد چون حجت بر ایشان ثابت شد فرمود الحمد لله شکر و سپاس مر خدا راست از آنکه
اصنام مستحق هیچ ثنا نیستند بر حقیقت خدا راست عظمت [illegible] بیشتر ایشان نمیدانند
از آنکه تفکر نکنند از آنکه تفکر و ضرب الله مثلا رجلين احدهما ابكم لا يقدر على شيء و هو كل على موليه
اينما يوجهه لا يات بخير هل يستوي هو و من يامر بالعدل و هو على صراط مستقيم و لله غيب
السموات و الارض و ما امر الساعة الا كلمح البصر او هو اقرب ان الله على كل شيء قدير
زد خدا مثل دو مرد یکی از ایشان گنگ [illegible] و توانایی ندارد بر چیزی و ان [illegible] خود هر جا که روی فرا
کند باید نیکی یکسان باشد و آنکه فرماید بعدل و او بر راه راست است و لله و مر خدا راست ناپیدای
آسمان و زمین و نیست کار رستخیز مگر [illegible] چشم یا نزدیکتر بدرستی که خدا بر همه چیزی قادر است و توانا
آنکه مثل دیگر زد و فرمود خدای مثل زد به دو کس یکی گنگ که قادر باشد [illegible] عاجزی و مدبری باشد
و گران باشد بر مولی و بر [illegible] خویش هر جا که او را فرستند چون باز آید هیچ چیزی نیکویی بیارد [illegible] دیگر
زبان آور و فصیح کاف [illegible] کارها و رشید در مصالح دنیا و آخرت هل یستوی هو هیچ یکسان باشند گنگ و آنکه عالم
و دانا بود و مردمانرا بعدل فرماید و او بر راه راست باشد این مثلی که خدای زد اصنام [illegible] قدرت و علم با خود
که قادر [illegible] است و حی [illegible] و عالمی [illegible] و گفتند که مومن و کافر است [illegible] خلف [illegible]
المطلب پس فرمود و لله غيب السموات و خدای راست علم غیب آسمانها و زمینها و کار قیامت [illegible]

از شما چشم برهم زدن تا نزدیک و زوده تر از این باشد این مثلی زد که قیامت برخیزد و مرده کان را زنده کند و شاید که مراد این باشد
که کار قیامت نزدیک خداي همان بیش نیست که چشمی و اگر روزکار دراز باشد نیست بخلقان و خداي بر همه
چیزي قادر و تواناست و تواند که در مقدار آنکه چشم برهم زنند قیامت را ظاهر کرداند واللّٰه اخرجکم من
بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا وجعل لکم السمع والابصار والافئدة لعلکم تشکرون
الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن الا اللّٰه ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون
و خداي بیرون آورد شما را از شکم مادران شما نه دانید چیزی او بکرد شما را شنوا و بینا و دلها تا باشد که شما شکر کنید
الم یروا آیا نکرستید بمرغان رام کرده درمیان آسمان نکه ندارد ایشان را مکر خداي بدرستی که دران هر آینه نشانها
اند مر قومي را که بکروند وقت خداوند عزّ و جلّ قدرته شما را بیرون آورد از شکم مادران شما که هیچ چیزی نمی دانستید چون دران
هیچ عقلی و علمی نبود تا هیچ منفعتی که شما را در شکم مادران … بدید آید که خداي تعالی شما را کوش داد تا بشنوید و چشم داد
تا بینایی کنید و دلها داد تا بدانید باشد که شکر نعمت خداوند بجاي آرید پس تنبیه فرمود بر نظر کردن و فرمود اي نمی نکرند
باین مرغان مسخر درمیان آسمان و زمین می پرند ایشان را در میان هوا نکه ندارند مکر خداي که قادرست بامساک
ایشان و آنکه ایشان را آلتی داد که در میان هوا با آن آلت باشند بدرستی که آیتی و دلالتی هست در پریدن مرغان
در هوا بکمال قدرت آفریدکار قومی را که بخداي ایمان آورند واللّٰه جعل لکم من بیوتکم سکنا وجعل لکم
من جلود الانعام بیوتا تستخفونها یوم ظعنکم ویوم اقامتکم ومن اصوافها واوبا
رها واشعارها اثاثا ومتاعا الی حین و خداي بکرد شما را از خانهای شما و بکرد شما را از پوستهاي
چهارپایان خانهای سبک بر شما روز سفر شما و روز مقیم شدن شما و از کوسفندان و از پشمهای
شتران و موهای بزان آن خانهها و برخورداری تا هنکام خداي عزّ قدرته کرد براي شما مسکنی که درو
بنشینید در حضر از چوب و خشت و سنک و غیر آن و از پوست و پشم روز سفر کردن و روز سفر کردن و روز
اقامت نمودن و بایستادن که بر شما سبک باشد بردن آن با خود هر کجا که روند و نقل توانید نمودن و کرد از براي
شما از پشم کوسفندان و موي بز و پشم شتر قماشي و متاعي که بدان تمتع کیرید تا روزکاری یعنی تا آنکه دو از
کار بیفتند واللّٰه جعل لکم مما خلق ظلالا وجعل لکم من الجبال اکنانا وجعل لکم سرابیل تقیکم

الحر

الحر وسرابیل تقیکم بأسکم کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون فان تولوا فانما علیک
البلاغ المبین یعرفون نعمت اللّٰه ثم ینکرونها واکثرهم الکافرون و خدا بکرد شما را از کوهها خانها
و بکرد شما را پیراهنها که نکه میدارد شما را از سرما و کرما و نکه میدارد شما را از کارزار همچنین تمام کند نعمت خود را بر شما
باشد که شما استعانت کنید فان تولوا اگر بکردید پس نیست بر تو مکر رسانیدن روشن یعرفون میشناسند نعمت
خداي را که آن کرده شد از بعد آنکه اعتراف می آورند که این جمله از خداي است پس آن را انکار میکنند از آنکه غیر خداي را
سدی کفت مراد باین نعمت رسول خداي است که او را میشناسند و با یمان نمی آورند و بیشترین ایشان کافرانند مجاهد
کفت مراد نعمتهاست که درین سوره شمرد ایشان را انکار کردند و کفتند این نعمتها بعضی موروث و بعضی مکتسب
ویوم نبعث من کل امة شهیدا ثم لا یؤذن للذین کفروا ولا هم یستعتبون واذا رأى الذین ظلموا
العذاب فلا یخفف عنهم ولا هم ینظرون واذا رأى الذین اشرکوا شرکاءهم قالوا ربنا هؤلاء
شرکاؤنا الذین کنا ندعوا من دونک فألقوا الیهم القول انکم لکاذبون والقوا الی اللّٰه یومئذ
السلم وضل عنهم ما کانوا یفترون و آن روز برانکیزیم ایشان را از هر کروهی کواهی پس دستوری ندهند
مر آنها را که کافر شدند و نه ایشان را که آشتی جسته شود و چون ببینند آنها را که ظلم کرده باشند عذاب را پس سبک کرده
نشود از ایشان و نه ایشان نکرده شوند و اذا رأی و چون ببینند آنها که انباز کرفته بودند انبازان خویشتن را کویند
اي پروردکار این کروهاند انبازان ما آنها که میخواندیم ایشان را … پس انداختند بدیشان که … بدرستی که شما هر آینه
دروغ زنانید و القوا و انداختند با خدا آن روز صلح را و کم شد از ایشان آنچه بر می بافتند یعنی یاد کن اي محمد آن روز را
که ما برانکیزیم از هر امتی کواهی را یعنی پیغمبر و امام آن امت را تا کواهی دهند بکفر و ایمان ایشان پس ایشان را دستوری
ندهند یعنی کافران را عذری نخواهند یعنی ایشان را هیچ عذری باشد تا عذری خواهند ولا هم و از ایشان طلب
خوشنودي خداي نکنند یعنی ایشان را که رضاي خداي خود حاصل کنند بلی الکدام الآخرة سراي تکلیف نیست و این
دلیلست بر بطلان مذهب نجار که او کفت در قیامت خلقان مکلف باشند پس فرمود واذا رأی الذین ظلموا
ببینند عذاب خداي را آنکه ظلم کردند یعنی دوزخ را معاینه ببینند پس از آنکه بخبر شنیده باشند عذاب را از ایشان
سبک نکنند و ایشان را هیچ مهلت ندهند و چون ببینند مشرکان و بت پرستان شریکان را انبازان خود را که

باخدا با ایشان شریکان و انبازان ما اند در عبادة تو ما ایشانرا خوانده ایم و بدون تو پرستیده آن بتان و معبودان اداء
جواب نمایند و خدای ایشانرا بسخن آورد تا گویند که شما دروغ میگویید ما شما را دعوی نکردیم و بعبادة خود نخوانده ایم والقوا
الی الله یومئذ السلم و بیفکنند ازدنای کافران بخدای اسلام و گردن نهادن یعنی مطیع و منقاد شدند بعد از آنکه در دنیا اسلام نیاوردند
و مطیع نبودند چه آن روز علم ضروری شود و خبرها عیان گردد و گم شود از ایشان آنچه در دنیا افترا میکردند از دعوی
کردن خدایی بتان و امید شفاعت از ایشان الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله زدناهم عذابا فوق العذاب
بما کانوا یفسدون ویوم نبعث فی کل امة شهیدا علیهم من انفسهم وجئنا بک شهیدا علی هؤ
لاء ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء وهدی ورحمة وبشری للمسلمین اما آنکه کافر شدند و بر
و بر میگردانیدند مردمان را از راه خدا زیادت کنیم ایشانرا عذاب بالای عذاب بدانچه ایشان تباهی کردند و یوم
برانگیزانیم از هر گروهی بر ایشان از تنهای ایشان و آوریم ترا بر آن گروه مرگی و فرو فرستادیم ما بتو کتاب بیان کرده
مر هر چیزی و راهی و رحمتی و بشارتی مر منقادانرا بیان یعنی اما آنکه کافر شدند و مردمانرا از راه شرع و طریق ایمان
منع کردند و گردانیدند ما ایشانرا عذاب بر عذاب بیفزاییم و رنج بر سر رنج گذاریم عذاب چون کافر بودند و برای آنکه
دیگرانرا از اسلام بگردانیدند و منع کردند پس فرمود و یوم نبعث و یاد کن ای محمد آن روز که ما برانگیزیم در هر امتی گواهی
تا بر ایشان گواهی دهند و ترا بیاوریم تا بر ایشان گواه باشی و گواهی دهی آنچه کرده باشند ونزلنا علیک و فرستادیم
بر تو کتابی بیانی بلیغ و تمام جمله کارها و دینی را هیچ باشد قرآن بیان نکرده باشد یا بنص بدان یا حواله کرده با
بیان آن کسانی که موجب علم باشد بیان ایشان از پیغمبر خدا و امامان معصوم و اجماع امت وهدی یعنی این
کتاب هدایتی و رحمتی است از خدای و بشارة مر مسلمانانرا ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء
ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون بدرستی که خدای میفرماید
بعدل و نیکویی و دادن خداوند خویشی و نهی میکند از زشتیها و منکر و ظلم پند میدهد شما را تا باشد که شما پند
گیرید بیان میفرماید خدای تبارک و تعالی بندگان خود را بعدل و انصاف دادن و نیکویی کردن و در روایت است
از عبدالله عباس که عدل اینجا توحید است و احسان اداء فرایض و بروایت دیگر عدل گفتن لا اله الا الله
است و احسان اخلاص بجا آوردن و گفته اند العدل فی الافعال والاحسان فی الاقوال آنکه در فعل عادل باشد

و در قول

و در قول الحسن وی فرماید بعطا دادن خویشان و نیکویی نمودن با ایشان و باز میدارد از زشتی و ناشایست
کاری و بی سامانی کردن ابن عباس گفت مراد بفحشاء زناست و منکر آنچه در شریعت اسلام نشناسند از او و بغی
کبر و ظلم است یعظکم پند میدهد شما را تا باشد که پند گیرید شهر بن حوشب گفت از عبدالله عباس شنیدم که روزی
رسول الله در سایه خانه کعبه نشسته بود که عثمان مظعون بگذشت و هنوز ایمان نیاورده بود رسول فرمود نمی نشینی
برابر رسول الله حکایتی می نمود رسول الله چشم در آسمان انداخت و نگریست چشم بتدریج فرو آورد تا بجانب دست
راست وی آورد چون کسی که گوش بسخن کسی انداز و چون کسی که چیزی را مستقیم باشد که باز چشم بر آسمان انداخت
چون نگریست از پی چیزی ساعتی پس روی بمن آورد عثمان مظعون گفت ای محمد من با تو بسیار نشسته ام هرگز
مشاهده این که کردی نکرده ام رسول الله فرمود که جبرئیل آمد و این آورد ان الله یأمر بالعدل عثمان مظعون
از آن روز در دل این تو اد گرفت امر بعدل بر سبیل وجوب است و احسان بر سبیل ندب و در تفسیر اهل البیت مراد بذی القربی
اهل بیت رسول الله است و بایتاء دادن خمس فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی و گفته اند که
فحشاء و چیزی باشد که مردمان با خود کنند که ظاهر باشد و منکر معصیتی شود که ظاهر شود بر دیگران تا بدیشان
برسد از آن نهی کند واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله
علیکم کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون
ایمانکم و وفا کنید بعهد خدا چون عهد کرده باشید و باز شکنید سوگندانرا پس از استوار کردن و بدرستی که گردانیده اید
خدایرا بر خویشتن پاینده بدرستی که خدا میداند آنچه شما میکنید بیان یعنی خدای تبارک و تعالی فرموده و وفا کنید
بان عهد که با خدای کرده اید چون عهد کرده اید با خدا بان عهد وفا کنید و خلاف منمایید و سوگند مشکنید
از آنکه استوار کرده باشید نهی است از نقض عهد و مخالفت سوگند الا وقتی که نقض معصیت باشد پس وفا
بان لازم باشد وقد جعلتم و حال آنکه شما خدای را کفیل و پای بندان کرده اید و مانند بعض مفسران گفته
در آمد که با رسول الله بیعت کردند خدای فرمود ایشانرا که وفا کنید ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها
من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون امة هی اربی من امة انما یبلوکم الله
به ولیبینن لکم یوم القیمة ما کنتم فیه تختلفون و مباشید چون آن کسی که باز شکافند ریسمان خویشتن

۵۱

از پس تاب دادن فرا میگیرید سوگند خویش را میان شما که باشد گروهی افزون تر از گروهی به درستی که آزماید شما را خدای بدین
تا روشن شود شما را در آنچه خلاف میکنید ۞ مباشید چون آن زن که ریسمان خود را تاب داد پس از تاب دادن یعنی
وا تابیدن کلبی و مقاتل گفتند که این زنی بود که خود از قریش که او را ریطه بنت عمرو نام بود دیوانگی سلخته بود بدیلت ارش
و در به نورت دروکی موی و چشم ریشتی بان از بامداد تا نماز دیگر چون نماز بیشین شدی ایجه رشته بودی او بر سادی
او تا تار بار باشد یعنی وارشته و این خود عادت او بود حق سبحانه و تعالی مثل زد او را که عهد و سوگند ببندد و باز شکند
زن تتخذون فرا میگیرید و سوگندان خود را دخل و خیانتی در میان خویش و دخل چیزی باشد که در میان کاری
برند بوجه فساد و دخل سر و بطن باشد حق جل و علا وصف حال ایشان نمود که سوگند ابدیست و بزبان اقرار
کنند و انکه خلاف آن در دل دارند که بزبان راست ان تکون امة هی اربی من امة برای آنکه گروهی بیشتر و افزون تر از
گروهی باشد خدای شما را بدین امتحان و ابتلا میکند که چون با جماعتی عهد کنید جماعتی دیگر را بیابید بهتر و بیشتر از
ایشان دل شما مطالبت ایشان کند که گاه شکستن عهد و صایا ایشان بودی و این آیه در حق جماعتی آمد که با مؤمنان عهد نموده
چون قوم دیگر دیدند که بیشتر بودند در عهد و سوگند خیانت کردند خدای حق سبحانه و تعالی فرمود انما یبلوکم الله
خدای شما را بیازماید بسبب وفا و کثرت قریش و انکه مؤمنان تا بنگرد که خدای که عهد و وفا خواهید نمود ۞
یا نه بس برسیل عهد بند و عید فرموده باشید خدای برای شما روز قیامت آنچه در و خلاف میکنید ولو شاء الله
لجعلکم امة واحدة ولکن یضل من یشاء ویهدی من یشاء ولتسئلن عما کنتم تعملون ولا تتخذوا
ایمانکم دخلا بینکم فتزل قدم بعد ثبوتها وتذوقوا السوء بما صددتم عن سبیل الله ولکم عذاب عظیم
و اگر خواستی خدای هر آینه بکردی شما را گروهی یکتا دین ولیکن گمراه کند آنرا که خواهد و راه نماید آنرا که خواهد به درستی
که ترسند از آنچه شما میکنید و لا تتخذوا و فرا میگیرید سوگندان خود را عیبی و خیانتی میان شما پس زایل شود قدم
پس زایل شود قدم پس از استوار شدن آن و بچشانید بدان آنچه برگشتید شما از راه خدای و شما را بود عذابی
بزرگ ۞ یعنی اگر خدای خواستی و قهر شما را همه یک امت و یک گروه اینجا همه بر اسلام قهر کردی تا در ایشان
خلاف نبودی همه بر یک مقال و یک گفتار بودی چنانکه فرمود و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی پس اضلال کند
یخذلان یا بطریق حکم بضلال یا بقسمیه کر اهی از راه هست در اخرت و هدایت کند و راه نماید بالواع الطاف و تکلیفی

خواهد

خواهد و لتسئلن و هر آینه بپرسند شما را از آنچه کرده باشید روز قیامت پس نهی کرد از سوگند خوردن و در سوگند خیانت
کردن بدروغ سوگند یاد نمودن و لا تتخذوا و فرا مگیرید و مکر دانید و سوگندان خود را علی خیانتی و مکری در میان شما تا نکه
سوگند خورید با کسی او بر شما اعتماد کند و از مکر و غوایید شما ایمن گردد پس آن سوگند را خلاف کنید و عهد را بشکنید فتزل قدم بعد
ثبوتها پس بلغزد قدمی از راه ایمان و طریق حق پس از ثبات بر او و بچشید بدو عذاب بد سبب آنکه از راه مکر و بد
باشید از راه خدای و دیگران را از آن باز دارید و شما را عذابی بزرگ باشد یعنی سوگند بدروغ و نقض و بد و در عهد خیانت مکنید
در معیشت اقبیه و هلاک شوید از جعفر بن محمد الصادق روایتست که این آیه در ولایت امیر المؤمنین آمد و بیعت او رحمه الله
اجابت او فرمود که سلموا علیه بامرة المؤمنین و سلام کنید با او با مرة مؤمنان یعنی بآنکه امیر المؤمنین است و لا تشتروا
بعهد الله ثمنا قلیلا انما عند الله هو خیر لکم ان کنتم تعلمون ما عندکم ینفد وما عند الله باق ولنجزین
الذین صبروا اجرهم باحسن ما کانوا یعملون و فرا مگیرید بعهد خدای بها اندک به درستی که آنچه نزدیک خدای است
بهتر شما را اگر شما بدانید یعنی مفروشید عهد خدای و بدل مستانید بدو بهای اندک از حطام دنیا و ریاست که متاع دنیا
و ریاست را بقا نباشد بر و بد و بال و نکال و عهد شکستن باشد آنچه نزد یکست از ثواب اختیار کنید که آن بهتر است شما را
گر اینکه چه مقدار تفاوت است ثواب خدای را بر نیکه شما اختیار کرده اید از حطام پس خوب بیان فرمود که آنچه نزدیک
شماست نیست شود و بگذارد و او برسد و آنچه نزدیک خدای است از ثواب و نعیم بهشت باقی و جاوید و لنجزین الذین
صبروا و به درستی که ما جزا دهیم کسانی را که بر عهد و بیعت ما کنند صبر کنند و بیعت نشکنند مزد ایشان با ایشان دهیم
نیک ترین آنچه کرده باشند چه ثواب خدای بر حال بهتر و بیشتر باشد از عمل ایشان من عمل صالحا من ذکر او انثی
وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة ولنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون فاذا قرأت القرآن
فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا وعلی ربهم یتوکلون انما
سلطانه علی الذین یتولونه والذین هم به مشرکون ۞ آنکه کند کار نیک از مرد یا زن و او مؤمن بعد پس بدیهی
که باد است دهیم ایشان را مزد ایشان نیکوتر آنچه ایشان میکنند فاذا قرأت پس چون خوانی قرآن پس باید
که پناه دهد بخدای از شر دیو رانده اته به درستی که او را نیست بر آنان که ایمان آوردند و بر خدای توکل میکنند و بر دگار
خویش انما به درستی که حجت او بر آنهاست که بر مکر دنده و دوستی میکنند و آنها که ایشان بدو انباز فرا میدارند ۞ آنکه

کند و نیک از مردان و زنان و او مؤمن باشد و ما او را زنده داریم و زندگانی خوش هم فلنحیینه حیوة طیبة سعید جبیر گفت
روزی حلالست برای آنکه مرد در دنیا و آخرت در راحت باشد و از تعب و عذاب او ایمن باشد زید بن وهب گفت قناعت است
مقاتل بن حیان گفت العیش فی الطاعة الله ضحاک گفت هر که او ایمان آورد و عمل صالح کرد زندگانی او خوش باشد و
هر که فاسق باشد زندگانی او ناخوش باشد مجاهد گفت مراد زندگانی بهشت است که زندگانی غیر بهشت خوش نباشد
ولنجزینهم اجرهم و جزا دهیم ایشانرا مزد ایشان نیکوتر بر آنچه کرده باشند سبب نزول آیه ابو صالح گفت آن بود که جماعتی
جهودان و ترسایان و بت پرستان هر یکی گفتند که ما بهتریم و افضلیم خدای عز سبحانه و تعالی این آیه فرستاد من عمل صالحا
فاذا قرأت القرآن خطاب برسول الله و هر یکی از امت او را فرمود چون خواهی که قران خوانی پناه بخدای ده از دیو
رانده و لعنت کرده و این امر بر سبیل ندبست بدلیل اجماع جبیر مطعم گفت دیدم که رسول الله نماز میکرد الله اکبر کبیرا و سبحان
الله بکرة و اصیلا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من نفخه و نفثه و همزه عبدالله مسعود گفت نفخه
شیطان کبر باشد و نفثه او شعر باشد و همزه او دیوانگی جمهور علما خلاف کرده اند که پیش از قراءت باشد و گفته اند
بعد از قراءت باشد و این مذهب داود داشت بعکس ظاهر قران و در نماز آهسته باید گفت تا فرق باشد میان قران
قران و لفظ استعاذه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است و اخبار متواتر بر اینست رسول فرموده که جبرئیل
مرا گفت که در لوح محفوظ چنین دیده ام انه لیس له سلطان بدرستی که او مر شان را نیست که شیطان را هیچ قوتی و تمکینی
و قدرتی باشد بر آنکه ایمان آورده اند و بر خدای خود توکل کرده اند و دست بر آنان باشد او را که بخدای تولی نمایند و دوست
ازند بر آنکه شرک آرند بخدای و در دست و حزو سوسه باشد و اذا بدلنا آیة مکان آیة و الله اعلم بما
ینزل قالوا انما انت مفتر بل اکثرهم لا یعلمون قل نزله روح القدس من ربک بالحق لیثبت الذین آمنوا
و هدی و بشری للمسلمین پس چون بدل کنیم ما نشانی بجای نشانی و خدا میداند بدانچه فرو فرستاد گفتند که
که تو بر بافنده بلکه بیشترین ایشان نمیدانند تو بگوی ای محمد فرود آورد او را جبرئیل پاک از پروردگار تو بحق تا
ثابت بدارد آنها را که بگرویدند و راهی و بشارتی مر مسلمانان را بیان یعنی چون بدل کنیم آیتی را بنسخ کنیم با آیتی دیگر
از روی قراءة قران یا از روی حکم و خدای عالم تر بود با آنچه فرو فرستد در هر وقتی آن فرستد که مصلحت داند با آنچه
در ایام گذشته مصلحت بود باشد و در ایام آینده مفسده آن او در مستقبل واقع کند بان [illegible] قالوا انما انت کویند

این

این کافران که تو نیستی مگر افترا کننده هر چه میگوئی از خود میگوئی چیزی فرمودی و امروز خلاف آن فرمائی از خدای
محمد بر ایشان رد نمود و فرمود چنان نیست ایشان میگویند و سبب گفتن ایشان این سخن آنست که بیشترین ایشان نمیدانستند که
این قران وحی است و نسخ احکام روا است پس رسول الله را فرمود که بگوی ای محمد این قران را جبرئیل آورده است
[illegible] بحسب مصالح تا ثابت دارد مؤمنان را بآنچه در آنست از صحیح و آیات و [illegible]
ایشانرا بلطف و توفیق و راه نمائی و لطف و بشارتی باشد مسلمانان را ببهشت ولقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر
لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین ان الذین لا یؤمنون بآیات الله لا یهدیهم
الله ولهم عذاب الیم انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله و اولئک هم الکاذبون بدرستی
میدانیم که ایشان میگویند بدرستی که می آموزد او را آدمی زبان آن کس که میل بوی کنند عجمی است و این زبان عربی روشن است بدرستی
آنانکه نمی گروند بنشانهای خدا راه ننماید ایشانرا خدا و ایشانرا بود عذاب دردناک انما بدرستی که بر بافند دروغ آنها که
نمیگروند بنشانهای خدا و آن گروه ایشانند دروغ زنانند بیان دل خوشی میدهد خدای برسول الله را از آنچه مشرکان
در حق او گفتند ای محمد ما میدانیم که ایشان تو میگویند که این قران را بشری یعنی آدمی تعلیم میدهد و می آموزد تو را از
بشر کلام حق است سبب نزول آیه عبدالله عباس گفت مردی بود در مکه نام او بلعام ترسا و عجمی زبان رسول الله او را
دعوة فرمود و می آمد و چیزی می آموخت [illegible] مشرکان مکه گفتند این قران محمد را بلعام می
آموزد خدای عز سبحانه و تعالی این آیه فرستاد [illegible] گفت غلامی بود حوطب بن عبدالعزی عجمی و مسلمان شده بود رسول
نزد او حضور داشت بسیار آمدی و قران آموختی [illegible] گفتند محمد قران از او می آموزد عبدالله بن اسلم حضرمی گفت
ما را دو غلام بود از اهل عین التمر یکی یسار و دیگری [illegible] شمشیر گر بوده اند [illegible] توریة و انجیل داشتند و قرآن رسول
الله بر ایشان بگذشتی و قراءت ایشان شنودی مشرکان گفتند از ایشان می آموزد و گفتند که از مسلمان ما رسیدی
خدای عز و جل و علا بر ایشان رد نمود و فرمود زبان آنکس که قران بدو حواله میکنند و اضافت عجمی است و این قران
هویدا و روشن است لغت عربیست باز خدای عز قدرته فرمود آنانکه بخدای ایشانرا هدایت نکند یعنی لطف راه
نکند با ایشان نطقی که با مؤمنان کند که با ایشان لطف باشد ایشانرا حکم کند بهدایت ایشان و ایشانرا مهتدی نخوانند و
بهشت نماید و ایشانرا عذاب دردناک باشد پس فرمود انما یفتری الکذب بحقیقت افترا آنان کنند و دروغ آنان گویند که

یفترون

اي از تو خواستم ايمان بياورند وتو را بمحمدی ايشان اند كه دروغ زنانند رسول الله فرمود اياكم والكذب فانه مجانب الايمان
دور باش از دروغ گفتن كه دروغ گفتن از ايمان دور است عبدالله ابن جراد گفت رسول الله را گفتم مومن زنا كند فرمود باشد
گفتم كه دروغ گويد فرمود انما يفترى الكذب الذين لا يؤمنون بآيات الله من كفر بالله من بعد ايمانه الا
من اكره وقلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدرا فعليهم غضب من الله ولهم عذاب
عظيم ذلك بانهم استحبوا الحيوة الدنيا على الآخرة وان الله لا يهدى القوم الكافرين آنكه كافر شود بخدا
از پس ايمان خويش مگر آنكه باكراه بر كفر بدارند او را ودل او مطمئن بود بايمان وليكن آنكه بكفر سينه را بگشايد پس بر ايشان بود خشم
از خدا وايشان را باشد عذاب بزرگ ذلك آن بسبب آنست كه ايشان دوستتر و گزيده‌تر داشتند دوستى دنيا را بر آخرت و آنكه
خدا راه ننمايد قوم كافران را **بيان** افترا مومنان نكنند وكافران كنند پس سخن نفرمود از ايشان كسانى را كه باكراه بر كفر دارند
سبب نزول آيه عبدالله عباس گفت آيه در عمار ياسر آمد كه مشركان مكه او را گرفتند با پدرش ياسر و مادرش سميه و صهيب و بلال
وخباب وسالم را وايشان را بانواع عذاب ميكردند سميه را در ميان شتر بستند و در سينه او نيزه زدند تا هلاك شد وياسر را رسن زده
بر سر او نيزه زدند گود كردند وميگفت خداى يكيست او را كشتند وبدينسان را هم عذاب كردند تا كشتند عمار چون خائف
شد بترسيد و آنچه مشركان گفتند كه در حق محمد بگو گفت او را رها كردند رسول الله را خبر دادند كه عمار كافر شد گفت ونيز
از وى رسول الله فرمود كلا ان عمارا ملى ايمانا من قرنه الى قدمه واختلط الايمان بلحمه ودمه فرمود عمار در
تا سر پاى او ايمان بگوشت وخون او آميخته است عمار نزد رسول الله آمد گريان كه شرمسارم از كلمه كه نه باختيار بر زبان
رفته است رسول الله چشم عمار را ميسترد و فرمود كه هيچ باك نيست اگر ديگر بار اين حال گرفتار گردى آنچه گويند بگو كه كرم
بر تو هيچ حرج نيست وخداى در حق او اين آيه فرستاد الا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان مگر آن كسى را كه باكراه
بر كفر دارند ودل او بايمان آرميده باشد وليكن آنكسى كه سينه خود را بكفر گشاده كرده اند وباراده او واختيار خود كافر گردد
وبر وى دل او باشد خشم خداى باشد خشم خداى اراده عذاب بود ومستحق آتش واز اين آيه استفاد ميكرد
ودليل است كه كفر وايمان تعلق بدل دارد ولهم عذاب عظيم وايشان را كه باختيار كافر شوند عذابى بزرگ باشد واز
اين آيه فضيلت عمار ظاهر است از آنكه گفت وقلبه مطمئن بالايمان ورسول الله فرمود خالط الايمان لحمه
ودمه در خبر است كه رسول الله بناى مسجد ميكرد وتمامى صحابه مشغول بودند هر آنكه خشتى برداردى حبيبى خشت تو

وهر يكى

وهر يكى صحابه خشتى بر ميداشتند وعمار دو دو بر ميداشت ورسول الله ميفرمود چرا چنين ميكنى مباد رنجور گردى
گفت يكى از براى تو يا رسول الله ويكى براى خود كه نيز مرا از تو روح توانست كه خشت آورى ونميخواهم كه از ثواب بى نصيب باشم
رسول الله فرمود جزاك الله خيرا يا عمار فرمود ستقتلك الفئة الباغية وآخر زادك صاع من لبن فرمود كه پسين
با عمار بكشند وآخر زاد تو شير باشد از شير باب ... باشد اكثر صحابه اين حديث شنيده بودند ودر صفين عمار در لشكر امير المومنين
بود كه آواز منادى بكنار آمد كه يا حبل الله ادركنى اى لشكر سوار كه بديد عمار كه لشكر خطى بسر گرفته بود انقدر توقف نمود كه آن خطى
از سر خود دور كند وسر پوشيد وسلاح پوشيد وبكارزار رفت واسپ او را بديد وچون لانه ميبود واين ابيات ميخواند نحن
ضربناكم على تنزيله فاليوم نضربكم على تأويله ضربا يزيل الهام عن مقيله او يرجع الحق الى سبيله از ذات حجب همراه
مى بود تا مجروح شد چون بنماز آمد وآب خواست شربتى باو دادند گفت صدق الله وصدق رسول الله وشربت شير كشيد
وباز گشت وحرب نمود تا كشته شد بر هر دو گروه ظاهر شد كه معاويه وگروه وى باغى اند چون اين حديث متصلا از
رسول الله شنوده بودند وعلم بگفتار وبريت رسول الله داشتند دست از قتال باز كشيدند عمرو عاص حيله كرد گفتار كه آن بود
گفت كه او را على كشت كه او را بحرب آورد پس تو را دى گشت غضب ايشان بگفتار عمرو عاص باز در حرب شدند امير المومنين
اين شنود فرمود پس حمزه كه در حرب چنين وبدر كشته شد رسول الله كشته باشد ذلك بانهم استحبوا الحيوة الدنيا
على الآخرة ايشان را غضب خداى سبب آن بود كه دنيا را دوست داشتند و زندگانى دنيا بر آخرت اختيار كردند
وبدان هدايت نكنند وراه ننمايد خداى قوم كافران را اولئك الذين طبع الله على قلوبهم وسمعهم وابصارهم
واولئك هم الغافلون لا جرم انهم فى الآخرة هم الخاسرون ثم ان ربك للذين هاجروا من
بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربك من بعدها لغفور رحيم **بيان** آنگروه ايشان اند كه مهر كرده
خدا بر دلهاى ايشان وشنوائيهاى ايشان وبينهاى ايشان وآنگروه ايشانند غافلان لا جرم حقا كه ايشان
در آخرت زيان كاران باشند ثم پس بدرستى كه پروردگار مر آنها را كه هجرت كردند از پس آنچه گفتند كلمه شدند جهاد
كردند وصبر كردند بدرستى كه پروردگار تو از پس آن هر آينه آمرزنده رحمت كننده است **بيان** يعنى ايشان آنهااند كه خدا
مهر بر دل ايشان نهاد تا پند نتوانند گرفت وبر گوشهاى ايشان تا نشنوند وبر چشمهاى ايشان تا نبينند يعنى از اسرار بكفر وباشند بى حق
وناديدن وناداشتن بمنزلة نابينا كه خداى حق سبحانه وتعالى ايشان را منع كرده باشد از دانستن وشنودن وديدن ايشان

که در عقوبت غافلان اند و هیچ کس از ایشان غافل تر نیست چون غافل اند از عاقبت حال خویش در آخرت هر آینه ایشان در آخرت زیان
کاران اند که در دنیا کفر گفتند و آخرت به دست نیاوردند ثم پس خدای تو ای محمد کسانی را که هجرت کردند از مکه به مدینه آمدند بعد از آنکه
ایشان را در مکه عذاب کردند پس چون از مکه به مدینه آمدند جهاد کردند و صبر و شکیبایی را کار فرمودند به درستی که خدای تو
پس از آنکه ایشان را عذاب کردند با کراه آنچه مراد کافران بود گفتند ایشان را آمرزنده و مهربان گفتند که این آیه در حق جماعتی است
که ایشان را مشرکان مکه عذاب کردند تا آنچه از ایشان درخواستند گفتند چون هجرت کردند و نزد رسول الله آمدند
تشویش زده بودند تا جهاد کردند برای دل خوشی ایشان چون اخلاص ایشان معلوم او بود این آیه فرستاد یَوْمَ تَأْتِي كُلُّ
نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ
آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ
بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ آن روز آید هر نفسی خصومت کند از نفس خویش و تمام داده شود هر نفسی آنچه کرده باشد
و ضرب الله و بزد خدا مثل اهل دهی که بودند ایمن آرام آید بدان روزی ایشان فراخ از هر جای پس کافر شدند به
نعمتهای خدا پس بچشانید او را خدا لباس گرسنگی و ترس بدانچه کردند **بیان** ای محمد یاد کن روزی که در آن روز هر نفسی
که آید مجادله از نفس خود کند و سخن بگوید که بدو رنج و مشقت از خود دفع کند قصد دیگری نکند و پروای دیگری
ندارد نفسی بغیر او در آن وقت تمام بدهند هر نفسی آنچه کرده باشد و بر او ستم نکنند عبد الله عباس گفت روز قیامت
خصومت جان و تن باشد جان گوید خدایا مرا تو آفریدی مرا دست نبود که بگیرم و چشم نبود که ببینم و پای نبود که روم دادی بد کردی تن
و تن گوید آفریدی در وی ستم کردی و در پایم روائی و در چشم بینائی نبود روح آمد چون شعاع نور زبانم گویا کرد و دیدم
گیرنده و پایم رونده از وی بود با دخل یا عذاب او را باید کرد خدای حق سبحانه و تعالی برای ایشان این مثل زد که نابینائی و شل
دو دیوار باغ نشستند که در درختان خرما بود نابینا گفت مرا شل را من تو را بردارم تا خرما بچینی تا بینا شود
یعنی زمین گیر را بردارد چون زمین گیر خرما بردارد عذاب هر دو باشد تا آنکه هیچ یک بی یکدیگر کار نیامدند پس خدای
عز و جل فرمود و ضرب الله مثلا و بزد خدای مثل ده یعنی او شهری که صفت او نیست که اهل او ایمن بودند و آرمیده و
شهر مکه بود یأتیها رزقها آمد روزی فراخ و بسیار و از هر جایی و می آمد از دریا و از بیابان فکفرت پس اهل آن
بخدای کافر شدند نعمتها و کفران کردند پس خدای بچشانید او را لباس گرسنگی و ترس بانچه اهل او کردند

ار کافر نعمتی و انچنان بود که رسول الله بر ایشان دعا نمود هفت سال قحط و گرسنگی مبتلا کرد رسول الله فرمود تا عرب با مجا
بوند کار ایشان بجائی رسید که استخوان سوخته میخوردند و مردار و خون و رساء مکه در این باب گفتند که تو با مردان
معاداهست این زنان کودکان و اطفال از گرسنگی میمیرند رسول الله فرمود تا طعام انجا بردند و روزی وسیع شد بر ایشان
و ایشان هنوز مشرک بودند و ترسان از رسول الله و از یعقوب سرایا او که بر ایشان که میلرزیدند یعنی بیقراران و دیگر
لباس برای ایشان آن که این عذاب بر ایشان مشتمل بود بر تو شنیده وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ
الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ إِنَّمَا
حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ و به درستی که آمد بر ایشان رسولی از ایشان پس به دروغ داشتند پس بگرفت ایشان را عذاب و ایشان ظالمان بودند
فکلوا پس بخورید از آنچه روزی داد شما را خدا حلال و پاک و شکر کنید نعمتهای خدا را اگر هستید شما او را پرستندگان انما
به درستی که حرام کرد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه آواز برداشته باشند جز نام خدا یا دان بر هر که بیچاره
شود در گرسنگی نجوینده و نه از حد درگذرنده پس به درستی که خدا آمرزنده و رحمت کننده است **بیان** یعنی بر ایشان آمد
که اهل مکه باشند پیغمبری هم از ایشان یعنی محمد پس ایشان آن رسول را تکذیب کردند و به دروغ داشتند و عذاب
خدای ایشان را بگرفت و ایشان ظالم و ستمکار بودند و این عذاب قحط و تنگی بود که ذکر این رفت و عذاب شمشیر بود به
بدر که هفتاد کس از بزرگان ایشان کشته شد و هفتاد اسیر شدند پس خطاب فرمود ایشان را بر سبیل اباحت
از آنچه خواهید شما را روزی کرده است حلال و پاک و شکر کنید نعمت خدای را اگر هستید شما که او را پرستید گفتند خطاب
مؤمنان راست از آنچه شما را روزی داد از غنیمتها حلال کرد شما را چه بیش از شما دیگر را حلال نبود و این آیه دلیل است
بر آنکه آنچه روزی باشد حلال و حرام روزی باشد پس آنچه حرام کرده است بیان کرد فرمود بتحقیق حرام کرد بر شما خدای
مردار و خون و گوشت خوک و آنچه او را به نام خدای نکشته باشند پس هر که مضطر گردد در ماند و چیزی از حلال نیابد
رخصت است که از این چیزها حرام تناول کند مقدار آنکه جان او بر جا بماند و حلال شود بشرط آنکه باغی نباشد بر امام
عادل بیرون نیامده باشد و عادی نباشد بر کسی و غیر تقی نباید راه نزند و گفته اند که از حد رخصت در نگذرد و تنگی
نرساند به درستی که خدای آمرزنده و مهربان است بر آمرزنده کان رحمت کنند یعنی اینجا در حرج باشد و در آخرت باز خواست

ولا تقولوا لما تصف ألسنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب إن الذين يفترون على الله
الكذب لا يفلحون متاع قليل ولهم عذاب أليم وعلى الذين هادوا حرمنا ما قصصنا عليك من قبل وما
ظلمناهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون ثم إن ربك للذين عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلك
وأصلحوا إن ربك من بعدها لغفور رحيم ومگوئید بر آنچه صفت زبانهای شما دروغ این حلال است
واین حرام تا بربافید بر خدا دروغ بدرستی که آنها که می بافند بر خدا دروغ رستگاری نیابند متاع بهره وری اندکست
وایشانراست عذابی دردناک و بر آنان که جهود شدند حرام کردیم ما آنچه قصه باز گفتیم بتو از پیش و ظلم نکردیم ما ایشانرا
ولیکن ظلم کردند ایشان بر نفسهای خویش پس بدرستی که پروردگار تو مر آنها را که کردند بدیها بنادانی پس باز گشتند از پس آن
و کار باصلاح آوردند بدرستی که پروردگار تو پس از آن هر آینه آمرزنده رحمت کننده است بیان یعنی خدای عز و جل نهی
فرموده است عرب را و غیر ایشانرا از آنکه از پیش خویش چیزها را حلال و حرام کنند فرموده مگوئید وصف زبان دروغ
خود را یا مگوئید دروغ برای آنچه زبان شما صفت آن میکند از نسبها یم بحلال و حرام در گفتار شما که میگوئید ما في
بطون هذه الأنعام خالصة لذكورنا ومحرم على أزواجنا یا میگوئید مر صفت کردن زبان شما دروغ را
وان دروغ اینست که میگوئید که این حلالست و آن حرام یعنی بحیره و وصیله تا افترا کنید دروغ بر خدای نسبتی که این را خدای
گفته و خدای گفته و این را حرام کرده آنانکه بر خدای دروغ زنند هرگز فلاح نیابند از حظ دنیا او متاع اندکست
زود بگذرد چه فانی شود و عقاب تمام مانند ایشانرا از عذاب دردناک باشد پس گفت و فرمود ما بر جهودان حرام کردیم آنچه
پیش از این با تو حکایت نمودیم و قصه آن با تو گفتیم در سوره انعام وعلى الذين هادوا حرمنا كل ذي ظفر ومن
البقر الآية پس فرمود وما ظلمناهم بر ایشان ظلم نکردیم ولیکن ایشان بر نفس خود ظلم کردند بکفر و معصیت که
بر آن مصلحت ایشان بکسب بعضی از حلالات بر ایشان حرام کرده شد ثم إن ربك پس خدای تو ای محمد آن
مر آنکسانرا که کردند عمل زشت و بد از اعتقاد باطل و کار بد که ایشانرا باشد پس توبه کردند و پشیمان شدند و کار خود
باصلاح آوردند پس از توبه ایشان راست و بار ایشان بحقیقت که خدای پس از آن آمرزنده و مهربانست
بیامرزد و رحمت نماید بر ایشان إن إبراهيم كان أمة قانتا لله حنيفا ولم يك من المشركين شاكرا
لأنعمه اجتباه وهداه إلى صراط مستقيم وآتيناه في الدنيا حسنة وإنه في الآخرة لمن الصالحين

ثم

ثم أوحينا إليك أن اتبع ملة إبراهيم حنيفا وما كان من المشركين إنما جعل السبت على الذين اختلفوا
فيه وإن ربك ليحكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون بدرستی که ابراهیم بود امام فرمان بردار مر خدای را
میل کننده از باطل بحق و نبود ابراهیم از جمله انبازگیرندگان شاکر شکر کننده مر نعمتهای او را برگزید او را و راه نمود او را
براه راست وآتيناه و بدادیم ما او را در دنیا نیکوئی و بدرستی که او در آخرت از جمله نیکان باشد ثم وحی کردیم ما بتو که
پی ملة ابراهیم را میل کننده از باطل بحق و نبود ابراهیم از جمله انبازگیرندگان إنما بدرستی که بگردانیدند تعظیم شنبه بر آنها
که گرویدند در آن و بدرستی که پروردگار هر آینه حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچه ایشان در آن خلاف کردند بیان بدرستی
که ابراهیم علیه السلام امام و پیشوا بود فرمانبردار مر خدای را بالکلیه و امتی بود از علما خدای از باطل بگذشته و امامی
که خلفا در خیرات باو اقتدا کنند مجاهد گفت برای آنش امت خواندند که در آن عهد مؤمن او بود و اهل روزگار او کافر بودند
قتاده گفت برای آنش امت خواندند که اهل ادیان از او راضی اند و او را پسندیدند از جهودان و ترسایان و گبران و مسلمانان شهر
حوشب گفت برای آنش امت خواندند که خدای حق سبحانه و تعالی زمین را در هر عهدی که ببرکت چهل کس نگاه میداشت و بروی
و ببرکت چهل کس و در آن عهد مؤمن بجز ابراهیم کس نبود حق جل و علا زمین را ببرکت او بداشت و برای آنش امت
خواندند که هر خصلتی جمیل در امتی و عالمی باشد بر او که در مجموع بود چنانکه فرموده وليس من الله بمستنكر أن يجمع العالم
في الواحد قانتا و دایم در عبادت و طاعت باشد مسلمان باشد و از جمله مشرکان نباشد شاکر نعمت خدای را خدا او را بر
گزید و راه نمود با انواع الطاف و توفیق براه داشت که راه اسلام و دین حق است وآتيناه و او را در دنیا حسنه دادیم از رسالت
و ثنا نیکو و صلوات و درود بر او از گفتار مسلمانان اللهم صل على محمد وآل محمد كما صليت وباركت على إبراهيم وآل إبراهيم و از فرزند
صلاح او در آخرت از صالحان و نیک مردان است و نیز و بر خدا منزلت و مرتبت ایشان دارد ثم پس وحی فرستادیم بتو
محمد و گفتیم که متابعت ملت ابراهیم کن یعنی اقتدای باو کن در دعوت کردن بدین خدا از توحید و عدل و نفی نمودن از شرک
و از آنچه دون خدا مراد نداشت که شرع ابراهیم برو شرع او را انکار بر که رسول الله شریعت هیچ پیغمبری متعبد نبود
که اگر بودی از امت آن پیغمبر بودی و متبوع بهتر از تابع بودی که مقتدای بهتر ز مقتدی باشد و این خلاف اجماع است
و اگر در بعضی مسائل موافق شریعت پیغمبری باشد آن بر سبیل اتفاق باشد نه بر سبیل اقتدا و او از جمله مشرکان نبود
و تکرار از برای تأکید فرمود و نفی ست إنما بدرستی که وبال روز شنبه بر آنان که در آن خلاف کردند این وبال آن بود که ایشا

لعنت کرده‌اند و مسخ کرده‌اند چنانچون در این روز خلاف کردند بعضی گفتند حلال است ماهی گرفتن در این روز و بعضی گفتند حرام است

و گفته‌اند که معنی این است که خدای تعالی تعظیم روز شنبه کرد الا آنکه در وی خلاف کردند جهودان و او آن بود که

خدای عز و جل ایشان را تعظیم روز آدینه فرموده بود روز ایشان را عبادت فرمود گفتند که ما تعظیم روز شنبه کنیم که خدای شش روز آسمانها و زمین

آفریده روز آدینه تمام بکرد و فارغ گردید و روز شنبه بیاسود ما آن روز را تعظیم کنیم حق سبحانه و تعالی تکلیف تعظیم روز شنبه بریشان

سخت کرد و از رسول الله روایت کرده‌اند که او فرمود نحن الآخرون السابقون یوم القیامة نحن الآخرون ما آخرین آمدیم سابقان باشیم

روز قیامت امروز ما راست یعنی روز آدینه و فردا جهودان راست یعنی شنبه و پس فردا ترسایان راست یعنی یکشنبه و منقول

روایت کرده که عمر خطاب بر جهودان درشتی کرد او مطالبه نمود و گفت یا اخی که محمد را بر جمله خلق برگزیده است از تو مفارقت نکنم

تا هو خود دشنام جهود گفت محمد را برگزید بر خلقان عمر دستی بر روی او زد جهودی گفت میان من و تو حاکم

ابو القاسم است یعنی رسول الله [illegible] ای جهودی بدانکه آدم صفی الله بود

و ابراهیم خلیل الله بود و موسی کلیم الله و عیسی روح الله بود و من حبیب الله ام ای جهودی خدای امت مرا دو نام

از نامهای خویش اشتقاق نمود او را سلام نام است و امت مرا مسلم نام نهاد و او را مؤمن نام است امت مرا مؤمنین خواند

جهودی [illegible] بود آن روز دنیا است امروز ما راست و فردا روز شنبه شما را و

روز یکشنبه ترسایان را ای جهودی اگر چه ما آخر باشیم اما روز قیامت سابقان باشیم بهشت بر پیغمبران حرام باشد تا من

داخل گردم و بر اوصیاء پیغمبران تا وصی من در آید در بهشت و بر امتان پیغمبران تا امتان من در آیند در بهشت پس خدای عز

و جل فرمود و ان ربک خدای تو ای محمد حکم کند در میان ایشان روز قیامت در آنچه ایشان خلاف می‌کنند ادع الی سبیل ربک

بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله وهو اعلم

بالمهتدین وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین واصبر وما صبرک

الا بالله ولا تحزن علیهم ولا تک فی ضیق مما یمکرون ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون

بخوان بدین پروردگار تو بحکمت و پند نیکو و خصومت کن با ایشان بطریقی که نیکوتر است بدرستی که پروردگار تو

داناتر است به کسی که گمراه شود از راه او و او داناتر است به راه یافتگان و اگر عقوبت نمایید شما ایشان را عقوبت کنید مانند آنچه عقوبت

کرده شما را ایشان و اگر صبر کنید شما هر آینه بهتر است صبر کنندگان را و صبر کن و نیست صبر تو مگر بیاری خدای و اندوه مخور بر ایشان

و مباش در تنگی از آنچه ایشان میسازند ان الله [illegible] یعنی که خدا با ایشانست که پرهیز می‌کنند و با آنها که ایشان نیکوکارانند

یعنی بخوان و دعوت کن ای محمد مردمان را با خدای خود به گفتار درست و دلیل روشن و به موعظتی و پندی نیکو

و نصیحتی به صواب چنانکه بر ایشان پوشیده نماند نصیحت تو و مجادله و مناظره کن با ایشان بر وجهی و طریقی که بهتر باشد

[illegible] معنی آیه آنست که [illegible] مرتبت رسالت گذاردن [illegible] گفته‌اند که حکم آیه منسوخ است بآیه

قتال ان ربک بحقیقت که خدای تو عالم تر است بآنکه از راه او گم شده و دانا تر است بآنکه براه راست آمده وان عاقبتم

سبب نزول آیه آن بود که مشرکان در جنگ احد چون بسیار از مسلمانان بکشتند و مثله کردند یعنی اعضا ببریدند و شکمها بشکافتند

مگر حنظله بن ابی الراهب [illegible] که پدرش ابو عامر راهب بود با ابو سفیان بود رعایت او کردند [illegible] مثله نکردند مسلمانان

گر ما را دست باشد بر ایشان بدتر از این کنیم که در عرب کس نکرده باشد و در این روز حمزه بن عبد المطلب را مثله کردند و شکمش

هند بنت عتبه جگر او را خواست تا بخورد در دهنش سنگ گردید [illegible] رسول الله از این خبر کردند فرمود حمزه

[illegible] خدای از آن گرامی تر است که بعضی از حمزه را آتش سوزد [illegible] که حمزه با احشاء هند مختلط شود پس فرمود

[illegible] حمزه [illegible] جانوران حشر کرده [illegible] پس فرمود اگر مرا

خدای ظفر دهد بر ایشان هفتاد کس از ایشان مثله کنم در عوض حمزه حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد وان عاقبتم فعاقبوا بمثل

ما عوقبتم به اگر عقوبت کنید مثل و مقدار آن کنید که با شما کرده باشند و اگر صبر کنید صبر کردن بهتر است صابران را ای محمد صبر

کن و صبر تو نباشد مگر بمعونت خدای و توفیق او و دل تنگ مباش بر اعراض مشرکان و قتل ایشان یاران ترا [illegible]

ایشان را [illegible] ولا تک فی ضیق و مباش تنگدل از آنچه ایشان مکر کنند با تو از مکر که خدای تعالی یار تو است

[illegible] بپرهیزند و از معصیت حذر کنند با آنکه ایشان نیکوکارانند

سورة بنی اسرائیل مکیة

وهی مائة واحدی عشر آیات

صد و یازده آیه است از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است

هر که این سوره بخواند دلش نرم گردد [illegible] او را در بهشت دو قنطار مزید

هر قنطاری [illegible] باشد از دنیا و هر چه در دنیا باشد از حضرت صادق علیه السلام روایت است

هر که در هر شب جمعه این سوره بخواند نمیرد تا محمد را دریابد و از یاران او باشد

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی

المسجد الاقصا الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر . و پاکست و منزه است خدائی که
برد بندهٔ خویش را شبی از مسجد حرام بمسجد اقصا آن مسجد که برکت کردیم ما بر اهل آن تا بنماییم اورا از آیات
ما بدرستی که اوست شنوا بینا . پاکست و منزه از آنچه لایق حضرت جلال او نیست آن خدائی که ببرد بندهٔ خود
محمد را در شبی از مسجد حرام که مسجد مکه است تا مسجد اقصی که مسجد بیت المقدس است چون زینت بکلام آمد بطریق
التفات و فرمود که آن مسجد که برکت کردیم گرد بر گرد آن از جویهای آب روان و انواع درختان میوه و با ملکه منزل پیغمبران و
[illegible] کردانیدیم و لنریه برای آنکه بنماییم تا تمام آیات و علامات ما خود را دیدن او از مکه به بیت المقدس از آنجا با آسمان
و دیدن پیغمبران و رسیدن به بیت المعمور و سدرة المنتهی انه هو السمیع البصیر اوست خدای شنوا و بینا افعال
می شنید قول قبایلی نشود از رسول الله علیه السلام پرسیدند که سبحان الله چه باشد فرمود تنزیه الله عن کل سوء پاک
کردانیدن و دور کردن خدای از هر بدی و گفته اند معنی آنست که با سبحان الله میگو و گفت وجه این آن باشد که اگر بعقل
دیدی بر وجه تعجب گفتی ای سبحان الله که خدای بندهٔ خود را از مسجد حرام بمسجد بیت المقدس برد یا رسول الله از کجا بردند
از رسول الله روایت است که فرمود من در مسجد حرام در حجره بودم میان خفته و بیداری جبرئیل آمد و براق آورد
و این روایت انس است و از ابو صالح و از ام هانی روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله در حجرهٔ من با آسمان بردند
نماز خفتن ادا کرده بود در شب [illegible] نماز خفتن ادا کردم و بخفتم و او در نمازگاه [illegible] بیدار شدم و مرا بیدار کرد نماز بامداد
گفت ای ام هانی ترا با تو حدیث عجیب کنم گفتم یا رسول الله احادیث و احوال تو عجایب باشد چون نماز بامداد ادا کرد فرمود
ام هانی بدان چون دوشینه نماز خفتن ادا کردم جبرئیل علیه السلام آمد و گفت برخیز برخواستم فرشته ایستاده اسبی داشت
سوار شو سوار شدم هر جا که بنشیبی رسید دستها دراز شد و پایها کوتاه و هر جا که بفراز رسید پایها دراز شد و دستها کوتاه
تا بیت المقدس رسیدم و آنجا نماز بجای آوردم و حدیث معراج تمام ذکر فرمود و گفت اکنون آمدم و نماز بامداد با شما کردم و این
پیش از هجرت بود به یک سال گفته اند که او را دو بار معراج بود یکبار از مسجد حرام و یکبار از خانهٔ ام هانی و در معراج خلاف کردند
گفتند رفتن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مسجد الحرام تا به بیت المقدس بیش نبود و این قول معتزلیان است
و بعضی گفتند این معراج در خواب بود و این نجاریان اند و بعضی گفتند که معراج [illegible] بود و ایشان حشویان اند و [illegible]
درست است آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بنفس و تن با آسمان بردند و آسمانها و بهشت و دوزخ [illegible]

کردند

کردند آن حضرت بمشاهده بجای آنکه فرمود و عرضت علی الجنة حتی هممت ان اقطف من ثمارها و عرضت علی النار حتی ان
[illegible] الله و باز قصه بروایت انس مالک و ام هانی و از رهجات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باختلاف
و اتفاق معانی آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده من در حجره بودم میان خواب و بیداری در حجره و بروایت دیگر
جبرئیل علیه السلام و مرا گفت برخیز و غسل کن بآب غسل کردم و بروایت دیگر آنست که [illegible] آورد [illegible] زمزم
فرمود و [illegible] از آن آب و [illegible] و آنچه حدیث شکافتن شکم و شستن دل گویند این حدیث باطل است از شرع و عقل
مرا از مسجد بیرون آورد و دیدم در مسجد براق ایستاده و آن اسبی بود خورد تر و از استر کهتر روی چون روی آدمی و رخ
[illegible] چون زمرد و مرغ [illegible] با پر [illegible] دنباله گاو و [illegible] سیم سفید و [illegible] چون
[illegible] جبرئیل پیش من کشید و من بر وی نشستم او ساعتی گام می رفت و ساعتی می پرید جبرئیل بدست راست بجانب
المقدس شدیم و زینی از زینهای بهشت بر وی کرده و او پر بود چون پر طاوس و رفتار چون برق و یک گام زدی نظر
بود بر هموار [illegible] بود آن اسب [illegible] بود و گفتند که سوار شو این اسب ابراهیم خلیل است که بر این اسب کعبه را زیارت
خواستم تا سوار شوم سرباز زد جبرئیل علیه السلام گفت [illegible] بر او که بهتر از تو مخلوق بر تو ننشسته و این [illegible]
در ظل آنکه فردای قیامت بر من سوار شود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که شرط کردم و دست بر وی [illegible]
از دوش [illegible] روان شد [illegible] چنانکه [illegible] که شکمش بر زمین رسید و بروایتی از امیر المؤمنین علی
علیه السلام و عبد الله مسعود آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که چون جبرئیل علیه السلام آمد و مرا از خانه
ام هانی آورد و میکائیل علیه السلام را دیدم عنان اسب گرفته یعنی عنان براق و اسب روی چون روی آدمی و رخش چون رخ
[illegible] چون زمرد و مرغ [illegible] و محجل [illegible] سفید و دست و پا [illegible] سفید [illegible] چون [illegible] دنباله [illegible] چون
دنباله گاو و شکمش چون سیم سفید [illegible] جبرئیل علیه السلام پیش من کشید سوار شدم او ساعتی
می پرید و ساعتی بگام می رفت و جبرئیل علیه السلام بدست راست من بود روی به بیت المقدس آوردیم [illegible]
پیش آمد و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم توقف کن تا سوالی کنم التفات نکردیم و رفتیم چون پاره راه رفتیم از جانب دست
آواز شنودیم که میگفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ساعتی توقف کن تا از تو چیزی پرسم التفات ننمودیم چون پاره راه رفتیم
آوازی آمد که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ساعتی بایست که از تو چیزی پرسم و بدین هم التفات ننمودیم چون آنجا رسیدیم جبرئیل

گفتم این که بود که از دست راست ندا کرد گفت داعیه جهودان بود خوب کردی که جوابش ندادی اگر جوابش میدادی امت تو تمام
بجهودی میل میکردند گفتم آنکه از دست چپ ندا کرد چه بود گفت آن داعیه ترسایان بود اگر جواب میشنود امت تو همه مایل
ترسائی میل میکردند گفتم آن عجوزه که بود که از پیش پیدا شد گفت آن دنیا اگر جوابش میدادی امت تو همه بدنیا میل میکردند
چون از آنجا رفتیم دو اناء نزد من آوردند یکی آب و دیگری شیر من آن شیر را بستدم و آشامیدم جبرئیل علیه السلام گفت کردی که
اختیار کردی اگر شیر نخوردی امت تو همه گمراه میشدند از آنجا گذشتیم گروهی دیدیم چیزی میکشتند بی آسیا درو میکردند و
میکشتند گفتم ایشان که اند گفت مجاهدان اند که حسنات ایشان مضاعف میگردد و چون از آنجا گذشتیم جمعی را دیدیم که گروهی را
گرفته سرهای ایشان را بسنگ میکوفتند چون میکوفتند درست میشد گفتم که ایشان که اند گفت ایشان اند که در نمازهای
فریضه کاهلی میورزیدند و نماز نخفتن نا کرده خسپیدند ایشان را این عذاب میرسد تا روز قیامت و چون از آنجا گذشتیم
جمعی را دیدیم که پاره خرقه بر عورت گذاشته ایشان را بجانب دوزخ میکشیدند پرسیدم ایشان که اند گفت ایشان آنان اند
زکوة مال نداده اند از آنجا گذشتیم پاره گوشت پاکیزه پخته دیدم پیش ایشان گذارده و پاره گوشت خام پلید ایشان گوشت پخته
پاک میگذارند و گوشت پلید را میخورند گفتم که اند گفت گروهی اند که زنان پاک حلال خود را بگذارند و مرتکب بعرض حرام
کردند و زنانی که شوهران حلال خود را بگذارند و میل بمردان نامحرم کنند پس بمردی گذشتیم که پشته هیزم جمع کرده بود
نمیتوانست حمل نمود دیگر همه جمع میکرد و بر سر آن هیمه انباشته میکرد و آواز داده برداشتن میکرد نمیتوانست
گفتم این چیست گفت مثال مردیست از امت تو که امانات از مردم نزد اوست و بدان قیام و اقدام نمی تواند کرد و
امانت می ستاند و بر سر آن میگذارد و چون از آنجا آمدیم قومی را دیدیم که لبهای ایشان و زبانها را بمقراض آهنین می بریدند
و باز چنان میشد که بود گفتم ایشان که اند گفت خطباء الفتن خطیبان فتنه اند پس از آن رسیدم بجائی که سوراخی
بود کوچک از آن گاوی بزرگ بیرون می آمد میخواست که باز در آن سوراخ رود نمی رفت گفت این مثل سخن است که از دهن در اندازد و پشیمان گردد و نتواند که
تا بجای برد و از آنجا که آمدیم بوادی رسیدیم بوی خوش شنودم و آواز خوش گفتم این چه بوست گفت این بوی
بهشت است و آن آواز بهشت میگوید بار خدایا آنچه وعده من است بمن رسان غرفه و عرف بلند و تمام گشت
سندس و استبرق و حریر و لؤلؤ و مرجان و زر و سیم بسیار شد اکواب و اباریق کوزها و ابریقها و آب و شیر و
می و انگبین بنهایت رسید حق فرمود تراست ای بهشت هر مؤمنی و مؤمنه که ایمان آورد بمن و به پیغمبر من و عمل

صلاح کند هر آنکه از من ترسد ایمنش گردانم و هر چه از من بخواهد بدهم و هر که بر من توکل کند کفایتش کنم که من خداوندی ام که
جز از من خدائی نیست وعده خود خلاف نمیکنم قد افلح المؤمنون تبارک الله احسن الخالقین بهشت گفت راضی شدم چون
از آنجا گذشتیم بوی ناخوشی شنودم و آواز زشت پرسیدم که این بوی بد و آواز چیست گفت این بوی دوزخ است و آواز زبانه
دوزخ میگوید بار خدایا آنچه با من وعده کرده بده مرا سلاسل و اغلال و زقوم و حمیم و سعیر و ضریع و غسلین و غساق من
بغایت در شد و گرمای من سخت شد فرمود تراست هر بت پرست و مشرکه و کافری و کافره و حبشی و حبشیه و عاقی و عاقیه و بدکار
و کل جبار لا یؤمنون بیوم الحساب گفت راضی شدم چون از آنجا گذشتیم بجائی رسیدم جبرئیل مرا گفت از براق فرود آی
فرود آمدم و نماز گذاردم گفت دانی این کجاست گفتم نه گفت این طیبه است یعنی مدینه و الیها الهجرة ان شاء الله این هجرتگاه تو باشد
و از آنجا رفتیم بجائی رسیدیم گفت فرود آی فرود آمدم و نماز گذاردم گفت این طور سیناست که موسی با خدا مناجات کرد و از آنجا
بجای دیگر رسیدیم گفت فرود آی و نماز کن فرود آمدم و نماز کردم گفت این بیت لحم است مولد عیسی علیه السلام و از آنجا به بیت المقدس رسیدیم
جمعی فرشتگان را دیدم که از آسمان فرود آمده بودند بمن سلام کردند و بشارت دادند بکرامت از خدای که السلام علیک یا اول یا آخر
یا حاشر گفتم این چه خطابست گفت یعنی تو اول کسی که فردا قیامت زنده گردی و آخری بدان معنی که ختم پیغمبرانی و حاشر بدان
که حشر قیامت بر امت تو باشد پس در مسجد بیت المقدس گفت فرود آی فرود آمدم و اسب مرا در حلقه در مسجد ببست و آن
حلقه ایست که پیغمبران اسبهای خود را در آن حلقه بستندی چون در مسجد شدم پیغمبران را دیدم در حدیث ابو العالیه
پیغمبران از عهد آدم تا بوقت ما عیسی علیه السلام خدای ایشان را جمع کرده بود بر من سلام کردند بطهارت که همه ملائکه و من
که سلام کردند گفتم ایشان که اند گفت برادران تو از انبیا و رسل قریش دعوی مینمایند که خدای را انبازیست و جهودان و ترسایان میگویند
که خدای را فرزندست از این پیغمبران بپرس که خدای را شریک است یا نه و ذلک قوله و سئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون
الرحمن الهة یعبدون ایشان جملگی اقرار دادند خدای را بربوبیت و مرا در پیش ایشان داشت تا بامامت ایشان نماز کردم پس
پیغمبران ثنا و حمد خدای بجای آوردند بدان نعمتی که خدای بدیشان کرامت کرده بود حضرت ابراهیم علیه السلام گفت فرمود
سپاس آن خدای را که مرا خلیل خود گرفت و مرا ملکت عظیم داد و آتش بر من سرد و سلامت کرد حضرت موسی علیه السلام
فرمود شکر و سپاس آن خدای را که با من سخن گفت و هلاک فرعون و قومش بر دست من کرد و امید و بنی اسرائیل را
بر من نجات داد حضرت داود علیه السلام فرمود مر خدای را سپاس که مرا ملک عظیم کرامت نمود و آهن را در دست من

و کوهها را تابع و مسخر من کردانید تا با من تسبیح و تهلیل میکوید حضرت سلیمان فرمود که شکر آن خدائی را که ملکی داد
مرا که احدی را نداد باد را بفرمان من کرد و جن و انس را مسخر من کردانید و زبان مرغان بمن آموخت حضرت عیسی علیه السلام
فرمود که حمد و سپاس مر خدائی را که مثل من چون مثل آدم کرد که او را از خاک آفرید بی مادر و پدر مرا از مادر بی پدر آفرید
و دادم بود دست من مرده زنده شد و ابرص و اکمه راست کردانید پس من که محمدم صلی الله علیه و آله و سلم ام کفتم ثنا و سپاس
خداوندی را سزاست که مرا رحمت عالمیان کردانید و بکافهٔ خلایق برسالت فرستاد و امت من را بهترین امت
کردانید و ذکر من رفیع کرد و مرا فاتح و خاتم رسل کردانید حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود بهذا فضلکم محمد صلی الله علیه و آله
بدین بر شما برون آمد پس سه قدح آوردند آب و شیر و شراب از آن قدحها شیر خوردم جبرئیل کفت اکر آب
میخوردی امت تو جمله غرق میشدند و اکر خمر میخوردی جمله امت تو مولع میشدند پس جبرئیل علیه السلام دست من کرفت
تر دانستم که بپایه معراج بر ... بیت المقدس است که معراج بر آن است و بالای آن
باسمان پیوسته ... و ملک الموت چون قبض ارواح کند از آن معراج برآید و آن
بود که بیمار را چشم تیره باشد چون آن معراج بر او ظاهر کردد پس مرا برکرفت و بر آن معراج بود باسمان دنیا رسید در زد
کفتند کیست کفت جبرئیل کفتند با تو کیست کفت محمد صلی الله علیه و آله کفتند او را فرستادند کفت آری کفتند مرحبا
بمحیاه الله من اخ و من خلیفة فنعم الاخ و نعم الخلیفة در کشادند ما درآمدیم خروسی دیدم موی او سفید
و سر و تن او سفید که از آن نیکوتر و سفیدتر ندیدم پایهای او در هفتم زمین و پر او در زیر عرش چون شب
رسید بالها بکشاید و خدا را تسبیح کند سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی
القیوم چون آواز آن خروس خروسان زمین بشنوند بجمله پر بر هم زدن کیرند و آواز برآرند و خدا را تسبیح
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ... از آنجا بکذشتم فرشته دیدم نیمه از آتش نیمه
از برف نه آتش برف را ... و تسبیح او این بود اللهم یا مؤلف بین الثلج والنار الف بین
قلوب عبادک المؤمنین کفتم ای جبرئیل این کیست کفت این حبیب ... موکل است بر اکناف آسمان و اطراف زمین و او
نصیحت ... اهل زمین را چون از آنجا بکذشتیم فرشته دیدم بر سریری نشسته و لوحی بر کنار و او را هیبتی بزرک
دل ... کفتم این کیست که من در هیچ فرشته نکذشتم که مرا ازو خوف باشد مکر ازین جبرئیل کفت ... او هم

این ملک الموت است

این ملک الموت است من کفتم بالموت الطامة تعالی بعد الموت العظیم ... بیرون پس کفت ... مرا عظیم
کفتم ای جبرئیل هر آنکه ... کفتم من بر او سلام کنم و او را هیچ ... بر سلام کردم با شان او جبرئیل بر سید که این
کیست کفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است نبی الرحمة و رسول العزت پس کفت مرحبا نبی الرحمة و تحیت نیکو کرد و مرا ثنا
داد کفت ای محمد من همانا رحمت ... کفتم الحمد لله المنان بالنعم کفتم این لوح چیست که در دست داری کفت لوح
و نام آنکه روح ایشان قبض کرده شده در لوح دیکر است کفتم چکونه قبض اهل زمین ... بجای خود نشسته
و دست من ... کسترده و ... و دست من بهمه جای آنجا رسد چنانکه خواهم دست ...
... قبض روح کنند چون روح بحلق رسد دست فرا کنم و بستانم
... ازو بکذشتم فرشته دیکر دیدم که ... الوجه کریه المنظر که اثر خشم در روی ظاهر
کاه کردم ترسیدم کفتم این کیست کفت ... این مالک خازن دوزخ است ...
و هرکز خشم ... کفت ... سلام کردم و جبرئیل سلام کرد ...
یا مالک هذا محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول العرب ... و بشارة داد کفتم ... که دوزخ
... کفت از آن روز که خدا دوزخ را آفرید ... کفتم ... دوزخ بمن نماید ...
بکشاد آتش سیاه دیدم ...
از آنجا بکذشتم فرشتکان را بسیار دیدم ... ایشان ... دیدم که او را هزار سر بود و هر
هزار سر ... هزار زبان ... هزار لغت
فرشته کفت ... در آسمان بتسبیح و عبادة ... سبحانه و تعالی ... که تسبیح و عبادة
برابر تسبیح و عبادة ...
... کفت ...
او را عبادة ... کلمات ... سبحان الله کما
سبح الله شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الحمد لله کما
حمد الله شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله الا الله کما

كلما هلك الله شيء وكما يحب الله ان يهلل وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعز جلاله والله اكبر
كبر الله شيء وكما يحب الله ان يكبر وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعز جلاله فرمود از آنجا گذشتیم مردی
دیدم نیکو صورت در روشنی ونقصان نبود وبدست راست او دری بود که از آنجا بوی خوش می آمد و در دست چپ او دری
بود که از او بوی بد و آواز گریه می آمد چون بدر راست نظر افگند شاد وخرم شده خنده کرد و چون بدر چپ نظر انداخت
دل تنگ شد و گریست پرسیدم از جبرئیل علیه السلام که این کیست گفت پدرت آدم است این که جهت راست اوست در بهشت
وان در که در چپ اوست در دوزخ چون بر آن نگرد پسندان از فرزندان او که بدوزخ برند او ملالت کرده و دل تنگ شود و بگرید چون
از آنجا در گذشتیم باسمان دوم رسیدیم جبرئیل علیه السلام در زد گفتند کیستی گفت جبرئیل ام گفتند با تو کیست گفت حضرت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم وخدای تعالی ورا فرستاده گفتند حیاه الله من اخ ومن خلیفة فنعم الاخ ونعم الخلیفة
ونعم الهادی در گشادند رفتیم دو جوان دیدم پرسیدم ایشان کیانند گفت یکی عیسی است و دیگری یحیی زکریا از
آنجا رفتیم باسمان سیم جبرئیل علیه السلام گفت در گشایند که محمد است مرا تحیت کردند و یکی را دیدم که او
بالخلقان چندان تفضیل داشت در حسن چون ماه شب چهارده بر ستارگان گفتم این کیست گفت این برادرتم
یوسف است از آنجا باسمان چهارم رفتیم مردی را دیدم بر تختی بازداده گفتم این کیست گفت ادریس است پیشت
بدیدان خلایق باز گذارده که در آنجا امور و احوال الدنیا هست از آنجا باسمان پنجم رفتیم مردی را دیدم نشسته و در گرد او
قومی که ایشان را حدیث میکرد پرسیدم که این کیست گفت این هارون است که محبوب بنی اسرائیل بود و ایشان از
امت او و بنی اسرائیلیان اند امت او و امت موسی علیه السلام از آنجا باسمان ششم رسیدیم در گشادند
در آنجا مردی را دیدم چون مرا دید گریست گفتم این کیست گفت موسی بن عمران است سبب گریه پرسیدم گفت
چون بنی اسرائیل دعوی کردند که از وی گرامی تر بخدای تعالی نیست و بالله تو اینست که می بوند از آنجا باسمان
هفتم رفتیم مردی را دیدم بر در بهشت بر کرسی نشسته و جماعتی بودند با جامهای سفید و بعضی سفید که در گونه
ایشان تیرگی بود و ایشان در آب میرفتند و خود شستن داشتند گونه ایشان صاف شد و در جوی دیگر شدند و غسل
کردند پس صاف شدند آمدند و نشستند بصحابه خود گفتم ایشان کیانند و این مرد کیست و این جویها چیست گفت
این پدر تو است ابراهیم علیه السلام و این جماعت که روی ایشان سفید است آنان اند که ایمان آوردند و ظلم و فسق

وبشنیده

و بشنیده نکردند واما آنکه در رنگ ایشان تیرگی بود آنانند که گناه و طاعت در هم آمیختند پس توبه کردند و ایشان
یکی رحمت خدا است و دیگری نعمت او و آن دیگر شراب طهور و ابراهیم علیه السلام پشت بخانه باز داده که آن را بیت المعمور
گویند هر روز هفتاد هزار فرشته در وی روند تا روز قیامت نوبت باولیان نرسد از آنجا رفتیم تا بسدرة المنتهی زیر
آن درخت چهار جوی بیرون می آمد از آب و می و شیر و انگبین چون بسدرة المنتهی رسیدیم شاخهای وی و برگ و بورن
درخت نسبت از نورها خدای که وصف آن بزرگی نتوانند و آن درخت هزار هزار شاخ است و بهر شاخی هزار هزار
هزار ارکان است و بهر ارکان هزار هزار برگ است و بهر برگی هزار هزار گل روست و بهر گلی دو آن هزار هزار
تا رسیدم جبرئیل علیه السلام باز ایستاد و بمن گفت مقام من پیش از اینجا نیست پیش رو و گفت تو اینست و ما منا
الا له مقام معلوم و بروایت دیگر جبرئیل علیه السلام رسول صلی الله را گفت که پیش رو یا رسول الله صلی الله علیه وآله
پیش رفت و جبرئیل علیه السلام را آواز حضرت میوقف فرمود تا بجا رسیدم که آواز افراشتن کو بنید جبرئیل علیه
تحاشا نبید گفتند کیست گفت جبرئیل ام و حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم با امت فرشته که موکل حجاب
گفت الله اکبر و دست از حجاب بیرون کرد و مرا بالا کرد و جبرئیل علیه السلام از من باز ایستاد گفتم در چنین جای از من باز
و مرا ... گفت یا محمد اینجا تا اینجا مقام است خلقان را هیچ کس نیست که از من تجاوز کند و مرا نجوحت تو بستوی
داد بحجابی دیگر و فرشته حجاب از محمد صلی الله علیه وآله وسلم با امت آن فرشته تکبیر کرد و مرا بر آن حجاب
دیگر و همچنین مرا از حجاب بحجابی می بردند تا هفتاد حجاب سخن هر حجاب پانصد ساله راه بود پس از حجاب رفرف کلد
که نور آن آفتاب را غلبه میکرد و مرا بر آن رفرف گذاردند و بعرش رسانیدند و نزدیک عرش آنچه پیش از این دیدم
در چشم من حقیر گشت خدای سبحانه و تعالی مرا بسدره عرش رسانید قطره بچکید بر زبان من آمد طعمی که هیچ چیز که
آن شیرین تر نچشیده باشد و خدای جل وعلی مرا خبر داد از اخبار اولیان و آخریان و از آن هیبت
التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات فرمود السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته گفتم السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین حق سبحانه و تعالی فرمود ای محمد که ملأ اعلی در چه خصومت کردند گفتم بار خدایا تو عالمی
که علام الغیوب فرمود خلاف ایشان در درجات و حسنات بود فرمود ای محمد صلی الله و آله درجات و حسنات چیست
بار خدایا تو عالم تری فرمود اما الدرجات فاسباغ الوضوء فی المکروهات والمشی علی الاقدام الی الجماعات وانتظار الصلوة بعد

الصلوة واما الحسنات فافشاء السلام واعطاء الطعام والتهجد باللیل والناس نیام درجات سباغ وضو باشد در مکروهات
وبنماز رفتن بجماعات وانتظار نماز بعد از نماز اما حسنات سلام کردن بهمه کس وطعام دادن وبیدار بودن بشب که خلق خواب
باشند پس فرمود ای محمد آمن الرسول بما انزل الیه من ربه من کفتم نعم ای رب والمؤمنون کل من آمن
بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله کما فرقت الیهود والنصاری کفتم بار خدایا
رسول تو ایمان آورد ومؤمنان ایمان آوردند بخدای وفرشتکان وکتابها وپیغمبران نه چنانکه جهودان کردند
وترسایان کفتند نؤمن ببعض الکتاب ونکفر ببعض فرمود مؤمنان چه کفتند کفتم کفتند سمعنا واطعنا امرک
کفت راست کفتی سل تعط کفتم بخواه تا بدهند من کفتم غفرانک ربنا والیک المصیر فرمود غفرت لک
ولامتک بیامرزیدم ترا وامت ترا فرمود ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا بار خدایا مکیر ما را اکر ما را فراموش کنیم یا
خطا کنیم فرمود قد رفعت الخطاء والنسیان من امتک وما استکرهوا علیه بیامرزیدم ترا وامت ترا خطا
ونسیان از ایشان برکرفتم وانچه ایشان را بران دارند کفتم ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من
قبلنا بار خدایا بر ما منه بار کران چنانکه کذاردی بر انکه پیش از ما بودند یعنی جهودان عز وجل فرمود ذلک
مثلک آن تراست وامتک تو کفتم ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به بار خدایا چیزی بر ما منه که ما را طاقت
آن نباشد حق سبحانه وتعالی فرمود بکردم آن با تو وامت تو کفتم واعف عنا عن الخطاء ما را عفو کن از خسف واغفر لنا
من الغفور وما را بیامرز از غرق وارحمنا وبر ما ببخشا از مسخ انت مولانا تو خداوند مائی فانصرنا علی القوم
الکافرین ونصرت ده ما را بقوم کافران حق جل وعلی فرمود بجا آوردم تو وامت تو کفتم بار خدایا پیغمبران که پیش از
ما بودند کرامتهای نمودی ابراهیم علیه السلام را خلیل کرفتی وموسی را سخن کفتی وادریس را مکان بلند دادی
وداود را زبور دادی وسلیمان را ملک دادی بار خدایا مرا [illegible] ترا چیست کفتم چنانکه ابراهیم را خلیل کرفتم
وبا موسی سخن کفتم چنانکه با موسی کفتم وترا فاتحة الکتاب وخواتم سورة البقره دادم واز کنجهای عرش است وپیش
هیچ پیغمبری نفرستادم وبر تو [illegible] ومسجد [illegible] طهور [illegible] وقران الله سید کتابها است بتو فرستادم وذکر تو رفیع کردم
وعطا [illegible] دادم [illegible] وترا تفصیل دادم داستان [illegible] کردم
فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین آنچه ترا دادم شاکر باش [illegible]

بغاه کنه

بنماه کونه نماز فرض کرد چون برکذشتم وا ایشان رفتم تا بسدرة المنتهی فرود آمدم پس کفت جبرئیل علیه السلام کفت یا محمد آیا ترا
نمایم وترا انچه کرامت شده است تا ترا رغبت بیفزاید پس ما بیامدیم تا به بهشت ومن از جبرئیل علیه السلام می پرسیدم
از عجایبها که دیدیم درختهای از درها واغصانها ونورها کفت سبحان الله سر بردهار تا العزة است که بعرش محیط است واکر
ان عجایبها بود که انچه زیر عرش بود سوختی وانچه مشاهده نفرمودی عجیب تر است من کفتم سبحان الله العظیم ما اکثر عجایب
خلقه پس پرسیدم ان فرشتکان که صف کشیده بودند چنانکه بناها از زیر که بودند کفت روحیان اند وروح عظیم از ایشان است
خدای فرمود یوم یقوم الروح والملائکة صفا روز قیامت همه ملائکه یک صف باشند وروح یک صف انکه از پس آن اسرافیل
آن یک صف که الاهیه صفها است کفت کروبیان اندکه اشرف وعظماء فرشتکان اند پس جبرئیل علیه السلام مرا به
بکر واینک کوشکها دیدیم اندر رو یاقوت وزبرجد ودرختان از زر سرخ وشاخها از مروارید سفید وبیخ آن از سیم
وزمین آن از مشک اذفر [illegible] نمود که سالها درو بودم ودر کوشکی دیدم از شیر سفید تر واز شهد شیرین تر
ریکش مرجان درو کل از مشک [illegible] جبرئیل علیه السلام کفت این حوض آنست که خدای ترا داده است سند
انا اعطیناک الکوثر فرازد زیر عرش همی آید وز کوشک ما مؤمنان می رود وبدرختی رسیدم که از آن بهتر در بهشت نبود
میوه که خدای آفریده بنوع مختلف برنک وطعم وطبع وبوی مختلف من در حسن او تعجب ماندم پرسیدم
درخت است جبرئیل علیه السلام کفت این درخت طوبی که مقیل امت تو درین درخت باشد یعنی محل قیلوله مؤمنان
ودر بهشت آنچه دیدم از نعمتها هیچ کوش نشنیده وهیچ چشم ندیده وبر دل هیچ کس نکذشته [illegible] پس
از آن دوزخ بر من عرض نمودند که سلاسل واغلال ومارها وکژدمها او دیدیم وحمیم وزقوم وغساق [illegible] دیدم
لبهای ایشان چون لبهای شتر وجماعتی بر ایشان موکل بودند لبهای ایشان می بریدند وسنکهای آتش در دهنهای ایشان می
کذاردند که از زیر ایشان می افتاد جبرئیل علیه السلام کفت ایشان اندکه مال یتیمان بخوردند بظلم سیعلم الذین یاکلون اموال
ظلما ودیکر جماعتی دیدیم که شکمهای ایشان [illegible] بودند [illegible] چون [illegible]
ایشان کذارند ویکذشتند جبرئیل علیه السلام کفت [illegible] الذین یاکلون الربوا لا یقومون ودیکر زنانی را دیدم [illegible]
او بخته [illegible] کفتم [illegible] از آنجا روی بجانب [illegible]
آوردیم از آسمان [illegible] سید ولد آدم ولوا الحمد بدست من است

دلالتها و هر که دون اوست روز قیامت در زیر لوای من باشند و لا فخر و اول من نزدیک است پس همه مراد من آنست که

بیاد رحمت خدای شوم و خدای تعالی گفت او را باسمان بردم اما فرمود که او را بمسجد اقصی بردم که اگر اول گفتی که باسمان بردم تعجب ایشان

زیاده بودی و در تکذیب مبالغه بیش کردندی اول گفت در این سوره که او را بمسجد اقصی بردم چون در دل ایشان قرار گرفت حدیث

و رفتن باسمان و رؤیت شدن بعد از آن در سورة النجم ذکر فرمود ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ

وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا و بدادیم ما موسی را کتاب

و بکردیم ما او را هادی مر فرزندان بنی اسرائیل یعقوب که فرا مگیرید از غیر من نگهبانی در شته فرزندان آنکه در نشاندیم ما با نوح

بدرستی که او هست و بود بنده شکر کننده وجه اتصال الآیة بما قبلها آنست که فرمود ما خبر که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را

بردیم موسی را کتاب توراة دادیم و او را هدایت و بیان کردیم بنی اسرائیل را و شاید که ضمیر راجع باشد بموسی چه پیغمبران امت را

و هدایتی باشند و گفتیم ایشان را که ای فرزندان کسی که او را برداشتیم با نوح پیغمبر در کشتی بیرون من وکیل مگیرید که کار خود با او

اعتماد نمایند پس نوح را مدح نمود و فرمود او بنده بسیار شکر بود در خبر است که چون نوح اراده طعام خوردن فرمودی گفتی بسم الله

چون فارغ شدی گفتی الحمد لله و این مطابق خبریست که رسول الله صلی الله علیه فرمود که خدای را بنده راضی شود که

طعامی بخورد و گوید الحمد لله چون شربتی آب بنوشد و بیاشامد گوید الحمد لله و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت است که

نوح پیغمبر در بامداد و شبانگاه این کلمات فرمودی و شکر او این بود که اللهم انی اشهدک انه ما اصبح و امسی بی من نعمة فی دین او دنیا

فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر بها علی حتی ترضی و بعد الرضی و در خبر دیگر است که شکر او آن بود که چون طعام

تناول کردی و فرمودی الحمد لله الذی اطعمنی و لو شاء اجاعنی و چون شربتی آب آشامیدی فرمودی الحمد لله الذی سقانی

و لو شاء اظمانی و چون جامه پوشیدی فرمودی الحمد لله الذی کسانی و لو شاء اعرانی و چون کفش در پا نمودی فرمودی

الحمد لله الذی حذانی و لو شاء احفانی و چون قضاء حاجت شدی فرمودی الحمد لله الذی اخرج عنی اذاه فی عافیة

و لو شاء حبسه [illegible] وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ

أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ

عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ

احسنتم

وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ

يرحمكم

يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا و خبر کردیم ما بنی اسرائیل در این کتاب هر آینه تباه

کنید در زمین دو بار هر آینه افراشته شوید بزرگ فاذا جاء پس چون آمد وعده اولی ایشان که بر انگیختیم ما بر

شما بندگان ما را خداوندان با شجاعت سخت پس گردیدند در میان سراها برای قتل و هست وعده کرده شده ثم پس باز گردانیدیم

دولت بر ایشان و مدد کنیم ما شما را بمالها و پسران و بکردیم ما شما را بیشتر [illegible] اگر کسی نیکوئی کند با شما نیکوئی کنند با

نفسهای خویشتن و اگر بدی کنید شما پس بر این نفس بود پس چون آمد وعده آخرت تا بد نمایند رویهای شما و تا بروید در مسجد

در رفتند اول مرة و تا هلاک [illegible] باشد هلاک کردنی شاید پروردگار شما که رحمت کند بر شما

و اگر باز گردید شما باز گردیم بعذاب و بکردیم ما دوزخ مر کافران زندان [illegible] قضی بمعنی خلق است لقضیهن سبع

افصل حکم و الله یقضی بالحق و بمعنی امر و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بمعنی الحکم و الاعلام چنانکه فرمود و قضینا

الی بنی اسرائیل یعنی خبر دادیم بنی اسرائیل را در توراة که شما در زمین دو بار فساد کنید یکی کشتن زکریا و محبس ارمیا چون

ایشان را از عذاب خدای ترسانیدند دوم کشتن یحیی زکریا و قصد کشتن عیسی و [illegible] و تکبر کنید ظلمی [illegible]

فاذا جاء چون وعده اولی [illegible] از فساد کردن شما اولا فساد از شما صادر گردد ما بر انگیزانیم و مسلط کنیم

بر شما و تغلبه کنیم و تمکین دهیم [illegible] بندگانی که ما را اند خداوندان سختی و شوکت و شجاعت سخت و ابن جالوت

و لشکرش تا وقتی که کشته او را بر دست داود در مملکت طالوت سعید مسیب گفت بخت النصر بود سعید جبیر گفت

[illegible] بود حسن بصری گفت عمالقه بود و حذیفه یمانی گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون بنی

تعدی و ظلم از حد بردند و پیغمبران را کشتن گرفتند خدای حق سبحانه و تعالی بخت النصر را بر ایشان مسلط کرد و ملک

شاهی او هفتصد سال بود با لشکر بسیار بیامد و بر بیت المقدس فرود آمد و او را احصار و احاطه کرد و بگشاد و [illegible]

هفتاد هزار مرد را بخون یحیی زکریا بکشت و هفتاد هزار را اسیر کرد و آن شهرها بغارت داد و سلب [illegible] بیت المقدس

و ببابل آمد و اسیران بنی اسرائیل در دست او صد سال ماندند و بخت النصر و لشکرش همه کبر بودند و در میان

بنی اسرائیل صالحان و پیغمبرزادگان بودند دعا کردند پادشاهی از پادشاهان فارس نام او کورش و او مرد مؤمن بود

بخت النصر کارزار کرد و بنی اسرائیل را از دست او برهانید و خلق اهل بیت المقدس را بجا خود برد و بنی اسرائیل مدتی

بطریق استقامت بودند [illegible] بعد برین معصیت شدند خدای حق سبحانه و تعالی پادشاهی را بر ایشان مسلط نمود [illegible]

نام و بیت المقدس را بسوخت و اهلش را برده کی آورد و محمد بن اسحق گفت چون احداث بنی اسرائیل بسیار شد خدای تعالی
پیغمبران فرستاد تا ایشان را اعذار و انذار کردند و تجدید احکام توریه چون عذاب بدیشان آید خدای جل وعلی بدیشان
عذر بگفته بود و اول واقعه که ایشان را افتاد بسبب آن الله سنکروبند بود که پادشاهی صدیقه نام راهم از ایشان بد
پادشاه کی بد و در روزگار او خدای عز وجل شعیا را بدیشان به پیغمبری فرستاد و آمدن بنی اسرائیل را بشارت داد بعیسی و محمد صلی الله
علیه و آله وسلم و او پادشاه را گفت بشارت باد ترا که سوری بیاید که سوار بر او بجز باشد و بعد از او مردی که صاحب شتر باشد
چون مدت پادشاهی او بسر آید و او را وفات نزدیک شد و شعیاء پیغمبر با او بود سنحاریب بملک بابل آمد با سپاه
سوال و بیت المقدس را گرفت و صدیقه ملک را بیماری رسیده و فرجه از پس پای آمد چون خبر سنحاریب رسید
شعیا نزد او آمد و گفت ای پادشاه در کار سنحاریب چه مشورتی می نمایی گفت من بیمارم چنین که گویی نبی خدای
هیچ وحی که در است ایشان در این بودند که شعیا را وحی رسید که پادشاه را بگو که وصیت کن و خلیفه کن که
خلافت داشته باشد پادشاه چون این بشنود روی بقبله آورد و بگریست و تضرع و دعا کرد و بنیت خالص خدای را
بخواند و وحی آمد بشعیا که پادشاه را اجل او تاخیر کردم پانزده سال و او را از لشکر و او را از سنحاریب رهانیدم شعیا آمد
و پادشاه را خبر داد فی الحال درست شد و شکر خدای بجای آورد و شعیا گفت از خدای درخواه تا ما را بر این پادشاه
سنحاریب را چه چاره کنیم حق تعالی فرمود من شر او را از شما کفایت کنم فردا که برخیزید لشکر او همه مرده باشند مگر سنحاریب
با پنج کس زنده مانند چون دیگر روز شد پادشاه بیرون لشکرگاه سنحاریب آمد چون سنحاریب پیدا شد هیچ کس زنده ندید
تا طلب کردند سنحاریب را در میان مردگان پیدا شد و او را با آن پنج کس گرفته آوردند یکی از آن پنج کس بخت النصر بود
صدیقه خدای را سجده کرد از بامداد تا نماز دیگر و آن سجده بود چون سر برآورد و امیر ایشان فرمود که این اسیران را پادشاه
در شهرها گردانیدند و منادی میکردند که این جزاء آن کس است که بر خدای دلیری کند ایشان را هفتاد روز گردانیدند
و هر روز یکی دو نان جوین میدادند سنحاریب کس فرستاد که ای پادشاه ما را کشتن از این آسان تر است فرما تا ما را بکشند
باز آوردند و قصد کرد که ایشان را بکشد حق سبحانه وتعالی بپیغمبر وحی کرد که بگو که سنحاریب و این پنج کس را ببابل فرستد
تا خبر دهند و مردم که از خدای ایشان کرد ایشان را باز کار آوردند رفتند و قصه با قوم گفتند و تا بیان قوم گفتند
گفتیم که ... بنی اسرائیل بر ... سنحاریب پس از آن هفت سال بزیست و بخت النصر پسر زاده خود را خلیفه کرد

و مرد بخت النصر هفت سال دیگر در ملک بابل مقام کرد و صدیقه که ملک بنی اسرائیل بود وفات کرد و بنی اسرائیل در هم افتادند
و بر ملک و پادشاهی خونها ریختند شد شعیا ایشان را پند میداد قبول نمیکردند خدای جل وعلی شعیا را وحی کرد که بگو
وحی بنی اسرائیل برسان او برخواست و گفت ای آسمان بشنو و ای زمین گوش فرا دار که خدای وحی میکند قصه
بنی اسرائیل گفته که ما ایشان را بپیغمبری برگزیدم و بکرامت خود تخصیص نمودم ... تفصیل دادم ایشان چون گوسفند
شبانی بودند که ایشان را باز آوردم و گم شده کان را جمع کردم و شکسته کان را بر بستم و بیماران را دوا کردم و لاغران را فربه کردم چون
بدیشان این نعمت فرمودم ایشان بطر گرفتند و یکدیگر را کشتند تا از ایشان اثری نماند و استخوان درستی ... آمد
نمیباشد ... ایشان از کجاست شتر ... که گیاه ... و ... تا آنجا شود چهارپای داند که علف را از کجاست ...
آورد و این قوم از ... باز نمی دانند که خیر ایشان از کجاست و ایشان خداوندان عقل و بصیرت اند ...
شبی ... ایشان را چه گویند در این زمین که مدت دور از خراب باشد خداوند وی و حکم روی ... آن آورد و بوار
کم کردند و گوشکی برانجا بنا کند و کاریزی در آنجا ... کند و از انواع درختان ... در و نشانند ... این به نفس خود
سازد و نگاه دارد ... و امین برکار دارد چون وقت آن آید که درختان برآید بجای میوه خروب بیاید گوید این به چه چیزی
سزاوار است که دیوارش خراب کنند و گوشکش را خراب سازند و ... بشکنند و ... بسوزند خدای
میفرماید که این دیوار دین منست و این گوشک شریعت منست ... منست و این چوب آب ... منست و این پیغمبر من
درختی ... ایشانند ... آمد اعمال بد ایشان است تقرب بمن نمایند بگاو و گوسفند که چون آن ...
و من گوشت ... تقرب ... آن باشد که ... باشد ... دارند ... که ... ایشان از آن
خون آلوده است و جامهای ایشان رنگین ... و ... ایشان ... ایشان
مرا چه حاجت ...
...
جمع ایشان ...
حق سبحانه وتعالی فرمود بگو ایشان را که من قادرم ... که ... قادر باشم ...
الف دهم میگویند که روزه ... ما ... مقبول ...

نمی‌خوانند دعا کنم مانند آنکه خواننده گی وصفی می‌خوانند و میگویم با وای از اینها که نه دعا یا ما اجابت است و نه از ما سمع
از ایشان نه بپرس تا چه منع است از اجابت دعاء ایشان نه من اسمع السامعین و ابصر الناظرین و اقرب المجیبین ام
ام برای آنست که خزانه من کم شده یا دستهای من از خیر بسته شده است نه دستهای رحمت و روزی من بخشیدن گشاده
تا خیاله میخواهم بخشم و کلیدهای خزاین رحمت منست چون کسی اند کشادن یا از برای آنست که رحمت نیست
لا بد اجابت رحمت من فراخ است بر همه چیزها و بخیلی من راه یافته است نه من اکرم الاکرمین ام و رساننده خیرات
ببین ام اگر ایشان از برای خود نظر کنند و بر خود رحمت کنند دلهای ایشان منور کرده و بر حسب حال ایشان دین بدنیا فروخته
اند و از پی هوای نفس می‌روند نمی‌دانند که دشمن تر ایشان نفس ایشان است من روزه ایشان چگونه بپذیرم و آن
بدروغ در پیش منتوی است و بر روزه گشادن ایشان بطعام حرام است و نماز ایشان چگونه قبول کنم و دلهای ایشان
مایل است بدشمنان و صدقات ایشان چگونه زکی شود باک کرده ایشان مال دیگران بصدقه میدهند مال خود
و دعاء ایشان چگونه قبول کنم و آن قولها است بزبان که تعیین دل با آن الفت ندارد و من دعاء او را اجابت کنم که از
دل مراد عا کند و او را ضعفاء و مساکین بوده باشد که من مسموع بود و علامت رضاء من رضاء درویشان بود اگر
رحمت کنند بر یتیم و بیوه با ایشان رسانند و ضعیفان را بخود ترحیب کرده اند و انصاف مظلوم بدهند من حق بجوید
من بر چشم ایشان باشم و سمع گوش ایشان و عقل دلهای ایشان و قوت پای و دستهای ایشان باشم و دلهای فعلهای ایشان
بر جای دارم چون کلام من شنوند گویند اما میل متعولست و اگر ما خواهیم که چنین بگوییم اگر از من بهانه میبدارند و من
بسر او و صمای او و شان مطلع در عقبا من در نفس آن روز که آسمان و زمین آفریدم که متوقع در مده دوران کنم و
در شبانان دعوه دزد لیلان و قوت در ضعیفان و توانگر در درویشان و جبار دارنده گان و من از این جمله پیغمبری
فرستادیم و ما خوانند از میان جماعت جاهلان در میان ایشان تا یابد کی اعتبار که کلی و از اختلاف در آن قوم بود
که درشت باشد و بد خوی باشد و بلند آواز نباشد در بازارها مخصوص در زبان او فحش نه و مجامع باشد
حبر و البحر بجوی کریمان باشد سکینه و آرامش لباس او باشد و بر نیکوئی شعار او باشد و تقوی ضمیره او باشد و حکمت
معقول او باشد و صدق و وفا طبیعت او باشد و عفو و معروف خلق او باشد و عدل سیرت او باشد و هدی شریعت او باشد
و اسلام ملت او باشد و احمد نام او باشد با وی راه نمایم که شده کان او را با وی با علوم جاهلان را با وی رفیع بلند مرتبه کنیم

نام او و بعد من پی گردانم دلیلان نوا و با و جمع کردانم پراکنده کان او و امت او را بهترین امت کردانم امر معروف و نهی منکر کنند زبر ایمان
و توحید و با اخلاص نماز و عبادة برای من کنند گاهی در قیام باشند و وقتی در رکوع و زمانی در سجود و در راه من کارزار
و جهاد کنند صف زده برای رضاء من هجرت کنند و نفس خود بگذارند در همه حال با تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر من باشند
طهارت نماز نیکو کنند و برای پاکی جامه از ساق برکشند و بر وارند کتابها و دلهای ایشان بود و شب عابدان باشند و روز
شیران و این فضل منست بآنکه خواهم دهم شعیا خطبه کرد بنی اسرائیل آهنگ کردند تا او را بکشند از ایشان بگریخت
و نعالی درختی برای او شکافت او در آنجا رفت و درخت فراهم آمد شیطان گوشه دامن او را بیرون کشید از میان
درخت ایشان دانستند که در آنجاست نه پی دیگر نتوانستند که اره آوردند و او را در آن درخت پاره کنند تعالی
و علا پس از او خضر پیغمبری فرستاد و نام او ارمیا بود و او را خضر از برای آن خواندند که چون هر جا نشستی سبز شدی
خضر بر خضر در میان قوم برخاست بدعوت و وعظ و تبلیغ رسالت و تجدید احکام توراة و در عهد او بخت النصر
بیرون آمد و خروج نمود و خلافی وا از ایشان گشت و این نوبت دوم بود که بنی اسرائیل در زمین فساد کردند حضرت خضر
از میان ایشان گریخت بیابان رفت که بجز وحش نبود و بخت النصر چون ولایت شام گرفت بنی اسرائیل را کشت و بیت
المقدس را خراب کرد و لشکری فرمود که هر کدام سپری خاک در بیت المقدس انداختند تا اثر بیت المقدس
ناپدید شد و کوهی گشت از خاک سعید جبیر روایت کرده که هر مردی در توراة خدای تعالی در قرآن حکایت
او باز گفته فی قوله اما ذا جاء وعد اولیهما و حکایت انست که مردی حکایت بخت النصر را گفت چون او قصه شنود
او گریست و دو نفر فراهم کرد و گفت بار خدایا این مرد را بمن نما او در خواب مردی دید او را گفت آن مرد بوکه تویی
طلبی مرد درویش و ضعیف است در بابل و او را بخت النصر نامند و این مرد اسرائیلی توانگر بود با مال بسیار و خدم بیابل رفت
و درویشان آن شهر را طلب می نمود و نیکوئی با درویشان می نمود روزی پرسید که در این شهر درویشی هست که کسی
او را نامه باشم گفتند درویشی هست که نام او بخت النصر است و بخوردی مانع آمده است آن مرد برخاست با تمام
و خدم بطلب او آمد بدو پرسید از نام او گفت بخت النصر او را بخانه برد و پرستاری او کرد تا نیک شد چون اراده
رفتن نمود گفت من میروم تو را که حاجتی هست بخت النصر گفت سبب پرسید گفت در مفارقت تو رواییم این
همه نعمت کردی و من نمیتوانم که مکافات تو کنم گفت توانی که این عهد نامه که چون پادشاه گردی سخن من شنوی

و مرا بر آغاکی بخت النصر گفت ای مرد استهزا می نمائی مرا از آنکه من درویشم گفت تخفیف میکویم و باز عهد نکرد آن مرد که
گفت هما الحذر او درین کاری هست که من این همه رنج بردم و بمقصود نرسیدم چون روزکاری برین بر آمد چون پادشاه
فارس طلیعه و بیرون روایت و سرداری اختیار کرده و صد هزار مرد بدان سردار داد و گفت و تفحص کنید که ما را بر شام
جنج نو میشود و مستی انشد سردار باز شام آمد و بخت النصر در مطبخ او آمد شد میکرد و بود برای طعام که باز و هنا چون بشام رسید
و لایتی دید ابادان لشکری کران دانست که هیچ تواند کرد بخت النصر در مطبخ و مجامع میگفت شما را چه بر بنی دارد
بابل روید که انجا مال بسیار و مخزن بیشمار است و حصنی و قلعه نبی ندارد و لشکر و جدل ندارد گفتند با اهل کارزار آن
باز کشتند و بصیحون گفت شهر بیست با لشکر و من هیچ مطبخی ندیدم و از سر آن کارزار درگذشت بخت النصر در لشکر
او میکو و بدی گفت بر من چیزی هست از اخبار شام که با کس نگویم مگر با ملک این خبر بملک صیحون رسید او را طلب فرمود
او خبر برسید گفت که سحر او تو در بیرون شام فرود آمد و از احوال شام اصلا خبر نداشت چند روزی که برین [illegible]
خواهی که لشکری بشام فرستم باشد که ناکاه بر ایشان زند و شام را بکشاید که باشد که این کار از او تمشیت پذیرد هر کس را ثنا
داد گفت مرا آن مرد باید که خبر داد بخت النصر را طلبید و گفت لشکر بردار و بشام رو و از میان لشکر چهار هزار مرد اختیار
کرد و بشام رفت و شام را گرفت و غارت کرد و بسیار غنایم و سرها ابنیا را کشت و بنهان شده کان را بانچه نهان کرده بودند
چنانکه فرمود فجاسوا خلال الدیار کشتند و میان سرها بدست آورد [illegible] و در آن عهد که بخت النصر
در شام بود ملک فارس ملک صیحون مرد چون بخت النصر از شام باز آمد گفتند لجبار قوم کرد سر او را بپادشاهی [illegible]
را بپادشاه کردانیده [illegible] بنی اسرائیل یکی بود که خواب او راست بود و آرزو ها صادق [illegible] او این بود او
خواب دید که هلاک بنی اسرائیل و خرابی بیت المقدس بدست شخصی خواهد بود از اهل بابل اما و بخت النصر نام
او بجانب بابل سفر کرد و چون بشهر بابل داخل گردید و قرار گرفت آن شخص یتیم را طلب و تفحص میکرد تا او را بخانه مادرش
راه نمودند رفت بخانه مادرش و با دان او هر دم خوب بدان خانه برد و اعجاب فرود آمد و ساکن گردید گفت پسرت
بخت النصر کجاست گفت بهیمه رفته است ساعتی بعد و زمانی شد که آمد و پشته هیمه در پشته آورده بنی
اسرائیل سه درم بدو داد گفت برای من طعامی مهیا کن و شرابی بیاور او رفت بدرمی نان خرید و بدرمی گوشت
و بدرمی خمر و شراب و خوش شد تا سه روز چنین کذرانیدند تیم روزی بنی اسرائیلی گفت امروز سه روز

که در سرای تو میزبانی کنم مرا حقی بر تو لازم گردید بر تو از تو میخواهم که از برای من امانی نویسی که چون تو پادشاه باشی من ایمن باشم
گفت این چه حدیث است با من تمسخر و مزاح می نمائی گفت نه تمسخر بلکه راست میکویم مگر گفت مادرش گفت چه زیان دارد
اگر پادشاه باشی امانی نویسی که ما کرا او پادشاه باشد او در امان باشد و از او ایمن باشد چون آن مرد او را دعا کرد و محامد کرد
شاه بنی اسرائیل یحیی زکریا را عزیز داشتی و بی مشورت و فتوی او کار نکردی او را زنی بود و دختری داشت از شوهر دیگر
و این زن پیر شده بود میخواست زن تو کند جوان آن زن پیر گفت دختر من با جمال است او را زن کن گفت با یحیی مشورت
نکنم چون مشورت نمود فرمود که بتو حلال نیست چون دختر زن تو است پادشاه با زن بگفت چون دختر از دست رفت
زن کین یحیی بر دل گرفت گذاشت تا پادشاه شراب بخورد او دختر را بیار است و گفت که ساقی گری پادشاه کن چون
خورد ابرو عرض کن چون اراده تو کند بگو که حاجت تو روا کنم آنچه گویم بجای آوری فان سر یحیی زکریا خواهم که بطشت اندر
در طشتی او بجان کرد چون پادشاه مست گردید و اراده دختر نمود گفت حاجتم روا کنی دست بتو ندهم گفت چه حاجت
گفت سر یحیی زکریا است درین طشت پادشاه گفت چیزی دیگر بخواه گفت مرا حاجت جز این نیست مکرر گفت و او اراده با
شاه را دفع مینمود تا پادشاه امر نمود تا یحیی را کشتند و سر او در طشت گذاشتند و پیش او بردند و آن سر بزبان میگفت که لا
تحل لک نیست حلال بر تو میخون او در آن طشت بجوش شد هیچ بر خاک میریختند میخون میجوش شد تا بر ایام
همان خون میجوش شد این خبر بصیحون امیر بابل رسید لشکری اماده کرد بخت النصر گفت مرا بر این لشکر امیر کردان که من
بر احوال این شهر و پادشاه اطلاعی دارم او را امیر کرد [illegible] رفت و در آن شهر حصار کرد مدتها تا لشکری بی برکت دیده
که باز گردد پیر زنی آمد گفت شنودم که باز خواهی گشتن گفت چون مدت دراز شد و لشکر بی برکت شده اند گفت من
ترا تدبیری کنم که شهر بدست تو کشاید بشرط آنکه او را بکشی که من گویم گفت فرو لشکر را بچهار قسمت کن و بچهار جانب
شهر بدار و بگو همه دست بر دارند و سرها بجانب آسمان کنند و گویند یا رب بحق خون یحیی زکریا که این شهر را کشا
کن و بدست ما مفتوح کردان ایشان چنین کردند از چهار سوی بارۀ شهر افتاد و لشکر بشهر در آمدند آن زن
بخت النصر را بخون یحیی زکریا برد و گفت مر مرا میکشی و خون بسر این میریز تا آنکه خون یحیی ساکن گردد او
هزار مرد را بر سر آن خون کشت خون یحیی ساکن نشد تا آنکه آن زن پادشاه بود آوردند و خون بر سر او بخشید
ساکن شد آن عجوزه گفت ای بخت النصر دو کرت از خون ریختن باز دار که خدای راضی شو چون بیغمبری کشته

کردیم باشند انگشتکان او را و هرانکه درخون او سعی کرده باشد و رضا داده باشد اکنون ایشان همه کشته کردند و هلاک
ان بود که خون یحیی ساکن شد و آن مرد که امان داشت آمد و او را و اهل بیت او را امان داد و بیت المقدس را خراب کرد
و معروفان بنی اسرائیل را با خود به بابل برد و دانیال در میان ایشان بود و نوحی از فرزندان پیغمبران چون بزمین بابل رسید
پادشاه فرموده بود پادشاهی بیدار گرفت و او چون دانیال را دید عقل و رای و دیانت علم او را بدانست او را مقرب و خواص
خود کرد اینست وهب گفت بخت النصر در آخر عمر در خواب شاهی نمود چنین او سرش از زر و سینه از سیم و شکم از مس
و هر دو ران آن از آهن و ساقهاش از گل خشک پس سنگی دید که از آسمان افتاد و بر آن صنم آمد و او را بشکست پس آن سنگ بزرگ
میشد چندان شد که از مشرق تا مغرب برسید و درختی دید بیخ آن در زمین و سرش در آسمان و شوی بر سر آن درخت
تیری دو دست گرفته و منادی ندا میکرد که شاخهای این درخت بزن تا مرغان از و پراکنده گردند و سباع و وحوش از زیر
بیرون شوند تعبیر از دانیال پرسید دانیال فرمود آن صنم تویی و فرزندان تو و پادشاهی که پس از تو باشند سر تن که از زر
بود تویی که بهترین پادشاهانی و سینه صنم که از سیم بود پسر تو باشد که از تو تا او چون زر باشد نسبت سیم و آنکه شکمش از
مس بود پادشاهی باشد که پس از پسر تو او و آنکه رانهاش بود آنکه پس از او بود تو از پسر بدتر و آنکه پایهاش از گل بود
آخرین پادشاهی بود ضعیف و آن سنگ که از آسمان آمد و او را بشکست و بزرگ شد تا همه زمین بگرفت پیغمبری
باشد که خدای او را فرستد در آخر الزمان نام او محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مملکت او با شرق تا غرب برسد و آن
درخت که دیدی مرغان بر شاخها و سباع در زیر او و آنکه فرمود که شاخهای آن درخت را بزن تعبیر آنست که خدا ترا
مسخ کرداند بمرغی که نام او کرکس باشد و پادشاه مرغان است پس مسخ کند بشیری که او پادشاه سباع است پس از آن
مسخ کند بگاوی که او قوی ترین دواب است و هفت سال چنین باشی و تو که باشی و دانی از آنچه بر تو میرود تا بدانی
که ملک آسمان و زمین خدایراست و آنکه دیدی که اصل درخت برجای ماند ملک تو باشد که بر جای بماند ازان پس
بسی بر نیامد که آنوان حسد بردند بر دانیال بر بخت النصر آمدند و گفتند ای ملک تو دانیال را مقرب خود کرده
و او خدای تو را پرستد و پرستش شما نمیکند و او و اصحاب این دین شما را دارند دانیال را حاضر کرد و گفت چنین است که ایشان
نسبت بتو میدهند گفت چنین است بخت النصر را خشم آمد فرمود تا گوری فراخ کندند و دانیال را با پنج کس
انجا کردند و شیران گرسنه را در آنجا کردند و بعد از شکار رفتند چون باز آمدند دیدند که ایشان نشسته و شیران

بود ایشان خفته و دیگر روز پیش ایشان نشسته ایشان شش بودند هفتم که بود در انجا از کجا آمد گفتند ما نمیدانیم در آن فرشته بود که
ایشان را نگاه میداشت تا بخته و سیلی بر رخسار بخت النصر زد او مسخ کردید و او رمیده در بیابان با وحوش و طیور و سباع مختلط
شد و هفت صورت هفت سوی کردید گاهی بصورت کرکس و گاهی بصورت گاو و گاهی بصورت شیر چنانکه دانیال گفته بود
تا هفت سال وهب منبه گفت که پس از هفت سال خدای ملک باو داد و در ایمان او اهل کتاب بخلاف کردند بعضی گفتند او
پیغمبر را کشته بود و مسجد ها را سوخته بود او قبول نکردند قتاده گفت در معنی این آیه که بنی اسرائیل چون نوبت اول
فساد کردند این فساد کشتن زکریا بود بقول عبدالله مسعود و شعیا بود بقول محمد بن اسحق جالوت بدیشان مسلط
کردید و هم الذین جاسوا خلال الدیار پس چون خونهای بسیار ریختند دولت بنی اسرائیل را داود علیه السلام و جالوت را
کشت چنانکه فرمود ثم رددنا لکم الکرة باز آن کردانیدیم شما دولت را و شما را ظفر دادیم بر دشمنان وامددناکم و مدد دادیم
شما را بمالها بسیار و فرزندان نرینه وجعلناکم و کردیم شما را صاحب کروه و لشکر بیشتر از ایشان پس از آن بعد از این شکر بجا
برای خود کنید نفع و خیر آن راجع بشما باشد و اگر بدی نمائید عقاب و وبال آن بشما باشد فاذا جاء وعد الآخرة
چون وعده بار دیگر آمد و فساد ایشان آن بود که باز دیگر معصیت شدند و تغییر و تبدیل کردند یحیی زکریا را کشتند و قصد
کشتن عیسی مریم کردند بخت النصر را بر ایشان مسلط کردانیدیم لیسوء وجوهکم تا غمگین کردانند رویهای شما را و اثر محنت
و محنت بر ایشان ظاهر کردانند و در مسجد بیت المقدس شوند چنانکه نوبت اول روند و هلاک کنند آنچه بر آن غالب شده
باشند از شهرها و مالهای شما عسی ربکم ان یرحمکم پس رسول صلی الله را گفت که بنی اسرائیل را بگو که شاید خدای تعالی
رحمت کند که شما توبه کنید و بطاعت خدای کروید و اگر دیگر گناه روید ما نیز دیگر عقوبت شما شویم قتاده گفت باز چون دیگر گناه
شدند خدای تعالی بدست رسول ایشان را عقوبت نمود بقتل و اسر و جزیه و مسکنت و مذلت وجعلنا جهنم
للکافرین حصیرا و کردیم ما دوزخ را زندان کافران بالحصیر و مبنا و فراش ایشان و عرب بساط را الحصیر خوانند ان هذا
القرآن یهدی للتی هی اقوم ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا وان الذین لا یؤمنون
بالآخرة اعتدنا لهم عذابا الیما ویدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر وکان الانسان عجولا بدرستی که این
قرآن راه نماید بطریقی که آن راست ترانست و بشارة دهنده مؤمنان را انانکه کردند کارهای نیک که ایشان را
باشد مزد بزرگ وان الذین و بدرستی که آنها که ایمان نیاورند بروز آخرت ساختیم ما ایشان را عذابی دردناک

ویدعو میخواند آدمی بیدی چون خواندن او بخیر و هست آدمی شتاب کننده بدرستی که این قرآن راه می نماید
بحقیقت خلقانرا بطریقی و ملتی که آن راست ترین ملتهاست و نیکوترین مذهبهاست و یبشر المومنین و مژده
میدهد مؤمنانرا که عمل صالح و کردار نیکو میکنند بآنکه ایشانرا مزدی بزرگست یعنی بهشت و خبر میدهد آنها را
که بقیامت و برای بازخاستن ایمان ندارند که برای ایشان ساخته ایم و آماده کرده عذاب دردناک چون نضر بود که آدم در حال ضجر او
تنگی خویشتن و بر دیگران از فرزندان و اقربای خود نفرین میکند چون خواند خدای خود را بخیر و نیکویی یعنی بخود
میکند بچیزی که اگر اجابت کند برو نخواهد و آدمی هست در کارها شتاب کننده است و شتاب زده بهرچه در دل او میافتد بطلب
تعجیل میکند و از عاقبت آن نمی اندیشد ابن عباس گفت که مراد آدمست که بیش از آنکه روح بپایش رسد برخاست گفته اند محمول است بدعا در وقت
پشیمانی میشود چنانکه نضر گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء تا آخر و جهت ...
نکوهش و بکرانه آنکه خود را امید دهد و اصرار میکند چون بخاره گفت اللهم عجل خلقی قبل غروب الشمس با دعا بالتعجیل
بازمیدارد من بعد آنکه آفتاب فرو رود عبدالله عباس گفت چون روح بپای آدم رسید خواست که بازنشیند نتوانست قد لک
قوله وکان الانسان عجولا وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة لتبتغوا فضلا
من ربکم ولتعلموا عدد السنین والحساب وکل شیء فصلناه تفصیلا و بکردیم ما شب را و روز را دو نشانه محو کردیم
نشان شب را و بکردیم ما نشان روز را از برای دیدن تا بجوئید فضل یعنی از بهر روزی کار خویش و تا بدانید شمردن سالها
و هر چیزی را بیان کردیم ما او را بیان کردن ما دو علامت کردیم شب و روز را که دلالت باشد بر وجود خود و بر یگانگی و وحدانیت
بر کمال قادری و تعالی فمحونا آیة شب را محو کردیم یعنی تاریک گردانیدیم و آیة روز را که نقش روز است در روشنی و نمودن آنکه
کرد نشان شب ماه است یعنی ماه را محو کردیم و شعاع او را باز گرفتیم و آیة روز که آفتابست با شعاع و ضوء او پدید آمد کرده
او چیزی را ببینند و کارها را بسازند ابوالطفیل گفت که ابن الکوا از امیرالمومنین پرسید از آیات شب که میخوانی چگونه
نور و آن سواد که در میان ماه است و آن اثر محوست عبدالله عباس گفت نور آفتاب را خدای هفتاد جزو کرد و نور ماه همچنین
آنگه نور ماه ات شصت و نه جزو محو کرد و با آفتاب داد و حال آفتاب صد و سی و نه جزو نور است و ماه را یک جزو ... نور
غرض آن بود از روشنی آفتاب تا طلب فضل و روزی خدای کنید و در روشنی روز و تا عدد سالها بدانید و ماهها تا شمار
و حساب و احوال عدد و بدن دوات بدانید و ما هر چیزی تفصیل دادیم و روشن کردیم روشن کردنی نیکو و از جمله آن یکی است

کساه و لطائف کردیم که اگر همچنین بودی شب و روز ممتاز نبودی مزدوری که بامداد کار کند و روز را از نداند و نشنی که دو اوکی مزد ...
دارد ندانستی که اجل او کی باشد و ندانستی که کی بباید زکوه طلب روزی کند خدای عز و جل بحکمت و لطف تقدیر این بنهاد تا ...
زیر و پاسه باز بخود و بعد مالید ... ارباب سفرها امداد می یابند که شب است و روز و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه
ونخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا من اهتدی فانما یهتدی
لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها ولا تزر وازرة وزر اخری وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و هر آدمی
که دیدیم ما بخت او در گردن او و بیرون آوریم او را روز قیامت نوشته میبیند او را باز کرده گویند ورا اقرا بخوان نامه خویش
تمامست نفس تو امروز بر تو حساب کننده من اهتدی هر که راه یافت بدرستی که سود راه یافتن مر نفس او را بود و هر
که گمراه شد پس بدرستی که زیان گمراهی بر آن نفس بود و بر نگیرد هیچ بر گیرنده ای بار دیگری و نبیدیم ما عذاب کننده تا فرستیم رسول
بیان یعنی هر آدمی که هست عمل او و کرده او را لازم کردانیدیم در گردن او چنانکه گردن بند لازم گردن باشد و از وجدا نگرد
تا وقتی که حساب او بکنند مجاهد گفت طائره یعنی عمل او و روزی او را لازم او کردانیدیم و گفت هیچ کس از مادر در وجود نیاید و الا بر آن
او نوشته باشد که او شقی است یا سعید اهل معانی گفتند مراد بطائر آن حکم است که برو کنند از سعادت و شقاوت بسبب استحقاق
او از آن بطائر عبارت کرد بر عادت عرب من سوانح الطیر و بوارحها و سنح و برح و بیرون آوردیم برای او روز قیامت کتابی
نامه که او را باز کرده و گشاده می بیند ابو سمال العدوی این آیه بخواند و گفت فلان و فلان ... نامه تو است حالا است در دو حال
است در دو حال گشاده و باز کرده باشد و در بیت حال در نورد دیده تا زنده ای نامه تو گشاده هر چه خواهی املا میکن چون بمیری
نامه در پیچند باز و در قیامت نامه ات بگشایند و گویند اقرا کتابک بخوان نامه خود را که بر است و نشسته نفس
تو بر تو امروز حسیبا حساب کننده یعنی خود حساب خود بکن و هر که حساب تو با تو کنند بتو عدل کرده باشد
اهتدی آنکه راه یافته بر آن چیز و بیافت نفع آن و ثواب او را باشد و آنکه گمراه شود بترک نظر و طلب علم او بر خود کرد
شود یعنی عقاب آن و وبال آن برو باشد ولا تزر وازرة ولا تزر هیچ بار کشنده گناه دیگری بر نگیرد یعنی بگناه کاری دیگری دیگر را
عقوبت نکنند و ما هیچ کس را عقاب نکنیم تا وقتی که رسول فرستیم و حجت برو لازم کردانیدیم واذا اردنا ان نهلک
قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا وکم اهلکنا من القرون من بعد
نوح وکفی بربک بذنوب عباده خبیرا بصیرا و چون خواهیم که هلاک کنیم اهل دهی را در آن شهر

ان دیر تیامی کنند دران پس واجب شد بران گفتار کس هلاک کنیم ما انرا هلاک کردنی وکم اهلکنا وچند هلاک کردیم
ما از اهل دیها از پس نوح وتمام است پروردگار تو بگناه بندگان خویش اگاه ودانا وبیناست بیان یعنی ما چون خواهیم
هلاک کنیم دهی وشهری را بعد از انکه حجت بریشان لازم شد ایشان آن شهر را بایمان وطاعت فرماییم تا کی حجت
وایشان دران شهر فسق کنند واز فرمان بیرون ایند ما ایشانرا هلاک کردانیم هلاک کردانیدنی سخت تاکید امرنا
صفت قریه باشد ومعنی این باشد که چون خواهیم که هلاک کنیم دهی را که زموده باشیم تنعمان آن ده را بطاعت وعبادت
بر ایشان نافرمانی کرده باشند ومعصیت وعذاب بر ایشان لازم شد هلاک کنانیم وعذاب فرستیم ووجه دیگر انست
اراده خدای عذاب را وهلاک را جز بمعنی ان هلاک نکرد وخدای نخواهد که هلاک کند مگر کسی را که مستحق هلاک باشد
پس معنی اینچنین بود که ما چون خواهیم هلاک کنیم قومی را که مستحق عذاب باشند امر خود بریشان مکرر کردانیم وبطاعت
خدا ایشان فرماییم چون طاعت ندارند هلاک شان کردانیم وکم اهلکنا وچند انکه ما هلاک کردیم از قرنها وجماعت که ایشان
که سغبران مارا تکذیب کردند بعد از نوح سغبر وبس است خدای تو بگناه بندگانش از دانائی وبینائی اوست
اعمال ایشان خلاف کرده اند بخدا وبیت سال گفته اند وصد سال از عبدالله البشیر المازنی روایت کرده اند گفت که
رسول الله دست در سر من نهاد وفرمود که این غلام قرنی بماند گفتند قرن چند باشد فرمود صد سال گفته اند
هشتاد وچهل نیز گفته اند مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ
يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ
مَشْكُورًا كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا هر که خواهد دنیا را شتابانیم ما او را دران
خواهیم مر او را انچه خواهیم پس بکردیم ما او را دوزخ در روز دران نکوهیده رانده ومن اراد وهر که خواهد اخرة را وسعی
نماید از سعی کردن بان واو مؤمن باشد پس ان گروه باشد سعی ایشان پذیرفته کلا نمد هر گروه را مدد کنیم اهل طاعت
نه اهل معصیت را وانیها از عطاء پروردگار تو ونیست عطاء پروردگار تو منع کرده بیان هر انکس که دنیا خواهد
وطلب دنیا کند ما تعجیل او را در دنیا بدهیم انچه خواهیم بلی انکه خواهیم وانچه خواهد در دنیا بر وی تعجیل نکنیم
دنیا از این وبیت ما تعجیلی نیست اگر یعنی کافر انرا نصیب نیست اگر ما کافر انرا مراد دهیم
مر ایشانرا باشد واگر مؤمنی را مراد دنیا بدهیم در دنیا نه از خواری وهوان او بود وگفته اند که معنی اینست

كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ

بعمل

بعمل اخرة دنیا خواهد او را دنیا بدهیم پس از برای او دوزخ اماده کنیم وجای دهیم تا در انجا سوخته کردد نکوهیده
خدای دور کرده اید وانکه اخرت خواهد وکار برای اخرت نماید ومؤمن باشد وعمل او مقبول باشد وسعی او مشکور
شکر خدای که سعی بنده را دادن ثواب باشد بر طاعتش کلا نمد هر یکی را در دنیا از مطیع وعاصی مؤمن وکافر بفزاییم
ودر زیادت کردانیم از عطاء خدای یعنی از مریدان دنیا ومریدان اخرت انچه از ما خواهند ما ایشانرا بدهیم بحسب مصلحت
وعطاء خدای محصور نباشد واز کسی ممنوع نباشد ومؤمن وکافر وبر وفاجر برسد انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ
عَلَى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا
وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ
وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي
صَغِيرًا بنگر چگونه هویدا کردیم ما بعضی ایشانرا بر بعضی هر اینه اخرة بزرگتر درجات وبزرگتر تفضیلا لا
تجعل مکن با خدای دیگری پس نشینی تو نکوهیده فرو کذاشته وقضی وفرمود پروردگار تو که مپرستید مگر او را
با مادر وپدر نیکوئی کنید اگر برسد نزدیک به پیری یکی از ایشان یا هر دو ایشان پس مگویید ایشانرا سخن مکروه
ایشانرا سخن زشت ومیرانید ایشانرا وبگوی ایشانرا گفتار نیکو وخضوع وفروتنی ایشانرا بال وتواضع از رحمت
محمد صلی الله علیه واله وسلم پروردگارا من رحمت کن بر ایشان چنانکه پرورانیدند مرا در کودکی بیان یعنی نکنیم
اعتبار تا چگونه فضل ما از نعمات کردانیدیم وبعضی را بر بعضی چگونه تفضیل دادیم در روزی وعطاء دنیا ومال
این جهانی وهر اینه اخرة بزرگتر ودراز تر بدرجات وفضیلت اند درجات او بس لهی کی وفرمود وبا خدای
مکن با او شریک مکردان واگر چنین کنی بنشینی یعنی تا زنده باشی مذموم ونکوهیده باشی بزبان عاقلان و
فرو کذاشته از نصرت ویاری یاوری ویاوران ومراد بقعود صیرورت است یعنی مخذول ومذموم وقضی ربک
کرد وفرمود خدای که تو مپرستید مکر او را ربیع گفت وجب یعنی خدای تو بر تو واجب کردانید که او را پرستید
وما در احسان کنید اگر یکی از ما در وپدر یا هر دو بنزدیک تو پیر شوند وبا تو باشند ودر خانه تو باشند وتو در پیری
ایشان مکن ودل تنگی منما وآوازی مکن که از آن برنجند وحرفی مگو که از آن گرفته شوند ومگوی بریشان اف
اف را در دلتنگی کویند حضرت صادق علیه السلام فرموده که کمتر من کلام اف است واکر کلمه کمتر واسانتر بودی هم

منع کردی ظاهر اینه و برای آن مثل او زده اند فلان ابر من آفسر فلان از کو کس نیکو تر است چون کو کس بر کرده
خواست بچه کان اورا دفع کند یعنی ایشان را طعمه دهد چنانکه او بچه کان خود را او طعمه دهد کردی پس فرمود که لا
شهرها و بانک و فریاد بر روی مادر و پدر مزن و آواز بلند بر ایشان مکن و برای ایشان نیکویی سخن چنانکه
حق ایشان اقتضا آن کند و گفته اند که گفتار نیکو است که گویند یا ابتاه یا اماه و فرو کذار برای ایشان بال
از روی رحمت یعنی تواضع کن با ایشان غایت تواضع و با این پسندیده دعاء ایشان کن و از خدای برای ایشان رحمت
خواه و بگوی ای خداوند و پروردگار من بر ایشان رحمت کن کما ربیانی صغیرا آنچنانکه ایشان بر من رحمت
کردند مرا باز و نعمت پروردند در حالی که کودک و کوچک بودم ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که هر که در روز آید و مادر و پدر را خشنود شوند دو در بهشت را بگشایند و اگر یکی باشد از مادر و پدر یکی
یکی را بگشایند یکی گوید یا رسول الله اگر چه مادر و پدر بر وظلم نماید و ظلم کند فرمود و اگر چه ظلم کند سه بار فرمود
خبری دیگر هست که رسول الله روایت فرموده که خدای تعالی عاق را گوید که هر چه خواهی بکن که ترا نیامرزم و در خبر
دیگر آمده که مردی نزد رسول الله آمد و گفت یا رسول الله مرا خبر ده که مرا به رحمت خدای نزدیک کند فرمود
پدر و مادر داری گفت آری دارم فرمود برو و با ایشان نیکویی کن که نیکویی با مادر و پدر عمل اندک کفایت باشد
رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ
وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا
وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً
إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ
كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا پروردگار شما داناتر است بدانچه در دلهای شما اگر باشید نیک مردان پس بدرستی که
او هست مر رجوع کنندگان را آمرزنده و اینرا فرمود خداوند آن خویش را حق او و مسکینان و ره گذریان و اسراف
مکن اسراف کردنی که بدرستی که اسراف کاران هستند برادران شیطان و هست شیطان مر پروردگار خویش را
ناسپاس و اما اگر روی بگردانی از ایشان جستن رحمتی از پروردگار تو امید داری آن پس بگوی ایشان را سخن
آسان و مگردان دست خود را بسته بگردن تو و مگشا آن را همه گشادنی پس بنشینی نکوهیده ملامت کرده

آن و بدرستی که پروردگار تو فراخ کند روزی مرانرا که خواهد بفضل و تنگ سازد بر وی بعدل بدرستی که او هست
آگاه و دانا یعنی خدای عالم تر و داناتر است بدانچه در دلهای شماست از نیکویی کردن با مادران و پدران
اگر شما صالح باشید و نیکوکار و با خدای گردید در هر کاری که باشد و از زلتی و معصیتی که در حق پدر و مادر افتد خدای
شمارا بیامرزد که او آمرزنده کسانی است که بدرگاه او گرویده اند چون خدای تعالی عظیم قدره وصیت فرمود بمادر و پدر
بعد خویشان دیگر فرمود و آت ذا القربی و قرابت و خویشی است با او حقی او یعنی با خویشان و پیوندان صله رحم
کن و احسان نیکو یعنی از مفسران گفته اند که مراد قرابت رسول الله است که چون این آیه آمد رسول الله حضرت فاطمه
طلب کرد و فدک را بوی داد در مدت حیوة رسول الله در دست او بود در تحت و در مصالح او و فرزندان او صرف کردندی چون
وفات یافت فدک را از تصرف رسول الله فاطمه زهرا را باز ستدند چون طلب میراث پدر نمود گفتند که تو ابیری
از پدر میراث یابی چون رسول الله فرموده ما ترکنا صدقة آنچه ما گذاریم صدقه است والمسکین وابن السبیل
روزه گذار با نواخت ایشان بده و لا تبذر و اسراف مکن و اسراف نفقه کردن باشد در معصیت یعنی مال در معصیت
منع مجاهد گفت اگر کسی همه مال در حق خرج کند اسراف نباشد و اسراف کننده کان را در آن بود و فرمان
باشد و شیطان همیشه بخدای کافر و ناسپاس بوده است و اما تعرضن و اگر تو روی بگردانی از ایشان که
نومیدم نیکویی کردن با ایشان برای طلب کردن حق یعنی روزی از خدای خود که تو امید آن داری که بتو رسد
ایشان را گفتار خوش و سخنی آسان یعنی بگو وسع الله علیک و اعانک خدای بدهد و برساند ان شاء الله و برای
رسول الله فرمود الکلمة الطیبة صدقة سخن خوش صدقه باشد پس اللهم فرمود از آنکه هیچ ندهد و از آنکه همه
دارد یکبار بدهد فرمود ولا تجعل یدک دست خود را بگردن بسته مکن یعنی دست خود را باز داشتن بخشیدن و یکباره
بیز هر آنچه داری مده که نیست نماند که تنها مقطع از خیر او باشد و گفته اند که محسورا یعنی برهنه جابر بن
عبد الله الانصاری گفت سبب نزول این آیت آن بود که روزی رسول الله ما در نشسته بود کودکی آمد و گفت مادر مرا
ده ما در آن دا کنم رسول الله فرمود که وقتی دیگر بیا که در دست ما چیزی نیست کودک باز گشت و باز آمد و گفت
پیراهن که پوشیده بده رسول الله پیراهن که پوشیده بود کند بدو داد و برهنه نشسته وقت نماز شام
درآمد بلال بانگ نماز کرد رسول الله حاضر نتوانست کرد یکی از صحابه نزد رسول الله شد رسول الله برهنه

حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ الآیه بدرستی که خدای تو می‌گستراند روزی و فراخ می‌کند بر آنکس که
خواهد [illegible] قبض و بسط او ست و او باحوال بندگان خود آگاه است چنانکه داند مصلحت هر یکی از بسط و قبض
چنانکه میداند میسازد وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا
كَبِيرًا وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ
وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا و مکشید فرزندان
خود را از ترس درویشی ما روزی میدهیم ایشان را و شما را نیز بدرستی که کشتن ایشان هست خطائی بزرگ و لا
تقربوا و نزدیک زنا مروید بدرستی که آن هست ناشایست و بد راهی و لا تقتلوا النفس و مکشید نفس را آن نفسی
که حرام کرد خدا مگر بحق و هر که کشته گردد بظلم پس بدرستی که بگردانیم ما مر ولی او را حجتی پس اسراف مکن در کشتن بدرستی
که آن هست یاری کرده شده چون عیان کرده بود معلوم شد که قبض و بسط روزی باختیار است مکشید فرزندان
خود را از درویشی و تنگی روزی و بی رزقی سبب نزول آیه در حق عربان آمد که دختر خود را زنده در گور میکردند
ز بی رزقی و کم مایگی حق سبحانه و تعالی ایشان را نهی فرمود و لا تقتلوا و مکشید فرزندان خود را از ترس درویشی
ما ایشان را روزی دهیم و روزی دادن با ماست و کشتن ایشان خطاء بزرگست و گناهی سخت و لا تقربوا الزنی
نزدیک زنا یعنی زنا مکنید که زنا کردن همیشه زشت بوده است و گناهی سخت و راهی بد و مکشید نفسی که خدا حرام
کرده است کشتن آن و منع کرده است از آن الا بالحق مگر بحق آن باشد که کافر شود بعد از ایمان و زنا کند بعد از احصان
و قصاص بوجهی که شرع فرموده باشد پس فرمود و من قتل مظلوما و هر که او را بظلم بکشد ما ولی او را قوتی و دستی
دادیم [illegible] بر کشنده او اگر خواهد قصاص کند و اگر خواهد دیت طلب کند و اگر خواهد عفو نماید و بگذرد
پس اسراف مکن و خون بناحق مریز [illegible] پس ولی باید که اسراف و بدل یکی زیاده بکشد و از کس دیگر
کند و جز از کشنده را نباید کشت [illegible] باشد در دنیا بقصاص و در آخرت بثواب و عوض
و قوله الا بالحق تفسیر آن [illegible] رسول الله است فرموده أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
فَإِذَا قَالُوهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ قیل و ما حقها یا رسول
الله قال زنا بعد احصان و کفر بعد ایمان و قتل نفس بغیر نفس فرموده اند که با مردمان کارزار کنم تا

که گویند

که گویند لا اله الا الله چون گفتند نگاه داشتند خون و مال خود را از من مگر بحق آن و حساب ایشان بر خدای ست گفتند یا رسول الله
حق آن چیست فرمود زنا بعد از احصان و کفر بعد از ایمان و کشتن نفس که او را بدان باز کشند ضحاک گفته این آیه بمکه نازل شد
که مشرکان صحابه رسول الله را میکشتند رسول الله فرمود باید که کشنده ایشان را [illegible] او را که اول قاتل و خونی بوده باشد ای
بکشند و این پیش از آن بود که آیه قتل المشرکین [illegible] آمد و گفته اند که مراد باسراف مثله کردن است
و از این نهی فرموده است در خبر است که چون ابن ملجم علیه اللعنة و العذاب امیر المؤمنین علیه السلام را ضربت زده بود
نزد آنحضرت آوردند فرمود ان عشت رأیت فیه رأیی و ان مت فاقتلوه ضربة بضربة و لا تمثلوا
بالرجل فانی سمعت رسول الله ینهی عن المثلة و لو بالکلب العقور اگر من زنده بمانم باو بکنم آنچه مصلحت خدای بینم و اگر بمیرم او را
بکشید یک ضرب و مثله مکنید او را که رسول الله از مثله نهی فرموده است و اگر چه با سگ دیوانه کرده باشد و لا
تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا و نزدیک مال
یتیم مروید مگر بطریقی که آن نیکوتر است تا آنکه برسد بغایت قوت خویش و وفا کنید بعهد بدرستی که هست پرسیده
و وفا کنید و تمام کنید کیل را چون پیمانه کنید شما و وزن کنید بعدل ترازوی راست آن بهتر و نیکوتر و لا تقف و در پی مرو
آنچه نیست ترا بآن دانشی بدرستی که شنوائی و بینائی و دلهای همه آن گروه هست از آن پرسیده
یعنی که در مال یتیم مکر و بد مکنید بوجه بهتر و طریق پسندیده [illegible] باشد و اگر نقص نشود و نفعی و زیادتی حاصل شود
حتی یبلغ اشده تا آنکه برسد بحد قوت و کمال عقل بعضی گفته اند که آن هیجده سال باشد و اوفوا الکیل
و وفا کنید بعهدی که کرده باشید که از آن خواهند پرسید شما را گفته اند مراد بعهد وصیت است در حق مال یتیم
و گفته اند جمله اوامر و نواهی خدای است و اوفوا الکیل و تمام بپیمائید آنچه بپیمائید و آنچه بترازوی باید کشید
بترازوی راست بکشید تمام و ترازوی راست شما را بهتر است و عاقبت آن نیکوتر بین فرموده و لا تقف ما لیس لک
به علم متابعت [illegible] یعنی آنچه ندانی متبع آن مکن از گفتار و کردار و غیبت
مکن و بهتان بر کسی منه [illegible] که گوش و چشم و دل را از آن بپرسد یعنی مکلف را از این
اعضا بپرسد که چه گفتی و چه شنیدی و بچشم چه دیدی و چه ادراک کردی و بدل چه اندیشیدی و اعتقاد
بچه آوردی وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ

عشر

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ
وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ
الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ
تَأْوِيلًا وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ
لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ
وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ
عَنْهُ مَسْئُولًا

لولا کلّ ذلک کان سیّئه عند ربّک مکروها ذلک ممّا اوحی الیک ربّک من الحکمة ولا تجعل مع الله
الها آخر فتلقی فی جهنّم ملوما مدحورا افاصفاکم ربّکم بالبنین واتّخذ من الملائکة اناثا انّکم لتقولون
قولا عظیما و مرو در زمین بکبر و غطرت بدرستی که تو نتوانی دریدن زمین را و نتوانی رسیدن بکوهها بدرازی
کلّ ذلک همه آن هست بدی آن نزدیک پروردگار تو ناپسند ذلک ممّا اوحی آنچه وحی کرده شد بتو پروردگار تو
ومکن با خدای خدای دیگر پس انداخته شوی در دوزخ ملامت کرده رانده افاصفاکم آیا برگزید شما را پروردگار شما به
پسران و فرا گرفت از فرشتگان دختران ما کان بدرستی که شما هرآینه میگوئید گفتار بزرگ این خطاب
با رسول الله است و مراد امّت اوست از آنکه او در زمین هرگز بطر و نشاط نرفتی او را از آن منع کند پس مرها باید
در زمین بکبر و نشاط مرو و خیالی و تکبر ممکن راست رو و متواضع باش در رفتن که بقوّت رفتن و زخم زمین را نتوانی
شکافت و دریدن و در تطاول و بکوهها نتوانی رسید یا بدرازی ببالای کوهها نتوانی شد هر یک از این جمله که
گفته شد از آن نهی کرده است بدی مکروه است و کردار و گناهی زشت ابن عبّاس گفت این هجده آیه در الواح موسی
بود ابتداش نهی از شرک کرده و لا تجعل مع الله الها آخر و انتهاش هم نهی است از شرک برای آنکه توحید
سر جمله حکمتهاست و آن اینست که میفرماید و لا تجعل مع الله الها آخر با خدای جهان خدای دیگر مکن از آنکه
پس ترا در دوزخ اندازد ملامت کرده و خوار کرده اهل اشارت گفته اند یعنی بدن او دیگری را میراث و دوست میدارد
از این بتان بجاه و بنان صاحب جاه که محبّت تو از حق بکثرت اندازد و خدای صوری و معنوی تو اند و جمیع
کرده اند و دور کرده اند باشی از رحمت پس خطاب فرمود با آنکه گفتند که فرشتگان دختران خدای اند و مکر آنچه فرمود
خدای برگزید شما را پسران و فرشتگان خود دختران خود گرفت یعنی پسران را برای شما اختیار کرد و بدترین برای خود
یعنی هیچ کس راضی نشود که شما بخدای حواله میکنید انکم لتقولون بدرستی که شما گفتار بزرگ میگوئید بخدا روا میدارید
نحو در وانی که پسران بخود الهی نماید و دختران بخدای ولقد صرّفنا فی هذا القرآن لیذّکّروا وما
یزیدهم الّا نفورا قل لو کان معه آلهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا
سبحانه وتعالی عمّا یقولون علوّا کبیرا تسبّح له السّموات السّبع والارض ومن فیهنّ وان
من شیء الّا یسبّح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم انّه کان حلیما غفورا و بدرستی که هوید

کردیم

کردیم ما درین قرآن تا پند گیرند و زیاده نشود ایشانرا مگر نومیدی قل بگوای محمّد اگر بودی
با او خدایان چنانکه میگویند آنگه هرآینه جستندی با خدا و نه عرش الهی سبحانه پاک و منزه
است و او فراتر از آنچه میگویند افراشتنی بزرگ و از تسبیح تسبیح میکنند او را آسمانها و هفت زمین
و آنکه در اند و نیست هیچ چیزی مگر که تسبیح میکنند ستایش او و لیکن ایشان در نمی یابند تسبیح ایشان را
بدرستی که او هست بردبار آمرزنده ایشان یعنی بدرستی که درین قرآن مکرر کردیم دلیلها و حجّتها
مقصد کردانیدیم و از هر گونه مثل زدیم و بگردانیدیم و از هر گونه تا باشد که مکلّفان تأمل
نمایند و تأمل و اندیشه کنند و بآن متعظ شوند و پند گیرند و نمی افزاید ایشانرا این قرآن
که مکرّرات و روایات و دلایل مکرّر شنیدند یعنی ایشان نمی افزایند ذیلک
نزول این آیات الّا نفورا و دوری از قبول خویشتن رد فرمود بر مشرکان گفتار ایشان در آنکه گفتند
شریکان اند دلیل بر وحدانیت و فرمود رسول خود را که بگوای محمّد اگر با خدای خدایان
بودندی چنانکه شما میگوئید پس طلب کردندی بخدا و عرش الهی تا بنشستندی و بنزدیکی او و مقرّب
کردانیدی از آنکه راغب باشند با این معنی از عظمت و جلالت سبحانه و تعالی او منزه است و متعالی از آنچه ایشان میگویند
علوّی بزرگ و رفعتی عظیم و تسبّح له السّموات السّبع اوست آن خدائی که تسبیح میکنند او را آسمان هفت گونه
و زمین و هر که در آسمانها و زمین است همه بزبان حال از آنجا که دلیل اند بر صانع و آفریننده کار خود و بر صفات کمال
و برآنکه او منزّه است از شریک و هم باز گوینده و هیچ موجودی از موجودات نیست که بزبان حال خدا را تسبیح
از آنجا که همه مصنوع اند محتاج بصانعی اند که مصنوع باشند بی صانعی و لیکن شما در نمی یابید و فهم نمیکنید تسبیح
ایشانرا چون تصرّف نمیکنید و آن دلالت ایشانرا بر توحید خدای نشناسید انّه کان حلیما غفورا
بدرستی که خدای بردبار آمرزنده است عبد الله عبّاس گفت وان من شیء الّا یسبّح مخصوصات
با حیات و نما و قتاده گفت مراد حیوانات است و نامیات و چیزهای افزاینده واذا قرأت القرآن
جعلنا بینک وبین الّذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا وجعلنا علی قلوبهم
اکنّة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا واذا ذکرت ربّک فی القرآن وحده ولّوا علی

يستمعون

اذ بارهم نفورا نحن اعلم بما يستمعون به اذ يستمعون اليك واذ هم نجوى اذ يقول الظالمون ان تتبعون الا
رجلا مسحورا انظر كيف ضربوا لك الامثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا وچون خواند
قرآن بكرديم ما ميان تو وميان آنها كه نمى گروند بآخرت پرده پوشيده وجعلنا وبكرديم ما بر دلهاى ايشان پوششى
كه در نيابند آنرا ودر گوشهاى ايشان گرانى واذا وچون ياد كنى پروردگار خويش را در قرآن كه يكانه است او
وبر گردند بر پشتهاى خويش ومى رميدند نحن ما داناتريم بانچه گوش باز نهاده اند بدان چون گوش باز داشتند
وآنگه ايشان راز ميگفتند چون گفتند ستمكاران پى روى نميكنيد مگر مردى جادو كرده انظر بنگر كه چگونه ميزنند ترا
مثلها پس گمراه گشتند پس توانائى ندارند راه را وچون تو اى محمد قرآن خوانى ما ميان تو وميان دشمنان
تو كه ايمان ندارند بسراى بازپسين ونبايست حجابى كنيم پوشيده از چشمهاى ايشان كه ايشان نديدند از قدرة خويش حق سبحانه
وتعالى رسول الله را از چشمهاى ايشان در حجابى كردى كه ايشان آن نشنيدند واو را نديدند وبكرديم وجعلنا
وبكرديم ما بر دلهاى ايشان پوششى كه در نيابند آنرا ودر گوشهاى گرانى سعيد جبير روايت كرد كه چون تبت
فرود آمد زن ابولهب بيامد وسليطه بود آمد ورسول الله فرمود سبحان الله ستنى منها وفرمود اين تسبيح
ميان من واوست آمد ورسول الله را نديد گفت كه صاحب تو مرا هجو كرده است صحاح گفت وشعر نگويد گفت
راست ميگويى وبرگشت صحاح گفت يا رسول الله او ترا نديد فرمود فرشته آمد وبر من حجاب كرد واذا
ذكرت ربك وحدة وچون ياد نمائى خداى خود را در قرآن يگانگى ووحدانيت مفسران گفتند چون گوى لا اله الا
الله اين كافران برگردند وپشت وبر گشتند همه رميده وگريزان يعنى ايشان نميخواهند كه ذكر خدايان ايشان كنى
چون نكنى ميرميدند از تو وميگريزند از تو نحن اعلم ما داناتريم بانكه ايشان استماع آن ميكنند از لغو كردن وقرآن
استهزاء نمودن ودروغى كه ايشان با يكديگر راز گويند درحق تو بعضى گويند كه شاعر است بعضى گويند كه ساحر
است وبعضى ديوانه خوانند اذ يقول الظالمون چون گويند ستمكاران چون مغيرة واصحابش از كافران مكه
كه پيروى نميكنيد شما الا مسحورا مگر جادوى كرده مانند با او يا مختلط العقل گشته است پس فرمود انظر
نظر كن وبنگر يا محمد كه چگونه مثل زده اند وچه تشبيه كرده اند از تشبيهات مختلف چون شاعرى وساحرى
وكاهنى وديوانگى فضلوا پس ايشان گمراه ومتحير شدند ونتوانستند وراه نتوانستند آوردن از آنكه

نظر بكوشند

خلقا

نظر بكوشند در احوال ومعجزات تو با ايشان بشناختى تو رسانند وقالوا ءاذا كنا عظاما ورفاتا ءانا لمبعوثون
خلقا جديدا قل كونوا حجارة او حديدا او خلقا مما يكبر في صدوركم فسيقولون من يعيدنا قل الذي
فطركم اول مرة فسينغضون اليك رؤسهم ويقولون متى هو قل عسى ان يكون قريبا يوم يدعوكم
فتستجيبون بحمده وتظنون ان لبثتم الا قليلا وگفتند اى ما باشيم ما استخوانهاى پوسيده وريزريزه اى
باشيم برانگيخته در آفرينش تو قل بگو اى محمد باشيد سنگى يا آهنى وخلقا يا خلقى از آنچه بزرگ آيد در سينهاى
شما زود گويند كه باز آفريند را بگو آن خدائى كه بيافريد شما را از اول باز پس رو جنبانند سرها خويش وميگويند
كى خواهد اين بگو اى محمد شايد كه نزديك بود آن روز خواند شما را پس پاسخ كنيد جنانش او وگمان برند كه درنگ
نكرديد شما مگر اندكى يعنى اين كافران چون از رسول الله خبر حشر ونشر شنويد گفتند اى ما چون استخوانى باشيم
بريزه وپوسيده كرديم ما را خلقى نو برانگيزند واين تعجب واستبعاد حشر ونشر گفتند عبد الله عباس گفت مراد
بر ورفات كردن است مجاهد گفت خاك است حق سبحانه وتعالى خطاب فرمود محمد را كه جواب ايشان باز ده وبگو
شما سنگ باشيد يا آهن باشيد درشتى وذلالت تا خلقى كه در سينه شما ودل شما افتد از آنچه بزرگ باشد
خداى قادر باشد كه شما را اعاده كند باز آدمى زنده است مفسران گفته اند مراد مرگ است يعنى بمثل مرگ شويد
من شما را مرگ چنانيم ويميرانيم وزنده كردانيم عبد الله عباس وسعيد جبير گفتند كفار يا رسول الله ارا
لو كن الموت چگونه اگر ما مرگ شويم ما را كى ميراند حق سبحانه وتعالى فرمود از مرگ بزرگ ترچيزى نيست در دل
شما اگر خود مرگ شويد همه بميريد وباز زنده شويد واين است كه از ايشان خبر داده فسيقولون زود باشد كه
ايشان گويند كه چون چنين شويم كه گفته شد كه ما را اعادت كند وزنده كرداند تو بگو ايشان را كه آن خداى كه
از اول بار شما را بيافريد وزنده كرد انبجون تران سخن بگويى وزود باشد كه ايشان سرها خود را بجنبانند بسبيل
استهزاء وافسوس گويند اى محمد اينكه تو ميگويى كى خواهد بود بگو ايشان كه اين نزديك است كه باشد فرود نيست
پس بيان كرده فرمود روزى كه شما را وعده نمايد خداى وبرانگيزد از گور مطيع ومنقاد باشيد همه مطوع
از گورها در آيد وگمان چنان بريد كه در گور ودر دنيا نكرده ايد مگر زمانى اندك فتستجيبون بحمده
ابن عباس گفت مراد بحمد امر وفرمان اوست وگفته اند حامد بن الله سعيد جبير گفت از گورها بيه

يكبر في ... لبثتم

ایشان گفتند باشد سبحانک اللهم وبحمدک و در استقلال زمان دو وجه گفته اند یکی آنکه چون سرعت بعث و رجوع
بشد گمان بردند که مقام ایشان در گور اندک بوده است و دیگر آنکه تقریب حال بود و سرعت انقلاب دنیا بآخرت چنانکه شاعر
گفته حیوة کان لم تکن و موت بزل کان لم یکن وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ
إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْ
سَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا
دَاوُودَ زَبُورًا بگو ای محمد مومنان را تا گویند بطریقی که آن نیکوتر است بدرستی که شیطان برکند و وسوسه کند میان ایشان
بدرستی که شیطان هست مر آدمی را دشمنی روشن پروردگار شما داناتر بشما اگر خواهد رحمت کند شما را یا اگر خواهد
عذاب کند شما را و نفرستادیم ترا بر ایشان کارساز و وکیل و پروردگار تو داناتر بآنکه در آسمان و زمین و بدرستی که تفضیل
کرده ایم بعضی پیغمبران را بر بعضی و بدادیم مر داود را کتاب زبور یعنی بگو ای محمد بندگان مرا از مومنان تا گویند
با مشرکان کلمه که آن نیکوتر باشد و سخنی که بقبول نزدیکتر باشد و آن فرماید که خدای فرموده و از آن نهی کند که خدا
نهی کرده باشد یا بگویند سخن بخوبی گویند و خطاب بنیکو نمایند که رحمک الله و عافاک الله و مانند این باید که متابعت
کنند که شیطان در میان ایشان فساد و دشمنی اندازد و شیطان همیشه آدمی را دشمن آشکارا بوده است
تا دامن قیامت ربکم اعلم و خدای تو عالم تر است باحوال و اعمال و ضمایر آنانکه در آسمان و زمین اند و بهتر داند هر
کسی را بحسب آنچه صلاح میداند و استحقاق و اهلیت می شناسد رفعت و درجت میدهد از فرشتگان و انبیا
برای رسالت اختیار میکند که اهلیت آن دارد ولقد فضلنا ما تفضیل دادیم بعضی فرشتگان را بر بعضی
پیغمبران را بر بعضی یعنی آدم را صفوة دادیم و ادریس را رفعت و نوح را اجابت دعوت دادیم و ابراهیم را خلت
و موسی را درجه مناجات دادیم و سلیمان را ملک دادیم و داود را زبور دادیم و عیسی را انواع معجزات دادیم و محمد را
عجیب دادیم و عیسی را مبشر مقدم او گردانیدیم و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و در زبور داود
نوشتیم أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ یعنی محمد و اهل بیت علیهم السلام قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ
زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ
إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا
ای محمد بگو بخوانید آنها را که دعوی کردید شما از جن و پیغمبران و پرستید ... از شما و نکو و بدل الیک آن
گروه را آنها اند که میخوانند و میجویند بپروردگار خویش وسیلتی که کدامین از ایشان نزدیکتر اند و امید دارند رحمت او
و می ترسند از عذاب او بدرستی که عذاب پروردگار تو هست ترسیده و آن و نیست هیچ اهل دهی مگر که ما هلاک کنندهٔ
ایم روز پیش از روز قیامت یا عذاب کنیم او را عذاب کردن سخت هست آن در کتاب نوشته مجاهد گوید آنرا که شما
دعوی خدائی ایشان میکنید بدون خدای از فرشتگان و امیان چون عزیر و عیسی تا دفع بلیت و کشف مضرت کنید
شما فلا یملکون پس نتوانند و مالک نباشند او را که بلا از شما بگردانند و بیجای از شما بازدارند این جماعت اینانند که خدای
میخوانند و بخدای خود وسیله و قربت میجویند هر کدام از ایشان که بخدای نزدیکتر است وسیلتی میجوید و امید رحمت
خدای میدارند و از عذاب او می ترسند بحقیقت که عذاب خدای تو هست آن بوده است که از و ترسند و حذر کنند
چون حال ایشان چنین است مر دعا قل چگونه پرستند ایشان را و طمع وسیله بخدای از ایشان چگونه دارد عبدالله عباس
گفت و بیشتر مفسران گفتند که مراد عیسی است و مادرش و فرشتگان که کافران ایشان را می پرستند
خدای را می پرستند سبب نزول آیه عبدالله مسعود گفت جمعی بودند که جنیان را می پرستیدند آن جنیان
ایمان آوردند حق سبحانه وتعالی این آیه فرستاد و کافران را ملامت کرد وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ و نیست هیچ دهی و شهری
الا ما آنرا هلاک گردانیم پیش از روز قیامت بمرگ یا ایشان را عذاب کنیم بقتل عذابی سخت بسبب کفر و عصیان
ایشان کافران را بسبیل عقوبت و مومنان را بسبیل استحقاق بعضی گفتند مراد شهرهای کافران است عبدالله
عباس گفته هر شهری که در وی زنا و ربا ظاهر شود خدای عز وجل دستوری دهد در هلاک آن شهر پس
بیان فرمود که این لا محال خواهد بود و در کتاب لوح محفوظ مسطور است وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ
إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا
و منع نکرده مارا که فرستیم نشانها مگر آنکه دروغ داشتند آنرا اولینان و بدادیم ما صالح را ناقه از پهلو
دیده را پس ظلم کردند بدان و نفرستادیم نشانها مگر برسبیل ... منع وجوه وجری باشد که او فعل
در وجهی و نباید آنکه بر آن تا باشد و این بخدای مجاز و استعاره باشد یعنی ترک می فرماید که ما را منع نکرد

نداشت از فرستادن آیات و معجزات بحسب اقتراح ایشان الا صادقی و مانعی از حکمت و آن تکذیب کردن پیشینیان است که چون
پیغمبران بدیشان آمدند و معجزه نمودند چون آیه ببینند تکذیب کردند ما بدیشان عذاب استیصال فرستادیم و هلاک کردیم
و حکم ما اینست و عادت ما بر تکذیب کنندگان هلاک کردن است آنچه خواستند کردند تکذیب و ما ایشانرا از زود
بعذاب استیصال نگاه داشتیم از شرف و کرامت محمد عبد الله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که اهل مکه رسول الله را گفتند
اگر تو پیغمبری کوه صفا را زر کن آنگاه الله تعالی جل و علی فرمود و ما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون چون این بکنیم شما تکذیب کنید
چنانکه امثال گذشته کردند پس شما مستحق عذاب استیصال گردید چنانکه ایشان گشتند پس فرمود و آتینا
ثمود الناقة مبصرة ثمود را که از صالح پیغمبر ناقه درخواستند بدادیم ناقه که ایشانرا بصیرت رساننده بود ناقه که
روشنی بود کسانی را که نظر کردند پس ایشان بخود ستم کردند و بکشتند آن ناقه را که فرستاده بودیم آن ناقه که معجزه بود مستحق
عذاب گشتند و ما نرسل بالآیات الا تخویفا که نفرستیم برای تخفیف و ترسانیدن نفرستیم تا بترسند و ایمان آورند قتاده گفت خوف بحاجت
بندگان را بترسانند تا بجهت خواهد تا باشد که اندیشه کنند و بدین کار او روند و اذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس و ما
جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم
الا طغیانا کبیرا و چون گفتیم مر ترا که پروردگار تو هلاک کننده است مر مردمان و درخت لعنت در قرآن و فتنه …
ایشان را یا محمد بشارت و یاد کن ای محمد چون گفتیم ما ترا که خدای محیط است بر مردمان یعنی علم او محیط ایشانست و از
او بیرون نیستند احوال و افعال او … ما وحی فرستادیم بتو و گفتیم خدای جل و علا محیط
تر ایشانست و هلاک کننده ایشان یعنی بشارت دادیم ترا بنجات و نصرت و دادیم ترا بر ایشان و نکردیم آن خوابی
بتو نمودیم الا فتنه و آزمایشی مردمانرا و گفته اند که مراد باین خواب معراج است و رسول الله را چنانکه در بیداری
معراج بود … خواب دیدن رسول الله را عادة آن بود که بعد از نماز بامداد فرمودی که هر که خوابی دیده باشد
باز گوید هر که خوابی دیده بود باز میگفت و حضرت رسول تعبیر میفرمود روزی رسول الله فرمود که من دوش
دیدم که دو کس آمدند و گفتند که با ما بیا با ایشان رفتم تا بیابانی راست و هموار مردی را دیدم سنگی بزرگ در دست گرفته
سر مردی را میکوفت چون سنگ را باز گرداندی سر او چنان شدی که بوده گویا هیچ نکوفتی و کوفتی سر او را پرسید
چیست گفت برو چون رفتیم مردی را دیدیم بقفا باز افکنده و مردی دیگر کلوله از آهن در دست گرفته بان دهن او میدرید

و گوشت او باز میکرد و چون از جایی بدانست باز جانب دیگر شدی من گفتم سبحان الله این چیست گفتند برو رفتیم جائی دیدم مانند تنور
تنوری بالا تنگ و زیر فراخ پر از آتش و در وی گشتم جماعتی مردان و زنان دیدیم برهنه فغان از زیر ایشان تنور بر می آمد و ایشانرا بر
می آورد ایشان فریاد میکردند گفتم ایشان که اند گفتند برو از آنجا در گذشتیم بجوی رسیدیم از خون سرخ و مردی در آنجوی شنا میکرد بر کنار
مردی نشسته بود سنگها بسیار در پیش او نهاده هر وقت که آن مرد از جوی در میان آمدی مرد سنگی از آن سنگها در دهن او گذاردی
و او بردی باز دیگر در آن جوی رفتی پرسیدم که این چیست گفتند برو و از آنجا رفتیم مردی دیدیم کریه منظر بغایت سهم کین آتش میکرد
گرد آن آتش میگردید گفتم این چیست گفتند برو رفتیم به بستانی رسیدیم بغایت خوش و خرم در وی انواع درختان میوه و شکوفها و بر
لب دران بسیار بود و درختی بزرگ در زیر آن درخت پیری نشسته بود و بر اطراف آن کودکان بسیار نشسته گفتم این کیست و کودکان چه اند
گفتند برو رفتیم درختی بود و دیدم سخت بزرگ و بغایت نیکو گفتند بر این درخت بالا رو بر درخت شدم و ایشان هم اندر آنجا
هم شهرستانی دیدم بنا کرده از خشتهای زر و سیمین بدان شهرستان رسیدیم مردمانی دیدیم نیمه ایشان بغایت
و نیمه نیکو بغایت زشت و از آنجا جوی بود بغایت خوش آب از شیر سفیدتر …
و خود را فرو شوید ایشان … آمدند آن زشتی از ایشان رفت و صورت ایشان بهترین صورتها شد ایشانرا گفتم
تعبیر این جمله چیست که امشب مشاهده شد گفتند تعبیر اینست آن مرد که سر او میشکستی … آن مرد است که قرآن خواند
و نماز فریضه تقصیر نماید و آن مرد که دهان او میدریدند مرد دروغ گو … آن مردان و زنان که در
تنور بودند زناکاران اند و آن مرد که سنگ در دهان او میکردند ربا خوار است و آن کریه منظر که آتش می افروخت خازن
… و آن پیر در زیر درخت نشسته بود ابراهیم خلیل است و آن کودکان کودکانی اند که در فطرت الاسلام مرده باشند …
… ایشان زشت بود … بدی کرده اند و آن جوی که در او … گشت زشتی …
و آن درخت که … بهشت عدن است و آن شهرستان سرای شهیدان است پس مرا گفتند بالا نگر دیدم کوشکی دیدم مانند
ابر سفید گفتند این جای تست و من جبرئیل ام و او میکائیل گفتم بارک الله فیکما مرا باز گذارید تا بجای خود درآیم گفتند
آنست که ترا در دنیا عملی باقی مانده است چون تمام کنی بدین کوشک روی و این قول عبد الله عباس است و جماعتی از مفسران
علی ابن طلحه گفت این خواب آن بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم دید که در مکه است با صحابه این را گفت و اهل مکه …
مشرکان مانع گردیدند باز گردید سال دیگر فتح مکه نمود و خدای تعالی این آیه لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق فرستاد …

وجعفر الصادق علیهما السلام روایت است که این خواب آن بود رسول الله در خواب دید که بوزینگان بر منبر آن حضرت می‌روند و فرود آیند
بزودی امت او از این خواب علت کرد پس جبرئیل علیه السلام آمد و او را خبر داد که بنی امیه بر منبر او متغلب گشتند چون رسول
الله این خواب دید که آنحضرت را خنده ندیدند تا از عالم بیرون رفت والشجرة الملعونة دیگر دیدیم درخت بلعنت کرده را در قرآن
مگر بلای فتنه مردمان واین درخت زقوم است چون اصحاب این درخت ملعون انداز از این درخت بشنیدند و صفت ایشان
بدرخت لعنی کردند بر سبیل مجاز وطیبة بر مردمان با وآن بود که چون این آیه آمد که ان شجرت الزقوم طعام الاثیم ابو جهل
گفت از دروغ محمد یکی اینست که میگوید در میان آتش درختی است وآتش درخت را بسوزد چون در درخت روند محمد صلی الله علیه
زبود درخت ملعونه بنوشت اند ونخوفهم وترسانیم ایشان را وبیم کنیم تخفیفی و [illegible] افزاید ایشان را مگر طغیانا بزرگ
وعصیانا عظیم واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس قال ءاسجد لمن خلقت طینا قال ارءیتک
هذا الذی کرمت علی لئن اخرتن الی یوم القیمة لاحتنکن ذریته الا قلیلا قال اذهب فمن تبعک
منهم فان جهنم جزاؤکم جزاء موفورا واستفزز من استطعت منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک
ورجلک وشارکهم فی الاموال والاولاد وعدهم وما یعدهم الشیطان الا غرورا ان عبادی لیس لک
علیهم سلطان وکفی بربک وکیلا و چون گفتیم مر فرشتگان را سجود کنید آدم را پس سجود کردند مگر ابلیس گفت
ای سجود کنم آن را که آفریدی تو از گل گفت ای دیدی تو این را که گرامی کردی بر من اگر تاخیر کنی مرا تا روز قیامت لو استیصال کنم
فرزندان او را مگر اندکی از ایشان قال گفت برو پس هر که پیروی تو کند از ایشان پس بدرستی که جهنم جزاء شماست جزاء
تمام واستفزز و برانگیزان چندانکه توانی [illegible] از ایشان باواز خویش و گرد آن بر ایشان بلشکر خود سوار و پیاده
[illegible] خویش و انبازی کن با ایشان در مالهای ایشان و فرزندان و وعده نمی‌دهد ایشان را شیطان مگر فریفتن
بدرستی بندگان من نیست ترا بر ایشان تسلطی و تمام است پروردگار تو کاردان   و یاد کن ای محمد چون گفتیم
که سجده کنید آدم را همه سجده کردند مگر ابلیس که او سجده نکرد و گفت سجده کنم آن را که تو از گل آفریدی ای قال ارءیتک شیطان
گفت خبر ده مرا [illegible] آن کاین را که تو بزرگوار کردی و بر من تفضیل دادی چرا او را بر من اختیار کردی و من بهتر
از وی ام ابلیس [illegible] و گفت اگر تو مرا تاخیر کنی و اجل من باز پس داری تا روز قیامت من از این بیخ برکنم فرزندان او را
مگر اندکی را از ایشان و آن معصومانند و جهه دیگر اینست [illegible] این را که بر من تکریم کردی و تفضیل دادی

مرا الخیر

مرا الخیر عالی و مهلت دهی تا بروز قیامت من فرزندان او را بمعصیت راه نمایم تا معصیت کنند و بیخ ایشان از این بیخ
برکنم مگر اندکی را از ایشان حق سبحانه و تعالی فرمود شیطان را برو کار خویش هر آنکه پیروی کند ترا از فرزندان آدم [illegible]
دوزخ جزاء شماست جزاء تمام پس بعد شیطان خطاب فرمود بر سبیل تهدید و وعید برو و برانگیزان و از جای ببر
گردان آن را که تو میتوانی ایشان را بخود یعنی بدعوت خود ایشان را بمعصیت [illegible] که از لشکر ابلیس
مجاهد گفت صوت او از مزامیر و سرود است واجلب علیهم و گرد کن بر ایشان سواران و پیادگان خود را عبد الله عباس گفت
ابلیس را سواران و پیادگان هستند از جنس قوم هر پیاده و سواری که در معصیت خدای سعی کند او از لشکر ابلیس
وشارکهم فی الاموال والاولاد و با ایشان شریک گردید در مال ایشان و فرزندان ایشان بعضی از مفسران گفتند
مراد مالیست که از معصیت بدست آید عطا گفت ربا است قتاده گفت آنکه مشرکان بعضی حرام کردند از بحیره و سائبه و وصیله
و مراد باولاد فرزندان اند که از حرام حاصل آیند و مادران بکشند ایشان را گفته اند که شرکت در اولاد آنست که ایشان فرزند را
عبد الحارث و عبد الشمس نام میکردند وعدهم و وعده ده ایشان را وعدهای باطل از طول امل و دوری اجل و شفاعت بتان
پس فرمود وما یعدهم الشیطان الا غرورا ان عبادی بدرستی که بندگان من ترا بر ایشان راهی نبود
و تسلطی نباشد این بر سبیل [illegible] سلطان [illegible] بندگان مخلص [illegible] دعوت او را اجابت نکنند و او را مطیع
و منقاد نباشند و بس است خدای تعالی وکیل [illegible] کار خود را با او گذارند بدو توکل کنند تا ایشان را از کید
شیطان نگاه دارد ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر لتبتغوا من فضله انه کان بکم رحیما واذا مسکم الضر
فی البحر ضل من تدعون الا ایاه فلما نجاکم الی البر اعرضتم وکان الانسان کفورا افامنتم ان یخسف
بکم جانب البر او یرسل علیکم حاصبا ثم لا تجدوا لکم وکیلا ام امنتم ان یعیدکم فیه تارة اخری
فیرسل علیکم قاصفا من الریح فیغرقکم بما کفرتم ثم لا تجدوا لکم علینا به تبیعا پروردگار شما
آنست که [illegible] آورد برای شما کشتی در دریا تا بجویند از فضل او بدرستی که او است بشما رحمت کننده واذا مسکم
و چون برسد شما را زیانی در دریا گم شود آنکه میخوانید مگر او را پس چون نجات داد شما را [illegible] بر گردید شما وهست
ناسپاس آدمی افامنتم آیا ایمن گردیده اید که ببرد شما را جانب بیابان یا بفرستد بر شما سنگ باران پس نیابید شما کارسازی
ام امنتم آیا ایمن شده اید که باز گرداند شما را بار دیگر پس بفرستد بر شما شکننده از باد پس غرق کند شما را بدانچه

کرده بر شما باید شما را پایداران بیرونی ای خدای شما آنکه براند برای شما کشتی در دریا تا شما طلب کنید فضل او
تجارت و بازرگانی و آنکه نه تحقیق او بودی ای کبیت چون سنگ آهن و سر نشد از دل اگر صدهزار من در کشتی کنند آب زیر فرو نرود
این همه از رحمت اوست بر خلق و او همیشه بر شما مشفق و مهربان بوده است پس احوال دریا و شناختن آن یاد ایشان داد و گفت
چون در دریا بغایت و رنج بشما رسد و از خوف غرقه شدن از خاطر شما او هم شما که کرده و را الهی پرستید مگر خدای
تعالی چون در دریا بادها مختلف جستن گیرد و موجهای دریا متلاطم گردد و شما از غرقه شدن ایمن نباشید
بنجوانید بود و خدای از شما گم شوند از یاد شما پرستیدند کسی را نخوانید مگر خدای را جل جلاله پس بفضل و رحمت خود شما را نجات دهد
و بصحرا رساند و شما را از خواندن خدای عز و جل اعراض کنید و روی بگردانید و در نعمت او کافر شوید و آدمی همیشه کافر نعمت
بوده است آیا ایمن شدید از آنکه باز گرداند شما را جانب زمین را و در وقتی که شما بران باشید بزمین فرو برد شما را
فرو برد یا فرو شود بزمین یا فرو فرستد بر شما بادی سخت سنگ ریزه آورد یعنی یا در اسقاط کی اند بر شما تا سنگ ریزه آورد
دو شما رساند یعنی سنگسار نماید یعنی چون از دریا نجات یابند و بیابان و خشکی رسید باید که کی بر سر معیشت و تدبیر شدید
چه ایمن شدید از آنکه شما را عذاب کند بخسف یعنی بزمین فرو برد شما را و یا بر سر شما […] باید او نبیند هم باز دیگر بدریا
و باد سخت بر شما فرستد تا کشتی را بشکند و شما را غرق گرداند بسبب کفران شما آن نعمت را که از دریا خلاص یافتید پس در آن حال
نباید کسی برای خود که تابع شما باشد تا شما را بر ما تعویت دهد و انتقام و کینه شما از ما خواهد ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم
فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا یوم ندعوا کل اناس
بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرءون کتابهم ولا یظلمون فتیلا ومن کان فی هذه اعمی فهو
فی الآخرة اعمی واضل سبیلا بدرستی که گرامی کردیم ما فرزندان آدم را و برداشتیم ایشان را در بیابان و دریا و روزی
دادیم ما ایشان را از پاکیها و تفضیل نهادیم ما ایشان را بر بسیاری از آنچه آفریدیم تفضیل دادنی یوم آنروز بخوانیم هر آدمی را با امام
بر هر که او را بدست راست او نامه بداده اند پس آن گروه بخوانند نامه خود را و بر ایشان ظلم نکنند بمقدار رسن و آنکه
باشد در این دنیا نابینا پس او بود در آخرت نابینا و گمشده از راه ما فرزندان آدم را گرامی کردیم و بزرگ گردانیدیم بعقل
و نطق و تمیز و صورت نیکو و قامت راست و تدبیر امر معاش و معاد که ایشان را تسلط داده ایم بر آنچه در زمین است
بر حیوانات و جمادات و بر دریا و در دریاها کشتیها چنانکه بیان آن کرده شد و برداشتیم ایشان را در بیابان و خشکی بچهار پایان

واز دریاها

از دریاها بکشتیها چنانکه بیان رفت و هر جا که خواهند تجارت میروند و مرا ایشان را آسان باشد و روزی دادیم ایشان را از طعامهای لذیذ
و از شربتهای پاکیزه و خشک و تر و از انواع حلویات و تفضیل دادیم ایشان را بر بسیاری از آنکه ما آفریدیم تفضیل دادنی که وهیچ
آیت است […] که ونده بر تفضیل فرشتگان بر پیغمبران […] خلایق سه جنس اند فرشتگان و آدمیان و جنیان
و این معنی نیست چون حق سبحانه و تعالی در این آیت اکرام و تفضیل جمله بنی آدم نمود و ما گفتیم که همه آدمیان از فرشتگان بهتر اند
گفتیم که پیغمبران از فرشتگان بهتر اند کلی گفت بنی آدم تفضیل دارند بر همه خلایق مگر بر طایفه از فرشتگان چون جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جماعتی که […] اند زیرا که […] در این آیه گفت فرشتگان خدا را خوانند بار خدایا تو
آدمیان را در دنیا انواع نعمت دادی که از آن میخورند و تنعم میکنند ما را عوض آن در آخرت بده حق جل و علا فرمود و من
آنرا که تو بدست خود آفریدم […] برابر نکنم با آنکه او را گفتم باش پس بود یوم ندعوا کل اناس بامامهم یاد کن
ای محمد روزی که ما وعده کنیم بخوانیم هر قومی را با امام خود یا نسبت کنیم هر گروهی را و باز خوانیم با ایشان تا مراد این امام
کیست مجاهد گفت و بعضی مفسران گفته اند که مراد رسول الله است ضحاک گفته که مراد کتاب است هر امتی را که کتاب
او در وی گفته ابو العالیه گفته اعمال است یعنی باز خوانند هر یکی را که او را بیش قتاده گفت نامه اعمال اوست و دلیل
و ما قبل سیاق آیه فمن اوتی کتابه بیمینه و بعضی گفته اند که ایشان را بمادر باز خوانند و در این سه وجه حکمت گفته اند
مراعات عیسی را و شرف حسن و حسین را و پرده […] و از عبدالله عباس گفت که مراد امام
است که با او اقتدا کرده باشند ائمه هدی و ائمه ضلالت و از حضرت امام رضا علیه السلام از پدرش از امیر المؤمنین
علی روایت کرده است از رسول الله که روز قیامت هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان که با او اقتدا
کرده باشند و سنت پیغمبران و کتاب خدای ایشان و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که امیر مومنان
الا تحمدون الله اذا کان یوم القیمة ندعی کل قوم الی من یتولونه فزعنا الی رسول الله و فزعتم الینا و الی
[…] یذهب بکم الی الجنة ورب الکعبة ثلثا ای دوستان و موالیان ما خدا را حمد و شکر گویید بران نعمت
که چون روز قیامت باشد هر قومی را با آن کسی دعوت کنند که با او اقتدا کرده باشند ما پناه برسول الله دهیم و
در روز بیم و شما پناه بما دهید پس کجا برند شما را بجهت برند بخداوند کعبه و این سه بار گفت فمن اوتی کتابه
پس آنرا که کتابش یعنی نامه اعمال او بدست راستش دهند ایشان نامهای خود را بخوانند و بر ایشان […] ظلم نکند

آن باشد که چون الکف بهم مالند ابجرلت دریان و الکف حاصل شود از جزو آن باشد و آنرا گویند که در میانه هفته حر باد و
وابن کتابست زحله و حفاره پس نبود و من کان فی هذه اعمی و آنکه در دنیا کور باشد و راه نجاة و رستکاری نبیند در آخرت
هم کور باشد و براه بهشت راه نیابد اکر معه کفت جماعتی از زمین اهل به بودند عبد الله عباس را از این ایه پرسید کفت بقول
عزوان ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر تا انجا که و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا پس هر که او در
ایات و دلالات که مشاهده است و محسوس نابینا باشد و نابینای آخرة آنست که از رحمت خدای مایوس باشد و در خسارة
و نکال و عذاب خدای کرفتار و از ان جمله نابینائی کرده است چنانکه از این نعمت و رحمت و اسایش که اهل بهشت است
بروشنائی جحیم عبارة فرمود که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و شاید که نابینائی ایشان در آخرة
بسبیل عقوبت باشد و بیان این وجه قول حق جل جلاله است و نحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی و ان کادوا
لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره واذا لاتخذوک خلیلا ولولا ان ثبتناک لقد کدت
ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات ثم لا تجد لک علینا نصیرا و ان کادوا
لیستفزونک من الارض لیخرجوک منها واذا لا یلبثون خلافک الا قلیلا سنة من قد ارسلنا قبلک
من رسلنا ولا تجد لسنتنا تحویلا بدرستی که نزدیک بود که کردانند ترا از انچه وحی کردیم ما بتو
بر ما جز انکه تو بکوئی و لولا و اکر نه آن بودی که ثابت نداشتیم ما ترا بدرستی که نزدیک که میل کنی بدیشان
چیزی اندک اذا و همچنین در حشائیه باشیم ترا دو چندان از زندکانی و دو چندان از مرک پس نیابی تو بر ما یاری کننده
وان کادوا و بدرستی که نزدیک بود که بلغزانند ترا از زمین تا بیرون کنند ترا و آنکه درنکی نکردندی از پس تو مکر اندکی
سنته طریق انکه فرستادیم ما پیش از تو و رسولان ما و نیابی مر طریقه ما را نه بکردانیدنی سبب نزول آیه
عبد الله عباس کفت ثقیف نزد رسول الله امدند کفتند با ما مهلت کن تا ایمان آوریم ... نماز ... ما آنانکه
بکنیم و اصنام ... را بدست خود بکنیم و بت روز یکسال ... تمتع کیریم رسول الله ...
که در رکوع باشد خیری نبود و اصنام بدست خود کشتن روا است اما تمتع ... کفتند ما را
شخص ... شد که ما نماز باشیم رسول الله ... آب نجاست و وضو کرد و نماز بجای آورد کفتند
کمال مهلت ... حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد و ان کادوا لیفتنونک امر ایشان آنست که ایشان ترا در فتنه اندازند

ونفرستید

ونفرستید و بکرداند از انچه ما بتو وحی کردیم از قرآن تا تو افترا کنی بر ما غیر آن را و اضافت کنی با انچه تو فرستاده ایم اکر تو
متابعت ایشان کنی و فرمان ایشان بری ترا دوست خود کیرند و لولا و اکر نه از آنست که ما ترا بر جای بداشتیم و از وسوسه
و کید ایشان نکاه داشتیم ترا بدانک تو اند بود که میل کنی با ایشان و انچه در خواستند با ایشان دهی اکر چنان کردی بچشانیدمی ترا
دو چندان عذاب که در دنیا عاصیان را چشانیم و دو چندان که در لحد چشانیم ایشان را و انکه هیچ یاری و یاوری نیافتی که ترا
بر ما نصرت کردی چون این ایه آمد رسول الله دعا فرمود اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا خداوندا مرا طرفة العین
عینی با من مکذاری روایت کرده اند که این ایه وقتی امد که رسول الله را کفتند ما نکذاریم که اسلام جمع کنی تا آنکه بتان ما را
رسول الله با خود کفت بر من خبری باشد با بتان چون خدای داند که من کاره بتان ایشانم انچه می خواهند بکنم تا مرا بکذارند
اسلام جمع کنم وان کادوا لیستفزونک و همچنین نزدیک شد خواستند که ترا از زمین دور کنند و تو تنی که در دار الندوه جمع
واکر بکردند بخدای ایشان را مهلت ندادی مکر اندکی از روزکار عذاب فرستادی و همه را هلاک کردی کلبی کفت مراد در
مدینه است چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از مکه بمدینه امد جهودان را خوش نیامد نزد رسول الله جمع شدند
و کفتند ای محمد تو پیغمبری دانی که این زمین پیغمبران نیست زمین پیغمبران شام است حضرت ابراهیم و دیکر پیغمبران آنجا
بودند زمین مقدس آن این سخن مجهول است رسول الله منتظر بود خدای حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد
و رسول الله را فرمود که محیا و ممات تو انجا است و مبعث تو انجاست سنة من قد ارسلنا کار و طریقه آنکس که پیش
ترا و از پیرسالت و پیغمبری فرستادیم همچنین بود امت و قوم او و قوم او را بیرون کردند و ما ایشان را هلاک کردیم
نیز همچنین کنیم که با ایشان کردیم و از سنت و عادة ما آنست که تا پیغمبران در میان ایشان بودند ما ایشان را عذاب نکردیم
ایشان چون اخراج آن میکنند تو از میان ایشان ... ایشان در حمایت تو اند و ذلک قوله و ما کان
لیعذبهم وانت فیهم اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا
ومن اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا وقل رب ادخلنی مدخل صدق
واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا بپای دار اند نماز را بوقت کشتن آفتاب یا تاریکی
شب و بدرستی که خواندن قرآن در نماز بامداد باشند فرشتکان شب و روز کواه و من اللیل و از شب پس بیدار کن بدان
زیادتی ترا شاید که برانکیزد ترا پروردکار تو بمحمود و قل رب بکو ای محمد ای پروردکار من در آوردن نیکو و بیرون آوردن

اورد نبی و یکن مرا از نزد بت تو حجتی یاری کننده مفسران در دلوک خلاف کرده اند ابراهیم نخعی و مقاتل ابن حیان و ضحاک
گفتند که دلوک فرو شدن آفتاب است معنی قول امر بنماز شام است و دلیل این تأویل عبدالله مسعود است که او گفت کان
اذا غربت حاجبه صلى المغرب وافطر ان كان صائما چون آفتاب فرو شدی رسول الله نماز شام ادا فرمودی و اگر روزه داشتی
افطار نمودی فرمودی و هي التي قال الله تعالى اقم الصلاة لدلوك الشمس عبدالله عباس گفت دلوک زوال آفتاب
و این قول حضرت امام محمد باقر و امام جعفر الصادق است و دلیل این تأویل حدیث ابو مسعود عقبة بن عمرو است که رسول
الله فرمود اتانی جبرئیل لدلوك الشمس حين زالت فصلى بي الظهر یعنی آمد جبرئیل وقت دلوک آفتاب چون
نماز پیشین ادا فرمود و من درپی او و جابر بن عبدالله گفت رسول الله را دعوت نمودم با جماعت صحابه چون طعام خوردند وقت
بود رسول الله از سرای بیرون آمد فرمود اخرجوا فهذا حين دلكت الشمس یعنی آن وقت بود که آفتاب بزوال رسید این قول
است جمیع فرایض را برای آنکه چون دلوک زوال باشد نماز پیشین و دیگر در رو داخل باشد و قوله الى غسق الليل نماز
خفتن و قرآن الفجر نماز بامداد است پس این پنج نماز را مستغرق باشد و دلیل بر صحت این آیت که از رسول الله
روایت است که جبرئیل هنگام آفتاب نماز پیشین گفت ابتدا بنماز ظهر کرد و من بمتابعت او نماز کردم جبرئیل باز رفت چون سایه
هر چیزی چند آن شد باز آمد و نماز دیگر بجا آورد و من هم درپی او و برفت و چون فرو شد باز آمد و نماز شام بجا آورد
و من درپی او و چون شفق بطرف گردید باز آمد و نماز خفتن بجای آورد و من درپی او و صبح طلوع کرد نماز بامداد بگزارد و من
درپی او و روز دیگر چون سایه هر چیزی هم چند آن شد باز آمد و نماز پیشین ادا کرد و من درپی او و چون سایه دو چند آن
باز آمد و نماز دیگر بجا آورد و من درپی او و چون آفتاب فرو شد نماز شام کرد و چون دو دانگ شب برفت نماز خفتن
بجا آورد و چون روز روشن شد دیگر باره باز آمد و نماز بامداد کرد و گفت ای محمد این نماز پیغمبران است که پیش از
تو بودند پس فرمود ما بين هاتين الصلوتين وقت از میان این وقت تا آن وقت وقت است یعنی روز اول نمازها
باول وقت باید کرد و روز دوم بآخر وقت تا بدانی که اول کار امت و آخر کار ام و در میان اول و آخر نماز گزاردن
نماز بپای دار و روان و تمام کن و مداومت نمای نمازی که برای وقت گشتن آفتاب است تا وقت پدید آمدن اول تاریکی شب
و در میانه نماز دیگر است و چون پدید آمدن اول تاریکی باشد نماز شام باشد و دیگر نماز خفتن و قرآن الفجر نماز بامداد
یعنی در این اوقات نمازها را بپای دار و شرایط آن را بجا آر پس فرمود ان قرآن الفجر حقیقت که نماز بامداد کان است

و حاضر شده اند یعنی فرشتگان روز و فرشتگان شب حاضر شوند برای آنکه وقت نزول فرشتگان روز است
اخر کو نماز بامداد در اول وقت و این دلیل است بر آنکه تغلیس نماز بامداد مستحب است پس فرمود و من الليل فتهجد به
از شب بیدار شو زیاده بر فرایض پنج گانه که واجب کرده اند و این زیاده که امتی است که خدای عز و جل و تعالی این امت را داده
که این نماز رسول الله را فریضه بود و بر دیگران سنت رسول الله را فرمود که برای این نماز قیام کن تا باشد که خدای جل و علا
برانگیزاند در روز قیامت محمود و بهترین اهل علم برآنند که این مقام شفاعت است که اولین و آخرین تمنای آن مقام کنند
مسعود گفت مقام آن است که فردای قیامت خلایق را در صعید بدارند هر کسی سخنی می گویند گفت اول کسی که او را بخواند
حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد قتاده روایت کرد از انس مالک که رسول الله فرمود روز قیامت مؤمنان را
دارد جمع کرده گویند بیایید تا شفیع انگیزیم نزد خدای تا ما را از این مقام برهاند نزد آدم آیند گویند که خدای ترا بدست قدرت
آفرید و سجود فرشتگان کرد بنامید امید داریم که شفیع ما باشی آدم فرماید که مرا خطایی است امانتی که هنوز از آن خجالتم اما بجانب نوح
و گویند اول پیغمبری که تو خدای را بر کافران خلق فرستاده ما را شفاعت کن گوید این مقام من نیست نزد ابراهیم خلیل آیند
فرماید مرا این نیست نزد موسی روند و طلب شفاعت نمایند همان جواب گوید نزد عیسی روند همان جواب شنوند و این باید
کرد باشد مگر که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بجهت سید اولین و آخرین اوست نزد او آیند و آن حضرت پیغمبر دانا از ایشان
کند باشد از خدای دستوری طلبم چون او بینم در سجده افتم خطاب آید که سر بردار و بخواه تا بخواهی سر بردارم و شفاعت
هر آنکه گوید لا اله الا الله در دل او بمقدار جوی ایمان باشد شفاعت طلبم تا از دوزخ نجات دهد پس گفتا قول محمود و
محمود مقام رسول الله است پس جوشن باز کرد پس رسول الله را خطاب فرمود و قل رب بگوی ای محمد که ای خدای من
جای صدق درون آور و مرا از جای صدق بیرون آور عبدالله عباس گفت معنی این است که مرا از مکه بیرون آر و آن حضرت امام
صادق روایت است که رسول الله چون وقتی که نماز شد از مکه بیرون آمده مرا این و باز مرا در آورد
سلطانی و حجتی کن منصوره تو بخشش تا آنکه با من دشمنی کنند و عزتی ظاهر که دین تو بان راست دارم
او را بدین تمامیت روم و فارس وعده داد گفت رسول الله دانست که او را که بدین کار نفع نباشد الا به سلطان از قبل
از خدای سلطان خواست منصور و مایده از قبل خدای برای کتاب و اقامت حدود و گفت مراد باین سلطان
این است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را عامل کرد و مردی سخت بر سعد و بر مؤمنان

الباطل کان

بنماز جماعت بر رسول الله صلعم بیاید کرد و قسمی بزنم تا که تخلف نکند از نماز الا منافق و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا
و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا و بگوی آمد حق و نیست گردید
باطل بدرستی که باطل نیست شونده و ننزل و فرو فرستیم از قرآن آنچه او شفا نیست و رحمت مر مومنان را و نیفزاید
ستمکاران را مگر زیان کاری بگوای محمد آمد حق و نیست گردید باطل یعنی قرآن آمد و شیطان رفت اسلام
شد و شرک نیست گشت و گفته حق دین خدای است و باطل اصنام و اوثان و باطل هیچ نیست و مانی بعد دا
عبدالله مسعود گفت که چون رسول الله صلعم مکه را بکشاد بر بام کعبه سیصد و شصت بت بود هر قومی روی به بت خود
آوردند رسول الله بر ایشان میگذشت و چوبی در دست داشت آهنی بر سر آن چوب بر سر و چشم و روی آن بتان میزد
و میخواند قل جاء الحق و زهق الباطل یعنی هر یکی گذشتی بت بروی در آمدی میگفت که سخت … است و ننزل من
القرآن و فرو فرستیم ما از قرآن آنچه شفاء اوست و رحمت مومنان را چون ظاهر دلیل و نبوت و صدق او اگر دیدیم
از حیرت و ضلالت خلاص یافتند چنانکه بیمار از علت و رنج شفا یابد چون شک و شبهه و نفاق مرض است چنانکه
فرمود فی قلوبهم مرض و قرآن شک و شبهه زایل کرد و انچه مردم تعلم کنند پس شفا و رنج شبهه باشد و دیگر
مردم بقرآن تبرک کنند و شفا طلبند خدای عز سبحانه و تعالی شفا دهد رسول الله فرموده القرآن هو الدواء و من لم
یستشف بالقرآن فلا شفاه الله قرآن دوا است و آنکه بطلب شفا نکند بقرآن بقرآن خدای او شفا ندهد و حضرت
صادق علیه السلام فرموده هر بیماری باشد باید که در بامداد چون روی از نماز بکرداند هفت بار الحمد بخواند و با سه
و اگر به نشود در روز دیگر هفتاد مرتبه بخواند من ضامن ام شفاء انکس الا بیماری باشد که اجل آن در آن
باشد یعنی مرض الموت و لا یزید الظالمین الا خسارا و این قرآن نیفزاید ستمکاران جز زیان کاری و اذا انعمنا علی الانسان
اعرض و نأ بجانبه و اذا مسه الشر کان یؤسا قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن
هو اهدی سبیلا و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و چون انعام
کنیم ما بر آدمی برگردد و دوری کند او و چون برسد بد بدی باشد نومید شونده قل کل بگوای محمد ای همه کار
میکند بخوی عادت خویش پس پروردگار شما داناتر بانکه او راه یابنده تر است براه و یسئلونک و می پرسند از تو
از روح بگوی محمد روح از فرمان پروردگار منست و ندانیم شما را از دانش مگر اندکی یعنی چون ما انعام کنیم

قل الروح

بر آدمی

بر آدمی از انواع نعمت از تندرستی و روزی فراخ و کامرانی و تمام امور بطر کیرد و از ذکر ما اعرض کند و روی از ما
بگرداند و جانب خود را دور کند یعنی خود را از ما دور دارد و مستغنی شود از ما و چون بدی باو رسد از بیماری و درویشی و غیر آن
نومید شود و قطع طمع کند و آن علامت لوم و دنائت نفس باشد که مرد در رحمت نظر باشد و در شدت جزع و فزع
پس نومید بگوای محمد هر کار از ایشان کار در خور عادت و مذهب و طریقه خود کند باو مانند شاکلة حال او باشد چنانکه در
وضع او باشد و سوره این سوره آن مثل است که گفته اند کل اناء یترشح بما فیه پس فرمود و ربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا
و دانا تر است بانکه او راه یافته است و یسئلونک عن الروح ای محمد ترا از روح می پرسند بگوی که روح از فرمان
منست سبب نزول آیه عبدالله عباس گفت جهودان گفتند ای محمد ما را خبر ده که روح چه باشد و مراد از این روح
آنست که حیوان باو زنده باشد رسول الله جواب باز نداد جبرئیل آمد و این آیه آورد عبدالله مسعود گفت با رسول الله
می رفتم در مدینه بعضی جهودان گفتند که از روح بپرسید و بعضی گفتند نه آن حضرت فرود آمد و بیکی جهودان
او در آیه بخواند گفتند ما در توریت ایضا یافتیم که روح از فرمان خدای است و در خبر که جمیع جهودان قریش را گفتند
از محمد بپرسید ایشان که روح چه باشد و از مفقودان زمان اول و از انکه مشرق و مغرب زمین برسید ایشان امدند و سوال
نمودند حق سبحانه و تعالی در باب مفقودان زمان اول این آیه فرستاد ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من
آیاتنا عجبا و در باب آن مرد که مشرق و مغرب زمین رسید و یسئلونک عن ذی القرنین الآیة و در باب روح آیه و یسئلونک
عن الروح قل الروح من امر ربی مفسران خلاف کرده اند در روح از امیر المومنین علی روایت کرده در این آیه که فرمود
نام فرشته ایست که او را هفتاد هزار روی است بر هر روی هفتاد هزار دهن و بر هر دهانی هفتاد هزار زبان
و بهر زبانی هفتاد هزار لغت تسبیح نماید از بهر تسبیح فرشته آفریده شود با فرشتگان می پرد تا بروز [illegible]
عبدالله عباس گفت که روح خلقی اند از خلقان خدای بر صورة آدمی طعام و شراب خورند و فرشته نیستند یعنی
که روح آدمی است و دیگران گفتند که مراد قرآن است من امر ربی برای آن گفت که ایشان گفتند ما را خبر ده از این
قرآن که فرود آمده است یا قدیم است یا محدث فرمود من امر ربی این فرمان خدای است یعنی محدث است
فرمود که علم آدمیان اندک است بانکه فرمود و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا شما را از علم نداند مگر اندک و لئن شئنا
لنذهبن بالذی اوحینا الیک ثم لا تجد لک به علینا وکیلا الا رحمة من ربک ان

بمثله

فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ

وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا و اگر خواستمانی هر آینه ببردیم آنچه وحی کردیم ما بتو پس نیافتی تو بدان بر ما کارساز

الا رحمة مگر رحمتی از پروردگار تو بدرستی که فضل او هست بر تو بزرگ بگو ای محمد هر آینه اگر جمع شوند

آدمیان و دیوان بر آنکه آورند بمانند این نیاورند بمانند آن و اگر باشد بعضی ایشان مر بعضی را هم پشت

یعنی اگر ما خواهیم به بریم این قرآن که بتو فرستاده ایم آنگه تو هیچ وسیلتی نیابی که بیاری مردی کنی و وکیل باری نزد کند

تا او را باز آرد یا از ما طلب قرآن کند تا هیچ بیّنی که هست مسطور و محفوظ که و مگر رحمت خدای تو بود

قرآن محفوظ که در و مدد خبر است که روزی رسول بیرون آمد باز بسته از رنجی که او را عارض شده بود

می رفت و خدای را حمد و ثنا می فرمود پس فرمود چیست این کتابها که می نویسید بجز از کتاب خدای تعالی

که خدای ختم کرد و برای کتاب خود هیچ ورقی بنگذارد و هیچ دلی که او بینه قرآن باشد الا که او را بیه برود و محو کرداند

هر که را خدای خیری خواهد از مؤمنان او را توفیق ثبات دهد بکلمهٔ توحید که لا اله الا الله است عبدالله

مسعود گفت اولین چیزی که در دین خود بباید امانت باشد و آخرین چیزی که در دین خود نیابید نماز باشد و قوم

که نماز کنند و ایشان را دین نباشد و روزی آید که قرآن در میان شما باشد نه در دلها نه در مصحفها پس ابن ابیه

تلاوت فرمود آن قضا بحقیقت که فضل و رحمت خدای تو بر تو همیشه بزرگ بوده است بگوی ای محمد

منکران قرآن را که شما چگونه انکار کنید سخنی را که اگر جمله آدمیان و پریان جمع شوند یکدیگر را یاری کنند که مانند این قرآن

بیاورند نتوانند آوردن اگر چه باری بکلفت آیند یا زحمت نظم فصاحت آن علم منظم و ترکیب آن بیابند پس نادانند

اعجاز حرف گویند سبب نزول آیه آن بود آنها وقت آمد گفتند و لو نشاء لقلنا مثل هذا و این آیه دلیل است بر آنکه

قرآن معارضه ناورده است و نتوانند آورد از آدمیان و پریان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ

مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ

عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ

نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا و بدرستی که هر آینه گردانیدیم

مر مردمان را

مر مرا

مر مردمان را در این قرآن از هر مثلی پس سر باز زدند بیشتر مردمان مگر ناسپاسی وقالوا و گفتند باور نداریم

تا آنکه روان کنی از برای ما از زمین چشمه ای او تکون یا باشد ترا بستانی از خرما استان و انگورستان پس روان کنی جویها را

میان آن روان کردنی او تسقط یا فرود آوری آسمان را چنانکه دعوی تو کردی بر ما پاره پاره او تاتی یا بیاوری خدا و فرشتگان را روی

بمعاینه او یکون یا باشد مر ترا خانه از آرایش یا بالا روی بآسمان و باور نداریم ترا بالا رفتن تو تا فرود آوری بما

که بخوانیم او را بگوی ای محمد پاک و منزه است پروردگار من نیستم من مگر آدمی فرستاده پیغمبری بیان یعنی بدرستی که بیان کردیم

و بکر کردانیدیم برای مردمان درین قرآن از هر معنی که در حسن هم چون مثلی کرداندیم برای مردمان

و باز کافر بشوند گفته اند معنی این که ما درین قرآن بکر داندیم از هر گونه مثلی زدیم تا ایشان اعتبار گیرند و پند گیرند

چه از احکام و امثال و قصص چه مواعظ ایشان ابا کنند و کافر می گردند و می گویند که ما ایمان نیاوریم بتو تا وقتی که برای ما از زمین

چشمه ها روان کردانی عکرمه از عبدالله عباس روایت نموده که عتبه و شیبه پسران ربیعه و ابوسفیان و نضر بن حارث

و ابوجهل بن هشام و غیر ایشان از صنادید قریش جمع شدند در عقب خانه کعبه پس از غروب آفتاب کس فرستادند خود

رسول الله را حاضر او بهر عذر رسول الله در میان ایشان نشست گفتند بلاعرده ایم تا با تو حجت بر آوریم ما ندیدیم کسی

آن کند که تو کردی آباء و اسلام ما را دشنام میدهی و دین ایشان را عیب میکنی و هیچ زشتی نماند که تو با ما نکردی اگر مطلب

هر یک از ما نصیبی بتو دهیم و اگر برای ریاست ما ترا بزرگ خود کردیم و اگر حالی از جنیان داری طلب طبیب کنیم رسول الله

خدای مرا فرستاده و کتابی بمن داده که شما را بترسانم من پیغام خدای رسانیدم پس اگر قبول کنید نصیب دنیا و آخرت

و اگر اطاعت نمائید من نیز صبر کنم تا خدای میان من و شما حکم نماید گفتند اگر تو آنی از خدای درخواه تا کوهها مکان ما را

بجنبد و زمین فراخ و هموار که و در جویهای آب روان بدید آورد چنانکه شام و عراق است و آنکه پدران ما زنده

کردانند و از جمله قصی بن کلاب که شیخی خواهیم که بسیار است که تا گوید از احوال تو از و بپرسیم اگر ترا تصدیق نماید ما باور کنیم

منزلتی هست و تو رسول خدای رسول الله فرمود مرا برای این نفرستاده اند بلکه فرستاده اند تا شما

گفتند اگر این نکنی از خدای بخواه تا از درختان خرما و انگور و جویها روان در آن کند و اگر این نکنی بخواه

تا او کنجها را تا مستغنی کردی و اگر این نکنی پاره از آسمان بر ما افکن تا ما هلاک کردیم رسول الله فرمود

من متولی این چیز نیستم که او را دار است بربین و بیشتر از این کمی از جمله گفت ما هیچ فرشتگان را و خدا را بیایی

ما بتو ایمان بیاوریم پس گفتند ما شنیدیم که این تو از امردی از یمامه رحمن نام دارد ترا آموزد و برحمن منکریم و ما علیه بر
بازنداریم تا ترا هلاک نکنیم یا تو ما را هلاک کنی رسول الله در حال نهضت بیرون آمد عبد الله بن ابی امیه پسر عم رسول الله بود
با رسول الله بیرون آمد عاتکه بنت عبد المطلب گفت ای محمد قوم بر تو عرضه کردند آنچه شنیدی قبول نکردی و آنچه خواستند
نکردی بخدای که بتو ایمان نیاوریم هرگز الا که در آسمان بدید آئی و از آنجا نامه آوری گشاده و جماعتی فرشتگان که بدان گواهی
دهند برای تو و چون این همه کرده باشی که تو را باور ندارم ابو جهل گفت ای قوم شنیدید آنچه محمد عرض کردیم هیچ قبول نکرد و با ما
ایشان از گروه داور گفت … عهد می کنم بخدای … فردا آنگه آید در نماز سجده کند سنگی گران بر سرش زنم تا از جور او
رهم و این معنا الشرح علی الجمله نوشته شد رسول الله از این معنا از ایشان دل تنگ بازگشت حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد
و قالوا لن نؤمن لک ما بتو ایمان بیاوریم تا تو از برای ما از زمین چشمه ها بگشائی یا ترا بوستانی باشی بسیار درختها که آن انواع
از درختان خرما و انگور و آنکه تو در میان درختان جویها آب روان کرده یا از آسمان اندازی بر ما پاره پاره چنانکه گفتی
کرده یا خدا را بیاوری و فرشتگان را با ما پایدار باشند … معنی می نمائی و آیه دلیل است بر آنکه ایشان
بکفر تشبیه بودند چه این معنی روا ندارد مگر کسی که خدا را جسم گوید یا ترا خانه باشد از زر یا با آسمان برشوی یا آنکه از آن
کتابی آری و آنکه ما از آنجا بخوانیم … باشد که ما را واجب است متابعت تو کردن قل سبحان ربی بگو ای محمد که پاک است
و منزه خدای من و این لفظ بر سبیل تعجب فرمود از آنچه ایشان درخواستند و از رسول الله سؤال کردند هل کنت الا بشرا رسولا گفت هیچ نیستم
من مگر آدمی فرستاده برسالت چون رسولان دیگر و اینکه شما گفتید مقدور بشر نیست جز خدای را در امکان نباشد و ما
منع الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدى الا ان قالوا ابعث الله بشرا رسولا قل لو کان فی الارض ملائکة
یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا قل کفى بالله شهیدا بینی وبینکم انه کان بعباده
خبیرا بصیرا ومن یهد الله فهو المهتد ومن یضلل فلن تجد لهم اولیاء من دونه ونحشرهم
یوم القیامة على وجوههم عمیا وبکما وصما مأواهم جهنم کلما خبت زدناهم سعیرا ومنع
مردمان از ایمان آوردن چون آید بدیشان راه بر آنکه گفتند آیا بفرستاده است خدا آدمی برسولی قل بگو ای محمد اگر بودندی در زمین
فرشتگان می رفتند در زمین آرام گرفته … فرستادیمی بدیشان از آسمان فرشته رسولی قل بگو ای محمد
کفاینست خدا گواه میان و میان شما بدرستی که او هست به بندگان خویش آگاه و دانا و من یهد الله و هر آنکه راه

نماید

نماید خدا پس او راه نماینده باشد و آنکه او گمراه شود پس نباشد ایشان را دوستی جز او و حشر کنیم ایشان را روز
بر رویها ایشان کوران و گنگان و کران ماوای ایشان باشد دوزخ چون ساکن شود بزودت کنیم ایشان را آتش
افروخته یعنی منع نکرد مردمان از ایمان آوردن بقرآن و بمحمد چون محمد بدیشان آمد و آورد قرآن الا که
ایشان گفتند که خدای پیغمبر آدمی بفرستاد اگر رسول فرستد فرشته فرستد بگو ای محمد جواب ده که
در زمین فرشتگان باشند که می روند آرامیده و ساکن در زمین ما بایشان فرشته رسول فرستیم یعنی بر آنکه رسول
از جنس او فرستیم اگر فرشته فرستیم رسول فرشته و اگر آدمی فرستیم … سودای محمد
طمع تو از ایمان … و صلاح ایشان منقطع کردید بگو که گواه میان من و میان شما خدای بس است بالله
من است و او بندگان خویش آگاه و بیناست و من یهد الله و آنکه را که خدا هدایت کند و الطاف … باو کنایت
درست با مهتدی او باشد … و آنکه را گمراه کند و از راه بهشت …
خصلان کند … یاری … که نصرت کند و از عذاب … خلاص دهد
و نحشرهم و ما ایشان را روز قیامت بر … بر رویها ایشان یعنی ایشان را بروی بکشیم در آتش دوزخ انس مالک
رسول الله پرسیدم که خدای چگونه کافران را بروی حشر کنند فرمود آن خدائی که در پا … تواند که بروی
حاری سازد … کوران و کران و گنگان باشند عبد الله عباس گفت کور باشند از آنکه
چیزی که ایشان را باید نه بینند و کر باشند از آنچه ایشان را باید شنود نشنوند و گنگ باشند از آنکه سخنی
که ایشان را از آن خیری باشد … گفته این آن وقت باشد که ایشان را گویند در دوزخ اخسئوا فیها ولا تکلمون
پس از آن هیچ چیزی نشنوند و نه بینند و نه گویند و گفته اند که در بعضی مواقف شنوند و بینند و سخن
گویند و در بعضی مواقف نه ماوای ایشان دوزخ باشد هر وقت که آتش او ساکن گردد ما او را بیفروزیم
گردانیم سوختن را ذلک جزاؤهم بانهم کفروا بایاتنا وقالوا ءاذا کنا عظاما ورفاتا ءانا لمبعوثون
خلقا جدیدا اولم یروا ان الله الذی خلق السماوات والارض قادر على ان یخلق مثلهم وجعل
لهم اجلا لا ریب فیه فأبى الظالمون الا کفورا قل لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا لامسکتم
خشیة الانفاق وکان الانسان قتورا آنست که پاداشت ایشان بآنکه ایشان کافر شدند بنشانها

ما وگفتند ای باشیم ما استخوانهای پوسیده وریزیده ای باشیم ما هر اینه برانگیختگان آفریدن نو الم بروا ای نه بدیدند که
خدا آن خدائیست که آفرید آسمانها و زمین را قادر است بر آنکه بیافریند مانند ایشان و بکرد ایشان را اجلی که شکی نیست
دران پس سر باز زدند ستمکاران مگر ان ناسپاسی قل بگو ای محمد اگر شما مادران بوعید بر خزاین رحمت پروردگار
من آنگه هر اینه واشتید شما از ترس درویشی و هست آدمی سخت بخیل جزاء بادات ایشان آنست که
تا آتش دوزخ بر ایشان مسلط کرده ایم تا ایشانرا میسوزد و اجزاء ایشانرا متفرق میکرداند و اعاده میکنیم و باز ایشان میکردانیم
تا حسرت و عذاب ایشان در زیاده میشود چون ایشان بایات ما کافر شدند و حشر و نشر را تکذیب کردند و گفتند چون
ما استخوان شویم و ریزیده و پوسیده کردیم ما را خلق نو بر انگیزانند باز زنده کردانند و این بر سبیل تعجب گفتند حق سبحانه تعالی
فرمود چه جای تعجب است ایشان نمی بینند و نمی دانند که خدای تعالی آسمانها را رفعت و زمین را بسط و وسعت داد
و ازان عاجز نیامد قادر باشد بر آنکه مثل ایشان آفریند ایشانرا آفریده و هر یکی را اجلی پدید کرد یعنی اجل مرگ تا اجل مرگ ایشانرا
که در وی هیچ شکی و شبهه نیست این ظالمان و کافران با این همه دلایل و براهین ابا میکنند و سر باز میزنند الا کافری
و ناسپاسی قل لو انتم بگو ای محمد ایشانرا اگر شما مالک شوید بخزاینها رحمت خدای مر آنکه روزی خلقانست همه باز گیرید
و امساک کنید از ترس درویشی و نفقه نکنید و آدمی هست بخیل و ممسک بوده است وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ
آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا قَالَ
لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا
فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا
الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا
وَنَذِيرًا و بدرستی که بدادیم ما موسی ایشانرا از نشانهای روشن پس بپرس از فرزندان یعقوب چون آمد بدیشان
و گفت مر او را فرعون بدرستی که من گمان می برم ترا ای موسی جادو کرده قال گفت موسی بدرستی که دانستی
نفرستاد این گروه مگر پروردگار آسمانها و زمین بدرستی که من هر اینه گمان می برم ترا ای فرعون هلاک کرده فاراد
پس خواست که بلغزانند ایشانرا از زمین پس غرق کردیم ما او را و آنکه با او بودند جمله وقلنا و گفتیم از پس او فرزندان
یعقوب را آرام گیرید در زمین پس چون آمد وعده آخرت آوردیم ما شما را با هم وبالحق و بحق پدید و فرستادیم ما او را

وبحق

وبحق فرو داد مد جبرئیل علیه و نفرستادیم ما ترا مگر نشان دهنده و بیم کننده یعنی بدرستی که ما موسی پیغمبر را معجزه بدادیم نه
عبدالله عباس گفت که این عصا است و ید بیضا و شکافتن دریا و طوفان و ملخ و شپش و غوک و خون و سنگ که عصی بر وی زد
آب روان گشت و کوه بر بنی اسرائیل بداشت و گفته اند که آیه در احکام است و یکی از جهودان رسول الله را از این نه آیه
کرد رسول الله فرمود خدای عز و جل مر موسی را وحی فرمود که بنی اسرائیل را بگو که شرک میارید و اسراف مکنید
و زنا مکنید و خون بناحق مریزید و جادوی مکنید و ربا مخورید و نزد پادشاه مر بی گناه را سعایت مکنید که کشته گردد و زنان محصنه
را دشنام مدهید و از زحف مگریزید شما خاصه جهودان در روز شنبه عدوان و بیداد مکنید جهودان چون این جواب
شنودند بوسه بر دست رسول الله دادند گفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبر بحقی قول ای محمد از بنی اسرائیل بپرس یعنی
از عبدالله سلام و اصحابش تا یقین تو زیاده کردد و شاید که خطاب باشد مر یکی را و شاید که خطاب بحضرت موسی را باشد
یعنی ای موسی بنی اسرائیل را از فرعون بخواه موسی چون نزد فرعون رفتند و آیات نمود فرعون او را گفت که من می پندارم
که با تو جادوی کرده اند و عقل ترا خلل راه یافته است و گفته اند که مسحور یعنی ساحر است یعنی من ترا جادو می پندارم
که تو میکنی جادو است موسی گفت لقد علمت تو میدانی که این آیات را الا خدای آسمان و زمین بر او حجت و دلیل [illegible]
[illegible] ای فرعون که تو هالک و نیست گشته و کان من الهالکین تو صحیح ترا است ابن عباس گفت مثبورا ملعون است مجاهد
موسی علیه السلام نزدیک فرعون رفته در فصل زمستان او خفته بود و طلیعه بخود کرد فرمود موسی عصی افکند اژدها
شد دهن بر سر او که [illegible] خواست تا فرو برد فرعون از ترس جامه نجس کرد و موسی علیه السلام فرمود فاراد ان یستفزهم
فرعون خواست تا موسی را و بنی اسرائیل را از زمین مصر برانگیزد و [illegible] کند ما فرعون را و آنکه با او بود جمله
غرق کردیم و گفتیم از پس آنکه هلاک کردیم مر بنی اسرائیل را که شما در زمین مصر ساکن گردید و آنجا مقام سازید
که چون وعده قیامت آید شما را بیاوریم همه ایشان بر آمیخته با هم را جمع کرده و گرد آورده کلبی گفت فاذا جاء وعد
الآخرة مراد نزول عیسی است از آسمان و این قول دلیل رجعت میکند حق سبحانه و تعالی عز و جل فرمود
دل خوشی رسول الله فرستاد فرمود اگر چه کفار قریش ترا از مکه برانگیختند اندیشه از ایشان مکن چنانچه فرعون خواست موسی را
تا از مصر برانگیزد من او را و قوم او را هلاک کردم و موسی و قومش را رهانیدم و ملک مصر بایشان دادم
ترا نیز ای محمد ظفر دهم بر دشمنان تو و نعمت خود بر تو و بر اتباع تو تمام کردانم وبالحق انزلناه ما این قرآن را بحق فرو

وما ترا اي محمد بفرستاديم مگر براي بشارت دادن وترسانيدن سجده وقرآنا فرقناه لتقرأه على الناس على مكث
ونزلناه تنزيلا قل آمنوا به أو لا تؤمنوا إن الذين أوتوا العلم من قبله إذا يتلى عليهم يخرون للأذقان
سجدا ويقولون سبحان ربنا إن كان وعد ربنا لمفعولا ويخرون للأذقان يبكون ويزيدهم
خشوعا وقرآني كه جدا جدا كرديم ما او را تا بخواني تو او را بر مردمان بآهستگي وفرو فرستاديم ما او را فرو فرستادني قل اي
محمد بگو بگرويد بدان يا مگرويد بدرستي كه آنها كه داده شد ايشانرا دانش از پيش او چون خوانند برايشان ميافتند بر
رويها سجود كنندگان را ويقولون وميگويند پاك ومنزه است پروردگار ما هر آينه كرده ويخرون وميافتند
رويها را گويند وزياده شود ايشانرا ترسي عالت قرآنرا كه فرستاديم آيه وسوره سوره بحسب مصلحت او را جدا كرديم
تا تو برخواني او را بآهستگي ودرنگ وفرو فرستاديم او را فرو فرستادني بحسب حاجت بگو اي كافر
كه اگر شما باين قرآن ايمان بياوريد چون بر ايشان ميخوانند ايشان مي شوند وبروي درمي افتند سجده خدا را از
تواضع وشكر آن نعمت را كه پيغمبر آخر الزمان را در يافتند وبان وعده كه ايشانرا داده بودند برسيدند ويقولون وميگويند
منزه است خداي از آنكه وعده خلاف كند ووعده كرده شده بود با رسيده آمده وبروي درمي افتند گويند وزيادت كند ايشانرا
ترس كاري وفروتني قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أيا ما تدعوا فله الأسماء الحسنى ولا تجهر بصلاتك ولا
تخافت بها وابتغ بين ذلك سبيلا وقل الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك
ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا بگو اي محمد بخوانيد خدا را يا بخوانيد روزي دهنده را بهر نام كه
پس او را نامهاي نيكو بلند ميخوانيد واز ادن نماز وشها ميخوان اندرا وبجوي ميان اين وآن راهي وقل الحمد لله
اي محمد شكر وسپاس مر خداي را آن خدايي كه فرا نگرفت فرزندي ونبوده باشد او را انبازي در پادشاهي ونبوده
باشد او را دوستي از خواري بزرگي ياد كن او را بزرگي ياد كردني خطاب برسول الله است بگو اي محمد كه خدا را بخوانيد
الله گوييد يا رحمن خوانيد يعني او را بنام الله خوانيد يا رحمن بهر كدام كه از اين دو نام كه خواهيد بخوانيد كه او را نامهاي
نيكوست وبهترين وشريف ترين نامها نام اوست عبد الله عباس گفت سبب نزول آيه شبي از شبها رسول الله صلى الله عليه
ميگفت در نماز يا فرمود يا الله يا رحمن مشركان قريش گفتند محمد يا بود نيك خدا برا ميخواند امروز دو خدا برا
ميخواند الله رحمن را ما رحمن را نشناسيم مگر رحمن يمامه را واز اين مسيلمه كذاب را خواستند خداي سبحانه

ابن

اين آيه فرستاد وگفت بگو اي محمد اين چه گفتارست من يكي را ميخوانم بهر نام كه خوانم او را نامهاي نيكوست اگر خواهي بنام الله خوان
واگر خواهي بنام رحمن بهر نام كه خواني او را نامهاي نيكوست اين قوله دلالت ميكند كه مشركان را اعتقاد چنان داشتند
كه اسم ومسمي يكي است پس فرمود ولا تجهر بصلاتك واواز مكردان بلند در نماز خود يعني بقرآءه در نماز وآهسته مكردان آ
وصفت كي بلند وآهسته خواندن است طريقي وراهي طلب كن يعني نه بلند ونه آهسته وگفته اند آنكه بروز قرآءه
آهسته خواني وبشب بآواز بلند سبب نزول آيه عبد الله عباس گفت چون رسول الله نماز بجا آوردي آواز بلند
داشتي مشركان طعن ميزدندي وشعر ميخواندندي ودست ميزدندي كه رسول الله بغلط افتد رسول الله آواز نرم كردي
چنانكه صحابه نشنودندي خداي سبحانه وتعالي بنا بر اين معني كاستادي فرمود ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها وابتغ بين ذلك
سبيلا آواز بردار كه مشركان بشنوند وطعن زنند وآهسته ميخوان چنانكه صحابه نشنوند پس رسول الله آواز ميانه
كه بگوي سپاس آن خداي را كه فرزند نگرفت چه اين از صفات اجسام است چون بود لا دعم آنكه اگر بطريق
او را احتياج باشد واو را در ملك پادشاهي شريك وانبازي نيست واو را ليتي نيست كي مانع باشد از ذل ويا ري
غرتباشد وتعظيم كن خدا برا غايت تعظيم كردن كه غايت مستحق تعظيم اوست لم يتخذ ولدا رد است بر جهودان
وترسايان ولم يكن له شريك في الملك رد است بر مشركان ولم يكن له ولي من الذل رد است بر صابيان
كه ايشان گفتند لولا اولياء الله لذل الله كه خدا را اوليا نبودي ذليل بودي تعالى عن ذلك بدانكه ابن كعب
نشيند وخبر است كه چون بنده گويد الله اكبر ثواب او بيشتر باشد از دنيا وهر چه در دنياست از معاذ جبل روايت
است كه رسول الله فرمود عليكم بآية العز قوله تعالى وقل الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له
شريك في الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا [illegible]

سورة الكهف وهي مكية مائة وعشر آية

مكي است صد وده آيه است اسحق بن عبد الله از رسول الله روايت كرد كه چون اين سوره فرود آمد هفتاد هزار
فرشته فرود آمدند بتشييع او وانكه او را روز آدينه بخواند تا آن گناهان كه از اين آدينه تا آن آدينه كرده باشد آمرزيده
او را سر نه روز بر مرا نوم دهند كه تا بلسان برسد بسم الله الرحمن الرحيم بنام خداي روزي دهنده
بخشاينده الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا قيما لينذر بأسا شديدا من

وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ
وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا شکر
و منت و ثنا مر خدایراست آن خدائی که فرو فرستاد بر بندهٔ خویش کتاب را که در وی ناهمواری نیست تا بیم کند بعذاب
سخت از نزدیک او و بشارت دهد مومنانرا آنها که میکنند کارهای شایسته ایشانرا اجر و مزد نیکو ماکثین در آن که
و بیم کند آنها را که گفتند فرا گرفت خدا فرزند نیست مر ایشانرا بدان هیچ دانشی و نه مر پدران ایشان
و این سخنی است که بیرون می آورد دهنهای ایشان نمیگویند مگر دروغی حق جل و علا تسلیه می دهد محمد
بنده کان خود را که چگونه حمد و ثنا کنی ... که بریشان کرده است و آن قران است
شکر و سپاس مر خدائی را که فرو فرستاد بر بنده خود محمد کتابی را که سبب نجاه بنده کان و رسیدن ایشان
جاویدان است و نکرد اندر وی ناهمواری راست کرد چنانکه در وی هیچ تناقضی و اختلافی نیست و گفته اند که بر کتابهای
دیگر او را قیم کرد که حکم میکند بتصدیق آنچه گواه است بتصحیح آنکه پیامها اند و بترساند خلقانرا از عذاب سخت
نزدیک او و بشارت دهد مومنانی را که عمل صالح کنند بآنکه ایشانراست مزدی نیکو است یعنی بهشت در آن
و جاوید باشند در آنجا و بترساند آنانرا که گفتند خدای فرزند گرفت و ایشانرا بدین هیچ علمی و دانشی نیست از
و اعتقاد باطل می گویند نه ایشانرا بدین علم است و نه پدران ایشانرا چون این از جمله مستحیلات است از آنکه
که علم بآن حاصل شود بزرگ سخنی است و سخنی که از دهنهای ایشان بیرون می آید نمی گویند ایشان مگر
یعنی دروغ است آنچه میگویند باطل فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَٰذَا الْحَدِيثِ
أَسَفًا إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا
صَعِيدًا جُرُزًا پس تو هلاک کننده خویش را بر اثرهای ایشان بآنکه نمی گروند بدین سخن اندوهی را
بدرستی بکردیم ما آنچه بروی زمین است آرایش آنرا تا بیازمائیم ایشانرا که کدامین از ایشان نیکوتر اند بعمل
و ما بدرستی که ما هر آینه کنندگانیم آنچه بروی زمین خاکی پاک یعنی ای محمد تو هلاک خواهی برد
نفس خود را بآنکه ایشان آنکه از پیش تو میروند ایمان نیاورده باین حدیث یعنی قران و باتفاق مفسران
اینجا حدیث قرآن است پس اگر کسی قرآنرا قدیم گوید بخلاف خدای گفته باشد انا جعلنا بدرستی که ما

کردیم آنچه بروی زمین است زینت زمین بعضی صلاحیت زمین دارد و زینت زمین باشد و بحقیقت آنچه
زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات همه زینت زمین است و این برهان کردیم تا بیازمائیم که از ایشان کدام است که عمل او
است برغبت کردن در دنیا و حطام دنیا و ما بکنیم آنچه بروی زمین است از زینت زمینی خاکی که بی باران
و زمین سفید و شوره و بی نبات أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ای پنداشتی
که اصحاب غار و رقیم است از نشانهای ما عجب لفظها ما عجب آید یعنی در جنب عجایبها که آیات و دلالات ماست
نه بس عجیب نیست چون آنچه ... از آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اصناف مخلوقات ... عجایب بینی
و رقیم گفته اند که نام وادی است که آنجا کهف است سعید جبیر گفت لوحی بود از زر که نام ایشان و تاریخ غیبت ایشان
نقش کرده بودند و بر در غار ... مردم از ابی شیبه ... نعمان بن بشیر از رسول الله روایت کرد که ...
مرد بودند از شهر بیرون آمدند برای بعضی از حوایج خود برای باران در غاری شدند در غار بسته شد ایشان طمع
از خود ببریدند گفتند کسی از حال آگاه نه و الی که باشد کس این سنگ را از در غار دور نتوان کرد بیایید تا با خدای کردار
و عمل صالحی که برای خدا کرده باشیم شفیع خود سازیم تا بدانکه جائی یابیم یکی از ایشان گفت خداوندا روزی مزدوری
یکی وقت ظهر آمد گفتم کار کن یکروزه مزد بتو دهم چون نماز شام شد هر یکی را مزد دادم مساوی و برابر ایشان
گفت مرا هم چندانکه نیم روز کار کرده است میدهی گفتم سبحان الله ترا با مال من چه کار مزد خود از من بستان آن خشم کرد
و مزد نگرفته برفت و آن مزد او گوساله خریدم و از آن گاو آن نتاج بهم رسید پس از مدتی آن مرد آمد ضعیف
مرا بر تو حقی هست من او را گفتم این گاو ... مزد تو است گفت مرا استهزا میکنی گفت نه صورت حال باز گفتم او را
تسلیم او نمودم خدایا گر دانی که من آن برای رضای تو کردم ما را از این ورطه خلاصی ده ثلثی از آن سنگ بیفتاد دیگری
گفت قحط سال عظیم بود زنی با جمال نزد من آمد ... از من بخرید گفتم تا مرا نفس خود بدهد تا بتو کندم
او برفت و بار دیگر آمد و طعام خواست گفتم تا تمکین من از نفس خود نکنی هیچ چیزی ندهم رفت و باز آمد بار سیم
تمکین کرد و لرزه بر اعضاء او افتاده بود گفتم چرا گفت از خدای می ترسم با خود گفتم سبحان الله او در حال شدت
می ترسد من در حال نعمت ... نترسم گفتم برخیز و ... طعام خواست باو دادم خدا
اگر دانی که از برای تو کردم این از کشف نما باره دیگر از آن سنگ ریخته شد سیم گفت مرا مادری و پدری پیر بودند

دو شب بخواب دانستم بان شیر برای ایشان آوردم در خواب بودند مرا دل نداد که ایشانرا آگاه سازم بر بالین ایشان نهادم باز

گرفتم و گوسفندان از هم پاشیدند و ضایع گردیدند مرا دل نداد که ایشانرا آگاه سازم تا صبح صادق روشن گردید

ایشان بیدار شدند آن شیر بدیشان دادم بار خدایا اگر این برای رضای تو کردم بلا از ما کشف گردان سنگ یکبار

بیفتاد و خلاص یافتند قصه اصحاب کهف روایت محمد بن اسحاق است که اهل انجیل که ترسا باشند تعدی بسیار کردند

طغیان و فواحش نمودند بت پرستیدند و قربان برای تو الغیب کردند و بعضی بر دین عیسی بودند بزهد و عبادت بودند

پادشاهی بود طغیانوس نام بت پرست بود و آنرا که در دین عیسی می دید می کشت تا ملک سبعه اصحاب کهف رسید

و آنانکه در دین عیسی بودند گریختند از آنچه یافت می کشت و بعضی نام خدای یاد کردند و گفتند ربنا رب السموات

والارض لن ندعوا من دونه الها این جماعت از شهر بیرون رفتند بعبادت گاهی که ایشانرا بود مشغول شدند گاه

گاهی گریه میکردند که یا رب شر این طاغی را از ما کفایت کن طغیانوس را ازین خبر شد ایشانرا بر آن همه حاضر نمود

بلجامها عبادة و جبه ها حال آلوده از سجده و چشمها برابر ایشان افتاده بود گفت شما را اختیار است کشته شدن

یا بدین من در آمدن ایشانرا مهتری بود نام او مکسلمینا گفت ما جز خدای را نپرستیم که آفریننده آسمان و زمینست

دیگر تو میدانی طغیانوس فرمود که جامهای ایشان بکنند جامها دیگر پوشانیدند گفت مرا دل نمیدهد که شما را

بکشم مهلت دادم تا اندیشه کنید و بدین من آیید و بی آنکه تو سفر نمودی چون طغیانوس رفت ایشان با یکدیگر گفتند

ما هر یک از خانه پدران خود توشه برداریم و از این شهر برویم زاد برداشتند و بدر آن شهر کوهی بود که

آنرا بنجلوس گفتند و در آن کوه غاری بود رفتند خدای را عبادت کردند کعب الاحبار گفت که سگی در راه همراه ایشان

افتاد هرچند او را راندند از خود باز نگردید تا به آواز آمد که ای قوم مرا مرانید که من دوستان خدای را دوست دارم

چون بخوابید پاسبانی شما کنم عبدالله عباس گفت در راه شبانی با سگی چند شبان گفت من نیز با شما موافقت کنم

از خود دور کن گفت این سگ با من الفت دارد دیرینه داده من شرم دارم که او را از خود دور کنم شما او را

او را هرچند براندند برفت او را زدند بزبان آمد که من با این زجر از شما دور نگردم ایشان در آن غار شدند و سگ

بر در غار بخفت ایشان بعبادت مشغول شدند و نفقه دار ایشان یملیخا بود که هر روز می رفتی و بشهر رفتی و چیزی آوردی

روزی که دقیانوس آمد و طلب ایشان می نمود یملیخا ایشانرا خبر داد و این وقت نماز دیگر بود طعام خوردند

ومشغول

و مشغول گاه گاهی گریه میکردند و توکل بخدای خود نمودند چون سر بسجده گذاردند خداوند تعالی بر ایشان عالم خواب

غلبه فرمود سیصد و نه سال خفته بودند دقیانوس ایشانرا طلب نمود و نیافت پدران ایشانرا حاضر کرد و ایشانرا سؤال

کرد ایشان گفتند ما ایشانرا ما را برداشتند و رفتند ما را خبری نیست میگویند که ایشان در غاری اند که در این شهر

دقیانوس با حشم بدر آن غار رفت هیچ کس از ترس بغار نتوانست رفت گفتند که تو بجز کشتن کاری نداری

در غار را باید گرفت تا گور ایشان باشد فرمود تا در غار را برآوردند در آن ملک دو مرد مؤمن بودند و نام ایشان

غار را بلوح ارزیز نقش نمودند و بنیاد در غار نهان کردند این سبب بجهت آن بود تا چند قرن از هلاک دقیانوس

بگذشت و نوبه پادشاهی بمرد صالحی رسید تیدروس نام و مردمان را بخدای دعوت می نمود می گفتند ما هی الا

حیوتنا الدنیا نموت و نحیا و نیست حیوة در دنیا مگر آنکه می میریم و زنده میگردیم آن پادشاه تضرع و زاری بدرگاه

خالق نمود تا ایشانرا نمایند که بعث و نشور حق است و خدای حق سبحانه و تعالی در دل ایشان الیاس نامی افکند تا

با بنگان و خطیره گوسفندانش بنا ساخت در غار شکافته شد جماعتی را دید خفته و سگی بر در غار هرکه خواست

بدانجا رود نتوانست رفتن چون هنگام شد ایشانرا از خواب که النوم اخ الموت بیدار کرد ایشان باز نشستند شادمان و خرم

یکدیگر سلام کردند و پنداشتند که یکشب خفته اند تا بعضی از روز حق سبحانه و تعالی بعث ایشان دلیل ساخت و بجال قرب

خفته بودند تغییری بر احوال ایشان راه نیافته بود برخاستند و غار را بگذاردند و یملیخا را جهت زر و روزی

و خبری آورد که دقیانوس در طلب ایشانست یا نه یملیخا در جیب زر داشت و براه شهر آمد آن و علامتها

آنکه دیده بود مشاهده می نمود ترسان از دقیانوس بشهر آمد مردمان از اشعار ملت عیسی دید نام عیسی می بردند

و درود می فرستادند و یملیخا فرو ماند با خود گفت من دوش رفتم و امروز آمدم دوش کسی نام عیسی

نمیتوانست بردن امروز نام او می برند و درود می فرستند من این شهر غلط کردم یا در خوابم در آن شهر

هیچ یکی را نمیشناخت مردی را گفت که این شهر را نام چیست گفت دقیوس معلومش شد که شهر همانست

چند دانست بشکلهای غریب تغییر کردند دقیانوس در آن سیصد و نه سال گذشته بود یکی را داد تا از آن طعام خرد

آن مرد در آن درم نگاه کرد آن مرد را مجهول گفت این درم از کجا آوردی گفت تو را با این چکار است طعام بده آن مرد

بدست دیگری داد و دیگری بدیگری دست بدست گردانیدند گفتند این مرد گنج یافته است گفت ای قوم گنج نیافتم

دریغست که من هر روز خرج میکنم و بروز هم خرج کردم کسی با من حرف گنج نگفت گفتند سکه این درم سیصد و نه

سال که زده اند این خبر بپادشاه رسید ... شهر دو رئیس بودند ... ایشان ... اگر گنج ... دقیانوس خواهند

برد خدا را میخواند و میگفت ای خدای آسمان و زمین فریاد من برس و رحم کن این جبار مرا بکشد یعنی دقیانوس و من دیگر

من ایشانرا تحرام دیده ... را شهادت میکرد چون نزد آن دو رئیس آوردند چه دید که دقیانوس نبود ساکن شده

بر ایشان نمودند گفتند ای جوان مرد راست بگو این گنج کجا یافتی ... نقش این درم گواهی میدهد ... گنج یافته ... والله

که من هیچ گنج نیافته ام و این درم از خانه خود برداشتم و ضرب این شهر است او را گفتند تو کیستی نام خود و نام پدر خود بگو گفت

شناخت گفتند دروغ میگوئی او ساعتی خاموش ماند بعضی گفتند او دیوانه است بعضی گفتند ... است بعضی گفتند طرار است

یکی از آن دو رئیس گفت ... دروغ ... از دست ... سیصد و نه سالست که این درم زده اند ... گنج یافته

پدر ... اعیان ... شهر ... حاضر اند ... این شهر ... این ضرب ... ندارم ...

از تو باز ندارم ... اگر راست نگوئی زجر و حبس ... تملیخا گفت بخدای ... دقیانوس کجاست ... این شهر در دست او بود

گفت بسیار سال که او هلاک گردیده است تملیخا گفت کس سخن ما باور ... پادشاه این شهر بودیم ...

او بگریختیم و ما را از دین ... منع میکرد ... امروز بشهر آمده ام تا برای ایشان طعام برم ... در غار ...

کجا ... اگر باور ندارید ... با من بیائید تا غار ... چون ... این رئیس ... گفتند ... این مرد راست میگوید

آیتی باشد از آیات خدای ... دو رئیس ... جمله اهل شهر و علما در پیش تملیخا ... تا نزدیک کوه ... گفت

من از پیش بروم و ایشانرا خبر دهم ... خلق عظیم نزد ایشان ... بازگشتند ...

اصحاب کهف گفتند ... دقیانوس تملیخا را گرفته است ساعت بساعت لشکر ... آید چون صدای ایشان شنودند

جزم کردند که لشکر دقیانوس است یکدیگر را وداع کردند و بخدای ... تملیخا درآمد گفت ای ... حال

... شرح داد رئیسان ... حالت ... بعضی ... بجای ... میگفتند

... آن ... نصب ایشان درج شده بود که ...

تاریخ در عهد مملکت دقیانوس مکسلمینا و مخشلمینا و تملیخا و مرطوفس و ...

و ... و بکونوس و بطینوس جوانان بودند ... شکل ... از غضب پادشاه وقت

کریختند

گریختند برای دین خود و در غار شدند چون این حال معلوم گردید شگفت زیاده شد چون ایشانرا دیدند تکلم

با قوت و توانائی ... ایشان ... پوشیده ... بودند خدا را ...

... این دو رئیس نامه نوشتند ... پادشاه صالح ... انجیل ... نبی ... بعث

... نامه ... خواند ... ایشان ...

... بعبادت مشغول بودند چون ملک آن شهر را دیدند سلام کردند گفتند ما ترا وداع میکنیم چون دعا کرده ایم و از خدا

خواستیم ... حق سبحانه و تعالی ایشان ...

ملک ... ایشانرا ...

کرد ایشانرا ... و حق سبحانه و تعالی ایشانرا از چشم خلایق محجوب گردانید ... مسجدی

و معبدی ساختند ... رسول الله ...

ایشانرا ... خطاب ... ایشانرا ... صحابه ... فرستاد ایشانرا

... ایشانرا ... امیر المؤمنین علی و سلمان

فارسی و ابوذر غفاری و ابوبکر و عمر ... گفتند یا رسول الله ... این امر

خواهد بود رسول الله فرمود ... سلام ... جواب ...

... سؤال ... جواب ... سلام

و رسول الله ...

باد ... امیر المؤمنین علی ابوبکر ... سلام ... جواب نشنود عمر

... سلام نمود جواب ... عثمان ... امیر المؤمنین علی سلام نمود جواب این بود که

وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته فرمود که من رسول رسول الله ام مصطفی مرا ... فرستاده است تا شما

... گفتند مرحبا ... آمنا وصدقنا فرمود رسول الله شما را اسلام میرساند گفتند وعلی محمد

رسول الله الصلوة الله ما دامت السموات والارض وعلیک بما بلغت رسول الله را از ما ... دعا گوی

... جواب ... مهدی ... امیر المؤمنین سؤال فرمود که

جواب ایشان نداد بدو گفتند ما مامور نیستیم جواب دهیم الا پیغمبر را یا وصی پیغمبر را و تو وصی پیغمبری و دعا تو کردیم
و بجواب اگاه نیستیم امیر المومنین فرمود باد را که بساط را بجای خود برسان باد بساط را بمسجد رسول الله آورد جبرئیل
رسول الله را خبر داده بود بعد از آنچه رفته بود میان ایشان از جواب رسول الله امیر المومنین علی را گفت من بگویم یا تو
یا رسول الله ان اقول او تو فرمائی رسول الله با نچه رفته بود خبر داد اذ اوی الفتیة الی الکهف فقالوا ربنا آتنا من
لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین عددا ثم بعثناهم
لنعلم ای الحزبین احصی لما لبثوا امدا چون نجای گرفتند جوانان بغار پس گفتند ای پروردگار ما بده
ما را از نزدیک تو رحمتی و بسخن ما را از کار ما صوابی فضربنا پس بزدیم ما بر دو گوش ایشان در غار سالهای شمرده ثم
پس بیدار کردیم ما ایشان را تا بدانیم که کدامین از دو گروه [illegible] چون آن جوانان
ماوای کردند بغار [illegible] از خدا بخواستند و گفتند بار خدا ما را رحمتی ده از خزانه رحمت
خود و بساز برای ما از کار ما هدایتی و صلاحی یعنی با ما لطفی کن که در این حالت طلب رضای تو کنیم و زین غار بسلامت
بیرون آییم فضربنا چون ایشان این دعا کردند ما [illegible] خویش در آن غار خواب بر گوشهای ایشان زدیم یعنی ما ایشان
بسیار شمار ایشان را در خواب کردیم پس بر انگیختیم ایشان را از خواب تا بدانیم که کدام از این دو گروه شمردن تواند
و نهایت آنکه در غار درنگ کرده اند [illegible] در خواب مانده اند یعنی ایشان معامله [illegible] کردیم تا بدانند
گفتند این دو گروه که خلاف کردند مسلمانان و کافران بودند مجاهد گفت این خلاف اصحاب کهف را بود که با یکدیگر
مدت خواب خلاف کردند نحن نقص علیک نباهم بالحق انهم فتیة امنوا بربهم وزدناهم
هدی وربطنا علی قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعو من
دونه الها لقد قلنا اذا شططا هؤلاء قومنا اتخذوا من دونه آلهة لولا یاتون علیهم بسلطان
بین فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا ما قصه باز گوییم تو خبر ایشان بحق [illegible] ایشان جوانان
بودند بگرویدند به پروردگار خویش و زیاده کردیم ما ایشان را راه سعادت وربطنا و به بستیم ما بر دلهای ایشان
بخواستند از [illegible] خدای [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] یعنی ما قصد [illegible]

ایشان

ایشان بحق با تو بگوییم ایشان جوانمردان بودند که بخدای خود ایمان آوردند [illegible] گفتند اصل جوانمردی ایمان بخدای
[illegible] ایمان آوردند و جوانمردی [illegible] ایمان راجح آمد [illegible] جوانمردی [illegible]
جهان [illegible] جبرئیل لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی وزدناهم [illegible] و ما بیفزودیم ایشان را
لطف و هدایت کردیم و عنایت و به بستیم بر دلهای ایشان [illegible] و از مفارقت خویشان و لطف و توفیق ایشان
و عمل صالح استقامت کردند و استقامت نمودند [illegible] شاه خود [illegible] بایستادند و گفتند
اکنون [illegible] ایشان را دعوت [illegible] پرستیدن [illegible] پروردگار آسمان و زمین است ما هرگز
خدای دیگر را [illegible] گفته باشیم [illegible] این جماعت که قوم ما اند
[illegible] پرستیدند [illegible] روشن و برهانی [illegible]
[illegible] کسی [illegible] دروغ بر خدا [illegible] بخدای
نسبت کند و اذ اعتزلتموهم وما یعبدون الا الله فأووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته ویهیئ لکم
من امرکم مرفقا وتری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین واذا غربت تقرضهم ذات
الشمال وهم فی فجوة منه ذلک من آیات الله من یهد الله فهو المهتد ومن یضلل فلن تجد له ولیا
مرشدا و چون [illegible] از ایشان و [illegible] بجز خدای [illegible] بغار [illegible] شما را [illegible]
از رحمت خود [illegible] و بینی تو خورشید را چون [illegible] از غار ایشان بسوی
دست راست و چون غروب [illegible] از ایشان سوی دست چپ و ایشان در فراخنای آن غار اند [illegible]
از نشانهای خدا است [illegible]
کهف [illegible] گفتند [illegible] اعتزال کردید [illegible] ایشان می پرستیدند
[illegible] خدای [illegible] رحمت خود [illegible] برای
کار شما در آنجا [illegible] رسول الله فرمود
[illegible] چون طلوع کند [illegible] از غار ایشان بجانب دست راست و چون فرو شود [illegible]
بجانب دست چپ و حال آنست که ایشان در فراخنای اندرون آن غار [illegible] وصف کرده که ایشان را



نگاه داشتیم دران غار فراخ از گرمای آفتاب تا ایشان را نرنجاند و گونه روی ایشان برنگردد و جامه ایشان کهنه نشود
چه بامداد و شبانگاه آفتاب از ایشان بگردانیدیم و باد و نسیم بر ایشان وزانیدیم تا از عفونت و بوی بد ایشان رنج نرسد ذلک
خدای کرد با ایشان از آیات و دلالات اوست که بخلقان نمود تا کمال قدرت و غایت لطف او بدانند که آنکه را خدای
راه نماید بلطف و بیان او مهتدی باشد و راه یافته و آنکه او گمراه کند بخذلان تو او را هیچ یاری و دوستی مرشد نیابی
او را از ضلالت بهدایت وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ
بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا و پنداری
تو ایشان را بیداران و ایشان خفتگان بودند و میگردانیدیم ایشان را بسوی دست راست و بسوی دست چپ و سگ ایشان
بگسترانیده دو دست خویش را پیش آستانه در هر آینه بوشیده ایشان دل تو ترس خطابست مر رسول را
یا هر یکی را از شنوندگان میگوید تو پنداری ایشان را بیداران چون بنگری ایشان بیدارانند و خود بیدار نه اند خفتگانی
بیداران چشم ها گشاده پنداری که می نگرند ونقلبهم ما ایشان را میگردانیم بجانب چپ و بجانب راست یعنی از پهلو
بدان دست و زیر پهلو ابدان ایشان رنجه نگردد عبدالله عباس گفت وکلبهم و سگ ایشان بود [illegible]
خود گسترانیده و بر سر بومیان هر دو دست خود [illegible] عبدالله عباس گفت سگی [illegible] سرخ نام او قطمیر [illegible]
روایتست که نام او ریان بود و از جعفر صادق روایت کرده اند که اگر کسی [illegible] سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ کردم
او را گزند نرساند و اگر سگ [illegible] وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید [illegible] لو اطلعت
در [illegible] و اطلاع یابی بر چنان از ایشان بترسی [illegible] از ایشان از ترس [illegible]
از ترس ایشان [illegible] خدای عزوجل ایشان را [illegible]
از ترس قصد ایشان نکند و گفته اند از درازی [illegible] عبدالله عباس گفت با معاویه بغزو [illegible]
بودیم بر روم بغار اصحاب الکهف بگذشتیم معاویه اراده دیدن اصحاب [illegible]
[illegible] معاویه گفت لو اطلعت علیهم [illegible]
و دیده [illegible] از آن غار بیرون [illegible] نتوانستند نمود وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ
قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى

فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ
أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا و همچنین برانگیختیم ایشان را تا باز پرسند میان یکدیگر گفت گوینده از ایشان چند
درنگ کردید گفتند درنگ کردیم ما روزی یا بعضی از روزی گفتند پروردگار شما داناتر است بانچه درنگ کردید شما پس بفرستید یکی را
بدرم از شما این بشهر پس بنگرد که کدامین پاکیزه تر است از طعام پس باید که آورد بشما روزی از آن و باید که لطف کند تا [illegible]
شما هیچ یکی را [illegible] که اگر دست یابند بر شما سنگسار کنند شما را یا باز آورند شما را بملت خود و رستگار نیابید همچنین
[illegible] همچنین ما ایشان را از خواب برانگیختیم و بیدار گردانیدیم تا از یکدیگر بپرسند حال خود و از یکدیگر تفحص کنند [illegible]
خدای بر ایشان نموده بدانند و از آن اعتبار گیرند و دلیل سازند در معرفت صانع خود تا یقین شان بیفزاید قال قائل
گوینده از ایشان و آن مکسلمینا بود گفت چندگاه است تا شما درین جایگاه مقام کرده اید گفتند روزی یا بعضی از روزی
و این برای آن گفتند که بامداد بود که در غار رفتند و بعد از زوال بود که آگاه گشتند چون در [illegible] موی خود نگاه کردند دانستند
که بیشتر از این است و ندانستند که چند است گفتند که خدای شما عالم تر است بآن مدت که شما درنگ کرده اید شما
ندانید علم [illegible] است [illegible] ما محتاج طعامیم یکی را بفرستید [illegible] که شما راست و درم [illegible]
و گفته اند که [illegible] یکی را از شما بفرستید تا بشهر رود [illegible]
شهر است که [illegible] نام او طرسوس [illegible] کدام کس را طعام او پاکیزه تر است [illegible] عبدالله
عباس گفت [illegible] حلال است [illegible] که دران شهر بعضی کافر بودند [illegible]
روزی از حلال [illegible] تا کسی [illegible] شما را آگاه کرده ایم
که اهل این شهر [illegible] شما را سنگسار کنند [illegible]
بملت خود [illegible] وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ
السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ
غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ
سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا
يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا و همچنین بیدار کردیم

تا بدانند که وعده خدا حق است و آنکه قیامت هیچ شکی نیست در آن چون خلاف کردند میان ایشان در کار ایشان دیگر کفتند
بنا کنید بر ایشان بنا از دیوار تا پوشیده شوند کار ایشان و ما تو بر ایشان کفتند آنانکه غلبه کردند بر کار ایشان هر آینه فرا کیریم بر سر ایشان
مسجد زود کویند سه بودند چهارم ایشان و سگ ایشان کویند پنج بودند و ششم ایشان و سگ ایشان کمان بردن بغیب و
کویند هفت بودند هشتم ایشان سگ ایشان بکوی ای محمد پروردکار من داناتر است بشمردن ایشان نداند ایشان مکر اندکی پس خلاف
کردن ظاهر و فتوی مپرس در حق ایشان از ایشان هیچ یکی را یعنی چنانکه ایشان را در خواب کردیم و برانگیختیم از خواب
حکمتی هست مطلع کردیم مردمان را بر ایشان و خواب ایشان ظاهر کردانیدیم تا بدانند که وعده خدای حق جل و علا حق
و در بعث و نشر و آنکه قیامت هست و شکی نیست در وقتی که بر انگیختیم اصحاب کهف را که مردم آن وقت خلاف کردند
بالکلیه بکو بعضی مجرد ارواح و بعضی حشر اجساد و ارواح کفتند ایشان را بر اصحاب کهف اطلاع دادیم تا اعتقاد حشر اجساد
و محققین واکاه شدند و حشر دلیل سازند پس ایشان از بدیدن حال ایشان دانستند که حال اصحاب کهف بود
را که حاضر بودند کفتند ابنوا علیهم بنیانا یعنی بر ایشان بنا سازید چنانکه بر کور بنا سازند ربهم اعلم بهم خدای
عالم تر است با ایشان خفته اند یا مرده بعضی کفته اند که مرده اند و بعضی بر آنند که نمرده اند و نمیرند ایشان تا قیامت
که منازعت اهل شهر ملک بکوی پسران یوحنا کفار کفتند که ما صومعه بنا کنیم که ایشان از ما اند و مسلمانان میکفتند که ما
بنا کنیم که اهل دین ما اند قال الذین کفتند آنانکه بر کار ایشان غلبه کردند و ملک اصحاب کی بر ایشان مسجد
میکنیم یعنی بر در غار تا مردم در آنجا نماز کنند چنان کردند سیقولون ثلثة رابعهم کلبهم حق جل و علا رسول را
خبر داد فرمود جماعتی خواهند آمد بتو از ترسایان نجران و حدیث اصحاب کهف خواهند کرد و ایشان اند
رسول الله صحابه را خبر داد تا یقین ایشان زیاده کردد پس سید و عاقب نجران آمدند و حدیث علیه
السلام و اصحاب کهف کردند مهتر ایشان دو مرد بودند یکی را نام سید و دیگری را عاقب سید یعقوبی بودند عاقب
کفت بطوری سید کفت ایشان سه کس بودند و چهارم ایشان سگ بود عاقب کفت پنج کس بودند و ششم
ایشان سگ بود و مسلمانان کفتند هفت بودند و هشتم ایشان سگ قول سیم عبد المسیح کفت ظاهر باین بماند
رسول الله را فرمود این بود بکوی که خدای من عالم تر است بعدد ایشان ما یعلمهم الا قلیل نداند ایشان مکر اندکی
کسانی از مردمان که عدد ایشان چند است عطا کفت آن قلیل اهل کتاب اند عبد الله عباس کفته من از آن اندکم

کعده

کعده شناسند پس نامهای ایشان کفت چنانکه پیش از این کذشت و هشتم ایشان سگ بود قطمیر نام فلا تمار فیهم
در باره ایشان جدل سماعی یعنی در باب اصحاب کهف مکر جدلی بحجت و دلیل عبد الله عباس و ضحاک کفتند چنین
در باب ایشان از آنچه ما بتو ظاهر کردانیدیم از تنزیل و وحی بدان اطلاع داده و این دلیل است با آنکه مجادله بحق روا باشد تا
روا باشد و طلب فتوی مکن در باب اصحاب کهف و از هیچ کس مپرس کفتند سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان رسول
الله را کفتند از اصحاب کهف خبر ده کفت خبر دهیم و نکفت ان شاء الله جبرئیل مدتی نیامد و خبر منقطع بود ایشان طعن
دند رسول الله خواست تا از این معنی از اهل کتاب پرسد که در کتب خویش چه دیدند قصه اصحاب کهف جبرئیل
آمد و او را نهی فرمود از آنکه از کسی چیزی پرسد و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله و
اذکر ربک اذا نسیت وقل عسی ان یهدین ربی لاقرب من هذا رشدا ولبثوا فی کهفهم ثلث مائة
سنین وازدادوا تسعا قل الله اعلم بما لبثوا له غیب السموات والارض ابصر به واسمع ما لهم من دونه
من ولی ولا یشرک فی حکمه احدا و مکو چیزی را البته یعنی که من کننده ام او را فردا مکر آنکه خواهد خدا و یاد کن پروردکار
خود را چون فراموش کنی و بکوی ای محمد شاید که راه نماید مرا پروردکار من نزدیکتر از این بصواب و لبثوا و درنک کردند
در غار خویش سیصد سال و زیاده کردند نه سال قل الله بکوی ای محمد خدا داناتر است بآنچه درنک کردند او راست …
آسمانها و زمین چه بیناست بآنچه شنواست نیست ایشان را از خدا هیچ دوستی و یاری و انباز نکند در حکم او هیچ یکی را
آورده که خدای فرموده است رسول خود را مکو چیزی را که من از آن خواهم کرد مکو ان شاء الله و این نهی بر وجه ندب است یعنی
بر وجه سنت است نه بر وجه وجوب فراکفت معنی آنست بکو فردا چنین خواهم کرد الا آنچه خدای خواهد نخواهد
الا طاعت و این را استثنای تحقیقی کویند و او را در سخن اثری باشد و در مدت آن اختلاف است ما دام الرجای
بر تحوالست باشد عبد الله عباس کفت تا مدت یکسال و مذهب معتمد آنست که مادام تا متصل باشد حکم متصل و اکر نه
نبود هیچ عقد طلاق و عقود درست نبودی و منقطع شدی بعد از مدت استثنا کند پس فرمود و اذکر ربک
یاد کن خدای خود را چون فراموش کنی یعنی کلمه استثنا یاد کن چون فراموش کنی بعضی کفتند که مراد آنست که چون
ذکر شیء فراموش کنی توبه و تلافی آن کن و عسی ان یهدین ربی یعنی باشد که خدای من مرا راه نماید الی
رسد او را دلیلی تر باشد از آنچه فراموش کرده و کفته این سخن بیان آنست که رسول الله را فرمود که بکوی ای محمد

شاید که خدای ترا ره نماید بچیزی که از قصهٔ اصحاب کهف نزدیکتر باشد و آن بصلاح نزدیکتر از آیات و معجزات از اخبار انبیا که ترا

که ترا برسید از قصهٔ اصحاب کهف و تو توقف نمودی چون ترا اعلام نمودیم و لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ و درنگ کردند ایشان

در خود مدت سیصد سال و نه سال آنکه از سخن کیست بعضی گفتند که سخن جهودان است که ما کرچنان باشد

معنی اینکه باشد که قُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا چه اول قطع است و دویم ابتدا و آن قول قتاده است و دیگر مفسران گفتند که

این کلام خداست مخبر است عزم ترتیبه که مدت مقام ایشان در غار این مقدار است قُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا سبب

آیه این بود که جهودان در عهد رسول الله گفتند از آنکه ایشان در غار رفتند تا امروز سیصد و نه سال است حق سبحانه

و تعالی فرمود بگو ای محمد که خدای عالم تر است بآنکه ایشان درنگ نمودند خدایراست غیب آسمان و زمین گفتند اول

وا در رسول الله ابصر به ربکم علی التعجب ... که اگر جهودان پرسند از توجیه تعلیم من کن بگو الله اعلم بما لبثوا

خدای عالم تر است بمدت درنگ کردن ایشان چه او راست غیب آسمان و زمین او داند و بر و پوشیده نباشد چه

و بجا آنست اعمال و اقوال بنده کان خود از اهل آسمان و زمین و جز او یاری و ناصری نیست و او را در حکم

هیچ کسی را انباز نکیرد و شریک نشود کو وَاتْلُ مَا اُوْحِیَ اِلَیْکَ مِنْ کِتَابِ رَبِّکَ لَا مُبَدِّلَ لِکَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُوْنِهِ

مُلْتَحَدًا وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ یُرِیْدُوْنَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَیْنَاکَ

عَنْهُمْ تُرِیْدُ زِیْنَةَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَلَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوٰهُ وَکَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا

و بخوان آنچه وحی کرده میشود از کتاب پروردگار تو بدل کننده نیست سخنان او را و نیابی جز از او پناه گاهی و حبس

و صبر کن نفس خویش را با آنها که میخوانند پروردگار خود را بامداد و شبانگاه می طلبند رضای خدا را و در مگذر

دو چشم ترا از ایشان میخواهند زینت زندگانی دنیا و فرمان آنکه غافل کردیم ما دل او را از یاد کرد و ما پیروی کرد

خواهش او و هست فرمان او در صابقی ﮐ خطاب برسول الله است لیکن مقصود از آن امت است وحی کرده شد از

اصحاب کهف و غیر آن و گفته که مطالعه نما از آنکه بتو وحی کردیم در قرآن از امر و نهی آن کتاب خدای تعالی است که

او را هیچ مبدل و معتدی نباشد و وعده او هیچ خلاف نیابد و در جبر او هیچ کذب نبود و تو نیابی هرگز بدان خدا

ملجا و پناه گاهی برسول الله فرمود نصیحت کردن و خود را قرین درویشان متعبد کردن ابتدا سبب نزول این آیه آن بود

که عیینه بن الحصن الفزاری پیش از آنکه ایمان آورد نزد رسول الله آمد و درویشی از آنجا چون سلمان و عمار

وصیب

وصیب و غیر ایشان که رسول الله نشسته بودند و سلمان طعمی داشتند ... که به از وی آمد و او بار بدین سخن ما کرفته

بی ادبی عیینه گفت ای محمد ترا از ایشان ننگ نمی آید ما را این ساعت روی نیست با ایشان نشستن ما مهتران و اشراف قوم عرب

و مردمانیم باید که ما ایمان آوریم جمله مردمان ایمان آورند و ما را رغبت نباشد با ایشان نشستن برای ما مجلس بساز

جدا و برای ایشان رسول الله حریص بود بایمان ایشان از این چیزی بخاطر آمد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد

فرمود و صبر نفسک صبر کن تو نفس خود را با زمرة آنان که خدا را میخوانند و می پرستند بامداد و شبانگاه رضای او میجویند

آخر میطلبند عمل خاص و خالص برای او میکنند کعب الاحبار گفت مراد اهل نماز فرضیت است و لا تعد عیناک

نباید که چشم تو از ایشان در گذرد یعنی باید که ایشان پیش چشم تو باشند و در نظر تو باشند نه آنکه چشم از ایشان بگردانی

بآنکه اهل دنیا اند و بی ایشان نظر کنی و زینت حیات دنیا خواهی و در طلب آن باشی و اتبع و فرمان مبر آن کس را که ما دل او را

غافل کردیم از ذکر خود و خذلان و تخلیه او و اتبع هوای نفس خود است که تابع و طالب رضای او هست و کار او تجاوز

گذشته بوده است و باطل رسیده قتاده گفت ضایع منده و معطل کرده و هم او گفت که این آیه در اصحاب صفه آمد

و ایشان هفتصد مرد بودند درویش ملازم مسجد رسول الله ایشان اضیعی و تجاری نبود و منتظر نماز دیگر

بودند چون این آیه آمد رسول الله فرمود الحمد لله که در امت من کسانی اند که خدای فرمود که خود را با ایشان بندم با

باشم وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَّبِّکُمْ فَمَنْ شَآءَ فَلْیُؤْمِنْ وَّمَنْ شَآءَ فَلْیَکْفُرْ اِنَّآ اَعْتَدْنَا لِلظّٰلِمِیْنَ نَارًا اَحَاطَ بِهِمْ

سُرَادِقُهَا وَاِنْ یَّسْتَغِیْثُوْا یُغَاثُوْا بِمَآءٍ کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوْهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَآءَتْ مُرْتَفَقًا

بگو ای محمد حق از پروردگار شماست پس هر که خواهد گو بگروید و آنکه خواهد گو کافر شوید بدرستی که ما ساختیم

آتشی که در آید بدیشان سراپردهٔ آن و اگر فریاد خواهند فریاد رسند بآبی چون گداخته مسوزد رویها آن بد شرابی

و بد آرامگاهی است اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی که آنها که بگرویدند و کردند کارهای نیک بدرستی که ما ضایع نکنیم مزد آنکه نیکو

کرد ﮐ خطاب برسول الله است ای محمد این قرآن و آنچه در وی است از اخبار و آیات و امر و نواهی و وعد و وعید

است از خدای شماست هر که خواهد که ایمان آورد و تصدیق کند و هر که میخواهد که کافر شود که حق از و ظاهر شد

و علت زایل گشت با اختیار شما آنچه میخواهید کفر و ایمان اختیار کنید که برای ظالمان یعنی کافران و ترسایان

آتشی که سراپردهٔ محیط ایشانست و در میان آن گرفتار شده که از هیچ جانب راهی نباشد که بغیر که از آن آتش بطلب

اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اِنَّا لَا نُضِیْعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلًا اُولٰٓئِکَ لَهُمْ جَنّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ یُحَلَّوْنَ فِیْهَا مِنْ اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَّیَلْبَسُوْنَ ثِیَابًا خُضْرًا مِّنْ سُنْدُسٍ وَّاِسْتَبْرَقٍ مُّتَّکِئِیْنَ فِیْهَا عَلَی الْاَرَآئِکِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا

یا بناء ابو سعید خدری رضی الله عنه از رسول روایت کرد که مراد از سرابق سراپرده هاست که سراپردهٔ هر یکی چهار هزار راه است

گفت دیواری یا شد از آتش گرد ایشان در آمده یعنی بکنند روز قیامت روزی باشد که از دوزخ بیاید گردی که فرا آن

وان یستغیثوا و اگر فریاد خواهند از تشنگی که با ایشان رسد ایشان را فریاد رسند با آبی چون مس که گویی چنان باشد که

چون ترنیه با ایشان برید روی ایشان را سوخته و بریان کرده اند پوست سر ایشان از روی ایشان بیفتد سعید بن جبیر

گفت چون اهل دوزخ گرسنه گردند از گرسنگی فریاد برآرند ایشان را از درخت زقوم طعام دهند چون بخورند گوشت و پوست

در تن ایشان پخته شود چنانکه پارها گوشت از ایشان باید از ایشان بریزد پس تشنگی بر ایشان غلبه کند چند سال فریاد

از تشنگی ایشان را آبی دهند بغایت گرم که چون ترنیه دهن بر ندکوشت روی ایشان در آنجا افتد بئس الشراب بد آبیست

ان و بد سرایی و بد تکیه گاهی است آتش دوزخ و زشت آرامگاهی و بد نقعی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن

نیک کردند و سزد انا لا نضیع اجر من احسن عملا یعنی کردار نیکوکاران را ضایع نگردانیم و بجزا اعمال ایشان بهشت که مقیمست که در زیر درختان آن آب روان

جاریست و از زیور گوشواره ای ایشان آنجا روان باشد ایشان را در بهشت مزین کرده اند بحلیتها و زیورها از پوشیدنی

جامها سبز از دیبا سبز و این کدام است از اهل بهشت پادشاهان باشند و زینت پادشاهان پوشد سعید بن جبیر گفت

اهل بهشت سوگند آنکه بخل دارند یکی از سیم و یکی از لؤلؤ و یکی از یاقوت متکئین فیها تکیه زده باشند بر تختها از آن

و بر حجله ها نیکو سرایست بهشت و نیکو سرا و نیکو آرامگاهی و تکیه گاهی است ایشان را واضرب لهم مثلا رجلین

جعلنا لاحدهما جنتین من اعناب وحففناهما بنخل وجعلنا بینهما زرعا کلتا الجنتین آتت

اکلها ولم تظلم منه شیئا وفجرنا خلالهما نهرا وکان له ثمر فقال لصاحبه وهو یحاوره انا اکثر

منک مالا واعز نفرا ودخل جنته وهو ظالم لنفسه قال ما اظن ان تبید هذه ابدا وما اظن

الساعة قائمة ولئن رددت الی ربی لاجدن خیرا منها منقلبا و بزن ایشان را مثل دو مرد یکی دیم مرکی را از

دو بستان از انگور ستان و در هر دو بستان گرد بر گرد ایشان خرما بنان و کردیم ما میان آن بستان کشت و زرعی

کلتا الجنتین و آن دو بستان شاخهایی آورد میوه خویش را و باز کم نکرد از آن چیزی و روان کردیم ما از میان

دو بستان جویی و بود او را میوه بر گفته مر همراه خویش را و انجا و رفت مسکرد با او من بیشترم از تو بمال و بیشتر

و دهم عدد رفت در بستان خود و او ستم کننده بود مر تنهای خویش را گفتم من گمان نمی برم که هلاک شوم

ابی

این هرگز ما گمان نمی برم که قیامت بود و اگر آنجا باز گردد الله مرا بهتر از آن بستان دهد **باب** سبب نزول آیة

در خرم و مرد آمد از اهل مکه از بنی مخزوم یکی مؤمن و دیگری نه مؤمن ابو سلمه عبد الله بن عبد الاسود و هم ام سلمه

کافر سود بن عبد یا لیل و گفته اند که این سبیل مثل است در رسول الله و مشرکان مکه عبد الله عباس گفت

مثل زده بود و دو برادر از بنی اسرائیل یکی مؤمن و نام او یهودا و یکی کافر نام او قطروس و ایشان آنند که حق سبحانه و تعالی ایشان را

فرموده در سورهٔ والصافات قال قائل منهم انی کان لی قرین گفت در بنی اسرائیل دو برادر بودند یکی مؤمن و دیگر کافر ایشان را میراث

چهار هزار دینار بود و برادر کافر هزار دینار زمین خرید برادر مؤمن گفت بار خدایا برادرم در دنیا هزار دینار برای من خرید

من از تو بهزار دینار زمین در بهشت میخرم و هزار دینار بصدقه بداد و برادر ش هزار دینار سرای ساخت و بخل برای خود خرید

خداوندا من هم از تو بهزار دینار سرای و بخل خرم برای مهلت میخرم و هزار دینار دیگر بصدقه بداد و برادر ش هزار

دیگر زن خواست و متاع خرید او گفت خداوندا از تو هزار دینار ضیعه و اسباب بهشت میخرم هزار دیگر بصدقه داد

برادر ش زنی خواست و هزار دینار خرج نمود او گفت بار خدایا من نیز از تو زنی میخواهم از حوریان بهشت و هزار دینار

بصدقه داد چون روزگاری گذشت محتاج شد نزد برادر آمد و حال و احتیاج خود با او گفت برادر گفت تو آن مال

کجا کردی گفت بصدقه دادم گفت آن بگفت ای برادر این سخن گفت کالمصدقین گفت و الله که

تو ندیدم او را از پیش خود براند تا حق جل و علا در قصهٔ ایشان این آیت فرستاد فرمود ای محمد واضرب لهم مثلا

برای کافران مثلی زن بر آن دو برادر که یکی از ایشان را دو بستان انگور بود و گرد آن دو بستان در آورده بودیم درختان خرما

در میان آن زرع و کشت از گندم و غیر آن کلتا الجنتین هر یکی را از این دو بستان میوه می داد هر سال و

در بستانها داده بود و هر سال یکی نکرد و در میان این هر دو بستان جوی آب روان کرده بودیم و کشته بودیم و آن مرد این بوستان

بود مجاهد گفت مراد زر و سیم است یعنی صاحب این بوستان را خداوند مال بود از زر و سیم فقال لصاحبه این مرد که صاحب

بوستان بود با برادر گفت من بمال از تو بیشترم و بخدم و حشم از تو قوی ترم و در خانهٔ خود در بستان خود

و او ظالم نفس خود بود گفت من نمیدانم و گمان نمی برم که این بوستان هرگز هلاک شود و در آن گمان دو یکی نبدار

که قیامت بر خواهد خواست و اگر چنانست که شما میگویید که بعضی خواهد بود و ما را بحق تعالی مرجعی و مرد

هست و سرای نیکی نبود از من باز گشت خود را انجا یابم قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی

خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا وَلَوْلَا
إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا فَعَسَى رَبِّي أَنْ
يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا گفت او را صاحب او و مجادله
میکرد با او ای کافر شدی بآن خدای که آفرید ترا از خاکی پس از نطفه پس راست اندام کرد ترا مردی لکنا لکن او
خدا پروردگار منست و باز نیاورم به پروردگار خویش هیچ یکی را و لولا و چرا چون رفتی تو در بوستان خود گفتی آنچه
خواسته باشد خدا نیست قوت مگر بیاری خدا اگر می بینی مرا که کمترم از تو بمال و فرزند پس شاید که پروردگار من که بدهد
مرا بهتر از بستان تو و بفرستد بران آتشی از آسمان پس گردد خاکی بیان گفت او را و ویرا در او مسلمان و زمینی و حال
بود که با او سخن میگفت و مناظره می نمود کافر شدی بآن خدای که ترا آفرید از خاک یعنی ادم را پدر تو پس
آنگاه از نطفه که آب مرد است که از غذا حاصل میشود بیافرید پس راست کرد اندام مرد است خلق و راست
قامت و این آفرینش بتدریج برای آن کرد تا بداند که فعل ما در مختار است بالطبع نبوده است که از طبع بودی
بیک دفعه بودی لکنا الکن تا امروشان انت الله آفریده کار پروردگار منست بخدای خود هیچ کس را باز نگردانم
شریک اونکس انم و چرا تو چون در بستان زمینی بگفتی کار آنست که خدای خواست و آنچه خدای خواست از
حاصل آمد یعنی بوستان منزرع خدایست و امر آن بدست اوست اگر خواهد میان تو و آن جدا کند و برکت
از وی به برود تأویل قول ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن است آنچه خدا خواست از فعل خود بلجبار و از فعل
بالله بتنه اکراه لا بحاله الهان با امله و آنچه نخواهد ببینیه حیا شد لا قوة الا بالله هیچ قوت و نیرو نباشد مگر بخدای
چه بر خلق قدرة جز خدای قادر نیست او ست که ما در الا است و هر باد در که جز اوست با قدر او و ما در آ
انس مالک روایت میکند از رسول الله صلعم که چنین بفرمود که او را در چشم نیکو آید بگوید ما شاء الله لا قوة الا
بالله ختم بیان چیزی ان ترن انا اقل منک مالا و ولدا اگر میبینی که من کمترم از تو بمال و فرزند
خدای من بدهد مرا بهتر و نیکوتر از بوستان تو برای ایمان من و بفرستد به بستان تو آتشی و عذابی
بعد تو آنچه کرده بی از کفر و معصیت نه لکن بشنو تسبیح یعنی که بامداد آید این بوستان خاک گردد از آن طلعت
یعنی خاک ماله که بر وی نباشد أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ

فأصبح

فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا
وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا
وَخَيْرٌ عُقْبًا یا گردد آن بزمین فرو رفته پس نتوانی آنرا طلب کردن و احیط و هلاک کرده شود میوه آن پس صبح گشت
بر هم میزد دو دست خویش را بر آنچه نفقه کرده در آن و آن افتاده بود بر سقفهای آن و میگفت کاشکی باز نیاوردمی
به پروردگار خویش هیچ یکی را و لم تکن و نبودند او را گروهی که یاری کنند او را از جز خدا و نبود آنجا که داد ستاندی هنالک
و در آن وقت ولایت خدای راست حق او بهتر ثواب و بهتر بعاقبت بیان یعنی یا آب این بوستان در بامداد آید یعنی
بزمین فرو میرود و خشک گشته اگر خواهی که طلب آن کنی نتوانی بدست آوردن و آنرا باز کردن و احیط و هلاک شد
آن میوه چنانکه از آن هیچ علامت نیافته و صبح بجای بماند و اصبح یقلب کفیه پس گشت از و در بامداد آمد میکرد
او بحسرت خود را از حضرت و پشیمانی بر آنچه نفقه کرده است در آن بوستان و گفته که دست بهم میزد و پشیمان
میشود و حال آن بود آن بوستان افتاده بود بر سقفهای خویش یعنی بجمله در زمین افتاده و گفتند که خدای تعالی آتش
فرستاد تا آن را سوخت و آب آن بزمین فرو برد چنانکه از و اثر نماند و او میگفت ای کاشکی که من بخدای خود شرکت نیاوردمی
و هیچ کس را شریک او نکردمی تا آن بوستان هلاک نشدی میتواند بود که این تمنا او برجوع باشد از کفر بایمان پس حق
سبحانه و تعالی فرمود در آن حال که عذاب فرستادیم او را هیچ گروهی نبود که یاری کنند و از آن عذابش برهانند بدان
خدای و او خود انتقام نتوانست و کینه نتوانست خواست هنالک در آن مقام و در آن حال ولایت و نصرت
راست بحق جز او کس نصرت نتواند کرد و در مثل آن حال تولای بخدای کند با او ایمان آورند و هر مضطری و عاجزی
هر چیز تولا او بهتر است یا داشت دادن از هر ثواب دهنده که جز اوست و او بهتر است بعاقبت و سرانجام از
که دون اوست و گفته اند که هنالک اشارت است بقیامت و آنچه آنجاست از ثواب و بهشت وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ
اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ
رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا و بزن ایشان را مثل زندگانی دنیا چون آبی بود که فرو فرستیم ما آنرا از آسمان پس آمیخته شود
ازان رسته زمین پس گردد خشک بر عقد آنرا بادها و هست خدا بر همه چیزی توانا المال مال و پسران زینت زندگانی

دنیاست و نماز پنجگانه بهتر نزد پروردگار تو بثواب و بهتر باشد بامید بیان حق سبحانه و تعالی مر رسول الله را گفت که ای محمد
برای کافران دو باغ بوستان مثل زندگانی دنیا او بگو که مثل زندگانی دنیا چون آبی است که آنرا از آسمان فرستیم و بآن
نبات زمین بروید و هم آمیخته گردد از انواع گیاهها الوان با طراوت و بهجتی هر چه نیکوتر پس روزگاری بر نیاید که جمله
زرد و خشک گردد و زهم فرو ریزد و باد آنرا در جهان پراکنده نماید چنانکه از وی هیچ اثری نماند همچنین است حال بودن
در دنیا بالله ... فقضی من تب به قد کان یعمی کذاب والطرب طارت عقاب المنایا فی جوانبه فصار من بعد ما
القول والضرب لقاهم حدثان الدهر والعقب وعالبهم زمین فصرفه نوعیت دیگری گفته کان لم یکن بین الحجون
الی الصفا انیس ولم یسمر بمکة سامر بلی نحن کنا اهلها فابادنا صروف اللیالی
والجدود العواثر رسول الله فرموده است ما الثلاثة دار حتی الا امتلات عبرة هیچ سرای از خرمی پر نشد الا که
آن سرای پر از آب چشم شد خالد بن ولید از دختر نعمان منذر پرسید از حال تو گوی که حال شما چون با نجا رسید
روزی که آفتاب در آمد هیچ رونده نبود در خورنق و سدیر الا که زیر دست ما بود و در همان روز آفتاب فرو نشد
چنان شدیم که الکه ما را دیدی با ما حسن اعتدی گفته بنا فنسوس الناس والامر امرنا اذا نحن فیهم سوقة نتنصف
همچنان است صفت زندگی دنیا چون گیاه زمین است وکان الله علی کل شیء مقتدرا و خدای عز و جل
قدرت بر همه چیزی قادر و توانا است توانگر مالها بگرداند و کارهای دیگرگون کند فرموده المال والبنون زینة الحیوة
الدنیا و بسبب مال و فرزند مغرور و مشغول که مال و فرزند از آتش و زینت این دنیاست پایدار نباشند نادر نگری نه مال و نه فرزند
و نه خویش و نه پیوند گفته که رسول الله فرموده است که امت من بر سه طبقه باشند اول آنکه بر جمیع مال
رغبت نکنند و بستی بورزند و او ... راضی باشند و نه توانگری ایشان سوادی اخرت باشند مصداق آیه لا
خوف علیهم ولا هم یحزنون دوم آنانند که مال دوست دارند و جمع آورند ولی از طریق حلال و حلال آرند
و جهی نانند و در نیکوترین مصرفی صرف کنند و بصله رحم و درویشان مدارا کنند و مصرف مال خود صله
رحم و درویشان دانند اگر خدای خواهد عذابشان کند و اگر عفو کند سلامتی یابند سیم آنانند که جمع مال دوست
دارند از حلال و حرام جمع آورند از واجبات خود منع نمایند اگر صرف کنند اسراف کنند اگر امساک کنند بخل کنند
ایشان باشند که دنیا زمام دلهای ایشان بدست گرفته باشد تا آن وقت که ایشانرا بدوزخ رساند والباقیات

الصالحات

الصالحات گفته اند آن کند که باشد ابد الدهر باقی ماند آنکه ایام مکدر گردد و وبال آن نماند باشد اعمال صالحه اعمه نزد پروردگار تو خیر
بهتر است و نیکوتر عبدالله عباس و مجاهد گفته که باقیات صالحات سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر است چون بنده این کلمات گوید گناه از وی بریزد مانند برگ درخت ابو ایوب انصاری گفته که از رسول
الله شنیدم که در شب معراج ابراهیم پیغمبر مرا گفت که امت را بگو که در زمین بهشت غرس بسیار کنند گفتم غرس بهشت
چیست گفت گفتن لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حضرت محمد الباقر علیه السلام فرموده باقیات
الصالحات قیام لیل است بجا آوردن در شب برای نماز حق جل و علا فرموده باقیات الصالحات نزد پروردگار خدا
بهتر است بصواب و نیکوتر است بامید گفته خدای تنبیه دنیا فرموده باب چون ابد ... باشد
چون راه باید و اگر در جائی روزی چند بماند زایل شود و بعضی بزمین فرو رود و بعضی بهوا مبدل گردد و دنیا همچنین
نماند و اگر روزی چند بماند آخر الامر زایل گردد و فانی شود ویوم نسیر الجبال وتری الارض بارزة وحشرناهم
فلم نغادر منهم احدا وعرضوا علی ربک صفا لقد جئتمونا کما خلقناکم اول مرة بل زعمتم ان
لن نجعل لکم موعدا ووضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیه ویقولون یا ویلتنا
مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها ووجدوا ما عملوا حاضرا ولا یظلم
ربک احدا وآن روز روان کنیم کوهها را و بینی زمین را ظاهر و حشر کنیم ما ایشانرا پس نگذاریم از ایشان هیچ
یکی را وعرضوا و عرض کنیم بر پروردگار تو صف صف بدرستی که آمدید بما چنانکه آفریدیم ما شما را اول بار بلکه گمان
کردید شما که نکنیم شما را وعده جای ووضع الکتاب و بنهند نامهای پس بینی کافرانرا ترسندگان از آنچه در آن است
و گویند ای وای بر ما چیست این نامه را که نگذاشته است هیچ کوچکی و نه بزرگی مگر که شمرده است آنرا و یابند آنچه کرده باشند
حاضر و ظلم نکند پروردگار تو هیچ یکی را بیان خطاب است مر رسول الله را یاد کن ای محمد آن روز را که کوهها را
بر هوا آوریم و روان کنیم و از ایشان اثر نگذاریم همه را چون گرد در هوا پراکنده کنیم و تو ببینی آن روز زمین را
ظاهر و ساده در وی هیچ کوهی و حصنی و شهری و عمارتی نباشد گفته اند وتری الارض بارزة معنی آنست که
که ما بطن زمین ظاهر کنیم و برکنیم ما آنچه در وی و درون او باشد بر ظاهر او آید مردگانرا برانگیزانیم و خلقانرا حشر
کنیم و هیچ کس را نگذاریم در خبر است که چون روز قیامت آید و اسرافیل صور دردمد حق سبحانه و تعالی کوهها را در رفتار آورد

بیرون زمین پیدا و کوهها از بر دارد و بهوا برد بمانند پشم زده شد چنانکه فرمود وتکون الجبال کالعهن المنفوش
وعرضوا علی ربك صفا و این خلقان را بخدای عرضه کنند صف در صف زده پس خطاب در آید ولقد جئتمونا کما خلقناکم
چنانکه اول بار شما را آفریدیم ابتدا اگرچه عام است اما مراد خاص است از آنکه این کافران را گویند هیچ‌ان امیم بزد بیك که شما را اول
بار آفریدیم و آن استبعاد زنده شدن زایل گشت از شما امروز بعضی گفتند که برهنه آمد بدیحا آنکه آمد بی ختنه
ناکرده باشد قوله رسول الله یحشر الناس یوم القیامة عراة حفاة غرلا و برهنه و ختنه ناکرده باشند عایشه
چون این شنود گفت یا رسول الله زنان هم برهنه باشند فرمود واسوأتاه و رسول الله فرمود هر
چندان از هول قیامت در پیش باشد که ندانند مرد کدام است و زن کدام است قوله تعالی لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه بل
زعمتم ند که شما دعوی کردید در دنیا که ما شما را وعده‌گاهی ننهیم و مرجعی و بازگشتی نکنیم آن دعوی شما باطل گشت و دروغ شد
ووضع الکتاب و نامهٔ اعمال ایشان بدایشان گذارند فتری المجرمین و کافران را ترسان از آنچه در نامه باشد چون
نامه بدست ایشان دهند نامه در نگرند جمله عملهای خود را بینند آن ثبت و بد در و ثبت کرده و نوشته و گویند
ای وای بر ما این نامه چیست که گناهان صغیره و کبیره نگذاشته است الا که در و ثبت کرده و در وی نوشته صغیره
و کبیره خلاف کرده اند عبدالله عباس گفت تبسم صغیره و قهقهه کبیره و این بر سبیل مثل گفته است و صغیره
و کبیره نسبت با یکدیگر باشد هر گناهی که بگناه دیگر عقابش کمتر باشد نسبت فوق و صغیره باشد و نسبت بما تحت کبیره
باشد ووجدوا ما عملوا و یابند آنچه کرده‌اند ایشان حاضر یعنی نسخه و تفصیل از ثواب و عقاب و خدای تو بر هیچ
ظلم نکند و حق او باز نگیرد و بار کسی بدیگر واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس کان
من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه وذریته اولیاء من دونی وهم لکم عدو
بئس للظالمین بدلا ما اشهدتهم خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم وما
کنت متخذ المضلین عضدا و چون گفتیم ما فرشتگان را که سجود کنند مر آدم را پس سجود کردند
مگر ابلیس که او بود از دیوان پس از فرمان بیرون شد در فرمان پروردگار خویش آیا می گیرید او را و فرزندان او را
از دوستان از جز من و ایشان شما را دشمن اند بد است مر ستمکاران را بدل کردنی و ما اشهدتهم حاضر نکردم
ایشان را با آفریدن آسمانها و زمین و نه آفریدن تنهای ایشان و نبودم فراگیرنده گمراهان را حق سبحانه و تعالی جهة

شکانرا

تنبیه منکر این حدیث آدم و ابلیس در میان آورد چون استنکاف میکردند از مجالست صحابه فرمود یاد کنید چون گفتیم ما
که سجده کنید آدم را همگی سجده کردند الا ابلیس از جن بود سجده نکرد و از فرمان خدای خود بیرون آمد عبدالله
عباس روایت کرد که طایفه از فرشتگان جن نام بند خدای تعالی ایشان را جن خواند خدای حق سبحانه و تعالی ایشان را
از آتش سموم آفرید و دیگر فرشتگان را از نور آفرید و نام او پیش از عزازیل بود بتازی حارث حسن بصری گفت که او
نبود بهمه حال جنیان است و آدم پدر آدمیان است پس خطاب فرمود ای شما ابلیس را و فرزندان او بدوست گرفتید بدون
من و حال آنست که او دشمن شماست مجاهد گفت ابلیس را فرزندان بود لاقیس و ولهان و ایشان صاحب طهارت
و نماز که نگذارند آدم را از نماز و طهارت منع کند و دیگر هفاف است و مره که ابلیس را او کنیه کند و گویند ابو مره و او صاحب
زلنبور است که اهل بازار بر سر فتنه و فساد حمل کند و دیگر ثبر است و او صاحب مصایب است مصیبت زدگان را
بجزع و جامه دریدن حمل کند و دیگر اعور است و او زنا را بر زنا کردن دعوت کند و دیگر مسوط است و او خبرهای
دروغ افکند و دیگر داسم است چون مرد بخانه رود و سلام نکند و نام خدای نبرد چون طعام خورد سبعی گفت
هیچ آدمی نباشد که با او یکی از فرزندان او نباشد برای اغوای او بئس للظالمین بدلا بد بدلیست ظالمان را و کافران را
ابلیس و فرزندان او از خدای عز و جل که فرمان او رها کنند و فرمان ابلیس پیش گیرند و ما اشهدتهم سبب نزول این
آنکه تولا کردند با ابلیس برای آن بود چون اعتقاد کرده بودی که ایشان غیب دانند که ایشان از غیب آسمان خبر
دهند و بر اصول غیب واقف گردانند حق جل و علا این آیه فرستاد یعنی ایشان غیب آسمان چه دانند و علم
چه شناسند و فهمند و ایشان را حاضر نکرده ایم در آفریدن آسمان و زمین و نه با آفریدن نفس ایشان و ما ایشان
مر ایشان یاری دهنده باشم من و نبودم هرگز گمراهان و گمراه کنندگان را پناه و یاوری گیرم ویوم یقول
نادوا شرکائی الذین زعمتم فدعوهم فلم یستجیبوا لهم وجعلنا بینهم موبقا ورأی المجرمون
النار فظنوا انهم مواقعوها ولم یجدوا عنها مصرفا ولقد صرفنا فی هذا القرآن للناس
من کل مثل وکان الانسان اکثر شیء جدلا وما منع الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم
الهدی ویستغفروا ربهم الا ان تأتیهم سنة الاولین او یأتیهم العذاب قبلا و آن روز
ایشان
گویند بخوانید ایشان را مر انباز که دعوی کردید شما پس بخواندند ایشان را پس پاسخ نکنند ایشان را و بکردیم ما میان

ساده جاي ونبينند كافران آتش را وگمان برند كه ايشان وبيافتند ايشان از ان بگرديدن وَلَقَدْ وبدرستي كه هويدا كرديم
ما در قران از هر مثلي هست آدمي بيشتر چيزي بخصومت وما منع ونه منع كرد مردمان كه بگرويدن چون آمد بديشان
راه وآمرزش خواستند از پروردگار خويش مگر كه آيد بديشان طريقه اولينان يا آيد بديشان عذاب روزي بارويي
وروزي كه ما گوييم اين كافران ومشركان از بن سبيل سحر به واستهزا كه آواز دهيد وبخوانيد شريكان من آنانكه بپنداشتيد
كه ايشان شريكان منند آن كافران معبودان خود را بخوانند ايشان جواب بدهند ما ميان كافران ومعبودان ايشان
حاجزي وبرزخي كنيم تا وادي از واديهاي دوزخ مشتمل بر ميان ايشان تا همه را اجداد هلاكت وعذاب سخت باشند
فرمود وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ بدرستي كه ببينند گناهكاران وكافران دوزخ را يقين دانند كه در اينجا خواهند
يافتن وَلَقَدْ صَرَّفْنَا بدرستي كه ما در اين قران بگردانيديم براي مردمان از هر مثلي واستادي بر وجه بيان كه ايشان
بدان محتاج باشند وهميشه آدمي بيشتر چيزي بوده باشد بجدل وخصومت كردن جدل آوازي كه از همه بيشتر
باشد كه وَمَا مَنَعَ النَّاسَ ونكرد منع مردمان را از ايمان آوردن در وقتي كه بيان ولطف وهدايت باور رسيد واز
آنكه استغفار نمايد واز گناهان آمرزش خواهد از خدا الا انتظار آنكه آيد با ايشان وبيفادي شيسان از هلاك كردن
بعذاب ايشان اتصال بانكه عذاب با ايشان آيد معاينه روي باروي كلبي گفت چنانكه روز بدر بود با عذاب روز قيامت
آنچه بافت دركار لطف كرديم الا آنكه ايشان را الجا كنيم عذاب معاينه تا ايمان آورند وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا
مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا
هُزُوًا وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ
قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَن يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا
وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُم بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَل لَّهُم مَّوْعِدٌ لَّن يَجِدُوا مِن
دُونِهِ مَوْئِلًا وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا ونفرستاديم رسولان را
مگر بشارت دهندگان وترسانندگان وهم كسانيكه كافر شدند بباطل با دين حق را وفرا گرفتند نشانهاي
مرا وآنچه هم كسانيكه اند باستهزا وَمَنْ أَظْلَمُ وكيست ستمكارتر از آنكه ياد كرده نشانهاي را با پس گشت از ان
وفراموش كردند آنچه فرا پيش داشتند دستهاي خويش بدرستي كه نكرديم ما بر دلهاي ايشان پوششي كه دريابند

و در گوشهاي ايشان است گراني اگر خواهند ايشان را براه بشر را يابند آنكه هرگز وَرَبُّكَ پروردگار تو آمرزنده است خداوند رحمت
اگر بگيرد ايشان را بآنچه خواستي اند وبختند هر آينه بشتاب خواستي هر آينه بشتاب خواستي ومر ايشان را عذاب از ايشان
بود وعده گاهي يابند جز آنكه بجز گاهي وپناه گاهي وَتِلْكَ وان اهل ديها هلاك كرديم ما ايشان را مر آنچه ظلم كردند وكرديم مر
هلاك كردن ايشان وعده جاي بيان ما نفرستاديم پيغمبران را مگر براي آنكه تا بشارت دهند وبترسانند باشند
كافران با ايشان مجادله كردند تا بجدل باطل خصومت تا محو حق را باطل كرده اند وآنچه برآمد بلغز اندر آيات مرا
و دلالات وبينات كه من فرستادم آنچه ايشان را ان ترسانيدند باستهزا گرفتند وبآن افسوس داشتند وَمَنْ
أَظْلَمُ وكيست سزاوارتر از آنكه او را پند دهند بآيات خدا او را وامر ونواهي قران واو واعراض كنند وروي بگردانند
ونشنوند وبدان كار نكنند وفراموش كند آنچه دست او او را تقديم كرده باشد از گناه او فراموش كند وآنچه
باو گويند نشنود وهم نكند تا بينداري كه ما بر دلهاي ايشان پوششها كرديم ودر گوشهاي ايشان گراني نهاديم اگر
نشنوند اگر تو ايشان را بهدايت دعوت كني ايشان هرگز مهتدي نشوند براه نيايند وَرَبُّكَ الْغَفُورُ وخداي
تو اي محمد آمرزنده ومهربان است اگر باستحقاق ودرخور عمل ايشان را مواخذه كردي بتعجيل ايشان هلاك كردي
چه ايشان مستحق آمدند كه ايشان را موعدي ومهلتي هست ووقتي وطلبتي چون بآن رسند هيچ كس را از آن
نجات نباشد ومر بجاي نجات وبر شكار نيست از حضرت امير المؤمنين عليه الصلوة والسلام پرسيدند كه
چرا زينب را بنت رعقب نبينيست فرمود كه واذا وليت يعني اگر نيست بگردانم هرگز نيست نكرده ابنده ام
بر ايشان فرمود بديهاي عاد وشهرستانهاي ثمود ولوط كه ايشان را هر سال يك بار ودو بار در سفر بر آنها
مرور فرمودند فرمود كه وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ يعني در اين شهرها كه ما هلاك كردانيديم چون
ساكنان آن ظلم كردند وكفر آوردند با ستم نگرويدند بخدا وپيغمبران وكرديم ما براي او هلاك كردن ايشان موعدي
چون وعده در آمد اجل بنهايت رسيد همه را هلاك كرديم وكسي را زنده نگذاشتيم

حكايت مقدم حضرت خضر وموسي عليه السلام

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ
حُقُبًا فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا فَلَمَّا جَاوَزَا
قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ

فانی نسیت الحوت وما انسانیه الا الشیطان ان اذکره واتخذ سبیله فی البحر عجبا قال ذلک ما کنا
نبغ فارتدا علی آثارهما قصصا وچون کفت مر جوان خویش را رسیدند در مجمع هم رسیدند در دریا تا
برسد هشتاد حقبه فلما پس رسیدند هم رسیدن میان یکدیکر فراموش کردند ماهی خود را پس فرا کرفتند در
دریا راهی فلما پس چون کذر کردند کفت موسی مر یار خویش را بیاور برای ما چاشت ما بدرستی که کردیم از سفر
این رنجی قال کفت یوشع ای دیدی تو چون بجای کرفتیم ما الی الصخرة پس بدرستی که من فراموش کردم ماهی را
و از یاد ما نبرد مکر شیطان که یاد کردیم او را و فرا کرفت راه خویش در دریا عجب قال کفت این است که ما در طلب اینیم پس
کشتند بر اثران مینوشتند بیان عبدالله عباس کفت چون موسی علیه السلام از دریا بازکشت و فرعون در دریا غرق
کشته بودند و ملک مصر و ولایت موسی و بنی اسرائیل مستخلص شد حق جل و علا وحی نمود بموسی که خطبه کن بر بنی
اسرائیل را نعمتهای من یاد ده موسی علیه السلام خطبه فرمود و در ایجاد و نعمتهای خدای نمود فرمود شکر کنید آن
خدای را که شما را از فرعون و قوم او رهانید ایشان را در دریا غرق کرد و شما را بسلامت بکذرانید و بغیبر شما را بهتر و بیشتر
شما را کرامت کردند مردی برخاست و کفت یا کلیم الله از تو عالم تر در زمین نیست کفت نی فی الحال جبرئیل علیه السلام
آمد که تو چه میکوئی دانی که من علم کجا کذارده ام چرا این سخن مطلق کفتی و نکفتی الله اعلم موسی کفت بار خدایا تو را
در زمین از من عالم تری هست فرمود خضر از تو عالم تر است فرمود که خدایا مرا دستوری ده تا نزد او روم و از
او علم آموزم خدای تعالی او را دستوری داد موسی علیه السلام کفت خداوندا او را کجا یابم فرمود بمجمع البحرین آنجا که صخره
کنده است و علامت آنکه ماهی در سفره شما باشد زنده کردد و در دریا راه پیدا کند کفته که فرمود که چون بکنار دریا
رسی ماهی بکیر و بسیاحت ده هر جا که آن ماهی را فراموش نمایدان جای خضر است نشان ماهی علامت شد
حکایت موسی علیه السلام و خضر علیه السلام است از عبدالله عباس روایت است که حضرت
موسی کفت خداوندا کدام عبادت احب الیک کدام از بندکان تو اند که دوست تر اند نزدیک تو فرمود الذی
یذکرنی و ینسانی آنکسی که مرا یاد کند و فراموش نکند مرا کفت از بندکان تو که عالم تر باشد فرمود آنکه علم مردمان
با علم خود ضم کند کفت اکر در میان بندکان از من عالم تری هست مرا بدو راه نمود فرمود بلی آن بنده من خضر است کفت
ربنا او را کجا یابم فرمود بر ساحل دریا نزدیک صخره و علامت آنست که آن ماهی که در سفره شما باشد زنده شود

وبدریا بر بود

وبدریا بر بود بران راه که ماهی برود بباید رفتن تا او را یابی موسی علیه السلام با جوانی که با او بود ساز سفر کردند
در میان زادی که بر داشتند ماهی شور بود و بروایت دیکر از عبدالله عباس بعد از نقدمه فرعون استخلاص
بنی اسرائیل حق سبحانه و تعالی وحی نمود بموسی که خطبه کن و نعمتهای من بیاد بنی اسرائیل آور موسی علیه السلام
جمع آورد ایشان را و فرمود شکر بجا آورید آن خدای را که فرعون و قوم او برهانید و شما را از دریا بکذرانید
و فرعون و قوم او را غرق کردانید و بغیبر شما را بهترین اهل زمین کردانید و او بمحبت خود بر کزید با او سخن
کفت و توریة بشما فرستاده و هر انچه شما از خدای خواستید بهتر از آن شما را کرامت فرمود مردی کفت یا کلیم الله
از تو عالم تر در زمین کسی هست کفت نی جبرئیل علیه السلام حاضر کردید کفت خدایت سلام میرساند تو چه میدانی
که من علم کجا کذارده ام چرا این سخن کفتی و نکفتی الله اعلم کفت موسی علیه السلام بار خدایا ایا تو در زمین از من عالم تری هست
فرمود آری از تو عالم تر هست کفت خداوندا مرا دستوری ده و هدایت نما تا او را ببینم و از و علم فرا کیرم دستوری داد
کفت بار خدایا او را کجا یابم فرمود مجمع البحرین آنجا که صخره است و علامتش آن باشد که ماهی که در سفره شما
باشد زنده کردد و در دریا راه پیدا کند و بر اثر ماهی بباید رفتن آنجا فراموشی ماهی جای خضر است فذلک قوله
تعالی و اذ قال یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون موسی علیه السلام جوان خود را کفت یعنی وصی خود
یوشع بن نون بن افراهیم بن یوسف را و کفته اند غلامی بود که خریده و کفته اند خدمتکاری بود و عرب خدمتکار
را فتی خوانند برای آن اضافت فرمود باو که ملازم او بود برای تعظیم او را کفت لا ابرح همیشه میروم
برسم بجائی که او را مجمع البحرین خوانند جائیست که مجمع دریای فارس و دریای روم است آنجا که جانب مشرق است
محمد بن کعب کفت طنجه است ابی بن کعب کفت افریقیه است او امضی حقبا یا روزکار دراز و سالها بسیار میروم تا
و از عبدالله عمر کفت حقب هشتاد سال باشد فلما بلغا چون موسی علیه السلام و جوان رسیدند بجای
جمع شدن میان آن هر دو دریا ماهی خود را فراموش کردند و این ماهی را اکر چه صاحب موسی علیه السلام فراموش
کرد اسناد ایشان هر دو کرد برسبیل مجاز برای آنکه آن ماهی زاد ایشان هر دو بود و ایشان هر دو یکجا
بودند فاتخذ پس آن ماهی کرفت راه خود را در دریا ابی بن کعب از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت
کرد که چند آنکه ماهی میرفت راه پیدا میشد آب از ین جانب و از آن جانب میماند و بهم نمی آمد و موسی علیه السلام

بدان راه میرفت تا بخضر علیه السلام رسید عبد الله عباس گفت که آب شکافته میگردید تا ماهی بگل رسید پیدا شد
وخشک شد مانند سنگ ابی بن کعب گفت از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرد که ایشان یعنی هر دو
وصاحبش چون بصخره رسیدند وسر بصخره گذاشتند وبخفتند وماهی در زنبیل بخفت وموسی خفته بود
وجوان یعنی صاحبش بیدار بود تا آنکه ماهی شور در زنبیل در حرکت آمده بدریا شد وهمچنانکه در دریا میرفت
مانند طاقی در دریا پیدا میشد چنانکه بیخی ومبنی باشد چون موسی از خواب برخواست صاحبش را فراموش شد
که بموسی بگوید موسی از حرص گفت برخیز که این راه را باید بریدن وحدیث ماهی فراموش کرده واز آنجا رفتند
آن روز وآن شب تا دیگر روز چاشت گاه موسی علیه السلام گرسنه شد وخسته گردیده بود وفرمود آتنا غدا
ءنا طعام الطعام یا بامداد ما را بیار آور که از این سفر خود رنجی عظیم ومشقتی سخت دیدیم موسی علیه السلام چون حدیث
کرد یوشع را رفتن ماهی بدریا یاد آمد فرمود أرأيت إذ أوينا إلى الصخرة یعنی دیدی وخبر داری که چون
ما بآن صخره رسیدیم وآنجا ما ساکن گردیدیم زنده شد ماهی ودر آب رفت وفراموش کردم کلبی گفت یوشع
بن نون وضو میکرد از آب دریا وآنجا چشمه بود که آن را عین الحیوان گفتندی هر جانوری بجان که رسیدی زنده شدی
آب از دست یوشع بماهی رسید وجکید ماهی زنده گردید ودر آب رفت وراه خشک در سر آب پیدا شد بود
چون چاشت شنید گفت من آن ماهی را یاد من نبرد الا ابلیس یعنی وسوسه مرا مشغول کرد که یاد دارم
تا فراموش شد واتخذ سبيله وفرا گرفت ماهی راه خود وبدریا رفت ومن تعجب میکردیم عبد الله الرحمن
بن زید گفت که ماهی بریان کرده بعد از مدت دراز زنده گردید ودر دریا واز رفتن او راهی پیدا شود وخشک شود
ودر وقت تعجب کردن است عبد الله عباس گفت عجب آمد موسی را از رفتن ماهی بریان در دریا موسی علیه السلام
چون آن شنید فرمود که این آنست که ما در طلب آنیم ومیجواستیم فارتدا وبرآن ره که آمده بودند بازگشتند وبجان
اثر آن وقت که بنزدیک صخره آمدند اثر ماهی ورفتن او در دریا دیدند موسی میدانست که آن اثر است
دلالتی است که خدای عز وجل باو نموده با اثر آن رفت تا بنزدیک خضر رفت ونام خضر ابلیا بن ملکان بود
برای آن او را خضر خواندند که او بر پوستینی سفید نشست سبز شد مجاهد گفت چون نماز کردی هر جای محل
او سبز شدی فوجدا عبدا من عبادنا آتيناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما

قال له

قال له موسى هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشدا قال انك لن تستطيع معي صبرا
وكيف تصبر على ما لم تحط به خبرا قال ستجدني ان شاء الله صابرا ولا اعصي لك
امرا قال فان اتبعتني فلا تسألني عن شيء حتى احدث لك منه ذكرا پس یافتند بنده
از بندگان ما بدادیم ما او را رحمتی از نزدیک ما وعلم آموختیم او را از نزدیک ما دانشی قال له گفت او را موسی آیا پیروی
کنم ترا بر آنکه در آموزی مرا از آنچه در آموختند ترا تا شود صواب وهدایت قال گفت خضر بدرستی که تو توانی نداری که
با من صبر کردنی وکیف چگونه صبر توانی کرد بر آنچه نبود ترا بدان آگاهی قال گفت موسی زود باشد اگر خواهد خدا
صبر کننده وعاصی نشوم فرموده ترا قال گفت خضر پس اگر پیروی کنی مرا پس مپرس از من از چیزی تا حدیث
کنم من ترا از آن باز گوئی یعنی موسی ویوشع یافتند بنده را از بندگان ما که او را از نزدیک خود رحمتی داده بودیم
یعنی بوحی ونبوت خاص گردانیدیم واز آن علمی که خاص است بما ونزدیک ماست او را تعلیم کردیم یعنی او را بغیب
اطلاع دادیم وبعضی از آن باو بگفتیم ابن حولیج گفت موسی علیه السلام خضر را یافت بر طیلسانی سبز نشسته بر روی
آب کشیده بر وی سلام کرد واو برخواست وگفت علیک السلام یا نبی اسرائیل موسی گفت تو چه دانی که من پیغمبر بنی
اسرائیلم گفت آنکه برای من راه نمود واحوال تو معلوم کرد سعید جبیر گفت چون موسی بخضر رسید نماز میکرد
چون سلام باز داد برخواست موسی سلام کرد بعد از جواب فرمود که سلام معمول شهر ما نیست نشستند
وحدیث میکردند مرغی آمد واز دریا قطره آبی بر داشت وبر خود مالید ورفت خضر گفت دانی که اشاره
چیست چون نجیا بان در علم بنی اسرائیل محتاج اند وایشان در علم تو وتو در علم من وجمله این علوم در
علم الهی مانند این قطره آبست که این مرغ بر خود مالید در برابر دریا در خبر است که از حضرت امام
موسی کاظم پرسیدند که حقیقی عالم تر بود یا موسی فرمود خضر پرسیدند موسی جواب نداشت پرسیدند نسبت
علم خضر با شما فرمود اگر هر دو نزد من حاضر آیند واز من چیزی پرسند جواب دهم آنچه من از ایشان
پرسیم جواب من ندانند قال له موسی علیه السلام خضر را گفت من پیروی تو کنم در هر حاله تو روی باو
بشرط تعلیم آنچه ترا علم داده اند از رشد وهدایت قال انك فرمود خضر که تو با من صبر نتوانی کرد از آنکه
شود سؤال وگران آید وچگونه صبر کنی بچیزی که علم تو بدان محیط باشد وتو از اندازه وتماشی قال

ستجدنی موسی گفت که ان شاء الله مرا صابر یابی و فرمان ترا خلاف نکنم و در امر تو عاصی نشوم خضر مر خضر مطلق فرمود
که تو صبر بکنی و موسی بمشیت معلق کرد اینچنین خضر را معلوم کرده بودند که موسی صبر نکند و موسی را شک بود
که صبر تواند کرد باشد قال فان اتبعتنی خضر فرمود اگر متابعت من بنمائی از من چیزی مپرس تا وقتی که من ذکر کنم
آن کنم و خبر کنم و هم ترا امر ترا ذکری و یاد کردنی شد که از آن باز گویند و ذکر تو کند موسی علیه السلام از خضر مر
قبول فرمود بدین شرط فانطلقا حتی اذا رکبا فی السفینة خرقها قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد
جئت شیئا امرا قال الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا قال لا تؤاخذنی بما نسیت و لا
ترهقنی من امری عسرا فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زکیة بغیر
نفس لقد جئت شیئا نکرا قال الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا قال ان سألتک
عن شیء بعدها فلا تصاحبنی قد بلغت من لدنی عذرا پس رفتند تا چون در نشستند در کشتی سوراخ
کرد او را گفت موسی این سوراخ کردی تا غرق کنی اهل او را بدرستی که توانائی نداری با من صبر کردنی قال لا گفت بگیر
مرا بدانچه فراموش کردم من و مرسان بمن از کار من دشواری فانطلقا پس رفتند تا چون دیدند کودکی
بکشت و او را بگفت موسی بکشتی نفس پاک بی گناه کشته باشد تنی بدرستی که آمدی تو بچیزی منکر قال الم گفت
خضر این نگفتم ترا بدرستی که تو توانائی نداری بر من صبر کردنی قال الم گفت موسی اگر بپرسم از تو چیزی پس از این
مصاحبت مکن مرا بدرستی که رسیدی از جانب عذری بیان آنکه ایشان از انجا رفتند تا بکنار دریا رسیدند کشتی
دیدند در کشتی نشستند چون کشتی در میانه دریا رسید خضر علیه السلام تبری برداشت و لوحی از الواح کشتی
بشکست آب در کشتی آمد موسی علیه السلام صبر نتوانست کرد گفت این کشتی شکستی تا غرق شوند کار منکر
آوردی و فعل عجب نمودی ظاهر غرق شدن اهل کشتی است و باطنش ما را معلوم نیست گفته‌اند که خضر [illegible]
جای کشتی را سوراخ کرد و موسی جامه در او افکند و بخرقه و قیل آن را گرفت گفته‌اند آن باشد که [illegible]
قال الم اقل خضر مر گفت که من ترا نگفتم صبر نتوانی کردن با من و بتو دشوار باشد صبر کردن موسی گفت لا تؤاخذ
مکن و عتاب مفرما بانچه فراموش کردم ابن عباس گفت بانچه ترک کردم و نسیان بمعنی ترک است برای آنکه
باقی مقدم موسی فراموش نکرده بود و گفتند که موسی نگاه کرد از انجا که او شکسته بود آب بکشتی داخل

دانست

دانست که آن معجزه است و او برای اصلاح کردن عذر خواست و گفت لا تؤاخذنی مرا مواخذه مکن و در من مرسان
از کار من عسری و دشواری تکلیف منما مشقتی و رنجی فانطلقا از انجا رفتند بساحل دریا رسیدند و [illegible] میرفتند
ناگاه کودکان را دیدند که بازی میکردند خضر کودکی را از میان ایشان بیرون آورد و بکناری برد و کارد بحلق او کشید و بکشت
او را ببرید و گفته‌اند که سر او بدیوار زد و بکشت گفته‌اند که نام او شمعون بود و نام پدر او ضحاک بود که مانع و مفسد بود
و پدر و مادر از او در رنج بودند کلبی گفت برنائی بود که راه زدی و مال بخش پدر و مادر بردی و ایشان سوگند خوردندی که او نکرد
است ابی بن کعب از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که آن غلام کافر بود چون موسی علیه السلام چنان دید
بگفت اقتلت ای نفس پاک و بیگناه را کشتی که او کسی را نکشته بود کاری منکر آوردی چون کشتن کسی که گناه او را ثابت
منکر وارد بقول الکلبی که گفت غلام کافر بود و دزد و راه زن بوده باشد سوال باشد و بروایتی از عبدالله بن عباس که او گفت
که او نابالغ بود و جواب از این آنست که بلا اسلاف که حفظ او را بفرمان خدای کشت و فوق میان الکه خدای حق و حیاة
فرشته را فرماید که جان بستاند و میان الکه بغیری نماید که بدیه بفعیش بکش و در پی هر دو حال مکلفان را اعتبار و لطف
باشد و مقتول را بو خدا تعالی عوض قال خضر علیه السلام گفت ای ندمی تو را نگفتم که با من صبر نتوانی کردن موسی گفت اگر تو
ما شرط ابقیت که اگر تو را از چیزی دیگر بپرسم با تو اعراض کنم و مکن با من صحبت مکن و یاری در باقی تو در کار من رسیدی اگر ترک
من کنی معذور باشی چه آن از من باشد نه از تو فانطلقا حتی اذا اتیا اهل قریة استطعما اهلها فابوا ان یضیفوهما
فوجدا فیها جدارا یرید ان ینقض فاقامه قال لو شئت لاتخذت علیه اجرا قال هذا فراق بینی
و بینک سأنبئک بتأویل ما لم تستطع علیه صبرا پس رفتند تا آمدند باهل دهی طعام داشتند اهل او را
پس که مهمان کنند ایشان را پس ابا کردند و مهمان نکردند پس یافتند در آن دیواری که میخواست بیفتد پس راست کرد او را گفت
اگر خواستی هر آینه فراگرفتی تو بران مزد قال گفت خضر اینست فراق میان من و تو زود باشد که خبر دهم ترا بتاویل آنچه توانائی ند[اشتی]
بران صبر کردن ای بیان آنکه ایشان رفتند تا بدهی رسیدند از اهل آن ده طعام خواستند بر سبیل ضیافت ایشان را
طعام ندادند از آن دروازه رفتند بدروازه دیگر رسیدند کسی ایشان را بیت نداد و نوبت در دروازه دیوار کهنه بود
دراز آن دیوار سجد گز بود و قتاده گفت بدترین دهها دهی باشد که مهمان را حرمت ندارند فوجدا فیها جدارا یرید ان ینقض
ده دیواری میخواست بیفتد خضر آن را راست کرد و ابن سعید جبیر گفت دیوار را خضر بدوش بر کرد
و راست باز کرد عبدالله گفت باز شکافت و از بنیاد باکرد موسی گفت اگر میخواستی بر بنا مکین نحی چون ما را طعامی ندادند یاری

میخواه و اگر بخواستی بدادندی که آتش کردن کی ما ساکن کردندی قال گفت خضر این وقت آنست که میان من و تو مفارقت افتد
بشرطها کردی در خبر است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود رحم الله موسی لو صبر لرای العجایب یعنی
مرا دخدای برادرم موسی را اگر صبر میکرد بدیدستی که میدید عجایب در خبر است که موسی گفت از سختیها که
دیدم بر من سخت تر بگذشت و دشوارتر نبود که خضر مرا گفت هذا فراق بینی و بینک یعنی این وقت آنست که جدائی
میان من و تو یعنی که من از تو جدا شوم و تو از من شاعر گفته ان یوم الفراق قطع قلبی قطع الله قلب یوم الفراق
فوجدنا الی الفراق سبیلا لا ذقنا الفراق طعم الفراق بدرستی که روز فراق قطع کرد دل مرا ببره و قطع کند
خدا دل روز فراق را چون یابیم سوی خدا راهی بدرستی که بچشانیم فراق را خضر علیه السلام موسی را گفت سانبئک
بآگاهانم و خبر دهم ترا بتاویل آنچه من کردم و تو بدان صبر نداشتی و خاموش نتوانستی بودن اما السفینة فکانت
لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها و کان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا
و اما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا فاردنا ان یبدلهما
ربهما خیرا منه زکوة و اقرب رحما اما کشتی پس بود از مسکینان که کاری کردندی در دریا پس خواستیم
که عیب ناک کنیم آنرا و بود ایشان پادشاهی که میگرفت هر کشتی درست را بغصب و اما الغلام و اما پسر پس بودند
و مادر وی مؤمن ترسیدم که برساند ایشانرا بیراهی و کفر فاردنا پس خواستیم که بدل کنیم ایشانرا بهتر و پاک تر از ایشان
بهتر از آن پاک و نزدیکتر بشفقت بدانکه ای موسی اما آن کشتی را شکستم چون از جماعت درویشان بود که در دریا
کار کنند و معیشت ایشان بود کعب گفت آن کشتی درمیان ده برادر بود پنج در کشتی و پنج در ساحل عبدالله عباس گفت
آیه دلیل است بر آنکه مسکین آن باشد که او را چیزی باشد که کفافش باشد که بدان توان داد پس اگر کسی را هفتاد درم
باشد یا معیشت خود حاصل تواند کرد او را زکوة نتوان داد و هفتصد درم دارد و تصرف نتواند کردن زکوة توان
کردن فاردت من خواستم کشتی را عیب دار کنم که از پس روی ایشان پادشاهی بود ظالم که کشتیهای درست را بغصب میگرفت
وراء یعنی خلف آنست از پس ایشان پادشاهی هست که کشتی که درست و خوب باشد آنرا بغصب میستاند و این از معنی ای
الطالب معلوم است و اگر هر کشتی را گرفتی فایده شکستن کشتی خیر بودی اما الغلام اما آن پسر که او را کشتم مادر و پدر
او مؤمن بودند خدای مرا فرموده که او را بکشم و الا یعنی اگر نکشتی بوجود او مادر و پدر کافر شدندی معلوم آن بود که اگر
ایشان را ایمان نباشد و آنچه چنین باشد مفسده بود و از باب تمکین نبود و این خشیه بمعنی کراهیت است و معنی دیگر گفته اند

بیم آنست

بیم علامت سعید جبیر گفت معنی آنست که ایشان از دوستی او و دین او بیرون شوند موافقت او را و قصد پرستش ها ای یغشیهما یعنی اگر
ایشانرا بکشد بطغیان و کفر خویش یعنی کفر او ایشانرا در آرد که پدر و مادر در حق او در لکنند فاردنا ما خواستیم تا عوض دهد بدیشان
پروردگار ایشان فرزندی بهتر و پاکیزه تر و بصلاح نزدیکتر و در صلة الرحم احسن و ما دکننده تر عبدالله عباس گفت با مادر و پدر نیکو کار
تر و بر ایشان بخشاینده تر و مهربان تر جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام از پدر خود امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که خدای
تعالی مادر و پدر او را بدل عوض آن پسر دختری داد که از آن مادر و پدر خرم شدند قتاده گفت که چون او بوجود آمد مادر و پدر بشاد
شدند و چون او را کشتند دلتنگ شدند و اگر بماندی مادر و پدر هلاک کردی پس بنده باید که بقضای خدا راضی شود که آنچه خدای
قضا کند او را صلاح باشد اگر چه او کاره باشد آنرا و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة و کان تحته کنز
لهما و کان ابوهما صالحا فاراد ربک ان یبلغا اشدهما و یستخرجا کنزهما رحمة من ربک و ما فعلته
عن امری ذلک تاویل ما لم تسطع علیه صبرا و اما دیوار پس بود دو کودک را هم در شهر و بود در زیر آن گنجی
مر ایشانرا و بود پدر ایشان مردی صالح فاراد پس خواست پروردگار تو که برسند بغایت قوت خویش و بیرون آرند گنج خویش را
از بخشایش پروردگار تو و نکردم او را از فرمان خویش آنست تاویل آنچه ترا نبد اشتی بر آن صبر کردنی اما دیوار در خرابه کرد آباد کردم از آن
گنجی بود ایشان در آن گنج خلاف کردند سعید گفت صحیفه بود که در آنجا علم بود جعفر محمد الصادق علیه السلام فرمود لوحی بود از زر بر آنجا نوشته
نوشته که عجب لمن یؤمن بالقدر کیف یحزن لو اعجب انکه او بقضا و قدر ایمان دارد چگونه غم خورد و عجب لمن یؤمن بالرزق
و عجب از آن کسی که بروزی یقین دارد چرا رنج برد و عجبت لمن یؤمن بالحساب کیف یغفل و عجب از آنکسی که او بحساب ایمان دارد چگونه
غافل شود و عجبت لمن یعرف الدنیا و تقلبها باهلها کیف یطمئن الیها و عجب از آنکس که دنیا را بیند و داند و تقلب اهلش شناسد چگونه
ساکن شود باو و دل بر او نهد لا اله الا الله محمد رسول الله و کان ابوهما صالحا و بود پدر ایشان مردی صالح بود نام او کاشح
انکه صالح بود هفتم پدر ایشان بود و حق جل و علا بصلاح مردی نگاه دارد فرزندان او را و آن سرایی را که در آنجا باشد و همسایگان
او را فاراد ربک خدای تو خواست تا ایشان بغایت قوت رسند و آن هجده سال است گفته اند آن گنج بدیشان خود در زیر دیوار بود
و من آنچه کردم از خود و از فرمان خود نکردم ملکه بفرمان خدای کردم این که گفتم تاویل است که تو صبر نتوانستی کرد و یسئلونک
عن ذی القرنین قل ساتلوا علیکم منه ذکرا انا مکنا له فی الارض و آتیناه من کل شیء سببا فاتبع سببا
حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة و وجد عندها قوما قلنا
یا ذا القرنین اما ان تعذب و اما ان تتخذ فیهم حسنا قال اما من ظلم فسوف نعذبه ثم یرد

الى ربه فيعذبه عذابا نكرا واما من آمن وعمل صالحا فله جزاء الحسنى وسنقول له من امرنا يسرا

و بسير سند از تو حال ذو القرنين زود خاتم بدو بنديج بدرستي كه تمكين داديم ما او را در زمين و بداديم ما او را از هر چيزي ما تبع پس

پي روي كرد راهي حتى چون رسيد بجايگاه فرو شدن خورشيد چنين يافت او را كه فرو مي شد در چشمه آب گرم و يافت نزديك قومي را

قلنا الفيم اي ذو القرنين يا عذاب كني يا فرا گيري در ميان ايشان نيكويي قال گفت ذو القرنين اما هر كه كند ظلم پس زود عذاب كنيم

او را پس باز گردانند بپروردگار او پس عذاب كند او را عذاب منكر و اما من آمن و اما آنكه بگرود و كند كار نيك پس او راست مزد نيكو

و زود بگوييم او را از فرمان آسان يعني اي محمد از حال ذو القرنين مي پرسند از تو ايشان آنكه زود بر تو بر خوانم از و ذكري و باز گرد

حكايت ذو القرنين و ياجوج و ماجوج

بعضي گفتند او پيغمبري بود و بعضي گفتند پادشاهي بود عاقل و صالح مجاهد

گفت چهار كس بر زمين پادشاه شدند دو مومن و دو كافر دو مومن سليمان و ذو القرنين و دو كافر بخت النصر و نمرود و ذو القرنين

براي آن خواندند كه بر سر او دو گيسو بود و دو گيسو را بزبان تازي قرن خوانند و گفتند براي آنكه او در خواب ديد كه ابو ... آفتاب

بگرفت است تاويل كردند كه پادشاه مشرق و مغرب بود و گفتند كه كريم الطرفين بود از جانب مادر و پدر بزرگ بود و براي او را علم

ظاهر و باطن داده بودند و روشني و ظلمت پس گوي از امير المؤمنين علي عليه السلام پرسيدند كه ذو القرنين پادشاه يا پيغمبر بود گفت نه پيغمبر

بود خدا را احب الله فاحبه و نصح الله فنصحه يعني خدا را دوست داشت و نصيحت ميكرد براه خدا و خدا او را نصيحت

كرد و فرمود خبر ده مر از قومهاي و زير بود باسم فرمود ... و دعوت كرد قوم را بتوحيد بجانب ... زدند

و غايب شد و باز آمد و دعوت كرد و بجانب ديگر سرش زدند واي فيكم مثله و در ميان شما است او يكي هست و باين خود را

خواست كه معرفت بدو بهم رسانند دانان وانا مكنا له ما ذو القرنين را در زمين تمكين كرديم و دست داديم و او را داديم هر

چيزي دست سببي و سببي كه او را برساند بآنچه خواهد يعني بآنچه محتاج باشد از ساز كار و لشكر و صلاح و هر چيزي كه بآن

رسد او را سبب خوانند باره رسن كه بر سر رسن بندند او را سبب خوانند و راه را سبب خوانند و گفته اند كه اقطار زمين را

مسخر او كرديم چنانكه باد سليمان را بدين قول سبب يعني طريقي باشد يعني هر راه و هر چيزي كه بدو آسان كرد آنيم او متابعت

راه مغرب كرد و ميرفت تا برسيد بجائي كه آفتاب فرو ميرود و آنجا را يافت كه بچشمه فرو ميشد از بوي و عفاري

است كه او گفت كه من نزد رسول الله بودم وقت فرو رفتن آفتاب بمن گفت يا ابا ذر داني كه اين آفتاب كجا فرو ميرود گفتم الله

و رسول او بهتر ميدانند فرمود تغرب في عين حمئة بچشمه گرم فرو ميرود و عبد الله عمر گفت رسول در آفتاب آفتاب

نگريد و در وقت فرو شدن فرمود نار الله الحامية و اگر نه حفظ خداي بودي و نگاه داري او آنچه در زمين است بسوختي

عباس

عباس گفت با ابي بن كعب خواندم في عين حمئة الي گفت رسول الله خواند يعني در چشمه حرارت و ناله كعب الاحبار در

في عين سوداء يعني در چشمه سياه و گفته اند كه كعب الاحبار گفت كه من در توريت چنين يافتم كه في ماء و طين ميان آب و گل فرو

ميرود از قبل او گفت شعبي اين همه است كه بدين قول دلالت ميكند قول معاذ الشمس عند غروبها في عين حمئة

حرم سالم گل باشد و حمئة سياه ابو العاليه گفت آفتاب بچشمه فرو مي شود كه آن چشمه را مشرق مي اندازد و وجد عندها

قوما و ذو القرنين نزديك آن چشمه قومي يافت ما گفتيم او را اي ذو القرنين يا ايشان دو كار يكي بحسب استحقاق اگر ايمان

ايشان را عذاب كني و يكي اگر ايمان آوردند در ايشان طريقه نيكو سيرت پسنديده گيري و با ايشان اكرام و احسان كني ذو

القرنين گفت اما آنكس كه كافر باشد ظلم كند او را باخرت رد كنند بخداي او را عذاب كند عذاب منكر در دوزخ اما آنكس كه ايمان

آورد و عمل صالح او را جزا و اعمالي مكافات اعمال نيك كرد او پسنديده او بهشت را كه بعضي بر سر لها ستجاي وكي ايم بجزاي

كه كرده باشد و زود باشد كه بگوييم و بفرماييم و او را از فرمان ما آنچه آسان باشد بر وي سخن خوش گوييم ثم اتبع سببا

حتى اذا بلغ بين السدين وجد من دونهما قوما لا يكادون يفقهون قولا قالوا يا ذا القرنين ان

ياجوج وماجوج مفسدون في الارض فهل نجعل لك خرجا على ان تجعل بيننا وبينهم سدا قال ما مكني فيه ربي خير فاعينوني بقوة اجعل بينكم وبينهم ردما

آتوني زبر الحديد حتى اذا ساوى بين الصدفين قال انفخوا حتى اذا جعله نارا قال آتوني افرغ

عليه قطرا فما اسطاعوا ان يظهروه وما استطاعوا له نقبا پس پي روي كرد راهي حتى تا چون برسيد

بجايگاه بر آمدن خورشيد يافت او را كه بر مي آمد بقومي كه نكرده بوديم ايشان را از جز آن پرده كذلك همچنين بدرستي كه

داديم ايشان را آنچه نزديك او بود از دانش ثم پس پيروي كرد راهي حتى تا چون برسيد ميان دو بند و يافت از جز ايشان قومي را كه

نزديك بود كه در يابند گفتاري ذو القرنين بدرستي كه ياجوج و ماجوج تباهي بكنندگان زمين پس آيا بكنيم تو را بگذاري كه ميان ما

و ايشان بندي قال گفت ذو القرنين آنچه تمكين داد مرا در آن پروردگار من بهتر پس ياري كنيد مرا بقوتي تا بكنم ميان شما و ميان ايشان

بندي آتوني آوريد بمن پارهاي آهن را برابر تا برابر شود ميان دو كوه گفت در دميد چون بكند او را آتشي گفت آتوني

آوريد بمن تا بريزم بر آن پارهاي مس فما اسطاعوا پس توانائي ندارند كه بر آيند از آن و توانائي ندارند كه او را سوراخ كنند

چون متابعت سبب و طريق كرد يعني سازي رفتن آن بجانب مشرق زود رفت تا آنكه برسيد بجائي بر آمدن آفتاب

يافت آفتاب را در بر آمد بقومي كه ميان ايشان و آفتاب حجابي نبود و ما ايشان را از آفتاب پوششي و ستري نكرديم قتاده گفت

آن جهان بود كه ايشان بر زميني بودند كه بدان زمين بنا ابتنادي و بنا نبودي ايشان را مكي و سردابها و سينها كه در زير آن

گروه بودند چون آفتاب بخواستی برسیدن ایشان شدندی و چون آفتاب بگردیدی ازانجا بیرون آمدندی و طلب معاش کردندی و گفته اند
که زمین ایشان احتمال بنا نداشت و ابن جریج گفت وقتی لشکری بانجا رسید گفتند ما نخواهیم بر آمدن آفتاب را مشاهده تا تمام
نگاه کردند استخوانهای بسیار دیدند و گفتند چیست گفتند وقتی لشکری بدین جانب رسیده بود آفتاب بر ایشان این کرد عمرو بن
مالک گفت مردی را دیدم که می‌گفت من بزمینی چینی رسیدم گفتند میان تو و مطلع آفتاب یک روزه راه است مرد را
بمزد گرفتم شب بانجا رسیدم گروهی را دیدم که گوشهای ایشان ببالای ایشان بود یکی لحاف و دیگری رواج گفتم ما آمده ایم تا ببینیم
که آفتاب چگونه برمی آید در آمدن آفتاب آواز شنودیم چون سلسله بیهوش گردیدیم چون بهوش آمدیم مرا بروغنی
زیت اندوده بودند آفتاب را دیدم که بر روی آب افتاده بود بر مثال روغن زیت و کناره آسمان دیدم چون دامن خیمه چون
آفتاب بالا گرفت مرا بسرابی برده بودند و چون آفتاب بگردید ایشان بکناره دریا ماهی میگرفتند و در آفتاب بریان کردند و کذلک
همچنین بود ذوالقرنین که ما صفت کردیم گفت اند همچنانکه او را بمغرب رسانیدیم همچنین او را بمشرق رسانیدیم و همچنانکه در مغرب
گروهی یافت در مشرق نیز گروهی یافت و همچنانکه در آنجا حکم نمود زینجا هم حکم کرد و علم ما باحوال او و آنچه نزدیک او بود محیط است از
لشکر او و اسباب ملک و پادشاهی او ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس متابعت سبب و طریق کرد و میرفت تا وقتی که میان دو کوه رسید آن
دو کوه است که سد یاجوج و ماجوج است و این آنجاست که زمین ترکان بآخر میرسد نهایت زمین ترکستان است عبدالله
عباس گفت که میان ارمن و آذربایجان است وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا و در آنجا قومی را یافت که ایشان نزدیک نبودند
که گفتاری فهم کنند و سخن بدانند از آنکه زبان ایشان احدی ندانست و ایشان سخن خود را کس نتوانستندی فهما
نیدند گفت بزبان ترجمانی یعنی کسی که هر دو زبان دانستی با آنکه ایشان را اشارتی و رموزی بودی که بآن مقاصد ایشان مفهوم گشتی
و ایشان بر سبیل مجاز قول را خواستند گفتند ای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج دو قوم اند که ایشان در زمین فساد میکنند و عدد ایشان
خدا داند وهب و مقاتل گفتند که ایشان از فرزندان یافث بن نوح بودند کعب گفت ایشان نادره فرزندان آدم اند یعنی
وقتی چون آدم محتلم گردید چون از خواب در آمد متاسف بر ضایع شدن آب از آن یاجوج و ماجوج آفریده شد کلبی گفت در
وقت ربیع می آمدند و آنچه تر بود میخوردند و آنچه خشک بود با خود میبردند شقیق بن عبدالله گفت من از رسول الله شنیدم
فرمود یاجوج امتی اند و ماجوج امتی که هر یکی از ایشان چهار هزار امت اند هیچیک از ایشان نمیرد تا از صلب خود هزار
فرزند نرینه نبیند که سلاح بردارند و کارزار کنند گفتند یا رسول الله ما را صفت ایشان فرما فرمود ایشان سه گروه
باشند صنفی از ایشان بالا صد و بیست گز و صنفی را درازی و پهنای یکی باشد صد و بیست گز طول و صد و بیست گز

عرض و صنفی از ایشان بر گوش اندیکی را لحاف کنند و یکی را دواج بهیچ حیوانی نگذرند مگر آنکه او را در زند و بخورند و هر که از ایشان
بمیرد مرده خود را بخورند چون بیایند مقدمه ایشان بشام باشد و ساقه بخراسان جویهای مشرق و مغرب بخورند و دریا
های طبرستان وهب بن منبه گفت ذوالقرنین اسکندر رومی بنده صالح بود خدا بر او وحی کرد که ما ترا بامتان زمین
فرستیم و ایشان امتانی اند بزبانهای مختلف و از جمله اهل زمین اند دو امت اند که عرض زمین میان ایشانست و دو امت مثل آنند
که طول زمین میان ایشانست این دو امت یکی نزدیک مغرب است که ایشان را ناسک گویند و دیگر نزدیک مشرق است که ایشان را منسک گویند
و آن دو گروه که عرض زمین میان ایشانست امتی اند در جانب راست زمین که ایشان را هاویل گویند و امتی در جانب چپ زمین اند
ایشان را تاویل خوانند ذوالقرنین گفت یا رب خدا این کار عظیم من بکدام قوت مقاسات ایشان کنم و بکدام جمع با ایشان مکاثره کنم و بکدام
نام حیله تدبیر ایشان کنم و بکدام نام زبان ایشان سخن کنم و لغات ایشان چگونه بدانم و بکدام عدل میان ایشان حکم کنم و بکدام صبر
بر ایشان بسر برم و بکدام علم احوال ایشان دانم و بکدام دست بر ایشان حمله برم و بکدام پای راه ایشان ببرم و بکدام لشکر ایشان را
زار بایم با تو خداوندی بدین این معنی نیست و سازوار این کار نیم و تو خدای کریم و رحیم و تکلیف ما لا یطاق نکنی فرمود
ترا حمل این قدرت و قوت و طاقت دهیم که بدین کار قیام توانی کرد و دلت را روشن کنم و سمعت و بصرت قوی کنم و از قوت بر جای
بدارم که از هیچ چیز نترسی و بصیرت روشن تا هیچ چیز ترا غلبه نتواند کرد و راه گشاده کنم تا هر جا که اراده کنی ترا
رفق و هیبت تو در دلها افکنم و نور و ظلمت را مسخر تو گردانم تا لشکر تو باشد نور از پیش تو راه ای باشد و ظلمت
نور حصار باشد ذوالقرنین گفت سمعا و طاعة فرمان بجا دارم ترا پس از آن بزمین مغرب رسید و آن امت را بانگ
کرد و جمعی دیگر که عدد ایشان جز خدا ندانست بزبانهای مختلف ظلمت بر ایشان گماشت تا گرد ایشان در آمد و با نماند سه را همه
نور را راه داد و میان ایشان و ایشان را بخدای دعوت کرد قومی ایمان آوردند و بیشتر بر کفر مقام کردند مسلمانان را لشکر
خود آورد و ظلمت را بکافران گماشت تا ایشان در جاهای خود اسیر شدند و راه بهیچ جا نبردند از طعام و شراب بی نصیب شدند
آمدند و ایمان آوردند و جمله زمین مغرب مسخر او شد از مغرب با لشکر عظیم روی بجانب راست زمین آورد و نور از پیش و ظلمت
از پس لشکر بکشید قصد آن قوم کرد که آن قوم را هاویل گویند تا بکنار جویهای بزرگ رسید و دریا رسید حق تعالی الهام
داد تا الواح بسیار ساخت و بهم ربط داد و از آن کشتی ساخت بمقدار حاجت چون از دریا بگذشت کشتیها را از هم جدا کرد و
چون بدیگر رسید بند ساختند و از آنجا بگذشتند همچنین میکرد تا آنکه بمقصد رسید با ایشان همان کرد که با اهل
مغرب کرد و لشکر را مسخر کرد و از آنجا بمشرق آمد و مشرق را نیز مسخر نمود و بجانب چپ زمین آمد و آن قوم را بس نصرت فرمود آورد

روی بنهاد زمین آورد ذکر یاجوج و ماجوج و جن و انس در او بودند در عرض راه بجایی یعنی مطلعان رسید سکندر را
در پس این کوه خدای خلقی هست که با دمیان مانند و مانند بهایم گیاه خورند چون سباع و وحش را میدرند و هیچ از موجودات
جهان نمی افزایند که ایشان می افزایند و اگر همچنین بمانند و افزایند جهان بینباشند و اهل زمین را از زمین هلاک کنند و ما هم
وقت ما منتظریم که بالای کوه بیایند و کذلک قوله قالوا یا ذا القرنین ان یاجوج و ماجوج یعنی این یاجوج و ماجوج در زمین
فساد مینمایند هیچ توانی کردن ما را خراج دهیم و خرج دهیم با میان ما و ایشان سدی کنی و راه ایشان ببندی ذوالقرنین گفت
ما مکنّی فیه ربی خیر آنچه تمکین کند در اینجا پروردگار من و توم در آن بهتر است شما را مرا یاری دهید بقوة و مدد کنید
تا من در میان شما و ایشان سدی بربندم بیاورید آهن و سنگ و روی و مس ایشان آنچه ذوالقرنین خواسته بود جمع کردند
ذوالقرنین بالای آن کوه رفت کوهی دید بیت شکل و ماده نقده روس بود نام امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده بالای
ایشان بیست دست بیش نیست و بهر دست از ایشان دراز اند و ایشان دندان و چنگال دارند چون سباع بر اندام ایشان
موی است که خود را بدان پوشیده میدارند و گوشهای ایشان یکی بر موی چون بستر کی گسترد و یکی را ملت موی چون لحاف
یکی گوش لحاف و دیگری دواج و هیچ از ایشان نمیرد الا که هزار فرزند بر آید چون تمام شود دانسته که خواهند مردن
هر وقت در دریا ماهی آید چنانکه حد و اندازه ندارد و چنانکه ما را باران آید ایشان را ماهی بیارند بگیرند و ذخیره کنند و آواز
ایشان چون آواز کبوتر باشد و آواز بعضا ایشان چون آواز کرک باشد و جفت جفتان گیرند که ببایم و این آخر زمین ترکستان است
بود از جانب مشرق ذوالقرنین چون این بدید فرموده تا در میان آن دو کوه صد من سنگ در طول و پنجاه من سنگ در عرض
بنا کردند و اساس آن چندان کندند که باب رسید پس فرمود تا از آن بنیت برآوردند هر که سنگ برآوردند بجای گل مس گداخته
برریختند و روی در و روی و مس و رصاص در میان او می نهادند تا چون غرق کوه منهی شدی پس هیزم بیاوردند و سنگ
می نهادند و روی و مس در میان آن ریخته و بادنی میدمیدند تا گداخته می شد تا وقتی که بالای آن کوه رسید و مقدار
آن هزار کز و آن سد چنان بماند که بود یعنی خطی سیاه و خطی سبز و خطی سرخ و خطی زرد از سیاهی آهن و سرخی مس
پس از آنجا روی بمیان زمین گذارد و میرفت و شهرها میگشاد و دعوت میکرد تا بجایی رسید مردم نیکو سیرت با انصاف
و داد و حکم بعدل و فرخ بحال ایشان یکسان و کلام ایشان یکی بکلام و طریقشان راست و دلهای ایشان
مانند سرهای ایشان در بند است و گورستانهای ایشان بر سر رای ایشان بود و والی در ایشان نبود و حاکم و ملوک نبود
بلکه یکدیگر را دشنام ندادند و غیبت نکردند و عمر شان دراز بود و نخندیدند و در میان ایشان درویش نبود و در شستخوئی بد

خوی نبوده ذوالقرنین را از حال ایشان تعجب آمد گفت ای مردمان شما چه قومید که من در اطراف زمین چون شما قوم ندیدم که
بود را شما چیست گفتند ما مرگ را فراموش نکنیم گفت چرا درهای شما در بند نیست گفتند میان ما دزد و خاین نباشد
گفت شما را چرا پادشاهی و امیری نیست گفتند ما خیانت نکنیم که محتاج حکم امیر و حاکم باشیم گفت سبب درازی عمر شما چیست گفتند
برای آنکه ما بحق کار کنیم و حکم بعدل نمائیم گفت شما چرا نمی خندید گفتند ما از گناه ترسیم و با استغفار مشغول باشیم گفت شما چرا اغنیاید
و خشم مال نباید گفتند ما چون تن را بیلا در گذارده ایم گفت پدران شما هم این طریقت ان بود گفتند ما این طریق تقلید از پدران
داریم که ایشان بدرویشان رحمت کردند و با محتاجان مواسات و مساعدت کردند و از ظالمان عفو کردند و با بدکنان نیکویی
کردند و امانت نگاه داشتند و نمازها را محافظت کردند و بعهد وفا کردند و جمله کارهای ایشان بصلاح بود برکت صلاح ایشان
بما رسید گفت یاجوج و ماجوج کل زمین بگیرند و مکه و مدینه و بیت المقدس که بدین سه جای ظفر نیابند فاعینونی
بقوة در دین قوة خلاف کرده اند گفتند آن مردمانند که من روی کنند و یاری دهند مرا و گفتند که قوه آهن است حتی اذا ساوی
چون راست کردند میان دو کوه و سنگ و آهن و مس تمام کرد سعید بن الصلح گفت چنین گفته اند که موضع سنگ و روی
و آهن و مس بنهادند چون چنان کردند ذوالقرنین گفت انفخوا در دمها بدمید و همه را سوخته کردند ایشان بدمیدند
تا آنکه چون آتش کردند یعنی آن سنگ و آهن جمله از رحمت صنعت آتش چون آتش کردند فرمود بمن دهید مس گداخته
تا بر بند بریزم و استحکام دهم چون آن سد و بند تمام گشت ایشان نتوانستند که زیر آن بند آیند پس بلند بود آید
صد فرسنگ طولش بود قال هذا رحمة من ربی گفت ذوالقرنین این صنعی است از پروردگار من بمن بس چون
وعده پروردگار من بکند ان را خورد و مرد و هست وعده پروردگار حق وترکنا و بگذاریم ما بعضی ایشان را آن روز که روند
کر روند در میان بعضی و دردمیده شود نفخ در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و عرضنا و عرض نمائیم در روز حساب
امروز دوزخ کافران را عرض کردنی الذین کانت اعینهم ایشان در پوشش از یاد کردن من و ایشان توانائی نداشتند
شنیدن افحسب ای پنداشتند آنانکه کافر شدند که فرا گیرند بندگان مرا از غیر من بدوستان بدرستی که ما ساختیم
دوزخ مر کافران را منزلی گفت ذوالقرنین این سد که کردم و این بند که بستم صنعی است از پروردگار چون وعده خدای
آید و قیامت نزدیک شود و علامات و ساعات ظاهر گردد خدای آن را خورد کند و با زمین راست کرداند و این وعده ثابت
که خدا کرده است و وعده خدای من حق و ثابت وترکنا بعضهم و بگذاریم ما خلقان را در آن روز که این سد شکسته
گردد و قیامت نزدیک شود بعضی از ایشان به بعضی آمیخته گردند چون موج دریا مضطرب و مختلط گردند دیوانه

وبریان وادمیان و وحوش و سباع و هوام در امین بدجمله حیران و سرگشته باشند از دهشت آن و در فرمایم تا صور دردمند و صور
مانند سروا است سر او در دهان اسرافیل و سر دیگر زیر عرش و او در اجلال هزار سر باشد و در اقطار و جوانب عرش و در حدیث
رسول الله فرموده شب معراج اسرافیل را دیدم ایستاده و پای در نهش گذارده و پای در پس و چشم در زیر عرش انداخته
تا الکه او را فرمان دهند که صور دمد فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ما همه خلق را جمع کنیم گرد کرد نی و دوزخ را عرضه کنیم کافران را آن
چشمهای ایشان در پوششی و غطا بود از یاد کردن من از من و آیات من غافل بودند چشم و دل خود را از نوشتن جهل
نظر کردن معرفت من بر من با ور دند و گفتند که مرا و بند کی کالحلف توانست یعنی در قرآن و آیات او نظر نکردند
و نتوانستند که از او بشنوند أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا ای می پندارند آنانکه کافر شدند که گرفتن ایشان بنده کان مرا
بدوستی از بعد من ایشان را از عذاب من برهاند و از خشم من خلاصی بخشد یعنی ایشان را که کافر اند اولیا
و دوستان که گرفته اند بعد من روز قیامت نفعی حاصل نشود و از ایشان ملاذی و ملجائی از عذاب بیدا
نیاید ایشان از عذاب ما کجا رهند و از عقاب ما خلاصی چگونه یابند که ما کافران را آماده کرده دوزخ نُزُلًا و ورود
و منزل و مقامی و بعضی گفته اند آماده کرده و ساخته ایم که نزل طعام باشد مراد بعبادت عیسی و فرشتگان اند
بعضی بیان نموده اینکه از ایشان عبدالله عباس گفت مراد شیاطین اند و اصنام نیز گفته اند چنانکه فرمود
إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا بگو ای محمد با کافران
شما را بزیان کارترین [illegible] الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ آنها که گم شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان پندارند که ایشان نیکو
میکنند کار را أُولَئِكَ آن گروه آنها اند که کافر شدند بنشانهای پروردگار خویش و باز رسیدن با وی پس باطل شد کارهای
ایشان پس ننهیم ایشان را روز قیامت وزنی آنست یاد داشت ایشان دوزخ بدانچه کافر شدند و فرا گرفتند نشانهای
را و رسولان مرا باستهزا خطاب آنست برسول الله بگو ای محمد که خبر دهم شما را با آنان که زیان کارترین همه
جهانیان اند کردارها برای آن ذکر خسران کرد که حال ایشان تشبیه کرد بحال بازرگانی که رنج برده و کار کرده امید
و امید سود را چون نگرد سود سود زیان بود و بعوض نقصان و هر آنچه کرده باشد برد بود و آن زیان کاران
که سعی ایشان و آمد شد ایشان و کردار ایشان باطل شد و در ضلالت افتاد در دنیا از آن سبب که بجای خود و نه
ما سوده و وجود ارند و هم یحسبون پس ایشان می پندارند که کار نیکو کنند تا مراد یابند گفته اند که فیه ایشان
رهبانان و عابدان و ترسایان اند ابوالطفیل گفت عبدالله کوا از امیرالمؤمنین از این آیه پرسید فرمود اهل حران اند

بنجاریان

بنی جاریان پس نموده اند وَأَصْحَابُهُ مِنْهُمْ تو و اصحاب تو از ایشان اند أُولَئِكَ ایشان آنان اند که بآیات خدای خود کافر شدند
و بعث و نشور و ثواب و عقاب منکر اند و عملها و کردارهای ایشان باطل شده گشت یعنی بموقع قبول نیامد برای آنکه نه بر وجه امر
کردند ایمان ایشان درست شد فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ ما فردای قیامت ایشان را وزنی نه نهیم و قدری و محلی ننهیم و با ایشان معامله
تمام یعنی تحقیر و خواردات ایشان کنیم ابوالقاسم بلخی گفت معنی آنست که اعمال ایشان را در ترازوی طاعت هیچ وزنی نباشد چون نه
خود باشد ابوسعید حضری گفت معنی آنست که عمل ایشان را در ترازوی طاعت گذارند هیچ وزنی نباشد و منقولست که روز قیامت جماعتی
بیایند اعمال قوی تر از کوهها چون در ترازوی گذارند از ایشان هیچ وزنی نباشد از رسول الله روایت کرده اند که روز قیامت مرد بزرگ تن را
بیاورند و زنه نداشته باشد [illegible] فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا پس خدای فرمود ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ این جزا و یاد داشت ایشانست
دوزخ بآن کفر که آوردند و آیات مرا و پیغمبران مرا بافسوس گرفتند و استهزا إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ
جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا بدرستی که آنها
بگرویدند و کردند کار نیک بهشت ایشان را از ایشان فردوس معنی خالدین جاودان در آنجا نجویند از آن گردیدن قل بگو ای محمد
اگر بودی دریا مداد و نوشتندی سخنان پروردگار من هر اینه نا اندیشیدی دریا پیش از آنکه تمام شدی و سخنان پروردگار
من و اگرچه آوردیم ما بمانند آن بمدد [illegible] آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند بهشتهای فردوس نزل طعام و منزل و مقام
ایشان باشد از رسول الله روایتست که بهشت صد درجه است میان هر دو درجه چندان باشد که از آسمان و زمین
درجات بهشت فردوس است بر همه بهشتها از آنجا آید و بالای آن عرش خدا بود چون از خدای بهشت خواهند
فردوس خواهید و بهشتهای فردوس چهار است دو از سیم با آنچه در آنجاست از آلات و در آب همه از سیم است و دو از زر
و آنچه در آنجاست همه از زر باشد و حق سبحانه و تعالی فرماید که در شبانه روزی پنج بار در بهشت فردوس باز گشته گوید
از دای طیبا و حسنا لا و لیائی طیب و حسن و حسن و خوشی بیفزای برای دوستان من کعب الاحبار گفت از فردوس
بلندتر جائی نیست و آن جای آنانست که امر معروف و نهی منکر کنند چون امر معروف و نهی منکر بر مردمی جاذر او ادای آن واجب
است نقصت آنچه توانند از پیش بر خالدین فیها و در آنجا جاوید باشد از آنجا طلب تحویل نکنند و مراد ایشان باشد که از آنجا
بجای دیگر نقل کنند از حسن و طیب آن و زینتهای آن قل لو کان عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آنست که جهودان
گفتند ای محمد تو می گوئی که ما را حکمت داده اند در کتاب تورات يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ
أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا این فرموده و ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا پس چگونه باشد خدای عز و جل این آیه فرستاد و فرمود بگو

لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا

محمد اگر از روی مثل دریا مداد باشد برای کلمات حکمت که تو دیدت منفث دریا برسد و کلمات حکمت او نرسد باشد برای کلمات حکمت
اگرچه هم چندان که آن که در دریا باشد از امداد و در زیادت دهیم و این مثلی است که حق سبحانه و تعالی زده است مقدورات و معلومات
خود باندازهای خاطرهای ایشان چه مقدارات و معلومات حق نهایت ندارد و اگر این که بیت دریاها گفتا بنجاه و دو دریا دیگر
در امداد آن باشد گفته است اگر صدهزار دریا گفتی هم در جنب علم ما لا ابتداهی هیچ چیزی نبودی ولکن بر حسب نوازیع
وخواطر ایشان مثل زده است قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا
لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا بگوای محمد که بدرستی که من تنها در نهاده ام
شما وحی کرده میشود یعنی بدرستی که خدای شما خدا است پس انکه دارد بلقاء پروردگار خویش پس باید که کند کاری نیک
وا باز نزدارند بعبادت پروردگار خویش هیچ یکی را عبدالله عباس گفت حق سبحانه و تعالی در این آیت تواضع فرمود و
امر خلقها ور اکبر و نخوة در دل نبود فرمود بگو که من آدمی ام مانند شما بیش از آن نیست که یعنی وحی می آید من بگویم شما را خدای
شما یکی است یعنی گفتند که این جواب آنست که رسول را عیب کردند و گفتند مال هذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق
چیست این رسول که طعام میخورد و در بازارها میرود فرمود بگو ایشان را که من تر از روی خلقت آدمی ام چون شما یان من و شما
در انسانیت هیچ فرقی نیست چنانکه شما محتاج طعام و شراب اید من نیز محتاج باشم فرق اینست که بمن وحی می آید بگو که خدا شما
انکه امید ثواب بخدا دارد گو عمل صالح کن و بعبادة خدای خود کسی را شریک مکردان و اندرو زیاکه آن شرکت اصغر است
دور باش سبب نزول آیه عبدالله عباس گفت در جنب ابن زهیر العامری آمد که او گفت یا رسول الله من عملی میکنم
برای خدای چون کسی بران مطلع میشود مرا بران عملی بنده سر اخوانش می آید این چگونه باشد رسول الله فرمود ان
الله طیب لایقبل الا الطیب ولایقبل ما شوهت فیه فرمود خدای پاک است جز پاک قبول نکند و آنچه در آن نیز
شرکت باشد نپذیرد خدای حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد و لا یشرک بعبادة ربه احدا بعضی گفتند رجا بمعنی
خوف است ولقاء یعنی مصیر و بازگشته بحساب و شمار یعنی هر کسی از خدای می ترسد و از بازگشتن و شمار گو عمل
صالح کن ولقاء یعنی دیدار ربیت از آنکه خدای بارک و تعالی به هیچ حاسه از حواس مدرک نیست و اما که دیدار حد
روا دارند جزای عمل گویند بود و آنبر لقاء یعنی صالح باز رسیده است و بر آن موقوف کرده معلوم شد که مراد ثواب
است نه دیدار شهر بن حوشب گفت مردی نزد عباده بن صامت آمد گفت چگونه در مردی که نماز کند و روزه دارد
و حج و جهاد کند و خواهد که او را بآن حمد کنند کار او چگونه باشد گفت کار او هیچ باشد و خدای عظمة شده عمل

نیز بود و فرمان این همه عمل او است که برای آن میکنی و مرا بآن حاجت نیست و جندب روایت کرد از رسول الله که فرمود من
سمع الناس بعمله سمع الله به سامع خلقه یوم القیامة وحقره وصغره الکه عمل خود سامعان را شنواند خدای
لاشریک له نام او بیاد سمع مردمان افکند روز قیامت او را خوار و حقیر کرداند گفته اند که رسول الله فرمود
اتقوا الشرک الاصغر بپرهیزید از شرک کهتران گفتند یا رسول الله آن کدام است فرمود ریا باشد چون این آیه
فرو آمد فرمود ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الخفی وایاکم والشرک السرائر فان الشرک الخفی فی
امتی من دبیب النمل علی الصفی فی اللیلة الظلماء بترین چیزی که من بر شما می ترسم شرک پوشیده است و دور
از شرک که در شرک است که شرک پوشیده تر است در امت من از رفتن مور بر سنگ نرم در شب تاریک پس فرمود
او نماز کند بریا شرک آورده باشد هر که او روزه دارد بریا یا صدقه دهد بریا او شرک آورده باشد این حدیث
آمد صحابه رسول الله فرمود شما را راه نمایم بچیزی که شرک صغیره و کبیره از شما ببرد فرمود اللهم انی اعوذ بک
ان اشرک بک وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم وگفته اند که این آخرین آیه است که از آیات قرآن که نازل شد
است و رسول الله فرمود انکه این آیه بخواند او را نوری باشد از زمین تا آسمان وصل الله علی محمد وآله وسلم

سورة مريم عليها السلام مكية وهي ثمان وتسعون آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای روزی دهنده رحمت کننده كهيعص ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ
نِدَاءً خَفِيًّا قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ
شَقِيًّا وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا
يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا كهيعص نامیست مر پروردگار خویش را
هادی هدایت الخلق راه نماینده است مر بندگان خویش را يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ دست قدرة او بالای
ست عینی عالم است بربوبیت داناست بحال آفریدگان خویش ابتداء این سوره یاد کرد به پروردگارات
صادق الوعد است کننده است مر وعده خویش را ذکر یاد کرد پروردگار تو بنده او زکریا اذ نادی چون بخواند
پروردگار خویش را خواندن پنهان قال گفت ای پروردگار من بدرستی که سست شد استخوان من از من واشتعل
شد سر من از پیری و نیستم من بخواندن تو ای پروردگار من بی نصیب وانی و بدرستی که من می ترسم از پس

خوارکان من و هست زن من نازاینده پس ببخش مرا از نزدیک تو فرزندی نیکی که میراث گیرد از من
و میراث گیرد از آل یعقوب و بکن ای پروردگار من او را پسندیده بیان عبد الله عباس روایت کرده که نامیه
از نامهای خدا کلبی گفت ثنا است که حق جل و علا خود را گفته است سعید جبیر از عبد الله عباس روایت کرده که آن
حروفی است مشتق از نامهای خدا کاف از کریم و کبیر و ها از هادی و یا از رحیم و عین از علیم و عظیم و صاد
از صادق اهل اشارت گفته اند کاف آنست که او کفایت کننده خلقانست و ها راه نماینده بندگانست و یا بخشنده
و بخشاینده مهربانست و عین عالم بتدبیر خلایق پنهان و آشکارای ایشانست و صاد صادق الوعد است کند
وعده آفریده کارانست و بعضی گفته اند که این نام معینی و بهترین نامهای خداوند عالمیانست و گفتند که نام این
سوره قرآنست و معنی اینست که این سوره یاد کرد رحمت خدای تو است بنده خود را زکریا اذ نادی چون بخواند
پروردگار خود را بآواز پوشیده و پنهان و گفتند که قسم است و معنی اینست که بحرمت این سوره یا بحرمت این نام
بحرمت بحرمت نامهائی که در اول ایشان این حروف است که یاد کردن خدای تو بنده خویش را زکریا را رحمت او بود
آنگاه که زکریا خدای خود را بخواند دعا کردن و خواندن پوشیده و نهانی تا از ریا دور باشد قال رب انی وهن
العظم منی واشتعل الرأس شیبا گفت بار خدایا استخوان من ضعیف یعنی بی قوه و سست شده ام چون
در اندام آدمی هیچ چیز از استخوان سخت تر نیست برای این لفظ استخوان گفت چون آن سست شود گوشت
و عصب و عروق همه سست باشد و دادن قوه خدا او را اجابت دعای او بود چون از خدا فرزند خواست و گفته اند
که دعای پوشیده و مخفی برای آن کرد که تا او را ملامت ننمایند در سن کهولت و پیری از خدا فرزند خواست و
اشتعل الرأس شیبا و از پیری و شیب موی سرم افروخته شده و سفید یعنی پیری همه سرم بگرفت بآتش
موی را تشبیه کرده و سفیدی را بروشنائی آتش تشبیه نموده چون سیاهی موی بسفیدی میگردد و لم
اکن بدعائک و من هرگز بدعا و خواستن تو بی نصیب و هر وقت که ترا خواندم زود رد نکردی نومید باز نگشتم چون ضعیف حال
خود و ترس از خویشان از پس مردن گفت و انی خفت الموالی من ورائی یعنی بار خدایا میترسم از پسران عم خود از پس
که ایشان در ترکه و صیت و انصاف بجای نیارند و آن ضایع کنند و در معصیت صرف نمایند و در قرابت اهل بیت سوال است
خفت الموالی من ورائی و میراث خوارکان من و کسانی که اولی تراند بمیراث من اند کسی نیست که میراث من از
و پسران معنی که موالی پسران عم باشد چون پسران عم او بدترین بنی اسرائیل بودند ترسید که ترکه او در معصیت صرف کنند و او را

هیچ فرزند نبود و کانت امرأتی عاقرا و بود زن من نازاینده از و مرا هیچ فرزندی نباشد خداوندا مرا از نزدیک خود فرزندی بخش که
او اولاد باشد بمیراث من از غیری که این فرزند ولی از اولیاء و دوستی از دوستان تو باشد مرا فرزندی باشد و تو او لی یرثنی و
یرث من آل یعقوب که میراث گیرد از من و میراث برد از آل یعقوب بن ماثان و ایشان اخوال زکریا بودند و زکریا
از فرزندان هرون بن عمران بود واجعله رب رضیا بار خدایا این فرزند را پسندیده خود گردان که پسندیده و مرضی تو باشد
دلیل است که از پیغمبران میراث گیرند و حقیقت میراث در مال باشد که در نبوت و علم میراث بکسی نرسد که علم باجتهاد توان یافت
و نبوت مصلحت پس عدول کردن از ظاهر آیه دلیل حجت و برهان اما آنکه گویند دختر محجوب نکند یعنی مانع نشود عصبه را از میراث
آنست که زکریا پسر خواست گفت ولیا و نگفت ولیه چیزی نیست مذکور است که فرزند نرینه خواهد و ظاهر آنست که او طلب
فرزند کرد اگر نرینه و اگر ماده نیز یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل سمیا قال رب انی
یکون لی غلام و کانت امرأتی عاقرا و قد بلغت من الکبر عتیا قال کذلک قال ربک هو علی هین و قد
خلقتک من قبل و لم تک شیئا ای زکریا بدرستی که بشارت میدهیم ترا بفرزندی که نام اوست یحیی که نکردیم او را از پیش هیچ همنامی
قال گفت زکریا ای پروردگار من از کجا بود مرا فرزندی و هست زن من نازاینده و بدرستی که رسیده است بمن پیری بغایت قال
گفت جبرئیل همچنین است که تو میگوئی گفت پروردگار من بر آنست و بدرستی که آفریدم ترا از پیش و نبودی تو چیزی یعنی خدای تعالی
دعای ترا ای زکریا اجابت فرمود و او را بشارت داد و فرمود تو اثر دهیم بفرزندی نرینه که نام او یحیی که پیش از این او را
هم نام نبوده او کسی را هم نام نکرده ایم این نام خواص اوست سعید جبیر گفت شبیها ما او را مثلی و شبهی نکردیم مجاهد گفت
برای این مثلش نبود که نه معصیت کرد و نه همت کرد بمعصیت کردن اهل بیت است درست نیست چون همه پیغمبران چنین
بوده اند و گفته اند برای آن او را مثل نبود که نزیانش میل نبود و برای آنکه از مادر عاقر در وجود آمد و هرگز فرزند از
نازاینده در وجود نیاید زکریا گفت انی یکون لی غلام بار خدایا از کجا بود مرا فرزندی و زن من نازاینده است و نازاینده بود
در وقتی که جوان بودم و استعداد آن داشتم که از من فرزند آید و بدرستی که من بغایت پیری رسیده ام استخوانهایم خشک گشته
و مفاصل سست شده و آب پشت نمانده و نیست شده رفت آن وقت پیری در رسید آن وقت که جوان بود اکنون که هر دو خلق
است فرزند چگونه باشد قال کذلک خدای عز و جل فرمود همچنین است ابتدا کرد و فرمود قال ربک خدای تو گفت که بر من
تر است و من ترا آفریدم و تو هیچ نبودی چنان خدائی که از لا شیء شیء آفریند و کند عاقر یعنی نازاینده فرزندی بیاید آوردن
رب اجعل لی آیة قال آیتک الا تکلم الناس ثلث لیال سویا فخرج علی قومه من المحراب فاوحی

إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا
وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا كفت زكريا
اي پروردکار من بکن مرا نشاني فرمود خدا نشان تو آنست که سخن نکويي با مردمان سه شبانه روز راست پس بيرون آمد
بقوم خويش از محراب پس وحي کرد بديشان که تسبيح کنيد بامداد و شبانکاه يا يحيي فرا کير کتاب را بجد و جهد و بداديم ما او را حکمت
در حال کودکي وحنانا و بخشودني از نزديك ما و پاکي بود و پرهيزکار وبرا و نيکوکار با مادر و پدر خويش و نبود کردن کش عاصي
وسلام وسلام او تو آن روز که زاده شد و آن روز که بميرد و آن روز که برانگيخته شود از کور زنده يعني زکريا کفت
پروردکار من مرا نشاني تو ارده و علامتي پديد آر که بدان علامت بدانم و بآن نشان بشناسم آنچه مرا بشارت دادي بفرزند
خدا که نشان و علامت تو آنست که تو با مردمان سخن نتواني کفتن سه شبانه روز يعني آنکه تواني کفت اينجا ثلث ليال فرمود و در
سوره آل عمران ثلثه ايام معلوم شد که زکريا سه شبانه روز روزه ميداشت و آن روز بعاده خود مردمان در مسجد منتظر بودند
که زکريا بيرون آيد او نماز کند فخرج على قومه من المحراب بيرون آمد و اشارت کرد با ايشان که شما تسبيح کنيد يعني نماز
کنيد در بامداد و شبانکاه و اين اشارت بدست کرد و کفتند که بر زمين نوشت تا ايشان خوانند و از آن حال آکاه شدند يا يحيي
ما زکريا را فرزند داديم چون يحيي او را کفتيم اي يحيي بکير کتاب را بقوتي که ما تو را داده ايم و ما او را حکمت داديم و نبوت و او کودک سه سال
بود و را لخداي عزوجل در حال جنيني کودکي را پيغمبري دهد براي آنکه اين بکمال عقل تعلق دارد و روا باشد که در حق پيغمبران
بمعجز خرق عادت کند يحيي و عيسى را در حال کودکي پيغمبري داد که معجز خرق عادت در حق پيغمبران بديع نيست روايت
کرده اند که کودکان يحيي را کفتند بيا تا بازي کنيم کفت ما للعب خلقنا ما را از براي بازي نيافريدند و همچنين کريان بودي
زکريا دل تنك بود کفت بار خدايا از تو فرزندي خواستم تا مرا ابد تسلي باشد مرا فرزندي دادي که در دل من خطاب
آمد که اي زکريا تو از من ولي خواستي و اوليا من حزني باشد وحنانا من لدنا و ما داديم ما او را حنتي از نزديك
خويش و شفقتي و محبتي و زکاه و طهارة و پاکي که و زيادة و برکتي وكان تقيا و يحيي عليه السلام پرهيزکار بود و با مادر نيکو
کار مردي متکبر و عاصي نبود سلام ما و سلامت بر بود در سه مقام که از آن هر سه با وحشت مقام تر نبود و در روزي
در روزي که بزاد و در وجود آمد خود را خارج آن مقام ديد که در و بود و روزي که بميرد چيزها بيند که هرگز نديده
باشد و روزي که برانگيزند او را خود را در محشر عظيم بيند و کفته اند که سلامت است او را از عبث شيطان در وقت
ولادت و از اغوا و اغرا در وقت بلاغت و آن روز که بميرد و از هول مطلع و در آن روز که زنده کند از اهوال قيامة و صعق

دوزخ

دوزخ و درخبر است که روزي عيسى و يحيي کفتند تو شفيع من باش نزد پروردگار که تو از من بهتري چون سلام بر خداي من کرم خداي
بر تو سلام نمود وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ
حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ
تَقِيًّا قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ياد کن در اين کتاب مريم را چون بيك سو شدي از اهل خويش
بجايكاه شرقي فاتخذت پس فرا کرفت از جز ايشان پرده پس فرستاديم بدو جبرئيل ما پس مانند او را آدمي تمام خلق قالت
کفت مريم بدرستي که پناه ميدهم بخداي روزي جز هر از تو اگر هستي تو پرهيزکار قال کفت جبرئيل بدرستي که من رسول پروردگار
تو ام تا بخشم ترا فرزندي پاک يعني ياد کن اي محمد درين کتاب مريم را که دختر ان عمران بن ماثان است چون بيك سو شد جائي که آن
بود بجانب مشرق و کفتند جائي که آفتاب ديده بود براي آنکه در فصل زمستان بود حسن بصري کفت ترسايان براي همين روي
بمشرق کنند که مريم شرقي کرفت فاتخذت از نزد ايشان پرده فرا کرفت و حجاب بست کفتند بکناري رفته خلوتي کرفت تا کسي او را
از عبادة مشغول نکردانند و کفته اند او از مردم تنها بشود فارسلنا اليها روحنا پس فرستاديم ما روح خود را يعني جبرئيل را بصورة
آدمي نيکو روي تمام خلق نزد مريم شد اگر بصورة خود نزد مريم رفتي از او بر ميدي و آرام نگرفتي و کفتند مراد بروح عيسى است يعني
ما عيسى را با و فرستاديم يعني از مريم عيسى را در وجود آورديم و بيافريديم و قول اول بظاهر آيه لائق تر است چون مريم جبرئيل را
كن لكذ تقيا تمام مردي
مردي ديدم من پناه بخداي
بود در آن روزکار از جمله مفسدان يعني اگر تو طريقه آن تقي داري من از تو پناه بخداي ميدهم و کفته اند که تقي نام مرد مفسد بود که
پس زنان رفتي و او را بر عکس تقي خوانند جبرئيل عم کفت انما انا رسول ربك من فرستاده خداي تو ام از خداي تو
نزد آمده ام تا ترا فرزندي بدهم پسر پرهيزکار و پارسا قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا
قَالَ كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا
فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا
وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا کفت مريم از کجا بود مرا
فرزندي و نرسيده است بمن هيچ آدمي و نيستم من زن بي سامان کاره قال کفت جبرئيل همچنين است که کفتي کفت پروردکار
تو آن بر من آسان است و تا بکنيم او را نشاني مر مردمان را و رحمتي از ما و هست کاري کذارده فحملته پس بار کرفت
او را پس بيك سوي شد بدان جايکاه دور فاجاءها پس آمد او را درد بنا بدان جايکاه کفت مريم کاشکي بمردمي پيش از اين

و بود می فراموش کرده قتاده گفتا جبرئیل بخواند او را از زیر او که اندوه مخور بدین سختی که پروردگار تو در زیر تو مهتری بیافرید چون

مریم علیها السلام این سخن شنید گفت مرا فرزندی چگونه باشد و دست هیچ آدمی بمن نرسیده است و من هرگز بی

سامان کاری نبوده ام و کار ناشایست نکرده ام قال کذلک گفت جبرئیل علیه السلام همچنین گفتند است خدای تو این همچنین است که

تو میگویی خدای تو میگوید این بر من آسانست از تو فرزندی آفرینم تا قدرت خود آشکارا گردانم و او را و او را آیتی و نشان

گردانم بکمال قدرت خود برای مردمان و رحمتی و بخشایشی از نزدیک خود بر ایشان و آن کاری هست قضا کرده و محکم در روز نفخه بود

همچون میان مریم و جبرئیل این مناظره رفت جبرئیل باد در آستین پیراهن او دمید و روایت دیگر آنست که پیراهن در تن نبود

مریم بار گرفت چون پیراهن در پوشید بدان روایت که پیراهن بر زمین بود فانتبذت پس مریم بآن حمل و بار که در رحم او

بیرون آمد بگوشه رفت بجائی که از قوم دور بود فاجاءها المخاض مریم را درد بیامد و وقت وضع حمل شد آن درد را

زدن او را بآن تنه درخت خرما آورد مریم در زیر آن درخت نشست در مدت حمل خلاف کرده اند بعضی گفتند که نه ماه بود

و بعضی گفتند هشت ماه و این آیتی بود خاص عیسی

شش ماه بود و گفتند سه ماه و این قول مقاتل است و سلیمان حمل یک ساعت و تصویر یک ساعت

ساعت و وضع یک ساعت و وقت وضع پیش از زوال بود آن روز مریم ده ساله بود عبدالله عباس گفت حمل و وضع یک

ساعت بود خدای عز و جل میان حمل و وضع فصلی نکرد چون مریم بنزدیک تنه درخت خرما رسید آن درختی بود خشک شده

و سال خورده و فصل زمستان بود و سرمای سخت مریم پشت بآن درخت داد و نشست درخت سبز شد و خوشهای خرما

او بخز کرد بد و معجزه بود یکی تازه شدن درخت و یکی بی وقت بار دادن از ابی جعفر بن الصادق روایت کرده اند که در آنجا

درخت خرما نبود حق جل و علا از جای دیگر درخت خرما آنجا آورد و تازه گردانید و آن جایگاه را که عیسی علیه السلام در وجود

آمد بیت لحم گویند مریم چون بار گذارد فرو ماند و اندیشه نمود که چکنم و با قوم چگونه عذر آوردم این سخن از من کی بشنوند

از سر دلتنگی گفت کاش من پیش از این مرده بودم و مردمان مرا فراموش کرده بودند قتاده گفت فناداها من تحتها کسی او را

ندا کرد نام نبرد و قبر الکلبی فسیر ان دکو باشد که زنان حائض از آبستنان چون مریم علیها السلام این سخن با خود گفت حق سبحانه

و تعالی عیسی را بسخن در آورد و گفت الا تحزنی اندوه مداری و غم مخور که خدای تو در زیر تو مهتری آفریده است و صالحی در وجود

آورده است مفسران گفتند که سری جوی کوچک باشد که حق سبحانه و تعالی در پیش مریم پدید نمود و جوی را برای آن سری

خوانند که سری ای یجری یعنی جاری شو وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا

فکلی واشربی وقری عینا فاما ترین من البشر احدا فقولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم

انسیا فاتت به قومها تحمله قالوا یا مریم لقد جئت ... هرون ما کان ابوک امرأ سوء وما کانت

امک بغیا و بجنبان بسوی خویشتن تا خرما فرو ریزد تو خرمای تر و تازه فکلی پس بخور و بیاشام و روشن چشم باش پس اگر ببینی

از آدمی یکی را فقولی پس بگوی بدرستی که من نذر کرده ام مر خدای را روزه نهاده را که سخن نگویم امروز با هیچ آدمی فاتت به پس

بیاورد او را بقوم خود برداشته او را گفتند ای مریم بدرستی که آمدی تو بچیزی عجب یا اخت هرون ای خواهر هرون

خطاب بمریم است نزد بعضی

این درخت فرا او بیفشان تا سعه

این درخت خرما را بیفشان تا بیفتد برای تو خرمای تر و تازه که فی الحال از آنجا چیده باشند و از درخت باز کرده ربیع جثیم گفت زنان

زائیده را بهتر از خرما و بیمار را بهتر از عسل نیست بنزدیک من چون مریم را خدا خرما داد فرمود که الکلبی شفاست مر زنان

سند وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا شفاء للناس عمرو بن میمون گفت زن چون

دشوار زاید او را خرما باید داد و از زوجات رسول الله منقول است که گفته اند که سنت است که خرما را بخاید

و در دهن کودک نو زاد کذارند و معروف که زاییده شده باشد یعنی کام بچه را بخرما بر دارند و آن ساعت که نو زاده باشد و را

رسول الله چنین کردی پس جبرئیل گفت ای مریم از این خرما بخور و از این آب شربت نما و بعیسی چشم روشن باش و خوش

دل و شادان فاما ترین پس اگر از آدمیان کسی خواهد که با تو سخن گوید تو با او سخن مگو و بدو بگو که من نذر کرده ام که

روزه صمت گیرم و روزه صمت آن باشد که با کس سخن نگفتندی حق سبحانه و تعالی مریم را بدین روزه فرمود تا مردم بدو سخن

نگویند و نجات یابند و صمت در شرع ایشان سنت باشد گفتند که حق جل و علا اول او را بدین روزه فرمود تا چون خبر دهی که روزه

دارم سخن راست باشد گفتند که یکی روزه دارم گفتار این روزه صمت را باطل کرد اندازانکه سخن گفت پس مریم چگونه گفت

و گروهی گفتند که مریم این معنی باشارت اعلام و خواطر ایشان نمود و نیز مریم گفت نه بینی که خداوند عالم خبر داده و فرموده فاشارت

الیه این اشارت را بر سبیل مجاز قول خوانده دیگر آنکه گفتند که او این سخن با بعضی از ملائکه گفت نه بینی که گفته اند فلن اکلم

الیوم انسیا من امروز با هیچ آدمی سخن نگویم فاتت به قومها تحمله مریم عیسی را بر داشت و بنزدیک قوم خود آمد

در خبر است که عیسی علیه السلام در راه با مادر سخن کرد و دلخوشی داد که ای مادر من بنده خدایم و مسیح او ام چون

نکو ... و صالح بود از ان ایشان زاید بیع آمد حال گفتند ای مریم کار نشگفت آوردی و چیزی درشت مکوئی ای این نه

لا این حال از ست از تو این سخن عجب است و

هرون پدر تو مرد بدی نبود و مادر تو زن فاسقه و فاجره و بی سامان کار نبودی هرون بد در بنی اسرائیل بوده و بزهد و صلاح
مشهور و معروف بود سدی گفت سنت او بهرون مراد برادر موسی از انجا که او از نژاد موسی بود چنانکه گویی یا اخا تمیم یعنی
گفتند هرون مرد صالح بود در بنی اسرائیل و او را در صلاحیت باو تشبیه کرده و دیگری گفت هرون نام مردی فاسق بود
بوسیل بعد بهر بود تشبیه کردند یا اخت هرون فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا قال انی عبد الله اتانی
الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا این ما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا اشارت
کرد بعیسی گفت چگونه سخن گویم با انکه هست در گهواره کودک قال انی گفت عیسی بدرستی که من بنده خدایم بدهد مرا
کتاب و بکرد اند مرا پیغمبری وجعلنی و کرد اند مرا مبارک هر کجا که باشم من و فرماید مرا بنماز و زکوة یعنی پاک ماداما
که زنده باشم بیان چون ایشان زبان ملامت بمریم دراز کردند و هر نوع سخنان گفتند مریم اشارت بعیسی کرد که از
وی بپرسید گفتند این سخن از همه عجب تر است و این همه که کرده سخت تر میگوید که از کودک خورد که نداند و نتواند پرسید
ما چگونه سخن گویم با انکه کودک باشد در گهواره قتاده گفت مراد گهواره کنار مادرش بود چون مریم اشارت بعیسی کرد که این
حال از وی بپرسید و درین وقت مردم سنگها داشتند که مریم را سنگسار نمایند که عیسی بسخن درآمد گفتند هذا امر
عظیم این کار بزرگ است گفتند یا غلام من انت ای پسر تو کیستی عیسی روی از ایشان بگردانید زکریا علیه السلام آمد
و گفت اگر دستوری داری در سخن گفتن با من بگو که تو کیستی عیسی بسخن آمد گفت انی عبد الله اول سخن بزبان
اقرار بعبودیت بود و این رد است بر ترسایان که بالاهیت او گفتند بعضی امیر المؤمنین علی علیه السلام چون
دانست که غلاة در حق او آن گویند که خلاف واقع و باو غیر لایق باشد مدام و علی الدوام فرمودی انا عبد الله واخو
رسول الله و نقش نگین خود ساخت سبحان من یجری باتی له عبد سبحان منزه آن خدایی که همه را
و نازش علی انت که او بنده اوست درین جواب دو گروه است قال مفرط و ناصب مفرط فرمود من بنده
خدایم تا زود باشد بغالیان که افراط کنند و از حد خود بیرون نیاورند و در انکه فرمود اخو رسول

که او را بپایه خود نشمردند فرمود من برادر رسول الله ام باید و مرا به برادری از باب
حاجت بر تر باشد پس فرمود لا یقولها بعدی الا کذاب این کلمه را پس از من دروغ زنی نگوید برای انکه او چیز
خدای را نپرستید و روی بیش حدم بحق نهادیت را نپرستید و شرکت نیاورده هر که جز او بود ایمان او پس از کفر
بود بت پرستیدند و شرک بیاوردند و بت سجده کردند چنانکه عیسی را پیش از بلوغ بوقت تکلم کمال العقل دادند تا اقرار

و فرمود

و فرمود انی عبد الله که کمال فضل دادند با آن نبوت کشید و فرمود اتانی الکتاب خدای مرا کتاب داد و پیغمبر کرد اند و
دادند تا تزکیه نفس خود کرد و گفت وجعلنی مبارکا خدای مبارک و خجسته کرد هر کجا که باشم و شرح حال خود
و فرمود اوصانی بالصلوة و مرا بنماز وصیت فرمود و بزکوة امر نمود باشم و یحیی بن حفص بن علی بن ابی طالب را پیش از
بلوغ کمال عقل داد تا رسول الله محمد بن عبد الله دعوة فرمود او قابل دعوة آمد پیش از وقت باسلام در آمد و دیگر انرا
از قریش از زخم تیغ او باسلام در آورد انکه او تقدیم اختیار باسلام در آمد و او برادر و یار شه دستوری داد که تزکیه نفس
خود کرد سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت وان نحکم و مقدم او بر اهل اسلام جهان مبارک آمد که ببرکت مقدم
حمله در اسلام آمدند و او سابق بود و دیگران لاحق و اکثر از واهمه تیغ او باسلام آمدند چون بوصایت نماز و زکوة رسیدان
او را که نداکر چه دیگران کردند بعضی قبول نکردند بود از انکه قبول کردند بعضی بجا قبول کردند از نماز و زکوة و اگر قبول کردند
در موقف کردند از مرد و آدم تا بانقراض عالم میان هر دو جمع نکردند در بیت حال مگر امیر المؤمنین سند و تو تون الزکوة
وهم راکعون خاص مراو را گفت بانکه عیسی را ن گفت ابی عبد الله تا ترسایان غلو نکنند غلو کردند و گفتند المسیح ابن الله
کردند فرمود وجعلنی نبیا تا جهودان تفریط نکنند تفریط کردند و گفتند هو ابن یوسف النجار امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرمود انا عبد الله که غالیان افراط نکنند و نگویند که او خداست افراط کردند و گفتند که او خداست و فرمود انا اخو رسول
الله تا ناصبیان تفریط نکنند و با امامت و نگویند تفریط کردند و گفتند که او امام نیست و با بن الکفا نکردند گفتند ابن
کودکان او موقطی باشد عجب عجبی که ساعت پیغمبری بود و علی سه ساله یا دوازده ساله باختلاف روایات قبول تکلیف
نتوانند بعد از دعوت رسول الله و این طعن کردند بر رسول الله پیشتر اگر دانست که او اهل دعوت نیست و او را دعوة
تا وان برو باشد و دیگر انکه او را دعوة فرمودند فرموده دعوه با مرخدا بوده باشد پس او را قابلیت تکلیف بوده باشد او را
خدا و تکلیف رسول الله ملک بعض گفتار کلام رسول الله ایمان آوردند و دیگران بتکلیف اوایل از ترس او اقرار
نمودند و بعضی صدق و بعضی بعدن صدق اگر چه ابتداء اقرار بمعین از ترس او نبود قوله اتانی الکتاب ظاهر آنست که در
آن حال که اتانی گفت خدای عز و جل وحی فرمود با او و او را پیغمبری داد و سخن و گفتش پیش از وقت معجز او بود
و این اختیار بود و دیگر انکه معنی آنست که سیوتنیا ما را کتاب خواهد داد و پیغمبر خواهد کرد و این معجز مریم را بود
باشد براءه براءه ساخت او عیسی بود و کلبی گفت چهل روزه و بامی مفسران گفتند یکساعت و گفت وجعلنی مبارکا
و کرد اند مرا مبارک کرد هر کجا که باشم همچنین بود هر کجا که او بودی یاران و اصحاب او آفات و عاهات و نزد او آمدند

دعا نمودی خدای عز شانه و تعالی شفا کرامت فرمودی و اگر چنین قحط بودی و باران نیامدی ببرکت قدم او باران آمدی چنین

بدانکه بود وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ

حَيًّا و نیکوکار مادر خویش و نکرد مرا گردن کش بدبخت وَالسَّلَامُ و سلام باد بر من آن روز که بزاییدند مرا و آن روز که

بمیرم و آن روز که برانگیختند بقوم و زنده بیابم صفت فرمود که با مادر نیکوکار باشم و طاعت او دارم و رضاء او جویم و نکرد

مرا و نیافرید مرا متکبر بدبخت یعنی بی الطاف کرد و لطف خواهد فرمود که من توان اختیار جباری و بدبختی نکنم و سلام بر من باد

از خدا و سلامت بر من است آن روز که مرا بزادی و آن روز که بمیرم و آن روز که مرا زنده کنند و برانگیزانند زنده و این سلام گفته اند

که اشارت است سلامی الموجه بود بتحیتی در مواطن یگانه گفت عیسی علیه السلام در حال گود که این قدر سخن که خداوند علم

از و فرموده بیشتر نگفت و دگر سخن نگفت تا بوقت عادت از رسول الله روایت است که بجکس از وقت سخن گفتند که هیچ کس پیش

از وقت سخن گفتند گواه یوسف سند و شهید شاهد من اهلها و طفل ماشطه دختر فرعون که بمادر گفت اصبری یا اماه

فانا علی الحق و عیسی علیه السلام قال انی عبد الله الآیة و صاحب جریج از برای جریج گواهی داد و گفت که پدرم فلان راعی است

و جریج بریست و فرزندان زن که اصحاب الاخدود او را بسوختند و حدیث گواه یوسف و عیسی گذشت و حدیث کودک زن

ماشطه دختر فرعون بعد از این بیاید و اندک از این قصه است که از رسول الله عبد الله عباس روایت کرده است که در شب

معراج بویی شنودم خوشتر از عطر و روح جبرئیل علیه السلام گفت بوی ماشطه دختر فرعون است او زنی بود ایمان پنهان داشت

روزی موی سر دختر فرعون شانه میکرد شانه از دست او بیفتاد گفت بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ و شانه را برداشت

دختر فرعون گفت پدر مرا گفتی گفت خدای خود را و ترا و پدر ترا خواستم دختر پدر را خبر داد فرعون ماشطه را طلب نمود

که خدای تو کیست گفت رب السموات والارض فرعون گفت حوضی از مس آوردند و فرزندان او را یکان یکان

در آتش می انداختند تا آخرین فرزند او و آن کودکی بود شیرخواره گفت اصبری یا اماه فانا علی الحق او را و مادرش را در آتش

سوختند این سوختن ایشانست اما اصحاب مریخ روایت کرده اند که مرد عابدی بود صومعه داشت او را جریج گفتندی مادر جریج

روزی آمد تا او را ببیند او نماز میکرد گفت اختیار الصلوة علی امی اختیار کنم نماز بمادر جواب نداد مادر دیگر بار آمد هم در نماز

بود جواب مادر نداد سیم بار آمد هم جواب نداد مادر دلتنگ گردید گفت بارخدایا او را در دنیا مبیر تا حینی که زنان پارسا در وی نگرند

در این شهر بزه بیت صومعه و شناسی بود که سفند چرانیدی و در پشت دیوار او ساکن بود زنی ناپارسا از شهر بیرون آمد و این

شبان با آن زن فساد کرد زن آبستن شد گفتند از کجا بودی این گفت صاحب این صومعه مردم صومعه را خراب کردند

وجریج

وجریج را نزد پادشاه بردند چون بمحل زنان ناپارسا رسیدند ایشان بنظاره بیرون آمدند او در گذر بدان حال مشاهده کرد و دانست که این

بدعاء مادر اوست خندید گفتند که در هیچ جا نخندید مگر در محل زنان ناپارسا از آنکه چون نزد پادشاه رسانند جریج گفت

طفل کجاست گفت همین نیست میخندد کودک را آوردند جریج گفت یا غلام ای پسر من ابو کیست پدر تو او گفت فلان الراعی حق

سبحانه و تعالی بر آفت صلاحت او پیدا کرد گفتند صومعه ترا بزینت بسازیم قبول ننمود و قصه اصحاب اخدود را

صهیب از رسول الله روایت کرده که در امت من سلف پادشاهی بود و او ساحری بود چون پیر شد گفت من پیر شده ام

خورد سال را نزد من فرست تا او را سحر آموزم که قایم مقام من باشد پادشاه غلامی داشت یعنی پسری را فرستاد و در حدیث

میشنود و دلش میل بدین نکرده و در راهی که سر آن غلام بود راهبی بود که مردم از و کسب علم میکردند آن غلام بیصد باز نورد را

رفت دلش بعلم میل کرد هر روزی آمد و حدیث او میشنود تا دین او گرفت اتفاقا چنان افتاد که روزی راه اجتماع خلق دید پرسید

ما رعظیم در سر راهست و کسی نتواند گذر کرد گفت امروز تجربه کنم کار راهب و کار ساحر تا کدام بر حق است پس سنگی

داشت و روان رفت و گفت بارخدایا اگر دین راهب حق است این مار را بدست من کشته گردان و اگر بر باطل است کار او

توفیق ده سنگ انداخت مار کشته گردید مردم هجوم آوردند پسر او آوردند او راهب را خبر داد راهب گفت ای غلام بشارت باد

بجایی رسیدی و تو را ذکری بدید آید بلی ترا ابتلا کنند باید که بدان بلا صبر کنی و اگر ترا گویند که این دین از که آموختی مرا بدست مده

کار غلام بجایی رسید که مستجاب الدعوة گشت مردم از اطراف می آمدند و او دعا میکرد و باجابت مقرون میکرد بر ملک راندیمی

نابینا نزد او آمد که چشم مرا شفا ده گفت خدا شفا دهد که ایمان آوری آن مرد ایمان آورد و بدعاء غلام اجابت یافت چشم او بینا شد

چون نزد ملک آمد ملک گفت درستی چشم و بینایی از کجاست گفت از خدای گفت ترا خدایی بغیر من هست گفت خدای

تو و خدای همه جهانیان گفت این از که شنودی گفت ترا بدین ها چکار است او را عذاب کردند گفت از غلام تو که او را بعلم سحر داده

غلام را حاضر کردند گفتند که تو در سحر کار بجایی رسیده که چشم رفته باز می آوری پس میگویی که من جادویی نمیکنم خدای

میکند ترا این که گفت گفت ای ملک ترا با این و آن چکار است او را عذاب سخت کردند گفت فلان راهب را آوردند گفتند

از این دین برگرد گفت بعلم یقینی چون کردم فرمود او را بدو نیم زدند نیم را آوردند که از دین برگرد گفت آنچه مرا یقینی شد چون

توانم برگشت او را هم بدو نیم کردند پس از آن غلام را حاضر آوردند گفت از اعتقادی که داری برگرد گفت از امر یقینی چون

توانم برگشت ملک گفت او را بسر فلان کوه برید اگر از دین برنگردد از آن کوه بیندازید بردند و گفتند از اعتقادی که داری برگرد

گفت برنگردم خواستند که از کوه بیندازند غلام گفت اللّٰهُمَّ اکْفِنِيهِمْ یعنی بارخدایا شر ایشان از من کفایت نما

حال زلزله شد و همه را هلاک کرد و باز آمد ملک از این حال خبر یافت غلام را بدست جماعت دیگر داد که این را همان دریا برید اگر
از دین برنگردد در دریا اندازید گفتند و او را زحق برگشتن خواستند تا برد یا افکند گفت اللهم اکفنیهم بارخدایا شر ایشان از من
کفایت فرما و دفع فرما باد آمد بامر الله و کشتی را غرق کرد ایشان و او بسلامت باز گردید ملک خبر یافت پرسید چه کردی ایشان را
گفت همراه تو کرده بودم چه کردی گفت خدای شر ایشان از من دفع نمود پادشاه درماند غلام گفت اگر خواهی که مرا بکشی روزی
بصحرا حاضر آور مرا بر دار بلندی کن و بگو بسم الله رب الغلام و تیر باران کن که بجز این نام خدای من مرا نتوان کشت و جز
من کار نکند الا باسم خداوند عالم انچه او گفته بود چنان کردند پادشاه چون انداخت گفت بسم الله رب الغلام تیر بر
غلام آمد غلام دست بر روی آورد و گفت الحمد لله رب العالمین و جان بداد چون مردم این بدیدند گفتند آمنا برب
الغلام و دین این پادشاه گفت یعنی ایمان آوردیم به پروردگار غلام و دین دین اوست پادشاه گفت در افتادم از انچه می ترسیدم
جملۀ دین غلام گرفتند پادشاه فرمود تا در هر سر راهی خندقی کندند و آتش در ان خندقها افروختند و مردم را همه بیاوردند
و کسی از ایمان نگشت همه را سوختند تا زنی را آوردند با کودکی که یعنی طفلی در بغل زن از هول و بیم از آتش باز پس میگرفت طفل
او را آواز داد گفت یا اماه اصبری فانک علی الحق گفت ای مادر صبر کن بدرستی که تو بحقی زن خود را در آتش افکند صحاک
گفت شش کس پیش از وقت سخن گفتند گواه یوسف و پسر مشاطه دختر فرعون و حضرت عیسی علیه السلام و یحیی علیه السلام
و صاحب جریج و صاحب الاخدود ذلک عیسی ابن مریم قول الحق الذی فیه یمترون ۝ ما کان لله ان
یتخذ من ولد سبحانه اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون ۝ و ان الله ربی و ربکم
فاعبدوه هذا صراط مستقیم ۝ فاختلف الاحزاب من بینهم فویل للذین کفروا من مشهد
یوم عظیم ۝ اسمع بهم و ابصر یوم یاتوننا لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین ۝ و انذرهم
یوم الحسرة اذ قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون ۝ انا نحن نرث الارض و من علیها
و الینا یرجعون ۝ آنست که گوید عیسی پسر مریم گفتار حق آنچه ایشان در آن شک میشدند ما کان الله نبود
مر خدای را که فرا گیرد هیچ فرزندی پاک و منزه است چون خواهد که بگذارد کاری پس گوید او را باش پس باشد و ان الله ربی
که خدای پروردگار منست و پروردگار شما پس بپرستید او را این راه راست فاختلف پس خلاف کردند گروه
از میان ایشان پس ویل مر ایشان را که کافر شدند از حاضر آمدن روز بزرگ اسمع بهم بشنو و بیدشان و چه آن بینا
و آن روز که آیند بما و لکن که ایشان امروز چون گذارده شد کار و ایشان در غفلتی اند و ایشان نمیگروند انا نحن

بدرستی که ما میراث بگیریم زمین و آنکه بر آنست و بما باز آورده شوند انا نوا آنکه گفت من بنده خدایم و بعربی ... معتبر
گوید عیسی پسر مریم است نه انکه ترسایان دعوی میکنند که او پسر خداست و آنچه ما گفتیم از ذکر عیسی گفتار حقست که ایشان در و شک
میشدند یا خود این عیسی مریم گفتار حق است و کلمة خداست که در او خلاف میکنند و میگویند که او پسر خداست نتواند بود
که خدای را فرزند باشد نه بر حقیقت ولادت و نه بر طریق تبنی چه از این دو هیچ بخدا روا نیست سبحانه پاک است و منزه از انچه
ترسایان در حق او گفتند اذا قضی امرا چون بکاری حکم کرد و خواهند تا باشد بی معتذر نباشد و سوار نباید از آن
مثل جز آن باشد که بگوید که آنچه مراد اوست باش باشد بی رنجی که باو رسد و این بر سبیل تمثیل است و ان الله
ربی و ربکم و خدای که الله است خدای منست و خدای شما و او را بپرستید که راه راست اینست یعنی اعتقاد داشتن که
خدای یگانه است و او را انباز و انبار نیست و عبادة او واجب است از انجا که او مستحق عبادت است اینجا راه راست
فاختلف الاحزاب پس این جماعت که در میان ایشان اختلاف کردند قومی گفتند که او خداست و ایشان یعقوبیان بودند
و گروهی گفتند که پسر خداست و ایشان نسطوریان بودند و گروهی ثالث ثلثه گفتند و ایشان اسرائیلیان اند و قومی
گفتند دروغ زنی بود که او را ایدری پیدا شد و ایشان جهودان بودند پس فرمود فویل للذین کفروا و اکابران کافران از حضور
روز بزرگ که روز قیامت باشد اسمع بهم و ابصر چه شنوا و بینا اند ایشان در این روز که پیش ما آیند یعنی امروز
و نیست می بینند و در دنیا از حق شنیدن و دیدن کور و کر بودند از آنکه نظر نکردند و حق را نشناختند و علم بدیع حاصل
نکردند امروز که علم ضروری شد و آنچه خبر بود عیان گشت چه شنوای بینا اند لکن الظالمون امروز یعنی در دنیا در ضلال
هویدا و گمراهی روشن اند و خطاب به رسول الله را که محمد بیاگاهان و بترسان این کافران را از روز حسرت و پشیمانی
یعنی از قیامت و شداید عقوبت آن و این روز را روز حسرت خوانند چون همه در حسرت اند کافر و عاصی گوید معصیت
چرا کردم و مؤمن مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم و تواند بود که برای آن روز حسرت خوانند چون همه در حسرت
باشند و حسرت کشند باشد و در این روز پوشیده ما را ظاهر گردانند سرها را آشکارا کردانند یوم تبلی السرائر
و برای آنکه روز در ماندگی خوانند که همه عاجز و حیران باشند و از این روز حسرت خوانند سببی که از فرقتی باز
مانند اذ قضی الامر چون گذارده کرد و ایمان نیاورند و بر کفر بمیرند و این خبر نیست که خدا داد از احوال ایشان
و گفتند مراد اینست و هم فی غفلة ایشان در آن وقت که حکم کرده شد نکار دنیا در غفلت باشند و در دنیا
بیاد نیاورند ابو سعید خدری روایت کرد از رسول الله صلی الله که روز قیامت مرگ را بصورت گبشی سیاه

وسفید در میان بهشت و دوزخ ذبح کنند و بکشند کانّه کبش املح و این ندا در دهند که یا اهل الجنة خلود و لا موت ای اهل
بهشت باشید و مردن نیست شما را یا اهل النار خلود و لا موت پس رسول الله این آیه بخواند و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی
فرمود ایشان ازو بی غافل باشند بعد از آن گفت ذبح مرگ و کشتن نیست کسی را در دوزخ که بمیرد و بیرون آید چه در دوزخ ا
باز رهد انا نحن نرث بعد از آن بطریق وعظ و تذکیر فرمود که صاحب زمین را و هرچه در زمین است بمیراث بر گیریم چون جمله اهل
زمین بمیرند و کسی نماند که بمیراث ازیشان او را باشد یعنی همه بگذارند و بما رجوع کنند برای آن میراث خواند که صورة میراث
دارد و ماجزای اعمال ایشان بدهیم بر وفق آنچه کرده باشند وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا يَا أَبَتِ
لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ
الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا یاد کن درین کتاب ابرهیم پیغمبر را که او بود راست گوی پیغمبر اذ قال چون گفت
مر پدر خود را ای پدر من چرا می پرستی آنچه نشنود و نه بیند و بکار نیاید ترا چیزی یا ابت ای پدر من بدرستی که
آمد بمن از دانش آنچه نیامد بتو پس پیروی کن مرا ای پدر من اینست راه راست یا ابت ای پدر من اینست شیطان
پیروی که شیطان است مر خدای روزی دهنده را عاصی یا ابت ای پدر من بدرستی که میترسم که برسد بتو عذابی از
خدای روزی دهنده پس باشی تو مر شیطان را دوستی خطاب مر رسول الله راست یعنی یاد کن ای محمد
درین کتاب قرآن حدیث ابراهیم را که پیغمبری راست گوی بود بهر گفتار او صدق بود و بهر کردار او حق اذ قال چون گفت
ابراهیم پدر خود را آزر مخالفین گفتند پدر ابراهیم آزر بود و آزر لقب باشد و نامش تارخ بن ناخور و بنزدیک
اهل شیعه و روایت اهل البیت پدرش نبود و عم بود و در اخبار هست که جد مادری بود و او بت پرست بود
و ثابت شد که پدران پیغمبران کافران باشند که از قبول قول ایشان تقریب بود و رسول الله فرموده که لم یزل
ینقلنی الله من اصلاب الکافرین الی الارحام الطاهرات و کافر را وصف بطهارت نکنند و قوله تعالی و تقلبک
فی الساجدین یعنی گردیدن تو در اصلاب پدران سجده کنندگان و خدا پرستان اند یا ابت ای پدر چرا می پرستی
چیزی را که نشنود و نبیند و از تو هیچ کفایت نکند نه نفعی بتو تواند رسانید و نه مضرتی از تو دفع تواند کرد و این سبیل
تصحیح صورة حال و تعلیل احکام ایشان فرموده که روا داشتند که تا چیزی پرستند ابراهیم اول طلب علة کرد از
آزر و در پرستیدن آنکه نشنود و نه بیند باز آنکه مستحق عبادة نکرد و ز منعی که نعمتها ازوست پس او را آفریدگار

باشد

یا ابت لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی عنک شیئا

باشد روزی رساند که اصل جمله نعمتها ازوست پس او را دعوة نمود و بمتابعت خود فرمود یا ابت ای پدر من آمده است
آنچه بتو نرسیده مرا دادند که تو ازان دانی از علم خدای عز و جل و صفات او و توحید و علم و ثواب و عقاب پس ای
پدر متابعت من کن و پیش رو من باش تا من ترا هدایت کنم و راه نمایم براه راست پس او را نهی نمود از عبادة شیطان
و پرستیدن دیو یا ابت لا تعبد الشیطان ای پدر من مپرست دیو را و او بت می پرستید و لیکن چون بت
پرستیدن باغوای او و اغوای شیطان بود و بفرمان او فرمود شیطان را مپرست که او در ازسر انجام و عاقبت ترسانید
و تخویف نمود بآنکه فرمود یا ابت ای پدر من بدرستی که میترسم که از خداوندی که بخشنده و مهربانست بسبب عصیان
و مخالفت فرمان عذابی بتو رسد و یا بخذلان و تخلیه و تو پیروی شیطان و دوست دیو باشی و ترا پیروی شیطان
لازم گردد برای آنکه او را پرستی و این خذلان و تخلیه بر سبیل عقوبت باشد قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا
إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ
كَانَ بِي حَفِيًّا وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا
گفت آزر ای تو رغبت میکنی و ابنده از خدایان من ای ابراهیم هر آینه اگر باز نایستی تو هر آینه سنگسار کنم ترا
و بپرهیز ازمن زمانی چند قال سلام گفت ابراهیم سلام باد ترا زود آمرزش خواهم مر ترا پروردگار خویش
بدرستی که اوست بمن مهربان و اعتزلکم و یکسو شوم از شما و نپرستم آنچه از جز خدا و نخوانم پروردگار خود را شاید
که نباشم بخواندن پروردگار خویش بی نصیب گفت آزر ای ابراهیم تو از خدایان من رغبت میکنی و آنچ
از عبادة و پرستیدن اصنام اعراض میکنی و از آن نمی پذیری ای دین باز نیست و ازین سخن دور نشوی و گرنه ترا بجانم
و سنگسار کنم و گفته اند که ترا از خود دور اندازم و اگر ازین احتراز نخواهی کردن ازمن هجرت کن و از پیش من
برو مدتی چندی تا من ترا نبینم عبدالله عباس گفت ملیا یعنی سلیما از پیش من برو بسلامت تا مرا بتو آزار و
اهانت نباید ابراهیم گفت سلام علیک ای من رفتم سلام بر تو باد و این سلام وداع است که در حال از هم جدا شدن
بیت و بکن بسلامت دعا کنند بعضی گفتند که این جوابیست که آزر گفت لئن لم تنته لارجمنک اگر
فرو نکنی بدی اصنام ترا سنگسار کنم تا این را گفتار باشد که خدا گفت و اذا خاطبهم الجاهلون
قالوا سلاما جواب سفاهت سفیهان حلیمان سلام گویند تا از ایشان سلامت یابند مفسران دیگر گفتند
که این بر سبیل نگه داشتن حق ابوة و ترتیب گفت پس از آنکه فرمود ساستغفر لک ربی زود بود که آمرزش طلبم

از برای تو از خدای خود اگر ایمان آوری بخدای و پرستش بت رها کنی که او خدا نیست و از برای آن کرد که از ابراهیم را در که
وعده ایمان داده بود چنانکه گفت وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ و ذکر انکه این بر اصل عقل گفت
و در عقل عفو نیکو نیست از کفار و غیر کفار وَأَعْتَزِلُكُمْ و من از شما دور شوم و از این بتان که شما ایشانرا بدون
خدا می پرستید و من خدای خود را خوانم و او را پرستم و مستحق عبادة و پرستش اوست و من دانم که هرگز بعبادة
و پرستش او بدبخت نگردم چنانکه پرستیدن این مثال بدبخت شوید و گفته که هرگز من بدعای خدای خود بدبخت
نشوم چون اجابت دعای من از اوست و او قادر است فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا
لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ
عَلِيًّا پس چون یکسوی شد مر ایشان و آنچه پرستیدند از جز خدا و بخشودیم ما او را اسحاق و یعقوب
و همه را گردانیدیم پیغمبر و بخشودیم ما ایشانرا از رحمت ما و کردیم نیکو آواز ایشان بیان چون ابراهیم از ایشان
بیرید و دور شد و از آنچه ایشانرا او می پرستیدند بدون خدا از ایشان ببخشیدیم او را فرزندی چون اسحق و فرزند
زاده نبی چون یعقوب و هریکی را پیغمبری کردیم و خلعت پیغمبری دادیم و بدادیم ایشانرا از رحمت خود که نبوت است
سنداهم یقیمون رحمة ربک کلبی گفت انواع نعمت از مال و فرزندان و کردیم برای ایشان زبانرا بلند و نیز بعضی
ثنای نیکو از هر ملتی که جمله اهل ملل از مسلمان و ترسایان و جهودان و کبران ایشانرا نیک گویند و گفته وَاذْ
كُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ
وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ
صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا
و یاد کن درین کتاب موسی را بدرستی که او بود خالص کرده و بود رسول و پیغمبر خالص کرده بود و رسول
و پیغمبر مبارک و نزدیک گردانیدیم ما او را هم از بی وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشودیم ما او را از رحمت ما برادر او هرون
پیغمبر وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ و یاد کن درین کتاب اسمعیل را بدرستی که او بود راست کننده وعده کننده و بود رسول
وَكَانَ و بود فرماینده و اهل خویش را بنماز و با کی بود و نزدیک بود و کار خویش بسندیده خطاب رسول
الله راست یعنی یاد کن ای محمد در کتاب قران موسی پیغمبر را که مرد با اخلاص بود از عبادة و ریا دور بود و او پیغمبر
بود فرستاده بخلق از پیش خدا بلند قدر و نبوت مقدار وَنَادَيْنَاهُ و ما او را ندا کردیم و او را ادیم بجانب راست کوه

طور

طور و آن کوهی است میان مصر و مدین و ندا این بود که انی انا الله رب العالمین و با او گفت و این در شب او شنید بود و ما او را
مخصوص تخود نزدیک گردانیدیم با کلام ما شنود عبد الله عباس که بحجاب اعلاش بردند تا صریر قلم که بر لوح محفوظ
میرفت و گفته محل و منزلت او نزدیک ما چون منزلت شده باشد که خداوندش برای کرامت بخودش نزدیک کرد او
ببخشیدیم ما او را از رحمت خود برادر او هرون پیغمبر چون از ما درخواست کرد و گفت وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ
فرمودی ای محمد و ذکر و یاد کن اسمعیل را که او پیغمبری راست وعده بود چون وعده فرمودی خلاف نکردی گفته
مردی او را گفت در بعضی مواضع اینجا باش تا من بنزد تو آیم کلبی گفت که اسمعیل یکسال اینجا بود و مقاتل گفت سه روز
مقام کرد و او رسول با مقدار و مرتبه بود اهل خود را و قوم خود را نماز و زکوة فرمودی و او نزدیک خدا پسندیده بود وَ
اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ
حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا و یاد کن درین
کتاب ادریس را بدرستی که او بود راست گوی پیغمبر وَرَفَعْنَاهُ و برافراشتیم ما او را بجای که افراشت أُولَٰئِكَ
آنانند که نعمت کرد خدا بریشان از پیغمبران از فرزندان آدم و از آنکه در نشاندیم ما با نوح و از فرزندان ابراهیم و یعقوب
و از آنکه راه نمودیم و ما برگزیدیم
خطاب رسول الله راست فرمود یاد کن ای محمد در کتاب قران ادریس پیغمبر را که او پیغمبر راست گوی بود و برداشتیم
ما او را در مکانی بلند و درجه عالی گفته بهشت خواسته است مالک بن صعصعه گفت رسول الله فرمود
که شب معراج ادریس را در آسمان چهارم دیدم سبب بودن او باسمان آن بود که ادریس که روزی میرفته در گرما
آفتاب گفت من یکروز طاقت گرمای آفتاب ندارم موکل آفتاب از ثقل گرما بر وی چگونه باشد خداوند بر وی سبک گردان
حق سبحانه و تعالی گرمای آفتاب از او سبک گردانید و باز داشت چون راحت یافت گفت بار خدایا این از چه رو بود فرمود
من از دعای که ادریس ترا نمود اجابت کردم گفت بار خدایا مرا اجابت نمای تا او را ببینم و دستوری یافت و برو او سلام
کرد و نشست ادریس از او خبر حال پرسید گفت ملک الموت قبض روح من تا خیر نماید تا من در عبادة خداوند بیشتر
بیفزایم پس او ادریس را باسمان برد و بجای مطلع آفتاب و مطالعه ادریس را ملک گفته جواب داد که این تعلق بمن نکند
اما آن توانم که وقت وفات او ترا معلوم کرد نا او را اعلام کنی بصفحه حال نظر انداخت گفت نوشته اند که این بنده نزد

مطلع آفتاب ببرد و او را آنجا رسید موکل گفت من او را بآنجا رسانیدم و در آنجاست ملک گفت همانا که چون با او رسیدی
او مرده باشد آن فرشته موکل چون آمد او را مرده یافت از خدا درخواست که او را زنده کرد و اینجا بآنجایه رسید
زنده کرد و در آسمانش مقر داد فذلک قوله تعالی وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا وهب منبه گفت که هر روز عبادة
ادریس چندان عبادة جمله عالم بود که باسمان می بردند فرشتگان را عجب آمد ملک الموت از خدا دستوری کرد و بدیدن
ادریس آمد بصورة آدمی سلام داد و جواب گرفت ادریس صایم الدهر بود و سه روز بوقت افطار طعام آورد
و او نخورد ادریس را عجب آمد که او سه روز افطار نکرد و چیزی نخورد از و سوال فرمود گفت من ملک الموت قابض ارواح
ام از خدا دستوری خواستم تا ترا ببینم ادریس گفت مرا حاجت آنست که قبض روح من کنی و تلخی مرگ بچشم
تا امر الله قبض او کرد و باز گردید فرمود از روی دیگر آنست که باسمانم ببری تا این همه چیز نظر کنم و معاینه ببینم
بعد از دستوری او را باسمان برد و بکی دانید و آنجا بود بر وصف اهل دوزخ نمود پس به بهشت برد بجائی رسید که
جای او بود ساعتی بیارامید و استدعای بیرون آمدن نمود دستوری دادند و تلخی مرگ کشیده و آتش
جحیم بابست چون نفس اعاده کردند و در دوزخ اگر کرده و در بهشت بجای خود رسید او را گفتند بجای خود
ذلک قوله وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا چون حق سبحانه و تعالی ذکر پیغمبران فرمود درین سوره از زکریا تا آدم فرمود که
این جماعت آنان اند که خدای عز و جل بر ایشان نعمت کرد آن پیغمبران با جاه و رفعت و منزلت از فرزندان آدم و آنکه
آنان که ایشان را بر انشیم با نوح پیغمبر در کشتی و فرزندان ابراهیم و یعقوب و از آنکه ایشانرا هدایت کردیم و راه دیم یعنی باسلام
بیان و الطاف و ایشانرا برگزیدیم إِذَا تُتْلَىٰ چون بر ایشان خوانند آیات خدای سجده کنند و از خوف گویند گفته اند که ایشان
مومنان اهل کتاب اند چون عبد الله سلام و قوم او فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ
فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ
شَيْئًا جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا لَا يَسْمَعُونَ
فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا
مَن كَانَ تَقِيًّا پس فرو آمدند از پس ایشان فرزندان بد ضایع کردند نماز را و ببدی کردند نماز را شهوة
شدند وادی دوزخ که نام آن غی است إِلَّا مَن تَابَ مگر آنکه باز آید و نیکو کند کار پس آن گروه در آیند در بهشت
و ظلم نکند بر ایشان چیزی جَنَّاتِ عَدْنٍ بناهای عدن آن بناهائی که وعده داد خدای روزی دهنده

مر بنده

مر بنده گان خود را بغیب بدرستی که هست وعده او آینده لَا يَسْمَعُونَ بشنوند در آنجا لغوی مگر سلام و تحیة
بود روزی ایشان بامداد و شبانگاه تِلْكَ الْجَنَّةُ آنست جنت آن بهشتی که میراث دادیم از بنده گان ما آنرا که باشد
پرهیزگار چون حق جل و علا ذکر پیغمبران و صالحان فرمود و از کردار و گفتار ایشان خبر داد گفت جماعتی که از پس ایشان
بماندند فرمود بمانند از پس ایشان جمعی باز ماندگان که نماز را ضایع کردند و پیروی هوای نفس او شهوات کردند گفته
ایشان جهودان اند که فرزندان پیغمبران بودند با ایشان و افتند و بر سیرت ایشان نداشتند سبب نزول آیه مجاهد
و قتاده گفتند که آید در امت آمد که ایشان نمازهای فریضه رها کنند و مشغول شوند ابو سعید
و دین الله از رسول الله روایت کرد که این پس از شصت سال بود از هجرت امیر المومنین علی فرموده این آن وقت باشد که
بناها کنند و براسبان متطور نشسته و جامهای مشهور پوشند وهب گفت فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ شرابون القهوة
لعابون بالکعبات رکابون للشهوات متبعون اللذات تارکون الجماعات مضیعون الصلوة ایشان که این فعال
کنند زود باشد که بغایت نومیدی رسند و از ثواب ابرار نومید باشند عبد الله عباس گفت که غی نام وادی است در
دوزخ که اهل دوزخ از گرمای آن پناه بدوزخ میبرند و آن جای کسی که در مادر و پدر عاق شود و گواهی بدروغ دهد و زنا
دوستی کند یعنی بر زنی که از شوهرش باشد موجود نسبت کند و کسی که خمر خورد و ربا یعنی سود خورد که بصریح کند
و از ربا خوردن باز نایستد إِلَّا مَن تَابَ مگر آنکه توبه کند و از این جماعت کناره گیرد و عمل صالح کند و ما ایشانرا به بهشت برند
و بر ایشان هیچ چیز ظلم نکنند و از ثواب مستحق ایشان چیزی کم نکنند ایشانرا به بهشتها برند که خداوند عالم وعده داده بنده
گان خود را بغیب آنرا ندیده اند و از نشان غایب بوده باشد از پیغمبران شنیده و تصدیق قول نمودند و آن وعده که خدای
ده نقد بود و اینها باشد لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا در آن بهشت سخن لغو و بیهوده نشنوند مگر سلامی که
شنوند از یکدیگر و از فرشتگان و از خداوند جل جلاله که فرمود سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ و ایشانرا باشد در بهشت
روزی ایشان در بامداد و شبانگاه یعنی با وقات مقدر بی تقدیر بامداد و شبانگاه اهل دنیا برای آنکه در بهشت لیل نباشد
روز باشد یا بامدادی و شبانگاهی توانند بود و گفته اند که عرب در روزگار خود چون قوت چاشتی و شامی خوردی
تنعم خواندند یعنی اهل بهشت متنعمان باشند و این دو وقت برای آن تخصیص کرد که هر که درین دو وقت پیش
طعام نخورد همیشه قوی درست باشد و سلامت تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي این آن بهشت است که ما بمیراث دهیم
از بنده گان ما آنکس را که پرهیزگار است میراث برای آن چون در خبر آمده است که حق جل و علا برای هر بنده

مکلف جای تعیین فرموده است در بهشت و در دوزخ چون کسی ایمان آورد و اختیار طاعت کند جای وی در دوزخ بکافران دهند

و چون کفر آورد و معصیت کند جای او در بهشت بمتقیان دهند وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا

وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ

لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا گویند فرشتگان فرود نیاییم مگر بفرمان پروردگار خویش او راست آنچه در پیش ماست

و آنچه از پس ماست و آنچه میان این و آن است و نیست پروردگار تو فراموش کار رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پروردگار

آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است پس بیگانگی پرستید ورا و صبر کنید بر عبادت او پرستیدن او را

دانی تو او را هم نامی   سبب نزول آیه مجاهد گفت که روزی چند جبرئیل از وحی باز ماند چون آمد رسول

الله فرمود مَا حَبَسَكَ عَنَّا چه باز داشت ترا از ما گفت در میان قوم تو هستند که با حسن نیکی نکنند و سبیل نمی ارزند و موی

نمی کنند و این آیه آورد قتاده و مقاتل گفتند و جمعی از مفسران گفتند که جهودان از رسول الله پرسیدند از حدیث

اصحاب کهف و ذوالقرنین و روح فرمود سَأُخْبِرُكُمْ غَدًا و نگفت إِنْ شَاءَ اللَّهُ چون جبرئیل روزی چند نیامد

بود چند روز بود عکرمه گفت چهل روز مجاهد گفت دوازده روز تا آنکه مشرکان گفتند ترک کرد محمد را خدای و دشمن گرفت چون

جبرئیل آمد فرمود کجا بودی چند روز است که منتظرم گفت ما بنده کانیم ما مأموریم جز بفرمان کاری نتوانیم کرد و این آیه

آورد وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ ما جز بفرمان خدا فرود نیاییم او راست آنچه پیش ماست از آخرت و آنچه باز پس کذاشتیم

از دنیا و آنچه میان اینست از برزخ که میان دو نفخه باشد که چهل سال است ابتدا الخلق ما او راست و آجال ما نهایت او

و آنچه میان این هر دو است از عمر دنیا او راست آنچه باقی است از دنیا و آنچه گذشته است و آنچه در میان اینست از عمر

او راست آنچه پیش ماست و آنچه از عقب ماست و آنچه میان اینست یعنی آسمان و زمین و آنچه در میان آسمان و زمین

است این جمله خدای راست و مقبول است و با مر و فرمان اوست و خدای تو ای محمد هرگز فراموش کار نبوده و نباشد

تا ترا فراموش کند اگر خواستی بتو مرسادی (؟) و در بین مدت فرستاده است که فیمان بر او روا نیست رَبُّ السَّمَاوَاتِ

اوست خداوند آسمان و زمین هر دو ملک اوست و آنچه در میان آسمان و زمین است او را پرستید و بر عبادت او

صبر کن هیچ او را هم نامی نشناسی و میدانی و او را مثل و نظیر ندارد و میدانی که او را الله خوانند قادر باشد بر اصول

نعم و فروع نعم تا او مستحق عبادت باشد جز آنکه اوست پس چون او را سمی و نظیری نیست و را عبادت کن که سزاوار عبادت

اوست وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ

مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ثُمَّ

لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا

و میگوید آدمی چون بمیرم من هرآینه زود بیرون آورده شوم از گور زنده او یاد نمیکند آدمی او را که ما آفریدیم ما او را از پیش

و نبودی تو چیزی فوربک پس بحق پروردگار تو هر آینه حشر کنیم ایشان را با دیوان پس هرآینه حاضر کنیم ایشان را

پیرامون دوزخ بزانو در آمدگان ثُمَّ پس هرآینه بر کنیم از هر گروهی کدامین از ایشان سختتر است بر خدای

دهنده و از حد در گذشتن ثُمَّ پس هرآینه داناتریم بآنهاکه ایشان سزاوار ترانند بسوزانیدن مراد بانسان

ابی بن خلف الجمحی است که روزی آمد و رسول الله را گفت بر سبیل انکار و استهزا که چون من بمیرم مرا زنده از گور بیرون آورند

خدای حق سبحانه و تعالی برد زعم و کفار او رد او بهج فرمود که هیچ ای آدمی اندیشه نمیکند که ما او را آفریدیم پیش از این او هیچ

چیزی نبود چون آفریدن او اول مرتبه ممتنع نبود اول بار چیزی که دادیم باز آفریدن هم ممتنع نباشد پس یاد کرد

و سوگند خورد فوربک بحق خدای تو ای محمد که ما با ایشان را حشر کنیم و برانگیزانیم و با دیوان جمع کنیم میان ایشان در زنجیرها

که خداوند عالم ایشان را بعد روز قیامت تا هر کافری با دیوی که او را اغوا و اضلال کرده باشد سلسله بسته پس آنگه حاضر کردانیم

ایشان را گرد بر گرد دوزخ بزانو در آمده ثُمَّ پس بیرون آوریم از آن گروه جماعتی که ایشان تبع و متبوعان بودند

آنکس را که طغیان و عتو او بر خدای و امر او سختتر بوده باشد طاغی و باغی تر یعنی آنکس که مجرم و گناهکار تر بوده باشد

با او کنیم پس از آن بدیگران ثُمَّ لَنَحْنُ پس ما عالم تر و داناتریم بکسانی که ایشان اولی تر باشند تا آنکه با آتش دوزخ معذب

باشند و ملازم دوزخ باشند وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ

اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا نیست از شما مگر که او را او بر آن خواهد بود و هست و بگذاریم ظالمان را در آنجا

بزانو در آمده کان نیست هیچ کس باشد از شما الا که او را در کرده در دوزخ و این بخدا حکم کرده و واجب است یعنی این وعده

از خدا که الحال که این شود و باشد مفسران بر آنند که این ضمیر دوزخ است الا که او گفتند که ضمیر غیر مذکور است مجاهد گفت

لکل خلط کل مؤمن من النار یعنی تب حصه مومن است از دوزخ آتش و ورود حضور است نه دخول بقول عبدالله مسعود

و قتاده و عکرمه گفتند که مراد حضور است مر ورود دخول است الا آنکه آیه خاص است بر کافران دون مؤمنان

آنان که گفتند که مراد حضور است گفتند که اگر نه چنین باشد هیچ کس نماند که از پیغمبران و امامان که وارد دوزخ شوند

و این خلاف اجماع است دیگر آنکه خدای فرموده إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا

و ان بت است از ان [illegible] رسول الله فرموده است

حسیسها فرموده مومنان از دوزخ دور باشند و آواز آتش نشنوند آنکه در دوزخ چگونه آواز آتش نشنود پس ورود چگونه
باشد چنانکه فرموده لتاویها واما ولذین وانانکه گفته که بمعنی دخول است تمسک نموده باین آیه که وما تعبدون
من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون روایت کرده اند از ابو سمیه که از جابر بن عبد الله انصاری
پرسیدم او اشارت بگوش خود نمود که این هر دو گوش من کر باد که اگر نه از رسول الله شنودم که می فرمود که ورود
دخول است و هیچ بر و فاجر نماند الا که در دوزخ در آید که زمومنان و گوید جز یا مومن فان نورک اطفی لهبی یعنی بگذر ای
مومن که نور تو آتش فرو نشاند و از ابو هریره روایت است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچ مومن نباشد
که او را سه فرزند که او میرد از تحلة القسم در دوزخ نماند یعنی چندانکه سوگند سوا الجابر کی عبد الله مسعود گفت
راه بهشت بر دوزخ باشد تیز تر از شمشیر باریکتر از موی بر آن صراط جمله را باید گذر کرد جمعی چون برق جهنده و
طایفه چون باد وزنده و بعضی چون اسبان تازی ایشان میروند فرشتگان میگویند اللهم سلم اللهم سلم ثم
ننجی الذین اتقوا پس برهانیم و نجات دهیم از دوزخ آنانی را که پرهیزکار بوده اند و بگذاریم آنها را که ستمکار بوده اند
بر زانو که کاران مومنان بوده اند که از صراط بیرون بیاید و طالمان و کافران و الکافرون هم الظالمون افتاده اند
روایت کرد از رسول الله که فرموده روز قیامت از دوزخ بیاورند آنرا که لا اله الا الله گفته باشد و در دلش مثقال
ذره خیر باشد ابو سعید خدری اشاره کرد بگوش و گفت شنیدم رسول الله را که خلقان در قیامت بر
طبقات باشند بعضی بی کتاب و حساب به بهشت روند و اما ان سعیدان باشند بعضی را حسنات بیش از سیئات
باشد به بهشت برند و آنرا که مقابل باشد خدای بر ایشان رحمت فرماید معفو کند و به بهشت برد یا من شفاعة
یا آنکه اهل شفاعت باشند آنرا که از این دو هیچ نبود او را بدوزخ برند عقاب کنند و آتش عقوبت کنند و آنکه به بهشت برند
چون خدا خواهد که ایشان را از دوزخ بیرون برند مالک گوید تا هوای دوزخ صافی کند آن دوده که دو درک از دوزخ
بیرون برید عمان فقان از درکات اسفل بنگرند مومنان ابیشنیدیشان را ابو سبل طعن گویند التم مومنین التم
مصلین و نمی شما نماز کردید و روزه داشتید مصلین امروز شما اینجا با ما گرفتار این مومنان گویند بار خدایا
ما را ابطعنه و سرزنش طاقت نیست جبرئیل امین ملک جلیل را باید مومنان را بیرون آورد دو کر بار امروز رسید
هر که وزن دل او مثقال ذره ایمان باشد از دوزخ بیرون آرید جبرئیل جماعت مومنان از دوزخ بیرون آرد و منبرکان که ان
در دوزخ کسی نماند و مومنان الجحیم عتق الجبار خود آنگه بنید همه سیاهی بر بکی از ایشان بر پیشانی ایشان

از ابدای عیشان ازاد ...

پیشانی ایشان باشد اهل بهشت چون بیند گویند که ایشان اند که از دوزخیان بیرون آورده اند خدای عز و جل از ایشان زایل کرده بید
مخطی از لون دود و عوض در پیشانی ایشان ظاهر کرده اند واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للذین آمنوا ای
الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا وکم اهلکنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثا ورئیا چون خوانند بر ایشان آیتها
نهای روشن تقلید که کافر شدند مر آنها را که بگرویدند از دو گروه بهتر اند جایگاه نیکو و کم اهلکنا و چند هلاکت از پیش ایشان
از گروهها که ایشان بهتر بودند تماشا و منظر یعنی چون برکافران خوانند چون نضر بن حارث و خویشان او از قرشیان آیاتها
قرآن ما هویدا و روشن کافران منعم و توانگر مومنان درویش و محتاج گویند ای الفریقین کدام از این دو گروه ایشان که پس روی محمد
نکو چند و آنانکه پس روی کرده اند منزل و مسکن و جا و مقام مجلس و محفل و مکان و جا و مقام و خود و خویشتن و لباس و
ایشان بهتر اند یا آنکه پیروی محمد کردند این سخن از آن گفتند که مومنان درویش و ضعیف حال و کهن جامه بودند و کافران
با جامه ها فاخر خرسند بوده اند تعالی فرمود که چون عذاب ما در اید ایشان را از ما هیبت و تنعم و کثرت مال و حسن جمال سود نکند ای بسیار که ما هلاک
کردیم و ما از ایشان بر آوردیم بیش از ایشان از قومی و گروهی که ایشان بهتر بودند متاع و آلات و جامه و لباس و منظر نیکو چنین
از ایشان بهتر بودند مغرور مشوید فرموده مکویید قل من کان فی الضلالة فلیمدد له الرحمن مدا حتی اذا
رأوا ما یوعدون اما العذاب واما الساعة فسیعلمون من هو شر مکانا واضعف جندا ویزید الله
الذین اهتدوا هدی والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر مردا ای محمد بگو آنکه باشد
در گمراهی پس فرو گذارد او را خدای بر زیب دهد فرو گذاشتنی تا چون بینند آنچه وعده داده اند ایشان را عذاب و یا
پس زود بدانند که کیست آنکه باشد بد جایگاه و ضعیف تر باشد و یزید الله و زیاده کند خدا آنها را از راه نموده شده
نمازهای پنجگانه بهتر نزد پروردگار تو بثواب و بهتر باز گشتن خطاب بگوی ای محمد آنکس که او را در ضلالت کفر
گو مهلت ده او را خدا و بکشد و بفزاید در عمر او و نیز بگوید زنده کالی که چند آنکه خواهی که در از عمر هیچ سود نکند حتی اذا
تا آنگه بینند آنچه ایشان را ایشان وعده کرده اند و وعده داده اند اما عذاب که تا بید ایشان رسد در دنیا اما قیامت که بخیره و پس بد
این کافران که مومنان بهشت برند و بد ترین حالی کافران بد دوزخ بر تبه الله و بیشتر کرد آنچه خدا هدایت و راه یافتگان را هدایت
و لطف و باقیات صالحات که عمل آخرت و کار آن جهانی است بهتر و بیت خدای بهتر است بثواب و باد داشتن یعنی سرانجام
و عاقبت افرأیت الذی کفر بآیاتنا وقال لاوتین مالا وولدا اطلع الغیب ام اتخذ عند الرحمن عهدا
کلا سنکتب ما یقول ونمد له من العذاب مدا ونرثه ما یقول ویأتینا فردا ای بدیدی آنکه کافر شد بید

بنشانهای ما و گفت بدرستی داده اند ترا مال و فرزندی اطلع ای دیده و ورشده است بر غیب یا فرا گرفته است نزد خدای روزی وعده
عهدی کلا حقا زود باشد بنویسیم هرچه گوید و اورا انچه میگوید و اید بما تنها ایذ بازی انچه میگوید بیفزائیم اورا از عذاب افزونی
ای دیدی کسی که بایات ما و گفت که بدهند مرا مال و فرزند سبب نزول این ایة مرا و تنی بود بر عاص بن وایل بطلب وام مرا گفت
تو بدهم تا بمحمد کافر نشوی گفت والله که تو بمیری و زنده کردی شوی کافر نشوم گفت برو تا وقتی که من بمیرم و زنده کرده شوم انجا مرا مال
و فرزندان باشد و وام تو در انجا بدهم حق سبحانه و تعالی این ایة فرستاد کلبی و مقاتل گفتند که خباب مردی اهن گر بود و برای عاص کار کرده
بود عاص تا چیزی خواه مزد کار او را تا وقتی موسم و او مرد سهل جانب بود روزی عاص را تقاضای سخت کرد عاص گفت انچه سخن است که
تو میکنی مرا این نکوهید خباب گفت آن روز من و تو بیک دین بودیم بحث میکردم امروز من مسلمانی است و تو کافری تو وم تا حق
قیامت عاص گفت شما میگوئید که در بهشت زر و سیم باشد گفت بلی گفت تا در انجا بدهم بطریق استهزا اگرچه شما میگوئید راست باشد
من انجا بیشتر از نصیب تو باشد حق جل و علا این ایة فرستاد و فرمود این مرد را دیدی که گفت مرا مال و فرزندان خواهند داد
در بهشت بدو بر غیب مطلع گشته است و انچه در لوح محفوظ است او را معلوم شده است و حقیقت کار دانسته است که او را در بهشت
خواهند برد یا از نزد خدای عهدی گرفته که او را بهشت برد مجاهد گفت ابن عباس گفت لا اله الا الله است یعنی و این کلمه گفته است
و ایمان اورده است از انکه بهشت او را باشد و این کلمه بگوید قتاده گفت عمل صالح از پیش فرستاده است که فرمود کلا نه چنانست
که او میگوید وی پندارد و سعلب زود باشد که بنویسیم انچه میگوید و بیفزائیم او را از عذاب فزونی و نبرو بیت اوست از مال او
میراث گیریم و او بیاید تنها بی مال و بی فرزند ما آید وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا كَلَّا سَيَكْفُرُونَ
بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا فَلَا تَعْجَلْ
عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا و فرا گرفتند از جز خدای خدایانی تا باشد ایشان را عزتی کلا حقا که زود کافر شوند
به پرستیدن ایشان و باشند بر ایشان دشمنان الم تر ای ندیدی که فرستادیم دیوان را بر کافران در میجنبانند ایشان را
در جنبانیدنی فلا تعجل شتاب بر ایشان شمردیم ایشان را شمردنی یعنی مثمر هم ایشان از جز خدا خدایانی و ایشان
پرستیدند ان بتان و خدایان ایشان را عزتی باشد و ایشان را در پرستیدن بتان عیب حق سبحانه بدانکه ایشان را عزت
و بازو است ازین کار فاسد و گفتار باطل فرمود که حقا زود باشد که ایشان کافر شوند بعبادت و پرستیدن ایشان
و از ایشان و از پرستیدن ایشان تبرا کنند و گویند ما کنا مشرکین و آن بتان روایت بر ستاد او را لعنت کنند و گویند
علیهم و باشد این کافران پراکنده و بتان خویش ستیز گفت که الا وهو اذا لقی ایشان را پرستیدن تا عزت باشد

ایشان

ایشان خود بر ایشان دلی باشد ایشان نباشد بلکه بر ایشان باشند یعنی علی ایشان در عبادت معبودان بدی خدا
خطاب ابی بن خطاب برسول الله فرمود اللهم ... یعنی ندیدی که ما فرستادیم دیوان را
بر کافران بعضی تولیت و خذلان یعنی دیوان بر کافران گذاشتیم چنانکه فرمود وکذلک نولی بعض الظالمین
بعضا بما کانوا یکسبون تؤزهم ازا این شیاطین کافران را ازعاج کنند و متزلزل کردانند و بوسوسه
ها ایشان از طاعت بمعصیت برند فلا تعجل بر تو ببر ایشان تعجیل منما و بعقاب و عذاب ایشان مکن که ما روز
های عمرها ایشان میشماریم برای ایشان یعنی برای عذاب ایشان عدا شمردنی و گفتند که انفاسا ایشان میشمار
يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ
عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ
مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا امروز حشر کنیم پرهیزکاران را
بخدای یعنی ضیعه سواران و نسوق المجرمین و برانیم کافران را بسوی دوزخ تشنگان لا یملکون الشفاعة
قادر نباشند شفاعت را مگر آنکه فرا گرفته بود نزدیک خدای روزی وعده عهدی قالوا و گفتند ترسایان
فرا گرفته است خدای روزی ضیعه فرزندی بدرستی بیاوردید سخنی بزرگ سهمناک امدند و سخن درشت که نزدیک بود
که اسمانها از یکدیگر شکافته گردد و پاره پاره گردد و کوهها در افتد و شکسته گردند و از جای خود بر کنده شوند
و بر جای اندازانکه ایشان خدای را فرزند خواندند خطاب یاد کن ای محمد آن روز را که حشر کنیم و بر
انگیزانیم متقیان و پرهیزکاران را و گرد کنیم نزدیک خدای بخشاینده مهربان که معمور رحمت خود شان گرداند
چنانکه طلب کنندگان عطا بنده کان بخشش نزدیک بزرگان روند و وفدا گروهی باشد که بطلب عطا نزد
کسی روند و گفته اند وفدا الی رکبانا یعنی سواران باشند و در خبر می اید یرکبون علی نجائب ...
فرمای خود برای این فرمود شتران قربان خود تعظیم کنید که ایشان در قیامت شتران شما باشند
امیر المؤمنین علی علیه فرمود والله که ایشان را حشر نکنند مگر نقدمهای ایشان یعنی پیاده و برای ایشان شتران اورند
با پالانهای زر و جلهای ابریشم یا قوت اگر خواهند بروند و اگر خواهند بپرند صالح بن محمد گفت که از امیر
المؤمنین علی علیه السلام شنیدم فرمود که از رسول الله شنودم که فرمود ... باشند فرمود که علی چون
مومنان از نزد خدا باز گردند فرشتگان باستقبال ایشان ایند با شتران نجیب با پالانهای زر و مهار از مروارید ...

حله‌ها کنند که نیکوتر از همه دنیا بهتر باشد هر مؤمنی حله از آن بپوشند و هر مرکبی نشینند روی به بهشت
چون به در بهشت رسند فرشتگان باستقبال آیند و گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و نسوق
و برانیم گناهکاران را به دوزخ و ایشان در دوزخ روند در تشنگی و وردا جماعتی باشند یعنی گروه گروه را به دوزخ
رانیم و وردا تشنگان باشند تشنه و در آب نیابند یعنی ایشان را تشنه به دوزخ رانیم و این قول عبد الله عباس
است لا یملکون ایشان مالک شفاعت نباشند که ایشان را شفاعت نماید و کسی را از ایشان شفاعت نباشد
و شاید که ابتداء سخن از آن باشد که در آن روز هیچ کس مالک شفاعت نباشد الا آنکس که اتخذ عهدی
باشد ابن عباس گفت کسی را شفاعت نباشد الا آنرا که گواهی دهد به توحید و اینت خدا و از حول و قوة خود بری
باشد و امید جز به خدا ندارد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مراد بدین عهد وصیت است که در وقت اجل
وصیت کند که رسول الله فرموده من لم یحسن الوصیة عند موته کان ذلک نقصا فی العقل و مروته
کسی که نیکو نتواند وصیت خود بکند آن نقصانی باشد در عقل و مروة او و گفتند مالک شفاعت
نباشد الا که من اتخذ مگر برای کسی که عهد گرفته باشد از خدا از توحید و عدل و مانند این اینست که
فرمود و لا یشفعون الا لمن ارتضی عبد الله مسعود گفت از رسول الله که صحابه را فرمود ایعجز
احدکم ان یتخذ کل صباح و مساء عند الله عهدا ای عاجز باشد یکی از شما که فرا گیرید در هر بامداد
و شبانگاه از خدا عهدی گفتند چگونه توان گرفت فرمود هر بامداد و شبانگاه بگوید اللهم
فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون
چون این گوید مهری بر وی نهند و بعرش گذارند چون روز قیامت باشد منادی ندا دهد این
الذین علیهم عهد او قالوا اتخذ الرحمن ولدا جهودان گفتند عزیر پسر خدا است و ترسایان گفت
گفتند عیسی پسر خدا است و مشرکان گفتند فرشتگان دختران خدا اند سخن ایشان این بود که گفت
خدا فرزندی گرفته است و او فرزندی است پس به درستی که بچیزی منکر آمدید و سخن درشت گفتید
نزدیک است که آسمانها از یکدیگر شکافته گردد و پاره پاره گردد و کوهها دور افتد و شکسته گردد و از جا
خود بر کنده گردند و بجای نمانند از آنکه ایشان خدا را فرزند خوانند و فرزند با و حوالت کردند ابن
عبد الله عباس گفتند آسمان و زمین و جمله خلایق ترسیدند مگر جن و انس و فرشتگان بجز آمدند

و دوزخ

و دوزخ بزنند از اسه چون خدا را فرزند گفتند و ما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا ان کل من فی
السموات و الارض الا آتی الرحمن عبدا لقد احصیهم و عدهم عدا و کلهم آتیه یوم
القیمة فردا ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا فانما یسرناه بلسانک
لتبشر به المتقین و تنذر به قوما لدا و کم اهلکنا قبلهم من قرن هل تحس منهم من احد
او تسمع لهم رکزا و نسزد مر خدای را روزی و نسزد که او را بگیرد فرزندی الکل نیستند هر آنکه در آسمان
و زمینی اند مگر که آینده اند به خدای یعنی بنده باشند که لقد احصیهم بدرستی که بداشت ایشان را و عدهم ایشان
و کلهم و همه ایشان آینده اند روز قیامت تنها ان الذین بدرستی که آنها که گرویدند و کردند کارهای نیک زود
ایشان را خدای روزی دهنده دوستی فانما به درستی که آسان کردانیدیم قرآن را بزبان تو تا بشارت دهند پرهیز
کاران را و بیم کنی بدان قوم را سخت با خصومت و کم اهلکنا و چند هلاک کردیم ما از پیش ایشان از گروهای
یا بینی ایشان را هیچ کسی را یا بشنوی ایشان را آواز نرم چون فرزند خدا را این معنی محال باشد پس نتواند بود
که در حق او نیست فرزند و هیچ ان کل نیست هر آنکه در آسمان و زمین است الا روز قیامت نزد خدا آینده بنده و ذلیل
باشد که چون جز بنده نباشد یعنی هیچ معبودی نباشد الا که او مقر و معترف باشد بعبودیت و بنده که خدا او دعوی بکند خود را
دانند این جماعت دعوی دارند در خدائی و لقد احصیهم ایشان را شمرده است بر سبیل اجمال و تفصیل و
نشسته احوال و اعمال ایشان هیچ چیز از علم او بیرون نیست و از دانستن او خارج و کلهم آتیه و همگان
او آینده روز قیامت تنها ایشان فرزند باشد و نه مال و نه خدم و حشم اتباع دانسته باشد که از ایشان ان الذین
آمنوا آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشان را خدای عز و جل دردل مردمان دوستی افکند و دوست
و گفته اند که خدا ایشان را دوست دارد و عبد الله عباس گفت در میان ایشان دوستی گذارند تا یکدیگر را دوست
ابن عازب گفت سبب نزول آیه گفت در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده از آنکه یکروزی رسول الله
فرمود ای علی بگو اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی فی صدور المؤمنین مودة خدای حق سبحانه و تعالی این آیت
فرستاد و گفته اند آنکه خدا او را دوست دارد ملائکه محبت او در زمین افکند تا اهل زمین او را محبت و دوست دارد
و در ملکوت افکند و آنکه را که خدا دشمن دارد دشمنی او در ملکوت و اهل زمین افکند و شقیا نرا و پرهیزکاران
و بیم سانی با گروهی سخت خصومت رسول الله فرمود ان ابغض الخلق الی الله الا لد الخصیم

کی سخن خصومت تر از خلق بر دهد ای دشمن تر است پیغمبر خدای عزوجل از سبکان دشمن تر دارد کی سخن خصومت باشد
تهدید بن فرمود که قوله وکم اهلکنا بسا که هلاک کردیم پیش از ایشان اهل روزگار با که از ایشان تا اورا از ایشان بیش
وایشان بمال وعدد بیشتر بودند وخصومت ایشان سخت تر بود وحال ایشان اینست حکم اینها و حال ایشان از ایشان
هیچ نیست ده قوم از ایشان بیشتر نبودند

سوره طه مائة وخمسون ایات

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنم بنام خدای روزی دهنده رحمت کننده سوره طه مکیست و صد و سی و پنج آیه است کفته اند که
سوره طه و یس را بخواند حق سبحانه وتعالی اورا ثواب مهاجران وانصار بدهد وحق سبحانه وتعالی پیش از خلق
آدم بدو هزار سال این سوره را آفرید و فرشتگان کفتند خنک امتی را که این با ایشان فرستد وخنک زبانی که بدین
سخن کویند وخنک آنکه حامل این باشد و اهل بهشت طه ویس نکو خوانند و اورا ثواب عظیم بوده باشد
طه ۝ ما انزلنا علیک القرآن لتشقی ۝ الا تذکرة لمن یخشی ۝ تنزیلا ممن خلق الارض
والسموات العلی ۝ الرحمن علی العرش استوی ۝ له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما
وما تحت الثری ۝ وان تجهر بالقول فانه یعلم السر واخفی ۝ الله لا اله الا هو له الاسماء
الحسنی ۝ ای طلب کننده بهشت وای برگزیده از آتش ما انزلنا نفرستادیم ما بر تو این قرآن تا تو رنجه کردی الا که
مرانرا که تو سد تنزیلا فرو فرستادنی از خدا که او زمین و آسمان آفریده الرحمن خدای روزی دهنده
بهمه بر عرش مستولی است له اوراست آنچه در آسمانها و زمینست و آنچه درمیان اوست آن او است و آنچه در زیر
خاک نهاد وان اکر بلند خوانی کفتار را پس بدرستی که او میداند پنهانی و پنهان تر الله لا اله خدا است نیست
هیچ خدائی مکر او را است نامهای نیکو ستار ومفسران در معنی طه خلاف کرده اند عبدالله عباس کفته
قسم است بنامی از نامهای خدا واین نام خداست عکرمه کفت بزبان حبشه بمعنی یا رجل است یعنی ای مرد
مقاتل احسان کفت معنی اینست که طاء الارض یعنی زمین را بهردو قدم بکیر یعنی هردو قدم بر زمین
سبب نزول این آیه آنست که رسول الله در نماز بیک پای ایستادی تا رنج بیشتر باشد حق سبحانه وتعالی این آیه
فرستاد فرمود هردو پای بر زمین نه محمد بن کعب کفته قسم است بطول وفضل وهدایت خدای جعفر
الصادق فرمود طه طهارت اهل بیت رسول الله است که این آیه خواندند انما یرید الله وکفتند طه درخت

طوبی است

طوبی است وهاهوا است و الله اقسم بالجنة والنار وکفتند طه انیست یا طامع الشفاعة الی الملائکة یا هادی الخلق
رسول الله است ای طمع دارنده شفاعت امت وای ره نماینده خلایق بحالت و یا طاهرا من العیوب ویا هادیا الی العلا
العیوب وای پاک از همه عیبها وای راه نماینده بدانسته غیبها و طالب باشد در حساب وهابیم باشند
کفرموده است ای ماه شب چهارده ما این قرآن نفرستادیم که بیخته کوری معنی وشعبه کفتند رسول الله بحد
برپای ایستادی که پاهایش اورم دی کفتند یا رسول الله خدای را امرزنده است این مقدار رنج جرا میکشی
افلا یکون الله عبدا شکورا ای خدا بر ابنده شاکر باشد مقاتل کفت ابو جهل بن هشام ونضر بن الحارث عبادت رسول
الله را و اجتهاد او را دیدند و کفتند شقی محمد بربه بیبود نجو شده محمد ببرد که او خود دین اوست وحق سبحانه وتعالی
فرمود ای محمد ما قرآن نفرستادیم تا تو نجوده بر از کردی نفرستادیم تا یاد کردی و پند کیر و موعظتی
باشد آنرا از خدای خود ترسد وتا خدا ترس باشد بقول تنعظ نکردد برای این بتخصیص اولاد کرد
جانکه فرمود انما انت منذر من یخشاها تنزیلا قرآنی که فرستاده خدای که زمین را آفرید و آسمانهای بلند
را آفرید و او خدا ایست که بر عرش روزی دهنده است الرحمن علی العرش استوی مستولی است
است اوراست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه درمیان آسمان و زمین است و آنچه در زیر خاک
است ممکن باشد وان تجهر پس فرمود ای محمد اکر سخن بلند کوی یا کفتار او و دو ستر او را او آنچه پوشیده تر باشد
از ستر ابن عباس کفت ستر آن باشد که با کسی نهان و پوشیده تر از ستر است که در دل او و با کسی نکمی
و بروایتی دیکر برانست که در دل دارد واخفی آنست که در دل ندارد و پس از این بکند هم این معنی است
سعید جبیر کفت سر هو است واخفی معدوم چه خدای عالم است بموجودات و معدومات الله لا
اله الا هو خدائی نیست خدائی الا او و دیکری مستحق عبادت نیست بجز او که این نام بر وجه انوار کرد
او راست نامهای نیکو تر چون او مستغنی است وهل اتاک حدیث موسی اذ رأی نارا فقال لاهله
امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی فلما اتاها نودی
یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی وای امد ترا حدیث
موسی اذ رای نارا چون دید آتشی پس کفت مر اهل خود را درنگ کنید بدرستی که دیدم آتشی را تا باو
او روم شما را ازان تا یابم بر آتش راهی فلما اتاها چون آمد بجایکاه ندا کرده شد ای موسی الحق بدرستی

کمنم پروردگار تو پس بکن نعلین خود را بدرستی که تو بوادی پاک ای که نام ان طوی است بیان صورة استفهام است و مراد تقدیر و تقریر
وجه امید بتو رسانیدن یعنی بتو آمد حدیث موسی عمران چون بدید آتش را وهب ابن منبه گفت که چون موسی عم از [illegible]
دستوری خواست که مادر را ببیند زن با او داشت و زن او حامله بود و از بعضی راهها عدول کرده بود در شب تاریک
از شبهای زمستان تاریک و سرد و باد و باران و برف و رعد و برق و آن شب شب آدینه بود و زن او درد زادن
بدید آمد موسی هرچند آتش زنه بسنگ زد و در نگرفت موسی بسنگ و آتش زنه را از دست انداخت باواز آمد که
ما بجز فرمان خدای بیرون نیاید منتظر باش تا ببینی که در عالم است نشانه اند پس بجانب چپ راه نگاه کرد آتشی دید از
دور فقال لاهله پس اهل خود را گفت شما باشید که من آتش دیدم بروم و آتش بیاورم یا بر آتش راه نماینده یابم راه
و براه برم یا با آتش راه نماید فلما اتیها چون موسی با آتش رسید دید درختی از بن تا بر سبز از و آتشی سفید افروخته
تسبیح فرشتگان شنود و نور عظیم مشاهده نمود و ترسید و تحیر نمود حق سبحانه و تعالی او را قوی کرد ایدا زان درخت آواز
آمد که انی انا ربک من خدای توام دور کن نعلین را از پای خود و پای برهنه کن که تو بوادی مقدس برای تا برکت این
وادی تقدیم تو رسد که به برکت تو رسیده الله و گفته اند که پای برهنه نمودن برای تواضع یعنی باش اهل انابه که
نعلین کنایت است از اهل یعنی دل از اهل و ولد فارغ کن و گفته اند چون نعلین از پوست مردار بود گفتند از پای
بیرون آور و این وجه بد است و از سیرت پیغمبران دور است و موسی چون آن کلام شنود و احتمال کلام جن داشت
لابد است و ناچار که حق سبحانه و تعالی معجزه برین آن کرده باشد با تمیز او گواه باشد برای آن دعوی چون یکی سخن
از درخت شنوده اند که سخن او معجزه نیست وانا اخترتک فاستمع لما یوحی انی انا الله لا اله الا
انا فاعبدنی واقم الصلوة لذکری ان الساعة اتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس
بما تسعی فلا یصدنک عنها من لا یؤمن بها واتبع هویه فتردی ومن برگزیدم ترا این گوش
باز دار برانچه وحی کرده میشود انی بدرستی که من منم خدا نیست هیچ خدائی مگر من پس بپرستی مرا
پای دار نماز را مرا یاد کردن من ان الساعة بدرستی که قیامت آینده است نزدیک است که ظاهر کنم انرا
تا پاداش دهم هر نفس بدانچه سعی کرده باشد فلا یصدنک پس بر مگرداند ترا از ان آنکه ایمان نیارد بدان و پیروی
کرد هوای خویش را پس تو هلاک شوی بیان خطاب بموسی من ترا برگزیدم بنبوة و به پیغمبری بشنو و گوش
دار انرا که بتو وحی کنم که منم خدا و جز از من خدائی نیست مر تراست و عبادة من کن و در عبادة کسی را

سزاوار

شریک من مکن و آن نماز را بپای دار برای یاد کردن من و یاد کرد مرا بچیزی تا یاد نمایم ترا بمدح و ثنا تو خود مقاتل گفت انست که
هرکه که ترا نماز گذاشته یاد نکرده ای بکن بیان این تاویل آنست که انس از رسول الله روایت کرده که فرموده من نسی صلوة
او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها ان الله تعالی یقول واقم الصلوة لذکری بدرستی که قیامت آینده است
نزدیک بود که انرا باز پوشم و نگویم که آمده است از غایت آنکه ارادت است مر ابهم شدن آن عبدالله بن عباس و بیشتر
مفسران گفته اند معنی اینست اکاد اخفیها فی نفسی ای فی عینی خواستم که در نفس خویش در غیبت خویش باز پوشم گفتند
که در مصحف عبدالله مسعود چنین است اکاد اخفیها من نفسی فکیف اظهرها لک نزدیک آنست که از خرد خویش
دارم شما را چگونه بران اطلاع دهم سعید جبیر و حسن بصری اخفیها خوانند و خفی یعنی اظهر باشد یعنی
نزدیک است که انرا ظاهر گردانم و سبب لتجزی کل نفس تا جزا دهند هر نفسی را بانچه کرده باشد و در ان سعی نموده
و ترا قوه عامه اینست که من قیامت را پوشیده کرده ام تا جزای هر نفسی بر وقت عمل او داده شود و اگر
معلوم بودی مکلفان باول مضطر بودند و باخر ملجا و این در تکلیف خلل باشد فلا یصدنک عنها پس برنیاید که باز دارد
ترا و نگرداند از قیامت و از تصدیق قیامت کسی که ایمان ندارد بقیامت و متابعت هوای نفس خود که انگاه که هلاک شوی
وما تلک بیمینک یا موسی قال هی عصای اتوکؤا علیها واهش بها علی غنمی ولی فیها مآرب اخری
قال القها یا موسی فالقیها فاذا هی حیة تسعی قال خذها ولا تخف سنعیدها سیرتها
الاولی واضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء آیة اخری لنریک
من آیاتنا الکبری وچیست آنچه بدست راست تواست ای موسی قال هی عصای موسی گفت این عصای
منست تکیه زنم بر ان و فرو ریزانم بدان من برگ برای گوسفندان و مراست درین حاجتهای دیگر قال گفت خدا
بیفکن انرا ای موسی فالقاها پس بینداخت انرا پس ان ماری بود میشتافت قال گفت خدا بگیر انرا
و مترس زود گردانم انرا بنهاد اول واضمم یدک و بدست خود را ببر بغل خویش بر تا بیرون آید سفید بی
از عیبی دیگر نشان دیگر لنریک تا بنمایم ترا از نشانهای ما بزرگ بیان فرمود چیست ای موسی انچ
بدست راست تواست و اجب تعالی سؤال برای آن فرمود تا موسی را انسی پدید آید تا کلام خدا و گستاخ کرد
و چیزی دیگر آنست تا تنبه کند او را بران معجزات که از او پدید خواست آمدن خارق عادة و نیز از برای ان
تا وقت آن که ماری کرد او ازو نترسد موسی علیه السلام جواب داد گفت هی این عصای چوب سفر منست و مرد
این را چگونه گفت بران تکیه کنم در وقت و فتنه و در وقت و در آن وقت که خواهم از جوی بجهم و بدین برکت

فرو بردم برای گوسفندان و مرا درین عصا حاجتهای دیگر است گفتند هیبت موسی مستولی شد زبان از
گفتن فرو ماند این سخن بر سبیل اجمال گفت عبد الله عباس گفت زاد و متاع خود بعصا حمل نمود و بار کش او
و چون مانده شدی مرکب او بود و چون آب خواستی و قعر که بنود آنجا او را بادیتی و از روی بمودی از او پدید
آمدی و چون بخفتی او را شبان گوسفندان خود نمودی و شب تار بر زمین فرو زدی مثل مشعل روشنائی
از و یافتی فهذا معنی قوله ولی فیها مآرب اخری و مرا است درین حاجتهای دیگر حق جل و علی موسی
را فرمود القها این عصا را بینداز بینداخت ناگاه ماری گشت بزرگ کی میشتافت از هول آن موسی چون
بدید بترسید حق سبحانه وتعالی فرمود او را بگیر و مترس موسی دلیر گشت دست یازید و او را بگرفت اینجا عصا
مار گشت و جای دیگر ثعبان شد و ثعبان مار بزرگ باشد و جای دیگر فرمود کانها جان و جان قسمی است از
و این احتمال دارد که اول مار کوچک باشد و بتدریج بزرگ میشد تا ثعبان میشد و این معنی ممکن بود یکبار مار بود
و در حال دیگر جان و وقت دیگر ثعبان و گفته اند که در سرعت و نشاط چون جان بود و در تبیح و استهوال از
دها بود اهل انسان گفتند چون موسی عصا انداخت و مار گشت آهنگ موسی کرد گریخت حق عز اسمه فرمود
ای موسی این نه آنست که گفتی هی عصای این چوب بدست منست کسی از چوب خود گریزد این حالت برای
آنست تا بدانی جز بر من اعتماد نباید کردن حکمت درین تا موسی بدان انس گیرد و بداند که درین عصا معجزات
تو داده اند و چون نزد فرعون رود و اندیگر آنکه تا او بداند که این کلام که از درخت میشنود کلام الله است لا انی
خوف عادة فعل اوست قال خذها ولا تخف حق سبحانه فرمود بگیر این عصا را و مترس که ما او را بحالت اول
بریم و باز عادش گردانیم واضمم یدک الی جناحک و دست بزیر بغل خود بر و زیر بازوی خود کن تا بیرون آید
سفید بی علت و آفت از برص و بیماری و غیر آن موسی دست در بغل در آورد و در زیر بازوی خود برون
آورد چنان نور از آن تافت که ابر انعکس کی آیة اخری فرا گیر این را آیتی و معجزه دیگر تا بنمایم ترا از آیات
بزرگ تر خود اذهب الی فرعون انه طغی قال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری
واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد
به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا قال
قد اوتیت سؤلک یا موسی برو سوی فرعون بدرستی که او طاغی شده است قال گفت موسی ای
پروردگار من بگشا بر من سینه من و آسان کن مرا کار من و حل و بگشا گره و زبان مرا

نفقهوه

یفقهوا قولی تا دریابند گفتار مرا واجعل لی وزیرا و بکن مرا یاری از اهل من هرون هرون برادر من اشدد به ازری محکم کن به وی پشت من
واشرکه و انباز کن او را در کار من کی نسبحک تا تسبیح کنیم ترا بسیاری ونذکرک و ذکر کنیم ترا بسیاری انک به
که تو بوای بحال ما بینا قال فرمود بدرستی که دادیم ترا مرادهای تو ای موسی حق سبحانه وتعالی فرمود موسی را
اکنون پیش فرعون رو و او را دعوت کن که او طاغی شده است و دعوی خدائی میکند موسی علیه السلام درین حالت
بدعا بر داشت و گفت رب اشرح لی صدری ویسر لی امری ای خدای من وا فر بده کار او بر ورده کار من و
گردان و گرفتگی و قبض و دلتنگی از من زایل گردان تفسیر که مخالف کرده اند اشرح صدری فی قوله الم نشرح
صدرک از شکافتن سینه و دل رسول الله بالاین انبیا باطلاست چون باتفاق در حق موسی نبوده است چون رنج
الله را جملهٔ پیغمبران لحق بود اولی آنست که در حق او نبوده باشد موسی گفت خداوندا لطف فرمای تا راست این دلتنگی و کر
از دل من بردار و کار بر من آسان و سهل گردان یعنی رسالت و پیغمبری که مرا فرمودی بر من آسان گردان و حل عقدة
من لسانی و بند و گره از زبان من بگشا تا مردمان سخن من بدانند گفت که در زبان موسی رثه بود که بعضی از حروف
درست نتوانستی گفتن و سبب آن روایت از عبد الله عباس گفت روزی موسی در کنار فرعون بود و دست آورد
و ریش بر روی فرعون زد و ریش او بگرفت و فرعون آسیه زن خود را گفت این آن دشمنی است که خبر
و من او را در کنار خود می پرورم او را باید کشتن آسیه گفت او طفل است و کودک نداند و اگر خواهی که بدانی که او نیک
بد نشناسد من بتو بنمایم گفت تا طشتی پر آتش و طبقی پر از زر و جواهر الوان حاضر آوردند پیش موسی آوردند موسی خواست
تا دست در جواهر برد جبرئیل علیه السلام دست او را بجانب آتش برد تا او آتشی برداشت و در دهان کرد از آن زبانش بسوخت
و لکنت از آن است موسی گفت خداوندا دعوت کردن کاریست که تعلق بزبان دارد و من سخن درست نتوانم
... از زبان من برود تا سخن من هویدا شود و مردم سخن من بدانند و این کار مرا فرمودی نه کاریست آسان
تنها بر آید مرا وزیری باید که یار من باشد و مرا معاونت نماید از اهل من هرون را که برادر منست وزیر من گردان و
پشت من بوی سخت گردان و محکم و او را در کار من که پیغمبری است شریک من گردان و این بدستوری خدا کرده باشد با
شرط مصلحت یعنی اگر دانی که او صلاحیت این کار دارد او را پیغمبری با من بفرست خدای جل و علا چون دانست
که او کاری این دعای موسی را باجابت مقرون گردید کی نسبحک کثیرا تا هر دو بیکجا بایستیم و دیگر تسبیح تو کنیم و ثنا
و ذکر بسیار کنیم که تو خداوندی عالم و دانا و بینا باحوال ما خدای حق سبحانه وتعالی دعای موسی را مستجاب کرد

ذو موسى قد اوتيت به سنبے که دادند ترا مراد و بر آوردن حاجت تو ای موسی ای عجب که موسی را یاری بایست در نبوة
و معاون و مدد کار و او را بفرعون تنها نفرستاده بودند رسول الله ما را یعنی محمد بن عبد الله را بکافهٔ خلایق
فرستادند بر جملهٔ پریان و آدمیان و هر یکی از ایشان کان فرعونی بودند و او وزیری بیایست بلکه او را
وزیری بود که برادر او بود بفرمان خدا بود و خلیفهٔ او بود تا او را چون رسول الله فرموده یا علی انت منی بمنزلة
هرون من موسى الا انه لا نبی من بعدی تو از منی ای علی بمنزلهٔ هرون از موسى الا پیغمبری امیر المؤمنین علی را اثبات
هرون لیکن که هرون را بود از موسى و نبوة را بلفظ استثنا کرد و اخوت بعرف متقنا است و از جملهٔ ما را اهره ان
وزارت بود و یکی خلافت در حین حیوة فی قوله واجعلنی وزیرا من اهلی هرون و خلافت و قوله هرون اخلفنی فی
قومی پس علی ابن ابی طالب را این هر دو ثابت است و لقد مننا علیک مرة اخری اذ اوحینا یا موسى که منت
کذاردیم بتو یکبار الی امک ما یوحی ان اقذفیه فی التابوت فاقذفیه فی الیم فلیلقه الیم بالساحل
یاخذه عدو لی وعدو له والقیت علیک محبة منی ولتصنع علی عینی اذ تمشی اختک
فتقول هل ادلکم علی من یکفله فرجعناک الی امک کی تقر عینها ولا تحزن وقتلت نفسا
فنجیناک من الغم وفتناک فتونا فلبثت سنین فی اهل مدین ثم جئت علی قدر یا موسى
بدرستی که منت گذاردیم بتو یکبار دیگر اذ اوحینا چون وحی کردیم ما بمادر تو آنچه وحی کردیم ان اقذفیه که اندازد او را
بتابوت پس بیندازد او را به یا پس اندازد او را بکناره دریا فرا گیرد او را دشمن من و دشمن او و انداختیم بر تو محبتی
از من و تا پرورده شوی تو به نگاه داشت من اذ تمشی چون برفت خواهر تو پس میگفت ای ره نمونی کنم بر آنکه
تکفل نماید او را پس باز گردانیم ما ترا بمادر تو تا روشن شود چشم او و اندوه نخورد و بکشتی تو نفسی را پس
برهانیدیم ما ترا از غم و آزمودیم ما ترا آزمودنی فلبثت پس درنگ کردی تو سالها در میان اهل مدین
پس آمدی تو بقضا و قدر ای موسى که ای موسى ما بر تو منت گذاردیم بار دیگر یعنی جز از ین
نوبت و از ین یاد ما بر تو نعمت و منت گذاردیم و آن در آن وقت بود وحی کردیم بمادرت و الهام دادیم او را
در دل او انداختیم چنانچه گفت در خواب باو نمود گفتیم او را که موسى که فرزند تست در تابوت انداز و تابوت را
در دریا افکند تا دریا او را بساحل اندازد و مراد به یا رود نیل است یاخذه فرا گیرد او را عدوی من
و دشمن تو یعنی فرعون که او دشمن تست و دشمن او و این چنان بود که آتش حائل از رجال بنی اسرائیل آمد

وکرد

وکرد سرایها در آکرفت و در السوخت بگوشت و سرایها و او را معبران گفتند بنی اسرائیل فرزندی بوجود آید که هلاک تو
کذشت او باشد و ملکت تو او را باشد امر نمود که هر که او را پسر شد بکشتند سالی چند برین بود آمد بنی اسرائیل
کم شدند فرعون را گفتند که بنی اسرائیل برطرف میشود و کسی نماند که ما را بسیدگی کند فرعون فرمود که یکسال اسرائیل
میکشتند و یکسال امهال گذاشتند و هرون در آنسال زاد که نکشتند و موسی در سالی که میکشتند چون مادر موسی
وضع حمل شد بترسید که چه کند خدای او را الهام ساخت تا تابوتی ساخت از چوب و آن مؤمن آل فرعون ساخت
و پاره خوپل و پارهٔ محلوج در تابوت نهاد و بند هار ابقیر استوار کرد و در رود نیل انداخت رود او را برد بنشیبی که
سرای فرعون بود رفت فرعون با اسب بجائی بودند که آب از پیش ایشان میگذشت فرعون نگاه کرد
تابوت را دید که بقعر گفت فرمود تا آن تابوت را گرفتند و او را در وقت دیدند طفلی بر وزن اندکی با دوستها بود او را
باز کرد کودکی را دید فرعون گفت این را باید کشت آسیه گفت او را مکشید شاید که ما را سود کند و ما او را فرزند
خود گیریم فرعون گفت چنین باشد آسیه و فرعون را محبتی و دوستی در دل افتاد چنانچه باریتعالی فرموده و
القیت علیک محبة منی و من که افریده کار دم از خود دوستی بر تو افکندم یعنی ترا دوست کردم و چنان
کردم که هر که ترا دید دوست دارد حتی فرعون که از او دشمن تو بود ترا دوست داشت قتاده گفت
ملاحتی در چشم او بود که هر که او را دید دوست داشت ولتصنع علی عینی تا ترا پرورش دهند طعام شراب و جنبه
بنظر من اذ تمشی اختک المخواهرت میرفت و میگفت راه نمایم شما را با اهل بیتی و خاندانی که این طفل را تکفل
و این چنان بود که آسیه زن فرعون او را گرفت بفرزندی دایگان را جمع کرد او شیر هیچ یک نگرفت و این حدیث در مصر
فاش کرد به خواهر موسی بیامد و نام او مریم بود گفت من شما را با اهل بیتی راه نمایم که او را پرورند رفت و مادر موسی را گفت
بیاورد مادر پنهان و در دهن موسی گذارد و شیر بخورد آسیه گفت تو از کجا آمدی و این کودک را شیر دادی و مادر موسی
گفت من زنی پاکیزه ام آمدن مرا دیگر کودکان هست او را هم شیر دهم و نیکو نگاه دارم بمصر ورد او را باو دادند
تو ذلک قوله فرجعناک ما ترا باز بمادر تو رد کردیم تا چشم تو باو روشن شود و اندوه کین نشود و این از جملهٔ نعمت
که خدا بر او میشمارد و دیگر از نعمتهای خداست و آن آن بود که او را کفت و قتلت نفسا و تو کشتی یکی را از قبطیان
و ایشان در طلب تو برخواستند که اگر بیابند بکشند ما ترا از آن غم نجات دادیم و امتحان کردیم امتحان کردنی یعنی
معامله از بنده کان کردیم و ترا خالص گردانیدیم برای نبوة گفتند فتون آن باشد که او را در محنتی بیفکند

پس از غمی که و رسالۀ زاد که فرزندان را میکشتند اگر در رود نیل افکندند اکه بیست فرعون افتاد و قصد کشتن
تو کردند ما امتحان تو بدین محنتها کردیم چنانچه گفت معنی آنست که تکلیف بتو سخت کردیم در طلب معاش تا ترا
ده سال مزدوری شعیب بایست کرد فلبثت سنين پس درنگ کردی میان اهل مدین مدت ده سال
آن شهر بود که شعیب در آنجا بود و از آنجا بمصر هشت منزل است وهب گفت بیست و هشت سال در مدین
بود ده سال مزدور شعیب بود و هجده سال با دختر شعیب بود با فرزندان بزاد ثم
جئت پس آمدی بامقداری از زمان که در آن مقدار پیغمبران را وحی آید و آن چهل سال باشد و گفتند
بر آن مقدار که اندازه بودند برای تو تقدیر کرده مقاتل گفت على موعد واصطنعتك لنفسى اذهب
انت واخوك باياتى ولا تنيا فى ذكرى اذهبا الى فرعون انه طغى فقولا له قولا
لينا لعله يتذكر او يخشى قالا ربنا اننا نخاف ان يفرط علينا او ان يطغى
قال لا تخافا اننى معكما اسمع وارى فأتياه فقولا انا رسولا ربك فارسل معنا بنى
اسرائيل ولا تعذبهم قد جئناك باية من ربك والسلام على من اتبع الهدى
انا قد اوحى الينا ان العذاب على من كذب وتولى برگزیدم ترا برای رسالت خود اذهب
برو تو و برادر تو بنشانهای من و سست مشوید در یاد کردن من اذهبا بروید بفرعون که بدرستی که او طاغی
شده است فقولا پس بگوئید او را گفتار نرم تا باشد که پند گیرد یا بترسد قالا گفتند ای پروردگار ما بدرستی
ما می ترسیم که پیشی گیرد بر ما یا طاغی گردد قال فرمود خدا مترسید که من با شماام میشنوم و می بینم فأتیاه
پس بیایید نزد او بگوئید که ما رسولان پروردگار اییم پس بفرست با ما بنی اسرائیل را و عذاب مکن ایشان را
بدرستی که آمدیم بتو بنشانی از پروردگار تو و سلام بر آنکه پیروی کند راه را انا بدرستی که وحی کرده شد
بما که عذاب کند بر آنکه دروغ داشت و برگردد برگزیدیم ترا برای خود و بالطاف حدیث مخصوص کردم برای
رسالت و پیغمبری ترا برگزیدیم تو و برادر تو بروید بایات و معجزات و بینات من و سستی مکنید در یاد کرد
یعنی مرا فراموش مکنید مدام ذکر من باشید و گفتند سستی مکنید در رسانیدن رسالت و پیغام من
اذهبا بروید نزد فرعون که او از حد درگذشته و طاغی و یاغی شده چون نزدیک او رسید بگوئید او را گفتار
نرم و سخنان خوش و این سخن نرم هل لك الى ان تزكى آیا ترا رغبت می افتد که پاکیزه شوی از کفر

و نشر رسید به اینجا لعله يتذكر باشد که او اندیشه کند یا بترسد و باز آید براه یعنی با او از نرمی و لین آن کنید که
کسی که طمع ایمان دارد اگرچه میدانم که او ایمان نیاورد و بر کفر اصرار کند سدی و عکرمه گفتند با و خطاب نیکو کنید یا ابا
العباس یا ابا الولید اهل ایشان گفتند با و سخن لطیف گوئید چون بنوعی تربیت دارد او را وعده دهید بر ایمان
جوانی که بآن پیری نباشد و ملک پادشاهی تا وقت مردن باو بماند و در راه نبوة او را موسی از خدا درخواست
و نبوة و خدای اجابت فرموده و وحی آمد بهارون که برادرت به پیغمبری می آید بفرعون من ترا یار او کردم در نبوة
تا او را دعوة نمائید و موسی در راه است باستقبال او رود هرون یک مرحله باستقبال او رفت و هر یکی را دید
و از احوال خود خبر داد قالا آن زمان گفتند موسی و هرون خداوندا ما بدرستی که ما میترسیم که او بر ما تعجیل عقوبت
کند و ما را امهال ندهد گفتند چه او پادشاه ظالم است حق جل وعلا فرمود لا تخافا مترسید که من با شماام سخن شما میشنوم
واری بنا گویند یعنی از شما غافل نیستم شما را فرو نگذارم تا او شما را ایذای فرماید و سطوت کند یعنی فأتیاه نزد او روید
و بگوئید ای فرعون رسولان خدای توایم ما را برای دعوت تو فرستاده و دیگر آنکه دست از بنی اسرائیل بدار فارسل
معنا ایشان را با ما بفرست و عذاب مکن ایشان را و کار سخت مفرما ما اتیناک و معجزه آورده ایم از خدای تو بتو ما حجت
و برهانی نداریم ما پیغام خدای رسانیدیم و آنچه گفتنی بود گفتیم والسلام على من اتبع الهدى والسلام بر آن
کس باد و سلامت از آن است که متابعت راه راست کرد و عذاب و سختی بر آن کس است که او بدروغ داشت و روی از
گردن حق بر کرد بدانا قد اوحى الينا بدرستی که بما وحی کرده اند و خبر ما را اعلام کرده که عذاب بر آن کس باشد که او خدا
و او پیغمبران او را دروغ دارد و پشت بر مقابل ایشان کند قال فمن ربكما يا موسى قال ربنا الذى اعطى كل
شىء خلقه ثم هدى قال فما بال القرون الاولى قال علمها عند ربى فى كتاب لا يضل
ربى ولا ينسى الذى جعل لكم الارض مهدا وسلك لكم فيها سبلا وانزل من السماء ماء
فاخرجنا به ازواجا من نبات شتى كلوا وارعوا انعامكم ان فى ذلك لايات لاولى النهى
گفت فرعون که کیست پروردگار شما ای موسی قال ربنا گفت پروردگار ما آنکه داد هر چیزی را آنکه او بدان محتاج است
قال گفت فرعون پس چیست حال کار گروهان اول قال گفت موسی علم آن نزد پروردگار منست در کتابی
که گم نشود از پروردگار من و فراموش نکند الذی آن خدایی که کرد برای شما زمین را گهواره و در آورد شما را در آن
راهها و فرو فرستاد از آسمان آب پس بیرون آوردیم ما بدان جفتها از رستنیهای گوناگون گفتیم بخورید و بچرانید

چهارپایان خود را بدین چیزی که در آن هر آینه فتبارک الله خداوندان خردها و عقلها را موسی و هرون علیهما السلام
رسالت و پیغام خدای خود بفرعون گفتند فرعون پرسید که خدای شما کیست ای موسی خطاب بموسی از آن افت که
با وانبساط داشت یا از برای آنکه دانست هرون فصیح تر است یا برای آنکه اصل در نبوت موسی بود موسی جواب داد و گفت
خدای ما را منفعت او باشد یا بداد هر چیزی را آفرینش یعنی صورت او و شکل او که موافق منفعت او باشد یا بداد هر چیزی
که آفرید آنچه با او محتاج باشد پس از آن باو راه نمود و تحصیل آن بر او آسان کردانید فرعون گفت فما بال القرون الاولی
حال امتان گذشته و گروهان پیشین چگونه است و این آن وقت گفت که موسی او را گفت انی اخاف علیکم مثل یوم
الاحزاب مثل دأب قوم نوح و عاد یعنی حال ایشان که گفتی چیست در سعادت و شقاوت موسی گفت علم ایشان نزد خدای
منست و اوست عالم باحوال ایشان و آن علم در کتابی نوشته است مراد لوح محفوظ است لا یضل ربی و لا ینسی
خطا نکند خدای من اخطا و بر غلط نشود و او ضایع نکند و فراموش نکند او عالم الذات است و هر آنچه صحت معلومی
دارد و معلوم است الذی جعل لکم الارض آن خدائی که زمین را برای شما فرشی کرد تا بر او بخوابید یا گهواره تا در او آرام
گیرید چنانکه کودک در گهواره و برای شما در زمین راهها پدید کرد تا در او بروید بمقاصد و مطالب خود و از آسمان
الی فرو فرستاد یعنی باران پس این معاینه تا خبر داد از نفس خود بر سبیل تعظیم بالتفات و فرمود فاخرجنا
به ما بسبب این باران بیرون آوردیم از زمین انواع و اصناف از گیاهای مختلف بجنس بعضی تلخ و بعضی شیرین
و بعضی سودمند و بعضی زیان کار و بعضی دوا و بعضی زهر بدانی که بطبع و بدهر نیست و بخواب نیست و
نیست فعل نادر عالم حکیم مرید متعمد میتواند که بحسب مصلحت چنانکه خواست و مصلحت دانست یا فریدن و بیرون
آورد تا بوقت ربیع در و نظر کنی زیادتی یقین و راه نماید ترا بخالق آفریننده کاریب و فی کل شیء له آیة تدل علی
انه واحد چون حق سبحانه و تعالی بیان فرمود که ما باران آب فرستادیم انواع نباتات بیرون آوردیم که بعضی طعمه شماست و بعضی
چهارپایان شما را امر فرمود بر سبیل اباحت و فرمود کلوا و ارعوا انعامکم بخورید آنچه طعمه شماست و آنچه طعمه شما باشد
بچرانید چهارپایان خود را و درین که گردانیدیم و شرح آن داده آمده آیاتی و دلالاتیست خداوندان عقل را منها خلقنا
کم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری ولقد اریناه آیاتنا کلها فکذب و ابی قال اجئتنا
لتخرجنا من ارضنا بسحرک یا موسی فلنأتینک بسحر مثله فاجعل بیننا و بینک موعدا
لا نخلفه نحن و لا انت مکانا سوی قال موعدکم یوم الزینة و ان یحشر الناس ضحی

فتولی

فتولی فرعون فجمع کیده ثم اتی از آن آفریدیم ما شما را و در آنکه وعده دادیم شما را و از آنچه بیرون
آوردیم شما را یکبار دیگر ولقد اریناه بدرستی که بازنمودیم ما نشانهای ما همه آن پس بدروغ بازداشت و
باززد قال گفت ای آمدی بما تا بیرون کنی ما را از زمین ما بسحر خویش ای موسی فلنأتینک پس آوریم ما
بتو سحری مانند آن پس بکن میان ما و میان تو وعده جای که خلاف نکنیم آن را ما و نه تو جای گاه یکسان قال
موسی وعده جای شما روز عید شماست و آنکه حشر کنند مردمان را چاشتگاه فتولی پس برگشت فرعون پس جمع
کرد کید خویش را پس آمد وضعه کان خود را یاد داد مقید کردن خود فرمود که اصل خلقت ایشان از
چیزیست فرمود شما را از زمین آوردیم یعنی پدر شما آدم را و نفس شما را در حقیقت از زمین آفریدیم چه
معنی که نطفه از طعام است و انواع طعام از زمین و فیها نعیدکم دیگربار شما را بزمین بریم و اجزای
شما را خاک گردانیم چنانکه باشد از حالت آفریدیم تا شما مرجع او باشد و بار دیگر هم از زمین بیرون آوریم
شما را یعنی روز قیامت این هم برای آنست تا بدانی که ترا تکبر نرسد که از حالت زده هیچ دلیل تر نیست موضوع
بالنعال و الاقدام آنچه اصل تو ست در زیر قدم هر جاهلی کذا ره اندیشه اگر عاقل باشد از او و روزی ماخوذ
تاج سرها از فرمود باز حالت خواهیم بود تا اصل را از نظر کند که اجل کوتاه است بعیان قصور وجه سفر کنی که
جای تو ما بین القبور از رسول الله فرموده تمسحوا بالارض فانها بکم بره و خود را در زمین مالید که زمین
مادر مشفق است اصل شما از اوست و نشو شما در اوست و مرجع تا اوست تا زنده بر پشت خود استوار
الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا مقامت در وست و معاصت از اوست و باز گفت معاودت بار دیگر
و بیرون آرد شما را از آنجا بیرون آوردیم بار دیگر آن فرمود تا بدانی که جای تو جای دیگر و سرای تو سرای دیگر است
بدین سرای مشغول نگردی که این سرای ممر است نه سرای مقر سرای گذاشتنی است و گذشتنی پس فرمود
ولقد اریناه بفرعون نمودیم آیات و دلالات خود را یعنی نه موسی را دادیم و آیات و معجزات همه فرعون
نمودیم فرعون او را به دروغ داشت و ابا کرد از قبول حق و مراد بآیات معجزات یکانه است چون فرعون
فرو ماند نسبت آن همه بسحر کرد و گفت اجئتنا لتخرجنا من ارضنا بسحرک یا موسی ای موسی
آمدی تا ما را بجادوئی خویش از شهر ما و زمین ما که مصر است بیرون کنی ما نیز بتو آوریم سحری بجادوئی
که مانند آنست میان ما و میان خود موعدی و بدید کن که ما و تو آن را خلاف نکنیم و از آن در نگذریم و در مکانی

وموضعی که آن مستوی باشد و هموار کلبی گفت سوی هذا المکان یعنی جز از این مکان مجاهد گفت ماده راویم این
قال موعدکم موسی علیه السلام فرمود موعد شما روز زینت است گفتند روز عیدی بود ایشان را سعید بن
المسیب گفت روز بازاری بود که خود را می آراستند بآن بازار شدند وان یحشر الناس ضحی آن روز که مردمان را
بچاشتگاه جمع کنند روز وقت چاشت برای آن این وقت را اختیار کردند تا آشکارا باشد و همگنان را بر آن اطلاع
فتولی فرعون از موسی اعراض کرد تا طلب سحر و ساحران نماید پس جمع آورد ساحران دیگر و مر ساحر بودند که گفته
چهارصد مرد تا هر یکی خرواری ارجوب و رسن قال لهم موسی ویلکم لا تفتروا علی الله کذبا فیسحتکم
بعذاب وقد خاب من افتری فتنازعوا امرهم بینهم واسروا النجوی قالوا ان
هذان لساحران یریدان ان یخرجاکم من ارضکم بسحرهما ویذهبا بطریقتکم المثلی فاجمعوا
کیدکم ثم ائتوا صفا وقد افلح الیوم من استعلی گفت ایشان را موسی وای شما را است
مبافید بر خدا دروغ پس نیست کند شما را بعذاب و بدرستی که نومید شد آنکه بر بافت فتنازعوا
پس خلاف کردند کار خویش میان یکدیگر و ظاهر کردند راز را قالوا گفتند بدرستی که این دو تن هر آینه ساحر
اند میخواهند که بیرون کنند شما را از زمین شما بسحر خویش و ببرند طریقت شما را فاضل فاجمعوا پس جمع کنید
در کید خود پس آیند صف صف و بدرستی که رستگاری یافت امروز آنکه افزون دست شد در روز میعاد
فرعون و فرعونیان با سحر و ساحران در آن مکان جمع کرد و دعوة فرمود و ویلکم وای بر شما بخدای دروغ
فرا مبافید که او بعذاب بر شما بر کند و شما را مستاصل کرداند که هیچ اثر از شما نماند وقد خاب من افتری
خائب و نومید باشد آنکس که بر خدا افتری کند یعنی ساحران با یکدیگر منازعت و مخصومت کردند در آن
کار که میان ایشان و با یکدیگر باز گفتند و منازعت ایشان در آن بود که موسی علیه السلام ایشان را وعظ گفت
و دعوت کرد ایشان گفتند که این مرد را ساحران نمی ماند و گفتار او گفتار ساحران نیست و را از ایشان این
بود که گفتند اگر موسی ما را غلبه کند متابعت او کنیم قالوا ان گفتند ان ساحران امروز شان این است
که این دو مرد یعنی موسی و هرون دو ساحران اند و دو جادو میخواهند که این راه نیکو و طریقه دولت
را از شما ببرند و گفتند که طریقه کتاب است از وجوه و اشراف و این قول عبدالله عباس است و گفتند که
مراد بنی اسرائیل بودند که بنی اسرائیل بعدد از ایشان زیاد بودند فاجمعوا کیدکم فرعون گفت ای ساحران

وجادوانرا

وجادوانرا که عز کنید بکید خود یعنی بسحر و جادوئی و کید و حیل که ساخته اند پس بیائید همه یک صف و یک زبان تا بشند
گفت اند که مراد بصف نمازگاه است یعنی بعیدگاه آئید و بدرستی که امروز ظفر او را باشد که او غالب شود قالوا یا موسی
اما ان تلقی واما ان نکون اول من القی قال بل القوا فاذا حبالهم وعصیهم یخیل الیه من سحرهم
انها تسعی فاوجس فی نفسه خیفة موسی قلنا لا تخف انک انت الاعلی گفتند ای
موسی ای تو اندازی یا ما باشیم اول اندازندگانی قال گفت موسی اندازید شما پس آنگه رسنهای ایشان و عصاهای
ایشان مینمودند و از سحر خویش چنانکه موسی میپنداشت فاوجس پس در تن خود گذاشت ترسی موسی قلنا
گفتیم ما مترس بدرستی که تو توای افراشته تر موسی جادوان گفتند اول تو عصا اندازی یا اول ما اندازیم
بر وجه ادب گفتند چون ایشان ادب مرعی داشتند که از موسی دستوری خواستند خدای عز و جل ایشان را هدایت داد و موسی
فرمود که اول شما اندازید ایشان انداختند فاذا حبالهم چون دید ناگاه آن رسنها و چوبهای ایشان چنان نمود از سحر
و جادوئی ایشان موسی را با فرعون و آنکه ایشان میشتابند و می روند پس موسی در نفس خود ترسی یافت و ترس
از آن بود که چون عوام و جاهل نظر نیکو نکنند گمان برند که آنچه موسی میکند هم از این مقوله است و میان حجت
و شبهت فرق نتوانند نمود ما موسی را گفتیم لا تخف مترس از آنچه می بینی و اندیشه مکن که آنچه با تست حق است
غالب باشد تو بر ایشان غلبه کنی و تو بلندتر از ایشان و دست بر دست ایشان باشی والق ما فی یمینک تلقف
ما صنعوا انما صنعوا کید ساحر ولا یفلح الساحر حیث اتی فالقی السحرة سجدا قالوا آمنا
برب هرون وموسی قال آمنتم له قبل ان آذن لکم انه لکبیرکم الذی علمکم السحر فلا
قطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ولاصلبنکم فی جذوع النخل ولتعلمن اینا اشد عذابا
وابقی و بینداز آنچه در دست راست تست پس فرو برد آنچه ساحران هر جا که آید فالقی پس افکنده شد
ساحران سجده کنندگان گفتند بگرویدیم بپروردگار هرون و موسی قال گفت فرعون ای بگروید بدو پیش از
آنکه دستوری دهم شما را بدرستی که آن بزرگ شماست پس در آموخت شما را سحر پس ببرم دستهای شما را و پا
شما را از خلاف یکدیگر و بر دار کنم شما را در تنه درختان و بدانید شما که کدامین از ما سخت تر اند بعذاب و باقی
ای موسی مترس و بینداز آنچه در دست راست داری تا فرو برد آنچه ایشان کرده اند بدرستی آنچه ایشان کرده اند حیله و کید و سحر
جادو هر کجا که آید فلاح نیابد چون موسی را خطاب آمد که القی بینداز موسی عصا بینداخت اژدهائی شد بیک ساعت آن چهار صد

وازچوب ورسن مار بمکر ساخت معجوف کرده وبزیبق بعضی جیوه برکرده اینه بودند وفرو برده وبر وبیچ اثری نکرد چون

اینحال بدیدند هر ساحری ماحرص بودند دانستند که آن سحر نیست در اول نظر که کردند وبرایشان حقیقت موسی ظاهر

شد جمله بسجده در آمدند گویی که احدی ایشانرا بسجده در آورد چنانکه فرمود فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا ساحران بروی

افکنده شدند در حالیکه سجده کنندگان بودند گفتند آوردیم بخدای هرون وموسی واین برای آن گفتند تا گمان

نبرند که این خدای فرعون خواست راست قَالَ آمَنتُمْ لَهُ فرعون ایشانرا گفت ای ایمان آوردید بموسی پیش از آنکه من

دستوری دهم إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ بدرستیکه او بزرگ واستاد شماست واین جادوی تعلیم شما کرده است وتفرمایم تا شما

بدوست وپای ببرند خلاف یعنی دست راست وپای چپ وآنکه شما را بردار کنم در تنهای خرمابان ودرخت خرما برای

آن گفت چون دار از تنه درختها باشد همه کس ترا ببینند وشما بدانید که درمیان ما وشما عذاب کدام سخت تر است

وباقی تر قَالُوا لَن نُّؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي

هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ

گفتند برنگزینیم ترا بر آنچه آمد بما از حجتها وآن خدای که تواند آفرید ما را پس حکم آنچه تو حکم کنندی بدرستیکه تو حکم کنی

در این زندگانی دنیا إِنَّا آمَنَّا بدرستیکه بگرویدیم ما به پروردگار تا بیامرزد ما را خطاهای ما را وآنچه با کراه بداشتی ما را

بدان از سحر وخدا بهتر وباقی تر جواب دادند ایشان فرعون را که ما ترا برگزینیم واختیار نکنیم بر آنچه بما آمد از حجتها

واضح ودلیلهای روشن ومعجزهای که ما ترا دیدیم واز اینست هست کی وتواند بود که وَالَّذِي فَطَرَنَا سوگند

باشد یعنی بحرمت خداوندی که ما را آفرید که ما ترا برنگزینیم بر آنچه ما را معلوم کرد بدلائل ومعجزه پس آنچه تو خواهی کردن

میکن واز آنکه عزم کرده از کار ما یا تمام رسان وحکم کن بآنچه خواهی که تو حکم در این زندگانی توانی کردن نه از

آخرت حکمی باشد ما ایمان آوردیم بخدای خود تا بیامرزد ما را واو محو کرد الله گناهان ما را وآنچه تو ما را باکراه

بران داشتی از سحر وجادویی کردیم ودر خبر است که آسیه زن فرعون پرسید که دست را بوده که کدام غالب

کردیدند گفتند موسی علیه السلام گفت آمنت برب موسی وهرون وفرعون گفت از دل میگویی گفت ای ویله

گفت سنگی آوردند تا او را در زیر آن سنگ بنهند آسیه سر سوی آسمان کرد وگفت رَبِّ ابْنِ لِي عِندَكَ

بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ حق جل وعلا جای او در بهشت بدو نمود وجان بداد سنگ بروی نه بود روح الله

خیر وأبقی وخدای عز وجل بهتر است وباقی تر وما اختیار بهتر وباقی ترا ترک کردیم بهتر وباقی تر بر باقی

إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ

فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ

جَزَاءُ مَن تَزَكَّىٰ وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي

الْبَحْرِ يَبَسًا لَّا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُم ... وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ

قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ بدرستیکه آن کس که آنست هر آنکه آید پروردگار خویش کافر پس بدرستیکه او را باشد دوزخ

نمیرد ونزید وَمَن يَأْتِهِ وآنکه آید مؤمن بدرستیکه کند کارهای نیک پس آن گروه مر ایشانرا باشد جنتهای افرا

جنات عدن بستانهای اقامت که روند در زیر درختان آن جویهای روان جاوید در بهشتها وآنست جزای آنکه

شد ولقد وبدرستیکه وحی کردیم بموسی که شب بیرون برد بندگان مرا پس بزن ایشانرا راهی در دریای خشک که نترسی

تا یافتن فرعون شما را ونترسی فَأَتْبَعَهُمْ پس در پی ایشان فرعون با لشکرهای خود پس بپوشانید ایشانرا آنچه بپوشانید

وگمراه کرد فرعون قوم خود را وراه ننمود ایشانرا آنکه نیز گناه کار او را جای دوزخ است در آنجا

نمیرد تا از رنج برهد ونه زندگانی بیاشد که او را در آن راحت باشد بلکه بر ایشان زندگانی هیچ نبود هر آنکه تو خدای

مؤمن باشد وکار نیکو کرده او از جمله جماعت باشد که ایشانرا درجهای بلندترین باشد جنات عدن اجزا جاهای

بهشتهای مقام کردن که در وی مقیم باشند واز اینجا نقل نکنند در زیر درختان او جویهای روان باشد وآن جزای آن

آنکس بود که منزه باشد وانمعاصی ودکلمی گفت یعنی زکوة نفس خود وبدهد وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا ما وحی کردیم موسی

وگفتیم که بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را در شب از مصر بیرون برو چون بدریا در رسی تو بر عصا بزن بر دریا تا راهی

برای ایشان در دریا پدید کنی تا ایشان دران روند لَّا تَخَافُ دَرَكًا درآن دریا از آن رفتن نترسی از آنکه فرعون

در دریا بدرکند وَلَا تَخْشَىٰ ونترسی از غرق کردیدن در دریا فرعون لشکر از پس بنی اسرائیل بیرون وان وقت هلاک

فرعون بود وبعداوت بنی اسرائیل خدای عز وجل دیگر نبوده که حیله از فرعونیان بعاریت طلبید دیگر نبود بعد ایشان

چنین کردند وبنی اسرائیل ششصد هزار بودند وفرعون با ششصد هزار سوار در پی ایشان رفتند چون بکناره دریا

رسیدند بنی اسرائیل را دو لب دریا دیدند بنی اسرائیل گذر کردند فرعون از عقب چون در دریا رفت با ایشان در

آنچه بر ایشان رسید بجد اکه از او وصف نتوان کرد از آن دو عبارت زبان گفتی قرآن بیان یعنی از غرق شدن

وهلاک گشتن ایشان واضل فرعون قوم خود گمراه کرد فرعون قوم خود را يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم

مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ

من عدوكم وواعدناكم جانب الطور الايمن ونزلنا عليكم المن والسلوى كلوا من طيبات
ما رزقناكم ولا تطغوا فيه فيحل عليكم غضبي ومن يحلل عليه غضبي فقد هوى واني
لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم اهتدى وما اعجلك عن قومك يا موسى
قال هم اولاء على اثري وعجلت اليك رب لترضى اي فرزندان يعقوب بدرستي كه برهانيديم
ما شما را از عذاب دشمنان شما و وعده داديم ما شما را بجانب كوه طور ايمن و فرو فرستاديم ما بشما من السلوى
كلوا من طيبات بخوريد از پاكيها انچه روزي داديم بشما و طاغي مشويد دران پس فرود ايد بشما خشم من
هر انكه فرود ايد برو خشم من پس بدرستي كه هلاك گرديد واني لغفار و بدرستي كه من امرزيده ام مر
كسي را ايد و نيكو دو كند كار نيك پس راه يابند وما اعجلك وچه بشتافت ترا از قوم تو اي موسى قال هم
گفت موسى ايشان قوم من اند بر اثر من بشتافتند بتو اي پروردگار من تا تو راضي شوي اي فرزندان
يعقوب ما برهانيديم شما را از دشمن يعني از فرعون و وعده نموديم شما را بجانب راست كوه طور تا انجا موسى را
تورات دهيم وانچه صلاح شما دران است در تورات بيان كنيم و گفتيم بخوريد از طعامهاي پاك و پاكيزه از حلال
انچه شما ارزو كرديد و گفتيم كه طغيان مكنيد و ارزو مكنيد بعد از انچه شما را ارزوي كرديم يعني در معصيت
صرف مكنيد كلبي گفت كفران نعمت مكنيد و گفت حلال را حرام مكنيد كه خشم من بشما فرود ايد و انكه
خشم من برو فرود ايد هلاك گردد و در دوزخ افتد واني لغفار و من امرزيده ام انكه توبه كرد از
كفر بازگشت ايمان اورد و عمل صالح كرد از نماز و روزه و زكوة انكه ثابت و دايم ماند بر اسلام و بران مير تا
گفت مراد اموختن علم دينست تا بان راه برد و در تفسير اهل بيت است ثم اهتدى الى ولاية علي ابن
ابي طالب امير المؤمنين پس راه يابد بولايت امير المؤمنين علي ابن ابي طالب و تولي باو كند وما اعجلك
خطابست موسى را كه اي موسى بچه چيز بشتافتي از ترديت قوم تو كه قوم خود را گذاشتي و امدي و اين
او حقا دكس بعد كه موسى ايشانرا بگذاشت كلام خداي بشنويد ايشانرا در ايد و باز گذاشت و اوراستر
و گفت شما بر اثر من ايد كه من بسيار مشتاق شده ام خورسيد خداي او را گفتاي موسى ترا چه چيز اشتاب
از پيش اورد گفت ايشان بر اثر من ميايند و من بشتافتم تا طلب رضاي تو جويم و تو از من خوشنود گردي
قال فانا قد فتنا قومك من بعدك واضلهم السامري فرجع موسى الى قومه غضبان

اسفا

اسفا قال يا قوم الم يعدكم ربكم وعدا حسنا افطال عليكم العهد ام اردتم ان يحل عليكم غضب من ربكم
فاخلفتم موعدي قالوا ما اخلفنا موعدك بملكنا ولكنا حملنا اوزارا من زينة القوم فقذفناها
فكذلك القى السامري فاخرج لهم عجلا جسدا له خوار فقالوا هذا الهكم واله موسى فنسي
گفت موسى ايشان قوم من اند بر اثر من بشتافتند بتو اي پروردگار من تا تو راضي شوي قال فرمود خداي بدرستي كه ما ازموديم
قوم ترا از پس تو گمراه كرد ايشانرا سامري فرجع پس باز امد موسى بقوم خود خشمگين و اندوهگين قال گفت موسى
اي قوم كه نه وعده داد شما را پروردگار شما وعده دادني نيكو اي دراز گشت بر شما هدايت مفارقت من اي خواستيد شما كه
فرو ايد بر شما خشم از پروردگار شما پس خلاف كرديد شما وعده من قالوا گفتند خلاف نكرديم ما وعده ترا باختيار ما
و برداشتيم ما بارها از زينت قوم پس انداختيم انرا و همچنين انداخت سامري فاخرج پس بيرون اورد ايشانرا گوساله
تني كه اورا بود بانگي پس گفتند اينست خداي شما و خداي موسى فنسي پس فراموش كرد حق تعالى
فرمود اي موسى قوم خود را بگذاشتي و هرون را بخلافت بر ايشان بگذاشتي پس از امدن تو ايشانرا امتحان كرديم انجا و سامري
ايشانرا در ضلالت انداخت تامل نما كه خداي جل وعلا چون فرمود حوالت امتحان با خود نمود كه تشديد تكليف است
و حوالت ضلالت با سامري نمود كه ضلالت خلاف كردن حوالت با سامري نمودي مفسران گفتند شش صد هزار مرد بودند
همه گوساله مفتون گرديدند و دوازده هزار كه بحال خود ماندند و گوساله نپرستيدند فرجع پس بدرستي كه موسى عليه السلام
باز امد تو ديت قوم خود خشمناك و دلتنگ گفت اي قوم نه شما را خدا وعده نيكو داد كه من شما را كتابي دهم كه در ميان حلال
و حرام باشد يعني تورات فطال عليكم العهد و دراز شد بر شما روزگار از پس مفارقت من يعني پس روزگاري بر شما
جز انچنين كردند وعده ان بود كه ايشان با يمان اقامت كنند و مهربان باشند كه موسى ايشانرا گذاشت ايشان وعده موسى
خلاف كردند و گوساله پرستيدن شدند بموسى گفتند كه ما وعده ما اخلفنا موعدك ما وعده ترا خلاف نكرديم از
طاقت خود اين مؤمنان گفتند كه مالك نبوديم و نتوانستيم منع ان كنيد كردن كه ما سامري كرد و گفتند اين سخن كه
پرستان ايشان گفتند كه ما وعده تو كه خلاف كرديم از ان بود كه مالك خود نبوديم سامري بر ما غلبه كرد و از جهت
و كنداول بود ولكنا حملنا اوزارا لكن ما برداشتيم بارهاي گران از زيور و زينت قبطيان كه بعاريت از ايشان گرفته بوديم
انرا بينداختيم و سامري بينداخت انچه با او بود از زر و حلي و بر او فزود و گفت كه معني اينست كه ما انداختيم زينت و زر
ان قوم دران جايي كه اتش در انجا افروخته بود و او نيز بينداخت چنان نمود كه هر ان هم از ان حلي و زيور است كه

برسران کوان فَاَخْرَجَ لَهُمْ بیرون اورد برای ایشان گوساله تنی بی جان که اورا بانگی بود چون بانگ گاو سعید جبیر گفت
سامری از اهل کرمان بود منافقی بود چون موسی قوم خود راسی روز وعده داد و خدای ده روز افزود گفتند که موسی
بوعده باز نیامد سامری گفت که سبب نیامدن او این حلی ال فرعون است که بعاریه یاشد خدا وند اتش نهادید انرا بیاورید تا
تدبیری سازم اوردند وانچه یاوردند وانچه خود داشت با هم ضم کرد و در سه روز گوساله زرین ساخت بانواع جواهر مزین واو
از حیوانات برای آن گوساله اختیار کرد که اهل آن روزگار و کتاب که بموسی ایمان نداشتند گاو می پرستیدند و فرعون از جمله ایشان
بود چنانکه دعوی خدایی کرد از اینجا گفت اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰى و قبطیان گفتند يَذَرَكَ وَاٰلِهَتَكَ مجاهد گفت سامری
گوساله بصنعت ساخت که چون بادی وزیدی بادی در زیر او و میدمیدن باد از شکم او در گلوی او افتادی ومنفذ از گلو
و جان ساخته که آواز ازینجا حاصل شدی مانند آواز گاو پس انرا آورده و در مهب باد گذارد و بر ابن آن استوار کرد تا باد
زیر او در شکم او رود پس ایشانرا جمع کرد و گفت بگرید از جیب بر شما چون آواز گاو ایشان کاین دیدند جمله سجده کردند و گفتند هٰذَا اِلٰهُكُمْ
وَاِلٰهُ مُوْسٰى و نسی و این خدای شماست و خدای موسی و موسی خدا را فراموش کرده است و بطور رفته است بطلب و
اَفَلَا يَرَوْنَ اَلَّا يَرْجِعُ اِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَّلَا نَفْعًا وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هٰرُوْنُ مِنْ قَبْلُ يٰقَوْمِ اِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهٖ
وَاِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ فَاتَّبِعُوْنِيْ وَاَطِيْعُوْٓا اَمْرِيْ قَالُوْا لَنْ نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عٰكِفِيْنَ حَتّٰى يَرْجِعَ اِلَيْنَا مُوْسٰى ای پیوسته
که باز گشت و با ایشان بگفتار و لا یملک و نام زینت ایشانرا زیادتی و نه سودی وَلَقَدْ و بدرستی که گفت ایشانرا هرون از پیش آنکه
بدرستی که بلغت افکنده شدید شما بدان و بدرستی که پروردگار شما خدای روزی دهنده است پس بیرون کنی مرا و فرمان بردار
کار من قَالُوْا گفتند همیشه مقیم شونده کا پیمیر بوی تا باز گرده بما موسی بیان لفظ اَفَلَا يَرَوْنَ ای استفهام است و مراد
تقریع و توبیخ ایشانست بر خطاء و سوای غیبت و نمیدانند که او توبیخ گفتار ندارد و نمی کند یعنی اگر با او سخن گویند جواب ندهد
و منفعت و مضرت ایشان نیست وَلَقَدْ قَالَ ایشانرا گفت هرون پیش از این ای قوم میکنید این فتنه و امتحان نیست که شمارا گو
و از مائش خدای شما و آفریده کار شما خدا است بخشاینده و بخشنده متابعت من کنید و فرمان من برید خدای دیگر مگیرید جواب هرون
دادند که ما همیشه بر این مقیم باشیم و از پرستیدن او فرا تر نرویم تا و قتی که موسی باز گردد پیش ما ابن هرون از ایشان تبرا نمود و دور کرد و ایشان
ایشان با دوازده هزار مرد که با او بودند باقی قوم پر کرد و گوساله میکردند و میرقصیدند و سجده میکردند و وقتی میر قصیدند و شهقه و فریاد و نعره
و شادی داشتند موسی علیه السلام چون از دور آواز ایشان شنود ان هنگام سر و کر با او بودند فرمود هٰذَا صَوْتُ الْفِتْنَةِ این آواز فتنه
چون هرون را بدید ارد او در پی گرفت و احوال از او پرسید هرون تمام باز گفت قَالَ يٰهٰرُوْنُ مَا مَنَعَكَ اِذْ رَاَيْتَهُمْ ضَلُّوْٓا

اَلَّا تَتَّبِعَنِ اَفَعَصَيْتَ اَمْرِيْ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوْا بِهٖ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ اَثَرِ الرَّسُوْلِ فَنَبَذْتُهَا
وَكَذٰلِكَ سَوَّلَتْ لِيْ نَفْسِيْ گفت موسی ای هرون چه منع کرد ترا چون دیدی ایشانرا گمراه شدند از پی من بیامدی ای عاصی شدی
تو فرمان مرا قال گفت هرون ای پسر مادر من فرو مگیر ریش مرا و بر سر مرا بدرستی که من بترسیدم که تو گویی فرقت افکندم میان بنی
اسرائیل و نگه نداشتی گفتار مرا قال گفت موسی پس چیست حال و کار تو ای سامری قَالَ بَصُرْتُ گفت سامری دیدم و در شدم من بدان
بدیدند انرا پس بر داشتم مشتی خاک از اثر اسب جبرئیل پس انداختم انرا و همچنین بیاراست مرا تن من بیان موسی علیه السلام
هرون را گفت ترا چه منع کرد از انکه چون ترا این حال ظاهر شده و تو دیدی که جمله گمراه گشتند از پی من بیامدی و مرا آگاه نکردی تا در فرمان
من عصیان کردی و در امر من عاصی شدی و گفته اند که معنی اینست که او را گفت ای هرون ترا چه باز داشت از منابعت چون ایشانرا
دیدی که گمراه شدند چرا مرا خبر نکردی و تابع من نشدی در زجر کردن ایشان و قتال کردن با کافران موسی علیه السلام سخت خشمناک
بود و در کار چون دید که قوم او گوساله پرست شدند پس از ان همه آیات و معجزات دیدند خود را نگاه نتوانستند داشت الواح بیفکند
و در برادر و مادری خود افتاد چون کسی در حالت خشم در خود افتد و موی سر خود و محاسن خود گرفت و بمحاسن هرون کرفت
هرون گفت ای پسر برادر من در کر مادر برای آن گفت تا شفقت و رحمت رحم در حرکت آید و او را مانع شود از انچه میکند
و گفته اند بوجه کنایت گفت چنانکه کسی گوید دست از سر و در ویش من بدار که من بی جرمم مرا بدین مواخذه منما گفته اند
در آن روزگار عادت آن بود که بجای مصافحه و معانقه این معامله کردند و متنفر نبودند برای آنکه معاندان بود و مظاهرات آن
ابن ترا آیات اِنِّيْ خَشِيْتُ من ترسیدم که تو گویی چرا کردی که تفرقه در میان بنی اسرائیل افکندی و قول مرا و سخن مرا نگاه نکردی
من ترا گفتم اصلح در میان ایشان با صلاح از تو تفرقه و فساد در میان ایشان افکندی بقتال کردن هرون گفت من این نکردم
بمود تا تو باز آیی و تلافی این کار کنی چون سخن هرون شنید عذر او قبول کرد و روی بسامری آورد و گفت فَمَا خَطْبُكَ چیست
بزرگ است ترا ای سامری چه کار عظیم است که از تو آمد سامری گفت من چیزی دیدم که ایشان ندیدند یعنی جبرئیل و اثر او
قدر او قدری خاک بر داشتم پس انرا در شکم آن گوساله انداختم تا نفس من مرا این آراست و این کار بر من بیاراست
قَالَ فَاذْهَبْ فَاِنَّ لَكَ فِي الْحَيٰوةِ اَنْ تَقُوْلَ لَا مِسَاسَ وَاِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّنْ تُخْلَفَهٗ وَانْظُرْ اِلٰٓى اِلٰهِكَ الَّذِيْ
ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهٗ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهٗ فِي الْيَمِّ نَسْفًا اِنَّمَآ اِلٰهُكُمُ اللّٰهُ الَّذِيْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَسِعَ
كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا گفت موسی پس برو پس بدرستی که ترا است در زندگانی که گویی رسید نیست و بدرستی که تراست
و خلاف نکنند انرا و بنگر بخدای خویش آن خدایی همیشه بران مقیم شونده کا نیم هرآینه بسوزانیم اورا پس در دهیم اورا در دریا پراکنده

قَالَ يَبْنَؤُمَّ لَا
تَاْخُذْ بِلِحْيَتِيْ وَلَا
بِرَاْسِيْ اِنِّيْ خَشِيْتُ
اَنْ تَقُوْلَ فَرَّقْتَ
بَيْنَ بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ
وَلَمْ تَرْقُبْ
قَوْلِيْ قَالَ
فَمَا خَطْبُكَ يٰسَامِرِيُّ

إِنَّمَا بدرستی که خدا شما نیست هیچ خدایی مگر او و فراخ رسیده است هر چیزی بدانش   خطاب موسی گفت بسامری که برو از اینجا

که ترا با مردم زندگانی تو آنکه گویی لا مساس عذاب سامری در دنیا این بود که از مخالطت مردمان منع کردند و در بیابان با وحوش

واگر اتفاق افتد که کسی او برسد یا عوض کسی بعوض او برسد هر دو را تب آید و اگر کسی را بیند گوید لا مساس نزدیک من میا

باید که تو بمن رسی گفته که فرزندان و اکنون هستند در خبر است که موسی خواست که سامری را بکشد حق جل و علا فرمود بوی که

دست از وی بدار که او سخی است و رسول الله فرمود تَجَافَوْا عَنْ ذَنْبِ السَّخِيِّ فَإِنَّ اللهَ آخِذٌ بِيَدِهِ كلما عثر از سر گناه سخی در

گذرید که خدای خود سبحانه و تعالی دست او بگیرد هر وقت که بیفتد وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا و ترا ای سامری وعده و نوبتی هست

از عذاب خدا که آن را با تو خلاف نکنند و از تو درنگذرانند وَانْظُرْ إِلَىٰ و بنگر بدین معبود خود که او را خدای خود گرفتی و همه روز او را

پرستیدی ما او را بسوزانیم و در باد دهیم یعنی خاکستر او را و گفته اند او را بسوهان بسائیم و سوده او را در دریا افشانیم و این دلیل

بر آنکه حیوان نبوده است بلکه جماد بود و آن که حال این بود با او این معامله توان کرد خدای نتواند بود خدای شما آن خدایست

که جز از او خدایی نیست واسع شد بهمه چیزی بعلم یعنی علم او بهمه چیزی رسید و محیط همه چیزها گردید و همه چیزی در علم او

گنجد كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ

يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ

يَوْمَئِذٍ زُرْقًا يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا همچنین قصه باز میگوییم از چیزهای که گذشت و بدرستی که بدادیم

ما ترا از نزدیک ما نبی مَنْ أَعْرَضَ و هر که برگردد از آن پس بدرستی که او بردارنده باشد روز قیامت باری خَالِدِينَ

فِيهِ جاوید در آن و بد در آن و بد است ایشان را در روز قیامت بار برداشتن يَوْمَ يُنْفَخُ آن روز که در دمند نفخه در صور و حشر

کنیم کافران را انروز کبود چشمان يَتَخَافَتُونَ سر سخن کنان میان یکدیگر که درنگ نکردید مگر ده روزی   ما همچنین میخوانیم

و قصه کنیم از اخبار گذشته کان بعضی بیان خبر داده ایم و ما ترا از نزدیک خود ذکری دادیم یعنی قرآنی که در وی مذکور است

انچه محتاج الیه از امور دین آنکه روی بآن آرد و آنرا پذیرد سعادت و نجات یابد و آنکه از او اعراض نماید و روی بگرداند

ایات و دلالات او که دالست بر توحید و عدل او و روز قیامت بار گران گناهکاران بردارد و هم در آن بار گران گناه جاوید

باشد یعنی در عقوبت آن و مراد بروز عقوبت است و بد حمل و باری است ایشان را روز قیامت آن بار گناه يَوْمَ يُنْفَخُ

و روزی که در دمند در صور و گناهکاران را در آن روز حشر کنند و برانگیزند و کور کنند سیاه روی و سبز چشم و این علامت دو

زخیان است و گویند مراد بزرق کوری و نابینائیست یعنی ایشان را نابینایان برانگیزانند يَتَخَافَتُونَ بیکدیگر با او از

گویند

وگویند چه انروز زهره ندارند که آواز برآورند از هول آن روز با یکدیگر گویند إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیا مگر ده روز و مدت بود دنیا

روز کوتاه شمرند که بدانستند درازی مدت آخرت نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ

إِلَّا يَوْمًا وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا

أَمْتًا يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ما بهتر

میگوییم چون گویند زیرک ترین ایشان طریقه که درنگ نکردید شما مگر روزی وَيَسْأَلُونَكَ ای محمد بپرسند از تو از

حال کوهها پس بگو ای محمد پیاده دهد پروردگار من بباد و او فنا فَيَذَرُهَا پس بگذارد او را زمینی هامون برهم لَا تَرَىٰ

در ان هیچ کژی و پستی يَوْمَئِذٍ انروز پیروی کنند خواننده را که کژی نبود در ان و خاضع شوند مر خدای را روزی دهنده

پس نشنوید مگر آواز نرم   خطاب ماد ما با تو و عالم ترین با آنچه ایشان گویند وقتی که یکی از ایشان گوید او بهترین و فاضل

ایشان باشد و تمام عقل که شما مقام نکرده اند در گور مگر روزی ایشان را مقام در گور اندک است اندک از آنکه از محو و اهوال

و سختی آن خبیر بوده باشد ابو علی جبائی گوید این پس از عذاب گور گویند یعنی از وقت که عذاب گور منقطع شد تا که

این مقدار است و روا باشد که این امان گویند که ایشان را عذاب گور نباشد برسول الله خطاب فرمود تو از کوهها که

میپرسند بگو که خدای آن خورده بمانند چون ریگ روان پس با در آورد که آن را در عالم پراکنده گرداند و گفته اند در دریا ریزاند

پس بگذارد آن کوه ها را یعنی جا و مقام و مقر ایشان را از زمین هامون و نرم کرده که در وی هیچ کژی و هیچ بلندی نبی

هیچ نشیب و فرازی یا پی بیابان گفت مراد سقف بعد یعنی بروی زمین هیچ عمارتی یعنی مکر نیست که وی هموار شده

که کار چنین باشد یعنی روز قیامت همه خلقان متابعت داعی کنند آن که آن خلقان را بعرصات قیامت خواند و آن اسرافیل

باشد که در صور دمد و بر صخره بیت المقدس باشد همه خلقان را بمحشر دعوت کند خلایق از جوانب و اطراف روی

آورند و در عقب وی آواز او روند و از او میل نکنند و در نگذرند و عصا و مخالفت نیارند از آنکه همه در آن روز ملجأ

باشند و سرهای همه از تعب و ساکن گردد و احدیرا از هول بباشد هیبت انروز که آواز برداره فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو مگر

آواز ضعیف عبد الله عباس گفت همس آواز قدم باشد يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ

لَهُ قَوْلًا يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ

مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا انروز سود نکند

هیچ شفاعت کننده مگر آن که دستوری دهد خدای روزی دهنده و بپسندد او را بگفتار يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ و آنچه در پیش ایشان



شدا و اند از احوال ایشان خالی نیست و آنچه از پس ایشان بوده باشد یعنی آینده است آنچه پیش بر آن دارند و آنچه روی بدان دارند و ایشان را علم محیط باشد و ندانند مقدورات و معلومات خدا را و روها خاشع و خاضع گردد خدا را جل جلاله الحی که زنده و پاینده است و مراد بوجوه اصحاب وجوه است و تخصیص روی برای آنکه شریف ترین عضوی از آدمی روی است و خواص بر روی است و شاید که مراد بوجوه رؤسا و بزرگان باشند و قد خاب و بدرستی که خائب و بی بهره ماند هر که حامل ظلم و بیداد بود یعنی آنکه او ظالم و کافر باشد و او خائب و نومید باشد از رحمت خدای و هر که او عمل صالح کند و او مؤمن باشد و از ظلم نترسد و از شکستگی و نقصان حق خود بیند عبدالله عباس گفت که از حسنات او چیزی نقصان نکند در ستایش او افزایند وکذلک انزلناه قرآنا عربیا وصرفنا فیه من الوعید لعلهم یتقون او یحدث لهم ذکرا فتعالی الله الملک الحق ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه وقل رب زدنی علما ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما و همچنین فرو فرستادیم این قرآن را بلغت عربی و وعید کردیم ما در آن از وعید تا بود که ایشان بپرهیزند یا فرا دید آرد ایشان را پندی تعالی الله پس افراشته است خدا پادشاه حق و شتاب مکن در خواندن قرآن از پیش قرآن آنکه بسر گذارده شود بتو وحی آن و بگوی ای پروردگار من زیادت کن مرا دانش ولقد عهدنا بدرستی که عهد کردیم ما با آدم پیش از این پس فراموش کرد و همچنین نیافتیم او را اراده دل خطاب فرستادیم بتو این آیات را که مشتمل بر وعد و وعید و فرستادیم بتو قرآن بزبان عربی و مکرر کردانیدیم در او از انواع وعید و بیان کردیم تا باشد که این کافران بترسند از عقاب من و از معاصی احتراز کنند یا این قرآن ایشان را سرخ و پندی حاصل کند نسبت ایمان و پندی موعظی پدید آورد فتعالی الله الملک الحق برتر و بزرگوار است پادشاهی که سزاوار است پادشاهی و خلق ملک و پادشاهی او را لائق است چون ذکر قرآن فرمود مر رسول الله را فرمود چون جبرئیل وحی آورد تو در خواندن تعجیل منما پیش از آنکه وحی گذارده شود سبب نزول این سخن آن بود که رسول الله چون جبرئیل علیه السلام قرآن بر رسول الله خواندی از حرص متابعت فرمودی خدای عز و جل وعلا این آیت فرو فرستاد که قرآن بصحابه خود بخوان و ایشان را بیاموز تا وقتی که بدانیم محل آن را مفصل شناسی و از خدای تعالی زیادتی علم خواه و بگو که خداوندا مرا علم بیفزای و دانش زیادت گردان ولقد عهدنا ما عهد کردیم و وصیت فرمودیم آدم را که درخت مکن و اطاعت شیطان منما آدم آن عهد و وصیت را فراموش کرد و ما او را عزمی نیافتیم بر معصیت یعنی عزیمت او بمخالفت فرمان ما نبود و عزم ما آن چنان او را صبر و شکیبایی نیافتیم و عزم اراده باشد متقدم بر فعل برای توطین نفس بر فعل واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی فقلنا یا آدم ان هذا عدو لک ولزوجک فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی ان لک الا تجوع فیها ولا تعری وانک

لا تظمؤا فیها ولا تضحی فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلک علی شجرة الخلد وملک لا یبلی فاکلا منها فبدت لهما سوآتهما وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة وعصی آدم ربه فغوی گفتیم ما فرشتگان را سجود کنید مر آدم را پس سجود کردند مگر ابلیس که اباء کرد فقلنا پس گفتیم ای آدم بدرستی که این شیطان دشمن تو است و جفت تو است پس بیرون نکند شما را از بهشت پس تو رنجور شوی ان لک بدرستی که تو راست که گرسنه نشوی در اینجا و برهنه نشوی و بدرستی که تو راست که تشنه نشوی در آن و نگرما نبینی فوسوس پس وسوسه کرد او را شیطان گفت ای آدم هیچ دلالت کنم شما را بر درختی که جاوید باشید و پیر نشوید فاکلا منها پس بخوردند از آن پس ظاهر شد از ایشان عورت ایشان و در ایستادند بر نشاندند بر خویش تن از برگ درخت بهشت و عصیان کرد آدم بپروردگار خویش بر رسول الله یاد کن ای محمد چون گفتیم ما فرشتگان را که آدم را سجده کنید همه سجده کردند مگر ابلیس که او امتناع کرد و سجده نکرد ما گفتیم ای آدم ابلیس دشمن تو و دشمن زن تست یعنی حوا مبادا که شما را بوسوسه از بهشت بیرون برد و تو رنجه گردی و اسناد شقاوت بآدم کرد دون حوا برای آنکه مراد بشقاوت تعب و رنج است در طلب روزی و نفقه و این مرد را باشد نه زن را چون نفقه زن بر شوهر است فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی ان لک الا تجوع فیها ولا تعری ترا در این بهشت اید آنکه تا اینجا باشی گرسنه نگردی و برهنه نباشی و در زمین چنین باشد که آن جا که وقتی سیر باشی و گاهی گرسنه ولا تضحی و وقتی پوشیده و گاهی برهنه وانک لا تظمؤا فیها ولا تضحی و آنکه تشنه نشوی در بهشت و حرارت گرما نیابی و این چهار چیز که طعام است و شراب و لباس و مسکن که از آفتاب و سرما نگه دارد کمال کفاف آدمی برافتد و از این جاره نیست فوسوس الیه الشیطان دیو وسوسه خود بآدم رسانید یعنی آدم را او وسوسه کرد و گفت ای آدم راه نمایم ترا بدرخت جاودانی و پادشاهی که کهنه نشود و گفته اند که ابلیس وسوسه کرد که احوال تو چون است در بهشت گفت هر آنچه میخواهم میخورم و آنجا که خواهم میروم جز بیک جنس درخت در این حال گفت من ترا بدرخت خلد که هر که از آن بخورد جاوید در بهشت بماند راه نمایم و علمی که کهنه نشود و آدم گفت آن درخت کدام است گفت ابلیس الف خلد است که ترا از آن منع کرده اند و سوگند خورد که غرض از این نصیحت تست و خیر تو آدم فریفته سوگند شیطانی گردید و ظن او آن بود که کسی بدروغ سوگند یاد نکند آدم و حوا از آن درخت بخوردند یا بی دوا آمد جامه از تن ایشان و عورت ایشان ظاهر گردید و تاج از سر ایشان بربود ایشان چون برهنه ماندند برگ درختان بهشت میدوختند تا عورت پوشی ساختند گفتند برگ انجیر بود ساتر و عصی آدم ربه فغوی و عصیان کرد آدم پروردگار خویش معصیت مخالفت است اگر واجب و اگر سنت و ان ثواب را بر ترک آن و خائب گشت و باطل عقلیه معلوم است



که پیغمبران مخالف امر واجب نکنند و اینجا مخالفت امر است و این امر سنت بوده باشد حق سبحانه و تعالی چنانکه امر بواجب فرماید
بسنت نیز فرماید و مخالفت امر سنت معصیت باشد اگر گویند که چون پیغمبران خدای خالی باشند از ترک مندوبات لا اقل
اینکه پیغمبران خدای همیشه عاصی باشند جواب آنکه بر پیغمبران این اجرا نکنند چون در عرف مخصوص است بفاعل قبیح
و تارک واجب و لفظ مقید جایز باشد چنانکه گویند حق سبحانه و تعالی فلان پیغمبر را کار صعب فرمود و او مخالفت کرد
در کلام عرب یعنی حیث آمده است چنانکه شاعر گفت فمن یکن حسن الجمیل الناس و امره و من یعنی لا یعدم
على الغي لائما یعنی هر آنکه مال دارد مردمان او را حمد کنند و کار او پسندیده دانند اگر جنبا باشد و آنکه درویش باشد از
مال خاین او را او در وتشی ملامت کنا و یعنی ملامت کننده بسیار اهل اشارت گفته اند که این کار خلاف سنت است و با دم اثبات
است این فعل خلاف کرده بندگان و قبول توبه کردن واجب تعالی یعنی هر چند شما عصیان ورزید بعد از ندامت و انابت
و بازگشتن سوی حق دریای رحمت او بهره ور کرداند و بی نصیب او را نکرداند چنانکه یکی از امیر المؤمنین علی علیه السلام
پرسید گفت یا امیر المؤمنین هر چند توبه می نمایم باز بر عصیان میروم حضرت امیر المؤمنین توبه فرمود گفت دیگر باره
بر سر عصیان میروم فرمود باز توبه نما گفت یا امیر المؤمنین باز بر عصیان میروم و هر چند توبه کنم باز بعصیان میروم حضرت
باز امر بتوبه کرد و فرمود هر چند عصیان کنی توبه کن گناه تو بدریای رحمت الهی قطره ایست هر چند که کنی توبه
تا توبه شکستن ننگ و چون از رحمت تو بعد از انابت تو نبود باشد و گناه تو چون تو را عاقبت بر رحمت کند این چنانکه
آنحضرت آدم و این خلاف سنت بعد از انابت دریا دریا رحمت ملاقی شد ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ قَالَ
اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ
وَلَا يَشْقَىٰ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ
وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ پس بر گزینید او را پروردگار او پس
کردانید بر وی براه او برد و قال اهبطا فرمود نشیب روید از آن محل یعنی شما بر بعض او دشمن باشند پس هر که آید
آید از من شما را من اتبع اعرض و آنکه بر گردد از یاد کردن من پس او را بود زندگانی تنگ و حشر کنیم او را روز قیامت کور
قال گوید ای پروردگار من مرا حشر کردی کور و بودم بینا قال فرمود خدا همچنین آمدند بتو نشانهای
ما پس فراموش کردی آنرا و همچنین امروز فراموش کرده شوی   پس خدا او را برگزید و توبه او قبول کند و هدا
داد و براه نمود بآن کلمات که چون آن کلمات و آن دعوات بخواند خدای عز وجل توبه او قبول کرد و گفتند چون آدم گناه

نکرد

نکرد چرا توبه کرد و توبه چرا از گناه باشد جواب آنکه توبه طاعتی است از طاعات و حصول ثواب بود بر وی و توبه را انواع
و از اسقاط عقاب و اسقاط عقاب بفضل باشد پس توبه بطلب ثواب باشد و قبول توبه ضمان باشد و توبه پیغمبران بر سبیل
خضوع و خشوع و احتیاط و انقطاع باشد با خدای و عوض از او تحصیل ثواب و هدایت و درین آیه یعنی لطف است چنانکه
وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا خطاب با دم و حوا است چون اصل انسانند خطاب بجمله او
نمود و فرمود بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ و گفته اند مراد آدم است و ابلیس گفتند ایشان را یعنی آدم و حوا را بیرون روید از بهشت از این
بعضی از شما همه دشمنان یکدیگر اگر از من آید شما را هدایتی و لطفی و پیغمبری و کتابی هر آنکه متابعت کند راه او پس رو و تابع
امکرا او باشد در دنیا و بدبخت نگردد از آخرت اگر امر بیرون رفتن از بهشت عقوبت نبود تا گویند که آدم اگر گناه نکرد چون از بهشت
رخصت بیرون دادند جهت آنکه عقاب مضرتی باشد مستحق مقرون باستحقاق و اهانت و این منفعت بود از آدم و فوت منافع
عقاب باشد که اگر بودی انبیا و اولیا همیشه معاقب بودند چه مقدور منافع را نهایتی نیست که با ایشان توان رسانید
عاجلا پس خروج بر سبیل مصلحت بوده و آنچه تعلق بمصلحت دارد با اوقات و استحصاص و اسباب نگرد و تا تناول از درخت
نکرده بودند مصلحت در آن بود که اینجا باشند چون تناول کردند صلاح آن باشد که از اینجا بزمین آید و خدای عز وجل و خدای
آدم را برای زمین آفریده و در زمین میان طایف و مکه چنانکه فرمود إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي
و آنکه برگردد از یاد کردن من یعنی از قرآن و نظر کردن در دلائل و بینات او را معیشه تنگ باشد و زندگانی باشد سخت
از رسول الله روایت کرده اند که مراد بمعیشه ضنک عذاب گور است و فشار وی و تنگی او و قتاده گفت معیشه تنگ او را
در دوزخ باشد ضحاک گفت کسب حرام است از عبد الله عباس گفت مال که بنده از بنده کان خود و حق سبحانه
اگر اندک باشد و گر بسیار و او را در آن خیری نباشد آن معیشه ضنک بود و معنی آیه آنست که هر کس از ذکر خدای و راه
حق عدول کند روزی بر وی تنگ شود و ما بسیاری کافران که معیشت بر ایشان فراخ تر است از آنکه بر مؤمنان معنی آنست آنکه
بقیامت ایمان ندارند هر چیزی و نفقه که کنند از اعراض نشناسند چون بر آن ثواب و عوض طمع ندارند حرج و نفقه
بر ایشان سخت آید ابو سعید خدری گفت این معیشت تنگ آنست که چون در گور کذارند گور بر وی تنگ گردد چنان
که پهلوهای او از یکدیگر بگذرد و بر وی نود و نه اژدها که هر یکی را هفت سر باشد کاو را امید دارند و گوشت او را میخورند تا روز قیامت
سعید جبیری گفت با دین قناعت و خرسندی و توکل آنکه از دین اعراض کند قناعت از وی باز ستانند تا سیر نگردد و نحشره
یَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ ما او را حشر کنیم در روز قیامت کور عبد الله عباس گفت از حجت نابینا بود چنانکه نتواند آوردن از حجت

ثواب نابینا بود یعنی هیچ چیز نرسد گوید خداوندا چرا مرا نابینا برانگیختی و زنده کردی و من بینا بودم و این دلالت میکند که عمی از خشم باشد
مجاهد گفت من بینا بودم بحجت خود یعنی شبهه را بنداشتم که حجت است قال کذلک گوید همچنین چنانکه
ایات ما بتو آمد درو نظر نکردی و با وی بینا نشدی ترک آن کردی و فراموش کردی همچنین امروز ترا فراموش کنند از ثواب و بگذارند
در عقاب وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰ أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ
كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ
مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا
وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ و همچنین پاداش دهیم گزاف کار را کار او و بناورد ایمان با پروردگار
خویش و هر اینه عذاب اخرت سخت تر و باقی تر افلم یهد لهم آیا روشن نشد ایشانرا که چند هلاک کردیم ما پیش از ایشان
از اهل ... که میرفتند در مسکنهای خود بدرستی که در ان هر اینه نشانها اند مر خداوندان خردها را و لولا و اگر نه سخنی بودی
از پروردگار تو هر اینه بودی عذاب لازم و اجل نام نهاده فاصبر پس صبر کن بر انچه میگویند و تسبیح کن بستایش پروردگار تو پیش
از برآمدن خورشید و پیش از فرو رفتن ان ومن آناء اللیل و از ساعتهای شب پس تسبیح کن و از کنارهای روز مگر
تو پسندیده شوی و همچنین پاداش دهیم کسی را که اسراف کرد و با انحرف (?) و جاده خود بیرون گذارد و فرمان ما نبرد و بایات
خداوند ایمان نیاورد چون باور نداشت و عذاب اخرت و دوزخ و رنج قیامت سخت تر است و باقی و پاینده تر این
دلیل است بر انکه معیشت ضنک عذاب گور است یا عذابی که در دنیا باشد از شقاوت و سختی و غرامت و دخل (?) نفقه
افلم یهد لهم آیا ایشانرا راه ننمود و عبرتی و بیدی نشد انکه مشاهده میکنند و معاینه میبینند اثار و منازل و جایگاهها
بسیاری از قرون گذشته را که ما ایشانرا هلاک کرده ایم از عاد و ثمود و غیر ایشان انانی که بشام میروند بمنازل و مقامهای
خراب ایشان گذر و نظر مینمایند یمشون فی مساکنهم بدرستی که و حقیقتی که در این عبرتیست و موعظتی مر اولی النهی
خداوندان عقل را و لولا کلمة سبقت من ربک و اگر نه راستی بودی سخنی است که سابق بود از خدای تو در تاخیر عذاب
ایشان و اجل مسمی یعنی که نام برده شده و نام برده مر ایشانرا بران نجات بر ایشان لازم کرده باید که عذاب ایشانرا لازم بودی
و هلاک ایشان واجب شدی چنانکه لازم کرد ندا را بر امت خلف فاصبر علی ما یقولون پس ای محمد صبر کن بر انچه ایشان
میگویند و تسبیح کن بحمد و شکر خدای خود و پیش از انکه افتاب بر اید یعنی نماز بامداد صبح و پیش از انکه افتاب فرو رود یعنی
نماز پیشین و نماز دیگر یعنی نماز پسین چون این هر دو نماز در تتمه اخر روز است وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ از ساعتهای شب یعنی

نماز

نماز شام و خفتن عبد الله عباس گفت مراد نماز شب است از واجب و سنتی که در شب گذارده شود و کنارهای روز یعنی نماز
پیشین بقول قتاده و گفت آناء اللیل نماز شام است و خفتن و اطراف النهار نماز بامداد که اطراف روز است و پیشین و نماز
دیگر است که در طرف نصف اخر روز است و بدین وجه تکرار از برای اختصاص کرد اول نماز اوقات نماز کرد لعلک ترضی
تا باشد که راضی گردی بشفاعت و بدرجه که یابی وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ
رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةُ مَا فِي
الصُّحُفِ الْأُولَىٰ و دراز مکن هر دو چشم ترا بانچه برخورداری دادیم ما بدان جفتان از ایشان از آرایش زندگانی دنیا تا بفتنه
ایشانرا در ان و روزی پروردگار تو بهتر و باقی تر و امر و بفرما اهل خویش را بنماز و پای دار در ان در نمیخواهیم از تو
روزی میدهیم ترا و عاقبت کار مر پرهیزکار را و قالوا و گفتند چرا نیاوردی ایمان از پروردگار خویش ایا نیامد به
حجتی انچه در صحیفهای اولیان بود خطاب برسول الله است فرمود امتان او از جمله مکلفان که گفت
مکش و مپیکن بانچه ما دادیم و تمتع گردانیدیم بدین اصناف و انواع کافرانرا از زینب و ارایش دنیا از اطعمه و اشربه و
انچه نفس ایشان میخواهد و دل ایشان مناسب این میکند از انواع ملاذ و ملاهی و رسول الله فرموده لا تنظر الی من هو
فوقکم و نظروا الی من هو اسفل منکم فانه احدر ان لا تزدروا نعمة الله علیکم منگرید بانکس که بالا تر از شماست
در ان نگرید که فروتر از شما باشد که ان اولی تر باشد تا نعمت خدا بچشم حقیر نداریدی و ابو رافع گفت سبب نزول این ایة ان بود که رسول
الله مرا نزد جهودی فرستاد که از او قرض نمایم جهود گفت جز برهن قرض ندهم رسول الله این را شنید اندوهگین شد حق جل و علا
برای تسلی رسول الله این ایة فرستاد لنفتنهم فیه و رزق ربک خیر و ابقی ما ایشانرا نعمت و حیوة دنیا دادیم
تا ایشانرا امتحان کنیم و بیازماییم تا بشکر ان و ادای حقوق او ان قیام می نمایند یا نه اگر شکر گویند نعمت زیاده کنیم و اگر کفر
ان ارند ان نعمت از ایشان بگردانیم و بعذاب اخرت مبتلا گردانیم و رزق ربک خیر و روزی خدای تو در اخرت بهتر
است از این و باقی تر و این روزی که نعمت بنوعه است ترا ... ازانچه ما ایشانرا ایدان متمتع گردانیدیم پس امر نمود اورا
و فرمود بفرما اهل خود را و زیر دستان و قوم خود و امت خود را بنماز و تو بنماز گذاردن و بنماز فرمودن با ان صبر کن و سنجی
و عبادت بجای اور و غم روزی مخور که ما ترا روزی میرسانیم و ما از تو نمیخواهیم ما خود و اهل خود را روزی دهی ترا و اهل ترا
دهیم و عاقبت و پسندیده و سر انجام نیکو اهل تقوی و پرهیزکار انراست روایت است از ابو سعید خدری که چون این

آمد بگاه رسول الله بدبختانه علاه و فطر ... آمده روقف هر عماري سفر بود الصلوة رحكم الله وقالوا لولا يأتينا بآية من ربه

اين كافران گفتند چرا محمد بما آيتي و معجزه نيآورد انچه انبيا از آنكه ما از او ميخواهيم ايشان را گفتند نه بايشان آمد اين معجزه انچه

در صحف اولين او كتاب پيشينان است يعني چون رسول خبر وهد ايشان را از انچه در كتب اوايل است از توريه و انجيل و

وان هيچ نديده و نخوانده و نشنيده و اخباري كه بشكونند مخبر مطابق خبر بود درين كتابها اين نه آيتي و معجزه باشد وجه

ديگر آنست كه اين آيه انسان آنست از پيغمبران ديگر اقتراح كردند چون اين آيه بيامد ايمان بياوردند نحال ايشان نيز هم اينست

اگر انچه ميخواهند و طلب كنند بنمايم ايمان بياورند و مستحق عذاب استيصال كردند چنانكه ايشان كشتند وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ

بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى

قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى واگر ...

بودي كه هلاك كرديم ما ايشان را بعذابي از پيش ان وهر آينه گفتندي اي پروردگار ما چرا نفرستادي بما رسولي پس پيروي

مانيم ما بر فتارها ي تو از پيش انكه خوار و رسوا شده مانيم قُلْ كُلٌّ بگو اي محمد همه چشم ميدارند پس من نيز چشم ميدارم پس زود

بدانند كه كيست اصحاب ره راست و انكه راه يافت ... اگر ما ايشان را هلاك كردانيم بعذابي پيش از فرستادن رسول و

انبيا قالوا ايشان كويند روز هلاكت روز قيامت اي خدا ي ما چرا بما رسول نفرستادي تا ما پيروي كرديمي پيش از انكه ذليل

و رسوا شويم و هلاك كرديم قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ بگو اي محمد كه هر يكي از ما منتظر است و چشم ميدارد ما منتظر فتح و ظفر و نصر

ايم كه خداي ما را وعده كرده است مارا بر شما و شما منتظر كردش روزگاره و ابتر شدن بر ما فَتَرَبَّصُوا پس چشم داريد و بنگر

بانچه شما متوقع بوده و توقع صورة مر اوند تهديد فَسَتَعْلَمُونَ زود بود كه بدانيد كه خداوندان راه راست كنند و كيست

انكس كه او راه يافت و مهتدي است ما يم يا شما آيد

مكيست صد و دوازده آيه است ابي بن كعب گفت كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده هر انكه سوره الانبيا قرات

كند حق جل و علا روز قيامت شمار حساب ايشان كند و هر پيغمبر كه ذكر ايشان در قران است بدو سلام كنند و دست در دست

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بنام خداي روزي ده بنده رحمت كننده اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ

وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ

يَلْعَبُونَ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْ

تُونَ السِّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ نزديك شد مر مردمان را حساب ايشان و ايشان در غفلتي اند بر گردندگان

ما يأتيهم

مَا يَأْتِيهِمْ نيامد بديشان هيچ سخني از پروردگار ايشان نو مگر كه شنويد آنرا و ايشان بازي ميكردند لَاهِيَةً غافل

دلهاي ايشان و نهان كردند راز آنان كه ظلم كردند اي نيست اين آدمي مانند شما آيا مي آيند شما سحر و شما مي بينيد

سفر مابين حق جل و علا در اين آيه از نزديكي قيامت خبر ميدهد تا مكلفان انديشه كار قيامت ساخته كنند فرموده نزد

آمد مردمان را حساب روز قيامت از كردار و گفتار ايشان باز خواست باشد و قرب تعلق زمان با مهلت مسافت مكان باشد

و چرا نيست كه گفته اند كل ما هو آت قريب انچه آمدني نزديك است آمده است كل ما هو آت و اين مصرع از آن

است انچه آمدني است آمده است آورده اند كه قس بن ساعده در سوق گفت أيها الناس إن من عاش مات ومن

مات فات وكل ما هو آت آت انكه زنده شد بمرد و انكه مرد فايت شد انچه آمدني است آمده است يعني بحكم آمده است

فِي غَفْلَةٍ و ايشان در غفلت و بيخبري اند اعراض ميكنند از آن و عدول مينمايند و ميكردند از حساب قيامت غافل اند از آن

نمودن از عاقبت و سرانجام كار خود معرض انديشه اند مَا يَأْتِيهِمْ يعني نيامد بايشان هيچ ذكري پس ياد كردي يعني كتابي

بذكر قرآنست باتفاق نيامد بايشان از هيچ ذكري محدث قرآن نو از نزد خداي ايشان الا كه استماع كنند آنرا و در حال شنودن

بازي كنند اين آيه دليل است كه قرآن محدث است چون قديم تعالى بوده محدث احداث كرده است و محدث بلفظ مقابل قديم

بعضي شاعر گفتند كه مراد ذكر محدث إلا استمعوه دليل است بر بطلان قول ايشان كه مسموع كلام باشد نه ذات

كلام مسموع باشد و ذات محدث مر خداي المحسوس را محسوس و مرئي عجيب باشد كه پيغمبر مرا اسماع كويد لا

قلوبهم دلهاي ايشان مشغول و نظر است يعني در حال استماع قرآن غافل باشند و مشغول شويد دلهاي ايشان بلهو

و نظر و پنهان با يكديگر راز كويند آنانكه ظالمان و كافران باشند هل هذا إلا بشر مثلكم آيا اين محمد چون شما آدمي هست

بشما چو سرقي نيست انچه ميكند و ميگويند سحرست و جادوي آيا مي آئيد شما بسحر يعني جادوي ميآئيد و حال آنكه شما مي

بينيد و ميدانيد كه آن سحرست قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ

أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ

أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ

كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ بگواي محمد پروردگار من

ميداند گفتار را در آسمان و زمين و اوست شنواي دانا بل قالوا بلكه گفتند خوابهاي شوريده است آنرا از آن

شاعريست پس بايد كه آورد نشاني چنانكه فرستاده شده بودند پيغمبران اما ايمان نياوردند پيش از ايشان هيچ اهل ده

کردیم ما از ایشان انکار نمیکنند و ما ارسلنا و نفرستادیم و ما پیش از تو مگر معتمدان کروهی که وحی کردیم بدیشان پس بپرسید اهل
ذکر را اگر شما نمیدانید و ما جعلناهم و نکردیم ما ایشان را تنی که نمیخورند طعام را و نبودند ایشان جاویدان حفظا
برسول الله بگو ای محمد که خدای سخنی که در زمین و آسمان باشد میداند این سخن که شما با یکدیگر براز میگوئید چگونه از او فنا نشناسد
نشناسد و وانا او خدای شنوا است و دانا است ذکر قول کرد برای آنکه عام است اسرار و اعلان را شامل است پس منزه است از آن
و گفتند اینکه کافران گفتند از آنکه در اول سحر و جادو خواندند از اضغاث و احلام است یعنی خوابهای شوریده و بوهم انگیخته
از این هم درگذشتند و گفتند آنکه سخن دروغ است که از خود افترا نموده است و فراهم بافته و از این هم باز اعلی گفتند که شاعر است
و این همه از سر تحیر گفتند بی اندیشه و این اقوال فعل از سر حیرت گفتند چون اضغاث و احلام را هیچ معنی نباشد و از اینجا خوابهای
شوریده را که اصلی نباشد اضغاث و احلام خوانند و آنچه گفتند که آنچه میگوید از خود میگوید و بر خدای بندد دروغ و باطل گفته
باشند چون ایشان را انکار گفتند که اگر آنچه آورده است مفتریات است فاتوا بعشر سور مثله مفتریات بیاورید شما نیز
ده سوره مثل آن مفتریات و آنچه گفتند که او شاعر است هم حرف باطل گفتند ایشان همه فصحا و شعرا بودند شعر زنان بودند که
شعر نباشد و نشناسند چون از همه فرو ماندند گفتند فلیأتنا بآیة کما ارسل الاولون گو بیاورد بما معجزه بینی چنانکه
پیش آوردند انبیا از ابدان دلالت معجزات فرستاده حق سبحانه و تعالی فرموده ما آمنت قبلهم من قریة پیش از ایشان
اهل هیچ شهری هیچ که ما ایشان را هلاک کرده ایم ایمان نیاوردند با آنکه آیات و معجزات بدیشان آمدی بیان ایمان خواهند
آورد با آنکه با ایشان آید یعنی چنانکه با اولیشان آیات فرستاد شما یاوده بدو اگر بدیشان نیز آیه فرستادیم ایمان نیاوردند مخالفت
گفتند پس مستحق عذاب استیصال شوند چنانکه ایشان شدند چون کافران رسول الله را گفتند هل هذا الا بشر مثلکم یعنی محمد
مثل شما است حق جل و علا جواب ایشان فرموده و ما ارسلنا قبلک الا رجالا و آنچه فرستادیم پیش از تو پیغمبران مردان بودند
پیغمبری جز مردان نفرستادیم از جنس بشر و از ابناء خود برابر میکنید حال در وحی و پیغمبری با این مردان که بدیشان وحی فرستادیم
نمیکنند و اگر نمیدانید که آن پیغمبران گذشته مردان بودند که با ایشان وحی کردیم بپرسید از اهل ذکر یعنی از اهل علم تا بدانید
ذکر کتب صغرا اند و در این خلافت از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت که فرموده که اهل ذکر مائیم و مراد بذکر رسول الله است
فاسئلوا اهل الذکر محمد بن سعد و محبین روایت از حضرت صادق علیه السلام کرده حق سبحانه و تعالی رسول الله را ذکر خوانده
قوله ذکرا رسولا ابن زید گفت مراد اهل قرآن اند چه قوله و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس و فائده سوال از ایشان آن
که چون در قول ایشان یهودیان و ترسایان صحیح نیست که چون مخبر بصفت تواتر باشند نیز خبر آن علم ضروری حاصل

تو خود

شود چون مسند بود با وراق و مشاهده و دیگر آنکه ایشان خصم اند و اعتراف ایشان حجت باشد و ما جعلناهم جسدا لا
یأکلون الطعام پیغمبران را تنی نیافریدیم که او طعام نخورد چون ایشان را آدمی آفریدیم مانند دیگر آدمیان هر آینه ایشان را که در باشد از آنچه ادمها
از طعام و شراب و ایشان را جاوید نماند هیچ آدمی و مانند انبیا این ابد نیستند و ما جعلنا لبشر من قبلک الخلد افا
ین مت فهم الخالدون ثم صدقناهم الوعد فانجیناهم و من نشاء و اهلکنا المسرفین لقد انزلنا
الیکم کتابا فیه ذکرکم افلا تعقلون و کم قصمنا من قریة کانت ظالمة و انشانا بعدها قوما
آخرین فلما احسوا بأسنا اذا هم منها یرکضون لا ترکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم فیه و مسا
کنکم لعلکم تسئلون قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین پس راست بودیم ایشان را وعده پس برهانیم ما ایشان را و آنرا که
خواستیم و هلاک کردیم ما کافران را لقد انزلنا بدرستی که ما فرستادیم بشما کتابی که در او ست ذکر شما ای اسماعیل
عقل نمیکنید شما و کم قصمنا و چند هلاک کرده ایم از اهل دیهی بودند ظالمان و آفریدیم ما از پس ایشان قوم دیگر فلما احسوا
بدیدند عذاب ما پس از آن ایشان میدویدند لا ترکضوا نمیدوید و باز گردید بما آنچه تنعم کرده ایم شما را در آن و مسکنهای شما
تا بود که از شما در خواهند قالوا گفتند ای وای بر ما بدرستی که بودیم ما ظالمان وعده تقرب بود شمن و هلاک دشمن
وعده از آن است کرده ایم و در آن وعده یا انبیا ایشان را است گفتیم پس ایشان را رهانیدیم و آنرا که ما خواستیم رهانیدن از آفات
نصرمان و منعه بانواع هلاک کرده ایم لقد انزلنا الیکم بشما فرستادیم کتابی که در آن کتاب ذکر شما است و شرف شما است و ذکر
شرف باشد و انه لذکر لک و لقومک و در این کتاب است و شما را حاجت بکارهای دینی که در شما باید عقل نمی
کار نمی فرمائید و اندیشه نمیکنید و کم قصمنا ای بسا که بشکنیم و خراب کردیم از شهرها و دیها که اهل آن ظالم و ستمکار
بکافر بودند ما ایشان را هلاک کردیم و بدل از هلاکت ایشان قوم دیگر بیافریدیم بر سبیل انشا و ابداع پس آنکه اهل آن شهرها عذاب
ما را بدیدند و در حس خود آوردند اذا هم منها یرکضون می دویدی ناگاه که ایشان را عجا میدیدند و میگریختند
در آن وقت ایشان را گفت بر سبیل تقریع و توبیخ لا ترکضوا نا خستین میکنید باز گردید با آنچه در آن متنعم بودید
از مال و ملک و اسباب و مسکنهای شما پس بر سبیل تهکم فرموده باشد که از شما سوال کنند و بپرسند از آنچه شما را رفت از مال
و مسکنهای و شما جواب دهید از سر علم که بر شما چه رفت با خدم و حشم شما باشید و از شما سوال کنند که ما را آنچه مصیر باید تا اسئالکم
عبد الله عباس گفت آن از شما بپرسند که پیغمبران شما را که گشت قتاده گفت تا سائل بیایند و از شما چیزی خواهند که بدر
منعم و منعم ابن عباس گفت آیه با اهل حضور آمد و آن دهی به یمن و اهل او عرب بودند خدای عز و جل پیغمبری بدیشان

نام او حنظله تا ایشانرا دعوت کن او را تکذیب کردند و کشتند خدای جل و علا بخت النصر را بر ایشان گماشت تا ایشانرا بکشت و زنان
و فرزندان ایشانرا اسیر کرد بودند فرشتگان بر سبیل استهزا گفتند لا ترکضوا و از آسمان آواز آمد یا ثارات الانبیاء چون
جان بود بلبان خود اعتراف نمودند گفتند یا ویلنا ای وای بر ما ستمکار بودیم بجود و تخلق خدا فما زالت تلک دعواهم
حتی جعلناهم حصیدا خامدین وما خلقنا السماء والارض وما بینهما لاعبین لو اردنا ان نتخذ
لهوا لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف بالحق على الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق
ولکم الویل مما تصفون وله من فی السموات والارض ومن عنده لا یستکبرون عن عبادته ولا
یستحسرون یسبحون اللیل والنهار لا یفترون پس هست آن خواندن ایشان آن بود بگردیم ما ایشانرا درو[یده]
دانسته وما خلقنا نیافریدیم آسمانها و زمین را وآنچه در میان اوست لو اردنا و اگر خواستیم که ما فرا گیریم ببازی فرزند و همانند
فرا گرفتیم از نزدیک ما اگر بودیم ما کنندگان بل نقذف ای اندازیم حق را بر باطل پس بشکند انرا پس انگه انرا باطل گشته بود
و شما را بود ویل از آنچه شما صفت میکنید وله واوراست آنچه در آسمان و زمین است وانکه نزدیک او باشند گردن کشی
نمیکنند از پرستیدن او و مانده نمیشوند یسبحون تسبیح میکنند شب و روز و مانده نمیشوند
با اولیاء ایشان دعاء ایشان و مقاله ایشان تا انکه ما ایشانرا هلاک کردیم چون گیاه درویده وکشت زار بریده فرو کردانیم یعنی
چون زرع تازه بودند بتیغ عذاب ایشانرا بدرودیم و چون آتش سوزنده و فروزنده بودند خشم ما ایشانرا فرو میرانید
وما خلقنا السماء وما این زمین و آسمان را وآنچه در میان اوست ببازی بیافریده ایم برای منافع خلقان آفریدیم تا از او
نفع گیرند دینی و دنیائی و بصایع و افریده کار دیگر در سند و او انداختند و معترف بخالق الاشیاء پیدا کنند لو اردنا
اگر خواستی تا او را بازی گیریم ببازی گرفتیم از نزدیک قدرت و توانائی خود چنانکه جز از ما کسی را بدان اطلاع نبودی و گفتند
این رو بر آنانی است که بخدای و فرزند نسبت دادند و مولد فرزند انست یعنی ما اگر نه گرفتنی بای فرزندی از نزد
خود نه از آدمیان چون مریم و عیسی و غیر آن اگر این کردی که فرزندی گرفتنی لکن نکردیم که این بر ما روا نیست بل نقذف
بالحق على الباطل بلکه ما حق را بر باطل زنیم و حجه را بر لهو غالب کردانیم و بحجه لهو را نیست کنیم و باطل را ناپسند کردانیم چون
باطل نیست باجیز کرد و این بر سبیل تشبیه و تمثیل است یعنی حجه ما شبهه مبطلانرا چنان غالب و قاهر باشد که
بر مغز او اید دماغ او را باطل کند و ما او را او بر دلیل باطل کافران گفت شما را ویل است از آنچه شما صفت میکنید خدا
را و بروا امید از بر فرزند بودن و لهو و لعب وله من فی السموات والارض و هر انکه در آسمان و زمین است خدا

را است و ملک و ملکوت اوست و در تصرف اوست تا جائیکه مسیح و اهل هند میل زنند و میکردانند و از انکه نزدیک است و نیز اند
بشرکه فیه و مرتبه که نزد خدا و ندیدند از عبادته و نیک او سرکشی و گردنکشی نمیکنند از عبادت او ملول و حسیر خدا بوا و رب
میکویند و از آنچه لایق بود نداوت افترا میکنند سست نمیگردند و ضعیف و بیزار نمیشوند ام اتخذوا آلهة من
الارض هم ینشرون لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما یصفون
لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم هذا ذکر من معی و
ذکر من قبلی بل اکثرهم لا یعلمون الحق فهم معرضون ای فرا گرفتند خدایان از زمین که ایشانرا
نو بسند لو کان اگر بودی در آسمان و زمین خدایی مگر خدا هر اینه تباه شدندی پاک و منزه است خدا پروردگار عرش از
آنچه ایشان میکنند لا یسئل پرسیده نشود از آنچه کند و از ایشان باز پرسند ام اتخذوا ای فرا گرفته اند جز از او خدایی گو
بیارید حجت خویش را این قرآن پند کسانی است که با من اند و پند کسانی که پیش من بودند بلکه بیشتر ایشان نمیدانند
حق را پس ایشان بگردندگان بودند حق جل و علا این کلام اضراب کرد بام منقطعه در بعض
کافران سرو نیع کرد و فرمود این کافران خدایانی گرفته اند که از زمین اند یعنی از جنس زمین چون سنگ و چوب و اثن و غیره
و آنچه بدین ماند از معادن که ایشان یعنی خدایان ایشان مرده کانرا زنده کردانند چون دعوی خدائی ایشان میکنند و
استحقاق نام خدائی ندارد الا آنکه قادر باشد بر جمله مقدورات و شاید که من الارض از صله ینشرون باشد
یعنی خدایی که زنده کرداند از زمین مرده کانرا یعنی از خدای باید که فی الجمله قادر باشد و اما نه زنده کرداند و
بیرانند و باز زنده کرداند و از خالق بر انگیزانند پس فرمود لو کان فیهما آلهة اگر در آسمان و زمین خدایانی بودندی جز
خدای آسمان و زمین تباه شدندی و تباه شدندی پس خدایان نباشند حجت خدا و متکلمان دلیل تمانع از اینجا
گرفتند گفتند خدا یکی است و اگر دو بودی یا بیشتر میان ایشان ممانعت ممکن بودی و ممتنع نبود دانکه اگر یکی چیزی خواستی
دیگری ضد آن خواستی و هر دو حال ... یا مراد یکی بر آمدی دون دیگری اگر مراد و مقصد هر دو حاصل کردی
نبودی با اجتماع ضدین و اگر مراد هیچ بر نیامد نبودی بانکه فعل ممتنع بودی از دو قادر و انیکه
باشد با نقص قادری انکه مراد او بر نیامد چون هر قسمها و نوردیدها باطل شد این ماند که نتواند بود تا خدای
دیگر باشد و او را شریکی و انبازی باشد در الهیت سبحان الله رب العرش العظیم منزه است
که خداوند عرش با عظمت است از آنچه این کافران او را صفت مینمایند از همتای گوید لا یسئل

عما یفعل از انچه خدای کند سوال نکنند زیرا که او حکیم است افعال او همه حکمت و ثواب باشد و از ایشان کنند که چرا کردند از
انکه جاهل و غافل کردن بر فعل ایشان غالب است پس فرمود ام اتخذوا من دونه الهة با ایشان جدل بکرفته اند از دون نکرار
این کلمه است تعظیم کفر ایشان را و اکرد پس فرمود بکو ای محمد ایشان را که برین دعوی که میکنید حجتی بیاورید و برهانی بیارید
دعوی که از حجت و برهان عاری باشد مقبول نباشد پس فرمود هذا ذکر من معی این قران ذکر ایشان است که با منند
از امت از انچه ایشان را حاجت باشد از حلال و حرام و قضایا و احکام و انچه مصالح ایشان باز کرده و ذکر انست که پیش از
من بودند از اخبار انبیا و امتان گذشته چنانکه رسول الله فرمود در وصیت قران فیه خبر ما قبلکم و نبا ما بعد
کم و فصل ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل پس فرمود بل اکثرهم لا یعلمون الحق نه چنین است بلکه بیشتر ایشان
نمیدانند و از و اعراض میکنند یعنی بر میکوشند و ما ارسلنا من قبلک من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا
انا فاعبدون وقالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره
یعملون یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یشفعون الا لمن ارتضی وهم من خشیته مشفقون
و نفرستادیم ما از پیش تو هیچ رسولی مکر که وحی کرده شد با و بدرستی که امر شان انست که نیست هیچ خدایی مکر من پس بپرستید
بپرستید مرا و قالوا و گفتند مر اکر فته است خدای روزی دهنده فرزندی پاک و منزه است او از فرشتکان بندکانند
کرامی کرده کان لا یسبقونه پیش نمی کیرند بسخن او را و ایشان بفرمان خود کار میکنند یعلم ما بین ایدیهم میداند
انچه در پیش ایشان است و انچه از پس ایشان و شفاعت نکنند مکر انرا که بر پسندد و ایشان از ترس عظمت او ترسنده اند
خطاب ما نفرستادیم پیش از تو هیچ رسولی هیچ نوحی الا که او وحی کرده شد که هیچ خدایی نیست که سزاوار پرستش باشد
مکر من که امور کار جهان مراست پس جز از من خدایی دیکر مکیرید ایشان بعضی کافران و مشرکان کفتند که خدای فرزند
کرفته و ایشان قبیله خزاعه بودند که کفتند فرشتکان دختران خدا اند سبحانه او منزه است از انکه او را فرزند باشد بل
مکرمون بندکانند کرامی و بزرک و از بر خدای سبقت نکیرند بکفتار در حضرت ان نه دادند که هیچ حرف نکویند و هیچ
کار نکنند مکر با مر و فرمودن او یعلم ما بین ایدیهم میداند انچه از پیش ایشان و انچه از پس ایشان است عالمست بانچه
میکنند و انچه تقدیم و تاخیر میکنند و ایشان شفاعت نتوانند کرد مکر کسی را که خدای دین او پسندیده باشد و رخصت
داده باشد که شفاعت کند عبد الله عباس کفت یعنی انکس که کوید لا اله الا الله چون اهل کبایر شفاعت باشد اصحاب
وعید را درین ایه دلیلی نیست بقول عبد الله عباس نه بقول دیکری برانکه رضا مطلق است ... نتوانند

بود که بعضی از اعمال با پیشترین اعمال اکر کرده باشد پسندیده خداوند عالم باشد و اکر چه در میانه اعمال باشد او را پسندیده که
شفاعت بر ایشان باید و در حق او پس فرمود وهم من خشیته و ایشان از ترس تقصیری در اعمال بر دیشان باشند و از خوف
عقاب او هیچ معصیت نکنند ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم کذلک نجزی الظالمین
اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء کل شیء
حی افلا یؤمنون وجعلنا فی الارض رواسی ان تمید بهم وجعلنا فیها فجاجا سبلا لعلهم
یهتدون وجعلنا السماء سقفا محفوظا وهم عن آیاتها معرضون وهو الذی خلق
اللیل والنهار والشمس والقمر کل فی فلک یسبحون وما جعلنا لبشر من قبلک الخلد
افان مت فهم الخالدون کل نفس ذائقة الموت ونبلوکم بالشر والخیر فتنة والینا
ترجعون واذا رآک الذین کفروا ان یتخذونک الا هزوا أهذا الذی یذکر آلهتکم وهم
بذکر الرحمن هم کافرون خلق الانسان من عجل سأریکم آیاتی فلا تستعجلون ویقولون
متی هذا الوعد ان کنتم صادقین لو یعلم الذین کفروا حین لا یکفون عن وجوههم النار ولا عن
ظهورهم ولا هم ینصرون بل تأتیهم بغتة فتبهتهم فلا یستطیعون ردها ولا هم ینظرون
و هر که بکوید از ایشان من خدایم از جز او پس پاداشت دهیم او را دوزخ چنین پاداشت دهیم ستمکاران را او لم یر الذین ای ندیدند
کفار انکه کافر شدند که آسمانها و زمین بودند بسته پس بکشودیم ایشان را و بکردیم از آب هر چیزی را زنده ای پس نمیکروند
وجعلنا و بکردیم ما در زمین کوهها که نجنباند ایشان را و بکردیم ما در ان راهها فراخ تا بود ایشان راه یابند و
جعلنا و بکردیم ما اسمانها را سقفی نکه داشته و ایشان از نشانهای بر کردیدکان اند و او ان خدایست که افرید
شب و روز و افتاب و ماه و همه در فلک تسبیح میکنند وما جعلنا و نکردیم ما بر هیچ ادمی از پیش تو جاویدی افلا بر
تو ای محمد پس ایشان جاوید باشند کل نفس هر نفسی که خداوند جان است چشنده مرکست و ازمودیم شما را
ببدی و نیکی از مایشی و باز کردانید ایشان را و چون ببینند ترا انانکه کافر شدند یا فرا کیرند ترا باستهزا ای هذا
یاد میکند خدایان شمارا و ایشان بیاد کرد خدای روزی دهنده ایشان کافران اند خلق الانسان افریده کرد
از شتاب زده که زود بنمایم شمارا نشانهای خود پس شتاب مخواهید از من ویقولون و میکویند که خواهد بود
اکر هستید شما راست کویان لو یعلم الذین اکر بدانند انانکه کافر شدند ان هنکام که باز نتوانند از رویهای ایشان آتش

وز از نیتهای ایشان وز ایشان یاری کرده شوند بَلْ تَأْتِيهِمْ بلکه بیاید بدیشان ناگهان پس حیران کند ایشان را والبتہ برای آن
ندارند که باز گردانند او را و نه ایشان مهلت داده شوند تهدیدیست مشرکان را الهی فرماید هر آنکه گوید از فرزندگی
من از من نیستان و آدمیان و پریان که من خدایم بدون خدای آفریدگار جزای ما او را دوزخ جزا دهیم و همچنین باداء
دهیم الظالمین او کافران اینست فرمود أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا ای نمیبینید این کافران و نمیدانند که آسمانها و زمین بسته
و بر هم نهاده بودند و میان ایشان گشادگی هوا نبود ما از یکدیگر گشادیم و در میان هوا پیدا کردیم کعب الاحبار گفته
که خداوند عالم آسمانها و زمین آفرید و هم پیچیده بود بادی فرستاد تا ایشان از هم جدا کرد مجاهد گفت و ابو صالح زمین
جمله یک طبقه بود از هفت طبقه کرد و زمینها هم هفت طبقه کرد گفتند آسمانها را باران گشاده کرد و زمین را
بنبات بیان وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ ما هر چیزی که آفریدیم از آب
آفریدیم و نظیر اینست وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ ای تصدیق نمیکنند و باور نمیدارند وَجَعَلْنَا فِي
الْأَرْضِ و بکردیم ما در زمین و بیافریدیم کوههای بیخ آور بلند را تا زمین ساکن و ساکت و آرمیده کرد و دوستا
زمین را بجنباند و مضطرب نگرداند و در کوهها راهها بیک دو نر شکاف و شکافها پدید کرده اید و حیران زمین
مسخر ایشان کرده اید تا در سهل و جبل راه میکنند و در طلب معاش و روزی هرجا که خواهند میروند وَجَعَلْنَا
السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا و ما آسمانها را سقف کردیم نگاه داشته از آنکه کسی تعرض تواند کردن بنقص هدم یا بمعنی طعن را
یعنی برشعوه و احکام با بخار رسانیدیم که طبقهها از و منقطع گشت و از شیاطین و از شیاطین نگاه داشتیم بنجوم تا آسمانی
سمع نکنند چنانکه فرمود وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ و این کافران از آیات و دلالات آسمان و زمین اعراض کرده اند
و در آن اندیشه و تفکر در آن روی نگردانیده اند و خود فرموده و آن خداییست که شب و روز آفرید و آفتاب و ماه آفرید تا آفتاب
آیت روز باشد و ماه آیت شب كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ هر یکی از آفتاب و ماه و ستارگان در فلک خود تسبیح میکنند و فلک
عبارت است از مجری و مدار ماه و آفتاب و گفتند فلک موجی است مکفوف که مجرای ماه و آفتاب و ستارگان در اوست
برای این سیاحت عبدالله عباس گفت يَسْبَحُونَ میگردند و میپایند در فلک خود خیره و شتر شده و رضا و برای آن
کتاب عقلا از او خبر داد که فعل عقلا با و حوالت نمود و برای این لفظ جمع فرمود که مراد ماه و آفتاب و ستارگان است
وَمَا جَعَلْنَا و ما هیچ آدمی را پیش از تو خلود و جاوید ابد نداده ایم و پس از تو کسی جاودان نمانده است تا تو جاودان مانی سبب نزول
آیت آن بود که کافران گفتند نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ ما انتظار مرگ محمد داریم حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد

فرمود

فرمود اگر ایشان را چشم بمرگ تو دارند هیچ کس را جاوید در دنیا نگذاشته ایم اگر تو بمیری ایشان نیز جاوید نمانند كُلُّ نَفْسٍ ترجمه که
جان دارد مرگ بچشند و ما شما را بیازماییم و امتحان کنیم ببدی و نیکویی در سختی و بیماری و توانگری و درویشی و مرگ و زنده
کانی مراد با بتلاء و امتحان از خدای جل و علا تشدید و تکلیف باشد و شما را بسوی ما آید و مرجع شما با ما باشد یعنی سرای
دران سرای حکم ما را باشد و دیگر احکم باشند وَإِذَا رَآكَ این کافران ببینند ترا انگرند ترا مگر بافسوس یعنی ترا بافسوس دارند
و با یکدیگر گویند این مرد است که ذکر خدایان ما میکند و ذکر مطلق در عیب و دشنام استعمال کرده چنانکه گفته اند
فتی یذکرهم ای یعیبهم یعنی کافران بذکر خدای و توحید الله و او کتاب او کافر اند بل ایشان اولی اند باستهزا کردن از تو
از آنکه ایشان بر باطل اند و تو بر حق خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سبب نزول این آیت آن بود که کافران تعجیل عذاب کردند و گفتند
راست میگویی این که خواهد بود حق جل و علا خواست که ایشان را نهی فرماید از استعجال عذاب اول ابتداء بمذمت
کرد برای آنکه او در کارها تعجیل میکند پس نهی فرمود ایشان را از تعجیل در کارها و فرمود از شما این بدیع نیست از آنکه شما را
بر عجل و شتاب زده آفریده اند و این طبیعت و سرشت شماست عبدالله عباس گفت مراد با انسان آدم است چون
حق سبحانه و تعالی آدم را آفرید چون روح بسینه او رسید خواست که باز نشیند سعید جبیر گفت چون روح بزانوی او
رسید نگاه کرد میوه بهشت مشاهده نمود تعجیل فرمود اراده نمود تا پیش از تمام برپای خیزد و گفتند خدای او را روز
آدینه نماز دیگر آفرید هنوز خلقت او تمام ناشده تعجیل فرمود و گفت یا رب تعجیل خلقی قبل غروب الشمس یا خدایا
در آفریدن من تعجیل نما پیش از آنکه آفتاب غروب کند و گفتند این مقلوب است و تقدیر آنست که خلق العجل
من الانسان و آفریدن تعجیل از انسان و گفتند که عجل گل است یعنی آدم را از گل آفریدند بزبان حمیر
با آنکه فرمود سَأُرِيكُمْ آیاتی است که آن خدای که ما در لوح که آدم را از گل بیافریده در باشد بر آنکه آیاتی که شما انتزاع میکنید
نماید و وجهی دیگر آنست که خدای عز و جل آدم را تعجیل آفرید نه بتدریج چنانکه آدم را خلقه بعد اتمام کرد انبیه و دیگر آنکه
جوار عاده آدمی تعجیل و شتاب زدگی است تا ابتدای کار او در آخر از آن آفرید اند پس فرمود تعجیل مکنید در آیات که
کسی زود باشد که آیات خود را بشما نمایم وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ میگویند این کافران این وعده که تو
میدهی نزول آیات و ظهور علامات که خواهد بود این وعده کی است که میگویی خواهد بود لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانستندی
این کافران در زمانه و هنگامی که نتوانند که آتش را از رویها و پشتهای خود باز دارند و ایشان را هیچ یاری نکنند و کسی نباشد
عذاب را از ایشان باز دارد و دور باشند سلم ایشان کرده صدق آنچه ایشان را بآن وعده میدهند و بدانند که ایشان باطل اند

بس فرمود بل تأتيهم بغتة که قيامت ناگاه بايشان آيد وايشانرا مبهوت ومتحير گرداند وايشان نتوانند که آنرا ادا
واز خود بگردانند ونه ايشانرا از زمان مهلت دهند ولقد استهزئ برسل من قبلك فحاق بالذين سخروا
منهم ما كانوا به يستهزءون قل من يكلؤكم بالليل والنهار من الرحمن بل هم عن ذكر ربهم معرضون
ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا لا يستطيعون نصر انفسهم ولا هم منا يصحبون بل متعنا هؤلاء
وآباءهم حتى طال عليهم العمر افلا يرون انا نأتي الارض ننقصها من اطرافها افهم الغالبون
بدرستي که استهزا کردند برسول که پيش از تو بودند پس برسيد بايشان که استهزا کردند از ايشان انچه ايشان بدان استهزا
کردند قل من يكلؤكم بگو اي محمد کيست آنکه نگاه دارد شما را شب وروز از خداي روزي دهنده بلکه ايشان از ياد
کردن پروردگار خويش برگرديدند ام لهم آلهة يا ايشان را اين خدايانی که برخورداري ايشانرا از خشم ما توانائي
ندارند ياري کردن تنهاي خويش ونه ايشان را ياري برسد بل متعنا بلکه برخورداري داديم ما اين گروه را
وپدران ايشانرا تا دراز شد بر ايشان زندگاني آيا نمي بينند که ميرسيم ما زمين را با زمين کاهيم آنرا از کنارها آن اي
ايشان غالب آيند   دلخوشي ميدهد خداوند عالم رسول خود را وميفرمايد تا قلق کسر نيست که کافران افسو
داشتند بدرستي که پيش از تو پيغمبرانرا استهزا داشتند وسخن ايشان در باب حشر ونشر وعقاب وثواب
وافسوس کرده اند تو ايشان پيغمبران اقتدا بايد کردن ودر صبر کردن وايشانرا منتظر عذاب بايد بود که بايشان در
چنانکه بان قوم رسيد فحاق بالذين سخروا منهم وامد بايشان که سخريه وافسوس کردند جزاء آنچه بان
ميکردند پس رسول را فرمود بگوي اي محمد کيست آنکه شما را نگاه ميدارد شب وروز از خداي عز از عذاب او
وگفتند از عوارض وآفاتي که باشد ونگاه دو گاه در خفتگي وبيداري وتو بدان بيست ذالنون
ذالنون مصري گفت شبي از شبهاي روشن بيرون آمدم بروشني مهتاب يکبار در رود نيل ميرفتم کژدمي ديدم که ميان
بشتابيد که بيک بمير سيدم بر اثر او رفتم تا يکبار آب رسيد بزغي آمده کژدم بر پشت او برفت واو عبور نمود از آب گذشت گفتم
سبحان الله خداي اين کژدم را چه سبب گذاشت من از آب عبور کردم نظر ميکردم وتفکر مينمودم وزغ بدان خلق
دکر باره کژدم رفتن تند بسرعت گرفت ومن بر اثر او رفتم تا رسيديم برآمدگي که افتاده ومست ماري در سينه
آهنگ دان او کرده آن کژدم آمد وبر پشت مار نشست ونيش زد تا مار راکشت وباز گشت ومن از آن شگفت
کردم وبربالين او بايستادم وباواز خواندم يا نائما والجليل يحرسه من كل سوء يديه في الظلم كيف تنام العيون

عن ملك يأتيك منه فوائد النعم آن جوان باواز من از خواب درآمد من اين حال بدو نقل کردم او از کرد از خود
ويوست من تو بدو انابت نمود بل هم عن ذكر ربهم معرضون بلکه ايشان از ذکر خداي خود برگشته اند ودر آيات
ودلايل وحجج آن نظر نميکنند پس بر سبيل توبيخ وتقريع فرمود ام لهم آلهة يا ايشانرا خدايانی هستند که از ما وعذاب ما
ايشانرا حمايت ميکنند ما حمايت نمائيم ونگاه داريم يا خدايان ايشان چگونه حمايت نمايند ايشانرا که نصرت خود نتوانند کرد
وخود را از ما نگه نتوانند داشت وکسي ايشانرا نتواند بود که ايشانرا نگه دارد بل متعنا هؤلاء بلکه ملك ايشانرا تمتع داديم
واز نعمت برخوردار شان گردانيديم وتمکين کرديم از بند بلاد وشهرها وبدان ايشانرا نعمت داديم وتعجيل عقوبت نکرديم
بر ايشان دراز گشت وحجت بر ايشان لازم گرديد پس بر سبيل توبيخ فرمود افلا يرون آيا نمي بينند که ما قصد زمين
ميکنيم واز اطراف وکنارهاي آن ميکاهانيم هر روز هر سال طرفي از آن خراب ميکنيم وگفتند نقصان زمين بخرابي
مراد ايشان باشد وچون خداوند سراي بميرد خراب شود وگفتند بموت علما وکه خرابي زمين بموت علما باشد که چا
کرد در عالم باشد ان ويا در خرابي باشد اگر چه تو ورا ايشناسي وا چون حال اينست کما اطراف زمين را ناقص ميکرد
اي ايشان غالب نتوانند کرد ونه غلبه توانند کرد رسول الله را با چندين معجزات قل انما انذركم بالوحي ولا يسمع
الصم الدعاء اذا ما ينذرون ولئن مستهم نفحة من عذاب ربك ليقولن يا ويلنا انا كنا ظالمين
ونضع الموازين القسط ليوم القيامة فلا تظلم نفس شيئا وان كان مثقال حبة من خردل اتينا
بها وكفى بنا حاسبين ولقد آتينا موسى وهرون الفرقان وضياء وذكرا للمتقين الذين يخشون
ربهم بالغيب وهم من الساعة مشفقون وهذا ذكر مبارك انزلناه افانتم له منكرون
بگوي اي محمد بدرستي که بيم ميکنيم بوحي ونشنود کرخوانند اچون بيم کنند ايشانرا ولئن مستهم واگر برسد بديشان بوئي
از عذاب پروردگار هر آينه گويند اي واي بر ما بدرستي که بوديم ما ظالمان ونضع وبنهيم ترازوي عدل وانصاف
روز قيامت پس کرده نشود هيچ نفسي چيزي واگر باشد مثقال حبه از دانه خردل آوريم آنرا وکافي است ما را حسابکنندگان
ولقد آتينا وبدرستي که بداديم ما موسى وهرون را کتاب جدا کننده وآن حق وباطل وروشنی وپندي مر پرهيزگا
الذين آنانکه مي ترسند از پروردگار خود وبايند وايشان از قيامت ترسنده گانند وهذا واين قرآنيست پند مبارك
فرو فرستاديم ما آنرا اي شما آنرا منکر ايد   خطاب بگوي اي محمد که من شما را مي ترسانم بوحي واعلام ميکنم کار من
وبيست من بجز اين چيزي نيست انکه تر السهر حال حمل نمائيم بالجاي تقبول کردن کار من نيست چه شما شما بر کر اينده در

ناکردن و گوش نمرا ناداشتن وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نتواند که از الجحدری و ابن بوسبل هنا الغات
فرموده که ایشان در ملا اصغا بمنزله کران اند و الّا در حقیقت نتوانند چنانکه شاعر گفته لو نادیت حیا ولکن لا حیوة
لمن تنادی از ما بنید چون ایشان را بترسانند وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ و اگر مس شود نفحهٔ از عذاب خدا با ایشان
ازان نفیر باد انید و گویند ای وای بر ما ظالم و ستمکار بوده ایم بر نفس خود هر آنچه کردیم از بدی با خود کردیم و ما بکذاریم
ترازوی راست برای روز قیامت و این ترازو و کتابت از داد و عدل و راستی و انصاف یعنی حساب خود را بجا کند
بداری بترازوی سنجیده اند فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا نشود بر هیچ نفس حسنهٔ از حق او کم نکرده اند و از ثواب او هیچ باز
نگیرند و در عذاب هیچ کس نیفزایند و اگر آنچه کرده باشد بمقدار سپندان باشد ما از ایمان آورده ایم و نگذاردیم
که ضایع کرده و ما نیم از شما کسانی که و بسنده ایم حساب وهم کار ما برادیم پس فرموده وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که
موسى وهرون را فرقان دادیم یعنی تورات که فرق کننده است میان حق و باطل و معجزات که فرق کرد میان حق و باطل
فرعون و روسیایی و یاد کرد متقیان و پرهیزکاران را ان پرهیزکاران که از خدا می ترسند و رغبت یعنی در حالی که
کسی از ایشان اطلاع نباشد جز از خدا از او بترسند و از کناه باز ایستند و اجتناب نمایند و ایشان از قیامت ترسان
باشند وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ و این کتاب که قرآنست ذکریست با برکت که ما او را فرستادیم ای شما او را انکار
میکنید و باز میرسد وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ
مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بل
الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ بدرستی که بدادیم ما ابراهیم را صواب زینش و بودیم ما بدان
دانایان إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ چون گفت مر پدر خویش را و قوم خویش چیست این تندیسها که او مقیم شونده کانیم قالوا
گفتند یافتیم ما پدران ما را پرستندگان بودند قال گفت ابراهیم بدرستی که شما و پدران شما در گمراهی بودید
قالوا گفتند بیا ز ما حق را ای هستی تو از جمله بازی کنندگان قال گفت آری پروردگار شما و پروردگار آسمانها و زمین است
آن خدایی که بیافرید ایشان را و من بر آن از جمله گواهی دهندگانم بدرستی که ما ابراهیم را دادیم رشد او
یعنی رشدی که مثل او را شاید و این رشد را یافتن او بود بوجوه مصالح او و بیان آنچه او را بسر رساند و دلالت او
و حجج و بینات که او را بتوحید رساند و گفته اند مراد نبوت است یعنی او را پیغمبری دادیم مثل از موسی و هرون

بصنعات

صنعات موضع و اخلاق پسندیده و علم او داناست چون او را اهلیت خلت یافتیم او را خلیل خود کردیم در وقتی و زمانی که
بپدر خود را یعنی عم را آزر گفت و قوم خود را مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ چیست این صورتهای بیجان و کالبدها و روح که بر آن اقامت
اید و ایشان را می پرستید یعنی بزبان صورت استفهام است و مراد تقریع است و توبیخ ایشان جواب دادند و گفتند عابد
خود را دیافتیم که ایشان را می پرستیدند ابراهیم گفت بدرستی که شما بعبادت بتان در ضلالت و گمراهی روشن بوده اید
ایشان را سخن منقطع شد و حرفی نتوانستند گفت جز آنکه استبعاد کردند و گفتند ای ابراهیم این که میگویی بجد
و حق آورده یا با خود از جمله بازی کنندگانی ابراهیم گفت بَلْ رَبُّكُمْ از پروردگار شما چه جای بازیست و لعب آنچه میگویم
بجد میگویم بلکه خدای شما خدای آسمان و زمین است که ایشان را آفریده و من بر این گواهم یعنی برهان است و دلائل
افرید کار زمین است و اوست که مستحق عبادت است وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْ
بِرِينَ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ
لَمِنَ الظَّالِمِينَ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَشْهَدُونَ قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ
إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ و بخدا سوگند که هر آینه بسازم شما را پس برگردند که بشما بتهای خویش فَجَعَلَهُمْ پس گرد
ایشان را پاره پاره مگر بزرگ ایشان را تا بود که ایشان باز گردند گفتند که کرد این خدایان ما بدرستی که او از جمله
ستمکار است قالوا گفتند شنودیم جوانی یاد کند ایشان را گویند او را ابراهیم قالوا گفتند پس بیاورند او را بچشمهای
مردمان تا بود که ایشان گواهی دهند قالوا گفتند ای تو کردی این بخدایان ما ای ابراهیم قال بل فعله گفت
بلکه کرد این بزرگ ایشان بپرسید از ایشان اگر ایشان سخن میگویند چون دید ابراهیم که ایشان تبسم او تنبیه
نمیکردند فرمود بخدا که من کیدی نمایم و مکری سازم با خدایان شما بعد از آنکه شما پشت بگردانید و بعید
که این سخن ابراهیم در سر ایشان گفت ما بعد کسی نشنید و بوقت دیدم ایشان را آنکه روستری گفت عیدی بود ایشان را
و رسا الجمیع ایشان بود چون باز گردیدند بتان نخود را سجده کردند و طعامها آوردند و بپیش بتان که دادند
برکت کرده باوده تا بان چون باز گردیدند آن طعام بخورند از دم ابراهیم ما بابعید گاه ای تا آیین و رسمها ما ببینی
برایه که دین ما چون است شاید راغب گردی ابراهیم گفت مرا رغبتی نیست بعید شما و دین شما بالحاح عم چون
بعضی از راه رفت و بنجوم نگرست خفت و فرمود إِنِّي سَقِيمٌ گفت تب آمد چون تب او بود فرموده

سقیم مرا موافق نیست نتوانم آمدن این بگفت و در راه بگفت و سوم بود میگذشتند چون مردمان گذ
و باز پس ماندگان بماندند ابراهیم برخواست و گفت تَاللّهِ لَأَکِیدَنَّ أَصْنَامَکُم بخدایی که کید کنم با بتان شما
کاری باشد که مقصود باشد پس به بتخانه درآمد و صف بزرگ بود و بت مهینی در برابر گذارده و کهتر بر تر
همچنین مرتبه خود در کهتر از برتر و ابراهیم علیه السلام تبری در دست داشت برگرفت و همه را خورد شکست و بر سبیل
استهزا فرمود ما لکم لا تأکلون ما لکم لا تنطقون چیست شما را که هیچ نمی خورید چیست شما را که حرف نمی زنید
چون همه را شکست تبر را بدوش بت مهین گذاشت و رفت قوله تعالی فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا ابراهیم همه را پاره پاره
کرد الا آن بت مهین را که او را نشکست تا باشد که ایشان با او رجوع کنند و ابراهیم ایشان را جواب بتقریع و سرزنش
نماید و گفتند که ضمیر با ابراهیم است یعنی با ابراهیم رجوع نمایند و ببینی او روند چون ایشان از عیدگاه باز آمدند و جمیع
بعبادت خود به بتخانه رفتند بتان را شکسته دیدند و تبر بدوش بت مهین گذارده مشاهده کردند گفتند این
فعل بخدایان ما که کرده است انکه این فعل کرده از جمله ظالمان است قالوا سمعنا گفتند ضعیفان باز ماندگان
قوم که از ابراهیم شنیده بودند که ابراهیم فرموده بود تالله لاکیدن گفتند که ما از جوانی شنیدیم که ذکر ایشان میکرد
او را ابراهیم خوانند گفتند این سخن از ابراهیم کسی شنیده که او گفت تالله لاکیدن اصنامکم آنچه از او شنیدید
بیان و دشنام ایشان داده بود و این ذکر عاست آنست یعنی ما از جوانی ابراهیم نام شنودیم که بتان را دشنام میداد
و عیب میکرد و ابراهیم علیه السلام این معنی از کسی پنهان نکردی و اگر ابراهیم آن سخن بر ملا نگفتی غرض او باطل
شدی و چون ایشان شنودند که ابراهیم دشنام بتان میداد تهمت بر او نهادند و گمان با وی بردند و گفتند او را بیاورید
برابر چشمهای مردمان یعنی جایی که مردمان او را ببینند و نظاره او کنند تا گواهی دهند بر وی و انکه سخن از وی شنوده اند
چون او را حاضر کردند گفتند ای ابراهیم تو کرده با خدایان ما این کار فرمود بلکه این بت مهتر کرده گفتند چرا فرمود که
انکه خشم گرفته است که مرا با وجود من این بتان کهتر که تو را پرستید پس گفت از ایشان بپرسید اگر
سخن توانند گفت در معنی این آیه وجوه بسیار گفته اند یکی آنکه این وجه تقریر فعل است من نفس خود را یعنی ابراهیم
تقریر فرمود که بر سبیل تعریض که این فعل من کرده ام و این را از معاریض کلام خوانند نه آنکه او نسبت این
فعل به بت مهترین نموده است تا دروغ لازم آید و این سخن همچنانست که تو نامه نوشته باشی یا قصیده غزلی گفته
یکی ترا گوید او هیچ نتواند نوشت و شعر نتواند گفت این نامه تو نوشتی و این شعر تو گفتی تو در جواب او گویی که نه تو

و نه تو نوشتی

و نه تو نوشتی بر سبیل استهزاء انه بر سبیل تقریر از نفس خود ایشان ابراهیم را گفتند تو کردی این با خدایان ما فرمود بر سبیل
نه این بزرگ بت نوبین نادان کرده و گفتند که مشروط فرموده که شرط نطق یعنی این فعل را این بت مهترین کرده پس بپرسید از ایشان
اگر سخن گویند یعنی چون بر سبیل جواب چه دهند این فعل را او کرده باشد و اگر جواب ندهند از ایشان محال بود فعل هم از ایشان محال باشد
دیگر آنکه اگر چه ظاهر کلام خبر است معنی او فرض و تقدیر است یعنی چنان انکار بینید که کسی آمد و این فعل کرد از او بپرسید
چرا کردی او گوید من نکردم این بت مهترین کرد شما از و قبول کنید یا نه گوینده گوید نه گوید چرا قبول نکنید برای آنکه او حس
ندارد و فعل از او محال باشد پس گوید از ایشان بپرسید تا ایشان بگویند گویند چگونه بپرسیم از جماد که آلت گفتن و شنود
ندارد چون با این معنی معترف شوند حجت بر ایشان لازم شود و حیران نشیند که کنند و بدانند که پرستیدن بتان که حال ایشان
این باشد باطل باشد و انچه روایت کرده اند از رسول الله که ابراهیم دروغ نگفت الا سه بار و این حدیث فرمود از دروغ
یکی آنکه گفت انی سقیم دیگر آنکه فعله کبیرهم سیم پادشاهی خواست تا ساره را از او بگیرد گفت انها اختی او خواهر
من است که آفت گران حسی و اهداست ایجاب علم نکنند دیگر آنکه ابراهیم هیچ سخن نگفت که ظاهر او دروغ باشد
فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَٰؤُلَاءِ يَنطِقُونَ
قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ
اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا
عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس بازگشتند بتنهای خویش پس گفتند
که شما ظالمان اید ثم نکسوا پس سرنگون کرده شدند و سرهای خویش بدرستی دانستند نیستند این که
سخن گویند قال افتعبدون گفت آیا پرستید پروردگار خود را آنچه سود نکند شما را چیزی نکند شما را از
پادشاه از وی آنچه می پرستید از جز خدای استعمال عقل نمیکنید از ضرر قالوا گفتند بسوزانید و یاری دهید
خود را اگر شما کننده کان اید قلنا یا نار کونی گفتیم ای آتش باش بفرمان ما سرد بر ابراهیم وارادوا و خواستیم
کید پس کردیم ما ایشان را از جمله زیان کاران ابراهیم چون این سخن گفت و حجت بر ایشان لازم
کرد ایشان بخود باز آمدند و گشتند بنفسهای خود و گفتند شما اید که ظالم اید در این قصه و جدال نه او گفتند
بپرسید او ظالم آید اصنام حاضر آیند از ایشان باید پرسیدن و گفتند مراد آنست که شما ظالمید در عبادت اصنام
ثم نکسوا علی رؤسهم پس نگونسار شدند و خجالت او ظالم آید شو پس فرو بردند و گفتند تو دانی ای ابراهیم که

بتان سخن بگویند و نتوانند گفتن درین حال عجب بر ایشان لازم شد و ابراهیم زبان ملامت بگشاد و مذمت خدایان ایشان کرد
بدون خدای شما چیزی می‌پرستید که شما را نفعی نکند و مضرتی نرساند و نتواند مجادلت باد شما را و در لنگی و عاجز شمار او مرا الحجه
برسید از جز خدای عاقل نباشید همه ابد قالوا حرقوه ایشان چون درماندند و حجت نیافتند و با ابراهیم برنیامدند دست
ستم و ظلم زدند و گفتند او را بسوزید و خدایان خود را یاری دهید و نصرت کنید اگر شما کاری خواهید کرد و گفتند این سخن که او را بسوزید
گفت نام هیزن تحویل و علا او را زمین فرو برد و او فرو میرود تا روز قیامت نمرود گفت ابراهیم را گرفتند و ساز آتش کردند
حایطی ساختند به همه حدت درا بجاهای انداختند و هر کجا هیزمی دانست با بهای کالا امید شفای خود داشت همه هیزم بیاوردند
و دران حایط انداختند محمد بن اسحاق گفت یک ماه هیزم جمع کردند پس آن حطب چون کوهی بلند شد و آتش درو زدند
مرغ در هوای آن نتوانست پریدن منجنیقی ساختند و ابراهیم را دست و پای بسته در منجنیق نشاندند و در آتش انداختند
گفت بار خدایا در زمین یکی بنده موحد است او را با آتش می‌سوزانند دستوری ده ما را تا او را نصرت کنیم فرمود برو اگر قبول
کند یاری کن و اگر توکل او بمن تمام باشد بگذار پس فرشته موکل باران آمد و گفت من بارانم تو آتش کار او را ابراهیم فرمود نخواهم
فرشته موکل باد بیامد و گفت آمدم تا باد در آتش کارم تا پراکنده کردانم گفت نخواهم اصناف فرشتگان آمدند که از ما یاری خواه
فرمود یاری نخواهم بغیر از خدای حسبی الله من احد و نه عالم است چون او را در پله منجنیق گذاردند فرمود اللهم انت
الواحد فی السماء و الارض و انا واحد فی الارض لیس فی الارض احد یعبدک غیری حسبی الله و نعم الوکیل
چون ابراهیم را منجنیق با آتش انداختند جبرئیل در هوا به وی رسید گفت هل لک حاجة ای ابراهیم حاجت داری فرمود
اما الیک فلا اما بتو نه فرمود پس حاجت داری حاجت خود بخواه فرمود حسبی من سؤالی علمه بحالی که او بنفس من از سوال کردن
و خواست آنکه او میداند حال من با آنکه داند احتیاج حاجت عرض حاجت کردن و سوال نمودن درین حال حق سبحانه و تعالی
آتش را فرمود یا نار کونی بردا و سلاما ای آتش سرد و سلامت باش با ابراهیم عبدالله عباس گفت اگر نه فرمودی بردا
و سلاما ابراهیم از سرما هلاک گردیدی فرشتگان ابراهیم را آهسته بزمین رسانیدند و حق جل و علا چشمه خوش آب
خوش پیدا کرد و انواع ریحان از گل و نرگس برویانید و انواع شکوفها که بر او بدید کرد اهل اخبار گفتند ابراهیم هفت روز انجا
بود پرسیدند که در میان آتش چگونه بودی فرمود هیچ روز از آن خوشتر نبودی ابن یسار گفت حق سبحانه و تعالی فرشته
بر صورت آدمی تا با او موانست و حدیث میکرد تا مستوحش نشود و جبرئیل علیه السلام آمد و پیراهنی از حریر از بهشت بدو پوشانید
و سلام از ملک علام برسانید که آتش دوستان ما را نسوزاند و نمرود از کوشک نظر کرد ابراهیم را دید در میان آتش

در پیش

در پیش چشمه آب و انواع ریاحین پیرامن او و مردی دیگر را دید بر شکل او با ابراهیم گفت این چه حالت است این بوستان و مرغزار از کجا
فرمود خدای من بدیدت برای من گفت این کیست که با تو نشسته است گفت فرشته است خدای من او را مونس ساخته تا
که مرا مونس باشد نمرود گفت بزرگ خدا الهست خدای تو که با تو این همه نعمت فرمود ای ابراهیم از میان این آتش که محیط است
تو را ابراهیم بیرون آمد نمرود گفت ای ابراهیم میخواهم که برای خدای تو قربانی کنم پس نبراست و ارکا ساکار خدای است
خدای تو ابراهیم فرمود چه قربان کنی گفت چهل هزار گاو قربان کنم فرمود تو نیز وقتی بیابد تا به دین خود باشی یکی گاو نیز قبول
من الی و بر دین خدای تعالی گفت بترک ملک و دین خود را نتوانم اما قربان کنم اهل سیر گفتند که ابراهیم در آن وقت شانزده
ساله بود چون اسحق را خواستند که قربان کنند هفت ساله بود چون ساره اسحق را زاد نود ساله بود و بیشتر نود بود اسحق و ورا
ماند و در اخبار اهل سیر آنست که ابراهیم اسمعیل را قربان کرد نه اسحق را و رسول الله فرموده است انا ابن الذبیحین
و رسول الله از فرزندان اسمعیل است و ارادوا به کیدا و آن کار آن خواستند که با ابراهیم کید کنند ما کید ایشان را باطل
کردانیدیم و ایشان را خاسر و زیان کار تر این مردمان کردیم ونجیناه و لوطا الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین
و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا
و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین و لوطا آتیناه حکما و
علما و نجیناه من القریة التی کانت تعمل الخبائث انهم کانوا قوم سوء فاسقین و ادخلناه
فی رحمتنا انه من الصالحین برهانیدیم ما او را و لوط را بزمین آن زمینی که برکت کردیم ما در آن عالمیان را
و وهبنا له و بخشیدیم ما او را اسحق و یعقوب زیادتی و هم را و جعلنا ائمة و کردیم ما ایشان را کروهی راه نمودیم
خویش و وحی کردیم ما بدیشان کردن نیکیها و بپای داشتن نماز را و بدهید زکوة را و باشند مر ما را پرستندگان
و لوطا و لوط را بدادیم او را حکمی و برهانیدیم او را از اهل ده آن دهی که میکردند پلیدیها ایشان بودند قوم بد
و ادخلناه و در آوردیم ما او را در رحمت بدرستی او از جمله نیک مردان بود   خطاب جبار ما و ابراهیم و لوط
را برهانیدیم از نمرود و از بد آنکه لوط پسر برادر ابراهیم بود و با ابراهیم ایمان داشت و او پسر هاران بن تارخ بود و ایشان از اهل
دو دیگر بود نام او را جوئی و تارخ ندانیم هر سه بود ساره دختر عم ابراهیم بود او نیز ایمان داشت با ابراهیم و درین وقت
بر تمام ابن زمین هم آن کوه بودند که با ابراهیم ایمان داشتند از آنجا رفتند تا بزمینی که ما برکت کردیم در آن زمینی برای
جهانیان و آن زمین شام بود برای آن مبارک خوانند که در جهان هیچ جای خوشتر الا که از زمین بیت المقدس بیرون آید ماه

مرادانکه او را هجرت فرمود بشام بیابانها وهر آنچه در آن زمین بکاهد در شام فزاید وهرچه در شام بکاهد در فلسطین افزاید و آن زمین
حشر ونشر است وعیسی علیه السلام که فرود آید آنجا فرود آید ودجال آنجا باشد محمد بن اسحق گفت ابراهیم علیه السلام
از کوثی رفت بشام وساره با او بود ولوط پسر برادر ابراهیم با او بود از آنجا بحران آمد بعد از آنجا بود از آنجا بمصر رفت و از
مصر بشام در جایی نزول فرمود که آنرا سبع خوانند از زمین فلسطین و آن بیابانیست ولوط بزمین مؤتفکه فرود آمد
میان ابراهیم ولوط یک روزه راه بود حق سبحانه وتعالی لوط را باهل آن شهر فرستاد ووهبنا له اسحق وبدادیم ما ابراهیم را
اسحق ویعقوب که پسر اسحق بود پدر یوسف نافلة یعنی زیاده بر پسر عبد الله عباس گفت ابراهیم از خدا فرزند خواست
اسحق را داد ویعقوب بر سبیل فرزند فرزند را نافله برای آن خوانند که فرزند زاده است چنانکه نماز نافله بر فرض
زیاده است وغنیمت را نفل برای آن خوانند که آن زیادتیست که این امت را بود وپیش کسی را نبود از امتان گذشته
وکلا جعلنا صالحین وهمه را صالح گردانیدیم وتوفیق صلاح دادیم والطاف نمودیم با ایشان که حسین آن اختیار
صلاح کردند تا صلاحیت نبوت واهلیت رسالت یافتند وما این پیغمبران امامان ومقتدیان گردانیدیم که بفرمان ما
هدایت میکنند وراه مینمایند بجمیع مردمان راه دین میکنند با آنچه امر است دین حق را واوحینا الیهم ووحی کردیم با ایشان
فعل خیرات وانواع عبادات از نماز وروزه وزکوة وایشان ما را پرستیدند بعبادة ما را گزیدند ولوطا آتیناه حکما دادیم یعنی نبوت
معلم شریعت وبرهانیدیم اورا از آن ده که سدوم نام بود واهل آن فعلهای پلید وکردار های زشت کردند از لواطه وغیران
که بعضی از ایشان نکوهیده بسیار از منکرات ایشان قوم بد بودند ومردمان از فرمان خدا وازامر حق بیرون واوارا یعنی لوط
را از رحمت خود آوردیم ودر میان اهل نعمت جای دادیم واو از جمله صالحان ونیک مردان بود ونوحا اذ نادی
من قبل فاستجبنا له فنجیناه واهله من الکرب العظیم ونصرناه من القوم الذین کذبوا بآیاتنا انهم
کانوا قوم سوء فاغرقناهم اجمعین وداود وسلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ
نفشت فیه غنم القوم وکنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان وکلا آتینا حکما وعلما
وسخرنا مع داود الجبال یسبحن والطیر وکنا فاعلین وعلمناه صنعة لبوس لکم
لتحصنکم من بأسکم فهل انتم شاکرون ونوح چون خواند از پیش پس پاسخ کردیم ما او را پس برهانیدیم
ما او را واهل او را از اندوه بزرگ ونصرناه ویاری کردیم ما او را از قوم آنکه بدروغ داشتند نشانهای ما را
بدرستیکه ایشان بودند قوم بد پس غرق کردیم ما ایشان را جمله وداود وسلیمان وداود وسلیمان چون حکم کردند

دركشت

در کشت چون شب چرا کردند در آن گوسفندان قوم وبودیم ما مر حکم ایشان را دانایان پس فهم آوردیم ما سلیمان را
بدادیم وما حکمتی ودانشی ومسخر کردیم ما با داود کوهها را او تسبیح میکردند ومرغان وبودیم ما کنندگان وعلمناه وبدرآموختیم
ما او را زره کردن برای شما تا نگه دارد شما را از کارزار شما پس هستید شما شکر کنندگان خطابیست کی ای محمد نوح
پیغمبر چون ندا کرد وخدای خویش را بخواند پیش از این یعنی پیش از ابراهیم ولوط ما دعاء او را اجابت کردیم واورا واهل او را
از اندوه بزرگ رهانیدیم یعنی از بلاء طوفان وما او را یاری کردیم وخلاص دادیم از آن قومی که آیات ما را بدروغ داشتند
[illegible] وبلا پس بدرستیکه قوم نوح گروهی بد بودند ما ایشان را غرق گردانیدیم وهلاک کردیم وداود وسلیمان ویاد کن
داود وسلیمان را که اهل زره او بود چون حکم کردند در کشتی وزرع عبد الله مسعود گفت زرعی بود انگور بیاورده
او نفشت فیه غنم القوم چون شب چرا کردند گوسفندان قومی وآنرا تباه کردند قتاده وزهری گفتند دو مرد
نزد داود آمدند یکی صاحب زرع بود ودیگر صاحب گوسفند صاحب زرع گفت یا رسول الله دوش گوسفندان
این مرد زرع مرا تباه کردند داود علیه السلام فرمود بنشید بهای زرع چند است وبهای گوسفندان چند است
چون معلوم کرد دید راست بود یعنی برابر بود بصاحب گوسفند فرمود که گوسفندان بآورده عوض زرع او آن مرد الطاقة
چون باز گشتند سلیمان ایشان را دید گفت پدرم میان شما حکم فرمود صورت حکم را گفتند فرمود اگر من حکم میکردم
خلاف این حکم میکردم این را بداود گفتند سلیمان را طلب نمود گفت چه حکم مینمودی فرمود که گوسفند بصاحب زرع
میدادم تا انتفاع میکرد بشیر وپشم و آنچه او را باشد وزرع بخداوند گوسفند میدادم تا کشتنی عمارت میکرد تا بحد اول
رسیدی که گوسفندان خورده بودند پس زرع بخداوند زرع وگوسفند بخداوند گوسفند دادمی داود بحین
عبد الله مسعود ومقاتل گفتند که شاخهای انگور را شب گوسفندان او بخوردند رفتند تباهی کردند
داود آمدند وآن حکم فرمود تا سلیمان آمد آن حکم فرمود که گفته شد زهری روایت کرد که در عهد رسول الله
از آن بن عازب [illegible] در حائطی [illegible] انصار رفت وتباهی کرد تا رسول الله [illegible] رسول الله این آیت بخواند
حکم فرمود برای این عازب [illegible] زبان کرده بود فرمود [illegible] اصحاب ماشیه آنست که ماشیه را خود نگاه دارند
واجتهاد در صحبت اجتهاد [illegible] تمسک کردند وگفتند سلیمان این حکم باجتهاد کرده واگر اجتهاد روا نبودی
حکم نکردی جواب [illegible] سلیمان آن حکم باجتهاد کرد بلکه حکم فرمود از قبل وحی الهی دیگر که خدای حق سبحانه وتعالی
ففهمناها سلیمان ما سلیمان را الهام کردیم واعلام حق [illegible] باشد اگر گویند مراد بالهام القا است در دل کردیم که القا والهام

قبل خدای باشد همه وحی باشد و باین نص که ففهمناها سلیمان از خطا ایمن باشیم و نوحی نباشد میان این و نص دیگر او
که حکم داود چون وحی باشد کسی نتواند که اجتهاد کند بخلاف آن بود و نقض آن بود هاما که در اسلام کسی نتواند گفتن که اجتهاد
باشد که نقض وحی خدا بود و اگر هر دو با جتهاد گفتند وحی نبو باشد پس انچه ایشان هر دو کردند بوحی و اعلام خدا بودند
آن در حکم نتوانی نبود برای انکه چون داود بقیمت زرع و گوسفند بداد و جواب باشد چرا خواست صاحب گوسفند
انچه سلیمن کردیم جواب بود از اینجا که عوض از جواب زرع گوسفند انتفاع باشد چون مدة فساد زرع گوسفند و منافع
دست صاحب زرع برد خواست تا زرع باصلاح شد هنا عوض حاصل باشد و گفته اند که داود کرده در شرع احکام
دو دست جز که خدای تعالی او را منسوخ کرد و نسخ آن اعلام کرد سلیمن را و حکم با نسخ معلوم او کرد اینجا و این متبع باشد
جواب دیگر آنست که در احبار آورده اند که داود علیه السلام را جنید بس بود او خواست تا بداند که خلافت دینا او را کنایته
از خدا درخواست تا بان بایجح عز و جل با بن طریق اعلام او کرد پس فرمود وکلا آتینا حکما وعلما و ما هر یک را از داود و سلیمان
حکم و علم داده ایم و این دلیلست بر انکه ایشان هر دو در آن حکم که کردند مصیب بودند وسخرنا مع داود الجبال یسبحن
کوهها را مسخر کردیم تا با او تسبیح میکردند و همچنین مرغان را مسخر او کردیم وهب گفت داود علیه السلام در بیابان
و تسبیح نمودی کوههای و مرغان نیز با او تسبیح کردند و ما این کردیم و کوهها و مرغان را با او مسخر آوردیم تا تسبیح کنند
این معجزات با ظاهر کردیم و ما او را تعلیم کردیم و بیاموختیم او را صنعت زره گری کردن و با منفعت الناس باشد
تا او را در پوشیده در حرب این خود را از زخم تیغ و تیر نگاه دارید او اول کسی که زره گری کرد داود بود خدای عز و جل
و تعالی آهن در دست او نرم کرد اینجا لخلق با میکرد و در هم می افکند با سانی و در آن حاجت نبود ولنحصنکم ما
که داود از سختی کارزار و آفات آن و این نعمتی بزرگ باشد پس شما هیچ شکر نعمت خدا خواهید کرد یا نخواهید کردن
ولسلیمن الریح عاصفة تجری بامره الی الارض التی بارکنا فیها وکنا بکل شیء عالمین ومن الشیا
طین من یغوصون له ویعملون عملا دون ذلک وکنا لهم حافظین وایوب اذ نادی ربه
انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر وآتیناه اهله ومثلهم
معهم رحمة من عندنا وذکری للعابدین مر سلیمن را مسخر کردیم باد سخت جهنده میرفت بفرمان او بر
آن زمینی که برکت کردیم ما در آن و بودیم ما بهمه چیز دانا بان ومن الشیاطین و از دیوان است انکه غواصی میکرد او را و کار میکر
ندکار دیر احوان و بودیم ما ایشان را نگهبانان   یعنی من سلیمان او و داود را مسخر کردانیم باد سخت که بفرمان او میرفت تا

بزمینی

بزمینی که برکت کردیم از شام و زمین بیت المقدس مفسران گفتند سلیمان را بساطی بود چهار فرسنگ در چهار فرسنگ در طول و عرض
لشکر و رخت با بقوهای از لشکر در آن بساط کردی و باد عاصف را فرمودی تا آن بساط برگرفتی و در هوا بردی پس باد نرم را
فرمودی تا بر اندی تا بدانجا که اراده داشتی بامداد بیت ماهه راه بردی و شبانگاه بیت ماهه راه باز آوردی وکنا بکل شیء ومابهم
چیزی عالم و دانا ایم و همچنین مسخر کردیم مر سلیمان را جمعی از دیوان که برای او غواصی کردندی و از دریا جواهر برآوردندی و کارهای
دیگر کردندی یعنی بیرون از انچه سلیمان فرمودی و ما ایشان را نگاه دار بودیم از فرمان او بیرون نیامدی یعنی ایوب را چون بلا که
خدای خود را بخواند و در آن خواندن گفت خداوندا بمن رسید بیماری و رنج و محنت و تو ای خداوند که بخشاینده ترین بخشا
کانی بر من ببخشا از من کفایت کن وهب منبه گفت که ایوب مردی بود از اهل روم و هو ایوب ابن موص بن رازح بن
ابن عیص بن اسحق بن ابراهیم و مادر او از فرزندان لوط بود مخلصی و ابن گزیده پیغمبری بود و مال بسیار چنانکه سواد
شام سربل و جبل او را بود و او را در اینجا اصناف و انواع مال بود از گاو و گوسفند و شتر که بدو کشت کردی چنانکه هر روز کار
بود و او را بانصد جفت و زر و دانست که بدو کشت کردی با هر گاو بنده مملوک بود از آن او و هر بنده با بنده و زن و فرزند
و مال و محمل او را کاوان ماده بود با هر یکی سه چهار گوساله و او را زنی بود رحیمه نام و از او فرزندان داشت هفت پسر و
هفت دختر و او را اجمال بود بنیکو روی و خوش خوی و بویی و پرهیزکار و بسیار چیز دوست تخلقان خدا و نیکوی
کار بود در دنیا و وصیان و دو خویش را و مال خویش را وقف کرده بود بیتیمان و درویشان و ابنای سبیل و شاکر رحمت
چون ابلیس در کار او عاجز گردید از وسوسه گفت بار خدایا در زمین ترا بنده ایست عابد و شاکر تو از ایوب و شکر
اگر مال او را بلایی رسانی و فرزندان صبر نتواند نمود و برتو کافر گردد حق سبحانه و تعالی او را سیره ابلیس داد و اگر
بحبت بدانکه هیچ کفر با او رد وهب گفت در این مقال شیطان گفت بار خدایا مرا بر مال او مسلط گردان رخصت
ابلیس با لشکر بر بنیاد که ایوب در شکر افزود ابلیس گفت مرا بر فرزندان او مسلط گردان و بر این رخصت
مکر بدان او و بزیارش و در این حدیث و حکایات باطل بسیار و ترهات و غرایب و عجب است که با انبیا و اولیا و دوستان
و بعد این شان اهل توحید و این شیوع هیچ روا باشد و این چنین هیچ سزا باشد و حکی حق جل و علا ابلیس را که
است با اهل توحید و انبیا و اولیا و دوستان خدا مسلط کرد اند و کدام عاقلست که این روا دارد و بیماری او شایع
روایت کرده اند از انجمله انکه هفت سال بر کیسه از کناس بنی اسرائیل انداخته بوده و کرم در اندام او افتاده
از بوی او نتوانست گذار کرد و هیچ از منفرات روا باشد بر پیغمبران نه از قبل ایشان بر آنکه مؤدی بود بالنقص

قادر تعالی و او ازین منزه است اما سختی و بیماری و الام و تکالیف امراض روا است بر پیغمبران بر سبیل امتحان برای لطف و اعلای عقبا
و باز این اعواض عظیم باشد اما دام که بیماری باشد که موجب مردم از آن نفرت آید از برص و جذام و جنون و قروح و منفر احوالی
و احوالی که از آن تنفر منظور باشد و لیکن کرهیت و چیزی که ممتنع باشد اما آنکه خدای تبارک و تعالی مال ایوب برد
و فرزندان او را باز ستاند و او را انواع بیماری دهد امانه باستدعاء ابلیس که دشمن خاصان درگاه احدیت است و در
مدت بیماری او خلاف کرده اند وهب گفت که والله کعب گفت ده سال بود عبدالله عباس و بیشتر مفسران گفتند
هفت سال بود در خبر است که در مدت پیغمبری او سه کس ایمان آوردند یکی از اهل یمن که او را ابلیفن گفتند و دوم
دیگر از ولایت او یکی را بلدم و دیگری صافر او این هر دو آمدند او را پرستش و نگاه داری میکردند یکی از ایشان برنا بود
و دیگری کهل روزی چند آمدند و او را بجهد یافتند گفتند با یکدیگر همانا ایوب گناه عظیم کرده است خدای برو رحمت نمی
نماید این جوان با ایشان خصومت کرد و گفت شما نمیدانید که ایوب پیغمبر خدا است و گزیده اوست پنداری که
رنج عقوبت گناه است که او کرده است نمیدانید که خدای تعالی دوستان خود را امتحان فرماید و ایشان را بیماری دهد تا
صبر ایشان بمردمان ظاهر گرداند و ایوب را بصبر در حال امتحان فرمود هم نعمت هم محنت در نعمت شاکر یافت و در محنت
صابر از این که گفتند تو بیکی ایشان گفتند که راست گفتی و نیکو گفتی الا آنکس که خدای حکمت دهد و پیغمبری و تجربه باشد
فضلی باشد از خدای ما از این که گفتیم توبه کردیم و گفته اند که ایشان این سخن بحضرت ایوب گفتند ایوب از این
دلتنگ شد چون آن جوان ایشان را ملامت کرد ایوب علیه السلام فرمود مرا میگویند که گناه کرده ام این عقوبت آنست بار
خدایا دانی که من هیچ شب روا نداشتم که از طعام سیر شوم و کسان گرسنه باشند و باشم و طعن یتیم الا که
طعام با او دادم اگر دانی که من هرگز پیراهنی پوشیدم و برهنه یا یتیم الا که اول او را باز پوشیدم مرا درین تصدیق
فرما فی الحال جبرئیل آمد ایوب را محنت مدت بسر آمد گفت دعا کن تا خدای ترا شفا دهد دعا کردم فرمود رب
انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین در خبر است که در مدت بیماری او از اطراف زمین بیماران و محتاج
بلایی آمدند و از او دعا میخواستند دعا میکرد و خدا شفا میداد گفتند او را چرا خود را دعا نکنی فرمود شرم دارم
که هشتاد سال در نعمت و عافیت بودم در محنت باشم دعا نکنم مگر او فرماید انس بن مالک از رسول الله روایت
کرده اند که بیماری و رنج ایوب هیجده سال بود و دران بیماری جمله از او ملول شدند و نیز دیگر با و نمیگرویدند خصوصا
خویشان و صله رحم نکردند و دو از اصحاب او یکی گفت یا نبی الله از تو جرم صادر گردیده که بدین محنت گرفتار گردیدی

خودرا

خود را صاحب خطا نمیدانم و اعجب من آن بود که چون دو کس با یکدیگر خصومت و دعوایی که داشتند که در میانه ازین صحابه
و دلیل سوگند خوردی من که فلان سوگند ادا دیدم که مبادا او از سر صحابه سوگند بدروغ خورده باشد ایوب علیه السلام
چون تقاضای حاجت برخواستی اهل او دست او گرفتی تا بجای خود رسیدی یعنی بعادت اهل او را بر وی کنار
شد منتظر آنکه او را وا زهد تا او را زنده بیاورد و بعادت همیشه خدای حق سبحانه و تعالی هم دران حال وحی آمد با ایوب و
فرمود ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب پای بر زمین زد چشمه آب پدید آمد از آن آب بخورد و تسبیح اندروی هم
زایل شد و در آن آب غسل کرد رنجهای بیرون زایل گردید او را قوت و جمال و رونق روی باز آمد بهتر از آنکه بود ایوب از
انجا بر بلندی رفت و بنشست چون بعادت او از نزد او دیر شد زن او بیامد بالای نشسته نگاه کرد مرد براحید او را باز نشناخت
گفت ای فلانی گفت این مرد بیمار را فرمود او چه باشد تو گفت شوهر منست فرمود اگر بینی باز شناسی گفت چگونه نشناسی
سالها است که با اویم فرمود من ایوبم خدای منت کرد و بیماری و رنج از من برد است و گفت ای ایوب مرا دو انبار بود
یکی و دیگری گندم خدای عز و جل ابر فرستاد تا بر آن هر دو انبار زر بارید و چنان شد یکی زر و یکی گندم که انبار ها
باز آمد گفته اند که چون ایوب با انواع بلا مبتلا گردید و بیماری بر او وارد شد خویشان و دوستان همه او را گذاشتند مگر زنش
که او را خدمت کرد و پرستش میکرد و طعام و شراب مهیا کردی و ایوب هر چند رنجور تر شدی مهربانی او افزودی ابلیس
در این تحیر کرد که چگونه او را از طریق زن از راه توان بیرون کرد دانسته بود که زن ایوب بدید که
چیزی برای ایوب میبرد گفت یا امة الله شوهر تو کجاست گفت در انجا رنجور است گفت ترا یاد می آید از مال و جمال و
فرزندان او گفت هیچ کس را آن نبود و اکنون آن رفته است و زیر و رو کار او تباه تر است و هر کز چنانکه بود نبود از این بسیار
گفت تا انکه رحمت بغمو یاد آمد و گریست باز وسوسه نمود که من ذایل این دانم من که گوسفندان بیاورم و او بنام من
کند خدای او را عافیت دهد گوسفندان بستد و با ایوب گفت که مرد طبیب آمده است و قصه گفت که گوسفند او را
بنام او قربان کنی که شفا یابد ایوب گفت که ای ... آن ابلیس است که ترا از این راه باری دهد و تو با انجا و منجور ... و انجه
ساخته ام او باز دهد شفا او دهد که بیماری داده و این گفته حسن بصری است وهب گفت چون محنت ایوب بسر آمد
ابلیس زن او را عاجز کرد بصورت مردی با جمال و در زی پادشاهان بر اسب نیکو نشست نزد زن آمد گفت
حال شوهر تو چگونه است گفت رنجور است گفت مرا میشناسی من خدای زمینم و آن همه بیماری و تلف مال
و فرزندان همه من کردم از انکه او مرا رها کرده است و خدای آسمان را پرستیده اگر تو مرا سجده کنی همه بجای

کفتم ومال وفرزندان باو دهیم چون کفت با ایوب بکویم نمیشود شیطان کفت اگر این نکنی بایوب کفت بکو اکر چون طعام خورد در اول بسم الله

نکوید و باخر الحمد لله تا شفا یابد چون آمد و با ایوب کفت ایوب برو خشم کرفت اکر خدای مرا شفا دهد ترا صد چوب بزنم

و از نزد خود دور کرد و اشید چون او هم رفت ایوب علیه السلام تنها ماند نه دیدار و نه شراب و نه طعامی و نه مونسی و نه غمخواری

بزمین کذارد و میکفت أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ چند بار کفت و آواز داد که سر بر دار که دعای تو

اجابت فرمودیم پای بزمین زن بر خواست و پای بزمین زد از زیر پای او چشمه آب جوش روان شد و بران آب چه آمد

و غسل کرد آنچه در درون اندام او بود زایل کردید بار دیگر پای خود بزمین زد چشمه دیگر پیدا کردید از آن نیز آشامید آنچه بجا

اندرون بود زایل کردید چوانی او را باز داد جبرئیل علیه حله از بهشت آورد و در او پوشانید و هم مال و ملکی که او را بود مضاعف

کردید و ابری آمد و ملخ زرین برو بارانید در حدیث آورده اند که هر قطره عرق که از او چکیدی ملخ زرین شدی و ایوب

جمع کرد وحی آمد که ای ایوب نه من ترا مستغنی کردانیدم کفت بلی جمله کرامت تو است لیکن از عطای تو بی نیازی نشد چون او

طلب کرد از دور میدید شرم داشت ایوب آواز داد که ای زن کرا میجویی کفت این مرد بیمار که اینجا بود فرمود

تا او را ببینی که او تو را چه باشد کفت شوهر من باشد فرمود اکر او را ببینی بشناسی کفت چون نشناسم کفت او منم

اما پیش از آنکه بیمار کرد فرموده ایوب منم حق عز و جل از تحت بیعت بدل کرد و ایوب در غم آن افتاد که سوکند خورده بود

که صد چوب زند حق سبحانه و تعالی وحی نمود که وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا بکیر دسته از شاخ درختان که صد عدد باشد

و یکبار بر وی زن تا سوکند راست شود و ایوب چنان کرد ابو القاسم ابن حبیب کفت این کلام ایوب رَبِّ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ

شکایت نبود تا مناقض إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ نبوده باشد بلکه این عرض ضعف حال است که در میانه دعا

تعبیه کرده است نه بینی که در عقب او لفظ اجابت می آید فَاسْتَجَبْنَا لَهُ ما دعای او را اجابت نمودیم و اجابت در عقب دعا باشد

نه در عقب شکایت فَكَشَفْنَا مَا بِهِ پس بر داشتیم و ببردیم آنچه بر وی بود از بیماری و بلا و دادیم او را فرزندان او

و اگر مرده بودند خدای جل و علا ایشان را زنده کردانید و فرزندان دیگر هم داد او را بعدد آنکه بودند برای رحمت ما بود

کاری و تذکیری مرخدا پرستان را وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ وَأَدْخَلْنَاهُمْ

فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُم مِّنَ الصَّالِحِينَ وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ

فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ

وَكَذَٰلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ اسمعیل و ادریس و ذو الکفل جمله از صابران بودند وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ما ایشان را

در رحمت

در رحمت ما بدرستی که ایشان از جمله نیک مردان بودند وَذَا النُّونِ و یاد کن ذو النون را چون رفت خشم کرفته بر قوم خویش پس کمان برد که

تنک بار نکیریم بر او پس بخواند در تاریکیها که نیست هیچ خدایی مکر تو پاکی و منزهی تو بدرستی که من از جمله ستمکارانم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ

پس پاسخ کردیم ما او را و برهانیدیم ما او را از غم و همچنین برهانیدیم کرویدکان را خطاب با محمد است او را اسمعیل ابن ابراهیم را و

ادریس پیغمبر که اخنوخ است و ذو الکفل عبد الله عباس کفت از رسول الله شنیدم که در بنی اسرائیل مردی بود روزی زنی را

شصت دینار داد چون اراده خلوت با او کرد آن زن او بلرزید کفت چیست ترا کفت من هرکز این کار نکرده ام کفت چرا آمدی

کفت ضرورت مرا باین داشت کفت برو و زر هم ترا دادم و توبه از معصیت نمود که بعد از آن هیچ معصیت نکند آن شب که

وفات یافت بر در سرای او نوشته یافتند که خدای ذا الکفل را بیامرزید عمش روایت کرد از سهیل ابن عمرو او از عبد الله ابن الحارث

که پیغمبری از پیغمبران در میان قوم خود کفت کیست که تکفل نماید بجای من او ضمیر در عبادت نماید و حکم در میان مردمان نماید و

نکیرد و جوانی بر پای خواست کفت من تکفل ام روز دیکر همچنین کفت همان تکفل کرد تا سه مرتبه او بجای خود با او داد و شیطان

حیلها انکیخت و او را نتوانست که بخشم آورد و از عبادت باز دارد و او هیچ وجه خشم نکرفت مردم او را ذا الکفل نام کردند مجاهد

چون الیسع پیر شد در میان قوم کفت که از شما مرا تکفل نماید به سه خصلت بروز روزه و بشب نماز و در کارها خشم نکیرد

مردی بر خواست که من متکفل این کارها باشم روز الیسع این کفت همان مرد حقیر متکفل کردید او را خلیفه کرد و

با و حیلها کرد او را بخشم آورد نتوانست کفت شیطان الحمد لله الذی عصمنی منک شکر و سپاس مر خدا را که نیرا

نکاه داشت مرا از تو و شیطان نومید از او باز کشت او را ذا الکفل کفتند چنانکه کفته پیغمبری بود در بنی اسرائیل و خدا او را نصیب

تمام بود او را بدین نام ذا الکفل خواندند از نواب هم خنده کله امتش را بعد او را بوده کفل در لغت نصیب بود كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ

همه از صابران بودند و ما ایشان را در رحمت خویش بردیم که ایشان از جمله صالحان و نیک مردان بودند وَذَا النُّونِ و ذو النون خداوند

ماهی یعنی یونس ابن متی را چون رفت خشم کرفته کفت خشم کرفت بر قوم خود چون اصرار کردند بر کفر عبد الله

عباس کفت یونس و قومش در زمین فلسطین بودند پادشاهی بخنک ایشان آمد و نه سبط و نیم تن را بغارت برد

سطیم را که بماند حق سبحانه و تعالی به پیغمبر وحی فرستاد بشعیا نمود که از تو خبر ببرد و او پادشاه بنی اسرائیل بود فرمود

او را که تا پیغمبر قوی امینی را بفرستد که در دل ایشان افکنده ام که بنی اسرائیل را باز بفرستد تا بود و ایشان را با

پادشاه بقوم خود کفت کیست که این کار را توان فیصل دهد در مملکت او پنج پیغمبر بودند مردم کفتند که شایسته این کار یونس است

پادشاه کفت یونس تو برو کفت خدا امر این کرده کفت نه کفت پس دیکری را بفرست پادشاه کفت ترا باید رفت کفت تو امر

پادشاه الحاح کرد پس او از خشم پادشاه و از انکه قوم باو اشارت کرده بودند و ذلک قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا
از آنجا در آمد با خشم بکنار دریای روم آمد کشتی در دریا میشد در آن کشتی نشست چون کشتی بمیان دریا رسید دریا
و سورش پیدا شد و بهم بر سانید کشتی نزدیک هلاک و غرق شدن رسید گفتند که در میان ما مردی عاصی هست باشد
که بنحس و شوم و عادة آن بود که در مثل حادثه قرعه میزدند بنام هر که آید او را بدریا انداختیم از کثیر هلاک کرده
است از آنکه کشتی و آنچه در اوست یونس از میانه برخواست گفت همانا آن بنده که بنحس منم مرا بدریا افکنید که در حال
ساکن گردد گفتند معاذ الله تو سیمای صالحان داری و این حدیث سزاوار تو نیست و ما این کار نکنیم سه مرتبه قرعه
انداختند بنام یونس آمد برخواست و خود را بدریا انداخت ماهی آمد او را فرو برد و گفتند که او را گرفتند بدریا انداختند ماهی
بیامد و دهان باز کرد و گفتند که او را خواهند بدریا افکندن بار دیگر و را بدهن ماهی افکندند میخواستند که بجانب دیگر بروند
همان ماهی بیامد و دهان باز کرد گفتند گویا این مرد طعمه او خواهد بود و را انداختند ماهی او را ربود گفته اند که آن ماهی
را خداوند حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بنون که بنده مرا در یاب که در شکم تو چند روزی مسکن کرده ام با حضور باشد که
پوست او نخراشی و اندام او بیازاری که او طعمه تو نیست نون او را فرو برد و ماهی دیگر نون را فرو برد و ماهی دیگر آن ماهی را
فرو برد و ذلک قوله فی الظلمات الثلثة و این سه تاریکی بوده گفته اند که ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی اما آنکه
گفت که خشم او بخدای بود از آنجا که قوم را وعده داده بود بعذاب آن قوم چون علامت دیدند ایمان آوردند حق جل و علا
عذاب رفع کرد از ایشان و یونس در آن وقت از ایشان غایب بود و بوعده عذاب از میان ایشان رفته بود چون شنود که
از ایشان رفع شده آمد خشم گرفت از آنکه بسبب آن دانست که ایمان آورده بودند و خدای بسبب ایمان عذاب از ایشان
برداشت گفت میان قوم خود بروم دروغ زن که ایشان مرا انگشت این قول باطل است این بر پیغمبران روا نیست و نه
بر انکس که خدا شناس باشد چه قصد اراده عقاب و مضرت باشد بغیری و آنکس که بخیل عقاب و مضرت روا دارد
باشد خدا را نشناسد و امام حسن بصری گفت که سبب خشم او آن بود که خداوند عالم با اهل نینوی مامور ساخت
انذار و انزار کند او گفت بار خدایا مرا روزی مهلت ده تا موزه بپا زنم خداوند فرموده باشد که مهلت نیست و این
از آن زودتر باید که تو مکوی کی گفت چندان مهلت ده که نعلین در پا کنم گفته باشد که مهلت نیست او بخشم آمد
مغاضبا ای ربه او برفت خشمناک بر خدای خود این هم فعل و قول باطل است انکه خدای حق سبحانه و تعالی پیغمبری
اختیار نماید که منقاد باشد و امر خدا را آن وجه کفر باید و نتواند بود که خدای پیغمبران و غیر ایشان این قدر

کند

کند و رها نکند که کارسازی کند و انچه از ان چاره نباشد نباید از انکه این تکلیف ما لا یطاق باشد فظن ان لن نقدر
علیه یونس علیه السلام گمان برد که ما بر وی تکلیف تنگ نگردانیم و تخت باز نگیریم مجاهد و ضحاک گفتند که معنی اینست که
او بنده اینست که ما بر او حکم نکنیم بعقوبت او و مسایجه و تنها کنیم فنادی فی الظلمات پس یونس آواز داد و دعا کرد و در میان
تاریکیهای بحر تاریکی شب و دریا و شکم ماهی و گفت لا اله الا انت نیست هیچ خدایی مگر تو سبحانک پاکی منزه از
لا ائق حضرت تو باشد و من از جمله الظالمین و ستمکارانم مفسران گفتند یونس چهل شبانه روز در شکم ماهی
بود و بعضی هفت شبانه روز گفته اند و سه روز هم گفته اند حق سبحانه و تعالی شکم ماهی چون آبگینه ساخته بود تا
یونس عجایب دریا مشاهده نماید و آن ماهی او را در هفت دریا بگردانید و خدای عز و جل بقدرت کامله حیوة او نگاه
بداشت بهوای لطیف که او خوش بودی چون ماهی بقعر دریا رسید یونس علیه السلام آوازی شنید
این چه آواز است وحی آمد که صدای تسبیح دوابست و در دریا و در این حال فرمود لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین نه آن بود که ظلمی کرده باشد و لیکن این بر سبیل انقطاع فرموده و شاید که ترک اولی کرده
و ترک سنت نقصان باشد و ظلم در بعید نقصان بود و وجهی دیگر انست که گفت من از جمله ظالمانم یعنی از
آنانم که ظلم کنند و ظلم بر ایشان روا باشد و ایشان را در ما نشد چنانکه یکی از ما گوید انما بشر و البشر یخطی و یذهب
ان باشد که او مخطی و مذنب باشد بلکه مراد که نفس خود باشد فاستجبنا له ما اجابت کردیم او را و برهانیدیم
غم و نجیناه من الغم او را برهانیدیم از غم برهانیدیم حضرت صادق علیه السلام فرموده عجب دارم از انکس که
از چهار چیز بترسد چگونه پناه بچهار چیز نبرد انکه او را غمی باشد چگونه پناه بکلمه نبرد لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین و میشنود که خدای در عقب این میفرماید فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی
المؤمنین و دیگر انکه از کسی بترسد چگونه نگوید حسبنا الله و نعم الوکیل و میشنود که خدای تعالی از عقب آن فر
ماید فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و انکه از کید کسی بترسد چگونه نگوید و افوض امری
الی الله ان الله بصیر بالعباد و میشنود که خدای عز و جل در عقب آن میفرماید فوقاه الله سیئات ما مکروا
و انکه از چشم بد بترسد چگونه نگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله و میشنود که خدای میفرماید ان
ترن انا اقل منک مالا و ولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک شهر بن حوشب از عبد الله
عباس روایت کرده که یونس را خدای پس از ان فرستاد به پیغمبری که از شکم ماهی در آورد و بنبی فرموده عقب این در صفات

وارسلناه الى مائة الف او یزیدون و قوم دیگر گفتند که انت خیر الوارثین مثل آن فرستاد او را بشهری چنانکه در [تبیان]
قصه رفته است و زکریا اذ نادی ربه رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین فاستجبنا له و وهبنا
له یحیی و اصلحنا له زوجه انهم کانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغبا و رهبا و کانوا لنا خاشعین
و زکریا چون بخواند پروردگار خویش را که ای پروردگار من مگذار مرا تنها و تو بهترین میراث گیرندگانی فاستجبنا له
پس پاسخ کردیم ما او را و بخشیدیم ما یحیی را باو و باصلاح آوردیم ما او را جفت او بدرستی که ایشان میشتافتند در نیکیها
و میخواندند ما را از سر رغبت و ترس و بودند ما را ترسکاران خطاب یاد کن ای محمد زکریا را چون بخواند
خدای خود را او فرمود ای خدا من لا تذرنی فردا مرا تنها مکن و بی فرزند مگذار و تو نیکوترین وارثانی و این امر که
او را عقیم فرزندی نبود که بجای او باشد و میراث از او ببرد برای آنکه فرمود و انت خیر الوارثین اگر او را
میراث خود را از خدای دریغ نبود و دانست که عالم جمله میراث خدای خواهد بودن و دل او در بند فرزندی بود
که بجای او باشد و در مقام او بنشیند فاستجبنا له پس ما او را اجابت کردیم و بدادیم ما او را فرزندی چون یحیی و جفت
او را برای او باصلاح آوردیم یعنی پس از آن که عقیم بود و صلاحیت زادن نداشت او را حالت زادن دادیم انهم
کانوا بدرستی که این پیغمبری که ذکر ایشان رفت در خیرات مسارعت کردند و شتاب زدگی نمودند و ما را خوا
ندند در رغبت و رهبت یعنی با امید و ترس و ما را خاشع و خاضع و فروتنی نمودند آن پیغمبران و التی
احصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا و جعلناها [و ابنها] آیة للعالمین ان هذه امتکم امة
واحدة و انا ربکم فاعبدون و تقطعوا امرهم بینهم کل الینا راجعون فمن یعمل من
الصالحات و هو مؤمن فلا کفران لسعیه و انا له کاتبون و حرام علی قریة اهلکناها
انهم لا یرجعون حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج و هم من کل حدب ینسلون و اقترب
الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفلة من هذا بل
کنا ظالمین و آن زنی که نگه داشت عورة خود را پس دردمیدیم ما در او از بادها و بکردیم ما او را و پسر او را [نشان]
مر عالمیان را ان هذه امتکم بدرستی که این دین شما یکدین است و منم پروردگار شما یگانه که پرستید مرا
و تقطعوا امرهم و خلاف کردند کار ایشان میان یکدیگر همه بدرگاه ما باز گردندگان فمن یعمل پس هر که
کند کارهای نیک و او بود مؤمن پس باز پوشانیده نبود مر سعی او را [illegible] باهل دهی که هلاک کردیم ما [انرا]

کا ایشان

کا ایشان باز نگردند حتی چون گشاده شود بند یاجوج و ماجوج و ایشان از هر بالایی می خوانند و اقترب الوعد الحق
نزدیک شود وعده حق پس آنگاه آن خیره شود چشمهای آنها که کافر شدند ای وای بر ما بدرستی که بودیم ما در غفلتی
از این ار بودیم ما ستمکاران و نیز یاد کن آن زن را که نگه داشت عورت خود را پارسا بود یعنی مریم ما از روح خود [در او]
دمیدیم و او را و پسر او را یعنی عیسی را نشانه و دلالت و معجزه گردانیدیم بر جهانیان ان هذه امتکم بدرستی که این امت [امت]
شما است یعنی این دین شما در آن حال که یکی است و در وی خلافی نیست و من خدای شما ام پس مرا عبادة من کنید
فرمود و تقطعوا امرهم بینهم پس پاره پاره کردند کارهای خود را در میان خود یعنی در دین مختلف شدند و هر یکی مسلکی
که در وی گذارد [illegible] پس بر سبیل تهدید گفت کل الینا راجعون همه بما باز آیند و رجوع همه بما خواهد بودن جزای هر یکی بدهیم و
آنکه او مستحق باشد و کردار نیکو کند و مؤمن باشد سعی و رنج او را کفران نباشد و ضایع نشود بلکه شکر او بود و منع قبول افتد و ما
عمل او را برای او نویسیم و با او عوض کنیم و او را جزا دهیم و ثواب و حرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون
و حرام است بر شهری و دهی که اهل او را هلاک کردیم که باز آیند و بعضی گفتند که حرام یعنی واجب است یعنی بر اهل [ده]
که ما او را هلاک کردیم که باز آیند یعنی هلاک شدگان هرگز باز نیایند از جاج گفت معنی آنست که حرام است بر اهل شهری که ما هلاک
کرده باشیم قبول عمل ایشان برای آنکه ایشان توبه نکنند باز نیایند جابر گفت از حضرت باقر علیه السلام سوال نمودم از حدیث
رجعت این آیه بخواند و باین آیه استدلال توان کرد بر صحت رجعت برای آنکه ظاهر این است که حرام بود اهل دهی را
که ایشان را هلاک کرده باشیم که باز آیند و این آنست که حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که در وقت رجعت که باز آیند
فرمود من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا فرمود مؤمن محض و الکافر محض و دلیل بر این قول
بر عقب این آیه حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج تا وقتی که بگشایند سد یاجوج و ماجوج را و ایشان از هر بلندی و بالایی
و بلندی فرود می آیند برای آنکه چون رجعت برای صاحب الزمان باشد و خروج او بر عقب خروج یاجوج و ماجوج
باشد حذیفة الیمان گفت از رسول الله شنودیم که فرمود اول آیتی و علامتی آخر الزمان خروج دجال باشد پس [خروج]
دابة الارض پس از آن خروج یاجوج و ماجوج باشد پس عیسی از آسمان نازل گردد و این نزدیک خروج مهدی
بود آن اقصی از قعر عدن بدید آید و مردم را بمحشر رانند و اقترب الوعد الحق و نزدیک گردید وعده حق که
قیامت است و گفتند معنی اینست که چون یاجوج و ماجوج بیایند وعده حق نزدیک گردد یعنی قیامت بر خیزد و [دلیل]
این حدیث تاویل حذیفه است که او گفت که امر دیگر است که وارد چون یاجوج و ماجوج بیایند با نیجا نزدیک باشند

که بران توان سوار شدن که قیامت برخیزد و گفته اند که معنی اینست که چون سد یاجوج و ماجوج گشاده کردد و ایشان
از آن بشتند فرو دوانید وعدهٔ حق نزدیک گردد پس آنگه چشمهای کافران که ستمکاران بودند باز مانند و گویند در غفلتی
بودیم ازین کار و او را فراموش کرده بودیم ما ظالم و ستمکار بودیم با این روز ما را ایمان نبود پس گفت از پیغمبران باور ندا
شتیم و آنچه ایشان ما را خبر دادند قبول نکردیم إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا
وَارِدُونَ لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا
لَا يَسْمَعُونَ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا
وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا
يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بدرستی که شما و آنچه پرستید جز از خدا هیمهٔ دوزخ باشید شما از او در آیید که
باشید لَوْ كَانَ اگر بودی این گروه را خدایانی پرستیدنی در آنجا و همه در آنجا جاوید باشند لَهُمْ فِيهَا ایشان را بود
در آنجا ناله‌ی و ایشان در آنجا نشنوند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنها که پیشتر گرفت ایشان را از ما بهشت نیکوئی آن گروه
از آن دور کردگان باشند لَا يَسْمَعُونَ نشنوند آواز نرم آن و ایشان در آنجا آرزو کند تنهای ایشان جاویدان
باشند لَا يَحْزُنُهُمُ اندوهگین نکند ایشان را ترس بزرگ و تو خواهند بر ایشان فرشتگان اینست روز شما
آن روز که وعده داده شد شما را بدرستی که شما و آنچه میپرستید جز از خدا از اوثان و اصنام هیمهٔ دوزخ اند
ضحاک گفت حصب سنگ ریزه باشد که باد آورد یعنی ایشان را چنان در دوزخ برند که سنگ ریزه را باد أَنْتُمْ
لَهَا وَارِدُونَ که آن دوزخ که در شنوده باشید در آن دوزخ و اینجا ورود بمعنی دخول است پس بر سبیل احتجاج
فرمود بکافران و تنبیه کرد ایشان را بر خطا و کفر ایشان که اگر این بتان شما خدایان بودند در دوزخ نشدندی و ایشان
همه در دوزخ جاوید باشند لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ ایشان را در آنجا زفیری و ناله باشد و زفیر ناله غمگین که از آن غم عظیم
غمی باشد و چون غم عظیم باشد ناله از سینه از آن غم عظیم باشد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دوزخ نشنوند هیچ
سخنی که ایشان را در آن راحتی و خیری باشد گفته‌اند از آن نشنوند هیچ که کر باشند چون حق تعالی ذکر کافران نمود و
حدیث مؤمنان و صالحان نمود فرمود إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ بدرستی که آنانکه سبقت بوده و پیشی
گرفته برای ایشان از ما وعده نیکو بر ایمان و اعمال صالحهٔ ایشان و آن بهشت است ایشان از دوزخ دور
دور کرده اند او از دوزخ نشنوند حس آن در آن نکند و ایشان در آن چیزی باشند از نعمت و راحت و مراد که

که دلهای ایشان خواهد و نفسهای ایشان جوید خالدون همیشه و هرگز نگردد اندوهگین نترساند ایشان را ترس جعفر بن عبدالله گفت
این فزع باز پسین باشد بانگ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حسن بصری
گفت که آن که باشد که گویند بندهٔ را ببر دوزخ که سحق دوزخ است ابن جریج گفت آنکه باشد که موت را بصورت گوسفند
سپید بکشند و اهل بهشت و دوزخ در او نگرانند و این ندا در دهند یا اهل الجنة خلود و لا موت ابدا و یا اهل النار خلود و لا
موت ابدا وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و فرشتگان باستقبال ایشان آیند و گویند این روز شماست که شما را وعده کردند گفته اند
سبب نزول این آیت آن بود که روزی رسول الله در مسجد الحرام در آمد دید که صنادید قریش در حطیم نشسته و سیصد و شصت بت
گذارده بودند و آنرا سجده میکردند رسول الله نزدیک ایشان شد و مناظره میشنود و نضر بن الحارث با رسول الله در
سخن آمد رسول الله او را ملزم کرد و حجت بر ایشان لازم کرد پس رسول الله بر ایشان خواند إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ ایشان دلتنگ شدند از آنجا برخاستند بعبدالله ابن زبعری گفتند که امروز
محمد چنین و چنین گفت و ما از آن دلتنگ شدیم گفت اگر من آنجا بودمی او را مخجل دادمی و بر و غالب میکردند
رفتند و رسول الله حاضر بود گفت ای محمد تو میگوئی إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ فرمود او گفت این بر تو است برای
آنکه عزیر و اخل است که معبود جهودان است و عیسی که معبود ترسایان است فرشتگان که معبود بنی ملیح اند
از عوید رسول الله فرمود معبودان ایشان شیاطین اند که ایشان را دعوی کردند با آن و ایشان رضا دادند با آن خدای حق تعالی
و تعالی این آیه فرستاد إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ دیگر آنکه مراد با این آیه بتان
اند و نبینی که بلفظ ما آورد فرمود إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ و ما دون غیر عقلا را باشد و دیگر آنکه مخاطب این آیه آ
مکه اند و ایشان بت پرست بودند و در خبر است که روزی امیر المؤمنین این آیه بخواند پس فرمود و انا منهم یعنی
من از آنانم که در حق ایشان عنایتی سابق شد از الطاف و توفیق جنید گفت سبقت لهم من الله العناية
فِي الْبِدَايَةِ وَظَهَرَتِ الْوِلَايَةُ فِي النِّهَايَةِ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ
خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ
يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً
لِلْعَالَمِينَ آن روز که در نوردیم آسمان را چون در پیچیدن نوشته کاغذ چنانکه اول بار آفریدیم او را عود
دادن ما بدرستی که ما کنندگانیم وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ و بدرستی که نوشتیم در زبور پس از ذکر بدرستی که زمین

و امیراث کیرند انرا ابنده کان نیت جو دان عباده کنند کان من کر بروندان فی هذا لبلاغا لقوم عابدین به درستی که درین
هو اینه رساینده نیست مر قوم پرستنده کانرا و ما ارسلناک و نفرستادیم ما ترا ای محمد مکر رحمتی مر عالمیانرا
ای محمد یاد کن انروز را که ما آسمانرا در نوردیم چو در نوردیدن سجل مر نامها را یا نامه را سدی و عبد الله عمر کفته سجل
فرشتکان است که اعمال بنده کان نویسند چون بنده ختم عمل بر استغفار و استفصال خدای حق سبحانه و تعالی نوم
الکتبوها نورا ابن نوشته شود بنویسد و کفته اند که سجل نام دبیری بود رسول الله را در معنی طی دو وجه کفته اند
یکی انکه آسمانرا در نوردیم پس از انکه او را چون نامه کشاده کردیم دوم انکه طی عبادت است از کتم و اخفاء و مراد اعدام بود
یعنی ما آسمانها را ابهم بریم پس از وجود کما بدانا اول خلق نعیده ما خلق را چنانکه افریدیم اول بار باز افرینیم و اعاده
کنیم سر برهنه و پای و تن برهنه و خطنه ناکرده چنانکه در آیت دیکر فرموده و لقد جئتمونا فرادا کما خلقنا
کم اول مرة مجاهد از یکی از زوجات رسول الله روایت کرده که روزی رسول الله در حجره من بود عجوزه
پس من بود از بنی عامر رسول الله پرسید که تو ده کیست کفتم لعدها الاتی یکی از خالات تو او را دعا کن به بهشت
دانسته فرموده مضاح که عجوز به بهشت نرود و آن زن مضطرب الاحوال کرایستن کرفت رسول الله فرموده انا
که خدای تعالی پیرانرا جوان کند به بهشت برد الا ترا انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا
دیکر فرمود تحشر الناس حفاة عراة غرلا و اول کسی که جامه پوشانند ابراهیم خلیل باشد عایشه کفت
سوال نمودم که یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند فرمود بلی کفتا رسوا پیاه از یکدیکر شرم ندارند رسول
الله فرمود ان روز مرد و زن ندانند که زن کدامست و زن ندانند که مرد کدام است پس فرمود لکل امرئ منهم یومئذ
شأن یغنیه عبد الله عباس کفت یعنی آنست که ما همه چیز را فانی کردانیم چنانکه اول بود وعدا علینا بر ما ابن
وعده ایست که ما بخود واجب کردیم یعنی بعث و نشور انا کنا فاعلین به درستی که ما این خواهیم کردن و ما توانیم کردن
بجز از ما کسی نتواند کردن و لقد کتبنا فی الزبور ما نوشتیم و ثبت نمودیم در زبور پس از ذکر سعید جبیر و مجاهد
و ابن زید کفتند مراد بزبور جمله کتابهاء منزل است و مراد بذکر لوح محفوظ است یعنی بنوشتیم در کتابها پس از
انکه در لوح نوشته بودیم عبد الله عباس کفت مراد بذکر توریة است و زبور کتاب داود است و بعضی کفتند مراد
بذکر تورات و زبور کتاب داود و بعد یعنی قبلا است چنانکه در این ایه و الارض بعد ذلک دحیها ان
الارض یرثها عبادی الصالحون در این زبور نوشته پس از انکه در این کتاب دیکر نوشته بودیم که زمین

بهشت را میراث ببندند کان صالح دیم و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین عبد الله
عباس کفت مراد زمین دنیا است یعنی ما زنشیم و حکم کردیم که زمین دنیا را بنده کان صالح ما میراث کیرند بیانش قوله تعالی
لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون وهب ابن منبه کفته در چند کتاب خواندم از کتب اولین که
خدای حق سبحانه و تعالی زمین و مر زمین را میراث بصالحان امت محمد دهم و ابن ازمحمد بن باقر علیه السلام روایت کرده
اند و دلیل بر انکه لام و در الارض لام تعریف جنس است استغراق را باشد یعنی عام و اطلاق قدیم تعالی در حق شخص لفظ
صالح دلیل عصمت او کند برای انکه چون یکی از ما کواهی دهد بر صلاحیت شخصی و او را در ظاهر صالح داند چون خدا او را
داند ظاهر و باطن است صالح نخواند الا انکه در ظاهر و باطن صالح باشد و این جز معصوم نباشد پس این صالح امام
محمد مهدی اخر الزمان باشد که از شرق تا غرب ابعدا باشد و اورا بلفظ جمع یاد کرد برای توقیر و تعظیم او را و شاید که مراد
او بود و اصحاب او و عصمت او بدلیل معلوم باشد و انکه دیکران مجوز العامه باشند معلوم نباشد اما شاید که بنزدیک خدا
عالم معصوم باشند و عصمت کسی را جز خداوند و خلق معصیت شخص معین راه نباشد از انکه ایشان ظاهر دانند
روا است که در باطن خلاف ظاهر باشد پس فرمود ان فی هذا لبلاغا به درستی که درین معنی که رفت از هلاک کافران و دولت مومنان
ما در این قران بلاغی و رسیدنی است مراد و مقصود که وعده خدا بوستان را و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و نفرستادیم
ترا ای محمد مکر برای رحمت عالمیان و این دلیل است بر بطلان قول مجبره که ایشان کفتند که خدا ابی کافران هیچ نعمتی نیست
لکن فرمود ما ترا برای رحمت جهانیان فرستادیم و در وجود رسول الله و دعوت او لطف بود در حق همه تا ایشان انکه ایشان یعنی کافران
اجابت دعوت او نکردند از ایشان بود نه از رسول الله و او نیز لوجود او عذاب استیصال از ایشان بر داشته شد و وعده نیا عذاب
ایشان تقصیر ستاده و این حجتی است قل انما یوحی الی انما الهکم اله واحد فهل انتم مسلمون فان تولوا فقل
اذنتکم علی سواء و ان ادری اقریب ام بعید ما توعدون انه یعلم الجهر من القول و یعلم ما تکتمون
و ان ادری لعله فتنة لکم و متاع الی حین قال رب احکم بالحق و ربنا الرحمن المستعان علی ما تصفون
بکو ای محمد به درستی که وحی کرده شد بمن به درستی که خدای شما یک خدا است پس ای شنید شما منقادان فان تولوا
پس اکر برکردیدند بکو ای محمد اعلام کنم شما را بر کتاب و بینه ام که تو به ندا است یا دور انچه وعده می دهید شما را انه
یعلم الجهر و بینه ام مکر را از ما بستی مکر که ایشان شما را او بر خورداری و ان ادری و هنکامی قال فرمود بکو ای
محمد بر ورد کار من حکم کن بحق و پروردکار ما خداوند روزی دهنده است و یاری کننده بر انچه صفت میکنید

خطاب فرمود رسول الله را گفت ای محمد که من وحی مینمایند که خدای شما خدایست که جز او خدایی نیست باین وحی ایمان بی
آورید و آنچه شما را میفرماید مطیع و منقاد آن میشوید تو ای محمد برسان اگر ایشان برگردند و ایمان نیاورند بگو که من خبر دادم
شما را بر سویت داشتن و انصاف و حق همه را در این خبر و اگر ایشان را یکسان کردانیدیم و تو سیر او و آن قوم دیگر تخصیص نکردم مگر از
لجمیل محابا همه را اعلام کردم وَإِنْ أَدْرِي و نمیدانم این که شما را وعده میدهد از قیامت دور است یا نزدیک یعنی گفته اند
که آیه منسوخ است بقوله وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و این درست نیست برای آنکه نسخ در اخبار نبود و این خبر است و دیگر آنکه
معلوم نیست و جمع میان این دو آیه ممکن است از اجال او مجهول بود بمجال و الاحتمال و دیم بر تعیین وقت در اول فرموده و اقترب
الوعد الحق یعنی باضافه بگذشت نزدیک است که بیشتری شده و مراد باینه دیم این بود که من ندانم که کی خواهد بود و چند
مانده است إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ بدرستی که خدا میداند آنچه آشکارا میکنید و نهان شناسد و داند و من نمیدانم
شاید که تاخیر عذاب از شما فتنه و امتحانی باشد تا شما را پاکیزه و خالص کرداند چنانکه آتش زر و مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ و تمتعی تا
اجال شعبی گفت چون حسن ابن علی ابن ابی طالب با معاویة علیه اللعنة و العذاب صلح کرد چون صلاح خود و امت در آن دانست
معاویه لعین گفت خطبه کن مردم را تا از این خبر دهد تا با خبر باشند و خطبه کرد و در حمد و ثنای خدای بجای آورد فرمود
أَلَيْسَ الْكَيْسُ التُّقَى وَأَحْمَقُ الْحُمْقِ الْفُجُورُ وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي اخْتَلَفْتُ فِيهِ أَنَا وَمُعَاوِيَةُ إِمَّا حَقٌّ امْرِئٍ كَانَ
أَحَقَّ بِهِ مِنِّي أَوْ كَانَ حَقِّي تَرَكْتُهُ لِطَلَبِ الصَّلَاحِ أُمَّةَ یعنی این کار که من و معاویه در او خلاف کردیم یا حق مردی
او این کار را سزاوارتر است یا حق من بود من آن را بگذاشتم برای صلاح امت پس این آیه بخواند وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ
لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ و نمیدانم مگر از مایشی شما را و برخوردار بی جهت شما را قُلْ رَبِّ احْكُمْ بگو ای محمد ای خدا حکم کن
میان من و این کافران بحق و خدای حکم بحق کند و چند وجه گفته اند یکی آنکه رسول الله باین متعبد بود تا از خدا بدان
ثواب باشد چنانکه ما را در دعا کردن رسول الله را و گفتن اللَّهُمَّ أَعْلِ دَرَجَتَهُ وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا
يَغْبِطُهُ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ و این دعاهایست که اگر ما نگوییم خدای خود این بکند اما ما را در این نفع و لطف و ثواب
و وجهی دیگر آنست که مراد بحق عذاب است یعنی بر ایشان حکم کن بعذاب خدای اجابت کرد این دعا تعالی روز بدر بیان فی قوله رَبَّنَا
افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ قتاده گفت چون رسول الله بکارزار حاضر گردید بگفتی رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ و گفته اند یعنی
رَبِّ احْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ الْمُسْتَعَانُ و خدای ما بخشاینده است بر بنده کان و از کرد باری از او خواهد که از این
عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ و بر آنچه شما میگویید و صف میکنید از جای که بر خلاف آن بود که شما میپندارید که او میبرد و نجنبی بر خوار رسول خود

نصرت کرد و ایشان از آنچه گمان میبردند خایب و خاسر کردانید سُورَةُ الْحَجِّ ثمانية و سبعون آية و هي مدنية
سوره الحج مدنیه است مگر چهار آیه که در مکه فرود آمده الا الحاکی وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ تا بجا که عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ
و هفتاد و هشت آیه است از ابی بن کعب روایت است که رسول الله فرموده است آنکه سوره حج بخواند او را چندان مزد کسی که حج
و عمره کرده باشد از کذشتکان و مانده کان او از برای او در اعمال او حجی و عمره بنویسند و صواب و حسنه شمار
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ابتداء بنام خدای روزی دهنده رحمت کننده
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ
وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ای مردمان بترسید از
پروردگار خویش بدرستی که زلزله قیامت بزرگست يَوْمَ تَرَوْنَهَا آن روز که ببینید آن غافل شود هر شیر دهنده از آنچه
شیر داده باشد و بگذارد هر خداوند حملی بار خویش را و بینی مردمان را مستان و نباشند ایشان مستان و لیکن عذاب خدای
سخت است بیان تهدید و تخویفات که حضرت باری عز اسمه جل اره میان را از مردو زن و مومن و کافر و بنده و آزاد
و امر و نهی ما کرده و بر ما از این بدلیل عقل خارج اندای مردمان بترسید از سطوت خدا و عذاب او بپرهیزید از
مخالفت و معصیت او که زلزله قیامت امری بزرگست و حادثه و واقعه سخت است اما آنکه معدوم را چه گویند یا این آیه
تمسک نایند و گویند که زلزله قیامت معدوم است و خدای او را شیء خوانده که يَوْمَ تَرَوْنَهَا روزی که ببینید زلزله قیامت
در آن روز هر شیر دهنده مشغول گردد از آنچه شیر میدهد از هول و ترس فرزندش بیاد نیاید و باو مشغول نشود
و هر زن که آبستن باشد بار خود را بنهد از رو بچه انداز از هول و شدت و بینی آن روز مردمان را مستان یعنی از دهشت
و خوف و ایشان مستان نباشند و لیکن عذاب خدای سخت است از سختی آن چون مستان باشند سبب نزول این
دو آیه گفته اند که در غزوه بنی المصطلق نازل شده و در شب و ایشان قبیله بنی اند از بنی خزاعه و مردم در آن شب در راه بودند
چون این دو آیه نازل شد رسول الله فرمود تا منادی ندا داد که باز ایستید چون مردم جمع آمدند رسول الله این آیه را
بر مردم خواند مردم گریستند چون روز شد کس زین اسب بر نیانداخت و خیمه نزدند و هیچ کار نکردند و طبخ
نکردند بعضی میگریستند و بعضی دلتنگ و سوگیر یا بان تفکر فرو برده بودند رسول الله فرمودند که آن روز خدای تعالی
فرماید آدم را برخیز و از فرزندانت گروه دوزخ را بیرون فرست او از هر هزار نهصد و نود و نه را به دوزخ
فرستد دیگر را به بهشت بر ایشان سخت آمد گریستند که یا رسول الله ناجی که خواهد بود فرمود أَبْشِرُوا وَقَارِبُوا

وسرور و ابشارة یاد شمار او بمردم نزدیک شد بند و کار خود را اصلاح آورید و بر سداد باشید که با شما دو خلق هستند
کثرت عظیم است پس فرمود من امیدوارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان خوشدل شدند دیگر فرمود امیدوارم
که نیمه اهل بهشت شما باشید شکر کردند خدای را تکبیر کردند و تحمید نمودند پس فرمود جمله صد و بیست صف باشند
هشتاد امت من باشند و مسلمانان در جنب کافران چنان باشند که خالی بر پهلوی شتری یا موی سیاه بر گاو سفید
یا موی سفید بر گاو سیاه پس فرمود امت من هفتاد هزار به بهشت شوند بی شمار عکاشه برپای خاست گفت
یا رسول الله دعا کن تا من از ایشان باشم فرمود خداوندا او را از ایشان گردان دیگری برخاست و گفت مرا نیز دعا
کن رسول الله فرمود سبقک بها عکاشه یعنی دعا سبقت کرد وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي
اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ
السَّعِيرِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ
نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ
مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ
يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا
الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ و از مردمان کس هست که خصومت میکند
در حق خدای بی دانشی و پیروی میکند مر دیو رانده شده را نوشته شد بر او که هر که دوستی کند او را
پس بدرستی که او گمراه کند او را و راه نماید او را بعذاب آتش افروخته یا ایها الناس ای مردمان
اگر هستید شما در شکی از برانگیختن پس بدرستی که ما آفریدیم شما را از خاک پس از نطفه خون بسته
از علقه از گوشت پاره و پس از گوشت پاره صورت پدید کرده که تا روشن کنیم شما را و آرام دهیم در رحمها
چنانکه خواهیم تا اجل نام نهاده پس بیرون آوریم شما را کودکی پس تا برسید بغایت قوت خود و از شما است آنکه
جان بستانند و از شما هست آنکه باز گردد بخسیس ترین عمر تا نداند از پس دانش چیزی و بینی زمین را
خوشک پس چون فرو فرستیم ما بران آب را که در جنبد و بالا گیرد و برویاند از هر جفتی زیبا سبب نزول
آیه آنکه در نضر بن الحارث آمد که یا رسول الله مجادله بسیار میکردی گفتی که فرشتگان دختران
خدا اند قران افسانه پیشین است و خدای قادر نیست بر زنده کردانیدن مردگان حق جل و علا این آیه فرستاد

وبیان فرمود

وبیان فرمود که مجادله او از سر جهل و نادانی و عناد است وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست که جدال میکند در
بر خدای روات و انچه روا نیست از افعال و صفات بی علمی و دانشی و حجتی و برهانی و متابعت میکند هر دیو رانده
که تمرد کند از حکم و فرمان خدای و سوکند انکه بر سبیل تمثیل گفت که گویا که بر آن شیطان نوشته اند و واجب کرده
هر انکه بر او تولا کند او را از راه دین گمراه کرداند و او را از راه بهشتش دور کرداند و راه نماید بسوی آتش عذاب سوزان
پس خطاب فرمود با منکران بعث و حشر و نشر که ای مردمان اگر در شک و شبهه اید از کار بعث و نشور و آنکه شما را
زنده خواهد کردن چرا اندیشه نکنید در ابتداء خلقت آفرینش خود که اول شما را از خاک آفرید یعنی پدر شما را آدم را بعد
شما را از آنکه نطفه حاصل شد ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس شما را که فرزندان آدمید از نطفه آفریدیم از آبی که از پشت مردان
و سینه زنان در رحم جمع شود از علقه پس از خون بسته پس از مضغه بر آنجا که اندک پس از چهل روز آن علقه
کوشت پاره شود مخلقه تمام و ناتمام بعضی املس و بعضی بر عکس مجاهد گفت با صورت و بی صورت و گفته اند با عیب
و بی عیب لِنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم شما را این ترتیب و تدریج و قدرت و حکمت خود را و معلوم شما کردد که ان خدای که
قادر باشد که برین وجه آفرید بر سبیل ابتدا تواند و قادر باشد بر آنکه ایشانرا باز خواند عبد الله مسعود گفت
چون نطفه در رحم افتد حق سبحانه و تعالی فرشته موکل کرد اندران فرشته گوید مخلقه غیر مخلقه این تمام هست یا نه
اگر گوید نه رحم آنرا بیندازد و اگر گوید تمام خواهد شد گوید خداوندا نر بینه خواهد بود یا مادینه رزقش چیست
و روز بشکدام اجلش چیست مدت عمر مقام سعید است یا شقی فرماید از لوح محفوظ انرا نسخه کن آن فرشته از
لوح محفوظ آنرا نسخه کند تا آخر صفات لِنُبَيِّنَ لَكُمْ بیان کنیم شما را کمال قدرت و حکمت ما در گردانیدن اصل علقه
از حالی بحالی و از نوعی بنوعی و ما قرار دهیم در رحمهای آنچه خواهیم تا بوقت ولادت و آن اجلی بود شما را داده که بر
وقت پدید کرده پس بیرون آوریم شما را از رحمهای مادران طفلی و کودکی که هیچ نیست ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ تا برسید
شما بغایت قوت و کمال عقل و تمامی خلقت و از شما کسی باشد که متوفی کرده و بکودکی و یا بجوانی بمیرد و از شما کسی باشد که
او را بخسیس ترین و فرو مایه ترین عمری آرند و آن حالت پیری و هرم باشد و حق سبحانه و تعالی پیری
و هرم را ارذل العمر خواند چون حالت ضعف و عجز و نقصان عقل و تن باشد و از پس آن امید صلاح نفس
امید ندارد که آخر عمر است و هر چه روز آید نقصان زیاده تر خواهد بود و از اینجا گفته اند اذا التقت اخذ
المتین فقدمت اولهما و تاخرت اخرهما الکبر لا نعم تا کار او بجایی رسد که هیچ نداند پس از آنکه دا

وان از نقصان عقل است وفكر وذكر او باشد واز انواع علوم كم باشد ونسيان بر وى غالب كردد وترى الارض هامدة يعني
خشك وپژمرده وبي نبات پس چون انزلنا فرستيم ما بر آن زمين آب باران او بر خود بجنبد چون كسي كه در حركت او نشاط آيد
واهتزاز حركت مرد شادان باشد وربت وبيفزايد وبلند كردد و[illegible] كه زمين عقب برف وباران برآيد چون
خمير چنانكه بار مي بر فرو شود وانبتت وبرويانيد از هر جنسي و صنفي كياه نيكو وزيبا واين مثلي است كه خداي زد براي
عزت كه ايشان منكر بودند ومستبعد بعث ونشور مي كنند چگونه ممكن باشد كه ما پس از آنكه مرده باشيم وپوسيده كشته
وبخاك برابر شده ما را اعاده كنند وزنده كردانند حق سبحانه وتعالى اين تمثيل است آخر شما هر سال مي بينيد بفصل [illegible]
اين جهان بر سنبري كه زمين مرده ميشود چنانكه هيچ نبات نرويد واكر همه جهان بنكري يك كياه پديد نيايد چون
ربيع آيد باران باو فرستيم زنده شود وسبزي كه برخورد وبجنبد ونشاط نبات كند واز هر نوع كياه برويد
از آن خداوندي كه اين كند وبرين قادر باشد تواند كه شما را زنده كرداند پس از مردن ذلك بان الله هو
الحق وانه يحيي الموتى وانه على كل شيء قدير وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث
من في القبور ومن الناس من يجادل في الله بغير علم ولا هدى ولا كتاب منير ثاني
عطفه ليضل عن سبيل الله له في الدنيا خزي ونذيقه يوم القيمة عذاب الحريق ذلك بما
قدمت يداك وان الله ليس بظلام للعبيد اين سبب آنست بانكه خدا اوست حق وانكه او زنده كند مرده كان را
وانكه او بر هر چيزي قادر وتوانا است وان الساعة وانكه حضور قيامت آينده است وهيچ شكي نيست در آن
وانكه خدا بر انگيزاند آنكه در كورها اند ومن الناس واز مردمان هست آنكه خصومت ميكند در حق خدا بي دانشي وبي راه
ونه كتابي روشن ثاني عطفه بكرداننده [illegible] خويش را از تكبر تا كه كرداند از راه خدا او را بود در دنيا خواري ودر چشانيم
او را در روز قيامت عذاب آتش سوزان ذلك بما قدمت آن بسبب آنست بدانچه فرا پيش داشتند دستهاي تو
وانكه خداي نيست ظلم كننده مر كافران را [illegible] يعني اين برانگيختن كه كرداند خلق از حالي بحالي وزنده كرداند
زمين بسبب آنست كه خداي اوست كه حق است ووجود او ثابت است وقادري او محقق است كه زنده كرداند مرده كان را
واو بر هر چيزي قادر است وانكه قيامت آينده است ودر وي هيچ شكي نيست وشبهتي نيست وخداي زنده كرداند مر آنكه
انا تراكه در كورها اند ومن الناس واز مردمان كسي هست كه او جدل ميكند چون نضر بن الحارث وغير او از منكران بعث
بي علمي كه او را باشد علم ضروري ولا هدى وبي بياني وحجتي از علوم باشد واستدلال ونظري وكتابي روشن خود از خيلاء كبر

وعدول

وعدول نمانيده است از قول حق آنكه او را كه اند واز راه ببرد مر مردمان را واو راست در دنيا خزي ورسوايي وهلاكي وآن روز بدر بود
وبچشانيم او را روز قيامت عذاب آتش سوزان [illegible] از خداي دنيا وعذاب آخرت [illegible] بود وسبب آنكه دستهاي تو تقديم كرد فرا
پيش داشت از معصيت ومخالفت فرمان حق واين دليل است بر بطلان مذهب مجبره كه كويند ثواب وعقاب معلل نيست خدا
حق سبحانه وتعالى اضافت فاعل فعل بنده كانت براي آنكه خداي حق سبحانه وتعالى اضافت فعل به بنده بود على ابلغ الوجوه وان الله
وانكه خداي ستم كننده نيست مر بنده كان خود را يعني بر بنده كان خود ظلم نكند كه ايشان را مواخذه بفعل خود با فعلي كه ايشان نكرده
باشند بقاعده مجبره هيچ ظلم در جهان نباشد الا آنكه خدا كرده باشد چون هيچ كس را بر احداث امري قادر نيست چون نيك
بنكري از راه عقل روشن كردد كه خداي حق سبحانه وتعالى هيچ كس ظلم نكند اما مجبره بخدا نسبت ظلم كنند باضافت ظلم با وجه ظلم وضع
الشيء في غير موضعه باشد والله تعالى علوا كبيرا [illegible] وضع ظلم است بلكه موضع فضل وعدل اكر با بنده كار باستحقاق كند
جز عدل نكند واكر از عدل بكذرد جز فضل نكند ومن الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه خير اطمان
به وان اصابته فتنة انقلب على وجهه خسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين يدعوا
من دون الله ما لا يضره وما لا ينفعه ذلك هو الضلال البعيد يدعوا لمن ضره اقرب من نفعه
لبئس المولى ولبئس العشير ان الله يدخل الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجري من تحتها
الانهار ان الله يفعل ما يريد واز مردمان كه هستند خدا را بر كناره مي پرستند پس اكر برسد بدو نيكي آرام كيرد بدو وايمن
باشد واكر برسد بدو آفتي دركردد [illegible] بر روي خويش زيان كار اند در دنيا و آخرت آن است آن زيان كاري روشن تدعوا ميخواند
از جز خدا انچه زيان نكند او را وانچه سود نكند او را آنست آن كمراهي دور از حق يدعوا لمن ضره ميخواند مر انچه زيان او هست نزديكتر
تر بود از سود او هر آينه بد خداوند است وهر آينه بد قبيله است ان الله يدخل كه خدا در آورد آنها را كه بكرويدند وكردند
كارهاي نيك بوستانهايي كه ميرود در زير درختهاي آن جويهاي روان بدرستي كه خدا ميكند انچه خواهد از مردمان
كسي هست كه خداي را ميپرستند بر طرفي از دين وبر كناري از مسلماني سبب نزول آيه در حق جماعتي آمد از اعراب كه بمدينه آمده
ايمان مجازي آوردند بزبان [illegible] ايمان ميكردند و[illegible] كافر بودند [illegible] ايشان را [illegible] از آنكه ايشان را نظري نبود كه سبب علم
باشد اكر ايشان را [illegible] مال ايشان زياده شدي واسبان وحيوانات ايشان زياده شدي وزنان ايشان پسر آوردندي
كفتندي محمد مبارك مردي است ودين او حق است وما را بر اين دين بودن صواب است واكر بر خلاف اين بودي وبديها ايشان
بودي چهارپايان حيوانات مردي يا بيماري عارض شدي كفتندي اين دين محمد نامبارك است واصلي ندارد وما را از [illegible]

وبکیت بنت وروی ان قلب علی وجهه بدرستی که برگشتیم بران روزی و نار کشتاد ودین مجاهد گفت علی حرف یعنی
بر شکی وضعفی از اعتقاد و بصیرت وگفته اند این کنایت است از نفاق یعنی خدا را می پرستند بزبان نه بدل الکه خیری و خوبی باو رسد
آرام گیرد دل او شاد گردد و اگر فتنه باو رسد و از حالش بر گردد و مضطرب شود خسر الدنیا والاخرة زیان کرد در دنیا و اخرة او
را در دنیا محبوب او در اخرة معذب ذلک هو الخسران المبین روشن و زیان کاری هویدا که بیچ عاقل پوشیده نیست یدعوا من
دون الله ما لا یضره وما لا ینفعه می خواند بس معبودی کافر و می پرستند بدون خدای انرا که او زیان نکند و نتواند کردن و سود نکند و
نتواند کردن و اعتقاد کرده است که او را سود بخشد شفیع او شود و این غایت ضلالت و نهایت گمراهیست یدعوا لمن ضره
می خواند آن کسی را که زیانش نزدیکتر از سود است یعنی این بتان ایا اسید انکه او را شفیع باشد ایشان عاجزند در
دنیا بیچ چیز در اخرة چگونه قادر باشند لبئس المولی بد خداوند کار دیست بت او را و بد ناصری وهمنا دیست ان الله
یدخل الذین آمنوا بدرستی که خدای حق جل وعلا انانی که ایمان آوردند و کردار نیکو کردند و در بهشتها که میرود در
زیر درختهاش جویها روان و خدای حق سبحانه وتعالی کند انچه خواهد باشد که انرا خود کسی مانع و منازع باشد
واعتراض تواند کردن چرا افعال او واجب همه حکمت و ثواب باشد بر وجه مصلحت کند و برفق حکمت من کان یظن
ان لن ینصره الله فی الدنیا والاخرة فلیمدد بسبب الی السماء ثم لیقطع فلینظر هل یذهبن کیده ما
یغیظ وکذلک انزلناه آیات بینات وان الله یهدی من یرید انکه کمان برند که یاری نکند او را
خدای در دنیا و اخرة پس در اویزد ریسمانی از آسمان پس ببرد پس باید که ایا ببرد و بس بریده شود کید او و انچه خشم اورد
وکذلک و همچنین فرو فرستادیم نشانهای روشن و انکه خدا راه نماید انرا که خواهد اخبار هر انکه کمان میبرد و
بند از دوستان رسول الله میخواهان او که خدای او را نصرت نکند بر دشمنان و ظفر نه دهد در دنیا و
اخرة و بخشم اورد او را انکه مطلوب بجهود نرسد و خلاف مقصود خود بیند گو ببرد و هر چیز میخواهد بکند
تواند در ازاله انچه او را بخشم می آورد یکدیگر و بسبب و در آسمانهای خود میکشد و خود را بیاویزد چنانکه کسی که خشم گرفته
مکنون و مستولی شده باشد کسی انکه خود را او بخته باشد گو بنگر تا انچه کرد از این کید که خود را بیاویخت از او
او را بخشم آورد از او ببرد و زایل گردانید بر این وجه معنی لیقطع لیختنق باشد یعنی پس از انکه رسن از سقف خانه خود
او بخته گو قطع نفس خود کن بانکه خود را از ان رسن در اویزد تا خناق بگیرد و معنی ایة نیز این چنین آید این عباره
نیز گفته اند هر انکه کمان میبرد که خدا رسول خود را یاری نخواهد کرد در دنیا و در آخرة گو رسن در سقف خانه خود اندازد

قیخرک

وخو بیند و انکه از ان رسن در اویزد پس انکاه او را بر و بنگر تا کید او خشم او را ببرد یا نه و این چنین باشد که ما کویم که چی
که کاری نتواند دید و او را تغییری نتوان کردن این کار چنین خواهد بودن اگر ترا باید خویشتن خویشتن را در اویز
ببین تا گرا زیان کرده باشی و گر بجای سبب نزول ایة این زید گفت این در جماعتی آمد از بنی اسد و بنی غطفان که
تقاعد کردند از اسلام گفتند ما میترسیم که محمد را نصرت نکنند اگر ما بدین او در ایم و انچه در میان ما و جهودان است
منقطع کردد و باین جبیر نترسیم از هر دو طرف بزیان باشیم حق سبحانه وتعالی این ایة فرستاد و فرمود هر انکه این کمان
میبرد گو رسنی از انجا که اوست در آسمان اندازد و از ان راه باسمان رود و ماده آن قطع کن و باز بیچ نصرت و خدا
از راه آسمان است و بنگر تا انچه که خشم او را ببرد یا نه مجاهد گفت که مراد نصرت رزق است یعنی هر انکه بخدا بدگمان
باشد و چنان پندارد که خدا او را روزی نخواهد داد در دنیا و آخرة گو رسنی در اندازد و خود را بیاویزد وکذلک
انزلناه و همچنین فرستادیم قرآن آیاتی روشن و حجتهاء واضح و حق جل وعلا هدایت کند و راه نماید انرا که خواهد
از ان کسانی که داند که ایمان خواهند آوردن باو لطف کرد بانکه داند که لطف او را خواهد کردن ان الذین آمنوا والذین
هادوا والصابئین والنصارى والمجوس والذین اشركوا ان الله یفصل بینهم یوم القیامة ان
الله على كل شیء شهید الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض والشمس
والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وكثیر من الناس وكثیر حق علیه العذاب ومن
یهن الله فما له من مكرم ان الله یفعل ما یشاء بدرستی که انها که بگرویدند و انها که جهود شدند و ترسایان
و از دین بیرون شدگان و کبران و انانکه انباز فرا داشتند بدرستی که خدا حکم کند میان ایشان روز قیامت بدرستی که
خدا بهمه چیزی گواه است الم تر نبینی که خدا را سجود میکنند انکه در آسمانها و انکه در زمین اند و آفتاب و ماه و ستارگان
و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردمان و بسیاری واجب شد بر عذاب و هر که خوار کند او را خدا نیست
او را هیچ گرامی کننده بدرستی که خدا کند انچه خواهد. انانکه ایمان آوردند بخدا و رسول و دیگر و یندو و انانکه جهود
شدند و ترسایان و صابیان که از دینی بدین دیگر روند و ترسایان و کبران و انانکه بخدای شریک آوردند و بتان را شریک
خدا کردند خدای در میان ایشان حکم کند روز قیامت و حق را از باطل جدا کرداند محققان را سپید رو و مبطلان را
در جهنم روز قیامت سیه روی و خدا بهمه چیز گواه است و در همه چیز گواه است قتاده گفت الذین ادیان ستة خمسة
اربعة للشیطان وواحد للرحمن چهار دیوار است یکی خدای است که آن اسلام است و انچه دیوار است ای جبار

از جهت آنکه سایه و کبر و مشرکی بس نبود و صابیان نوعی باشند از ایشان اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللهَ یَسْجُدُ لَهُ آیا نمی بینی و نمی دانی
خدای را سجده میکنند هر که در آسمانهاست و زمین سجده ایشان بر حقیقت است و آنچه جماد اند از آفتاب و ماه و ستارگان
و کوهها و درختان و حیوانات سجده ایشان بمجاز حمل میشود یعنی بر اعیان آفرینش دلالت کند که ایشان را صانعی هست
و آفریده کاری قادر و عالم حی نبود و حاصل بر صفات کمال که مستحق سجده است پس چون عاقلان بوقت نظر درین چیزها
خدای را شناختند و دانستند که بادای نعمتها گر و مستحق عبادة و سجده داشت بنا بر این سجده ایشان از آنجا که بدو قوم ایشان
وَکَثِیرٌ مِنَ النَّاسِ و بسیاری از مردمان نیز خدای را و بسیاری از ایشان عذاب واجب است از انکه بر کفر اصرار کردند
مجاهد گفت آنکه او سجده کند جز خدای را سایه او سجده کند خدای را فرمود وَظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ وَمَنْ یُهِنِ اللهُ
و آنرا که خدا خوار کرده است فَما لَهُ مِنْ مُکْرِمٍ او را گرامی کننده نبی باشد هر چه کند آنچه خواهد از اکرام و اهانت هر که خواهد و آنرا
جزا مستحق جز عقاب نباشد هٰذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیابٌ
مِنْ نارٍ یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِیمُ یُصْهَرُ بِهِ ما فِی بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِیدٍ
کُلَّما أَرادُوا أَنْ یَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعِیدُوا فِیها وَذُوقُوا عَذابَ الْحَرِیقِ این دو خصم اند که خصومت
نمایند در حق پروردگار خود پس آنانکه کافر شدند بریده شد ایشان را جامهها از آتش یعنی گرد ریخته شود از بالای سرهای ایشان
آب گرم یُصْهَرُ بِهِ بگدازانیده آنچه در شکمهای ایشان وَلَهُمْ و ایشان را باشد گرزها از آهن کُلَّما هر گاه که خواهند بیرون
آیند از آن غم باز گردانیده ایشان را در آن و گویند ایشان را در چشید عذاب آتش سوزان سبب نزول آیه ابوذر غفاری رحمه
الله گفت که آیه در شش کس آمد از قریش که روز بدر با یکدیگر کارزار کردند و در حق خدا و هستی او خصومت کردند حمزه
عبد المطلب و عبیده بن الحارث و علی ابن ابی طالب و شیبه و عتبه ابنا ربیعه و ولید بن عتبه قصه ایشان رفته است
قصه کارزار بدر عبد الله عباس گفت مراد از این خصومت اهل کتاب اند و مسلمانان اهل کتاب اند گفتند ما
اولی ایم از شما بحق که کتاب ما پیش از کتاب شماست و پیغمبر ما پیش از پیغمبر شماست مسلمانان گفتند ما اولی ایم بحق که
ما بمحمد و بپیغمبر شما و کتاب ایمان داریم و شما دانید که حق ماست حسد میکنید که بگویند گفت ابن [illegible] مراد مؤمنان
و کافران اند هر ملتی که ایشان با یکدیگر خصومت کردند در دین خدای خود پس آنانکه کافر اند بریده شد برای
ایشان جامهها از آتش دوزخ و در پوشانند ایشان را از مقطعات النیران و آن جامه که چنین باشد آتشی که
خدای تقدیر کرده بر قد و قامت ایشان از آنجا نه خواهند یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِیمُ فرو ریزند

از زبر ایشان

از زبر ایشان آب گرم ابن عباس گفت اگر قطره از آن آب گرم بر کوهها افتد فی الحال گداخته شود یُصْهَرُ ما فِی بُطُونِهِمْ بگدازاند
از گرمی این آب آنچه در شکمهای ایشان باشد و پوستهای ایشان باشد گرزها از آهن که بآن ایشان را میزنند عقاب ایشان را
میکنند هر گاه که خواهند تا از دوزخ بیرون آیند از آن الم رنج که ایشان را باشد بگذارند باز پس آورند و بدوزخ برند و گویند ایشان را
بچشید عذاب آتش سوزان بر سبیل دوام اِنَّ اللهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهارُ یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ وَهُدُوا
إِلَى الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلىٰ صِراطِ الْحَمِیدِ إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَیَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللهِ وَ
الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِی جَعَلْناهُ لِلنّاسِ سَواءً الْعاكِفُ فِیهِ وَالْبادِ وَمَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ
بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ بدرستی که خدا در آورد آنها را که گرویدند و کردند کارهای نیک در بهشتها که میرود در زیر درختان
آن جویها و بر کنند در آنجا از دست برنجهای از زر و مروارید و پوشش ایشان در آنجا از حریر بود وَهُدُوا و راه یافتند ایشان
با پاکیزه از گفتار و راه یافتند و بخدای ستوده اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند و برگشتند از راه خدا و مسجد الحرام
آن مسجد که کردیم ما او را مر مردمان را که یکسان است مقیم شونده در آن و بادیه نشین و هر که خواهد در آن بخشد به تظلم در چشانیم
او را عذاب دردناک حق سبحانه و تعالی چون صفت دو خصم فرمود یکی کافران اند و دیگر خصم مؤمنان اند فرمود چه
آنکه ایمان آرند و عمل صالح کنند در بهشتها برد و در زیر درختان آن جویها آب میرود و ایشان را در بهشت بیارایند و زیور کنند
و بپوشانند از دست برنجها از مروارید مرصع کرده و جامهای ایشان در بهشت از حریر باشد جامهٔ حریر را بر مردان حرام
کرده اند و در بهشت حلال باشد و همچنین مرا انچه از زر و ساز چون انگشتری و مسند زرین و غیر آن وَهُدُوا اِلَى الطَّیِّبِ
و ایشان را هدایت کنند و راه نمایند بگفتار پاک وَهُوَ قَوْلُ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ خدا چنانکه فرمود الیه یصعد الکلم الطیب و گفتند
که زرا است و گفتند که قولی است که در وی فحش نباشد او را راه نموده باشد ایشان را راه خدای حمید ستوده که مستحق حمد و شکر است
روایت کرده اند از رسول الله فرمود کسی نیست که حمد دوست تر دارد از خدا اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر شدند او مردمان را
منع مینمایند از راه خدا میگردانند یعنی چه میکرد اند که ایمان آورند و با فقرا دعوت کردن بکفر و المسجد الحرام و همچنین کردند
و باز میدارند از مسجد مکه آن مسجدی که ما گردانیدیم او را مسجدی از جمله مردمان تا قبله جمله مردمان باشد و مقصود
حج و عمره ایشان یکسان کردیم در آنجا از آنکه مقیم است و آنکه غریب باشد از بادیه آمده یعنی ایشان هر دو در آنجا
یکسانند و منازل و مساکن مقیم اولی تر باشد از غریب تا در ایام حج کسی را نبود که غیر یا حجاج را منع کند از نزول

الحاد كه خواهد و اين قول حسن بصري است و در اخبار ما نيز آمده است و جمعي از مفسران برآنند مجاهد گفت مراد آنست كه
مقيم و ظاهري در حرمت داشت الحاد گذاردن مناسك حج و اركان او بجا آرند يا معني كه اين بر همه كس واجبست
منازل در ايام موسم بعضي گفتند حرام است و بعضي گفتند مكروه و ظاهر اخبار ما اين اقتضا ميكند تا نفي گفت حلال آ
وَمَن يُرِدْ و آنكه خواهد در و الحاد را و [illegible] ميل كردن از حق بظلم و عدوان ما او را بچشانيم عذاب دردناك بعضي گفتند يعني
كه آنكه خواهد كه كسي را از خانه خدا و مسجد الحرام منع كند بحيله و بوجه ظلم ما او را عذاب اليم بچشانيم عبد الله مسعود گفت
هيچ نباشد كه او همت كند بشر الا بر و ننويسند تا آنگه [illegible] بعمل باشد او در تو همت كند كه مردي [illegible] بمكه
با بعضي كند الحاد اگر [illegible] آن عزم كرده و [illegible] در تحت اين آيه باشد خداي تعالى سبحانه و تعالى او را عذاب اليم
چشانند قتاده و مجاهد گفتند مراد بالحاد شرك است يعني همت كند كه مردي [illegible] خدا را پرستد [illegible] مكه
مكر كردند ديگران گفتند كه الحاد استحلال الحرام و ركوب الآثام است حلال و حرام دارد و ارتكاب كبائر كند عبد الله گفت
آن باشد كه قصد كشتن كسي نمايد كه او قصد كشتن نكند و ظلم كند بر [illegible] نمايد برآنكه بر او ظلم نكند مجاهد گفت سيئات در مكه را
مضاعف گردانند چنانكه حسنات و گفتند مراد بالحاد جمله منهيات است از قول و فعل حتى قول الرجل لا والله و بلى
والله مجاهد گفت عبد الله عمرو دو خيمه بود يكي براي حرم و ديگري بيرون حرم چون خواستي كه با قوم عتابي خطاب
نمايد بخيمه بيرون رفتي گفتند سبب چيست گفت چون [illegible] وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ و من الالحاد قول الرجل لا والله
وبلى والله وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ
وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ
مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِّيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ
عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و چون جاي داديم
مر ابراهيم را جاي [illegible] خانه [illegible] مر او را [illegible] پاك دار خانه مرا مر طواف كنندگان را و مقيم شوندگان
و ركوع و سجود كنندگان را و اذّن و اعلام ده مر مردمان بحج [illegible] تا بيايند پياده و بر هر شتري باريك
ميان [illegible] از هر راهي دور ليشهدوا تا حاضر آيند منفعت هاي ايشان و ياد كنند نام خداي [illegible] بر آنچه روزي
داد ايشان را از [illegible] پس بخوريد از آن و طعام دهيد سخت درويش اي محمد ياد كن چون
داديم مر ابراهيم را مكان خانه مرجع و منزل او گردانيديم براي عمارت و عبادت كردن و گفته اند بوأنا الى ابراهيم

يعني فرود آورديم او را بجا خانه [illegible] خلاف [illegible] فرستاد تا خبر [illegible] تا جاي خانه بود [illegible] گفتند
فرستاد تا اساس [illegible] ديگر گفتند كه جبرئيل آمد و خطي كشيد تا ابراهيم ميان خط بنا كرد و مكان و جاي ستون باشد كه در [illegible]
[illegible] ولا تشرك بي شيئا و ما او را [illegible] با او و گفتيم كه بمن شرك [illegible]
عبادت من [illegible] خالص [illegible] خانه مرا پاك كن از اصنام و اوثان و گفتند كه از خون و سرگين
چون بتقرب [illegible] كشتند خون و سرگين را [illegible] گذاشتند گفت پاك كن اين خانه مرا براي [illegible] طواف كنند و براي آنكه
آنجا نماز كنند و براي آنكه ركوع و سجود كنند [illegible] و بيان [illegible] ابراهيم را [illegible] و آگاه كن اين مردمان را
بحج [illegible] گفت [illegible] ابراهيم گفت يا رب خدايا آواز
من بكجا رسد [illegible] فرمود عليك الأذان وعلينا البلاغ ابراهيم بر مقام بايستاد و گفتند بكوه ابو قبيس رفت و آواز [illegible]
أيها الناس ان ربكم قد بنى [illegible] فحجوه حق سبحانه و تعالى آواز او را بهمه عالم رسانيد از مشرق و مغرب بحيثي كه
برسيد [illegible] آواز او [illegible] عالم [illegible] از اصلاب مردان و ارحام زنان بودند و ابن [illegible] باشد
[illegible] باشند كه ايشان حج خواهند گذارد همه جواب دادند و گفتند اللهم لبيك يأتوك رجالا تا بيايند [illegible] پياده
پياده و بعضي سوار [illegible] شتري [illegible] ليشهدوا منافع لهم [illegible]
[illegible] كه ايشان [illegible] سعيد جبير گفت تجارت است و اين از حضرت محمد الباقر روايت كرده اند و گفتند مراد عفو و مغفرت
است و ياد كنند نام خدا [illegible] در ايام معلوم يعني دهه ذي الحجه گفتند كه ايام تشريق است [illegible] تكبير [illegible]
تشريق باشد [illegible] فرمود على ما رزقهم من بهيمة الانعام و اين در ايام تشريق باشد و [illegible] گفتند كه ايام معدودة ايام تشريق
است [illegible] محمد بن كعب گفت معلومات و معدودات هر دو يكيست على ما رزقهم بر آنچه خدا ايشان را روزي
كرده است از بهيمة الانعام يعني چهارپايان [illegible] باشد [illegible] نام خداي برند و ذكر [illegible] جعفر بن محمد الصادق عليه السلام
فرموده كه ذكر تكبير است يعني در عقب پانزده نماز [illegible] از روز عيد اضحى [illegible] فكلوا منها بخوريد از آن [illegible] اين امر [illegible]
است [illegible] در جاهليت [illegible] نخوردند ايشان [illegible] فرمود [illegible] از آنجا و [illegible] اطعام دهيد مردم
درويش [illegible] علامت آن [illegible] باشد ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ
الْعَتِيقِ ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ
عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَن

[يشر]ك بالله فكانّما خرّ من السماء فتخطفه الطير او تهوي به الريح في مكان سحيق ذلك ومن يعظم
شعائر الله فانها من تقوى القلوب پس بايد كه بگذارند نسك عبادة خود را و بايد كه وفا كنند نذرهاي خود را و بايد كه طواف
نمايند خانه دين را ذلك اين سبب آيت وهر آنكه بزرگ دارد حرمتهاي خدا را پس آن بهتر بود او را نزد پروردگار او و حلال
كرده شده شما را چهارپايان مگر آنچه خوانده شد شما را پس دور شويد از پليدي و از پرستيدن بتان و دور از گفتار دروغ حنفاء لله
ميل كنندگان باشيد بخدا نه انباز گيرندگان بدان وهر آنكه انباز گرداند بخدا پس گويي بيفتاد از آسمان پس در ربود او را مرغان يا ببرد او را
باد در جايگاه دور ذلك اين سبب آيت وهر آنكه بزرگ دارد نشانهاي خدا را پس بدرستي كه آن از ترس دلهاست
اخبار پس ما است خود را بايد كه بگذارند از احرام و وقوف بعرفات و مشعر و طواف و سعي و رمي جمار و حلق و بعضي گفته اند تفث
ازالة وسخ احرام است بحلق و غسل گفته اند كه موي لب گرفتن است و ناخن چيدن است و موي بغل و عانه پاك كردن
وليوفوا نذورهم اگر وفا كنند نذرهاي خويش از حج و هدي و آنچه گفته باشند و طواف كنند خانه گرامي و بزرگ را و زيادتي
عبد الله عباس گفت براي آن عتيق خوانند كه او را آزاد كرده است از آنكه جباران با او ره يابند و از او ويران كنند سعيد جبير
گفت تبع آمد تا خانه كعبه را خراب كند چون نزديك رسيد فالج بهم رساند بزرگان اطبا را طلبيد گفتند كه اي ملك اين
خانه خداي عز و جل است هر آنكه قصد او كند بدي خدا او را از آن باز دارد و نكو هيچ اگر خواهي ... را اجابت كن كه او را
بخانه تعرض نرسانيد او را بيامد و نيكو بود تا خانه را كعبه نيكو پوشانيد و اين اول كسي بود كه او خانه را پوشانيد و بعضي از
ديگر نكرده بود و هم او شتر قربان داد و اهل حرم را مهره و صله داد و از آنكه ايشان نزول كرده بودند او اطعام كرد
و از آنكه محل طبخ ايشان بود و گويند براي آن عتيق خوانند كه هرگز او را ملك نبوده از آدميان و حضرت باقر عليه السلام
فرموده براي آن آزاد بود كه در طوفان نوح از غرق آزاد بود و هيچ جاي غرق نديد ذلك ومن يعظم حرمات الله فهو خير له
شد هيچ آنست كه گفته شد و شنوي پس ايستاد كه فرموده هر آنكه تعظيم نمايد حرمتهاي خدا را او را بهتر و نيكوتر باشد
نزد پروردگار ابن زيد گفت مشعر الحرام است و بيت الحرام است و بلد الحرام است و بعضي گفتند حرمات جمله مناسك است
و تعظيم آن تفصيل حقوق و اداء واجبات باشد و گفته اند جمله محرمات است و تعظيم او ترك او باشد و احلت لكم و حلال
كرده شد شما را چهارپايان بر عموم پس استثنا كرده فرموده مگر آنچه خوانده شد و خوانند و اين آنچه هست عليكم الميتة الآية
و بعضي گفته اند كه در حال احرام گذشت اين چهارپايان از گاو و گوسفند و شتر شما را حلال كرده الا آنچه بر شما خوانده
كه حرام است از صيد و گوشت او قوله ولا انتم حرم عليكم صيد البر ما دمتم حرما و اجتنبوا پرهيز بايد از آن بايد كه از

بيان شود و فرموده از اين بيان براي آنكه رجس شامل است بر اوثان و غير آن و در اخبار آمده است كه مراد نرد و شطرنج و ساير آلات
و جمله انواع قمار است و پرهيز بايد از گفتار باطل يعني دروغ گفتن و اصحاب شيخ گفته اند سرود و جمله اقوال و غير حق و در دين داخل باشد
و بهتان و گواهي دروغ همه باطل بود و در خبر است كه رسول الله در منبر روز جمعه فرموده كه گواهي بدروغ برابر است با شرك
آوردن بخداي آنگاه اين آيه خواند يعني خداي تعالي در اين آيه از هر دو نهي نموده و فرموده گواهي بدروغ را روز قيامت برانگيزانند
زبان در آتش كرده حنفاء لله بطريق استقامت و راه اسلام استادگان بر فرمان خداي و گفته اند يكشتگان از ملتهاي
باطل بر دين خداي نه شرك آورندگان با او ومن يشرك بالله و كسي كه شرك آورد بخدا ايدي كه از آسمان بيفتاد مرغش
در ربود يا او را در مكاني و موضع دور افكند چون سحاق و تعالي تشبيه فرموده كافر را بآن كس كه از آسمان بيفتد از مرغان جارح
چون بار او را در ربايند يا باد او را در كوهي اندازد دور كه باز نتواند آمدن و مآل كار خود بباشد در ماند و باز ماند مضطر
كافر هم چنين باشد اسير و در مانده و عاجز روز قيامت و گفته اند كه اين تشبيه بايد كه مركب بود بدين معني هر آنكه بخدا
شرك آورد در حال او چون حال كسي از آسمان بيفتد و در ميانه مرغان و شيطان در ربايد اجزا او را و در حوصله انداخته
پراكنده شود يا باد او را در كوهي اندازد تا شايد كه تشبيه كرده باشد و او اگر ايمان را بگذارد و دوست ندارد آنكس را كه او را
بيفتد و هوا هاي مختلف را بموضع رسانيد و شيطان كه او را در ضلالت و گمراهي انداز و باد كه كسي را در مكاني دور اندازد
ذلك ومن يعظم اين امر آنست كه شنيدي كار اينست و شأن اين آنكه بيان كرده فرموده هر آنكه تعظيم نمايد شعائر
خدا را و مراد از شعائر علامات است و مناسك حج از براي آن شعائر خوانند كه آن اشعار كرده و آگاهي داده اند و بعضي گفته
اند مراد هدي است كه آن را اشعار كرده باشند و آن شتر آن باشد كه كارد در كوهان او زده كه تا در بان خود آورده و
كه شعائر الله دين خداست يعني تعظيم شعائر كنند آنچه فربه تر و نيكوتر باشد اختيار نمايند و در خبر است آن دروغ
نكاتب و سمانيد از محمد بن باقر عليه السلام روايت كرده اند كه در چهار چيز مكاس مه نمائيد در ضحايا و قربانها و در بها شعائر
و در بها كفن و در كرايه چهارپايان تا مكه فانها پس بدرستي تعظيم شعائر و مناسك و افعال خداوندان دلها پرهيزگار
كار است و ذكر دل براي آن كرد كه اعتبار پرهيزگاري و تقوي است چون تقوي وارد دلها گرديد اثر آن بر جوارح كرده
لكم فيها منافع الى اجل مسمى ثم محلها الى البيت العتيق ولكل امة جعلنا منسكا ليذكروا اسم
الله على ما رزقهم من بهيمة الانعام فالهكم اله واحد فله اسلموا وبشر المخبتين الذين اذا
ذكر الله وجلت قلوبهم والصابرين على ما اصابهم والمقيمي الصلوة ومما رزقناهم ينفقون مراد شما را

ودران شتران منافع تا اجل نام نهاد پس مرجع و آمدن آن بخانه دیرینه است و لکل امة و هر گروهی را کردیم ما عبادة جای تا یاد کنند نام

خدای را بر آنچه روزی دادیم ایشان را از بهایم چارپایان پس خدای شما است یک خدای پس از مر او منقاد شوید و بشارت ده نیکوکاران را

الذین آنان که یاد میکنند خدای را بترسد دلهای ایشان و صبر کنندگان بر آنچه برسد بدیشان و بپا دارندگان نماز را و از آنچه روزی

دادیم مال ایشان را انفاق میکنند بیان مر شما راست در این شتران منافع تا وقت نام بردن از رکوب و حمل اثقال بر ایشان

و بار گران بر ایشان نهد ابن عباس گفت این پیش از آن باشد که نام خدای برو کرده و تقلید و اشعار شو کند تقلید آن باشد

که بپای نعل در گردن او بندد و اشعار آن باشد که کوهان او بشکافند تا خون آلوده کرده و بعضی دیگر گفتند پس از آنکه این کرده

باشد اگر محتاج شوند با انتفاع او از رکوب و شیر او منتفع شوند و این از محمد بن باقر علیه السلام روایت شده و اجل مسمی

آن وقت باشد که از مکه بیرون آید تا آخر ایام حج گفته‌اند و امام نیز گفته‌اند ثم محلها این محل او تا بخانه کعبه و محل او جا باشد که

واجب باشد کشتن قربان از جایگاه پس اگر هدیه برای حج باشد بمنا باید کشت و اگر برای عمره باشد بمکه نزدیک کعبه در پیش او

و لکل امة و هر جماعتی را جای عبادة و قربانی پیدا کردیم حسن گفت شریعتی که بدان متعبد بودند و بدان عبادة کردند مجاهد گفت

عبادة فی الذبح عبادت ذبح کردیم ایشان را در ذبح و منسک ذبیحه باشد و در شرع جمله افعال حج را از طواف و سعی و رمی و ذبح و جز آن

مناسک خوانند لیذکروا اسم الله برای آن کردیم تا ایشان نام خدای برند و شکر او گذارند بر آنچه روزی ایشان کرد از بهایم انعام

از گاو و گوسفند و شتر و گفتند مراد تسمیه است در وقت ذبح فالهکم پس خدای شما یک خداست چون قربان کنید جز برای او

میکنید که بحق مستحق عبادة نیست جز او پس طاعت او دارید و گردن او را امر او فرو دارید و بشر المخبتین ای محمد بشارت ده متواضعان

و فروتنان را و ساده دلان را که بذکر خدا آرمیده باشند و صفت کویند [illegible] ساده [illegible] را پس وصف نمود آنکه چون نام خدا را

برند و ذکر او کنند دلهای ایشان بترسد و آنکه صبر کنندگان باشند بر آنچه بدیشان رسد از مصیبتها و آنکه نماز بپا دارند و از آنچه

ایشان را روزی دادیم و نفقه میکنند والبدن جعلناها لکم من شعائر الله لکم فیها خیر فاذکروا اسم الله علیها

صواف فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها واطعموا القانع والمعتر کذلک سخرناها لکم لعلکم تشکرون

لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم کذلک سخرها لکم لتکبروا الله علی ما هدیکم

وبشر المحسنین ان الله یدافع عن الذین آمنوا ان الله لا یحب کل خوان کفور و شتران بار کش کردیم آن

مر شما را از نشانهای خدای مر شما راست در آن نیکی پس یاد میکنید نام خدای را بر آن شتران دست و پای بسته و زانو

چه پس چون بیفتد بر پهلو خود پس بخورید از آن و طعام دهید قناعت کننده را و آنرا که خواهنده را بچیزی مسخر کردانیدیم

برای شما تا بود که شما شکر ما کنید لن ینال الله نرسد بخدای گوشتهای آن و نه خون آن ولیکن برسد به پرهیزکاری از شما همچنین

آنهم شما را تا بزرگ یاد کنید خدا را بر آنچه راه نمود و بشارت ده نیکوکاران را ان الله بدرستی که خدا دفع میکند از مؤمنان کافران را

از آنان که بگرویدند بدرستی که خدا دوست ندارد هر خیانت کننده را ناسپاس را بیان برای شما از اعلام شریعت و مناسک

از شتران بزرگ تن که خدای از بدن کرد و تعیین فرمود و اضافه شعائر برای تعظیم است لکم فیها خیر شما را در آن خیر

و نیکو ثواب یعنی منافع دنیا و ثواب آخرت چون قربان کنید پس نام خدا بر آن یاد کنید صواف بر بسته دست و پا استاده گفتند که چه

شتر خواستند که نحر نمایند یک دست او ببندند تا او بر سه قوائم ایستاده و نیز روایت [illegible] و باید بر یک پای بایستد و کاردرا

و پا بربستن و دنبال بایستد ها کردن و گوسفند را دو دست و یک پا باید بستن و ذکر آنست که در حال ذبح بگوید بسم الله

والله اکبر عند الله عباس گفت آنست که بگوید الله اکبر و لا اله الا الله و الله اکبر اللهم منک و لک فاذا وجبت جنوبها

پس چون بر پهلو افتد و استاده افتادن به پهلو برای مبالغه فرمود یعنی چون بپهلو او بر زمین آید و این عبارة است از جان دادن تمام

از او فکلوا منها پس بخورید از آن [illegible] منافع را معتر را از آن بدید اصحاب ظاهر گفتند اکل و طعام هر دو واجب است و دیگران گفتند

سنت است و طعام واجب و مذهب ما آنست که ثلثی خود برسبیل استحباب و ثلثی بقانع دهد و ثلثی بمعتر و قانع آن باشد که قناعت کند

بآنچه بدهی بی سؤال و الحاح و طلب نکند و معتر آن باشد که سؤال کند و گفتند که آن باشد که احتیاج خود فرو نماید و طلب نکند و بعضی گفتند قانع

درویش باشد و معتر دوست زیاده کننده که او را دیده باشد بخانه و دوستی و ذکر او را ذبیحه باشد بطمع آن کذلک سخرناها لکم

این بهایم را مسخر نمودیم چنانکه می بینید تا باشد که شما شکر نعمت ما کنید لن ینال الله لحومها بخدای نرسد گوشتها

و خونها او را [illegible] این برای آن فرمود که عرب در جاهلیت چون قربانی کشتندی خون [illegible] کعبه مالیدندی بر وجه تقرب بخدای تعالی

فرمود گوشت و خون او بخدای نرسد که شما بخون و گوشت او تقرب میجوئید بخدا بلکه آنچه از شما بخدای رسد پرهیزکاری است و

از معاصی و صدق نیت باشد و خلوص اعتقاد کذلک سخرها لکم همچنین مسخر کرد این بهایم برای شما لتکبروا الله تا بزرگ یاد کنید و تکبیر

گویید او را بر آن هدایت و الطاف که با شما نمود و اعلام دین که شما را با آن موجب ارشاد کان مناسک است و تو ای محمد بشارت ده نیکوکاران را

ان الله یدافع عن الذین آمنوا بدرستی که خدا دفع نماید و باز دارد از آنکه ایمان آوردند بلای کید دشمنان

[illegible] خدای عزوجل دوست ندارد هر خیانت کننده کافر نعمت را و خائن آن باشد که اظهار نصیحت کند

و نیت بد داشته باشد [illegible] که کفور در این آیه آنست که بر ذبیحه نام غیر خدای برد اذن

للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق

إلا أن يقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد
يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينصرن الله من ينصره إن الله لقوي عزيز الذين إن مكناهم
في الأرض أقاموا الصلوة وآتوا الزكوة وأمروا بالمعروف ونهوا عن المنكر ولله عاقبة الأمور
دستوری داده شد مر آنها را که کارزار کنند با آنکه ایشان ظلم کرده شدند و آنکه بر خدا یاری کردن ایشان هر آینه قادر است الذین
آنها که بیرون کرده شدند از سرایهای خویش نه بحق مگر آنکه گویند پروردگار ما خداست و اگر نه دفع کردن خدا بودی مردمان را
بعضی ایشان ببعضی هر آینه خراب کرده شدی صومعها را و کلیساها را و کنیسها را و مسجدها را که یاد کرده میشود در آن نام خدا
بسیاری و هر آینه یاری کند الله آنها را که اگر جا دادیم ایشان را در زمین بپا داشتند نماز را و دادند زکوة را و امر کردند بنیکویی و باز داشتند
از ناشایست و با خداست عاقبت کارها ن سبب نزول آیه در شأن مهاجران آمد که ایشان را مکیان از خانهای خود
بیرون میکردند بظلم و ایشان را انواع رنجها میرسانیدند و هر وقت که نزد رسول الله می‌آمدند شکسته دل و شکایت میکردند
رسول الله بصبر فرمودی که بر وی صبر تا که خدای حق جل و علا [?] بقتال امر فرمود چون رسول الله هجرت فرمود
بمدینه آمد حق سبحانه وتعالی این آیه فرستاد و دستوری قتال داد مؤمنان را در قتال با مشرکان و این اول آیتی بود که در باب قتال
آمد و بعضی گفتند که این آیه در باب قوم مخصوص آمد از مسلمانان که ایشان در مکه مانده بودند بعد از هجرت رسول الله چون بیرون آمدند
از مکه که بمدینه آیند مشرکان ایشان را منع کردند حق سبحانه وتعالی این آیه فرستاد و رخصت قتال داد با آنکه با ایشان قتال
کنند فرمود دستوری داده شد کسانی را که با ایشان قتال کنند در قتال کردن با ایشان و بانهم ظلموا بسبب آنکه بر ایشان ظلم کرده
و خدا بر نصرت این مؤمنان قادر و تواناست تا کسی گمان نبرد و نپندارد که بوجه اعجاز خدا میکند و اگر خدا خواهد قهر
منع تواند کرد [?] تواند کرد ولیکن مصلحت تکلیف چنانکه بنده را در [?] تکلیف [?] نداند و تقصیر از کاری باز [?]
الذین اخرجوا ایشان آنانند که ایشان را از خانهای و سرایهای خود بیرون کرده اند بناحق و ظلم و جرم هیچ موجب نبود جز
از توحید و این موجب آفتی که با او قبول و هر مؤمنان را عیبی نماید نه آنکه بر ایشان ظلم کند و ایشان را از سرایها بیرون کند
بر ایشان هیچ چیز نبود مگر آنکه گفتند خدای ما الله است و این گفتن موجب اخراج و [?] نیست و گفتند الا بمعنی
لکن است یعنی ایشان را هیچ حقی نیست در اخراج مؤمنان برای آنکه مؤمنان ایشان بخدای یکی بودند ایشان را بیرون کردند
و مثال این آنست که کسی گوید ما بغضنی الا انی اقول الحق مرا دشمن نمیدارد مگر آنکه من حق میگویم ولولا دفع الله
دفع خدا بودی مر مومنان را ببعضی و ابغضی بجهاد و [?] وتسلیط اهل الاسلام با اهل کفر و [?] وکفی اهل ملتها

سوخته شدندی و خراب گشتی و [?] شدی صومعها رهبانان قتاده گفت صومعها صابیان و بیع و کلیساها ترسایان و
و کنیسها جهودان و مسجدها مسلمانان مجاهد گفت مراد بصلوات نمازگاه است اهل کتاب و مسلمانان است که بر اهل آنها ساخته اند
بعضی گفتند مراد نمازهای مسلمانان است یعنی چون مسلمانان [?] نماز کنند [?] ایشان بعضی کافران نماز ایشان [?] قطع بعضی
نماز ایشان است و گفتند که معنی آنست که در ایام شریعت عیسی صومعهای ترسایان خراب کردندی و در شریعت موسی کنیسهای جهودان
شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم مسجدهای مسلمانان نمازگاهها اهل دین را مسجد مسلمانان تقدیم برای آن کرد
آن مقدم بود و اول آن خراب کردند و گفتند برای آنکه [?] باشد [?] وصف مسجد فرموده بالخیرات [?]
نکند پس صفت مساجد فرموده آنکه ذکر خدا در وی بسیار کنند ولینصرن الله و خدای نصرت کند آنرا که دین خدا را نصرت کند
و پیغمبر او را یاری کند و خدا توانا است [?] و منعت است کسی بر وی غالب نیاید و بر همه غالب آید الذین ان مکناهم [?] نصرت
دین خدا ایشانند که اگر او را تمکین دهیم در زمین آن نماز را بپای دارند و زکوة بدهند و امر معروف کنند و نهی از منکر ابو العالیه
ایشان اهل پنج نمازاند که تمکین داده باشد که فعل ایشان درست باشد از قعده [?] و نصب ولاة و صحت و سلامت و جز
گاه گفت ایشان اصحاب رسول الله اند ولله عاقبة الامور و مر خدا راست عاقبت کارها و بازگشت و سرانجام آن
احداث و مرجع آن بحکم و تقدیر اوست حضرت محمد الباقر فرموده [?] این جماعت که صفت ایشان فرمود وان یکذبوک
فقد كذبت قبلهم قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابرهيم وقوم لوط وأصحاب مدين وكذب موسى
فأمليت للكافرين ثم أخذتهم فكيف كان نكير فكأين من قرية أهلكناها وهي ظالمة فهي
خاوية على عروشها وبئر معطلة وقصر مشيد و اگر بدروغ دارند ترا پس بدرستی که بدروغ داشتند قوم
نوح و قوم هود و قوم صالح و قوم ابراهیم و قوم لوط و اصحاب مدین و اصحاب شعیب و بدروغ داشتند موسی را
پس مهلت دادیم کافران را پس گرفتیم ایشان را پس چگونه بود ما عقوبت کردن وکاین من قریة و چند از اهل دهها
هلاک کردیم ما ایشان را و ایشان ظالمان بودند پس آن [?] بودند بر سقفهای آن و چاه فرو گذاشته و کوشک محکم کرده
ن خطاب پیغمبر است [?] که تکذیب میکنند و دروغ زن میدانند این کافران پیش از ایشان قوم نوح مر دروغ زن
داشتند نوح را و عاد هود را و ثمود صالح را و قوم ابراهیم ابراهیم را و قوم لوط لوط را و اصحاب مدین شعیب را
و فرعون و قوم او موسی را که انکار آفت که ترا افتاده و خواص تو باشد دلخوش دار که با پیغمبران دیگر همین کرده
اند و من آن کافران را مهلت دادم و تعجیل عذاب نکردم تا حجت بر ایشان موکد کرده و عذاب ایشان با جل

شود پس از مدتی وهمه را تمام ایشان را بکرفتیم وعذاب فرستادیم پس چکونه بود انکار من وتغییر نعمت ایشان بمحنت بدل کردیم وراحت را
برنج وامن را بخوف فکاین من قرية پس بسا شهر آبادان را که ما هلاک کردیم وحال آن بود که اهل او ظالمان وستمکاران بودند
پس این دو شهر وحال آنها ویران افتاده است بر سقفها یعنی اول سقف افتاده ولکن دیوار بر سقف افتاده وبسا چاهی
فروکذاشت که خداوندش نمانده وآن چاه معطل مانده است از آب کشیدن پس از آنکه در وی مزارع بسیار ها مکر دید الکنون آن
چاه را که در و مزارعت نکنند وبسا کوشک افراشته برطرح وسنک قایم کرده که ما از خداوندانش خالی کردیم که کسی ساکن
در وی نیست ضحاک کفته این در حضرموت است وچاهی که آنرا حاضورا کویند وآن چنان بوده که چهار هزار مرد از آنان که
بصالح ایمان داشتند بهمراهی صالح بحضرموت آمدند وصالح را وفات رسید بحضرموت برای آن خواندند که حضرت
صالح چون انجا حاضر شد حضرت را که بنا کردند وصاحورا نام کذاردند آن شهر او مقام نمودند وجلهس امیر ایشان بود وامیر کردند او
وزیری بعد نام او بجاریب بن سواده مدتی انجا بماندند وفرزندان ایشان کافر کردیدند وبت پرستیدند حق جل وعلا
پیغمبری فرستاد حنظلة بن صفوان واو شتربانی بود در میان ایشان او را در بازار کشتند خدای حق سبحانه وتعالی ایشان را
هلاک نمود وانجا معطل ماند وآن کوشک که بنا کذارده شد صاحب سکنایی وکوشک منقش ماند وآن حاطلیفه کس ماند الم
يسيروا في الأرض فتكون لهم قلوب يعقلون بها أو آذان يسمعون بها فإنها لا تعمى الأبصار ولكن
تعمى القلوب التي في الصدور ويستعجلونك بالعذاب ولن يخلف الله وعده وإن يوما عند
ربك كألف سنة مما تعدون وكأين من قرية أمليت لها وهي ظالمة ثم أخذتها وإلي المصير
آیا نرفتند در زمین پس بود ایشان را دلها که دریابند بآن یا کوشها که بشنوند بدان پس بدرستی که ایشان نه کور اند بینایی
ولیکن کور اند دلها آن دلها که در سینها اند ویستعجلونک وشتاب میخواهند از تو عذاب را وخلاف ننماید وعده خویش را
وآن روزی نزد پروردکار تو چون هزار سال باشد از آنچه شما میشمرید وکاین من قرية وچند از اهل دهها مهلت دادیم
ایشان را وظالمان بودند پس بکرفتیم او را وبازکشت مرجع همه بیان استفهام است این کافران سیر نمیکنند در زمین
تا بنکرند آثار آنها که ایشان را هلاک کردیم تا در آن نظر نمایند واعتبار کیرند ایشان را دلها باشد که بآن دلها دانسته ودریابند
ویا کوشها که بدان بشنوند احوال واخبار ایشان فانها لا تعمى الأبصار که این شان آنست که ایشان چشم کور شده ولکن
دلهای ایشان کور شده که در سینهاند یعنی اکر احوال کذشتکان وآثار ایشان نمی بینند نه از کوری چشم ایشان است
بلکه از کوری چشم دلهای ایشانست کفته اند فی الصدور برای آن کفته اکرچه دل جز در سینه نباشد که قلب محتمل

مجاز است قلب کویند دل درخت را وقلب النشا کویند میان زمستان تا از این ممتاز کرده چنانکه قول بزبان را بشارة وکنایت
بودن از الزلبان بخصیص نمود ویقولون بأفواههم ویستعجلونك بالعذاب سبب نزول این آیه در نضر بن الحارث
آمد مشرکان که تعجیل میکردند خدا را یعنی کفتند اکر راست میکویی بکو تا خدای بوما را عذاب کند حق جل وعلا فرمود و
يستعجلونك بالعذاب وطلب تعجیل از تو بعذاب مینمایند وعذاب میخواهند ومن وعده نمودیم عذاب ایشان را وعده
من خلاف نباشد حق سبحانه وتعالی فرمود این وعده وزید کرد ویتبع امیر المؤمنین علی علیه السلام وضرب مشرکان هلاک
شدند پس از آنکه بعذاب آخرت کرفتار شوند وروزی از روزهای آخرت که ایشان را عذاب کنند نزد خدای تو چون
هزار سال است از سالهایی که شما میشمرید عبد الله عباس از آن ایام که خدای حق سبحانه وتعالی در آسمان وزمین آفرید از آن ایام
بود محققان اهل معانی کفته اند که این وآن که کفته فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة روز قیامت است واین تطویل
مبالغه فرمود چنانکه مردمان کویند مرا روزی بنو هزار سال است ومراد شدت است واستطالت وکران حال باشد چنانکه
شاعر کفته اند ویوم لا اراك كألف شهر وشهر لا اراك كألف عام ومانند این در اشعار عرب وعجم بسیار است وکاین من
قرية پس چند ایی که من اهل او را مهلت دادم ودر عذاب ایشان تعجیل نکردم وایشان ظالمان بودند پس ایشان را بعذاب
بکرفتیم ومصیر ومرجع ایشان با من بود قل يا أيها الناس إنما أنا لكم نذير مبين فالذين آمنوا وعملوا
الصالحات لهم مغفرة ورزق كريم والذين سعوا في آياتنا معاجزين أولئك
أصحاب الجحيم وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبي إلا إذا تمنى ألقى الشيطان في أمنيته
فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم الله آياته والله عليم حكيم ليجعل ما يلقي الشيطان فتنة
للذين في قلوبهم مرض والقاسية قلوبهم وإن الظالمين لفي شقاق بعيد بکو ای محمد ای مردمان
بدرستی که من شما را بیم کننده روشن ام فالذین پس آنها که بکرویدند وکردند کارهای نیک مر ایشان را باشد آمرزش وروزی نیکو
والذین وآنها که شتافتند در نشانهای ما عاجز کرداندکان که اصحاب دوزخ باشند وما ارسلنا ونفرستادیم ما از پیش تو هیچ پیغمبری
ونه پیغمبری مکر چون خواند انداخت شیطان در خواندن او پس منسوخ کرد خدا آنچه انداخت شیطان پس محکم کرد نشانهای خود را
اوحی خداوند علیم دانا محکم کار است لیجعل تا بکند خدا آنچه انداخت شیطان فتنه مر آنها را که در دلهای ایشانست بیماری
شک دلهای ایشان وبدرستی که ستمکاران در خلاف اند دور از حق بیان خطاب است بکو ای محمد ای مردمان سوره ما از کرای
من شما را ترسانیده ام بیان کننده وهویدا وروشن کرداننده پس آنها که از خدای ترسیدند ایمان آوردند وکردار نیکو

ایشان را از خدای امر نیست هست و برسر گوید و یا آنکه سعی کنند و نشانها بنهند در ابطال آیات ما طعن زنند و شعر و سحر
دهند معاجزین چون کسی که معارضه باید کسی تا او را عاجز گرداند خواهد که خدا را عاجز گردانند و بر وی غالب شوند ایشان اهل
دوزخ و ملازمان آتش اند وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ مفسران گفتند سبب نزول این آیت آن بود که رسول الله چون نفی
قوم خود دید از او و آنکه انچه ایشان را بهشت دعوت کرد ایشان از او دور بودند و رسول الله تمنا نمود و میخواست که از خدای عز و جل ایه
فرستاد که بدل ایشان خوش بود تا با ایمان نزدیک شوند و این از سر حرص بود بر ایمان ایشان حق سبحانه و تعالی سورة والنجم
فرستاد رسول الله در مجلسی بود با اهل مکه و مشرکان این سوره را بر ایشان میخواند چون بدینجا رسید که أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ
وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ جمعی مفسران گفتند که شیطان بر زبان او راند تِلْكَ الْغَرَانِيقُ الْعُلَىٰ مِنْهَا الشَّفَاعَةُ تُرْتَجَى
یعنی چون قریش شنودند شاد شدند گفتند که محمد خدایان ما را بستود جبرئیل آمد گفت یا محمد این چیز خواندی چیزی که ما بتو نفرستادیم
و رسول الله دلتنگ شد و خدای از برای دلخوشی او این آیه فرستاد و گفت هذا از جمله باطلات است تمکین [illegible] شیطان از تلبیس نباید
که تلبیس او باشد و آن وحی از قول او بر نبی خود [illegible] بار دیگر [illegible] دیگر آنکه شیطان قادر نباشد که بر زبان کسی سخن
گوید و روا باشد که این پیغمبر را سهو گفته باشد و مثل این سهو بر پیغمبران روا نباشد اما آنچه معتمد است و در تفسیر آمده است
که خدای عز و جل رسول را خبر کرده و رسولی نفرستادیم و هیچ نبی نفرستادیم و الا چون چیزی خواندی شیطان در میان
خواندن چیزی الکندی از کلامی در سوره تا بر پیغمبر خواند او خدای حق سبحانه و تعالی منسوخ و زایل میکند آنچه
شیطان او را القا میکند از سوره پس انگه محکم گردانید آیه خود را و [illegible] نسبت این به شیطان برای آنکه [illegible] را شیطان گفت
از آنکه او از شیاطین انس بود دیگر آنکه او این [illegible] را بوسواس شیطان کرده و این قول اول از عبد الله سعید و جبیر و ضحاک روایت
کرده‌اند و دلیل بر صحت قول آنست از عادت مشرکان که ایشان چون رسول الله قرآن میخواند در میانه شعر میخواندند و سخن لغو
گفتند تا رسول الله را غلط افکنند و کسی استماع قرائت نکنند چنانکه از ایشان حکایت کرد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا
الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ مجاهد گفت معنی آنست که چون وحی دیر شدی رسول الله تمنا وحی نمودی در
آن میانه شیطان شادی نمودی که وحی منقطع شد خدای حق سبحانه و تعالی نسخ آن نمودی بنزول آیات رسول الله در میانه
خواندن والنجم در سوره تلک الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی اما بوسوسه شیطان مراد و آن بود که [illegible]
شاد کردن گفتند که رسول الله [illegible] و استهزاء از سوره و بر طریق طعن بر ایشان [illegible] میپنداشتند که آن از قرآن است حال
بیان فرموده که این قرآن است ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ خدای حق سبحانه و تعالی [illegible] محکم و ثابت کند [illegible] او را [illegible] که او را ابطال کنند و

کرد اند

کرد اند حق عز اسمه عالم است با قول و احوال ایشان حکیم کار را انچه کند بر وجه حکمت کند بر وجه مصلحت پس بیان کرد غرض خود را که تمکین شیطان
از القا و کلام انداختن سخنی در میانه خواندن رسول الله قرآن او گفت برای آن کرد تا بگذارد که شیطان القا میکند ابتلاء و امتحان باشد
منافقان را در شک بیفزاید و منافقان و بعضی آن مؤمنانی که در دلهای ایشان بیماری و شک و نفاق است و آنکه دلهای ایشان سخت است
[illegible] کردم تا تکذیب سخن شود بر منافقان و کافران و خدای [illegible] تکلیف سخت کند [illegible] عرض او از
تکلیف تعریض منزلت ثواب است و هر چه سخت تر بود ثواب بیشتر باشد و گفتند که معنی آنست که لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ
فِتْنَةً یعنی ما فعل شیطان خدای عز و جل فتنه کند [illegible] دل ایشان بیمار است منافقان اند باتفاق مفسران و آنکه سخت دل
کافران اند و مشرکان اند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ [illegible] ایشان [illegible] و ضلالت [illegible]
[illegible] وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ
الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۝ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً
أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ۝ الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي
جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۝ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۝ و تا بدانند آنکه داده شد ایشان را [illegible]
[illegible] که آن حق است از پروردگار تو پس بگروند بدان پس خاضع گردد [illegible] دلهای ایشان و آنکه خدای هر آینه رهنماینده
[illegible] راه راست و همیشه آنکه کافر شدند در شکی اند از آن تا بدیشان قیامت ناگاه یا بیاید بدیشان عذاب روز بی
[illegible] ملک آن روز خدای راست حکم کند میان ایشان پس آنکه گرویدند و کردند کارهای نیک در بهشتهای با نعمت و الذین کفروا
[illegible] آنکه کافر شدند [illegible] ایشان را عذابی خوار کننده [illegible] و عرض دیگران باشد [illegible]
[illegible] خدای [illegible] حکمت [illegible] این قرآن [illegible] از خدای [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] خاضع و خاشع گردد [illegible] خدای عز و جل راه [illegible] است [illegible] ایمان آوردند
[illegible] که با ایشان [illegible] ایمان ثابت [illegible] قیامت [illegible] هدایت کند [illegible]
[illegible] وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] آن کافران در شک و شبهه [illegible] از قرآن و [illegible]
[illegible] تا آنگاه که قیامت بدیشان رسد یا آنگاه که عذاب روز بد بدیشان رسد [illegible]
گفتند [illegible] این روز [illegible] از برای آن عقیم خوانند که کافران در این روز کشته [illegible]
این روز [illegible] و برای آنکه ایشان را در این روز [illegible] نداشتند پس [illegible] عقیم بود

وبرای آنکه فرزندان و زنان در آن روز کشته کرده بیند پس گویا ایشان عقیم بودند و هیچ فرزند نزادند و گفتند مراد روز قیامت است
عقیم بودند و هیچ برای آن گفتند که آن روز است که باشد و از او شب نه آید و این چنانست که در عرف گویند که آن روز شب زاید ای
روز زاید الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ملک و پادشاهی آن روز خدای را باشد و ملک همیشه خدای را بوده است اگر در دنیا بنده کان داده
است پادشاهان داشت که ایشان حاکمان حکم میکنند فردای قیامت کسی را حکمی و ملکی نباشد ملک و پادشاهی جمله خدای را باشد
حکم او کند میان ایشان و تو الا آن باز باشد و ملک و انواع مقدور باشد آنرا که او را تدبیر باشد و حکم جز بباشد بعضی گفته اند
دعوه کذا اینجا گویند الحکم فَالَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه مومنان اند ایمان آوردند و عمل صالح کردند و در بهشتها با نعمت باشند ایشان را
باشد عذاب کافر که بیند تکذیب آیات او را دروغ داشتن ایشان را باشد عذاب خوار کننده سبب نزول این آیه گفته اند که آیات
حق نوحی اند که رسول الله ایشان را [illegible] و عقوبت [illegible] اگر روز احد کرده [illegible] با مسلمانان [illegible] و قتل
غیر و وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ
لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ
اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و آنانکه هجرت کردند در راه خدا
پس کشته شدند یا بمردند بار روزی دهند ایشانرا خدای روزی دادن نیکو و بدرستی که خدا او بهتر روزی دهنده است
کان لیدخلنهم ناد را آورد ایشانرا در آورده جایی پسندیده و بدرستی که خدا او بهتر داناست و تاخیر کننده عقوبت ذلک است
فرمان و هر آنکه عقوبت کند مانند آنچه عقوبت کرده شده باشد بدان پس ظلم کرده شده بر او یاری کند او را خدا بدرستی که خدا او
درگذرنده آمرزنده است ذلک آن سبب آنست که آنکه خدا در می آورد شب را در روز و در می آورد روز را در شب و آنکه خدا
شنوای بیناست ذلک بان الله آن سبب آنست که خدای اوست حق تعالی کسانی را که میخوانند بجز او باطل است و آنکه
خدا اوست افراشته بزرگ و آن سبب آنکه وطن خود باز گذاردند کردند برای خدا و هجرت کردند در راه خدا و طلب
در موافقت رسول او و آنکه ایشان کشته شدند یا بمردند خدا ایشانرا روزی دهد روزی نیکو سبب نزول این دو آیه
خبر است که صحابه رسول الله [illegible] ایشان که کشته شدند و شهید گشتند [illegible] خدای عز و جل ایشانرا خیرات
و درجات داد و ما با تو جهاد میکنیم اگر بمیریم ما را چه باشد حق سبحانه و تعالی این دو آیه فرستاد و ایشانرا با هم یکسان کرد و سلمان
بن [illegible] گفت روزی دو جنازه بگذشت یکی کشته و یکی مرده و مردم رغبت بجنازه کشته بیشتر کردند و کسی در پی جنازه مرده نرفت

فضاله [illegible] مردم رغبت بجنازه کشته بیشتر کردند و کسی در پی جنازه مرده نرفت دو کس گفت ای قوم رغبت شما بجنازه شهید
[illegible] نادم سوال از هر کدام گور کشته و گور مرده [illegible] که خدای عز و جل چه فرموده وَالَّذِينَ
هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ
خدای بهترین روزی دهنده کان است ایشانرا در جایی باشد که بدان راضی گردند و آن بهشت جاوید و خدای بر دانا
و داناست شتاب نفرماید بعقاب کافران چه شتاب آنکه از فوت ترسد کسی بقدرت او نرسد ذلک وَمَنْ عَاقَبَ این حدیث بود
کشیده و این برای تنبیه و تقریر کلام گویند پس فرمود وَمَنْ عَاقَبَ و هر آنکه او عقوبت کند مانند آنکه او را عقوبت کرده
کرده باشد و این را بسبیل مجاز برای ازدواج عقوبت خواندی و بحقیقت عقوبت نیست ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ پس آنکه بر او ظلم
خدا او را نصرت کند یعنی اگر کسی بر کسی ظلم کند این مظلوم دست یابد بظالم خود را عقوبت کند باز این ظالم بر آن مظلوم که عقوبت
واجب کرده باشد دست یابد خدای عز و جل یار این مظلوم باشد و خدای عفو کند و آمرزنده گناه است ذلک بان الله این
مر آن مظلوم را سبب آنست که او قادر است و از علامات قدرت او آنست که شب را در روز می آورد و روز را میکاهد و در شب می افزاید
و این برای آن گفت تا بدانند که او قادر است و هیچ قادر بقدرت او این نتواند کردن و خدای شنونده جمله مسموعات است و بیننده
جمله مبصرات است و مرجع این دو صفت راجع بعلم آنچه میگویند شنود و آنچه میکنند می بیند ذلک بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ
الْحَقُّ و این صفت عذاب برای آنست که خدای بحق است و الهیت او را سزد و آنکه شما می پرستید و او را میخوانید از بتان همه
باطلست و خدایست که او را العلی العظیم [illegible] أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ
الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى
الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ
الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ای ننگرستی تو ای محمد که خدا فرو فرستاد از آسمان آب پس گردد زمین سبز بدرستی که خدا باریک
بین آگاه است لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنکه خدای اوست بی نیاز و
ستوده أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ ای ندیدی که خدا مسخر کرد شما را آنچه در زمین و کشتی که میرود در دریا بفرمان او و
میدارد آسمانها را که بیفتد بر زمین مگر بخواست او بدرستی که خدا بمردمان مهربانست و رحمت کننده وَهُوَ الَّذِي
و او خدایست که زنده کرد شما را پس بمیراند شما را پس زنده کرد شما را بدرستی که آدمی هر آینه ناسپاس است

خطابست برسول الله و بغیر محمد کلاین خطابست شد کی بعومنی که خدای فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی باران پس زمین از آن بکباره سبز گشت و خدای لطیفست علم او بدقایق اصلاحات در رسیده و تبندره کاش خبیرست و اگاه به مصالح ایشان لطیفست لطف درفنوی کند خبیرست مصالح ایشان داند بانچه مصلحت در آن باشد فرماید وله ما فی السموات اوراست انچه در آسمانها و هرچه در زمین است و او خدا است بی نیاز و ستوده مستحق آنکه او را حمد کنند و شکر او گویند الم تر آن الله سخر لکم الم تر ای محمد نمیبینی که خدای مسخر کرد برای شما انچه در زمین است از حیوانات و چارپایان برای کشتی تا منقاد شما باشد کشتی را در دریا نامیرو بفرمان وی و نگاه داشت آسمان را تا بر زمین نیفتد مگر بفرمان او و او است مهربان بخشاینده و مهربانست و هو الذی احیاکم او است آن خدایی که شما را زنده کرد انید پس بمیراند پس زنده کرداند شما را در قیامت بحقیقت که آدمی کافر نعمت عظیم است یعنی از نعمتها که شود یکی پس آرد دیگری هیچ را شکر نمیگزارد و بدل شکر کفران می آورد لکل امة جعلنا منسکا هم ناسکوه فلا ینازعنک فی الامر وادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم وان جادلوك فقل الله اعلم بما تعملون الله یحکم بینکم یوم القیمة فیما کنتم فیه تختلفون الم تعلم ان الله یعلم ما فی السماء والارض ان ذلک فی کتاب ان ذلک علی الله یسیر هر گروهی را کردیم ما عبادتگاهی که ایشان عبادت نمایند کان اندر بس باید که خلاف کنند با تو در فرمان و بخوان بپرورد گار خود را بدرستیکه تو هر اینه بر راه راستی وان جادلوك خصومت کنند با تو پس بگو ای محمد خدای دانا تر است بدانچه شما میکنید الم تعلم ای ندانسته که خدای داناست انچه در آسمانها و زمین است بدرستیکه آن در کتابست بدرستیکه آن بر خدا آسانست ما هر گروهی را از امتی را جای عبادت بدید کردیم که ایشان الف دارند و خواهان آن باشند که عبادت در آنجا کنند و اصل منسک در لغت موضعی باشد که مردم الف بود بدانجای برای عبادت یا کاری دیگر از خیر یا شر عبدالله عباس گفت منسکا ای عیدا الله اعنی واعیدا کردیم قتاده گفت جای قربانی که هر گروه خود انجا کنند فلا ینازعنک فی الامر باید که در باب قربانی با تو منازعت کنند یعنی ایشان وکفار این التفات نبود با ایشان مقام آن نبود که با تو منازعت نمایند سبب نزول این آیه روایت کرده اند که بدیل بن ورقاء و غیر او از کافران خزاعه رسول الله را و اصحاب او را گفتند چرا انچه خود میکشید میخورید و انچه خدای میکشد نمیخورید این آیه آمد فلا ینازعنک فی الامر در کار دین باید با تو منازعت نکنند تو دعوت کن و بخدای خود خوان مردمان که تو بر راه راستی و اگر این کافران از این باز نگردند و مجادله نمایند بگو که خدای عالم عالم تر بدانچه شما میکنید و الله اعلم الله یحکم بینهم خدای حکم کند بس پیدا شود که بر حق کیست و بر باطل که خدای حق بسبحانه وتعالی در این آیه او آیه او مو خرات تا کسی

ویعبدون من دون الله ما لم ینزل به سلطانا وما لیس لهم به

حق مجادله نماید و ما حجت و دلیل گوییم و او گوش بان نکند حوالت بخدای کنیم و گوییم در قیامت ظاهر شود که حق کدامست و باطل کدام پس فرمود الم تعلم ای نمیدانی تو که خدای میداند انچه در آسمان و زمین است و علم او بران محیطست چگونه پوشیده باشد اعمال و افعال ایشان ازان خدایی که عالم باشد بانچه حادث شود در آسمان و زمین عالم باشد بان و چگونه باشد که انرا کی بیش ازانکه حادث شود در لوح محفوظ نوشته است و ثبت کرده و این بخدای آسانست و یعبدون من دون الله ما لم ینزل به سلطانا وما لیس لهم به علم وما للظالمین من نصیر واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات تعرف فی وجوه الذین کفروا المنکر یکادون یسطون بالذین یتلون علیهم آیاتنا قل افانبئکم بشر من ذلکم النار وعدها الله الذین کفروا وبئس المصیر و می پرستند از جز خدا انچه فرو نفرستادیم بدان حجتی نیست ایشان را بدان حجتی و دانشی و نبود مر ستمکارانرا هیچ یاری کننده واذا تتلی علیهم و چون خوانند بر ایشان نشانهای ما روشن میشناسد در روی آنها که کافر شدند و منکر و نزدیک بود که بگیرند آنها که میخوانند بر ایشان نشانهای ما بگو ای محمد یا گاهانم شما را به بدتر از ایشان آتش وعده او داد خدا آنها که کافر شدند و بد مرجعیست دوزخ میپرستند از جز خدا نبائی را که در صحت عبادت ایشان هیچ تمسکی و دلیلی نیست نه از جهت عقل و نه از جهت نقل ما لم ینزل انچه نفرستاده اند بر صحت عبادت ایشان حجتی و برهانی وانچه ایشان را بدان هیچ علمی نیست و هر دعوی که از حجت عاری باشد ایجاب علم نکند و سکون نفس بار حاصل نکرده وما للظالمین و نیست ستمکاران کافران را روز قیامت هیچ یاری و یاوری واذا تتلی علیهم چون خوانند بر ایشان آیات روشن ما را و حجتهای واضح ما شناسی ای محمد تو در روی ایشان که کفر ورزیدند از انکار یعنی روی ترش کنند و اظهار کراهت کنند و عداوت ظاهر کردانند خواهند که حمله آورند بر آنکه ایشان آیات ما را که قرآنست خوانند و ایشانرا بزنند و برنجانند قل افانبئکم بشر من ذلکم ای محمد بگو که من شما را خبر دهم بچیزی بدتر از این و آن آتش دوزخ است یعنی این کافران شنیدن قرآن این همه کراهت اظهار میکنند چون دوزخ می بینند و عذاب را چه خواهند کرد آن آتش دوزخی که خدای وعده نموده است کافرانرا و بدجای بازگشتنی است آتش دوزخ یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب ما قدروا

حق قدره إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ اَللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ای مردمان زده
شده مثلی پس گوش باز دارید او را بدرستی که آنها که میخوانند از جز خدا نتوانند افرید مگسی را و اگر جمع
شوند و اگر برباید ایشان مگس چیزی نتوانند رهانیدن او را از ان ضعیف است طالب یعنی بت و ضعیف
است مطلوب یعنی بت پرست ما قدروا الله نشناختند خدا را سزای شناختن ان بدرستی که خدا هر اینه
نیرومند غالب است اللّٰهُ يَصْطَفِي خدای برگزیند از فرشتگان رسولان و از مردمان بدرستی که خدا
شنوا است و دانا است يَعْلَمُ میداند در پیش ایشان است و انچه در پس ایشانست و بخداست مرجع کارها
بیان خطاب بمشرکان مکه است ای مردمان مثلی زده شد و داستانی بیان نموده استماع این مثل
و آن داستان بگوش هوش بشنوید و این قصه را مثل خواندند برای استحسان و غرابت ان و تشبیه
ببعضی از امثال سائره و درین مثل که زده است تصغیر رای خود و مکیدن کرده است و اظهار سهل و ظلالت
ایشان از انجا که ایشان صورتهای بتان که ساخته و دست ایشانست از خدای خواندند و الهیت بر
جا کردند و ایشان یعنی بتان کمترین مخلوقی از مخلوقات خدای قادر نباشند و الهیت کسی سزد که او قادر
باشد و عالم باشد بجمله معلومات پس بیان آن مثل فرمود إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ
ان بتها که شما ایشانرا خدای میخوانید و عبادت ایشان میکنید لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا ایشان هرگز
مگسی را نتوانند افرید و اگر با فراهم شوند و اگر همه معبودان شما جمع گردند تا مگسی افرینند نتوانند افرید از
انکه جماداند و از جماد فعل محال بود و چون از حیوانات است مستحیل است از جمادات که نباشند
او را ترک متحیل باشد چون از مخلوقات از مگس حقیر و بمقدار تر مخلوقی نیست و ایشان بر افریدن او
قادر نیستند اگر مثلا چیزی از ایشان برباید نتوانند که انرا از مگس باز گیرند و از دست مگس باز رهانند ضعف
الطالب چنین که مگس رباینده است ضعیف است و مطلوب که بتانند هم ضعیف اند و این برای آن زد که
مشرکان را عادت بودی که چیزها را با انگبین بیالودندی تا مگس بر ایشان جمع شدی و انگبین را بخوردندی
گفت که خدایان ما انگبین را خوردند ضحاک گفت العابد والمعبود یعنی عابد و معبود هردو ضعیف اند
ابن زید گفت ایشانرا عادت بود که بتانرا بانواع حلی و جواهر بیاراستندی و درمیانه چیزی کم میکردید

توانستند چیست حق سبحانه و تعالی این مثل را برای ان زد و فرمود و ما قدروا اللّٰه حق قدره یعنی نشناختند خدا را حق
سزای شناختن و تعظیم نکردند حق تعظیم کردنش چون دانستند عظمت و بزرگی او با و شریک بیاوردند و انبازی کردند با او
انکه از مگس عاجز اید و باو بیاید إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ بدرستی که خدا قادر و با قوت است و عزیزی با عظمت بخلاف
اصنام که جماد بیقدرت اند و ذلیل بحرکت اللّٰهُ يَصْطَفِي خدای اختیار نماید و بگزیند از فرشتگان رسولان
و از مردمان پیغمبران سبب نزول ایشان بود که مشرکان گفتند أَؤُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا فرستادند یعنی بر
درمیان ما محمد که یتیم ابو طالب است حق سبحانه فرمود این چه انکارات و چه تعجب خدای برگزیند از فرشتگان انرا
که خواهد چون جبرئیل و میکائیل و غیر ایشان و از آدمیان انرا که خواهد چون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و محمد صلوات اللّٰه علیهم إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ بدرستی که خدا شنونده مقال ایشانست و داننده
احوال ایشان میداند انچه پیش ایشانست و انچه پس از ایشان است یعنی انچه پیش از انکه ایشانرا افرید
نا شد پس از ان که ایشانرا فنا نماید و کارها جمله بخدا راجع است و ماوی هر چیزی با و است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَجَاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ
هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ
مِنْ قَبْلُ وَفِي هٰذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ای انها که بگروید رکوع کنید و سجود
نمائید و بکارنکو پرستید پروردگار خود را و کار نیک کنید تا بود که شما ستم کاری بیابید وَجَاهِدُوا فِي اللّٰهِ حَقَّ
جِهَادِهِ و جهاد کنید در حق خدا سزای جهاد کردن آن او برگزید شما را و نکرد بر شما در دین هیچ تنگی ملت پدر شما
ابراهیم که او دین شما را مسلمانان من قبل از پیش و در دین تا باخدا و رسول بر شما گواه باشند گواه بر مردمان پس بپای
دارید نماز را و بدهید زکوة را و در او بزنید خود را بر پیمان خدا او است دوست شما پس نیک خداوندیست و یاری
کننده **بیان** پس امر است از او واجب تعالی بمومنان بنماز که بزرگترین عبادتهاست پس بغیر آن که پس افعال
خیر بر سبیل عموم فرمود آنکه کروبیند و تصدیق نموده اند نماز کنید و در نماز رکوع و سجود تمام کنید با تم گفت درین
سجده باید کرد و دیگر انجا که فرمود اللّٰه يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ این سوره را تفضیل بود بر
دیگر سورها باین دو سجده و این از جمله سجده سنت است سجده فریضه نزد اهل شیعه جز در چهار سوره نه

المتزمل و حم سجده و النجم و اقرأ و عید وار بکمر پرسید نخدای خود را و خیرات کنید و کارهای نیکو تا باشد که فلاح یابید و به بهشت جاوید رسید ابن عباس گفت که خیر صلة الارحام و مکارم الاخلاق است یعنی بانچه میکند از کار عبادة خیرات کنید و بر اعمال خود توکل منمایید اگر فلاح و ظفر می جویید وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ و در راه خدای جهاد کنید با دشمنان دین و با نفس از کوشید در باز داشتن و منع کردن از هوا و مرادات که جهاد نفس بزرگترین جهاد است چون نفس بزرگترین دشمن است اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک جهاد با نفس بزرگتر جهاد باشد و رسول الله بر این معنی فرموده رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر حق جهاده سزای جهاد کردن او یعنی خالص لله واجب باشد و بی تقصیر و بی ریا و حیلی باشد برحسب جهد و طاقت عبد الله مبارک گفت جهاد نفس حق جهاده باشد هُوَ اجْتَبَاكُمْ او شما را برگزیده برای دین خود و بر شما بود در دین حرجی و تنگی نکرده و تنگ بکلیه دین سهل و آسان است یعنی بتکالیف بنی اسرائیل تا ایشان بکلیه کشتند تو به ایشان قبول کرده بود عبد الله عباس را از این آیه پرسیدند گفت مراد آنست که خدای جل و علا بنده کانرا از گناه خلاصی داد بکفارة بعضی گفتند مراد آنست که اوقات نماز بر شما تنگ نکرد مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ متابعت پدر خود را ابراهیم کنید ابراهیم را پدر امت خواند چون عرب از امتان و فرزندان اسمعیل اند و اکثر عجم از فرزندان اسحق اند و ابراهیم پدر رسول الله است و رسول پدر امت است و مراد از ملت چیزهاست از شریعت او که موافق شریعت رسول الله است چه رسول الله شرع هیچ پیغمبری متعبد نبود و این برای آن فرمود تا همگنان باین شریعت راغب گردند و مخالفت نکنند چه طبایع بموافقت آثار آبا و اجداد او مایل اند هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ ابراهیم علیه السلام شما را مسلمان نام کرد و مسلمان خواند و از خدای خود این درخواست اجابت کرد فرمود و من ذریتنا امة مسلمة لک و گفتند هو کنایت است از نام خدای یعنی خدای عز و جل مسلمان نام کرد و پیش از این زمان و در این زمان تا در این کتاب که قرآن است و پیش از قرآن وَلِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ تا رسول الله گواه بر شما قبول کردن و طاعت داشتن شما بر طاعت مطیعان و عصیان عاصیان گواهی دهد و شما نیز گواه باشید بر مردمان از امت سلف که پیغمبران آمدند و پیغام آوردند و رسانیدند چون خدای تعالی شما را بدین کرامت خاص گردانید و این منزلت و مرحمت داد این را مقابل کنید بشکر کردن و فرمان بردن و عبادة و بندگی بجای آوردن فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ و دست در خدای زنید و ملازم دین و طاعت او باشید و گفته اند از شر دشمنان پناه بخدای دهید که او خداوند کار شماست و مالک امور شما و نصرت و یاری

از او خواهید که او نیکو خداوند است و نیک یاری و یاوری است شما را سُورَةُ الْمُؤْمِنُونَ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ مِائَةٌ وَثَمَانَ عَشَرَ آيَاتٍ ابی بن کعب از رسول الله روایت کرده است آنکه این سوره بخواند فرشتگان او را بروح و ریحان بشارت دهند حضرت صادق علیه السلام گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی ختم او بسعادت کند و آنکه در هر آدینه بخواند منزل او در فردوس اعلی با پیغمبران و مرسل باشد والله اعلم بالصواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۝ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ۝ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ۝ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ۝ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۝ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۝ فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۝ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ۝ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۝ أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ۝ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ بنام خداوند روزی دهنده بخشاینده

بدرستی که رستگاری یافتند مؤمنان الَّذِينَ هُمْ آنها که در نمازهای خویش ترسیدند وَالَّذِينَ هُمْ آنها که از لغو بر کردن کاشتند وَالَّذِينَ هُمْ و آنها که زکوة دهندگان اند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه مر فرجهای خود را نگه دارندگان اند إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ مگر بر جفتان خویش با آنچه مالک باشند شما ایشان نه ملامت پس بدرستی که ایشان نه ملامت کردگانند فَمَنِ ابْتَغَى پس هر که جوید جز آن پس آن گروه ایشان از حد درگذرندگانند وَالَّذِينَ هُمْ و آنها که مر امانات خویش را و عهد خود را رعایت کننده گان اند وَالَّذِينَ هُمْ و آنها که مر نمازهای خود نگه دارنده کانند أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ آن گروه ایشان اند میراث دارندگان الَّذِينَ آنها که میراث برند جنة الفردوس را ایشان در آنجا جاودان باشند بیان بدرستی که ظفر و فلاح یافتند بمراد و مقصد خود و بیقاء جاودان رسیدند آنانکه ایمان آوردند بخدای و پیغمبران و فرشتگان و کتابهای باور داشتند آن مؤمنان که در نماز خاضع و متواضع و ترسکار باشند مجاهد گفت خاشع آن باشد که چشم خود بر هم کذارد از ترس خدای ابن سیرین گفت خاشع آن باشد که چشم خود در نماز بجایگاه سجده دارد و در بدایت شرع در نماز از جای بنگرستند چون این آیه آمد از جایگاه سجده باز نداشتند عطا گفت خشوع آن باشد که در نماز بخوابرح خود بازی نکند ابوذر غفاری از رسول الله روایت کرد که چون یکی از شما روی بنماز آورد رحمت خدای روی بدو آرد باید که لست ریزه‌ها مسجد بازی نکند

در خبر است که رسول الله مردی را دید که بنماز محاسن خود دست میمالید رسول الله فرمود اگر این مرد را دل خاضع
بودی اعضای وی نیز خاضع بودی بعضی گفتند که خشوع در نماز آن باشد که هیچ کس را نداند [illegible] در نماز
باشد و بلحد عنان در بازار ابو العباس جوالی می جوال فروش بود جوالی بکسی داد فراموش کرده بود که بکه داده و در
نماز بیادش آمد که بکه داده بود شاگرد را گفت که در نماز بودیم بیادم آمد شاگرد گفت ای استاد بنماز قصد بودی یا بجوال جستن
و مکر جوال ابوبکر واسطی گفت خشوع آن باشد که خواص و خالص خدای را باشد و بعوض طمع ندارد سهل بن دینار
گفت بازدید حضرت زین العابدین علی ابن الحسین نشسته بودیم آمد و گفت بان حضرت که نماز تو آنکه اراده آزار
او کردم مشعر منمود فرمود مثلا ایام یا اباحازم فان العلماء رحماء یعنی سائلی باش که حلیم و رحیم باشد پس
بسائل فرمود نماز دانم گفت بعض از نماز فریضه مرا بر تو چیست فرمود هفت چیز نیت طهارت و طهارت و ستر
عورت و جای سجده پاکیزه و وقت شناختن و جامه پاک کردن و روی بقبله آوردن گفت چه نیت از خانه بیرون
آیی فرمود نیت زیارت گفت چه نیت در مسجد روی فرمود نیت عبادت گفت چه نیت قیام کنی بنماز فرمود نیت
خدمت گفت چه نیت کنی این خدمت فرمود نیت عبودیت مقر و معترف خدای را بوحدانیت گفت روی بجهه بقبله
آری فرمود فریضه دیگر سنت گفت آن کدام است فرمود توجه بقبله فریضه است و نیت و تکبیر احرام و فرض
و دلالت است بر داشتن نیت و تکبیر احرام سنت است گفت تکبیرات چند است فرمود اصل تکبیرات نماز است
پنج از ان فریضه است و باقی سنت است گفت چه در نماز روی فرمود تکبیر گفت برهان نماز چیست فرمود نظر
در جای سجده گفت تحریم نماز چیست فرمود تکبیرش گفت تحلیلش چیست فرمود سلامش گفت جوهرش چیست
فرمود صلوات بر محمد و آل محمد گفت سبب قبولش چیست فرمود ولاء یتنا و الا براءه یعنی ولایت ما و بیزاری از
دشمنان ما گفت هیچ حجت نماند الله اعلم حیث یجعل رسالته عبد الله عباس از رسول الله روایت کرد
که چون خدای عز و جل بهشت عدن افرید و در اینجا ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر آنچه
هیچ چشم ندیده و نه هیچ گوش چنان نشنیده و بخاطر هیچ کس نگذشته او را گفت تکلم سخن گوی بهشت
عدن باواز آمد گفت قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون انا حرام على كل بخيل وسواء
گفت بدرستی که فلاح یافتند آن مؤمنان که در نماز خاشع را باشند من حرام بر بخیلان و مؤمنان والذین هم
عن اللغو معرضون و اما آنکه از سخن نا فرجام و بیهوده اعراض کنند لغو باطل باشد و دروغ کلی که خلاف و [illegible]

والّذين هم للزكوة فاعلون و امّا آنکه ایشان فاعل زکوة باشند یعنی زکوة مال ادهند چون بر ایشان واجب شود و ابن لقطان الفاظ صحات
و در کلام عرب باشعار غریب آمده است [illegible] بن ابی الصلت گفت المطعمون الطعام فی السنة الازمة والفاعلون للزكوة
و اما آنکه اندامهای خود را از حرام نگاه دارند و از زنا دور شوند مگر بر زنانی که بدیشان عقد بسته باشند و ایشانرا در نکاح خود در آورده
یا بر آنچه دستهای راست ایشان مالک گردید یعنی کنیزانی که خریده باشند فانهم غیر ملومین که ایشان در نگاه داشتن
فرجهای خود را از ایشان ملوم و مذموم نباشند چون ازین دو نوع زنان که عقد کرده باشند و امّا آنکه ایشانرا خریده باشند شرع ایشانرا
حلال کرده است فمن ابتغى وراء ذلك و هر که راء آنکه حلال داشته مردان از زنان طلب دارد و بخلاف این دو سبب خواهد
وطی نماید پس ایشان که فعل ایشان کنند و عهدی که کرده باشند بان وفا کنند و اما آنکه بنمازهای خود مداومت نمایند و محافظت
اوقات نماز و شرایط آن کنند بکر اول نماز برای آن کرد که در اول وصف ایشان نمود بخشوع در نماز و در دوم ذکر ایشان ذکر محافظت
نماز و مراعات اوقات نگاه داشتن ارکان نماز آنکه فرمود اولئك هم الوارثون اما آنکه موصوف اند باین صفات
ایشان اند که وارثان اند آن وارثانی که بهشت فردوس را میراث گیرند ایشان در آن بهشت جاوید و دایم باشند
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ
عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ و بدرستی که
افریدیم ادمی را از سلاله از گل ثم جعلناه پس بکردیم ما نطفه در قرارگاهی محکم ثم خلقنا پس افریدیم ما نطفه را
خون بسته پس افریدیم خون بسته را گوشت تازه پس افریدیم ما گوشت پاره استخوانی پس در پوشانیدیم استخوانها را
گوشت پس افریدیم ما او را خلقی دیگر پس بزرگ است خدای نیکو افریننده ثم پس بدرستی که شما پس از آن مرده
باشید ثم پس بدرستی که شما روز قیامت بر انگیختگان باشید بیان پس بدرستی که ما بیافریدیم ادمی را
از سلاله و خلاصه از گل است یعنی جوهر او را از اول از گل افریدیم پس جوهر او را نطفه گردانیدیم و در جای قرارگاه
که استوار است آن جوهر در آنجای مراد بقرار رحم است و صفت آن فرمود بصفت که آن صفت قرار گیرنده است
آنجای قرار و پس ما افریدیم و کردیم تفصیل آن گوشت پس پاره گوشت را استخوان کردیم و در آن استخوان گوشت پوشانیدیم
پس او را خلق دیگر افریدیم از آنجا که حیوانش گردانیدیم بعد از آن که جمادی بود و در هر جزوی از اجزای او بود بعد
گذاردیم از جانب تو [illegible] که هیچ کس بکنه آن نتواند رسید و صفت نتواند نمود بجز افریننده جل و عظیم قدرته در

یعنی

این شرح آفرینش فرزندان آدم نموده است و بحقیقت آدمی از کل آفریده چون نطفه از غذاست و غذا یا حیوانی باشد یا نباتی
مراد از حیوان حیوی دار و از نبات آنچه از زمین روید و غذا اگر حیوانی باشد حیوان هم از غذای دیگر متولد شده و عاقبت بنبات
رسد و نبات از آب و گل و متولد شده پس معلوم شد که اولاد آدم از سلالهٔ طین متولد شده و از این است که خدای تعالی میفرماید
منها خلقناکم یعنی شما را از خاک زمینی آفریدیم پس نموده ما او را نطفه آفریدیم بدانکه آدمی جسمی است گرم و تر و هوا گاه
که گرمی در تری اثر کند بخاری از او متصاعد گردد و متحلل شود اگر آن تحلل دایم موجود باشد آن جسم باطل شود پس آفریدگار
کار تعالی تقدیر نمود که چون مردم غذا بخورند عوض آنچه متحلل گردد چون بمعده رسد از او جسمی خون کثیف غلیظ متولد
گردد و در معده تصحیح یابد آنچه از او لطیف باشد بجگر آید کثیف باشد با معا رود و تا این غایت تصحیح تمام یافته باشد و آنچه از
غذا بجگر رسد و پخته شود و از او خون متولد شود و کفکی بر سر دارد و آن صفرا است و دردی پدید آید و آن سودا است
و این را سپرز بکشد و زیادتی آب که خورده باشد و با غذا آمیخته شده از او جدا شده و گرده آن را بخود کشد و بقصد خود فرو کرد
او بود جدا گردد و پس مثانه درآید و از مثانه براه گذار جلیل جدا شود و تا این غایت هضم دویم تمام شده باشد و خون
از جگر برگها درآید و در رگها تا [illegible] تمام شده باشد و آنچه فضول این [illegible] باشد و خون از رگهای باریک [illegible] چون بر
باعضای [illegible] رسد و بر وی اعضا افتد و تا این غایت هضم چهارم تمام شده باشد پس قوه جاذبه اعضای این اجزا را
باندرون خود کشد چون غذا بهضم چهارم رسد و بروی اعضا افتد و خاصیت هر یک از اعضا در او پدید آید طبیعت
تعویض از آن ماده بازستاند و بار دیگر منی در او در افزاید اصل حیوان کرده اند چون تولد آدمی از نطفه است و از خون و این هر دو
در غایت رطوبت اند و نسبت رطوبت با حرارت غریزی چون روغن است با آتش فتیله چنانکه آتش فتیله که فتنه است بو [illegible]
از اجزاء روغن چیزی تحلیل میکند همچنین حرارت رطوبت را تحلیل میکند چون رطوبت مانیه که حرارت غریزی منتفی شود
وجود همچنین باشد بقاء شخص ممکن نباشد طریقی ساخته اند که بقاء او بنوع حاصل شود و آن چنانست که در وقت انفصال
نطفه لذتی حاصل شود حیوان از برای آن لذت بمباشرت مشغول گردد و نطفه از صلب برحم رسد فرزند بوجود آید و چون
نطفه برحم رسد چون کره شود از آن سبب که جرم نطفه کوچک است و رحم بزرگ پس رحم از گرد او درآید از
همه جوانب و باین سبب آن نطفه گرد شود و دورترین اشکال از قبول آفات شکل گرد است و چون منی برحم رسد و سه روز
بشود و ظاهر آن کره غشاء صلب پدید آید چنانکه چیزی نرم لبنات تفسیده کرده گذارند پس غشائی بروی این چیز ظاهر گردد
و حکمت در یافت که چون غشاء گرد آن جسم درآید حرارت غریزی قوی گردد و عمل قوه مصوره بنیاد خالق عالم اجل

تر شود و اجزای روغنی را بواسطهٔ آن غشاء حفظ کامل تر باشد و چون حرارت غریزی در باطن او جمع گردد بخارات متولد
گردد و منفذی بجوید پس تر آن منافذ مجاری گردد آن جسم بدید آید و بواسطهٔ آن خلقت او تمام شود و آن غشا است که او را
مشیمه خوانند و بدانکه چون نطفه در رحم افتد بشکل کره شود یعنی گردی و آنچه اجزاء روغنی باشد در میان جمع شود
و آنچه اجزاء کثیف است گرد او درآید و در این مقام مناسبات عجیب ظاهر میگردد و آن آنست که انسان عالم اصغر است و جمله
جهان عالم اکبر است پس چنانکه عالم اکبر گرد است عالم اصغر هم گرد میباید و چنانکه عالم اکبر در خلاء نامتناهی معلق است بحفظ
خالق عالم اصغر نیز معلق ایستاده است در فضاء رحم بحفظ و حراست خالق عالم و آسمانهای معلق را بنا خوانده و بنینا
فوقکم سبعا شدادا یعنی او بناء قوی باشد که او را بر فوق کاهی کلاه زنند و افلاک در هوا معلق است از انبا برای آن گفت که در بنای احکام
خلقت همچنان بود که آن بنا که ازو محکم تر باشد همچنین نطفه اگرچه در فضاء رحم معلق افتاده است ولیکن چون بحفظ حق
الاشیاء مرا از آفات [illegible] لیکن او را مکین خواند ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین رسول الله در آفرینش آدم خبر
خبر داد خمرت طينة آدم بيده اربعين صباحا و همچنین خبر داد که آفرینش فرزندان آدم هم در چهل روز تمام شد چنانکه فرمود
يجمع خلق احدكم في بطن امه اربعين يوما نطفة ثم يكون علقة مثل ذلك ثم يكون مضغة مثل
ذلك ثم يرسل اليه ملكا فينفخ فيه الروح فيؤمر باربع كلمات فيكتب رزقه واجله وعمله وشقي
هو او سعيد و این چنانست که در مدت چهل روز اعضاء پدید آید ولیکن آن احوال آنگه وقت ظاهر گردد و این
سه چهل یکبار [illegible] فخلقنا المضغة عظاما پس ما آن بآن گوشت را که خون بسته بود استخوان کردیم و ذکر استخوان
برای آن فرمود که تولد استخوان از نطفه است امر عجیب است از آنکه او در غایت رطوبت است و استخوان در غایت صلابت
و گوشت جسمی است متوسط میان نرمی و سختی پس معقول چنانست که از نطفه اول گوشت پدید آید پس استخوان
و نه چنین است و گوشت تابع اوست و بعلاوه اعضای حیوان بر وفق طبیعت و مناسبت نیست بلکه بر وفق مصلحت است
پس باید که حدوث آن بقدرت و اراده باشد نه طبیعت و علم پس گوشت با استخوان پوشیده گردد فکسونا
العظام لحما و در آفرینش گوشت حکمتهاست بعضی از آنست که منبع حس و قوت و حرکت دماغ باشد و لی
اگر هر گاه که میان دماغ و میان عضوی [illegible] آلتی بباید که قوتها در وی بکلیه جمله اعضاء برسد و آن آلت
اعصاب است پس خداوند خالق از دماغ اعصاب برویاند و آن جمله استخوانهای پیوسته گرداند چون قوت حس و حرکت
در آن اعضا کند [illegible] و تواند که آن استخوانها بجنبانند چون عصب سخت باریک باشد و خود آن [illegible]

بکسل و عصب با استخوان نمیباشد اتصال کامل پس خالق حکیم گوشت را بیافرید و آن اعصاب را استوار کرد و عصب را با گوشت
بیامیخت و آنرا با استخوان موصول کرد و گوشت بطبع گرم و تر است پس آن گرمی و تری گوشت باشد پس گوشتی که در بدن باشد
سبب قوت و حرارت تن او باشد و آن گوشت در تن او همچنان باشد که مخلوق در حیوة از آنست که هر لحمی باشد
کمتر باید و اگر گوشت نباشد استخوان شکسته میگردد چون بعضی بزرگتر است و بعضی کوچکتر چون نزد و سفال
اگر در یکجا باهم باشند ساییده گردند و شکسته گردد ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ پس از آن خلق دیگر کرد طبیبان گفتند
که هرگاه خلقت اعضاء در رحم حاصل شود و چون مثل آن با او مضاف شود خلقت اعضای او تمام شود و چون
صفت او تمام با او مضاف شود جنین از رحم منفصل گردد مثلا اگر در سی روز اعضا پدید آید چون شصت روز
شود اعضا کامل گردد و چون صد و بیست روز دیگر بگذرد از رحم منفصل گردد و مجموع آن صد و هشتاد روز
بود و این شش ماه است و این کمترین ایام حمل است و اگر اعضاء او در چهل پنج روز متولد شود در نود روز تمام شود و چون
هشتاد روز دیگر بگذرد جنین منفصل شود و این نه ماه میشود بدانکه اقسام مخلوقات سه قسم است یا روحانی باشد یا جسمانی
یا نفسانی از روحانی و جسمانی اما آنکه همه روح محض اند ملائکه اند همه نورانی علوی و قدسی و مبرا از نقصانات شهوت و غضب
و نقصان و اما آنکه جسمانی اند حیوانات و نباتات و معادن اند و چون این هر دو قسم در وجود آمدند قسم سیم جنی و آدمیست
که مرکب شدند هم از روحانی و هم از جسمانی جسد از عالم الخلق و روح او از عالم امر چنانکه فرمود أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ و او را شش
مرتبه داد اول سلاله دویم نطفه سیم علقه چهارم مضغه پنجم استخوان ششم گوشت و این هر شش تعلق بجسد
دارد پس مرتبه هفتم چنانکه فرمود ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ و این از برای روح است پس فرمود فَتَبَارَكَ اللَّهُ
أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ پس بزرگوار است خدا که بهترین آفرینندگان است خود انشاء فرمود چون ترکیب
کردن میان جان و تن کاری عجب است از آنکه روح نورانی است جسم ظلمانی روح علوی است و جسد سفلی
و روح لطیف است و جسد کثیف و روح را بحث معرفت حق باشد و سرور او بذکر حق و ذوق او با حضرت حق
و ذوق او با حضور حق باشد جسد را از محسوسات باشد و اثر او بمشتهیات پس معلوم گردید که جمله احوال روح
ضد جمله احوال جسد است پس ترکیب کردن میان جان و تن بان ماند که محال است چون در وجود آمد دلیل
شد بر کمال حکمت و قدرت و جلال الوهیت صانع عالم تعالی و تقدس و قول احسن الخالقین دلیل است بر بطلان قول
آنکه گفتند لا خالق الا الله چون خدای عز اسمه اثبات نمود خلقا غیر او و اگر خالق جز او نبودی جایز نبودی

باشد
أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ چنانکه روا نیست گفتن أَحْسَنُ الْآلِهَةِ چون این کلمه کفر است باجماع و دیگر آنکه خلق اخراج شی است
از عدم بوجود یا اخراج تقدیر و این در افعال ما پیدا و اند پس ممتنع باشد که ما را خالق خوانند الا آنست که سمع منع
کرده است از آنکه ما را باطلاق خالق خوانند یا قید چنانکه خالق الادیم گویند و چنانکه رب مطلق نگویند بلکه مقید گویند
رب الدار و رب المسجد گویند و آورده اند که رسول الله را دبیری بود عبدالله ابن ابی السرح چون این آیه املا میکرد
باخر رسید گفت تبارک الله احسن الخالقین گفتند بنویس که خدای تعالی این چنین فرستاده است او با خود گفت
اگر محمد پیغمبر است که قرآن بر وحی میکند من نیز پیغمبرم که این در دل من افکندند مرتد از مدینه بمکه رفت ثُمَّ إِنَّكُمْ
بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ پس شما بعد از این کافرید و در قید حیوة اید بمیرید پس شما را روز قیامت زنده کنند و برانگیزند
وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَ
سْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ
فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ
لِلْآكِلِينَ و بدرستیکه آفریدیم ما بالای سر شما هفت آسمان را و نیستیم ما از آفریدن غافلان و انزلنا و فرو فرستادیم
ما از آسمان آبی باندازه پس آرام دادیم ما آنرا در زمین و بدرستیکه ما بر بردن آن هر اینه توانایانیم فانشأنا پس برویانیدیم
ما مر شما را بستانها از خرمابنان و انگور و انسان مر شما راست در میوه ها بسیار و از آن میخورید و شجره و درختی که بر آید
می آید از کوه طور سینا میروید بروغن نان خورش مر خورندگان را **بیان** ما آسمان را بیافریدیم بالای سر شما هفت راه یعنی
آسمان بعضی بر بالای بعضی غیر چیزی و اگر بر بالای چیزی باشد آنرا طبق خوانند و گفتند برای طریق خوانند از آنکه راههای
نزول ملائکه است و ما از خلقان غافل نیستیم و بر احوال ایشان مطلع هستیم و بر افعال ایشان عالم تا هریکی را بسزا جزا دهیم
و گفتند که معنی اینست که ما غافل نیستیم از حفظ این هفت آسمان هریکی را معلق میداریم گفتند ما غافل نه ایم از آنچه
این خلق را بکار آید که سبب معاش تست فتفعلت ذهاب یعنی معنی از تفسیر باشد و مرجع این باتقی علم بود وَأَنْزَلْنَا مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً و فرو فرستادیم از آسمان آبی باندازه یعنی آب باران چون از آسمان فرود آوردیم باندازه حاجت بزمین فرو بردیم
تا بوقت خود از چشمه و کاریز بیرون آید که آب زمین جمله از آسمان است و ما آنرا در زمین ساکن گردانیدیم تا بتدریج بحسب
احتیاج از زمین بیرون می آید چنانکه آب را از آسمان آوردیم توانیم و قادر ایم بردن او برابریم تا این خلقان از تشنگی بمیرند
و زمین جمله خراب گردد فانشأنا لکم پس آفریدیم برای شما بسبب این آب بوستانها از خلقان خرما و انگور بسیار

دران شما را نها میوه ها بسیارات از هر نوعی و صنفی و تخصیص خرما و انگور برای آن فرمود که میوه اهل حجاز خرما
و میوه اهل طایف انگور چیزی فرمود تا ایشان اکثر او را شناختند و دیگر آنکه این دو نوع میوه را ذخیره توان کرد و خشک
توان کرد و انبیه ازو دوشاب مقدار بود و تخصیص زیرای تفضیل باشد ما نوانشناسند و درخت دیگر
آفریدیم که از طور سینا بدر می آید و آن درخت زیتون است و آن کوه را از برای آن خوانند که مبارکست و معنی
سینا برکت باشد یعنی که طور سینا کوهی باشد که در او درختان بسیار باشد و این کوه است که موسی علیه السلام
با خدای به مناجات کرد میان مصر است و مقاتل گفت این کوه را برای آن تخصیص فرمود که زیتون اول آنجا
کوهی زیتون در و روئید که طور بود و گفتند اول درخت که بزمین است زیتون بود تنبت بالدهن و هی روغن
روغن را و بان خورش خورندگان را یعنی زیتون که از او روغن گیرند و نان خورش مرخورنده کان را و ان لکم فی
الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونها و لکم فیها منافع کثیرة و منها تأکلون ۞ و علیها و علی الفلک تحملون ۞
و لقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون ۞ فقال الملأ
الذین کفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلکم یرید ان یتفضل علیکم و لو شاء الله لانزل ملائکة ما
سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین ۞ ان هو الا رجل به جنة فتربصوا به حتی حین ۞ قال رب انصرنی
بما کذبون ۞ و به درستی که مر شما راست در چارپایان هر آینه عبرتی در خور دهید هم شما را از آنچه در شکمها
از میان سرگین و خون و شما راست دران منفعتهای بسیار و از آنکه میخورید ازان و بر آن و بر کشتیها می نشانند
و لقد و به درستی که فرستادیم ما نوح را بقوم او پس گفت نوح ای قوم بپرستید خدای را نیست شما را هیچ
خدای جز او ایا نمی پرهیزید فقال پس گفتند اشراف آنها که کافر شدند از قوم او نیست مگر آدمی مانند شما میخواهد
که تفضل نهد بر شما و اگر خواستی خدا هر آینه فرو فرستادی فرشتگان را آنچه شنودیم ما این در پدران ما که اولینانند
ان هو نیست این مگر مردی که بدو هست دیوانگی پس چشم میدارید تا هنگامی قال گفت نوح ای پروردگار من یاری
کن مرا بدانچه بدروغ میدارند مرا بیان به درستی که شما در چارپایان عبرتی و دلالتی هست اما نوانا تامل کنید و در
و نظر اندیشه کنید از گاو و گوسفند و شتر نسقیکم میدهیم شما را از این چارپایان منفعتهای بسیار از تحمل اثقال
و انتفاع باصواف و اشعار و اوبار ایشان و میخورید از ایشان و غذای خود میسازید و علیها و بر ایشان یعنی
بر این چارپایان و همچنین بر کشتیها شما را حمل میکنند گاه بر ایشان می نشینید و گاهی بارها گران بر ایشان می نهید

در خشکی و بیابانها و در سفر دریا در کشتی میروید و در همه نعمتها که خدا با شما کرده اندیشه کنید و شکر نعمت بجا آورید
و منعم خود را که معبود مطلق است بپرستید و لقد ارسلنا به درستی که ما فرستادیم نوح را به پیغمبری بقوم او نوح
بنزدیک قوم خود رفت و گفت ای قوم من فرستاده خدایم و رسول او ام خدا را بپرستید که شما را جز او خدای
نیست در عبادة با او همباز مگیرید که اوست خدای قادر بر احوال شما افلا تتقون ای نمی پرهیزید که با او در عبادة انباز
گیرید فقال الملأ الذین کفروا گفتند گروهی از اشراف و بزرگان قوم او ما هذا نیست این مرد که نوح است مگر
آدمی مانند شما و این از انجا گفتند که ایشان از آن بود که پیغمبر از جنس آدمی باشد چون نوح دعوی پیغمبری می نمود
مستعد آمد گفتند که او میخواهد بر شما برتری نماید و افزونی جوید و لو شاء الله اگر خواستی فرو فرستادی فرشتگان را
به پیغمبری ایشان از سخنان ایشانست که گفتند که اگر پیغمبری فرستادی فرشته فرستادی نه آدمی ما سمعنا ما نشنودیم
مثل این را از پدران در زمان گذشته گفتند ان هو نیست این نوح مگر مردی که با او دیوانگی باشد فتربصوا
بچشم دارید و منتظر باشید او را یعنی بهلاکت او تا زمانی که بهتر شود از این دیوانگی یا بمیرد نوح از قوم خود چون چنین
شنید بر ایشان دعا کرد فرمود بار خدایا مرا یاری ده بر ایشان و نصرت کن و مرا غالب گردان که مرا تکذیب میکنند و
بدروغ میدارند فاوحینا الیه ان اصنع الفلک باعیننا و وحینا فاذا جاء امرنا و فار
التنور ۞ فاسلک فیها من کل زوجین اثنین و اهلک الا من سبق علیه القول منهم و لا
تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون ۞ فاذا استویت انت و من معک علی الفلک فقل
الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین ۞ و قل رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین
۞ ان فی ذلک لآیات و ان کنا لمبتلین ۞ پس وحی کردیم بدو که بساز کشتی به یادداشت ما و وحی
کردیم ما پس چون آمد فرمان ما بجوشید تنور پس در نشان در او از هر صنفی دو دو و اهل تو مگر آنکه پیشی گرفته بر
گفتار از ایشان و سخن مگو با من در حق آنها که ظلم کردند به درستی که ایشان غرق شده گانند فاذا استویت
پس چون راست بایستی تو و هر که با تو اند در کشتی پس بگوی الحمد شکر و سپاس آن خدای راست که برهانید مارا
از قوم ستمکاران و قل رب و بگوی ای پروردگار من فرود آر مرا فرود آوردنی با برکت و تو بهترین فرود آورنده گانی
ان فی ذلک به درستی که دران هر آینه نشانهاست و به درستی که بودیم ما هر آینه آزماینده گان بیان حق سبحانه
و تعالی فرموده ما وحی فرستادیم که ای نوح کشتی را بساز و راست کن بحفظ و نگه داشت ما و بفرمان و اشارت ما فاذا

جلو اسبا چون فرمان ما در آید و آب از تنور بر جوشد حق جل و علا آب جوشیدن از تنور را علامت هلاکت ایشان موعود
فقد هلاکت ایشان وقتی باشد که بعضی تو آنچه دو اورم از میان تنور تافته سوزنده خدای از میان آتش آب براورد
در عهد نوح و در بدایت طوفان و در آخر طوفان آتش در میان آب بدید آورد تا ایشان را بدان آتش از میان آب
بسوختند و ذلک قوله اغرقوا فادخلوا نارا چون علامت طوفان ظاهر کرد و آن بجوشید آب باشد از تنور فا
سلک فیها ای نوح تو در کشتی بر از هر نوعی جفتی نر و ماده و نیز اهل خود را و قوم خود را در کشتی در آور و اما آنکه تو
ایمان آورده اند مگر آن کسی که گفتار عذاب بر وی سابق شده است از خفتن تو آنکه او کافر است و تو در باب کافران همی
خطاب مکن و سخن مگوی که ایشان لا محاله و ناچار غرق شدن فاذا استویت انت چون در کشتی راست شده
باشی و نشسته و آنانکه با تو در کشتی اند شما در کشتی مستوی شوید و غالب گردید و کشتی بر سر آب روان گردد خدا را شکر کنید
و حمد و ثنای او بزبان رانید بگوئید شکر و سپاس خدایرا که ما را از گروهی ظالمان و کافران نجات داد و در ایشان برهانید
نکو باد خدایا فرود آورد و مرا فرود آوردنی بهتر و تو بهترین فرود آورندگانی ان فی ذلک عدد بر نحو هشتصد که رفت از قصه
نوح ... و علامتها ... است مر متفکران و اندیشه کنندگان را و بدرستیکه ما مر ایشان در کار ... که ما ابتلا واز
وازماینش کاینم ابتلا کنیم و بیازمائیم چنانکه قوم نوح را آزمودیم ثم انشانا من بعدهم قرنا آخرین
فارسلنا فیهم رسولا منهم ان اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون وقال الملأ من قومه الذین
کفروا وکذبوا بلقاء الآخرة واترفناهم فی الحیوة الدنیا ما هذا الا بشر مثلکم یاکل مما تاکلون منه و
یشرب مما تشربون ولئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون پس آفریدیم ما از پس ایشان گروهان دیگر ما رسلنا
پس فرستادیم در میان ایشان رسولی از ایشان که بپرستید خدای را نیست شما را هیچ خدائی جز او ای شما نمی پرهیزید و قال
الملأ و گفتند اشراف از قوم و آنها که کافر شدند و بدروغ داشتند باز رسیدن آخرت و منعم گردانیدیم ما ایشان را در زندگانی
دنیا نیست این مگر آدمی مانند شما میخورد از آنچه شما میخورید از آن و می آشامد از آنچه شما می آشامید ولئن و اگر فرمان برید
شما آدمی مانند شما ان وقت زیان کار باشید بیان ثم انشانا پس از ایشان گروه دیگر آفریدیم و فرستادیم در میان ایشان پیغمبر
مفسران گفتند که این قوم عاد بود و این پیغمبر حضرت هود بود بقوم خود گفت خدا را پرستید که شما را جز او خدائی نیست
ای شما از خدائی پرستید که غیر او را پرستید قال الملأ گفتند اشراف و سادات قوم او آنکه کافر بودند و رسیدن در سرای
پسین که قیامت است بدروغ داشتند و ما ایشان را در این دنیا نعمت ابدا ... تا ایشان در نعمت درآید و پرورده کرده الله

کراز نیست
گفتند که این پیغمبر نیست مگر آدمی چون شما میخورد ... آن شراب یعنی آنچه شما می آشامید او نیز می آشامد یعنی او فرشته نیست
طعام و شراب مستغنی باشد بلکه او نیز چون شما محتاج است بطعام و شراب پس او چگونه پیغمبر باشد ولئن اطعتم واگر
باشد که شما فرمان بربیاد آدمی مانند شما بتحقیق که شما آنگه عظیم خاسر و زیان کار باشید ایعدکم انکم اذا متم وکنتم
ترابا وعظاما انکم مخرجون هیهات هیهات لما توعدون ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیا وما
نحن بمبعوثین ان هو الا رجل افتری علی الله کذبا وما نحن له بمؤمنین قال رب انصرنی بما کذبون
قال عما قلیل لیصبحن نادمین ای وعده میدهند شما را بدرستیکه شما چون بمیرید و باشید خاک و استخوانهای
پوسیده و ریزیده بدرستیکه شما آنگه بیرون کردگان باشید هیهات هیهات چه دور است وعده میدهند شما را ان هی
این مگر زندگانی دنیا میمیریم و زنده می گردانیم و نباشیم ما برانگیختگان ان هو نیست مگر مردی بر بافته است بخدا دروغی و نیستیم
ما او را باور دارنده قال رب گفت نوح ای پروردگار من یاری کن مرا بآنچه بدروغ میدانند قال فرمود خدا ... که
هراینه گردند پشیمان بیان اخبار این پیغمبران شما را وعده میدهند که شما چون بمیرید و در زیر خاک گشته و استخوانی
شده شما را زنده گرداند و از گورها بیرون آورد هیهات هیهات چه دور است و بغایت دور است آنچه شما را وعده میدهند
وشاید که هیهات در موضع مصدر باشد یعنی دوری دوری مر آنرا که شما را وعده میدهد ان هی نیست زندگانی مگر
زندگانی دنیا ما آنکه در آنیم می میریم و زنده شویم یعنی این که در وجود می آییم و می میریم ما را بعث نکنند و بر انگیزند نیست این که پیغمبری
میکند مگر مردی که بخدای افترا کرد و دروغ گفت و ما او را راست گوی نداریم و تصدیق نکنیم قال رب فرمود این پیغمبر که خدایا
یاری کن و نصرت ده با آنچه مرا تکذیب میکنند و بدروغ میدارند فرمود که پس بر بیاید و باندک روزگار که ایشان ... که تکذیب میکنند
پشیمان شوند فاخذتهم الصیحة بالحق فجعلناهم غثاء فبعدا للقوم الظالمین ثم انشانا من بعدهم
قرونا آخرین ما تسبق من امة اجلها وما یستاخرون ثم ارسلنا رسلنا تترا کلما جاء امة
رسولها کذبوه فاتبعنا بعضهم بعضا وجعلناهم احادیث فبعدا لقوم لا یؤمنون پس بگرفت ایشان را
صیحة بحق پس بکردیم ما ایشان را خاشاک پس دوری و هلاکت باد مر قوم ستمکاران را ثم پس آفریدیم ما از پس ایشان گروهی
دیگر ما تسبق پیشی نگیرند هیچ گروهی اجل خویش را و نه باز پس استند ثم پس بفرستادیم ما رسولان ما پیاپی هر گاه
که آمدند گروهی رسول او بدروغ داشتند او را پس در پی فرا داشتیم ما بعضی ایشان بعضی را و بکردیم ما ایشان را سخنانی پس
دوری و هلاکت باد مر قومی را که نمیگروند بیان پس بگرفت ایشان را صیحه بانگ عذاب بحق و استحقاق و این صیحه

جبرئیل بیک آوازی کرد که ایشان شنودند جمله بر جای خود مردند فجعلناهم غثاء پس ما کردیم ایشانرا خاشاک که زود بر کنار افکند
ایشانرا تشبیه بان خاشاک کرده است چون زود یکبار افکند سیاه کرده و ریزیده و پوسیده شود فبعدا پس هلاک
و دوری باد از رحمت گروه ستمکاران را یعنی کافرانرا ثم انشأنا من بعدهم قرونا آخرین پس بیافریدیم پس از آنکه ایشانرا هلاک کردیم و بیافریدیم
گروهان دیگر ما تسبق پیشی نکرد و سبقت نبرد هیچ امت و هیچ گروه بر اجل خود آن اجلی که او را نهاده است
یعنی هیچ کس پیش از اجل و بعد از اجل نمیرد و در اجل تقدیم و تاخیر نباشد پس آنکه فرستادیم ما این گروهان پیغمبران
خود را در عقب یکدیگر و پیاپی هر گاه که بیامد از امتان رسول ایشان امتی ایشان رسول خود را بدروغ داشتند ما
ایشانرا احادیث کردیم که قصه هلاکت ایشان میکنند و احوال ایشان پراکنده میگردانند و این لفظ در شر استعمال
کنند و در خیر فبعدا پس هلاکت باد گروهی را که ایمان نیاوردند ثم ارسلنا موسی واخاه هرون بآیاتنا
وسلطان مبین الی فرعون وملائه فاستکبروا وکانوا قوما عالین فقالوا انؤمن لبشرین
مثلنا وقومهما لنا عابدون فکذبوهما فکانوا من المهلکین ولقد آتینا موسی الکتاب لعلهم
یهتدون وجعلنا ابن مریم وامه آیة وآویناهما الی ربوة ذات قرار ومعین ثم فرستادیم
موسی برادر او هرون را با آیتها نشانهای ما و حجتهای روشن الی فرعون بفرعون و اشراف او پس گردن کشی کردند و بودند قوم
او گردنکش جوینده کمال فقالوا پس گفتند ای بگرویم مردو آدمی را که مانند ما اند و قوم این هر دو مار پرستنده کانند فکذبوهما
پس بدروغ داشتند ایشانرا پس گشتند از جمله کشتگان ولقد و بدرستی که بدادیم ما موسی را کتاب تا باشد که
ایشان راه یابند وجعلنا ابن مریم و بگردانیدیم ما پسر مریم و مادر او را نشانی و حجت دادیم ایشانرا بالای خدا
کای روشن بیان اخبار پس فرستادیم موسی برادر او هرون را بحجتها و آیتها روشن و هم ید و عصا سلطان عصا
است و تخصیص او برای آنست که اصل معجزات و بهترین او بود در معجزات پراکنده را تعلق با چون شکافتن
دریا و روان شدن آب از سنگ بسبب زدن عصا بان سنگ ما موسی را با این آیات تو فرعون فرستادیم و پس
قوم بود فاستکبروا و او ایشان تکبر کردند و قوم متکبران بودند ایشان که توقع کردند خود را از ان برتر
که بموسی و خدای موسی گروند و خود را از ان ترا ردادند فقالوا پس گفتند ایشان انؤمن لبشرین ای ایمان
در است کرد آریم دو آدمی را که ایشان هر دو مانند ما اند یعنی موسی و هرون و قوم ایشان که بنی اسرائیل اند ما را
و خدمت ما میکنند و این بر آن گفتند که بنی را نده و خدمت کار خود کرده بودند فکذبوهما فرعون و قوم او

هر دو را بدروغ داشتند بسبب تکذیب ایشان بود موسی و هرون را از جمله هلاک شدگان بودند یعنی ایشانرا هلاک کردیم ولقد
و بدرستی که دادیم ما موسی را کتاب یعنی توریت تا باشد که ایشان مهتدی شوند و راه یافته گردند وجعلنا ابن مریم ما پسر
مادر شرا آیتی و معجزه کردیم برانکه ما آفریدیم بر اختراع و ابداع که بر سبیل ابتدا و واسطه چیزی آفریدیم و حجت و آیه در هر دو یکی
بود و آن آن بود که عیسی را بیافریدیم بی پدر و مریم بار دار شد بی مردی برای این گفته آیه و نگفت آیتین و گفتند
آنست که ما هر یکی را آیتی کردیم ابتدا ایشان و کار ایشانرا آیتی کردیم برای آنکه آیه که معجز بود شان ایشان بود
ایشان چون عیسی مولود بی پدری و مریم بستر بود بی مماسه مردی وآویناهما یعنی عیسی را و مریم را جای دادیم
مریم که زیر پشته بود بلند و خداوند قرار و آب روان بود سعید بن المسیب از عبدالله سلام روایت کرد که مراد دمشق است
قتاده و کعب گفتند بیت المقدس است که آن زمین باسمان نزدیکتر است از همه زمین ها بیت و هشت میل
و مراد بذات قرار زمینی راست است که در او بتوان نشستن و مسکن ساختن و معین آب باشد ظاهر که بروی زمین
باشد یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا انی بما تعملون علیم وان هذه امتکم امة واحدة
وانا ربکم فاتقون فتقطعوا امرهم بینهم زبرا کل حزب بما لدیهم فرحون فذرهم فی غمرتهم
حتی حین ایحسبون انما نمدهم به من مال وبنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون
ای رسولان بخورید از پاکیها و بکنید کار نیکو بدرستی که من بدانچه شما میکنید میدانم وان و بدرستی که این
گروه شما برین دین اند و من پروردگار شمایم پس بترسید از من فتقطعوا پس خلاف کردند میان یکدیگر کار خویش را گروهها
هر گروهی بدانچه نزد ایشانست شادی میکنند فذرهم پس بگذار ایشانرا در بستگی و جهالت خویش تا هنگامی ایحسبون
ای پندارند که ما مدد میدهیم ایشانرا بدان بمال و پسران نسارع مشتابیم ایشانرا در نیکیها بلکه ایشان نمیدانستند بیان
خطاب یا ایها الرسل بفرستادگان و پیغمبران بعضی گفته اند که خطاب بعیسی است و بعضی گفته اند که خطاب برسول الله است بلفظ
جمع پس پیغمبران دیگر را با او ضم کرد و این امر اباحت است یعنی بخورید از طعامها پاکیزه لذیذ بعضی گفتند که این امر بر سبیل
وجوب است یعنی از وجه حلال خورید نه حرام و عمل صالح کنید که من عالم ام بانچه شما میکنید و دانا ام وان هذه بدرستی
که این امت شما است یعنی امت گفتند مراد بامت دین است یعنی دین شما یک دین است و این قول ابن جریج است
نظیره انا وجدنا آباءنا علی امة ای علی دین و ملة و گفتند مراد جماعت است یعنی جماعت شما همه یک امت اند چون
و جمله بر یک شریعت اند انجا الی که گفته مراد آنست که شما همه یک امت اید چون آورده من اید و من خداوند شمام مرا بترسید

وازمن بترسید وازمعاصی من اجتناب کنید فتقطعوا پس از آنکه ایشان همه یکجهت بودند در خدمت وملت کار خود را یعنی
دین خود را پراکنده کردند بعضی گروهی از ایشان اختیار دینی کردند وکتابها را برگزیدند بجز از دین وکتاب دون دیگری چنانچه یهود
که بموسی و توریة ایمان داشتند بعیسی وانجیل کافر شدند و ترسایان بموسی و توریة کافر شدند وهر دو گروه بمحمد و قرآن کافر
شدند وابن قول مجاهد و قتاده است و بعضی گفتند که هر یکی از جنس خود نوشته وکتابها ساختند که بان حجت کردند بحسب
مذهب خود زبرا بعضی کتابها بفتح اول جمع زبور باشد و بقول اول پارها جمع زبره باشد یعنی پاره آهن وکل حزب
هر گروهی از این گروههای مختلفه که دین خود را مختلف و متفرق کردند بانچه نزدیک ایشانست از دینهای باطل وکتابها
وشبههای مختلف خویش و شادانند از انجا که اعتقاد کردند که آن حق است وایشان بر حق اند فذرهم فی غمرتهم
بگذار ایشان را هم در ان جهل ونادانی ایشان چون حجت نمیشنوند ودلیل قبول نمیکنند تا زمان مردن ایشان تا قیامت حتی حین
بان وقت رسند بدانند تا بر حق بودند یا بر باطل ایحسبون ایمی پندارند ایشان که این مدد و زیادتی که با ایشان رسانیدیم
از مال وخواسته و پسران که ایشان را سارع میکنیم در خیر است و ثواب میدهیم بیشتر نعمات و سبقت میکنیم در نیکی
کردن با ایشان بلکه ایشان نمیدانند که این نعمت با ایشان بر سبیل استدراج میکنیم و تدریج و امهال انداک ایشان را هلاک
میرسانیم وایشان را خوش میدانند به تعلیم الله والله تعالی نمیکنند که ایشان را استدراج است یا مسارعت است در خیر
ان الذين هم من خشية ربهم مشفقون ۞ والذين هم بآيات ربهم يؤمنون ۞ والذين هم بربهم
لا يشركون ۞ والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم راجعون ۞ اولئك يسارعون
في الخيرات وهم لها سابقون ۞ ولا نكلف نفسا الا وسعها ولدينا كتاب ينطق بالحق وهم لا
يظلمون ۞ بل قلوبهم في غمرة من هذا ولهم اعمال من دون ذلك هم لها عاملون ۞
بدرستی که آنها که ایشان از ترس پروردگار خویش ترسنده کانند والذین هم و آنها که ایشان نشانهای پروردگار
خویش میگروند والذین هم و آنها که ایشان پروردگار خویش انباز نمیآرند والذین و آنها که میدهند آنچه بدادند
ودلهای ایشان باشد بیمناک که ایشان بسوی پروردگار خویش باز گردنده کانند اولئک آن گروه میشتابند در نیکیها
وایشان از آن پیشی گیرنده کانند ولا نکلف و تکلیف نفرمائیم هیچ نفسی را مگر بقدر طاقت و نزدیک ماست کتابی
که سخن میکند بحق و بر ایشان ظلم نکنند بل قلوبهم از دلهای ایشان در پوشش اند از این وایشان راست عملها از جز
ایشان را کنندکان اند بیان چون حق سبحانه و تعالی ذکر فاسقان وکافران فرمود پس ذکر اوصاف متقیان

ومومنان میفرماید تا مقابل و مکافیه باشد تا هر چیزی که در مقابل خلاف و ضد خود نیست پیدا کند فرمود آنکه از ترس من
مشفق باشند و خشیت ظن باشد بوصول مضرت و ظن بوصول مضرت نفس خائف را مضطرب دارد و اشفاق
حذر باشد یعنی حذر کنند از معاصی خود و خدا برا و آنکه بآیات خدا بگروند و ایمان آورند یعنی بکتابها او که مشتملات بر آیات و
محتملست که مراد بآیات دلایل و معجزات باشد دلیل صدق پیغمبران و ائمه کند و آنکه بخدای غیر او نیاورند دوم
دیگر برا و شریک نکرد و انسند والذين يؤتون و آنکه بدهند آنچه بدهند و دلهای ایشان ترسان باشد یعنی آنچه بر ایشان
واجب باشد از زکوة و تصدق و اخماس و کفارات و آنچه واجب باشد بر ایشان از خیرات بدهند و ترسند از
آنکه مبادا از ایشان قبول نیفتد و گفتند معنی چنین است که بدهند آنچه دهند و دلهای ایشان خائف باشد و ترسند از
آنچه رجوع ایشان و بازگشت بخدای ایشان باشد چنانکه امیر المومنین علی علیه السلام سه شبانه روز روزه داشت و طعام
میداد او فرمود لا نرید منکم الا ... قمطریرا گفته اند یکی از زوجات رسول الله روایت کرده که رسول الله این آیه
میخواند والذين يؤتون ما آتوا گفتم یا رسول الله این آن باشد که خمر بدهند و زنا و دزدی کنند
و برین افعال و معاصی از خدای ترسند فرموده نه آن باشد که نماز کنند و روزه دارند و صدقه دهند و بترسند
که از ایشان نپذیرند و این قرائت شاذ است برای آنکه جز عایشه دیگری روایت نکرد اولئك يسارعون
ایشانند که در خیرات و کارهای نیکو مسارعت مینمایند و ایشان بر آن خیرات سابق اند یعنی رها نکنند که از
ایشان فوت گردد و بر ایشان سبقت گیرد ولا نكلف نفسا و ما هیچ نفسی را تکلیف نکنیم الا آنچه در وسع و طاعت
او بوده باشد یعنی این حسنات که ما شمردیم تکلیف ما لا یطاق است چون بدان نتوان رسیدن بلکه کار
سهل و آسانست چه در عمل ما باشد که ما تکلیف ما لا یطاق نکنیم ولدينا كتاب و نزدیک ماست نامه هست ینطق بحق
یعنی نامه اعمال بندگان که در و طاعت و معصیت نوشته باشد فرشتگان موکل برو و بر ایشان هیچ ظلم نکنند حق
ایشان هیچ نکاهند و ایشان را بدانچه نکرده باشند مواخذه ننمایند و این همه دلیل است بر بطلان مذهب مجبره
بل قلوبهم از دلهای ایشان یعنی کافران در غفلت و سرگشتگی اند از این روز و از این نامه و جزا دادن ولهم اعمال
و ایشانراست عملها و کارهاست از جز این در مستقبل ایام که ایشان آن خواهند کرد و این بر سبیل معجزه است که
رسول الله خبر دهد از غیب باعلام خدای و خبر متوافق مخبر بوده باشد بعضی گفتند که اعمال که مراد
بجز اعمال مومنان باشد که ذکر ایشان رفت حتى اذا اخذنا مترفيهم بالعذاب اذا هم يجأرون

لا تجأروا اليوم انكم منا لا تنصرون قد كانت آياتي تتلى عليكم فكنتم على اعقابكم تنكصون مستكبرين
به سامرا تهجرون افلم يدبروا القول ام جاءهم ما لم يأت آباءهم الاولين ام لم يعرفوا رسولهم
فهم له منكرون ام يقولون به جنة بل جاءهم بالحق واكثرهم للحق كارهون ولو اتبع
الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ومن فيهن بل اتيناهم بذكرهم فهم عن ذكرهم
معرضون ام تسئلهم خرجا فخراج ربك خير وهو خير الرازقين وانك لتدعوهم الى صراط
مستقيم وان الذين لا يؤمنون بالآخرة عن الصراط لناكبون تا چون ما بگرفتیم منعمان ایشان را بعذاب بس ایشان
زاری نمایند لا تجأروا اليوم زاری نمیکنید امروز بدرستی که شما را از ما نصرت نیست و از ما کرده نشوید
بس بدرستی که هست آیات من که میخوانند بر شما بس هستید شما بر پاشنهای خویش برمیگردید مستکبرین به کبر
کننده و گویند بدان حدیث کننده کان بیهوده میگفتند افلم یدبروا ای اندیشه نمیکنند که قرآن آمد بدیشان
اولیشان ام لم یعرفوا ای نشناختند رسول خود را بس ایشان او را منکران الله ام یقولون به جنة بلکه آمد
بدیشان حق و بیشترین ایشان مر حق را منکر الله ولو اتبع و اگر بیروی کردی حق مراد ایشان را تباه
شدی آسمانها و زمین و آنچه در میان ایشان است و بیاوردیم ایشان را یاد کرد ایشان بس ایشان از یاد کرد ایشان
ایشان برگردیده اند ام تسئلهم یا میخواهی از ایشان خرجی بس خراج پروردگار تو بهتر است و او بهترین روزی
دهنده است وانك و بدرستی که تو هر آینه میخوانی ایشان را به راه راست وان الذين بدرستی که آنها نمیگروند
بآخرت از راه هر آینه گذرنده اند بیان اخبار است که گرفتیم منعمان ایشان را و مترفان باشند که او را گذارند
در ملات و نعمت تا بمراد خود روند و بالعذاب قحط و گرسنگی و این آن وقت بود که رسول الله بر ایشان دعا
فرموده اللهم اشدد وطأتك على مضر واجعلها عليهم سنين كسني يوسف بار خدایا عذاب بر مضر
سخت گردان و ایشان را قحطی ده چون قحطهای سالهای یوسف بس حق جل و علا ایشان را بقحط ابتلا کرد و ابتدا حال ایشان
بجایی رسید که مردار و استخوان می خوردند بعضی از فرزندان خود را هم خوردند عبد الله عباس
مراد بعذاب شمشیر بود روز بدر اذا هم يجأرون چون ایشان را بعذاب گرفتیم ایشان جزع و فریاد و زاری
در گرفتند بعضی گفتند که او از توبه کردن بود و استند بر ایشان گفتند که فریاد و زاری منمایید امروز شما را نصرت
نکنند و یاری ندهند و کس باشد که شما را از دست ما خلاصی بخشد بدرستی که آیات ما را اشنیدن از این شما میخوانند

بر سر پا بازمیکنند و بقهقری باین باز گشته اند باز بس چنانکه روی از قبله کنند و بیاسند و روی او بدان جانب کنند که نفی زیاد باشد
مستکبرین به تکبر کننده کانند بسبب خانه کعبه بدین که ایشان گفتند نحن اهل الله ونحن خير الناس الله ما اهل خانه
خدایم و ما همسایگان خدایم و شاید معنی آن باشد که استکبار کنند بکتاب از آنکه آیات در معنی کتاب است یا برسول الله
و این استکبار بمعنی تکذیب باشد سامرا سمر کننده کان بتکذیب رسول الله و قرآن و طعن زدن بدان و سمر
باشد در شب و برابر کعبه در شب بنشستند و حدیث کردند تهجرون ای بیهوده میگویند و هذیان بس فرمود
افلم يدبروا القول آیا ایشان تفکر و اندیشه نکردند در آن قول یعنی در قرآن تا بدانند که او حق است و دلالت کننده صدق
رسول الله که آمده بدیشان آنچه بدیشان یا آمده یعنی پیغمبر و کتاب و پیغمبرانیشان از این است انکار ایشان
این و بدیشان پیشینیان ایشان ابراهیم و اسمعیل و اسحق بودند و ایشان هم پیغمبران بودند چرا پیغمبر و کتاب را انکار میکنند
از پیغمبر روایت است که لا تسبوا مضر ولا ربيعة فانهما كانا مسلمين مضر و ربیعه را دشنام مدهید که ایشان
دو مسلمان بودند ام لم يعرفوا رسولهم یا خود ایشان پیغمبر خود را که محمد است نشناختند تا او را انکار کنند او را
میشناسند و شرف و نسب او و امانت او میدانند انکار او چرا میکنند کافران میگویند که با او مجنون جنون و دیوانگی
است و ایشان میدانند که او دیوانه نیست و عاقلترین جهانیان است و لا و چیزی آورد که مخالف رای و هوای
ایشان است دفع نمیتوانستند کرد از این سبب بهتان گفتند و دیوانه اش میخوانند بل جاءهم بلکه آورد با ایشان حق
آورد و بیشترین حق را کاره اند و اکراه آن بودی که حق متابعت هوای ایشان کردی و آسمانها و زمین و آنچه در آسمانها
و زمین است همه فانی و تباه شدی یعنی آسمانها و زمین و آنچه در میان اوست بحق قایم است اگر حق تابع هوای
ایشان بودی باطل بودی بنظام عالم و قوام عالم و خراب شدی و این برای آن که نفس که حق داعی حسنات باشد و هوای
قبایح و اگر حق مطابعت هوای کند آنچه داعی حسن باشد داعی قبیح گردد و فساد و اختلاط پدید آید و باطل گردد
برخیزد راست لا الهیه لول باد له و مردم ایمن نباشند از وقوع عذاب و ناقد برخیزد بوعد و وعید و ایمنی نباشند از انقلاب
حال الحکیم و گفتند که مراد بحق اسلام است یعنی اگر اسلام مطابعت هوای ایشان کند شرک کردی خدای جل علا عالم
خراب کند و قیامت را ظاهر گرداند جایی گفت مراد بحق توحید است یعنی اگر توحید بر مراد هوای ایشان بودی
با بس انباز آن بودند و اگر چنین بودی آسمان و زمین گردیدی چنانکه لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا بل اتيناهم
بذكرهم که ما با ایشان آوردیم ذکر ایشان یعنی کتابی که ذکر ایشان در آن است چنانکه فرموده وانه لذكر لك ولقومك و گفته

بایشان ذکری آوردیم که از وی اعراض نمودند میگفتند لو ان عندنا ذکرا من الاولین چون آن ذکر بایشان آوردیم ایشان از آن
ذکر روی بگردانیدند و قبول نمودند ام تسئلهم خرجا یا تو از ایشان خرجی میخواهی یعنی برای هدایت ایشان اندک مزدی
مزدی میطلبی یعنی خرجی فخراج ربک خیر پس عطای خدای تو بسیار است و بهتر و نیکوتر و او بهترین روزی دهنده گان
ابو العلاء گفت خراج آن بود که بر تو واجب بود اخراج آن از مال و خرج آن باشد که تبرع کنی یعنی فخراج ربک خیر یعنی
ثواب و رزق او و انعام و ثواب او بجا بهتر است از عطاء خلق وانک لتدعوهم و تو ایشان را براه راست دعوت میکنی و میخوانی
و آن راه دین اسلام است وان الذین لا یؤمنون بالآخرة و آنانکه بقیامت ایمان ندارند از صراط لناکبون از راه حق که دین اسلام است برمیگردند و دور میشوند
ولو رحمناهم وکشفنا ما بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون ۝ ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا
لربهم وما یتضرعون ۝ حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون ۝ وهو الذی
انشأ لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون ۝ وهو الذی ذرأکم فی الارض والیه
تحشرون ۝ وهو الذی یحیی ویمیت وله اختلاف اللیل والنهار افلا تعقلون ۝ و اگر رحمت کردیم
مانیم ما ایشان را و برداشتیم ما بدیشان از زیان هر آینه سخت باستادندی در بیراهی خویش سرگشته میشوند ولقد
اخذناهم و بدرستیکه بگرفتیم ما ایشان را بعذاب پس سپید اوند مر پروردگار خویش را و زاری نکردند حتی اذا تا چون
بگشودیم بر ایشان دری از عذاب سخت پس ایشان در آن نومیدان باشند وهو الذی و او آن خدایست
که آفرید شما را در زمین و بدو حشر یابید شما وهو الذی و او آن خدایست که زنده کند و بمیراند و او راست
شب و روز در یعنی بایند شما ایشان اگر ما را بر ایشان رحم کنیم و انچه با ایشانست از مضرت و بیچارگی و بلا دفع کنیم
و آن محنت از روی ایشان باز بریم ایشان لجاج نمایند در حالت طغیان خود و سرگشته و متحیر گردند و در آن
باشند و اگر توبت کنند باردیگر باز آن روند چنانکه فرمود ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه ولقد اخذناهم و ما ایشان را
گرفتیم بعذاب ایشان خاشع نشدند و فروتنی نکردند از برای خدای خود و تضرع و بیچارگی نکردند در خبر است
ثمامة بن اثال الحنفی اسلام آورد و بیمامه رفت و نگذاشت که از یمامه طعام بمکه آورند و خدای عز و جل اهل مکه را بقحط مبتلا
گردانید تا چنان شدند که استخوانهای مرده کان را میخوردند ابو سفیان بیامد پیش نبی که رحمة للعالمین گفت پدران را بشمشیر
بدرانو و پسرانرا بگرسنگی هلاک کردی مراد بن اطفال و غیره ببخشائی و رحمت نمائی خداوند تعالی فرمود
که اگر ما بر ایشان رحمت کنیم و رنج قحط از ایشان باز بریم ایشان باز بر سر استکبار و گردن کشی روند یعنی که چون ما ایشانرا

بعذاب شمشیر بگرفتیم در روز بدر از ایشان هیچ استکانت و خشوع بدید نیامد و هم چنانچه بودند بهتر شدند حتی اذا فتحنا تا آنگاه که گشودیم بر ایشان
از درها عذاب سخت و انقطاع گرسنگی که سختتر از اسیر کردن و کشتن است ایشان ناامید گردیدند در آن عذاب پس ایشان را
تقریع و توبیخ و ملامت فرمود و نعمتهای خود بیاد ایشان داد و فرمود وهو الذی او آن خدائیست که بیافرید مر شما را گوشها و
چشمها و دلها که آلت شنیدن و دیدن و دانستن است اندک شکر گویید خدا را و قلت شکر شما خدا را حمل بکرد انکه نعمت
شما باز کرد و او آنکس که آفرید شما را در زمین و پراکنده کرد برای تناسل و توالد و حشر شما باو باشد در آخرت برای جزا
و آن خدائی که زنده گردانید و بمیراند و آفرید و میرانید و توانا چنانکه بمیراند و زنده گرداند و نقصان ایشان افلا تعقلون
ای یعنی بایستی خود بنگرید و عقل کار نمی بندید بل قالوا مثل ما قال الاولون ۝ قالوا ءاذا متنا وکنا
ترابا وعظاما ءانا لمبعوثون ۝ لقد وعدنا نحن وآباؤنا هذا من قبل ان هذا الا اساطیر الاولین ۝ قل لمن
الارض ومن فیها ان کنتم تعلمون ۝ سیقولون لله قل افلا تذکرون ۝ قل من رب السموات السبع ورب
العرش العظیم ۝ سیقولون لله قل افلا تتقون ۝ ارگفتند مانند آنچه اولینان گفتند گفتند آیا چون بمیریم ما و سر و خاک و
باشیم ما خاک و استخوانهای پوسیده و ریزیده آیا باشیم ما برانگیختگان لقد وعدنا بدرستیکه وعده دادند ما را و پدران
ما را این از پیش نیست این مگر افسانهای اولینان قل بگو ای محمد کراست زمین و انچه در آن اند اگر شما بدانید
سیقولون زود گویند مر خدای را بگو ای محمد ایشان را پس چرا پند نمیگیرید شما قل من بگو کیست پروردگار آسمانها و هفت
پروردگار عرش بزرگ سیقولون زود گویند مر خدای را ای محمد بگو پس چرا پرهیز نمیکنید شما اخبار فرموده که ایشان
گفتند مانند انچه پیشینیان گفتند قالوا گفتند که چون ما بمیریم و خاک و استخوان گردیم و گوشت از تن ما برود
و استخوانهای در حال پوسیده گردد ما را برانگیزند این از آن گفتند که اندیشه نکردند که خدای عالم قادر است بر
اختراع اجسام از آنکه آفریننده از چیزی که قادر باشد باعاده کردن آنکه اعاده کردن از روی قیاس آسانتر است
از ابتداء آنکه گفتند لقد وعدنا این ما را وعده کردند و پدران ما را پیش از این هم وعده معیشت یعنی بعث و نشور کردند
پس هیچ واقف نشدند و بحقیقت آن نگفتند که نیست این الا افسانه پیشینیان یعنی این وعده بعث و نشور
افسانه است بگو ای محمد ایشان را بر سبیل احتجاج و تنبیه که این زمین کراست با هر چه در اوست اگر شما
میدانید بهر حال گویند خدا را و نتوانند که این را منکر شوند تو بنزد آن حال بجواب ایشان بگو که خدا را
پس شما الله نشر نمائید انکس که قادر باشد زمین با هر انچه در زمین است آفریند قادر باشد که احیاء موتی کند

واعاده مردگان پس از آنکه خاک شده باشند قُل لِمَن بگو که کیست پروردگار و خداوند آسمانها هفت و خداوند عرش
بزرگ تا ایشان جواب دهند و گویند خدای است که نام او الله است قُل اَفَلا بگو که شما ای محمد نترسید که بخدای
و انباز میگیرید قُل مَن بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیءٍ وَهُوَ یُجِیرُ وَلَا یُجَارُ عَلَیهِ اِن کُنتُم تَعلَمُونَ ۝ سَیَقُولُونَ
لِلّهِ قُل فَاَنّی تُسحَرُونَ ۝ بَل اَتَینَاهُم بِالحَقِّ وَاِنَّهُم لَکَاذِبُونَ ۝ مَا اتَّخَذَ اللّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا کَانَ
مَعَهُ مِن اِلٰهٍ اِذًا لَذَهَبَ کُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعضُهُم عَلَی بَعضٍ سُبحَانَ اللّهِ عَمَّا یَصِفُونَ
عَالِمِ الغَیبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَی عَمَّا یُشرِکُونَ بگو ای محمد کیست که بدست قدرت اوست پادشاهی هر چیز
و او زینهار دهد و زینهار ندهند بروی اگر شما بدانید سَیَقُولُونَ زود گویند مر خدای بگو ای محمد پس از کجا بر گردانیده
میشوید بَل اَتَینَاهُم آورده ایم ما ایشان را حق و براستی که ایشان هر اینه دروغ زنان اند مَا اتَّخَذَ اللّهُ فرا نگرفت خدا
هیچ فرزندی و نیست و نباشد و نبود با او هیچ خدایی اگر بودی با او خدایی هر اینه بشدی مر خدای بدانچه
آفرید و هر اینه افراشتی چون بعضی از ایشان بر بعضی پاک و منزه است خدا از انچه ایشان صفت میکنند
عَالِمِ الغَیبِ داننده ناپیدا و پیدای افراشته از انچه ایشان انباز فرا میدارند بیان خطاب ای محمد بگو کیست آنکه ملک و ملکوت
هر چه هست بدست اوست و او حمایت کند و زینهار دهد و کس بروی حمایت نتواند کرد کیست آنکه او بر این صفت
است زود بود که گویند خدای است تو بگو ایشان را پس چرا فریفته میشوید از این ... که ایشان را از توحید
بَل اَتَینَاهُم بِالحَقِّ بلکه ما حق آورده ایم با ایشان و آنچه گفتیم که شرک باطل است و نسبت فرزند با او دادن محالست
دروغ میگویند بآن دعوی که میکنند خدا را شریک و انباز و فرزند است مَا اتَّخَذَ اللّهُ مِن وَلَدٍ نگرفت خدا
هیچ فرزندی و آنچه مشرکان گفتند که فرشتگان دختران خدا اند و عزیر پسر اوست و ترسایان عیسی را پسر خدا
گفتند دروغ گفتند وَمَا کَانَ مَعَهُ و نبود با او و نباشد هیچ خدایی که اگر بودی بعضی بر بعض ترفع و علو جستندی و هر یکی
از ایشان خواستندی که بزرگتر باشد و هر یکی از ایشان آنچه آفریدی با آفریده خود منفرد گشتی و مملکت او از دیگری
ممتاز شدی و چون اثر این پیدا نیست و ملک هر یکی از ایشان ممتاز و ظاهر نیست معلوم است که خدا
یکیست و او منزه است از آنکه او را شریک و فرزندی باشد و پاک است از آنکه او را صفت میکنند وَعَالِمُ
الغَیبِ وَالشَّهَادَةِ و داننده ناپیدا و پیدا است آشکارا و نهان شناسد پس آن خدایی که صفت او اینست
تعالی و برتر است و او است از آنچه با او شریک میگردانند وَقُل رَبِّ اِمَّا تُرِیَنِّی مَا یُوعَدُونَ ۝ رَبِّ فَلَا تَجعَلنِی

فِی القَومِ الظّالِمِینَ ۝ وَاِنّا عَلَی اَن نُرِیَکَ مَا نَعِدُهُم لَقَادِرُونَ ۝ اِدفَع بِالَّتِی هِیَ اَحسَنُ السَّیِّئَةَ
نَحنُ اَعلَمُ بِمَا یَصِفُونَ ۝ وَقُل رَبِّ اَعُوذُ بِکَ مِن هَمَزَاتِ الشَّیَاطِینِ ۝ وَاَعُوذُ بِکَ رَبِّ اَن
یَحضُرُونِ ۝ حَتّی اِذَا جَاءَ اَحَدَهُمُ المَوتُ قَالَ رَبِّ ارجِعُونِ ۝ لَعَلّی اَعمَلُ صَالِحًا فِیمَا تَرَکتُ
کَلّا اِنَّهَا کَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرزَخٌ اِلَی یَومِ یُبعَثُونَ ۝ بگو ای محمد ای پروردگار من
اگر بازنمایی مرا آنچه وعده میدهی مر ایشان را رب ای پروردگار من پس مکن مرا در میان قوم ستمکاران و ما
بدرستی که اگر بنماییم ترا آنچه وعده میدهیم ایشان را هر اینه توانا باشیم اِدفَع منع بدی را بطریقی که آن نیکوتر
از بدی ما داناتریم بدانچه صفت میکنند ایشان را وَقُل رَبِّ ای محمد بگو ای پروردگار من پناه میدهم بتو از
وسوسها دیوان وَاَعُوذُ بِکَ و پناه میدهم بتو ای پروردگار من که حاضر آیند حَتّی تا چون آید یکی از ایشان
را شتاب گوید ای پروردگار من باز گردان مرا بدنیا لَعَلّی شاید باشد که تا اورم کار نیک در آنچه گذاشتم من
حقا ما این سخن بود که آن گوینده آن بود و از پس ایشان بود مانعی تا روزی که بر انگیخته شوند بیان
خطاب ای محمد بگو که بار خدایا اگر مرا بنمایی آنچه ایشان را بیم کردند از عذاب مرا در جمله ایشان که ظالم اند مگردان
و بعذاب با ایشان قرین مگردان و این بر سبیل خشوع و انقطاع فرمود این آیة دلیل است بر آنکه آنچه دانسته که خدا
نخواهد کردن لامحالة یا خواهد کردن از او بخواهد بر سبیل خشوع و خضوع و تعبد چه اگر رسول الله این دعا
کردی و گرنه خدای عز و جل و علا او را در جمله کافران عذاب نکردی که این ظالمی کند یا جاهلی وَاِنّا عَلَی اَن نُرِیَکَ وما
قادریم و توانا بر آنچه ایشان را بدان وعده میکنیم از عذاب و هلاک که بتو بنماییم یعنی تعجیل کنیم تا تو ببینی گفته اند که خدا
خبر داد رسول الله را که امت او را عذاب کند و نفرمود که در حین حیوة یعنی از وفات او باشد رسول الله را فرمود
دعا کن که اگر در حال حیوة تو باشد تو در میان ایشان نباشی عبدالله عباس و جابر بن عبدالله انصاری
روایت کنند که رسول در حجة الوداع فرمود او منی بود لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض و ایم الله
لئن فعلتموها لتعرفننی فی کتیبة یضاربونکم فغمز من خلفه منکبه الایسر فالتفت و قال او علی
فنزلت الآیات فرمود پس از من کافر مشوید و گردن یکدیگر بزنید و بخدای که اگر کافر شدید و گردن باز یکی زنید
بشناسید مرا در میان لشکری با شما شمشیر میزنند در این وقت که این سخن فرمود دوش جبرئیل غمز کرد باز نگر
فرمود یا علی پس این آیات فرود آمد اِدفَع بِالَّتِی هِیَ اَحسَنُ دفع کن و باز دار بدی را از خود و خصلتی که آن نیکوتر

باشد لعنتی و آن اعراض کردن است از آنچه کنند و گویند و مقابله کردن آن با احسان و نیکویی کردن و جواب
سخن منکر گویند بود در برابر محبت گویی کردن و موعظه کن و بنده ایشان را تا از آنچه میگویند و میکنند بر وجه
لطف باز گردند پس بر سبیل تهدید و وعید فرمود ما عالم تریم بآنچه ایشان میگویند و صفت میکنند از احوال
تو که پیغمبر لایق است که ما حق که ایشان برسیم و جزاء ایشان بسزا در کنار ایشان کذاریم پس رسول الله را
فرمود بگو که من پناه بتو میدهم از خذلان و بر عانت شیاطین و وسوسها ایشان زهمز و غمز و زمر در مجیب
یکے اند الا آنکه همز سخن است و غمز اشارت ترو زمز از هر دو مکتی و اعوذ بک و پناه میدهم بتو ای پروردگار
من از آنکه شیاطین بنزدیک من حاضر آیند و مرا و بتو وسوسه بانند در حق مشغول کرد اند عبد الله عباس گفت
این در وقت خواندن قرآن فرمود و بر همه احوال بر سبیل عموم عمل کردن اولی تر است اذا جاء احدهم الموت
ایشان چنین در کفر و معاصی و تقصیر باشند در کار آخرت که ناگاه مرگ بدیشان آید در آن حال گوید رب ارجعون
باز گشتن کنند فرمود چون آید یکی از ایشان مرگ در آن وقت گوید خداوندا مرا باز گردانید و بدنیا فرستید و
مهلت دهید تا تلافی تقصیری کرده ام بکنم در نماز و روزه و زکوة و ترک واجبات لعلی اعمل صالحا فیما
که من کار نیکو بکنم در آنچه کذاشته ام از مال و در طاعات و خیرات و کلا ردع است خدا و را از این تمنا که کند و از آن
که خواهد و انکار و استبعاد است از آنکه حبیب یعنی از این باز است که این هر گز نباشد و نیست که اگر او را باز گردا
بار دیگر همان کند که کرده و این خود هرگز نباشد که از پیش ایشان حاجزی و پیش حجابی بود که ایشان را اخر
و بر انگیزند یعنی روز قیامت عبد الله عباس گفت برزخ حجاب است ستی گفت اجل است قتاده گفت
دنیا ست ... مدتی که در میان مرگ و بعث باشد از رسول الله روایت کرده اند که چون مؤمن در وقت مرگ
بیند او را گویند بر طریق امتحان میخواهی تا ترا باز آریم که بدنیا روی گوید نه که در دنیا سر کرنج است و محنت
خواهم که برحمت خدا رسم و از این باز رهم و اما کافر چون فرشتگان را بیند گوید رب ارجعون خداوندا مرا
باز گردانید و این خطاب بفرشتگان است بر این روایت که کرده شد و گفته اند که خطاب بخداست و لفظ جمع
برای تعظیم است فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ
ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا
أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ

عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ پس چون در دمند نفخ را در صور پس نسبها نبود میان ایشان آن روز از یکدیگر نپرسند
پس هر کرا گران آید ترازوی او بطاعت پس آن گروه ایشان رستگاران باشند وَمَنْ خَفَّتْ و هر آنکه
سبک آید ترازوی او بطاعت پس آن گروه آنها اند که زیان کار آمدند بر تنهای خویش در دوزخ جاویدان
باشند تلفح بسوزاند رویهای ایشان را آتش و ایشان در آنجا ترش رویان باشند أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ
من که میخواندند بشما پس شما آنرا دروغ میداشتید **بیان اخبار** چون نفخ در صور در دمند در میان
هیچ نسبی نباشد که ایشان را سود کند و از نسب نپرسند بر سند که عمل تو چیست و چکرده ای روز قیامت بنسب فخر نمایند
حال یکدیگر نپرسند چون میان ایشان تفرقه کرده باشند فرزند از پدر و پدر از فرزند جدا کردیده و هر یکے بکار خود مشغول
ما از عهده حساب و کردار خود بدر آیند و بدیگری نپردازند تا لکال و بر سند عبد الله عباس گفت این در نفخه اول باشد که یکدیگر
نپرسند و در دوم نفخه بپرسند و هم از عبد الله روایتست که روز قیامت را احوال مختلف باشد در بعضی احوال از
شدت و صعوبت از سوال باز مانند و در بعضی احوال از یکدیگر بپرسند زاذان از عبد الله مسعود روایت کرده که چون روز
قیامت باشد منادی ندا کند که این فلان است پسر فلان هر کرا بر حقی است مطالبه حق کنند در شوید او بر پدر
و برادر و برادر و پدر و فرزندان عاق و هر کرا حقی باشد بر دیگری پس این را بخواند فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا
يَتَسَاءَلُونَ پس نسبها سود ندهد میان ایشان آن روز نه از یکدیگر بپرسند خدای جل و علا فرماید که حق ایشان بده گوید
بار خدایا از کجا او در دنیا رفت و مال دنیا نمانده مرا چیزی نیست از ثواب اعمال بگیر و با صحاب حقوق دهید بمقدار حق
ایشان تا خوشنود کردند بجا او را باشد اگر عقید ذره از خردل بماند آنرا مضاعف کرده اند و بدان او را بهشت برد
بخوان إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا و اگر بنده شقی باشد فرشتگان گویند بار خدایا
او را عملی نیست تا بمانند او را بعقل از آنکه در برابر حقها ایشان افتد فرماید گناهان ایشان بگیرید و بروی گناهان او و او را
بگناه او و بگناهان ایشان بدوزخ برید این قول اصحاب حدیث است ... محققان
است که عمل کس بکس ندهند و بگناه کسی کسی را نگیرند لقوله وَأَنْ لَيْسَ ... وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ
وِزْرَ أُخْرَىٰ اما اصحاب مظالم که مردمان را بر ایشان حقها باشد خداوند عالم از اعواض آن ظالم ایشان را خو
شنود کرداند اگر خدا داند که اعواض ظالم آن وفا نکند و او را تمکین نکند از ظلم کردن و این قول مرتضی است که او
گفت خدا هیچ ظالمی را تمکین نکند الا آنکه او را چندانی عوض باشد تا ثابت مستحق که در حال اسقاط توانند کردن میان ظالم

منظلوم فمن ثقلت پس هر که او را ترازوی حسناتش گران باشد یعنی هر آنکه حسناتش زیاده باشد چنانکه اگر از ذره
مثل در ترازوی سیئه حسنات بلکه حسناتش گران شود آنان ظفر یافتگان و رستگاران باشند و هر آنکه ترازوی حسنات
او سبک باشد پس آنان آنند که نقص خود و زیان کرده باشند یعنی نقصان حظ و نصیب خود کرده باشند از ثواب در
دوزخ جاودان باشند تلفح وجوههم النار میسوزد رویها ایشان را آتش دوزخ ایشان در آنجا ترش رویان
باشند عبدالله مسعود گفت کلوح آن باشد که لبها از هم باز شود چنانکه دندانها از هم پیدا گردد پس گفت سر گوسفند
بریان کرده دیده باشی دندانهای پیدا شده کلوح همچنان باشد ابو سعید خدری از رسول الله روایت کرده
درین آیه فرموده چون آتش بدو رسیده لب زیرین او بیالا جنبانی که بمیان سرش رسد و لب زیرینش فرو
افتد که بناف رسد الم تکن آیاتی در آن حال بدوزخیان گویند آیا نه آیات من بشما آمده از انبیا میخواندند
شما آنکه تکذیب میکردید و بدروغ میداشتید قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین ربنا
اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون قال اخسئوا فيها ولا تكلمون انه كان فريق من عبادي
يقولون ربنا آمنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خير الراحمين فاتخذتموهم سخريا حتى انسوكم
ذكري وكنتم منهم تضحكون گفتند ای پروردگار ما غلبت کرد بر ما بدبختی و بودیم ما قوم گمراهان ربنا
ای پروردگار ما بیرون کن ما را از آن پس بدرستی که باشیم ما ستمکاران قال گفتند گم شوید دران و سخن مکنید انه
کان بدرستی که او هست گروه از بندگان من میگویند ای پروردگار ما گرویدیم ما پس بیامرز ما را و رحمت کن بر
ما و تو بهترین رحمت کنندگانی فاتخذتموهم پس فرا گرفتید ایشان را باستهزا تا فراموش کردند یاد کردن
سبب استهزا کردن من و بودید شما از ایشان خندیدگان بیان گویند ایشان در جواب بار خدایا آیات تو بما آمد
شقاوت و بدبختی ما با غلبه کرد شقاوت مضرتی بود که بعاقبت برسد و سعادت منفعتی باشد که عاقبت او
بر اشد [illegible] خواند که عاقبت آن دوزخ و عقاب او باشد وکنا قوما و ما در دنیا
گروهی بودیم [illegible] باشند آنکه دعا کنند و تمناء محال کنند گویند بار خدایا ما را از این دوزخ
بیرون آور و بدنیا باز که اگر تو ما را بدنیا بری و ما باز کردیم بکفر و بمعصیت شویم ما گروه ستمکاران
باشیم و آنکه گویند اگر ایشان را بدنیا آورند باز بسر معصیت شوند چون شهوة عاجل و مهلت در پیش ملجأ
باشد از انجاز موعد ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه پس ایشان گویند اخسئوا فيها دور شوید و دور باشید

چنانکه سگان دور باشند و با من سخن مگویید درین باب که مسموع نخواهد بود و عقاب از شما دور نخواهد کردن انه کان
فريق بدرستی که امر ایشان آن گروهی از بندگان در دار دنیا میگویند در وقت دعا و تضرع ای خدای ما ایمان آوردیم ما
تصدیق کردیم ما را بیامرز و بما رحمت کن تو بهترین رحمت کنندگانی فاتخذتموهم پس شما گرفتار انید ایشان را بافسوس
گرفتند و بدیشان استهزا کردید تا بجدی رسانید و استهزا و افسوس را که از یاد شما بردند یاد کردن مرا یعنی ذکر مرا
فراموش کردید بدان سبب که بتسخیر و استهزاء ایشان مشغول وکنتم منهم و شما از ایشان و بحال و بکار ایشان میخندید
و بدعا و تضرع ایشان استهزا میکردید انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون قال کم لبثتم فی الارض
عدد سنين قالوا لبثنا يوما او بعض يوم فسئل العادين قال ان لبثتم الا قليلا لو انكم كنتم تعلمون
افحسبتم انما خلقناكم عبثا وانكم الينا لا ترجعون فتعالى الله الملك الحق لا اله الا هو رب العرش
الكريم ومن يدع مع الله الها آخر لا برهان له به فانما حسابه عند ربه انه لا يفلح الكافرون
وقل رب اغفر وارحم وانت خير الراحمين بدرستی که من پاداشت دهم ایشان را امروز بدانچه صبر کردند
بدرستی که ایشان رستگاران‌اند قال گفت خدا شما چند زیست کردید در زمین شمردن سالها قالوا گفتند ما زیست کردیم
روزی یا بعضی از روزی پس بپرس از شمرندگان قال گفت خدا درنگ نکردید شما مگر اندکی اگر شما بدانید افحسبتم ای پندا
شتید شما که آفریدیم ما شما را بازی و شما بما باز نگردانید فتعالی الله پس افراشته است خدا پادشاهی بحق نیست هیچ
خدایی مگر او پروردگار عرش نیکو ومن یدع وکسی که خواند بخدای خدای دیگر حجتی نبود او را بدان پس بدرستی که
حساب او نزدیک پروردگار اوست بدرستی که امر شان آنست که رستگاری نیابند کافران وقل رب بگو ای محمد پروردگارا
وکارمن بیامرز و رحمت کن و تو بهترین رحمت کنندگانی بیان اخبار پس جزا دادم ایشان را امروز و بظفری که ایشان
کردند در دنیا بحقیقت ایشان مومنان اند که رستگاران اند از دوزخ و ظفر یافتگان‌اند به بهشت قال کم لبثتم سوال کنند
از ایشان که شما چندگاه در دنیا گردید جواب گویند که روزی یا بعضی از روز شمار کنندگان بپرسید این از برای آن گویند
که خود از یاد ایشان برود که چندگاه در دنیا بودند و از شدت و سختی عذاب نیز باشد که فراموش کنند و شاید که از روی
استقلال و استحقار گویند که کس مقامی نبود ما را در دنیا نسبت بما لا ینتهی و گفتند که مراد مقام ایشانست
در گور ایشان را سوال کنند که چندگاه است که شما مرده اید و در شکم زمین اید ایشان از آنجا که مرده بودند ملائکه
گویند که روزی یا پاره از روز این معنی از شمار نبوده کان پرس یعنی از فرشتگان که ایشان حصر شمار اعمال بندگان دانند

قالوا الينا خداي تو مايد که شما مقام نکرديد مگر اندکی اگر ميدانيد واين تصديقيست که خداوند ايشان را کرد در قلة واندک ساعتها
ايشان در دنيا با صافنه با خلود ايشان در آتش دوزخ و توبيخ است ايشان را بر غفلتي که در دنيا بر آن بودند افحسبتم اي بے
پنداشتيد شما که ما شما را بعبث آفريديم و ببازي و آنکه شما را بازگشت بما نخواهد بود وگفتند که خداي خلقان را جهت بر ايشان ۵
آفريد چه عرض در خلق جمادات نفع لحياست و عرض او در خلق احيا نفع مکلفانست عاجلا و آجلا تا ببعضي منتفع
شوند و در بعضي نظر کنند و تحصيل معارف کنند و بدان مستحق ثواب گردند از حضرت صادق عليه السلام پرسيدند
که خداي جل وعلا خلق را چرا آفريد فرمود براي آنکه نعمتها که در لم يزل مقدر او بود خلقان را در لايزال و امامت احسان خود
فرمايد بر ايشان پس فرمود ان الله خلق الخلق وكان غنيا عن خلقهم لم يخلقهم لجر منفعة ولا دفع
مضرة ولكن خلقهم ليحسن اليهم وارسل اليهم الرسل ليفصلوا بين الحق والباطل فمن احسن كافاه با
الجنة ومن اساء كافاه بالنار اما قوله تعالى وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون حقيقت
غرض خداي تعالى از تکليف مکلفانست عرض او آنست که از ايشان عبادة بعمل آيد پسند که ممکن نيست و در حکمت نيکو نيست ايشان را
بدان نعمت رسانيدن الا ازان طريق چنانکه در کتب اصول بيان کرده است که خداي جل و تعالى خواست تا ايشان مکلفان
دهد در رتبت بر سبيل استحقاق دهد مقرون بتعظيم و تبجيل و در حکمت نيکو نباشد تا مستحق تعظيم کردن پس تکليف
کرد ايشان را تا بتحمل آن تکليف مستحق شد بدان نعمت بر بليغ ترين وجهي رساند و اين از غايت کرم اوست پس ثناي
خود فرمود تا بندگانش را تعليم باشد ثنا گفتن او فرمود فتعالى الله الملك الحق برترك و ارادت و بلند قدر خدايي که
پادشاه بحقيقت است بجز او خدايي نيست و او خداوند عرش بزرگ است ومن يدع و هر آنکه خواند و پرستد
خدا را که او را برخداي او هيچ حجتي نيست و برو نيست حساب و شمار او ترديدي خداي او باشد و فلاح و ظفر نيابد کافر امر
شان آنست که کافران را فلاح و ظفر نباشد پس رسول الله صلى الله عليه دعا کردن اموخت و فرمود بگو رب اغفر لي بار خدايا بيامرز
و ببخشاي تو بهترين بخشايندگان چه هر بخشاينده از بخشايش تست آورده اند که عبد الله مسعود روزي مردي
مبتلايي از ابتدا افحسبتم تا آخر سوره بخواند شفا يافت و از بيماري برپاي خواست و گفت که رسول الله فرمود که
اگر بنده اين سوره را اين آيه بر کوهي بخواند از جاي خود برود سورة النور مدنية وهي اربع وستون
آيات سورة النور مدنيه است و شصت و چهار آيه است از ابي بن كعب روايت كرده اند كه رسول الله
فرموده هر آنکه سورة النور بخواند بعدد هر مومني که باشد از گذشتگان و آيندگان حسنه نويسند از براي که کس

بسم الله الرحمن الرحيم
سورة انزلناها وفرضناها وانزلنا فيها آيات بينات لعلكم تذكرون ۝ الزانية والزاني
فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذكم بهما رأفة في دين الله ان كنتم تؤمنون
بالله واليوم الآخر وليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين ۝ بنام خداوند روزي دهنده بخشاينده
سورة آنست كه فرو فرستاديم ما انرا وفرضناها و فريضه گردانيديم ما انرا فيها ايات روشن تا باشد كه شما پند گيريد
الزانية والزاني زن زنا كننده و مرد زنا كننده را پس بزنيد هر كدام را صد تازيانه و فرا مگيريد شما
بر ايشان مهرباني در دين خدا اگر شما هستيد كه ايمان داريد بخدا و روز آخرت و بايد كه حاضر آيند بعذاب كردن طائفه
از مومنان بيان اين سوره ايست كه ما فرستاديم انرا و بعيد كرديم در او با نچه بدان احتياج است از بيان حلال
وحرام و شرايع و احكام و معنى فرضنا به تشديد بيد كه قراءة ابن كثير و ابو عمرو است آنست كه ما تفصيل داديم و بيان
كرديم از حلال و حرام و بعضي ديگر گفتند براي تابيد احكام است از وقت نزول تا بقيام ساعت وانزلنا
فيها و فرو فرستاديم ما در او ايات روشن و دلايلي واضح تا باشد كه انديشه كنيد و روحي از باطل بشناسيد الزانية
والزاني زن زنا كننده و مرد زنا كننده را بزنيد هر يكي را از ايشان صد تازيانه زنا كه موجب حد است وطي
كردن باشد با هر كسي كه خدا حرام كرده است وطي بازي به عقدي يا شبهه عقدي وان وطي در فرج باشد
از مرد عاقل بالغ و كامل و حكم زنا با قرار ثابت شود بي اكراه و اجبار با كمال العقل بر خود چهار بار و بگواهي چهار گواه
مسلمان عدل آزاد كه در يك مجلس گواهي دهند بدين با در فرج و معاينه عضو در عضو كالميل في المكحل و اگر
بدين وجه گواهي دهند گواهي ايشان شنونده و هر يكي از گواهان را هشتاد تازيانه حد مفتري بزنند و گواهي زنان
بانفراد شنونده سه مرد و دو زن رجم ثابت شود چون محصن باشد يعني شوهر دارد و مرد و چهار زن
رجم ثابت شود اگر گواهي دهند حد بايد زدن و بيك مرد و شش زن هيچ ثابت شود و هم احد توبه بايد داد
در احکام امير المومنين على عليه السلام است و روايت روزي پنج کس را نزد آن حضرت آوردند و زنا بر ايشان گواهي
دادند فرمود تا يكي را رجم كردند يعني سنگسار و يكي را حدي زدند صد تازيانه و يكي را نيم حد زدند و يكي را تعزير كردند
و يكي را خلاصي دادند وگفتند يا امير المومنين يك حادثه است و پنج حکم مختلف فرمودي چنين فرمود آنكه
رجم فرمودم محصن بود رجم است باجماع و سنت و آنكه حد فرمودم محصن نبود حد تمام فرمودم و آنكه نصف حد

نمی‌بود هم نیمه ای بود و بر بنده نیم حد آزاد باشد و اثر العذاب فرمود طفل بود بالغ نبود بر وی حد نباشد تعذیر باشد یعنی
تا دیگر بار مرتکب آن نگردد و اثر اختلاط هم دادم دیوانه بود و دیوانه مکلف نیست وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ
و نباشد که بگیرد شما را رقتی و شفقتی بسبب ایشان در دین خدای یعنی مباد که شما را بر آنکه حد لازم باشد مرحمتی و مهر
شفقتی شما را بر آن دارد که حد خدای را واگذارید و اقامت حد نکنید سعید بن المسیب گفت حد چنان باید زدن بر آن حال
که دیده باشند در آن فعل اگر برهنه یافته باشند حد برهنه زنند و اگر پوشیده باشد همچنان رخت پوشیده حد زنند و در
حد زدن مرد را بر پا بدارید یعنی ایستاده حد زنند و زن را بنشانند و بر همه اعضا زنند الا بر روی و فرج إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
اگر شما بخدا ایمان آورده اید و بروز بازپسین یعنی قیامت نباید که شما را در زدن آن حد بر ایشان رافتی و رحمتی باشد که
بسبب آن ترک حد ایشان جمع از مومنان حاضر باشند و کمتر از ده کس نباشد عبد الله عباس گفت یک کس و این
دیگر اقت اصحاب ما را و از گفته شافعی چهار کس باید و او گوید که بر روایت ابو یوسف بن اسلم حد کنیزکی جاری ساخت پنجاه
تازیانه زد وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ حذیفه رضی الله عنه روایت کرد از رسول الله که فرمود یا معشر الناس
اتقوا الزنا فان فیه ست خصال ثلث فی الدنیا و ثلث فی الآخرة یعنی از زنا پرهیز کنید که او را شش خصلت
است سه در دنیا و سه در آخرت و آن سه که در دنیاست آب که ببرد و درویشی آورد و عمر بکاهد و آن سه که در
آخرت است آنست که خشم خدای بواجب و حساب بد باشد و خلود و همیشه ملازم دوزخ باشد این روایت کرد
از رسول الله که اعمال امت هر شب بر من عرض میکنند دو بار خشم سخت باشد بر زنا کنندگان وهب منبه گفت
هیچ زانی نمیرد تا الله درویش نگرداند و هیچ قواده نمیرد تا کور نگردد الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ
لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ
يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ
هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مرد زنا کننده
نکاح نکند مگر زن زانیه را یا مشرکه را و زن زنا کننده نکاح نکند مگر مرد زنا کننده یا مشرک و حرام است
آن بر مومنان وَالَّذِينَ و آنانکه می اندازند زنان پارسا را پس بیایند چهار گواهان پس بزنند ایشان را هشتاد تازیانه
و قبول نکنید ایشان را گواهی هرگز و آن گروه ایشانند نافرمانان إِلَّا الَّذِينَ مگر آنها که بازآیند از پس آن و کار با صلاح
آورند پس بدرستی که خدا آمرزنده رحمت کننده است بیان گفته اند که سبب نزول آیات آن بود که چون مهاجر

نکو بودند
ان چون بمدینه آمدند در میان ایشان درویشان بودند و در مدینه جماعتی زنان ناپارسا بودند بکار معروف چون نوا
درویشان را طمع افتاد که ایشان را زن خود کنند تا از کسب ایشان در مدینه بکار آید و طمع نمودند و از رسول الله دستوری طلبیدند
نکاح ایشان حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد و ایشان را از نکاح آن زنان منع فرمود چه هم زانیه بودند و هم مشرکات فرمود مرد
زنا کننده در نکاح زنان صالحه و پارسا رغبت نکند و رغبت در زنی باشد و رغبت در زنی باشد همچو او زنا کننده یا مشرکه
برای تعظیم و تقبیح کار زنا جمع کرد میان زنا و میان شرک و زن زنا کننده را نخواهد مگر مرد زنا کننده یا مشرک و این مومنان
حرام کرده شده در جمله اول وصف فرمود زنا کننده را بآنکه در زنان صالحه نباشد بلکه زنا کننده کان رغبتی باشد و در دوم
ف فرموده گفت زنان زنا کننده را بآنکه مردان صالح او در رغبتی باشد و لکن مردان زنا کننده را در ایشان رغبت بود
زانیه را مقدم داشت برای آنکه در سیاق آیت برای ذکر حد است و مرد در این اصل است و مبدء طلب زن است و گفته
ظاهر آیت اگرچه خبر است معنی اشتراط آنست که باید که چنین باشد عکرمه گفت آیت در زنان زنا کننده که در مکه بودند و از آن
ایشان نه زن بودند صاحب رایات علمها زده بودند تا ایشان را بدان بشناسند یکی ام مهزول بود و غیر ایشان را خرابات خواندند
با بغایای ایشان جز مشرک یا زانی نزنی و در جاهلیت عادت عرب که مردم فرومایه زنان ناپارسا را خواستندی بطمع
کسب ایشان جمع درویشان این اندیشه افتاد از رسول الله دستوری خواستند حق جل و علا این آیه فرستاد و بعضی
فرموده از ما کی ایشان بعضی دیگر گفتند مراد بنکاح وطی است نه عقد یعنی زنا کند با زن زانیه مگر زانی یا مشرک
مردان زنا کنند کی در باید مگر زن زانیه یا مشرکه نکاح مشرکان روا نیست بی خلاف و همچنین نکاح زانیان مادام
زنا اصرار کرده باشند اگر توبه کند توبه ایشان ظاهر باشد روا باشد وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ حق سبحانه
و تعالی چون حد زانی و زانیه فرمود بیان حد قاذف کرد و قاذف آن باشد که مرد پارسا یا زن پارسا را گوید ای زانی
ای زانیه یا گوید که تو زنا کرده ای و چهار گواه ندارد که گواهی دهند بر آنچه گفته باشد این کس را هشتاد تازیانه زدن حکم
فرمود وَالَّذِينَ يَرْمُونَ و آنانکه دشنام دهند زنان پارسا را یعنی شوهردار و او چهار گواه بیاورند بر آنچه گفته باشند
و نسبت کردن او زنان بزنا فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ایشان را هشتاد تازیانه یعنی هر یکی را از ایشان و گواهی ایشان هرگز
قبول مکنید و ایشان فاسقانند این سه حکم است که بر ایشان کرد یکی وجوب حد و دیگری قبول ناکردن شهادت و سیوم
حکم بفسق و حد قذف موروث باشد همچون مال وارثان نسبی را بستانند ابو حنیفه گفت که موروث نباشد
و شافعی در یک قول موافق است و در قول دوم عصبه را باشد و قول سیم جمله وارثان را باشد سببی و نسبی و چون

دو زنا سه بار حد زده باشند یا در قذف بار چهارم قتل است باید کشت و گفته‌اند چهار بار و بار پنجم باید کشت مغیرا که گفته که لیدعا
است مثناو لست جمله زنان مؤمنه محصنه را سعید جبیر گفته باب عایشه اند و گواهی و تاب فی مسموع نباشد مگر که توبه
کند و توبه او آن باشد که گوید دروغ گفتم آن وقت گواهی او قبول کنند و این حکم داخل است در تحت استثنا ملکم استثنا
اگر حد زده باشند و اگر نزده باشند و این موافق مذهب شافعی است و مذهب ابوحنیفه است و اصحاب اوست آنست
که داخل نیست در استثنا و استثنا راجع است وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و به توبه حد از او ساقط نگردد چون حق
مقذوف است اگر او عفو کند ساقط میشود اما حد زانی اگر توبه کند پیش از آنکه گواهان برو گواهی دهند حد ساقط
شود و اگر پس از آن باشد نشود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنکه توبه کنند این استثنا راجع است بهر سه حکم نزدیک شافعی
و اصحاب او و نزد ابوحنیفه با جمله اخیر بی و نزدیک ما حکم بر مقتضی دلیل است اگر دلیل دلالت کند برجوع با جمله
با همه راجع بود و گر نه با هر کدام که دلیل دلالت کند و بظاهر راجع با ما یلی خود باشد چنانکه در اینجا است که نظام
استثنا توبه رد کردیم با فسق و بدلیل با قبول شهادة و در سقوط حد توقف کردیم بدلیل دیگر شرعی یا را راه نمود
بانکه این استثنا حد ساقط نیست فرمود الا آنکه توبه کنند از پس آنکه قذف کرده دشنام داده‌اند و اصلاح کنند ایمان را باشند
بر آنچه کرده باشند و عزم کنند دیگر نکنند خود را در دروغ زن کنند پس اسم فسق از ایشان زایل گردد فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ بحقیقت که خدا آمرزنده و مهربانست بیامرزد و ببخشاید وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن
لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ
وَالْخَامِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِن كَانَ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَيَدْرَأُ
عَنْهَا الْعَذَابَ أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ
عَلَيْهَا إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ و آنانکه
می‌اندازند زنان پارسا را پس بیایند چهار گواه پس بزنید ایشان را هشتاد تازیانه و قبول مکنید ایشان را گواهی هرگز
و آن گروه ایشانند فاسقان إِلَّا الَّذِينَ مگر آنها که بازایستند از پس آن و کار با صلاح آورند پس بدانستی که خدا آمرزنده
رحمت کننده است وَالَّذِينَ و آنانکه دشنام دهند جفتان خود را و نباشد ایشان را گواهان مگر تنهای ایشان را
پس سوگند خوردن بود یکی را از ایشان چهار بار بخدا به درستی که او هر آینه از جمله راستگویان است وَالْخَامِسَةُ
و سوگند پنجم که لعنت خدای باد بر او اگر باشد از جمله راستگویان وَيَدْرَأُ و دفع کند ماضی از آن زن عذاب که

سوگند خورند چهار گواهان بخدا به درستی که از جمله دروغ زنانست وَالْخَامِسَةُ و سوگند پنجم که خشم خدا باد اگر باشد از جمله
راستگویان وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای بودی بر شما و رحمت او و آنکه خدای اوست و توبه‌پذیرنده محکم کار
و آنانکه دشنام دهند زنان خود را و ایشان را گواهان نباشند که گواهی دهند بدانچه گفته باشند مگر نفسهای
ایشان یعنی چون از ایشان کسی دیگر نگوید و گواهی ندهند فشهادة احدهم پس گواهی یکی از ایشان چهار گواهی باشد یعنی چهار
سوگند خورد بخدا که در آن دعوی که میکند از جمله راستگویان است و گواهی پنجم آنست که گوید لعنت خدا بر او باد که او
میگوید از جمله دروغ زنان است سبب نزول آیة آنست که روایت کرده عکرمه از عبدالله عباس که چون خدای حق
تعالی این آیه فرستاد وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ از ابی سعد بن عباد گفت یا رسول الله اگر من بخانه خود درآیم
و ببینم که بر شکم زن خفته یا در میان رانهای او ایم بروم تا چهار گواه آورم چون باز آیم بر او اخته و رفته اگر چنانچه دیده باشم
بم هشتاد تازیانه بر من زنند این عجب حکایتی که رسول الله فرمود یا معشر الانصار نشنوید که مهتر شما
میگوید گفتند یا رسول الله او را ملامت فرما که او مرد غیور است هرگز زن نکرده است الا بکر و هیچ زن را طلاق نکم
سلی او را زنی بازکرد سعد عباده گفت یا رسول الله تن و جانم فدای تو باد میدانم که این حق است و از خدا است ولی
مرا از این عجب آید رسول الله فرمود حکم خدا اینست و خداوند عالم چنین فرمود سعد گفت صدق الله و صدق
رسول ایشان در این گفتار بودند که بر عم سعد آمد هلال ابن امیه از خرما ستانی که بود او باز گشته بخانه رفت مردی را
دید که با زن او خفته بود و زنا میکرد هیچ نگفت آمد تا نزد رسول الله و دید که رسول الله با اصحاب نشسته بود گفت یا رسول الله
مرا چنین حالی افتاده است و من این بچشم خود دیدم و این را دفع چون توانم کرد رسول الله از این حال متغیر گردید
و گفت یا رسول الله من دانم ترا از این حدیث خوش نمی‌آید بخدا امید است که من راست میگویم و امید دارم که خدای
مرا از این فرج دهد رسول الله قصد فرمود که او را حد زنند انصار گفتند که این همانست که ما را افتاده است و بلا
سعد گفت که در افتادیم بلال را حد بزنند و گواهی نشنوند این کار عظیم است رسول الله در این فکر بود که آثار وحی ظاهر شد
صحابه شاد شدند گفتند که انشاالله که فرجی باشد از این چون رسول الله از غشیه وحی بخود آمد فرمود خدای فرج داد بلال را
و شما را از این حادثه و این آیة بصحابه خواند پس فرمود زن را حاضر گردانیدند و از او حادثه پرسید گفت دروغ میگوید یا رسول
الله فرمود رسول الله که خدا دانا تر است که از شما کدام دروغ میگوید بلال گفت والله که من صادقم و الا چنین نگفتم
رسول الله فرمود ملاعنه کنید بلال گفت بفرمان رسول الله هر دو را پیش خود خواند و روی ایشان قبله کرده بلال

بگو اشهد بالله لمن الصادقین یعنی سوگند میخورم بخدا که من از جملهٔ راست گویانم در این دعوی چهار بار پس این سوگند یاد
کرد رسول الله بار پنجم روی به بلال کرد فرمود ای بلال اتق الله از خدای بترس که عذاب دنیا از عذاب آخرت آسان تر است
و عذاب خدا از عذاب ایمان سخت تر است اگر ترا چیزی برین داشته است از آن باز آی و توبه کن که این تو به پنجم موجب عذاب
و لعنت است بر دروغ زن هلال گفت والله که خدا برین مرا عذاب نکند که من راست گفتم رسول الله فرمود بگو
لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین یعنی لعنت خدای بر و بادا اگر او از دروغ زنان است بلال گفت پس رسول الله
روی بزن آورد و فرمود که ای زن سوگند میخوری گفت آری فرمود بگو چهار بار اشهد بالله انه لمن
الکاذبین سوگند میخورم بخدا که این مرد از جملهٔ دروغ زنان است برین دعوی که میکند بمن چهار بار گفت
بار پنجم رسول الله فرمود که ای زن از خدای بترس که رسوایی دنیا آسان تر است ز رسوایی آخرت و عذاب
خدای سخت تر است از عذاب مردمان و این بار پنجم موجب خشم خداست آن زن ساعتی فرو ماند پس با خود گفت
چون قوم خود را رسوا کنم پس گفت که خشم خدای بر و بادا که این مرد راست گوست درین که گفت پس رسول الله
افتراق فرمود و حکم نمود که فرزند زن راست و او را نسبت بهلال ندهند و این زن را برین معنی سرزنش ننمایند پس رسول
فرمود اگر این زن فرزند آورد بفلان صفت باشد از شوهر است و اگر بفلان صفت است از آنست که باو نسبت
کرده اند زن فرزند بصفت مکروه آمد و او را هیچ بپدر نسبت نکردند چون بزرگ شد والی مصر گردید بپدری پیدا نبود
او را و بروایت عبدالله و مقاتل سبب نزول این آیت آن بود که چون این آیت آمد والذین یرمون المحصنات الایه رسول الله
روز آدینه در منبر این آیه بخواند عاصم بن عدی برخواست و گفت یا رسول الله یکی از ما زن خود را با مردی ببیند طاقت
ندارد که خاموش کند و چون گوید هشتاد تازیانه بزنند و گواهی اش نشنوند و مسلمانان فاسق اش خوانند الا آنکه چهار
گواه بیاورند و چون او بطلب گواه رود مرد کار خود کرده باشد و نقد رسول الله فرمود حکم این است ابن عاصم را پسر عمی بود
نام او عویمر و زنی داشت نام او خوله بنت قیس یکروزی بخانه خود رفت شریک را در یافت با زن خود خوله آمد و عاصم را
خبر داد عاصم گفت انا لله و انا الیه راجعون روز آدینه آمد در مسجد رسول الله آمد و گفت یا رسول الله یا
رسول الله آنچه پرسیدم بدان آدینه بان مبتلا شدم در اهل خانه خود پسر عم من عویمر و این زن نیز دختر عم اوست
و شریک نیز پسر عم ایشان بود رسول الله کس فرستاد و ایشان را بخواند اول خطاب بعویمر کرد که از خدا بترس در آن
و دختر عمت بهتان منه عویمر گفت بخدا یا رسول الله که من راست میگویم و شریک را بر شکم او دیدم

از من نیست و من چهار ماهست که با او خلوت نکرده ام رسول الله روی بزن آورد و فرمود ای زن از خدای بترس و آنچه کرده بر آن
چون مادرین شب باید ادبیوم بایکدیگر حدیث کردیم این از آن میگوید رسول الله شریک را گفت چه گویی گفت چنان است که این
زن گفت حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد رسول الله فرمود تا منادی کردند الصلوة الجامعه مردم جمع شدند رسول الله نماز دیگر
بگذاشت و او را دانستان بخواند فرمود عویمر بگو سوگند میخورم بخدا که خوله زنا کرده و من راست گویم درین آنچه میگویم او گفت پس فرمود
بگو که سوگند میخورم بخدای که من شریک را در شکم او دیدم و من راست گویم درین بسیم بار فرمود بگو که سوگند میخورم بخدای
که این حمل از من نیست و من راست گویم و بار چهارم فرمود بگو که من سوگند میخورم بخدا که چهار ماهست که با او خلوت نکرده ام
پس در پنجم بار فرمود رسول الله که بگو که لعنت خدا بر عویمر بادا اگر دروغ میگوید پس او را گفت که بنشین و فرمود خوله را که برخیز و بگو که
سوگند میخورم بخدا که من زنا نکرده ام و عویمر دروغ میگوید فرمود بار دوم بگو که سوگند میخورم بخدا که او شریک را با من
یکجا ندید بوجهی که دعوی میکند و او دروغ گوست بدین دعوی بار سیم فرمود که بگو سوگند میخورم بخدا که من از او آبستنم و او دروغ
میگوید و بار چهارم فرمود که بگو سوگند میخورم بخدایی که او مرا بر هیچ فاحشه ندیده و او بر من این دروغ می زند و بار پنجم
فرمود که بگو خشم خدا بر خوله بادا اگر این مرد راست میگوید رسول الله فرمود تا در میان ایشان جدایی افکندند پس فرمود اگر
نه این سوگند بودی مرا در کار ایشان رایی بودی پس فرمود فرزندی که آورد اگر اسود باشد کرد زن بیاید زنده از شریک
ابن السحماء است اگر سفید بود بنت و سبط رسا فباشد از او نیست چون بزاد فرزند بسیار بشریک بی
مانست ابن شهاده گواهیست با سوگند بمذهب ما و بمذهب شافعی و مالک بسیار از تابعین سوگند بمذهب ابو حنیفه
و اصحاب او زهری و حماد گواهیست دلیل بر مذهب اول عموم وارد و قول رسول الله در حدیث و حکایت شریک ابن
السحماء لولا الایمان لکان لی و لها شان اگر این سوگندها بودی شاید اسوگند جز او عند خلاف از حقوق او بیان
است استیفای آن واجب شود مگر مطالبه صاحب حق و میراث نرسد چون حقوق و تغلیظ لعان چهار چیز باشد
بلفظ و بموضع و وقت و جمع اما الفاظ آنچه قرآن بدان ناطق است و اما موضع شریف ترین بقعه باید در آن شهر و اما
وقت بعد از نماز دیگر چنانکه در حدیث شریک آمده و اما جمع چنانکه رسول الله در بن خبر فرمود تا گفتند الصلوة الجامعه و لولا
فضل الله و اگر نه فضل خدا و رحمت او بودی و خدای جل و علا توبه پذیر و درست کار رورات کفارات ان الذین
جاءو بالافک عصبة منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم لکل امرئ منهم ما اکتسب من
الاثم والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات

بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ ۝ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ
هُمُ الْكَاذِبُونَ بدرستی آنانکه آمدند بدروغ گروهی اند از شما مپندارید او را بدتر از شما ازان بلکه بهتر شما را هر مردی را بود از
ایشان آنچه اندوخته از بدی و آنکه برگشت بیشتر بزرگتر او را باشد عذاب بزرگ لولا اذ سمعتموه چرا که چون
شنیدید شما آن را گمان بردند مردان مؤمن و زنان مؤمنه بخودهای ایشان بهتر و گفتند این دروغ است روشن لولا جاءوا
چرا آمدند برو بچهار گواهان پس چون نیاورند گواهان پس آنگروه ایشانند دروغ زنان بیان سبب نزول آنکه رسول الله
سفری کردی قرعه بنام زوجات زدی و این پس از اصحاب آمده بود که زنان و مردان رو برو نشستند و این آیات را
در حق جمعی منافقان فرستاد که ایشان تهمت بعایشه زدند چون رسول الله بغزوۀ بنی المصطلق فرمود قرعه بنام عایشه
آمد که درین سفر او را با خود برد و چون از غزا باز آمد نزدیک مدینه رسید فرود آمدیم شب بود برخواستیم با زن دیگر که با من
بود بقضای حاجت چون باز آمدم مرا عقدی بود از مهره یمانی بگردن داشتم نبود گمان بردم که در آنجا انداخته ام که بقضای
حاجت رفته بودم تنها رفتم و طلب کردم بیافتم باز آمدم رفته بودند گمان آنکه من در هودج ام هودج بار کرده رفته بودند آنجا که
شتر من بود عقد را یافتم آنجا نشستم و صفوان ابن المعطل السلمی از گاه دنبال لشکر خفته بود آمد بشتر نشست چون
مرا دید آمد و از ماندن من خبر یافت لا حول گفت شتر آورد و مرا سوار کرد و زمام شتر بدست گرفت آمد تا منزلی که رسول
الله نزول فرموده بود در وقت که چاشتگاه بود از من بیخبر بودند چون عبدالله ابی سلول از جمع دیگر از منافقان گمان آنکه
در هودج ام و چون از حال من با خبر شدند منافقان بر سبیل طعن گفتند نگرید زن رسول خدا را که با مرد بیگانه از پی
می آید این حدیث در سر گفتند من از گفتار ها و چون بمدینه آمدیم بیگاه بیمار بودم و رسول الله چون آمدی فرمودی که
بیمار چونست و من سبب ندانستم که چیست تا آنکه مادر مسطح گفت نمیدانی که مسطح در حق تو چه میگوید و مسطح از جمله خویشان
ابوبکر بود و از جملۀ اصحاب افک بود لشکت شدم دانستم که گرانی رسول الله با من از چه بوده از رسول الله دستوری
طلبیدم که نزد پدر و مادر روم دستوری داد رفتم و بمادر و پدر گفتم در حق من چه گویند ایشان گفتند چنین می گویند من
شب و روز میگریستم و بیماری از سر گرفت و رسول الله اسامه بن زید و علی ابن ابی طالب را طلب فرمود و در باب من از
ایشان مشورت فرمود اسامه گفت سخن اصحاب عرض نباید شنود و علی ابن ابی طالب گفت رای تو ای رسول الله نیکو
باشد در هر کاری رسول الله بریره را طلب فرمود و آن زنی بود که با من در سرای بودی فرمود ای بریره عایشه را چون
گفت والله یا رسول الله که من هرگز از او خطائی ندیدم جز آنکه کم سال است و وقتها که خمیر کرده بودی از آن غافل

و سعد بن ... از ... رسول الله از سر دل بر منبر شد و خطبه فرمود یا معشر المسلمین من یعذرنی من رجل بلغنی اذاه فی
اهل بیتی قوم که سعد و ... که میر ... مراد اهل من و مراد عبدالله ابی سلول بن سعد معاذ برخواست و گفت یا
رسول الله من ترا از او معذور دارم از اوس است فرمای تا گردنش بزنم و اگر از برادران ماست از خزرج اشارت فرمای
تا گردنش بزنم سعد عباده رئیس خزرج برخواست و با سعد معاذ گفتگوی کرد که عبدالله ابی سلول خزرجی بود رسول
از منبر بزیر آمده در حجره من آمد و زنی انصاری نزد من بود و من میگریستم رسول الله فرمود اگر تو میرائی خدای براءت
نماید و اگر خطا کردی توبه کن که توبه تو بپذیرفته گردد گفتم یا رسول الله خدای داند که من ازین حدیث میرا ام و کاری نکرده ام
که مرا از خدای شرم آید چیزی بخواهم گفت بغیر گفتار یعقوب فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ
این بگفتم و روی بدیوار کردم و گریه میکردم که وحی نازل شد و این آیات بود که إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ آنانکه
آوردند دروغ گفتند گروهی اند از شما و عصبه جمعی باشند از ده تا چهل عبدالله عباس گفت عبدالله ابی سلول بود که از
جملۀ رؤسای منافقان بود و مسطح ابن اثاثه و حسان بن ثابت و حمنه بنت جحش لا تحسبوه مپندارید ای کسانی
که بر شما دروغ گفتند و بهتان زدند إفک و دروغ شما را بدتر است بلکه شما را بهتر است برای آنکه شما بر ایشان مستحق
اعواض آن شوید و چون بر آن صبر فرمایید مستحق ثواب گردید لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ هر مردی راست از ایشان آنچه اکتساب نمود
یعنی جزاء آن و بال و عقوبت آن باو رسید بیکری برسید وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ و آنکس که بنام کرد به بزرگترین و بیشترین
آن افک و دروغ ان عبدالله عبدالله ابی سلول بود و گفته حسان ابن ثابت بود تا عجبی که صفوان ابن المعطل چون این
حدیث شنود تیغ برداشت و حسان ابن ثابت را تیغ زد حسان را مجروح گردانید و حسان نزد رسول الله آمد رسول
الله حکم فدیه فرمود علاجی و خرما ستانی فدیه گرفت وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ آنکس که کار بزرگترین این افک دروغ بنام
او را عذابی بزرگ تراست وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا شما این سخن شنیدید مردان مؤمن شما و زنان مؤمنه گمان نیکو نبردند
حق سبحانه و تعالی مؤمنان را نفس یکدیگر خوانده چنانکه در این آیه وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ یعنی اخوانکم المؤمنین و رسول الله فرمود
المؤمنون کنفس واحدة مؤمنان چون یک نفس واحدند و این آیه التفات است از مضمر بمظهر برای مبالغه در توبیخ
و ملامت و گفتند معنی آنست که مؤمنان جزای شما جزای سخن شنود و گمان نیک نبردی چنانکه مردان مؤمن
و زنان مؤمنه نبردند بنفس خود و گفتند که این دروغی هویدا و ظاهر است سبب نزول آیه مفسران گفتند مراد
ابوایوب است و ام ابوایوب چون این حدیث رفت و در زبانها گفته میشد ابوایوب بنام ابوایوب گفت میشنوی که

میکویند درحق عایشه کفت شنودیم دروغ است پس هردو منقوش شدند وکفتند هذا افک مبین این دروغی روشن
لولا جاءو احرا بیاوردند بر این سخن کی کفتند چهار کواه چنانکه شرعست تا آنکس کی عنف کند و بتهمت کذارد او را چهار کواه
باید چون این چهار کواه بیاوردند ایشان نزد خدا دروغ زنانند وخاصه است بعایشه کی خدای جل وعلا براه ساخت واین
دروغ زنانرا دروغ زن خواند واما جزا او را باشد کی کسی این سخن کوید او را چهار کواه طلب بدارد و کواه ندارد نزد خدا دروغ زن باشد
ولولا فضل الله علیکم ورحمته فی الدنیا والآخرة لمسکم فی ما افضتم فیه عذاب عظیم اذ تلقونه بالسنتکم
وتقولون بافواهکم مالیس لکم به علم وتحسبونه هینا وهو عند الله عظیم ولولا اذ سمعتموه قلتم
مایکون لنا ان نتکلم بهذا سبحانک هذا بهتان عظیم یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم
مؤمنین ویبین الله لکم الآیات والله علیم حکیم واکر نه فضل خدا بودی ورحمت او بر شما در دنیا ودر
آخرت هر آینه برسیدی شما را در آنچه شروع کردید شما دران عذاب بزرک اذ تلقونه چون فرا کرفتید انرا بزبانهاء خویش
ومیکویید بدهنها خویش بنود شما را بدان دانشی و پنداشتید انرا آسان وآن نزد خدای بزرکست ولولا اذ
چون بشنودید شما انرا کفتید شما نبود ما را کی سخن کوییم بدین پاک ومنزهی تو این بهتانی بزرکست یعظکم الله پند میدهد
شما را خدا که باز کردید مر مانند این هرکز اکر هستید شما مومنان ویبین وروشن میکند شما را نشانها وخدا داناست
ومحکم کاراست بیان اکر نه فضل ورحمت خداست بر شما کی مسلمانید هم در دنیا ودر آخرت شما برسیدی در آنچ
میکویید وشروع میکنید از این سخن انکه دروغ عذاب دردناک اذ تلقونه چون فرا کرفتید آن دروغ را از همدیکر
بهروشنیدی ورواست پنداشتی وشما نیز کفتید بدهنها خود یعنی بزبان خود آنچ شما را بدان علم حال نیست
پنداشتید کی این آسانست یعنی خوارست پنداشتید انرا وکوچک وآن خود نزد خدای بزرکست صفت کرد ایشانرا
بان بر سه کناه ارتکاب کردند و رسیدن عذاب بایشان بان متعلق کرد اینست سخن کفتن بان تا آن فاش ومنتشر
شد دویم انکه کفتند آنچ ندانستند وسیم انکه انرا خوار واسان پنداشتند لولا اذ سمعتموه چرا چون این سخن بشنودی
نکفتی کی ما را نسزد ودروا نباشد کی باین سخن کوییم واز بزرکی ودرشتی این سخن تعجب نمودی وکفتی سبحانک پاکی
ومنزه است بارخدایا اینکه کفتند ومیکویند بهتانی بزرکست ودروغی سخت و بهتان ودروغی باشد کی
صاحبش چون بشنود مبهوت ومتحیر بماند پس فرمود یعظکم الله وعظ می فرماید خدای شما را امید میدارد
از انکه پس ما تلاش سخن رود تا باسران نروید اکر شما مومنان اید و بخدا ایمان دارید ویبین الله لکم الآیات

وخدای تعالی برای شما آیات واحکام را هویدا میکند وروشن میکند وخدا داناست بکارها وراست کفتارست باحوال خلقان
بعموم عالمین وبحرمت عایشه وصفوان براءه ساخت ایشانرا از تهمت ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی
الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا والآخرة والله یعلم وانتم لاتعلمون ولولا فضل الله علیکم
ورحمته وان الله رؤف رحیم یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان ومن یتبع خطوات
الشیطان فانه یامر بالفحشاء والمنکر ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ابدا
ولکن الله یزکی من یشاء والله سمیع علیم بدرستی انها کی دوست دارند کی فاحشه بکنند یا ناشایست درحق
کی بکرویدند ایشانرا بود عذاب دردناک در دنیا واخرت وخدا میداند وشما نمیدانید ولولا فضل الله واکر نه فضل خدا
بودی بر شما ورحمت او وانکه خدا مهربانست وانکه خدا مهربانست ورحمت کننده یا ایها الذین ای انهاکه بکرویدید
پیروی مکنید مر دمهاء شیطانرا وهر انکه پیروی نماید مر دمهاء شیطانرا پس بدرستی کی میفرماید بناشایست
ومنکر واکر نه فضل خدا بودی ورحمت او پاک نشدی از شما هیچ یکی را هرکز ولیکن خدا پاک کند انرا کی خواهد وخدا
دانای شنواست بیان وانانکه دوست میدارند ومیخواهند کی فاحشه یا ناشایست ومنکر درمیان مومنان
آشکارا کردد یعنی عبدالله ابو سلول واصحاب اوی از منافقان ایشانرا عذابیست در دنیا واخرت وخدای میداند
کی آن دروغ وبهتانست وشما نمیدانید وکفتند کی خدای داناند تعاجل عذاب وشما ندانید واکر نه فضل خدا بودی
بر شما ورحمت او وانکه خدای مهربان وبخشاینده است شما را عذاب فرستادی درحال خدای او را هلاک
کردی وانکه تعجیل نفرمود در عذاب وتاخیر فرمود از فضل ورحمت اوست پس فرمود ای مومنان ولا تتبعوا
کام متابعت مکنید راههاء دیو را آمد وبدانیه دیو وفرمان او مبرید کی او شما را بناشایست ومنکر فرماید وهر
انکه متابعت کند او را فحشا زناست وهر کناه زشت ومنکران باشد کی عقل یا شرع انرا انکار کند
لولا فضل الله واکر نه فضل خدای بودی ورحمت خدا بر شما از شما هیچ کسی پاکیزه وپارسا نبودی ولیکن خدای
تعالی بفضل ولطف پاک میکرداند از وسوسه دیو انرا کی خواهد واز کناه برحمت ومغفرت خود خدا شنونده
کفتار شماست وداننده کردار وکفتار واحوال شماست ولا یاتل اولو الفضل منکم والسعة ان یؤتوا اولی
القربی والمساکین والمهاجرین فی سبیل الله ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله
لکم والله غفور رحیم ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المومنات لعنوا فی الدنیا

وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ يَوْمَ تَشْهَدُ ~~يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ~~ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ و نباید که سوگند خورند خداوندان فضل از شما و فراخی که بدهند خداوندان خویش و مسکینان

و هجرت کنندگان در راه خدای آمرزنده رحمت کننده است إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنها که دشنام میدهند زنان

پارساء غافل را مؤمنه را لعنت کرده شده در دنیا و آخرت و ایشان را بود عذابی بزرگ يَوْمَ تَشْهَدُ آن روز که گواهی

دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستها و پایهای ایشان بدانچه ایشان میکنند بیان یعنی باید که سوگند خورند

خداوندان فضل و توانگران بر آنکه هیچ بخویشان و مهاجران ندهیم گفته اند که باید خداوندان مال تقصیر ننمایند

در دادن چیزی بخویشان و درویشان دهند و آنکه هجرت کردند در راه خدا گفته اند که این آیة در حق مسطح و او

پسر خاله ابوبکر بود و درویش بود و بکری ابوبکر او را نفقه میکرد چون در حدیث افک خوض کرد نفقه از او باز

گرفت چون حرج و علاء در حق او این آیة فرستاد ابوبکر نفقه او داد وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا عفو کنید و از سر گناه کاه

در گذرید آیا دوست نمیدارید و نمی امید با خدای شما را بیامرزد و گناه شما در گذرد و اگر خواهید شما نیز در گذرید

و عفو کنید رسول الله فرمود مَنْ لَا يَغْفِرْ لَا يُغْفَرِ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ لَا يَعْفُو لَا يَعْفُو اللَّهُ عَنْهُ هر آنکه بیامرزد بیامرزد خدای

او را و هر آنکه عفو کند عفو فرماید خدا او را و بیامرزد و هر آنکه عفو کند از کسی خدا از و عفو فرماید و خدا آمرزنده

و مهربانست إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ پس بر سبیل عموم فرمود هر آنکه از او قذف کند و دشنام دهد زنان پارسا را

بچیزهایی که ایشان از آن غافل و عاری باشند و بی خبر ایشان ملعون اند در دنیا و در آخرت و ایشان را باشد عذابی

ابو حمزه ثمالی گفت مراد زنان مهاجر اند که چون ایشان با رسول الله هجرت کردند و پیش از رسول بمدینه رفتند کفار

مکه طعن زدند که ایشان بفجور میروند و بعضی گفتند مراد عایشه است و بر عموم حمل کردن اولی باشد پس تهدید فرمود

ایشان را و ترسانید از وعید و کفر یاد کن روز را که در آن روز گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستها و پایهای ایشان با نچه

کرده باشند در دنیا و گفتند زبانهای ایشان بر بعضی از ایشان گواهی دهند یعنی بعضی بر بعضی گواهی دهند ابو درداء از

حضرت رسول الله روایت کرد که هیچ کس باشد که دست کسی را قوی کند در خصومتی که او را بدان علمی نبود و الا

که او در سایه خشم خدای باشد تا از آن باز ایستادن و کسی باشد که بشفاعت بر خیزد و خدا از حدهای حدها ضایع کند

الا که با خدای خصومت کرده باشد و لعنت خدا بر وی باشد تا روز قیامت و کسی باشد که او کلمه بر مردی مسلمان شایع کند

و آشکارا کرد اند و بدان عیب او خواهد الا که بر و واجب بود که او را در آتش دوزخ بگذارند پس گفت اهل این در کتاب

خدای است و قوله إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ

أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ۝ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ

وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَٰئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ ۝ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ

لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝ آن روز تمام بدهیم ایشان را جزای دین و دیانت ایشان را بحق و بدانند که خدای اوست

حق و روشن الْخَبِيثَاتُ زنان پلید سزای مردان پلید است و زن پاک سزای مرد پاک است و مرد پاک سزای

زن پاک است آن گروه بری اند از آنچه میگویند ایشان را بود آمرزش و روزی نیکو يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ای آنها که گرویده اید

در مروید در خانها جز خانهای خود تا آرام گیرید و سلام کنید بر اهل آن آن بهتر شما را تا بود شما پند گیرید بیان

آن روز خدای تمام کرد ایشان را جزاء حق ایشان آنچه ایشان مستحق آن باشند تمام بایشان رساند و هیچ باز نگیرد و بدانند

که خدای حق سبحانه و تعالی حقی است هویدا و روشن و هویدا کننده حق پس فرمود الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ گفتارهای

پلید و سخنهای زشت مردان پلید را شاید گفتن همچون فاحشه و ناشایست آشکارا کند مردان پلید که با آن

سا گویند سخنان پلید ناشایست و زشت و همچنین سخنان پاکیزه و نیکو مردان پاکیزه و پارسا را گویند و مردان پا

رسا نیکو سخنها پاکیزه و نیکو گویند و ایشان مبرا اند از آنچه در حق ایشان گویند از سخنهای بد و زشت و گفتند که

سخنهای بد و پلید از مردان بد و پلید در وجود آید و مردان پلید نابکار باشد و بهتان زنند و پاکان مردان

و مثل این نکنند و بد بر زبان ایشان جاری نگردد چنانکه فرمود قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ و این قول عبد الله عباس

و بیشترین مفسران ابن زید گفت معنی آنست که زنان ناپارسا که مردان ناپارسا را شایند و مردان ناپارسا زنان نا

پارسا را شایند و مردان پارسا زنان پارسا را شایند و این معنی چنانست که فرمود الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً

و زنان ناپاک و ناپارسا مردان پاک و پارسا است و مردان پاک و پارسا زنان پاک و پارسا است چنانکه

لایق یکدیگر اند و ایشان مبرا اند از آنچه اصحاب افک در حق ایشان میگویند یعنی عایشه و صفوان و گفتند که این

در آخرت است بقرینه يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ و این قرینه دیگر که لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ

كَرِيمٌ ایشان را آمرزش باشد از خدای روزی با کرامت یعنی در قیامت اما در دنیا بود که مرد ناپارسا از زن

پارسا باشد و مرد پارسا را باشد پس حطاب فرمود مؤمنان را که ایمان آورده اند که مروید در خانهایی که نه خانه شما

تا آنکه مستأنس شوید و سلام کنید با اهل آن خانه یعنی دستوری دهند عبد الله عباس گفت در قرآن چنین آمده است سبب
او آنست که نویسنده را خطا افتاد و بشیر بن معشر گفتند در آیة تقدیم و تأخیر است و تقدیر آنست که حتی تسلموا على
أهلها وتستأذنوا چون سلام کردن است پیش از انس باشد اول سلام کند دستوری خواهد تا در رود و سلام کردن پیش
آنست که حاصل کرد چون حاصل کرد به دستوری در سرا باید شد در خبر است که مردی بدر حجره رسول الله آمد
گفت ادخل ای در آیم رسول الله کسی را فرمود که این مرد نداند که چگونه اذن که دیو او را و او را بیاموز او آمد و گفت با وقل
او را که در آیی بگو السلام علیکم ادخل آن مرد گفت و را دستوری دادند تا آمد مجاهد و سدی گفتند این استیناس تنحنح است
و زینب زن عبد الله مسعود گفت هر وقت که عبد الله آمدی بدر سرای گلو بالا کردی و آواز دادی پس در آمدی
خلیل احمد گفت استیناس از ابنیاس است یعنی یا شکل کرد که کسی هست یا نه و مراد آنست که در سرای نگرد پیش از علاء
واستئذان و مراد آنست که بلند شوی از آن اختیار با خود که کسی هست یا دستوری خواهد تا اگر باشد تکلیف
استئذان نکند و رو بیابد باشد در سرای کسی نگاه کردن از رسول الله روایت کرده اند که من اطلع فی بیت قوم بغیر اذنهم
فقد حل لهم ان یفقأوا عینه فرمود هر کس که در سرای و خانه نگرد بی دستوری ایشان اگر چیر چشم او زنند و
چشم تبه کنند بر ایشان نه قصاص باشد و نه دیت عطای بن یسار گفت یکی از رسول الله پرسید که مرا مادری هست
چون نزد او روم دستوری طلبم فرمود بلی گفت خدمت او برمن لازم است مکرر نزد او باید شدن هر نوبت دستوری
طلبم فرمود بلی ترا جایز است که مادر را برهنه بینی گفت نه فرمود پس دستوری باید خواست و هر آنکه بسیار در شود
خواهد و جواب نشنود باز باید گشت ابو ایوب انصاری گفت از رسول الله پرسیدم که خدا از استیناس چه خواست
فرمود آنکه چون مرد بدر سرای رسد تسبیح و تهلیل کند که اهل سرای آگاه گردند از آنکه او در خواهد آمدن ذلکم خیر
لکم این معنی را کار بستن و دستوری طلبیدن شما را بهتر است از آن چه جاهلیت که ایشان گفتند حییتم صباحا
او مساء واین تعلیم و توقیف مجتاد بیت شما را برای آنست تا باشد که شما متعظ گردید و پند گیرید و آن کنید که شما را بجا
فرمایند در باب استئذان وغیر آن فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ
ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ
فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ پس اگر نیابید در او یکی را پس در مروید در آن تا دستوری
دهند شما را و اگر گویند شما را که باز گردید پس باز گردیدن پاکتر شما را و بدانچه شما میکنید داناست لیس علیکم

و بیست بر شما اندر داخل شوید در خانهائی که آرام گیرنده در آن بر خورداری شما را و خدا میداند آنچه شما ظاهر میکنید و آنچه نهان میکنید
بیان بی جاه باشد که در خانهائی که را باید در مروید تا آنکه شما را دستوری دهند چه اگر در آنجا روید و کسی نباشد بد در
متهم گردید وان قیل لکم ارجعوا و اگر گویند شما را که باز گردید باز گردید که باز گشتن شما را پاکیزه تر باشد و بهتر و از تهمت دور تر
و خدا عالم است بآنچه شما میکنید سبب نزول آیة آن گفتند چون این آیة آمد بعضی از اصحاب گفتند که یا رسول الله پس خانهای
و مساکن که در راه شام است که در آنجا کسی نباشد نرویم بی دستوری حق سبحانه و تعالی این آیة فرستاد لیس علیکم جناح
بر شما نیست گناهی که در خانهائی شوید که در آنجا روید جایز باشد مفسران در آن بیوت خلاف کردند قتاده گفت کاروانسرا
و جایگاهها که برای ره گذریان ساخته باشند که غربا در آنجا روند و متاع خود در آنجا گذارند مجاهد گفت در راه مدینه جایها
بود که ایشان پالان و آلات شتر آنجا گذاردند گفتند آنجا بی دستوری رویم حق جل و علا فرمود آنجا روا است بی دستوری
ابن جریج گفت بر عموم هر خانه است که در او کس نباشد برای آنکه استیناس برای آن می باید تا ناگاه هجوم نکنند و چشم
از عورات نیفتد والله یعلم خدای میداند آنچه شما آشکار کنید و آنچه نهان میدارید و عالم است بجمله معلومات بر وجهی
که صحیح باشد که معلوم بود قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ
إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا
يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُو
لَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ
أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ
الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا
إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ بگو ای محمد مؤمنان را فرا گیرند چشمها خویش را و نگه دارند فرجهای
خویش را آن پاکتر شما را بدرستی که خدا بهتر بدانچه ایشان میسازند وقل للمؤمنات بگو ای محمد مر زنان مومنه را فرا
گیرند چشمها خویش را و نگه دارند فرجهای خود را و ظاهر مکنید زینت خود را مگر آنچه ظاهر است و باید که شوهران خود
تر زینت مقنعها خود در گریبانها خویش و ظاهر نکنند زینت خویش را مگر بر شوهران خود یا پدران خود یا بر پدران
شوهران خویش یا بر پسران خویش یا پسران شوهران خود یا بر برادران خود یا پسران برادران خود یا بر پسران
خواهران خود یا بر زنان خویش یا آنچه مالک باشد دستهای ایشان یا بر تابعان نه خداوندان حاجت از مردان یا کودکان

کودکی که مطلع نشده باشد بر عورة زنان و بر مزنند به پایهای ایشان تا بدانند آنچه پنهان داشته باشند از زینت خود و باز
گردید بخدا جمله ای مؤمنان تا بود که شما رستگاری یابید بیان خطاب بر سول الله بگوی ای محمد مؤمنان را که چشم را
نگاه دارند و در نامحرم نگرند معنی آنست که چشم خود را نگاه دارند از آنچه ایشان را نیست در و نگه کردن از روی غفلت شرع در گ
ان لفظ من آورد که فایده بتبعیض میدهد از آنکه عفت بصر از همه چیزی واجب نیست از آن واجبست که محرم باشد
و یحفظوا فروجهم و فرجهای خود را و حضرت صادق علیه السلام فرموده که حفظ فروج عبارت است از حفظ نگه داشت
آن از زنا در همه قرآن مگر اینجا که ستر عورة است و ابن زید گفت دلیل بر این آنست که اینجا من نیاورد چنانکه در غض بصر
ذلك ازكى لهم چشم نگاه داشتن و حفظ فرج ایشان را بهتر است و صلاح تر امر و را و آنست که در فرج یعنی
چشم نگه دارید بهتر از آن کسی در و نگرد که برادر خود نگرد و در زن را جایز نیست که در فرج خواهر خود نگرد و پس خبر داد
و فرمود خدای عالم تر است و آگاه تر از آنچه ایشان میکنند از نگاه داشتن چشم فرج عباد بن صامت گفت که رسول
الله فرموده شما شش چیز را ضامن گردید که تا من ضامن بهشت رفتن شما گردم چون حدیث کنید سخن راست گویید
وعده دهید وفا کنید و چون امانتی بشما دهند ادا کنید و فرج خود را نگاه دارید و چشم خود را از حرام باز دارید و دست کشیده
دارید تا من ضامن بهشت شما گردم امیر المؤمنین علی علیه السلام از رسول الله فرموده النظر الی محاسن المرئة
سهم مسموم من سهام ابلیس یعنی نگاه کردن در محاسن زنان تیری باشد زهر دار از تیرهای ابلیس
هر آنکه چشم نگاه دارد طلب ثواب خدا را خدا او را به بدل آن عبادتی کرامت کند که ثواب شادمانه کرد از رسول الله
روایت شده که چون مرد در نماز باشد زنی در وی بگذرد او چشم از روایت شده که چون مرد در نماز باشد و چشم بر آن دا
باشد بیم آن شد که چشمهای او برود پس حق سبحانه و تعالی فرمود این تکلیف نه خاص مردان را باشد زنان را همچنین تکلیف
است فرمود بگو زنان مومنه را تا چشم نگه دارند در مردان نا محرم نگاه نکنند و فرجهای خود نگه دارند و در فرج یکدیگر
نگرند و عورة خود بپوشند خود را از زنا نگه دارند و ستر عورة کنند تا کسی خویشان نگرد در خبر است که روزی رسول
الله در حجره فاطمه علیها السلام بود عبد الله مکتوم کور مادر زاد بود دستوری خواست فرمودند در آی در آمد فاطمه
علیها السلام برخاست در خانه دیگر رفت و بیرون نیامد تا آنکه عبد الله رفت رسول الله فرمود ای فاطمه او چشم
ندارد گفت اگر او چشم ندارد من چشم دارم و او را بینم حق جل و علا فرمود و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن
من زنان مومنه را بگو تا چشم از نا محرم بپوشند در شان نگرند رسول الله فرمود الحمد لله الذی کان زانی

پس هل بیتی ما تسرنی سپاس آن خدای را که با من نمود در اهل بیت من آنچه مرا بآن شاد فرمود و لا یبدین و اظهار آشکارا
نکنند این زنان از زینت و آرایش خود را الا آنچه ظاهر باشد زینت آنست که زن خود را بدان بیاراید از جامه و سرمه و
خضاب عبد الله مسعود گفت جامهاست و در دلیلش قوله تعالی خذوا زینتکم عند کل مسجد عبد الله مسعود گفت سرمه آنست
و انگشتری و دستاورنجن و خطاب صحابه گفته روی و کفها دستهاست عایشه روایت کرده که رسول الله
فرموده لا یحل لامرأة تؤمن بالله و الیوم الآخر اذا عرکت ان یظهر الا وجهها و یدها الی هاهنا قالت و
قبض النصف ذراع فرمود هیچ زنی را باشد که ایمان دارد بخدا و بقیامت که چون حیض بیند آشکارا کند الا روی و دستها
تا نیمه ساق و ست و معنی آنست که از این مقدار عورة باشد که چون در نماز باشد گشاده باشد نماز شرع درست باشد
آنست روی و کفها دست و کفها پا از زن عورة نباشد از آنکه شاید در نماز گشاده باشد و لیضربن بخمرهن و بگیرند زنان
مقنعها خود بر گریبانها خود زنند یعنی چنان کنند که گریبانهای ایشان پوشیده باشد بمقنعه تا سینه ایشان پیدا نبود
پس بیان فرمود آنرا که روا باشد زینت زنان ببینند و زنان ایشان زینت باز پوشانند لا یبدین زینتهن
و اظهار زینت نکنند این زنان با پدران خود یا پدر شوهران مگر برای شوهران خود یا پسران خود یا پسران خود
یا پسران شوهران خود یا برادران ایشان یا پسران برادران ایشان یا پسران خواهران ایشان یا زنان ایشان
یا آنچه دستهای ایشان مالک باشد یعنی کنیزکان ایشان و مراد بزنان مومنان اند بموجب این آیه حلال باشد که زنان
مومنان را که پیش از زنان کافران برهنه شوند الا که برده ایشان باشد او ما ملکت ایمانهن عام است در جمله برد
دستان از بنده و پرستار که حضرت است زنان را که زینت خود از ایشان باز نپوشند ابن جریج گفت اینجا مخصوص است
به پرستاران دون بندگان و بر قول آنانکه گفتند که بندگان در وی داخل اند مجهول باشد بر آنکه نابالغ باشد یا بر آنکه
زینت ظاهر کنند بر ایشان یا بر آنکه زینت ظاهر را اظهار کنند بر ایشان یا بر آنکه از کودکی برهنه ایشان برده باشد او
التابعین یا تابعان که شما را باشند که ایشان را حاجت باشد بزنان عبد الله عباس گفت آن باشد که ما بعث قوم کنند
بطمع طعام و بر روایت دیگر از او نقل که مراد عنین است مجاهد گفت ابلهی باشد که احوال زنان نداند عکرمه گفت
مجبوب است یعنی خادم و گفته اند که پیری باشد که او را بزنان میل نباشد یا کودکانی که بر عورات زنان مطلع نباشند
که عورة چه باشد از آنجا که ایشان را شهوتی باشد بر زنان و لا یضربن بارجلهن و باید که ایشان در وقت رفتن
پایها چنان بر زمین زنند که معلوم شود آنچه باز پوشیده باشند از زینت خود یعنی باید که در وقت رفتن چنان روند که

کس نداند ایشان ندانند پای او زنجن و خلخال در پا دارند و دران وقت زن بودی که در وقتی پا بر زمین زد
خود برپای دیگر زدی تا آواز پای زنجن آمدی دانستند که او را در پای زنجن است ایشان را ازین نهی فرمود و توبوا
الی الله و توبه کنید و بخدای کردید ای مومنان همه تا باشد که فلاح و ظفر یابید وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ
مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ
لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَا
تِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ
إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ
غَفُورٌ رَّحِيمٌ و نکاح کنید بیوه زنان از شما و نیکوکاران از بندگان شما و اگرچه باشند درویش توانگر کرداند
ایشان را خدا از فضل خویش و خدا فراخ رحمت داناست ولیستعفف و بایدکه دست بدارید آنانکه نیابند نکاح را
مهر تا توانگر کرداند ایشان را خدا از فضل خود و آنانکه میجویند کتابت را از آنچه مالک باشند دستهای شما در بازخرید
مکاتبان ایشان اگر دانید شما در ایشان نیکی و بدهید ایشان را از مال خدا آنکه بداد شما را و باکراه بر مدارید کنیزکان خود را
بر زنا اگر خواهند خویشتن را نگاه داشتن تا بجویند کالای زندگانی دنیا و هرانکه باکراه دارد ایشان را پس بدرستیکه
خدا از پس اکراه داشتن ایشان آمرزنده و بخشاینده است بیان امرات مر مکلفان را امیر بیابید واجب است
بیوه زنان که تعلق با ایشان دارند ولایت ایشان بدست ایشان بود ایشان را بشوهر دهند و این امر بر سبیل ندب
و مذهب داود آنست که بر وجوب است هرانکه طول دارد بر و واجب است که زن از ازدواج بر بیکند دلیل بر انکه
ندب است قول رسول الله است النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی یعنی بدرستیکه نکاح سنت
من است هرانکه از سنت من رغبت کند از من است وهرانکه روی بگرداند از من نیست و میفرماید که زنان
بیوه را بشوهر دهید و مرد بی زن را زن دهید تا هر دو را کوشید وهر زن را والصالحین و آنانکه نیک مرد اند از
بندگان و پرستاران شما و اند درویش ایشان میرسند که اگر درویش باشند خدای ایشان را توانگر کرداند از فضل
و نعمت خود و خدای فراخ وعطا و داناست نکاح کردن افضل بسیار است و ثواب آن بسیار و در ترک نکاح وعید
رسول الله فرمود من احب فطرتی فلیستن بسنتی الا و هی النکاح هرانکه ملت من خواهد کو سنت من بدارد
کی در وان سنت نکاح است و در خبری دیگر هست که رسول الله فرمود هرانکه چیزی دارد که زن تواند بود و زن

نکند از زمانه بیشتر او که عزب انکه شریر ترین شما عزب باشند و فرمود اذا تزوج احدکم عج شیطانه یقول یا ویله عصم ابن آدم منی
ثلثی دینه چون یکی از شما زن خواهد شیطان او بفریاد آید کوید وای او را فرزند آدم دو ثلث دین خود از من حمایت کرد
و در خبر دیگر است من تزوج احرز نصف دینه فعلیه بتقیه الله فی النصف الاخر یعنی هرانکه زن کرد نیمه دین خود در حرز آورد و در نیمه
النصف دیگر که نکه دارد ابو امامه کفت از رسول الله شنودم که فرمود چهار کس آن باشد که خدای ایشان را لعنت کند و فرشتگان
در بالای عرش آمین کویند انکه زن نکند و کنیزک نخرد که او را فرزند باشد و زنی که خود را بزنان مانند کند مخنث او را مرد افریده باشد
و زنی که خود را بمردان مانند کند و خدا او را زن افریده باشد و انکه درویشان را معطل فرو کذارد و حق ایشان بدیشان نه دهد الذی گفت
آن باشد که درویش طلبد چون بیاید کوید چیزی نیست بر سبیل استهزا عکاف بن عکرمه کفت نزد رسول الله شدم مرا گفت
زن داری کفتم نه فرمود کنیزک داری کفتم نه فرمود تو توانگر و درستی و توانگر کفتم از عبدالله کفت فان کنت اذا من اخوان الشیطان
تو از برادران رهبانان ترسایان باشی آیا کن که مسلمانان کنند که سنت ما نکاح است و بدترین شما عزبانند و بدترین
مرده کان شما آنانند که عزب مرده اند پس فرمود شیطان را هیچ سلاحی نیست بلیغ تر از زنان صواحب داود اند صواحب
ایوب و صواحب یوسف و صواحب کرسف کفتم یا رسول الله کرسف کیست فرمود مردی که خدا را پرستید در کنار دریا
سال روز روزه داشتی و شب قیام نمودی بسبب زنی کافر شد چون او را دوست داشتی از عبادت باز داشت
خدای عز و جل و علا او را دریافت ببرکت روزکار کذشته و بحکنا ای که فرزن کن که تو از حد کناه کار [illegible] کفتم یا رسول الله مرا
ده [illegible] ازانکه از انجا بخیزد مرد فرمود ادم بنام خدای کریم بنت کلثوم عبدالله مسعود روایت کرد از رسول الله
که چون از هجرت من صد و هشتاد سال بکذرد من روا باشد که عزوبت اختیار کند و عزلت جویند و بر سر کوهها عبادت
کنند ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله اگر درویش باشند خدا ایشان را از فضل خود توانگر کرداند عبدالله
عباس از رسول الله روایت کرد التمسوا الرزق بالنکاح طلب روزی کنید بنکاح یعنی ممکن باشد که از دوکانه زن با
شوهر فراخ روزی باشند از سبب او روزی و خبر بان دیگر سعد رسول الله فرمود علیک بذات الدین تربت یداک
بر تو باد زن با دین را خواهی که دستهات آلوده باد یعنی درویش باشی و معنی آنست که در باب نکاح در طلب مال مباش زن دین دار
طلب کن که مال را خدای بدهد خدا فراخ وعطا و داناست و روزی دهد سعه و رحمت خود و عالم است بمصالح خلق بر وفق
مصلحت دهد انچه دهد پس فرمود ولیستعفف الذین لا یجدون نکاحا کو لیحس عفت و پارسایی کنند انانکه نکاح
نیابند یعنی قدرت و استطاعت ندارند که زن کنند یا کسی باشد که او را نکاح کند تا آنکه خدای مستغنی کرداند ایشان را از فضل خود

درروزي ونعمت ميدهد فراخ كرداند والذين يبتغون الكتاب مما ملكت ايمانكم وانكه طالب كتابت كنند از جمله بندكان شما با ايشان مكاتبه كنيد

خير دانيد ومكاتبه ان باشد كه غلام يا كنيز را بها معلوم واجل معين فروشند تا او جون رسانيدن بها تمام دهد ازاد كردد وان

خير كه دروا دانند جون رسد وصلاح باشد وقوت بر اداء مال مكاتبه سبب نزول آية كفتند كه اين آية در شان غلامي آمد از ان حويطب بن

عبد الله العزي كه او خواجه خود ميخواست كه مكاتبه كند او خواجه او نميكرد حق سبحانه وتعالى اين آية فرستاد او مكاتبه كرد با او بصد دينار

بيست دينار از ان جمله بخشيد او در آمد واو در مدت مكاتبه مال بداد وآزاد كرديد واو در غزو حنين كشته كرديد مذهب او وعطا وعمرو بن

دينار ومحمد بن جرير انست كه كتابت واجبست ومذهب ما وديكر فقها آنست كه سنتست ومكاتبه دو قسم است مطلق ومشروط

مطلق ان باشد كه با او شرط نكنند بان مقدار كه ميدهد از بها خود ازاد ميكردد ومشروط انبا باشد كه او را كويند وشرط نمايند كه اكر

مكاتبه عاجز آيد از اداي مال كتابه انجه داده باشد مرا باشد وتو همان بنده باشي جون عاجز آيد از دادن مال همان بنده باشد

ومشروط را تا يك درم بماند او ازاد نباشد ودر ان جيز خلاف كرده اند عبد الله عمرو ومالك بن انس كفته خير مال است يعني

اكر بيند كه كسب تواند كرد كه بدان اداء مال كند ومجاهد كه از عبد الله عباس روايت كرد كه مراد بخير مال است اكر مال بودي نكفتي

ان علمتم فيهم خيرا جنين كفتي لهم خيرا ابو الصالح كندي كفت سلمان را غلامي بود كفت مرا مكاتبه كن سلمان كفت مالي داري كفت

كفت مرا اوساخ الناس خواهي دادن يعني زكوة وسال از مردمان كفته اند از رسول الله سه كس اند كه بر خدا واجب آيد

كه ياري ايشان نمايد مردي كه در سبيل خدا يعني غزو وجهاد ومردي كه نكاح كند كه تا خداي او را مستغني كرداند وغلامي كه مكاتبه

خواهد از خواجه خود ونيت اداكند محمد بن سيرين كفت مراد بخير امانت وصدق است بعضي كفته اند كه غلام اهل خيرات ونماز كذار

وآتوهم من مال الله الذي آتاكم وبدهيد ايشان را از مال خدا انكه بشما داد يعني از مال زكوة از جملهٔ سهم الرقاب يا در وجه

اول از سال كتابت كند يا ابن خطاب باكيست كفتند يا خداوندان بندكان يعني محسوب دارند ايشان را از حصه زكوة انجه ميسر

شود وكفتند كه خطاب بجملهٔ مكلفان است يعني شما را كه مكلفانيد ياري دهيد ايشان را بر اداء مال مكاتبت از مال زكوة

وانجه مقدار بايد كه بعضي كفتند ربع مال واين روايت از امير المؤمنين علي عليه السلام مذهب ثوري اينست وكفتند او را

حد نيست جندان كه خواهند واين بر سبيل استحباب است نزديك اهل علم داود واهل ظاهر كفتند وجوب است

اين از مال زكوة خواست وزكوة واجب است اما بر تعيين جيزي دادن سنت است سهل بن حنيف از رسول الله روايت

كرده كه فرموده من اعان مكاتبا في رقبته او غازيا في عسرته او مجاهدا في سبيل الله اظله الله في ظل عرشه يوم

لا ظل الا ظله وهر انكه او مكاتبي را ياري دهد بر كردن وياري دهد غازي را در عسرش يا مجاهد را در جهادش خداي عز وجل

سايه دهد او را در سايه عرش آن روز كه سايه نباشد مكر سايه او ولا تكرهوا فتياتكم على البغاء واكراه مكنيد بر پرستاران

خود را بر زنا سبب نزول آية كفتند آية در معاذة مكيه آمد پرستار ان عبد الله بن ابي سلول منافق كه او اكراه كردي ايشان را بر زنا تا

زنان براي او آوردي واين عادت بود در جاهليت كه پرستاران را بر زنا تحمل كردندي جون اسلام آمد كنيزان عبد الله ابي سلول

با يكديكر كفتند كه اين كار كه ما ميكنيم اكر نيك است وقت آنست كه باز آييم واكر بد است بايد كه ديكر نكنيم حق سبحانه وتعالى اين آية

فرستاد مقاتل كفت سبب نزول آية اين بود وايشان را جبر كردي بر زنا واجرت كرفتي يكي روزي آمد ودينا ري آورد وديكري

برمي او كفت برو يعني همين كار ميبايد ايشان كفتند اسلام آمد وزنا حرام كرديد ما نيز اين نكنيم آمدند وشكايت كردند

نزد رسول الله خداي جل وعلا اين آية فرستاد وفرمود ايشان را اكراه مكنيد بر زنا اكر ايشان اختيار حصانت وپارسايي

كنند كفتند كه معني اينست اذا اردن تحصنا براي انكه اين نهي از اكراه مطلق مي بايد مشروط نمي بايد كه آن اكر

شرط است او هم تخصيص است براي انكه ظرف است وان منهيست بر عموم وجواب معتمد آنست كه نهي از

جيزي مشروط باشد لازم نيايد كه حكم ان از غير مشروط بخلاف او بود مكر بدليل خطاب ودليل الخطاب نزد

محققان درست نيست وديكر انكه اكراه جز با وجود تحصن نباشد جه اكر اين كنيزكان ميل بزنا راغب باشند كي

حاجت باشد وكلمهٔ ان براي آن اختيار كردند تا معلوم شود كه ايشان آن فعل بيش از اين برغبت وارادت كرده اند

لتبتغوا عرض الحيوة الدنيا كنيزان را بر زنا كردن اختيار مكنيد براي انكه عوض مال دنيا طلب كنيد وهركه اكراه

كند ايشان را خداي جل وعلا امرزنده ومهربانست آن كنيزكان را كه اكراه بر زنا داشته باشند بيامرزد ووبال

بر ان باشد كه ايشان را اكراه كرده باشد ولقد انزلنا اليكم آيات مبينات ومثلا من الذين خلوا من قبلكم

وموعظة للمتقين الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح في

زجاجة الزجاجة كانها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا

غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء ويضرب الله

الامثال للناس والله بكل شيء عليم بدرستي كه فرو فرستاديم ما بشما نشانهاي روشن ومثلي از انهاي كه كذشتند

از پيش شما وپندي مر پرهيزكاران را الله نور خدا راه نماينده اهل آسمانهاي وزمين است مثل نور او جون

جراغيست كه در روزني بود ودر آن جراغ ابيست در آبكينه كويا كه مانند آن ستاره بود ودرخشنده افروخته ميشود از درخت

با بركت وآن درخت زيتونست نه شرقي ونه غربي نزديكست بود كه روغن آن روشني دهد اكرجه نرسد بدان آتش

روشنی بروشنی و راه نماید خدا مر روشنی خویش را آنرا که خواهد و میزند خدا مثلها مر مردمان را و خدا
بیان مر مردمان است پیغمبر ما بیعبد بسبب که نو فرستادیم ما بشما آیاتی واضح و روشن در احکام و حدود و مثلی و دا
از امثال آنها که پیش از شما بودند و بگذشتند و موعظتی و پندی متقیان و پرهیزکاران را و این جمله صفت آیات قرآنست
پس فرمود اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ عبد الله عباس گفت معنی نور آنست که خدای راه نماینده و بعونت
و توفیق او راه بیند چنانکه مرد رونده در تاریکی شب بروشنائی ماه راه برد مکلفان بلطف و توفیق او براه نجات
راه یابند پس در بین معنی و این بر سبیل استعاره و تشبیه باشد ضحاک گفت خدای منیر آسمانها و زمین است بسبب
ماه و آفتاب و ستارگان و آرایندهٔ زمین است بانبیا و ائمهٔ هدی و علما و مؤمنان بعضی از علما گفته‌اند نور بر
سه وجه است نور مثالی و نور متولی و نور صفاء لون و نوری از طریق مدح نور مثالی چون جرم آفتاب و ماه و
ستارگان و نور متولی آن شعاعیست که از ایشان بر تابند و صفاء لون چون نور جوهر هر جنسی که در
صفائی باشد چون آینه و مانند آن و آن نور که از جهت مدح باشد چنانکه گویند نور القصر و نور البلد حقیقه
نور جسمی باشد رقیق چنانکه ما می‌بینیم از شعاع آفتاب و ماه و روشنائی آتش و حقیقت ظلمت جسمی باشد رقیق
محض لهفته سواد چنانکه ما دایم از تاریکی هوا در شب و چون چنین باشد وصف خدای کردن بنور حقیقت
روا نباشد اما بر سبیل مجاز توان وصف کردن بمعنی منور چنانکه عدل بمعنی عادل یا بمعنی هادی باشد و بر وجه تشبیه
و دیگر آنکه نور از امارات حدث حاصل است از طلوع و غروب و ارتفاع و هبوط و خدای قدیم است و از امیر المؤمنین
علی علیه السلام روایت است که اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی خدای جل و علا نشر حق نمود در آسمانها و زمین
بنور حق روشن گشتند یا دلها اهل آسمانها و زمین بنور حق منور گردانید یا حق را شناختند مثل نوره صفت نور او
که کار عجیبست و امر او شگفت چون صفت چراغ بود است درین ضمیر خلاف کرده‌اند بعضی گفتند آیه است بنام
خدای یعنی مثال نور خدای در دل بندهٔ مؤمن و گفتند مثل نور مؤمن کعب الاحبار گفت و سعید جبیر گفت مثل نور
محمد صلی الله علیه و آله و عطیه از عبد الله عباس روایت کرده که مراد بنور طاعت است و طاعت را نور خواند چنانکه
فرمود یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم یعنی طاعت ایشان از پیش ایشان عجایب راست ایشان میرود پس مثل
زدن نور را بچراغ دانی که در او چراغ باشد و گفتند که مشکوة لوله و دریچه و روزن باشد در دیوار
که از آن منفذی باشد مجاهد گفت مشکوة قندیل باشد که چراغ در او بود و فرق کرده‌اند میان سراج و مصباح

مصباح چراغ دان است که روغن و فتیله در او باشد که مبدء نور و روشنی میدهد و بعضی گفتند که سراج از مصباح بهتر باشد
لقوله وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا آفتاب را سراج خوانند و ستارگان را مصابیح چنانکه فرمود ایّٰا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ
و گفته‌اند که مصباح و چراغ هر دو یکی است پس فرمود الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ آن چراغ در آبگینه باشد در آبگینه
بلعان فرمود که روشنائی و ممنوع باشد و محفوظ از باد و آفاقی که باو رسد حق سبحانه و تعالی مثل زد خود را در دل مؤمن
بچراغی در آبگینه دل او بجای آبگینه است و سینه او بجای مشکوة و آن مثل برای صیانت زد که آن نور بجائی
حصین کرده‌اند که آفات باو نرسد و خورش هنو باشد پس آبگینه را تشبیه بستاره درخشنده فرمود الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ
دُرِّيٌّ آن آبگینه چندان ستارهٔ درخشان است گفتند که مؤمن از بهر که این نور در میان چهار خصلت است ان عطی شکر
و ان ابتلی صبر و ان حکم عدل و ان قال صدق اگر چیزی بدهند شکر بجای آورد و اگر بلائی کنند و بحزن رسانند صبر کند اگر
حکم کند عدل کند و اگر سخن گوید راست گوید کعب الاحبار گفت مشکوة محمد است و مصباح دل اوست و نور نور علم است
و معرفت اندر دل او توقد من شجرة مبارکة این آبگینه بآتش مصباح افروخته باشد از درخت زیتون که او بسیار
برکت و خیرات و زیتون آن درختست که بعد از طوفان نوح در زمین رسته و هفتاد پیغمبر برکات خواستند در او
لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ آن درخت است شرقی نیست و غربی نیست چون منبت او شام است در میان شرق و غرب
حسن گفت این درخت از درختان دنیا نیست تا شرقی و غربی باشد جمعی از مفسران گفتند درخت بر بیشی باشد که هیچ
کوهی و وادی او را باز نپوشد بام و شبانگاه همه روزه آفتاب برو تافته باشد نزار باشد که وقت بر آمدن یا وقت
غروب برو تابد تا توان گفتن که شرقی است یا غربی و بر این قول معنی آنست که هم شرقی باشد و غربی و هر چه این
زیتون او پرورده باشد و روغن او روغن تر بود بعضی دیگر گفتند که معنی آنست که منبت او در زمین باشد معتدل شرقی
نیست که سرد و سیر باشد و غربی نیست که گرم سیر باشد و تخصیص زیتون برای آن کرد که آن روغن او روغن روشن تر
و صاف تر باشد و گفتند منبت او در شام و بیت المقدس است که منزل انبیا و اولیا است و زمین مقدس است که خدا
پیغمبر برو برکت کرده‌اند که او فرمود وَإِذْ جَعَلَ ابراهیم است علیه السلام از رسول الله روایت کرده‌اند که او فرمود کلوا
الزَّيْتَ وَادَّهِنُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ بعضی روغن زیت بخورید و بخود مالید که او از درخت مبارکست
يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ پس فرمود نزدیک است که روغن او روشنائی دهد از صفا و ضیائی و اگر چه آتش برو نرسیده باشد
نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ نور بر نوری باشد بر نوری متراکب و متراکم از غایت ضیا و روشنی خدا راه نماید بنور خود آنرا که خواهد

ناموه مان اندیشه کنند و بعلم ان منقطع شوند و خدای همه چیز عالم و دانا است اما مشکوة سینه اوست و مصباح [نور] او
و چراغ که در اوست و درخت مبارک درخت نبوت است یکاد زیتها یضیء تو دلیلست که کار محمد آشکار شود چنانکه
این روغن زیت تو دلیل بود که روشنی دهد بی آتش روایت کرده اند از عبد الله عمر که مصباح محمد است خدای این را بدین
آیه خواند چنانکه در دیگر آیه سراجا خواند فی قوله و سراجا منیرا و درخت مبارکه این درخت را ذکر کرده اند ابراهیم پیغمبر
و مبارک برای آن خواند که بیشتر انبیا از صلب او بودند و شرقیه و غربیه نیست یعنی جهود و ترسا نیست برای آن که تا
کرد از جهودی و ترسائی شرقیه و غربیه که ترسایان روی بمشرق کنند و جهودان روی بمغرب و او جهود و ترسا نبود
ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما یکاد زیتها یضیء تو دلیل بود که محاسن اخلاق محمد
و محاسن خصال او پیدا شود مردمان را اگر چه او بوحی نامه باشد پس نور پیغمبری است از نسل پیغمبری و مقال
ضحاک از ضحاک روایت کرد که مشکوة عبد المطلب است و زجاجه عبد الله و مصباح رسول الله است که در صلب او بود و او
از درخت مبارک نبوت است که از ابراهیم پیغمبر میراث یافت و گفته اند که نور چراغ نور رسول الله است و درخت رسول الله
است که نه شرقی است و نه غربی یعنی مکی است که مکه نه از ناحیه مشرق باشد و نه از ناحیه مغرب بلکه او میانه دنیاست ابو القاسم
گفت این مثلی است که خدای جل و علا زد برای مؤمن مشکوة تن اوست و زجاجه سینه اوست و خدای را بوحدانیت
و مصباح نور معرفت در دل او و علم قران و درخت اخلاص و ست خدا را بوحدانیت و حده لا شریک له مثل او چون
درختی است سبز که آفتاب باو نرسد نه در وقت طلوع و نه در وقت غروب همچنین مؤمن در حد است از فتنها که بکر
ابتلا بان کنند او در میان چهار چیز خصلت است شکر در وقت عطا و صبر در وقت بلا و عدل در وقت حکم و صدق در
قول و او در میان مردمان چنان باشد که زنده در میان مردگان پس فرمود نور علی نور او در میان پنج نور میگردد کلامش
نور باشد و عملش نور و مدخلش نور و مخرجش نور و مرجعش روز قیامت با نور باشد حسن بصری گوید قران در دل
مؤمن چون چراغی است که بر روشنائی او منتفع گردند او چراغها افروزند انکه در او نقصانی باید مصباح قران
است و آبگینه دل مؤمن است و مشکوة دهن و زبان اوست و درخت مبارک وحی است یکاد زیتها یضیء تو دلیلست که
حجج قران روشن شود او اوامل ازانکه بر او خوانند و چون در ان تفکر و تامل نماید این قران نور است بر نور یعنی این قران اول
سمی بر سواد … عقل پس فرمود … نور الطاف … است بالمکس … هم که خواهم ازان کتاب که ایشان را این نور حاصل
آن باشد که حضرت محمد باقر علیه السلام فرمود مصباح نور علم است در سینه رسول الله و زجاجه سینه علی ابن ابی طالب

سینه او بود بعد کذا در یکاد زیتها یضیء تو دلیلست که قائمی از آل محمد سخن گوید بدان علم پیش ازانکه از او پرسند نور
علی نور امام تا بد بنور علم و حکمت برابر اما علی از آل محمد تا قیامت خدای تعالی نور هدایت کند و راه نماید که خواهد با کرم لطف کند با او
چون داند که صلاحیت آن دارد و او به همه چیز دانا و عالم است فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه
یسبح له فیها بالغدو و الاصال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء
الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب و الابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم
من فضله و الله یرزق من یشاء بغیر حساب در خانهائی نه که دستوری داد خدا که برافروزند یاد کنند در آنجا نام
او و تسبیح کنند او را در آن بامداد و شبانگاه رجال مردانی که مشغول نکند ایشان را تجارت و نه بیع از یاد کرد خدا و نه برپای داشت
نماز و دادن زکوة بترسند از روزی که بگردانند در آن روز دلهای و بیناییها را لیجزیهم الله تا پاداشت دهد ایشان را
از فضل خویش خدای نیکو انچه کردند و زیادت کند ایشان را از فضل خویش و خدا روزی دهد آنرا که خواهد بی حساب
بیان یعنی این چراغ در خانهاست و قیل توقد فی بیوت در خانهائی افروخته شود تا این کدام خانها سعید
سعید بن جبیر از عبد الله عباس روایت کرد که این خانها مسجدهاست و مسجدها در زمین همچنان تابنده و روشن باشد
اهل آسمانها را که ستارگان اهل زمین را انس بن مالک روایت کرد که یک روز رسول الله این آیه میخواند گفتند یا رسول الله
این خانها کدام است فرمود خانهای پیغمبرانست ابوبکر گفت یا رسول الله خانه فاطمه و علی ازین جمله است فرمود این خانه
خانه افضل این خانهاست که خدا دستوری داده است که او را رفیع کرد اند بنا از روی قدر و منزلت و در آنجا نام او برند
خدا برادر آنجا بامداد و شبانگاه او را تسبیح کنند عبد الله عباس گفت مراد تسبیح نماز است لقوله بالغدو
و الاصال یعنی نماز بامداد و شام گذاردند و دیگر مفسران گفتند که نماز پنجگانه است چون غدو وقت نماز بامداد است و اصال
جامع است شام و خفتن را پس فرمود رجال مردانی اند که ایشان را مشغول نگرداند هیچ تجارتی و بازرگانی و نه بیع و شرا
از ذکر خدای مراد نماز است بخلاف انانکه چون شنیدند که کاروان طایف رسول الله را او نماز رها کردند و برفتند
و رفتند بتجارت و در دو بیان نظاره چنانکه فرمود و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و تخصیص مردان برای آن نمود
که زنان را نماز جمعه و جماعت نیست و گفتند مراد بتجارت است برای این در عقب آن ذکر بیع فرمود و لا بیع و نه بیع از یاد
کرد خدای و گذاردن نماز مشغول نکرد اند و از زکوة دادن یعنی در اوقات نماز در برپای دارند و زکوة مال بدهند عبد الله
عباس گفت در این آیه اخلاص طاعت است خدا را سبب نزول آیه عبد الله عمر گفت آیه در شان جماعتی آمد که تجارت مشغول

بود وند چون بانگ نماز شنوند درها دکانها ببندند و بنماز روند و حضرت صادق علیه السلام فرموده است که
بهیچ تری و خشکی نگذارد الا که تسبیح کند برای او تا هفتم زمین و هم آن حضرت فرموده من کان القرآن حدیثه والمسجد
بیته بنی الله له بیتا فی الجنة هم آن حضرت فرموده نماز در بیت المقدس برابر هزار نماز باشد و در مسجد اعظم صد
و در مسجد قبیله بیست و پنج و در مسجد بازار دوازده و نماز مرد در خانه خود یک نماز باشد اما بقول ائمه که گفتند مراد
بیوت خانه رسول الله است و اهل بیت او این صفات خود سیرت ایشان است اگر ذکر خدا و برپای داشتن نماز و دادن زکوة
در خبر است که امیر المؤمنین علی علیه السلام در شبانه روزی هزار رکعت نماز بجای آوردی بیرون از فرایض و سنت و مجتبی
زین العباد زین العابدین اما ایتاء زکوة در اسلام و پیش از اسلام کس جمع نکرد میان نماز و زکوة جز امیر المؤمنین علی
علیه السلام که آن حضرت در نماز زکوة داد در حین رکوع تا در حق آن حضرت آمد الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ پس فرموده باینهمه عبادت که کنند از خدای خود میترسند يَخَافُونَ يَوْمًا میترسند از روزی که در آن
روز دلها و چشمها برگردد دلها مضطرب و چشمها گشوده بعضی گفته‌اند قطع شود و اضطراب و اید... در آن
باشد که سر هلاک است یا نجات ... اهل دست راست است یا دست چپ سفید است یا سیاه ... کنند او را یا شقاوة
پس بیان کرد و این همه برای چه کنند لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ تا خدا ایشان را جزا دهد نیکوتر از آنچه کرده باشند از ثواب ویزیدهم
ایشان را از فضله من فضله از تفضل باشد و خدای تعالی روزی دهد آنرا که خواهد بی حساب و بی شمار وَالَّذِينَ كَفَرُوا
أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتّٰى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللّٰهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ
حِسَابَهُ وَاللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ
سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ
مِنْ نُورٍ و افعال کافران عملها ایشان چون سرابی بیابان پندارد تشنه آنرا که آبست چون آید بدان جایگاه
نیابد چیزی و یابد خدا را نزدیک او و تمام بدهد پاداش حساب او را و خدا زود حساب او کظلمات تا چون
تاریکیها در دریای دور قعر باشد و در آن موج از بالای موج از بالای او ابر تاریکیهای بعضی از آن بالای بعضی چون بیرون
آورد دست خود پس نزدیک بود که ببیند او را و هر کس نکند خدای او را نوری پس نبود او را نوری بیان خداوند
عالم مثل زد اعمال کافران را و تشبیه فرمود بسراب که نمایی چنانکه از گور از دور آب نماید و باشد اعمال ایشان نیز نتیجه آن
علامت که بر آن مستحق چیزی شوند و باشد آنجا که موقع قبول باشد چون شرایط قبول حاصل باشد

کافران اعمال ایشان و کردار ایشان چون گوزه ایست که بر زمین هامون هموار باشد و
بیفتد ... که بر زمین نزدیک او رسد هیچ خبر نیابد چنین باشد عمل کافر که گمان برد که چیزی میکند چنانکه
هم يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا چون وقت جزا رسد هیچ محصول نباشد او را و آنچه گمان برده باشد جزای خدا
... خود یا خدا را اگر شمار کند و جزا دهد او را شمار او تمام کند و جزا او بکمال رساند و او خدای زود حساب است
خلقان همه یکبار نماید و منع ... مشکل است نه بالنسبه اگر شکل بالت نبودی ممکن نبودی او را حساب کردن خلقان
در یک وقت پس تشبیهی دیگر نمود اعمال ایشان را در حال بودن از نور و وصف کرد آن بظلمت از سبب بطلان او
باعمال ایشان چون تاریکیهاست در دریای دور بن بسیار آب که باو رسد و بپوشد او را موجی از زیر آن و بالای آن موجی باشد
و از بالای آن ابری و این جمله چون جمع کنند تاریکیها باشد بعضی بالای بعضی یکی ظلمت دریا و ظلمت موج و ظلمت ابر و عمل
کافر را تشبیه باین سه تاریکی برای آن کرد که او را اعتقادی تاریک است و عمل تاریک و موضع او تاریکی است که دوزخ
است و این تاریکیها تا بحدی باشد که اگر دست از آستین بیرون کند نزدیک آن نباشد که او ببیند بعضی
مفسران گفتند که مراد بظلمات اعمال کافر است و ببحر لجی دل او و بموج آن جهل و شک و حیرت که غالب است و بسحاب
این رخم و طبع که بر دل اوست ابی کعب گفته دین ایه که کافر در پنج ظلمات است کلامش ظلمت و عملش ظلمت و مدخلش
و مخرجش و مصیرش روز قیامت باطل است و آن دوزخ است و هر که خدا او را نور ندهد او را نور نباشد یعنی هر
که او را خدای لطف ننماید و هدایت نکند او مهتدی نباشد مقاتل گفت سبب نزول آیه در عتبه بن ربیعه آمد
در جاهلیت طلب دین میکرد چون اسلام آمد کافر گردید در خبر است که از رسول الله پرسیدند که امت تو روز قیامت
بر صراط چگونه گذرند فرمود امت من بر صراط بنور علی گذرند و علی بنور من گذرد و من بنور خدای و نور امت از علی و نور علی
از نور من و نور من از نور خدا و هر که بما توسل نکند او را نور نباشد تفسیر فرمود و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ
وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ
يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ
فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ يُقَلِّبُ اللّٰهُ
اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ ای نگرستی که خدای را تسبیح کنند او را آنکه در آسمانها

بند و مرغان صف زنندگان همه بدرستی که دانند نماز آن و تسبیح آن و خدا داناست بدانچه می[کنند]
و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین و با خداست مرجع آیا نمی بینی ای محمد که خدا فرا راند ابری را آورد ابر را
پس جمع میکند میان آن پس میکند ابر را بهم نشانده پس می بینی باران را که بیرون می آورد از میان آن و فرو می فرستد از
آسمان از امثال کوهها در آن بود از تگرگ پس برساند بدان آنرا که خواهد و بگرداند آن از آنرا که خواهد نزدیک بود آتش آن
که ببرد بینا ها را یقلب الله میگرداند خدا شب و روز را بدرستی که در آن هر آینه عبرت است مر خداوندان بینایی بینها را
آیا نمی بینید که خدا را هر که در آسمانها و زمین است تسبیح میکند ذات باری را و از آنچه لایق نباشد از زن و فرزند و شریک
و شبیه و افعال قبیح و اخلال بواجب و تسبیح و تهلیل آنچه در آسمانها و زمین است مر خدا را آفت که دلالت میکند به عجیب خلق
و بدیع صنع بدانکه ایشان را خالقی و آفریدگاری است مستحق تسبیح میکنند خدا را از آن جهت که حال ایشان در هوا با بالهای خود
گشاده تسبیح میکنند خدا را از آن جهت که حال ایشان دلیل است بر آنکه ایشان را خالقی هست قادر بر آنکه آلت پریدن ایشان داده
ایشان را بال گشاده در هوا معلق داشته کل قد علم صلوته و هر یکی را از ایشان خدای تعالی نماز او میداند و تسبیح او را
بدانچه مجاهد گفت نماز مکلفان و تسبیح نا مکلفان و خدای عالم است و دانا بدانچه ایشان میکنند از افعال و میگویند
از اقوال پس فرمود ولله ملک السموات والارض و خدا راست ملک آسمانها و زمین و او راست تصرف در آن و الی الله المصیر
هو لیکن ... الم تر ان الله یزجی سحابا نمی بینی که خدا میراند ابر را پس جمع میکند بهم می آورد میان
او و الف میان اجزای ابر بعضی را ببعضی ثم یجعله رکاما پس ابر را بهم نشانده متراکم کند و متراکب میگرداند پس تو می بینی
باران نزول قطره که از میان آن بیرون می آید و ینزل و فرو می آید از آسمان از بعضی کوهها که در آسمان
از تگرگ و میرساند آن تگرگ را ... عذاب بآنکس که میخواهد تا زرع و میوه او هلاک کند و نگاه میدارد این تگرگ را
از زرع و میوه آنکس که میخواهد یکاد سنا برقه نزدیک است که روشنائی برق او چشمها را ببرد یقلب الله خدای میگرداند
شب و روز را روز بود و شب آورد و شب بود و روز آورد و این بر عقب آن دارد و آن بر عقب این گاه از شب
میکاهد و در روز افزاید ان فی ذلک بدرستی که در این عبرتی و پندی و دلیلی و حجتی است مر خداوندان عقل را
روایت کرده اند از رسول الله که یؤذینی ابن آدم میرنجاند مرا فرزند آدم و روزگار را دشنام میگوید و روزگار را من
کرسی روزگارم میبینید که این روزگار است کار بدست منست الامر اقلب اللیل والنهار شب و روز میگردانم
والله خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجلین

